هو رشح ما نمقه الفاضل البليغ، والعالم الفطين اللامع، نخبة المدرسين، قدوة المدققين، ذو اللسان الفصيح، والفكر الصحيح، الفائق على الاقران والامثال، المحدث المتصف بالفضل والكمال، حامل عرش الطاية، ماحي ظلم الغواية، امام الهدى، همام البررة، فارس مضمار الفصاحة والبلاغة، سباح بحار الدراية والهداية، الى ان بلغ اقصى النهاية، اعني مولانا المكرم، الافخم الاعظم مولانا ابو الحسنات محمد عبد الحي المحدث اللكنوي الفرنجي محلي، لازال بين اصحاب الفضل محمودا، وما برح عند ارباب الكمال مودودا، مقرظا على هذا الكتاب، وهي هذه

بدء كلامي بكلام قديم، بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي وفق عباده لنشر العلوم الشريفة، واعانهم على طبع الكتب المنيفة، والصلوة والسلام على رسوله سيد الخليقة محمد المصطفى احمد المجتبى، من لعند جوامع الكلم اللطيفة، وعلى آله وصحبه الذين بذلوا جهدهم في اشاعة علوم القرآن واذاعة اسرار الاحاديث النظيفة، وعلى من تبعهم وسلك مسلكهم ممن حمل على ظهره اعباء تبليغ الاخبار الصحيحة، **وبعد** فلا اقسم بمواقع النجوم وانه لقسم لو تعلمون عظيم، ان افضل الفنون فن الحديث بعد علم القرآن، من نال بحظ منهما نال بحظ عظيم في الجنان، وان اصح الكتب بعد كتاب الله هو الجامع الصحيح للامام البخاري، وهو عمدة لكل سامع وقارئ، وخير جاري، من اعتنى بتحصيله وتنقيد اسراره فاز بفتح الباري، وعلا قدره كعلو الكواكب الدراري، ومن حرم عن درسه وتدريسه حرم عن الخير كله ولم ينل بضياء ساري، وقد اعتنى بشرحه وتعليق التعليقات عليه جم كثير من حملة الشريعة، وجم غفير من كملة الطريقة، فمنهم من مقتصر ومن مفصل ومن مختصر، واجل شروحه على الاطلاق، كما اجمع عليه علماء الآفاق، فتح الباري للحافظ ابن حجر العسقلاني الشافعي، وعمدة القاري للبدر محمود العيني الحنفي، ويفضل الاول على الثاني تحقيقا وتنقيدا، والثاني على الاول توضيحا وتفصيلا، ومع ذلك فالعجم عن فصيلها كما هو حقها كانوا محرومين، وفي الوقوف على اسرارها متحيرين، لتباين لغتهم بلغة تلك الشروح والتعليقات، وعجزهم عن الوصول الى تلك المقامات، الى ان جاء الفضل النبيل والعالم الجليل المحدث الفاصل بين الحق والباطل النافذ الكامل مولانا نور الحق الدهلوي، ابن مولانا الشيخ عبد الحق المحدث الدهلوي، مؤلف التأليفات النافعة، والدفاتر الجامعة، وكان مصداق الولد سر لابيه، سالكا في نشر العلم مسلك ابيه، وولي قضاء اكبر اباد في عهد السلطان شاهجهان، وحصل له القبول العظيم في اعين الانس والجان، في كل مكان، وبرع في العلوم العقلية والنقلية، وفاضت بدرسه وفيضه انهار الفيوضات الحقيقية، توفي بدهلي سنة ثلث وسبعين بعد الالف ١٠٧٣، ومن يطلب التفصيل في ترجمته وترجمة ابيه، فمن رسالتي لمنا على اخلاف زمانا سلع لعلماء هندوستان، فشرح صحيح البخاري شرحا بالفارسية، **سماه تيسير القاري**، اودع فيه مطالب نفيسة، وفوائد شريفة، ولطائف لطيفة، وغرائب دقيقة، فالله يشكر صنعه، ويجزي سعيه، كما يسر على كافة الناس تحصيل صحيح البخاري وسهله على كل سامع وقارئ، فيا ايها الناس بشرى لكم وطوبى لكم حيث يسر الله على عباده الاهتمام بطبعه، بعد ما كان نادر الوجود، ووفقهم لاشاعته بعد ما كان كالمفقود، نتيجة النواب المستطاب جامع شرائف الالقاب، ناصر السنن النبوية، ناشر العلوم الدينية، المخاطب بالالقاب الجليلة **يمين الدولة وزير الملك نواب محمد علي خان بهادر** صولت جنگ والي رياست محمد آباد عرف تونک الى الهند اللطف الجسيم والاطر العظيم وامتم وصلى بطبعه وتصحيحه وتنقيحه وتزيينه **في المطبع العلوي** المنسوب الى المرحوم **محمد علي بخش خان** اللكنوي بحاجامع كل فضل جلى **المولوي محمد معشوق علي** سلمه الله العلي، مع شرح صحيح البخاري، **لشيخ الاسلام** من احفاد الشيخ عبد الحق الدهلوي وشرحه **كحافظ راز الفتاوى** ورسالة في بعض ما يتعلق بدرسه لمولانا ولي الله الدهلوي، فصارت المجموعة كمجموعة درر محررة ومعادن مكنونة، تنفتح بها اصداف الآذان، وتنزه بها اعطاف الاذهان، فيا ايها الطلاب هلموا الى بغيتكم واشكروا على نجاح مطلوبكم وسارعوا الى اخذها، وشرائها فانها نعمت البضاعة لمن يرجو نجاح الدنيا والآخرة، وآخر كلامنا ان الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله محمد وعلى آله وصحبه اجمعين

حرره الراجي عفو ربه القوي ابو الحسنات محمد عبد الحي اللكنوي تجاوز الله عن ذنبه الجلي والخفي

فهرست ابواب شیخ الاسلام شرح فارسی دیگر صحیح بخاری بر حاشیه دو پاره و قدری سیوم ازان

فهرست ابواب تیسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری پنج پاره

تمت

قطعہ تاریخ از نتائج طبع نازک بیانی مولوی ابو الحسن محمد عبد الرحمن الشہیر بنور محمد ملتانی

الا ای عاشق حسن معانی
شراب آتشین جام دل افروز
کہ طبع دلکش شرح بخاری
بچندین ناز شد بیرون ز پردہ
صفائی صفحہ رشک باغ رضوان
فرشتہ گفتن او نیک بنمود
محشی داد معنی پروری داد
دمیدہ سبزہ بر طرف گلستان

شہید تیغ تیز خوش بیانی
بیا یکرہ غبار دل برون کن
کند طبع حزین را غمگساری
رخ او با مہ و خورشید ہمدوش
خط او خط کشد بر خط خوبان
خطا بودن دریجا چہ مجالست
بیک شاہد ہزاران دلبری داد
حروفش خوش بیانش یکقلم خوش

کباب آتش حسن جہان سوز
غمم اندک کن و شادی فزون کن
عروس دلربا ہر ہفت کردہ
دو صد ناز و نزاکت را ہم آغوش
بشر نے آنکہ این تصحیح فرمود
فرشتہ را خطا کردن محالست
حواشی تازگی بخشد دل و جان
حروفش دلکش و معنیش دلکش

بود از بس کہ مرغوب دل و جان
ہمہ مرغوب سالش شد نمایان
سنہ ۱۲۹۸ ھ

تقریظ دلپذیر مرغوب علمای باتوقیر از مصحح مقابل تصحیح کاپی و پروف این جامع بی‌نظیر برگزیدهٔ ازلی عزیز دلی مولوی منشی محمد عابد علی حفظه الله عن ذنبه الخفی والجلی

بسم الله الرحمن الرحیم		ونصلی علی رسوله الکریم	

الحمد لله الجلیل الجبار والصلوة علی رسوله المختار وآله وصحابه الاخیار الی یوم القرار اما بعد چونکه افضل علوم بعد علم قرآن علم حدیث صحیح البیان است همچنان اصح کتب بعد کتاب الله الجلیل جامع صحیح ابی عبد الله محمد بن اسمعیل بخاری ست که آن جامع احادیث صحیحه و آثار شریفهٔ مصطفیه علی مصدرها الصلوة والتحیه باسانید عالیه و متون متقنه ست مدح و ثنای آن جامع و اوصاف حمیده و وصف کتاب آن نافع برگزیده از توصیف بیان عاری و از حیز تحریر مفوض بجناب ایزدی از حال آن یگانهٔ آفاق بنا بر سمع اهل وفاق بزرگی در سلک نظم کشیده برای فرحت ناظرین و انبساط خاطر حاضرین درج کرده و پیشکش هر جامع و قاری آمد

نظم

محمد ابن اسمعیل جعفی / تو گوئی شد علم او را بخاری
صحیح جامعش از هر کتابے / اصح آمد پس فرقان باری
بخاری کرده است از حسن نیت / دعای مغفرت در شان قاری
شروح نافعه بسیار دارد / چو فتح الباری و ضوء الدراری
حدیثش جمله تعلیقات و مسند / چو بانکرار و شاهد بر شماری
بزرگی در سنه لفظ آورده در نظم / وفات و عمر و میلاد بخاری
دمیدی بوی خوش از خاک قبرش / چنان کز نافهٔ مشک تتاری
امیر المومنین شد در احادیث / چو فضل ذو الجلالش کرد یاری
ترا بس طالب تحدیث باید / که بر تحصیل آن همت بگماری
دعاهای بخاری مستجاب است / گمان را تو درین دعوت چه داری
دگر عینی و کرمانی است شرحش / سیوطی قسطلانی خیر جاری
عداد شمس شش صد هشتاد و دو گیم / که بعد از سنه هزار آنرا بیاری
ولادت صدق و عمر او حمید است / بگیر از نور سال جان سپاری
الٰهی تربتش را رحمت تو / کند سیراب چون ابر بهاری
بذکر صالحان داریم حسرت / ز رحمتهای حق امید داری

که بسبب علو شان و رفعت مکان علمای کرام و فضلای عظام شکر الله سعیهم قرناً بعد قرن بشروح مبسوطه و تعالیق مربوطه متوجه ایضاح مقاصد و نکات مغلقهٔ آن شدند و چون آن شروح بزبان تازی بودند استفاده ازان جز فضلای دانشوران و علمای متبحران دیگران را میسر نبود و بر طالبان فارسی زبان احاطهٔ لفظ و معنی آن دشواری داشت بنا بر آن علمای متاخرین بانتقاد حل معانی متقدمین بزبان فارسی آراستند و در بی ایضاح آن کوشیده شرح بشرح و بسط فیض رسان خلایق گردیدند از آنها عمدة الشروح شرح فارسی مسمی بتیسیر القاری فی شرح صحیح البخاری است سایر طالبان که از پایهٔ کمال دانش و علم قاصر باشند اخذ مطالب و استفاده ازین کتاب والا القاب نفعی کثیر بردارند از تالیفات عالم نبیل فاضل جلیل اعظم فضلای عصر شیخ الوقت وحید دهر حنفی المذهب قاضی مولانا نور الحق محدث دهلوی نور الله مرقده که اوصاف نکوهیده و اخلاق پسندیدهٔ آن یگانه زبان خارج از بیان است چیزی از حال آن موصوف عرض کرده میشود شیخ نور الحق ولد ارشد مخدوم الانامی شیخ عبد الحق محدث دهلوی است تلمیذ و مرید و مقبول الد بزرگوار و وارث کمالات صوری و معنوی آن یگانهٔ روزگار بود چون صاحبقران شاهجهان از ایام شاهزادگی بر جوهر استعداد عالی و اطلاع داشت وقت رفتن جانب دکن شیخ را قضای اکبرآباد تفویض فرمود مدتی قضای آن مصر جامع پرداخت و حق این منصب نازک نوعیکه باید بتقدیم رساند تصانیف فراوان دارد و چنانکه پدرش تحریر ترجمه مشکوة دست احسان گشاد او نیز تحریر ترجمه بخاری صلای فیض تمام داده نود سال عمر یافت در سنه ثلث و سبعین و الف بجوار رحمت آسود آرامگاه دهلی است کذا فی ماثر الکرام لیکن کتاب مذکور عنقا صفت داشت سراغش جائی یافته نمیشد که از مطالعه‌اش هر کس فیض یاب شود و هرجا که بود هر که تنسیخ کرده یافت هر قدر که میسر شد ناقص یا کامل مخفی مثل جان عزیز ساخت آخر بنظر اشاعت علمی محض خالصاً لوجه الله بنا بر حصول ثواب اخروی همت والانهمت رئیس ابن الرئیس ابن الرئیس شیفتهٔ شمایل نبی عالی الکرام و دلدادهٔ آثار مصطفوی علیه السلام محبوب بارگاه اله مقبول عظمت دستگاه حامی دین متین مورث لوای سلاطین امیر کبیر والا شان شیر و ندیر عالم فاضل محدث بی‌نظیر جناب یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علیخان صاحب بهادر صولت جنگ والی ریاست محمدآباد عرف تونک دام الله اقباله کمر همت بر میان جان بستند و مستعد و آماده تالاش کتاب کامل بصرف خزانهٔ عامره شدند مدتی بتلاش آن کتاب بانده اشتیاق گنجینهٔ دل شستند و طلب آن از ته دل صفا منزل در تمام معمورهٔ هندوستان فرمودند آخر بوساطت قوت زری و شوکت سروری جوینده یابنده دعای طالبان قبول ساخت مجیب الدعوات بپذیرفت و در سنه ۱۲۹۰ هجری ازان کتاب نسخ چند کامل تمام بهم

مجتمع و فراهم گشتند از آنها دو قسم نسخ منتسخه دیده شد یکی آنکه شارح موصوف الذکر در عهد دولت مهد ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه
غازی منتسخ کرده درج خطبه فرموده بود و دیگری در عهد سلطنت مهد ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی تنسیخ کرده درج خطبه کتاب
نموده بود حاصلش آنکه بکمال همت و شوکت اسلامی محبت و صفوت محمدی و اخلاق عامه مصطفوی چون این گوهر بی بها از درج حقیقت بانامیه و ولت علیه بر منصه
شهود جلوه گر گردید حضور ممدوح از فرط خلوص محمدی و علو همتی بجوش قوت حامی و حق پرستی آماده و مستعد بصرف خزانه عامره شده فرمودند که این در بی بها را
بجا بسوی جهان بعون الله و قوته شایع کرده آید که تمامی عالم برنا و پیر صغیر و کبیری علم و کم استعداد از بهره این بخشش فیضیاب شوند و نفع عام بردارند شاید که حق
جل و علا برکت این گنج بی بها مدعای لی دینی و دنیوی حاصل نماید آمین ثم آمین نظر بر آن حکم محکم بصاحبزاده والاجاه کیوان بارگاه بنظر استصواب نافذ گردید که صاحبزادهٔ
والاقدر محض بر فیض رسانی عالم کوشیده فوراً بعلو همتی و جوش قوت حامی و حق پرستی نفاذ حکم فرمایند بفرمان اجب الاذعان عالیجاه رفیع الشان عالم بی بدل فاضل
اجل مولوی قاری حافظ **صاحبزادهٔ محمد عبد الوهاب خان صاحب بهادر** دام اقباله خلف رشید نواب صاحب فی والمناقب موصوف
الالقاب والذکر حکم عالی بنا بر انطباع آن کتاب نامی گرامی بنام مالک مطبع علوی **محمد علی بخش خان مغفور** نافذ گشت که این کتاب لاجواب مقبول طبع
هر شیخ و شاب آنچنان مرتب کرده بقالب طبع آرند که نزد هر کسیکه باشد محتاج دیگر شروح نماند و کم علمان غیر مستعد بن هادی طریق هدایت گردد حلیه آنش اینکه
در هر صفحه متن تیسیر القاری را بجا دهند و بر حاشیه هر صفحه اول تالیق ترجمة الابواب حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی رقم نمایند بعدش اسمای رجال کنی ثبت سازند
و من بعد شرح فارسی حامل المتن که از **شیخ الاسلام** نبیرهٔ حضرت مولانا شاه عبد الحق قدس سره است برابر تا ختم صفحه نگاشته آید همچنین کتاب مجلی و مزین
از سر نو درست نموده مطبوع طبع کرده شود مگر چونکه شرح شیخ الاسلام ناتمام است کامل یافته نشد در پی جستجو و تلاش آن ماندند و اینجا هم تا تلاش است اگر یافته شد
فهو المراد و در صورت نایافتگی آن شرح فارسی سیوم که از **ملا محمد احسن ملقب بحافظ دراز پشاوری** است درج کرده آید حتاکه این مجموعه نایاب
گلدسته عجایب بالجماع حق تالیفی مجتمع بیک سلک مسلسل شود چنانچه امتثالاً للامر الشریف **محمد علی بخش خان** مغفور موصوف این امر عظیم و مهم فخیم را
بجناب کمالات اکتساب ابی و استاذی و مولائی مصحح قدیم مطبع علوی مولانا و سیدنا مولوی **محمد معشوق علی** عم فیضه الخفی و الجلی و ابقاه الله افاضه فیضه
علی مفوض فرمودند بجکه بعد طبع چار پاره اول ناگهان مالک مطبع علوی موصوف بقضای ناگهان رهگرای عالم بقا شدند انا لله و انا الیه راجعون گویان هر کس بصبر
گرایید ماده تاریخ رقم نمود **قطعه تاریخ** چو رفت روح علی بخش خان بباغ جنان ٭ فلک طپید ز فریاد خلق و ناله من ٭ نوشت سال فوتش بلوح قبر عابد
برد مرد خلیق و حمید خامه من بر عرض جناب موصوف باعث کثرت مشاغل طبع از تصحیح کاپی و پروف به تزئین حواشی اسماء رجال از قسطلانی و تقد
بر ماو بخاری ابن ماکولا و تقریب التهذیب و تحفات ذوی الالباب مغنی جناع آن از جا بیک گنجینه بطرز مرغوب و طریق خوش اسلوب مجلی ساخته فرین طبع نموده از یک
آرای شهود مقصود کردند و حق تالیف و ترتیب این کتاب حرز جدید را بصاحبزادهٔ والاقدر موصوف الالقاب الذکر هبه نمودند فالحمد لله اولاً و آخراً از عنایات
رب معبود و ستایش ایزد ودود **جلد اول پنج پاره** بتقسیم شش مجلد منقسم ساخته بنام نامی آن یگانه آفاق باتمام رسیده پیشکش ملازمان عالی گردید بدین حسنات
پنج جلد باقی انشاء الله المستعان باستمداد مجمع الاوصاف والالقاب ادام الله اقباله عنقریب ریگ آرای شهود مقصود میشوند امید که از انقلاب طبع
چاپه اغلاطیکه رو نموده باشند عیب پوشی را کار فرموده بامعان نظر و فکر درست فرمایند و بر محنت و مشقت آن برگزیده خیال فرموده در صورت
حصول فائده بدعای خیر یاد آرند ع برکریمان کارها دشوار نیست فقط ماده تاریخ از نتایج طبع عاصی ختم تحریر است **قطعه**

مطرز نو کتابی گشت مطبوع	که میگوید جهان شرح بخاری	نه مانندش شنیده گوش شخصی	نه مثلش آمده در چشم قاری
متون مرع و تقدیم از سطورش	روان بر صفحه چون باد بهاری	بیاضش رو کشِ گلزار رضوان	سوادش نافهٔ مشک تتاری
معانی آنچنان پنهان بلفظش	که در بطن صدف جنت دراری	دوائرهای او بر صفحه قایم	چه بر تخت دکان عود قماری
صراط مستقیم مسلمانان	بنا شد بعد فرقان جز بخاری	بفکر سال طبعش بود عابد	یکایک هاتف از الفت شعاری
	بگفته ... رقم کن	بپسندِ عالمان بی سیر قلدی سنه ۱۲۹۰	

بسم

بسم الله الرحمن الرحيم كتاب الغسل

در روایت غیر ابوذر کتاب مقدم است بر بسمله و اصیلی بسمله مطلقا نیاورده و بجای کتاب باب آورده کرمانی گوید غسل بضم غین نام آن هم است مر اغتسال را و در عرف شرع شستن تمام ظاهر بدن است و موی مراد همین معنی است و نووی در شرح مسلم آورده که غسل بضم غین بمعنی آبست و در وقتی که مصدر باشد اگر از غسلت گیرند بفتح غین است و اگر مصدر اغتسال گیرند بضم است قسطلانی گوید اینجا بفتح غین مراد است گویا تیمم کرده انا که غیر غسل شرعی نیز درین کتاب ذکر یافته و مولف این دو آیت در ترجمه آورده از جهت اشارت بآنکه وجوب غسل مر جنب را بنص قرآنی ثابت شده و قول الله عز و جل وان کنتم جنبا فاطهروا و فرمود خدای توانا و بزرگتر اگر باشید شما جنب پس غسل کنید جنب آنکه او را جنابت رسیده باشد درین صورت مذکر و مونث و واحد و تثنیه و جمع برابر است وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط الی قوله لعلکم تشکرون و اگر باشید بیمار که ترس از استعمال آب داشته باشید یا قدرت استعمال آب و رسیدن بآن نتوانید یا بر سر سفر دراز یا کوتاه و آب دران نیابید یا بیاید یکی از شما قضای حاجت کرده او لامستم النساء یا جماع کنید زنان را باین تفسیر کرده است علی بن ابی طالب رضی الله عنه و ابن عباس و اکثری از صحابه و تابعین و بعضی لمس را بظاهر لفظ که بمعنی مساس است تفسیر کرده اند و قول ابن مسعود و ابن عمر چنین نقل کرده و باین اخذ کرده است شافعی که میگوید مساس بدن مرد بیدن زن بی حائل جامه ناقض وضوست و بقول اول که راجح است بحسب روایت اخذ کرده ابو حنیفه و اصحاب او فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را یعنی قادر نباشید بر استعمال آن فتیمموا صعیدا طیبا پس قصد کنید بخاک پاک را که بجای وضو و غسل هر دو خواهد بود فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم و مسح کنید روهای خود را و دستهای خود را از ان خاک و قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون الی قوله عفوا غفورا ای کسانیکه ایمان آورده اند نزدیکی نکنید نماز را در حالی که شما مستید حتی تعلموا ما تقولون تا آنکه بدانید چیزی را که میگوئید نقل است که جمعی از صحابه پیش از تحریم شراب خورده بودند و یکی از ایشان امامت کرد و قل یا ایها الکافرون اعبد ما تعبدون خواند بحذف لا نفی این آیت نازل شد ضحاک گوید مراد مستی خواب است نه مستی شراب ولا جنبا الا عابری سبیل و نزدیکی نکنید نماز را در حالی که جنب هستید اصلا مگر در حالی که مسافر بوده آب ندارید حتی تغتسلوا تا آنکه غسل کنید از جنابت

باب الوضوء قبل الغسل

در بیان سنت بودن وضوء پیش از غسل حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام عن ابیه عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا اغتسل من الجنابة بدأ فغسل یدیه بتحقیق پیغمبر خدا بود وقتی که اراده غسل از جنابت میکرد ابتدا میکرد و می شست هر دو دست را برای نظافت ثم یتوضأ کما یتوضأ للصلوة پس تر وضو میکرد چنانکه وضو میکرد برای نماز قاضی عیاض گوید که در هیچ روایت در وضوی غسل تکرار شستن نیامده و بعض شیوخ گفته اند که تکرار در وضوی غسل فضیلت ندارد و پوشیده نماند که حواله کردن بیان بر وضوی نماز ظاهر الدلاله است بر تکرار بهر حال درین وضو بعضی فتوی بتکرار داده اند و بعضی بر عدم تکرار نقله القسطلانی ثم یدخل اصابعه فی الماء فیخلل بها اصول شعره پس تر می در آورد انگشتان را در آب و تخلیل میکرد باصابع بیخهای موی سر خود را و این برای نرم و تر کردن موی بود تا گذرانیدن آب بران آسان شود و باسراف نکشد ثم یصب علی رأسه ثلث غرف بیدیه پس تر میریخت بر سر خود سه کف آب بهر دو دست ثم یفیض الماء علی جلده کله پس تر میریخت آب بر پوست بدن خود همه آن از حدیث سنیت تقدیم وضو بر غسل بوضوح پیوست و دلک یعنی مالیدن بدن بدست اصلا معلوم نشد و استحباب چنانکه ائمه ثلاثه غیر مالک بآن رفته اند نه وجوب چنانکه مالک بآن قائل است ابن بطال حجت آورده بعدم وجوب دلک در غسل باجماع آنکه بعد وضو امرار دست بر اعضا نیست و فرق نیست در غسل و وضو درین اجماع سخن است و در کتب فقه تعمیم بآن وارد شده والله اعلم حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن الاعمش عن

الجزء الثاني

با بچه عیب آورد و رنج برساند فسوق خروج از حق و طاعت حق است و قتاله کفر و کشش کردن مسلمان کفر است و این تشدید و تغلیظ است و رنهی از قتال مسلمان که این کبیره بکفر و بفعل کفار ماند یا بنا بر شوم این فعل راجع بکفر گردد پس در وی خوف حبط دیگر اعمال است یا مراد قتال است از جهت اسلام یا باستحلال آن تا باول و بیشک کشتن مسلمان باین جهت کفر است اما ... کفر و فسق نشود چنانکه لغات تدریج کنند تبادر ... الخطابی و مناسبت این حدیث بجزء ثانی ترجمه باب و ما یحذر من الخ ظاهر است که سوق برای تحذیر از تقاتل و مخاصمه است و بجزء اول باعتبار آنست که چون عیب کردن مسلمان که ناگه ... قصد از مرد سر میزند خروج از فرمان حق شد لاجرم مظنه حبط اعمال گردید حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن حمید بضم حاء ابو عبیدة بن تیر مکبر فوقانیه مشهور بحمید ... بلحة الطلحات خزاعی در سنه یکصد و چهل و سه عن انس قال اخبرنی عبادة بن الصامت ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خرج یخبر بلیلة القدر عبادة انصاری گوید بدرستی که آنحضرت بیرون آمد از درون حجره در حالی که خبر میداد بشب قدر ... که ... شب ... وقتی که بمو ... راشب قدر فتلاحی رجلان من المسلمین پس نزاع نمودند بیکدیگر دو مرد از مسلمانان گویند آن دو مرد عبد الله بن ابی حدرد بفتح حاء و راء میان دو دال مهملات و کعب بن مالک بودند کعب بر عبد الله دین بود و طلب میکرد آن را پس نزاع کردند و بلند شد آواز در مسجد فقال انی خرجت لاخبرکم بلیلة القدر پس فرمود بدرستی که من بر آمده بودم تا خبر دهم شما را بشب قدر وانه تلاحی فلان و فلان فرفعت و بدرستی که خصومت کردند این دو مرد پس برداشته شد آن شب یا علم تعیین آن فراموش گردانیده شد تعیین بران بشومی نزاع ایشان و رفع صوت در مسجد بحضور پیغمبر وعسی ان یکون خیرا لکم و نزدیک است که باشد این برداشتن علم تعیین و مبهم گردانیدن آن بهتر مر شما را تا جد و اجتهاد کنید در جستجوی آن با حیاء لیالی و تکثیر طاعت پس بسبب مزید ثواب گردد فالتمسوها فی التسع والسبع والخمس پس بجوئید آن را در شب بیست و نهم و بیست و هفتم و بیست و پنجم از رمضان چنانچه این تقدیر از روایات دیگر مستفاد گشت و در بعضی نسخ تسع بر سبع مقدم ... احتمال دارد که چون در عرب بعد مرور نصف شهر حساب نصف باقی را معکوس کنند و تواریخ آن را از آخر اعتبار ... کنند پس مراد این اعداد نهم و هفتم و پنجم باقی باشد مثلا اگر بیست ... ونه است نهم تا آخر ماه شب بیست و یکم خواهد بود ... اگر ماه سی روزه است نهم بیست و دوم خواهد بود ...

اسماء الرجال

عن سلم بن ابی الجعد عن کریب عن ابن عباس عن میمونۃ زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم قالت توضأ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وضوءہ للصلوٰۃ غیر رجلیہ گفت میمونہ وضو کرد پیغمبر خدا مانند وضوی او که برای نماز بودی جز آنکه پایهای خود را نشست و تاخیر کرد در شستن آن وغسل فرجہ وما اصابہ من الاذی و شست فرج خود را و چیزی که رسیده بود او را از چرک منی و جز آن ظاهر حدیث دلالت دارد که مس فرج ناقض وضو نباشد چنانکه حنفیه بآن قائل شده اند و اگر از جانب شافعیه گویند که واو برای مطلق جمع است دلالت بر ترتیب ندارد گوئیم پس چرا اشمار او در اعضای وضو بوجوب ترتیب قائل شده اند ذکر اعضا آنجا هم بواو واقع شده ثم افاض علیہ الماء ثم نحی رجلیہ فغسلھما پستر ریخت بر خود آب پستر یکسو کرد پایها را پس شست آنها را ھذہ غسلہ من الجنابۃ اینست غسل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم از جنابت از ارکان غسل مضمضه و استنشاق هم هست و درین دو حدیث ذکر نیافته اگر گوئی در ضمن وضو مضمضه و استنشاق مندرج است گوئیم مضمضه و استنشاق در وضو واجب نیست پس ترک این از متوضی رواست بر تقدیر تسلیم پوشیده نماند که مولف وضو را پیش از غسل سنت داشته و حال سنت معلوم اگر کسی بجا نیارد باید که فرض غسل ادا یابد فتدبر باب غسل الرجل مع امرأتہ باب در بیان غسل مرد با زن خود از یک ظرف حدثنا آدم بن ابی ایاس قال حدثنا ابن ابی ذئب عن الزهری عن عروۃ عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کنت اغتسل انا والنبی صلی اللہ علیہ وسلم من اناء واحد من قدح یقال لہ الفرق گفت عائشه بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا از یک ظرف از قدحی گفته میشود مر او را فرق بفتح فا و را او سکون آن و فتح افصح و اشهر است پیمانه که در وی دو صاع میگنجد بقول جمهور ابن اثیر گفته که فرق بفتح را شانزده رطل است و بسکون یکصد و بیست رطل جوهری گفته پیمانه معروفی است در مدینه که شانزده رطل است باب الغسل بالصاع ونحوہ باب در بیان غسل کردن بآبی که در صاعی گنجد تحقیق صاع سبق ذکر یافته مقدار چهار سیر شاه جهانی است حدثنا عبد اللہ بن محمد قال حدثنا عبد الصمد قال حدثنا شعبۃ قال حدثنی ابو بکر بن حفص قال سمعت ابا سلمۃ یقول دخلت انا واخو عائشۃ علی عائشۃ رضی اللہ عنہا ابو سلمه میگوید در آمدم من و برادر عائشه برادر رضاعی او که آن عبد اللہ بن یزید است بر عائشه فسألھا اخوھا عن غسل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فدعت باناء نحو من صاع پس پرسید برادر عائشه از غسل پیغمبر خدا پس طلبید عائشه ظرفی را که نزدیک از یک صاع بود فاغتسلت وافاضت علی راسھا وبیننا وبینھا حجاب پس غسل کرد و ریخت بر سر خود و میان ما و میان عائشه پرده بود وقال ابو عبد اللہ وقال یزید بن ھارون وبھز والجدی عن شعبۃ قدر صاع مولف گوید این سه کس از شعبه نقل کرده که مقدار صاع گفته بدل نحو من صاع حدثنا عبد اللہ بن محمد قال حدثنا یحییٰ بن آدم قال حدثنا زھیر عن ابی اسحٰق قال حدثنا ابو جعفر انہ کان عند جابر بن عبد اللہ ھو وابوہ وعندہ قوم فسألوہ عن الغسل فقال یکفیک صاع حدیث کرد ابو جعفر کنیت امام محمد باقر است که تحقیق نشسته بود نزد جابر محمد باقر و پدر او امام زین العابدین رضی اللہ عنہما و نزد جابر مردم دیگر بودند پس پرسیدند جابر را از غسل یعنی از مقدار آب غسل پس گفت کفایت میکند ترا یک صاع فقال رجل ما یکفینی فقال جابر کان یکفی من ھو اوفی منک شعرا وخیر منک ثم امنا فی ثوب پس گفت مردی اینقدر آب بس نمیکند مرا پس گفت جابر بود اینقدر آب بس میکرد کسی را که او بیشتر بود از تو از روی موی و بهتر بود از تو که آن سرور رسالت است صلی اللہ علیہ وسلم پس امامت کرد جابر ما را در یک جامه و جامه دیگر بر دوش او نبود حدثنا ابو نعیم قال حدثنا ابن عیینۃ عن عمرو عن جابر بن زید عن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم ومیمونۃ کانا یغتسلان من اناء واحد مرویست از ابن عباس بدرستی که پیغمبر خدا و میمونه زوجه آن حضرت بودند که غسل میکردند هر دو از یک ظرف قال ابو عبد اللہ کان

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از حقیقت شرعی ایمان و ایمان و اسلام و احسان عبادت و علم قیامت که کی خواهد شد وبیان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لہ بیان کردن آنحضرت صلعم این امور را برای جبرئیل در جواب سوال آن ثم قال جاء جبرئیل یعلمکم دینکم پس ترفرمود آمد جبرئیل بجائیکه تعلیم کند شما را دین شما و اصول دین و ارکان آن را تعبیر اسلوب با یراد جمله فعلیه بنا بر تعبیر مقصود است چه اول اشاره به بیان اختلاف جهت و اعتبار ایمان و اسلام است و آنچه بر آن دلالت دارد از سوال و جواب این کلام مع مابعد برای بیان جهت اتحاد است چنانچه گفت فجعل ذلک کلہ دینا پس گردانید آن همه معلومات نتیجه سوال و جواب را از عقاید و اعمال دین و دین نزد خدا اسلام است بمقتضی نص کتاب و لابد ایمان هم خارج از اسلام نخواهد بود چه دینی که غیر اسلام است مقبول نیست نیز بنص کتاب پس هر سه از ایمان و اسلام و دین باعتبار نفس الذات و ماصدق و علیه واحد باشند اگرچه باعتبارات مختلف و احسان مغز و حقیقت آنست و زائد بران نیست و استعانت گردد در تتمیم مراد و تقویت وی بحدیث و فد و آیه پس گفت وما بین النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لوفد عبد القیس من الایمان و او بمعنی مع است متعلق بجعل یعنی با خبری که بیان فرمود آنحضرت صلعم مر گروه ایلچیان عبد القیس را از ایمان چنانچه از عقب باب اداء الخمس من الایمان بیاید و در وی بیان کرده ایمان را بچیزی که بیان کرده است اینجا اسلام او وقولہ تعالیٰ عطف است بر ما بین ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منہ

ابن عيينة يقول اخيرًا عن ابن عباس عن ميمونة گفت مولف بود ابن عيينه که میگفت آخر عمر از ابن عباس از میمونه یعنی
ابن عباس از میمونه نقل کرد نه آنکه دیده بود ابن عباس غسل کردن آنحضرت را با میمونه والصحيح ما روى ابو نعيم وصحيح بحسب
روایت چیزیست که روایت کرده است ابو نعیم که حدیث سند ابن عباس است نه مسند روایت میمونه و دارقطنی نیز تصحیح همین
روایت کرده **باب** من افاض على راسه ثلثا کسی که ریخت بر سر خود در غسل آب را سه بار **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا زهير
عن ابی اسحق قال حدثنی سلیمان بن صرد قال حدثنی جبیر بن مطعم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما انا فافيض على
راسی ثلثا واشار بیدیه کلتیهما گفت جبیر فرمود پیغمبر خدا اما من پس میریزم آب در غسل بر سر خود سه بار و اشارت کرد بهر دو دست
کیفیت ریختن آب را **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن مخول بن راشد عن محمد بن علی عن
جابر بن عبد الله قال كان النبی صلى الله عليه وسلم یفرغ على راسه ثلثا گفت جابر بود پیغمبر خدا که میریخت آب را بر سر خود سه بار
حدثنا ابو نعيم قال حدثنا معمر بن يحيى بن سام قال حدثنی ابو جعفر قال قال لی جابر اتانی ابن عمك یعرض بالحسن بن
محمد بن الحنفية گفت ابو جعفر گفت مرا جابر آمد مرا پسر عم تو کنایت میکند با بن عم از حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب و او
ابن عم محمد باقر بطریق مسامحه گفته از آنکه او ابن عم پدر محمد باقر است حنفیه نام مادر محمد است قال كيف الغسل عن الجنابة
گفت حسن بن محمد چگونه است غسل کردن از جنابت فقلت كان النبی صلى الله عليه وسلم یاخذ ثلثة اكف فيفيضها على راسه
ثم یفیض علی سائر جسده جابر گوید گفتم بود پیغمبر خدا میگرفت سه کف آب پس میریخت آنرا بر سر خود پس تر میریخت آب
بر همه بدن خود فقال لی الحسن انی رجل کثیر الشعر فقلت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثر منك شعرا
پس گفت مرا حسن تحقیق من مردی ام بسیار موی پس گفتم بود پیغمبر خدا بیشتر از تو از روی موی **باب** الغسل مرة واحدة
باب در بیان غسل کردن یکبار **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد الواحد بن زياد عن الاعمش عن سالم بن
ابی الجعد عن كريب عن ابن عباس قال قالت ميمونة وضعت للنبی صلى الله عليه وسلم ماء للغسل گفت ابن عباس گفته است
میمونه نهادم مر پیغمبر خدا را آبی برای غسل فغسل یدیه مرتین او ثلثا پس شست هر دو دست را دو بار یا سه بار ثم افرغ الماء على
شماله فغسل مذاكيره پس ریخت آب را بر دست چپ پس شست ذکر و خصیتین را مذاکیر جمع ذکر است برخلاف قیاس از جهت فرق میان
ذکر خلاف مونث ذکر و خصیتین و حوالی آن گویا هر جزو در حق شستن جنابت حکم ذکر دارد ثم مسح یده بالارض پس تر مسح کرد دست خود
را بر زمین تا تمام نقیه شود ثم مضمض واستنشق پس تر آب در دهان و بینی کرد وغسل وجهه ويديه و شست روی خود را و دست خود
را ثم افاض على جسده پس تر ریخت آب را بر بدن خود ظاهر حدیث آنست که یکبار ریخت آب را بر بدن و مناسبت حدیث ترجمه باب
بهمین جز است بهمین معنی ثم تحول من مكانه فغسل رجليه پس تر گردید از جای غسل پس شست هر دو پای را **باب** من بدأ
بالحلاب والطيب عند الغسل حلاب بکسر حاء مهمله و تخفیف لام آخر او باء موحده ظرفی که در روی مقدار یک دوشیدن شتر باشد
گفته ابن بطال گفته آن محلب است بکسر میم و محلب بفتح دانه ایست خوشبوی صاحب مشارق گفته بعضی از ایشان در روایت غیر
صحیحین جلاب بضم جیم و تشدید لام خوانده معرب گلاب و چون معلوم شده که ترجمهای ابواب همه احادیث است میتوان گفت مقصود
مولف آنست که آن حضرت صلى الله عليه وسلم نزد غسل گاه ظرف آبی میطلبید مانند حلاب و غسل از آن میکرد و گاه خوشبوی میطلبید و ابتدا
بآن میکرد اگر گوئی در حدیث این باب غیر از حلاب مذکور نیست ترجمه باین دو چیز چگونه راست آمد جواب بارها تو گفته ام که مولف بسیار است
که در ترجمه چند معنی ایراد نموده و در احادیث مذکوره همه بیان نیافته بمواضعی که اشارت بآن رفته یا آنکه درین باب این دو معنی را بطریق

اسماء الرجال

شیخ الاسلام | | کتاب الایمان

علیه واله وسلم بارزا یوما للناس بود آنحضرت
ظاهر روزی برای مردم یعنی بیحجاب میان ایشان نشسته
فاتاه رجل پس آمد او را مردی غیر معروف فقال
ما الایمان پس گفت آنمرد چیست ایمان قال الایمان
ان تؤمن بالله گفت آنحضرت ایمان آنست که ایمان آری
بخدا تعالی بذات و صفات کامله وی بوجه تنزیه و تقدیس
از جمیع نقائص و شرور سوال از حقیقت شرعیه
ایمان بود یعنی آنچه در شرع قرار یافته و وضع شرعی بدان
متعلق گشته نه حقیقت و ماهیت ذات ایمان که آن
بتعلیم شرایع و ادیان تعلق ندارد پس بیان فرمود آنحضرت
آن را با عاده لفظ ایمان بجهت تفخیم شان او بطریق تعریف
لفظی و تعیین مسمی اسم در شرع به بیان متعلقات تصدیق
که در وضع شرعی بر اصل تصدیق که مفهوم لغوی ایمان بود
افزوده یعنی در شرع تصدیق بخداست وملائکته
یعنی فرشتگان وی که موجود اند بخوبی که کتاب مستند از
ناطق است یعنی اجسام نورانیه قادر بر تشکل باشکال
مختلفه و بندگان خدا اند که بی فرمانی نیکنند او را و متصرف
اند در عالم باذن وی و متصف نیستند بزنی و مردی و
باقی صفات ایشان که مذکور اند در ان جمع ملک است
ماخوذ از الوکه بمعنی رسالة چه از بهما پیغامبر اند و مقربان
الس وکتبه و بکتابهای خدا که منزل بحق آمده بر انبیا گفته
اند که مجموع آنها یکصد و چهار است پنجاه از آن منزل
بر شیث است و سی بر ادریس و ده بر آدم و ده بر ابراهیم
و باقی چهار کتب مشهوره اول آن توریت بر موسی و زبور
بر داؤد و انجیل بر عیسی و فرقان که افضل و اکمل است
بر سید المرسلین پیغمبر ما محمد است صلی الله علیه وآله وسلم
وعلیهم اجمعین و حق آنست که حصر اعتقاد در عدد معین
جایز نیست همچو اعتقاد در عدد پیغمبران از برای عدم
وجود نص قطعی که دال باشد بر این حصر در هر دو جا و
بلقائه و بور خوردن و باز گشتن بسوی تعالی بعد فنا
از این دار یا بدیدار روی مومنان را در آخرت و برسله
و پیغمبران از روی تعالی که فرستاده های اویند بخلق برای
هدایت و ارشاد و تکمیل معاش و معاد و راست گویند
در هر چه رسانیده اند از خدا از احکام و جز آن بی فرق از
اصل نبوت اگرچه بعضی بر بعضی مفضل اند باعتبار وجوه
دیگر زایده بر نبوة با وصف احترام و تنزیه ساحت عزت
ایشان از وصمت نقص و عصمت ایشان از جمیع
گناهان خورد و بزرگ و تؤمن بالبعث و گرویدن تو
بانگیختن خدا تعالی آدمیان را بعد از میرانیدن آنها برای

تردید آورده و بحدیث ثابت کرده که همان حلاب بوده است شیخ ابن حجر که در مطابقت این ترجمه بحدیث مذکور قدیجا وجد ثنا اشکال کرده و موقوف بسبب و هم آنکه حلاب را بمعنی ظرف طیب تمهید کرده اند فافهم والله الفیض للصواب حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا ابو عاصم عن حنظلة عن القسم عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اغتسل من الجنابة دعا بشیء نحو الحلاب فاخذ بکفه فبدأ بشق رأسه الایمن ثم الایسر فقال بهما علی وسط رأسه گفت عائشه بود پیغمبر خدا چون که خواستی غسل از جنابت طلبیدی ظرفی مانند حلاب پس گرفتی بدو کف دست خود آب را و ابتدا کردی بجانب راست سر پستر بجانب چپ پس انداختی بر میانه سر خود ظاهر آنست که ازین حلاب که ظرفی مختصر بود آب از طشت و یا غیر آن بر میگرفت و سر مبارک را آن می شست ابو عوانه در صحیح خود از ابو عاصم آورده که این کمتر از یک شبر در یک شبر است والله اعلم باب المضمضة والاستنشاق فی الجنابة

در بیان آنکه در غسل جنابت آب در دهان و بینی میکرد مضمضه و استنشاق در غسل فرض است نزد حنفیه و دلیل ایشان آیت فاطهروا است که بکمال مبالغه در غسل واقع شده پس تطهیر تمام ظاهر بدن واجب آمده و دهان و بینی از ظاهر بدن است و لهذا آب در آن کردن موجب نقض روزه نمیشود و دیگر احادیث غسل هر که نقل کرده مضمضه و استنشاق آورده و منقول نیست ترک آن چنانکه در وضو اقتصار بر شستن عضو مفرد و سه آمده و این علامت وجوب است و آنکه شافعیه استدلال کرده اند بحدیثی که در آن مذکور است ده چیز از فطرت است یعنی از سنت و مضمضه و استنشاق از آن داخل فرموده قطعی نیست از آنکه فطرت را بمعنی غیر واجب و همچنین سنت بر تقدیر منصوصیت و نیز مسست تفسیر آن واجب نمیباید قصد مولف که از ترجمه مضمضه و استنشاق ساخته تا رد مذهب حنفیه است حدثنا عمر بن حفص بن غیاث قال حدثنا ابی قال اخبرنا الاعمش قال حدثنی سالم عن کریب عن ابن عباس قال حدثتنا میمونة قالت صببت للنبی صلی الله علیه وسلم غسلا گفت ابن عباس حدیث کرد ما را میمونه گفت ریختم پیغمبر خدا را آب فافرغ بیمینه علی یساره فغسلهما پس ریخت آب را بدست راست بر دست چپ پس شست هر دو دست را ظاهر آنست که یکجا شست هر دو دست را جدا جدا ثم غسل فرجه پستر شست فرج خود را ثم قال بیده علی الارض فمسحها بالتراب ثم غسلها پستر مالید بدست خود زمین را پس مسح کرد دست را بخاک پس شست هر دو دست را قول یعنی نغسل آمده چنانکه نغسل در قول نیز استعمال یافته از روی مجاز ثم مضمض واستنشق پستر آب در دهان و بینی کرد ثم غسل وجهه وافاض علی رأسه پستر شست روی خود را و ریخت آب بر سر خود ثم تنحی فغسل قدمیه پستر یکسو شد از جای غسل و شست هر دو پای خود ثم اتی بمندیل فلم ینفض بها پستر آورده شد جامه پس نچکید تری آب را بآن قال ابو عبد الله یعنی لم یمسح به گفت ابو عبد الله مولف میخواهد راوی ازین کلام که نمالید بدن را بآن جامه و همچنان رطوبت را بر بدن گذاشته ظاهر آنست که عادت آنحضرت بود و درین مرتبه از جهت آنکه این جامه صفائی نداشت ترک کرده یا برای آنکه حاضران ندانند که از لوازم غسل است و در چیدن رطوبت آب بعد از وضو و غسل اقوال مختلف آمده بعضی گویند نه چیدن آن مستحب است و بعضی گویند چیدن آن مستحب است و بعضی گویند هر دو برابر است و استحبابی در هیچ جانب ندارد و از بعضی منقول است اگر آب بچکید از طرف جامه روا بن نچکید باب مسح الید بالتراب لیکون انقی باب در بیان مالیدن غسل کننده دست را بخاک تا آنکه باشد پاکتر از آنکه نمالد حدثنا الحمیدی قال حدثنا سفیان قال حدثنا الاعمش عن سالم ابن ابی الجعد عن کریب عن ابن عباس عن میمونة ان النبی صلی الله علیه وسلم اغتسل من الجنابة فغسل فرجه بیده ثم دلک بها الحائط مرویست از میمونه که تحقیق پیغمبر خدا غسل کرد از جنابت و شست فرج را بدست خود یکبار پستر مالید آن دیوار را ثم توضأ وضوءه للصلاة پستر وضو کرد مانند وضوی خود مر نماز را فلما فرغ من غسله غسل رجلیه و هرگاه که فارغ شد از غسل شست هر دو پای خود را باب هل یدخل الجنب یده فی الاناء قبل ان

اسماء الرجال

کتاب الایمان

... است ... دال ... بر همه عبادات ارکان ... تسلیم رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم چنانچه در روایت دیگر ... ان یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ... این یک رکن است ... ارکان اسلام چنانکه در حدیث ... حسن گذشته ... نماز فریضه را ... وقت آن ... ادا کنی آن ... درست چنانکه شرط است و تؤتی الزکوة ... زکوة فرض ... فریضه خاص است ... و تصوم ... ماه رمضان را ... چنانچه در روایت عمر بن الخطاب آمده ... البیت ان استطعت الیه سبیلا ... اگر بتوانی راه یافت ... درین روایت ساقط است بنابر اختصار ... و اقتصار ... بر ارکان ... که عمده ترین ارکان اند و باقی فرایض گویا ملحق ... مقصود از تعریف ایمان و اسلام بیان آنست که اسلام متعلق باعمال جوارح است نزد مقابله چنانچه ایمان متعلق بعمل قلب و چنانکه حصر متعلقات ایمان در عدد معین نمی توان کرد حصر فرایض و واجبات اعمال اسلام نیز نمی توان کرد ازینجاست که متعلقات ... در بیان ایمان اعمال جوارح در بیان اسلام در روایات مختلف ... زیاده آمده در بعضی روایات در بیان ایمان ... و تؤمن بالقدر خیره و شره زیاده آمده و در بعضی در بیان اسلام ... مذکور نیست و در بعضی اقتصار بر نماز و زکوة نموده و در حدیث ابن عباس ... زیاده نکرده و بعضی بعد ذکر جمیع حج و عمره و غسل جنابت و اتمام وضو زیاده کرده پس معلوم شد که اختلاف در روایت ... از اختلاف ... احوال رواة است در عمل اختصار و عدم آن بنا بر عدم فوت اصل مقصود که بیان ایمان و اسلام است و تفریق یکی از دیگری نزد مقابله بتعلق ایمان بدل و اسلام بجوارح اگرچه در نتایج متحد باشد بر شمول تحاد ظاهر با باطن و با حکایت باحکمی

اسماء الرجال

یغسلها اذا لم یکن علی یده قذر غیر الجنابة آیا میدرآرد جنب دست خودرا در ظرف آب که مهیا برای غسل است پیش از انکه بشوید دست را و پاک کند آنها را وقتی که نباشد بر دست او چرکنی بجز چرکنت جنابت مقصد مؤلف جواز آنست و مؤید ساخته آنرا بفعل صحابه اولا چنانکه گفت وادخل ابن عمر والبراء بن عازب یده فی الطهور ولم یغسلها ودرآورد ابن عمر و براء بن عازب دست خودرا در آب که آماده برای غسل بود و حال آنکه نشسته بود هر یک از ابن عمر و براء دست خود را پیش از آن قد توضأ پس تر وضو کرد ولم یر ابن عمر وابن عباس بأسا بما ینتضح من غسل الجنابة وندید ابن عمر وابن عباس باکی را بآبی که میچکد از غسل جنابت حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا افلح بن حمید عن القاسم عن عائشة قالت کنت اغتسل انا والنبی صلی الله علیه وسلم من اناء واحد تختلف ایدینا فیه گفت عایشه بودم من و پیغمبر خدا که غسل میکردیم از یک ظرف در حالی که مختلف میبود دستهای ما یان که بعد از یکدیگر می انداختیم دران ظرف قسطلانی وغیره گفته که مناسبت این حدیث بترجمه همین جز است که دران واقع شده تختلف ایدینا فیه وظاهر است اختلاف دران نمیباشد مگر بعد ادخال پس دلالت کرد بر آنکه ادخال دست مفسد نیست آب را اگر نجاستی دیگر در وی ناشناختی پوشیده نماند که در ترجمه قیدی دیگر است که ادخال پیش از شستن دست و پاک کردن موجب فساد نیست و این حدیث ازین معنی ساکت است واما احادیث گذشته حدیث عایشه که در اول کتاب وضو آورده و حدیث که تالی این حدیث است و مرویات میمونه و جز آن بوضوح پیوسته که آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیش از غسل دستها را می شست و درین روایت چون مقصود عادت همین بود که از یک ظرف غسل میکردند ذکر آن نکرده حدثنا مسدد قال حدثنا حماد عن هشام عن ابیه عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اغتسل من الجنابة غسل یده بود پیغمبر خدا وقتی که اراده غسل میکرد از جنابت شستی دو دست خودرا حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن ابی بکر بن حفص عن عروة عن عائشة قالت کنت اغتسل انا والنبی صلی الله علیه وسلم من اناء واحد من جنابة گفت عایشه بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا از یک ظرف از سبب جنابت وعن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة مثله عطف است بر قول وعن شعبة عن ابی بکر یعنی ابو الولید چنانکه نقل کرده از شعبه عن ابی بکر حدیث کرده از عبد الرحمن بروایت مذکور نیز مانند آن حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن عبد الله بن عبد الله بن جبر قال سمعت انس بن مالک یقول کان النبی صلی الله علیه وسلم والمرأة من نسائه یغتسلان من اناء واحد گفت عبد الله بن عبد الله شنیدم انس را میگفت بود پیغمبر خدا و زنی از زنان او غسل میکردند از یک ظرف وزاد مسلم ووهب عن شعبة من الجنابة و زیاده کرد این حدیث را ابو الولید مسلم بن ابراهیم که از شیوخ مؤلف است و وهب از شعبه لفظ من الجنابة باب من افرغ بیمینه علی شماله فی الغسل بیان حال کسی که ریخت آب را بدست راست بر دست چپ در حال غسل کردن حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا الاعمش عن سالم بن ابی الجعد عن کریب مولی ابن عباس عن ابن عباس عن میمونة بنت الحارث قالت وضعت لرسول الله صلی الله علیه وسلم غسلا وسترته فصب علی یده فغسلها مرة او مرتین قال سلیمان لا ادری اذکر الثالثة ام لا گفت میمونه نهادم برای پیغمبر خدا آب غسل و پرده گرفتم و پوشیدم آنحضرت را از مردم قسطلانی پوشیدن سر تفسیر کرده و موافق تصریح مؤلف که همین حدیث را در باب تستر از مردم آورده همانست که تفسیر کردیم و قصد غسل کرد و برهنه کرد سر خودرا چنانکه این مضمون از حدیث آینده معلوم شود پس ریخت آب را بر دست خود پس شست آنرا یکبار یا دو بار گفت سلیمان نمیدانم آیا ذکر کرد سالم بن ابی الجعد سه بار یا نه ثم افرغ بیمینه علی شماله فغسل فرجه ثم دلک یده بالارض او بالحائط پس ریخت آب را بدست راست بر دست چپ پس شست فرج خودرا یعنی دستها را شسته فرج شست پیشتر مالید دست را بزمین یا بدیوار ثم تمضمض واستنشق وغسل وجهه

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

غافل مباش اگر مشاهده حق تعالی و مقتضی آن بعبودیت معبود صاحب حق واطلاع وی بر ظاهر و باطن اینکس خوف وخشیت وادب مراعات احتیاط در حرکات و سکنات و اخلاص وخضوع وخشوع و حیا و عدم التفات بیمین و یسار است اگر چه در صورت مشاهده چنین معبود این صفات بروجه کمال با هیبت وشوق و ذوق وتعظیم واجلال حاصل خواهد بود چنانکه یکی بحضور بادشاهی که حافظ و رقیب و مشاهده احوال اوست بایستد مجال بیقیدی و ترک ادب بروی نیک گردد و آنکه با وجود آن ناظر و مشاهد جمال شاه بود او را حال دیگر وحضوری و لذتی دیگر باشد که فوق آن متصور نبود با جمله پرستاران حق و پیروان طریقت را در طاعت و عبادت سه مقام است نخستین آنکه قیام نمایند آنرا بر وجهی که از عهده تکلیف برآیند و قضا ساقط شود و آن باستفراغ شرایط و ارکان است و باین مقام اشارت است به بیان اسلام چه فروتر ازان مرتبه عبادت نیست دیگر آنکه بجا آرند بروجه مذکور چنانکه باید وشاید وموجب حصول رضا گردد بمعرفت آنکه حق دانا و بینا بجمیع حرکات و سکنات و احوال ظاهر و باطن اوست واین مقام مراقبه است و بالاتر از همه مقام مشاهده است عبادت کنند بحالی که مستغرق شوند در دریای مکاشفه وشهود ذات حق چنانکه مدرک بصیرت از جمیع جهات انقطاع یافته متعلق بذات اقدس شود بنوعی که گویا می بیند او را واین مقام آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه فرمود وجعلت قرة عینی فی الصلوة ومتابعان آنحضرت را نیز بقدر اتباع و صفوت استعداد و استیلاء انوار کشف و یقین بسبب استیلاء ندای قلب بانوار محبت خدای تعالی وانسداد ابواب باطن از خواطر والتفات بما سواء و نسیان علوم و اضمحلال رسوم دست دهد خصوصا در نماز که افضل عبادات و اکمل قربات است و محاذات معنوی بذات اقدس دران حاصل است که باطن متوجه آن سو میگردد و کیفیت آن جز بذوق نتوان یافت رزقنا الله واین هر دو مقام از احسان است و باید دانست که مبنای دین و کمال آن بر فقه و کلام و تصوف است واین حدیث شریف که از جوامع کلم است بیان این هر سه علوم نموده ایمان اشارت باعتقاد است که اصول مسایل کلام اند و اسلام فقه که متضمن بیان اعمال و احکام شرعیه و فرعیه است واحسان اصل تصوف که عبارت از صدق توجه الی الله است وجمیع معانی تصوف که مشایخ طریقت بیان کرده اند راجع بدان است قال متی الساعة گفت انمردیه بعد از استکشاف اصول دین و مقامات قرب و یقین کی قایم شود ساعت و آن روز قیامت را گویند بجهت آنکه با وجود این همه طول و امتداد نزد حق تعالی حکم یکساعت دارد یا آنکه قیام او یکایک بود در ساعتی و ساعت در اصل بمعنی پاره از زمان غیر معین و محدود و مقصود از سوال اظهار ابهام علم اوست بر ما سوای علیم خبیر از خیال تحصیل معرفت وسوال دست بازدارند و یکسر همت در اشتغال با شغال طاعت

أسماء الرجال

ترجمة الأبواب

ويديه وغسل رأسه ثم صب على جسده پس ترآب در دهان و بینی کرد و شست روی خود را و دستها را و شست سر مبارک را پس ترخیت آب بر بدن خود ثم تنحى فغسل قدميه پس تر یکسو شد از جای غسل و شست هر دو قدم را فناولته خرقة فقال بيده هكذا ولم يردها پس دادم من آن حضرت را جامه برای چیدن آب از بدن پس اشاره کرد بدست خود که میگیرم و نخواست که بگیرد جامه را **باب تفريق** الغسل والوضوء باب در بیان آنکه جدا کردن اعضای مغسوله غسل و وضو یعنی عدم موالاة در غسل و در وضو آیا جایز است یا نه بدانکه موالات را دو معنی گفته اند یکی آنکه در میان غسل کاری دیگر نکند و همچنین در وضو دوم آنکه اعضا را بی آنکه بعضی خشک شود تر بتر شوید و مؤلف بدانچه در باب از ابن عمر حدیث آورده استدلال بر عدم وجوب موالاة کرده و این مذهب امام ابی حنیفه رح لیکن قائل باستحباب آن شده بسندی که بوی رضی الله عنه رسیده و این حدیث منافات بآن ندارد و مذهب مالک وجوب موالات است و از شافعی دو قول است وجوب و عدم وجوب ويذكر عن ابن عمر انه غسل قدميه بعد ما جف وضوءه و ذکر کرده میشود از ابن عمر شستن پایها بعد از آنکه خشک شد آب وضوی او و این نقل ابن عمر ناظر در معنی ثانی عدم موالات است و احتمال معنی اول نیز دارد **حدثنا** محمد بن محبوب قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش عن سالم ابن ابي الجعد عن كريب مولى ابن عباس عن ابن عباس قال قالت ميمونة وضعت للنبي صلى الله عليه وسلم ماء يغتسل به فافرغ على يديه فغسلهما مرتين او ثلثا ثم افرغ بيمينه على شماله فغسل مذاكيره ثم دلك يده بالارض ثم مضمض واستنشق ثم غسل وجهه ويديه ثم غسل رأسه ثلثا ظاهر آنست که ثلثا متعلق باخیر باشد چون موی شریف بسیار بود احتیاطا کرده سه بار شسته اند و احتمال دارد که متعلق بجمیع ماسبق باشد و قول امام ابو حنیفه که اگر قیدی بعد از جملها واقع شود متعلق باخیر میباشد مؤید معنی اول است ثم افرغ على جسده ثم تنحى من مقامه فغسل قدميه ترجمه حدیث مکرر گذشته آنچه تعرض بآن ضرور است تطبیق حدیث بترجمه است گفته اند که ایراد این حدیث ناظر در نخستین معنی عدم موالات است و از حدیث معلوم شد که افعال وضو را بشستن تمام بدن تفریق فرمود انا نکه پایها را بعد از آن شست انتهى و اگر شستن پایها داخل در غسل نیز دارند چنانکه ظاهر است و تفریق بفعل یکسو شدن از مقام غسل و از جای بجای دیگر رفتن گیرند مطابق بترجمه تمامتر میشود **باب اذا جامع ثم عاد ومن دار على نسائه في غسل واحد** باب در بیان آنکه وقتی که جماع کند یکی بزن خود یا داه خود پستر باز جماع کند حکم آن چیست و حکم کسی که بگردد برزنان خود در یک غسل یعنی بعد از جماع همه یک غسل کند چون از ان حضرت صلی الله علیه وسلم گاه واقع شد معلوم شد که غسل بعد از هر جماع واجب نیست لیکن آنجا واقع شده که نزد هر جماع غسل فرموده و پرسیدند که چرا بر یک غسل اکتفا نکردی فرمود این بهتر و خوشتر است علما در وضو بعد از هر جماع اختلاف کرده اند غیر ابو یوسف جمهور برآنند که مستحب است طحاوی از حدیث عایشه آورده که آن حضرت عود میکرد در جماع و وضو نمیکرد و ظاهرا برای جواز کرده باشد **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا ابن ابي عدي ويحيى بن سعيد عن شعبة عن ابراهيم ابن محمد بن المنتشر عن ابيه قال ذكرته لعائشة فقالت يرحم الله ابا عبد الرحمن گفت پدر ابراهیم که محمد بن منتشر است ذکر کردم آنرا یعنی قول ابن عمر را بعایشه که میگفت دوست ندارم که صبح کنم در حال احرام و بوی عطر از من آید این قول گویا مقرر بود در میان ایشان یا مذکور شده پیش از این بیان پس گفت عایشه رحمت کند خدا ابا عبد الرحمن را که کنیت ابن عمر است چون ابن عمر ناخوش داشتن این حال که بر خلاف فعل آن حضرت بود اگرچه از روی نادانی باشد وقوع یافته دعا کرد که رحمت کناد خدا بروی و مگیراد او را کنت اطيب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيطوف على نسائه ثم يصبح محرما ينضخ طيبا بودم من که خوشبو کردم پیغمبر خدا را پس طواف میکرد برزنان خود کنایت از جماع است و مراد آنست که بیک غسل میکرد و پستر صباح میکرد در حالیکه محرم است و می تراوید از وی بوی خوش نضح بفتح نون و حاء مهمله

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

که پیش از قیام قیامت باشند اذا ولدت الامة ربتها یکی از نشانها وی وقتی است که بزاید داه مالک و مربی خود را در روایت کتاب التفسیر ربها بتا نیث یعنی انثی و تسمیه مالک و در روایت مسلم بعلها یعنی شوهر و برترتی الآملهم را باهن بلفظ جمع علما را در معنا و صدیث تا ویل این عبارت اقوال است اکثر برآنند که کنایه از کثرت اتخاذ سراری است و پیدا آمدن داه زادگان که بمنزله مالکان باد را خود اند همچو سایر اموال پدر ان یا در میان اند بسبب اعتاق آنها بتولد خود یا پیدا آمدن پادشاهان از بطن آنها پس این از جمله رعیت بود و بادشاه مالک و مربی رعیت است یا کنایت از کثرت جهاد و بسیار بدست آوردن زنان کفار و شاید درین میان بعضی از اولاد مادران خود را بند کرده واسیر ساخته بیارند و مالک آنها شوند و بعضی گویند کنایت از فساد احوال مردم در رعایت احکام است بیع امهات اولاد خصوصا هنگام حمل که باتفاق جایز نیست چنانچه که بکثرت تداول ایدی شده بدست فرزندان فروخته شوند و ایشان مالک گردند و بعضی گویند کنایت است از کثرت عقوق اولاد با مادران و معاملت ایشان همچو معاملات ملاک و سادات با امادر دشنام ضرب و استخدام و تخصیص ذکر ثامه بنا بر اغلبیه عقوق در آنست بالجمله مراد انعکاس اوضاع و فساد قاعده انتظام و حقوق است والله اعلم واذا تطاول رعاة الابل البهم را رجمع راعی است البهم بضم با جمع ابهم است یا بهیم یعنی سیاه بی داغ و بمعنی مبهم نیز آید صفت رعاة است یا صفت ابل في البنيان و دیگر روایت که تفاخر بکنند چرانند های شتران سیاه رنگ ناشناسا در بنای عمارات یعنی دونان و کمینان و جهال که متبذل بودند بتر فع سر برآیند و متمول شوند و خانهای بلند در شهر بنا کنند و بر اعالی و اکابر و علما پیشی جویند این نیز علامت قیامت است که سبب خروج کارخانه عالم از اعتدال و کمال افراط و تفریط و اختلال است هر چیز تا دوام در حد و مرتبه خود است نظام جملی با انتظام است چون از مقام و مرتبه خود ترفع یا تنزل نمود ظاهر است که ترتیب برخاست و عکس موضوع شد و چون اختلال بنهایت رسد لاجرم نظام جملا بتر و برهم گردد و بنای عالم برافتد و قیامت قایم شود در حدیث آمده است که قایم نشود قیامت تا آنکه باشد بهره ور و بختمند ترین مردم در دنیا لئیم ابن لئیم و نیز آمده که از علامات قیامت است که مکان پست و زبون باشند بر آن بلند و غالب کذا ذکره الشیخ الاجل رحمة الله في ترجمة المشكوة و باید دانست که اشراط ساعت از صغری و کبری بسیار اند اقتصار بر دو در ینجا بحسب اقتضا و مقام است في خمس لا يعلمهن الا الله تعيين وقت قیامت داخل است دران پنج چیز که نمیدانند آنها را جز خدا ثم تلا النبي صلى الله عليه وآله وسلم پس برخواند آنحضرت برای بیان آن پنج آیه ان الله عنده علم الساعة بدرستی که خدا تعالی نزد اوست علم وقت قیامت

يعني آب پاشيدن و تراويدن مشک و خم است از آب و نضوح نوعي از طيب است **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا معاذ بن
هشام قال حدثني ابي عن قتادة قال حدثنا انس بن مالك قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يدور على
نسائه في الساعة الواحدة من الليل والنهار وهن احدى عشرة گفت انس بود پيغمبر خدا که ميگشت بر زنان خود در يک وقت و پاره
از شب يا روز و زنان يازده بودند آن عايشه است و حفصه و ام سلمه و زينب بنت جحش و ام حبيبه و جويريه و ميمونه و سوده و صفيه
و زينب بنت خزيمه و ريحانه و معلوم شده که قسم بر آن حضرت واجب نبوده و تفضلاً نوبت قرار داده بود و قلت لانس او كان
يطيقه قتاده گويد گفتم مر انس را آيا بود که آن حضرت طاقت اينقدر جماع داشت قال كنا نتحدث انه اعطي قوة ثلثين
گفت انس بوديم ما گروه صحابه که ميگفتيم آن حضرت داده شده است قوت سی مرد در روايت ديگر واقع شده که سی مرد بهشت
و در بعضی چهل مرد بهشت و روايت کرده احمد و نسائی و تصحيح کرده آنرا حاکم که يک مرد از اهل بهشت را ميدهند طاقت صد مرد
در اکل و شرب و جماع و قال سعيد عن قتادة ان انسا حدثهم تسع نسوة و گفته است سعيد که از رواة قتاده است که حديث
کرده انس ايشانرا نه زن بجای يازده زن تطبيق درين دو روايت آنست که نه زن زوجه بودند و دو داه بودند ماريه و ريحانه
يا آنکه اين دو روايت بحسب اختلاف اوقات بوده وقتی يازده زن و وقتی نه زن **باب** غسل المذي والوضوء منه
در بيان شستن مذی و وضو کردن از آن مذی آبی سفيد تنک لزج که در وقت ملاعبت يا وقت انتشار آلت بر آيد و در انفصال
و خروج آن لذتی محسوس نشود **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا زائدة عن ابي حصين عن ابي عبد الرحمن عن علي رضي الله
عنه قال كنت رجلا مذاء گفت علی بودم من مردی بسيار مذی کننده فامرت رجلا يسأل النبي صلى الله عليه وسلم
لمكان ابنته پس فرمودم من مردی ديگر را که پرسد پيغمبر خدا را از سبب بودن دختر آن حضرت نزد من يعنی شرم داشتم که خود
پرسم فسأل فقال توضأ واغسل ذكرك پس پرسيد آن مرد و فرمود آن حضرت وضو کن و بشوی ذکر را از آن آب يعنی
غسلی درين صورت واجب نيست **باب** من تطيب ثم اغتسل وبقي اثر الطيب جواز آنکه کسی طيبی بر خود مالد پستر غسل کند
و باقی ماند بعد از غسل اثر طيب از رنگ و بوی آن **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا ابو عوانة عن ابراهيم بن محمد بن المنتشر عن ابيه
قال سألت عائشة ذكرت لها قول ابن عمر ما احب ان اصبح محرما انضخ طيبا فقالت عائشة انا طيبت رسول الله صلى الله
عليه وسلم ثم طاف في نسائه ثم اصبح محرما ترجمه اين حديث معلوم شده است **حدثنا** ادم بن ابي اياس قال حدثنا
شعبة قال اخبرنا الحكم بن عيينة عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة قالت كاني انظر الى وبيص الطيب في مفرق
النبي صلى الله عليه وسلم وهو محرم گفت عايشه چنانستی که من می بينم بسوی رنگ درخشيدن طيب سر آن
حضرت که تعبيه کرده بود و حال آنکه او محرم بود موافقت حديث بترجمه باب آنست که ديدن عايشه طيب را وقت اغتسال آن
حضرت بود نزد عايشه رضي الله عنها **باب** تخليل الشعر حتى اذا ظن انه قد اروى بشرته افاض عليه باب در بيان
در آوردن انگشتان دست در موی سر تا وقتی که گمان شود که تحقيق تر کرده است جلد زير موی ريزد آب را بر آن جلد **حدثنا**
عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا اغتسل من الجنابة غسل يديه وتوضأ وضوءه للصلوة ثم اغتسل ثم يخلل بيده شعره
گفت عايشه بود پيغمبر خدا وقتی که اراده غسل ميکرد از جنابت شستی هر دو دست خود را و وضو ميکرد وضوی نماز پستر شروع کردی
از شستن اعضای بغسل پس تخليل کرد بدست خود موی را حتى اذا ظن انه قد اروى بشرته افاض عليه الماء ثلث

كتاب الايمان | شيخ الاسلام

اگر باشد ناشی او امر عادی و تجربه و حکم عادت و اين علم نيست
انتهی و منجمان قواعد نجوم را نسبت بيکی از پيغمبران پيشين کنند
واسا علیم نحداد براکوهن پس بعد ازين سوال و جواب
برگشت الرجل فقال ردوه پس فرمود آنحضرت باز آريد
او را پس رفتند تا باز آرند فلم يروا شيئا پس نديدند چيزی را
شايد که حکم باز آوردن وی برای تنبيه صحابه بود تا دريابند
که وی فرشته است آدمی نيست چنانچه قسطلانی نقل کرده
و ظاهر آنست که برای امتحان و استعلام بودن جبرئيل
باشد چه روايات متظاهر و متوافق اند درين که مشتبه
گردانيده شد اين مرتبه جبرئيل بر آنحضرت و نشناخت آن را
تا آنکه رو گردانيد و برفت و بعد از آنکه جستند و نيافتند
خبر داد آنحضرت نشان وی فقال هذا جبرئيل
جاء يعلم الناس دينهم پس فرمود آنحضرت اين جبرئيل
است آمده که تعليم کند مردم را دين ايشان و در اين
مسئله قيامت آنست که علم آن را مخصوص بخدا دانند و
غايت علم در آن تا بوجود و علامات دانند و اسناد تعليم
دينها بسوی جبرئيل بنا بر باعثيت اوست بر سوال آنحضرت
اين علوم را و در حقيقت حاصل وحی و مبلغ جمله علوم او
تا ميش اينجا اين احکام معلوم بود و مقصود تذکير و تجديد
علم بآن بود و در اين حديث است که فرشته را جايز است که
متمثل شود مر غير پيغمبر را نيز ببيند آن را و کلام کند
فرشته بحضور وی و وی بشنود و تحقيق ثابت شده
از عمران بن حصين که وی می شنيد کلام فرشتگان اکذا
في الفتح قال ابو عبد الله جعل ذلك كله من
الايمان گفت مولف گردانيد آنحضرت اينهمه حاصل تعليم
را از جملهء ايمان کامل که معتبر باشد عند الله گردانيدن
اينهمه دين چنانچه در ترجمه باب گفته از حديث ظاهر است
اما گردانيدن آن از ايمان مفهوم از لفظ حديث نيست
مگر بنا بر اتحاد دين و ايمان چنانکه سبق ذکر يافت ليکن
وجه اعادهء اين معنی ظاهر نيست مگر آنکه بلفظ ايمان اشاره
کند به لطف ابهام حديث باشد در کتاب ايمان الاسلام
باب اين باب ترجمه ندارد و بمنزله فصل است

ترجمة الابواب | لغة وباب | اسماء الرجال

مرة ثم غسل سائر جسده تا وقتی که دانستی یا گمان کردی که آن حضرت تحقیق تر کرده موی را ریخت بر آن آب را سه بار پس شست
آن حضرت همه بدن را وقالت كنت اغتسل انا ورسول الله صلى الله عليه وسلم من اناء واحد نغرف منه جميعا وگفت عائشه
بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا از آب یک ظرف بجائی که بر میگرفتیم از آن آب ما همه بیکبار **باب** من توضأ في الجنابة ثم
غسل سائر جسده ولم يعد غسل مواضع الوضوء منه مرة اخرى کسی که وضو کند در غسل جنابت پس تر شوید باقی بدن خود را
و اعاده نکند شستن جاهای وضو را از بدن بار دیگر مقصود اینست که این معنی جائز است **حدثنا** يوسف بن عيسى قال
اخبرنا الفضل بن موسى قال اخبرنا الاعمش عن سالم عن كريب مولى ابن عباس عن ابن عباس عن ميمونة قالت وضع رسول الله
گفت میمونه نهاد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وضوء الجنابة آب غسل از جهت جنابت فاكفأ بيمينه على يساره مرتين او ثلاثا
ثم غسل فرجه ثم ضرب بيده بالارض او الحائط مرتين او ثلاثا ثم تمضمض واستنشق وغسل وجهه وذراعيه ثم
افاض على راسه الماء ثم غسل جسده ثم تنحى فغسل رجليه قالت فاتيته بخرقة فلم يردها فجعل ينفض بيده الماء
گفت میمونه پس آوردم بعد از غسل جامه و نخواست آن را که بگیرد پس گشت که می افشاند بدست خود آب را **باب** اذا ذكر في
المسجد انه جنب يخرج كما هو ولا يتيمم وقتی که یاد آورد در مسجد که تحقیق صاحب جنابت است برون آید بر حالی که هست و تیمم
نکند روا است برانچه نقل کرده اند از ثوری و اسحق و بعضی مالکیه که اگر محتلم شود در مسجد پیش از بر آمدن تیمم کند **حدثنا**
عبد الله بن محمد قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا يونس عن الزهري عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال اقيمت الصلوة وعدلت
الصفوف قياما گفت ابو هریره برپا کرده شد نماز و برابر کرده شد صفهای حال استاده بودن مردم فخرج الينا رسول
الله صلى الله عليه وسلم فلما قام في مصلاه ذكر انه جنب پس بیرون آمد بسوی ما پیغمبر خدا پس هرگاه ایستاد در جای نماز خود
پیش از آنکه تحریمه بندد یاد آورد که وی صلى الله عليه وسلم جنب است و این نسیان موجب تشریعت شده و آسانی گردید بر بندهای
خدا چنانکه در حدیث آمده انما انسى لاسن فقال لنا مكانكم ثم رجع فاغتسل ثم خرج الينا وراسه يقطر پس فرمود مارا
بجای خود باشید پس رجوع کرد بخانه و غسل کرد و بعد از آن بر آمد بسوی ما و حال آنکه سر او تقاطر میکرد از آب غسل فكبر فصلينا معه
پس تکبیر تحریمه گفت و نماز گذاردیم با آنحضرت تابعه عبد الاعلى عن معمر عن الزهري متابعت کرده است عثمان بن عمر را که در اسناد
مذکور است عبد الاعلى یعنی چنانچه عثمان بیک واسطه یونس از زهری نقل کرده عبد الاعلى بواسطه معمر از زهری حدیث کرده و این
متابعت ناقص است ورواه الاوزاعي عن الزهري و روایت کرده این حدیث را اوزاعی چون اوزاعی بهمان لفظ روایت
نکرده متابعت نگفت با آنکه روایت عامتر است از متابعت چنانکه گذشت **باب** نفض اليدين من غسل الجنابة در بیان
افشاندن هر دو دست از آب غسل جنابت **حدثنا** عبدان قال حدثنا ابو حمزة قال سمعت الاعمش عن سالم عن ابي
الجعد عن كريب عن ابن عباس قال قالت ميمونة وضعت للنبي صلى الله عليه وسلم غسلا فسترته بثوب فصب على يديه
فغسلهما ثم صب بيمينه على شماله فغسلهما بيمينه على شماله فغسل فرجه فضرب بيده الارض فمسحها گفت میمونه نهادم
پیغمبر خدا را آب غسل و پوشیدم آن حضرت را از مردم و پرده کشیدم از میانه و قسطلانی گفته پوشیدم سر مبارک را بجامه پس ریخت
آب را بر دو دست و شست آنها را پس تر ریخت بدست راست خود بر دست چپ پس شست فرج را پس زد بدست خود زمین و مالید
دست را ثم غسلها فمضمض واستنشق وغسل وجهه وذراعيه پس تر شست دست را و آب در دهان و بینی کرد و شست روی خود را
و هر دو بازوی خود را ثم صب على راسه وافاض على جسده پس تر ریخت آب را بر سر خود و ریخت بر بدن خود ثم تنحى فغسل قدميه

شيخ الاسلام | كتاب الايمان

حدثنا ابراهيم بن حمزة بحاء مهمله و زاء ابن محمد
بن مصعب بن عبد الله بن الزبير قرشي مدني در سنه
دو صد و سی قال حدثنا ابراهيم بن سعد نبيره
عبد الرحمن بن عوف قرشي مدني عن صالح بن كيسان
عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله
بن عتبة ان عبد الله بن عباس اخبره قال
اخبرني ابو سفيان بن حرب ان هرقل قال له
سالتك هل يزيدون ام ينقصون فزعمت
انهم يزيدون بدرستی که هرقل گفت ابا سفیان
را پرسیدم ترا آیا زیاده میشوند تابعان آنحضرت یا کم
میشوند پس گفتی تو که زیاده میشوند وكذلك الايمان
حتى يتم و همچنین است شان ایمان که زیاده میشود
ابل آن تا آنکه تمام میشود وسالتك هل يرتد احد
سخطة لدينه بعد ان يدخل فيه فزعمت
ان لا و پرسیدم ترا آیا بر میگردد کسی از دین وی بجهت
ناخوش داشتن مر دین را بعد از آنکه داخل میشود در آن
پس گفتی تو که نی وكذلك الايمان حين تخالط
بشاشته القلوب لا يسخطه احد و همچنین است
حال ایمان وقتی که می آمیزد خوشی و انشراح او دلها را
ناخوش نمی شود او را هیچکس تعبیر کرد یک چیز را اولا بدين
ثانيا بايمان و این دلالت میکند بر اتحاد و این بعض
حدیث هرقل است که تمام در کتاب بدء الوحی مذکور شده
اینجا بتقریب اتحاد دین و ایمان بواسطه این اسناد
بریده بر همین قدر اقتصار یافت شاید که این شیخ مؤلف
بیان مقام همین قدر ذکر نموده و این حذف واختصار
در اصطلاح ایشان جزم خوانند و باز بهمین اسناد
تمام در کتاب الجهاد مذکور گردد انشاء الله تعالی
باب فضل من استبرأ لدينه باب بیان
فضیلت کسی است که طلب بیزاری از گناه و دوری شرعی
در پیاس دین خود و آن از کلمات ایمانست **حدثنا**
ابو نعيم بضم نون نام شيخ فضل بن دكين بضم مهمله بن
اد قرشی تیمی نام کسی است که شریک با شد او در گرفت
بعوض از القین اهل زبان خود بوده که سگرفت بر حدیث
بزی را پس گفت ملامت میکنند مرا برین گرفتن و
الا آنکه در خانه من سیزده کس اند که نیست آنها را نانی
بیده شد بعد مردن در خواب گفته شد چه کرد الله

پستر یکسو شد از جای غسل و شست پایها را فناولته ثوبا فلم یاخذه فانطلق و هو ینفض بیدیه پس رسانیدم آن حضرت را جامه پس نگرفت آنرا و رفت در حالی که می فشاند آب را بهر دو دست **باب** من بدء بشق راسه الایمن فی الغسل کسی آغاز کرد بجانب راست سر در غسل کردن حدثنا خلاد بن یحیی قال حدثنا ابراهیم بن نافع عن الحسن بن مسلم عن صفیة بنت شیبة عن عائشة قالت کنا اذا اصابت احدانا جنابة گفت عائشه بودیم ما ازواج پیغمبر خدا وقتی که میرسید یکی از مایان را جنابت اخذت بیدیها ثلثا فوق راسها ثم تاخذ علی شقها الایمن گرفتی بدو دست خود آب را سه بار ریختی بر سر خود پستر می گرفت و میریخت بر طرف راست و بیدها الاخری علی شقها الایسر و بدست دیگر میگرفت و میریخت بر جانب چپ سر این هر دو جمله تواند که بیان ماقبل باشد و آن اخذت بیدیها ثلثا و تواند که جدا جدا باشد اول سزاوار تر است باعتبار مناسبت ترجمه **باب** من اغتسل عریانا وحده فی الخلوة بیان حال کسی که غسل کند در حالی که برهنه است و در حالی که تنهاست که در خلوت است ومن تستر فالتستر افضل و کسی که بپوشد عورت را در غسل و پوشیدن بهتر است کلام مولف ناظر بجواز برهنه غسل کردن است در خلوت و برین است اتفاق علما غیر ابی لیلی که از اصحاب ابی حنیفه است وی تجویز نکرده است بحدیثی که از ابوداود مرویست که غسل نکند برهنه وقال بهز بن حکیم عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه وسلم الله احق ان یستحیی منه من الناس گفت بهز بن حکیم از پدر خود حکیم از جد او که معاویه بن حیده بفتح حاء مهمله و سکون مثناة تحتیه و دال مهمله صحابی است روایت کرده از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خدا سزاوار تر است از مردم این را که شرم داشته شود از وی حدثنا اسحق بن نصر قال حدثنا عبدالرزاق عن معمر عن همام بن منبه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کانت بنو اسرائیل یغتسلون عراة ینظر بعضهم الی بعض فرمود بودند بنو اسرائیل که غسل میکردند برهنه در حالی که میدید بعض ایشان بسوی بعضی وکان موسی یغتسل وحده فقالوا والله ما یمنع موسی ان یغتسل معنا الا انه آدر و بود موسی که غسل میکرد تنها پس گفتند بنی اسرائیل سوگند خدا که منع نمیکند موسی را از غسل کردن با ما مگر آنکه انتفاخ خصیتین دارد و این مقوله دروغ موکد بسوگند دور از شیمه مسلمانی است اگرچه از جمله بنی اسرائیل دور نیست فذهب مرة یغتسل فوضع ثوبه علی حجر ففر الحجر بثوبه پس رفت موسی یکبار که غسل کند پس نهاد جامه خود را بر سنگی پس گریخت سنگ با جامه او فجمح موسی فی اثره پس با برهنگی دوید موسی از پی آن سنگ یقول ثوبی یا حجر ثوبی یا حجر در حالی که میگفت جامه من بگذار ای سنگ جامه من بگذار ای سنگ حتی نظرت بنو اسرائیل الی موسی فقالوا والله ما کان بموسی من باس تا آنکه دیدند بنی اسرائیل بسوی موسی و گفتند سوگند خدا نبود موسی باکی یعنی عیبی واخذ ثوبه وطفق بالحجر ضربا و گرفت موسی جامه خود را استاد در حالی که میزد بسنگ زدنی قال ابوهریرة والله انه لندب بالحجر ستة او سبعة ضربا بالحجر گفت ابوهریره سوگند خدا که شان اینست که اثری است بسنگ شش اثر یا هفت شک راویست از روی زدنی که بسنگ کرد شراح گفته اند که این کلام از تتمه مقوله همام است پس مسند باشد یا مقوله ابوهریره است پس تعلیق خواهد بود و باول جزم کرده است در فتح الباری و بثانی رفته است کرمانی گویند کرمانی خطا کرده است از آنکه هر دو حدیث روایت کرده است همام باسناد مذکور پوشیده نماند که ظاهر از سوق حدیث آنست که مراد مومنان بنی اسرائیل باشند و برهنه غسل کردن و دیدن عورت یکدیگر در شریعت ایشان روا بوده است و موسی علیه السلام که تنها غسل میکرد عمل بر افضلیت داشته و با این همه برهنه از میان مردم گذشت و از کشف عورت باک نکرد اگر حرام بودی از پیغمبر خدا چه گنجایش داشت که ارتکاب آن کند اگرچه میتواند که بامر الٰهی باشد برای اظهار معجزه و دفع مظنه عیب که در حق او داشتند

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

خود یعنی اشاره کرد بهر دو گوش که باینها شنیده ام برای مزید تحقیق سمعته یقول الحلال بین والحرام بین میفرمود آنحضرت حلال ظاهر و هویداست و حرام نیز ظاهر و هویداست یعنی بدلایل آن که ظاهر اند در احلال و تحریم وبینهما مشتبهات بصیغه اسم مفعول از تشبیه و اسم فاعل از اشتباه هر دو مرویست یعنی در میان حلال و حرام چیزهاست که مانند کرده شده بحلال و حرام معاد متعین نیست در ان حکم یکی از ان دو بسبب عدم وضوح دلیل و شبیه وی بهر دو وجه یا در شبهه اند باعتبار حکم حل و حرمت که واضح نیست هیچ از ان لا یعلمها کثیر من الناس نمیدانند حکم آن را بسیاری از مردم که حلال اند یا حرام و علما مجتهدین در می یابند آن از نحوی از وجوه استدلال بنص یا بقیاس یا با استصحاب حال و جز آن و برین تقدیر مشتبهات در حق غیر ایشان باشند و گاه واقع میشود ایشان را نیز اشتباه نزد تعارض دلیلین با عدم ظهور ترجیح و تواند که مراد از شبهات مکروه ترک اولی باشد که در ان شبهه حرام است و این مناسب تر است بقول شریف که فرمود فمن اتقی المشبهات استبرأ لدینه وعرضه پس کسی که پرهیز کرد شبهات را و بیفتاد در محل شبهه طلب برائت کرد از نقص مذمت شرعی مر دین خود را و از طعن مردم آبروی خود را ارادت بیزار شدن از عیب و عرض بکسر عین حسب مردم ومن وقع فی الشبهات و کسی که واقع شد در محال شبهات کراع یرعی حول الحمی مانند شبانی است که بچراند مواشی خود اگرد حمی بکسر حاء مهمله و فتح میم مقصور یعنی چراگاه که نگاه میدارد آن را امام برای خود و منع میکند مردم را از ان و در روایت مصنف در کتاب البیوع چنین است فمن ترک ما شبه علیه من الاثم کان لما استبان له اترک ومن اجترأ علی ما یشک فیه من الاثم اوشک ان یواقع ما استبان پس کسی که ترک کند چیزی را که مشتبه شده است ان بر وی از گناه باشد تارک تر مر آن چیز را که ظاهر شده است مراد را از گناه و کسی که جرأت کند بر چیزی که شک دارد در ان از گناه قریب است که واقع شود در آنچه ظاهر شده گناه او و این عبارت مناسب معنی اول است اگرچه هر واحد محتمل معنی دیگر میتواند بود یوشک ان یواقعه نزدیک است که بیفتد در ان در حمی یعنی چنانچه ماشی گرد حمی بسبب قرب و اتصال از حمی قریب الوقوع است در حمی همچنین

والله اعلم مطابقت حديث بترجمه همين فعل موسى است ليكن موقوف برآن است كه شرائع سابقه شريعت ما باشد اگر گوئی اگر فعل موسى را بر جواز سند میگیر ند ديدن عورت هم روا باشد گوئیم بر شرع سابق اگر نسخی نرفته باشد سند میتواند شد و چون کشف عورت حرام شده آنرا سند نگرفته اند و معلوم شده که امم سالفه برهنه طواف کعبه میکردند و در ایام جاهلیت در قریش هم عورت یکدیگر دیدن باکی نداشت **وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال بینا ایوب یغتسل عریانا فخر علیه جراد من ذهب فجعل ایوب یحتثی فی ثوبه** فرمود آن حضرت میان آنکه ایوب پیغمبر علیه السلام غسل میکرد برهنه پس افتاد بروی ملخی از طلا پس گشت ایوب که میگرفت بدست و می انداخت در جامه اختلاف است در آنکه ملخ جاندار زرین تن بود یا پارچ طلا بشکل ملخ **فناداه ربه یا ایوب الم اکن اغنیتک عما تری** پس ندا کرد ایوب را پروردگار او ای ایوب آیا نیستم من که غنی و بی نیاز کرده ام ترا از ملخی که می بینی یعنی بجائی رسانیده ام ترا که نیازی باسباب ظاهری نداری نقل است که بر خانه ایوب طلا بشکل ملخ بارید چون صحن خانه پر شد دامن فراز کرد پس این ندا آمد **قال بلی وعزتک ولکن لا غنی بی عن برکتک** گفت ایوب بلی ای پروردگار انچنین است که فرمودی سوگند بعزت تو لیکن نیست هیچ بی نیازی مرا از نیکی تو که نهایت ندارد و این افتادن ملخ که از جمله خارق عادت است از تکریمات و برکات تست چگونه از آن بی نیاز توان شد **ورواه ابراهیم عن موسی بن عقبة عن صفوان ابن سلیم عن عطاء بن یسار عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم بینا ایوب یغتسل عریانا** این مقوله نیز تعلیق است از انکه ابراهیم را مولف در نیافته است و مطابقت آن بترجمه از ان روست که حق جل شانه اعتراض نکرد بر ایوب بر برهنگی در غسل **وفیه ما عرفت باب التستر فی الغسل عند الناس** باب در بیان پرده گرفتن در غسل نزد حضور مردم **حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله ان ابا مرة مولی ام هانی بنت ابی طالب اخبره انه سمع ام هانی بنت ابی طالب** تقول از ابو النضر مرویست که ابو مره خبر داد او را که او شنیده است ام هانی را که میگفت **ذهبت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم عام الفتح فوجدته یغتسل وفاطمة تستره** رفتم بسوی پیغمبر خدا سال فتح مکه پس یافتم آن حضرت را که غسل میکرد و فاطمه رضی الله عنها پرده کرده است آن حضرت را **فقال من هذه فقلت انا ام هانی** پس فرمود کیست این زن گفتم منم ام هانی **حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا سفیان عن الاعمش عن سالم بن ابی الجعد عن کریب عن ابن عباس عن میمونة قالت سترت النبی صلی الله علیه وسلم وهو یغتسل من الجنابة فغسل یدیه ثم صب بیمینه علی شماله فغسل فرجه وما اصابه ثم مسح بیده علی الحائط او الارض ثم توضأ وضوءه للصلوة غیر رجلیه ثم افاض الماء علی جسده ثم تنحی فغسل قدمیه** ترجمه این حدیث مکرر شده است **تابعه ابو عوانة وابن فضیل فی الستر** متابعت کرده است سفیان را ابو عوانه و ابن فضیل هر دو از اعمش در لفظ سترت النبی صلی الله علیه وسلم نه در تمام حدیث **باب اذا احتلمت المرأة** وقتی که احتلام کند زن بعد از بیداری آب بیند حکم آن چیست **حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن زینب بنت ابی سلمة عن ام سلمة ام المؤمنین انها قالت جاءت ام سلیم امرأة ابی طلحة الی رسول الله** تحقیق ام سلمه مادر مسلمانان گفت که آمد ام سلیم زن ابو طلحه بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم **فقالت یا رسول الله ان الله لا یستحیی من الحق هل علی المرأة من غسل اذا هی احتلمت** پس گفت ام سلیم ای پیغمبر خدا تحقیق خدا شرم ندارد از گفتن حق یعنی راستی نفرموده است بحیا در گفتن حق یا منع نکرده است از ذکر چیزی که مردم از ان حیا دارند آیا هست بر زن غسلی وقتی که او احتلام کند **فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم اذا رأت الماء** پس فرمود پیغمبر خدا آری

شیخ الاسلام | كتاب الايمان

بعد از ان ارشاد کرد باینچه اصل در انقاء و وقوع است **الا وان فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد کله** آگاه باشند که در بدن آدمی گوشت پاره ایست چون صالح شود بمعرفت و خوف و خشیت الهی صالح شود همه تن آراسته و پیراسته گردد بطاعت و عبادت و خیرات **واذا فسدت فسد الجسد کله** و چون تباه شود آن مضغه بغفلت و رجوع توجه از حق تباه شود تمام بدن بمیل شهوات و لذات و انهماک در معاصی و شبهات **الا وهی القلب** آگاه باشند که آن مضغه دل است که بمنزله سلطان بدن است و سایر اعضا بمثابه رعایا که صلاح و فساد اینها مربوط بصلاح و فساد آن سلطان است ظاهر این حدیث موافق قاعده حکما است که گویند گوشت پاره صنوبری که در سینه جانب چپ است و مسمی است نزد ایشان بقلب منبع روح حیوانی است که مدار حیوة بدن است و صلاح و فساد او بتمام بدن سرایت کند و ان روح بخاری لطیف است که پیدا میشود در تجویف ایسر قلب از لطایف [illegible] اربعه و سرایت میکند بواسطه شرائین بسوی باقی اعضا [illegible] محل قوای مدرکه [illegible] است و عضوی که از [illegible] رسد زنده باشد و الا مرده گردد لیکن مراد از صلاح و فساد نه صلاح مزاجی و فساد اوست که بمعنی صحت و مرض باشد که آن به بیان شارع و شرایع سیاق حدیث مناسب نیست بلکه تنویر بخشیت و ورع و تقوی است و ضد آن که اولا باین قطعه صنوبری باشد باعتبار روح حیوانی که منبعث از ان است و باز ببدن منتشر گردد و محتمل که این صفت لطیفه انسانی باشد که مجرد است از جسمانیه و صلاح و فساد قوی باطنی البته بصلاح و فساد او است و اطلاق مضغه بران بطریق مجاز است بعلاقه تشبیه در ریاست و قلب نزد اهل الله عبارتست از صورت عدالت که حاصل باشد روح روحانی را در اخلاق وی بنحوی که باشد تران اخلاق بر وسط حقیقی بی میل بسوی اطراف باین معنی اطلاق مضغه بران لطیفه صحیح باشد بالجمله اتفاق دارند علما بر عظم منزلت این حدیث بجهت اشتمال وی بر تفصیل حلال و حرام و شبهات و بیان تعلق جمیع اعمال بدل حتی که بعضی گفته اند که وی یکی از ان سه حدیث است که بروی مدار اسلام است این حدیث

غسل واجب است بر زن اگر بیند آب منی را بعد از بیداری **باب** عرق الجنب وان المسلم لا ینجس یعنی عرق جنب پاک است
وآنکه مسلمان نجس نمیشود **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا یحیی قال حدثنا حمید قال حدثنا بکر عن ابی رافع عن ابی هریرة ان النبی
صلی الله علیه وسلم لقیه فی بعض طرق المدینة وهو جنب روایت است از ابو هریره که پیغمبر خدا ملاقات فرمود او را در بعضی راههای
مدینه وحال آنکه آن ابوهریره جنب بود فانخنست منه پس واپس شد یعنی یکسو کشید خود را از ان حضرت فذهب
فاغتسل ثم جاء فقال این کنت یا ابا هریرة قال کنت جنبا فکرهت ان اجالسک وانا علی غیر طهارة پس رفت ابو هریره وغسل کرد
پس تر آمد نزد آن حضرت پس فرمود آن حضرت کجا بودی ای ابوهریره گفت بودم من جنب ناخوش داشتم که بنشینم مجلس ترا در حال
آنکه من بر غیر طهارتم قال سبحان الله ان المومن لا ینجس فرمود از روی تعجب از قول وعلم ابوهریره یعنی پاک است خدا که بروی
این گمان کنند که حکم بنجاست مسلمان کرده است تحقیق مسلمان ناپاک نمی شود وقید مسلمان اتفاقی است ومقرر آنست که آدمی خواه
مومن بود یا کافر ذات او نجس نمیشود در حالی جنابت مگر آنکه بنجاستی آلوده باشد وقوله تعالی انما المشرکون نجس مجاز است از گنده
اعتقادی ایشان ونیز کافران احتراز از نجاست کمتر دارند سرگین گاو وشاشه آنرا که نجس عین است به تبرک بر میدارند واگر حقیقة ذات
کافر را نجس دارند تزوج مسلمان بزن نصرانیه در شرع روا نبودی **باب** الجنب یخرج ویمشی فی السوق وغیره در بیان آنکه
رواست نزد جمهور که جنب بیرون آید از خانه وگام زند در بازار وغیر بازار وقال عطاء یحتجم الجنب ویقلم اظفاره ویحلق راسه وان لم یتوضأ
گفت عطا رگ میزند جنب وناخن میگیرد وسر می تراشد واین همه رواست اگرچه وضو نکرده باشد **حدثنا** عبد الاعلی بن حماد قال
حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا سعید عن قتادة ان انس بن مالک حدثهم ان نبی الله صلی الله علیه وسلم کان یطوف
علی نسائه فی اللیلة الواحدة وله یومئذ تسع نسوة تحقیق انس حدیث کرد یاران را که تحقیق پیغمبر خدا بود که میگشت بر زنان
خود در یک شب ومر آنحضرت را دران روز نه زن بوده است مطابقت این حدیث بترجمه آنست که از حجره بحجره دیگر میرفت بی آنکه
غسلی جز یکبار کند چنانکه گذشت **حدثنا** عیاش قال حدثنا عبد الاعلی قال حدثنا حمید عن بکر عن ابی رافع عن ابی
هریرة قال لقینی رسول الله صلی الله علیه وسلم وانا جنب گفت ابوهریره ملاقات کرد مرا پیغمبر خدا وحال آنکه من جنب بودم فاخذ
بیدی فمشیت معه حتی قعد پس گرفت آنحضرت دست مرا پس راه رفتم با او تا آنکه نشست بجایی فانسللت پس خود را کشیدم
وپنهان رفتم فاتیت الرحل فاغتسلت پس آمدم منزل خود را که دران جا داشتم وغسل کردم ثم جئت وهو قاعد فقال
این کنت یا ابا هریرة فقلت له پس تر آمدم وآنحضرت نشسته بود پس فرمود کجا بودی تو ای ابوهریره پس گفتم حقیقت حال را فقال
سبحان الله ان المومن لا ینجس فرمود پاک است خدا تحقیق مسلمان ناپاک نمیشود بکند انچه ظاهر میکند از بر آمدن وراه رفتن
واختلاط کردن از این احادیث اگرچه بازار مذکور نشد ولیکن کوچه وبازار در این حکم تفاوتی ندارد **باب** کینونة الجنب
فی البیت اذا توضأ قبل ان یغتسل روا بودن استقرار جنب در خانه وقتی که وضو کند پیش از آنکه غسل بر آرد **حدثنا**
ابو نعیم قال حدثنا هشام وشیبان عن یحیی عن ابی سلمة قال سألت عائشة اکان النبی صلی الله علیه وسلم یرقد وهو جنب
قالت نعم ویتوضأ ابو سلمه گفته پرسیدم عایشه را آیا بود پیغمبر خدا که خواب میکرد در حالی که وی جنب است گفت آری خواب
میکرد ووضو میکرد در این حال ودر حدیث دیگر آمده که وضوی این حال همین شستن فرج است **حدثنا** قتیبة بن سعید
قال حدثنا اللیث عن نافع عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب سأل رسول الله صلی الله علیه وسلم ایرقد احدنا وهو جنب
پرسید عمر رضی الله عنه پیغمبر خدا را آیا جایز است که خواب کند یکی از ما وحال آنکه جنب است قال نعم اذا توضأ احدکم فلیرقد وهو جنب

ومیپرسانید کما و توم ابن عباس یعنی گویند دانا بزبان
فارسی بود فقال اقم عندی حتی اجعل لک سهما
من مالی پس گفت ابن عباس باش نزد من مقرر
کنم برای تو حصه از مال خود برانکه ترجمان باشی میان
من ومیان مردم از اعاجم وغیرهم که بسوال آیند بجهت
خوابی که دیده بود در عمره پیش از حج چنانچه درحج بیاید
فاقمت معه شهرین پس اقامت کردم باوی دو
ماه ثم قال پس برگشت ابن عباس بعد از آنکه ابو جمره گفت
ویرا بدرستی که مرا سبوی است که نبید میکنم دران پس مینوشم
او را شیرین اگر بسیار نوشم از ان پس نشینم با قوم ودراز کنم
جلوس را خوف کردارم که رسوا شوم چنانکه مولف در آخر مغازی
درباب وفد عبد القیس آورده پس گفت در جواب ان وفد
عبد القیس لما اتوا النبی صلی الله علیه وآله
وسلم بدرستی که ایلچیان قبیله عبد القیس بدرگاه آمدند
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در سال فتح مکه وعبد القیس
جد کلان این قبیله بود که بنام او میخوانند چون ربیعه و
اکثر نامهای قبایل چنین است که بنام پدران میخوانند و
وفاده بکسر رسولی آمدن فهو وافد والجمع وفد قال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم من القوم او من الوفد فرمود
آنحضرت کیست آن قوم کیستند جماعه این رسولان
شک راوی است قالوا ربیعة گفتند ما قوم ربیعه ایم
که عبد القیس از اولاد ربیعه است قال مرحبا بالقوم و
بالوفد فرمود مرحبا است باین قوم وباین وفد رحب
بضم بافراخی ورحیب فراخ واین کلمه را برای اکرام واستیناس
آیند میگویند یعنی رسیدی جای فراخی را پس انس گیر
ووحشت دور کن وتحقیق که مصدر میمی باشد یعنی فراخی
وراحت باد ایشان را غیر خزایا ولا ندامی رسیدند
بجائی که نه رسوا وناپشیمان خزایا جمع خزیان یعنی خوار ورسوا
وندامی جمع ندمان بمعنی پشیمان واین بشاشت وبشارت
است بخیر عاجل وآجل از آنحضرت مر این قوم را واشعار
بآنکه اسلام ایشان بطوع ورغبت است نه بقهر وغلبه
فقالوا پس گفتند ایشان یا رسول الله انا لا نستطیع
ان ناتیک الا فی الشهر الحرام بدرستی که ما نمیتوانیم
که بیاییم ترا مگر در ماه حرام که چون جنگ دران حرام است

باب الجنب يتوضأ ثم ينام · باب اذا التقى الختانان · باب غسل ما يصيب من فرج المرأة

اسماء الرجال

يحيى بن بكير · الليث · عبيد الله بن ابي جعفر · محمد بن عبد الرحمن · عروة · موسى بن اسمعيل · جويرية · نافع · عبد الله بن يوسف · معاذ بن فضالة · هشام · ابو نعيم · قتادة · الحسن البصري · ابان · ابو معمر · عبد الوارث · الحسين المعلم · يحيى بن ابي كثير · ابو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف

فرمود آری رواست وقتی که وضو کند یکی از شما پس گو بخوابد و حال آنکه جنب است یعنی اگر بعد از وضو خواب کند باک ندارد و همین است مذهب ایمه اربعه و جز ایشان و در بعضی روایات آمده که این نصف غسل جنابت است بعضی بر آنند که وضوی درین حال فرموده اند همین شستن ذکر و هر دو دست مطابقت حدیث بترجمه ظاهر است که خواب موجب استقرار در خانه است باب الجنب يتوضأ ثم ينام در بیان آنست که جنب وضو کرده خواب کند اتفاق کرده اند غیر مالکیه بر آنکه این وضو واجب نیست و ظاهر آنست که مستحب باشد نووی گوید تصریح کرده اند اصحاب ما شافعیه که وضو ناکرده خواب کردن مکروه است حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عبید الله بن ابی جعفر عن محمد بن عبد الرحمن عن عروة عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان ینام وهو جنب غسل فرجه وتوضأ للصلوة گفت عائشه بود پیغمبر خدا وقتی که خواستی خواب کند در حال جنابت شستی فرج خود را و وضو میکرد وضوی که مر نماز راست حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة عن نافع عن عبد الله بن عمر قال استفتی عمر النبی صلی الله علیه وسلم اینام احدنا وهو جنب فقال نعم اذا توضأ گفت ابن عمر طلب فتوی و جواب کرد عمر پیغمبر خدا را آیا رواست که خواب کند یکی از ما در حال آنکه او جنب است پس فرمود آری رواست که خواب کند وقتی که وضو کرده باشد حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر انه قال ذکر عمر بن الخطاب لرسول الله صلی الله علیه وسلم انه تصیبه الجنابة من اللیل گفت ابن عمر ذکر کرد عمر رضی الله عنه مر پیغمبر خدا را که بتحقیق عمر میرسد او را جنابت از وقت شب فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم توضأ واغسل ذکرك ثم نم پس فرمود مر عمر را پیغمبر خدا وضو بکن و بشوی ذکر خود را بستر خواب کن تاخیر شستن ذکر دلیل است بر آنکه مس فرج ناقض نیست و این دلیل الزامی است بعضهم باب اذا التقى الختانان باب در حکم آنکه وقتی که پیوسته شوند فرج مرد و فرج زن یعنی موضع قطع ذکر مرد با موضع قطع فرج زن که داخل آنست حدثنا معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام ح وحدثنا ابو نعیم عن هشام عن قتادة عن الحسن عن ابی رافع عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا جلس بین شعبها الاربع ثم جهدها فقد وجب الغسل فرمود وقتی که بنشیند مرد میان شعبهای زن که چهار است پستر کوشش کرد زن را کنایت است از ادخال ذکر است در فرج زن پس بتحقیق واجب شد مر او را غسل خواه انزال شود یا نه موجب غسل غیبت در آمدن حشفه در فرج زن است باجماع قطعی مراد از چهار شعبه گفته اند که هر دو دست و هر دو پای است و بعضی هر دو پای و هر دو ران یا دو ران و دو گوشه فرج یا هر چهار طرف فرج گفته و معنی اول اقرب است از حقیقت لفظ شعبه که بمعنی شاخ است تابعه عمرو عن شعبة متابعت کرده است ابا نعیم یا هشام را عمرو بن مرزوق از شعبه گفته اند که شعبه شنیده است از قتاده و هم از حسن پس اگر مراد روایت شعبه از قتاده باشد ضمیر تابعه راجع با بانعیم است و اگر مراد روایت شعبه از حسن باشد ضمیر راجع بسوی هشام خواهد بود و شعبه قتاده دیگر تبه می افتد و قال موسی حدثنا ابان قال حدثنا قتادة قال اخبرنا الحسن مثله گفت موسی که شیخ مولف است حدیث کرد ما را ابان گفت حدیث کرد ما را قتاده گفت خبر داد ما را حسن مثل حدیث مذکور یعنی موافق در معنی مولف درین قول قال گفت در قول اول تابعه از انجهت که متابعت قوی تر است از قول قال اعم است نقل بطریق روایت و بر سبیل مذاکره هر دو را شامل است باب غسل ما یصیب من فرج المرأة در حکم شستن رطوبتی که میرسد مرد را از فرج زن حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث عن الحسین المعلم قال حدثنا یحیی قال واخبرنی ابو سلمة گفت حسین معلم حدیث کرد ما را یحیی و گفت یحیی خبر داد مرا ابو سلمه بواو آورده اشارت بانکه ابو سلمه خبر داد او را بغیر مذکور نیز و این از جمله آنست ان عطاء بن یسار اخبره ان زید بن خالد الجهنی اخبره انه سأل عثمان بن عفان رضی الله عنه فقال ارأیت اذا جامع الرجل امرأته ولم یمن بتحقیق زید بن خالد پرسید

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

مقدم در اسلام بر قبائل مضر که در راه مدینه می آیند و مسکنهای عبد القیس در بحرین بود و آن نجد متصل است از اطراف عراق فمرنا بامر فصل پس چون بسیار رسیدیم بخدمت تو رسید و بار بار پرسید بفرما ما را امری جدا کننده میان حق و باطل امری واضح که نیست در وی اجمال و اشکال نخبر به من وراءنا وندخل به الجنة خبر دهیم بآن امر کسانی را که در پس ما اند از قوم ما یا در پس ما باشند از اولاد ما و در آییم ما و ایشان بعمل کردن آن بهشت را نخبر وندخل بجزم و رفع هر دو روایت است وسألوه عن الاشربة و پرسیدند آنحضرت را از حکم شراب های در ظروف مخصوصه مختلفه که معتاد آن یار بود فامرهم باربع امر کرد ایشان را بچهار چیز در جواب سوال مر فصل ونهاهم عن اربع و منع کرد ایشان را از چهار چیز در جواب سوال اشربه امرهم بالایمان بالله وحده امر کرد ایشان را بایمان بخدا تنها قال فرمود اتدرون ما الایمان بالله وحده آیا میدانید چیست ایمان بخدا تنها قالوا الله ورسوله اعلم گفتند خدا و رسول وی داناتر است ادب صحابه بود در حضرت نبوت که چون خبری پرسیدی در برابر آن این کلمه گفتندی اگرچه خود نیز میدانستندی باحتمال آنکه بیان شریف متضمن فایده جدیده باشد قال فرمود ایمان شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله گواهی دادن است باین که نیست هیچ معبود بحق جز خدا و بتحقیق محمد فرستاده اوست بسوی خلق برای ارشاد مصالح ایشان واقام الصلوة وایتاء الزکوة وصیام رمضان و برپا داشتن نماز راست و درست و دادن زکوة و روزه داشتن رمضان است این چهار ارکان اسلام است که تفسیر کرد بهان ایمان را بجهت اتحاد و بیان نمود بدان آن چهار را یا بانکه شهادتین تفسیر ایمان اند و این سه دیگر تمام آن چهار است و عدم ذکر حج بنا بر عدم فرضیت اوست در نوبت چه این قضیه در سال هشتم بود و فرضیت حج در سال نهم کما قیل وقول وی وان تعطوا من المغنم الخمس و اینکه بدهند از غنیمت که از کفار بدست آید پنجم حصه آن زیاده کرد بر آن چهار بجهت اهتمام بذکر آن زیرا که ایشان جهاد و محاربه میکردند با کافران مضر که مالدار بودند و احتمال دارد که اعطاء خمس تمامی چهار باشد و ذکر شهادت بطریق تبرک و تیمن و اعتبار آنکه مبنای این چهار است و تواند که هر دو اجمال تفسیر ایمان باشند تا در مرتبه اجمال امر چون احکام در مقابل نواهی برای طلب امتثال و اجتناب است و مرتبه شهادت فوق همه و مثل بها و مفروغ عنها است در تعداد تکلف باعتبار نباید و

عثمان را وگفت زید آیا می بینی و میدانی وقتی که جماع کند مرد زن خود را و منی بریزد حکم آن چیست قال عثمان یتوضأ للصلوٰة ویغسل

ذکره گفت عثمان درین صورت وضو میکند برای نماز و میشوید ذکر خود را یعنی غسل واجب نیست و قال عثمان سمعته

من رسول الله صلی الله علیه وسلم و گفت عثمان شنیده ام آنرا از پیغمبر خدا این حدیث کرد عثمان از روی احتیاط و تاکید حکم فسألت

عن ذلک علی بن ابی طالب والزبیر بن العوام وطلحة بن عبید الله وابی بن کعب فامروه بذلک میگوید زید بن خالد

مذکور پس پرسیدم ازین معنی این چهار بزرگ صحابه را رضی الله عنهم پس فرمودند بآنچه عثمان گفته بود وقال یحیی فاخبرنی ابو سلمة ان عروة

ابن الزبیر اخبره ان ابا ایوب اخبره انه سمع ذلک من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت یحیی خبر داد مرا ابو سلمه که بتحقیق

عروه خبر داد او را که بتحقیق شنیده است آنرا از پیغمبر خدا مولف رفع این حدیث از راه دیگر اهم کرد که ابو سلمه چنانکه از طریق عطاء بن یسار

روایت کرده از عروه و وی از ابوایوب و وی از پیغمبر خدا شنیده است بدانکه در اول اسلام حکم شرعی همچنین بود و ظاهر آنست که

زید بن خالد هم دران ایام استفتا کرده است وگرنه کبار صحابه بر حکم منسوخ چگونه فتوی میدادند بهر حال چون سنت بوجوب غسل

درین صورت آمد اجماع کردند بر وجوب و منسوخ شد حکم اول و مولف بر خلاف اینست چنانکه از آخر حدیث ثانی ظاهر میشود حدثنا

مسدد قال حدثنا یحیی عن هشام بن عروة قال اخبرنی ابی قال اخبرنی ابو ایوب قال اخبرنی ابی بن کعب انه قال یا رسول الله اذا

جامع الرجل المرأة فلم ینزل قال یغسل ما مس المرأة منه ثم یتوضأ ویصلی ابوایوب گوید خبر داد مرا

ابی بن کعب که وی گفته ای پیغمبر خدا وقتی که جماع کند مرد زن را و انزال نکند فرمود میشوید عضو را که مساس کرده است زن را از آن

مرد قال ابو عبد الله الغسل احوط گفت مولف ابو عبد الله بخاری درین صورت غسل کردن نزدیکتر است باحتیاط یعنی بر تقدیری که

نسخ ثابت نشود وذلک الاخیر انما بیناه لاختلافهم واین حدیث اخیر که دلالت میکند بعدم وجوب غسل بیان نکرده ام آنرا مگر از جهت

اختلاف صحابه که بعضی فتوی بر عدم وجوب داده اند وبعضی بر وجوب والماء انقی و آب یعنی غسل کردن پاک کننده تر است

بسم الله الرحمن الرحیم | کتاب الحیض

این کتاب در احکام حیض و آنچه نزدیک باوست و مذکور میشود بوی مثل استحاضه و نفاس حیض در لغت بمعنی سیلان است میگویند

حاض الوادی وقتی که روان میشود آب او و در شرع خونی که برمی آید از میان رحم زن بعد از بلوغ در ایام معتاد وقول الله تعالی

یسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض الی قوله ویحب المتطهرین کتاب در بیان قول خدای بزرگ

شان وتفصیل احکامی که درین آیت اشارت بدان رفته است در ابواب بوضوح میرسد در آیت خطاب بآن حضرت است صلی الله

علیه وسلم سبب نزول آنست که چون یهود زنی را که حیض میکرد از خانه می برآوردند و نصاری جماع هم میکردند صحابه پرسیدند حکم شرعی

را و این آیت نازل شد و معنی آنست که می پرسند ترا از احکام حیض بگو که آن چرکینی است که آزار دار بوی و نجاست آن پس گوشه گیرید

زنان را یعنی جماع نکنید در ایام حیض و سیلان خون آن ولا تقربوهن حتی یطهرن و نزدیکی نکنید زنان را تا آنکه پاک شوند تکرار کرد برای

تاکید حکم منع جماع فاذا تطهرن فأتوهن پس وقتی که بیقین پاک شوند پس بیائید آنها را یعنی جماع کنید من حیث امرکم الله از جائی که امر کرده

است شما را یعنی استعمال کنید ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین بتحقیق خدا دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد پاکان

از آلودگی فسق و فجور باب کیف کان بدء الحیض در بیان آنکه چگونه بود آغاز حیض وقول النبی صلی الله علیه وسلم هذا شیء کتبه الله

علی بنات آدم و گفتن آن حضرت این حیض چیزیست که تقدیر کرده است الله تعالی بر دختران آدم و قال بعضهم کان اول ما ارسل

الحیض علی بنی اسرائیل و گفته است بعضی از ایشان که عبد الله بن مسعود و عائشه است رضی الله عنهما نخستین زمانی که نازل شد

کتاب الایمان		فتح الاسلام

بفتح نون و کسر قاف مراد آوند چوبی از درخت خرما که کاویده

می ساختند برای نبیذ والمزفت بضم میم و فتح زاء معجمه

و فاء مشدد مراد آوند طلا کرده شده بزفت بکسر زاء و کون

فاء چیزیکه بکشتی و مانند آن بمالند تا آب نفوذ ننماید و آن را

قار و قیر نیز گویند و مشتق وی نیز زفت و سیاه است چنانکه گفت

وربما قال المقیر یعنی و بسا گفت لفظ مقیر بدل مزفت و دانسته

که گفته است ابن عباس این لفظ را بدل از اول تا نهی ایز

ظروف اشربه متعارف آنجا یابند که می شد از استعمال

آن بجهت متابعت و احتراز از تشبیه بشاربان خمر و

اوانی آن چنانچه ظاهر آن از اسلوب این عبارتست

برین تقدیر مراد سوال از ظروف اشربه خواهد بود یا مراد

نهی از نقع نبیذ ساختن دران زیرا که زود مسکر میشود

از آن اسکار پس چه باک می نوشیدند آنان کسی که مطلع نیست

ازین حال بود در معصیت حرمت بسکر افتد ولهذا در حدیث

آمده انتبذوا در مشکها لیکن بجهت آنکه اشتداد و اسکار دران

دیر میکشید پس نیز ثابت شد رخصت نبیذ ساختن در هر

آوند باتقی از شرب هر مسکر چنانچه جمهور شارحان گویند و آورد

ابن عباس این حدیث را در جواب استفتا دلیل سنت آنکه

وی قائل بتحریم بود بی ثبوت نسخ وقال احفظوهن

واخبروا بهن من وراءکم و فرمود آنحضرت یاد گیرید

این احکام را و خبر دهید بآن کسی را که وراء شماست

از خدم و اولاد شما و تتمه کلام در اشربه بیاید ان شاء الله تعالی

باب ما جاء ان الاعمال بالنیة والحسبة

بیان آنچه آمده است در احادیث بدرستی که اعمال معتبره

قصد تقرب و منظور ثواب است و بدون آن اگرچه بعضی

اعمال بصورت گردد نزد خدا اعتبار را نشاید و قرب

نبود و نیت و حسبه در ظاهر مستلزم از و اول اصل

و مغز است و ثانی فرع و پوست ولکل امرئ ما نوی

و مر هر مرد راست آنچه وی نیت کرده از وجوه آن عمل فرض

یا نفل مثلا و ابراد لفظ حسبه که اخوی از حدیث دیگر

است میان این دو جمله اشارتست بآنکه مفاد جمله

ثانیه غیر مفاد اولی است بعد از آن بیان کرد مولف

عموم این حکم تمام اعمال قلبی و قالبی را بقول خود فدخل

فیه الایمان پس داخل شد در حکم ایمان چه اخلاص

و تقدم اعمال دروی نیز معتبر است چنانچه ایمان کامل

بقول و فعل گیرند یا مجرد تصدیق چه تصدیق که فعل

دل است منزلی الاخلاص قصدا مثال معتبر نبود بلکه

صورت دیگر دو در حقیقت عین آنست و چنین است

دیگر اعمال دل چون توبه و ندم و تواضع و ترک حقد و حسد

و کبر و عجب و جز آن اگر به نیت و حسبه است قریب باشد

حالانکه حسبه و عظمت خدا اگر بمعنی فعلی گیرند همچنین

حیض واقع بر بنی اسرائیل بود وحدیث النبی صلی الله علیه وسلم اکثر وحدیث نبی صلی الله علیه وسلم اکثر است بحسب ظاهر در شمول از آنکه بنات آدم شامل است بنی اسرائیل وغیر آنها و درین قول که گفت بر بنی اسرائیل واقع شد بایستی بنات اسرائیل میگفتند گویا از جهت ایذای مردان که دران واقع شد واقع برانها تم است وبتغلیب ذکر مردان کرده اند ودور نیست که مراد از بنی اسرائیل انبیای این قوم باشند و ارسال حکم آن نخست بر ایشان است و باین توجیه تطبیق بحدیث نیز می یابد چنانکه گوئیم که پیش از بنی اسرائیل حیض بود وحکمی نداشت از حل وحرمت والعلم عند الله موافق گردانید حدیثی بر شرایط خود درین باب نیافته وانچه آورده است بر شرط نبوده است ولهذا آنرا ترجمه ساخت و در اکثر روایات این باب لاحق با ترجمه ساقط است ومناسبت حدیث مسندی که درو مذکور است بباب اول بجزء اخیر که کتبه الله علی بنات آدم تمام است

باب الامر بالنفساء اذا نفسن مراد از نفاس اینجا حیض است یعنی حکمی که متعلق است بزنان حایض وقتی که حیض کنند حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال سمعت عبد الرحمن بن القاسم قال سمعت القاسم یقول سمعت عایشة تقول خرجنا لا نری الا الحج گفت عبد الرحمن شنیدم قاسم را که میگفت شنیدم عایشه را میگفت بر آمدیم ما که گمان نداشتیم مگر حج فلما کنا بسرف حضت فدخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وانا ابکی پس هرگاه بودیم بمنزل سرف که منزلیست بر ده میل یا نه میل یا هفت یا شش از مکه حیض کردم پس درآمد بر من پیغمبر خدا در حالی که من گریه میکردم فقال مالک انفست قلت نعم پس فرمود چه شده است ترا آیا حیض کردی تو گفتم آری قال ان هذا امر کتبه الله علی بنات آدم فرمود بتحقیق این حالی است که نوشته است آنرا در ازل بر دختران آدم فاقضی ما یقضی الحاج غیر ان لا تطوفی بالبیت پس ادا کن از اعمال حج هر چیزی که ادا میکنند حاجیان جز آنکه طواف مکن بر بیت الله قالت وضحی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن نسائه بالبقر گفت عایشه وقربانی کرد پیغمبر خدا از جانب زنان خود بگاوی مراد لیست که دران وقت هفت زن بوده اند باب غسل الحائض رأس زوجها وترجیله در بیان شستن حایض سر مرد خود را وشانه کردن او را حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عایشة قالت کنت ارجل رأس رسول الله گفت عایشه بودم من که شانه میکردم سر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم وانا حایض در حالی که من حایض بودم حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام بن یوسف ان ابن جریج اخبرهم خبر داد هشام بن یوسف وکسی که با وی بودند قال اخبرنا هشام بن عروة عن عروة گفت ابن جریج خبر داد هشام بن عروه از عروه انه سئل اتخدمنی الحائض او تدنو منی المرأة وهی جنب تحقیق عروه پرسیده شد که آیا خدمت کند مرا حایض ونزدیک آید از من زن وحال آنکه جنب است فقال عروة کل ذلک علی هین وکل ذلک تخدمنی ولیس علی احد فی ذلک بأس گفت عروه همه آنچه گفتی بر من آسان است وهر واحد از حایض وجنب خدمت میکنند مرا ونیست بر هیچکس درین امر باکی وحرجی اخبرتنی عایشة انها کانت ترجل رسول الله صلی الله علیه وسلم وهی حائض خبر داده مرا عایشه که بتحقیق وی شانه میکرد پیغمبر خدا را وحال آنکه او حایض بود ورسول الله صلی الله علیه وسلم حینئذ مجاور فی المسجد یعنی اعتکاف داشت وپیغمبر خدا در آنوقت معتکف بود در مسجد نزدیک میکرد مر آن عایشه را سر مبارک خود را وهی فی حجرتها فترجله وهی حائض وعایشه در حجره خود بود پس شانه میکرد آنحضرت را وحال آنکه حایض بود باب قراءة الرجل فی حجر امرأته وهی حائض باب در جواز خواندن مرد قرآن را در کنار زن خود وحال آنکه وی حایض است وکان ابو وائل یرسل خادمه وهی حائض الی ابی رزین لتاتیه بالمصحف فتمسکه بعلاقته وبود ابو وائل که تابعی مشهور است میفرستاد خدمتگار خود را که زن بود وحال آنکه وی حایض بود بسوی ابی رزین که تابعی است تا بیارد او را مصحف میگرفت آن داده مصحف را به بند غلاف مقصود ازین معتول آنست که گرفتن قرآن وبرداشتن آن جایز است مر حایض را بشرطی که مس نکند قرآن را حدثنا ابو نعیم

و سایر مهمات ازین گفته شده والصلوة والزکوة والحج والصوم والاحکام در داخل است نماز وزکوة وحج وروزه وتمام افعال واعمال که حکم شارع بدان متعلق است چون بیع ونکاح واقرار وجز آن ومقدم اشتراط نیت در بعضی بدلیل خاص است که مختص بیع نیست لیکن ضابطه درین باب ذکر کرده هر عمل که ظاهر باشد او را فایده عاجله بلکه مقصود ازان طلب ثواب باشد پس نیت شرط است دران وهر عمل که ظاهر باشد او را چنین فایده ومقتضی باشد او بطبیعه پیش از شریعت بجهت ملامت میان عمل وفایده پس شرط نیست نیت دران مگر کسی اگر قصد کند بفعل خود معنی دیگر را که مترتب شود بروی ثواب وقال الله تعالی گفته است خدا تعالی قل کل یعمل علی شاکلته بگو ای محمد هر کس عمل میکند بر شاکله خود تفسیر کرده این لفظ را مصنف بر طبق تفسیر حسن بصری وقتاده وغیرهما باین کلمه علی نیته پس آیه نیز اقتصار کرد که مدار هر عمل بر نیت است و مجاهد وزجاج واکثر مفسرین تفسیر کنند بطریقه ناحیه یعنی طوری که دارد از هدایت وضلالت وتوانند که مراد استعداد باشد که مودع است در مزاج هیکل وی وقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ولکن جهاد ونیة ولیکن نیست لا هجرة بعد الفتح چنانچه مولف وصل کرده آن را در کتاب الجهاد وغیره یعنی فرمود آنحضرت روز فتح مکه نیست هجرت یعنی متعارف که از مکه بمدینه باشد بعد از فتح یعنی قریب وثوابی که داشت تمام کی حالا که دار الاسلام شد لیکن مهاجرت وطن بقصد جهاد با کفار وبه نیت حسنه بیگر باقی است تا بقیامت ونفقة الرجل علی اهله یحتسبها صدقة این جمله ماخوذ است از حدیثی آینده برای اثبات دخول سایر احکام یعنی خرج کردن مرد مال را بر اهل خود در حالی که شمرد او ثواب را بران بجهت امتثال ... صدقه است که برای خدا شود وثواب یابد حدثنا عبد الله بن مسلمة بفتح میم ولام وسکون سین قال حدثنا مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم عن علقمة بن وقاص عن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال الاعمال بالنیة

الفضل بن دکین سمع زهیرا عن منصور بن صفیة ان امه حدثته ان عائشة حدثتها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یتکئ فی حجری وانا حائض ثم یقرأ القرآن مرویست از منصور پسر صفیه که مادر او صفیه حدیث کرد او را که عائشه حدیث کرده است او را که پیغمبر خدا بود که تکیه میکرد بر کنار من و من حائض بودم پس قرآن میخواند **باب من سمی النفاس حیضا** کسی که نامیده است نفاس را حیض یعنی روا بود ان قول کسی که اطلاق کرده است نفاس را بر حیض **حدثنا** المکی بن ابراهیم قال حدثنا هشام عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة ان زینب بنت ام سلمة حدثته قالت بینا انا مع النبی صلی الله علیه وسلم مضطجعة فی خمیصة اذ حضت گفت ام سلمه ام المومنین میان آنکه با پیغمبر خدا دراز کشیده بودم در یک چادر ناگاه حائض شدم من فانسللت فاخذت ثیاب حیضتی پس بیرون کشیدم خود را از میان چادر بملاحظه چرکینیت خود که باین حال همراه خواب کنم تا آنکه خون بجامه آن حضرت نرسد و گرفتم جامهای که آماده داشتم برای پوشیدن در حال حیض فقال انفست قلت نعم فدعانی فاضطجعت معه فی الخمیلة پس فرمود آیا حیض کردی گفتم آری پس خواند مرا و همراه خفتم من با آن حضرت در قطیفه پوشیده ماند که در عنوان گفته بود کسی که نامیده است نفاس را حیض و در حدیث الخ آورده حیض را نفاس نامیده و ما اشارت در بیان ترجمه توجیه و تطبیق کرده ایم بفهم **باب مباشرة الحائض** بیان اختلاط و ملامسه مرد بزن حائض **حدثنا** قبیصة قال حدثنا سفیان عن منصور عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة قالت کنت اغتسل انا والنبی صلی الله علیه وسلم من اناء واحد گفت عائشه بودم که غسل میکردم من و پیغمبر خدا از یک ظرف کلانا جنب هر دو ما جنب بودیم وکان یامرنی فاتزر فیباشرنی وانا حائض و بود آن حضرت که میفرمود مرا پس ازار می پوشیدم پس مباشرت میکرد و هم آغوشی میفرمود و من حائض میبودم وکان یخرج راسه الی وهو معتکف فاغسله وانا حائض و بود آن حضرت که بیرون می آورد سر خود را بسوی من از مسجد در حال آنکه آن حضرت معتکف میبود پس میشستم سر او را در حال آنکه من حائض می بودم **حدثنا** اسمعیل بن خلیل قال حدثنا علی بن مسهر قال حدثنا ابو اسحق هو الشیبانی عن عبد الرحمن بن الاسود عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها قالت کانت احدانا اذا کانت حائضا فاراد رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یباشرها امرها ان تتزر فی فور حیضتها ثم یباشرها گفت عائشه بود یکی از ما زنان پیغمبر خدا وقتی که بودی حائض پس خواستی پیغمبر خدا مباشرت آن فرمودی او را که ازار پوشد در حیض خود بیشتر مباشرت میکرد و ملامست میفرمود قالت وایکم یملک اربه کما کان النبی صلی الله علیه وسلم یملک اربه و میگفت عائشه کدام یکی از شماست که مالک است حاجت خود را یعنی ضبط و حفظ از جماع تواند کرد چنانچه بود آنحضرت که مالک میبود حاجت خود را تابعه خالد وجریر عن الشیبانی متابعت کرده است علی بن مسهر را درین حدیث خالد که او ابن عبد الله واسطی است و متابعت کرده است جریر یعنی هر دو از شیبانی روایت کرده اند **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الشیبانی قال حدثنا عبد الله بن شداد قال سمعت میمونة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یباشر امرأة من نسائه وهی حائض گفت میمونه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که خواستی اینکه مباشرت کند زنی را از زنان خود و آن زن حائض می بود امرها فاتزرت فرمودی او را که ازار پوشیدی رواه سفیان عن الشیبانی روایت کرده است این حدیث سفیان ثوری از شیبانی این روایت هم از قبیل متابعت است چون روایت عام تر است شامل است متابعت را بجهت تفنن باین عبارت آورده است **باب ترک الحائض الصوم** در بیان ترک کردن حائض صوم را حائض چنانکه میگذارد روزه را نماز را نیز میگذارد و مولف ترک نماز نگفت تا آنکه در حدیث ترک کردن هر دو یکجا وارد واقع شده و وجهش آن تواند بود که چون در نماز طهارت شرط است همه کس میداند که نماز در حیض روا نبود بخلاف روزه که طهارت در وی شرط نیست الخ

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

خطمی انصاری کوفی سنه یکصد و شانزده قال سمعت عبد الله بن یزید بن حصین صحابی انصاری خطمی است بفتح معجمه و سکون مهمله در زمان عبد الله بن زبیر عن ابی مسعود عقبه بن عمرو انصاری خزرجی بدری نسبت در سنه سی و یک یا چهل و یک عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال اذا انفق الرجل علی اهله یحتسبها فهوله صدقة وقتی که خرج کند مرد هر چه باشد از غیر اکل بر زن و فرزند خود بحالی که در نظر دارد جهت حق و ثواب الہی پس آن انفاق مر او را صدقه است یعنی همچو صدقه در ثواب وگرنه در زن و فرزند هاشمی جایز نباشد و منطوق این حدیث دلالت دارد بر آنکه اجر در انفاق مقید بقصد قربت است برابر است که نفقه واجب باشد یا مباح و مفهوم وی آنست کسی که قصد قربت نکند ماجور نباشد لیکن بری گردد ذمه او از نفقه واجبه کذا قال القرطبی **حدثنا** الحکم بفتحتین ابو الیمان حمصی است بن نافع قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی عامر بن سعد عن سعد بن ابی وقاص سابق حوال همه بعال مذکور گشته انه اخبره ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال سعد پسر خود عامر خبر داد که آنحضرت فرمود انک لن تنفق نفقة تبتغی بها وجه الله الا اجرت علیها بدرستی که تو هرگز نمیدهی هیچ نفقه را که طلب میکنی بآن جهت حق تعالی را مگر آنکه اجر داده میشوی بآن نفقه حتی ما تجعل فی فم امرأتک تا آنچه میکنی و می اندازی آن را در دهن زن خود بابتغاء وجه الله ماجور میشوی ... باوجود آنکه اینجا حظ نفس و داعیه شهوت را دخل ظاهر است و حقیر است آنچه در دهن انداخته آنچه تو بسبب دخول ... الاتفاق ... ما فقط بحثا مان

کرد آنرا و تعرض نمود تنها ترک روزه حدثنا سعید بن ابی مریم قال اخبرنا محمد بن جعفر قال اخبرنی زید هو ابن اسلم عن
عیاض بن عبد الله عن ابی سعید الخدری قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اضحی او فطر الی المصلی گفت ابو سعید خدری
بیرون آمد پیغمبر خدا در عید اضحی یا عید فطر شک راویست بسوی مصلای عید فمر علی النساء فقال یا معشر النساء تصدقن فانی
اریتکن اکثر اهل النار پس گذشت بر زنان که حاضر بودند و فرمود ای گروه زنان صدقه دهید بتحقیق من نموده شده ام شما را که
بیشترین مردم دوزخی اید فقلن بم یا رسول الله پس گفتند زنان بچه مستحق دوزخیم قال تکثرن اللعن وتکفرن العشیر فرمود بسیار
میکنید لعنت که باتفاق حرام است برآنکه قطعا معلوم نشده مردن او بر کفر و شکر نمیکنید و منکر میشوید نعمت شوهر را ما رایت من
ناقصات عقل ودین اذهب للب الرجل الحازم من احدکن ندیده ام احدی را از آنها که کاست عقل و دین آنها برنده
تر عقل مردی را که ضابط است کار خود را و هشیار است در معاملات از یکی از شما زنان پوشیده نماند که این خطاب عام است مر
جمیع زنان را و جنس ایشان را و مؤدای حدیث آنست که غیر جنس زنان ناقصات عقل و دین باشند و این ثبوتی ندارد و یا رب مگر مراد
اسباب و متاع دنیا و اموال و اولاد دارند بطریق مجاز یا قایل شویم بتقدیم بیان بر مبین و گوئیم که من ناقصات عقل و دین بیان احدکن
است قلن وما نقصان دیننا وعقلنا یا رسول الله گفتند که ام است و چیست کمی دین و عقل ما ای پیغمبر خدا قال الیس شهادة
المرأة مثل نصف شهادة الرجل قلن بلی قال فذلک من نقصان عقلها فرمود آیا نیست گواهی زن بنصف گواهی مرد
چنانکه دو زن بجای یک مرد اند گفتند بلی چنین است فرمود پس این معنی از کمی عقل زنان است الیس اذا حاضت لم تصل ولم تصم
قلن بلی قال فذلک من نقصان دینها آیا نیست وقتی که حایض شود زن نماز نمیگذارد و روزه نمیدارد گفتند بلی چنین است فرمود
پس این کمی دین است پوشیده نماند که زنان از نقصان وجود و تحقیق دین و عقل خود پرسیده بودند چون کم عقل بودند و از دین
نقصانها غافل بودند آنحضرت بطریق استدلال جواب فرموده پس کسی که توقف کرده در فهم مطابقت جواب بسوال از کوتهی فهم است

باب تقضی الحایض المناسک کلها الا الطواف بالبیت

باب در ادای کردن حایض که احرام بسته باشد مناسک حج
را مگر طواف خانه کعبه وقال ابراهیم لا باس ان تقرأ الآیة و گفت ابراهیم نخعی باک نیست اینکه بخواند آیتی قرآن را حایض و لم یر
ابن عباس بالقراءة للجنب باسا و ندیده است ابن عباس در خواندن مر جنب را باکی وکان النبی صلی الله علیه وسلم یذکر الله
علی کل احیانه و بود پیغمبر که ذکر میکرد خدا را در همه زمان ها و احوال بی فرق در حالت طهارت و جنابت وقالت ام عطیة کنا نومر
ان یخرج الحیض فیکبرن بتکبیرهم ویدعون گفت ام عطیه بودیم ما زنان امر کرده شده اینکه بیرون آیند حایضان
روز عید پس تکبیر گویند موافق بتکبیر مردان و دعا کنند موافق ایشان بامید برکات آن روز وقال ابن عباس اخبرنی ابو سفیان
ان هرقل دعا بکتاب النبی صلی الله علیه وسلم فقرأه فاذا فیه بسم الله الرحمن الرحیم یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و
بینکم الآیة گفت ابن عباس خبر داد مرا ابو سفیان که هرقل طلبید کتاب پیغمبر خدا را که بوی فرستاده بود پس خواند هرقل آن کتاب را
و در وی بود این آیات قرآنی و فرستادن برای خواندن بود پس تجویز فرمود آنحضرت که کافران که طهارت شرعی ندارند آنرا بخوانند
وقال عطاء عن جابر حاضت عائشة فنسکت المناسک غیر الطواف بالبیت ولا تصلی گفت عطا ناقلا از جابر بن
عبد الله حیض کرد عائشه پس ادا کرد مناسک حج را که در آن اذکار و ادعیه است بامر پیغمبر خدا بجز طواف خانه کعبه و نماز نکرد وقال
الحکم انی لاذبح وانا جنب وقال الله عز وجل ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و گفت حکم من ذبح میکنم در حالی که جنب هستم و حال فرموده
است خدا که نخورید از آنچه ذکر کرده نشده است نام خدا بر وی یعنی من ذکر میکنم در وقت ذبح و نیز مفسران اتفاق دارند بر

اسماء الرجال

سعید بن ابی مریم ... محمد بن جعفر ... زید هو ابن اسلم ... عیاض بن عبد الله ... ابی سعید الخدری ... الحازم ... جابر هو ابن عبد الله الانصاری ... عطاء هو ابن ابی رباح ... قسطلانی

الاسلام | كتاب الايمان

علیه وآله وسلم ذکر کرد این حدیث را مصنف بطریق
تعلیق چون بر شرط وی نبوده که موصول آرد و تحقیق
روایت کرده است او را مسلم از تمیم داری مرفوعا که فرمود
الدین النصیحة این کلمه در اصل بمعنی خلوص است تا گویند
خالص را گویند و مراد از آن در عرف اراده خیر است که
اثر خلوص طویت و محبت است لله یعنی دین همه مخلصی
و خیر خواهیست مر خدا را توصیف وی بصفات کمال
و تنزیه وی از امور مشعر بنقص و زوال و ادای حق عبودیت
بامتثال اوامر و اجتناب نواهی و مراعات آداب کما هی
از عیسی علیه السلام پرسیدند که کیست ناصح مر خدا را بحق
الله گفت آنکه تقدیم میکند حق خدا را بر حق مردم و در حقیقت
نصیحت برای خدا راجع بسوی نفس این بنده است
و وی تعالی غنی است از نصح ناصحان ولرسوله و
مر پیغمبر او را باطاعت و اقتدا او وی در آنچه فرموده و کرده
و نصرت و بزرگ دانستن حق و احیا سنت و ترویج
شریعت و محبت اهل بیت و یاران و دوستان وی و پیروان
او ولائمة المسلمین و مر پیشوایان مسلمین در دنیا را
چون خلفا و امرا باطاعت و اعانت ایشان در حق
و آگاهانیدن بنرمی و ملاطفة نزد ظلم و غفلت و ایلاف
دلهای مردم و ادای صدقات بآنها و ترک خروج بر ایشان
و پیشوایان دین را چون ائمه مجتهدین و دو الحبس نظر
و تقلید در احکام و تعظیم و توقیر ایشان بر وجه تمام و
حمل مقالات ایشان بر محامل صحیح و نشر علوم و مناقب
ایشان با تحقیق و تنقیح وعامتهم و عوام مسلمانان
را بشفقت و اعانت بر بر و تقوی و ارشاد مصالح دنیا و
آخرت و باز داشتن ایذا و ستر عیب و عورت و دوست
داشتن برای ایشان آنچه دوست میدارد برای خود
بالجمله نصیحت کلمه جامعه است که نیست در کلام عرب
کلمه که استیفا کند تعبیر را از معنی این کلمه کذا قال الخطابی
فظاهر است که دین منحصر است در اموری که مشتمل
است آن را این حدیث و لهذا گفته اند همه علوم اولین
و آخرین مندرج است در این حدیث و تفصیل اجمال
آن مستعمر حضرت شیخ اجل قدس سره نمود جمع ایمان
در رساله علیحده که معنون باین حدیث است تحریر آورده
پس از آن تایید کرده مولف حدیث را بآیه و قوله تعالی
اذا نصحوا لله ورسوله یعنی نیست بر ضعیفان

مراد از لاتاكلوا الآية بجواست پس لازم است که در وقت ذبح نام خدا برده باشد مولف رح برخلاف جمهور علما قرائت قرآن وذکر الله مطلقا بی تفصیل قلیل وکثیر وعمد ونسیان مر حایض وجنب را تجویز کرده وآثار مذکوره بران دلیل آورده واین همه دلائل محل سخن است وقت مساعد نیست که بدان پرداز **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا عبد العزیز بن ابی سلمة عن عبد الرحمن بن القاسم عن القاسم بن محمد عن عایشة قالت خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم لانذکر الا الحج مرویست از قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه نقل از عایشه صدیقه کرده که گفت برآمدیم ما زنان به پیغمبر خدا که ذکر نمیکردیم مگر حج را فلما جئنا سرف طمثت هرگاه آمدیم بمنزل سرف را حیض کردم فدخل النبی صلی الله علیه وسلم وانا ابکی فقال ما یبکیک فقلت لوددت والله انی لم احج العام پس درآمد آن حضرت ومن گریه کردیم پس فرمود چه میگریاند ترا پس گفتم بخدا دوست دارم که من قصد حج نمیکردم امسال فقال لعلک نفست قلت نعم پس فرمود شاید که تو حیض کردی گفتم آری قال فان ذلک شیء کتبه الله علی بنات آدم فرمود به تحقیق این حیض چیست که نوشته است وتقدیر کرده است آنرا خدا بر دختران آدم این قول را برای تسلی عایشه فرمود ونیز اشارت کرد که چون بفعل الهی است آنرا مکروه ندارند فافعلی ما یفعل الحاج غیر ان لا تطوفی بالبیت حتی تطهری فرمود بکن از افعال ومناسک حج چیزی را که میکنند حاجیان جز آنکه طواف مکن بخانه کعبه تا آنکه پاک شوی از حیض **باب الاستحاضة** استحاضه روان شدن خونست از فرج زن در غیر ایام حیض وآن خون از رحم نمی برآید بلکه از رگی که نزدیک برحم است وآنرا عاذل بذال معجمه میگویند **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام عن ابیه عن عایشة انها قالت قالت فاطمة بنت ابی حبیش لرسول الله صلی الله علیه وسلم یا رسول الله انی لا اطهر افادع الصلوة گفت عایشه گفته است فاطمه دختر ابی حبیش مر پیغمبر خدا را ای رسول خدا من پاک نمیشوم وخون همواره روان است آیا ترک کنم نماز را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما ذلک عرق ولیس بالحیضة پس فرمود پیغمبر خدا نیست این مگر رگی که بیرون می آید از وی خون وحیض نیست که موجب آن ترک نماز کنی فاذا اقبلت الحیضة فاترکی الصلوة فاذا ذهب قدرها فاغسلی عنک الدم وصلی پس وقتی که پیش آید حیض ترک کن نماز را ووقتی که برود قدر او یعنی ایام معتاد حیض پس بشوی از خود خون را ونماز کن ظاهر حدیث مطلق است هر نمازی که خواهی بکند وقتیه در روایت مقید بغسل هم نساخته اند انیست مذهب حنفیه گویند مستحاضه وضو کند در وقت نماز وبآن وضو هر نمازی که خواهد بکند از فرایض ونوافل **باب** غسل دم الحیض در بیان شستن خون حیض **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام عن فاطمة بنت المنذر عن اسماء بنت ابی بکر انها قالت سألت امرأة رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت یا رسول الله ارایت احدانا اذا اصاب ثوبها الدم من الحیضة کیف تصنع اسما گوید پرسید زنی پیغمبر خدا را پس گفت ای رسول خدا خبر ده یکی از ما زنان را وقتی که رسید جامه او را خون از حیض چگونه پاک کند آنرا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اصاب ثوب احداکن الدم من الحیضة فلتقرصه ثم لتنضحه بماء ثم لتصلی فیه فرمود پیغمبر خدا وقتی که برسد جامه یکی از شما را خون از حیض گو بمالد خون را بناخن انگشت بسیار تا شود آنرا با آب یعنی اندک اندک آب بریزد ودر وقت شستن بسر انگشت بمالد که بانیصورت پاک تر میشود وبستر نماز کند در آن جامه **حدثنا** اصبغ قال اخبرنی ابن وهب قال حدثنی عمرو بن الحارث عن عبد الرحمن بن القاسم حدثه عن ابیه عن عایشة قالت **کانت احدانا تحیض** ثم تقترص الدم من ثوبها عند طهرها فتغسله وتنضح علی سایره ثم تصلی فیه گفت عایشه بود یکی از ما زنان که حیض میکرد وبستر می مالید آنرا بسر انگشتان از جامه خود در وقت پاک شدن از حیض ودر بعضی عند طهره ضمیر راجع بثوب است یعنی وقت پاک کردن جامه پس می شست جامه را وآب میریخت بر باقی جامه

شیخ الاسلام | کتاب الایمان

در شجاعت وحماست بمعنی شجاعت است وبود عمر رضی الله عنه که میگفت او را یوسف ابن امة سنه پنجاه و یک و هر سه کوفی بجلی اند منسوب بجله بفتحتین نبت صعب بن سعد وابو عبد الله کنیت دارند قال بایعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی اقام الصلوة وایتاء الزکوة والنصح لکل مسلم گفت جریر بیعت کردم آنحضرت را واین در سال وفات آنحضرت بود بر درست وراست برپا داشتن نماز ودادن زکوة وخیرخواهی مر هر مسلمان را ودر حدیث نصیحت مسلمین شرط گردانید بیعت را وقرین نماز وزکوة که اهم ارکان دین وراس عبادات بدنی ومالی اند وآن فرض کفایت است که بقیام بعض ساقط میشود از ذمه باقیان ولازم است بقدر طاقت وقتی که بداند که قبول کرده میشود نصیحت او وایمن باشد بر نفس خود از مکروه پس اگر خوف ایذا داشته باشد مختار است در عمل بدان ذکره ابن بطال ونیز نقل کرده که نمی باشد ناصح خدا ورسول ومسلمین را مگر کسی که شروع گردان در نصیحت نفس خود وکوشش کند در طلب علم تا بداند آنچه واجب است بران **حدثنا** ابو النعمان محمد بن فضل سدوسی است بفتح سین مهمله اولی منسوب بسدوس بن شیبان بصری معروف بعارم بدو مهمله سنه دو صد وبست وچار قال حدثنا ابو عوانة بفتح عین وبنون وضاح واسطی است عن زیاد بکسر زا ابن علاقة بکسر مهمله ابن مالک ثعلبی بمثلثه ومهمله کوفی در سنه یکصد وبست وپنج قال سمعت جریر بن عبد الله یوم مات المغیرة بن شعبة گفت زیاد شنیدم جریر بجلی یعنی کلام او را در خطبه روزی که مرد مغیره بضم میم در سنه پنجاه وبود والی بکوفه از جانب معاویه نایب گرفته بود نزد موت پسر خود عروه را متولی جریر را واز خطبه خطبه خواند قام فحمد الله واثنی علیه ایستاد جریر پس ستود خدا را وستایش کرد بروی وقال علیکم باتقاء الله وحده لا شریک له والوقار والسکینة حتی یاتیکم امیر وگفت لازم گیرید بردباری وسکون را تا آنکه بیاید شما را امیری عوض مغیره وامر بدان بنابر آنکه موت امیر سبب فتنه واضطراب است خصوصا آنکه اهل کوفه دران وقت بار مخالفات داشتند لهذا تقدیم نمود امر تقوی را وچون مرتفع میشود سبب بآمدن امیر ظاهر است که سکون بی تکلف حاصل خواهد بود فانما یاتیکم الآن پس می آید امیر شما را مگر همین زمان جریر مبالغه کرد در قرب مدة برای تسلی مردم وهمچنان شد که چون خبر فوت مغیره بمعاویه

از برای رفع وسوسه عدم طهارت جامه بیشتر نماز میکرد وران جامه **باب اعتکاف المستحاضة** در بیان حکم معتکف شدن زن مستحاضه
در مسجد **حدثنا** اسحٰق بن شاهين قال حدثنا خالد بن عبد الله عن خالد عن عكرمة عن عائشة ان النبي صلى الله عليه
وسلم اعتكف معه بعض نسائه مرویست از عائشه که بتحقیق پیغمبر خدا معتکف شد با او در مسجد آن حضرت بعضی از زنان آن حضرت اقوال
مختلف در تعیین این بعض آمده مختار شیخ ابن حجر آنست که ام سلمه بود چنانچه صریح در بعضی روایات نقل کرده وسیوطی نیز تصحیح
این قول نموده وهي مستحاضة ترى الدم فربما وضعت الطست تحتها من الدم وآن زن مستحاضه بود ومیدید خون را پس بسا اوقات
نهادی طشت را زیر خود از جهت خون وزعم ان عائشة رأت ماء العصفر فقالت كان هذا شيء كانت فلانة تجده
وگفته است عکرمه که بتحقیق عائشه دید آب عصفر را که گیاهی است در صراح گفته میگوید عصفر رنگ سرخ پس گفت عائشه گویا این چیز است
که بود فلانه زن که می یافت آنرا یعنی خون استحاضه باین رنگ بود **حدثنا** قتيبة قال حدثنا يزيد بن زريع عن خالد عن
عكرمة عن عائشة قالت اعتكفت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم امرأة من ازواجه فكانت ترى الدم والصفرة والطست تحتها وهي تصلي
گفت عائشه معتکف شد با پیغمبر خدا زنی از ازواج او که مستحاضه بود پس میدید خون را و رنگ زرد را وطشت زیر او می بود و وی
میگذارد نماز را **حدثنا** مسدد قال حدثنا معتمر عن خالد عن عكرمة عن عائشة ان بعض امهات المؤمنين اعتكفت وهي مستحاضة
روایت است از عائشه که بعضی از امهات مسلمانان معتکف شد در مسجد وحال آنکه او مستحاضه بود **باب هل تصلي المرأة في ثوب**
حاضت فيه آیا بگذارد نماز زن در جامه که حیض کرده است در وی **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا ابراهيم بن نافع عن ابن
ابي نجيح عن مجاهد قال قالت عائشة ما كان لاحدانا الا ثوب واحد تحيض فيه گفت عائشه نبود مر یکی از ما را مگر یک جامه
که حیض میکرد در وی وآنچه از حدیث ام سلمه مذکور شد که جامه دیگر مخصوص بایام حیض داشته تواند که باختلاف اوقات و ازمان بوده باشد
در ایام عسرت غیر از یک جامه نباشد وبعد از آنکه فی الجمله وسعتی پیدا شد مکرر هم داشته یا قول عائشه باعتبار اکثر زنان باشد فاذا اصابه
شيء من دم قالت بريقها فمصعته بظفرها پس وقتی که رسیدی جامه را چیزی از خون میریخت لعاب دهن را پس می مالیدی
بناخنان خود گفته اند که خون را بلعاب تر کردن و بناخن مالیدن در قلیلی از خون که عفو است بوده است ومیتوان گفت که بعد ازین می شسته
باشد چنانکه در احادیث گذشته معلوم شد لیکن درین حدیث ذکر نکرده است والله اعلم مطابقت حدیث ترجمه از آنرو است که معلوم شد
که زنان را غیر از یک جامه نبود پس بضرور بعد از پاک کردن در همان جامه نماز میکرد احادیثی که در ابواب سابق گذشت صریحتر بود و در آنکه بعد از
شستن جامه از خون حیض مامور شده اند که نماز دران جامه کنند عجب که مولف همان حدیث درین باب هم نیاورده **باب الطيب**
للمرأة عند غسلها من المحيض روا بودن استعمال خوشبو نزد غسل کردن زن از حیض **حدثنا** عبد الله بن عبد الوهاب
قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن حفصة عن ام عطية قالت كنا ننهى ان نحد على ميت فوق ثلث الا على زوج اربعة اشهر وعشرا
گفت ام عطیه بودیم ما زنان ممنوع شده از آنکه ترک زینت کنیم بر مرده مگر بر زوج چهار ماه و ده شب و روز ولا نكتحل ولا نتطيب ولا نلبس
ثوبا مصبوغا الا ثوب عصب واینکه سرمه نکنیم و خوشبوئی نمالیم و نپوشیم جامه رنگین مگر جامه عصب که برد یمانی ست وریسمان آنرا رنگ
کرده جامه بافند وقد رخص لنا عند الطهر اذا اغتسلت احدانا من محيضها وتخصیص رخصت داده شد ما را استعمال طیب نزد پاک شدن
وقتی که غسل کند یکی از ما از حیض خود في نبذة من كست اظفار در پاره از قسط هندی اظفار نام نوعی از عطر است که بناخن مردمی ماند ظاهر
آنیست که مراد نکهت است که بیشتر زنان استعمال کنند وبه سوی سرها مالند وكنا ننهى عن اتباع الجنائز بودیم ممنوع از همراه رفتن بجنازه
رواه هشام بن حسان عن حفصة عن ام عطية عن النبي صلى الله عليه وسلم روایت کرده است هشام بن حسان از حفصه از ام عطیه

شيخ الاسلام | كتاب العلم

آیا بیعت میکنم ترا بر اسلام فشرط علي پس شرط کرد
بر من یعنی آنرا که قبول کرده بودم از اسلام والنصح
لكل مسلم و دیگر شرط کرد نصیحت را برای هر مسلمان
فبايعته على هذا پس بیعت کردم آنحضرت را
چنانکه فرمود برهمین مذکور ورب هذا المسجد اني
لناصح لكم وقسم پروردگار این مسجد است که بتحقیق
من هر آئینه نصیحت میکنم شما را در آنچه گفتم بی شائبه غرض
و وفا میکنم بمقتضی شرط بیعت ثم استغفر ونزل پس استغفار
کرد و ختم نمود آن خطبه را وفرود آمد از منبر و پوشیده
نیست لطف ختم کتاب الایمان بختم خطبه نصیحت خصوصا
ختم باب نصیحت بدان والله اعلم وچون بعد مرتبه
ایمان که اول واجب بر مکلف است مقدم از همه شرایع
تکلیف علم است تقدیم کرد مباحث آنرا بر تمام مباحث کتاب وگفت

كتاب العلم کتاب بیان آنچه تعلق بعلم دارد
وعلم بمعنی معرفت و یقین آید و او را بحث تعلق بمعلومات
مفرده و مرکبه کلیه و جزئیه مجمله و مفصله و تحقق بمجال
مختلفه باشخاص واحوال واوقات مراتب و درجات
است در ضعف وقوة و کمال و نقصان و همچنین شرف
ومنازله اعلی ازشرف ونازله بمعلوم اید وبهترین معلومات امور متعلقه خدا
ورسول است بنحوی که شارع فرموده یا ماخوذ از وی
بوده که دران صلاح دارین ونظام نشاتین است
واز امور شرعیه خوانند و مراد اینجا علم متعلق بدانست
ووی برچند وجه است یکی آنکه متعلق بعقاید و عمل
ظاهر باشد از آنچه واجب است بر مکلف اعتقاد آن
با عمل بدان که تکلیف بفعل و ترک آن رفته از فرض و
واجب ومندوب ومحرم ومکروه تا الفرایض وواجبات
ومندوبات عمل نماید و از محرمات ومکروهات محترز
باشد دیگر آنکه متعلق باعمال باطن باشد مانند اخلاق
حمیده چون اخلاص و شکر و صبر و زهد و تقوی و
قناعت وخوف ورجا ورضی ونحو آن وذمیمه چون

اسماء الرجال

سله اسحاق بن شاهين بكر الهاء ابو البشر الواسطي ۱۲ سه خالد بن عبد الله الطحان الواسطي ۱۲ سه خالد بن مهران الحذاء ابو المنازل ۱۲ سه عكرمة مولى ابن عباس ۱۲ هه بعض نسائه هي سودة بنت زمعة او رملة ام حبيبة بنت ابي سفيان وقيل هي زينب بنت جحش الاسدية ۱۲ ته معتمر بن سليمان بن طرخان البصري ۱۲ ثه ابن ابي نجيح يسار ۱۲ سه عبد الله بن عبد الوهاب الحجبي البصري ۱۲ سه حفصة بنت سيرين ۱۲ سه ام عطية نسيبة بنت الحارث ۱۲ سله الاعلى

اسماء الرجال

از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این متروه نوعی از متابعت است که روایت آورده **باب** دلك المراة نفسها اذا تطهرت من المحيض
باب در بیان آنکه استحباب مالیدن زن خود را وقتی که پاک شود از حیض وکیف تغتسل وتاخذ فرصة ممسكة فتتبع بها اثر الدم
وبیان آنکه چگونه میشوید وچگونه میگیرد پاره از پنبه یا پارچه مشک آلوده پس پی میگیرد بآن پارچه نشان خون را **حدثنا** يحيى قال حدثنا
ابن عيينة عن منصور بن صفية عن امه عن عائشة ان امراة سالت النبي صلى الله عليه وسلم عن غسلها من المحيض
روایت کرده است صفیه از عائشه که زنی پرسید پیغمبر خدا را از غسل خود از حیض فامرها كيف تغتسل پس فرمود آنحضرت
آن زن را که چگونه غسل کند قال خذي فرصة من مسك فتطهري بها فرمود بگیر پارچه مشکین پس پاک کن بآن پارچه قالت كيف اتطهر
بها قال تطهري بها گفت آن زن چگونه پاک کنم گفت آنحضرت پاک کن بآن پارچه قالت كيف باز گفت آن زن چگونه پاک کنم قال
سبحان الله تطهري فرمود از تعجب نافهمیدگی آن سبحان الله پاک کن خود را فاجتذبتها الي فقلت تتبعي بها اثر الدم
این مقوله عائشه است گفت کشیدم آن زن را بسوی خود پس گفتم او را بردار نشان خون را هر جایابی **باب** غسل المحيض
در بیان غسل حیض **حدثنا** مسلم قال حدثنا وهيب قال حدثنا منصور عن امه عن عائشة ان امراة من الانصار قالت للنبي صلى الله عليه وسلم
كيف اغتسل من المحيض قال خذي فرصة ممسكة مرویست از عائشه که زنی از قبیله انصار گفت پیغمبر خدا را چگونه غسل کنم از حیض فرمود
بگیر پارچه مشکین بعد از رسانیدن آب ببدن وموی سر وتوضائي ثلثا وبشوی سه مرتبه یا آنکه سه مرتبه فرمود چنانکه در حدیث سابق
گذشت ثم ان النبي صلى الله عليه وسلم استحيى فاعرض بوجهه پس پیغمبر خدا شرم کرد وبرگشت بروی خود او قال توضئي بها
یا فرمود این عبارت شک کرده است عائشه فاخذتها فجذبتها فاخبرتها بما يريد النبي صلى الله عليه وسلم عائشه گوید پس گرفتم
آن زن را وکشیدم بسوی خود وخبر دادم او را بچیزی که میخواست پیغمبر خدا **باب** امتشاط المراة عند غسلها من المحيض
در بیان شانه کردن زن موی سر را وقت غسل کردن او از حیض **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابراهيم قال حدثنا ابن
شهاب عن عروة ان عائشة قالت اهللت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع گفت عائشه احرام بستم وبلند کردم آواز بلبیک
با رسول خدا در حج وداع فكنت ممن تمتع ولم يسق الهدي پس بودم من که احرام بسته وسوق هدی نکرده بودم فزعمت انها حاضت
ولم تطهر حتى دخلت ليلة عرفة پس باشارت گفت که او حیض کرده وپاک نشد تا آنکه در آمد شب عرفه فقالت يا رسول الله
هذه ليلة يوم عرفة وانما كنت تمتعت بعمرة پس گفت عائشه ای پیغمبر خدا این شب روز عرفه است ونکرده بودم من تمتع مگر
برای عمره فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم انقضي راسك وامتشطي وامسكي عن عمرتك ففعلت پس گفت او را پیغمبر خدا
نقض بکن سر خود را وشانه کن وترک کن عمل عمره وتمام کن آنرا ومراد نیست که بیرون آئی از عمره زیرا که بیرون از عمره وحج بی تحلیل
نمیشود وبکردم من نقض موی سر وشانه وامساک از عمره فلما قضيت الحج امر عبد الرحمن ليلة الحصبة فاعمرني من التنعيم
وهرگاه ادا کردم حج را فرمود عبد الرحمن بن ابی بکر را شبی که نزول فرمود منزل محصب را که میان مکه ومنا است پس بعمره در آورد مرا
از موضع تنعیم مكان عمرتي التي نسكت بدل عمره من که احرام آن بسته بودم ومنع کرده بود حیض از آن **باب** نقض المراة
شعرها عند غسل المحيض در بیان نقض کردن زن موی سر خود را وقت غسل حیض **حدثنا** عبيد بن اسمعيل قال حدثنا
ابو اسامة عن هشام عن ابيه عن عائشة قالت خرجنا موافين لهلال ذي الحجة گفت عائشه برآمدیم در حالی که مقارنیم مر هلال ماه ذی الحجه را
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب ان يهل بعمرة فليهلل فرمود پیغمبر خدا کسی که دوست دارد که احرام بندد برای عمره پس باید
که احرام ببندد فاني لولا اني اهديت لاهللت بعمرة پس بتحقیق اگر نبودی که بتحقیق من هدیه فرستاده ام هر آئینه احرام می بستم

شیخ الاسلام | کتاب العلم

باطن است ومغز با پوست وآیات واحادیث که در باب علم وفضیلت آن وارد شده شامل همین اقسام است بر تفاوت مراتب ودرجات بسم الله الرحمن الرحيم تاخیر تسمیه از کتاب العلم باعتبار آن باشد که این عنوان را گویا بمنزله نام سوره داشته ودر بعضی روایات این کتاب تسمیه مقدم آمده **باب** فضل العلم بیان فضیلت علم وعلو منزلت آن نزد خدا وکثرت ثواب بران وقول الله تعالى وبیان قول وی تعالی يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات وبلند میگرداند خدای تعالی کسانی را که ایمان آورده اند از شما بنصرت وغلبه در دنیا وبعطای بالا خانهای بهشت در آخرة وکسانی را که داده شده اند علم را در جای بلند وبالاتر از درجای سایر مومنان بشرف ارشاد ووراثت انبیا در دنیا وبمرافقت ایشان در بهشت مرویست از ابن عباس که گفت مر علما را درجا است فوق مومنان هفتصد درجه مابین هر دو درجه پانصد سال راه است والله بما تعملون خبير وخدا بآنچه میکنید شما بر طبق علم بر وجه کمال یا بر خلاف آن آگاه است جزا بر یک بقدر مناسب عمل خواهد داد وقوله رب زدني علما وقول وی تعالی وبگوی ای محمد پروردگارا زیاده کن مرا علم اگر کمالی به از این بودی امر بطلب زیاده آن شدی وعدم ایراد مولف حدیثی را در این باب بنا بر عدم ثبوت حدیثی مناسب است نزد وی بر شرط وی چنانکه شارحان گویند پوشیده نماند که مولف بعد از این در ابواب احادیث متعدد مناسب این باب بطریق تعلیق بصیغه جزم وتعیین آورده چنانکه گفته قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من يرد الله به خيرا يفقهه في الدين وامثال آن پس ظاهر آنست که امثال این حدیث ثابت بود نزد وی پس اولی آنست که گویند عدم ایراد بنا بر عدم روایت شیخ است حدیثی مناسب را در این مقام اگر چه در مقام وتقریب دیگر روایت کرده شده **باب** من سئل علما وهو مشتغل في حديثه فاتم الحديث ثم اجاب السائل کسی که پرسیده شد علمی را در حالی که وی مشغول است در کلام خود با دیگری پس تمام کرد کلام خود را پس ترجمه جواب پرسنده را تنبیه است بذات عالم ومتعلم که اگر عالم مشغول است بجواب دیگری باید که نپرسد او را متعلم واگر بپرسد باید که جواب نکند او را بلکه اعراض کند از آن تا آنکه تمام کند کلام را با اول بعد از آن بجواب این سایل متوجه گردد

براى عمره فاهل بعضهم بعمرة واهل بعضهم بالحج پس احرام بستند بعضى از صحابه براى عمره وبعضى براى حج وكنت انا ممن اهل بعمرة عايشه گويد بودم من كه احرام بسته بودم براى عمره فادركني يوم عرفة وانا حائض پس دريافت مرا روز عرفه وحال آنكه من حايض بودم فشكوت الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال دعي عمرتك وانقضي راسك وامتشطي واهلي بالحج ففعلت پس شكايت كردم به پيغمبر خدا پس فرمود بگذار اعمال عمره را ونقض كن موى سر خود را وشانه كن واحرام بند براى حج پس كردم اين همه را حتى اذا كان ليلة الحصبة ارسل معي اخي عبد الرحمن بن ابي بكر تا وقتى كه بود ليله حصبه فرستاد با من برادر مرا عبد الرحمن پسر ابوبكر صديق رضي الله عنهم فخرجت الى التنعيم فاهللت بعمرة مكان عمرتي پس رفتم بسوى تنعيم پس احرام بستم بعمره بدل عمره كه احرام آن بسته بودم ومانع شد ازاتمام آن حيض قال هشام ولم يكن في شيء من ذلك هدي ولا صوم ولا صدقة گفت هشام ونبود در هيچ يكى ازين امور هدى ونه روزه ونه صدقه در تطبيق اين حديث بترجمه كه در وى نقض موى نزد غسل از حيض بود ودر حديث نقض هم اى غسل احرام است گفته اند كه هرگاه كه نقض موى نزد غسل احرام كه سنت است فرمود در وقت غسل از حيض بطريق اولى خواهد بود باب قول الله عز وجل مخلقة وغير مخلقة باب در تفسير اين آيت مخلقه يعني تمام خلقت است صاحب كشاف در تفسير مخلقه گفته يعني برابر كرده شده بى هيچ عيب ونقصان حدثنا مسدد قال حدثنا حماد عن عبيد الله بن ابي بكر عن انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله عز وجل وكل بالرحم ملكا يقول يا رب نطفة يا رب علقة يا رب مضغة فرمود تحقيق خداى كه برتر وبزرگ است گماشته است بر رحم زن فرشته را كه ميگويد اى پروردگار پيدا كردى نطفه آب منى در رحم پيدا كردى خون بسته را پيدا كردى گوشت پاره را فرصت در ميان اين اقوال چهل روز است وچون ملك را برين خدمت گماشته هر چند پروردگار تعالى ميداند اين مراتب را بوظيفه خادمى عرضه ميكند عرض او نه افاده حكم است ونه لازم آن فاذا اراد الله ان يقضي خلقه پس وقتى كه خواست خدا كه تمام كند خلقت آنچه در رحم بود مخلق وغير مخلق همين اعتبار اين حديث مطابق ترجمه شده است قال اذكر ام انثى شقي ام سعيد گويد فرشته آيا مرد است يا زن بدبخت است يا نيكبخت ميپرسد كه تقدير در حق اين مخلوق چيست فما الرزق والاجل فيكتب في بطن امه پس چيست روزى او كه بدان زندگانى كند وچيست مدت حيات او پس نوشته ميشود در شكم مادر او كه سعيد است يا شقى وروزى او ومدت حيات او گفته اند كه مولف اين باب را باين ترجمه در كتاب حيض ازان روى آورده تا تنبيه كند كه دم حامل حيض نيست وخونى كه ظاهر ميشود در ايام حمل از رشحه غذاى جنين وفضله اوست بهر حال باين رفته اند كوفيان امام اعظم وابو يوسف ومحمد وامام احمد حنبل واوزاعى وثورى ودر قول جديد امام شافعى آنست كه حامله حيض ميكند واين برخلاف صريح حديث است كه مرويست از امير المومنين على بن ابيطالب رضي الله عنهم كه رفع الحيض عن الحامل وجعل الدم رزقا للولد وهمچنين مرويست از ابن عباس رواها ابن شاهين وقوى ترين حجج آنست كه اتفاق كرده اند همه كه استبراء رحم راه بحيض است پس اگر حامله را حيض روا داشته استبراء ثابت نميشود باب كيف تهل الحائض بالحج والعمرة بيان آنكه چگونه رواست احرام بستن ولبيك گفتن حايض را براى حج وعمره حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة قالت خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع فمنا من اهل بعمرة ومنا من اهل بحجة فقدمنا مكة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احرم بعمرة ولم يهد فليحلل گفت عايشه برآمديم با پيغمبر خدا در حج وداع پس بعضى از ما كسى بود كه احرام بعمره بسته وبعضى احرام بحج پس آمديم بمكه پس فرمود پيغمبر خدا كسى كه احرام بسته است وهدى نرانده پس برآيد از احرام يعني پيش از روز نحر تا احرام حج بسته شود ومن احرم بعمرة واهدى فلا يحل حتى يحل بنحر هديه وكسى كه احرام بعمره بسته وهدى رانده است

صحيح الاسلام | كتاب العلم

بفتح تحتانيه وحمله مولى ام المومنين ميمونه عن ابي هريرة قال بينما النبي صلى الله عليه وآله وسلم في مجلس يحدث القوم در اثنا آنكه پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم در مجلسى حديث ميكرد مردم را جاءه اعرابي آمد آنحضرت را باديه نشينى فقال متى الساعة پس پرسيد كى برپا شود قيامت فمضى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يحدث پس گذشت آنحضرت بجائى كه حديث ميكرد قوم را از سابق ودر اثناء آن متوجه بحال اين سايل نشد فقال بعض القوم سمع ما قال فكره ما قال پس بملاحظه بى التفاتى آنحضرت گفتند بعضى مردم شنيده آنحضرت چيزى را كه اعرابى گفت پس مكروه داشت آنچه وى گفته وقال بعضهم بل لم يسمع وگفتند بعضى از ايشان بلكه نشنيده است آنحضرت حتى اذا قضى حديثه يعني متردد ومختلف ماندند درين اقوال تا آنكه چون تمام كرد آنحضرت كلام خود را با قوم قال اين السائل عن الساعة فرمود كجاست پرسنده از قيامت تاخير جواب سايل را براى تنبيه ادب بود كه تا از جواب سايلى فارغ نشود متوجه بجواب ديگرى نگردد يا بجهت انتظار وحى قال الاعرابي ها انا يا رسول الله گفت اعرابى آگاه باش هستم آن سايل اى پيغمبر خدا قال فاذا ضيعت الامانة فانتظر الساعة فرمود پس چون ضايع كرده شود امانت يعني دين وطاعت يا حقوق مردم وامانت هاى ايشان پس منتظر باش قيامت را چون علم تعيين وقت آن مخصوص بعلام الغيوب است وهيچكس اجز بعلامات آن راه نداده نشان قرب بيان فرمود فقال كيف اضاعتها گفت اعرابى چگونه باشد ضايع كردن امانت وكى شود قال اذا وسد الامر الى غير اهله فرمود وقتى كه سپرده شود كار دين يا حكم چون سلطنت وامارت وقضا وامثال آن بنا اهل كه سبب ظلم وفساد امور دين واحكام شريعت وناپابى حقوق وعدم استيفاء امانات است فانتظر الساعة درين هنگام پس چشم دار قيامت را زيرا كه هرگاه چنين شود انتظام برهم خورد وبنياد عالم برافتد وسد بضم واو وتشديد سين از وساده بمعني بالش يعني هر گاه بوى كار سپرده شود آنكس تكيه گاه وپشت بناى آن كار گردد

باب من رفع صوته بالعلم كسى كه بلند كند آواز خود را بجاى كه مفيد علم است حدثنا ابو النعمان محمد عارم بن فضل سدوسى قال حدثنا ابو عوانة بفتح مهمله عن ابي بشر بكسر موحده جعفر بن اياس يشكرى سنه يكصد وبست وچهار

پس برآید از احرام آنکه برآرد او را ذبح کردن هدی ومن اهل بالحجة فلیتم حجة وکسی که احرام حج بسته تمام کند ارکان آنرا قالت فحضت

فلم ازل حائضا حتی کان یوم عرفة ولم اهلل الا بالعمرة گفت عائشه پس حائض شدم وپیوسته حائض بودم

تا آنکه شد روز عرفه وحال آنکه احرام نبسته بودم مگر برای عمره فامرنی النبی صلی الله علیه وسلم ان انقض رأسی وامتشط وا

اهل بالحج واترک العمرة پس فرمود پیغمبر خدا اینکه نقض کنم گیسوی خود را وشانه کنم واحرام بندم بحج وبگذارم عمره را ففعلت ذلک حتی

قضیت حجتی فبعث معی عبد الرحمن بن ابی بکر پس کردم آنچه فرمود تا آنکه تمام کردم حج خود را پس برانگیخت

بامن عبد الرحمن برادر مرا فامرنی ان اعتمر مکان عمرتی من التنعیم پس امر کرد مرا که عمره کنم بجای عمره خود که در موضع تنعیم بود

باب اقبال المحیض وادباره در حکم پیش آمدن حیض وپشت دادن ورفتن آن وکن نساء یبعثن الی عائشة بالدرجة

فیها الکرسف فیه الصفرة وبودند زنان که میفرستادند کسی را بسوی عائشه بظرفی که در وی زردی بود فتقول لا تعجلن حتی

ترین القصة البیضاء ترید بذلک الطهر من الحیضة پس گفت عائشه شتابی مکنید در آمدن از حیض تا آنکه ببینید نوره سفید یعنی

برنگ او میخواهد ازین عبارت طهارت از حیض وبلغ بنت زید بن ثابت ان نساء یدعون بالمصابیح من جوف اللیل ینظرن

الی الطهر ورسید دختر زید بن ثابت را که جمع زنان میطلبند چراغها در میان شب ومی بینند بسوی طهر که حاصل شده است فقالت ما کان

النساء یصنعن هذا وعابت علیهن پس گفت دختر زید بن ثابت نبودند زنان صحابه که میکردند این را وعیب گرفت برین زنان که

مدار تحقیق طهارت برین منهیات که در وقت شب اگرچه چراغ باشد مشخص نمیشود دران رنگ آب حدثنا عبد الله بن محمد

قال حدثنا سفیان عن هشام عن ابیه عن عائشة ان فاطمة بنت ابی حبیش کانت تستحاض فسالت النبی صلعم

فقال ذلک عرق ولیست بالحیضة روایت از عائشه که فاطمه دختر حبیش مستحاضه بود پس پرسید پیغمبر خدا را فرمود این خون عرق است

ونیست حیض فاذا اقبلت الحیضة فدعی الصلوة واذا ادبرت فاغتسلی وصلی پس وقتیکه پیش آید ایام معتاد حیض پس

بگذار نماز ووقتی که برود غسل کن ونماز بگذار ظاهر این یک غسل است مکرر برای نماز باب لا تقضی الحائض الصلوة در بیان آنکه

نکند حائض نماز را وقال جابر بن عبد الله وابو سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم تدع الصلوة وگفت جابر ابن عبد الله

وابو سعید خدری از پیغمبر خدا که ترک کند حائض نماز را حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة قال حدثتنی معاذة

ان امرأة قالت لعائشة اتجزی احدانا صلوتها اذا طهرت گفت قتاده حدیث کرد مرا معاذه عدویه که زنی بود گفت

مر عائشه را آیا قضا کند یکی از ما نماز خود که نکرده است در ایام حیض وقتیکه پاک شود فقالت احروریة انت پس گفت عائشه تو از قوم

حروریه هستی حروریه منسوب بحرورا که قریه ایست نزدیک کوفه واول اجتماع جمیع از خوارج بود در آنجا جماعه واجب کرده بودند بر حائض قضاء نماز را

قد کنا نحیض مع النبی صلی الله علیه وسلم فلا یامرنا به او قالت فلا نفعله بتحقیق بودیم ما زنان که حیض میکردیم بحالی که با پیغمبر بودیم

پس نمیفرمود ما را بقضای نماز یا گفت نمیکردیم قضا را شک کرده معاذه باب النوم مع الحائض وهی فی ثیابها باب در بیان

خواب کردن مرد با حائض وحال آنکه آن زن در جامهای حیض خود است حدثنا سعد بن حفص قال حدثنا شیبان

عن یحیی عن ابی سلمة عن زینب بنت ابی سلمة حدثته ان ام سلمة قالت حضت وانا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی الخمیلة

گفت ام سلمه حیض کردم ومن با پیغمبر خدا بودم در قطیفه خواب فانسللت فخرجت منها فاخذت ثیاب حیضتی فلبستها

پس آهسته بیرون کشیدم خود را وبرآمدم ازجا خواب وگرفتم جامها که آماده بود برای ایام حیض پس پوشیدم آنرا فقال لی رسول الله

صلی الله علیه وسلم انفست قلت نعم پس فرمود پیغمبر خدا آیا حیض کردی تو گفتم آری فدعانی فادخلنی معه فی الخمیلة

شیخ الاسلام | کتاب العلم

یا بوقت نماز دیگر ودشوار کردن کذا فی الصراح وتنعون

تنعضاء وحال آنکه ما وضو میکردیم فجعلنا نمسح علی

ارجلنا پس نزدیک شدیم که مسح میکردیم بر پاهای خود بسبب تنگی

از تنگی وقت در ریختن آب بر پاها بر وجه تمام وکمال قصور

واقع شد که گویا حکم مسح داشت وپاشنه ها آب نارسیده

اند واطلاق مسح بر غسل بر آمده چنانکه کرمانی از ابو زید انصاری

آورده که گفت مسح در کلام عرب گاه غسل میباشد واز ینجا

ست اگر گویند مسح الله ما بک بشوید خدای تعالی هرچه

هست از چرکنت ذنوب وپاک کند ودر روایت مسلم

آمده وأعقابهم تلوح لم یمسها الماء وپاشنهای قوم ظاهر

بود از راه خشکی که نرسیده آنها را آب فنادی باعلی صوته

ویل للاعقاب من النار پس بانگ زد به بلند آواز خود

وای مر پاشنهای ناشسته را از آتش دوزخ مراد وعید

اصحاب تقصیر است ونسبت ویل باعقاب بطریق مجاز

بجهة سببیة یا حقیقة بپاشنها است وویل یعنی سختی

عذاب وهلاک آید ونام وادیست در دوزخ مرتین او

ثلثا مکرر گرد اینچنین دو بار یا سه بار شک او ست

وباقی کلام در کتاب الوضوء مذکور گردد انشاء الله تعالی

باب قول المحدث حدثنا واخبرنا وانبانا

بیان حال گفتار آنکسی که روایت حدیث میکند بدیگری

که این سه لفظ است یعنی درین الفاظ اطلاق متفاوت

اند یا متحد وقال لنا الحمیدی شیخ مولف است چنین

این قول بطریق مذاکره است نه تحدیث قال گفت حمیدی

کان عند ابن عیینة حدثنا واخبرنا وانبانا

وسمعت واحدا گفت حمیدی بود نزد سفیان

بن عیینه این الفاظ بیک معنی بدانکه اختلاف دارند علما

اهل حدیث در فرق واتحاد این الفاظ در موارد استعمال

بحسب اصطلاح جمهور قدما چون زهری وحسن بصری

ومالک وابن عیینه ویحیی القطان واکثر اهل حجاز وکوفه

فرق نکنند در اطلاق این صیغها در موارد چنانکه فرق نیست

در میان اینها بحسب لغة از سیاق نقل مولف اتحاد را

از ابن عیینه بطریق شیخ خود حمیدی بی رد وانکار وعدم

ذکر قول مخالف ظاهر آنست که مختار وی نیز همینست

ونقل کرده این را حاکم از مشایخ خود از ائمه اربعه وبعضی

تخصیص کنند استعمال آن را مطلقا در صورتیکه

بخواند شیخ لفظ حدیث را واما در صورتیکه خوانده شود

وگذرانده شود بر شیخ مقید کنند آن را بالقراءة چنانکه گویند

مثلا نزد روایت حدثنا او اخبرنا قراءة علیه این مذهب

اسحق بن راهویه ونسائی وابن حبان وابن منده

پس خواند مرا و درآورد مرا با خود در جامه خواب قالت وحدثتني ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقبلها وهو صائم
گفت زینب و حدیث کرد مرا ام سلمه که بتحقیق پیغمبر خدا بود که بوسه میداد او را و حال آنکه روزه دار است وكنت اغتسل انا والنبي
صلى الله عليه وسلم من اناء واحد من الجنابة و بودم من که غسل میکردم من و پیغمبر خدا از یکظرف از جنابت باب من اتخذ
ثياب الحيض سوى ثياب الطهر باب در بیان حال کسی که گرفته جامهای حیض ورای جامهای طهارت حدثنا معاذ بن فضالة
قال حدثنا هشام عن يحيى عن ابي سلمة عن زينب بنت ابي سلمة عن ام سلمة قالت بينا انا مع النبي صلى الله عليه وسلم
مضطجعة في خميلة حضت فانسللت فاخذت ثياب حيضتي گفت ام سلمه میان آنکه من با پیغمبر خدا خواب میکردم در چادری
حایض شدم پس آهسته کشیدم از آن چادر و گرفتم جامهائی که برای ایام حیض آماده داشتم فقال انفست فقلت نعم فدعاني
فاضطجعت معه في الخميلة پس فرمود آیا حیض کردی گفتم آری پس طلبید مرا و خواب کردم با آنحضرت در چادر باب شهود الحائض
العيدين ودعوة المسلمين در بیان حاضر شدن حایض مصلای عید را و دعای مسلمانان را و يعتزلن المصلى
و گوشه گیرند مصلا را حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا عبد الوهاب عن ايوب عن حفصة قالت كنا نمنع عواتقنا ان يخرجن في العيدين
گفت حفصه بودیم ما که منع میکردیم زنان جوان نورسیدگان را از اینکه برآیند در عیدین فقدمت امرأة فنزلت قصر بني
خلف فحدثت عن اختها وكان زوج اختها غزا مع النبي صلى الله عليه وسلم ثنتي عشرة غزوة پس قدوم آورد زنی و فرود
کرد در قصر بنی خلف که در بصره بود پس حدیث کرد از خواهر خود و بود زوج خواهر او که جهاد کرده بود با آن حضرت دوازده غزوه
وكانت اختي معه في ست و بود خواهر من با زوج خود در شش غزوه قالت كنا نداوي الكلمى و گفت بودیم ما زنان که علاج
میکردیم مجروحان را ونقوم على المرضى و قیام می نمودیم بر بیماران و دوا میکردیم آنها را فسألت اختي النبي صلى الله عليه وسلم
اعلى احدانا بأس اذا لم يكن لها جلباب ان لا تخرج پس پرسید خواهر من پیغمبر خدا را آیا بر یکی از ما باکی واقع هست وقتی که نباشد
مر او را چادری اینکه برنیاید بمصلای عید قال لتلبسها صاحبتها من جلبابها فرمود که بپوشاند او را همراه او از چادر خود که پوشیده
است یا عاریت دهد جامه که بران حاجت ندارد ولتشهد الخير ودعوة المؤمنين و گو که حاضر شود و مشاهد خیر را چنانچه سماع حدیث
وعظ است و عیادت بیمار و دعای مسلمانان را شریک شود فلما قدمت ام عطية سألتها اسمعت النبي صلى الله عليه وسلم
فقالت بابي نعم وكانت لا تذكره الا قالت بابي حفصه میگوید وقتی که قدوم آورد ام عطیه پرسیدم آیا شنیده پیغمبر خدا را پس گفت فدای
او پدر من یعنی پیغمبر بدل پدر من است آری شنیده ام از پیغمبر خدا و بود ام عطیه که ذکر میکرد آن حضرت را مگر آنکه گفتی فدای او پدر من
سمعته يقول يخرج العواتق وذوات الخدور والحيض وليشهدن الخير ودعوة المؤمنين ويعتزل الحيض المصلى
شنیده ام آن حضرت را که میگفت برون آیند زنان نوجوان و پرده نشینان و زنان حایض و حاضر شوند مجالس خیر را و شریک
شوند دعای مسلمانان را و گوشه گیرند حایضان از مصلی قدر گوشه خانه که بر وی پرده می اندازند و در آنجا دختر بکر می نشینند قالت
حفصة فقلت الحيض فقالت اليس تشهد عرفة وكذا وكذا گفت حفصه گفتم ام عطیه را بطریق انکار آیا حاضر شوند حایضان پس
گفت ام عطیه آیا نیست که حاضر میشوند عرفه را و منی را و مزدلفه را و جاهای دیگر چنانکه نماز استسقا باب اذا حاضت في شهر ثلث
حيض وما يصدق النساء في الحيض والحمل فيما يمكن من الحيض وقتی که حیض کند زنی در ماهی سه حیض و چیزی که تصدیق کرده میشود
زنان در مدت حیض و مدت حمل در چیزیکه ممکن است از حیض لقول الله تعالى ولا يحل لهن ان يكتمن ما خلق الله في ارحامهن
بدلیل فرموده خدا و حلال نیست مر این زنان را که بپوشند چیزی را که پیدا کرده است خدا در شکمهای ایشان از فرزند و حمل از برای مدت

در حال مذاکره نه بطریق تحدیث و بعضی برای اجازه گویند
و بعضی عرض و مناوله با تجمل برای جمهور حکم اتصال
دارد و فایده از بخاری حدیثی را در بابی از یک راوی بصیغه
حدثنا و باز آوردن همان حدیث از همان راوی در باب
دیگر بصیغه قال لی چنانچه درین صحیح بسیار است ظاهرا
بجهت آنست که روایت آن شیخ آن حدیث را در یکجا
بطریق تحدیث است و بار دیگر در جای دیگر بطریق دیگر
است از مذاکره یا اجازه یا عرض و مناوله عسقلانی
گفته متاخرین محتاج اند بمراعات اصطلاح مذکور چه
توارد استعمال این الفاظ بتفصیل مذکور نزد ایشان
حقیقت عرفی شده پس استعمال یکی در معنی دیگری
مجاز و محتاج بقرینه باشد و اما در اوایل مراعات این
تفصیل واجب نبوده پس آنچه وارد شود از الفاظ
متقدمین محمول بر محمل واحد باشد بخلاف متاخرین
انتهی ملخصا و نیز باید دانست که طریق تحمل حدیث متنوع
بر چند قسم اند خواندن شیخ بر راوی و این اعلی مراتب
است علی الاصح و خواندن راوی بر شیخ و این را عرض
خوانند و ترجیح داده این را بعضی بجهت افاده تمکن از
ضبط متن و سند جمعی که بخاری از ایشان است مساوی
اول گویند و خواندن دیگری بر شیخ بحضور راوی و اجازه
شیخ مر او را بروایت از وی و مناوله یعنی اعطاء شیخ کتاب
خود را براوی بجائی که بگوید مر این را روایت کن از من
تحقیق شنیده ام آنرا از فلان بجائی که شیخ میداند هرچه
هست در آن و کتاب شیخ بسوی راوی با اجازه آنچه
روایت کند از وی) قال ابن مسعود حدثنا رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم وهو الصادق
المصدوق گفت عبدالله بن مسعود حدیث کرد مارا
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه وی راست گو هست و راست
گفته شده آنچه جبرئیل از خدا رسانیده و این پاره از حدیث
موصول در کتاب التوحید است وقال شقيق
سابق بکنیت وی که ابو وائل است مذکور گشته عن
عبدالله مراد ابن مسعود است و چنین هرجا که عبدالله
مطلق آید سمعت النبي صلى الله عليه وآله
وسلم كلمة كذا شنیدم آنحضرت کلمه را اتمام آن موصول
در جنایز آورده وقال حذيفة صحابی کبیر است مشهور
بصاحب سر رسول الله در شناختن شیعه منافقین و بشر
بعد از قتل عثمان بچهل شب رضی الله عنهما حدثنا
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حديثين
گفت حذیفه بن الیمان حدیث کرد مارا پیغمبر خدا درود
باد بروی و سلام دو حدیث که موصول
در کتاب الرقاق است گویند مقصود از ایراد این
سه تعلیق تنبیه است بر آنکه صحابی گاه سمعت گوید

ورجعت واین آیت دلیل است برآنکه قول ایشان مقبول ست درانچه از حمل وحیض ویذکر عن علی وشریح ان امرأة جاءت ببینة

من بطانتها اهلها ممن یرضی دینه انها حاضت ثلاث فی شهر صدق وذکر کرده میشود از علی بن ابیطالب رضی الله عنه واز قاضی شریح

که بتحقیق آمد زنی بگواهان از مخصوصان خود از آن مردم که مرضی است دین آنها یعنی عادل بودند آنها که آن زن حیض کرده است

دریکماه سه بار تصدیق کرده شد این تعلیق را وصل کرده است دارمی باسنادی که رجال همه ثقات اند از شعبی گفت آمد زنی بسوی علی که

خصومت میکرد شوهر خود را که طلاق داده بود گفت حیض کردم در ماهی سه حیض پس گفت علی مر شریح را که حکم بکن باین قول شریح

گفت امیر المومنین با آنکه تو اینجا باشی من حکم کنم گفت حکم بکن میان هر دو زن ومرد وقال عطاء اقراؤها ما کانت یعنی حیضهای

او خبر نیست که پیش از عدت بود اگر در زمان طلاق دعوی کند چنانچه عادت او بود تصدیق کرده شود واگر بر خلاف آن دعوی کند

مقبول نیست وبه قال ابراهیم وباین یعنی موافق قول عطا قائل است ابراهیم نخعی وقال عطاء الحیض یوم الی خمسة عشر گفته است

عطا حیض یکشبانه روز است تا پانزده یعنی اقل یکروز است واکثر پانزده روز این روایت موافق مذهب شافعی ست ومذهب

حنفیه آنست که اقل مدت حیض سه روز است واکثر ده روز احادیث کثیر موافق این مذهب که مسند موصول ست روایت کرده اند

اگرچه در اسناد بعضی از آن نسبت ضعف کرده لیکن بتعدد طرق جبر آن نموده جمله از آن در فتح المنان فی تائید مذهب النعمان

که از مولفات سیدی الشیخ عبدالحق است بتفصیل الجرح والتعدیل مذکور است وقال معتمر عن ابیه سألت ابن سیرین عن المرأة

ترى الدم بعد قرئها بخمسة ایام قال النساء اعلم بذلک وگفت معتمر از پدر خود که سوال کرد ابن سیرین را از زنی که می بیند خون را بعد

از حیض پنج روز گفت زنان داناتر اند بآن یعنی گویند اگر حیض است قبول باید کرد حدثنا احمد بن ابی رجاء قال حدثنا ابو

اسامة قال سمعت هشام بن عروة قال اخبرنی ابی عن عائشة ان فاطمة بنت ابی حبیش سألت النبی صلی الله علیه وسلم قالت

انی استحاض فلا اطهر افادع الصلوة قال لا ان ذلک عرق ولیس بالحیضة گفت فاطمه من استحاضه میکنم و پاک

نمی شوم آیا ترک کنم نماز را فرمود بتحقیق این خون از رگی است و نیست حیض ولکن دعی الصلوة قدر الایام التی کنت تحیضین

فیها ثم اغتسلی وصلی لیکن ترک بکن نماز را مقدار ایامی که بودی تو حیض میکردی در آن ایام پس تر غسل بکن و نماز بگذار

باب الصفرة والکدرة فی غیر ایام الحیض باب در بیان حکم آبی زرد و تیره که زن در غیر ایام حیض می بیند حدثنا قتیبة بن

سعید قال حدثنا اسمعیل عن ایوب عن محمد عن ام عطیة قالت کنا لا نعد الکدرة والصفرة شیئا گفت ام عطیه بودیم ما که حساب

نمیکردیم کدرت وصفرت را که در غیر ایام حیض میبود از حیض باب عرق الاستحاضة در بیان رگ استحاضه که مجرای خون آن است

حدثنا ابراهیم بن المنذر قال حدثنا معن قال حدثنی ابن ابی ذئب عن ابن شهاب عن عروة وعن عمرة عن عائشة ابن شهاب

روایت کرده است از عروه و از عمره و این هر دو از عائشه زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان ام حبیبة استحیضت سبع سنین فسألت

رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ذلک بتحقیق ام حبیبه بنت جحش زوجه عبد الرحمن بن عوف خواهر زینب ام المومنین استحاضه

کرد هفت سال پس پرسید پیغمبر خدا را از حکم استحاضه فامرها ان تغتسل فقال هذا عرق فکانت تغتسل لکل صلوة

پس فرمود آنحضرت اینکه غسل کند و فرمود این خون عرق است که نام آن عاذل است پس بود ام حبیبه که غسل میکرد برای هر نماز

آن حضرت مطلق غسل فرموده و دلالت بر تکرار نمیکند و آنکه این ام حبیبه صحابیه برای هر نماز میکرد و از طرف خود تبرعا میکرده باشد

باب المرأة تحیض بعد الافاضة در حکم زنی که حیض میکند بعد از طواف افاضه طواف افاضه آنست که بعد از تمام ارکان مناسک

بعد رجوع از منی طواف میکند حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابیه عن عمرة عن عائشة

علیه وآله وسلم یرویه عن ربه عزوجل گفت

انس از مخبر صادق که روایت میکند وی از پروردگار خود

توانا و بزرگ وقال ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه

وآله وسلم یرویه عن ربکم عزوجل و گفت ابوهریره

از مخبر صادق صلی الله علیه وآله وسلم که روایت میکند وی

از پروردگار شما مقصود ازین سه تعلیق اخیر که موصول

آورده آن را مولف در کتاب التوحید تنبیه است بر آنکه

حکم عنعنه اصل است نزد ثبوت ملاقات راوی با مروی

عنه چنانچه مذهب جمهور محدثین است و مسلم اشتراط

ملاقات را منکر شده و دعا کرده که این قول مخترع است

اتحاد عصر کفایت اگرچه مشافهه ملاقات به ثبوت

نرسیده واحوط واوفق بودن قول جمهور بقواعد

ایشان پوشیده نیست باید دانست که چون ترجمه باب

گفتن بهان سه لفظ مذکور است ذکر تعلیقات عنعنه

بطریق استطراد باشد برای هلکشاف حکم آن با مراد

ترجمه امثال مذکور آنست از آنچه میگویند آن را محدث

نزد روایت حدثنا قتیبة بن سعید قال

حدثنا اسمعیل بن جعفر عن عبد الله بن

دینار عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی

الله علیه وآله وسلم ان من الشجر شجرة

لا یسقط ورقها گفت عبد الله بن عمر بن خطاب

فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی که از

جنس درخت درختی است که نمی افتد برگ او و نوزد

از وزیدن باد سموم خزان همچو برگ درختان دیگر وانها مثل

المسلم و بدرستی آن درخت مانند مسلمان است در

کثرت منافع و دوام آن با حلاوت ثمرش از ابتدا

ظهور بار انتفاع گرفته میشود و از وی همیشه با کل

انواع آن در مراتب خامی و پختگی تا آنکه خسته اش

نیز علف شتران میشود و بعد از آنکه خشک شود

و برگ بکارهای مختلف آید چون حصیر و غیره

و عصا و بوریا و رسن و جز آن و همچون برگ نمی ریزد

عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت لرسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله ان صفية بنت حيي قد حاضت گفت عائشه زوجه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ای رسول خدا بتحقیق صفیه دختر حیی حایض شد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلها تحبسنا الم تكن طافت معكن قالوا بلى قال فاخرجي فرمود پیغمبر خدا شاید که صفیه میخواهد که نگهدارد ما را در مکه آیا طواف نکرده است با شما طواف افاضه گفتند حاضران طواف کرده است فرمود بگو بیرون که برای آمی ازمکه طواف وداع که سنت بود منع کرد حیض وی آنرا حدثنا معلى بن اسد قال حدثنا وهيب عن عبد الله بن طاؤس عن ابيه عن ابن عباس رضي الله عنهما قال رخص للحائض ان تنفر اذا حاضت گفت ابن عباس رخصت کرده شدم حایض را که بعد از طواف افاضه اینکه رجوع کند از مکه بوطن بی طواف وداع وكان ابن عمر يقول في اول امره انها لا تنفر این مقوله طاؤس است که گفته و بود ابن عمر که میگفت در اول حال خود که رجوع نکند ثم سمعته يقول تنفر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رخص لهن پس تر شنیدم ابن عمر را میگفت رجوع بتحقیق پیغمبر خدا رخصت داده است ایشانرا باب اذا رأت المستحاضة الطهر باب در بیان حال زنی مستحاضه که بیند طهر را یا انقطاع خون قال ابن عباس تغتسل وتصلي ولو ساعة گفت ابن عباس غسل کند این زن و نماز بگذارد اگرچه طهر یکساعت از روز باشد ويأتيها زوجها اذا صلت الصلاة الصلاة اعظم و بر سد او را و جماع کند زوج وقتی که نماز کند نماز عظیم تر است هرگاه تجویز آن کرده شد تجویز جماع بطریق اولی خواهد بود حدثنا احمد بن يونس عن زهير قال حدثنا هشام عن عروة عن عائشة قالت قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا اقبلت الحيضة فدعي الصلاة واذا ادبرت فاغسلي عنك الدم وصلي وقتی که پیش آید حیض پس ترک کن نماز را و وقتی که پشت دهد و دور شود پس بشوی از خود خون را و نماز کن در ترجمه باب حکم مستحاضه گرفته و در حدیث حکم حیض است گویا اشارت است بآنکه حکم انقطاع استحاضه مثل حکم انقطاع حیض است بلکه در اینجا قیاس باولویت است چه استحاضه مطلقا مانع از نماز نبود باب الصلاة على النفساء وسنتها در بیان نماز جنازه بر زنی که بعد از ولادت مرده و طریقه نماز بروی که کجا بایستاد امام را حدثنا احمد بن ابي سريج قال اخبرنا شبابة قال اخبرنا شعبة عن حسين المعلم عن عبد الله بن بريدة عن سمرة بن جندب ان امرأة ماتت في بطن فصلى عليها النبي صلى الله عليه وسلم فقام وسطها مرده است زنی که زنی مرد بوضع حمل یعنی زادن از شکم پس گذارد نماز بروی پیغمبر خدا پس ایستاد برای نماز در میان وی باب این باب ترجمه ندارد حدثنا الحسن بن مدرك قال حدثنا يحيى بن حماد قال اخبرنا ابو عوانة من كتابه یعنی از نوشته نه از حفظ حدیث کرده ابو عوانه گویند که این قسم روایت اثبت است قال اخبرنا سليمان الشيباني عن عبد الله بن شداد قال سمعت خالتي ميمونة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها كانت تكون حائضا لا تصلي وهي مفترشة بحذاء مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يصلي على خمرته اذا سجد اصابني بعض ثوبه گفت عبد الله بن شداد شنیدم خاله خود را میمونه زوجه پیغمبر خدا که بود وی حایض نماز نمیکرد و آن میمونه پا دراز کرده بود بمقابل مسجد پیغمبر خدا و آن حضرت نماز میکرد بر بوریای خود وقتی که سجده کردی گفت رسیدی مرا طرف جامه آن حضرت صلی الله علیه وسلم

بسم الله الرحمن الرحيم كتاب التيمم

كتاب در بیان احکام تیمم و سبب نزول وقول الله عز وجل فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا فامسحوا بوجوهكم وايديكم منه پس نیابید و قادر نباشید بر استعمال آب پس قصد کنید چیزی را از جنس ارض پاک پس مسح کنید بر رویهای خود و دستهای خود از آن زمین پاک حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض اسفاره گفت عائشه صدیقه بر آمدیم با پیغمبر خدا

شیخ الاسلام | كتاب العلم

قال هي النخلة فرمود که درخت نخل است و مناسبت حدیث بترجمه باختلاف الفاظ این حدیث در روایات است و در روایت نافع نزد مولف بجای حدثوني اخبروني است و در روایتی انبئوني و در روایت مالک نزد مولف در باب الحياء في العلم حدثوني است بجای حدثنا اخبرنا پس دلالت کرد این اختلاف بر آنکه این هر سه لفظ نزد ایشان برابر اند كذا ذكره العسقلاني باب طرح الامام المسئلة على اصحابه ليختبر ما عندهم من العلم بیان انداختن رئیس و پیشوا مسئله را بر یاران تا امتحان کند آنچه نزد ایشان هست از علم آن حدثنا خالد بن مخلد بفتح میم و سکون خا ابو الهيثم قطواني است بفتح قاف و طا منسوبست بموضعی است از کوفه در سنه دو صد و سیزده قال حدثنا سليمان بن بلال قال حدثنا عبد الله بن دينار عن ابن عمر رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ان من الشجر شجرة لا يسقط ورقها وانها مثل المسلم حدثوني ما هي قال فوقع الناس في شجر البوادي قال عبد الله فوقع في نفسي انها النخلة فاستحييت ثم قالوا حدثنا ما هي يا رسول الله قال هي النخلة ترجمه گذشت و اعاده حدیث با تفاوت سهل بطریق دیگر در باب علیحده بجهت مزید اهتمام و برعایت نسخهای مشایخ است در مقام روایات از روایت قتیبه چون در مقام بیان معنی تحدیث و اخبار و نحو آن و رعایت خالد در بیان

دربعضی سفرها در غزوهٔ مریسیع که آنرا غزوه بنی المصطلق نیز نامند بود حتی اذا کنا بالبیداء او بذات الجیش نام جاهاست
مکه ومدینه انقطع عقد لی شکست عقدی که در گلوی من بود فاقام رسول الله صلی الله علیه وسلم علی التماسه واقام الناس معه
ولیسوا علی ماء پس ایستاد پیغمبر خدا بر جستن آن عقد وایستادند مردم با آنحضرت ونبودند درین محل ونه در بر آبی فاتی الناس الی ابی بکر
الصدیق رضی الله عنه فقالوا الا تری ما صنعت عائشة اقامت برسول الله صلی الله علیه وسلم والناس ولیس معهم ماء ولیس علی ماء
پس آمدند مردم بسوی ابوبکر صدیق وگفتند آیا نمی بینی چه کرده است عائشه استاده پیغمبر خدا ومردم ونیست با مردم آبی ونیستند بر سر آبی
فجاء ابوبکر ورسول الله صلی الله علیه وسلم واضع راسه علی فخذی قد نام پس آمد ابوبکر درحالیکه پیغمبر خدا نهاده سر مبارک
خود را بر ران من وتحقیق خواب کرده است فقال حبست رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس ولیسوا علی ماء ولیس معهم ماء
پس گفت ابوبکر نگهداشتی پیغمبر خدا ومردم را ودرحالیکه نیستند بر سر آبی ونیست بایشان آبی فقالت عائشة فعاتبنی ابوبکر وقال ما شاء الله
ان یقول پس گفت عائشه عتاب کرد مرا ابوبکر وگفت چیزیرا که خواسته خدا گفتن او را وجعل یطعننی بیده فی خاصرتی فلا یمنعنی
من التحرک الا مکان رسول الله صلی الله علیه وسلم علی فخذی وگشت ابوبکر خله میزد بدست خود درمیان بدن من ومنع نمیکرد مرا از جنبیدن
مگر بودن پیغمبر خدا بر ران من فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم حین اصبح علی غیر ماء پس ایستاد پیغمبر خدا وقتی که صبح کرد بر جایی
که آب نبود فانزل الله آیة التیمم فتیمموا فقال اسید بن الحضیر ما هی باول برکتکم یا آل ابی بکر پس گفت اسید نیست
این اول برکت شما ای آل ابی بکر قالت فبعثنا البعیر الذی کنت علیه فاصبنا العقد تحته پس برخیزانیدیم شتریرا که بودم
من سوار بروی پس یافتیم عقد زیر شتر حدثنا محمد بن سنان قال حدثنا هشیم ح وحدثنی سعید بن النضر قال حدثنا
هشیم قال اخبرنا سیار قال حدثنا یزید بن الفقیر قال اخبرنا جابر بن عبد الله ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اعطیت
خمسا لم یعطهن احد قبلی ز مود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم داده شده ام من پنج چیز را که داده نشده هیچ کسی از انبیا پیش از من
قسطلانی گوید ظاهر آنست که هر کدام از خواص آن حضرت است واین چنین است انتهی پوشیده نماند که سلیمان پیغمبر علیه السلام مبعوث
بکافهٔ مردم بوده است وهرگاه لشکر او روزی براه یکماه وشبی بمسافت یکماه میرفت وهمه وقت نصرت داشت در خصوصیت نصرت هم
سخنی میرود مگر آنکه یکماهه راه لشکر او علیه السلام گیریم واین معلوم نشده است که درین قدر مسافت برعب نصرت یافته باشد والله اعلم
پس اگر مجموع را من حیث المجموع از خواص گیریم بهتر باشد ونیز پوشیده نماند که از خواص آن حضرت امور بسیار است چنانکه در کتب سیر
ضبط آن کرده اند تخصیص بهمین پنج وجهی میخواهد گفته اند تعیین شیء باسم عددی نفی ما سوا نمیکند پس این خبر منافات ندارد وبا آنکه خصوصیات
آن حضرت بیشتر باشد ونیز تواند که بر خصوصیات دیگر بعد از ان اطلاع یافته باشد ودر ابتدای حال همین خواهد بود واین هر دو موجب
تشفی میکرد وچه با وجود علم بخصوصیات که از اعظم خواص است اقتصار بر پنج وجهی وجهیه میخواهد واین مقوله را هم در اوائل حال داشتن
نیز موافق واقع نیست بحدیث صحیح معلوم شده که در غزوه تبوک فرموده اند نصرت بالرعب مسیرة شهر نصرت وظفر یافته ام برا عدا بمسافت
راه یکماه وجعلت لی الارض مسجدا وطهورا وگردانیده شده برای من همه روی زمین مسجد وپاک کننده از حدث اگر قدرت بر آب نباشد
ظاهر حدیث عام است همه اجزای زمین را تخصیص بخاک ندارد چنانکه مذهب حنفیه است شافعی مخصوص داشته تیمم را بتراب از آن رو
که در بعضی احادیث لفظ تراب واقع شده میرسد ترا که بگوئی تراب هم یکی از اجزای زمین است وظاهر است که مراد از زمین هر جزا است
مجموع پس ذکر یک جزو نفی ما عدا نمیکند تا این حدیث تراب را مخصص گوئیم بفهم وایما رجل من امتی ادرکته الصلوة فلیصل
هر کدام مردی از امت من که دریابد او را وقت نماز پس گو بگذارد نماز را وتیمم کند بر زمین واحلت لی الغنائم ولم تحل لاحد قبلی

فاستلال انتصاف لی القراءة بمعنی نفی بودن مولف از استدلال
بر تراجم لزوم آن ممنوع است وتحقیق جامع است مر
هر دو کمال را اجتهاد در تراجم وتقلید در روایت ... که
از قتیبه وخالد بعضی بهو بکه مولف در روایت اتباع
آن کرده باشد ثابت نشد حرف زاید است که تعلق
بقول کرمانی ندارد وسابق نیز این مراتب مذکور گشته
اما چون شارحان درینجا گفتگوی کرده اند اعاده آن
لازم افتاد والله الهادی **باب القراءة والعرض**
علی المحدث بیان خواندن وعرضه داشتن طالب علم
بر شیخ محدث که از وجوه تحمل حدیث است نزد جمهور
عرض در لغت بمعنی پیدا کردن وعرضه داشتن سخن وجز آن
وعرض دادن لشکر را کذا فی الصراح ودر اصطلاح قوم
مشترک است میان عرض قراءة وعرض مناولة عرض قراءة همان
قراءة است بر شیخ وعطف درینجا تفسیری است برای
بیان آنکه قراءة را نیز عرض میگویند تا مراد از عرض نزد
اطلاق همین است وعرض مناولة آنست که بدهد
متعلم کتابی را بشیخ پس تامل بکند دروی آنرا وباز دهد
بمتعلم وبگوید مطلع شدم بر آنچه هست دران واین
حدیث من است از فلان پس اجازت دادم مر ترا
روایت آن را از من وبخوان آن واین عبارتست از قراءة
مستقل نمیشود عرض باین معنی مگر بقید بقید مناوله
چون بعضی اهل ظاهر از سلف اعتبار نمیکردند مگر آنچه
می شنیدند از زبان مشایخ نه آنچه خوانده میشد بر ایشان
استدلال کرد مولف بر جواز این طریق باقوال معتبر
وگفت **ورأی الحسن والثوری ومالک**
القراءة جائزة دانسته است حسن بصری وسفیان
ثوری وامام مالک خواندن بر شیخ را روا ومعتبر در صحت
روایت از ان طرق بود وامام مالک که انکار میکرد بر مخالف انکار
سخت وبعضی از یاران وی گفته صحبت داشتم با وی
هفتده سال پس ندیدم او را که خود خوانده باشد موطا
را بر کسی که میخواندند متعلمان بروی **واحتج بعضهم**
فی القراءة علی العالم بحدیث ضمام بن ثعلبة
وحجت آورده اند بعضی محدثان در باب جواز قراءة
بر عالم یعنی شیخ بحدیث ضمام بکسر معجمه بن ثعلبه بفتح
مثلثه وسکون عین که تمام قصه اش مذکور گردد انشاء الله
قال للنبی صلی الله علیه وآله وسلم آلله امرک ان
نصلی الصلوة الخمس تحقیق ضمام گفت مر پیغمبر خدا
را صلی الله علیه وآله وسلم آیا خدا فرموده است ترا اینکه
بگذاری نمازهای پنجگانه را یا بگذاریم ما نصلی بتا ونون
هر دو آمده **قال نعم** فرمود آری **فرجع بقول حجة** است
و نزد عسقلانی ابو سعید حداد هست **قال** گفت
حجت آنرا ودر بعضی نسخ اینجا لفظ محمد است ظاهر
آنست که مراد مولف باشد **فهذه قراءة علی النبی**
پس این مقوله ضمام قراءة است بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم **اخبر ضمام قومه بذلک**
خبر داد ضمام قوم خود را که از جانب آنها برای تحقیق
احکام آمده بود بآنچه آموخت از جناب آنحضرت
فاجازوه پس روا داشتند وقبول کردند قوم گفته
او را یا صحابه روایت او را از آنحضرت با وجود آنکه از

اسماء الرجال

ومباح کرده شد برای من غنیمتها که در جنگ از کفار بدست آید و حلال کرده نشده است برای کسی پیش از من واعطیت الشفاعة وداده شده ام من شفاعت کبرا را برای عاصیان جمیع امم وکان النبی یبعث الی قومه خاصة وبعثت الی الناس عامة وبود هر پیغمبر که برانگیخته می شد بسوی قوم او که در آنهای بوده وبرانگیخته شده ام من بسوی مردم همه باب اذا لم یجد ماء ولا ترابا باب در حکم آنکه نیابد مصلی آب را ونه خاک را چنانکه در کشتی باشد که دست با آب نرسد یا محبوس بود در جائی که در و دیوار او همه از چوب باشد یا نجس باشد آیا نماز کند یا نه مولف از حدیث ذکور استنباط کرده برجواز نماز چنانکه معلوم میشود حدثنا زکریا بن یحیی قال حدثنا عبد الله بن نمیر قال حدثنا هشام بن عروة عن ابیه عن عایشة انها استعارت من اسماء قلادة فهلکت مرویست از عایشه که وی بعاریت گرفت از اسماء عقدی که در گردن آویزند پس گم شد فبعث رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلا فوجدها پس گماشت پیغمبر خدا مردی را که آنرا بجوید پس یافت او در زیر شتر چنانکه در حدیث سابق گذشته فادرکتهم الصلوة ولیس معهم ماء فصلوا فشکوا ذلک الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فانزل الله آیة التیمم پس دریافت مردم را نماز در حالی که نیست با ایشان آب پس نماز گذاردند بی وضو وگله بردند این را بسوی پیغمبر خدا پس نازل کرد خدا آیت تیمم را مطابقت حدیث بهمین است که مردم بی وضو وبی تیمم نماز گذاردند وپوشیده نماند که از حدیث معلوم نشد که آن حضرت هم ادای نماز کردند وبعد از نزول آیت تیمم برهمان نماز مردم را مقرر داشتند بی ثبوت این معنی استدلال تمام نمیشود فقال اسید بن حضیر لعایشة جزاک الله خیرا پس گفت اسید بن حضیر مر عایشه را جزا دهد ترا خدا نیکی فوالله ما نزل بک امر تکرهینه الا جعل الله ذلک لک وللمسلمین فیه خیرا سوگند خدا فرود نیامده بتو کاری که ناخوش داری آنرا مگر آنکه گردانیده خدا آنرا بتو وبرای همه مسلمانان نیکی در وی باب التیمم فی الحضر اذا لم یجد الماء وخاف فوت الصلوة وبه قال عطاء در جواز تیمم در غیر سفر وقتی که نیابد مصلی آب را وترسد گذشتن وقت نماز را واین قایل است عطاء بن ابی رباح شافعی نیز در حضر باین رفته لیکن قضا را فرموده است وابو حنیفه در حضر تجویز نکرده تیمم را مگر در سه صورت خوف فوت نماز جنازه ونماز عید اگر بوضو مقید شود ویا ترس سرما زدگی مر جنب را وقال الحسن فی المریض عنده الماء ولا یجد من یناوله یتیمم وگفته است حسن بصری در وقت بیماری که نزد او آب است ونمی یابد کسی را که بدهد بوی آب تیمم کند واقبل ابن عمر من ارضه بالجرف فحضرت العصر بمربد النعم وآمد ابن عمر از زمین خود که بجرف بود بضم جیم وراء مضمومه ودر آخر فاست موضعی است سه میل از مدینه پس رسید وقت نماز عصر بمربد النعم نام موضعی است بکسر میم جای بستن دواب بوده بر دو میل از مدینه است فصلی پس نماز کرد بتیمم چنانچه در روایت مالک وشافعی صریح آمده ومراد مولف همین است عینی گوید ظاهر آنست که از قلم ناسخ افتاده ونسخ شایع شده ثم دخل المدینة والشمس مرتفعة فلم یعد پستر داخل شد مدینه را وآفتاب بلند بود پس اعاده نکرده نماز را مولف دلیل آورده برترجمه مذکور بحدیث را که مسافتی که ابن عمر قصد کرده حد سفر نیست داخل حضر است چون گمان برده که تا رسیدن بمدینه وقت عصر نخواهد ماند تیمم کرد واز اینجا معلوم شد که تیمم در حضر نزد ابن عمر روا بوده است لیکن میتواند بود که ابن عمر وضو داشته باشد خواست که تجدید کند آب نیافت وبهمین تیمم اکتفا تجدید کرد والله اعلم حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن جعفر بن ربیعة عن الاعرج قال سمعت عمیرا مولی ابن عباس قال اقبلت انا وعبد الله بن یسار مولی میمونة زوج النبی صلی الله علیه وسلم حتی دخلنا علی ابی جهیم بن الحارث ابن الصمة الانصاری گفت عمیر پیش آمدم من وعبد الله بن یسار مولی میمونه ام المومنین تا آنکه در آمدیم بایاران بر ابی جهیم فقال ابو جهیم اقبل النبی صلی الله علیه وسلم من نحو بئر جمل گفت ابو جهیم پیش آمد پیغمبر خدا از جانب بئر جمل که چاهی است مشهور در سواد مدینه فلقیه رجل فسلم علیه فلم یرد علیه النبی صلی الله علیه وسلم پس ملاقات کرد آن حضرت را مردی پس سلام کرد بر آنحضرت ورد نکرد پیغمبر خدا حتی اقبل

شیخ الاسلام | کتاب العلم

از شخص معین در نصورت سماع مقری از ابی انکار تعلیم اعتبار کرده اند بگفت مالک چگونه کفایت نکند ترا این طریق در حدیث وکفایت کند در قرآن وحال آنکه قرآن بزرگ تر وعظیم الخطر است از حدیث حدثنا محمد بن سلام بتخفیف لام علی الاصح قال حدثنا محمد بن الحسن بن عمران الواسطی قاضی واسط بود فوت در سنه یکصد وهشتاد ونه وروی راوی بخاری جز این حدیث نیست عن عوف ابن ابی جمیلة بصری که معروف باعرابی است واعرابی نبوده عن الحسن انه قال لا باس بالقراءة علی العالم گفت حسن بصری باک نیست در صحت نقل از محدث بخواندن حدیث بر شیخ حدثنا عبید الله بصیغه تصغیر بن موسی بن باذام وعیسی است بدو مهمله عن سفیان الثوری قال اذا قرئ علی المحدث فلا باس ان یقول حدثنی گفت سفیان چون خوانده شود حدیث برا بر محدث باک نیست آنکه بگوید در روایت آن بلفظ حدثنی یعنی حدیث کرد مرا فلان چنانکه جائز است که بگوید بلفظ اخبرنی قال وسمعت ابا عاصم یقول عن مالک وسفیان القراءة علی العالم وقراءته سواء گفت مولف شنیدم ابا عاصم ضحاک بن مخلد بفتح میم شیبانی را که بگفت از مالک وسفیان خواندن حدیث بر شیخ وخواندن شیخ خود هر دو برابر اند در صحت نقل وطریق آنکه حدثنی گوید یا اخبرنی ودر روایتی از مالک وشعبه وابن ابی ذیب وابی عبید ویحیی القطان عرض بهتر است از سماع ولیکن مذهب جمهور آنست که سماع از لفظ شیخ راجح تر است از عرض طالب وی ابا عاصم روایت دارد از وی بخاری بواسطه وبلاواسطه مرد در سنه دوصد ودوازده حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث عن سعید هو المقبری در اصل این صفت ابی سعید پدر سعید هست بسبب مجاورت وی بمقبره مدینه

اسماء الرجال

علی الجدار فمسح بوجهه ویدیه تا آنکه پیش آمد آن حضرت بر دیوار پس مسح کرد روی خود را و دو دست خود را یعنی تیمم کرد
پستر رد کرد بروی سلام را استدلال باین حدیث بر ترجمه خالی از تکلف نیست در ترجمه تیمم بجای نماز اخذ کرده گویا قیاس کرده نماز را
بر سلام چنانکه شراح گفته اند که آن تیمم از مستحبات است و این قیاس مع الفارق است و آن حضرت عادم ماء چنانکه در شرع اعتبار
کرده اند و دوری یک میل هم نداشت از آنکه نزدیک شهر بوده آنچه ظاهر است آنکه آنحضرت برای رد سلام باوجود قرب آب تیمم کرده
وبیان حسن آداب فرموده است وگرنه حدیث عایشه صریح است در آنکه آنحضرت را منع نمیکرد از ذکر خدا هیچ حالی در کتب فقه مذکور است
که باوجود آب برای دوام طهارت و دخول مسجد و مس کتب علمیه تیمم در طهارت کفایت وارد و باب هل ینفخ فی یدیه بعد ما یضرب
بهما الصعید للتیمم آیا رواست که بدمد متیمم در دست خود بعد از آنکه زده است بدو دست زمین را برای تیمم حدثنا ادم قال
حدثنا شعبة قال حدثنا الحکم عن ذر عن سعید بن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیه قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب فقال انی
اجنبت فلم اصب الماء گفت ابزی آمد مردی بسوی عمر بن خطاب رضی الله عنه پس گفت جنب گشتم و نرسیدم آب را در بعض روایت
جواب عمر را نقل نکرده و جوابش آن بود چنانکه نسائی آورده که لا یصلی حتی یجد الماء نماز نکند تا یابد آب را فقال عمار بن یاسر لعمر بن
الخطاب اما تذکر انا کنا فی سفر انا وانت فاجنبنا فاما انت فلم تصل واما انا فتمعکت فصلیت فذکرت ذلک للنبی صلی الله علیه وسلم
گفت عمار بن یاسر مر عمر را آیا یاد نداری که ما یان بودیم در سفری من بودم و تو بودی و جنب شدیم چنانکه در بعضی روایات مذکور است
اما تو نماز نکردی و من غلطیدم در خاک و نماز کردم پس ذکر کردم حال خود را به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال النبی صلی الله علیه وسلم
انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی صلی الله علیه وسلم بکفیه الارض ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه وکفیه پس فرمود پیغمبر خدا جز این نیست
کفایت میکرد ترا اینچنین پس زد پیغمبر خدا بر دو کف دست زمین را و دمید در آن دو دست پستر مسح کرد بآن هر دو دست روی و هر دو کف
را بدانکه مولف رح از احادیثی که درین کتاب تیمم آورده همین یک ضربه و مسح کفین است گویند مذهب محدثین و امام احمد همین است نزد
ایشان ضربه دیگر و مسح ذراعین واجب نیست و مشهور در تیمم واجب دو ضربه است یک ضربه برای وجه و یکی دیگر برای ذراعین تا مرفقین
و احادیث صحیحه درین باب نیز بسیار است بعضی از نقاد گفته اند که اول اصح است دلیلا و ثانی اصح مذهبا و قیاسا چنانچه خطابی نیز گفته
که اقتصار بر کفین اصح است بحسب روایت و وجوب ذراعین اشبه است باصول و اصح است بحسب قیاس تیمم بر وضو اگر گوئی
این قیاس در برابر نص است پس فاسد باشد گوییم اولا که ما تنها بقیاس اثبات نکرده ایم بلکه قیاس برای ترجیح است از آنکه روایتی که
موافق قیاس بود راجح است بر خلاف آن که موافقت بقیاس ندارد و با آنکه گفته اند که حدیث عمار مضطرب است لایق احتجاج نیست
در روایتی کفین و در دیگر روایت او کرعین است و ابو داود از عمار دیده الی نصف الذراع ولم یبلغ المرفق و در روایت دیگر مر ابو داود
است الی المرفقین و در روایت دیگر ابی داود و نسائی از و الی الابطین والی المناکب شیخ ابن حجر گفته احادیثی که وارد است در صفت
تیمم صحیح نشده است از آنان مگر حدیث ابی جهیم و عمار و ما سوای آن ضعیف است و مختلف فیه است در رفع بآن حضرت این قدر مذکور است
و در شرح سفر السعادة ببسط و شرح زیاده برین ایراد یافته و احادیث ضربتین از صحابه منقول است باب التیمم للوجه والکفین
در بیان آنچه وارد شده است که تیمم مر وجه را است و هر دو کف دست را یعنی واجب همین است حدثنا حجاج قال حدثنا شعبة قال اخبرنی
الحکم عن ذر عن سعید بن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیه قال عمار بهذا روایت است از ابزی پدر عبد الرحمن که گفته است
عمار حدیثی که در باب سابق از آدم گذشته لیکن در روایت حجاج که این است قصه عمر نیست و ضرب شعبة بیدیه الارض ثم
ادناهما من فیه ثم مسح بهما وجهه وکفیه مقوله حجاج است که گفت زد شعبه بهر دو دست زمین را پستر نزدیک گردانید دستها را از

شیخ الاسلام | کتاب العلم

صلی الله علیه واله وسلم متکئ بین ظهرانیهم
در حال آنکه آنحضرت تکیه کرده نشسته بود
در میان ایشان فقلنا هذا الرجل الابیض
المتکئ پس گفتیم ما این مرد سفید رو تکیه زده مراد از سفید
بامرحی است چنانچه در وصف حلیه شریفه ثابت
شده نه سفید صرف یا بمعنی صبیح بارونق یا پاک و صاف
بشره فقال له الرجل یا ابن عبد المطلب پس
گفت مر آنحضرت را آن مرد ای پسر عبد المطلب چون
عبد المطلب مشهور بریاست بود خصوصا در قوم
این مرد ازین جهت باین نسبت خواند و در بعضی
نسخ بحذف حرف ندا نیز آمده فقال له النبی صلی الله
علیه واله وسلم قد اجبتک پس فرمود آنحضرت
مر آن مرد را بتحقیق شنیدم یا جواب دادم تمام مراد از سؤال
جواب بهمین لفظ است نه حکایت الامر سابق چنانکه
در بیع و شرا گویند بعت و اشتریت فروختم و خرید کردم
فاجابت باین طریق تنبیه است بر آنکه سایل فوت
کرده ادب را به در آمدن مسجد شریف به بی تکلفی و سؤال
وی به اکرم محمد و یا ابن عبد المطلب که از مقام تعظیم
دور تر است فقال الرجل للنبی صلی الله علیه
واله وسلم انی سائلک فمشدد علیک فی
المسئلة پس گفت مرد مر آنحضرت را در رو و نا معهود را
بروی وسلام تحقیق من پرسنده ام ترا پس سختی
کننده ام بر تو در سؤال با تکرار و ضم آن بجسم فلا تجد
علی فی نفسک پس غضب مشو بر من در دل خود از
درشتی سؤال فقال سل عما بدا لک پس فرمود
بپرس از آنچه ظاهر شود مر ترا و در مقصد خاطر تو از هر سؤال
فقال اسالک بربک ورب من قبلک االله
همزه استفهام ممدوده ارسلک الی الناس کلهم
پس گفت آن مرد سؤال میکنم ترا بسوگند پروردگار تو و
پروردگار کسی که پیش از تست آیا خدا فرستاده است
ترا بسوی مردمان همه ایشان فقال اللهم نعم پس
فرمود خداوندا آری همه مردم فرستاده است کلمه اللهم
برای تاکید صدق و استشهاد است بمنزله قسم قال
انشدک بفتح همزه و ضم شین معجمه بالله آالله امرک
ان تصلی الصلوات الخمس فی الیوم واللیلة می پرسم
ترا و یاد میدهم ترا بخدا آیا خدا امر کرده است ترا اینکه
بگذاریم یا بگذاری نمازهای پنجگانه را در روز و شب بصلی
بنون و با هر دو نقطه و چون آن سرور مامور شود امت
که تابع اوست بطریق اولی مامور گردد قال اللهم
نعم فرمود خداوندا آری قال انشدک بالله
آالله امرک ان تصوم هذا الشهر من السنة
گفت می پرسم و یاد میدهم ترا بخدا آیا خدا فرموده است
که روزه گیریم یا روزه داری این ماه مبارک رمضان را
از سال تصوم نیز بنون و تا هر دو روایت است قال

وہن یعنی نفخ کردہ پس مسح کرد روی و ہر دو کف را وقال النضر اخبرنا شعبة عن الحکم قال سمعت ذرا یقول عن ابن عبد الرحمن ابن ابزی مولف گوید گفت نضر که خبر داد مارا شعبہ از حکم گفت حکم شنید ذر را که میگفت از ابن عبد الرحمن ظاہر انیست که این تعلیق است از مولف از انکه فوت نضر در سنه ثلث ومائتین است وبخاری درین سال ہفت سالہ بود وقال الحکم وقد سمعته من ابن عبد الرحمن عن ابیه قال قال عمار گفته است حکم بتحقیق شنیده ام اینحدیث را از پسر عبد الرحمن که سعید بن عبد الرحمن است از پدر او که عبد الرحمن است گفت عبد الرحمن گفته است عمار مقصود مولف آنست که چنانچه حکم شنیده است ذر را شنیده از شیخ ذر که سعید بن عبد الرحمن است و شیخ شیخ حکم است حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن الحکم عن ذر عن ابن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیه که عبد الرحمن است انه شهد عمر عبد الرحمن حاضر شد عمر را رضی الله عنه وقال له عمار وگفت مر عمر را عمار کنا فی سریة فاجنبنا وقال تفل فیهما بودیم ما در سریه پس گشتیم ما یان جنب وگفت عمار تفل بجای نفخ یعنی تف کرد آن حضرت در ہر دو دست تفل بسکون فا نفخ است که باوی اندک آب دہن باشد یابی آب دہان حدثنا محمد بن کثیر قال حدثنا شعبة عن الحکم عن ذر عن ابن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیه عبد الرحمن قال قال عمار لعمر تمعکت فاتیت النبی صلی الله علیه وسلم فقال یکفیک الوجه والکفین عمار مر عمر را رضی الله عنهما غلطیدم در خاک پس آمدم پیغمبر خدا را پس فرمود کفایت میکند ترا مسح روی با دو کف یا بسند میکند ترا که مسح کنی روی را و کفین را حدثنا مسلم قال حدثنا شعبة عن الحکم عن ذر عن ابن عبد الرحمن بن ابزی عن عبد الرحمن قال شهدت عمر قال له عمار وساق الحدیث حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن الحکم عن ذر عن ابن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیه قال قال عمار فضرب النبی صلی الله علیه وسلم بیده الارض فمسح وجهه وکفیه **باب الصعید الطیب** وضوء المسلم یکفیه من الماء خاک پاک آب وضوء مسلمان است بسنده است او را از آب وقتی که قادر بر استعمال آب نباشد وقال الحسن یجزئه التیمم ما لم یحدث وگفت حسن بصری کافیست مسلمان را تیمم مادامی که حدث نکند یعنی بیک تیمم فرایض و نوافل ادا کند مادامی که منتقض نشده تیمم او وام ابن عباس وهو متیمم وامامت کرد ابن عباس اہل وضوء را حال آنکه او تیمم کرده بود وقال یحیی بن سعید لا باس بالصلوة علی السبخة والتیمم بها گفت یحیی بن سعید باک نیست نماز بر شوره زمین و تیمم با آن حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید قال حدثنا عوف قال حدثنا ابو رجاء عن عمران بن حصین قال کنا فی سفر مع النبی صلی الله علیه وسلم وانا اسرینا حتی کنا فی آخر اللیل گفت عمران بودیم ما در سفری با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ما یان شب راه رفتیم تا بودیم در آخر شب وقعنا وقعة ولا وقعة احلی عند المسافر منها افتادیم افتادنی یعنی خواب کردیم خواب کردنی و نیست واقعه شیرین تر مسافر را از ان فما ایقظنا الا حر الشمس بیدار نکرد ما را مگر گرمی آفتاب وکان اول من استیقظ فلان ثم فلان ثم فلان یسمیهم ابو رجاء فنسی عوف و بود اول کسی که بیدار شد سه کس بود ند که نام میبرد آنها را ابو رجاء و فراموش کرده عوف که راوی است از ابو رجاء ثم عمر بن الخطاب الرابع پس تر بیدار شد عمر بن خطاب چهارم ایشان بود وکان النبی صلی الله علیه وسلم اذا نام لم نوقظه حتی یکون هو یستیقظ و بود پیغمبر خدا وقتی که خواب کردی بیدار نمیکردیم تا آنکه می بود که خود بیدار می شد لانا لا ندری ما یحدث له فی نومه زیرا که ما نمیدانستیم که چه رو میدهد او را در خواب زیرا بیمبود که وحی می آمد او را در خواب و رویای صادقه میدید و نمیدانستیم که دل او آگاه و بیدار است اگرچه بظاہر در خواب است پوشیده نماند که دیدن محسوسات کار چشم است نه کار دل پس منافات ندارد با آن حدیث که واقع شده تنام عینای ولا ینام قلبی فلما استیقظ عمر ورای ما اصاب الناس پس ہرگاه بیدار شد عمر و دید چیزی را که رسید مردم را از خواب و گذشتن وقت نماز و نابودن آب وکان رجلا جلیدا و بود عمر مردی صلب و تند فکبر ورفع صوته بالتکبیر حتی استیقظ بصوته النبی صلی الله علیه وسلم

قاضی عیاض گفته ظاہر آنست که آمدن این مرد بعد از اسلام اوست تا ثابت کند از آنحضرت آنچه خبر داده بود او را فرستاده آنحضرت بسوی قوم وی بقرینه بعضی روایات پس برین تقدیر این کلام اخبار باشد نه ابتدای وہمین است اخبار مولف وانا رسول من ورائی بفتح میم من بمعنی قوم من و من فرستاده کسانیم که عقب من اند از قوم من وانا ضمام بن ثعلبة اخو بنی سعد بن بکر و من ضمام بن ثعلبه ام برادر قبیله بنی سعد بن بکر یعنی یکی از ایشان رواه موسی بن اسمعیل ابو سلمه تبوذکی است وعلی بن عبد الحمید ازدی یعنی منسوب بمعن بن مالک بفتح میم وسکون عین سنه دو صد وبست و دو ہر دو شیخ مولف اند چون این اسناد بر شرط وی نبوده بطریق تعلیق آورده عن سلیمان ابن مغیره ابو سعید قیسی است سنه یکصد و شصت و پنج عن ثابت البنانی بضم موحده و دو نون منسوب بنانه که قبیله از قریش است از عباد و زہاد و تابعیان بصره است سنه یکصد و بست و سه عن انس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم بهذا یعنی روایت کرد اینحدیث را موسی و علی را سناد خود یعنی آن و روایت بجای بهذا مثله است و در بعضی نسخ ساقط است و چون فارغ شد از عرض و قرأة شروع کرد در مناوله و کتابت و گفت **باب ما یذکر فی المناولة** بیان چیزیست که ذکر کرده می شود در طریق مناوله و صورتش چنانکه گذشت آنست که بدہد شیخ طالب را کتاب خود و بگوید این سماع من است از فلان یا تصنیف من است پس اگر بگوید روایت کن این را از من مقرون با جازت باشد والا مجرد ان و بنای روایت بر مجرد درست نباشد علی الصحیح و مراد اینجا اول است و وی قایم مقام سماع است نزد زہری و یحیی بن سعید انصاری و جایز است در آن اطلاق حدثنا واخبرنا وانبانا لیکن فروتر است از مرتبه سماع نزد اکثر و غیر عرض و مناوله است که در آن طالب حاضر میسازد کتاب خود را و بنماید بر شیخ چنانکه گذشت و جمهور روایت بدان نیز تجویز کرده اند وکتاب اهل العلم بالعلم الی البلدان وبیان نوشتن علمای علم را بسوی مردم شہرها مثلا که غالب اند قاین قسمی علیحده است از طریق تحمل حدیث صورتش آنست که بنویسد شیخ برای غایب بخط خود یا امر کند دیگری را که ثقه باشد بنوشتن بسم الله الرحمن الرحیم از فلان بن فلان است و بنویسد از مرویات خود حدیثی و ثبت کند اجازت

فلما استيقظ شكوا اليه الذي اصابهم پس بیدار گشت عمر و بلند کرد آواز خود را بتکبیر تا آنکه بیدار شد از سبب آواز او پیغمبر خدا پس هرگاه بیدار شد آن حضرت شکوه کردند بسوی آن حضرت حالی را که رسید صحابه را فقال لا ضير او لا يضير پس فرمود هیچ ضرر نیست شک کرده است عوف که رجال لا ضیر بصیغه مصدر گفته یا بصیغه مضارع منفی ارتحلوا فارتحلوا فسار غير بعيد ثم نزل فرمود کوچ کنید پس کوچ کردند و راه رفت آن حضرت و کسی که با او بود راهی که دور نبود و سبب ارتحال از آنجا آن بود که فرمود این موضع شیطان است یا از آنکه در آنجا آب نبود پس نزول فرمود فدعا بالوضوء فتوضأ ونودي بالصلوة فصلى بالناس پس طلبید آب وضو را پس وضو کردند و ندا کرده شد بنماز یعنی اذان گفتند چنانکه مولف در آخر مواقیت تصریح کرده پس نماز گذارد آن حضرت بمردم یعنی بجماعت قضا کرد ظاهر آنست که این واقعه غیر واقعه لیلة التعریس است که در آنجا بلال را فرموده بودند که بیدار باشد و وی بخواب رفت و در آن واقعه روایت کرده اول کسی که بیدار شد آنحضرت بود والله اعلم بالصواب فلما انفتل من صلوته اذا هو برجل معتزل لم يصل مع القوم پس هرگاه برگشت از نماز پس ناگاه آن حضرت واقف شد بمردی که گوشه گرفته نماز نکرده است با قوم قال ما منعك يا فلان ان تصلي مع القوم فرمود چه چیز باز داشت ترا ای فلان از آنکه نماز گذاری با قوم فقال اصابتني جنابة ولا ماء پس گفت رسید مرا جنابت و آب نیست که غسل کنم قال عليك بالصعيد فانه يكفيك فرمود لازم است بر تو تیمم بخاک تحقیق بسند میکند ترا ثم سار النبي صلى الله عليه وسلم فاشتكى اليه الناس من العطش پس سیر کرد پیغمبر خدا پس شکایت کردند بسوی آنحضرت مردم از تشنگی فنزل فدعا فلانا كان يسميه ابو رجاء نسيه عوف پس فرود آمد آن حضرت و طلب کرد فلان را نام می برد او را ابو رجاء فراموش کرد آنرا عوف ودعا عليا فقال اذهبا فابتغيا الماء و خواند علی بن ابی طالب را رضی الله عنه و فرمود بروید و طلب کنید آب را فانطلقا فتلقيا امرأة بين مزادتين او سطيحتين من ماء على بعير لها پس رفتند و پیش آمد زنی را در میان دو مشک از آب سوار بر شتری که او را بود و مزاده بفتح میم و زای مشک کلان و آنرا سطیح نیز گویند شک کرده است عوف فقالا لها اين الماء پس گفتند مر آن زن را کجاست آب فقالت عهدي بالماء امس هذه الساعة بودن من با آب دیروز مثل همین ساعت ونفرنا خلوف و مردان ما غایب اند بر آمده اند برای آب آوردن و گذاشته اند زنان و اطفال را قالا لها انطلقي اذا قالت الى اين قالا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم گفتند مر آن زن را برو حالا گفت کجا بروم گفتند بسوی پیغمبر خدا قالت الذي قال له الصابئ قالا هو الذي تعنين فانطلقي گفت آن کسی که میگویند او را صابی صابی آنرا گویند که از دینی بدین دیگر میل کرده باشد گفتند چنان کس است که خواستی تو آنرا برو بسوی او فجاءا بها الى رسول الله صلى الله عليه وسلم پس آوردند آن زن را بسوی پیغمبر خدا وحدثاه الحديث و گفتند آن حضرت را سخنی که در میان ایشان و آن زن گذشته بود قال فاستنزلوها عن بعيرها فرمود فرود آرید او را از شتر او ودعا النبي صلى الله عليه وسلم باناء فافرغ فيه من افواه المزادتين او السطيحتين واوكى افواههما و طلبید پیغمبر خدا ظرفی را پس ریخت در آن ظرف از دهنهای هر دو مشک و بست دهنهای هر دو واطلق العزالي و کشاد دهن پایان مشک ونودي في الناس اسقوا واستقوا فسقى من شاء واستقى من شاء پس منادی داده شد در مردم که بنوشانید دواب را و بنوشید خود پس نوشاند کسی که خواست و نوشید کسی که خواست وكان اخر ذلك ان اعطى الذي اصابته الجنابة اناء من ماء قال اذهب فافرغه عليك و بود آخر آن کار آنکه داد آن حضرت کسی را که رسیده بود او را جنابت ظرفی را از آب فرمود برو پس بریز آب را بر خود وهي قائمة تنظر الى ما يفعل بمائها و آن زن استاده بود نظر میکرد بسوی چیزی که کرده می شد با آب او وايم الله لقد اقلع عنها وانه ليخيل الينا انها اشد ملئة منها حين ابتداء فيها و سوگند بتحقیق

بمدینه پیش خود نگهداشت و نزد بعضی چهار یکی بمدینه و دیگر بمکه و یمن و کوفه و مشهور پنج است کذا في العسقلاني و چون مصحفها را بر یک لغت جمع نموده نسخها نوشته بشهرها فرستاده تا مدارسته نمایند بر آنچه قرار یافته و ترک دهند ما ورا آنرا و جه استدلال از آن ظاهر باشد و عمری عبدالله بن عمر بضم عین بی واو چنانچه در جمیع نسخها صحیح مضبوط است ابو عبدالرحمان قرشی نبیره عمر بن خطاب است سنه یکصد و هفتاد و یک و بعضی بقرینه تقدیم یحیی که اکبر است از عمری سنا و قدرا گویند پسر عمرو بن عاص است و یحیی بن سعید و مالک ذلك جائز و دانسته است عبدالله بن عمر و یحیی انصاری و مالک المذکور را که مناوله و کتابت است در روایت چنانکه اکثر شارحان بر وی رفته اند واحتج بعض اهل الحجاز في صحة المناولة استدلال کرده اند بعض علمای حجاز در درستی بودن مناوله در حق روایت مراد حمیدی شیخ مولف است و حجاز نام مکه و مدینه و قریات نواح او است بحديث النبي صلى الله عليه وآله وسلم حيث كتب لامير السرية كتابا بحدیث آنحضرت درود نامعدود بادبروی و سلام که نوشت مر سردار فوجی را که در سال دوم پیش از وقعه بدر بر سر کفار فرستاده بود مکتوبی و آن عبدالله بن جحش برادر ام المومنین زینب بود وقال لا تقرأه حتى تبلغ مكان كذا وكذا و فرمود مخوان آنرا تا آنگه برسی جای چنین و چنین را کنایت از جای مخصوص است فلما بلغ ذلك المكان پس هرگاه رسید آن مکان را که نشان داده بود آنحضرت و آن نخله بود میان مکه و طایف قرأه على الناس واخبرهم بامر النبي صلى الله عليه وآله وسلم خواند آن مکتوب را بر مردم و خبر داد بخبر سوره پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و این مناوله کنایت است از آنچه حضرت بامیر جیش گفت تا نقل کند از آنحضرت آنچه مندرج در آن مکتوب است و عمل کرد بدان عبدالله بن جحش و بمردم روایت نمود که آنحضرت چنین فرموده و در این مناوله معنی مکاتبه نیز هست فافهم حدثنا اسمعيل بن عبدالله ابن ابی اویس اصبحی مدنی قال حدثني ابراهيم بن سعد نبیره عبدالرحمن بن عوف عن صالح بن كيسان بن غفاري عن ابن شهاب زهري عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان عبد الله بن عباس اخبره ان رسول الله صلى الله عليه و بعث بكتابه رجلا ابن عباس خبر داد که آنحضرت فرستاد مکتوب خود مردی عبدالله بن حذافه سهمی است از مهاجرین وامره ان يدفعه الى عظيم البحرين که برساند کتاب را بسوی کلان ...

ابو موسی عبد الله بن قیس الاشعری ١٢ قسطلانی — ابی وائل شقیق بن سلمة ١٢ — محمد ای ابن جعفر البصری ١٢ — بشر بن خالد العسکری — عمرو بن العاص

بازمانده ازان حالت وتحقیق خیال کرده شد نزد ما که سخت تر بود از روی پری آب ازان مشک زمانی که ابتدا کردند گرفتن آب را از وی واین معجزه ظاهر وآیتی قطعی بود بر صدق نبوت آن حضرت در روایت مسلم بن زریر آمده که صحابه بعد ازان که وضو کردند وخوراندند دواب را وخود خوردند وغسل کردند هر که مشکی داشت باخود پر کرده بود ومزادهای آن زن پر بود بلکه زیاده بر انچه سابق داشت فقال النبی صلی الله علیه وسلم اجمعوا لها فجمعوا لها من بین عجوة ودقیقة وسویقة پس فرمود پیغمبر خدا جمع کنید برای او طعامی پس گرد آوردند برای او ازمیان خرما وآرد وتلخان که همراه داشتند حتی جمعوا لها طعاما فجعلوه فی ثوب وحملوها علی بعیرها ووضعوا الثوب بین یدیها تا آنکه جمع کردند برای آن زن طعامی پس گردانیدند آنرا در جامه وبرداشتند آن زن را بر شتر او ونهادند جامه طعام را پیش او وقال لها تعلمین ما رزئنا من مائك شیأ ولکن الله هو الذی اسقانا فرمود مر آن زن را میدانی تو که کم نکرده ایم ما از آب تو چیزی ولیکن خدا آنکسی است که آب داد ما را فاتت اهلها وقد احتبست عنهم پس آمد آن زن مردم خود را وحال آنکه نگهداشته بود ازانها فقالوا ما حبسك یا فلانة قالت العجب گفتند اهل چه چیز نگهداشته بود ترا ای فلانه گفت نگهداشته بود امری غریب لقینی رجلان فذهبا بی الی هذا الرجل الذی یقال له الصابی ملاقات کردند مرا دو مرد وپس بردند مرا بسوی آن مرد که گفته می شود او را صابی ففعل کذا وکذا پس کرد چنان وچنان نقل ما جرا کرد فوالله انه لاسحر الناس من بین هذه سوگند خدا که هر آینه او ساحر ترین مردم است ازمیان این واین وقالت باصبعیها الوسطی والسبابة فرفعتهما الی السماء تعنی السماء والارض واشارت کرد بهر دو انگشت میانه وسبابه پس برداشت هر دو انگشت بسوی آسمان در حالی که میخواهد آسمان وزمین را او انه لرسول الله حقا وگفت آن یا او بتحقیق پیغمبر خداست برحق فکان المسلمون یغیرون علی من حولها من المشرکین ولا یصیبون الصرم الذی منه پس بودند مسلمانان که غارت میکردند بر جاهائی که گرد او بود از مشرکان ونمیرسیدند جمعی را که نزول داشته بر آب یا خانهای ایجماعة فقالت یوما لقومها ما اری ان هؤلاء القوم یدعونکم عمدا پس گفت آن زن مر قوم خود را انچه میدانم اینست که بتحقیق این قوم میگذارند شما را از اسلام این مسلمانان باوجود قدرت دیده ودانسته ازروی نادانی وفراموشی ومعنی آنست که نمیدانم برای چه اشتباع می آرند شما را انا سلام این مسلمانان باوجود قدرت دیده ودانسته مارا غارت نمیکنند فهل لکم فی الاسلام پس آیا هست شما را در اسلام رغبتی فاطاعوها فدخلوا فی الاسلام پس قبول کردند گفته او را و در آمدند در اسلام قال ابو عبد الله گفت مولف در تفسیر صابی صباء خرج من دین الی غیره بیرون آمد از دینی بسوی غیر آن دین وقال ابو العالیة الصابئین فرقة من اهل الکتاب یقرؤن الزبور وگفته است ابو العالیه صابئین گروهی اند از اهل کتاب که میخوانند زبور را المقصود مولف فرق است میان صابی که در حدیث مذکور است ومیان صابی که منسوب است باین طایفه **باب** اذا خاف الجنب علی نفسه المرض او الموت او خاف العطش تیمم وقتی که بترسد جنب بر خود بیماری را حدوث آن یا زیادتی بر آن یا موت را یا ترسد تشنگی را بر خود یا بر رفیق خود تیمم کند ویذکر ان عمرو بن العاص اجنب فی لیلة باردة فتیمم وتلا ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما وذکر کرده می شود که عمرو بن عاص جنب شد شبی که سرد بود پس تیمم کرد وخواند برای تائید فعل خود از قول خدا و مکشید خود را بتحقیق خدا هست بشما رحمت کننده فذکر ذلك للنبی صلی الله علیه وسلم فلم یعنف پس ذکر کرده شد این فعل عمرو مر پیغمبر خدا را پس ملامت وسرزنش نکرد او را وملامت ناکردن تقریر است پس حجت باشد **حدثنا** بشر بن خالد قال حدثنا محمد هو غندر عن شعبة عن سلیمان عن ابی وائل قال قال ابو موسی لعبد الله بن مسعود اذا لم یجد الماء لا یصلی گفت ابو وائل گفت ابو موسی مر ابن مسعود را وقتی که نیابد جنب

وی نیز بر دو دولت ومملکت ایشان نفوذ وی زمین ایل ومضمحل گشت تا آنکه باقی نماند هیچ کسی از ایشان در خلافت عمر رضی الله عنه ومناسبت حدیث بترجمه باب نسبت که آن حضرت کتاب خود را ناخوانده وناشنیده برسول خود سپرد واجازت داد او را که اسناد کند آنرا بآنحضرت وبگوید بعظیم بحرین که این کتاب پیغمبر خداست صلی الله علیه وآله وسلم واین مناوله ماند ولازم میگردد عمل بر مبعوث الیه بانچه دران کتاب است تا صحت اسناد وی بآنحضرت واین مکاتبه ماند **حدثنا** محمد بن مقاتل بصیغه اسم فاعل بفوقانیه ابو الحسین مروزی است سنه دو صد وبست وشش قال اخبرنا عبد الله یعنی ابن مبارک که والا مناقب است ودرین بعد طبقه صحابه مراد از عبد الله نزد اطلاق همین است قال اخبرنا شعبة عن قتادة عن انس بن مالك قال کتب النبی صلی الله علیه وآله وسلم کتابا نوشت آنحضرت کتابی را بسوی عجم یا روم چنانچه در کتاب اللباس آمده یا بکسری وقیصر ونجاشی چنانکه در روایت مسلم آمده مراد ازنوشتن است اراده یکتب بخواست آنکه بنویسد شک است فقیل له انهم لا یقرؤن کتابا الا مختوما پس گفته شد مر آنحضرت را که تحقیق ایشان یعنی روم یا عجم نمی خوانند کتابی را مگر مهر کرده شده فاتخذ خاتما من فضة پس گرفت آنحضرت انگشتری را از نقره نقشه محمد رسول الله که نقش آن خاتم این عبارت بود در سه سطر نووی گفته سطر اول الله وسطر دوم رسول وسطر سیوم محمد بوده ودر بعضی حواشی برعکس آن نوشته والله اعلم کانی انظر الی بیاضه فی یده انس گوید گویا که من الحال می بینم بسوی سفیدی انگشتری در دست مبارک او مقصود بیان حسن وجمال وآب وتاب دست مبارک وکمال حفظ این حال واظهار استناد بدانست فقلت لقتادة شعبه گوید پس گفتم من قتاده را من قال نقشه محمد رسول کیست که گفته نقش انگشتری این عبارت بود قال انس گفت قتاده آن قایل انس است مناسبت این حدیث بترجمه بمکاتبه وافاده اشتراط ختم در اعتماد کتاب ظاهر است لیکن با جزء اول ترجمه که مناوله باشد باعتبار تقدیر تفویض این مکتوب است برسول خود که وقوع آن از روایات دیگر معلوم شده وباید دانست که ذکر کرده مولف در بعضی بقیه اقسام تحمل حدیث را از اجازه مجرده از مناوله وجمع کا واعلام مجرد از اجازه وطریق وجاده ووصیت که بطریق رخصت تجویز کرده اند آن را از بزرگی مولف بتجویز ذکر نه چیزی را از آن ذکره العسقلانی **باب** من قعد حیث ینتهی به المجلس بیان حال کسی که نشست وجای که تمام میشود در آنجا مجلس علم واین در صورتیکه حلقه بنا شد ومن رای فرجة فی الحلقة فجلس

آب را نماز نکند ابو موسی بطریق استفهام پرسیده از عبد الله بن مسعود گویا معلوم کرده بود که مذهب ابن مسعود این است که نماز نکند قال عبد الله لو رخصت لهم في هذا كان اذا وجد احدهم البرد قال هكذا گفت عبد الله اگر رخصت دهم ایشان را درین که از ملاحظه برودت تیمم کرده نماز کنند باشد یکی از شما وقتی که دریابد برد را گوید چنان یعنی تیمم و صلی ابو موسی تفسیر کرده است قول ابن مسعود را قال قلت فاين قول عمار لعمر گفت ابو موسی گفتم ابن مسعود را پس کجاست قول عمار که بعمر رضی الله عنه گفته و در حدیث سابق گذشت قال اني لم ار عمر قنع بقول عمار گفت ندیدم عمر را که قناعت کرده بقول عمار حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال سمعت شقيق بن سلمة قال كنت عند عبد الله وابي موسى فقال له ابو موسى ارأيت يا ابا عبد الرحمن اذا اجنب فلم يجد الماء كيف يصنع فقال عبد الله لا يصلي حتى يجد الماء گفت شقیق بودم نزد عبد الله و ابو موسی پس گفت ابو موسی آیا میدانی ای ابو عبد الرحمن وقتی که جنب شود کسی و نیابد آب چکار کند پس گفت عبد الله نماز نکند تا آنکه دریابد آب را فقال ابو موسى فكيف تصنع بقول عمار حين قال له النبي صلى الله عليه وسلم كان يكفيك پس گفت ابو موسی مر ابن مسعود را پس چه میکنی تو بقول عمار وقتی که فرمود او را پیغمبر خدا کفایت میکرد ترا تیمم قال الم تر عمر لم يقنع بذلك منه گفت آیا ندیدی عمر را که قناعت نکرد بقول او از وی فقال ابو موسى فدعنا من قول عمار كيف تصنع بهذه الآية پس گفت ابو موسی قطع نظر کردیم از قول عمار چه میکنی تو با این آیت تیمم که نص است درین معنی فما درى عبد الله ما يقول پس ندانست عبد الله که چه گوید جواب ابو موسی فقال انا لو رخصنا لهم في هذا لاوشك اذا برد على احدهم الماء ان يدعه ويتيمم فقلت لشقيق فانما كره عبد الله لهذا فقال نعم پس گفت عبد الله تحقیق ما اگر رخصت دهیم مردم را درین امر هر آینه نزدیک و زود است وقتی که آب سرد کند بر یکی ازین مردم اینکه بگذارد آب را و تیمم کند ابو موسی گوید گفتم شقیق را ناخوش نداشت عبد الله تیمم را مگر ازین ملاحظه یعنی مداهنه و مساهله مردم گفت شقیق آری این چنین است اگر گوئی فتوی عمر و ابن مسعود که از کبار علمای صحابه اند بر عدم قبول این رخصت و ترک نماز چگونه روا باشد با آنکه این رخصت بنص کتاب و سنت ثابت شده گویم عمر و ابن مسعود تاویل کرده اند آیۀ کریمه او لامستم النساء را بر مباشرت فاحشه که التقاء ختانین بغیر جماع باشد پس تیمم را بدل وضو میدانستند نه بدل غسل پس جنب را تیمم روا نداشته اند پوشیده نماند که این جواب اعتذاری از مخالفت نص قرآنی میتواند شد اگر چه این تاویل منافاتی دارد بقول ابن مسعود که آخر در اعتذار ابو موسی گفته با آنکه سخن در عدم وجدان آب است و صلاح امر در یک صورت بر موجب آن نیست که در همه جا تجویز نکنند اما از احادیث که ناطق است به تیمم مر جنب را جواب نمیشود و ظاهر آنست که این مناظره ابو موسی با ابن مسعود بعد از زمان نبوت است و جواب عمر خطاب بلا فصل نیز بعد از رحلت آن حضرت است و خفای انیمعنی بر ایشان بغایت بعید است و آنکه ابن مسعود گفته که عمر رض قناعت بقول عمار نکرد محل سخن است عمار که از صحابه عدل و ثقه بود حدیثی را از پیغمبر خدا روایت کند چه گنجایش دارد که عمر قبول نکند از جرح که نازل و راستنکاف قول عمار باشد هم منقول نیست باب التيمم ضربة تیمم همین یک ضربه است حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا ابو معاوية عن الاعمش عن شقيق قال كنت جالسا مع عبد الله وابي موسى الاشعري فقال له ابو موسى لو ان رجلا اجنب فلم يجد الماء شهرا اما كان يتيمم ويصلي فقال عبد الله لا يتيمم وان لم يجد شهرا گفت شقیق نشسته بودم با ابن مسعود و ابو موسی پس گفت مر ابن مسعود را اگر جنب کند مردی و نیابد آب یکماه آیا بکند تیمم و نماز گذارد پس گفت عبد الله بن مسعود تیمم نکند اگر چه آب تا یکماه نیابد قید یکماه احترازی نیست فقال له ابو موسى فكيف تصنعون بهذه الآية في سورة المائدة فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا پس گفت برای او ابو موسی پس چه میکنند باین آیت که در سورۀ مائده موجب تیمم است فقال عبد الله لو رخص لهم في هذا لاوشكوا اذا برد عليهم الماء ان يتيمموا الصعيد پس گفت عبد الله اگر رخصت داده شود ایشان را در تیمم هر آینه قریب است

هو جالس في المسجد والناس معه اذ اقبل ثلثة نفر تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در اثنا آنکه نشسته بود در مسجد و مردم با وی ناگاه روآوردند سه کس یعنی از گذشتگان راه بمسجد نفر بفتحتین مردم از سه تا ده فاقبل اثنان الى رسول الله پس پیش آمدند دو کس از ایشان بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم وذهب واحد ورفت یکی قال فوقفا على رسول الله گفت ابو واقد پس ایستادند آن دو کس بر مجلس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فاما احدهما فرأى فرجة في الحلقة فجلس فيها اما یکی از آن دو کس پس دید تنگنائی و کشادگی در دور مجلس پس نشست در آن فرجه واما الآخر فجلس خلفهم و اما دیگر از آن پس نشست مردم واما الثالث فادبر ذاهبا و اما سیومی پس پشت داد برونده و بازگشت فلما فرغ رسول الله پس هرگاه فارغ شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از شغلی که دران بود از ارشاد علم یا ذکر یا خطبه یا جز آن قال الا اخبركم عن النفر الثلاثة فرمود آیا خبر دهم شما را از حال این سه کس اما احدهم فاوى الى الله فآواه الله اول بقصر همزه و ثانی بمد اما یکی از ایشان پس آمد بسوی خدا و در آمد بمجلس وی پس جا داد او را خدا کنایت است از مجازاة بجزا مناسب عمل چنانچه وی التجی بحق و دخیل مجلس آن گردید در کنف الهی شد و رحمت و رضای الهی نیز شامل حال گشت واما الآخر فاستحيى واما مرد دیگر پس شرم کرد از آن حضرت و صحابه که ترک مزاحمت نمود بر مردم حلقه چون بی تکلف گنجایش دران ندید یا حیا کرد از رفتن از مجلس با سیومی چنانکه در بعضی روایات آمده که گذشت دو می اندکی یعنی بر حال خود ایستاده و متوقف ماند پس الا آنکه آمد و نشست فاستحيى الله منه پس شرم داشت خدا از وی یعنی جزا داد او را مناسب عمل که باز داشت عقاب و رحمت نمود و این هر دو ممدوح اند که رغبت در حضور مجلس علم نمودند و از حد ادب تجاوز نکردند لیکن اول افضل است بسبب مبادرت بمداخلت مجلس شریف و سد فرجه حلقه چون فصل شد فرجهای صفوف نماز پس ادب طالب علم آنست که اگر فرجه در مجلس یابد بمداخلت خود پر کند و الا هر جا که نزد مجلس جا یابد بنشیند و تنگ نکند بر مردم واما الثالث فاعرض فاعرض الله عنه واما سیومی پس روگردان شد از مجلس شریف که سراپا فیض و رحمت خاص از آن و این محمول بر زجر کسی است که اعراض کرده رو و بی عذر و نسبت این افعال بسوی حق جل شانه مجاز است بر سبیل مشاکلت جزا باعمال در حقیقت این افعال در آنجا درست نباشد بلکه مراد لوازم او است چنانچه مذکور شد

باب قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم رب مبلغ بفتح لام اوعى من سامع موصول

اسماء الرجال

ی فی ماجة ای فی مرة تذنیبت ۱۲ سلمه اوز
شار بکفه یعنی روایة ابی داود من طریق حماد من عمر
عمرو ابن مسعود ۱۲ سلمه عمر ای ابن الخطاب رضی الله
عنه ۱۲ سلمه یعلی بن عبد الطنافسی الحنفی
الکوفی ۱۲ سلمه ابی رجاء عمران بن
ملحان العطاردی ۱۲
قسطلانی

شیخ الاسلام کتاب العلم

آنحضرت را تا از تشویش جلال در بیان حدیث و تبلیغ احکام نگاه دارد و آن مرد یا ابو بکره بود که خود را سهم داشته با بلال و هر دو در روایات آمده احتمال است که هر دو باشند او بزمامه بکسر زا معجمه یعنی حطام شک از وی است فقال ای یوم هذا پس فرمود کدام روز است این روز فسکتنا حتی ظننا انه سیسمیه سوی اسمه پس خاموش ماندیم تا آنکه گمان بردیم از پرسیدن او معلوم که آنحضرت ما نزدیک است که نام می برد او را جز نام مشهور که دارد قال الیس یوم النحر قلنا بلی فرمود آیا نیست این روز روز نحر گفتیم آری روز نحر است قال فای شهر هذا فرمود پس کدام ماه است این ماه فسکتنا حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه پس خاموش ماندیم ما تا آنکه گمان کردیم که نام می کرد او را جز نام او فقال الیس بذی الحجة پس گفت آیا نیست این ماه ذی حجه قلنا بلی گفتیم آری همچنین است مقصود ازین سوالات تنبیهات تمهید و توطیه امر است که بعد ازین بیان فرماید تا مستمعان تمام اقبال نمایند و آن را عظیم و خطیر انگارند و آن امر خوب نشین خاطر ایشان شود و در بعضی روایات سوال از بلد و بیان آن نیز آمده قال فان دماءکم واموالکم واعراضکم بینکم حرام فرمود بدرستی خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما در میان شما حرام است که ناحق از هدر گر تعرض کند بآن کحرمة یومکم هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا مانند حرام بودن روز شما که نسبة درباره شما کرامیست و در شهر شما کرامیست و این تاکید است در بیان حرمت این اشیا بتشبیه بچیزی که حرمت در آغوش ایشان از حرمت این سه محال از هنگام جاهلیت پیش از ورود شرع خصوصا نزد اجتماع این هر سه وجه این حکم عام بمعاشر حاضرین تبلیغ نمود فرمود لیبلغ الشاهد الغائب گو که برساند هر که حاضر است این حدیث را بغائب را فان الشاهد عسی ان یبلغ من هو اوعی له منه پس بدرستی که حاضر نزدیک است که برساند کسی را که باد گیرنده تر باشد از او این حدیث را از آن حاضر

باب رفع بسبحین ولا تنوین و یتوقف علیه وجها

بارد العلم قبل القول والعمل علم پیش از قول و عمل شرعی است ظاهر است که مراد تقدم او را اعتبار شارع و بحسب شرف است چه تقدم بحسب ذات و وجود متعلق غرض شرعی نباشد و همچنین مراد از علم شرعی است

وقتی که سردی کند بر ایشان آب قصد کنند خاک را فقلت انما کرهتم هذا لهذا قال نعم گفت ابو موسی گفتم عبد الله را خوش نداشتید شما این رخصت را مگر از جهت مصلحت گفت آری فقال ابو موسی الم تسمع قول عمار لعمر بن الخطاب پس گفت ابو موسی آیا نشنیده قول عمار را که بعمر گفته است بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حاجة فاجنبت فلم اجد الماء فتمرغت فی الصعید کما تمرغ الدابة فرستاده مرا پیغمبر خدا در کاری پس جنب کردم و نیافتم آب را پس غلطیدم در خاک چنانکه می غلطد چارپایه فذکرت ذلک للنبی صلی الله علیه وسلم فقال انما کان یکفیک ان تصنع هکذا پس فرمود البته کفایت میکرد ترا که میکردی اینچنین وضرب بکفه ضربة علی الارض ثم نفضها وزد به کف دست یک زدنی بر زمین پستر دمید نفس و دور کرد غبار را ثم مسح بها ظهر کفه بشماله او ظهر شماله بکفه ثم مسح بها وجهه پستر مسح کرد بآن ضربه پشت کف راست بدست چپ یا پشت شمال بکف راست خود پستر مسح کرد بهر دو دست روی خود را فقال عبد الله الم تر عمر لم یقنع بقول عمار پس گفت ابن مسعود آیا ندیدی عمر را که قناعت نکرد بقول عمار و زاد یعلی عن الاعمش عن شقیق قال کنت مع عبد الله وابی موسی فقال ابو موسی الم تسمع قول عمار لعمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعثنی انا وانت فاجنبت فتمعکت بالصعید فاتینا رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخبرناه فقال انما کان یکفیک هکذا و مسح وجهه وکفیه واحدة زیادتی که درین روایت اشارت کرده لفظ واحدة است که صریح است در آنکه بیکضرب مسح روی و کف کرده گفته اند درین حدیث چند چیز معلوم میشود اکتفا بضرب واحد و تقدیم مسح کف بر وجه و اکتفا بظاهر یک کف و عدم مسح ذراعین و مسح وجه بخاک مستعمل در کف یا بر عکس آن چنانکه در روایت یعلی است و همه استنباطات محل سخن است اولا آنکه سوالی گفت که طریقه تیمم معروف و معلوم همگنان بوده است چون درین مقام رد فعل عمار بود که برخاک غلطید همین قدر که اکتفا بمسح وجه و کف است اقتصار فرمود یعنی مقصود بیان حقیقت تیمم نموده است بلکه اشاره فرموده بتیمم و نیز عبارت حدیث احتمال دارد که واحدة صفت مسحه باشد و تیمم بدو ضرب باشد و باین عبارت اکثر ازین استنباطها اضمحلال یافت نووی گفته که اصح منصوص در حقیقت تیمم دو ضربه است و بر نیست اجماع جمهور علما و احادیث صحیحه درین باب بسیار است وبالله التوفیق باب بتنوین است و این باب ترجمه ندارد و در بعضی روایات لفظ باب هم ساقط است و حدیث داخل باب اول داشته اند و پوشیده نماند که درین حدیث اصلا تعرضی بضربه نیست دور است که از اهل باب سابق دارند حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا عوف عن ابی رجاء قال حدثنا عمران بن الحصین الخزاعی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رای رجلا معتزلا لم یصل فی القوم گفت ابو رجا که حدیث کرد ما را عمران که پیغمبر خدا دید مردی را در حالی که گوشه گرفته است نماز نکرد با مردم فقال یا فلان ما منعک ان تصلی فی القوم پس فرمود ای فلان چه چیز باز داشت ترا از آنکه نماز گذاری با مردم فقال یا رسول الله اصابتنی جنابة ولا ماء گفت ای رسول خدا رسیده مرا جنابت و آبی نیست که غسل کنم قال علیک بالصعید فانه یکفیک

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب الصلوة

بدانکه نماز بعد از ایمان افضل عبادات و اشرف طاعات است و معراج مقربان آگاه و موجب صرف توجه ظاهر و باطن از ماسوا و انفراد حقیقت عبد بجناب اقدس چون بنده بخلوص نیت و صفائی طویت وجه باطن جناب حق را ساخت و غوطه زد در بحر کبریای ذات و بخطبه تقدیس و تنزیه و تحمید و توحید قیام نموده و متکلم شد بکلام ازلی بو تیره که صادر است از ذات مقدس بدل و جان خضوع و خشوع نموده بمقام احسان که معراج عبارت از آن است رسید نسبت این حال بحرکات ظاهر نسبت روح ببدن است و جسم آنگاه بوجود آید که روح بدان پیوندد و جان بی تن از استکمال دور است و تن بیجان استهلاک نزدیک زیاده برین اشارتی از آن مقام نیز و در کزبان قلم تنگ و وقت تنگتر از آن است این قصه دراز است بگذار تا نگذرد باب کیف فرضت الصلوة فی الاسراء

باب در بیان آنکه چگونه فرض شد این پنج نماز در شبی که بردند آنحضرت را بآسمان وقال ابن عباس حدثنی ابو سفیان فی حدیث هرقل فقال یأمرنا یعنی النبی صلی الله علیه وسلم بالصلوة والصدق والعفاف گفت ابن عباس حدیث کرد مرا ابو سفیان در حدیث هرقل پس گفت ابو سفیان میفرمود ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بنماز و راستی در گفتار و بازماندن از هرچه حرام و ناخوش بود و حق است این جزو حدیثی است که باندک مناسبت بترجمه باب آورده حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شهاب عن انس بن مالك قال كان ابو ذر يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت انس بود ابو ذر که حدیث میکرد که پیغمبر خدا قال فرج عن سقف بیتی وانا بمکة فرمود کشاده شد از سقف خانه که در وی بودم در حالی که در مکه ام فنزل جبرئیل ففرج صدری ثم غسله بماء زمزم پس فرود آمد جبرئیل و چاک کرد سینه ام را پس شست بآب زمزم که شریف ترین آبهاست ثم جاء بطست من ذهب ممتلی حکمة وایمانا پس آورد طشتی را از طلا که پراست از روی علم متقن که متعلق بذات و صفات الهی و احکام وی تعالی است و ایمان و گفته اند طشت عبارت از حقیقت محسوس است از حکمت و ایمان چیزی باید خواست از امور محسوسه باشد و موجب کمال ایمان و حکمت بود باطلاق اسم مسبب بر سبب یا از قبیل تشبیه معقول بمحسوس است چنانکه مرگ را بکبش املح تشبیه داده اند پس از قبیل ذکر مشبه به و اراده مشبه خواهد بود و نتوان گفت که ظرفیت طشت و پر بودن آن بحکمت و ایمان نه از قبیل ظرفیت کوزه و پر بودن آن بآب است بلکه از قبیل آنست که میگویند جواهر محل اعراض نسبتی و جز آنست بمعنی تعلق خاص پس تواند که فراوان علم و ایمان را بحکمت و تقدیر الهی تعلقی خاص باین طشت داده باشند و از اینجا نقل کرده متعلق بسینه مبارک آن حضرت ساخته باشند و از حضرت سرور که خزانیت سینه و ریختن که از لوازم محسوسات است هم ازین قبیل خواهد بود فافرغه فی صدری ثم اطبقه پس ریخت آنچه در طشت بود در سینه من پس بهم پیوست سینه او را و مهر کرد بر آن تا محفوظ باشد و وسوسه شیطان را بر آن راه نبود پوشیده نماند که شق صدر شریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم بهمین طریقه یکبار دیگر در ایام صبا که در خانه حلیمه تشریف داشتند واقع شده است و حکمت در آن شق آن بود که از اول نشاة بکمال اخلاق برآید چنانکه درین مرتبه حکمت آنست که پذیرای معارف ذاتیه و مکالمات بعیه قدسیه گردد صلی الله علیه وسلم ثم اخذ بیدی فعرج بی الی السماء الدنیا پس گرفت جبرئیل دست مرا و عروج کرد با من بسوی آسمان که نزدیکست فلما جئت الی السماء الدنیا قال جبرئیل لخازن السماء افتح پس هرگاه آمدم بسوی آسمان دنیا گفت جبرئیل مر حواله دار آسمان را بکشای در قال من هذا قال جبرئیل گفت خازن کیست این در زننده گفت جبرئیل است قال هل معك احد قال نعم معی محمد گفت خازن آیا هست با تو کسی گفت آری با من محمد است صلی الله علیه وسلم قال ارسل الیه قال نعم گفت آیا فرستاده شد بسوی او که بیاید با تو گفت آری فلما فتح علونا السماء الدنیا فاذا رجل قاعد علی یمینه اسودة وعلی یساره اسودة پس هرگاه کشاده در آسمان را بر آمدیم آسمان دنیا را و ناگاه دیدم مردی را که نشسته است بر دست راست او اشخاص بسیار است و بر دست چپ او نیز اشخاص بسیار اذا نظر قبل یمینه ضحك واذا نظر قبل شماله بکی وقتی که میدید جانب دست راست خنده میکرد و وقتی که میدید جانب دست چپ گریه میکرد فقال مرحبا بالنبی الصالح والابن الصالح پس گفت آمدی و خوش آمدی بجای فراخ رسیدی ای پیغمبر صالح و پسر صالح حرف باز آید است صلاح صفتی است جامع جمیع صفات حمیده و لهذا در باب انبیا فرموده خدا و کان من الصالحین قلت لجبرئیل من هذا قال هذا آدم وهذه الاسودة عن یمینه وشماله نسم بنیه گفتم جبرئیل را کیست این مرد گفت این مرد آدم است علیه السلام و این اشخاص از جانب یمین و شمال ارواح و اشخاص فرزندان او یند فاهل الیمین منهم اهل الجنة والاسودة التی عن شماله اهل النار پس اهل یمین از ان بهشتیان اند و اشخاص که از جانب شمال اند دوزخیان فاذا نظر عن یمینه ضحك واذا نظر قبل شماله بکی پس وقتی که جانب یمین خنده کرد و وقتی که دید جانب شمال گریه کرد مراد آن نیست که ارواح در آسمان بپهلوی آدم بودند چه مقرر شده است که ارواح...

زعمای زنان پیغمبر ... علم ... چنانکه در روایت حدیث است که اینجا بطریق اختصار آورده و آن چنین است وان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درهما وانما ورثوا العلم و تحقیق پیغمبران میراث نگردانیده از کسی بعد از خود دینار را و نه درهم را و نگذاشته اند بطریق ارث مگر علم را ... تخفیف را بکسر آن اعتبار نقل بلفظ یعنی ارث یافته اند علما از پیغمبران علم را فمن اخذه اخذ بحظ وافر پس کسی که گرفت آن را و تحصیل نمود گرفت بهره تمام را از سعادت ابدی و گنج معنوی قلبی که منتهاش و ابتدا نبوت و خلافت آن باشد یا مراد آنست کسی که گیرد از او خواهد که حاصل نماید بگیرد نصیبی وافر یعنی قانع نگردد باندکی زنان ومن سلك طريقا يطلب فيه علما وکسی که رفت راهی را که طلب میکند در ان علمی از علوم دین سهل الله له طریقا الی الجنة آسان کند خدا تعالی مر او را راهی بسوی بهشت مراد بیان علم که در حقیقت طریق موصل بمقصود است بتوفیق اعمال صالحه باطریقی در آخرت این جمله بحدیث آمده باختصار که ثابت شده از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بتعدد وجوه بشرط مولف نبود موصول نیاورد وقال سبحانه فرمود خدا پاک است ذی ارتفاع انما یخشی الله من عباده العلماء برفع یعنی نمی ترسند خدا را از بندگان وی مگر علما که شناسا بعظمت و کبریا و کمال قدرت او یند با ملاحظه عجز و قصور خود هر قدر علم و معرفت بیشتر خشیت بیشتر از ینجاست که سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود انی اخشاکم لله واتقاکم لکن خائف ترین و پرهیزگار ترین شما ام مر خدا را وقال دیگر فرمود خدا وما یعقلها الا العالمون و در نمی یابد امثال را که در قرآن آمده یعنی حسن و مقاصد آنرا مگر آنکه دانا اند پس هنوز علم در می باید چنانچه باید وقال دیگر فرمود وقالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر و گفتند کافران هنگام در آمدن در دوزخ اگر می بودیم که می شنیدیم کلام پیغمبر را بگوش قبول بی بحث و تفتیش یا علم میداشتیم تا بنور آن پرده از دل منکشف میشد نمی بودیم امروز در شمار یاران دوزخ وقال و فرمود هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون ... یعنی زنهار برابر نشوند و از علم خشیت و تقوی زاید که از جهل نیاید وقال النبی فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه بعد دو باب بطریق موصول آورده من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین و در روایتی یفهمه کسی که میخواهد خدا تعالی بوی نیکی عظیم را فقیه میگرداند او را در دین و فهم و دانائی می بخشد در احکام آن فقه در اصل بمعنی فهم است و در اصطلاح اهل شرع بمعنی علم باحکام عملیه و مراد اینجا معنی لغوی است که عام است از آنکه علمی باشد یا عملیه ندم اسناد این حدیث در نیابت بنا بر آن است که از شیوخ در ینمقام نرسیده وانما العلم بالتعلم و نیست علم معتبر مگر به آموختن و اخذ آن از صالع آن که انبیا اند بواسطه یا بلاواسطه و علوم ایشان حق است که بوحی ثابت شده و وارث علما یعنی ...

اسماء الرجال

ابن شهاب

ابن حزم

كه ارواح كافران در ته هفتم زمين اند وارواح مومنان بالاى هفتم آسمان است پس تواند كه دوزخ جانب دست چپ آدم باشد وبهشت جانب دست راست وانبيها ارواح ازانجا نمودار باشند حتى عرج بي الى السماء الثانية فقال لخازنها افتح فقال له خازنها مثل ما قال الاول ففتح تا آنكه بر رفت با من بآسمان دوم وگفت مر خازن اين آسمان را بكشا پس گفت خازن مر وى را مثل چيزيكه گفته بود خازن اول پس بكشاد در را قال انس فذكر انه وجد في السموات آدم وادريس وموسى وعيسى وابراهيم عليهم السلام گفت انس ذكر كرد ابو ذر كه آن حضرت يافت در آسمانها اين چهار پيغمبر را ولم يثبت كيف منازلهم واثبات نكرده كه چگونه است ترتيب منازل ومقامات ايشان غير انه ذكر انه وجد آدم في السماء الدنيا وابراهيم في السماء السادسة جز آنكه ذكر كرده است ابو ذر كه آن حضرت يافت آدم را در آسمان دنيا وابراهيم را در آسمان ششم قال انس فلما مر جبرئيل بالنبي صلى الله عليه وسلم بادريس قال مرحبا بالنبي الصالح والاخ الصالح گفت انس هرگاه گذشت جبرئيل با پيغمبر خدا بادريس گفت وى مرحبا اى پيغمبر صالح وبرادر صالح ظاهر آنست كه اين مقوله را انس از ابو ذر شنيده بدانكه اختلاف است در آنكه ادريس داخل آباى آن حضرت است يا نه كسيكه قائل نيست كه از آباى آنحضرت است باين حديث تمسك كرده كه اگر ادريس از آباى بود مانند آدم وابراهيم ابن صالح ميگفت فقلت من هذا قال هذا ادريس پس گفتم مر جبرئيل را كيست اين مرد گفت اين ادريس است ثم مررت بموسى عليه السلام فقال مرحبا بالنبي الصالح والاخ الصالح قلت من هذا قال هذا موسى ثم مررت بعيسى عليه السلام فقال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح قلت من هذا قال هذا عيسى ثم مررت بابراهيم عليه السلام فقال مرحبا بالنبي الصالح والابن الصالح قلت من هذا قال هذا ابراهيم ترجمه عبارات مكرر معلوم شده است قال ابن شهاب فاخبرني ابن حزم ان ابن عباس وابا حبة الانصاري كانا يقولان قال النبي صلى الله عليه وسلم ثم عرج بي حتى ظهرت لمستوى اسمع فيه صريف الاقلام ابن عباس وابا حبه ميگفتند فرمود پيغمبر خدا بالا برده شد مرا تا آنكه برآمدم محلى هموار را كه مى شنودم در آن محل آواز قلمها را كه ملائكه املا ميكردند قضايا واحكام را از لوح محفوظ قال ابن حزم وانس بن مالك قال النبي صلى الله عليه وسلم ففرض الله على امتي خمسين صلوة فرجعت بذلك حتى مررت على موسى گفت ابن حزم وانس بن مالك فرمود پيغمبر پس فرض كرد خدا بر امت من پنجاه نماز در شبانه روزى پس باز آمدم باين حكم تا آنكه گذشتم بر موسى فقال ما فرض الله لك على امتك قلت فرض خمسين صلوة پس گفت موسى چه فرض كرد خدا بر امت تو گفتم پنجاه نماز قال فارجع الى ربك فان امتك لا تطيق ذلك گفت موسى باز رو بسوى پروردگار خود بتحقيق امت تو طاقت ندارند آنرا كه هر روز پنجاه نماز كنند فراجعت فوضع شطرها پس رجوع كردم جانب حق پس دور كرد نصف آنرا يا بعض را فرجعت الى موسى قلت وضع شطرها فقال راجع ربك فان امتك لا تطيق پس گفت موسى ديگر بار رو بتحقيق امت تو طاقت ندارند فراجعت فوضع شطرها پس مراجعت كردم پس دور كرد نصف باقى كه سيزده ميشود باتمام كسر فرجعت اليه فقال ارجع الى ربك فان امتك لا يطيق ذلك پس رجوع كردم بسوى موسى پس گفت رجوع كن بسوى پروردگار خود بتحقيق امت تو طاقت ندارند آنرا فراجعته فقال هي خمس وهي خمسون باز مراجعت كردم بجناب حق پس فرمود نمازهاى فرض پنج است وآن حكم پنجاه دارد بحكم آنكه يك حسنه را ثواب ده مانند عطا ميفرمائيد لا يبدل القول لدي تبديل كرده نمى شود قول نزد من كه خمس را ثواب خمسين است فرجعت الى موسى فقال ارجع الى ربك فقلت استحييت من ربي پس باز آمدم بسوى موسى پس گفت باز رو بسوى پروردگار خود گفتم شرم دارم از پروردگار خود ثم انطلق بي حتى انتهى بي الى سدرة المنتهى وغشيها الوان لا ادري ما هي پستر رفت با من جبرئيل تا آنكه رسانيد مرا بسوى سدرة المنتهى كه مقامى است بر اعلاى همه آسمانها پوشيده است آنرا از رنگهاى گوناگون كه نميدانم چه رنگها در صحيح مسلم آورده كه در ششم آسمان است جمع درين دو روايت آنچنان توان كرد كه اصل سدره در ششم باشد وفروع آن از هفتم

مخالفت حكم امر اندشيه ندارم قال ابن عباس وگفته است ابن عباس در تفسير اين آيه كونوا ربانيين باشيد شمار ربانيان يعنى علماء جمع عالم وفقهاء حلماء علماء جمع حليم بمعنى بردبارى وطمانيت نزد غضب ودر بعضى نسخ بكاف است جمع حكيم از حكمت بمعنى دانستن چيزها بخوبى كه نسبت در واقع فقهاء جمع فقه است يعنى صاحب فهم وفطنت در احكام شريعت وربانى نسبت برب است بزيادة الف ونون براى مبالغه در نسبت بجهة كمال خلاص وانقياد ايشان در قصد بخدا امر كرده است پروردگار تعالى از علم وعمل ولهذا بعضى گفته اند ربانى كسى را گويند كه عالم بعلم عامل باشد يا نسبت برب بمعنى تربيت وپروردن است چه علما قيام مينمايند باصلاح علم واكمال آن گويا مى پرورند آن را ازينجاست كه مولف نقل كرده ويقال الرباني الذي يربي الناس بصغار العلم قبل كباره وگفته شود ربانى آنكه تربيت ميكند مردم را بآموزانيدن خوردهاى علم وپيش از بزرگهاى آن يعنى بعلمها سهل الحصول ببادى نظر پيش از علمها كه بفكر وتعمق نظر معلوم شوند يا بمقدمات ومبادى پيش از مقاصد يا بجزئيات پيش از كليات ونحو آن

باب ما كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يتخولهم بالموعظة والعلم كي لا ينفروا بفتح يا وكسر فا باب بودن پيغمبر درود نامعدود باد بروى وسلام كه تعهد ميكرد صحابه را به پند گفتن وعلم در اوقات فرصت ونشاط تا نفرت نگيرند وملول نشوند وعطف كرد علم را بر موعظه بطريق عطف عام بر خاص بنابر استنباط از حديث حدثنا محمد بن يوسف ابو احمد بيكندى است بكسر موحده وسكون تحتانيه وفتح كاف ونون مهمله نسبت به بيكند قريه بخارا است قال اخبرنا سفيان يعنى ابن عيينه ذكره الكرمانى عسقلانى گفته هرگاه اطلاق كرده ميشود سفيان مراد ثورى مى باشد چنانچه بخارى هر جا كه مطلق مى آرد محمد بن يوسف اراده نميكند مگر فريابى را وجزم كرده بدان قسطلانى واين كلام منقوض است بآنكه عنقريب در باب الفهم سفيان مطلق آمده وايشان تصريح كرده اند كه مراد ابن عيينه است وهمچنين محمد بن يوسف را كه در باب متى يصح سماع الصغير مطلق آمده تصريح كرده اند كه بيكندى است وفريابى نمى تواند شد عن الاعمش عن ابى وائل شقيق بن سلمة عن ابن مسعود انه قال كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يتخولنا بالموعظة في الايام بود پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم كه تعهد ميكرد ما را بموعظ ونصيحت وقائم مى گشت باصلاح حال ما در ازمنه وروزهاى معدوده يعنى گاه گاه مى دريافت ومراعات احوال ميكرد در اوقات وقصد اخبار

گذشته تسمیه این مقام بمنتهی از انست که منتهای علم ملئکه است جبرئیل تیر ازان در نمیگذرد وقوله دخلت الجنة فاذا فیها جنابذ اللؤلؤ پس تر درآورده شدم من به بهشت را پس ناگاه در آن بهشت گنبدهای مروارید است واذا ترابها المسك وناگاه خاک بهشت مشک بود **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن صالح بن كيسان عن عروة بن الزبير عن عائشة ام المؤمنين قالت فرض الله الصلوة حين فرضها ركعتين ركعتين في الحضر والسفر فاقرت صلوة السفر وزيد في صلوة الحضر گفت عائشه مادر مومنان فرض کرده خدا نمازها را وقتی که فرض کرد آنرا دو دو رکعت در هر پنج وقت سوای مغرب پس مقرر داشته شد نماز سفر بر حال اول و زیاده کرده شد در نماز حضر این حدیث متمسک حنفیه است که قصر نماز عزیمت است رخصت نیست تخییر معتقد است بحدیث ابن عباس که گفته فرض کرده شد در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و باین اعتضاد مضمحل است جواب شافعیه که گویند قول عائشه از روی اجتهاد است با آنکه در عدد رکعات اجتهاد را راه کمتر است و آنکه دلیل ساخته اند شافعیه بر مذهب خود این حدیث را صدقة تصدق الله بها فاقبلوا صدقته نیست در تقصیر و مشروعیت دو رکعت نیز صدقه است از جانب حق و این بحث در کتب فقه بتفصیل تر است **باب** وجوب الصلوة في الثياب در بیان وجوب نماز در جامها یعنی واجب است جامه پوشیدن و ستر عورت کردن در نماز وقول الله تعالى خذوا زينتكم عند كل مسجد و در بیان فرموده خدای برتر که بگیرید زینت خود را یا جامهای زینت خود را یا جامهای خود نزد هر نماز و طواف واین دلیل است بر وجوب ستر عورت در نماز ومن صلى ملتحفا في ثوب واحد و بیان حکم کسی که نماز کند در حالی که پیچیده است در یک جامه ویذکر عن سلمة بن الاكوع ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يزره ولو بشوكة و ذکر کرده می شود از سلمه بن اکوع که پیغمبر خدا می بست جامه را اگرچه بخاری می بود مولف رح در ایراد این قول اشارت کرده که مراد از زینت در آیت جامه است مطلقا نه آنکه آراستن بجامهای مفاخرت و زینت و این اشارت و زینت که اگر مقصود زینت میبود جامه را بخار نمی بست وفي اسناده نظر و در اسناد این حدیث سخن است و آن در راوی سلمه موسی بن ابراهیم است ومن صلى في الثوب الذي يجامع فيه ما لم ير فيه اذى و در بیان جواز نماز کسی که میگذارد در جامه که جماع میکند در ان مادامی که ندیده است در وی چرکی و نجاستی وامر النبي صلى الله عليه وسلم ان لا يطوف بالبيت عريان و فرموده پیغمبر خدا که طواف نکند به بیت الله برهنه مناسبت این قول اخیر ترجمه باب صلوة از نحو توانند بود که طواف کعبه حکم نماز گذاردن دارد و نیز بعد از طواف دو رکعت هم میگذارند **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا يزيد بن ابراهيم عن محمد عن ام عطية قالت امرنا ان نخرج الحيض يوم العيدين وذوات الخدور فيشهدن جماعة المسلمين ودعوتهم وتعتزل الحيض عن مصلاهن گفت ام عطیه که دختر ابن سیرین است مامور شدیم اینکه برآریم حایضان را روز عید و پرده نشینان را پس حاضر شوند جماعت مسلمانان را و دعای ایشان را و گوشه گیرند حایضان از مصلای زنان که حایض نیستند قالت امرأة يا رسول الله احدانا ليس لها جلباب گفت زنی ای رسول خدا یکی از ما است که نیست مر او را چادری که خود را بپوشد و این حکم بعد از نزول آیت حجاب بوده قال لتلبسها صاحبتها من جلبابها فرمود که بپوشاند همراه از چادر خود یعنی عاریت دهد چادری یا آنکه در یک چادر برآیند وقال عبد الله بن رجاء حدثنا عمران قال حدثنا محمد بن سيرين قال حدثتنا ام عطية سمعت النبي صلى الله عليه وسلم بهذا گفت ابن سیرین حدیث کرد مارا ام عطیه که شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم باین کلام مقصود مولف ازین اسناد تصریح است با آنکه ابن سیرین از ام عطیه که دختر اوست این حدیث شنیده و درین رد است بر بعضی محدثان که گفته اند ابن سیرین از خواهر خود حفصه حدیث دارد نه از دختر خود که ام عطیه است **باب** عقد الازار على القفا في الصلوة باب در حکم بستن مصلی ازار را بر گردن خود در حال نماز وقال ابو حازم عن سهل صلوا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عاقدي ازرهم على عواتقهم وگفته ابو حازم از سهل که گذاردند اصحاب

فتح الاسلام | کتاب العلم

و فتح موحده نسبت بضبعه بن زید سنه یکصد و بشت و بفت عن انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال يسروا ولا تعسروا فرمود آنحضرت آسان کنید کار را بر مردم و دشوار نگیرید وبشروا و بشارت دهید ایشان را به بیان سعت رحمت الهی و عموم فضل وی بسایر مومنان و کیفیت و کمیت نعیم جنت خصوصا لقای محبوب و زانه ولا تنفروا و گم نفرت نیدید ذکر آنچه موجب خوف و یاس باشد بعداوت و عظ

باب من جعل لاهل العلم اياما معلومة بیان کسی که مقرر کرد برای تعلیم و تذکر طالب علمان روزهای معلوم را و در بعضی نسخ لمعلومات و در بعضی يوما معلوما **حدثنا** عثمان بن ابي شيبة محمد بن ابراهیم خواستی بضم خای معجمه و سین بعد الف و فوقیه قبل تحتیه سنه دو صد و سی و نه قال حدثنا جرير بن عبد الحميد ابو عبد الله الضبي بفتح معجمه و تشدید موحده منسوب بضبه بن اد سنه یکصد و هشتاد و هفت عن منصور ابن معتمر ابو عتاب بفتح مهمله و تشدید فوقانیه کوفی سنه یکصد و سی و یک عن ابي وائل قال كان عبد الله يذكر الناس في كل خميس بود عبد الله بن مسعود که پند میداد مردم را هر روز پنجشنبه فقال له رجل پس گفت مر او را مردی يا ابا عبد الرحمان کنیت عبد الله است لوددت انك ذكرتنا كل يوم هر آینه دوست میدارم که وعظ و نصیحت میکردی تو ما را هر روز قال اما گفت عبد الله آگاه باش انه يمنعني من ذلك اني اكره ان املكم تحقیق حال نیست که باز میدارد مرا از تذکیر هر روز آنکه تحقیق من ناخوش میدارم ملول کردن شما را واني اتخولكم بالموعظة و بدرستیکه من تعهد میکنم شما را به پند دادن در وقت نشاط محل قبول و عدم ملال كما كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يتخولنا بها چنانکه بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که تعهد میکرد ما را بموعظه مخافة السامة علينا از جهت ترس ملال بر ما **باب** من يرد الله

اسماء الرجال

احمد بن یونس ... عاصم بن محمد ... محمد بن المنکدر ... مطرف ابو مصعب ... عمر بن ابی سلمة ... ام هانی ...

با پیغمبر خدا در حالی که بسته بودند ازارهای خود را بر گردن بای خود حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا عاصم بن محمد قال حدثنی واقد بن محمد عن محمد بن المنکدر قال صلی جابر فی ازار قد عقده من قبل قفاه وثیابه موضوعة علی المشجب گفت محمد بن منکدر نماز گزارد جابر در ازاری در حالی که بسته بود آنرا از پیش قفای خود و حال آنکه جامهای او نهاده بود بر سه پایه و آن روا نمود چنانکه ابن مسعود گفته نماز نکنید در یک جامه اگرچه یکشاد میان آسمان و زمین باشد جابر رد این اعتقاد کرده و اکثر علما هم برین اند لیکن با وجود جامها عدم استحباب باقی است فقال له قائل تصلی فی ازار واحد فقال انما صنعت ذلک لیرانی احمق مثلک پس گفت اور اگوینده بطریق انکار نماز میکنی در یک ازار پس گفت جابر نکرده ام این را مگر برای آنکه ببیند مرا بیخردی مانند تو و ایّنا کان له ثوبان علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم و کدام یکی از ما بود مر او را دو جامه در عهد پیغمبر خدا حدثنا مطرف ابو مصعب قال حدثنا عبد الرحمن بن ابی الموالی عن محمد بن المنکدر قال رایت جابرا یصلی فی ثوب واحد وقال رایت النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فی ثوب گفت محمد بن منکدر دیدم جابر را که نماز میگذارد در یک جامه و گفت پیغمبر خدا را نماز میگذارد در جامه باب الصلوة فی الثوب الواحد ملتحفا به در حکم نماز در یک جامه در حالی که ملتحف است آن قال الزهری فی حدیثه الملتحف المتوشح وهو المخالف بین طرفیه علی عاتقیه وهو الاشتمال علی منکبیه گفت زهری در حدیث التحاف که وصل کرد آنرا از ابوهریره که ملتحف بمعنی متوشح است و متوشح آنرا گویند که مخالفت کند در دو طرف جامه بر دو دوش خود و آن پیچیدن است بر هر دو منکب و ابن سکیت تفسیر کرده این را که بگیر دو طرف جامه را که بر دوش راست انداخته از زیر دست چپ و طرف دیگر که انداخته بر دوش چپ بگیر و از زیر دست راست و ببندد هر دو طرف را بر سینه قال قالت ام هانی التحف النبی صلی الله علیه وسلم بثوب خالف بین طرفیه علی عاتقیه گفت ام هانی التحاف کرد پیغمبر خدا بجامه و مخالفت کرد میان دو طرف بر هر دو دوش خود حدثنا عبید الله بن موسی قال حدثنا هشام بن عروة عن ابیه عن عمر بن ابی سلمة ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی فی ثوب واحد قد خالف بین طرفیه تحقیق پیغمبر خدا نماز گزارد در یک جامه و مخالفت کرده بود میان دو طرف آن حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی قال حدثنا هشام قال حدثنی ابی عن عمر بن ابی سلمة انه رای النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فی ثوب واحد فی بیت ام سلمة قد القی طرفیه علی عاتقیه تحقیق دید عمر بن ابی سلمه پیغمبر خدا را که نماز میگذارد در یک جامه در خانه ام سلمه تحقیق انداخته دو طرف جامه را بر دو دوش خود حدثنا عبید بن اسمعیل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابیه ان عمر بن ابی سلمة اخبره قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فی ثوب واحد مشتملا به فی بیت ام سلمة واضعا طرفیه علی عاتقیه حدثنا اسمعیل بن ابی اویس قال حدثنا مالک بن انس عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله ان ابا مرة مولی ام هانی بنت ابی طالب اخبره انه سمع ام هانی بنت ابی طالب تقول ذهبت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم عام الفتح گفت ام هانی رفتم بسوی پیغمبر خدا سال فتح مکه فوجدته یغتسل وفاطمة ابنته تستره قالت فسلمت علیه پس یافتم آن حضرت را که غسل میکرد و بحالی که فاطمه رضی الله عنها دختر آن حضرت پرده میکرد او را پس سلام کردم بر آن حضرت فقال من هذه فقلت انا ام هانی بنت ابی طالب فقال مرحبا بام هانی پس فرمود کیست این زن گفتم ام هانی دختر ابو طالب پس فرمود خوش آمدی ای ام هانی فلما فرغ من غسله قام فصلی ثمانی رکعات ملتحفا فی ثوب واحد پس هرگاه فارغ شد از غسل ایستاد پس نماز گزارد هشت رکعت در حالی که متوشح بود به یک جامه فلما انصرف قلت یا رسول الله زعم ابن امی انه قاتل رجلا قد اجرته فلان بن هبیرة پس هرگاه برگشت از نماز گفتم ای رسول خدا گفته پسر مادر من یعنی علی بن ابی طالب که کشنده است یعنی عازم است بر کشتن مردی را که پناه داده ام من او را که فلانی پسر هبیره است فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم قد اجرنا من اجرت یا ام هانی پس فرمود پیغمبر خدا تحقیق پناه دادیم کسی را که پناه دادی تو ای ام هانی قالت ام هانی وذلک ضحی گفت ام هانی آن نماز که میگذارد نماز چاشت بود حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة

شیخ الاسلام | کتاب العلم

از کاتبان وحی در زمان آنحضرت مرده سنه شصت خطیبا یقول سمعت النبی گفت حمید شنیدم معاویه را حالی که خطبه خواننده بود که میگفت شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم یقول من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین که میفرمود کسی که میخواهد خدا تعالی بوی نیکی را علم و فهم میدهد او را در دین مقصود بیان فضیلت فقاهت است که آن محض سابقه عنایت و اراده ازلی نصیب گردد چنانکه فرمود وانما انا قاسم ونیستم من مگر قسمت کننده نصیب هر کسی را از علم باحکام دین بقدری که مقرر شده است در علم ازلی و لوح قضا والله یعطی و خدا تعالی میدهد هر کرا نخواهد بهر قدری که خواهد اعطا از غیر وی نیاید پس تفاوت در مفاهمة و افهام راجع بسوی اراده حق عز شانه برطبق اندازه قابلیت و استعداد باشد و تبلیغ آنحضرت بهمگنان یکسان است بعضی صحابه که حدیث را می شنیدند بجز ظاهر آن نمیرسیدند و بعضی دیگر بقوت فهم بعبارت و اشارت و دلالت و اقتضا آن مسائل کثیره استنباط مینمودند بلکه بعضی تابعین نیز نسبت بعضی صحابه نصیبی وافر از ادراک بر میداشتند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ولن تزال هذه الامة قائمة علی امر الله وهمیشه این امت مرحومه یعنی طایفه از ان ثابت خواهد بود بر امتثال امر الهی مثلا و اجتناب نواهی لا یضرهم من خالفهم زیان نمیکند ایشان را اهل زیغ و زلل در اعتقاد و عمل بالقهر و قتل کسی که مخالفت ایشان ورزد که تایید نصرت الهی شامل حال ایشان است که نصرت داده اند دین خدا را بحکم کریمه ان ینصر الله ینصرکم و در روایت دیگر آمده لا تزال طایفة من امتی منصورین لا یضرهم من خذلهم حتی یاتی امر الله تا آنکه بیاید امر الهی بفنای عالم و قیامت برپا شود که آنگاه تکلیف ماند و نه احتمال اضرار چنانچه در بعضی روایات آمده حتی یقوم الساعة تا امر الهی بفنا برسند گاو خدا و مسلمانان در مبادی قیامت بعد نزول عیسی بن علیه السلام بوزیدن بادی خوش و خنک که همه مسلمانان بدان جان دهند و بدکاران باقی مانند که اصلا شرع و نا شرع ندانند و بر ایشان قایم شود قیامت چنانچه مرویست لا تقوم الساعة الا علی شرار الناس ولا تقوم الساعة علی احد یقول الله الله و باید دانست که این طایفه نزد بعضی اصحاب حدیث اند که تعلیم و روایت و تصنیف در آن میکنند و ترویج دین و تقویم سنت بدان می نمایند و تحقیق جزم کرده مومن که مراد اهل علم باشد امام احمد گفته اگر اهل حدیث

از ساىٔلا سال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الصلوة فى ثوب احد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اوكلكم ثوبان مرويست از ابوهريره كه سائلى سوال كرد پيغمبر خدا را از نماز كردن در يك جامه پس فرمود آيا مر همه شما را دو جامه است استفهام انكارى است يعنى همه شما دو جامه نداريد واگر در يك جامه روا نباشد چگونه از عهده اداى فرض نماز برآييد ومن چرا منع نميكردم شما را كه در يك جامه نكنيد مذهب جمهور صحابه وتابعين وائمه اربعه ومن سواهم همين است كه بيك جامه كه ستر عورت كند نماز درست وتمام است **باب** اذا صلى فى الثوب الواحد فليجعل على عاتقيه وقتى كه نماز گذارد كسى در يك جامه گو كه بگرداند بعض آنرا بر هر دو دوش خود واين عبارت از صورت التحاف است **حدثنا** ابو عاصم عن مالك عن ابى الزناد عن عبد الرحمن الاعرج عن ابى هريرة قال قال النبى صلى الله عليه وسلم لا يصلى احدكم فى الثوب الواحد ليس على عاتقيه شئ گفت ابو هريره فرمود پيغمبر خدا نماز نميكند يكى از شما در يكجامه فراخ در حالى كه نيست بر دو شهاى وى چيزى اين نفى در معنى نهى است وگفته اند كه نهى تنزيهى است روايات لا يصل بصيغه نهى بحذف يا نيز آمده است بهر حال نهى تحريمى نيست از انكه بحديث صحيح بثبوت پيوسته كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم نماز گذارد در يك جامه ويكى از دو طرف آنجامه بر يكى از النساء او بوده ويك جامه هرچند فراخ تر باشد گنجايش ندارد كه ازان ازار كنند وبر دو شها هم باشد وطرفى ازان بر ديگرى انداز ندا از امام احمد مرويست كه اگر قدرت دارد بر دوش هم انداختن وترك كند آثم خواهد بود وسبكى از امام شافعى نيز وجوب نقل كرده اگرچه معروف از شافعيه خلاف آنست **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا شيبان عن يحيى بن ابى كثير عن عكرمة قال سمعته او كنت سالته قال سمعت ابا هريرة گفت يحيى شنيدم عكرمه را يا بودم كه پرسيدم عكرمه را يعنى گفتن عكرمه بعد از سوال منست يا ابتدا بى سوال ياد ندارم كيفيت آنرا بهر حال گفت عكرمه شنيدم ابا هريره را يقول اشهد انى سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من صلى فى ثوب واحد فليخالف بين طرفيه ميگفت از يقين ميگويم كه من شنيدم پيغمبر خدا را كه ميگفت كسيكه نماز كند در يك جامه پس گو مخالفت كند ميان دو طرف تفسير مخالفت در شرح حديث سابق گذشته ليكن عام تر ازان است بر سينه گره بندد يا نه **باب** اذا كان الثوب ضيقا وقتى كه باشد جامه تنگ چكند مصلى **حدثنا** يحيى بن صالح قال حدثنا فليح بن سليمان عن سعيد بن الحارث قال سالنا جابر بن عبد الله عن الصلوة فى الثوب الواحد فقال خرجت مع النبى صلى الله عليه وسلم فى بعض اسفاره فجئت ليلة لبعض امرى فوجدته يصلى سعيد بن حارث گويد پرسيدم جابر بن عبد الله را از نماز گذاردن در يك جامه پس گفت برآمدم با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در بعضى سفرها پس آمدم نزد پيغمبر خدا براى بعضى كارهاى خود پس يافتم آن حضرت را كه نماز ميگذارد وعلى ثوب واحد فاشتملت به وصليت الى جانبه وبر من يك جامه بود پس پيچيدم آنرا بر خود ونماز كردم پيوسته بطرف آن حضرت فلما انصرف قال ما السرى يا جابر پس هرگاه برگشت از نماز فرمود چيست سبب آمدن شبهاى جابر فاخبرته بحاجتى پس خبر دادم آن حضرت را بحاجت خود فلما فرغت قال ما هذا الاشتمال الذى رايت پس هرگاه فارغ شدم از عرض حاجت فرمود چه چيز است اين پيچيدنى كه ديدم ترا بطريق انكار فرمود قلت كان ثوبا قال فان كان واسعا فالتحف به وان كان ضيقا فاتزر به گفتم همين يكجامه بود فرمود اگر باشد جامه فراخ پس التحاف كن بآن واگر تنگ باشد ازار كن كه بسند است در ستر عورت **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن سفيان قال حدثنا ابو حازم عن سهل بن سعد قال كان رجال يصلون مع النبى صلى الله عليه وسلم عاقدى ازرهم على اعناقهم كهيئة الصبيان گفت سهل بن سعد بودند بعضى مردان كه نماز ميكردند با پيغمبر خدا بحالى كه بسته بودند ازارهاى خود بر گردنها مانند طفلان وقال للنساء لا ترفعن رؤسكن حتى تستوى الرجال جلوسا وفرمود مر زنان را كه از عقب مردان نماز ميكردند بر مداريد سرهاى خود را تا آنكه برابر شوند مردان اندروى نشستن يعنى تمام بنشينند واين منع ازان بود كه چون بعضى دامن ازار را بلند برمى بستند مبادا نظر اين زنان بر عورت مردان افتد گفته اند ازين حديث معلوم مى شود كه تمام عورت پوشيدن

شيخ الاسلام | كتاب العلم

وسنة تمام بطريق ايشان رسيده بود وابن بطر الصافى همان اهل سنة وجماعة باشد چنانچه در مجلس گورشت والله اعلم

باب فضل الفهم فى العلم فضيلت شناختن ونيك دريافتن وبغور مسئله رسيدن در تحصيل علم فهم بمعنى معرفة وجودت ذهن وتعقل وتفرس وسرعت انتقال بمطلوب آمده وعلم بمعنى مطلق ادراك است **حدثنا** على يعنى ابن عبد الله مدينى داناترين زمان خود است تا اين شان سنه دو صد وسى وچهار قال حدثنا سفيان يعنى ابن عيينه قال قال لى ابن ابى نجيح بفتح نون عبد الله بن يسار بفتح تحتانيه ومهمله ثقفى مكى مذهب قدر داشت سنه يكصد وسى ويك عن مجاهد يعنى ابن جبر بفتح جيم وسكون موحده وبقولى بضمه مخزومى متفق اند بر بزرگى وتوثيق سنه صد قال صحبت ابن عمر الى المدينة فلم اسمعه يحدث عن رسول الله گفت مجاهد صحبت داشتم ابن عمر را تا مدينه وابتداء سفر ظاهر از مكه باشد پس نشنيدم او را كه حديث ميكرد از پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم الا حديثا واحدا اگر يك حديث را كه گفت قال كنا عند النبى گفت ابن عمر بوديم ما نزد پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم فاتى بجمار بضم جيم وتشديد ميم پس آورده شد آن حضرت شجمه خرما وآن سپيده كه از ميان نخل بر مى آيد وآنرا ميخورند فقال ان من الشجر شجرة مثلها بفتحتين كمثل المسلم پس فرمود آنحضرت بدرستى كه از جنس درختان درختى است كه صفت عجيبه او مانند صفت مسلمان است فاردت ان اقول هى النخلة پس خواسته بودم كه بگويم در جواب سوال آنحضرت كه آن خرماست فاذا انا اصغر القوم فسكت پس ناگاه من خوردترين مردم بودم كه ابوبكر وعمر نيز درين ميان بودند پس خاموش ماندم بجهت حيا وتعظيم بزرگان فقال النبى صلى الله عليه وآله وسلم هى النخلة پس فرمود آنحضرت صلوات الله عليه وسلامه آن درخت خرماست

باب الاغتباط فى العلم والحكمة بيان رغبت وآرزو كردن در علم وحكمت ظاهر آنست كه مراد از علم حكمت است وعطف از قبيل عطف تفسير است اغتباط آرزو بردن وشاد شدن كذا فى التاج ماخوذ از غبطه كه نيز باين معنى است ليكن گفته اند كه غبطه آرزوى نعمت ديگرى بى خواهش زوال از وى بخلاف حسد كه بمعنى بد خواستن است كرمانى گفته بنا بر افتعال لالت ميكند بر تصرف وسعى در اصل معنى بالجمله مراد در اينجا سعد

اسماء الرجال

ترجمة الابواب

واجب بر مردان نبوده است وگرنه بآن مردان بایستی منع کرد که کشف عورت نکنند و توان گفت که این امر بزنان دائمی بود چون از عقب مردان نماز میکردند احتمال کشف عورت مردان بوده است **باب** الصلوة فی الجبة الشامیة در جواز نماز در یکجامه شامیه یعنی جامه که کافران می بافند مادامی که متیقن نباشد نجاست آن و تعبیر شامیه کرده ازان که اهل شام دران وقت کافر بوده اند و جامها بسیار ازانجا بدار اسلام می آوردند و قال الحسن فی ثیاب ینسجها المجوس لم یر بها باسا و گفت حسن بصری نماز در جامهای که می بافند آنرا مجوس ندیده است حسن بآن باکی و کراهتی پیش از شستن آن یا گفته است حسن ندیده است کسی باکی یعنی تواند که لم یر قول راوی حسن باشد نه مقوله حسن یا فاعل آن احدیا و قال معمر رایت الزهری یلبس من ثیاب الیمن ما صبغ بالبول گفت معمر دیدم زهری را که می پوشید از جامهای یمن چیزی که رنگ کرده شده است ببشاشه حیوانی که خورده می شود گوشت آن ظاهر آنست که مذهب او بر طهارت بول باشد و آنکه گفته اند که بعد از شستن و ازاله بقدر امکان است این معنی مخصوص بزهری وغیره نیست و صلی علی فی ثوب غیر مقصور نماز گذارد علی رضی الله عنه در جامه ناشسته پیش ازانکه شسته شود **حدثنا** یحیی قال حدثنا ابو معاویة عن الاعمش عن مسلم عن مسروق عن المغیرة بن شعبة قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم فی سفر گفت مغیره بودم من با پیغمبر خدا در سفری فقال یا مغیرة خذ الاداوة فاخذتها فانطلق رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی توارى عنی پس فرمود ای مغیره بگیر آبدان را پس گرفتم و رفت پیغمبر خدا تا آنکه پنهان شد از من فقضی حاجته وعلیه جبة شامیة فذهب لیخرج یده من کمها فضاقت پس قضا کرد حاجت خود را و بر آن حضرت بود جبه شامیه پس رفت که برآرد دست خود را از آستین جبه پس تنگی کرد آستین جبه فاخرج یده من اسفلها پس برآورد دست مبارک خود را از زیر آستین جبه فصببت علیه فتوضاء پس ریختم آب را بر آن حضرت و وضو کرد آنحضرت وضوءه للصلوة ومسح علی خفیه ثم صلی وضوئی که برای نماز میکرد و مسح کرد بر موزه پس نماز کرد **باب** کراهیة التعری فی الصلوة وغیرها باب در بیان کراهت برهنگی در نماز و غیر نماز **حدثنا** مطر بن الفضل قال حدثنا روح قال حدثنا زکریا بن اسحق قال حدثنا عمرو بن دینار قال سمعت جابر بن عبد الله یحدث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان ینقل معهم الحجارة للکعبة وعلیه ازاره گفت عمرو بن دینار شنیدم جابر را که حدیث میکرد تحقیق پیغمبر خدا با قریش سنگ را برای بنای کعبه پیش از بعثت پانزده سال و بر آنحضرت جامه ازار او بود فقال له العباس عمه یا ابن اخی لو حللت ازارک فجعلته علی منکبیک دون الحجارة پس گفت مر آن حضرت را عباس عم او ای برادر زاده اگر بکشائی ازار خود را و بگردانی بر دوشهای خود زیر سنگ بهتر باشد قال فحله فجعله علی منکبیه فسقط مغشیا علیه فما رای بعد ذلک عریانا گفت جابر پس بکشاد آن حضرت ازار را و گردانید بر دوشهای خود پس افتاد بجائی که بیهوشی بردی بود پس دیده نشده بعد ازان برهنه بهمین جز که عموم جمیع احوال دارد این حدیث بترجمه باب مناسب آمده بدانکه در عرب اندر ایام جاهلیت برهنگی متعارف بود چنانکه برهنه طواف میکردند تا بجا که حمایداخلاق از ابتدای حال مر آنحضرت را جبلی بود از حیای برهنگی که بگفته عباس ارتکاب فرمود چنان تشویر کشید که بیهوش شد ظاهر آنست که نظر بعورات مردم دیگر اهتمام میکرده باشد و وارد شده که آن حضرت سخت تر بوده در حیا از بکر در پرده عایشه گوید ندیده است هرگز آن حضرت عورت مرا و ندیده ام من عورت او را **باب** الصلوة فی القمیص والسراویل والتبان والقباء باب در بیان جواز نماز گذاردن در پیراهن و ازار دوخته و ازاری که ستر عورت غلیظه میکند و در قبا **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن محمد عن ابی هریرة قال قام رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فساله عن الصلوة فی الثوب الواحد فقال اوکلکم یجد ثوبین گفت ابو هریره ایستاد مردی بسوی پیغمبر خدا پس پرسید آن حضرت را از جواز نماز در یک جامه فرمود آیا همه شما را می یابد دو جامه استفهام انکاری است یعنی نیست همه را دو جامه اگر نماز روا نبودی در یک همه بی نماز

شیخ الاسلام | کتاب العلم

یعنی مولف و بعد ان تسودوا و تفقه نمائید نیز بعد ازان که کلان گرفته شوید یعنی بعد مهتری و بزرگی نیز از کسب علم و فقه باز نمانید و بوجهی ازین کمال خود را نکشید اگرچه تقدیم و مبادرت اهم و انسب و اصلح است ازانکه مقصود عمر آنست که تحصیل پیش ازین نمائید و بعد ازین نکنید وقد تعلم اصحاب النبی صلی الله علیه واله وسلم بعد کبر سنهم و تحقیق آموخته اند یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم در کلان سالی خود را و این کلام چنانچه استدلال است بر عدم ... دلیل هست بر عدم جواز شک از تعلم در کلال **حدثنا** الحمیدی قال حدثنا سفیان یعنی ابن عیینة قال حدثنا اسمعیل بن ابی خالد البجلی الاحمسی کوفی تابعی است علی غیر ما حدثناه الزهری سفیان گفت حدیث کرد ما را اسمعیل بر غیر لفظی و وجهی که حدیث کرده است ما یان را بآن وجه و لفظ زهری چنانچه جنه مغایرة در کتاب التوحید معلوم گردد ان شاء الله تعالی قال سمعت قیس بن ابی حازم البجلی الاحمسی قال سمعت عبد الله بن مسعود قال قال النبی صلی الله علیه واله وسلم لا حسد الا فی اثنین فرمود آنحضرت نیست حسد را در حق هیچکس آرزوی نعمت وی مگر در حق دو مرد رجل اتاه الله مالا فسلط علی هلکته فی الحق یکی مردی که داده است او را خدای تعالی مالی را پس برگماشته شده است آنمرد بر باختن آن مال در راه خدا یعنی صرف میکند آن را در وجوه خیرات و مبرات بی اسراف هلکه بفتحتین بمعنی اهلاک اشارتست بصرف آن تمام و کمال ورجل اتاه الله الحکمة و دیگر مردی که داد او را خدای تعالی حکمت یعنی علم و دین و شریعت فهو یقضی بها و یعلمها پس او عمل میکند یا حکم میکند میان مردم بدان و تعلیم میکند آنرا بایشان و این دو صفت که نفع وی شامل بود مر عموم خلایق را تربیت دینی و دنیاوی که لایق ترند بانکه رغبت کرده شود بآنها و اهتمام تمام نموده آید در طلب مثل آن گویا در جنب این دو خصلت خصلتی نیست که عنان توجه و آرزو بوی منعطف توان نمود پس تمام شد معنی حسد درینجا آرزوی زوال

بود مردی ثم سأل رجل عمر فقال اذا وسع الله فاوسعوا پس ستپرسید مردی عمر را از نماز در یک جامه پس گفت عمر وقتی که فراخ کند
خدا وسعتی شود در رزق پس توسیع کنید و درین حدیث دلیل است که در یکجامه در وقت تنگی رواست جمع رجل علیه ثیابه
لفظ خبر است بمعنی امر یعنی گو جمع کند مرد بر خود جامهای خود را صلی رجل فی ازار و رداء گو بگذارد نماز مرد در ازار و ردا یعنی در دو جامه
فی ازار و قمیص بگذارد در ازار و پیراهن فی ازار و قباء گو در ازار و قبا فی سراویل و رداء فی سراویل و قمیص سراویل و قباء
در سراویل و چادر در سراویل و پیراهن در سراویل و قبا فی تبان و قباء فی تبان و قمیص در تبان و قبا در تبان و پیراهن قال و احسبه
قال فی تبان و رداء گفت ابو هریره گمان میبرم که گفت عمر در تبان و ردا **حدثنا** عاصم بن علی قال حدثنا ابن ابی ذئب عن الزهری
عن سالم عن ابن عمر قال سأل رجل رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ما یلبس المحرم فقال لا یلبس القمیص ولا السراویل ولا البرنس
گفت ابن عمر پرسید مردی پیغمبر خدا را و گفت چه پوشد محرم پس فرمود نپوشد پیراهن را و نه سراویل را و نه کلاه دراز را یعنی جامهای دوخته
را محرم نپوشد ولا ثوبا مسه زعفران ولا ورس و نپوشد جامه را که رسیده آنرا زعفران و اسپرک فمن لم یجد النعلین
فلیلبس الخفین و کسی که نیابد نعلین را گو بپوشد موزه‌ها ولیقطعهما حتی یکونا اسفل من الکعبین و گو ببرد هر دو موزه را تا آنکه
باشند پایان تر از کعبین وعن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله مرویست از نافع از ابن عمر از پیغمبر خدا
مانند حدیث مذکور در معنی مطابقت این حدیث بترجمه باب ظاهر نیست فلیتدبر **باب** ما یستر من العورة باب در بیان
چیزی که باید پوشید در نماز از عورت **حدثنا** قتیبة ابن سعید قال حدثنا لیث بن سعد عن ابن شهاب عن عبید الله بن
عبد الله بن عتبة عن ابی سعید الخدری انه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن اشتمال الصماء وان یحتبی الرجل فی ثوب
واحد لیس علی فرجه منه شیء گفت ابو سعید خدری نهی کرده پیغمبر خدا از پیچیدن ردا بر خود بنهجی که دستی از آن بیرون نتواند برآورد و
با پوشیدن یکجامه و برداشتن یکطرف آن از یک جانب چنانکه کشف عورت شود بر تقدیر معنی اول نهی تنزیهی است و بر معنی ثانی
نهی تحریمی و لایق همین معنی است تا نهی در حدیث بیک معنی باشد و آنکه احتبا کند مردی در یک جامه بحالی که نیست بر فرج او از آن جامه
چیزی احتبا از او برداشته بر سرین نشستن و جامه را بر گرد پشت و پایها گرفتن است **حدثنا** قبیصة بن عقبة قال حدثنا سفیان
عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن بیعتین عن اللماس والنباذ گفت ابو هریره نهی کرد پیغمبر خدا از دو طریقه بیع از
لماس و نباذ لماس بکسر لام و صورت او آنست که جامه را که در هم پیچیده بود و همین که دست بوی برسد بیع شود یا شرط کند که هرگاه
مس کند بیع لازم شود و خیاری در میان نباشد و نباذ بکسر نون آخر ذال معجمه بمعنی انداختن و صورتش آنکه بایع گوید همین که بیندازم
انداختم بیع لازم شود و خیاری نباشد وان یشتمل الصماء وان یحتبی الرجل فی ثوب واحد و نهی کرده است از صما و احتبای
مرد در یک جامه بمعنی که دانستی **حدثنا** اسحق بن ابراهیم قال حدثنا ابن اخی ابن شهاب عن عمه یعنی الزهری قال اخبرنی حمید بن
عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریرة قال بعثنی ابو بکر فی تلک الحجة فی مؤذنین یوم النحر نؤذن بمنی گفت ابو هریره فرستاد مرا ابو بکر
صدیق در آن حج که یکسال پیشتر از حجة الوداع آن حضرت بجای خود ابو بکر صدیق را فرستاده بود در جمعی از مؤذنان در روز نحر
اذان گوید یعنی ابو هریره در منی در بعضی روایات نؤذن بنون و همزه است بصیغه متکلم مع الغیر ان لا یحج بعد العام مشرک
ولا یطوف بالبیت عریان آنکه حج نکند بعد ازین سال کافری و طواف نکند بیت الله را برهنه قال حمید بن عبد الرحمن
ثم اردف رسول الله صلی الله علیه وسلم علیا فامره ان یؤذن ببراءة پس از عقب ابو بکر صدیق علی مرتضی را فرستاد
رضی الله عنهما که بخواند بآنگ بلند سوره براءة را و تخصیص علی مرتضی بخواندن این سوره که متضمن نقض عهد است آنست که در عرب

شیخ الاسلام | کتاب العلم

کنند بهتر آنست که مراد ساحل بحر است که بران نشان
خضر بود علیه السلام پس در پی تفتیش وی بهمین راه
میرفتند و در بعضی روایات آمده که ملاقات خضر در جزیره
از جزائر بحر بود و شک نیست که وصول بجزیره غالبا
بسلوک در بحر باشد و بروایتی کشاده میگشت آب از
راه ماهی و بالای او چون طاق میشد پس در آمد آنرا
موسی در پی ماهی تا آنکه بخضر رسید و برین تقدیر محتاج
بتاویل نباشد و خضر بفتح خا و کسر ضاد هر دو معجمه و
جائز است سکون ضاد با کسر و فتح اول لقب است
و کنیت وی ابو العباس و نامش بلیا است بموحده
مفتوحه و لام و تحتیه و اختلاف کرده اند در شان وی
بنبوت و رسالت و ولایت و ملکیة و در آنکه وی در
زمان ابراهیم بود یا بعد از وی باندک تفاوت یا بتفصیل
بسیار قسطلانی گفته صحیح آنست که وی نبی است
پیغمبر محجوب از چشمها باقی است تا روز قیامت بجهت
نوشیدن وی آبحیات را و برین اند جماهیر علما و
اتفاق صوفیه و اجماع بسیاری از صالحان و انکار
کرده جمعی حیات او را که از ایشان مولف و ابن مبارک
و ابن جوزی است انتهی و حکایات صوفیه و صالحین
در رویت وی و اجتماع بوی و اخذ از وی و سوال و
جواب با وی در مواضع شریفه مشتهر است از آنکه در
حصر آید قاله النووی و تفصیل مباحث در کتاب الانبیا
بیاید انشاء الله تعالی و حق له تعالی و باب قول وی
تعالی حکایتا از قول موسی مر خضر را هل اتبعک علی
ان تعلمنی مما علمت رشدا آیا پیروی کنم ترا از آنکه
بیاموزانی مرا از آنچه آموخته شده علمی را که براه باشد
و بمقصود رساند رشد بضم را و فتح آن هر دو قراءت است
بیک معنی و تحقیق رعایت کرده است موسی کمال
ادب و تواضع را بنا دان تمرد نفس خود و استئذان
تبعیت و سوال رشاد و انعام از خضر بتعلیم بعض آنچه
تعلیم کرده است او را خدا از نزد خود **حدثنا**
محمد بن غریر بغین معجمه و را مکرره بصیغه تصغیر ابو عبد الله
ولید بن ابراهیم بن عبد الرحمان بن عوف الزهری
ساکن سمرقند قال حدثنا ابی یعنی ابراهیم بن سعد
قرشی زهری مدنی ساکن بغداد سنه دو صد و هشت
قال حدثنا ابی یعنی ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن

مقرر شده بود که نقض عهد کسی کند که وی عهد بسته باشد یا کی از اهل بیت او قال ابو هريرة فاذن معنا علي في اهل منى يوم النحر
لا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان گفت ابو هريره پس آگاه کرد با ما مردم فرستاده ابو بکر علی رضی الله عنه جمعی
راکه بمنا حاضر بودند روز نحر که حج نکند بعد ازین سال کافری و طواف نکند برهنه ظاهر آنست که ممنوع باین نهی کافران مشرک اند
پس این نهی را بر تحریم یا تنزیه چنانکه فقها کرده اند دور مینماید بفهم **باب** الصلوة بغير رداء در بیان آنکه نماز کردن بی ردا اگرچه ازار گذار
داشته باشد روا است **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله قال حدثني ابن ابي الموالي عن محمد بن المنكدر قال دخلت على جابر بن عبد الله
و هو يصلي في ثوب ملتحفا به ورداؤه موضوع گفت محمد بن منکدر در آمدم بر جابر در حالی که او نماز میکرد در یک جامه که بر خود پیچیده بود و ردای او
افتاده بود فلما انصرف قلنا يا ابا عبد الله تصلي ورداؤك موضوع پس هرگاه برگشت از نماز گفتیم ابو عبد الله نماز میکنی و حال
آنکه ردای تو افتاده است یعنی باوجود ردا تنها در ازار نماز میکنی قال نعم احببت ان يراني الجهال مثلكم گفت آری چنین میکنم
دوست داشتم که به بینند مرا نادانان مانند شما رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يصلي هكذا دیدم پیغمبر خدا را که نماز میگذارد اینچنین
که مرا می بینید **باب** ما يذكر في الفخذ در آنکه گفته میشود در حکم ران که عورت است یا نه قال ابو عبد الله ويروى عن ابن عباس
وجرهد ومحمد بن جحش عن النبي صلى الله عليه وسلم الفخذ عورة ران عورت است باید پوشید وقال انس حسر النبي
صلى الله عليه وسلم عن فخذه وگفته است انس کشف کرد پیغمبر خدا از ران خود وحديث انس اسند وحديث جرهد احوط
حتى يخرج من خلافهم حدیث انس صحیح تر و قوی تر و نیکوتر است از روی اسناد و حدیث جرهد عمل بروی احوط در امر دین است
تا بر آمده شود از خلاف صحابه یعنی عمل برین احوط کردن جدا دارد از ملاحظه خلاف رای صحابه و روایت ایشان چه انس نگوید که باید
کشف کرد و اگر کسی هرگز کشف نکرده باشد عاصی است پس بر حدیث جرهد عمل کردن خلاف حدیث انس نیست و در صورت عکس
خلاف روایت جرهد است و میتوان گفت که درین دو حدیث تعارض فعل با قول است و قول راجح است بر فعل از جهت احتمال
آنکه از خواص بود وقال ابو موسى غطى النبي صلى الله عليه وسلم ركبتيه حين دخل عثمان وگفت ابو موسی پوشید
پیغمبر خدا هر دو زانوی خود را وقتی که در آمد عثمان در مجلس آن حضرت بعد از آنکه مکشوف بود و جمعی صحابه حاضر بودند و این دلیل است
که رکبتین عورت نیست از آنکه کشف عورت حرام است نسبت بهر که باشد خاصه آن مرکز دایره عصمت منزه از آنست که حرمت کردار کرد
حاما پوشیدن از عثمان از آن تواند بود که چون اهل ورع و تقوی عادت در پوشیدن آن داشتند از شدت منع و حرمت کشف عورت
غلیظه که نزدیک بآن است و صفت جمیله حیا عثمان رضی الله عنه غالب بود چنانکه مسلم و بیهقی روایت کرده اند آن حضرت فرموده الا
استحيي من رجل يستحيي منه الملائكة و فور حیا ی عثمانی ظاهر از آن هم چشم می پوشید آن حضرت که بهر کس بر یک کمال او افاضه میفرمود
مجازات و معاوضات حیای او نموده زانو را اگرچه حکم عورت نداشت پوشید و کشف آن نزد دیگران که جز یک دو بار منقول نیست تواند
که برای مشروعیت اباحت باشد وقال زيد بن ثابت انزل الله على رسوله صلى الله عليه وسلم وفخذه على فخذي وگفت زید بن ثابت فرستاد خدا
بر پیغمبر خدا وحی را در حالی که ران او بر ران من بود فثقلت علي حتى خفت ان ترض فخذي پس گرانی کرد بر من تا آنکه ترسیدم که بشکند
ران من کرمانی گوید که ازین مقوله زید ظاهر شد که ران عورت نیست از آنکه مساس عورت بی حائل حرام است چنانکه نظر کردن
بسوی آن پوشیده نماند که ازین حدیث مساس بی حائل ظاهر نمی شود تا دلیل بر عدم عورت تواند شد **حدثنا** يعقوب بن
ابراهيم قال حدثنا اسمعيل بن علية قال حدثنا عبد العزيز بن صهيب عن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
غزا خيبر فصلينا عندها صلوة الغداة بغلس روایت از انس که بتحقیق پیغمبر خدا اراده جهاد خیبر کرد پس نماز گذاردیم نزد خیبر نماز صبح

لكانهم ولا اشالهم بستر الفخذ الى الركبتة في الصلوة
وههنا قاعدة وهو ان النبي صلى الله عليه وسلم قد يميز
لما وجبين من الصلوة صلوة المحسنين وصلوة عامة المسلمين
وكم من اشياء قد جوزها في الثانية ونهى عنها في الاولى
واذا انت حفظت هذه القاعدة سهل عليك اكثر المواضع
المتناقضة في باب الصلوة **قوله** وقال زيد بن
ثابت الخ فيه نظر لانه لا دلالة فيه على ان فخذه صلى الله
عليه وسلم كان منكشفا ولو سلم انكشافه فلا نسلم انه كان
ذلك باختياره عليه السلام حتى يكون دليلا على جوازه
اللهم الا ان يقال المصنف رحمه الله اعتمد على ظاهر الحال
وعلى انه صلى الله عليه وسلم كان نبيا وهو في حالة الاختيار
وعدمه مصون عما لا ينبغي جريانه عليه صلى الله عليه وسلم
ولو سلم فكان ينبغي ان ينبه عليه بعد تلك الحالة كما انه
عليه بعده وقع منه مرة فتامل

اسماء الرجال

ابن ابي الموالي ... محمد بن جحش ... اسمعيل ... عبد العزيز ... [illegible]

شيخ الاسلام | كتاب العلم

که کدام کس بود قال ابن عباس هو خضر گفت
ابن عباس آن مصاحب خضر است و ذکر نکرد راوی
مقوله حر بن قیس را شیخ ابن حجر گفته واقف نشدم
بمان در هیچ طرق این حدیث فمر بهما ابي بن كعب
پس گذشت بایشان هردو ابی بضم همزه و فتح موحده
و تشدید تحتیه ابن کعب بن منذر انصاری که کاتب
وحی و یکی از آن شش کس که یاد گرفته بودند قرآن
را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و میخواند
او را آنحضرت سید الانصار و عمر سید المسلمین
سنه نوزده یا بست یا سی فدعاه ابن عباس
پس خواند او را ابن عباس فقال اني تماريت
انا وصاحبي هذا في صاحب موسى پس
گفت ابن عباس نزاع دارم من و یار من که نیست
یعنی حر بن قیس در تعیین صاحب موسی الذي
سال موسى السبيل الى لقيه آنکه سئوال کرد

تاریکی شب ظاهر التعجیل بجهت آن بود که پیش از آنکه آنها خبردار شوند بر سر اهل خیبر برسند فرکب نبی الله صلی الله علیه وسلم ورکب
ابو طلحة وانا ردیف ابی طلحة پس سوار شد پیغمبر خدا و سوار شد ابو طلحه و من سوار بودم از پس ابو طلحه فاجری نبی الله صلی الله
علیه وسلم فی زقاق خیبر پس راند مرکب را پیغمبر خدا در کوچه خیبر وان رکبتی لتمس فخذ نبی الله صلی الله علیه وسلم و بتحقیق
زانوی من سود ران پیغمبر خدا را ثم حسر الازار عن فخذه حتی انی انظر الی بیاض فخذ نبی الله صلی الله علیه وسلم پس کشف
کرد آن حضرت ازار را از ران خود تا آنکه بتحقیق من می بینم بسوی سفیدی رنگ ران پیغمبر خدا بعضی ناظران این کتاب حسر بصیغه مجهول
خوانده بقیاس آنکه در صحیح مسلم انحسر واقع شده یعنی بی اختیار آن حضرت منکشف شد پس دلیل بر عورت نبودن نبود واین قیاس
چیزی نیست مولف بصیغه معلوم خوانده چنانکه در روایت انس بصیغه معلوم نقل کرده فلما دخل القریة قال الله اکبر خربت خیبر انا
اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس هرگاه در آمد قریه خیبر را گفت الله اکبر خراب گشت خیبر بطریق
اخبار بغیب فرمود یا دعای بد کرد بر اهل آن بتحقیق ما وقتی که نزول کنیم بزمین قومی پس بد است صباح آن قوم ترسانده شده
قالها ثلثا فرمود این کلمات را سه بار قال وخرج القوم الی اعمالهم گفت انس و بیرون آمدند مردم قریه بسوی جاهای عمل
خود یا بیرون آمدند برای کارهای خود فقالوا هذا محمد پس گفتند قوم یا اهل آن زمین این محمد است یا آمده است محمد پیغمبر خدا قال
لعبد العزیز وقال بعض اصحابنا والخمیس یعنی الجیش گفت عبد العزیز و گفت بعضی یاران ما کنایت از محمد بن سیرین
ولشکر آمد یعنی عبد العزیز گفت از انس همین شنیدم که گفتند محمد وابن سیرین ضم کرده خمیس را هم و تفسیر یعنی الجیش از رواة درج یافته
لشکر را خمیس میگویند از آنرو که پنج قسم میباشد مقدمه و ساقه و قلب و میمنه و میسره قال فاصبناها عنوة گفت انس فتح کردیم
خیبر را بالقهر و غلبه یا بصلح و نرمی عنوة از کلماتی است که در دو معنی ضدی آید از ینجاست که اختلاف واقع شد که فتح خیبر بصلح بوده
یا بقهر و جلای وطن گفته اند که بعضی از آن بصلح بود و برخی بقهر فجمع السبی فجاء دحیة فقال یا نبی الله اعطنی جاریة من السبی
پس گرد آورده شد بندیان پس آمد دحیه کلبی و گفت ای پیغمبر خدا عطا کن مرا واحدی از ین بندیان فقال اذهب فخذ جاریة فاخذ
صفیة بنت حیی پس فرمود برو بگیر واحدی را وی گرفت صفیه دختر حیی را فجاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا نبی الله
اعطیت دحیة صفیة بنت حیی سیدة قریظة والنضیر لا تصلح الا لک پس آمد مردی بسوی پیغمبر خدا و گفت ای پیغمبر خدا بخشیدی
دحیه را صفیه که سید قبیله قریظه و قبیله نضیر از یهود خیبر است این زن لایق نیست مگر ترا که وی با این حسن و جمال از اولاد هارون
پیغمبر است قال ادعوه بها فجاء بها فرمود بطلبید دحیه را با آن واه پس آمد دحیه بوی فلما نظر الیها النبی صلی الله علیه وسلم
قال خذ جاریة من السبی غیرها پس هرگاه نظر کرد آن حضرت بسوی صفیه فرمود دحیه را بگیر واحدی از بندیان غیر این آن حضرت
استرجاع کرد از دحیه بملاحظه رشک و غیرت دیگران که افضل از وی بوده اند نقل است که آن حضرت وو داد دیگر بدحیه داد که عم زاده
صفیه بودند قال فاعتقها النبی صلی الله علیه وسلم وتزوجها گفت انس راوی این حدیث پس آزاد کرد آن حضرت صفیه را و بزوجه
خود گرفت برای تشریف و تکریم او فقال له ثابت یا ابا حمزة ما اصدقها قال نفسها اعتقها وتزوجها گفت مر انس را ثابت
بنانی ای ابا حمزه چه کرد مهر او را گفت ذات او را که آزاد کرد و بزوجه خود گرفت گفته اند که این مهر از خصائص آن حضرت است امام احمد
بر ظاهر حمل کرده و در حق دیگران نیز روا داشته حتی اذا کان بالطریق جهزتها له ام سلیم فاهدتها له من اللیل تا آنکه وقتی که
بود آن حضرت در راه در سد روحا که نزدیک چهل میل از مدینه است آراسته کرد او را ام سلیم مادر انس بزفاف و داد او را بهمان شب
فاصبح النبی صلی الله علیه وسلم عروسا پس صبح کرد پیغمبر خدا در حالی که عروس بود و عروس بر وزن صبور اطلاق آن بر مرد و زن

شیخ الاسلام | کتاب العلم

دانا تر از خود فقال موسی لا پس گفت موسی نمیدانم
کسی را که دانا تر از من باشد فاوحی الله تعالی الی موسی
بلی عبدنا خضر پس وحی فرستاد خدای برتر بسوی
موسی که هست دانا تر از تو بنده ما که خضر است فسال
موسی ربه السبیل لیه پس پرسید موسی پروردگار
خود را راه بسوی او چه قسم جویم و کجا یابم فجعل الله له
الحوت آیة پس گردانید خدا تعالی برای موسی ماهی
را علامت که بدان پی برد بمکان خضر وقیل له اذا
فقدت الحوت فارجع فانک ستلقاه و گفته
شد مر او را چون گم کنی آن ماهی را پس بازگرد و در پی
آن ماهی رو پس بتحقیق تو سرانجام نیست که ملاقات
کنی او را در روایت کتاب الانبیاست گفت موسی
پروردگارا چگونه مرا بوی راه باشد فرمود بگیری ماهی را
در زنبیل پس جائی که گم کنی او را وی همانجاست پس
گرفت ماهی را در زنبیل و بیوشع سپرد و گفت او را
وقتی که گم کنی ماهی را آگاه کن مرا پس روان شدند
فکان یتبع اثر الحوت فی البحر پس بود موسی که
میرفت در پی دریافت نشان آن ماهی در دریا تا آنکه
بصخره رسیدند موسی در خواب رفت پس رسید
ماهی از آب چشمه حیات که در بیخ صخره بود چیزی که بعضی
حیات آن ماهی گشت و بحرکت آمد و راه دریا گرفت
و فراموش کرد یوشع ایشان خبرداری حال ماهی را بحقیقت
حال نا رسیده باز روان شدند و روز و شب گذرانیدند
تا چون صبح کردند گفت موسی رفیق خود را بیار ناشتا
ما را تا بخوریم که از ین سفر رنج و محنت بسیار دیدیم
فقال لموسی فتاه پس گفت موسی را جوان رفیق
او یوشع بن نون ارایت اذ اوینا الی الصخرة
فانی نسیت الحوت آیا خبرداری که وقتیکه جا گرفته
بودیم بسوی آن صخره پس بتحقیق من فراموش کردم
آن ماهی را که از حال وی خبر ندارم تا خبر دهم ترا از
حال وی آنچه دیده بودم چنانچه در روایت کتاب التفسیر
است که چون اضطراب کرد ماهی و موسی خفته بود
گفت فتی موسی بیدار نمیکنم او را تا آنکه چون بیدار
شد و فراموش کرد اینکه خبر دهد او را وما انسانیه
الا الشیطان ان اذکره و فراموش نگردانید
مرا آن ماهی را مگر شیطان اینکه یاد کنم آن را یعنی فراموش
نساخت یاد ماهی را مگر شیطان و شاید که باعث

اسماء الرجال

شيخ الاسلام | كتاب العلم

طاق راه در آمدند فوجدا خضرا پس یافتند آن بزرگ خضر را وسلام وکلام بمیان آمد فکان من شانهما پس بود از حال موسی وخضر الذی قص الله تعالی فی کتابه آنچه خبر داده است خدای بزرگ در کتاب خود و مولف نیز آنرا بنوعی تفصیل در کتاب الانبیا وکتاب التفسیر آورده **باب** قول النبی صلی الله علیه وسلم اللهم علمه الکتاب. چون ذکر این قول در اصل تقریب بود برای روایت شیخ این حدیث را مولف گردانید انرا ترجمه باب او لا بعد ازان از طریقی که بوی رسیده بود سند آورد آن را بهمان اسناد وگفت **حدثنا** ابو معمر بروزن جعفر عبد الله بن عمرو بن حجاج بصری قدری سعد بن بقعد بضم میم توثیق کرده او را ابن معین سنه دو صد وبست وچهار قال حدثنا عبد الوارث ابن سعید بن ذکوان عنبری منسوب بعنبر بن عمرو بن تمیم سنه یکصد وهشتاد قال حدثنا خالد بن مهران بصری تابعی معروف بحذاء بحا مهمله و ذال معجمه مشدده والف ممدود از حذو بمعنی راست کردن دو چیز باهم لقب کرده شدند آن بجهت گفتن وی برو احذوا علی هذا الحدیث او علی هذا النحو یا بجهت مجالست وی با کفش دوزان سنه یکصد و چهل ویک عن عکرمة ابو عبد الله مفسر قرشی است مولی ابن عباس تکلم کرده شده در وی بجهت اعتقاد برای خوارج وابن سکین گفت کسی که کلام کند در عکرمه پس وی متهم بر اسلام است وبخاری وغیر وی گفته نیست هیچ یکی از اصحاب مگر آنکه احتجاج کرده بعکرمه سنه یکصد وپنج یا شش یا هفت ومیگفتند مردم مردم افقه مردم عن ابن عباس انه قال ضمنی رسول الله گفت ابن عباس فراهم آورد مرا بخود بطریق شفقت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقال اللهم علمه الکتاب وفرمود خداوندا بیاموز او را قرآن وعلم وفهم آن وتحقیق سنجا

یکسان است در صیغه جمع فرق است جمع مرد عرس است وجمع زن عرایس فقال من کان عنده شیء فلیجئ به پس فرمود کسی که باشد نزد او چیزی ازاطعمه پس بیارد آنرا وبسط نطعا فجعل الرجل یجیئ بالتمر وجعل الرجل یجیئ بالسمن پس گشت مردی که آورد خرما را ومردی آورد روغن را قال واحسبه قد ذکر سویقا گفت عبد العزیز راوی انس گمان میبرم انس را که گفت آورد دیگری تخاسرا قال فحاسوا حیسا گفت انس پس آمیختند آمیختنی وکانت ولیمة رسول الله صلی الله علیه وسلم پس بود این طعام ولیمه آن حضرت ولیمه آن طعامی که در زفاف یعنی جمع شدن مرد با زن کنند **باب** فی کم تصلی المرأة من الثیاب باب در بیان آنکه در چند جامه نماز کند زن مذهب امام ابی حنیفه ومالک وشافعی آنست که دو جامه پیراهن وسر انداز کفایت دارد وعطا گفته که از تابعین است در سه جامه سیوم ازار وابن سیرین در چهار جامه چهارم چادری که خود را در آن بپیچد روا داشته وقال عکرمة لو وارت جسدها فی ثوب جاز گفت عکرمه اگر بپوشد بدن را در یکجامه رواست نماز او **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عروة ان عائشة قالت لقد کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الفجر فتشهد معه نساء من المؤمنات متلفعات فی مروطهن گفت عائشه تحقیق بود پیغمبر خدا نماز فجر میکرد پس حاضر می شد باوی زنان مسلمانان در حالی که پوشیده بودند سر وتن را در چادرها ثم یرجعن الی بیوتهن ما یعرفهن احد پستر برمیگشتند بسوی خانهای خود بحالی که نمی شناخت ایشان را کسی از آنکه تمام سر وبدن خود را می پوشیدند یا از تیرگی مناسب سوق همان معنی اول است ازین حدیث فهم نمیشود که جامه دیگر هم میداشتند تا استدلال مولف رحمه الله بر ترجمه تمام شود ومجرد احتمال در دلیل کفایت ندارد مگر آنکه گوئیم مولف در ترجمه قصد نکرده که ثیاب البته متعدد باید وایراد قول عکرمه در ترجمه ناظر درین است **باب** اذا صلی فی ثوب له اعلام ونظر الی علمها وقتی که نماز کند مصلی در جامه که پوشیده مر او را علمها است ونظر کند بسوی آن علمها ضمیر له وعلمها راجع ثوب است اول باعتبار لفظ ثوب وثانی باعتبار معنی ثوب که عبارت از خمیصه است **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا ابراهیم بن سعد قال حدثنا ابن شهاب عن عروة عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی فی خمیصة لها اعلام فنظر الی اعلامها نظرة مرویست از عائشه که تحقیق پیغمبر خدا نماز گذارد در چادری سیاه که مر او را علمها بود پس نگاه کرد بسوی علمهای آن یک نگاهی فلما انصرف قال اذهبوا بخمیصتی هذه الی ابی جهم پس وقتی که برگشت از نماز فرمود ببرید این چادر علمدار را بسوی ابی جهم که وی بهدیه آورده بود وائتونی بانبجانیة ابی جهم فانها الهتنی آنفا عن صلاتی وبیارید مرا چادری ابی جهم که علم ندارد وتحقیق آن خمیصه باز داشت مرا همین لحظه از نماز من مراد آنست که نزدیک بود که مرا باز دارد چنانکه از تعلیق که مولف آورده معلوم میشود که ترسیدم که مرا در فتنه اندازد ودر موطای مالک آورده که کادت یفتننی وآنکه حال آنسرور صلی الله علیه وسلم عالی تر ازآنست که چیزی او را از حضوری که در نماز داشت باز داشته باشد میتوان گفت که حضور حق را مراتب ودرجات غیر متناهی است آن مرتبه که خاصه آن حضرت بود اگر ازانجا تنزل نماید هنوز در جائی خواهد بود که مقربان ودیگر صبحجد وفنا تیرهای دراز آنجا رسیده باشند وباوجود آنحضرت روا نداشت که ازآن مرتبه برآید اگر گوئی آن حضرت چون روا داشت که دیگری آن چادر بپوشد گوئیم چون ابو جهم هدیه آورده بود آنرا بوی باز داد که بغرو شد ونیز گویند که ابو جهم بصیر بود واو را مانع از حضور نخواهد شد وچادری دیگر از وی طلبید تا رد هدیه نشود واو بیدلی نماید وقال هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة قال النبی صلی الله علیه وسلم کنت انظر الی علمها وانا فی الصلوة فاخاف ان یفتنني فرمود بودم من که نظر میکردم بسوی علم او در حالی که در نماز بودم پس ترسیدم این را که در فتنه اندازد مرا وباز دارد از کمال حضور **باب** ان صلی فی ثوب مصلب وفیه تصاویر هل تفسد صلوته وما ینهی عن ذلک باب در بیان آنکه اگر نماز گذارد کسی در جامه که شکل صلیب دارد یا در جامه که در وی صورتهاست آیا فاسد میشود نماز مصلی یا نه ودر بیان آنکه منع کرده شده است ازان یعنی از تصویر **حدثنا** ابو معمر عبد الله بن عمرو قال حدثنا

عبد الوارث قال حدثنا عبد العزيز بن صهيب عن انس قال كان قرام لعائشة سترت به جانب بيتها گفت انس بود پرده تنگ
که در روی نقشها بود و رنگها داشت مر عائشه را که پرده گرفته بود بآن طرف خانه خود را فقال النبي صلى الله عليه وسلم اميطي عنا قرامك
هذا فانه لا تزال تصاويره تعرض في صلاتي فرمود پیغمبر خدا دور کن از ما پرده خود را که اینست تحقیق همیشه نقشهای آن پیش
می آید در نماز مناسبت حدیث بترجمه آنست که هرگاه چنین جامه نا پوشیده نا روا باشد نماز دارد پوشیده بطریق اولی خواهد بود و تا آنکه امر
بازاله آن مستلزم نهی از مطلق استعمال هست **باب** من صلى في فروج حرير ثم نزعه حکم کسی که نماز گذارد در قبای حریر پس دور کرد آنرا
حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث عن يزيد عن ابي الخير عن عقبة بن عامر قال اهدي الى النبي صلى الله عليه وسلم
فروج حرير فلبسه فصلى فيه ثم انصرف فنزعه نزعا شديدا كالكاره له گفت عقبه هدیه آورده شد بسوی پیغمبر خدا قبای حریر پس پوشید آنرا و نماز کرد
در آن پس چون برگشت از نماز کشید از بدن کشیدنی سخت چنانچه ناخوش دارنده مر و را قال لا ينبغي هذا للمتقين و فرمود سزاوار
نیست این برای پرهیزگاران از کفر پس مراد مسلمانان اند یا پرهیزگاران از گناهان پس مراد صلحای مسلمانان اند و برین تقدیر از
محرمات خواهد بود چنانچه معنی اول ناظر بشعار اهل کفر است گفته اند که بر کشیدن این قبای حریر بوحی بود و این ابتدای حرمت است
باب الصلوة في الثوب الاحمر باب در روا بودن نماز در جامه سرخ **حدثنا** محمد بن عرعرة قال حدثني عمر بن ابي زائدة عن عون بن
ابي جحيفة عن ابيه قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في قبة حمراء من ادم گفت ابو جحيفه دیدم پیغمبر خدا را در قبه سرخ از چرم و رأيت
بلالا اخذ وضوء رسول الله صلى الله عليه وسلم و دیدم بلال را که گرفته است آب وضوی پیغمبر خدا و رأيت الناس يبتدرون
ذلك الوضوء فمن اصاب منه شيئا تمسح به و دیدم مردم را که مسابقت و پیشی میکردند بر یکدیگر پس کسی که رسید
ازان آب چیزی را بر روی میمالید و من لم يصب منه شيئا اخذ من بلل يد صاحبه و کسی که نرسید ازان آب چیزی را گرفت از
تری دست همراه خود ثم رأيت بلالا اخذ عنزة فركزها ثم دیدم بلال را که گرفته نیزه خورد را پس خلانید آنرا در زمین و خرج
النبي صلى الله عليه وسلم في حلة حمراء مشمرا صلى الى العنزة بالناس ركعتين و بیرون آمد پیغمبر خدا در دو جامه که ازار و ردای
که سرخ بود و مراد دو چادر یمانی است که در میان تارهای سرخ داشت چنانکه الحال در بین دیار است و مراد از ثوب احمر در ترجمه همین
است در حالی که بر داشته بود ازار از ساق نماز گذارد بسوی نیزه که ستره کرده بود آنرا با مردم دو رکعت گفته اند که نماز پیشین بود در حال سفر
و رأيت الناس والدواب يمرون من بين يدي العنزة و دیدم مردم را و جانوران را که میگذشتند پیش عنزه **باب** الصلوة في السطوح والمنبر
والخشب در حکم نماز بر بامها و بر منبر و چوبها قال ابو عبد الله ولم ير الحسن باسا ان يصلى على الجمد والقناطر وان جرى تحتها بول او فوقها او امامها
اذا كان بينهما سترة گفت مولف رحمة الله عليه و ندیده است حسن بصری باکی اینکه نماز گذارده شود بر یخ و بر پلها اگرچه روان باشد
زیر پل شاشه یا بالای آن و پیش آن وقتی که باشد میان مصلی و بول یا میان قناطر و بول مانعی از رسیدن نجاست این قید متعلق به پیش پل است وصلى ابو هريرة
على ظهر المسجد بصلوة الامام و نماز گذارد ابو هریره بر پشت بام مسجد باقتدای نماز امام امام ابو حنیفه و امام شافعی مکروه داشته اند که امام
تنها بر بلندی باشد یا مقتدی تنها بر بلندی و امام در پایان بود مگر برای تعلیم ارکان نماز یا اصل جواز نماز چنانکه آنحضرت کرده اند وصلى ابن عمر على الثلج
و نماز گذارد ابن عمر بر یخ و برف **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال اخبرنا ابو حازم قال سألوا سهل بن سعد من اي شيء المنبر
گفت ابو حازم پرسیدند سهل بن سعد را از کدام چوب بود منبر پیغمبر خدا در مسجد مدینه فقال ما بقي في الناس اعلم به مني پس گفت سهل
نمانده است کسی در مردم دانا تر بآنچه پرسید از من هو من اثل الغابة آن منبر از درخت گز غابه بود و غابه جنگلی است جانب بلندیهای
مدینه عمله فلان مولى فلانة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقام عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم حين عمل ساخته بود آنرا فلان

شيخ الاسلام | كتاب العلم

قدنا هزت الاحتلام گفت ابن عباس پیش آمدم
سواره بر خر ماده و حال آنکه من دران روز نزدیک
شده بودم به بلوغ اتان بفتح همزه و بکسر بمعنی ماده خر و حمار
شامل مذکر و مونث است و رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم يصلي بمنى الى غير جدار و پیغمبر
خدا صلى الله عليه وآله وسلم نماز میگذارد و بمنا که در رشته
جبل است او که بسوی غیر دیوار یعنی در میدان فمررت
بين يدي بعض الصف پس گذشتم پیش بعض
صف نماز وارسلت الاتان ترتع و سر دادم ماده
خر را که میچرید ودخلت في الصف و در آمدم در صف
نماز فلم ينكر ذلك علي احد پس انکار نکرد این عمل را
بر من هیچ کس از جهت عدم قطع اتان نماز را یا از جهت عدم
بلوغ من اگرچه قریب بلوغ بودم یا از جهت آنکه آنحضرت
پیش ستره داشت عنزه بود و ستره امام ستره قوم باشد
روایت کرده ابن عباس صورت واقعه پیش از هنگام
بلوغ خود را و تقریر آنحضرت آن را که در حکم قول است
وقبول کردن مردم این روایت را از وی دلیل بر عدالت
حدثنا محمد بن يوسف يعني بيكندي قال
حدثنا ابو مسهر بضم ميم و سكون سين مهمله و كسر
دال مهمله عبد الاعلى بن مسهر غساني دمشقي سنه
دو صد و هژده قسطلانی گفته تحقیق ملاقات کرده
مولف نیز و شنیده است از وی اند کی لیکن اینجا
روایت بواسطه وارد قال حدثني محمد بن حرب
بفتح حا و سکون را و با موحده خولانی منسوب بخولان بن مالک بفتح
خا معجمه و نون حمصي سنه یکصد و هفتاد و چهار قال
حدثني الزبيدي بضم زا معجمه و فتح موحده ابو الهذيل
محمد بن وليد بن عامر شامي حمصي سنه یکصد و چهل و
هفت یا هشت عن الزهري عن محمود بن الربيع
بفتح را و کسر موحده ابن سراقه انصاری خزرجی و ...

درنام او اختلاف است اصح آنست که میمون بود غلام فلانه عایشه انصاریه برای پیغمبر خدا و استاد آنحضرت بروی وقتی که ساخته و نهاده شد در مسجد فاستقبل القبلة وکبر وقام الناس خلفه فقرأ ورکع ورکع الناس خلفه پس روی کرد جانب قبله و تکبیر تحریمه کرد و استادند مردم پس آنحضرت پس قراءت قرآن کرد و رکوع کرد و رکوع کردند مردم از پس آنحضرت ثم رفع راسه ثم رجع القهقری فسجد علی الارض پس از رکوع برداشت سر خود را پس رجوع کرد پس پا و سجده کرد بر زمین ثم عاد الی المنبر ثم قرأ ثم رکع ثم رفع راسه ثم رجع القهقری حتی سجد بالارض وهذا شانه پس عود کرد بسوی منبر و استاد بروی پس خواند و رکوع کرد و سر برداشت و رجوع کرد بر پس پا تا آنکه سجده کرد بر زمین و این است حال آنحضرت یا شان منبر که از وی پرسیدند از این حدیث چند چیز معلوم میشود نماز بر منبر و بر چوبها و بلند ایستادن امام و پایان ایستادن مقتدیان و آنکه خطوات کثیره مفسد نماز نبوده است اگرچه این منبر سه پایه بوده است و احتمال دارد که بر پایه نخستین یا دویمی ایستاده باشند و بیک خطوه فرود آمده و باهم بیک خطوه بر رفته باشند و این فعل قلیل است با وجود آن در تمام نماز خطوات کثیره لازم آمد قال ابو عبد الله قال علی بن عبد الله المدینی سالنی احمد بن حنبل عن هذا الحدیث قال فانما اردت ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اعلی من الناس گفت ابو عبد الله مولف گفت علی بن عبد الله مدینی پرسید مرا امام احمد ازین حدیث گفت علی بن عبد الله نخواسته ام از ذکر این حدیث مگر آنکه بتحقیق پیغمبر خدا بلندتر استاده از مردم فلا باس ان یکون الامام اعلی من الناس بهذا الحدیث پس باکی نیست اینکه باشد امام بلندتر از مقتدیان بمقتضای این حدیث قال فقلت بان سفیان بن عیینة کان یسئل عن هذا کثیرا فلم تسمعه منه قال لا گفت علی بن عبد الله گفتم مر امام احمد را بتحقیق سفیان پرسیده می شد ازین حدیث و مضمون آن بسیاری آیا نشنیده تو از وی گفت نه حدثنا محمد بن عبد الرحیم قال حدثنا یزید بن هارون قال حدثنا حمید الطویل عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سقط عن فرسه فجحشت ساقه او کتفه روایت کرده حمید از انس که پیغمبر خدا افتاد از اسپ پس خراشیده و شگافته شد پوست ساق یا شانه او شک راویست وآلی من نسائه شهرا و سوگند خورد که در نیاید بر زنان یکماه فجلس فی مشربة له درجتها من جذوع النخل پس نشست در غرفه بلند که آن حضرت را بود پایه آن از تنه خرما فاتاه اصحابه یعودونه پس آمدند او را یاران او بجائی که عیادت کنند آن حضرت را فصلی بهم جالسا وهم قیام پس نماز گذارد بایشان درحالی که نشسته بود و ایشان ایستاده بودند فلما سلم قال انما جعل الامام لیؤتم به پس هرگاه سلام داد از نماز فرمود گردانیده نشده است امام مگر از برای آنکه اقتدا کرده شود بوی فاذا کبر فکبروا واذا رکع فارکعوا واذا سجد فاسجدوا وان صلی قائما فصلوا قیاما پس وقتی که تکبیر گوید و تحریمه بندد تکبیر گوئید و وقتی که رکوع کند رکوع کنید شما و وقتی که سجده کند سجده کنید شما و اگر نماز کند ایستاده پس شما نماز ایستاده کنید ظاهر ازین مقوله آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بعد ازین نماز فرمودند آنست که هرکه ازین مردم کسی را در موافقت و متابعت ارکان مذکوره تقصیری شده باشد پس بر ترک موافقت اعتراض کرده و تنبیه ساخته و از فحوای کلام قسطلانی فهم میشود که اعتراض بر آن بود که چون آنحضرت نشسته نماز کردند بایستی که آنها نیز نشسته نماز میکردند و این معنی بطریق مفهوم مخالف از قول آنحضرت ان صلی قائما فصلوا قیاما و هو ان صلی قاعدا فصلوا قعودا اگر فهمیده چنانکه مذهب شافعی است و چون این حکم مخالف مقرر است نزد شافعیه و غیرهم تقیید میکنند و میگویند که درین حکم قعود مقتدیان قید عجز معتبر است یعنی اگر مثل امام عاجز باشند نشسته نماز کنند پوشیده نماند که این توجیه اعتراض را وجهی نمی ماند فظاهر قول انما جعل الامام لیؤتم به اعتراض و تنبیه است بر ترک موافقتی با آنکه در همه ارکان موافقت بشرط عدم عجز است برین تقدیر در یک حکم اخیر قید عجز معتبر شد پس خالی از رکاکت نیست و حکم آنکه امام قاعد باشد و قوم قایم مذکور نمی شود مگر آنکه از مفهوم مخالف این قید فراگیرند یعنی اگر عاجز نباشند در وقت قعود امام استاده کنند و آنکه گفته که صحیح آنست که این حکم در همه زمان ثابت بوده و منسوخ شد بنمازی که در آخر مرض

میان چار و پنج ظاهر است و شاید که معمول این دیار که اطفال را در حدود و انیدرت که زیاده از چار و کم از پنج بتعلیم سپهند مبنی بر آنست اگرچه خصوصیت مدت مطلقه کسی عیار نداراد وجهی غیر ازین شد والله اعلم

باب الخروج فی طلب العلم

ذکر بیرون آمدن بسفر در جست و جوی علم و استحباب آن ورحل جابر بن عبد الله مسیرة شهر الی عبد الله بن انیس بتصغیر انس ابن سعد جهنی بضم جیم و فتح ها حلیف انصار سنه پنجاه و چهار فی حدیث واحد و سفر کرده بود جابر که صحابی مشهور انصاری خزرجی است بمسافت یکماهه راه بسوی عبد الله بن انیس در شنیدن یک حدیث که مولف آنرا در آخر کتاب در باب لا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له بطریق تعلیق آورده که گفت ویذکر عن جابر عن عبد الله بن انیس قال سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول یحشر الله العباد فینادیهم بصوت یسمعه من قرب کما یسمعه من قرب انا الملک انا الدیان و نیز مولف در ادب مفرد و غیر وی خود از جابر آورده اند که گفت رسید مرا از مردی حدیثی که شنیده بود آنرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس شتری خریدم و رخت خود بروی بستم پس سفر کردم بسوی آنکس یکماه تا آنکه بشام رسیدم در آنجا عبد الله بن انیس بود القصه بوی گفتم رسیده است مرا که تحقیق تو شنیده حدیثی را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس خوف کردم که بمیرم پیش از آنکه بشنوم آنرا پس گفت عبد الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت یحشر الناس یوم القیمة عراة الحدیث و بر بخوان اند دیگر صحابه و تابعین نیز آمده که در طلب حدیث و تحصیل سنن نبوی طی مراحل کرده اند حدثنا ابو القاسم خالد بن خلی بفتح خاء معجمه و کسر لام خفیف قاضی حمص بالکسر شهریست بشام قال حدثنا محمد بن حرب قال قال الاوزاعی بفتح همزه و بزا معجمه عبد الرحمن دمشقی یکی از اکابر اعلام و اتباع تابعین است و اوزاع قریه ایست نزد کبه دمشق یا بطنی از حمیر یا همدان یا متعز فرق قبایل سنه یکصد و پنجاه و هفت اخبرنا الزهری عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابن عباس انه تماری ازما ربمعنی شارع و مجادله هو والحر بن قیس بن حصن الفزاری و در بعضی نسخ لفظ هو ساقط است فی صاحب موسی فمر بهما ابی بن کعب فدعاه ابن عباس فقال انی تماریت انا وصاحبی هذا فی صاحب موسی الذی سال موسی السبیل الی لقیه هل سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یذکر شانه فقال ابی نعم سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یذکر شانه یقول

رحلت آن حضرت نشسته کردند و مردم ایستاده کردند نیز بعید است والله اعلم ﴿قوله﴾ للتضرع عنی پس فرود آمد از آن غرفه بیست و نه روز را و در آمد بر زنان فقالوا یا رسول الله انک آلیت شهرا فقال ان الشهر تسع وعشرون پس گفتند یصحابه ای رسول خدا تو سوگند یکماه خورده فرمود ماه بیست و نه روز است یعنی ماه بیست و نه روز میباشد یا آنکه این ماه بحسب اتفاق بیست و نه روز است و من نیت همین ماه کرده بودم باب اذا اصاب ثوب المصلی امرأته اذا سجد در حکم آنکه وقتی که برسد جامه مصلی زن او را وقتی که سجده کند حدثنا مسدد عن خالد قال حدثنا سلیمان الشیبانی عن عبدالله بن شداد عن میمونة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی وانا حذاءه وانا حائض وربما اصابنی ثوبه اذا سجد گفت میمونه پیغمبر خدا نماز میکرد در حالی که در پهلوی او بودم و من حائض بودم و بسا بود که میرسید بمن جامه او وقتی که نماز میکرد و قالت وکان یصلی علی الخمرة گفت میمونه و بود آن حضرت که نماز میکرد بر بوریا که از برگ نخل خرما میبافتند خمره از آن رو میگویند که میپوشد روی زمین را باب الصلوة علی الحصیر در بیان نماز گذاردن بر بوریا وصلی جابر بن عبدالله وابو سعید فی السفینة قیاما و نماز گذاردند جابر و ابو سعید در کشتی ایستاده وقال الحسن تصلی قائما ما لم تشق علی اصحابک تدور معها وگفت حسن بصری در وقتی که پرسیدند از وی از نماز بر سفینه کا استاده کنند یا نشسته نماز میکنی در کشتی بحال قیام مادامی که رنج نرسی بر همراهان خود میگردی با آن سفینه آنجا که بگردد بجانب قبله و غیر قبله والا فقاعدا و اگر بهمراهان رنجی رسد پس نشسته بگذاری مراد از اصحاب اهل سفینه اند یا اهل نماز ظاهر همین اخیر است این هر دو اثر تائید ترجمه نمیکنند یا رب مگر مراد غیر زمین قرار ند گفته اند غرض از این باب وایراد حدیث اشارت است برد حدیثی که ابن ابی شیبه وغیر او آورده که از عایشه پرسیدند که آیا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نماز بر حصیر میکرد و حال آنکه خدا فرموده است وجعلنا جهنم للکافرین حصیرا گفت عایشه هرگز نفرموده است که نماز بر حصیر کرده باشد و این حدیث ضعیف است و خلاف حدیث صحیح است چنانکه نقل کرده و این آثاری که آورده در آن هم اشارت است بآنکه نماز بر غیر زمین رواست و آنکه بمعاذ فرموده عفر وجهک فی التراب گرد آلود کن روی خود را در خاک یعنی سجده کن بر خاک شرط نیست بر خاک نماز گذاردن حدثنا عبدالله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن اسحق بن عبدالله بن ابی طلحة عن انس بن مالک ان جدته ملیکة دعت رسول الله صلی الله علیه وسلم لطعام صنعته له فاکل منه مرویست از انس که جده مادری او مادر ام سلیم که نام او ملیکه است دعوت کرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم برای طعامیکه ساخته بود آنرا برای آن حضرت پس خورد آن حضرت از آن طعام ثم قال قوموا فلاصلی لکم پس فرمود برخیزید تا آنکه نماز کنم برای شما یعنی تا برکت از آن بشما عاید شود قال انس فقمت الی حصیر لنا قد اسود من طول ما لبس فنضحته بماء گفت انس پس ایستادم بسوی بوریائی که ما را بود در حالی که سیاه شده بود از درازی زمان استعمال پس شستم آنرا بآب فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم وصففت انا والیتیم وراءه والعجوز من ورائنا پس ایستاد پیغمبر خدا بنماز و صف بستم من و یتیم ضمیره مولی پیغمبر خدا پس آنحضرت و پیر زال مادر ام سلیم مذکوره پس ما یان فصلی لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتین ثم انصرف پس گذارد پیغمبر خدا دو رکعت نفل پس برگشت از نماز یا مراجعت کرد از خانه ما باب الصلوة علی الخمرة نماز گذاردن بر بوریا مکرر معلوم شده اگر بابی جدائی ساخت بس بود لیکن معلوم شده که غرض مولف رح در ابواب آنست که هر حدیثی که از شیخی شنیده بهر عنوانی که شنیده بهمان عنوان نقل کرده ملاحظه از تکرار نکند او و حدثنا ابو الولید قال اخبرنا شعبة قال حدثنا سلیمان الشیبانی عن عبدالله بن شداد عن میمونة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی علی الخمرة گفت میمونه بود پیغمبر خدا نماز میگذارد بر بوریا باب الصلوة علی الفراش نماز گذاردن بر جامه خواب از هر جه باشد خواه با زن خود بر آن خوابیده باشد یا نه

اسماء الرجال

شیخ الاسلام | ١ | کتاب العلم

گور گشت حجت شد برای ما در احکام باب فضل من علم وعلم بیان فضیلت و کثرت ثواب کسی که دانا است و دیگری را دانا نماید حدثنا محمد بن العلاء بمهمله و مد ابو کریب همدانی سنه دو صد و چهل و هشت قال حدثنا حماد بن اسامة ابو اسامه بن یزید هاشمی قرشی کوفی سنه دو صد و یک عن برید بصیغه تصغیر تصغیر ابو برده بن عبدالله بن ابی برده بن ابی موسی عن ابی بردة بضم موحده عامر بن ابی موسی عن ابی موسی عبدالله بن قیس اشعری عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال مثل ما بعثنی الله به من الهدی والعلم فرمود صفت آنچه فرستاده است مرا خدا بآن که راه راست و علم است هدی بالضم راه راست کذا فی المهذب کمثل الغیث الکثیر اصاب ارضا مانند صفت باران بسیار است که رسید زمینی را فکانت منها نقیة قبلت الماء فانبتت الکلاء والعشب الکثیر پس بود از آن زمین پاره پاک و برگزیده که قبول کرد و فرو برد آب را پس برویانید گیاه و سبزه بسیار کلا بهمزه مقصوره گیاه تر باشد یا خشک و عشب بضم عین و سکون شین گیاه تر وکانت منها اجادب و بود از آن زمین پاره سخت که فرو برد آب را و نرویانید گیاه را اجادب بجیم و دال مهمله جمع جدب بتحریک چنانچه صحیح در روایت هست امسکت الماء فنفع الله بها الناس نگاهداشت آن زمین آب را پس سود رسانید خدا تعالی از آن مردم را و در بعضی نسخ بجای بها لفظ به است یعنی بآن آب فشربوا وسقوا وزرعوا پس نوشیدند و نوشانیدند مردم و زراعت کردند واصاب منها طائفة اخری انما هی قیعان و رسید آن باران پاره دیگر را از زمین که نیست آن مگر هموار و صاف قیعان بکسر قاف و سکون تحتانیه جمع قاع یعنی زمین هموار و تقول زمین ریگدار چنانکه فرمود لا تمسک ماء ولا تنبت کلاء نگاه نمیدارد آب او نمیرویاند گیاه را فذلک مثل من فقه فی دین الله پس این مذکور از اقسام مثل کسی است که فقیه و عالم گشت در دین خدا فقه بمعنی فهم ماضی وی بکسر قاف آمده بمعنی علم شرعی ماضی وی بضم قاف هر دو وجه روایت هست و ثانی اشهر و اوجه است ونفعه ما بعثنی الله به وسود کرد او را آنچه فرستاده مرا خدا بهمان فعلم وعلم پس دانست بآنچه آورده بودم او را و دانا نید دیگران را فاین دو قسم است یکی آنکه منتفع گردد باین علم نحوی که در باطن وی جاگیر دو ثمرات و

وصلى انس على فراشه وقال كنا نصلى مع النبى صلى الله عليه وسلم فيسجد احدنا على ثوبه ونماز گذارد انس بر جامه خواب خود وگفت بوديم كه نماز ميگذارديم با پيغمبر خدا پس سجده ميكرد يكى از ما بر جامه خود كه متحرك نمى شد بحركت مصلى وآنچه حركت كند با مصلى حكم جزء او دارد وآنچه حركت نكند در حكم فراش است حدثنا اسمعيل قال حدثنى مالك عن ابى النضر مولى عمر بن عبيد الله عن ابى سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة زوج النبى صلى الله عليه وسلم انها قالت كنت انام بين يدى رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجلاى فى قبلته گفت عائشه بودم من كه خواب ميكردم پيش روى آن حضرت وهر دو پاى من در جانب موضع سجده آن حضرت مى بود فاذا سجد غمزنى فقبضت رجلى واذا قام بسطتهما پس وقتى كه سجده كردى خله كردى مرا پس ميكشيدم هر دو پاى را و وقتى كه مى استادى دراز ميكردم هر دو پاى را قالت والبيوت يومئذ ليس فيها مصابيح گفت عائشه وخانها درين وقت نبود دران چراغها اعتذار است از عائشه كه اگر چراغ ميبود چنين نميكردم يعنى پيش از آنكه خله كردى وقت سجده آن حضرت پاى خود را ميكشيدم واستدلال كرده اند حنفيه باين حديث كه لمس زن موجب نقض وضو نيست وجوابى كه شافعيه ميگويند كه شايد حائل باشد چيزى نيست از آنكه اصل عدم حائل است ميان پاى وانگشت ودر عرف وعادت ودلالت حديث بر ترجمه از انروست كه آنحضرت در خوابگاه نماز ميكرد ودليل آنكه عائشه كه خواب ميكرد بر فراش خواب بود حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرنى عروة ان عائشة اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلى وهى بينه وبين القبلة على فراش اهله اعتراض الجنازة گفت ابن شهاب خبر داد مرا عروه كه بتحقيق عائشه خبر داد او را كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بود كه نماز ميكرد بحالى كه عائشه ميان آنحضرت وميان قبله بودى نماز ميكرد بر فراش اهل خود وعائشه در پيش بودى مانند پيش بودن جنازه پيش مصلى آن واين نماز هم بر جامه خواب بود چنانكه در روايت ديگر تصريح است بآن حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث عن يزيد عن عراك عن عروة ان النبى صلى الله عليه وسلم كان يصلى وعائشة معترضة بينه وبين القبلة على الفراش الذى ينامان عليه مرويست از عروه كه پيغمبر خدا بود كه نماز ميگذارد وعائشه در پيش بودى ميان آن حضرت وميان قبله نماز ميكرد بر فراشى كه خواب ميكردند بر آن باب السجود على الثوب فى شدة الحر در بيان سجده كردن بر جامه كه پوشيده است مصلى در سختى حرارت وقال الحسن كان القوم يسجدون على العمامة والقلنسوة ويداه فى كمه وگفت حسن بودند صحابه كه سجده ميكردند بر دستار وكلاه ودستهاى نماز گذار يا هر يكى از صحابه در آستين او بودى حدثنا ابو الوليد هشام بن عبد الملك قال حدثنا بشر بن المفضل قال حدثنا غالب القطان عن بكر بن عبد الله عن انس بن مالك قال كنا نصلى مع النبى صلى الله عليه وسلم فيضع احدنا طرف الثوب من شدة الحر فى مكان السجود گفت انس بن مالك بوديم ما صحابه كه نماز ميكرديم با پيغمبر خدا پس مى نهاد يكى از ما طرف جامه خود را از سختى گرمى در جاى سجده وانحديث حجت حنفيه است كه در گرمى اگر بسجده گاه جامه كه در بر دارد بگذارد رواست وباين رفته است امام مالك وامام احمد واسحق وگفته است عمر بن خطاب رضى الله عنه وغير او وشافعيه تاويل ميكنند جامه كه نه بر بدن است واگر بر بدن است آنقدر فراخ باشد كه بجنبد بجنبش مصلى وگفته اند كه اگر بر جامه كه متحرك بود بحركت او اگر ديده ودانسته سجده كند نماز باطل است واگر ندانسته كند باطل نيست ليكن واجب است اعاده آن نماز واين تاويل بر دور است صحابه را جامه هاى جامه وجامهاى فراخ كه بجنبد بجنبش ايشان نبوده است باب الصلوٰة فى النعال در حكم نماز كردن بپاى افزار كفش ومانند آن حدثنا آدم بن ابى اياس قال حدثنا شعبة قال اخبرنا ابو مسلمة سعيد بن يزيد الازدى قال سألت انس بن مالك اكان النبى صلى الله عليه وسلم يصلى فى نعليه قال نعم گفت سعيد پرسيدم انس را آيا بود پيغمبر خدا كه نماز ميگذارد در نعلين خود گفت انس آرى ميگذارد نماز بنعلين اگر بنجاستى ملوث نبودى باب الصلوٰة فى الخفاف در بيان نماز با موزها حدثنا آدم قال حدثنا شعبة عن الاعمش قال سمعت ابراهيم يحدث عن همام بن الحارث قال رأيت

فرستاده است مرا خدا تعالى بدان از غايت تكبر ولم يقبل هدى الله الذى ارسلت به وقبول نكرد شريعت خدا را كه فرستاده شده ام من بدان چون شورستان هموار كه قبول نكرد آب را وهيچ نباشت از او نروياند گياه را قال ابو عبد الله گفت مولف قال اسحق عن ابى اسامة گفت اسحق بن ابراهيم بن مخلد بفتح ميم وسكون خا حنظلى مروزى مشهور بابن راهويه سنه دو صد وسى وهشت از ابى اسامه كه گفت حماد است وكان منها طائفة قيلت الماء يعنى بجاى نقية قيلت بيا ء موحده طائفه قيلت روايه كرده بياء تحتيه مشدده از تقييل يعنى شراب نيمروز دادن يعنى بعضى از ان زمين پاره كه خورده بود آب را ميانه روز باب رفع العلم وظهور الجهل برداشته شدن علم از مردم و پيدا گشتن جهل ميان ايشان هر دو لفظ ماخوذ از حديث اند وعطف ثانى بر اول براى اظهار قباحت لازمه رفع علم است كه اصل ضلال وضلال است ومقصود تحريض است بر ثبات ومواظبت بر اشتغال وقال ربيعة وگفت ربيعه بن ابى عبد الرحمن فروخ قرشى مدنى تابعى معروف بربيعة الرأى بسكون همزه بجهت كثرة اشتغال وى باجتهاد سنه يكصد وسى وشش لا ينبغى لاحد عنده شيء من العلم ان يضيع نفسه سزاوار نيست هيچ يكى را كه نزد او چيزى از علم باشد آنكه ضائع كند نفس خود را بترك اشتغال باشتغال آن از تعليم ومناظره ومطالعه وتصنيف وذكر وفكر وجز آن كه باعث تكثير علم ورواج اساس دين وتعظيم وتوقير اسلام است وترك آن موجب غلبه جهل كه در حكم ضائع نفس است بصرف آن در تعطيل وشغل باطل حدثنا عمران بن ميسرة ضد ميمنه منقرى بكسر ميم وسكون نون وفتح قاف بصرى منسوب بمنقر بن عبيد سنه دو صد وبست وشش قال حدثنا عبد الوارث بن سعيد بن ذكوان تيمى بصرى عن ابى التياح بفتح فوقانيه وتشديد تحتيه در آخر حمله يزيد بن حميد بصرى سنه يكصد وبست وهشت عن انس قال قال رسول الله فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ان من اشراط الساعة ان يرفع العلم ويثبت الجهل بدرستى كه از علامات قيامت است اينكه برداشته شود علم بميرانيدن علما وثابت كرده شود جهل كه چون عالمى باقى نماند جاهلان مقتدى شوند ورواج جهل وداد جهالت وضلالت دهند ويشرب الخمر ونوشيده شود شراب بر صفت كثرت وشيوع وبى باكى ودر روايت كتاب النكاح ويكثر شرب الخمر ويظهر الزنا وآشكارا شود زنا ورواج گردد تا نفس وقوع اين چيز نا بر وجه اطلاق از ين قيود چون هيچ زمانى از ان خالى نبوده از علامات قيامت نبود حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى بن سعيد قطان عن شعبة عن

اسماء الرجال

جرير بن عبد الله بال ثم توضأ ومسح على خفيه ثم قام فصلى گفت همام دیدم جریر را که بول کرد پس تر وضو کرد و مسح کرد بر دو موزه پس تر ایستاد و نماز گزارد فسئل فقال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم صنع مثل هذا پس پرسیده شد جریر گفت در جواب دیدم پیغمبر خدا را که کرد مانند آنچه من کردم قال ابراهيم فكان يعجبهم لان جريرا كان من آخر من اسلم گفت ابراهیم نخعی پس بود این حدیث جریر که در عجب می آورد این مردم را کنایت از یاران ابن مسعود است از آنکه جریر بود آخر کسانیکه ایمان آورده اند جریر در سال وفات آنحضرت ایمان آورده است بعد از نزول سورۀ مائده است پس این حکم باقی بود و منسوخ هم نباشد بآیه که حکم بغسل پاها میکند بلکه این سنت مخصص آیت است یعنی امر بغسل در غیر صورت لبس خف است و همین معنی را گفته اند موجب تعجب یاران بود ابن بطال گوید سبب تعجب آن بود که بعضی مردم گمان داشتند که مسح بر خف منسوخ شده است بآیت غسل رجلین در وضو چون جریر گفته که دیدم آن حضرت را که مسح بر خفین کرد معلوم شد که منسوخ نشده است و نیز این آیت اولین حکم است که در فرضیت وضو نازل شده و آنرا ناسخ داشتن سبق فرضیت مسح خفین میطلبد و از این باب چیزی معلوم نشده است **حدثنا** اسحق بن نصر قال حدثنا ابو اسامة عن الاعمش عن مسلم عن مسروق عن المغيرة بن شعبة قال وضأت النبي صلى الله عليه وسلم فمسح على خفيه وصلى گفت مغیره وضو کنانیدم پیغمبر خدا را پس مسح کرد بر موزها و نماز گزارد **باب** اذا لم يتم السجود باب در حکم آنکه وقتی که تمام نکند مصلی سجده را **حدثنا** الصلت بن محمد قال حدثنا مهدي عن واصل عن ابي وائل عن حذيفة انه رأى رجلا لا يتم ركوعه ولا سجوده فلما قضى صلوته قال له حذيفة ما صليت روایت از حذیفه مرویست بدرستی که دید مردی را که تمام نمیکند رکوع خود را و سجود خود را پس هرگاه که تمام کرد نماز را گفت مر او را حذیفه تو نماز نکردۀ قال واحسبه قال لو مت مت على غير سنة محمد صلى الله عليه وسلم گفت ابو وائل گمان دارم که گفت حذیفه این مرد را اگر مردی تو مردی بر غیر طریقه محمد صلی الله علیه وسلم ظاهر حدیث دلیل است بر آنکه طمانیة در رکوع و سجود واجب است و کسی که واجب نمیداند این حدیث را شاهد گفت که ما صلیت نفی نماز کامل است و طریقه عام است شامل واجب و مندوب **باب** يبدي ضبعيه ويجافي جنبيه في السجود در بیان آنکه مصلی در سجود باید که ظاهر کند سستی گاه و بغلها و دور دارد پهلوها را از بازو که سنت است **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا بكر بن مضر عن جعفر بن ربيعة عن ابن هرمز عن عبد الله بن مالك ابن بحينة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا صلى فرج بين يديه حتى يبدو بياض ابطيه مرویست از عبد الله بن مالک که پیغمبر خدا بود وقتی که نماز میکرد کشاده کردی میان هر دو دست و هر دو پهلو تا آنکه ظاهر می شد سفیدی بغلهای او وقال الليث حدثني جعفر بن ربيعة نحوه عطف است بر بکر بن مضر یعنی گفت لیث حدیث کرد مرا جعفر بن ربیعه مانند این حدیث در معنی **باب** فضل استقبال القبلة باب در بیان فضیلت روی آوردن بقبله يستقبل باطراف رجليه القبلة جمله مستانفه است روی می آورد مصلی بسر انگشت پاهای خود قبله را قاله ابو حميد عن النبي صلى الله عليه وسلم روایت کرده است این را ابو حمید از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم **حدثنا** عمرو بن عباس قال حدثنا ابن مهدي قال حدثنا منصور بن سعد عن ميمون بن سياه عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى صلوتنا واستقبل قبلتنا واكل ذبيحتنا فذلك المسلم الذي له ذمة الله وذمة رسوله گفت انس فرمود پیغمبر خدا کسی که نماز کند نماز ما و روی آورد بقبلۀ ما و بخورد ذبح کردۀ ما پس اوست مسلمانی که مر او راست عهد و امان خدا و عهد و امان پیغمبر خدا ذکر استقبال بقبله بعد از ذکر صلی صلوتنا از برای اهتمام بشان آنست از آنکه یهود بعد از تحویل قبله جانب کعبه تشنیع میکردند مسلمانان را و امتناع می نمودند از خوردن مذبوح ما فلا تخفروا الله في ذمته پس خیانت نکنید در عهد خدا یا در عهد مسلمانان وقال نعيم بن ابن المبارك عن حميد الطويل عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله گفت انس فرمود پیغمبر خدا مامورم من که قتال کنم مردم را تا آنکه قایل شوند بکلمه طیبه فاذا قالوها وصلوا صلوتنا واستقبلوا قبلتنا وذبحوا ذبيحتنا فقد حرمت علينا دماؤهم

شيخ الاسلام | كتاب العلم

الواحد تا آنکه باشد مر پنجاه زن را یک مرد که بر پا شود بکار و بار معیشت و غمخواری ایشان **باب** فضل العلم افزونی علم یا بقیه از علم افزودن و بحث سابق گذشت بمعنی کثرت ثواب بود **حدثنا** سعيد بن عفير بصیغه تصغیر نسبت بجد است بنا بر شهرت و نام پدر کثیر است قال حدثني الليث بن سعيد بن عقيل قال حدثني عقيل مصغر است عن ابن شهاب عن حمزة بن عبد الله بن عمر ابی عماره تابعی نبیره عمر بن خطاب ان ابن عمر قال سمعت رسول الله گفت عبد الله ابن عمر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم قال بينا انا نائم اتيت بقدح لبن فشربت در حالی که من خفته بودم آورده شدم بقدحی از شیر یعنی در خواب می بینم که شخصی قدحی پر از شیر پیش داد پس نوشیدم آنرا حتى انى لارى الري يخرج من اظفاري تا آنکه تحقیق من هر آئینه می بینم سیرابی را که بر می آید از ناخنهای من از بسیار خوردن شیر و گوارائی آن ری بکسر را و تشدید یا سیرابی ثم اعطيت فضلي عمر بن الخطاب پس تر دادم پس خورده از بقیه شیر در قدح عمر ابن خطاب را قالوا فما اولته گفتند صحابه چه تعبیر کردی یا رسول الله قال العلم فرمود تعبیر آن علم است و وجه مناسبت مشابهت میان شیر و علم از نور و لطافت و گوارائی و قوت و رونق محل سرایت و جز آن بسیار است تا آنکه گفته اند صورت مثالیه علم در آن عالم شیر است هر که در خواب بیند که شیر میخورد علم نصیب او گردد **باب** الفتيا بضم فا و قصر اسم مصدر است بمعنی فتوی بفتح فا وهو واقف على ظهر الدابة

واموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله یعنی وقتی که گفتند آن کلمه را و نماز کردند نماز ما و روی آوردند قبله ما را و ذبح کنند مذبوح ما را مانند مذبوح ما یعنی ذبح کنند بنام خدا یا موافقت کنند در ذبح با ما و اتباع نورزند از خوردن مذبوح ما پس تحقیق حرام شد بر ما خونهای ایشان و مالهای ایشان مگر بحق خونها و مالها و حساب اعمال ایشان بر خداست وقال ابن ابی مریم حدثنا یحیی بن ایوب قال حدثنا حمید قال حدثنا انس عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله گفت حمید حدیث کرد ما را انس از پیغمبر خدا مانند حدیث مذکور بحسب معنی فائده این اسناد آنست که حدیث علی بن عبد الله که بعد ازین می آرد اگرچه موقوف بر صحابی است باین اسناد مرفوع است و اگر این اسناد را بعد از حدیث علی می آورد بهتر بودی وقال قال علی بن عبد الله وگفت ابن ابی مریم گفت علی بن عبد الله حدثنا خالد بن الحارث قال حدثنا حمید قال سال میمون بن سیاه انس بن مالک فقال یا ابا حمزة وما یحرم دم العبد وماله پرسید میمون بن سیاه انس را و گفت ای ابا حمزه کنیت انس است چه چیز حرام میکند خون بنده و مال او را فقال من شهد ان لا اله الا الله واستقبل قبلتنا وصلی صلوتنا واکل ذبیحتنا فهو المسلم له ما للمسلم وعلیه ما علی المسلم پس گفت انس کسی که شهادت دهد بکلمه طیبه و روی آورد قبله ما را و نماز کند نماز ما را و بخورد مذبوح ما را پس اوست مسلمان و مر او راست آنچه مر مسلمانان راست از نفع و بر وی است آنچه بر مسلمان است از ضرر **باب** قبلة اهل المدینة واهل الشام والمشرق باب در بیان قبله اهل مدینه و اهل شام و اهل مشرق و اهل مغرب نگفت الکفاف بالمذکور مراد همه اهل ارض اند لیس فی المشرق ولا فی المغرب قبلة نیست در جانب مشرق و نه در جانب مغرب قبله یعنی قبله اهل مدینه و اهل شام درین دو طرف نیست بلکه در جانب جنوب است لقول النبی صلی الله علیه وسلم لا تستقبلوا القبلة لغائط او بول ولکن شرقوا او غربوا خطاب است با اهل مدینه یعنی قبله ایشان بجانب مشرق و مغرب نیست از جهت فرموده پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی که روی نکنید قبله را برای غائط یا بول لیکن روی بمشرق کنید یا بمغرب **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا الزهری عن عطاء بن یزید اللیثی عن ابی ایوب الانصاری ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا اتیتم الغائط فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها ولکن شرقوا او غربوا فرمود وقتی که آئید شما غائط را پس روی مکنید قبله را و پشت مدهید آنرا لکن روی بمشرق کنید یا بمغرب قال ابو ایوب فقدمنا الشام فوجدنا مراحیض بنیت قبل القبلة فننحرف ونستغفر الله عز وجل گفت ابو ایوب رسیدیم ما شام را پس یافتیم طهارت خانها را که بنا کرده شده است رو بقبله پس روی میگردانیدیم و طلب آمرزش میکردیم برای بانی یا استغفار میکردیم از نگاه داشته تا بال کنیم وعن الزهری عن عطاء قال سمعت ابا ایوب عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله و روایت از زهری از عطا که گفت عطا شنیدم ابا ایوب را که روایت میکرد از پیغمبر خدا مانند این حدیث **باب** قول الله واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی در فرموده پیغمبر خدا که بگیرید از مقام ابراهیم جای نماز یا جای دعا یعنی روی بکعبه کنید از آنجا و امر برای استحباب است مقام ابراهیم سنگی است که در روی اثر مهر و قدم ابراهیم علیه الصلوة والسلام است در مسجد حرم بعضی مفسران گفته اند که مراد تمام مسجد حرم است **حدثنا** الحمیدی قال حدثنا سفیان قال حدثنا عمرو بن دینار قال سالنا ابن عمر عن رجل طاف بالبیت للعمرة ولم یطف بین الصفا والمروة ایاتی امراته گفت عمرو بن دینار پرسیدیم ابن عمر را از حال مردی که طواف خانه کعبه کرد برای عمره و طواف نکرد میان صفا و مروه آیا جماع کند زن خود را یعنی کسی که سعی میان صفا و مروه که از ارکان است در عمره نکرد آیا از احرام می برآید یا نه فقال قدم النبی صلی الله علیه وسلم فطاف بالبیت سبعا وصلی خلف المقام رکعتین وطاف بین الصفا والمروة پس گفت ابن عمر قدوم آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس طواف کعبه کرد هفت شوط و نماز کرد پس مقام ابراهیم دو رکعت و طواف کرد میان صفا و مروه وقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة و تحقیق است مر شما را در فعل پیغمبر خدا اتباعی نیک آری ابن عمر اتباع را یعنی سعی میان صفا و مروه را واجب گرفته

مناسک روز عید مکر نکرد فرمود مکن بیچیان نیست باک و تنگی و اختلاف کرده اند علما در ترتیب این افعال که سنت است یا واجب اکثری علما که شافعی و احمد از ایشانند تمسک بحدیث سنة گویند و جمعی که امام ابو حنیفه و مالک از ایشانند گویند واجب است اگر سهو ترتیب واقع شود جبران بدم کنند بدلیل روایت ابن عباس که گفته کسی که تقدیم کند چیزی از حج و یا تاخیر کند پس باید که بریزد بجهت آن خونی را و مراد از نفی حرج رفع اثم است باعتبار جهل و عدم شعور و نسیان نه نفی حرج مطلقا طیبی گفته ابن عباس روایت کرده مثل این حدیث و وجوب گردانیده دم پس اگر نمی فهمید وی این معنی را نمیکرد بخلاف آن و تتمه کلام در کتاب الحج مذکور گردد ان شاء الله تعالی

باب من اجاب الفتیا باشارة الید والراس کسی که جواب بدهد فتوی را و استفسار سایلان باشارت دست و سر **حدثنا** موسی بن اسمعیل تبوذکی بفتح فوقیه و ضم موحده و فتح معجمه قال حدثنا وهیب بتصغیر وهب بن خالد باهلی سنه شصت و پنج یا نه قال حدثنا ایوب سختیانی بفتح سین مهمله و سکون خاء معجمه و کسر فوقیه و فتح تحتیه عن عکرمة مولی ابن عباس عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم سئل فی حجته تحقیق آنحضرت سوال کرده شد در هنگام حج وی فقال ذبحت قبل ان ارمی پس گفت سایل ذبح کردم پیش از آنکه رمی کنم آیا محذور باشد فاومی بیده قال ولا حرج پس اشارت کرد بدست شریف خود فرمود نیست تنگی و بزه بیان ایما است بدلیل عدم حرف عطف بر قال و در احتمال جمع بیان قول و ایما اثبات امر زاید است بی داعی ضروری از جهت است که مصنف اول را برای ترجمه باب اختیار کرده و در بعضی روایات فقال بفاء تفسیر و در بعضی نسخ معتمده ان لا حرج بی لفظ قال است و این بر تقدیر صحت صریح است در آنچه اختیار افتاد لیکن حدیث سابق ظاهر است در وقوع قول و چون حدیث باب در تحقیق ایما بدست قابل تاویل نیست و اطلاق قول بر فعل و اشارت آمده لابد حدیث سابق نیز محمول بر همین باشد چنانچه حکم تعارض چنان ظاهر و مفسر نزد ایمه فقها وقال و گفت سایل حلقت قبل ان اذبح سر تراشیدم پیش از ذبح فاومی بیده ولا حرج پس اشارت کرد بدست مبارک خود که نیست حرج واو درین روایت گویا عطف بر جواب سابق باشد و در بعضی روایات کتاب ان لا حرج و آن ظاهر است **حدثنا** المکی بن ابراهیم بن بشیر بفتح موحده و کسر معجمه بلخی و اسم است نسبت نیست از کبار شیوخ بخاریست که شنیده است از هفده کس از تابعین سنه دو صد و چهارده قال اخبرنا حنظلة بن ابی سفیان بن عبد الرحمن قرشی است عن سالم

بدلیلی که در خصوص اینجا اول رسالایح شده باشد و باید که نماز خلف مقام ابراهیم نیز واجب باشد و باین قول کمتر کسی رفته بعضی گفته
که تابع طواف است اگر واجب است اینهم واجب است و اگر سنت است سنت وسألنا جابر بن عبد الله فقال لا يقربنها حتى يطوف بين الصفا
والمروة و گفت عمرو بن دینار رسیدیم جابر انصاری را پس گفت نزدیک نشود زن را تا آنکه طواف کند میان صفا و مروه **حدثنا**
مسدد قال حدثنا يحيى عن سيف قال سمعت مجاهدا قال اتي ابن عمر فقيل له هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل الكعبة
فقال ابن عمر فاقبلت والنبي صلى الله عليه وسلم قد خرج گفت سیف شنیدم مجاهد را که گفت آمده شد ابن عمر یعنی آمد آینده نزد ابن عمر پس
گفته شد او را این رسول خدا در آمد کعبه را پس گفت ابن عمر پیش آمدم در حالی که پیغمبر خدا بر آمد از خانه کعبه واجد بلالا قائما بين البابين
و یافتم بلال را بجائی که ایستاده است در دو طرف در کعبه فسألت بلالا فقلت اصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم في الكعبة پس پرسیدم
بلال را و گفتم آیا نماز کرد پیغمبر خدا درون کعبه قال نعم ركعتين بين الساريتين اللتين على يساره اذا دخلت ثم خرج فصلى في وجه الكعبة ركعتين
گفت بلال آری گذارد دو رکعت میان دو ستونی که بر جانب چپ بیت است وقتی که در آئی تو پس بیرون آمد از درون کعبه و گذارد دو رکعت در
روی کعبه دو رکعت **حدثنا** اسحق بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جريج عن عطاء قال سمعت ابن عباس قال لما دخل
النبي صلى الله عليه وسلم البيت دعا في نواحيه كلها ولم يصل حتى خرج منه گفت عطا شنیدم ابن عباس را که
گفت وقتی که در آمد پیغمبر خدا خانه کعبه را دعا کرد در همه گوشهای خانه و نماز نکرد تا آنکه بیرون آمد از وی فلما خرج ركع ركعتين في قبل
الكعبة وقال هذه القبلة و وقتی که بیرون آمد گذارد دو رکعت در پیش روی کعبه و فرمود اینست قبله ظاهر آنست که این حدیث از مراسیل
ابن عباس است از آنکه ثبوت نرسیده که ابن عباس با آن حضرت داخل کعبه شده بود و از روی مشاهده خود میگوید و بلال همراه بود در درون
خانه کعبه پس حدیث بلال راجح باشد و بر تقدیر ثبوت بودن ابن عباس در درون کعبه تواند که چون همه مردم بدعا متوجه بودند آنحضرت
دو رکعت سبکی گذارده باشد و ابن عباس مطلع نشده پس در قول بلال زیادتی علم است پس راجح بود از آنجاست که قاعده اصول
ترجیح میکنند قول مثبت را بر قول نافی **باب** التوجه نحو القبلة حيث كان رو کردن مصلی در نماز جانب قبله هر جا که باشد کسی در سفر و حضر
وقال ابو هريرة قال النبي صلى الله عليه وسلم استقبل القبلة فكبر روی کن بسوی جهت کعبه پس تکبیر گو **حدثنا** عبد الله بن
رجاء قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحق عن البراء قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى نحو بيت المقدس ستة عشر او سبعة عشر شهرا
گفت براء بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که نماز گذارد جانب بیت المقدس شانزده یا هفده ماه بعد از هجرت در مدینه و در بعضی روایتها آمده که
آنحضرت در مکه سه سال بجانب بیت المقدس کعبه را در میان کرده نماز میگذارد تا جمع کند بین القبلتین از کلام بعضی فهم میشود که
این معنی گویا باجتهاد آن حضرت بود و در مدینه مامور شده متوجه بجانب بیت المقدس كذا في بعض الشروح وكان رسول الله صلى الله عليه
وسلم يحب ان يوجه الى الكعبة و بود پیغمبر خدا دوست میداشت که امر کرده شود به توجه بسوی کعبه فانزل الله عز وجل قد نرى تقلب
وجهك في السماء پس فرود فرستاد خدای که قوی و بزرگ است این آیت تحقیق می بینیم گردیدن روی تو را بآسمان و تردد تو در
انتظار وحی که قبله جانب کعبه شود از آنکه افضل است از بیت المقدس و قبله جد او ابراهیم بود علیه السلام فتوجه نحو الكعبة
پس روی کرد جانب کعبه وقال السفهاء من الناس وهم اليهود ما ولهم عن قبلتهم التي كانوا عليها و گفتند
بیخردان که قوم یهود ند چه چیز گردانید ایشان را از قبله که بودند بر آن قل لله المشرق والمغرب يهدي من يشاء الى صراط مستقيم بگو
باین بیخردان مر خدای راست مشرق و مغرب هیچ جای خصوصیت ذاتی ندارد تابع امر الهی است هدایت میکند کسی را که میخواهد بسوی
راه راست و درست فصلى مع النبي صلى الله عليه وسلم رجل ثم خرج بعد ما صلى پس نماز گذارد با پیغمبر خدا مردی پس بیرون آمد

بودند ان او تغیر و سقوط راه نیافته سنه هشتاد و سه
قالت اتيت عائشة وهي تصلي آمدم خواهر خود
عائشه صدیقه را بجائی که وی نماز میخواند یعنی نماز
کسوف فقلت ما شأن الناس پس گفتم چه حال
مردم است که ترسان و حیران غیر معتاد نماز میخوانند
فاشارت عائشة الى السماء پس اشارت کرد
عائشه بسوی آسمان بجهت کسوف آفتاب بدست
خود یا بسر خود در روایت باب من قال في الخطبة
بعد الثناء اما بعد ثانی است تواند که هر دو بوده فاذا
الناس قيام پس ناگاه دیدم که مردم ایستاده اند
برای نماز کسوف در این روایت تقدیم و تاخیر است
چنانچه در باب من لم يتوضأ الا من الغشي المثقل معلوم
شود فقالت سبحان الله پس گفت عائشه این
کلمه را یعنی پاک است خدا از نقائص و قبول تغیر
قلت آية گفتم علامتی بزرگ است بر کمال قدرت
الهی که شمس با این منزلت و ابهت در اندک زمان
مقهور و مسلوب النور گردید فاشارت براسها
اي نعم پس اشارت کرد عائشه بسر خود که یعنی آری
همچنین است فقمت حتى علاني الغشي اسما
گوید پس ایستاده شدم در نماز تا آنکه عارض شد مرا
بیهوشی یعنی قریب شدم بدان غشی بفتح غین و سکون
شین هر دو معجمه و بتخفیف تحتیه و کسر شین و تشدید تحتیه
نیز آمده حالتی که عارض میشود بسبب دیر ایستاده
ماندن در گرمی و جز آن قاله الکرمانی و در بعضی روایات
تجلاني الغشي بفتح فوقیه و جیم و تشدید لام هر دو بیک
معنی است فجعلت اصب على راسي الماء
پس گشتم من که میریزم بر سر خود آب را تا بهوش آیم فحمد
الله النبي صلى الله عليه وآله وسلم واثنى
عليه پس بعد فراغ از نماز تا آنکه روشن گشت آفتاب
خطبه خواند پس سپاس گفت خدا را آنحضرت و ستایش
کرد بر وی فقال ما من شيء لم اكن اريته
الا رايته في مقامي هذا پس فرمود نیست هیچ
چیزی که نموده شده بودم من او را مگر آنکه دیدم آنرا
بچشم خود در مقام من که اینست حتى الجنة و
النار تا آنکه بهشت و دوزخ را نیز دیدم فاوحي الي
انكم تفتنون في قبوركم پس وحی کرده شد بسوی
من که تحقیق شما امتحان کرده میشوید در قبرهای خود
مثل او قريبا بتنوین هر دو لفظ و بلا تنوین و تنوین
ثانی فقط هر سه روایت است متعلق بما بعد است قول
فاطمه را اوست در اسما لا ادري اي ذلك قالت
اسماء نمی دانم کدام از آن دو لفظ را گفته است اسما
و این جمله معترضه است میان آن دو کلمه و این عبارت
من فتنة المسيح الدجال یعنی آزموده میشوید
در گورهای خود مانند یا نزدیک از فتنه مسیح دجال
مسلمانان که در شدت آزمایش و هول و عظیم

بعد از انکه نماز گذارده بود فمر على قوم من الانصار في صلوة العصر يصلون نحو بيت المقدس پس گذشت آنمرد بر جمعی از انصار در نماز عصر که میگذاردند نماز جانب بیت المقدس فقال هو يشهد انه صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وانه توجه نحو الكعبة پس گفت آنمرد که گواهی میدهد کنایت از خود کرده بطریق التفات باین صیغه غایب نقل راوی است بتحقیق گذارد نماز پیغمبر خدا رحمت وسلامت کناد خدا بروی وانیکه گواهی میدهد که بتحقیق توجه کرد آنحضرت جانب کعبه فتحرف القوم حتى توجهوا نحو الكعبة پس برگشتند مردم تا آنکه روی کردند بجانب کعبه در بعضی روایات واقع شده که تحویل در نماز صبح بود و باختیار شیخین مروی ایشان نماز عصر است پوشیده نماند که بیت المقدس جانب شمال مدینه واقع است و کعبه بجانب جنوب پس درین تحویل لازم می آید که امام و همچنین صفوف مقتدیان مشی اقدام کرده باشند واگر بر جای خود بوده همه برگردند امام پس پشت مقتدیان و صف زنان پیش صف مردان می افتد والتزام باید کرد که مشی اقدام در آن وقت مبطل نماز نبوده است چنانکه در حدیث ذو اليدين مشى اقدام با تكلم مبطل نبوده است حدثنا مسلم قال حدثنا هشام قال حدثنا يحيى بن ابي كثير عن محمد بن عبد الرحمن عن جابر قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي على راحلته حيث توجهت به فاذا اراد الفريضة نزل فاستقبل القبلة گفت جابر بود پیغمبر خدا نماز میکرد بر مرکب آنجا که توجه میکرد آن مرکب بآن حضرت و وقتی که خواستی نماز فرض گذارد فرود می آمد و استقبال قبله میکرد در نماز حدثنا عثمان قال حدثنا جرير عن منصور عن ابراهيم عن علقمة قال قال عبد الله صلى النبي صلى الله عليه وسلم قال ابراهيم لا ادري زاد او نقص گفت عبد الله بن مسعود نماز گذارد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی گفت ابراهیم راوی علقمه از روی شک که نمیدانم که درین نماز زیادتی چیزی کرد یا کم کرد رکنی را یا واجبی را فلما سلم قيل له يا رسول الله احدث في الصلوة شيء پس هرگاه که سلام داد گفته شد آنحضرت را ای رسول خدا آیا نو پیدا شد در نماز چیزی قال وما ذاك قالوا صليت كذا وكذا فرمود چه چیز است آن حادث گفتند نماز کردی چنین و چنین کنایت است از انچه واقع شده بود و کمی یا زیادتی فثنى رجليه واستقبل القبلة وسجد سجدتين ثم سلم پس پیچید هر دو پای را و روی کرد قبله را و سجده کرد دو سجده سهو بعد از سلام کرد ازینجا معلوم میشود که این سجده از زیادتی بوده است یا از ترک واجب و اگر از سبب نقصان رکن بودی اعاده نماز هم کردی و نیز معلوم شد که روی از قبله گردانیدن و سخن کردن در سهو مبطل نبوده است فلما اقبل علينا بوجهه قال انه لو حدث في الصلوة شيء لنبأتكم به و هرگاه رو کرد بجانب ما روی خود را فرمود اگر حادث شدی در نماز چیزی البته خبر میکردم شما را بآن چیز حادث ولكن انما انا بشر مثلكم انسى كما تنسون فاذا نسيت فذكروني لیکن نیستم من مگر آدمی مانند شما در حکم طبیعی فراموش میکنم چنانچه فراموش میکنید شما پس وقتی که فراموش کنم من پس یاد دهید مرا در نماز بتسبیح و مانند آن واذا شك احدكم في صلوته فليتحر الصواب فليتم عليه و وقتی که شک و تردد کند یکی از شما در نماز خود پس کوشش نماید در یافتن صواب را تا ظن بیک طرف حاصل شود پس تمام کند نماز و بنا بر آن طرف نماید که مظنون او شده ثم يسلم ثم يسجد سجدتين پس تر سلام دهد بعد پس تر سجده کند دو سجده سهو درین صورت شک و تحری موجب سجده سهو که تاخیر رکن یا ترک واجب است ظاهر نمیشود مگر آنکه در تحری تاخیر رکنی شود قسطلانی گوید این سجده محمول بر استحباب است و علیه الاجماع پوشیده نماند که آخر حدیث دلالت کرد که سجده سهو بعد سلام است و اول حدیث بر عکس آن پس در وی اشارت بجواز هر دو صورت است لیکن علما را اختلاف است در افضلیت که پیش از سلام است یا بعد از آن باب ما جاء في القبلة ومن لم ير الاعادة على من سهى فصلى الى غير القبلة باب در بیان حکمی که آمده است در قبله گرفتن و در روی بآن کردن سوای انچه مذکور شده و حکم کسی که نمی بیند اعاده نماز را کسی که نماز گذارد بسوی غیر قبله یعنی بعد از تحری اجتهاد جانبی کرد پس از نماز ظاهر شد

آورده است ما را بمعجزات ظاهره و باهره و آیات روشن و شریعت حقه مستقیمه فاجبناه واتبعناه پس قبول کردیم فرموده او را و پیروی کردیم در راه رهست که شریعت است وهو محمد ما او محمد است تلثا سه بار گوید این مجموعه کلمات را یا جمله اخیر را فقط بجهت التذاذ بنام نامی محبوب فيقال نم صالحا پس گفته میشود او را خواب کن بخواب نیک و گوارا که باعث آرام باشد نه کسل یا بحال صلاح خود یا صلوح خود مر بهشت را قد علمنا ان كنت لموقنا به تحقیق دانستیم ما که بدرستی تو سرآینه یقین دارنده بآنحضرت و رسالت وی واما المنافق اما کسی که بدل تصدیق ندارد و ظاهرش مخالف باطن است در اسلام او المرتاب یا شک دارنده در رسالت وی منافق مقابل مومن است و مرتاب مقابل موقن لا ادري اي ذلك قالت اسماء فاطمه گوید در نمی یابم و یاد ندارم کدام یکی ازین دو کلمه را گفته است اسما فيقول لا ادري سمعت الناس يقولون شيئا فقلته پس میگوید آن کس بی ایمان نمیدانم و در نمی یابم حقیقت حال را شنیدم مردم را که میگفتند در حق او چیزی پس گفتم انچه میگفتند یعنی نظر و تامل نکردم تا بحقیقت در رسم و بقبول مردم تکذیب و انکار کردیم او را و تتمه حدیث با بقیه مباحث آینده مذکور گردد انشاء الله تعالى

باب تحريض النبي صلى الله عليه واله وسلم وفد عبد القيس على ان يحفظوا الايمان والعلم ويخبروا من ورائهم برانگیختن پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایلچیان قبیله عبد القیس را بر یاد داشتن احکام ایمان و علم انچه گرفته بودند از آنحضرت و خبر دادن بآن کسی را که پس ایشان است وقال مالك بن الحويرث بتصغير و مثلثه بن حشيش بفتح حا و مهمله و دو شین معجمه ابو سلیمان لیثی است پیش آمد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شش کس از قوم خود و اسلام آورد و مدتی نزد آنحضرت اقامت کرد و دستوری داد او را آنحضرت در رجوع و مرد ببصره سنه نود و چهار قال لنا النبي گفت مالک فرمود برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم ارجعوا الى اهليكم فعلموهم باز گردید بسوی اهل و عیال خود پس تعلیم کنید ایشان را ایمان و احکام انچه دانسته اید حدثنا محمد بن بشار ابو بکر بن عثمان بصری قال حدثنا غندر بضم غین معجمه و فتح دال مهمله محمد بن جعفر هذلی قال حدثنا شعبة عن ابي جمرة بجیم و راء مهمله نصر بن عمران ضبعی قال كنت اترجم بين ابن عباس وبين الناس گفت ابو جمره بودم من که ترجمه میکردم در میان ابن

بروی که خطا کرده است وبسوی غیر قبله واقع شده درین صورت اعاده نماز نکند اینست مذهب ابوحنیفه ویاران او وابراهیم نخعی وثوری این چنین روایت کرده ابن ابی شیبه از سعید بن المسیب وعطا وشعبی وغیر ایشان گویند واجب نیست اعاده نماز شافعی گوید اگر خطا بیقین معلوم شود خواه در وقت یا بعد از وقت واجب است اعاده وقد سلم النبي صلى الله عليه وسلم في ركعتي الظهر فاقبل على الناس بوجهه ثم اتم ما بقي وبتحقیق سلام داد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در دو رکعت نماز ظهر پس روی کرد بر مردم یعنی پشت داد بقبله پستر تمام کرد دو رکعت باقی را این جزو حدیث ذوالیدین است چنانکه تمام معلوم خواهد شد برای تائید ترجمه آورده که بعد از ظهور خطا استدبار قبله اعاده نکرد درین قدر مناسبتی بترجمه دارد و کرمانی و دیگر شارحان گویند که آن حضرت زمان استدبار قبله را داخل در نماز داشت یعنی در همه وقت هم خود را مصلی گرفت واین خود از روی سهو بود پس در استدبار بسهو اعاده نفرمود وازین وجه مناسب گشت بترجمه حدثنا عمرو بن عون

قال حدثنا هشيم عن حميد عن انس قال قال عمر وافقت ربي في ثلث قلت يا رسول الله لو اتخذنا من مقام ابراهيم مصلى گفت انس گفته است عمر بن خطاب رضی الله موافقت کردم پروردگار خود را یعنی رای من موافق وحی افتاد در سه چیز گفتم ای رسول خدا اگر بگیریم ما از مقام ابراهیم جای نماز بهتر باشد فنزلت واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى وآية الحجاب وموافقت کردم در آیت حجاب زنان پیغمبر خدا را قلت يا رسول الله لو امرت نساءك ان يحتجبن گفتم ای رسول اگر فرمائی زنان خود را که در پرده باشند لایق بود فانه يكلمهن البر والفاجر بتحقیق کلام میکند ایشان را نیک وفاسق وانمیعنی مزاورمی بینم فنزلت آية الحجاب پس نازل شد آیت حجاب که اینست يا ايها النبي قل لازواجك الآية واجتمع نساء النبي صلى الله عليه وسلم في الغيرة عليه وجمع شدند زنان پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در غیرت وحمیت بر آن حضرت فقلت لهن عسى ربه ان طلقكن ان يبدله ازواجا خيرا منكن فنزلت هذه الاية پس گفتم مر این زنان را نزدیکست پروردگار او اگر طلاق کند شما را اینکه بدل میکند او را ازواج بهتر از شما ان پس نازل شد این آیت قال ابو عبد الله وقال ابن ابي مريم اخبرنا يحيى بن ايوب قال حدثني حميد قال سمعت انسا بهذا گفت مولف رح وگفته است ابن ابی مریم که شیخ اوست که خبر داد ما را یحیی گفت حدیث کرد ما را حمید وگفت شنیدم انس را باین حدیث مذکور تقویة کرده است مولف اسناد ماسبق را باین اسناد که قوی تر از آنست حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر قال بينا الناس بقباء في صلوة الصبح اذ جاءهم آت فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد انزل عليه الليلة قرآن گفت ابن عمر در میان آنکه مردم بمسجد قبا بودند در نماز صبح ناگاه آمد این مردم را آینده پس گفت بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی تحقیق فرستاده شد بروی امشب قرآنی اشارت است بآیات قد نرى تقلب وجهك الآيات قبل از تمه حدیث برا گذشت که نزول این آیات در نماز عصر بود وچون قلیل از روز نزدیک بشب بوده بجاز آنرا شب گفته است كذا قالوا وقد امر ان يستقبل الكعبة فاستقبلوها وتحقیق امر کرده شد که روی کند آنحضرت جانب کعبه پس رو کنید شما کعبه را وكانت وجوههم الى الشام فاستداروا الى الكعبة اگر گوئی این خبر بمردم در نماز عصر رسیده بود چنانکه گذشت واینجا در نماز صبح گفته تطبیق درین دو حدیث چگونه است گوئیم نماز عصر خبر بمردم شهر مدینه رسید ومسجد قبا بیرون شهر بمسافتی واقع است باهل قبا آن در نماز صبح روز دیگر رسیده است پس منافات ندارد حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن شعبة عن الحكم عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم الظهر خمسا فقالوا ازيد في الصلوة قال وما ذاك قالوا صليت خمسا فثنى رجليه وسجد سجدتين گفت عبد الله نماز گذارد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی ظهر را پنج رکعت پس گفتند صحابه آیا زیاده شد در نماز فرمود چیست سبب این سوال یا چیست آن زیادتی گفتند پنج رکعت گذاردی پس پیچید آن حضرت هر دو پای را وسجده کرد دو سجده ظاهر این حدیث وحدیث سابق آنست

ناحیه که قصد میکند آن را مسافر وسفر بعید ومشقت ندارد في القاموس بيننا وبينك هذا الحي من كفار مضر ومیان ما وتو این قبیله کافران مضر است ضم میم نام قبیله است اولاد مضر بن نزار وحی قبیله گویند ولا نستطيع ان ناتيك الا في الشهر الحرام ونمی توانیم که بیائیم بخدمت تو بسبب مزاحمت قوم مضر بقتال مگر در شهر حرام فمرنا بامر نخبر به من وراءنا وندخل به الجنة پس بفرما ما را بحکمی واضح وفاصل میان حق وباطل خبر دهیم بدان کسی را که در پس ما اند ودر آئیم بعمل کردن آن بهشت را فامرهم باربع پس امر کرد ایشان را بچهار چیز ونهاهم عن اربع امرهم بالايمان بالله وحده ونهی کرد ایشان را از چهار چیز امر کرد آنها را بایمان بخدا تنها بلا شریک غیر تفسیر کرد این چهار مامور بها را بایمان بخدا پس از تفصیل کرد ایمان را بشعبهای چهار قال هل تدرون ما الايمان بالله وحده فرمود آیا میدانید که چیست ایمان بخدا تنها قالوا الله ورسوله اعلم گفتند خدا وپیغمبر وی داناتر است قال شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فرمود ایمان گواهی دادن است باین کلمه طیبه واقام الصلوة وايتاء الزكوة وصيام رمضان وادا کردن نماز ودادن زکوة وروزه ماه رمضان چهار چیز که امر کرد بدان همین است که در واقع ارکان ایمان اند وان تعطوا من المغنم الخمس واینکه بدهند از غنیمت که از کفار بدست آید پنجم حصه را واین ضمیمه آن چهار است که افزوده شده بجهت مزید اهتمام بدان باقتضاء مقام چه ایشان اهل محاربه بودند با کافران ونهاهم عن الدباء والحنتم والمزفت ونهی کرد ایشان را ازین چهار ظروف اشربه متعارفه آن دیار که چهارم آن نقیر است بفتح نون قال شعبة وربما قال النقير گفت شعبه راوی ابی جمره وبسا است که گفته است ابو جمره باین امور مذکور نقیر را که چهارم است وگاه ذکر نکرده وربما قال المقير ونیز بسا است که گفته است ابو جمره بدل مزفت مقیر را که مرادف اوست چنانچه در اواخر کتاب الایمان معلوم شده وچیست مراد که ابو جمره تردد کرده است در بیان چهارم درین دو چه لازم می آید از ذکر نقیر یا ذکر مزفت تکرار وهم نقیر ومقیر مختلف اند در معنی بالجمله مراد بانهی از استعمال نهایت مطلقا بجهة مبالغه در منع از شبهه بشارب خمر یا نهی از انتباذ در آن است وسابق ذکر یافت قال احفظوه واخبروا من وراءكم فرمود آنحضرت یاد دارید مذکور را وآگاه کنید کسی را که پس شما اند

باب الرحلة في المسئلة النازلة رفتن بجا در استفتاء حکم مسئله که پیش آمده وباین اعتبار فرق میان این باب وباب الخروج في العلم که گذشت ظاهر است رحله بالکسر کوچ کردن واما بالضم بمعنی مقصد است حدثنا محمد بن مقاتل ابو الحسن مروزی قال اخبرنا عبد الله يعني ابن المبارك مروزي قال اخبرنا عمر بن سعيد بن ابي حسين نوفلي مكي قال حدثني عبد الله بفتح عين بن ابي مليكة بضم ميم وفتح لام نامش زهیر است واین جد عبد الله است که این

کوبعد شنیدن قول صحابه آن حضرت سجده سهو کرد مقرر در مذاهب آنست که درین صورت یک رکعت دیگر آن ضم کرده سجده کنند
ظاهراعلما از حدیث دیگر معلوم نموده باشند واین احادیث را مصروف از ظاهر کرده اند **باب** حك البزاق باليد عن المسجد دور کردن
بلغم که از راه دهان برآید بدست از مسجد المخاط انچه ازبینی برآید والبصاق انچه از دهان آید والنخامة بالضم انچه از سینه برآید
قیل النخاعة بعین انچه از سینه برآید والنخامة بمیم انچه از سر برآید بصاق و بزاق یکمعنی است مولف رح چون فارغ شد از احکام قبله شروع
دراحکام مسجد کرد **حدثنا** قتیبة قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن حمید عن انس ان النبي صلی الله علیه وسلم رای نخامة في القبلة
فشق ذلك علیه حتی رای فی وجهه روایت است از انس تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی دید آب بینی را در دیوار قبله پس دشوار
آمد آن رویت بر آن حضرت تا آنکه دیده شد در روی مبارک او اثر تغیر فقام فحكه بيده پس ایستاد و تراشید آنرا بدست خود فقال
ان احدكم اذا قام في صلاته فانه يناجي ربه او ان ربه بينه وبين القبلة پس فرمود تحقیق یکی از شما وقتی که ایستاد در نماز
خود پس تحقیق مناجات میکند بقرآن واذکار و تسبیحات پروردگار خود را یا آنکه تحقیق پروردگار میان او و میان قبله است
یعنی حاضر و شاهد است فلا يبزقن احدكم قبل قبلته پس تف نکند و بلغم نیندازد یکی از شما جانب قبله خود رعایت ادب حضور و اکرام
جهت قبله را ولكن عن يساره او تحت قدمه لیکن بیندازد جانب چپ یا زیر پای خود ثم اخذ طرف ردائه فبصق فيه ثم رد
بعضه على بعض پس گرفت طرف ردای خود را پس تف انداخت در ان طرف جامه پس تر باليد بعضه بگر دیگر بر هم زد فقال او يفعل
هكذا پس فرمود یا میکند اینچنین که من کردم **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم راى بصاقا في جدار القبلة فحكه مرویست از عبد الله بن عمر که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی دید لعابی را در دیوار
جانب قبله پس تراشید آنرا ثم اقبل على الناس فقال اذا كان احدكم يصلي فلا يبصق قبل وجهه پس تر روی کرد بر مردم پس
فرمود وقتی که باشد یکی از شما که نماز میکند پس آب دهان نیندازد و پیش روی خود فان الله قبل وجهه اذا صلى پس تحقیق خدا پیش روی
اوست وقتی که نماز کند **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم راى في جدار القبلة مخاطا او بصاقا او نخامة فحكه مرویست از عایشه مادر مسلمانان که تحقیق
پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی دید در دیوار قبله آب بینی یا آب دهان یا بلغم شک راویست پس تراشید آنرا **باب**
حك المخاط بالحصا عن المسجد تراشیدن آب بینی بسنگ از مسجد مولف در مخاط و نخامه فرق نکرده است در ترجمه باب مخاط
آورده و حدیثی که درین باب می آرد انجا نخامه واقع شده چون هر دو در لزوجت نزدیک بهم اند و از فضلات طاهره در یک حکم داشته
وقال ابن عباس ان وطئت على قذر رطب فاغسله وان كان يابسا فلا گفت ابن عباس اگر پای سپر کنی بر چرکی تر پس بشوی
آنرا و ازاله کن پاک باشد یا ناپاک و اگر خشک باشد حاجت شستن ندارد **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابراهيم بن سعد
قال اخبرنا ابن شهاب عن حميد بن عبد الرحمن ان ابا هريرة وابا سعيد حدثاه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم راى نخامة
في جدار المسجد فتناول حصاة فحتها ابو هریره و ابو سعید حدیث کرده اند حمید بن عبد الرحمن را که تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی
دید بلغمی را در دیوار مسجد پس گرفت سنگریزه و دور کرد آنرا بوی فقال اذا تنخم احدكم فلا يتنخمن قبل وجهه ولا عن يمينه وليبصق
عن يساره او تحت قدمه اليسرى پس فرمود وقتی که سرفه کند یکی از شما پس نیندازد البته پیش روی خود و نه از جانب دست راست
و گر تف کند از جانب دست چپ اگر در پهلوی او کسی نباشد یا زیر پای چپ **باب** لا يبصق عن يمينه في الصلوة آب دهان
نیندازد از جانب دست راست در نماز از حدیث سابق و همان حدیث است از شیخ دیگر باندک تفاوت از بعضی الفاظ که درین باب آورده

اسماء الرجال

شیخ الاسلام | كتاب العلم

بالمدينة پس سوار شده عقبه از مکه که اقامتگاه او
بود برای پرسیدن این مسئله حادثه بسوی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم که در مدینه بود فسأله پس
پرسید عقبه آنحضرت را ازین مسئله فقال رسول
الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
كيف وقد قيل چگونه معاشرت کنی بآن منکوحه و
حال آنکه تحقیق گفته شد و سخن کرده شد بانچه مورث
شبهه حرمت باشد اگرچه بگفته یک زن رضاع و فساد
ثابت نگردد مگر نزد احمد گواهی مرضعه تنها کافیست نزد
جمهور الا آنکه شرط عدالت لیکن مروت و احتیاط مقتضی
است که اجتناب کند از وی و آنکه زجر است مبنی
است مذهب جمهور و بر ین محمول است این حدیث
ففارقها عقبة پس جدا کرد او را عقبه از خود ونكح
زوجا غيره و نکاح کرد آن منکوحه شوهری دیگر بجز وی
باب التناوب في العلم نوبت کردن بعد کردن در
کسب علم **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا
شعيب عن الزهري ح تحویل است از اسنادی
پیش از تمام آن باسناد دیگر قال گفت بطریق
تعلیق وقال ابن وهب عبد الله مصری اخبرنا
يونس عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله
بن ابی ثور بفتح مثلثه قرشی نوفلی تابعی عن عبد الله
بن عباس عن عمر قال كنت انا وجار لي من
الانصار في بني امية بن زيد گفت عمر بن خطاب
بودم من و همسایه که مرا بود از انصار در محله بنی امیه
بن زید وهي من عوالي المدينة و محله ایشان از عوالی
مدینه است و آن مکانهای بلند نزدیک مدینه انداز
طرف مشرق وكنا نتناوب النزول على رسول الله
و بودیم ما که بنوبت می آمدیم از عوالی بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم ينزل يوما وانزل يوما نزول
میکرد آن همسایه روزی و نزول میکردم روزی برای
اکتساب علم و سعادت از حضرت وی فاذا نزلت
جئته بخبر ذلك اليوم من الوحي وغيره پس وقتی که
نزول میکردم می آوردم آن همسایه را خبر آن روز
از حضور پرنور رسید بودی از وحی و غیر وحی واذا
نزل فعل مثل ذلك و اگر نزول مینمود او میکرد مانند

مطلقا منع مفهوم میشود خواه در نماز باشد یا در غیر نماز گو با تقیید کرده است آنرا بحالت نماز بموجب بعضی احادیث چنانکه معلوم میشود و جزم کرده نووی بمنع مطلقا در نماز یا غیر آن در مسجد یا در غیر مسجد چنانکه از حدیث آخر ظاهر است **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عُقیل عن ابن شهاب عن حُمَید بن عبد الرحمن ان ابا هریرة وابا سعید اخبراه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رای نخامة فی حایط المسجد فتناول رسول الله صلی الله علیه وسلم حصاة فحکها ثم قال اذا تنخم احدکم فلا یتنخم قبل وجهه ولا عن یمینه ولیبصق عن یساره او تحت قدمه الیسری ترجمه حدیث بوضوح پیوسته **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة قال اخبرنی قتادة قال سمعت انس بن مالک قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یتفلن احدکم بین یدیه ولا عن یمینه ولکن عن یساره او تحت رجله گفت انس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی تف نیندازد یکی از شما پیش روی خود و نه از جانب یمین خود لیکن بیندازد از جانب چپ یا زیر پای چپ خود **باب** لیبزق عن یساره او تحت قدمه الیسری کو آب دهان بیندازد از جانب چپ خود یا زیر پای چپ **حدثنا** ادم قال حدثنا شعبة قال حدثنا قتادة قال سمعت انس بن مالک قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان المؤمن اذا کان فی الصلوة فانما یناجی ربه گفت انس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی تحقیق مسلمان وقتی که هست در نماز مناجات میکند مگر خدا را و حاضر نیست مگر بوی تعالی فلا یبزقن بین یدیه ولا عن یمینه ولکن عن یساره او تحت قدمه پس تف نیندازد پیش روی خود و نه از طرف راست خود لیکن انداز د جانب چپ خود یا زیر پای خود **حدثنا** علی قال حدثنا سفیان قال حدثنا الزهری عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی سعید ان النبی صلی الله علیه وسلم ابصر نخامة فی قبلة المسجد فحکها بحصاة ثم نهی ان یبزق الرجل بین یدیه او عن یمینه ولکن عن یساره او تحت قدمه الیسری تحقیق پیغمبر خدا دید بلغمی را در دیوار قبله مسجد پس تراشید آنرا بسنگ ریزه پس منع کرد انیکه تف انداز د مردی پیش روی خود یا طرف راست خود ظاهر آنست که نهی تحریمی است اذا کما بین الخطبة خوانده لیکن انداز د جانب چپ یا زیر پای چپ وعن الزهری سمع حمید اعن ابی سعید نحوه روایت است از زهری که شنید حمید را که روایت کرده از ابی سعید مانند حدیث مذکور در معنی **باب** کفارة البزاق فی المسجد کفارت خطیئه تف در مسجد که دفن آن است در خاک اگر در مسجد خاک باشد یا بیرون انداختن از مسجد **حدثنا** ادم قال حدثنا شعبة قال حدثنا قتادة قال سمعت انس بن مالک قال قال النبی صلی الله علیه وسلم البزاق فی المسجد خطیئة وکفارتها دفنها تف انداختن در مسجد گناهی است و کفارت آن زیر خاک کردن است آنرا **باب** دفن النخامة فی المسجد **حدثنا** اسحق بن نصر قال اخبرنا عبد الرزاق عن معمر عن همام سمع ابا هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا قام احدکم الی الصلوة فلا یبصق امامه فرمود وقتی که ایستاد یکی از شما بنماز پس تف نیندازد پیش روی خود فانما یناجی الله ما دام فی مصلاه زیرا که مناجات نمیکند مگر خدا را مادامی که در جای نماز است ولا عن یمینه فان عن یمینه ملکا و نه بیندازد از جانب راستهای خود تحقیق راستهای او فرشته است ولیبصق عن یساره او تحت قدمه فیدفنها و گو تف انداز د جانب چپ یا زیر پای پس زیر خاک کند آنرا پوشیده نماند که فرشته چنانکه در جانب یمین است جانب چپ هم هست فراح تعرض باین شبهه کرده وجوابی شافی نیاورده اند بعضی گفته اند که مراد غیر فرشته کرام الکاتبین است و بعضی گویند که در حالت نماز کرام الحسنات است فرشته چپ را انجا دخلی نیست گوئیم در نیز تهمت ریا و سمعه و ترک ارکان سهوا و نسیانا باقی است و بر تقدیر تسلیم که درین وقت وی معطل است از نوشتن گناه حاضر خود خواهد بود و اگر گوئی خدا جل شانه در وقت مناجات حاضر است تعیین آنکه در جانب مقابل است موهم جهت است و خدا منزه از ان است گوئیم این از باب متشابهات است و تعیین از جهت روآوردن مصلی است بجهت پیش نه آنکه خدا همانجاست و لیس یعنی چون بکلام فی رو کرده بخدا باید که تعظیم کند آن طرف را والله اعلم

طلاق یا ناشی از طلاق و غطار او درین گمان الله اکبر خدا بزرگتر است و بزرگی حق اوست

باب الغضب فی الموعظة والتعلیم اذا رای ما یکره خشم کردن در وعظ و تعلیم چون به بیند صاحب آن چیزی را که مکروه دارد **حدثنا** محمد بن کثیر بر وزن فعیل از کثرة ابو عبد الله عبدی نسبة بعبد القیس بن اقصی سنه دو صد و بست و سه قال اخبرنی سفیان ثوری عن ابن ابی خالد عن قیس بن ابی حازم عن ابی مسعود الانصاری عقبه بن عمر الانصاری خزرجی قال قال رجل یا رسول الله لا اکاد ادرک الصلوة مما یطول بنا فلان گفت ابو مسعود که گفت مردی ای پیغمبر خدا نزدیک نیست که دریابم نماز را از جهت دراز کردن فلان قیام را با ما گفته اند مراد ابی بن کعب است و بعضی گفته معاذ بن جبل قول اول صحیح تر است چنانکه در باب تخفیف الامام فی القیام معلوم شود قال فما رأیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی موعظة اشد غضبا من یومئذ گفت ابو مسعود پس ندیده ام آنحضرت را در هیچ وعظی سخت تر از روی غضب ازین روز فقال ایها الناس انکم منفرون پس فرمود ای مردمان بدرستی که شما گریزاننده اید مردم را از جماعت نماز و حضور مراسم اسلام فمن صلی بالناس فلیخفف فان فیهم المریض والضعیف وذا الحاجة پس کسیکه نماز کند بمردم امام شود پس گو که تخفیف کند و تطویل بحد ملال نرساند پس بدرستی که درین مردم بیمار و ناتوان و حاجتمند است نمی توانند خود را بنماز مشغول داشت **حدثنا** عبد الله ابن محمد ابو جعفر مسندی قال حدثنا ابو عامر عبد الملک العقدی بفتحتین نسبة بعقد قومی از ... قال حدثنا سلیمان بن بلال المدینی با ثبات تحتانیه پیش از نون و در بعضی نسخ بحذف آن منسوب بمدینه شریفه است حافظ ابو الفضل مقدسی در کتاب الانساب از بخاری نقل کرده مدینی با ثبات یا آنکه اقامت کرده بمدینه رسول صلی الله علیه وآله وسلم و مفارقت نکرد از ان و مدنی بحذف یا آنکه تحویل کرده از ان کذا ذکره الکرمانی و این مخالف مشهور است که جوهری وغیره گفته اند نسبه بمدینه شریفه بحذف یا است و نسبة بمدینه منصور با ثبات یا عن ربیعة بن ابی عبد الرحمان یعنی ربیعة الرای برید مولی المنبعث اسم فاعل از انبعاث مدنی است عن یزید مولی المنبعث عن زید بن خالد الجهنی بضم جیم و فتح ها و بنون نسبة بجهینه بن زید بن لیث است هفتاد و هشت ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم ساله رجل عن اللقطة مرویست از زید بن خالد بدرستی که آنحضرت پرسید او را مردی از حکم لقطه بضم لام و سکون قاف یعنی آنچه از کسی بر زمین افتاده را بردارند فقال اعرف وکاءها پس فرمود بشناس سر رشته را که سر بند او را و گفته وکاء ...

باب اذا بدره البزاق فلیاخذ بطرف ثوبه وقتی که غلبه کند بلغم چنانکه نتواند نگهداشت پس گو بگیرد بطرف جامهٔ خود حدثنا مالك بن اسمعیل قال حدثنا زهیر قال حدثنا حمید عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم رای نخامة فی القبلة فحکها بیده ورای منه کراهیة او رای کراهیته لذلك وشدته علیه تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی دید آب بینی را در دیوار قبله مسجد پس تراشید آنرا بدست خود و دیده شد از ان حضرت ناخوشی یا ناخوشی آنحضرت مر این را و شدت او برین شک راویست وقال ان احدکم اذا قام فی صلاته فانما یناجی ربه او ربه بینه و بین قبلته و فرمود تحقیق یکی از شما وقتی که استاد در جای نماز خود پس تحقیق مناجات میکند پروردگار خود را یا فرمود پروردگار او میان او و میان قبله است فلا یبزقن فی قبلته ولکن عن یساره او تحت قدمه پس تف نکند در جانب قبله خود ولیکن تف کند بجانب چپ یا زیر پای خود ثم اخذ طرف ردائه فبزق فیه ورد بعضه علی بعض قال او یفعل هکذا پس گرفت آنحضرت طرف چادر خود را پس تف کرد و در وی ورد کرد بعضی را بر بعضی یعنی در هم مالید فرمود یا میکند این چنین

باب عظة الامام الناس فی اتمام الصلوة وذکر القبلة باب در بیان چیزی که آمده است در پند دادن امام مردم را در تمام کردن نماز و در ذکر قبله حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال هل ترون قبلتی ههنا آیا می بینید قبله مرا اینجا یعنی شما گمان می برید قبله مرا اینجا و اینکه نمی بینم من مگر آنچه درین جهت است و چنین نیست فوالله ما یخفی علی رکوعکم ولا خشوعکم انی لاراکم من وراء ظهری سوگند بخدا پوشیده نیست بر من رکوع شما و خشوع شما و خشوع سجده است از آنکه غایت خشوع در آن است یا عام تر از سجده است تحقیق می بینم شما را از پس پشت خود مراد رویت حقیقی است بهمین چشم در مقابله شرط عادیست و این عادت در حق آن حضرت مفقود بود و نیز گفته اند که آن حضرت را صلی الله علیه وسلم در قفا دو سوراخ مانند سوراخ سوزن بود که از ان راه هرچه پس پشت می بود میدید و جامه حاجب آن نبوده و این نیز از جمله خوارق عادت است حدثنا یحیی بن صالح قال حدثنا فلیح بن سلیمان عن هلال بن علی عن انس بن مالك قال صلی بنا النبی صلی الله علیه وسلم صلوة گفت انس گذارد پیغمبر خدا رحمت کناد بروی نمازی را ثم رقی المنبر فقال فی الصلوة وفی الرکوع انی لاراکم من ورائی کما اراکم پس بر رفت منبر را و گفت در نماز و در رکوع تحقیق می بینم شما را از پس خود چنانچه می بینم شما را یعنی از پیش خود تخصیص رکوع بذکر از ان است که اعظم ارکان است نمی بینی اگر کسی امام را در رکوع یافت رکعت تمام را دریافت و نیز میتواند بود که عادت اکثر مردم آنست که اهتمام در رکوع کمتر می نمایند یا بحسب اتفاق از مقتدیان در ان نماز مسامحه رفته باشد ظاهر از حدیث آنست که مراد رویت بصری است نه علم کشفی

باب هل یقال مسجد بنی فلان آیا رواست که گفته می شود مسجد فلان جماعه چون مسجد بیت الله است در نسبت کردن آن بدیگران جای ملاحظه بود چنانکه از نخعی روایت کرده اند که مکروه میداشت این نسبت را مولف قصد رد نخعی در رفع این ملاحظه کرده حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سابق بین الخیل التی اضمرت تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد بروی مسابقت کرد میان اسپانی که خشک کرده شده بودند من الحفیاء وامدها ثنیة الوداع از حفیا که موضعی است در عوالی مدینه و منتهای او ثنیة الوداع بود در میان درین دو جای پنج میل یا شش میل یا هفت میل است وسابق بین الخیل التی لم تضمر من الثنیة الی مسجد بنی زریق و مسابقت کرد میان اسپانی که خشک کرده نشده از ثنیه تا مسجد بنی زریق وان عبد الله بن عمر کان ممن سابق بها تحقیق عبد الله بن عمر بود از انجمله مسابقت کرد با آن خیل یا با آن مسابقت این مقوله نافع است یا مقوله ابن عمر که بطریق غیبت

و مفوض است برای ملتقط تعریف کند تا غالب شود بر ظن او که بعد ازین مدت کسی نجوید و در اطعمه و فواکه تا انجا که فاسد نشود ثم استمتع بها پس تر بعد تعریف معهود اگر نیامده مالک وی بهره بگیر از ان و بدین موجب است مذهب اکثر صحابه و شافعی و احمد بن حنبل از بعضی صحابه بدان رفته اند که غنی تصدق کند و مالک نمی شود و قول ابن عباس و سفیان ثوری و ابن مبارک و اصحاب ابی حنیفه اینست در هدایه گفته ملتقط اگر غنی است جایز نیست که منتفع شود بدان زیرا چه وی مال غیر است پس مباح نباشد انتفاع مگر برضا وی برای اطلاق نصوص و اباحت برای فقیر باشارت حدیث بود یعنی قول وی علیه السلام پس اگر نیاید صاحب آن پس باید که تصدق کند بدان و جز تقصیر نباشد با اجماع پس آنچه ورا او ست باقی بر اصل باشد بعد ازان گفته و اگر ملتقط فقیر است باکی نیست با انتفاع زیرا چه در وی [illegible] لهذا جایز است دفع بسوی فقیر که غیر آن باشد و همچنین وقتیکه فقیر پدر و پسر و زوجه وی باشد اگرچه خود غنی بود و در نهایه شرح هدایه گفته که تصدق بعد از تعریف رخصت است و عزیمت حفظ است فان جاء ربها فادها الیه پس اگر بیاید مالک لقطه پس ادا کن آنرا بوی و نزد ما واجب است ادای آن اگر گواهان آرد و اگر تنها بیان علامت نماید چون وزن و عدد و دراهم و وکا و عفاص آن اگرچه دفع بوی درست باشد اما واجب نبود و جبر کرده نشود بران در قضا و مالک و شافعی گفته جبر کرده شود کذا فی الهدایه و کرمانی از شرح سنه نقل کرده که در صورت دعوی ایشان صفت مذهب مالک و احمد آنست که دفع کرده شود بوی بی بینه و شافعی و حنفیه گویند اگر در دل صدق مدعی آید [illegible] و اگر نه بینه طلبد زیرا چه [illegible] درست میگوید انتهی پس معلوم شد که [illegible] مذهب شافعی اختلافی هست و محتمل که از وی دو روایت باشد قال فضالة الابل گفت آن مرد سایل پس گمشده شتر اگر کسی بگیرد چه حکم دارد فغضب حتی احمرت وجنتاه پس خشمگین شد آنحضرت تا آنکه سرخ شد هر دو رخسارهای او وجنه بحرکات ثلثه رخساره جنه بهمزه مضمومه کذلک او قال احمر وجهه یا گفت سرخ شد روی شریف او شک اوی است و وجه غضب سوء فهم سایل و علم ربط کلام بمقام است چه سوال و جواب اولا از حکم نقدیه بود و آن چیزیست که افتاده باشد کسی [illegible]

خود از کرده **باب** القسمة وتعليق القنو في المسجد در بیان قسمت کردن مال در مسجد و آویختن قنو در آن قال ابو عبد الله

القنو العذق گفت مولف قنو بمعنی عذق است یعنی خوشه خرما و الاثنان قنوان والجماعة ایضا قنوان مثل صنو و صنوان

یعنی صیغه تثنیه و جمع یک وزن است چنانکه تثنیه و جمع صنو صنوان است و قال ابراهیم یعنی ابن طهمان عن عبد العزیز بن صهیب

عن انس قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم بمال من البحرین فقال انثروه فی المسجد وکان اکثر مال اتی به رسول الله

صلی الله علیه وسلم آورده شد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی مالی از بحرین که شهریست نزدیک بعمان گویند این مال زکوة نبوده و گرنه

بعباس روا نداشتی از انکه زکوة حرام است بر بنی هاشم و بعضی گویند که مال خراج بود و بعضی گویند از غنیمت به تقدیر عباس را فرمودن

که هر چه خواهد بردار دو هر که بنظر در آمد او را اعطا فرمودند یا آنکه حق همه مسلمانان چنانکه ظاهر است بری متعلق خواهد بود توجیهی میخواهد آنچه بخاطر

میرسد آنکه این همه مال از جمله حق آن حضرت بوده باشد یا آنکه احکام مفوض برای آنحضرت بوده پس فرمود بریزید آن مال را در مسجد

و بود بیشتر مالی که آورده شده بود آن مال پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی در روایتی واقع شده که صد هزار بود و از آخر این حدیث ظاهر

میشود صد هزار درهم بود فخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الصلوة ولم یلتفت الیه پس بر آمد پیغمبر خدا رحمت کناد

خدا بروی بسوی نماز و التفات نکرد بسوی آن مال فلما قضی الصلوة جاء فجلس الیه فما کان یری احدا الا اعطاه پس هر گاه

گذارد نماز را آمد و نشست نزد آن مال و نبود آنحضرت که میدید کسی را مگر آنکه بخشش کرد او را اذ جاءه العباس فقال یا رسول الله اعطنی

فانی فادیت نفسی وفادیت عقیلا در این در میان بودند که ناگاه آمد عباس و گفت ای رسول خدا عطا کن مرا تحقیق

من فدیه داده ام خود را و عقیل را روز بدر که اسیر کرده آورده بودند یعنی زری خرج کرده ام یا مقروض شده ام فقال له رسول الله

صلی الله علیه وسلم خذ فحثا فی ثوبه ثم ذهب یقله فلم یستطع پس فرمود عباس را پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بگیر آنقدر که توانی پس

دستها پر کرده در جامه گرفت پس ترفت عباس که بردارد پس نتوانست آنرا برداشت فقال یا رسول الله مر بعضهم یرفعه الی

پس گفت عباس ای رسول خدا بفرما بعضی از ین حاضرانرا که بردارد بر من قال لا فرمود نمیفرمایم قال فارفعه انت علی قال لا

پس تر گفت عباس بردار آنرا تو بر من فرمود بر نمیدارم بر تو فنثر منه ثم ذهب یقله پس انداخت پاره از آن پس ترفت عباس

که بردارد نتوانست فقال یا رسول الله مر بعضهم یرفعه علی قال لا پس گفت ای رسول خدا بفرما بعضی را که بردارد بر من

فرمود نه قال فارفعه انت علی قال لا گفت عباس پس بردار آنرا تو بر من فرمود نه فنثر منه ثم احتمله فالقاه علی کاهله

ثم انطلق پس انداخت پاره از آن پس ترگرفت آنرا و انداخت بر پشت میان دو شانه پس تر راه گرفت فما زال النبی صلی الله علیه وسلم

یتبعه بصره حتی خفی علینا عجبا من حرصه پس همیشه پیغمبر خدا در پی میکرد عباس را نظر خود را یعنی متصل میدید تا آنکه پوشیده شد

بر او متصل دیدن حضرت از روی تعجب بود از حرص عباس فما قام رسول الله صلی الله علیه وسلم وثم منها درهم پس

نایستاد پیغمبر خدا و حال آنکه آنجا درهمی بود و پوشیده نماند که در ترجمه دو چیز بود اول قسمت مال دوم تعلیق خوشه خرما در مسجد و در حدیث همان معنی اول

ذکر یافته در تطبیق ترجمه گفته اند که مولف قیاس کرده است تعلیق را بر قسمت مال بجامع آنکه مال نهادن در مسجد برای گرفتن محتاجان

بود و این معنی در تعلیق قنو نیز موجود است بهتر آنست که گوئیم که مولف چنانکه طریقه اوست اولا وضع ابواب با تراجم کرده وحدیثی

که در شان تعلیق آمده اگر چه قوی است و نسائی از عوف بن مالک آورده چون نظر در آن کرده بر شرط خود نیافته که ایراد کند **باب**

من دعی لطعام فی المسجد کسی که دعوت کرده شد در مسجد برای طعامی و من اجاب منه و کسی که قبول دعوت کند حالی که در مسجد است

و در اکثر روایات این کتاب بدل فیه منه واقع شده من برای ابتدا است و ضمیر راجع بمسجد یعنی کسی که اجابت کند از مسجد حاصل

چون است گاه خبر و باین قایلند مالک و شافعی گویند

ترک التقاط اینچنین افضل است چه اصل در اخذ مال

غیر حرمت است و اباحت از جهت خوف ضیاع آمده

و چون اینجا اینقدر خوف نیست حاجت نباشد بالتقاط

ولیکن توهم ضیاع باقیست پس التقاط نکردن بهتر ترک

آن مستحب نزد ما جایز است التقاط در همه جا از جهت

توهم ضیاع پس مستحب باشد التقاط و تعریف از جهت صیانت

اموال مردم چنانکه در شاه کذا فی الهدایه و دلالت حدیث

بر وجوب ترک باتفاق منفی است و بر استحباب نیز ممنوع

است نزد ما و کرمانی که شافعی است گفته استقلال شتر

بعیش متحقق نمی شود مگر در صورتی که یافته شود در صحرا اما اگر یافته شود در دیها

و شهرها پس جایز است التقاط او برای عدم مانع و

وجود موجب آن بودن او در معرض تلف و محل طمعها

است انتهی قال فضالة الغنم گفت سایل پس

گم شده گوسفند که حالش چنان است چه حکم دارد قال

لک فرمود مر تراست اگر بعد از تعریف صاحب آن پیدا

نشود او لاخیک یا مر برادر تراست که صاحب آن باشد

یا دیگری که التقاط کند بعد از مردادن تو یا پیش از گرفتن

او للذئب یا برای گرگ است اگر بدست کسی نخواهد

شد آمده است بر جواز التقاط تا انتفاع بدان تا ضایع نگردد

و گرگ بخورد و همچنین است حکم در هر حیوانی که ضایع گردد

بی جرا منه **حدثنا محمد بن العلاء** ابو کریب

کوفی قال حدثنا ابو اسامة حماد بن اسامه کوفی

عن برید هو ابو موسی عن ابی بردة بن ابی موسی

عن ابی موسی الاشعری انه قال سئل النبی صلی الله

علیه وسلم عن اشیاء کرهها گفت ابو

موسی پرسیده شد آنحضرت از چیزها که ناخوش داشت

آنرا از آنجمله سوال از قیامت بود و نخواندن آنچه موجب

تحریم و تضییق گردد بر مسلمانان و شاق آید و بلال و

ناخوشی سازد و هلاک ایشان انجامد چنانچه در تفسیر

مائده بیاید انشاء الله تعالی فلما اکثر بضم همزه علیه

غضب پس هر گاه بسیار کرده شد سوال بر آنحضرت

خشم کرد ثم قال للناس سلونی عما شئتم پس فرمود

مردم را از روی غضب بپرسید مرا از هر چه خواهید قال

رجل من ابی گفت مردی کیست پدر من و سایل عبد الله

بن حذافه بود که رسول آنحضرت بود بطرف کسری قال

ابوک حذافة فرمود پدر تو حذافه قرشی است بضم

مهمله و ذال معجمه و فا مرد در خلافت عمر فقام آخر فقال

من ابی پس ایستاد بسوال مردی دیگر سعد بن سالم و

پرسید کیست پدر من یا رسول الله قال ابوک سالم

مولی شیبة بفتح شین معجمه و تحتیه ساکن موحده مفتوحه

صحابی است ظاهرا بعضی مردم موافق عادت جاهلیه

طعن میکردند در نسب اینها فلما رای عمر ما فی وجهه

قال یا رسول الله انا نتوب الی الله تبارک وتعالی

هر دو یکی است حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة انه سمع انسا قال وجدت النبی صلی الله علیه وسلم فی المسجد معه ناس اسحق گوید شنیدم انس را که گفت یافتم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی در مسجد بحالی که یاری مردم نشسته بودند فقمت فقال لی ارسلك ابو طلحة قلت نعم فقال لطعام قلت نعم پس ایستادم فرمود مرا آیا فرستاده است ترا ابو طلحه گفتم آری فرستاده است فرمود برای طعام گفتم آری قال لمن حوله قوموا فانطلق وانطلقت بین ایدیهم فرمود کسی را که گرد آنحضرت بود برخیزید واجابت ابو طلحه کنید پس راهی شد آن حضرت بطرف خانه ابو طلحه و راهی شدم من پیش پیش مردم

باب القضاء واللعان فی المسجد بین الرجال والنساء باب در بیان حکم کردن در مسجد و جواز لعان در مسجد میان مردان و زنان حدثنا یحیی بن موسی قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی ابن شهاب عن سهل بن سعد ان رجلا قال یا رسول الله ارأیت رجلا وجد مع امرأته رجلا ایقتله از سهل بن سعد مرویست که بتحقیق مردی گفت ای پیغمبر خدا آیا میدانی حکم مردی را که یافت با زن خود مردی را یعنی دید که زنا میکند آیا میکشد او را پس همدرین وقت نازل شد آیت لعان و حکم کرد آن حضرت بموجب آیه مذکوره فتلاعنا فی المسجد پس لعن یکدیگر کردند هم در مسجد و انا شاهد در حالی که من حاضرم مقوله سهل است این حدیث طولی دارد چنانکه در کتاب لعان معلوم شود و چون مقصود درینجا بیان تقضا در مسجد بود همین قدر را ایراد کرده و قضا در مسجد کردن نزد حنفیه بهتر است و اکثر ائمه دین برین اند امام شافعی مکروه میداند اگر التزام کنند و اگر بحسب اتفاق واقع شود کراهت ندارد و پوشیده نماند که جلوس آن حضرت بصحابه کرام و بیان قضایای احکام دینی در غیر مسجد شریف مدتی کثیر معلوم شده و اگر خواهد بود بحسب اتفاق خواهد بود والله اعلم

باب اذا دخل بیتا یصلی حیث شاء او حیث امر ولا یتجسس یعنی که در آید کسی خانه دیگری را باذن صاحب خانه آیا نماز کنند در آن خانه آنجا که خواهد بنا بر اذن عام یا نماز کند آنجا که فرموده شود و تفحص نکند پس از در آمدن یا بعد الزام صاحب خانه که پاکست آنجا یا ناپاک است

حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا ابرهیم بن سعد عن ابن شهاب عن محمود بن الربیع عن عتبان بن مالك ان النبی صلی الله علیه وسلم اتاه فی منزله مرویست از عتبان که بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی آمد او را در منزلش فقال این تحب ان اصلی لك من بیتك پس فرمود کجا دوست میداری تو آنکه گذارم نماز برای تو از خانه تو قال فاشرت له الی مکان فکبر النبی صلی الله علیه وسلم وصففنا خلفه فصلی رکعتین گفت عتبان پس اشارت کردم مر او را بسوی جائی پس تکبیر نماز گفت پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی و صف بستیم ما اهل خانه پس گذارد آن حضرت دو رکعت نماز ابن عتبان مردی بصیر بود و نمیتوانست برای نماز بمسجد شریف حاضر شد التماس نمود که آن حضرت بخانه او تشریف ارزانی دارند و جائی برای نماز در خانه تعین کنند خواست که برکات حضور و نماز آن حضرت در آنجا حاصل شود هم ازین جهت آن حضرت پرسید که کجا نماز گذارم و نماز گذارم هر جا خواست

باب المساجد فی البیوت در بیان گرفتن مساجد در خانها وصلی البراء بن عازب فی مسجده فی داره جماعة و نماز گذارد براء بن عازب در مسجدی که در سرای او بود بجماعت حدثنا سعید بن عفیر قال حدثنا اللیث قال حدثنی عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی محمود بن الربیع الانصاری ان عتبان بن مالك وهو من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم ممن شهد بدرا من الانصار انه اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله قد انكرت بصری محمود بن ربیع گوید که عتبان بن مالك که او از یاران پیغمبر خدا است رحمت کناد خدا بر وی از آن جماعة است که حاضر شده غزوه بدر را از انصار که بتحقیق آمد پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی پس گفت ای رسول خدا بتحقیق کور کردم چشم خود را انا اصلی لقومی و من نماز میکنم مر قوم خود را یعنی امام ایشانم فاذا کانت الامطار سال الوادی الذی بینی وبینهم لم استطع ان اتی مسجدهم فاصلی بهم

آنحضرت این قول الا ثبین قطعه تعلیق خبر تکرار ثابت نشده اما چون در شروع آن حدیث عبارتی راسته بار اعاده نمودید بدین طریق شاید ترجمه متعانم شد و قال ابن عمر و گفت ابن عمر قال النبی صلی الله علیه واله وسلم هل بلغت ثلثا فرمود آنحضرت در خطبه حجة الوداع بعد بیان احکام و داد و عظ بر وجه تمام آیا تبلیغ کردم فرمود این راسه بار حدثنا عبدة بفتح مهمله وسکون موحده ابن عبد الله خزاعی بصری سنه دو صد و پنجاه و هشت قال حدثنا عبد الصمد بن عبد الوارث بن سعید بن ذکوان تنوری بصری تیمی سنه دو صد و نه قال حدثنا عبد الله بن مثنی بضم میم و فتح مثلثه و تشدید نون ابن عبد الله بن انس بن مالك قال حدثنا ثمامة بضم مثلثه و تخفیف بر وزن غمامه ابن عبد الله بن انس است عن انس عن النبی صلی الله علیه واله وسلم انه کان اذا تکلم بکلمة اعادها ثلثا حتی تفهم عنه انس خبر میدهد از عادت شریفه آنحضرت که تحقیق بود وی صلی الله علیه واله وسلم که چون کلام میکرد اعاده میکرد او را سه بار تا فهم کرده شود و گرفته شود از حضرت وی و در لفظ کان محدثان را اختلاف است مشهور میان جمهور آنست که افادت دوام و استمرار میکند و بعضی متاخرین را درینجا سخن است چه در بسیاری از احادیث کان واقع شده که مجال اراده استمرار درینجا تنگ است کما لا یخفی علی المتتبع کذا فی ترجمة المشکوة واذا اتی علی قوم فسلم علیهم سلم ثلاثا و چون در می آمد بر قومی پس سلام میکرد بر ایشان سلام میکرد سه بار کرمانی از خطابی نقل کرده که مراد سلام استیذان است چنانکه مرویست که آنحضرت آمد سعد را و در خانه بود پس سلام گفت سه بار و جواب نشنید پس برگشت پس سعد در رسید و عذر خواست که مقصود من استکثار برکت سلام تو بود یا رسول الله و نیز مروی است که فرمود چون استیذان کند یکی از شما سه بار پس اذن داده نشود او را باید که برگردد و گفته که در وی نظر است از آنکه در استیذان اگر اول مرتبه اذن یابد مثنی نکند و اگر بدوم بار یابد تثلیث نکند و نیز آورده او وجه آنست که گویند عادت شریفه آن بود که چون بر قومی میرسید اولا سلام استیذان میکرد و دیگر سلام تحیه و دیگر سلام وداع آمهی و نظر بر سلامها باین تفصیل معروف در شرع غیر ثابت است و از حدیثی ثابت نشده ...

اسماء الرجال

ودتی که باشد باران باسیلان میکند روی که درمیان من ودرمیان ایشان است نمیتوانم که بیایم مسجد ایشانرا پس امامت نماز کنم ایشان را ووددت یا رسول الله انك تاتيني فتصلي في بيتي فاتخذه مصلى و دوست میدارم ای رسول خدا این را که بیائی تو پس اینکه نماز گذاری در خانه من پس بگیرم آنجا را جای نماز خود قال فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم سافعل ان شاء الله گفت راوی پس فرمود مر عتبان را پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی سر انجام است که میکنم آنچه گفتی اگر خدا خواسته قال عتبان فغدا علي رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر حين ارتفع النهار گفت عتبان پس فرو ای آن روز آمد بر من پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و ابوبکر صدیق وقتی که بلند شد روز یعنی وقت چاشت کبری فاستاذن رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذنت له فلم يجلس حتى دخل البيت پس طلب اذن در آمدن کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس اذن دادم آن حضرت را پس نه نشست وقتی که در آمد خانه را ثم قال اين تحب ان اصلي من بيتك قال فاشرت له الى ناحية من البيت پس فرمود کجا دوست میداری اینکه نماز کنم از خانه تو گفت پس اشارت کردم مر آن حضرت را بسوی گوشه از خانه فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فكبر فقمنا فصففنا فصلى ركعتين ثم سلم پس بایستاد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و تکبیر نماز گفت و بایستادیم ما و صف بستیم پس گذارد دو رکعت پستر سلام داد قال وحبسناه على خزيرة صنعناها له گفت عتبان و نگهداشتیم آن حضرت را بر خزیره که ساخته بودیم آنرا برای آن حضرت خزیره بفتح خاء معجمه و کسر زاء و یای مثناة تحتیه و بعد ازان را طعامی است که گوشت قیمه کرده می پزند و چون گداخته شود و روی آرد می اندازند قال فثاب في البيت رجال من اهل الدار ذوو عدد گفت عتبان پس جمع شدند در خانه مردم از اهل سرا و محله چند کس فاجتمعوا پس گرد آمدند تفسیر ثاب است فقال قائل منهم اين مالك بن الدخيشن او ابن الدخشن پس گفت گوینده ازین مردم محله کجاست مالک بن دخیشن یا ابن دخشن شک کرده راوی در نام پدر مالک و این مالک یکی از محله بود که نیامده فقال بعضهم ذلك منافق لا يحب الله ورسوله پس گفت بعضی از ایشان او منافق است دوست نمیدارد خدا و رسول خدا را فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقل ذلك پس فرمود رسول خدا رحمت کناد خدا بروی مگو این را الا تراه قد قال لا اله الا الله يريد بذلك وجه الله آیا نمی بینی او را تحقیق گفته است کلمه طیبه که میخواهد بآن قول ذات خدا را و این شهادت است از آن حضرت بر تصدیق باطن او و تبری او از نفاق آن حضرت بوحی معلوم کرده یا آنکه از جماعه است که در غزوهٔ بدر حاضر بودند حق تعالی در شان ایشان وحی فرستاده که ان الله اطلع على اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم پس نفاق از ایشان هرگز نیاید قال الله ورسوله اعلم گفت آن گوینده خدا و رسول او دانا تر است بحقیقت حال او قال فانا نرى وجهه ونصيحته الى المنافقين گفت در اعتذار از قول خود پس تحقیق ما می بینیم توجه او و خیر خواهی او را بمنافقان قال فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فان الله قد حرم على النار من قال لا اله الا الله يبتغي بذلك وجه الله فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی تحقیق خدا حرام گردانیده است بر آتش کسی را که گفت کلمه طیبه در حالی که میخواهد بآن ذات خدا را یعنی رضای او را قال ابن شهاب ثم سالت بعد ذلك الحصين بن محمد الانصاري وهو احد بني سالم وهو من سراتهم عن حديث محمود بن الربيع فصدقه بذلك گفت ابن شهاب که روایت کرده است این حدیث را محمود بن ربیع پستر پرسیدم حصین بن محمد انصاری را و آن حصین یکی از بنی سالم است و او از سادات این قوم است از حدیث محمود بن ربیع پس تصدیق کرد آنرا باین حدیث محمود بن ربیع اگرچه ثقه است لیکن چون ابن شهاب در خورد سالی از وی شنیده بود و در تحمل همین حدیث را اختلاف کرده در کلان سالی از حصین نیز تحقیق نموده تا در روایت او کسی را سخنی نباشد **باب** التيمن في دخول المسجد وغيره در بیان رعایت دست راست

شیخ الاسلام | کتاب العلم

وذلك وقد ارهقتنا الصلوة صلوة العصر ونحن نتوضأ تحقیق تاخیر کرده بود ما را نماز یعنی نماز عصر و حال آنکه ما وضو میکردیم فجعلنا نمسح على ارجلنا پس شروع کردیم ما از فرط شتابی که مسح میکردیم بر پاهای خود یعنی در شستن پا و اندا اختن آب بروجه کمال کوتاهی شد گویا مسح بود و قدری از طرف پاشنه آب نارسیده ماند فنادى باعلى صوته پس بانگ زد باواز بلند خود ويل للاعقاب من النار وای مر پاشنهای ناشسته را از آتش دوزخ مرتين او ثلثا دو بار این کلمه فرمود یا سه بار

باب من برك على ركبتيه عند الامام او المحدث کسی که نشست بر دو زانوی خود بحضور سلطان یا بحضور آنکه حدیث کند او را در امور شرع و تعلیم علم نماید بروک در اصل بمعنی خفتن شتر است بعد ازان استعمال کرده شد عموما که هر چه ثبات و قرار گیرد بانجا برک گویند بلفظ ماضی کذا في الصحاح **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خرج فقام عبد الله بن حذافة درین روایت حذف و ایجاز است **فسيت** روایة ابی موسی که گذشت انس گوید بدرستی که آنحضرت برآمد پس ایستاد عبد الله بن حذافه سهمی که از مهاجرین اولین است منسوب بقبیله بنی سهم بن عمرو بود و مرد در خلافت عثمان رضی الله عنه و نسبت کرده میشد بسوی غیر پدر وی چنانکه طعن در انساب عادة جاهلیه است فقال من ابي یا رسول الله فقال ابوك حذافة پس گفت عبد الله کیست پدر من ای پیغمبر خدا فرمود حذافه است و هرگاه شنید مادر او این سوال را گفت نشنیده ام هیچ پسری عاق تر از تو آیا اعتقاد کردی اینکه مادر تو نزدیکی گناه کرده چنانکه زنان جاهلیت میکنند پس نصیحت میکردی آن را بر شهادت مردم پس گفت عبد الله قسم خداست اگر لاحق بکند مرا آنحضرت به بنده حبشی سیاه هر آینه لاحق شوم بوی ثم اكثر ان يقول سلوني پستر بسیار کرد آنحضرت از راه غضب گفتن اینکه بپرسید مرا هر چه خواهید فبرك عمر على ركبتيه پس نشست عمر بر هر دو زانوی خود وقتی که دید اثر غضب بر روی مبارک او از جرأت مردم و عدم ملاحظه ملال از کثرت سوال فقال پس گفت عمر رضی الله عنه بجهت تادب و تعظیم و اظهار رضا و تسلیم و شفقت بر مسلمين رضينا بالله ربا راضی شدیم بخدا بجائی که پروردگار است وبالاسلام دينا وباسلام بجائی که دین است وبمحمد نبيا تلك ثلثا و بمحمد بجائی که پیغمبر است فسكت پس خاموش شد آنحضرت [illegible] غضبه پس ساکن شد غضب وی صلی الله علیه وآله وسلم

باب تعليم الرجل امته واهله تعلیم نمودن مرد علم و دین را کنیز و زن خود را [illegible]

يمون وقت در آمدن در مسجد و غیر در آمدن در مسجد در کارهای دیگر چنانچه وضو و جز آنست تیمن را بمعنی تبرک گویند یعنی تبرک جستن بیمین تیامن یا بر عادت این اوقات پوشیده نماند که معنی اوّلی اعلی باعتبار است و ثانی خالی از تکلف نیست و لفظ تیمن که در حدیث مذکور واقع شده محمل او برین معنی دور تر است وکان ابن عمر یبدأ برجله الیمنی فاذا خرج بدأ برجله الیسری و بود ابن عمر که ابتدا میکرد در آمدن مسجد را بپای راست پس وقتی که بر آمدی ابتدا کردی بپای چپ یعنی ابتدای بر آمدن بچپ کردی **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن الاشعث بن سلیم عن ابیه عن مسروق عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یحب التیمن ما استطاع فی شانه کله گفت عایشه بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی دوست میداشت بقدری که توانستی تیامن را در کارهای خود همه کارها فی طهوره و ترجله و تنعله در طهارت کردن و شانه کردن و نعلین پوشیدن از همه کارها تخصیص باین سه چیز را گفته اند برای اهتمام بشان اینهاست پوشیده نماند که باوجود دخول مسجد درست در آستین کردن اهتمام ترجل و تنعل کردن وجهی دیگر میخواهد **باب** هل تنبش قبور مشرکی الجاهلیة و یتخذ مکانها مساجد باب در بیان آنکه آیا انباشته شود قبرهای کافران پیش از ایام اسلام استفهام تقریر است چنانکه واقع شده هل اتی علی الانسان حین یعنی جایز است که قبرهای مشرکان دور کنند و بجای آنها مساجد بنا کنند قید جاهلیت اتفاقی است نه احترازی لقوله صلی الله علیه وسلم لعن الله الیهود اتخذوا قبور انبیائهم مساجد وجواز این امر از جهت قول پیغمبر است رحمت کناد حق بروی لعنت کرده است خدا یهود را از آنجهت که گرفته اند قبرهای انبیای خود را مساجد خواه به نبش از راه اهانت یا بی نبش از راه غلو و تعظیم بعبادت قبرها و سجده کردن مر آنرا پس معلوم شد که موجب لعن و طعن همین دو چیز بوده است مشرکان مستحق اهانت اند و بجای قبرهای ایشان مسجد گرفتن از راه تعظیم نیست بلکه از قبیل تبدیل سیئه بحسنه است پس رواست که بجای قبرهای ما مسجد بنا کنند بعضی شارحان تقریر استدلال چنین کرده اند که موجب لعن نبش قبور انبیا است و کسی که تلو ایشان است از اولیا و صلحای امم نه نبش قبور غیر ایشان و تقریر اول اولی و احری است وما یکره من الصلوٰة فی المقابر و نیز این باب در بیان آنست که مکروه است نماز در میان قبرها بصورتی که قبر پیش مصلی باشد قسطلانی عامتر گرفته است میگوید که برابر است که نماز بر قبر باشد یا در میان قبرها بود یا بسوی آن یعنی مکروه است نماز نه باطل تائید میکند مؤلف این مطلب اخیر را بقول عمر که انیست ورأی عمر انس بن مالک یصلی عند قبر فقال القبر القبر ولم یأمره بالاعادة و دید عمر بن خطاب رضی الله عنه انس را که نماز میگذارد نزد قبری پس گفت و تحذیر کرد که ملاحظه کن قبر را و نفرمود باعادهٔ نماز پس معلوم شد که موجب کراهیت است نه موجب فساد و بطلان پوشیده نماند که عبارت مذکور مجمل است و در واقعه نماز انس در صورتی خاص خواهد بود و تحذیر عمر هم در ان صورت باشد پس از ینجا کراهیت در جمیع صور لازم نمی آید تا دلیل بران تواند شد و نه در صورت خاص بآنچه واقع است معلوم نشود والله اعلم **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی عن هشام قال اخبرنی ابی عن عایشة ان ام حبیبة وام سلمة ذکرتا کنیسة رأینها بالحبشة فیها تصاویر فذکرتا ذلك للنبی صلی الله علیه وسلم مرویست از عایشه که ام حبیبه و ام سلمه ذکر کردند معبد نصاری را که دیده بودند بملک حبشه که در وی صورتها بود پس ذکر کردند آنرا برای پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی فقال ان اولئك اذا کان فیهم الرجل الصالح فمات بنوا علی قبره مسجدا وصوروا فیه تلك الصور اولئك شرار الخلق عند الله یوم القیمة پس فرمود آن جماعه نصاری وقتی که بودی در میان ایشان مردی صالح پس مردی بنا میکردند بر قبر او مسجدی را و تصویر میکردند در آن مسجد صورتهای مرده آن جماعه بدترین آفریدها اند نزد خدا روز قیامت یعنی عقوبت خواهد کرد خدا ایشان را برین فعل شرار الخلق فرمود نه شرار الناس از جهت مبالغه در بدی شان پوشیده نماند که تطبیق این حدیث بترجمه و تائید آن مر او را خالی از خفائی نیست در ترجمه دو حکم واقع شده است اول آنکه

زن کتابی داده نیز بدین سوال است چه زنان تابع مردان اند در احکام مگر بدلیل خصوص و اینجا علت مضاعفت اجر مشترک و عام است و رجل کانت عنده امة یطاءها فادبها فاحسن تادیبها دیگر مردیست که هست نزد وی داهی که وطی میکند او را حکم عادت پس ادب خدمات و اخلاق داد او را و نیک کرد تادیب او را یعنی بقدر کفایت و بروجه لطف و عنایت وعلمها فاحسن تعلیمها و علم داد او را مسایل و احکام بسیار نیک کرد تعلیم او را بروجه ممدوح انام ثم اعتقها فتزوجها پس تر آزاد کرد او را و بزنی خود گرفت فله اجران پس مر او راست دو اجر است تکرار برای اهتمام بدان است در طول کلام یا برای رفع مظنه اکثریة اجر زیادة از دو بسبب اکثریة اعمال در مرد سیوم که چهار است چنانچه قسطلانی گفته و سیاق حدیث ناظر بمضاعفت و اکثریت اجر نیست یا دارد از ان شارحان گویند آن دو اجر درین اخیر اجر اعتاق و تزوج است چه تادیب و تعلیم مختص بامان نیست ولیکن ذکر فرمود آنرا بجهت اکمال اجر زیراچه تزوج امراة مودبه و معلمه اکثر است از روی برکت و تدبیر و ذکر وطی بنا بر عادت است در آثار و گرنه حقیقت آن شرط نیست در مضاعفت اجر و چون تعدد اجر بتعدد عمل حسابی است غرابتی ندارد در تاویل آن بعضی از ثقات گفته اند مراد مضاعفت اجر در تمام اعمال این سه صنف است اگر دیگری را یک حسنه بر عملی باشد ایشان را بیست دهد تدرک دیگران را بر اعمال دهند ایشان را دو چندان عطا کنند ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء و این اثبات امری زاید است بر قدر ضرورتی ثبوت دلیلی بران خواهد بدی الخلف الا مثل الشیخ الاعظم الاجل درینجا مینویسد مقصود بیان اجر است مر مومن کتابی را برایمانی که بر پیغمبر خود داشته تا آنکه آنچه ایمان بآن نبسته منسوخ شده است حکم آن ایمان از اعتبار افتاده یعنی بعد ایمان بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم ببرکت قبول ایمان محمدی بالفعل ثابت است و را اجر برایمان سابق او و همچنین گویم مقصود بیان اجر بنده مملوک بر خدمت مولای اوست با آنکه اجر عباد در انجا باشد گر بر عمل که محض برای خدا باشد و اینجا ببرکت ادای حقوق الله که در بندگان مشغول بخدمت مولی خالی از دشواری نیست بر خدمت مولی نیز اجر میدهند و همچنین بیان اجر صاحب امة است بر ترویج او برای خود با آنکه فعلی خالص بوجه الله اعتاق است برین فعل و نیز اجری ثابت کردند فافهم و میتوانند که مراد آن باشد که این سه جنس مردم را دو اجر ثابت است بر هر یکی ازین سه عمل که ایمان بمحمد است صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که مقرون بایمان پیغمبر سابق باشد دوم بر عبادت عبد مر خدا را وقتی که مقرون بخدمت مولی گردد سیوم بر اعتاق امة که مقرون بتادیب و تعلیم و تزویج بود انتهی و این هر دو توجیه مناسب اند

دور کردن قبرهای کافران و بنای مساجد بجای آن رواست چه این حدیث دلالت کرد که ساختن کافران مساجد بر قبرهای کلانان خود موجب مذمت و تشنیع ایشان است پس چگونه دلیل بر جواز مسجد بنا کردن بر قبرهای کفار تواند شد کرمانی در جواب میگوید که تشنیع و مذمت کردن حدیث کرده اند بر تصویر است نه بر مسجد ساختن حدثنا مسدد قال حدثنا عبد الوارث عن ابی التیاح عن انس قال قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة فنزل اعلی المدینة فی حی یقال لهم بنو عمرو بن عوف فاقام النبی صلی الله علیه وسلم فیهم اربعا وعشرین لیلة گفت انس قدوم آورد آنحضرت مدینه را پس فرود آمد جانب اعلای مدینه در محله که گفته می شد مر ایشان را بنو عمرو بن عوف پس اقامت فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی در میان ایشان بیست و چهار شب ثم ارسل الی بنی النجار فجاؤا متقلدی السیوف فکانی انظر الی النبی صلی الله علیه وسلم علی راحلته وابو بکر ردفه وملاء بنی النجار حوله پس تر فرستاد آنحضرت کسی را بسوی بنی النجار پس آمدند و شمشیرها گرفته پس چنانستی که گویا می بینم بسوی پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی بر راحله خود سوار و ابو بکر ردیف او و گروه بنی النجار گرد او بودند حتی القی بفناء ابی ایوب تا آنکه انداخت رخت را بصحن خانه ابی ایوب وکان یحب ان یصلی حیث ادرکته الصلوة و بود آنحضرت که دوست میداشت این را که نماز میگذارد آنجا که دریافتی او را وقت نماز ویصلی فی مرابض الغنم و بود آنحضرت که نماز میگذارد و در جای نشست گلها وانه امر ببناء المسجد فارسل الی ملاء من بنی النجار فقال یا بنی النجار ثامنونی بحائطکم هذا و بتحقیق آنحضرت مامور شد از جانب حق به بنا کردن مسجد پس فرستاد کسی بسوی گروه بنی نجار و فرمود ای گروه بنی نجار مبایعت کنید مرا باغ خود که اینست قالوا لا والله لا نطلب ثمنه الا الی الله عز وجل گفتند آنها سوگند بخدا طلب نمیکنیم بهای آنرا مگر از خدای قوی و بزرگ وقال انس وکان فیه ما اقول لکم قبور المشرکین وفیه خرب وفیه نخل و گفت انس و بود دران باغ چیزی که بیان کنم شما را قبرهای مشرکان و در وی خرابها بود و در وی نخل خرما بود فامر النبی صلی الله علیه وسلم بقبور المشرکین فنبشت ثم بالخرب فسویت وبالنخل فقطع پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی بقبرهای مشرکان پس انباشته شد بعد فرمود بخرابها پس برابر و هموار کرده شد و امر کرد نخل پس بریده شد فصفوا النخل قبلة المسجد پس ایستاده کردند نخلها را در جانب قبله مسجد وجعلوا عضادتیه الحجارة و گردانیدند هر دو جانب مسجد را سنگها وجعلوا ینقلون الصخر و گشتند صحابه که می آوردند سنگ را وهم یرتجزون و حال آنکه ایشان رجز میخواندند و زمزمه میکردند تا نفسهای شان بنشاط آید و آسان شود مشقت سنگ کشیدن والنبی صلی الله علیه وسلم معهم و پیغمبر خدا رجز میخواند در حالی که با ایشان بود وهو یقول اللهم لا خیر الا خیر الآخرة فاغفر للانصار والمهاجرة و آنحضرت میفرمود ای پروردگار نیست نکوئی مگر نکوئی آخرت پس مغفرت کن انصار را و مهاجران را پوشیده نماند که بر تقدیر قبول تعلیق که در حیز تخصیص است نقل کفره چه طور حجت بر حکم شرعی تواند ساخت و بر تقدیر تسلیم این فعل کفره الخ از این حدیث معلوم شد این نیست که قبرها را دور میکردند و بجای آن مسجد بنا می کردند بلکه مفهوم معنی متعارف است که در پیش مقابر مسجدها ساختند و بر دیوارها تصویر میکردند و این معنی مطابق ترجمه نیست و نیز کرمانی در تطبیق حدیث آورده بحکم دیدیم که یکره الصلوة فی القبور راست میگوید که مراد کراهت تحریمی است مسجد ساختن این کفره بر قبرها برای نماز است و این را حرام داشته مذمت برین کرده اند پوشیده نماند که این کراهیت را تحریمی گفتن منافی تصریح کتاب است لعنهم

باب الصلوة فی مرابض الغنم در بیان جواز نماز در جائی که بزها نشسته باشند حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن ابی التیاح عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فی مرابض الغنم ثم سمعته بعد یقول کان یصلی فی مرابض الغنم قبل ان یبنی المسجد گفت انس بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی نماز میگذارد در مرابض غنم یعنی بعد ازانکه [illegible] بنا میکرد

فتح با و سکون موحده و دال در آخر قرشی [illegible] کم است سنه یکصد و چهارده [illegible] قال سمعت ابن عباس قال اشهد علی النبی صلی الله علیه واله وسلم او قال عطاء اشهد علی ابن عباس ان النبی صلی الله علیه واله وسلم خرج گفت عطا شنیدم ابن عباس را که گفت گواهی میدهم بر حضرت عباس که گفت تحقیق آنحضرت برآمد ایوب تردد کرده که لفظ اشهد از قول ابن عباس است یا از قول عطا و ذکر شهادت برای تاکید تحقیق و اعتماد وقوع مرویست ومعه بلال برآمد آنحضرت از صفها در میان بسوی صفهای زنان باز در درون ایوان مسجد بسوی صحن که ضعیف زنان بود و حال آنکه با آن حضرت بلال بن ابی رباح حبشی بود فظن انه لم یسمع النساء پس گمان برد آنحضرت که خود خطبه نشنوانیده زنان را بجهت بعد ایشان از محل خطبه فوعظهن پس پند کرد ایشان را چنانکه دیدم شما را بشیر [illegible] و حزن چنانچه در عید پیدا [illegible] وامرهن بالصدقة و امر کرد ایشان را بصدقه تا کفاره گناهان شود فجعلت المرأة تلقی القرط والخاتم پس گشت جنس زن که می انداخت گوشواره و انگشتری را قرط بضم قاف و سکون را [illegible] وبلال یاخذ فی طرف ثوبه و بلال میگرفت آن صدقات را در طرف جامه خود تا صرف کند آنحضرت آن را بمصارف آن وقال اسمعیل عن ایوب عن عطاء و گفت اسماعیل بن علیه که وفاتش در سال تولد مولف است سنه یکصد و نود و چهار [illegible] روایت میکند از ایوب [illegible] از عطا بطریق عنعنه که گفت قال ابن عباس اشهد علی النبی صلی الله علیه واله وسلم مقصود ازین تعلیق یا تقویه و استشهاد است که اسماعیل روایت کرده ازین شیخ بی ذکر لفظ سماع و جزم کرده که لفظ اشهد از ابن عباس است **باب الحرص علی الحدیث** حرص بر شنیدن حدیث نبوی حدثنا عبد العزیز بن عبد الله ابو القاسم فقیه اویسی قرشی مدنی قال حدثنی سلیمان بن بلال عن عمرو بن ابی عمرو بفتح عین مولی مطلب بن عبد الله بن خطیب مدنی در خلافت ابی جعفر منصور سنه یکصد و سی و [illegible] عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی هریرة انه قال یا رسول الله من اسعد الناس بشفاعتک یوم القیمة گفت ابو هریره ای پیغمبر خدا کیست سعادتمندترین مردم بشفاعت تو روز قیامت قال رسول الله فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم لقد ظننت یا ابا هریرة ان لا یسألنی عن هذا الحدیث احد اول منك تحقیق گمان داشتم من ای ابو هریره که [illegible] مرا ازین حدیث که پرسیدی هیچ یکی پیش از تو لما رأیت من حرصك علی الحدیث از انجهت که دیدم از حرص تو بر شنیدن حدیث اسعد الناس بشفاعتی یوم القیمة من قال فیروز تر و بهره مندترین مردم

ازبول و پشک آن چه نجاست آن بنصی دیگر معلوم شده پس اینجا تقیید باید کرد و راوی انس گوید بیشتر شنیدم من از انس ط بعد از ین که میگفت نماز میگذارد در مرابض غنم پیش از آنکه بنا کرده شود مسجد شریف اشارت میکند که بعد از بنا مسجد شریف نماز درین مواضع نکرده لیکن تجویز واقع شده **باب** الصلوٰة فی مواضع الابل در حکم نمازی که در آنجا شتران باشند و درین عنوان تصریحی بکراهت و عدم کراهت نکرده و حدیثی که می آرد دلالتی بر کراهت ندارد **حدثنا** صدقة بن الفضل قال اخبرنا سلیمان ابن حیان قال حدثنا عبید الله عن نافع قال رأیت ابن عمر یصلی الی بعیره گفت نافع دیدم ابن عمر را که نماز میگذارد و بسوی شتر خود وقال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یفعله و گفت ابن عمر دیدم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی میکرد این کار یعنی نماز بسوی شتر میکرد و آنرا ستره میکرد در احادیث دیگر نهی واقع شده از نماز گذاردن در مبارک ابل یعنی آنجا که شتران نشسته باشند نماز نکنند و علت نهی گفته اند که حرکات شتر موجب رفع حضور و خشوع است و نیز گفته اند که گرد شتر جایگاه شیطان است مؤلف در رد این علت این باب با حدیث آورده یعنی علت نهی اگر چنین بودی آنحضرت و ابن عمر شتر را پیش خود گرفته نماز نکردی و در آی این حدیث ثابت شده که آن حضرت و صحابه بر پشت شتر نوافل میگذاردند **باب** من صلی وقدامه تنور او نار او شیء مما یعبد فاراد به وجه الله کسی که نماز گذارد و پیش او تنوری که در آن آتش افروزند یا آتش بود یا چیزی که عبادت کرده می شود در کنیش کافران پس اراده کند مصلی باین فعل خود ذات خدا را نه آنکه در پیش وی است یعنی درین صورت مکروه نیست نماز وقال الزهری اخبرنی انس قال قال النبی صلی الله علیه وسلم عرضت علی النار وانا اصلی فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی ظاهر کرده شد بر من آتش دوزخ و نموده شد بجائی که من نماز میکردم بدانکه حنفیه بر آنند که درین صورت نماز مکروه است از جهت تشبیه بعبارت کفار و آنچه ازین حدیث معلوم شده آنکه بر آن حضرت در اثنای نماز آتش دوزخ در آنجا که بود منکشف شده و از حدیث لازم نمی آید که در پیش گاه سجده آن حضرت بظاهر آتشی بوده باشد و این جواب من ذاک و سخنی که در اینجا شرح کرده اند آنست که این حدیث دلالت بر مدعا ندارد از آنکه این معنی بی اختیار آن حضرت بود و کلام در صورتیست که باختیار بود و مکروه نباشد شیخ ابن حجر در توجیه آن گوید که اختیار و عدم اختیار درینجا برابر است از آنکه آن حضرت تقریر بر باطل و مکروه روا نداشته اند پس دلالت کرد که این صورت مکروه نباشد پوشیده نماند که در صورت بی اختیاری تشبه که موجب کراهت است باقی است پس لاختیار و عدم اختیار درین معنی برابر است و قیاس بر حال آنحضرت که در اثنای نماز دست داده جهت تنبیه بندگان آتش دوزخ بر آنحضرت کشف کردند میتوان کرد با آنکه دانستی آنچه نخست گفتم **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن عبد الله بن عباس قال انخسفت الشمس فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قال أریت النار فلم ار منظرا کالیوم قط افظع گفت ابن عباس گرفته شد آفتاب پس گذارد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی نماز را پس فرمود نموده شد مرا آتش دوزخ پس ندیده ام بچشم خود منظری مانند امروز هرگز شنیع تر و بدتر تطبیق این حدیث هم با ترجمه همان سخن است که مذکور شده **باب** کراهیة الصلوٰة فی المقابر مکروه بودن نماز در جای قبرها **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله قال اخبرنی نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم ولا تتخذوها قبورا فرمود بگردانید در خانهای خود چیزی از نماز خود یعنی در خانها هم نمازی میکرده باشید و مگیرید خانها را قبرها مؤلف استدلال کرده باین حدیث که در میان قبرها نماز نباید گذارد و تقریرش آنکه تشبیه کرده تشبیه بلیغ بحذف اداة خانها را که در آن نماز نکنند بقبر از در حق مهجور بودن از نماز پس معلوم شد که قبرها محل نماز نیست پوشیده نماند که معنی این حدیث میتواند بود که مگیرید خانها را قبرهای مردهها در آنجا خوابیده باشید و قول حدیث لاتتخذوها قبورا در مقابل استیناسی تمام دارد باین معنی **باب** الصلوٰة فی مواضع الخسف والعذاب

شیخ الاسلام | کتاب العلم

شهرتست سنه یکصد و دو در زمان هشام بن عبد الملک انظر ما کان عندک من حدیث رسول الله نظر کن آنچه باشد نزد تو و در شهر تو از حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاکتبه فانی خفت دروس العلم وذهاب العلماء پس بنویس آنرا چه تحقیق من خوف دارم ناپدید شدن علم و رفتن علما را از جهان و بود پیش از عمر کار اعتماد بر حفظ پس هرگاه ترسید عمر از آخر زمانه اولی از رفتن علم بگذشتن علما امر کرد بتدوین حدیث بضبط در آید ولا یقبل بضم تحتیه و بفوقیه مفتوح هر دو روایت و قبول کرده نشود یا قبول مکن الا حدیث النبی مگر حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ولیفشوا العلم ولیجلسوا حتی یعلم بضم یا و تشدید لام و بفتح و تخفیف نیز روا نیست من لا یعلم تا دانا نیده شود یا داند هر که نمیداند فان العلم لا یهلک حتی یکون سرا پس تحقیق علم هلاک نمی شود تا آنکه پنهان شود در خانها و در گوشها شغل کنند نه در مساجد و مجامع و مدارس تا منتشر شود ظاهر است که درینصورت بموت آن علما سعد و عنقریب منطمس و فانی گردد **حدثنا** اسمعیل بن ابی اویس بضم همزه قال حدثنی مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عبد الله بن عمرو بن العاص انه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول ان الله لا یقبض العلم انتزاعا ینتزعه من العباد بدرستی که خدا تعالی نمی ستاند علم را از سینهای مردم یعنی در آخر زمان بطریق کشیدن که بر کشد آنرا از بندگان یعنی عادت ندارد که محو کند از سینها بسبب تکریم ایشان ولکن یقبض العلم بقبض العلماء ولیکن می ستاند علم را بباز گرفتن ارواح علما حتی اذا لم یبق عالما تا آنکه چون باقی نگذارد عالمی را بضم تحتیه و کسر قاف و نصب عالما و بفتحه هر دو و رفع عالم نیز روا نیست یعنی باقی نماند عالمی اتخذ الناس رؤسا جهالا می گیرند مردم سران قوم نادانان را فسئلوا پس پرسیده میشوند در مسائل شرعی فافتوا بغیر علم پس فتوی میدهند بی علم و دانش فضلوا واضلوا پس گمراه میشوند خود و هم گمراه میکنند دیگران را قال الفربری گفت راوی بخاری ابو عبد الله محمد بن یوسف فربری بفتح فا و کسر نیز آمده و فتح مهمله اولی و سکون موحده نسبة بفربر که شهریست از خراسان یعنی فربری در نسخه خود این را زیاده کرده حدثنا عباس قال حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا جریر ابن عبد الحمید ضبی عن هشام نحوه ای مانند حدیث مالک در معنی **باب** هل یجعل للنساء یوما علی حدة فی العلم آیا برگرداند خلیفه یا نائب او یا محدث شاگردانیده شود برای

در بیان کراهت نماز در جاهائی که خسف کافران شد یعنی زمین آنها را فرو برده و جاهای نزول عذاب هر عذابی که باشد و یذکر
ان علیاً کره الصلوٰۃ بخسف بابل و ذکر کرده می شود که علی بن ابی طالب رضی الله عنه مکروه پنداشت نماز را بخسف تمرود و قوم او
که در بابل واقع شده و اشارت میکند بآن قول الله تعالی قد مکر الذین من قبلهم فاتی الله بنیانهم من القواعد الآیه و محلی ازین قصه آنست
که نمرود بن کنعان بشهر بابل که نزدیک بکوفه است کشکی و رصدی بنا کرد تا بر صدی که از آسمان کند بلندی آن پنجهزار گز بود و چون بام
حق سبحانه تعالی بادی فرستاد که آنرا برهم زد و افتاد بر نمرود و قوم او و همه در زیر آن هلاک شدند **حدثنا** اسمعیل بن عبد الله قال حدثنی
مالک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تدخلوا علی هؤلاء المعذبین
الا ان تکونوا باکین فان لم تکونوا باکین فلا تدخلوا علیهم لا یصیبکم ما اصابهم فرمود پیغمبر خدا در نیائید برین جماعة که عذاب کرده شده اند مراد
قوم صالح اند سلام الله علیه یعنی در نیائید در دیار و اماکن عذاب گرفتاران سخط الهی تعالی شانه مگر آنکه باشید شما گرینده و اگر گرینده نباشید
پس در نیائید برایشان نرسد شما را آنچه رسید ایشان را اشارت است بطریق مفهوم بعلت نهی یعنی اگر می درآئید برسد شما را آنچه رسید بایشان
باب الصلوٰۃ فی البیعة در بیان جواز نماز کردن در معبد نصاری که آنرا کنیسه نیز گویند و قال عمر انا لا ندخل کنائسکم
من اجل التماثیل التی فیها الصور گفت عمر رضی الله عنه ما نمی درآئیم کنیسهای شما را که در آن صورتهاست ازجهت صورتها
وکان ابن عباس یصلی فی البیعة الا بیعة فیها تماثیل و بود ابن عباس که نماز میکرد در معبد نصاری مگر در معبدیکه در وی
صورتهاست **حدثنا** محمد بن سلام قال اخبرنا عبدة عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ان ام سلمة ذکرت
لرسول الله صلی الله علیه وسلم کنیسة راتها بارض الحبشة یقال لها ماریة ام سلمه ذکر کرد مر پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی کنیسه را که دیده بود آنرا بزمین
حبش گفته می شود مر آن کنیسه را ماریه فذکرت له ما رات فیها من الصور پس ذکر کرد ام سلمه مر آن حضرت را چیزی را که دیده بود در آن کنیسه
از صورتها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اولئک قوم اذا مات فیهم العبد الصالح او الرجل الصالح بنوا علی قبره مسجدا
پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی این جماعة قومی هستند وقتی که مرد در میان ایشان بندۀ نیکوکار یا مردی نیکوکار شک از راوی است
بنا کردند بر قبر او مسجدی وصوروا فیه تلک الصور اولئک شرار الخلق عند الله و صورتگری کردند در میان مسجد آن صورت متوفی را
اولئک گزیدند این جماعة بدترین آفریدها اند نزد خدا صورت حضرت عیسی و مریم علیهم السلام که درین زمان متعارف است در میان
نصاری ظاهرا در آن وقت نبوده است و گرنه تعرض بآن میرفت **باب** این باب ترجمه ندارد و در بعضی روایات باب هم ساقط است
حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة ان عائشة و عبد الله بن عباس
قالا لما نزل برسول الله صلی الله علیه وسلم طفق یطرح خمیصة له علی وجهه فاذا اغتم بها کشفها عن وجهه عائشه و ابن عباس
گفته اند هرگاه نزول شد بر پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی گشت که می انداخت چادری که مر او را بود بر روی خود پس وقتی که گرم شدی بآن دور
میکرد از روی مبارک خود فقال وهو کذلک پس فرمود آن حضرت همچنین بود یعنی گاه چادر بر روی مبارک می انداخت و گاهی دور میکرد
این قول را لعنة الله علی الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد لعنت خداست بر یهود و نصاری
گرفته اند قبرهای انبیای خود را مساجد که پرستش میکنند بسوی آن یحذر ما صنعوا می ترسانید آن حضرت امت خود را این که نکنند نظیر
او مثل آنچه کرده اند یهود و نصاری او از نصاری این کار معلوم نشده است و توجیهاتی که اختراع کرده اند خالی از تکلف نیست **حدثنا**
عبد الله بن مسلمة عن مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قاتل الله الیهود اتخذوا
قبور انبیائهم مساجد فرمود قتال کناد خدا یهود را یعنی مطرود و مردود گرداناد ایشان را گرفته اند قبرهای انبیاء را مسجدها و درین حدیث تخصیص

سه نفر از فرزندان خود را مگر آنکه باشند مر او را پرده از آتش دوزخ فقالت
امراة و اثنین گفت زنی از زنان حاضر و اثنین و زنی که پیش فرستد دو فرزند
را یعنی همچنان هست قال و اثنین فرمود زنی که تقدیم کند دو فرزند را یعنی
همچنان هست و بعضی جنانه مذکور شود و این مخصوص بزنان نیست
چنانکه معلوم گردد **حدثنا** محمد بن بشار بموحده و تشدید معجمه
ملقب بندار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن عبد الرحمن
بن الاصبهانی عن ذکوان عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه
وآله وسلم بهذا یعنی محمد بواسطه غندر نیز از شعبه باسنا
سابق مرفوعا این حدیث را روایت کرده و فرق در
اسناد فوق از شعبه آنست که درین طریق عبد الرحمان
نام ابن اصبهانی که مبهم بود مذکور گشته بلفظ عن و کنیت
ذکوان و تصریح لفظ سماع ساقط است و در آخر عن
النبی هست بخلاف اول و عن عبد الرحمان بن الاصبهانی
قال سمعت ابا حازم بمهمله و زا معجمه سلمان اشجعی کوفی
است در خلافة عمر بن عبد العزیز عن ابی هریرة قال
یعنی و نیز محمد بواسطه غندر از شعبه باسناد دیگر که با بی
هریره رسد حدیث مذکور روایت کرده با زیاده که گفت
ابو هریره ثلثة لم یبلغوا الحنث مراد سه فرزند است
که نرسیده اند گناه را یعنی بالغ نشده اند آن و این بر
تقدیر یست که این لفظ ابی هریره باشد که برای تفسیر مندرج
گشته و احتمال دارد که قول آنحضرت باشد که درین طریق
زیاده آمده و لفظ قال عبارت از راوی خواهد بود و وجه
اعتبار این قید آنست که هنگام صغر اولاد تعلق دلها
بیشتر و مصیبت زیادتی قوی تر میباشد و اجر نیز درو بیشتر است
باب من سمع شیئا فلم یفهم فراجع حتی یعرفه
در بیان کسی که شنید از معلم چیزی را و نفهمید آنرا پس بازگشت
بسوال و تفتیش از وی تا بشناسد و بفهمد آنرا **حدثنا**
سعید بن ابی مریم وی سعید بن حکم بن محمد بن ابی مریم
جمحی بضم جیم و فتح میم و حا مهمله بصری است سنه دویصد و شصت
و چهار قال اخبرنا نافع بن عمر بن عبد الله جمحی مکی
است سنه یکصد و نود و نه قال حدثنی ابن ابی ملیکة
عبد الله بن عبید الله بفتح اول و ضم ثانی ان عائشة
زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم کانت
لا تسمع شیئا لا تعرفه الا راجعت فیه حتی تعرفه
تحقیق عائشه جفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و
رضی الله عنها بود که نمی شنید چیزی را که نمی شناخت آنرا
مگر آنکه مراجعت میکرد در آن آنحضرت را تا بشناسد و بفهمد
وان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال من حوسب
عذب و بدرستی که آن حضرت فرمود روزی کسی که حساب
کرده شد روز قیامت عذاب کرده شد قالت عائشة
فقالت گفت عائشه چون این کلمه را از آنحضرت شنیدم
مشکل شد بر من پس گفتم اولیس یقول الله تعالی اما می گوید
خدا تعالی فسوف یحاسب حسابا یسیرا کسی که
داده شد کتاب او بدست راست او پس سرانجام است
که حساب کرده شود آنکس حسابی آسان و خوش رسد ترا

ذکر بهود فرمود از انکه بازی این کارها اندر انصاری تبعیت ایشان گرفتند **باب** قول النبي صلى الله عليه وسلم جعلت لي الارض مسجدا وطهورا
فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی گردانیده شد برای من زمین سجده است من هرجا خواهد نماز کند در امم سالفه نماز جز در کنائس و معابد
مقرره شان روا نبود و در اسفار معلوم نشده که چه میکردند اگر همراه میگرفتند همه کس را کجا میسر باشند یحتمل که بکنیسه رسیده قضا میکرده باشند
والله اعلم و پاک کننده کنایت از تیمم است **حدثنا** محمد بن سنان قال حدثنا هشيم قال حدثنا سيار هو ابو الحكم قال حدثنا يزيد الفقير قال حدثنا
جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطيت خمسا لم يعطهن احد من الانبياء قبلي گفت جابر فرمود
پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی داده شده ام من پنج چیز که داده نشده است هیچ یکی از پیغمبران پیش از من نصرت بالرعب
مسيرة شهر ظفر یافته ام بر اعدا برعب و ترس راه یکماه وجعلت لي الارض مسجدا وطهورا گردانیده شد برای من زمین
سجده و پاک کننده از حدث وايما رجل من امتي ادركته الصلوة فليصل و هرکدام مردی از امت من که دریابد او را نماز
پس نماز کند بعد ازانکه وضو کند یا تیمم مگر بعارضی که موجب منع یا کراهت بود واحلت لي الغنائم و حلال کرده شد برای من
مال غنیمتها و بر هیچ پیغمبری حلال نبود وكان النبي يبعث الى قومه خاصة وبعثت الى الناس كافة و بود پیغمبر که مبعوث
می شد بسوی قوم خاصه خود و مبعوث شدم من بسوی مردم همه واعطيت الشفاعة و داده شده ام اذن بشفاعت است
و غیر آن کلام درین خواص سبق ذکر یافته **باب** نوم المرأة في المسجد در جواز خواب کردن زن در مسجد اگر مسکنی دیگر ندارد
حدثنا عبيد الله بن اسمعيل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابيه عن عائشة ان وليدة كانت سوداء لحي من العرب فاعتقوها فكانت معهم
مرویست از عائشه که بتحقیق واهی بود سیاه مر قومی از عرب را پس آزاد کردند و بود با ایشان قالت فخرجت صبية لهم عليها
وشاح احمر من سيور گفت آن واه برآمد دختری که ایشان را بود و بجائی که بر آن دختر حمایلی است سرخ از چرم وارید و خرزها
قالت فوضعته او وقع منها فمرت به حدياة وهو ملقى فحسبته لحما فخطفته گفت آن زن پس نهاد در جائی یا افتاد آن حمایل
از ان دختر پس گذشت بروی غلیوازی و آن حمایل افتاده بود پس گمان کرد غلیواز آنرا گوشت پاره پس ربود آنرا قالت فالتمسوه
فلم يجدوه فاتهموني به قالت فطفقوا يفتشون حتى فتشوا قبلها گفت آن زن پس جستجو کردند پس نیافتند پس تهمت کردند مرا بدزدی آن پس گشتند که
تفحص میکردند مرا تا آنکه تفحص کردند فرج پیش او را قالت فوالله اني لقائمة معهم اذ مرت الحدياة فالقته قالت فوقع بينهم گفت سوگند خدا که بتحقیق
من ایستاده بودم با ایشان ناگاه گذشت غلیواز پس انداخت آن حمایل را گفت پس افتاد میان ایشان قالت فقلت هذا الذي
اتهمتموني به زعمتم وانا منه بريئة وهو ذا هو گفت پس گفتم این است چیزی که تهمت کردید مرا یا گمان کردید بر من گرفتن آنرا و حال آنکه
من بری و بیزارم از ان و آن حمایل اینست آن حمایل قالت فجاءت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسلمت گفت عائشه
پس آمد آن واه بسوی پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس اسلام آورد قالت عائشة فكان لها خباء في المسجد او حفش گفت عائشه بود مر آن
واه را خیمه نشیمن در مسجد یا خیمه صغیر شک راویست در لفظ خباء و حفش قالت فكانت تأتيني فتحدث عندي قالت فلا تجلس عندي
مجلسا الا قالت ويوم الوشاح من تعاجيب ربنا الا انه من بلدة الكفر انجاني گفت پس می آمد آن واه و حکایت
میکرد نزد من گفت عائشه نمی نشست نزد من هیچ مجلسی را مگر آنکه گفته در روز وشاح از غرایب کار پروردگار من هست آگاه باش که بتحقیق
آن روز از شهر کفر نجات داد مرا قالت عائشة فقلت لها ما شأنك لا تقعدين معي مقعدا الا قلت هذا گفت عائشه پس گفتم من او را چه
حال است ترا و چگونه بود این روز وشاح که نمی نشینی بما نشستنی مگر آنکه میگوئی این را قالت فحدثتني بهذا الحديث گفت عائشه پس
حدیث کرد مرا این حدیث **باب** نوم الرجال في المسجد در بیان جواز خواب کردن مردان در مسجد با آنکه خانه دار باشند وقال ابو قلابة

اسماء الرجال

شیخ الاسلام		کتاب العلم

گفته است این را ابن عباس بطریق روایة از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم ولفظ علم درین جمله در هیچ
روایة از ابن عباس نیامده مگر آنکه نسبت این قول بوی
بطریق نقل بالمعنى باشد چه مراد امر بتبلیغ همان است
حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثني
الليث قال حدثني سعيد هو ابن ابي سعيد
عن ابي شريح یعنی ابن شریح خویلد تصغیر خالد بن عمرو
بن صخر خزاعی کعبی صحابی سنه شصت و هشت وفاته
قال لعمرو بن سعيد بن العاص و و

صحابی نیست ونه از تابعین بالاحسان سنه هفتاد
وهو يبعث البعوث الى مكة گفت ابو شریح مر عمرو
واشدقی را که از جانب یزید والی مدینه بود و حال آنکه میفرستاد
فوجها بسوی مکه برای محاربه ابن زبیر که از بیعت یزید
امتناع آورده بحرم پناه گرفته بود و با عائذ البیت ملقب
و نیز بنام میکرد امرای خود را بمدینه که بفرستند بسوی ابن
زبیر لشکرها را ائذن لي ايها الامير احدثك قولا قام
به النبي اذن ده مرا ای امیر تا حدیث کنم ترا سخنی که
خطبه خواند بآن پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
الغد من يوم الفتح فردای روز فتح مکه سمعته اذناي
ووعاه قلبي وابصرته عيناي حين تكلم به
شنیده است آن سخن را هر دو گوش من و یاد داشته

عن انس قدم رهط من عكل على النبي صلى الله عليه وسلم فكانوا في الصفة روايت است از انس كه قدوم آوردند جمعي از ده كمتر از قبيله عرب بر پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى پس بودند در صفه آن موضعي بود از پايان مسجد نبوي كه ميبودند در آنجا مسكينان و فقرا از مسافران وقال عبد الرحمن بن ابي بكر كان اصحاب الصفة فقراء گفت عبد الرحمن بودند اصحاب صفه فقيران حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن عبيد الله قال حدثني نافع قال اخبرني عبد الله بن عمر انه كان ينام وهو شاب اعزب لا اهل له في مسجد النبي صلى الله عليه وسلم گفت نافع خبر داد مرا ابن عمر كه بتحقيق وى خواب كرد وحال آنكه وى جوان ناكدخدا بود كه زن نبود مر او را در مسجد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا عبد العزيز بن ابي حازم عن ابي حازم عن سهل بن سعد قال جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم بيت فاطمة فلم يجد عليا في البيت گفت سهل آمد پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى بخانه فاطمه را رضي الله عنها پس نيافت على را رضي الله عنه در خانه فقال اين ابن عمك فرمود بفاطمه كجاست پسر عم تو فقالت كان بيني وبينه شيء فغاضبني فخرج فلم يقل عندي گفت فاطمه بود ميان من و ميان او چيزي از كدورت پس غضب كرد مرا و بيرون برآمد و قيلوله نكرد نزد من فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لانسان انظر اين هو پس فرمود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى مر آدمي را ببين كجاست او فقال يا رسول الله هو في المسجد راقد پس گفت آن مرد اي رسول خدا على در مسجد در خواب است فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو مضطجع قد سقط رداؤه عن شقه واصابه تراب پس آمد پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى در حالى كه على تكيه بپهلو كرده و افتاده است چادر او از دوش او و رسيده است دوش او را خاك فجعل رسول الله صلى الله عليه وسلم يمسحه عنه ويقول قم يا ابا تراب قم يا ابا تراب پس گشت پيغمبر خدا كه دور ميكرد خاك از وى و ميگفت برخيز اي ابو تراب برخيز اي ابو تراب چون اين كنيت مشعر بر انس و شفقت بود دوست ترين كنيتها بود نزد على رضي الله عنه حدثنا يوسف بن عيسى قال حدثنا ابن فضيل عن ابيه عن ابي حازم عن ابي هريرة قال لقد رأيت سبعين من اصحاب الصفة ما منهم رجل عليه رداء اما ازار واما كساء قد ربطوا في اعناقهم گفت ابو هريره بتحقيق ديده ام هفتاد كس را از اصحاب صفه كه نيست از ايشان مردي كه بود بروى چادري بر انبار يا ازاري بود ويا كسائى كه بسته بودند در گردنهاى خود فمنها ما يبلغ نصف الساقين ومنها ما يبلغ الكعبين پس بعضي كساها آنها چيزي بود كه ميرسيد نصف ساقين را و بعضي از آنها ميرسيد كعبين را ضمير منها راجع بكساء كرده اند باعتبار تعدد جنسى فيجمعه بيده كراهية ان ترى عورته پس جمع ميكرد بدست خود يعني بدست خود ميگرفت دو طرف آن را از كراهت آنكه ديده شود عورت او موافقت اين حديث بترجمه بهمين قدر است كه در وى ذكر اصحاب صفه است و اين جماعه درين موضع كه از مسجد بود سكونت داشتند بضرورت آنجا خواب هم ميكردند باشند

باب الصلوة اذا قدم من سفر

استحباب نماز در مسجد وقتى كه قدوم آورد كسى از سفر وقال كعب بن مالك كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا قدم من سفر بدأ بالمسجد فصلى فيه گفت كعب بن مالك بود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى وقتى كه قدوم مى آورد از سفر ابتدا كردى بدخول در مسجد پس نماز كردى در مسجد حدثنا خلاد بن يحيى قال حدثنا مسعر قال حدثنا محارب بن دثار عن جابر بن عبد الله قال اتيت النبي صلى الله عليه وسلم وهو في المسجد گفت جابر آمدم من به پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى در حالى كه آن حضرت در مسجد بود قال مسعر اراه قال ضحى كلام مسعر راوى است كه درج كرده است يعني وقت چاشت بود فقال صل ركعتين وكان لي عليه دين فقضاني وزادني پس فرمود بگذار دو ركعت و اين نماز قدوم از سفر است نه تحية المسجد كذا قاله النووي و بود مرا بر آن حضرت دينى پس ادا كرد مرا و بيافزود مرا بر دين من اگر گوئى زيادة بر دين گرفتن چون ربا باشد كه مستلزم نجاست گوئيم كه آن حضرت در سفرى شترى از جابر خريده بود و بعد از قدوم بهاى آن را ادا كرد و در بهاى

ان الله قد اذن لرسوله پس بگوئيد مر او را بتحقيق خدا اذن داده بود مر پيغمبر خود را ولم ياذن لكم واذن نداد شما را وانما اذن لي فيها ساعة من نهار واذن نداده است مرا نيز در وى بقتال مگر در قدري از روز و در بعضي روايات آمده كه از طلوع آفتاب تا عصر بود اشارتست بوقوع قتال از خالد بن وليد والا ايذان بامر آنحضرت بود لهذا اكثر علما و امام ابو حنيفه از ايشان است ميگويند كه فتح مكه بقهر و غلبه است و مذهب شافعي و روايتي از احمد است كه فتح او بصلح است زيرا چه ايشان منع نبودند براى حرب و وقوع آن اتفاقى بود بعد از دخول خالد رضي الله عنه و تعرض بعضي مشركان مر او را و اعتذار آنحضرت بحلال شدن قتال مر او را ساعتي صريح است در اول ثم عادت حرمتها اليوم كحرمتها بالامس پس باز گشت حرمت او امروز بهيچ حرمت او ديروز فليبلغ الشاهد الغائب و بايد كه برساند اين حكم هر كه حاضر است غائب را فقيل لابي شريح ما قال عمرو پس گفته شد مر ابا شريح را چه گفت ترا عمرو در برابر آن قال انا اعلم منك گفت عمرو من داناترم از تو يا ابا شريح نداسته كه كه لا تعيذ عاصيا پناه نمى دهد گنهگار را كه از اطاعت امام برآمده ولا فارا بدم و نه گريزنده بخون را يعنى خون كسى را ناحق ريخته در حرم در آيد ولا فارا بخربة بفتح خاء معجمه و ضم زاء و سكون را و بموحده يعنى دزدى و فساد قال ابو عبد الله گفت مولف خربة خيانة و بلية تفسير كرد خيانت بخاربه ضد امانت و بلا مقصود عمرو آنكه ابن زبير عاصى است كه از اطاعت امام برآمده گو كه در حرم باشد مكينم و تحقيق ميل كرد عمرو از راه صواب در جواب آورد كلامى كه ظاهر من حق است و قصد كرد از آن باطل چه ابن زبير مرتكب نشده گناهى را و وى اولى بخلافت است از يزيد و عبد الملك و وى صحابى است بيعت كرده بودند او را اهل حجاز پيش از آن تا آنكه ولى خروج نموده و تتمه مباحث حديث درج ستوفى بهاية الحج انشاء الله تعالى حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب ابو محمد حجبى بفتح مهمله و جيم و موحده بصرى بيست سنه دو صد و بيست و هشت قال حدثنا حماد يعنى ابن زيد عن ايوب عن محمد ابن سيرين عن ابن ابى بكرة عبد الرحمن عن ابى بكرة نفيع و در بعضى نسخ عن ابن ابى بكرة از ميان ساقط است برين تقدير منقطع خواهد بود چه محمد نشنيده ابو بكره را قال ذكر النبي بنصب رفع هر دو مرويست گفت ابو بكره در حالى كه ذكر كرد پيغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم يعنى حديث او را كه از جمله قول آينده بود يا گفت ابو بكره كه ذكر كرد و خطبه خواند پيغمبر خدا قال فرمود آنحضرت در جمله حديث فان دماءكم واموالكم پس بدرستى كه خونهاى شما و مالهاى شما قال محمد واحسبه قال گفت محمد بن سيرين و گمان ميبرم ابن ابى بكره را كه گفت واعراضكم عليكم حرام هر يكى بر شما حرام است كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا مانند حرمت روز

آن از وی و وار رسی تفضیل براینچه قرار داده بود **باب** اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع رکعتین وقتی که در آید یکی از شما مسجد را پس گو بگذارد دو رکعت نماز **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن عامر بن عبد الله بن الزبیر عن عمرو بن سلیم الزرقی عن ابی قتادة السلمی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع رکعتین قبل ان یجلس فرمود وقتی که در آید یکی از شما مسجد را پس دو رکعت نماز کند پیش از آنکه بنشیند و این نماز را تحیة المسجد خوانند که برای تعظیم این بقعه شریفه که موسوم بخانه خدا مشروع شده چنانکه طواف کعبه که بیت الله است ظاهر حدیث آن است که وقت این نماز پیش از نشستن در مسجد است چنانکه جمعی کثیر بر آن رفته اند که اگر بعد از نشستن کسی خواهد تدارک آن کند روا نباشد اما این قول مخالف حدیثی است که بثبوت پیوسته که آنحضرت بر منبر بود شخصی آمد نماز ناکرده نشست سید در اثنای خطبه جمعه فرمود برخیز و دو رکعت نماز کن و گفته اند که نماز تحیة المسجد و ثواب آن باداى فرض و سنت دیگر نیز حاصل است **باب** الحدث فی المسجد در حکم حدثی که ناقض وضو است از باد دبر در مسجد **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الملٰئکة تصلی علی احدکم ما دام فی مصلاه الذی صلی فیه ما لم یحدث فرمود بتحقیق ملائکه دعا میکنند بر یکی از شما مادامی که هست در جائی که نماز کرده است در آنجا مادامی که حدث نکرده است ظاهر آنست که اینحال مخصوص بمسجد نیست و در عنوان تخصیص کرده است بمسجد تقول اللهم اغفر له اللهم ارحمه میگویند فرشته خدایا بیامرز او را و رحمت کن بر وی مغفرت گناه پوشیده و رحمت عام تر از آنست **باب** بنیان المسجد در بیان بنای مسجد از چوب و غیره مولف آنچه مذکور میکند بنای مسجد نبوی است بنابرین شراح تخصیص کرده اند در ترجمه بمسجد نبوی و اگر در عنوان عام تر گیریم و بنای مسجد نبوی را سند سازیم گنجایش دارد و مانند این بسیار استدلال کرده است مولف چنانکه پوشیده نخواهد ماند بر متتبعان این کتاب مستطاب وقال ابو سعید کان سقف المسجد من جرید النخل و گفت ابو سعید خدری بود سقف مسجد نبوی از شاخ خرما شاخ خرما اگر مجرد از برگ بود آنرا جرید میخوانند و اگر با برگ است آنرا سعف گویند وامر عمر ببناء المسجد وقال اکن الناس من المطر و فرمود عمر بن خطاب رضی الله عنه به بنای مسجد نبوی و گفت بنا را پوشش مردم را از باران در زمان آنحضرت سقف مسجد این چنین نبود که از تراوش آب باران محفوظ باشد وایاك ان تحمر او تصفر و دور دار خود را از آنکه رنگین کنی و سرخ و زرد فتفتن الناس پس در فتنه اندازی مردم را که باز مانند از حضور حق و نگاهی کنند بآن و مشغول شوند بدان یا آنکه مبتلا سازی مردم را بزخرف ساختن مسجد و سند گیرند از مسجد نبوی و باین معنی ناظر است قول او وقال انس بن مالك یتباهون بها ثم لا یعمرونها الا قلیلا گفت انس فخر و مباهات میکنند ببنای مسجدها پس تعمیر میکنند آنرا بطاعت مگر اندکی از مردم این جزء حدیثی است که ابن خزیمه در صحیح خود آورده از انس که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نزدیکست که زمانی آید بر امت من که مباهات کنند بمساجد و عبادت نکنند در آن مگر اندکی وقال ابن عباس لتزخرفنها کما زخرفت الیهود والنصاری و گفت ابن عباس منقش و مطلا میکنند مساجد را چنانچه مزخرف کرده اند یهود و نصاری معبدهای خود را **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابی عن صالح بن کیسان قال حدثنا نافع ان عبد الله اخبره ان المسجد کان علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم مبنیا باللبن وسقفه الجرید وعمده خشب النخل خبر داد عبد الله بن عمر نافع را که بتحقیق بود مسجد در زمان پیغمبر خدا رحمت کنا خدا بر وی بنا کرده شده بخشت خام و سقف آن از شاخ خرما و ستونهای او از چوب درخت خرما فلم یزد فیه ابو بکر شیئا و زیادت نکرد و نیفزود در مسجد نبوی ابو بکر صدیق رضی الله عنه چیزی را وزاد فیه عمر وبناه علی بنیانه فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم و افزود در مسجد نبوی عمر و بنا کرد آنرا بر بنیادهائی که در عهد پیغمبر خدا بود و رحمت کنا خدا بر وی باللبن والجرید واعاد عمده خشبا بنا کرد بخشت و شاخ خرما و باز ساخت ستونهای آنرا در حالی که چوب است اگر گوئی که

ابن ابیطالب بن عبد المطلب بن هاشم امیر المومنین خاتم الخلفاء الراشدین مناقب وی اظهر و اشهر و اکثر است از آنکه تحریر در آید برخی از آن در کتاب المناقب مذکور گردد یقول قال النبی فرمود پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم لا تکذبوا علی دروغ مبندید بر من و نسبت مکنید بمن هیچ کلامی را که نگفته ام فانه من کذب علی فلیلج النار پس بتحقیق شان اینست کسی که دروغ بندد بر من پس گو که در آید دوزخ را اگر چه بقصد ترغیب و ترهیب باشد که آن حرام است و از جمله کبائر بالاتفاق **حدثنا** ابو الولید هشام بن عبد الملك طیالسی قال حدثنا شعبة عن جامع بن شداد محاربی کوفی تابعی صغیر است سنه یکصد و هژده عن عامر بن عبد الله بن الزبیر اسدی قرشی سنه یکصد و بست و چهار عن ابیه اول مولودی که زائیده شده در اسلام مهاجرین را بمدینه سنه هفتاد و دو قال قلت للزبیر گفت عبد الله بن زبیر گفتم پدر خود زبیر بن عوام را بمشیره داد که از عشره مبشره و حواری رسول است سنه سی و شش بعد مراجعت از جنگ جمل انی لا اسمعك تحدث عن رسول الله تحقیق من نمی شنوم ترا که حدیث میکنی از پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم کما یحدث فلان وفلان چنانچه حدیث میکند فلان و فلان و در روایت ابن ماجه بنام عبد الله بن مسعود تصریح کرده قال گفت زبیر اما انی لم افارقه آگاه باش که من جدا نگشته ام از ان حضرت از ان باز که اسلام آورده ام مراد نفی مفارقت عرفی است که باعتبار اغلب احوال است و گرنه بتحقیق هجرت کرده زبیر بطرف حبشه فرمود که تا آنحضرت در هجرت مدینه بالجمله ملاوست در عامه احوال خود مقتضی کثرت سماع و تحدیث است ولکنی سمعته یقول ولیکن من شنیده ام آنحضرت را که میفرمود من کذب علی فلیتبوأ مقعده من النار فرمود کسیکه دروغ بندد بر من و آنچه نگفته ام بمن نسبت کند پس گو آماده کند جای نشست خود را از آتش دوزخ پس ترسید زبیر از این وعید که مبادا در بسیار کردن روایت خطائی واقع شود و موجب بزه گردد و خطا در روایة که ناد انسته بوقوع آید اگر چه بوی بزه کار نشود لیکن اکثار که مظنه و محل خطاست التزام کردن آن خصوصا کسی را که مامون نباشد در اکثار از وقوع خطا مورث گناه کردد و باشد که این خطا متوارث شود و در اعصار و ادوار منقول و معمول ماند و اما آنانکه بسیار کرده اند روایت را و ثوق ایشان بر تثبیت خود بیشتر بوده و ملاحظه وعید کتمان علم وقت سوال نیز دامنگیر شده بر زیادت اخبار مصیبت اند **حدثنا** ابو معمر بصری معروف بمقعد قال حدثنا عبد الوارث ابن سعید عن عبد العزیز بن صهیب قال قال انس ابن مالك انه لیمنعنی ان احدثکم حدیثا کثیرا ان النبی گفت انس بن مالك که هر آینه باز

عمر رضی الله عنه بنا کرد بر همان بنیاد قدیم و دیوارها از خشت ساخته و سقف و ستون را به شاخ خرما و چوب آن کرده شد زیادتی که کرد کدام است گوئیم تواند که مراد طولی و ترخیم و استحکام باشد یا در ارتفاع زیادتی کرده باشد یا مراد به بنیاد ها اکثر بنیاد ها بود ثم غیّره عثمان فزاد فیه زیادة كثيرة و بنى جداره بالحجارة المنقوشة و القصة پستر تغیر کرد مسجد را عثمان رضی الله عنه در ایام خلافت خود و بس زیاده کرد بسیاری در طول و عرض و بنا کرد دیوار آنرا بسنگ نقش کرده شده و گچ و جعل عمده من حجارة منقوشة و سقفه بالساج و گردانید عثمان ستونهای آنرا از سنگ منقوش و سقف بست آنرا بچوب ساج که آنرا شمشاد هم گویند قسطلانی گوید ساج نام چوبی است که از هندی می آرند

باب التعاون فی بناء المسجد در بیان یاری خواستن و مدد گرفتن در بنای مسجد و قول الله عزوجل ما كان للمشركين ان يعمروا مساجد الله الآية و در فرموده خدای قوی و بزرگ درست و روا نیست مر مشرکان را اینکه عمارت کنند مسجدهای خدا را یعنی عمارت کنند با خلاص و به نیت تقرب الهی انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر عمارت نمیکنند مساجد خدای را چه جای مسجد حرام مگر کسی که ایمان آورده بخدا و روز آخرت و اقام الصلوة و اتی الزکوة و لم یخش الا الله و بر پا داشته نماز را و داده است زکوة را و نترسید در کار دین مگر خدا را فعسى اولئك ان يكونوا من المهتدين پس نزدیکست آن جماعه اینکه باشند از هدایت یافتها بدانکه مولف رح عمارت مساجد را بر بنای در و دیوار مسجد حمل کرده و گفته اند که از جمله عمارت مسجد آباد داشتن آنست بفرش و آب و بوریا و دوام عبادت و ذکر و جماعت نماز در وی و درس علوم دینی و حراست از آنچه ممنوع و مکروه داشته اند در مسجد مرویست که خداوند سبحانه فرموده که خانهای من در زمین مساجد است و زایران خانه من آباد دارنده آنهاست خوشی و خنکی باد مر بنده را که طهارت کند در خانه خود و پستر زیارت کند مرا در خانه من و حق واجب است بر کسی که زیارت او کنند آنکه بزرگی دهد زایر خود را

حدثنا مسدد قال حدثنا عبد العزيز بن مختار قال حدثنا خالد الحذاء عن عكرمة قال لي ابن عباس و لابنه علي انطلقا الى ابي سعيد فاسمعا من حديثه گفت عکرمه گفت مرا ابن عباس و مر پسر خود را که علی است بروید بسوی ابی سعید خدری که از قدماست پس بشنوید از حدیث او فانطلقنا فاذا هو في حائط يصلحه پس رفتیم ما هر دو ناگاه دریافتیم ابو سعید را در بوستانی که اصلاح میکرد آنرا فاخذ رداءه فاحتبى پس گرفت چادر خود را و نشست بصورتی که جمع کرد پشت خود را و هر دو ساق پای خود را بجامه یا بهر دو دست ثم انشأ يحدثنا حتى اتى على ذكر بناء المسجد پستر آغاز کرد از اخبار بجائی که حدیث میکرد ما را تا آنکه آمد بر ذکر مسجد نبوی قال كنا نحمل لبنة لبنة و عمار لبنتين لبنتين گفت بودیم ما که بر میداشتیم یک یک خشت و عمار بن یاسر دو دو خشت بر میداشت فرآه النبي صلى الله عليه و سلم فنفض التراب عنه پس دید عمار را پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی پس افشاند خاک را از تن او و یقول ویح عمار تقتله الفئة الباغية يدعوهم الى الجنة و يدعونه الى النار و میفرمود و در ین حال وای عمار میکشند او را گروه باغی منحرف از طاعت امام بر حق میخواند عمار آن گروه را بسوی جنت یعنی بسبب دخول جنت و میخوانند آنها او را بسوی دوزخ قال يقول عمار اعوذ بالله من الفتن گفت ابو سعید میگفت عمار پناه میجویم بخدا از فتنها ما تبلا پوشیده نماند که عمار در جنگ صفین همراه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه با لشکری که همراه معاویه بود جنگ کرد و کشته شد از دست آن جماعه گویند چون همراهان معاویه واقف شدند بر شهادت عمار بعد از انکه این حدیث را شنیده بودند تقاعد نمودند از همراهی او و چون این خبر بمعاویه رسید گفت قاتل عمار کسی است که چنین پیر فانی را در میدان جنگ آورده رکاکت این حرف ظاهر تر است چه حاجت که وانموده آید از ین حکایت که بعد از قتل عمار جمعی تقاعد نمودند پیداست که همراهان معاویه الاول امر بر بطلان این جدال جازم نبوده اند در حق اصحاب پیغمبر خدا و مسلمانان آن عهد که داخل خیر القرون است و پیوسته بزمان نبوت و رسالت جز این گمان نتوان کرد از ینجاست که اهل سنت و جماعة

شیخ الاسلام | | كتاب العلم

براحاد مردم معصیت است چه جای که بر پیغمبر باشد شیخ ابو محمد جوینی والد امام الحرمین آنرا داخل کفر داشته بر قائل حکم بقتل و ناره کرده جمهور گویند کافر نمی شود مگر وقتیکه اعتقاد حل آن کند اگرچه جریمه آن بجریمه کذب بر دیگری برابر نباشد و در حقیقت راجع بخداست که قول پیغمبر وحی یوحی است و من اظلم ممن افترى على الله كذبا و قومی وضع حدیث بقصد ترغیب و ترهیب تجویز کرده و گفته اند که این کذب برای اوست یعنی برای تائید و ترویج شریعت وی نه بر وی و این جهل بلغت عربی است و قیاس است و ران کذب بر پیغمبر مطلقا ممنوع و توفیق صحابه شاهد آنست حدثنا المكي بن ابراهيم البلخي قال حدثنا يزيد بن ابي عبيد بضم عين سلمي مولى سلمة سنه یکصد و چهل و هفت یا شش عن سلمة بفتحتين هو ابن الاكوع و اكوع در لغت آنکه بند دست او از طرف انگشت کج باشد نامش سنان بن عبد الله اسلمی مدنی سنه هفتاد و چهار و بخاری را ثلاثیات است که در میان وی و جناب رسالت سه واسطه است و جمله آن درین صحیح بیست و دو است و این حدیث اول است قال سمعت النبي صلى الله عليه و آله و سلم يقول من يقل علي ما لم اقل گفت سلمه شنیدم آنحضرت را که میفرمود کسی که گوید بر من آنچه نگفته ام یا مراد مضمون کلام است که مفید سوده شریعت باشد و اگر در آن لفظ روای لفظ پیغمبر بی تغیر معنی ممنوع نبود اگرچه بلفظ پیغمبر اولی باشد

گفته اند که خلاف حمالفان امیر المؤمنین مبنی است بر اجتهادی که در نفس الامر خطا بوده است والله اعلم بالصواب و این مسئله بجای خود بهمین تمازین مذکور است **باب الاستعانة بالنجار والصناع في اعواد المنبر والمسجد** باب در بیان یاری جستن بدرودگران وکارگیران در چوبهای منبر و در مسجد **حدثنا** قتيبة قال حدثنا عبد العزيز قال حدثني ابو حازم عن سهل بن سعد قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم الى امرأة مري غلامك النجار يعمل لي اعوادا اجلس عليهن گفت سهل برانگیخت پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی کسی را بسوی زنی و پیام داد که بگوی غلام خود را که نجار است که بسازد برای من چوبهائی که بنشینم من بر آن **حدثنا** خلاد قال حدثنا عبد الواحد بن ايمن عن ابيه عن جابر ان امرأة قالت يا رسول الله الا اجعل لك شيئا تقعد عليه مرویست از جابر که زنی گفت ای رسول خدا آیا بکنم برای تو از چوب بها چیزی که بنشینی بر آن فان لي غلاما نجارا قال ان شئت فعملت المنبر پس بتحقیق مرا غلامی است درودگر فرمود اگر خواهی بکن پس ساخت وی منبر مسجد را تخالفی که در بین دو حدیث ظاهر است از ینوجه از حدیث سهل معلوم می شود که آنحضرت فرمود آن زن را که بغلام گوید که عمل کند و از حدیث جابر آنکه آن زن عرض کرد بآن حضرت که اگر فرماید منبری سازد مدفوع است بآنکه بادی درین عرض همان زن است چون امهالی از غلام او رفته است آن حضرت یاد داد بدو باعث بر اتمام شد بدو پوشیده نماند که در ترجمه ذکر صناع و مسجد هم بوده است انچه درین دو حدیث آورده همین ذکر نجار و منبر است کرمانی گوید باقی را بر قیاس گذاشته و نیز میتوان گفت که صناع اعم است از نجار و مسجد شامل است منبر را پس عمل منبر عمل در مسجد است **باب من بنى مسجدا** در فضیلت کسی که بنا کند مسجدی را **حدثنا** يحيى بن سليمان قال حدثني ابن وهب قال اخبرني عمرو ان بكيرا حدثه ان عاصم بن عمر بن قتادة حدثه انه سمع عبيد الله الخولاني انه سمع عثمان بن عفان يقول عند قول الناس فيه حين بنى مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم بتحقیق عبید الله خولانی شنید عثمان را که میگفت نزد گفتار و انکار مردم در حق وی رضی الله عنه وقتی که بنا کرد مسجد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و برافزود در عرض و طول و ارتفاع ستون و دیوار ها همه بسنگ و چونه برآورد انكم اكثرتم واني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول بتحقیق شما اکثار کردید بکلام در انکار و بتحقیق من شنیده ام پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی که میگفت من بنى مسجدا قال بكير حسبت انه قال يبتغي به وجه الله بنى الله له مثله في الجنة کسی که بنا کند مسجدی را گفت بکیر که شیخ عمرو است گمان دارم که گفته است عثمان یا شیخ او عاصم بن عمر که میطلبد باین بنا خدا را این جمله معترضه است که در میان آورده بنا کند خدا مر او را مانند آن مسجد خانه در بهشت پس هر چند فراخ تر و بلند تر و محکم تر باشد بهتر خواهد بود و مراد آنست که جزای این عمل مثل اوست که خانه باشد اما در کیفیت و کمیت خانه بهشت در خور آن نشاءه خواهد بود چنانکه در احادیث دیگر آمده است که همه چیز بهشت آن چنان خواهد بود که چشمی آنرا ندیده و نه گوشی آنرا شنوده و نه بشری آنرا تصور کرده باین تقریر این حدیث را منافاتی بآن حدیث نیست که فرموده هر عمل را ده مانند اجر خواهد بود **باب** يأخذ بنصول النبل اذا مر في المسجد میگیرد پیکانهای تیر را وقتی که بگذرد کسی در مسجد **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا سفيان قال قلت لعمرو اسمعت جابر بن عبد الله يقول مر رجل في المسجد ومعه سهام فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم امسك بنصالها قال نعم سفیان گفته گفتم مر عمرو بن دینار را آیا شنیدهٔ تو جابر را که میگوید گذشت مردی در مسجد نبوی و با او تیر ها بود پس فرمود او را پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بگیر پیکانهای سهام را تا آزار بکسی نرسد گفت عمرو آری شنیده ام در بعضی روایات قال نعم واقع نشده سکوت را قایم مقام آن کرده چنانکه مذهب مولف است رح که قول شیخ نعم شرط نیست اگر مستیقظ است سکوت او کافیست **باب** المرور في المسجد باب در بیان جواز گذشتن به تیر ها در مسجد اگر پیکانها بدست گرفته باشد **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا ابو بردة

وضم آن خزرویست بکنیتی وکینه نکنید بکنیة من ابو القاسم است و در روایات درین باب مختلف آمده در بعضی منع برای آنست که فرمود گردانیده شده ام قاسم بجهت که قسمت میکنم میان شما بعنی انچه وحی کرده شده است بسوی من و فرستاده شده ام بدان از علم و هدی جواز بعضی مستفاد منع جمع است میان اسم و کنیت و از بعضی تردد در منع و جواز علما را درین مسئله اقوال است در کتاب الادب مذکور گردد انشاء الله تعالی ومن رآني في المنام فقد رآني و کسی که دید مرا در خواب پس بتحقیق دیده او جای اشتباه والتباس نیست فان الشيطان لا يتمثل في صورتي پس بدرستی که شیطان که مظهر اضلال است مثال و صورت نمیگیرد و مسخ نماید خود را بصورت من که مظهر هدایتم مراد صورت شریفه مخصوصه است که در وقتی از اوقات بران بوده یا هر صورتی که در خواب بعنوان شریف نمودار شود بآن حضرت منسوب گردد مختار همین اخیر است که شیطان در هیچ صورت بعنوان ختم رسالت نمودار نمی تواند شد و این را تفصیلی است که نیز در کتاب الادب مذکور شود و در آخر رساله فارسی جنائز که معمول بنده است بشرح مستوفی ذکر یافته در باب رؤیا باید نگریست ومن كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده من النار عسقلانی گفته که ذکر تمام حدیث و عدم اختصار آن بجای آخر مناسب باب چنانکه عادت مولف است تنبیه است برآنکه دروغ بر پیغمبر برابر است در روی خواب و بیداری انتهى و این قطعه آخر در غایت صحة و قوة است جمعی کثیر از صحابه کبار نقل کرده گویند کثرت طرق وی بصد و نزد بعضی بدو صد رسیده و جمعی متواتر گویند تا آنکه بعضی ادعا کرده که مثال متواتر یافته نمی شود جز این حدیث و درین صحیح نیز بالفاظ مختلف از جماعة صحابه مروی گشته و بالجمله در تواتر معنوی وافادهٔ علم هیچکس اختلاف نیست **باب كتابة العلم** نوشتن علم و ضبط کردن آن در کتاب و اختلاف کرده اند سلف در آن علما در کتابت و بعد از آن قرار یافت بالاتفاق جواز نوشتن علم بلکه استحباب آن و دور نیست که واجب باشد بر کسی که خوف نسیان دارد و متعین شده بروی تبلیغ علم قاله العسقلانی **حدثنا** محمد بن سلام بیکند قال اخبرنا وكيع بفتح واو ابن جراح بفتح جیم و تشدید را کوفی از تبع تابعین است سنه یکصد و نود وهفت متوفی میل بقول ابی حنیفه عن سفيان ثوری یا ابن عیینه ابن حجر را در بخاری روایة است و وکیع نیز از هر دو روایت دارد عن مطرف بفتح طا و کسر راء مشدده هر دو مهمله ابن طریف بفتح کوفی سنه یکصد و چهل و دو عن الشعبي بفتح شین عن ابي جحيفة بضم جیم و فتح مهمله وهب بن عبد الله سوائی بضم مهمله

اسماء الرجال

عبد الله قال سمعت ابا بردة عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من مر في شيء من مساجدنا او اسواقنا بنبل فليأخذ على نصالها لا يعقر بكفه مسلما
فرمود کسی که گذشت در جایی از مساجد ما یا بازارهای ما با تیر پس گو بگیر و پیکانها با کف خود جراحت نکند مسلمانی را قوله بکفه متعلق بود بخذ است
اگر کف بمعنی ید باشد متعلق به لا یعقر باشد یعنی جراحت نکند بدست خود و باختیار خود مسلمانی را یا کف بمعنی مصدر باشد بمعنی چنین
خواهد بود که جراحت نکند بسبب باز داشتن خود را از گرفتن پیکانها بدست **باب انشاد الشعر في المسجد** در جواز شعر خواندن
در مسجد **حدثنا** الحكم بن نافع قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف انه سمع حسان بن ثابت
الانصاري يستشهد ابا هريرة انشدك الله هل سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول يا حسان اجب عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم بتحقیق شنید عبد الرحمن بن عوف حسان بن ثابت انصاری را که گواه میگرفت ابوهریره را که میخواهم ترا از خدا
یعنی سوگند میدهم بخدا آیا شنیدهٔ پیغمبر خدا را که میگفت ای حسان جواب ده باشعار خود کافران را که هجو میکردند رسول خدا و اصحاب او را
اللهم ايده بروح القدس قال ابو هريرة نعم و میفرمود آن حضرت بار خدایا تائید کن حسان را بجبرئیل پوشیده نماند که درین
حدیث خواندن شعر در مسجد از حسان روایت نکرده پس تطبیق ترجمه خالی از تکلف نیست گفته اند که این مقال از زبان حضرت واین دعا
در حق حسان شعر است با آنکه شعر صفتی جمیله است خالی از حقانیت نیست پس خواندن آن در مسجد مطلقا ممنوع نباشد و نیز روایت
کرده است مولف در بدء الخلق که انتقال از آن حضرت در مسجد بود و حسان جواب را بعرض اشرف رسانده باشد و روایت کرده از سعید
بن مسیب که ترجمه آن اینست که گذشت عمر بمسجد و حسان شعر میخواند پس زجر و سرزنش کرد عمر حسان را برین پس گفت حسان هر آینه در
مسجد شعر میخواندم و دروی بود کسی که بهتر از تست پس التفات کرد حسان بابوهریره و گفت بگوی آنچه مذکور شد گفت ابوهریره آری برین تقدیر ترجمه
تمام موافقت دارد **باب اصحاب الحراب في المسجد** باب در جواز در آمدن اهل حرب با در مسجد و بازی کردن ایشان **حدثنا**
عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرني عروة بن الزبير ان عائشة قالت لقد رأيت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يوما على باب حجرتي والحبشة يلعبون في المسجد گفت بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را رحمت و سلامت
باد بروی روزی بر در حجره خود و در حالی که حبشیان بازی میکردند با سلاح در مسجد و رسول الله صلى الله عليه وسلم يسترني بردائه انظر
الى لعبهم و پیغمبر خدا رحمت خدا و سلامت باد بروی میپوشید مرا بچادر خود بحالی که نظر میکردم بسوی بازی حبشیان و زیاد ابراهیم
المنذر قال حدثنا ابن وهب قال اخبرني يونس عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة قالت رأيت النبي صلى الله عليه وسلم والحبشة
يلعبون بحرابهم گفت عایشه دیدم پیغمبر خدا را رحمت و سلامت باد بروی در حالی که حبشه بازی میکردند بسلاحها زیادتی
که ابراهیم بن منذر بروایت خود کرده همین لفظ حراب است اگر گوئی چگونه روا بود بازی کردن در مسجد گوئیم این بازی در حقیقت
طاعت است که بکار می آید در جهاد بکافران چنانکه تیر اندازی اگرچه بصورت لعب است اگر بازی نیست بلکه تیر اندازی بود که در جهاد
کفار بکار آید عبادت است و این حدیث دلیل است بر جواز نظر بلهو و لعب مباح و جواز نظر نساء بسوی مردان بشرطی که پوشیده باشند
از نظر مردان و در روی بیان حسن خلق و معاشرت آن حضرت است بزنان و تعلیم امت را باین حسن خلق کذا قال
باب ذكر البيع والشراء على المنبر في المسجد در ذکر کردن بیع و شرا بر سر منبر در مسجد یعنی خبر دادن از بیع و شرا و قوع بیع و شرا
و مباشرت آن **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن يحيى عن عمرة عن عائشة قالت اتتها بريرة تسألها في كتابتها
گفت عایشه آمد بریره که داهی بود از جمعی از مکاتب ساخته بودند و چیزی از وجه کتابت بروی باقی بود آمد عایشه را سوال کرد
در استعطاء بقیه کتابت فقالت ان شئت اعطيت اهلك ويكون الولاء لي پس گفت عایشه بریره را اگر خواهی تو بدهم وجه کتابت

فتح الاسلام | | كتاب العلم

ارباب یقین الا ما في هذه الصحيفة یا آنچه درین نامه
است و آن صحیفه بود در نیام شمشیر وی رضی الله عنه
که دران بعضی احکام که نه در قرآن بود نوشته بود قال
قلت وما في هذه الصحيفة گفت ابو جحیفه
گفتم من با میر المومنین و چیست درین صحیفه قال العقل
گفت احکام دیه است عقل در اصل لغت بمعنی بستن
شتر است بر ریسمان بعد از آن دیه را گویند از آنکه زرِ دیه
شتران را میآوردند و بدر مقتول می بستند و فکاک
الاسير و رها کردن بند یان است بفتح فا و کسر هر دو
روایت و لا یقتل مسلم بکافر و این حکم که کشته نشود
مسلمان بدل کافر و کلام درین مسئله در محل خود بیاید
انشاء الله تعالی و احکام صحیفه در روایات مختلف آمده
همانا همه دران مکتوب بود پس نقل کرد هریکی از رواة بقدر
حفظ و بحسب اقتضاء مقام و حاصل کلام وی رضی الله
عنه آنست که نیست نزد من بجز قرآن که کل الکل و اصل
جمیع علوم است و هر یک را معلوم است دیگر کتابی دیگر
نیست که مخصوص بمن باشد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و
آله و سلم نیز در تبلیغ وحی منزل و احکام ارشاد خاص
و عام یکسان نموده بعضی را بدان مخصوص نساخته
حاضران را امر نمود که بغایبان برسانید و یا نزد من
فهمی است از عطایای الهی که در حق بعضی مسلمانان
باشد و بدان تکثیر علوم و زیادة آن میتوانند کرد و بتفاوت
علوم بحسب تفاوت مراتب فهم و استعداد استنباط
است بعضی را فوق بعضی و درین فهم نیز تخصیص نکرد
آن را بخود بجهت تحقق در مردم دیگر نیز و مساهم گردانید
خود را و بان بیک مرد مسلمان اگرچه وی رضی الله عنه
داده شده است فضیلی او فی بآن که بسیاری از صحابه
را آن درجه نرسانیده بجهت تواضع و تادب و باز ذکر نمود

مولای تراو ولاء مرا باشد نه موالی ترا وقال اهلها ان شئت اعطيتها ما بقي وگفتند موالی بریره عایشه را اگر خواهی بدهی بریره را چیزی که باقی مانده است از وجه کتابت واگر بخواهی مده وقال سفيان مرة ان شئت اعتقتها ويكون الولاء لنا وگفت سفیان این حدیث را یکبار باین لفظ یعنی بجای اعطيتها اعتقتها گفت اگر خواهی تو آزاد کن بریره را بجائیکه میباشد ولا برای ما فلما جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكرته ذلك پس هرگاه آمد پیغمبر خدا رحمت وسلامت باو بروی ذکر کردم آن حضرت را این مقال ذکرته کلام عایشه است بلفظ متکلم که راوی بجنس نقل کرده فقال ابتاعيها فاعتقيها فان الولاء لمن اعتق پس فرمود بخر او را و آزاد کن او را بتحقیق ولاء مر کسی راست که آزاد کرده است ظاهرا بریره عاجز شده بود از رسانیدن وجه کتابت بموالی خود والمكاتب عبد ما بقي عليه درهم پس خود را در بیع آورد ثم قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على المنبر پس استاد پیغمبر خدا بر منبر وقال سفيان مرة فصعد رسول الله صلى الله عليه وسلم على المنبر وگفت سفیان این حدیث یکبار باین عبارت که بجای ثم قام فصعد گفت یعنی برآمد آن حضرت بر منبر فقال ما بال اقوام يشترطون شروطا ليس في كتاب الله پس فرمود چه حال جماعه است که شرط میکنند در بیع و شراء شرطهای که نیست در کتاب خدا من اشترط شرطا ليس في كتاب الله فليس له وان اشترط مائة مرة وکسی که شرط کند شرطی را که نیست در کتاب خدا پس نیست مر او را استحقاق آن شرط و اگرچه شرط کند صد بار قال لي علي قال يحيى وعبد الوهاب عن يحيى عن عمرة نحوه گفت مولف گفت مرا علی ابن مدینی که گفت یحیی بن سعید قطان وعبد الوهاب هر دو از یحیی بن سعید انصاری از عمره مانند این حدیث بحسب معنی وقال جعفر بن عون عن يحيى سمعت عمرة قالت سمعت عايشة گفت جعفر بلفظ سماع ورواه مالك عن يحيى عن عمرة ان بريرة ولم يذكر فصعد المنبر و روایت کرده امام مالک از یحیی و وی از عمره قصه بریره را و ذکر نکرده است این را که آن حضرت برآمد بر منبر و اسناد نکرده حدیث را بعایشه

باب التقاضي والملازمة في المسجد در بیان تقاضا کردن دین و حکم مطالبه غریم و لازم گرفتن تقاضا در مسجد

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا يونس عن الزهري عن عبد الله بن كعب بن مالك عن كعب انه تقاضى ابن ابي حدرد دينا كان له عليه في المسجد فارتفعت اصواتهما حتى سمعها رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في بيته روایت است از کعب شاعر و آن یکی از آن سه نفر است که از غزوه تبوک تخلف کردند که بتحقیق او مطالبه کرد ابن حدرد را دینی که کعب را بر وی بود و مطالبه در مسجد بود پس بلند شد آوازهای هر دو تا آنکه شنید آوازها را پیغمبر خدا رحمت و سلامت باو بروی در حالی که آن حضرت در خانه بود فخرج اليهما حتى كشف سجف حجرته پس برآمد آن حضرت بسوی این هر دو تا آنکه دور کرد پرده حجره را فنادى يا كعب قال لبيك يا رسول الله قال ضع من دينك هذا واوما اليه اي الشطر پس ندا کرد آن حضرت ای کعب گفت لبیک ای رسول خدا گفت بگذار از دین این را و اشارت کرد آن حضرت بسوی او یعنی نصف بگذار قال لقد فعلت يا رسول الله قال قم فاقضه گفت کعب بتحقیق چنین کردم ای رسول خدا فرمود با بن حدرد که ادا کن نصف را

باب كنس المسجد والتقاط الخرق والقذى والعيدان منه در بیان جاروب کردن مسجد را و بر داشتن پارهای جامه و خرک و چوبها از مسجد

حدثنا سليمان ابن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن ثابت عن ابي رافع عن ابي هريرة ان رجلا اسود او امراة سوداء كان يقم المسجد مردی سیاه است از ابی هریره که بتحقیق مردی سیاه یا زنی سیاه بود که جاروب میداد مسجد را فمات فسال النبي صلى الله عليه وسلم عنه پس مرد آن مرد یا آن زن پس پرسید از وی پیغمبر خدا رحمت و سلامت باو بروی فقالوا مات فقال افلا كنتم آذنتموني به پس گفتند که مرد وی فرمود چرا نبودید شما آگاه میکردید مرا از مردن او تا نماز میکردم بروی مولف در باب جنازه آورده که گفتند صحابه شان او را که تکلیف آن حضرت راضی نشدند

پس خبر داده شد باین قصاص پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فركب راحلته فخطب پس سوار شد شتر خود را پس خطبه خواند فقال ان الله حبس عن مكة القتل او الفيل پس فرمود در خطبه تحقیق خدا تعالی بند کرد و باز داشت از اهل مکه فیل را یا کشتن را اول بکسر فا و تحتیه و ثانی بفتح قاف و فوقیه اشارة بقصه اصحاب الفیل است که بقصد تخریب مکه تا بطن وادی رسیده بود پس فرستاد خدا تعالی بر ایشان ابابیل را که سنگباران کردند و مستاصل ساختند قال ابو عبد الله گفت مولف قال ابو نعيم گفت شیخ مولف يحيى يشك یحیی شک میکند و میگوید او القتل یعنی شک در روایة ابی نعیم است که نسبت کرده آن را بسوی یحیی وغيره يقول الفيل وغیر ابو نعیم که روایت کرده از شیبان راوی یحیی مثل حرب بن شداد همین فیل گفته چنانچه از روایت کتاب الدیات معلوم شود پس مقابل و مخالف باشد مقوله ابو نعیم مقوله غیر او را که از یحیی بواسطه بلا واسطه بطریق جزم روایة کنند و در بعضی نسخ صحیحه چنین است قال ابو عبد الله كذا قال ابو نعيم فاجعلوه على شك الفيل او القتل ظاهر آنست که ضمیر فاجعلوه راجع بابی نعیم است مقصود آنست که شک در ینجا از ابی نعیم است و درین نسخه ذکر یحیی که خالی از خلجان نیست ساقط است وسلط عليهم رسول الله وگماشته شد بر اهل مکه پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم والمؤمنين و مسلمانان و هر گاه هنگام منع اصحاب الفیل اهل مکه کافران بود بدین الحال که مسلمان شدند حرمت آن موکد تر باشد الا فانها لم تحل لاحد قبلي آگاه باش که تحقیق مکه حلال نشده است مر هیچ کسی را پیش از من که قتال کنند دران ولا تحل لاحد بعدي و حلال نمیشود مر هیچ کسی را بعد از من و در بعضی روایات کتاب درینجا نیز لم تحل است یعنی حلال نشده است در علم ازلی الا وانها حلت لي ساعة من نهار آگاه باش که مکه حلال شده بود مرا پاره از زمان روز فتح که قتال کنم

دلونی علی قبرہا او قال علی قبرہا فاتی قبرہ فصلی علیہ راہ نمائید مرا بر قبر آن مرد یا فرمود بر قبر آن زن پس آمد آن حضرت بر سر قبر و نماز گذارد بر وی **باب** تحریم تجارة الخمر فی المسجد در ذکر حرام کردن تجارت شراب در مسجد **حدثنا** عبدان عن ابی حمزة عن الاعمش عن مسلم عن مسروق عن عائشة قالت لما نزلت الآیات من سورة البقرة فی الربا خرج النبی صلی اللہ علیہ وسلم الی المسجد فقرأهن علی الناس ثم حرم تجارة الخمر گفت عائشہ ہرگاہ کہ نازل شد آیاتی کہ در سورۂ بقرہ است در تحریم ربا بیرون آمد پیغمبر خدا بسوی مسجد پس خواند آن آیات را بر مردم پستر حرام کرد تجارت شراب را اظہار از سوق این کلام آنست کہ تحریم خمر بعد از تحریم ربا است یا آنکہ تحریم خمر پیش از تحریم ربا است بعد تی مدید گویا اعادہ فرمودہ تحریم خمر را بواسطہ مصلحتی کہ درین وقت روی دادہ اگر گویند تحریم نفس خمر پیش از آن است و تحریم تجارت آن درین وقت شدہ دور نمی نماید **باب** الخدم للمسجد در گرفتن خادمان برای مسجد وقال ابن عباس نذرت لک ما فی بطنی محررا للمسجد یخدمہ گفت ابن عباس در تفسیر این آیت کہ زن عمران گفتہ نذر کردم من برای خدا فرزندی کہ در شکم من است در حالی کہ آزاد است میخواہد زن عمران آزاد برای مسجد کہ خدمت کند مسجد را و مشغول نگردانم او را بکاری دیگر این آزادی بمعنی مجازیست و توانند کہ دران شریعت مقرر باشد یا معنی کہ روانبود این آزاد او را کاری دیگر غیر خدمت مسجد **حدثنا** احمد بن واقد قال حدثنا حماد عن ثابت عن ابی رافع عن ابی ہریرة ان امرأة او رجلا کانت تقم المسجد ولا اراہ الا امرأة مرویست از ابی ہریرہ کہ تحقیق زنی یا مردی بود کہ جاروب میکرد مسجد را و گمان ندارم مگر زن را فذکر حدیث النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ صلی علی قبرہا پس ذکر کرد ابو ہریرہ حدیث پیغمبر خدا را رحمت و سلامت باد بروی کہ تحقیق آنحضرت نماز گذارد بر قبر وے **باب** الاسیر او الغریم یربط فی المسجد در بیان حکم اسیر یا قرضدار در حالیکہ بستہ شود در مسجد **حدثنا** اسحق بن ابراہیم قال اخبرنا روح ومحمد بن جعفر عن شعبة عن محمد بن زیاد عن ابی ہریرة عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ان عفریتا من الجن تفلت علی البارحة او کلمة نحوہا فرمود تحقیق جنی مارد پلید ناگاہ پیش آمد بر من امشب در وقت تہجد یا فرمود کلمہ مانند بارحہ است یا مانند عفریتا لیقطع علی الصلوة تا قطع کند بر من نماز را و در وسوسہ انداز دمرا فامکننی اللہ منہ پس قدرت داد مرا خدا از وی یعنی بر منع او و اردت ان اربطہ الی ساریة من سواری المسجد و خواستم اینکہ ببندم آن جن را بستونی از ستونہای مسجد حتی تصبحوا وتنظروا الیہ کلکم تا صبح کنید شما و نظر کنید بسوی او ہمہ شما فذکرت قول اخی سلیمان رب اغفر لی وہب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی پس یاد کردم قول برادر من سلیمان کہ ای پروردگار بیامرز مرا و ببخش مرا سلطنتی کہ نباید بہیچ کسی از پس من قال روح فردہ اللہ خاسئا گفت روح پس رد فرمود ساخت پیغمبر خدا آن عفریت را در حالی کہ راندہ شدہ است مقصود مولف آنست کہ باین زیادتی متفرد است روح و محمد بن جعفر روایت نکردہ است بدانکہ مفسران بموجب این حدیث وغیر آن حمل کردہ اند دعای سلیمان را علیہ السلام بر استیلا و تمکن بر جن و خدمت فرمودن ایشان را و ما آن حضرت باوجود کمال قدرت انظار آن نکرد از جہت رعایت دعای سلیمان کہ گفتہ لا ینبغی لاحد من بعدی یعنی شرم در زید آن حضرت کہ سلیمان باین خواہش خود مخصوص نباشد **باب** الاغتسال اذا اسلم وربط الاسیر ایضا فی المسجد در بیان غسل کردن کافر وقتی کہ اسلام آرد و بیان بستن اسیر نیز در مسجد وکان شریح یامر الغریم ان یحبس الی ساریة المسجد و بود شریح میفرمود قرضدار را اینکہ بند کردہ شود بستون مسجد **حدثنا** عبد اللہ بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی سعید بن ابی سعید انہ سمع ابا ہریرة قال بعث النبی صلی اللہ علیہ وسلم خیلا قبل نجد گفت ابو ہریرہ فرستاد پیغمبر خدا رحمت و سلامت خدا باد بروی لشکری جانب نجد نام موضعی است طرف عراق فجاءت برجل من بنی حنیفة یقال لہ ثمامة بن اثال فربطوہ بساریة من سواری المسجد پس آوردند مردی را از قبیلہ بنی حنیفہ گفتہ می شد مر او را ثمامہ بن اثال پس

شیخ الاسلام | | کتاب العلم

اہل الیمن پس آمد مردی از مردم یمن فقال اکتب لی پس گفت امر و بنویس و بفرما نوشتن این احکام برای من یا رسول اللہ فقال اکتبوا لابی فلان پس فرمود بنویسید احکام نامہ برای فلان را نامش ابی شاہ بود بشین معجمہ و ہا ساکنہ چون تلفظ شاہ در آن وقت حاضر نبود تعبیر کرد بلفظ فلان فقال رجل من قریش پس گفت مردی از قریش یعنی عباس بن عبد المطلب بطریق التماس و تمنی استثنا بعضی ضروریات از نہی لا یختلی شوکہا الا الاذخر یا رسول اللہ اذخر بکسر ہمزہ و سکون ذال و کسر خاء معجمہ گیاہی است خوشبو فانا نجعلہ فی بیوتنا پس بدرستی ما میگردانیم او را در خانہای خود برای سقف ساختن بالای چوب و مخلوط نمودن در کہگل تا از ہم نپاشد و قبورنا و در قبرہای خود کہ بند کردہ میشود بدان رخنہ ہای لحد کہ میان خشتہا می باشد فقال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الا الاذخر پس منظور شد التماس او و فرمود آنحضرت مگر اذخر الا الاذخر الا الاذخر مکرر شد بار دوم بجہت مزید تاکید **حدثنا** علی بن عبد اللہ قال حدثنا سفیان بن عیینة قال حدثنا عمرو بن دینار مکی ثقہ امام تابعین سنہ یکصد و شانزدہ قال اخبرنی وہب بن منبہ بضم میم و فتح نون و کسر موحدہ مشددہ ابن کامل صنعانی تابعی در گذشت سنہ یکصد و چہاردہ عن اخیہ ہمام بلفظ متابعہ ابن منبہ نیز تابعی است سنہ یکصد و سی و یک قال سمعت ابا ہریرة یقول ما من اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم

بستند او را بستونی از ستونهای مسجد فخرج الیه النبی صلی الله علیه وسلم فقال اطلقوا ثمامة پس بیرون آمد بسوی آن مرد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم و فرمود رها کنید ثمامه را فانطلق الی نخل قریب من المسجد فاغتسل ثم دخل المسجد فقال اشهد ان لا اله الا الله وان
محمدا رسول الله پس رفت ثمامه بسوی آبی که نزدیک بود از مسجد پس غسل کرد و پس تر در آمد مسجد را و گفت گواهی میدهم اینکه نیست
معبودی بحق مگر الله و اینکه محمد فرستاده خدا است **باب** الخیمة فی المسجد للمرضی وغیرهم در بیان خیمه زدن در مسجد برای بیماران
و غیر بیماران **حدثنا** زکریاء بن یحیی قال حدثنا عبد الله بن نمیر قال حدثنا هشام عن ابیه عن عائشة قالت اصیب سعد یوم
الخندق فی الاکحل فضرب النبی صلی الله علیه وسلم خیمة فی المسجد لیعوده من قریب فلم یرعهم گفت عائشه رسیده شد سعد روز
خندق زخم تیری در رگ که در میان ذراع است و آنرا رگ حیات خوانند پس زد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی خیمه در مسجد برای سعد
تا عیادت کند او را از نزدیکی پس در فزع و هول نینداند مردم را وفی المسجد خیمة من بنی غفار الا الدم یسیل الیهم و حال آنکه در مسجد خیمه بود
از قبیله بنی غفار در فزع نینداخته مگر خون که سیلان میکرد بسوی آن جماعة بنی غفار فقالوا یا اهل الخیمة ما هذا الذی یاتینا من قبلکم پس گفتند جماعه
اهل خیمه سعد چیست اینکه می آید ما را از جانب شما فاذا سعد یغذو جرحه دما فمات منها پس ناگاه دیدند که سعد است سیلان
میکند جراحت او از خون پس مرد سعد از آن جراحت و در بعضی روایت بجای منها فیها یعنی مرد در آن خیمه یا در آن حال جراحت
باب ادخال البعیر فی المسجد للعلة در بیان جواز در آوردن شتر در مسجد از جهت علت بیماری و جز آن وقال ابن عباس
طاف النبی صلی الله علیه وسلم علی بعیره گفت ابن عباس طواف کعبه کرد پیغمبر خدا رحمت و سلامت باد بروی بر شتر خود یعنی
سواره طواف کرد و این در حجة الوداع بود برای تعلیم مردم **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن محمد بن عبد الرحمن بن
نوفل عن عروة عن زینب بنت ابی سلمة عن ام سلمة قالت شکوت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اشتکی
گفت ام سلمه اظهار دردناکی کردم بسوی پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و گفتم من بیمارم و طاقت ندارم که پیاده طواف کنم قال طوفی
من وراء الناس وانت راکبة فرمود طواف کن تو از آن طرف مردم بحالی که تو سوار هستی فطفت ورسول الله صلی الله
علیه وسلم یصلی الی جنب البیت یقرأ بالطور وکتاب مسطور ام سلمه گوید پس طواف کردم و پیغمبر خدا نماز میکرد و پهلوی بیت الله
یعنی نزدیک به بیت الله در حالی که میخواند سوره طور را **باب** این باب ترجمه ندارد **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا معاذ
قال حدثنی ابی عن قتادة قال حدثنا انس ان رجلین من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم خرجا من عند
النبی صلی الله علیه وسلم فی لیلة مظلمة حدیث کرد انس بن مالک که بتحقیق دو مرد از یاران پیغمبر خدا بر آمدند از نزد آن حضرت
در شب تیره در بعضی روایات آمده که یکی از آن عباد بن بشر بود و گمان دارم که دوم اسید بن حضیر بوده است ومعهما مثل
المصباحین یضیئان بین ایدیهما و با ایشان مانند دو چراغ بود که روشن بود پیش ایشان فلما افترقا صار مع کل واحد
منهما واحد حتی اتی اهله پس هرگاه جدا شدند گشت با هر یکی از آن دو نفر یک چراغ از آن دو چراغ تا آنکه آمد خانه خود را مؤلف
رحمه الله این باب را باین حدیث در ابواب احکام مسجد آورده گویا اشارت بآن کرده که این انوارها را در مسجد که مورد برکات و انوار
فیوض الهی است از صحبت شریف آن حضرت دریافته بودند و این کرامت اصحاب از معجزات آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و ما هم
در دنیا برای ایشان اظهار کردند آنچه واقع شده بشر المشائین فی الظلم الی المساجد بالنور التام یوم القیامة بشارت ده روندگان
مساجد را در تیرگیها بنور تمام روز قیامت **باب** الخوخة والممر فی المسجد در بیان دریچه و گذشتن در مسجد اصحاب پیغمبر خدا که در
جوار مسجد خانه داشتند که دریچها در دیوار خانه گذاشته بودند تا بر احوال جماعت و انعقاد نماز آگاه باشند و بعضی درها داشتند

شیخ الاسلام | | کتاب العلم

سکونت ورزید و در آنجا انقدر مردم وارد می شدند
و معهذا استغال وی بعبادت بیشتر بود از تعلیم و روایت
بخلاف ابی هریره که در مدینه نبوی که مقصد و ماوای
مسلمانان آفاق است سکونت داشت و بتعلیم و تکرار
متصدی گشته تابعه متابعت کرده وهب الجمعی
یعنی راشد عن همام عن ابی هریرة مستفاد از این
حدیث ثبوت اذن است از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم بکتابت حدیث و در صحیح مسلم بروایت ابی سعید خدری
مرفوعا آورده که آنحضرت فرمود ننویسید از من چیزی را
سوای قرآن مخصوص بوقت نزول یا لکتابة غیر قرآن
با قرآن است یا منسوخ است و بعضی حدیث نهی را
موقوف بر ابی سعید داشته و جمعی از صحابه و تابعین کروه
داشته کتابت حدیث را و مستحب داشتند از طرق حفظ
و چون قصور همت ها پیدا گشت و اندیشه خوف کردند ضائع
شدن علم را جمع کردند آن را در کتابها و اول کسی که جمع و تدوین
نمود حدیث را زهری است بر راس صد سال بامر عمر بن
عبد العزیز بعد از آن بسیار شد تدوین و تصنیف فحصل
شد بدان خیر کثیر فلله الحمد کذا قال العسقلانی **حدثنا**
یحیی ابن سلیمان بن یحیی ابن سعید جعفی کوفی در مصر
سنه دو صد و سی و هشت یافت **قال حدثنی** ابن
وهب بن مسلم مصری قال اخبرنی یونس بن یزید الایلی
عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن
عتبة عن ابن عباس قال لما اشتد بالنبی صلی الله
علیه وآله وسلم وجعه ابن عباس گوید هرگاه سخت
شد به پیغمبر رنج و بیماری او که در آن وفات یافت و آن
روز پنجشنبه بود و وفات روز دوشنبه قال ائتونی بکتاب
فرمود آنحضرت بیارید آلات کتابت از دوات
و قلم و کاغذ یا استخوان شانه اکتب لکم کتابا بنویسم برای
شما خطی را و امر او امر نوشتن است چه ثابت نشده که وی نوشتن
...بهت مبارک خود عبارتی را لا تضلوا بعده
گمراه نشوید بعد از آن قال عمر ان النبی صلی الله علیه

که در آمد بر آمد از میان مسجد میگذشتند وحی آمد که همه درها را ببندند درین میانه بعضی مستثنی شدند چنانکه معلوم شود
حدثنا محمد بن سنان قال حدثنا فليح قال حدثنا ابو النضر عن عبيد بن حنين عن بسر بن سعيد عن ابي سعيد الخدري قال خطب النبي
صلی الله علیه وسلم فقال ان الله خیر عبدا بین الدنیا وبین ما عنده فاختار ما عند الله گفت ابو سعید خدری خطبه خواند پیغمبر خدا
رحمت کناد خدا بر وی پس گفت بتحقیق خدا مختار ساخت بندهٔ را میان دنیا و میان چیزیکه نزد خداست از نعیم آخرت و قرب
خاص الهی تعالی پس اختیار کرد آن بنده چیزیرا که نزد خداست فبکی ابو بکر فقلت فی نفسی ما یبکی هذا الشیخ ان یکن الله خیر عبدا
بین الدنیا وبین ما عنده فاختار ما عند الله عز وجل پس گریه کرد ابو بکر پس گفتم در دل خود چه چیز میگریاند این شیخ را از بودن
آنکه اگر خدا مختار کرده بنده را میان دنیا و میان آنچه نزد اوست پس اختیار کرد آن بنده چیزی که نزد خداست ابو سعید در نیافت
کاین معنی موجب گریه شود فکان رسول الله صلی الله علیه وسلم هو العبد وکان ابو بکر اعلمنا پس بود پیغمبر خدا
رحمت و سلامت باد بر وی آن عبد مختار و بود ابو بکر داناترین ما یان یعنی ابو بکر فهمید که آن حضرت خبر از رحلت خود داده است
فقال یا ابا بکر لا تبک ان امن الناس علی فی صحبته وماله ابو بکر پس فرمود آن حضرت در تسلی ابو بکر باظهار کمال خصوصیت
ای ابو بکر گریه مکن بتحقیق زیاده ترین مردم بر من از روی جود و بنفس و مال و در باختن آن بی طلب اجر و ثواب ابو بکر است ولو
کنت متخذا من امتی خلیلا لاتخذت ابا بکر اگر بودمی گیرنده از امت خود خلیلی را البته گرفتمی ابو بکر را خلیل خلت یعنی صفای
مودت است که بمعنی پذیرای اسرار است و آن برتر از محبت است و نیز گفته اند خلیل آنکه در دل او گنجایش غیر خلیل نباشد و چون
دل شریف آن حضرت پر بود از محبت و خلت خدای جز خدا خلیل گرفتن گنجایش نداشت اگر گوئی برین تقدیر محبت قلبی هم آنحضرت
را باید که بدیگری نباشد گوئیم محبت تعلق قلب است بمحبوب و تعلق دیگر است و فرا گرفتن دل را چیزی دیگر با آنکه محبت آنحضرت با سوا
محض برای خداست پس این محبت نیز از متفرعات محبت حق است فافهم وادرک ولکن اخوة الاسلام ومودته ولیکن برادری
مسلمانی و دوستی آن بهتر و بیشتر از دیگران است لا یبقین فی المسجد باب الا سد الا باب ابی بکر باقی نماند در مسجد دری مگر دری که بسته
شود مگر در ابو بکر صدیق رضی الله عنه حدثنا عبد الله بن محمد الجعفی قال حدثنا وهب بن جریر قال حدثنا ابی قال سمعت یعلی بن
حکیم عن عکرمة عن ابن عباس قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه الذی مات فیه عاصبا راسه بخرقة گفت ابن عباس
بیرون آمد از خانه پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی در بیماری که فوت شد در ان حالی که عصابه بسته است سر را بپارچه جامه فقعد
علی المنبر فحمد الله واثنی علیه پس نشست بر منبر و ستایش کرد خدا را و ثنا گفت بر وی تعالی ثم قال انه لیس من الناس احد
امن علی فی نفسه وماله من ابی بکر بن ابی قحافة پستر فرمود بتحقیق شان این است که نیست از مردم هیچ یکی زیاده ترین
مردم بر من از روی جود در نفس خود و مال خود و در باختن آن بی منت و طلب اجری از ابو بکر پسر ابو قحافه یعنی ابو بکر درین معنی
زیاده تر است از همه مردم ولو کنت متخذا من الناس خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا ولکن خلة الاسلام افضل اگر بودمی گیرنده خلیلی
از مردم هر آئینه میگرفتم ابو بکر را که لایق خلت او بود و بس لیکن دوستی با سلام زیاده تر است بوی از دیگران سدوا عنی کل خوخة
فی هذا المسجد غیر خوخة ابی بکر ببندید از جانب من هر دریچه که درین مسجد است جز دریچه ابی بکر که او صاحب اسرار
من است باب الابواب والغلق للکعبة والمساجد در بیان گرفتن درها و بستن آن مر کعبه را و مساجد
برای محافظت قال ابو عبد الله قال لی عبد الله بن محمد گفت مولف رح گفت مرا عبد الله بن محمد گفته اند مرتبه قال لی
در حدثنی و اخبرنی کمتر است الا آنکه قال گاهی بطریق محاوره و مذاکره میباشد بی نقل و تحمیل حدثنا سفیان عن ابن جریج

وی بحالی که باز میگردانیدند کلام را بر وی پس فرمود بگذارید
مرا پس حالتی که من در آنم یعنی استغراق در حق و اشتیاق
لقا مطلق بهتر است از آنچه شما میخوانید مرا بسوی آن
پس امر کرد بسه چیز الحدیث ظاهر آنست که مراد از بیان قلیلا
جمعی است که داعی بودند آنحضرت را بنوشتن کتاب بعد
از انکه بیمار شریف معلوم گردید و چون باز گردانیدند کلام را
بر آنحضرت و در خواستند نوشتن را اعراض نمود از ان و
آنچه ارشاد بود بزبان بیان فرمود چنانکه از امر بان سه
چیز و آخر این قصه ظاهر میشود و احتمال دارد که کلام دیگر
باشد سوای آن تا تعیین خلیفه باشد چنانچه در مسلم آمده
که آنحضرت فرمود در ابتدای مرض خود مر عایشه را که بخوان
برای من پدر خود را و برادر خود را تا بنویسم کتابی را که بتحقیق
من خوف دارم آنکه آرزو کند آرزو کننده و بگوید گوینده
که من اولی و بهترم برای این امر و ابا دارد خدا تعالی و
مسلمانان مگر ابا بکر را و در بخاری نخواندست و تخریج کرده
آن را احمد و غیره بطریق کثیره از عایشه و قسطلانی در
کتاب الجهاد از مسند بزار آورده وقتی که سخت شد درد آنحضرت
فرمود بیارید مرا دوات و قلم یا شانه یا قرطاس تا بنویسم برای
ابی بکر کتابی را که اختلاف نکند بر وی کسی پس ترک نمود
که اختلاف کنند مردم در ابی بکر و شیخ اجل در ترجمه باب
وفات النبی از کتاب مشکوة می آرد که سخت شد درد
وی روز پنجشنبه پس خواست که کتابی نویسد پس گفت
عبد الرحمن را بیار شانه گوسفندی را یا تخته را تا بنویسم
برای ابی بکر کتابی پس چون خواست که برخیزد و بیارد
فرمود حاجت نیست ابا دارند خدا و مومنان که اختلاف
کنند در ابی بکر این روایات صریح اند در انکه نوشتن کتاب
برای تعیین ابی بکر بود بخلافت و حدیث امام مقرر کردن
آنحضرت در مرض او را برای نماز باهتمام تمام و راضی نشدن
بدیگری که حاضر بودند و امری معروف و مشهور است
در کتب حدیث و متفق علیه است میان فریقین بالجمله
تقریب خلافت ابی بکر صدیق در ایام مرض و قراین دال
بر آنکه مرضی شریف آنحضرت بود نزد متتبع احادیث و آثار
پوشیده نیست پس اگر مراد از حدیث خلافت نامه
[illegible] اقرب و اوفق با حادیث دیگر باشد که مفسر اند
درین باب بیهقی گفته که سفیان بن عیینه از اهل علم نقل
کرده که آنحضرت میخواست که خلافت ابو بکر صدیق را
بنویسد بعد از ان ترک کرد بجهت اعتماد بر آنکه واقع میشود
مگر همچنین و ادعای شیعه که مقصود کتابت وصیت برای
علی مرتضی و استخلاف وی بود دعوی مجرد و اشبه
بخرافات اینها است که هر چه از علی مرتضی و سایر ائمه
اهل بیت در باب اتباع و اعانت و تواضع و حسن
ادب و مدح و ثنا و فضل خلفا راشدین سابقین ثابت
شده محمول بر تقیه کنند این علوم باطنه اینها است که از ائمه
پیغمبر و اهل بیت صلوة الله علیه و علیهم اجمعین
بر بواطن نفوس ظلمانی زکیه الشان منکشف شده شد

مقوله عبد الله بن محمد است قال قال لی ابن ابی ملیکة گفت ابن جریج گفت مرا ابن ابی ملیکه یا عبد الملک لو رایت مساجد ابن عباس وابوابها اے عبد الملک نام ابن جریج است اگر ببینی مسجدهای ابن عباس را ودرهای آنرا دریابی چیزی عجیب وغریب حدثنا ابو النعمان وقتیبة بن سعید قالا حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قدم مکة مرویست از ابن عمر که پیغمبر خدا قدوم آورد در مکه سال فتح فدعا عثمان بن طلحة پس طلبید عثمان ابن طلحه را که کلید کعبه بوی حواله بود ففتح الباب پس کشاد عثمان بن طلحه در کعبه را فدخل النبی صلی الله علیه وسلم وبلال واسامة بن زید وعثمان بن طلحة پس درآمد آن حضرت وبلال واسامه خادمان آن حضرت وعثمان کلیددار ثم اغلق الباب فلبث فیه ساعة ثم خرجوا پستر بسته شد در کعبه پس درنگ در کرده ساعتی پستر بیرون برآمدند قال ابن عمر فبدرت فسالت بلالا فقال صلی فیه گفت ابن عمر زود دریافتم وپرسیدم بلال را از فعل آن حضرت درون کعبه پس گفت بلال نماز گذارد آن حضرت درون کعبه فقلت فی ای نواحیه فقال بین الاسطوانتین پس گفتم در کدام گوشه از گوشهای کعبه نماز گذارد وگفت میان دو ستون درین روایت مجمل واقع شده در حدیث دیگر بیان یافته که در میان ستونهای پیش دو ستون را بدست راست گذاشت ویک ستون را بدست چپ قال ابن عمر فذهب علی ان اساله کم صلی گفت ابن عمر رفت بر من یعنی فراموش کردم که بپرسم بلال را که چند رکعت نماز گذارد باب دخول المشرک المسجد در حکم درآمدن کافر در مسجد حدثنا قتیبة قال حدثنا اللیث عن سعید بن ابی سعید انه سمع ابا هریرة یقول بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم خیلا قبل نجد سعید گوید شنیدم ابا هریره را که میگفت بفرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم لشکر را جانب نجد فجاءت برجل من بنی حنیفة یقال له ثمامة بن اثال فربطوه بسارية من سواری المسجد پس آوردند مردی را از قبیلهٔ بنی حنیفه گفته می شد مر آن مرد را ثمامه بن اثال پس بستند او را بستونی از ستونهای مسجد این حدیث دلیل حنفیه است گفته می شود که در آمدن کافر مطلقا روا داشته اند شافعی از مسجد حرام منع میکنند ودر غیر مسجد حرام روا داشته ومالک مطلقا منع کرده باب رفع الصوت فی المساجد باب در حکم بلند کردن آواز در مساجد آیا ممنوع است یا نه حدثنا علی بن عبد الله بن جعفر بن نجیح المدینی قال حدثنا یحیی بن سعید القطان قال حدثنا الجعید بن عبد الرحمن قال حدثنی یزید بن خصیفة عن السائب بن یزید قال کنت قائما فی المسجد فحصبنی رجل فنظرت فاذا عمر بن الخطاب گفت سائب بودم استاده در مسجد پس زد مرا سنگریزه مردی پس نظر کردم ناگاه عمر بن خطاب بود رضی الله عنه فقال اذهب فاتنی بهذین فجئته بهما پس گفت عمر برو بیار این هر دو کس را اشارت کرد بدو مرد که در مسجد باهم بآواز بلند حرف میزدند پس آوردم آن هر دو کس را فقال من انتما او من این انتما پس گفت عمر از کدام مردمید شما یا از کجائید شما شک راویست قالا من اهل الطائف گفتند از اهل طایفیم که قریه ایست نزدیک بمکه قال لو کنتما من اهل البلد لاوجعتکما گفت عمر اگر می بودید شما یان از اهل مدینه مطهره هر آینه دردناک میکردم شما را بیجا یک چون تازه آمده بودند بعذر جهل آنها را معذور داشت ترفعان اصواتکما فی مسجد رسول الله صلی الله علیه وسلم بلند میکنید آوازهای خود را در مسجد پیغمبر خدا رحمت وسلامت باد بر وی وادب مسجد نبوی ورزیدید آنکه ملاحظه نکردید که آن حضرت می شنود مبادا مشوش وقت آن حضرت گردد وگفته اند که این کلام جواب سوال مقدر است گویا آنها گفتند که چرا ما را میزدی گفت ازین جهت که بلند کرده آواز را در مسجد پیغمبر خدا وتواند که همزهٔ استفهام مقدر باشد واستفهام انکاری باشد حدثنا احمد قال حدثنا ابن وهب قال اخبرنی یونس بن یزید عن ابن شهاب قال حدثنی عبد الله بن کعب بن مالک ان کعب بن مالک اخبره انه تقاضی ابن ابی حدرد دینا کان له علیه فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المسجد کعب بن مالک خبر داد که وی تقاضا کرد ابن ابی حدرد را دینی را که بود مر

بر زبان وی ناطق است بمنزله وزیر مشیر بود که در هنگام صحبت نیز در وقایع ومواقع شتی صلاح حال وصوابدید خود عرض نموده وبمعرض اجابت در آمده ومنظور گشته چنانچه در فرستادن ابی هریره به بشارت مردم که هر که لا اله الا الله گوید به بهشت در آید منع کرد او را تا مردم در عمل سست نشوند وپسندید او را آنحضرت ودر نماز بر جنازه عبد الله بن ابی منافق وجز آن که قرآن نیز مطابق رای عمر در جاها نازل شده درینجا نیز بنا بر مصلحه اگر منع تجویز نمود چه لازم آمد نظایر آنست که این نیز موافق مرضی شریف افتاده باشد خود ترک فرمود یا وحی نازل شده وعادت شریفه مستمره بود که چون امر میکرد صحابه را وایشان مراجعت میکردند میگذاشت ایشان را برای وصلاح دید ایشان واگر امری لابد ضروری می بود نمیگذاشت ایشان را با ایشان محبت واعتقاد فدویت وتصلب در دین که فاروق داشت بسیاری از اکابر صحابه را آن منزلت راه نیست ... سخن زننا که در حضور در محل واقعه چیزها در پردهٔ احمال واشکال بماید پس احسن واسلم حمل کلام متکلم شود بر حسب مقتضا احوال اوست اگر چه در خصوص وقت کلام عارضی عایق باشد وشاید ابن عباس که دران هنگام صغیر بود احاطه نکرده قصه را بتفصیل پس تفویض کرده شود علم مراد وی به آن بقایل یا مستمع وخدا داناست ... اعتقاد هم ورزقنا حسن الخاتمة علی محبة رسوله وصحابه واهل بیته اجمعین وچون مراد از کتاب در پردهٔ ابهام ماند گفت ابن عباس در وقت روایه حدیث چنانکه نقل کرده راوی ازو که ابن عباس یقول پس آمد ابن عباس ... که بود در هنگام روایت این حدیث بجائی که میگفت ان الرزیة کل الرزیة ما حال بین رسول الله بدرستی که مصیبت تمام مصیبت چیزیست که حائل شد میان پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم وبین کتابه ودر میان کتابی بسبب اختلاف ... ایشان کاش چیزی می نوشت که موجب فایدهٔ تام وعام مے شد

باب العلم والعظة باللیل افادهٔ علم ووعظ در شب حدثنا صدقة بن الفضل مروزی سنه دو صد وبست وشش قال اخبرنا ابن عیینة عن معمر عن الزهری عن هند بنت حارث فراسی بکسر فا وتخفیف را وبسین مهمله نسبت بفراس ... عن ام سلمة ام المومنین زوجهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعد غزوهٔ بدر ... است بنت سهیل بن مغیره مخزومی سنه ... وعن عمرو یعنی ابن دینار ودر بعضی نسخ عن مذکور نیست عطف است بر معمر ودر بعضی مرفوع است با استیناف بحذف قال ویحیی بن سعید انصاری عن الزهری عن هند ودر بعضی نسخ امراة بجای

کعب را از ابن ابی حدرد در زمان حیات پیغمبر خدا طلب کرد در مسجد فارتفعت اصواتهما حتی سمعها رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو فی بیته پس بلند شد آوازهای هر دو تا آنکه شنید پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بحالی که بود آنحضرت در خانهٔ خود فخرج
الیهما رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی کشف سجف حجرته پس برآمد بسوی آن هر دو پیغمبر خدا تا آنکه دور کرد پردهٔ حجره را ونادی
کعب بن مالك فقال یا کعب قال لبیك یا رسول الله وندا کرد کعب را و فرمود ای کعب گفت استاده ام بخدمت تو ای رسول خدا فاشار
بیده ان ضع الشطر من دینك پس اشارت کرد بدست خود اینکه بگذار نصف قرض خود را قال کعب قد فعلت یا رسول الله
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قم فاقضه گفت کعب بتحقیق گذاشتم ای رسول خدا فرمود پیغمبر خدا رحمت وسلامت باد بروی
برخیز ای حدرد وادا کن بقیهٔ قرض خود را باب الحلق والجلوس فی المسجد در بیان جواز حلقه ها کردن ونشستن در مسجد
برای ذکر ومذاکرهٔ علم وجز آن حدثنا مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر قال سال رجل النبی
صلی الله علیه وسلم وهو علی المنبر ما تری فی صلوة اللیل قال مثنی مثنی گفت ابن عمر پرسید مردی پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی
در حالی که آن حضرت بر منبر بود و بیان احکام دین میکرد چه می بینی یعنی چه میفرمائی در نماز نفل شب فرمود دو دو رکعت است
تکرار مثنی برای تاکید است فاذا خشی احدکم الصبح صلی واحدة فاوترت له ما صلی پس وقتی که بترسد یکی از شما طلوع صبح را
بگذارد یک رکعت را پس طاق میکند این رکعت مر او را نمازی را که گذارده است وانه کان یقول اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا
فان النبی صلی الله علیه وسلم امر به نافع گوید بتحقیق ابن عمر میگفت بگردانید آخر نماز خود را بشب وتر را تمسک کرده اند
شافعیه بظاهر این حدیث که نماز وتر یک رکعت است وحنفیه ومالکیه گفته اند که مراد آنست که بگذارد یک رکعت را بانضمام دو رکعت
و وتر عبارت ازین مجموع است وتفصیل این خلاف در باب وتر مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی حدثنا ابو النعمان قال حدثنا
حماد بن زید عن ایوب عن نافع عن ابن عمر ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم وهو یخطب فقال کیف صلوة اللیل قال
مثنی مثنی فاذا خشیت الصبح فاوتر بواحدة توتر لك ما قد صلیت مرویست از ابن عمر که مردی آمد بسوی پیغمبر خدا
رحمت کناد خدا بروی در حالی که آن حضرت خطبه میخواندند پس گفت آن مرد چگونه است نماز شب فرمود دو دو رکعت دو دو رکعت
است و وقتی که بترسی تو برآمدن صبح را پس یک رکعت بگذار که وتر کند برای تو چیزی را که بتحقیق گذارده وقال الولید بن کثیر حدثنی
عبید الله بن عبد الله ان ابن عمر حدثهم ان رجلا نادی النبی صلی الله علیه وسلم وهو فی المسجد وگفت ولید بن
کثیر حدیث کرد مرا عبید الله که ابن عمر حدیث کرد ایشان را که بتحقیق مردی ندا کرد پیغمبر خدا را در حالی که آن حضرت در مسجد بود واین قول را وصل
کرده است مسلم باسنادی که دارد وی ودر تطبیق این احادیث بترجمه گفته اند که چون آن حضرت بر منبر بود وخطبه میخواندند یقین
که صحابه گرد آن حضرت نشسته خواهند بود واین مرد سائل هم از آن جمع است حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا
مالك عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة ان ابا مرة مولی عقیل بن ابی طالب اخبره عن ابی واقد اللیثی قال بینما رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی المسجد فاقبل ثلثة نفر گفت ابی واقد لیثی در میان آنکه پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی نشسته بود در مسجد پس
پیش آمدند سه نفر فاقبل اثنان الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وذهب واحد پس پیش آمدند دو نفر بسوی پیغمبر خدا ورفت
یکی فاما احدهما فرای فرجة فی الحلقة فجلس واما الآخر فجلس خلفهم واما الآخر فادبر ذاهبا اما یکی ازین دو کس که اقبال کردند
دید در حلقهٔ مجلس فرجه را پس نشست در آنجا واما دیگری پس نشست عقب مردم اما سیوم پس پشت داد ورفت فلما فرغ
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الا اخبرکم عن النفر الثلثة پس هرگاه فارغ شد پیغمبر خدا از شغلی که داشت فرمود آیا خبر ندهم شما را

حکم باشد حدثنا سعید بن عفیر بضم عین
قال حدثنی اللیث قال حدثنی عبد الرحمان
بن خالد بن مسافر فهمی مولای لیث امیر بصره بود
از طرف هشام بن عبد الملک سنه یکصد و بست وفات
عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر و
ابی بکر بن سلیمان بن ابی حثمة بفتح حاء مهمله و
سکون مثلثه عبد الله بن حذیفه تابعی قرشی عدوی است
او را در کتاب جز این حدیث نیست مقرون بسالم ان
عبد الله بن عمر قال صلی لنا النبی صلی الله علیه
واله وسلم العشاء فی آخر حیوته نماز گذارد برما
آن حضرت نماز عشا در آخر زمان حیات خود پیش از
رحلت بیکماه فلما سلم قام فقال پس هرگاه سلام
گردانید ایستاد فرمود ارأیتکم لیلتکم هذه ببینید
شما شب خود را که این است فان راس مائة سنة
منها لا یبقی ممن هو علی ظهر الارض احد پس
بدرستی که بسر یکصد سال ازین شب باقی نخواهد ماند از
کسانیکه بر پشت زمین اند هیچ یکی یعنی این طبقه وقرن
آدمیان که درین شب بر زمین موجود اند در مدت صد
سال همه بمیرند وهیچ احدی از آن باقی نماند شاید که مقصود
تحریص است بر اجتهاد در عبادت تقصیر عمار امم سابقه
وباین حدیث تمسک کرده اند بعضی محدثین که مولف از
ایشان است بر موت خضر علیه السلام وجمهور گویند
وی ازین عموم مستثنی است واین حکم بر سبیل غالب است
وعمومات ازین قبیل بسیار اند وتواند که مراد مردم اند
که مشهود همه گرباشند وخضر گویا از عالم غیب است
که مشهود هر کس نمی شود مگر بعضی از اولیاء الله را و
محتمل که در آن شب بر زمین نباشد بلکه بر روی آب
یا در هوا بود ویا زمین ابلیس یا مراد زمین معهود بود چون
جزیرهٔ عرب وبعضی گویند پر زمان را خضر نیست که مرنی
ومقبض آنست لیکن از محل اولیاء وجود آن شخص است
که مصاحب موسی بود آمده وبعضی که الیاس را نیز بر
زمین زنده گویند نیز همچنان توجیه کنند حدثنا
ادم قال اخبرنا شعبة قال اخبرنا الحکم بفتحتین
بن عتیبه تصغیر عتبه بضم مهمله تابعی صغیر است یکی از
فقها سنه یکصد و پانزده یا چهارده قال سمعت
سعید بن جبیر عن ابن عباس قال بت فی بیت
خالتی میمونة بنت الحارث زوج النبی صلی الله
علیه واله وسلم ابن عباس گوید ماندم شبی در خانه
خالهٔ خود ام المومنین میمونه دختر حارث جفت پیغمبر صلی
الله علیه آله وسلم نکاح کرده بود او را سنه هفت یا هشت
بعد از این نکاح کرد سنه پنجاه ویک وکان النبی وبود
پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم عندها فی
لیلتها نزد میمونه در شب نوبت او ودر روایة مسلم است
پس در نظر داشتم آنحضرت را که چه قسم نماز میخوانند ودر دیگر
مسلم هست پس گفتم ... پیغمبر خدا صلی

ازاحوال این هرسه نفر اما احدهم فاوی الی الله فاواه الله اما یکی ازین سه کس پس جا گرفت بسوی خدا پس جا داد او را خدا واما الآخر فاستحیی فاستحیی الله منه اما دیگر پس شرم کرد و مزاحمت نکرد مردم را پس جزای شرم داد خدا او را واما الآخر فاعرض فاعرض الله عنه اما دیگر پس اعراض کرد از مجلس پیغمبر خدا و تکبر ورزید پس اعراض کرد خدا از وی و غضب کرد بروی و جزای اعراض داد او **باب** الاستلقاء فی المسجد ومد الرجل باب در جواز خوابیدن بر پشت در مسجد و دراز کردن پای **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابن شهاب عن عباد بن تميم عن عمه انه رای رسول الله صلی الله علیه وسلم مستلقیا فی المسجد واضعا احدی رجلیه علی الاخری عباد از عم خود عبد الله بن زید روایت کرده که بتحقیق وی دید پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی در حالی که خوابیده بود بر پشت در مسجد بجائی که نهاده بود یکی از دو پای خود را بر پای دیگر وعن ابن شهاب عن سعید بن المسیب کان عمر وعثمان یفعلان ذلك مرویست از سعید بن مسیب که بود عمر و عثمان رضی الله عنهما میکردند آنرا یعنی پای بر پای دیگر داشته دراز میکشیدند مولف رح این حدیث را آورده بر خلاف آنکه مسلم از جابر آورده که نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یضع الرجل احدی رجلیه علی الاخری وهو مستلق علی ظهره حمل کرده نهی را بر آنکه موجب کشف عورت گردد و چون احتمال نسخ این حدیث مبین بود ورفع کرده آنرا بفعل دو خلیفه اما آنکه گنجایش ندارد که نسخ از ایشان پوشیده باشد پس ظاهر شد که حدیث جابر منسوخ است **باب** المسجد یکون فی الطریق من غیر ضرر بالناس فیه بیان روا بودن بنای مسجد در راه از غیر ضرر مسلمانان در وی وبه قال الحسن وایوب **ومالك** وباین جواز گرفته است حسن بصری وایوب سختیانی وامام مالک و جمهور علماء برین اند و آنچه روایت کرده عبد الرزاق از علی بن ابی طالب و ابن عمر رضی الله عنهما از منع سند آن ضعیف است حجت را نمی شاید **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة بن الزبیر ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت لم اعقل ابوی الا وهما یدینان الدین گفت عائشه نمیدانم پدر و مادر خود را مگر آنکه می ورزیدند دین اسلام را ولم یمر علینا یوم الا یاتینا فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم طرفی النهار بکرة وعشیة و نمیگذشت بر ما روزی مگر آنکه می آمد ما را در آن روز پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی اول و آخر روز در صبح و شام ثم بدا لابی بکر پس تر ظاهر شد مر ابو بکر را راهی فابتنی مسجدا بفناء داره پس بنا کرد مسجد را بصحن سرای خود این امر در آن وقت بود که وی رضی الله عنه از ایذای مشرکان آزرده شده خواست از مکه بر آید رئیسان مشرک بعلید یکی گفتند وای برشهری که از آنجا مثل ابو بکر بر آید دست وپا گرفته باز آوردند و شرط کردند که بطور خود باشد و کسی بوی متعرض نشود وی رضی الله عنه در فضای خانه مسجدی بنا کرده بعبادت و تلاوت قرآن مشغول میبود چنانچه گفته فکان یصلی فیه ویقرأ القرآن فیقف علیه نساء المشرکین وابناؤهم یعجبون منه وینظرون الیه پس بود ابو بکر نماز میگذارد در آن مسجد ومیخواند قرآن را پس واقف می شدند برین حال زنان مشرکان و پسران ایشان بجائی که خوش میکردند از وی و نظر میکردند بسوی او وکان ابو بکر رجلا بکاء لا یملك عینیه اذا قرأ القرآن وبود ابو بکر مردی بسیار گریان مالک نمی بود چشمهای خود را وقتی که میخواند قرآن را فافزع ذلك اشراف قریش من المشرکین پس در ترس و اندوه انداخت این معنی کلانان قریش را از مشرکان بملاحظه آنکه مبادا میل زنان و پسران خود را بدین اسلام مطابقت حدیث بترجمه ظاهر است فعل ابو بکر نیز حجت است سیما که باطلاع و تقریر آن حضرت پیوسته باشد **باب** الصلوة فی مسجد السوق در حکم نماز در مسجد بازارها وصلی ابن عون فی مسجد فی دار یغلق علیهم الباب ونماز گذارد ابن عون در مسجد سرائی که بسته می شد بر ابن عون و اتباع او در را یعنی در مسجدی که در خانه کسی بود این ذکر نیز داخل ترجمه است نه دلیل ترجمه چنانکه قسطلانی فهمیده و مشکل کرده بر خود تطبیق آنرا بترجمه و ذکر مسجد بیت و نماز گذاردن در آن صریح است در حدیث مذکور کرمانی گوید غرض مولف رحمه الله ازین ذکر رد است بر حنفیه زیرا که ایشان

اسماء الرجال

شیخ الاسلام | | **کتاب العلم**

دراقامه فلیه و یا چون سمر در مباح ماثور شد سمر در مستحب بطریق اولی مشروع خواهد بود ثم قام پس تر برخاست از خواب و خواند اعرافک عمران را و وضو کرد ثم قال نام الغلیم پس تر فرمود آیا خواب کرد غلامک غلیم تصغیر غلام است و تشدید یا برای مزید شفقت است مراد ابن عباس است و در بعضی روایات آمده پس برخاستم و خمیازه گرفتم از جهت مکروه داشتن آنکه بیند آنحضرت در نظر داشتن من او را و کلمه نشبهها یا کلمه فرمود که مشابه کلمه اول باشد معنی ثم قام پس تر ایستاد بنماز فقمت عن یساره پس ایستادم جانب چپ او فجعلنی عن یمینه پس گردانید مرا جانب راست خود گوش من گرفته فصلی خمس رکعات پس گذارد پنج رکعات ثم صلی رکعتین پس گذارد دو رکعت سنت فجر ثم نام حتی سمعت غطیطه پس تر خواب کرد تا آنکه شنیدم آواز نفس در گلو را غطیطه بفتح معجمه بمعنی خرخر کردن در خواب کذا فی الصراح او خطیطه در لغت یافته نمیشود کرمانی گفته غطیط آواز بینی و خطیط آواز در بازلو و بقولی هر دو بمعنی آواز که شنیده میشود از گردیدن نفس ثم خرج الی الصلوة پس تر بعد اعلام بلال بحاضر شدن مردم بر آمد آنحضرت بنماز فجر بی آنکه وضو کند و این از خصائص آنحضرت است که فرمود میخوابد چشم من و نمی خوابد دل من و همه مباحث در تهجد مذکور گردد

باب حفظ العلم باد گرفتن علم **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله اویسی عامری قرشی مدنی قال حدثنی مالك عن ابن شهاب عن الاعرج عبد الرحمان بن هرمز عن ابی هریرة قال ان الناس یقولون اکثر ابو هریرة بدرستی که مردم میگویند که بسیار کرد ابو هریره در روایة ولولا آیتان من کتاب الله ما حدثت حدیثا واگر نمی بود دو آیه در کتاب خدا که متضمن وعید بر کتمان علم و هدی اند روایة نمیکردم حدیثی را ثم یتلو اعرج گوید پس تلاوت میکرد ابو هریره آن دو آیه را ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی بدرستی که آنانکه می پوشند چیزی را که نازل کرده ایم ما از شواهد حق و آیات واضحه و هدایت الی قوله خاتمه آن را تا قول حق تعالی الرحیم که در آخر و عید مذکور است بعد از آن بیان کرد سبب کثرت را ان اخواننا من المهاجرین کان یشغلهم الصفق بالاسواق بتحقیق که برادران ما از مهاجران باز میداشت ایشان را ... کردن بیان از ملازمت محفل شریف ... که ایشان اصحاب تجارت بودند ... دست زدن برای عقد و ان اخواننا من الانصار کان یشغلهم العمل فی اموالهم

سجدی راکه قرآن برروی مردم به بند نمر روا نمیدارند پوشیده نماند که حنفیه در گرفتن مسجد در صحن خانه سخنی ندارند و گویند نماز در آن
جز بر ثوابی ندارد اما احکام مسجد از وقف و منع جنب و حرام ندارد و ابن عون شاید همان در آن سر کشاده نماز در مسجد بیت گذارده
ازین روی بر حنفیه لازم نمی آید بفهم و بگذار مرو **حدثنا** مسدد قال حدثنا ابو معاویة عن الاعمش عن ابی صالح عن ابی هریرة
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال صلوة الجمیع تزید علی صلوته فی بیته وصلوته فی سوقه خمسا وعشرین درجة فرمود آنحضرت
نماز باجتماع مردم فزونی دارد بر نمازی که در مسجد خانه و بر نمازی که در مسجد بازار کرده بیست و پنج درجه و مقابله نماز در خانه و بازار بنماز
جمیع مردم باعتبار اکثر و اغلب است از آنکه غالب آنست که در خانه تنها نماز میکنند و اهل بازار که بسودا روز مقید بجماعت کمتر می شوند
یا آنکه صلوة جمیع مردم که باجتماع ادا کنند نمی باشد غالبا مگر در مسجدهای عامه که هر قومی برای تکثیر جماعت و ادای جمعه آماده کرده باشند
برین تقدیر مقابله درست می آید و در وجه دیگر باید فان احدکم اذا توضاء فاحسن الوضوء واتی المسجد لا یرید
الا الصلوة لم یخط خطوة الا رفعه الله بها درجة او حط عنه بها خطیئة حتی یدخل المسجد تحقیق یکی از شما
وقتی که وضو کرد پس نیک کرد وضو را باداء واجبات و سنن و مستحبات بی اسراف و تفرق بال و آمد مسجد را بحالی که نمیخواهد ازین آمدن
مگر نماز یعنی عبادت خدا پس داخل شد اعتکاف وغیره گام نمیزند گامی را مگر آنکه بلند کند او را خدا باین گام درجه از قرب حق یا دور
میکند از وی باین خطوه خطائی از نامهٔ اعمال او یا عقوبت خطائی که در دین اسلام کرده باشد تا آنکه درمی آید مسجد را و ظاهر است
که خطوات در مسجد بیت نمی باشد و خطوات محض برای نماز در مسجد بازار نیست پس ازین فضیلت عاری و محروم خواهد بود و اذا
دخل المسجد کان فی صلوة ما کانت تحبسه و وقتی که در آمد مسجد را هست در نماز و اجر آن مادامی که باشد نماز که نگاه میدارد
او را در مسجد وتصلی الملئکة علیه ما دام فی مجلسه الذی یصلی فیه اللهم اغفر له اللهم ارحمه و دعا میکنند ملائکه برای آن کس
مادامی که در همانجاست که نماز میکند و آنجا میگویند ای بار خدای بیامرز مر او را ای بار خدای رحمت کن او را ما لم یؤذ یحدث فیه
هر دو صیغه مضارع مجزوم اند از باب افعال ثانی بدل است از اول یعنی مادامی که ایذا نکرده است ملائکه را که حدث نکرده است
در آنجا و در اکثر روایات بحدث واقع است بجار و مجرور که متعلق است بلم یؤذ و معنی در مآل یکیست و در بعضی نسخها ما لم یحدث است
بترک لفظ یؤذ اگر گوئی حدیث مطابق با ترجمه نیست زیرا که منطوق حدیث نماز در خانه و در بازار است و در ترجمه نماز در مسجد خانه
و بازار واقع شده شارح تراجم جواب گفته که مراد از مسجد اینجا معنی لغوی است یعنی جای سجده نه بمعنی بنائی که برای نماز کنند و بعضی
گفته اند که مقصود بخاری رح از عقد این باب رد است بر کسی که توهم کرده است از آن حدیث که واقع شده شر البقاع السوق
روا نابودن نماز در بازار نماز ازین حدیث تجویز نماز در بازار اگرچه نازل باشد در مرتبه از نماز در مساجد جامعه معلوم شد و ازینجا استنباط کرده
که مسجد گرفتن در بازار نیز جائز باشد و برین تقدیر نماز هم در مسجد روا خواهد بود **باب** تشبیک الاصابع فی المسجد وغیره
در ذکر در آوردن انگشتان هر دو دست در یکدیگر در مسجد و غیر مسجد **حدثنا** خلاد بن یحیی قال اخبرنا سفیان عن ابی بردة
عبد الله بن ابی بردة عن جده عن ابی موسی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ان المؤمن للمؤمن کالبنیان یشد بعضه
بعضا وشبک اصابعه تحقیق آن حضرت فرموده که مسلمان برای مسلمان دیگر مانند عمارت دیوار است که محکم میکند بعض آن
بعضی دیگر را و تشبیک کرد انگشتهای خود را **حدثنا** اسحق قال حدثنا ابن شمیل قال اخبرنا ابن عون عن ابن سیرین
عن ابی هریرة قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم احدی صلوتی العشی گفت ابوهریره گذارد با ما پیغمبر خدا رحمت کناد خدا
بر وی یکی از دو نماز عشی مراد ازین دو نماز ظهر و عصر است زهری گفته عشی بفتح مهمله و کسر معجمه و تشدید یا تحتیه میان زوال

شیخ الاسلام | کتاب العلم

بن دینار ابو عبد الله جهنی مفتی مدینه است سنه یکصد و
هشتاد و دو عن ابن ابی ذئب بکسر ذال محمد بن عبد الرحمن
بن مغیره بن حارث بن ابی ذئب قرشی عامری مدنی سنه
یکصد و پنجاه و نه عن سعید المقبری عن ابی هریرة
قال قلت گفت ابوهریره گفتم یا رسول الله انی اسمع
منک حدیثا کثیرا انساه بدرستی که من می شنوم از
تو حدیث بسیار که فراموش میکنم آنرا قال ابسط رداءک
فرمود آن حضرت بگشا و فراخ کن چادر خود را فبسطته
پس فراخ کردم چادر را فغرف بیدیه پس گرفت بهر دو
دست خود از بحر فیض حفظ الٰهی و انداخت آنرا در وی گویا
حفظ چیزیست که غرفه گرفته میشود از آن ثم قال ضمه
ضممته بستر فرمود فراهم آر آن چادر را با آنچه انداخته
شده در آن بسینه خود پس فراهم آوردم از آنجا نسیت
شیئا بعده پس فراموش نکردم چیزی را بعد از آن
و این از معجزات ظاهرات است و در بعضی نسخ زیاده
آمده قال کذا مولف حدثنا ابراهیم بن المنذر
قال حدثنا ابن ابی فدیک بضم فا و فتح دال ابو
اسمعیل محمد بن اسمعیل بن ابی فدیک لیثی مدنی سنه
دو و بیست روایت میکند از ابن ابی ذئب چنانچه در علامات
النبوة ظاهر شود بهذا ای حدیث سابق بی تغیر که آنرا سکیده
و قال و گفته است ابن ابی فدیک بجای فغرف

تا غروب است قال ابن سيرين قد سماها ابو هريرة ولكن نسيت انا گفت ابن سيرين نام برده است آن نماز را ابو هريره ولكن فراموش كرده ام من قال فصلى بنا ركعتين ثم سلم فقام الى خشبة معروضة في المسجد فاتكأ عليها كانه غضبان گفت ابو هريره پس نماز كرد با ما دو ركعت پستر سلام داد و واستاد جانب چوبی كه بر عرض مسجد نهاده بود و يا افتاده بود در گوشه مسجد پس تكيه كرد بر آن چوب گويا غضبناك است ووضع يده اليمنى على اليسرى وشبك بين اصابعه ووضع خده الايمن على ظهر كفه اليسرى ونهاد دست راست را بر دست چپ وتشبيك كرد ميان انگشتان خود ونهاد رخساره راست را بر پشت دست چپ وخرجت السرعان من ابواب المسجد فقالوا قصرت الصلوة وبيرون رفتند شتاب زدگان در كارها از درهای مسجد مراد مردم عوام واهل حرفت اند كه بعد از نماز درنگ برای ذكر ودعا نميكردند وگفتند كه قصر شد نماز وفي القوم ابو بكر وعمر فهاباه ان يكلماه ودرين جماعه حضار ابو بكر وعمر بودند نديم آن حضرت ومقتدای قوم پس نرسيدند اين را كه سخن كنند آن حضرت را از هيبت حال آن حضرت كه مشاهده كردند وفي القوم رجل في يده طول يقال له ذو اليدين ودرين مردم مردی بود كه در دست او درازی بود گفته ميشد مر او را ذو اليدين قال يا رسول الله انسيت ام قصرت الصلوة قال لم انس ولم تقصر گفت ای رسول خدا آيا فراموش كردی يا قصر شد نماز بحكم الهی فرمود فراموش نكرده ام وقصر هم نشده است فقال اكما يقول ذو اليدين فقالوا نعم پس روی بحاضران كرده فرمود آيا چنين است كه ميگويد ذو اليدين گفتند آری چنين است فتقدم فصلى ما ترك ثم سلم ثم كبر وسجد مثل سجوده او اطول پس پيش رفت وگذارد چيزی را كه ترك كرده بود از نماز پستر سلام داد و پستر تكبير گفت وسجده كرد مانند سجده معتاد يا درازتر از آن ثم رفع رأسه وكبر پستر برداشت سر خود را از سجده وتكبير گفت ثم كبر وسجد مثل سجوده او اطول ثم رفع رأسه وكبر پستر تكبير گفت وسجده ديگر كرد مانند سجده معتاد يا درازتر از آن پستر برداشت سر خود را وتكبير گفت اين دو سجده سهو بود كه بعد از سلام آن حضرت كرده فربما سالوه ثم سلم فيقول نبئت ان عمران بن حصين قال ثم سلم وبسا بود كه پرسيدند ابن سيرين را كه پس ازين دو سجده سلام كرد آن حضرت يا نه پس ميگفت خبر داده شده ام من كه عمران بن حصين كه يكی از صحابه است گفته كه پستر سلام داد يعنی از ابو هريره كه روايت اين حديث از وكرده معلوم نكرده است

باب المساجد التي على طرق المدينة والمواضع التي صلى فيها النبي صلى الله عليه وسلم

در حكم مسجدهای كه بر راه مدينه مطهره اند از جانب مكه معظمه وجاهای كه نماز گذارده ودر آنجاها پيغمبر خدا رحمت كناد وسلامت باد بروی وآثر اساجد گرفته حدثنا محمد بن ابي بكر المقدمي قال حدثنا فضيل بن سليمان قال حدثنا موسى بن عقبة قال رايت سالم بن عبد الله يتحرى اماكن من الطريق فيصلي فيها ويحدث ان اباه كان يصلي فيها گفت موسى بن عقبه ديدم سالم بن عبد الله بن عمر را كه تعيين ميكرد واختيار مينمود جاها را از راه مدينه پس نماز ميكرد در آنجاها وحديث ميكرد اين را كه پدر او عبد الله بن عمر نماز ميكرد در آنجاها وانه رأى النبي صلى الله عليه وسلم يصلي في تلك الامكنة وتحقيق ابن عمر ديده است پيغمبر خدا را رحمت كناد خدا بروی نماز ميگذارد در آنجاها وحدثني نافع عن ابن عمر انه كان يصلي في تلك الامكنة وگفت موسى بن عقبه حديث كرد مرا نافع از ابن عمر كه وی نماز ميكرد در ان جاها وحدثني عطف است بر قول او رأيت يعنی همچنين وسالت درين قول وسالت سالما فلا اعلمه الا وافق نافعا في الامكنة كلها الا انهما اختلفا في مسجد بشرف الروحاء گفت موسى پرسيدم سالم را پس نميدانم او را مگر آنكه موافقت كرد نافع را در همه جاها مگر آنكه اين هر دو اختلاف كردند در مسجدی كه در منزل شرف روحاست شرف بفتح شين معجمه وراء بعد از وی فاست وروحا بفتح راء وسكون واو وحاء حطی ممدود نام موضعی است كه از مدينه سی وشش ميل است چنانچه مسلم گفته در باب اذان روايت كرده اند كه فرمود آن حضرت صلی الله عليه وسلم كه اين وادی است از واديهای بهشت وتحقيق نماز گذارده اند در وی پيش از من

اسيره پوشيده نيست كه سالكان طريق حق را ورا علم احكام متعلق بصلوة وزكوة وحج وصيام وبرای آن از عبادات ومعاملات ومشروعات ومحظورات كه تعلق بظاهر دارد علمی ديگر نيز هست كه تعلق بتصفيه وتزكيه باطن است از خواطر ماسوی وتحقيق كمال توجه الی الله كه حقيقت معرفت واخلاص است ونسبتش با ول نسبت مغز است با پوست وحقيقت است با صورت وباطن است با ظاهر كه بمحافظه ومرابطه بران چيزها می كشايد كه فهم عوام وادراك جزوی انان نرسد وشك نيست كه مقصود ازين علم احكام واخلاق حصول همين معرفت واخلاص است وجمعی كه باين علوم ومعارف فائز گشته اند بشهادت اكابر اين دين وعلماء اهل يقين اند كه احوال ايشان مرضی وممدوح ومرغوب ومحبوب آمده كه حق عبادت بجا آرند وهيچكس از عباد بآن منزلت نرسد وباشارات باين علوم در كلام نبوت وارباب ولايت بسيار است ليكن باقتضاء عدم صلاح حال بعضی مخاطبان افشار آن مصلحت وقت نباشد كه از قصور فهم ماخوذ از استقامت برافتند يا قايل باستهم گردانند بچيزی كه نزد ايشان منكر ومذموم باشد ازين جهت است كه از افشاء آن نهی آمده وگرنه وی احق است باهتمام تعليم وافاده اگر حصول علم فايده عموما باين طريق ممكن بودی علمی كه مقابل علم ظاهر منسوب لاين كتمان واخفا يا ارث باشد جز اين علم نيست وعدم ايداء كبار صحابه باين قبيل دليل بر عدم اطلاع نمی شود كه اين امری ديگر است وبحثی ديگر ابو بكر صديق رضی الله عنه بآن منزلتی كه دارد جز چاره حديث روايت نكرده معهذا اين اشارت ابی هريره مخصوص هم نيست درين باب از علی مرتضی وابن عباس وغيرهما رضی الله عنهم نيز روايات وحكايات آمده واز عدم بحث بنا بر مصلحت ضرورتی لازم نمی آيد عدم مراعات آيه نكوهش كتمان چه احتمال تخصيص در آيه ودر روايه اين علم بخواص باقی است وبعضی گويند مراد بآن اخبار فتن وفساد دين است از بنی اميه كه آنحضرت خبر داده كه هلاك امت بر دست بعضی از بچگان قريش خواهد بود وابو هريره ميگفت اگر خواهم بيان كنم نام بنام ايشان يا مراد احاديث است كه دران اسامی امراء جور واحوال وبدعت ايشان است وابو هريره بر سر منبر كنايت بعضی از ان اخبار ميگفت واظهار آن تصريح نمی رسيد تا مبادا بكشند او را چنان كه ميگفت پناه ميجويم بخدا از بادشاهی شصت سال وامارت خردان اشارت ميكرد بامارت يزيد بن معاويه كه بر سر شصت سال واقع شد وحق تعالی استجابت كرد دعاء ابو هريره را كه رفت پيش از ان بيكسال شيخ الی رحمه الله عليه در ترجمه ميگويد اين اشتراك خالی از تكلف نيست چه ... حوال مفسدی چند مقابل تمام علوم شريعت ... مقابل آن نوع گردانيدن دور است فافهم ... الانصاف للعلماء گوش داشتن مر كلام

هفتاد پیغمبر و گذشته بوی موسی علیه السلام در حال حج یا عمره **حدثنا** ابراهیم بن المنذر الحزامی قال حدثنا انس بن عیاض
قال حدثنا موسی بن عقبة عن نافع ان عبد الله بن عمر اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان ینزل بذی الحلیفة حین یعتمر
وفی حجته حین حج تحت سمرة فی موضع المسجد الذی بذی الحلیفة عبد الله بن عمر خبر داد نافع را که تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بود که نزول میکرد
بمنزل ذی الحلیفه که میقات مشهور اهل مدینه است و از آنجا احرام می بندند هنگامی که عمره میکرد و در حجة الوداع هنگامی که حج کرده است
نزول میفرمود زیر سمره که درختی است خار دار در جای مسجدی که بذی الحلیفه است وکان اذا رجع من غزوة وکان فی تلک الطریق
او حج او عمرة هبط بطن وادی فاذا ظهر من بطن وادی اناخ بالبطحاء التی علی شفیر الوادی الشرقیة
و بود آن حضرت وقتی که برمیگشت از غزوه و بودی در آن راه یا بودی در وقت حج یا عمره فرود آمدی بطن وادی که آنرا وادی عقیق
گویند پس وقتی که بر میرفت از بطن وادی نشاندی شتر را و منزل کردی ببطحا که مسیل کشاده ایست و سنگریزه ها در وی مجتمع است که بر طرف
وادی ست و شرقی است فعرس ثم حتی یصبح پس نزول کردی آنجا آخر شب تا صباح میکرد و لیس عند المسجد الذی بحجارة ولا
علی الاکمة التی علیها المسجد نیست آن تعریس نزد مسجدی که مبنی بسنگ است و نه بر تل که بروی مسجد است کان ثم خلیج یصلی
عبد الله عنده بود آنجا وادی عمیق که نماز میگذارد عبد الله نزد او فی بطنه کثب کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم یصلی
در میان آن وادی ریگی بود و دراز مجتمع که نماز میگذارد در آنجا فدحا السیل فیه بالبطحاء حتی دفن ذلک المکان الذی کان عبد الله
یصلی فیه پس انداخت سیل آب در آن وادی سنگریزه را تا آنکه پوشید آنجا را که عبد الله نماز میگذارد در آنجا وان عبد الله بن
عمر حدثه ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی حیث المسجد الصغیر الذی دون المسجد الذی بشرف الروحاء و تحقیق عبد الله
بن عمر حدیث کرد نافع را که پیغمبر خدا رحمت خدا بروی و سلام است نماز گذارده آنجا که مسجد خورد است کمتر از مسجدی که بموضع شرف روحاست
وقد کان عبد الله یعلم المکان الذی صلی فیه النبی صلی الله علیه وسلم و تحقیق بود عبد الله که میدانست جای را یا اعلام میکرد آنجا را
که نماز کرده است در آنجا پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی یقول ثم عن یمینک حین تقوم فی المسجد تصلی میگفت ابن عمر در آنجا
جانب راست تست وقتی که ایستاده شوی در مسجد بحالی که نماز میکنی یعنی رو بقبله ایستاده شوی وذلک المسجد علی حافة الطریق
الیمنی وانت ذاهب الی مکة و آن مسجد بر جانب راست راه است در حالی که رونده تو بسوی مکه بینه و بین المسجد الاکبر رمیة
بحجر او نحو ذلک میان این مسجد و مسجد کلان یک سنگ انداز است از سنگ یا نزدیک بآن در کمی و زیادتی وان ابن عمر کان
یصلی الی العرق الذی عند منصرف الروحاء و تحقیق ابن عمر نماز میکرد بسوی کوه پاره نزد بازگشت روحا و منتهای او است و
ذلک العرق انتهاء طرفه علی حافة الطریق و آن کوه پاره نهایت طرف آن مسجد است بر جانب راه دون المسجد الذی بینه
وبین المنصرف وانت ذاهب الی مکة نزدیک مسجدی که میان او و میان بازگشت است در حالی که تو رونده بسوی مکه و قد ابتنی
ثم مسجد فلم یکن عبد الله یصلی فی ذلک المسجد و تحقیق بنا کرده شده است آنجا مسجدی پس نبود عبد الله که نماز میکرد در آن
مسجد کان یترکه عن یساره و وراءه و یصلی امامه الی العرق نفسه بود عبد الله که ترک میکرد او را جانب چپ خود و پشت خود و نماز میکرد
پیش او جانب عرق نفس عرق وکان عبد الله یروح من الروحاء فلا یصلی الظهر حتی یاتی ذلک المکان فیصلی فیه الظهر
و بود عبد الله بن عمر که سیر میکرد از روحا پس نماز نمیکرد ظهر را تا آنکه می آمد آن جا را پس نماز میکرد در آن ظهر را فاذا اقبل من مکة فان قربه
قبل الصبح بساعة او من آخر السحر عرس حتی یصلی بها الصبح و وقتی که می آمد از مکه پس اگر گذشته تا آنجا پیش از صبح بساعتی یا از
آخر شب و می آمد تا آنجا میگذارد و بآنجا نماز صبح وان عبد الله حدثه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان ینزل تحت سرحة ضخمة

شیخ الاسلام | کتاب العلم

چنانچه فرمود نگردید پس از فوت من کافران یضرب
بعضکم رقاب بعض که بزنند بعضی از شما گردنهای بعض
را الطریق استحلال یا محمول بر تشبیه بفعل کفار است
باب ما یستحب للعالم آنچه مستحب است مر عالم را
اذا سئل ای الناس اعلم وقتی که پرسیده شود که کدام
مردم داناتر است فیکل العلم الی الله پس حواله کند علم
آنرا بخدا تبارک و تعالی **حدثنا** عبد الله بن
محمد المسندی قال حدثنا سفیان یعنی ابن عیینة
قال حدثنا عمرو ابن دینار قال اخبرنی سعید
بن جبیر قال قلت لابن عباس ان نوفا بفتح
نون و فا ابن فضالة بفتح فا و معجمه قاص بتشدید مهمله یعنی
قصه خوان البکالی بفتح موحده و کسر نیز بتخفیف کاف
نسبة بطنی از حمیر تابعی است فاضل عالم خصوصا بقبایل
بنی اسرائیل پسر زن کعب احبار است بر قول مشهور
یزعم ان موسی صاحب الخضر لیس موسی
بنی اسرائیل گفت سعید گفتم ابن عباس را که تحقیق نوف
بکالی میگوید که موسی هم صحبت خضر که قصه اش در سوره
کهف است آن موسی پیغمبر بنی اسرائیل نیست که ابن
عمران است انما هو موسی آخر نیست او مگر موسی دیگر
که ابن میشا ست بکسر میم و یا ساکن و شین معجمه
فقال کذب عدو الله پس گفت ابن عباس دروغ
گفته دشمن خدا این کلام بطریق تغلیظ در جر است و
حقیقتش مراد نیست چه وی مسلمان بود قاضی و امام
اهل دمشق و لیکن علما چون باستماع کلام ناحق در غضب
می آیند اطلاق میکنند امثال این الفاظ را و محمل که
ابن عباس متهم کرده نوف را در صحت اسلام وی از قرینه
آنکه گفته این کلمه را با حر بن قیس که نیز همچو نوف دروغ
میگفت بعد از آن استدلال کرد بر کذب وی بخبر مرفوع
آنکه متضمن است بقول خود حدثنا ابی بن کعب
عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال قام
موسی النبی خطیبا فی بنی اسرائیل ایستاد موسی
پیغمبر خطبه خوان در قوم بنی اسرائیل بغایت بلاغت
که مستمعان متعجب و متحیر شدند فسئل ای الناس
اعلم پس پرسیده شد موسی که کدامی مردم داناتر است
درین زمان فقال انا اعلم پس گفت موسی بحسب
علم خود منم داناتر از همه فعتب الله عزوجل علیه
اذ لم یرد العلم الیه پس عتاب کرد خدا بر موسی برای
نه حواله کرد علم این حال را بسوی خدا فاوحی الله
الیه ان عبدا من عبادی بمجمع البحرین هو
اعلم منک پس وحی فرستاد خدا تعالی بسوی موسی
که بنده از بندگان من که بمجمع البحرین است داناتر است
از تو یعنی علمها داده شد که تو از آن خبر نداری و این
قصه برای تنبیه موسی است تا غیرت کرده علم خود را بکس

دون الرُّوَيثة ۞ وتحقیق عبدالله حدیث کرده نافع را که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بود که فرود می آمد زیر درختی عظیم نزدیک رُوَیثه عن یمین الطریق ووِجاه الطریق فی مکان بطح سهل ازجانب راست راه ومقابل آن درجائی فراخ نرم هموار حتی یفضی من اکمة دُوَین برید الرُّوَیثة بمیلین تاآنکه بیرون می آمد از بلندی که قریب براه رویثه است بدو میل برید بمعنی قاصد است یعنی میان آن جای ومیان جائی که نزول میکرد وروی برید رُوَیثه دو میل است وبرید بمعنی راه هم گفته اند ومعنی ظاهر تر است وقد انکسر اعلاها فانثنی فی جوفها ۞ وتحقیق شکسته است بالای آن درخت ودوتا شده است درمیان آن وهی قائمة علی ساق وفی ساقها کُثُب کثیرة ۞ وآن درخت استاده است بریک تنه ودر تنه او ریگ ها بسیار است وان عبدالله بن عمر حدثه ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی فی طرف تلعة من وراء العرج وانت ذاهب الی هَضْبَة ۞ وتحقیق عبدالله بن عُمر حدیث کرد نافع را که پیغمبر خدا رحمت خدا بروی وسلامت گذارد در طرف سیل آب که از بالا میریخت از وراء منزل عرج در حالی آنکه تو روندۀ بسوی هضبه عرج بفتح عین مهمله وسکون راء وجیم قریه ایست جامعه که میان او ومیان رُوَیثه سیزده یا چهارده میل است هضبه بفتح هاء وسکون ضاد معجمه سنگ عظیم بعضی گویند کوهچه که از یک سنگ باشد عند ذالک المسجد قبران او ثلثة علی القبور رضم من حجارة ۞ نزد آن مسجد دو قبر است یا سه قبر بر قبرها سنگها بالای هم عن یمین الطریق عند سلمات الطریق ۞ جانب دست راست راه نزد سنگها سلم بفتح سین مهمله وکسر لام سنگها وبفتح لام درختی است که از برگ او دباغت میدهند چرم را بین اولئک السلمات کان عبدالله یروح من العرج بعد ان یمیل الشمس بالهاجرة میان آن سلمات بود عبدالله که سیر میکرد از منزل عرج بعد از آنکه میل میکرد آفتاب بمیان روز فیصلی الظهر فی ذالک المسجد پس میگذارد نماز ظهر را دران مسجد وان عبدالله بن عمر حدثه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل عند سرحات عن یسار الطریق فی مسیل دون هرشیٰ ۞ وتحقیق عبدالله بن عمر حدیث کرد نافع را که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی فرود آمد نزد درختهائی کلان جانب چپ راه راست در سیل گاه نزد کوهی که بر ملتقی راه مدینه وشام است ذالک المسیل لاصق بکراع هرشیٰ ۞ آن سیل گاه متصل است بطرف هرشیٰ بینه وبین الطریق قریب من غلوة ۞ میان او ومیان راه نزدیک یک تیر انداز است یا یک تاخت اسپ وکان عبدالله یصلی الی سرحة هی اقرب السرحات الی الطریق وهی اطولهن ۞ وبود عبدالله نماز میگذارد بسوی درختی که نزدیک ترین درختان است از راه ودراز ترین آنها وان عبدالله بن عمر حدثه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان ینزل فی المسیل الذی فی ادنیٰ مر الظهران ۞ وعبدالله بن عمر حدیث کرد که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی فرود می آمد ومنزل میکرد در سیلی که پایان مرّ الظهران است مر الظهران بفتح میم وتشدید راء مفتوحه وفتح ظاء معجمه نام موضعی است که الآن آنرا بطن مر نامند قبل المدینة حین یهبط من الصفراوات جانب مدینه است هنگامی که فرود می آید کسی از وادی صفراوات یا کوهستان آن ینزل فی بطن ذالک المسیل عن یسار الطریق وانت ذاهب الی مکة منزل میکرد آن حضرت درمیان آن سیل از جانب چپ وحال آنکه تو روندۀ بسوی مکه لیس بین منزل رسول الله صلی الله علیه وسلم وبین الطریق الا رمیة بحجر ۞ نیست میان منزل پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی وسلامت ومیان راه مگر یک سنگ انداز وان عبدالله بن عمر حدثه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان ینزل بذی طوی ویبیت حتی یصبح یصلی الصبح حین یقدم مکة ۞ وتحقیق عبدالله بن عمر حدیث کرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بود که منزل میکرد بذی طوی بضم طاء مهمله موضعی است از مکه وبکسر موضعی است بشام وشب گذرانید تا آنکه صبح نماز صبح میگذارد وهنگامی که می آمد بمکه ومصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم ذالک علی اکمة غلیظة لیس فی المسجد الذی بنی ثم ولکن اسفل من ذالک علی اکمة غلیظة ۞ وجای نماز آن حضرت آنجا بر کوه پاره غلیظ ودرشت است نیست در مسجدی که بنا کرده شده است آنجا ولیکن پایان تر از آن است

شیخ الاسلام | کتاب العلم

وضعا رؤسهما فناما ۞ تا آنکه شدند نزد سنگی که بر ساحل بحر بود بجائی که نهادند سرهای خود را وبخواب رفتند وآن مقام موعود بود لقاء خضر دران فانسل الحوت من المکتل ۞ پس بدر آمد ماهی از زنبیل چون رسید بوی سردی ونسیم چشمه حیات که در زیر صخره بود فاتخذ سبیله فی البحر سربا ۞ پس گرفت ماهی راه خود را در دریا رفتنی ودر روایة سوره کهف بیاید که بند کرد خدا تعالی از ماهی روانی آب را پس گشت بروی آب همچو طاق وکان لموسی وفتاه عجبا ۞ وبود این حال ماهی مر موسی ورفیق او را موجب شگفت این کلام بتقریب جمله سابقه دریجا مذکور شده نه آنکه درین وقت که ماهی بدریا رفت موسی را عجب شد بلکه این معنی بعد طلب موسی غذا را واظهار فتی پیدا گشت چنانچه از قرآن واضح شود ودر کتاب الانبیاء وکتاب التفسیر این جمله بعد قول فتی ارایت اذ اوینا الی الصخرة ... عجبا مذکور شده پس هیچ اشکالی باقی نماند واین معجزه موسی بود یا خضر فانطلقا بقیة لیلتهما ویومهما ۞ پس روان شدند آن هردو بیخبر از حقیقت حال ماهی در باقی شب وتمام روز یومهما بنصب آخر عطف است بر بقیه بعضی گویند عبارت مقلوبست وصواب بقیه روز وتمام شب است بقرینه فلما اصبح چه صبح نمی شود مگر از شب انتهی ویحتمل که مراد صبح از شبی گیرند که عقب آن روز است که هردو کس تمام آن روز سیر کردند قاله القسطلانی وپوشیده نیست تکلف آن ودر روایة کتاب التفسیر بقیة یومهما ولیلتهما بنصب لیلة واین شاید قلب است وبرین تقدیر مراد از بقیه روز باقی بعد خطبه وتهیه سفر است نه از خواب چه ظاهر آنست که در خواب در شب قدری اتفاق شده واین درعرف منافی سیر تمام شب نباشد وبرین تقدیر بے تکلف مربوط میشود قول وی فلما اصبح قال موسی لفتاه آتنا غداءنا ۞ پس هرگاه صبح کرد موسی گفت مر جوان خود را بیار ما را طعام چاشت لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا ۞ تحقیق دریافتیم ما ازین سفر رنج بزرگ را گویند موسی در هیچ سفری سختی ندیده جز وی ولم یجد موسی مسا من النصب حتی جاوز المکان الذی امر به ۞ ونیافت موسی خبری را از رنج تا آنکه درگذشت از جائی که مامور بود بدان پس مبتلا شد بگرسنگی ودرماندگی فقال له فتاه ارایت اذ اوینا الی الصخرة فانی نسیت الحوت ۞ پس گفت مر او را جوان او آیا دیدی وقتی که آمدیم بصخره پس بدرستی که من فراموش کردم ماهی را وغافل شدم از آن یا فراموش کردم ذکر آنچه دیدم از احوال او وپیش تو که گرفت ماهی راه خود را ودریا بوصف عجیب قال موسی ذالک ما کنا نبغ ۞ گفت موسی آن

برکوهچه غلیظه وان عبد الله حدثه ان النبی صلی الله علیه وسلم استقبل فرضتی الجبل الذی بینه وبین الجبل الطویل نحو الکعبة
وتحقیق عبد الله حدیث کرد او را که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی روی کرد راه درآمد کوهی را که میان آن و میان کوه دراز جانب کعبه ست
فجعل المسجد الذی بنی ثم یسار المسجد الذی بطرف الاکمة ومصلی النبی صلی الله علیه وسلم اسفل منه علی الاکمة السوداء
پس گردانید مسجدی را که بنا کرده شده است آنجا در جانب چپ مسجدی که بجانب کوهچه است وجای نماز پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی
پایان تر است از وی بر کوهچه سیاه تدع من الاکمة عشرة اذرع او نحوها ثم تصلی مستقبل الفرضتین من الجبل الذی
بینک وبین الکعبة میگذاری از کوهچه ده دست یا مانند آن پس تر میگذاری جانب راه درآمدی که از کوه است کوهی آنکه میان تو و میان کعبه است

باب سترة الامام سترة من خلفه سترهٔ امام سترهٔ کسی است که پس اوست از مقتدیان کسی که نماز میکند و نباشد پیش او
دیواری و مانند آن و بگذرد کسی از پیش او این گذرنده گنه‌گار است واگر راه روان بود مصلی نیز گنه‌گار میشود و در مقدار موضع مرور که
بدان گذرنده و نمازگذار گنه‌گار شود روایات مختلف آمده اصح آنست که وقتی مصلی نظر بر سجده‌گاه دوخته باشد چنانکه مستحب است گذرنده
بنظر او در نیاید ستره از چوب بود یا غیر آن یکدست بلند بمقدار انگشت باید که بری داشته باشد که آنرا استاده کند مقابل ابروی راست
در هدایه گفته که انداختن آن بر زمین بر طول یا خطی بر زمین کشیدن چنانکه شافعی بدان رفته معتبر نیست وظواهر احادیث بر وفق
قیاس نیز دلالت دارد که ستره مانند چوبی باید که در پیش استاده باشد تا گذرنده از ان آگاه بود کرمانی گوید مراد بستره اینجا سجاده وغیرها
وجز آن است از آنچه متمیز شود جای سجده و حکمت درین باز داشتن نظر از ماورای سجده‌گاه و پریشان ناشدن خاطر مصلی است انتهی
عام داشتن ستره اینجا چنانکه سجاده را نیز شامل بود دور از فهم است اگرچه بدان قائل شود که ستره شامل است خطی را که بر زمین کشیده بود

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله ابن عتبة بن مسعود عن عبد الله
عباس انه قال اقبلت راکبا علی حمار اتان وانا یومئذ قد ناهزت الاحتلام ورسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی
بالناس بمنی الی غیر جدار ابن عباس گفته که پیش آمدم در حالی که سوار بر ماده خری بودم و من درین هنگام نزدیک رسیده
بودم بلوغ را و پیغمبر خدا نماز میگذارد بمنا بسوی غیر دیوار فمررت بین یدی بعض الصف فنزلت وارسلت الاتان ترتع ودخلت
فی الصف فلم ینکر ذلک علی احد پس گذشتم میان پارهٔ صف نماز پس فرود آمدم و گذاشتم مادهٔ خر
را که می چرید پس درآمدم در صف نماز پس انکار نکرد آنرا بر من هیچ کسی از صحابه اگر مرور پیش مصلی محل انکار بودی البته تعرض میکردند
پوشیده نماند که عدم انکار ازان بود که آنسرور صلی الله علیه وسلم ستره در پیش خلانده بود چنانکه از حدیث معلوم میشود که نماز میکرد بسوی
چیزی غیر جدار و تصریح یافته در روایت دیگر که آنحضرت نیزهٔ خورد در پیش داشت وباین معنی مطابق می شود این حدیث مر ترجمه باب را

حدثنا اسحق یعنی ابن منصور قال حدثنا عبد الله بن نمیر قال حدثنا عبید الله عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان اذا خرج یوم العید امر بالحربة فتوضع بین یدیه فیصلی الیها والناس وراءه مرویست از ابن عمر که تحقیق پیغمبر خدا
رحمت کناد خدا بروی وقتی که برون آمدی روز عید میفرمود خادم را بر داشتن نیزهٔ خورد پیکان دار پس نهاده می شد پیش روی او پس نماز میگذارد
بسوی آن نیزه و مردم پس پشت او بودند وکان یفعل ذلک فی السفر وبود آنحضرت که میکرد آنرا در سفرها یعنی گرفتن نیزه و نهادن پیش روی
و نمازگذاردن مخصوص بروز عید نبود بلکه در سفرها این چنین میکرد فمن ثم اتخذها الامراء پس ازین جهت لازم گرفته اند این معنی را امراء این
کلام نافع است چنانچه بیان کرده است ابن ماجه **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة عن عون بن ابی جحیفة قال سمعت ابی نقل از النبی
صلی الله علیه وسلم صلی بهم بالبطحاء وبین یدیه عنزة الظهر رکعتین والعصر رکعتین تمر بین یدیه المرأة والحمار

اسماء الرجال

شیخ الاسلام | **کتاب العلم**

قال نعم گفت موسی آری قال هل اتبعک علی ان
تعلمنی مما علمت رشدا گفت موسی آیا رفاقت
کنم ترا بدین شرط که بیاموزی مرا از آنچه آموخته شده
تو علم حق را و تعلیم علوم از آنچه متعلق بابواب هدایت
و شریعت نبود چون علم حکم واسرار منافی نبوت نباشد
چه رسول را علم با مدار است خود در آنچه مبعوث شده است
بدان از اصول دین و فروع آن بمطلق علم و شک
نیست که موسی اعلم است از خضر در علم احکام و افضل
از وی بفضل رسالت و سماع کلام بیواسطه و نزول توریة
که در وی علم هر چیز است و بودن انبیاء بنی اسرائیل
داخل تحت شریعت وی و محکوم بحکم نبوت وی حتی
عیسی علیهما السلام و اعلمیة خضر بامور مخصوصه است
چنانچه از ما بعد ظاهر شود و رسول نیست بلکه نبی است
همچو انبیاء بنی اسرائیل یا ولی و رسول افضل است از
ایشان و این قولی از موسی بطریق تواضع است چنانکه
گذشت قال انک لن تستطیع معی صبرا
گفت خضر بتحقیق تو ای موسی نتوانی با من صبر کرد و
چگونه صبر کنی بر آنچه از شرع وی خبر نداری وظاهر شرع منکر
باشد یا موسی انی علی علم من علم الله علمنیه
لا تعلمه انت ای موسی بدرستی که من بر علمی از علم
خدایم یعنی علم حکم و اسرار عواقب که مخصوص بنده است
آموزیده است مرا آن علم و نمیدانی تو آنرا وانت علی علم
علمکه الله لا اعلمه و تو بر علمی استی که آموزیده است
ترا آن علم را خدا نمیدانم آنرا که تفاصیل احکام شریعت است
و این هر دو جمله بر سبیل غالب اند و گرنه ظاهر است که هر یک
که از علم دیگر بقدر ضرور میدانست و ازینجا ظاهر شود
که اعلمیت خضر بجمیع وجوه نیست قال ستجدنی
ان شاء الله صابرا گفت موسی سرانجام است که بیابی
تو مرا اگر خدا خواسته است صابر یا تو بر غلبان سوال
از غیر معروف تعلیق بمشیه مراعات شریعت است اعتبار
تیمن بذکر الهی یا بملاحظه صعوبت صبر بر منکر بر خلاف معتاد
ولا اعصی لک امرا و نافرمانی نکنم ترا فانطلقا
یمشیان علی ساحل البحر لیس لهما سفینة پس
روان شدند موسی و خضر در حالیکه پیاده میرفتند بر کنارهٔ
دریا که نیست مر هر دو را کشتی کمرت بهما سفینة
پس گذشت بایشان کشتی فکلموهم ان یحملوهما

اسماء الرجال

ترجمة الابواب

مرویست از عون که شنیدم پدر خود ابو جحیفه که میگفت بتحقیق پیغمبر خدا رحمت و سلامت باد بر وی نماز گذارد با صحابه در بطحا که بیرون مکه است و پیش او عنزه بود نماز پیشین را دو رکعت و عصر را دو رکعت که میگذشت پیش آنحضرت زن و خر یعنی در میان عنزه و قبله چنانچه در احادیث دیگر صریح بان واقع است بدانکه ذکر نماز کرده ابوذر چنانکه مسلم آورده که مرور سگ و خر پیش نماز مصلی قطع میکند نماز را جمعی بر ظاهر این حدیث رفته اند امام احمد گوید شک ندارم در سگ سیاه و در دل من از راه روایت شبهه است در زن و خر پوشیده نماند که روایت ابن عباس پیش از رحلت آنحضرت بهشتاد روز است پس ناسخ حدیث ابوذر خواهد بود

باب قدر کم ینبغی ان یکون بین المصلی والسترة باب در بیان آنکه چند دست باید انکه باشد میان مصلی و عنزه **حدثنا** عمرو بن زرارة قال حدثنا عبد العزیز بن ابی حازم عن ابیه عن سهل قال کان بین مصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم وبین الجدار ممر الشاة گفت سهل بود میان جای نماز یعنی جای قدم پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی در میان دیوار قبله جای گذشتن بز **حدثنا** المکی بن ابراهیم قال حدثنا یزید بن ابی عبید عن سلمة بن الاکوع قال کان جدار المسجد عند المنبر ما کادت الشاة تجوزها گفت ابن اکوع بود دیوار مسجد آنحضرت جانب قبله که نزد منبر است بقدری که نزدیک بود که بگذرد بز آن قدر مسافت را دلالت هر دو حدیث بر ترجمه غیر ظاهر است مگر آنکه قیاس کنیم جای عنزه را بر دیوار قبله و مسافت آن این حدیث از ثلاثیات است **باب** الصلوٰة الی الحربة بیان نماز کردن جانب نیزه که آنرا ستره کرده باشد **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن عبید الله قال اخبرنی نافع عن عبد الله بن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یرکز له الحربة فیصلی الیها بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بود که خلانده می شد برای آنحضرت نیزه پس نماز میگذارد بسوی آن **باب** الصلوٰة الی العنزة **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عون بن ابی جحیفة قال سمعت ابی قال خرج علینا النبی صلی الله علیه وسلم بالهاجرة گفت عون شنیدم پدر خود را که گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی به نیم روز در سختی گرما فاتی بوضوء فتوضأ فصلی بنا الظهر والعصر وبین یدیه عنزة والمرأة والحمار یمرون من ورائها پس آورده شد آب وضو و وضو کرد پس نماز گذارد نماز ظهر و عصر را و مقابل او نیزه خورد بود و زن و خر میگذشتند از آنطرف نیزه **حدثنا** محمد بن حاتم بن بزیع قال حدثنا شاذان عن شعبة عن عطاء بن ابی میمونة قال سمعت انس بن مالک قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا خرج لحاجته تبعته انا وغلام ومعنا عکازة او عصا او عنزة گفت عطا شنیدم انس بن مالک را که گفت بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی وقتی که بیرون آمدی برای قضای حاجت خود پی آن حضرت میرفتم من و غلامی بجائی که بود با ما عصای سنان دار یا عصا یا عنزه و شک راویست ومعنا اداوة فاذا فرغ من حاجته ناولناه الاداوة و بجائی که بودی با ما ظرف آب پس وقتی که فارغ شدی از حاجت خود میدادیم آن حضرت را آن ظرف آب **باب** السترة بمکة وغیرها در بیان استحباب ستره گرفتن در مکه و غیر مکه مقصود مولف ازین عنوان گویا دفع توهم کسی است که توهم کرده که در مکه که مقابل کعبه دارد ستره روا نباشد **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن الحکم عن ابی جحیفة قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم بالهاجرة فصلی بالبطحاء الظهر والعصر رکعتین ونصب بین یدیه عنزة وتوضأ فجعل الناس یتمسحون بوضوئه مرویست از ابی جحیفه که گفت بیرون آمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی به میانه روز پس نماز گذارد در سنگستان مکه نماز ظهر و عصر دو رکعت یعنی جمع کرد میان این دو نماز و استاده کرده شد پیش او نیزه برای ستره و وضو کرد پس گشتند مردم که می مالیدند بر روی خود را با آب وضوی او از برای حصول برکات مراد آب وضوی بقیه آبی است که در ظرف مانده و ظاهر آبی مستعمل است که تقاطر از اعضای شریفه میکرد که حصول برکات در آن بیشتر است و باین ظاهر حجت گرفته کسی که قائل است بطهارت آب مستعمل لیکن این حجت قاصر است سیما که احتمال تخصیص آن حضرت داشته باشد و قولی در طهارت فضلات آن سرور آمده صلی الله علیه وسلم

باب الصلوٰة الی الاسطوانة در استحباب نماز کردن بسوی ستون مسجد اسطوانه بضم همزه و طا ستون است وقال عمر رضی الله عنه المصلون احق بالسواری من المتحدثین الیها گفت عمر بن خطاب رضی الله عنه نماز گذاران سزاوار ترند بستونها یعنی بپرده گرفتن بآنها از سخن کنندگان بسوی آن یعنی تکیه کنندگان بر آن ورأی ابن عمر رجلا یصلی بین اسطوانتین فادناه الی ساریة فقال صل الیها

شیخ الاسلام | کتاب العلم

گرما منده یک منقار زدن این گنجشک در دریا نسبت علوم بالعلم الٰهی بجز نسبت رشحه آب است که بگیرد فقره زین منقار گنجیده بسوی بحر و این تمثیل مجرد است در بی مقداری و گرنه نسبت رشحه بدریا نسبة متناهی بمتناهی است و نسبت این علوم بعلم آلهی نسبة متناهی بغیر متناهی

فعمد الخضر الی لوح من الواح السفینة فنزعه پس قصد کرد خضر بتخته از تختهای کشتی پس بر کند آنرا فقال موسی قوم حملونا بغیر نول عمدت الی سفینتهم پس گفت موسی گروهی که سوار کردند ما را بی مزد قصد بد کردی تو بسوی کشتی ایشان فخرقتها لتغرق اهلها پس پاره کردی آنرا تا غرق کنی اهل آن را این کلام بر سبیل استفهام و استعجاب است قال الم اقل انک لن تستطیع معی صبرا گفت خضر نگفته ام که تو نمیتوانی با من صبر ورزید قال لا تؤاخذنی بما نسیت ولا ترهقنی من امری عسرا گفت موسی مگیر مرا بآن چیزی که فراموش کردم و تکلیف مکن مرا از کار من دشواری را که به نسیان مواخذه کنی فکانت الاولی من موسی نسیانا پس بود مسئله اولی از موسی از راه فراموشی ظاهر آنست که این کلام راویست فانطلقا پس از سفینه برآمده باز روانه شدند فاذا غلام یلعب مع الغلمان پس ناگاه کودکی بازی میکرد با کودکان فاخذ الخضر برأسه من اعلاه پس گرفت خضر سر او را از بالای او فاقتلع رأسه بیده پس بر کند سر او را بدست خود فقال موسی اقتلت نفسا زکیة بغیر نفس گفت موسی آیا کشتی ذات پاک از گناه را بی مقابل نفسی که او کشته باشد یعنی نه خونی بر ذمه اش معلوم است و نه گناهی که موجب عقوبت قتل باشد قال الم اقل لک انک لن تستطیع معی صبرا گفت آیا نگفته ام مر ترا که تو نمیتوانی با من صبر ورزید قال ابن عیینة وهذا اوکد گفت سفیان ابن عیینه و این کلام موکد تر است در عتاب نسبة اول که در زیادت لک مواجه بعتاب است لیکن توسط تحجی فانطلقا حتی اذا اتیا اهل قریة استطعما اهلها پس روان شدند تا آنکه چون آمدند وقت شام مردم دهی را بطعام ضیافت خواستند اهل آن ده را که انطاکیه بود و بقولی ایله یا جزیره اندلس برقه یا بر تر یا خر آن فابوا

ودید ابن عمر مردی را که نماز میگذارد میان دو ستون پس نزدیک گردانید او را بسوی ستون و گفت نماز کن بسوی آن از آنکه ستون بجای ستره است
واحتمال مرور در مسجد بیشتر است از صحرا هرگاه ستره گرفتن در صحرا مستحب باشد اینجا بطریق اولی خواهد بود حدثنا المکی بن ابراهیم قال حدثنا
یزید بن ابی عبید قال کنت اٰتی مع سلمة بن الاکوع فیصلی عند الاسطوانة التی عند المصحف گفت یزید که بودم من که آمدمی
با سلمه بن اکوع که مولای اوست پس نماز میگذارد نزد ستونی که قریب مصحف بود و در زمان عثمان رضی الله عنه ستونی بود که نزدیک آن مصحفی را در
صندوقی گذاشته بود و آن ستون را اسطوانه مصحف میگفتند فقلت یا ابا مسلم اراك تتحری الصلوة عند هذه الاسطوانة
یزید گوید گفتم ابن اکوع را که ای ابا مسلم می بینم ترا که قصد میکنی و جهد می نمائی که نماز نزد این اسطوانه گذاری قال فانی رایت النبی صلی الله علیه
وسلم یتحری الصلوة عندها گفت ابن اکوع پس بتحقیق دیده ام پیغمبر خدا رحمت و سلامت باد بر وی که قصد میکرد ادای نماز
را نزد این اسطوانه حدثنا قبیصة بن عقبة قال حدثنا سفیان عن عمرو بن عامر عن انس بن مالك قال لقد رایت کبار اصحاب
النبی صلی الله علیه وسلم یبتدرون السواری عند المغرب گفت انس بتحقیق دیده ام بزرگان اصحاب پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم سرعت میکردند بستونها وقت نماز مغرب ظاهر آنست که مراد سنت مغرب باشد کرمانی گوید مراد از آن نماز مغرب است بقرینه زیادتی شعبه و زاد
شعبة عن عمرو بن عامر عن انس حتی یخرج النبی صلی الله علیه وسلم زیاده کرده است شعبه بروایت عمرو از انس درین حدیث تا آنکه برون
آمدی پیغمبر خدا از حجره شریف برای نماز باب الصلوة بین السواری فی غیر جماعة در استحباب نماز میان ستونها چنانکه ستون در جانب
پهلو باشد در غیر جماعة اما در جماعت مکروه داشته اند قومی که موجب عدم اتصال صفوف است و نهی کرده اند از آن چنانچه در صحاح دیگر حدیثی از انس روایت
کرده اند حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة عن نافع عن ابن عمر قال دخل النبی صلی الله علیه وسلم البیت واسامة بن
زید وعثمان بن طلحة وبلال گفت ابن عمر در آمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی خانه کعبه را و اسامه و عثمان و بلال همراه بودند فاطال ثم خرج
وکنت اول الناس دخل علی اثره پس درنگ کرد بسیار بر آمد آن حضرت و بودم من نخستین مردی که در آمد بر پای آن حضرت فسالت بلالا این
صلی فقال بین العمودین المقدمین پس پرسیدم بلال را کجا نماز گذارد آنحضرت گفت میان دو ستون پیش حدثنا عبد الله بن
یوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل الکعبة واسامة بن زید
وبلال وعثمان بن طلحة الحجبی فاغلقها علیه فمکث فیها مرویست از ابن عمر که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی در آمد کعبه را و در آمد اسامه و بلال
و عثمان پرده دار صاحب کلید خانه کعبه پس بربست عثمان در کعبه با ایشان حضرت پس درنگ کرد آن حضرت درون کعبه فسالت بلالا حین
خرج ما صنع النبی صلی الله علیه وسلم قال جعل عمودا عن یساره وعمودا عن یمینه وثلثة اعمدة وراءه وکان
البیت یومئذ علی ستة اعمدة پس پرسیدم بلال را هنگامی که برون آمد آنحضرت چکار کرد پیغمبر خدا رحمت خدا باد بر وی گفت گردانید یک ستون
از جانب چپ و ستونی را از جانب دست راست و سه ستون را پس خود و بود بیت الله در آن روز بر شش ستون ثم صلی پس تر نماز گذارد آنجا وقال لنا
اسمعیل حدثنی مالك وقال عمودین عن یمینه مولف گوید گفت مرا اسمعیل از مالک و گفت دو ستون را از جانب دست راست گذاشت و این
چنین است در حدیث ابن یوسف نص نیست برین معنی و منافات هم ندارد بقیه باب حدثنا ابراهیم بن المنذر قال حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا
موسی بن عقبة عن نافع ان عبد الله کان اذا دخل الکعبة مشی قبل وجهه حین یدخل وجعل الباب قبل ظهره و بود ابن عمر وقتی که در آمدی
کعبه را میرفت مقابل روی خود هنگامی که میدر آمد و گردانیدی در را جانب پشت خود فمشی حتی یکون بینه وبین الجدار الذی قبل وجهه
قریبا من ثلثة اذرع پس مشی کردی تا آنکه بود میان او و میان دیواری که مقابل روی اوست نزدیک از سه دست صلی یتوخی
المکان الذی اخبره به بلال ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی فیه نماز کردی ابن عمر بجائی که قصد میکرد جائی را که خبر داده بود او را بلال که پیغمبر خدا

شیخ الاسلام

کتاب العلم

بر وفق شرطی که کرده بودی که اگر چیزی بعد ازین بپرسم یار صحبت
مدار پس آغاز بیان کرد خضر سر حکمت هر یکی از اعمال
را چنانکه در قرآن مذکور است و در حدیث صحیح است بر صحت
اعتراض بشرع بر چیزی که جایز نیست در شرع اگر چه در
باطن امر مستقیم باشد مادام که منکشف نشود حکمت وی
بر وجه صحیح و نسبی نه استدلال کند بقصه خضر بر آنکه ولی
جایز است که مطلع شود از امور پوشیده بر چیزی که مخالف
شرع باشد و جایز است او را فعل او پس بتحقیق گمراه شده
و تمسک وی صحیح نیست زیرا چه فعل خضر در هیچ چیز مناقض
شرع نیست چه بر کندن تخته از کشتی برای دفع ظالم از غصب
کشتی که اگر معیوب دیده بگذارد باز تخته وی درست میتوان
کرد جایز است شرعا و عقلا و مبادرة موسی بانکار بسبب
ظاهر بود و در روایت مسلم صریح است که چون آمد کسی که
تسخیر کشتی ها میکرد پس یافت آنرا شکسته گذاشت آنرا
و اما قتل کودک بعلم کفر وی خوف طغیان و کفران بوالدین
مسلمان شاید که بود در آن شریعت و قرطبی نقل کرده که
موسی هرگاه گفت خضر را آیا قتل کردی نفس پاک را
بر کند خضر شانه چپ کودک را و جدا کرد از وی گوشت را
پس دید در استخوان شانه او نوشته کافر لا یؤمن بالله ابدا
کافر است که ایمان بخدا آگاهی نیارد و در مسلم است و اما
غلام پس مخلوق شده روزی که مخلوق شده کافر و اما
اقامت دیوار پس از باب مقابله بدی به نیکی است بالجمله
فعل خضر بوحی بود بلکه بحکم آلهی بود بدلیل و ما فعلته عن
امری و اگر الهام را نیز اعتبار کند جز در آنچه موافق شرع
باشد نخواهد بود حدیث مشهور استفت قلبك وان
افتاك المفتون و در مناجات و مشروعات بچیزی
است الهامی که خلاف شرع باشد الهام نیست و سوسه
شیطانی و تلبیس ابلیس است اکابر اولیا و علما و جمیع
اهل حل و عقد سلف اجماع دارند بر آنکه احکام آلهی جز بواسطه
پیغمبران معلوم نشوند و خطاب شرع عام است جمیع افراد
ثقلین را و مامورند همه باطاعة و اجابت ایشان در
جمیع آنچه آورده اند و دعوی آنکه اینجا طریقه دیگر است
که شناخته میشود بوی امر و نهی آلهی و رای طریقه که پیغمبران
آورده اند مخصوص بعوام است و خواص بی نیاز اند از آن
زندقه و کفر است و شبیه است بقول براهمه که منکرین
نبوت اند اصلا و مستلزم ثبوت معنی نبوة است بعد
خاتم النبیین چه قایلند بورود احکام در دل و عمل بموارد
بی احتیاج بکتاب و سنة بدستور آنچه پیغمبران گفته اند که
روح القدس دمید در دل من و خضر اولا خود نبی است
و بر تقدیر ولایت صرف خود خلاف شرع کرده چه قیاس
با خضر است ه گر خضر در بحر کشتی را شکست
صد درستی در شکست خضر هست ✤ وان پسر را کش
خضر ببرید حلق ✤ سر آن را در نیابد عام خلق ✤ آنکه جان
بخشد اگر بکشد رواست ✤ نایب است و دست او
دست خدا است ✤ مرویست از ابن عباس رضی الله عنهما

باب الصلوة الی السریر

نماز گذارده و در آنجا قال و لیس علی حد بامن ان صلی فی ای نواحی البیت شاء گفت ابن عمر و نیست بر هیچ یکی باکی اگر نماز گذارد در هر گوشه کعبه خواهد باب الصلوة الی الراحلة والبعیر والشجر والرحل باب در جواز نماز بسوی ناقه که صلاحیت پالان دارد و بسوی شتر و درخت و پالان شتر

حدثنا محمد بن ابی بکر المقدمی البصری قال حدثنا معتمر عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یعرض راحلته فیصلی الیها بتحقیق آنحضرت بود که برعرض می نشاند مرکب خود را پس نماز میگذارد بجانب او قلت افرأیت اذا هبت الرکاب میگوید گفتم ابن عمر را آیا دیدی وقتی که ایستادی و حرکت می آمد ابل چه میکرد قال کان یأخذ الرحل فیعدله فیصلی الی آخرته او قال مؤخرته گفت ابن عمر میگرفت پالان را پس هموار میکرد آنرا و نماز میگذارد بسوی آخر پالان یا بجانب مؤخر شک کرده است نافع که راوی است و مؤخر بجای معنی آخر رحل است که سوار بر آن تکیه میکند و کان ابن عمر یفعله و بود ابن عمر که میکرد آنچه دیده بود از آنحضرت در این باب در مناسبت حدیث بترجمه که در وی چهار چیز اخذ کرده راحله و بعیر و شجر و رحل و در حدیث راحله و رحل مذکور است گفته اند الحاق کرده است بعیر را به راحله بجهت معنی جامع و شرکت در میان آنها و شجر را قیاس کرده بر رحل که معنی مقصود در شجر بیشتر است باب

الصلوة الی السریر در جواز نماز کردن بسوی سریر حدثنا عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة قالت اعدلتمونا بالکلب والحمار گفت عائشه وقتی که شنید بعضی صحابه را که گفتند قطع میکند نماز را اگر از پیش زن و سگ و خر بگذرد آیا برابر کردید شما ما را بسگ و خر لقد رأیتنی مضطجعة علی السریر فیجیء النبی صلی الله علیه وسلم فیتوسط السریر فیصلی تحقیق دیده ام خود را در حالی که دراز کشیده ام بر چارپایه پس می آمد پیغمبر خدا رحمت کنا خدا بروی و سلام پس در میان می آمد سریر را پس نماز میگذارد و در بعضی از روایات فیتوسط السریر یعنی در میان میکرد قبله و خود سریر را فاکره ان اسنحه فانسل من قبل رجلی السریر حتی انسل من لحافی پس ناخوش میداشتم این را که استقبال کنم بدن خود پس بیرون می آمدم از جانب پایهای سریر تا آنکه می کشیدم خود را از لحاف خود پس لازم آمد مرور زن از پیش مصلی شارحان در تطبیق حدیث بترجمه اشکال کرده اند که در ترجمه الصلوة الی السریر است و در حدیث الصلوة علی السریر واقع شده و جواب داده که حرف الی در ترجمه بمعنی علی است و حروف جر بسیار است که بمعنی یکدیگر می آیند و میتوان گفت که فیتوسط السریر بمعنی آنست که میگرفت سریر را میان خود و قبله نه آنکه در میان سریر نماز میکرد چنانکه بعضی ایشان در آمده و مؤلف بروایت مسروق از عائشه آورده کان یصلی والسریر بینه وبین القبلة و روایت فیتوسط السریر صریح تر است درین معنی که گفتیم و مقصود عائشه رضی الله عنها نیز باین معنی درست تر می آید چه نماز گذاردن آن حضرت بر سریر مستلزم آن نیست که انسلال عائشه از پیش روی آنحضرت باشد و در روایتی که علی السریر واقع شده باید که علی بمعنی الی است باب یرد المصلی من مر بین یدیه رد میکند مصلی از روی استحباب کسی را که گذرد پیش او ورد ابن عمر فی التشهد وفی الکعبة و رد کرده است ابن عمر گذرنده را در وقت قعدهٔ تشهد و رد کرده است در کعبه گفته اند تقدیر کلام اینست که رد کرده است در غیر کعبه و در کعبه و میتوان گفت که وفی الکعبة جمله حالیه است یعنی رد کرده است در تشهد در حالی که در کعبه است یعنی در آخر اوقات آنجا که کمال هجوم مردم است وقال ان ابی الا ان یقاتله فاتله و گفته است ابن عمر اگر ابا آرد گذرنده و برنگردد مگر آنکه بکشی تو او را پس بکش تو او را و در بعضی روایات تقاتله آمده است و اینجا حرف فا محذوف است پس بگویند که وقتی که امر در جواب ان شرطیه واقع شود فا لازم است و این بر خلاف قیاس واقع شده حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا یونس عن حمید بن هلال عن ابی صالح ان ابا سعید قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ح وحدثنا آدم بن ابی ایاس قال حدثنا سلیمان بن المغیرة قال حدثنا حمید بن هلال العدوی قال حدثنا ابو صالح السمان این حدیث بمؤلف از حمید بن هلال بدو طریق رسیده طریق اول بسه واسطه طریق دوم بدو واسطه قال رأیت ابا سعید الخدری فی یوم جمعة یصلی الی شیء یستره من الناس گفت ابو صالح دیدم ابو سعید خدری را روز جمعه که نماز میگذارد بسوی چیزی که می پوشید او را از مردم یعنی در پیش روی ستره داشت فاراد شاب من بنی ابی معیط ان یجتاز بین یدیه پس خواست جوانی از اولاد ابی معیط اینکه بگذرد از پیش او در میان ستره فدفع ابو سعید فی صدره فنظر الشاب فلم یجد مساغا الا بین یدیه فعاد لیجتاز فدفعه ابو سعید اشد من الاولی

کتاب العلم

سابق در لفظ و معنی در تعدد طرق اگر روایت حدیث متحد در لفظ و معنی هر دو باشد مثله گویند و اگر در معنی فقط نحوه

باب من سأل وهو قائم عالما جالسا کسی که سوال کند بجائی که ایستاده است عالمی نشسته را حدثنا عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر بن عبد الحمید عن منصور بن معتمر عن ابی وائل شقیق عن ابی موسی اشعری رضی الله عنه قال جاء رجل الی النبی گفت ابی موسی آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فقال یا رسول الله ما القتال فی سبیل الله پس گفت آن مرد ای پیغمبر خدا چیست قتال در راه خدا که سبب اجر موعود است فان احدنا یقاتل غضبا چه بدرستی که یکی از ما قتال میکند بکافران از غضبی که دارد بمعادات و یقاتل حمیة و قتال میکند از روی ننگ و غیرت و همچنین برای غنیمت و نام نیک و شهرت شجاعت و جز آن پس از اقسام قتال متعدد آمد مراد چه باشد فرفع الیه رأسه پس برداشت آنحضرت بسوی سائل سر خود را قال وما رفع الیه رأسه الا انه کان قائما گفت ابو موسی و برنداشت آنحضرت بسوی وی سر خود را مگر از آنکه وی ایستاده بود فقال من قاتل لتکون کلمة الله هی العلیا فهو فی سبیل الله پس فرمود کسی که قتال کند برای آنکه باشد کلمهٔ توحید و دین اسلام بلندتر و غالب تر پس آن قتال در راه خداست و ملحق است بوی آنچه برای طلب ثواب یا رضای الهی باشد چه در همه جهت حق و تعبد منظور است

باب السؤال والفتیا عند رمی الجمار سوال احکام شرعی و جواب آن نزد انداختن سنگریزه در موسم حج بمنا و هنگام اشتغال عالم باین سنگ حدثنا ابو نعیم مصغر فضل بن دکین قال حدثنا عبد العزیز بن ابی سلمة پسر عبد الله است نسبت بابی سلمه که جد است مبنی بر شهرت است و نامش ماجشون است بفتح جیم و کسر آن فقیه بود سنه یکصد و شصت و چهار عن الزهری عن عیسی بن طلحة بن عبید الله قرشی تیمی عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال رأیت النبی گفت عبد الله دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم عند الجمرة وهو یسأل نزد جمرهٔ عقبه یا یکی از آن سه جمرات و حال آنکه آنحضرت پرسیده میشد از احکام ظاهر آنست که در آنجا

اسماء الرجال

شیخ الاسلام

پس زد ابوسعید در سینه آن جوان پس نگاه کرد آن جوان و نیافت راهی که تواند گذشت مگر از پیش ابوسعید پس عود کرد که بگذرد پس زد او را ابوسعید سخت تر از بار اول فنال من ابی سعید ثم دخل علی مروان فشکا الیه مالقی من ابی سعید پس یافت از ابی سعید آزاری پس در آمد آن جوان بر مروان بن حکم پس گله کرد بسوی وی چیزیکه یافته از ابوسعید و دخل ابو سعید خلفه علی مروان فقال ما لک ولابن اخیک یا ابا سعید پس گفت مروان چه کار است مر ترا و پسر برادر ترا ای ابوسعید قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا صلی احدکم الی شئ یستره من الناس فاراد احد ان یجتاز بین یدیه فلیدفعه فان ابی فلیقاتله فانما هو شیطان گفت ابوسعید شنیدم رسول خدا را رحمت کناد خدا بروی و سلام میفرمود وقتی که نماز کند یکی از شما بسوی چیزی که ستر میکند او را از مردم پس خواهد یکی اینکه بگذرد از پیش او پس دفع کند او را و اگر ابا آرد پس کشتن او را نیست وی مگر شیطان که باز دارد مصلی را از حضور حق در نماز اطلاق شیطان بر آدمی بطریق مجاز شایع و این حکم بر وجه حضر از برای تشدید و تغلیظ است بعضی از اهل ظاهر بوجوب این مدافعه رفته اند و مختار ائمه آنست که مندوبست و رفع نحوی کند که فعل کثیر در وجب فساد نماز بود در سلاح و مشی بجانب مار نباشد و با آن همه اگر منجر بقتل گردد چیزی از قصاص و دیت بر قاتل نیست

باب اثم المار بین یدی المصلی بیان گناه گذرنده در پیش مصلی **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن بسر بن سعید ان زید بن خالد ارسله الی ابی جهیم یسأله ماذا سمع من رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المار بین یدی المصلی مرویست از بسر که زید فرستاد او را بسوی ابی جهیم که بپرسد جهیم را چه چیز شنیده است از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در حق گذرنده پیش مصلی قال فقال ابو جهیم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه من الاثم گفت بسر پس گفته است ابو جهیم که فرموده است پیغمبر خدا اگر بداند گذرنده پیش مصلی که چیست بروی از گناه و نکان ان یقف اربعین خیرا له من ان یمر بین یدیه هر آئینه باشد ایستادن او چهل کلان و رنج کشیدن او در ایستادن بهتر او را از اینکه بگذرد پیش مصلی قال ابو النضر لا ادری اقال اربعین یوما او شهرا او سنة گفته است ابو النضر مذکور نمیدانم که آیا گفته است بسر بن ابی سعید یا فرموده است آنحضرت چهل روز یا چهل ماه یا چهل سال مقوله امام مالک است یعنی تعلیق است از مولف

باب استقبال الرجل الرجل وهو یصلی حکم پیش گرفتن روی مردی دیگر را بجانب کسیکه نماز میکند وکره عثمان ان یستقبل الرجل وهو یصلی و ناخوش داشته است عثمان بن عفان رضی الله عنه اینکه پیش گیرد مصلی مردی را بحالیکه نماز میکند وهذا اذا اشتغل به فاما اذا لم یشتغل به فقد قال زید بن ثابت ما بالیت ان الرجل لا یقطع صلوٰة الرجل مولف گوید اینکه حکم عثمان بکراهیت وقتی که مشغول گردد مصلی بآن مرد پس اما وقتی که مشغول نگردد بآن پس بتحقیق گفته است زید بن ثابت باک ندارم باین استقبال بسبب آنکه مرد قطع نمیکند نماز مرد را **حدثنا** اسمعیل بن خلیل قال اخبرنا علی بن مسهر عن الاعمش عن مسلم عن مسروق عن عائشة انه ذکر عندها ما یقطع الصلوٰة فقالوا یقطعها الکلب والحمار والمرأة روایت کرده است مسروق از عائشه رضی الله عنها که تحقیق ذکر کرده شد نزد او چیزی که قطع میکند و باطل میسازد نماز را گذشتن از پیش مصلی پس گفتند که قطع میکند نماز را سگ و خر و زن فقالت لقد جعلتمونا کلابا پس گفت عائشه بتحقیق گردانیدید شما ما زنان را در حکم سگان عائشه زجر کرد و انکار نمود این حکم صحابه را لقد رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یصلی وانی لبینه وبین القبلة وانا مضطجعة علی السریر بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را که نماز میگذارد و بتحقیق من بودم میان آنحضرت و میان قبله در حالیکه خوابیده ام من بر سریر فتکون لی الحاجة واکره ان استقبله فانسل انسلالا وی بودم احتیاجی و ناخوش میداشتم که مقابله کنم آنحضرت را پس میکشیدم خود را آهسته یعنی نرم و سبک میگذشتم وعن الاعمش عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة نحوه و مروی است از اعمش از ابراهیم و وی از اسود از عائشه مانند حدیث مذکور بحسب معنی نه مصرح

باب الصلوٰة خلف النائم در جواز نماز کردن پس پشت خوابیده **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی قال حدثنا هشام قال حدثنی ابی عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی وانا راقدة معترضة علی فراشه گفت عائشه بود پیغمبر خدا رحمت و سلامت باد بروی نماز میگذارد بحالی که من خوابیده بودم در عرض و دراز کشیده بر جامه خواب خود

شیخ الاسلام | کتاب العلم

وسکون تحتیه بن حفص بن العقاع بدو قاف ... دارمی ابو محمد بصری سند و صد و بست و هفت قال حدثنا عبد ... بن زیاد بصری قال حدثنا الاعمش سلیمان بن ... مهران عن ابراهیم بن یزید نخعی عن علقمة بن قیس نخعی عن عبد الله قال بینا انا امشی مع النبی ... گفت ابن مسعود در اثنائیکه من میرفتم پیاده با پیغمبر ... صلی الله علیه واله وسلم فی حرث المدینة ... در زراعت مدینه حرث بدو مهمله و مثلثه ... کتاب التفسیر است و اکثر روایات ... کسر راء ... جمع خربه کما قیل عینی گفته خربه جمع خرب بکسر راست ... کلمه وهو یتوکأ علی عسیب معه ... تکیه میکرد بر عصا ... شاخ خرما ... دور کرده باشند و نیز شاخ که برگ بر آورده فمر بنفر من الیهود پس گذشت آنحضرت بجمعی از یهود فقال بعضهم لبعض سلوه عن الروح پس گفتند بعضی ازانها مر بعضی را بپرسید او را از حقیقت روح وقال بعضهم لا تسألوه لا یجیئ ... برفع و نصب و جزم فیه بشیئ تکرهونه پس گفتند بعضی بپرسید او را تا نیارد چیزی را که ناخوش دارید آنرا فقال بعضهم لنسألنه و گفتند بعضی سوگند راست هر آئینه می پرسیم او را فقام رجل منهم فقال یا ابا القاسم ما الروح پس ایستاد مردی ازیشان و گفت ای ابو القاسم چیست حقیقت روح که در حیوان است ... یهود گفتند ... سکوت و ابهام دلیل نبوت ... پس سید که تا نیارد چیزی که مکروه ... فسکت پس خاموش ماند آنحضرت فقلت انه یوحی الیه فقمت ... تحقیق وحی کرده می شود بسوی آنحضرت پس برخاستم

فاذا اراد ان يوتر ايقظني فاوترت پس وقتی که میخواست که نماز وتر کند بیدار کردی مرا پس وتر میکردم با آنحضرت نایم عام است بحسب معنی شامل و در زن
را یا آنکه حکم شرعی در غیر خواص مرد و زن برابر است پس حکمی که بزن ثبوت یافت بر مرد نیز ثابت شود بلکه این حکم بر مرد بطریق اولی باشد پس مطابق میشود حدیث
مرترجمه را و اما جواب باب لاحق را جدا اخذ کردن از قبیل تحصیل حاصل مے نماید فتدبر **باب** التطوع خلف المرأة در جواز نماز نفل گزاردن
پس زن **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابي النضر مولى عمر بن عبيد الله عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة
زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت كنت انام بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجلاي في قبلته
گفت عایشه بودم من که خواب میکردم پیش روی رسول خدا رحمت کناد خدا بروی بحالی که هر دو پای من در جانب قبله آنحضرت بود فاذا سجد غمزني
ففبضت رجلي پس وقتی که اراده سجده میکرد آنحضرت خله میکرد مرا پس میکشیدم هر دو پای خود را فاذا قام بسطتهما پس وقتی که استاده میشد دراز میکردم
پلیها را قالت والبيوت يومئذ ليس فيها مصابيح گفت عایشه و خانهها درین روز نداشت چراغها عایشه را اعتذار میگوید که اگر در خانه چراغ
بودی حال سجده آنحضرت دیده پای خود میکشیدم و هر بار احتیاج بخله و اشارت آن حضرت نمی بود اما عجب که علم وی کافی نبود و اگر در میانه خواب
میکردی باختیار پای دراز میکرد و چراغ هم مفاده بود گفته اند که این نماز نفل بود از آنکه عادت مستمره آنحضرت آن بود که فرایض در مسجد بجماعت میکرد
ظاهر آنست که این نماز تهجد است و تطوع شامل آنست لیکن نسبت با آنحضرت خالی از اشکال نیست از آنکه تهجد برای آنحضرت از واجبات است و مراد
از خلف مرأة آنست که زن پیش روی مصلی باشد بهر حالی که باشد و از لفظ حدیث همین قدر معلوم میشود که پایهای عایشه در سجده گاه آن حضرت بودی
و این چنین صورت میتواند بود **باب** من قال لا يقطع الصلوة شئ در بیان حکم قول کسی که گفته است قطع نمیکند نماز را چیزی از آنچه بعضی
گفته اند که زن و سگ و حمار قطع میکند **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثنا ابراهيم عن الاسود عن
عائشة رضي الله عنها ح قال الاعمش وحدثني مسلم عن مسروق عن عائشة یعنی اعمش را از دو طریق این حدیث رسیده و حفص
از وی بهر دو طریق روایت کرده ذكر عندها ما يقطع الصلوة ذکر کرده شد نزد عایشه چیزی که قطع میکند نماز را قالوا الكلب والحمار
والمرأة گفتند بعضی که قطع میکند سگ و خر و زن بیان ما سبق است فقالت شبهتمونا بالحمر والكلاب پس گفت تشبیه دادید ما را بخران
و سگان والله لقد رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يصلي واني على السرير بينه وبين القبلة مضطجعة گفت سوگند بخدا بتحقیق
دیده ام پیغمبر خدا را که نماز میکرد و بحالی که من بر سریر بودم که میان آن حضرت و میان قبله بود در حالیکه پهلو نهاده بودم فتبدو لي الحاجة فاكره ان اجلس
فاوذي النبي صلى الله عليه وسلم پس ظاهر میشد مرا حاجت بشری پس ناخوش داشتم که بنشینم مقابل او و ایذا کنم پیغمبر خدا را رحمت کناد
خدا بروی مبادا مشغول شود بمن فانسل من عند رجليه پس میکشیدم خود را از جانب پایهای سریر از ینجا معلوم شد که مرور مرأة با آنکه نفوس مجبول است
بر اشتغال بزن قاطع نماز نبوده است پس مرور سگ و خر هم قاطع نباشد بدانکه بعضی مردم در صدر اول قایل بودند بقطع نماز بمرور سگ و خر و زن بحدیث
ابی ذر که مسلم روایت کرده است که يقطع الصلوة المرأة والحمار والكلب الاسود و همچنین حدیثی که ابو داؤد و ابن ماجه روایت کرده و دران تقیید کرده زن
را بحایض و اما گروه اندازین حکم اکثر فقها امام احمد گوید که سگ سیاه قطع میکند و حدیثی معارض آن نیامده اما حمار و مرأة که احادیث معارض دارد بدان جزم
نکرده امام طحاوی و غیر او از علمای حنفیه بآن رفته اند که حدیث ابی ذر و آنچه موافق آنست منسوخ است باحادیثی که در صلوة آنحضرت بسوی ازواج آمده و دیگر
آنست که ابن عمر بعد از آنکه روایت قطع کرده بود فتوی داده که قطع نمیکند نماز مصلی را فعل دیگری و مرور یکی از ان سه چیز و این فتوی وی رضی الله عنه
بی علم بنسخ درست نباشد بیشتر علما تاویل کرده اند حدیث قطع را بقطع خشوع و حضور نه خروج از صلوة و این توجیه نیز تمام نیست چه قطع خشوع مخصوص
باین سه چیز نمی باید والله اعلم **حدثنا** اسحق قال اخبرنا يعقوب بن ابراهيم بن سعد قال حدثني ابن اخي ابن شهاب انه سأل
عمه عن الصلوة يقطعها شئ فقال لا يقطعها شئ گفت یعقوب حدیث کرد مرا برادرزاده ابن شهاب که بتحقیق وی پرسید عم خود را

استفاده میکنند آنرا بواسطه حواس خود و اکتساب
... علوم نظری را بدیهیات است که استفاده از حساسیات اند و نسبی چیزهاست که حس آنرا ادراک نکند و
چیزی از احوال آنرا که معرفت ذات اند و روح از ین
... است که معرفة ذات او ممکن نبود مگر بعوارض که تمیز
... و از آنچه مشتبه هست بدان قال الاعمش هي كذا
قراءتنا گفت اعمش این آیه چنین است در قرات ما و او تو
صیغه غائب و نیست آن از قراتهای سبعه متواتره
... مشهور و سوای آن و شیت و مشهور بصیغه خطاب
... **باب** من ترك بعض الاختيار
... که ترک کند بعضی امور مختار را که با خیر و صلاح باشد
... ترک کند فعل یا علم دادن آنرا مخافة ان يقصر
فهم بعض الناس عنه بخوف آنکه کوتاهی کند فهم بعضی
مردم از درک آن فيقعوا في اشد منه پس بیفتند در
سخت تر از آنچه هستند دران غیر مختار و در بعضی روایات
... اشر منه و بعضی شر منه یعنی بدتر از ان **حدثنا**
عبيد الله بن موسى عن اسرائيل عن ابي
... بفتح مهمله و کسر موحده سنه یکصد و شصت
عن ابي اسحق عن الاسود بن يزيد بن قيس نخعی ...
... نبوت را و لیکن رویت نیست او را سنه هفتاد و پنج
قال قال لي ابن الزبير كانت عائشة تسر اليك
كثيرا فما حدثتك في الكعبة اسود نخعی گوید گفت
مرا عبد الله بن زبیر بود عایشه صدیقه رضی الله عنها که
نهان میگفت بتو سخن بسیار پس چه گفته است ترا در بنای
کعبه قلت قالت لي قال النبي اسود گوید گفتم من گفت
مرا عایشه که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یا عائشة
لولا ان قومك حديث عهدهم اي عائشة اگر نمی بود
خوف این که قوم تو تازه عهد اند قال ابن الزبير بكفر
گفت ابن زبیر برای تکمیل تذکیر اسود این لفظ را که وی فراموش
کرده بود یا بطریق مبادرت در اثنای استماع حدیث بتفسیر
لفظ سابق چنانکه در عادت میشود یعنی نو عهد بکفر که شاید
منکر دارند تغیر را در کعبه لنقضت الكعبة فجعلت لها
بابين هر آینه نقض کردمی بنای کعبه او گردانیدمی مر او را دو
باب باب يدخل منه الناس وباب يخرجون منه
دری که در آیند از ان مردم و دری دیگر که بر آیند از ان ففعله
ابن الزبير پس کرد آن را ابن زبیر و بعمل آورد آنچه مخطور
خاطر شریف بود و تمام آن در کتاب الحج مذکور شود و مستفاد
میشود از ین حدیث ترک مصلحه برای خوف از لزوم مفسده
باب من خص بالعلم قوما دون قوم كراهية
ان لا يفهموا کسی تخصیص کرد بعطاء علم قومی را نه قوم
دیگر را بسبب ناخوش داشتن آنکه بفهمند آن قوم دیگر و
گمراه شوند وقال علي رضي الله عنه حدثوا الناس
بما يعرفون گفت علی ابن ابی طالب حدیث کنید مردم
را بآنچه بشناسند و نزدیک بفهم مستمعان باشد یعنی هر کسی

که ابن شهاب است از نماز کی قطع میکند آنرا چیزی پس گفت ابن شهاب قطع نمی کند آنرا چیزی از ین امور که بعضی بران رفته اند اخبرنی عروة بن الزبیر ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت این مقوله ابن شهاب است که گفت خبر داد مرا عروه که گفت عایشه کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقوم فیصلی من اللیل وانی لمعترضة بینه وبین القبلة علی فراش اهله بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی قیام می نمود پس میگذارد از نماز شب بدرستی که من هر آئینه افتاده بودم میان آنحضرت و میان قبله قیام میکرد و نماز میگذارد آنحضرت بر جامه خواب اهل خود پوشیده نماند که از سیاق حدیث عایشه مفهوم میشود که وی رضی الله عنها انکار آن کرده که زنان را در حکم سگ و خر داخل کرده اند نه آنکه سگ و خر نیز قطع نمیکنند و مولف استدلال کرده باین حدیث بر عدم قطع این هر سه چیز و بصورت استدلال مولف در حدیث سابق اشارت کرده ایم و خالی از ضعف نیست **باب** اذا حمل جاریة صغیرة علی عنقه فی الصلوٰة در بیان حکم آنکه وقتی که بردارد مصلی دختر کی صغیره را بر دوش خود اندر نماز آیا جایز است یا نه و حدیثی که آورده دال بر جواز است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن عامر بن عبد الله بن الزبیر عن عمرو بن سلیم الزرقی عن ابی قتادة الانصاری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی وهو حامل امامة بنت زینب بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده ابو قتاده انصاری که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد و حال آنکه آن حضرت بردارنده بود امامه دختر زینب را که دختر پیغمبر خدا بود و هی لابی العاص بن ربیعة بن عبد شمس و آن امامه دختر ابی العاص بن ربیعه بن عبد شمس بود و گفته اند که صحیح آنست که عبد شمس جد ربیعه است از شهرت نسبت کرده اند بوی و گفته اند ابو العبد شمس نام پدر او عبد العزی بن عبد شمس است و ابو العاص بقول مختار نام او مقسم است تزویج کرده بود آن حضرت زینب را بوی پیش از ظهور نبوت و او بعد از ظهور اسلام با کافران بود و اسیر شد روز بدر پس اسلام آورده و هجرت نموده پیش آن حضرت آمد و آن حضرت زینب را باز با و داد و آنحضرت خوش کرده دامادی او را و ثنا گفته بران و وی در ایام خلافت صدیق رضی الله عنه وفات یافته و زینب هم در حباله نکاح او در گذشته است و امامه را امیر المومنین علی رضی الله عنه بعد از فوت فاطمه زهره رضی الله عنها تزویج کرده فاذا سجد وضعها واذا قام حملها پس وقتی که اراده سجده کردی آن حضرت میگذاشت او را بر زمین و وقتی که اراده قیام میکرد بر میداشت او را بدانکه این فعل از ان حضرت برای تشریع بوده است و بجواز آن رفته اند اکثر ائمه جز مالکیه گویند که این حکم منسوخ شده است بعد از انکه حکم شد که فعل کثیر در نماز مبطل است و رد کرده اند این مذهب را بانکه قطعا معلوم شده که حدیث امامه متاخر است بمدت مدید خطابی گوید درین امر فعل کثیر هم نیست اما ما الفتی والنسی تمام بآن حضرت داشته خود آمده متعلق می شد و آنحضرت در وقت سجده باندک فعل او را بر زمین میگذاشت و چون امامه باز متعلق می شد او را بر میداشت و در ابطال فعل قلیل هم گفته اند اگر در یک رکن مکرر شود حکم کثیر دارد و وجه اینجا نه این چنین است و نیز گفته در آن وقت کسی نبود که متعهد حال امامه شود اگر آن حضرت اینقدر توجه نمی نمود می گریه میکرد و مشغول میساخت خاطر او را باین ادنی توجه او را بر میداشت نووی گوید اینها عذرهای غیر موجه است در حدیث چیزی که خلاف حکم شرع باشد نیست **باب** اذا صلی الی فراش فیه حایض وقتی که نماز کند کسی بسوی جامه خوابی که دران حایض باشد صحیح و رواست **حدثنا** عمرو بن زرارة قال اخبرنا هشیم عن الشیبانی عن عبد الله بن شداد بن الهاد قال اخبرتنی خالتی میمونة بنت الحارث قالت کان فراشی حیال مصلی النبی صلی الله علیه وسلم فربما وقع ثوبه علی وانا علی فراشی وانا حایض گفت میمونه ام المومنین بود جامه خواب من پهلوی جای نماز پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و بسا بود که افتادی جامه آن حضرت بر من و من بر فراش خود بودم و بجائی که من حایض بودم و در ترجمه نماز بسوی فراش است و در حدیث در جنب مصلی واقع شده و این معنی عام است **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا عبد الواحد بن زیاد قال حدثنا سلیمان الشیبانی قال حدثنا عبد الله بن شداد قال سمعت میمونة تقول کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی وانا الی جنبه نائمة

بی تفاوت در مقصود و لهذا در بعضی نسخ مقدم است بر ترز و تواند که این اثر بعدد طرق نزد مولف ثابت باشد پس آورده آنرا تعلیقا و بعد از ان اسناد و اگرچه اسناد ضعیف بود بطریق شاهد نیز ذکر نمود چنانکه جایز است **حدثنا** اسحق بن ابراهیم ابن راهویه قال اخبرنا معاذ بن هشام بن ابی عبد الله الدستوائی بمفتوحه و سکون سین هر دو مهمله و فتح فوقیه و بهمزه بعد الف و بقولی نون بجای همزه نسبت بموضع یا قریه ایست سنه دو صد قال حدثنی ابی عن قتادة قال حدثنا انس بن مالك ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ومعاذ ردیفه علی الرحل بدرستی که آنحضرت بجائی که معاذ پس او سوار بود بر پالان خرد رحل بیشتر استعمال او برای شتر است و اینجا مراد حمار بوده بقرینه تصریح در جهاد قال یا معاذ بن جبل فرمود ای معاذ قال لبیك یا رسول الله وسعدیك گفت معاذ ایستاده ام در خدمت و طاعت تو ای رسول خدا یاری میدهم ترا قال یا معاذ بار دیگر ندا کرد قال گفت معاذ لبیك یا رسول الله وسعدیك قال یا معاذ قال لبیك یا رسول الله وسعدیك ثلاثا سه بار ندا کرد آنحضرت معاذ را و وی باین کلمه جواب داد قال فرمود بعد از ان ما من احد یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله نیست هیچ یکی که گواهی دهد بانکه خدا یکی است و محمد فرستاده اوست صدقا من قلبه از روی صدق و اخلاص از ته دل معرا از شائبه کذب و نفاق الا حرمه الله علی النار مگر آنکه حرام میگرداند او را خدا تعالی بر آتش دوزخ که برای کافران مهیا کرده شده برو جه خلود ابن مسیب گوید که این حکم پیش از نزول فرایض و اوامر و نواهی بوده و لیکن مشکل میشود بوقوع مانند این حدیث از ابی هریره و ابن موسی و حال آنکه صحبت ایشان متاخر است از نزول اکثر فرایض و حسن بصری گفته مراد گفتن این است باداء حق و فرض آن و بعضی گویند مراد آنست که بگوید یوم د توبه و بمیران بمیر دیا آنکه این کلام باعتبار غالب است چه عمل طاعت و اجتناب معصیت شان موحد است و اکثر با این جلد داخل اند در قول وی صدقا باعتبار اخذ مطابقت افعال چنانکه ملزوم است مطابقت اعتقاد که مخالفت از اوامر و نواهی نشان عدم اخلاص و تصدیق است قال یا رسول الله افلا اخبر به الناس گفت معاذ ای رسول خدا آیا پس خبر دهم بدان مردم را فیستبشروا پس بشارت یابند و خوشدل شوند قال اذا یتکلوا فرمود وقتیکه خبر میدهی مردم را اعتماد میکنند بر ظاهر آن و باز می مانند از عمل و روایت کرده بزار از حدیث ابی سعید خدری درین قصه که آنحضرت اذن داد معاذ را در تبشیر پس در خورد معاذ با عمر رضی الله عنه گفت شتابی مکن پس در آمد بر آنحضرت و گفت ای نبی خدا تو بهتر سیدانی که مردم چون بشنوند این را

عبداللہ بن شداد گوید شنیدم میمونہ را کہ میگفت بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی نماز میگذارد بجائی کہ من جانب پہلوی او خوابیدہ بودم فاذا سجد اصابنی ثوبہ و انا حائض پس وقتی کہ سجدہ کردی رسیدی مرا جامہ آن حضرت و حال آنکہ من حایض ام باب هل یغمز الرجل امرأتہ عند السجود لکی یسجد دربیان آنکہ آیا رواست کہ بزند بدست مرد زن خود را نزد سجدہ تا سجدہ کند حدثنا عمرو بن علی قال حدثنا یحیی قال حدثنا عبید اللہ قال حدثنا القاسم عن عائشة قالت بئسما عدلتمونا بالکلب والحمار حدیث کرد قاسم بن محمد بن ابی بکر از عایشہ کہ گفت بد است آنچہ برابر کردہ اید شما ما را با سگ و حمار لقد رأیتنی و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی و انا مضطجعة بینہ و بین القبلة فاذا اراد ان یسجد غمز رجلی فقبضتهما تحقیق دیدہ ام خود را و حال آنکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نماز میگذارد و حال آنکہ پہلو نہادہ ام میان او و میان قبلہ پس وقتی کہ خواستی سجدہ کردن زد میکرد بدست پای مرا پس میکشیدم ہر دو پای را باب المرأة تطرح عن المصلی شیئا من الاذی باب دربیان آنکہ زن دور کند از مصلی چیزی را از نجاست از پیش خود یا پس بہر وجہ کہ تواند مقصود ازین باب آنست کہ رواست کہ دست زن بمصلی در حال نماز برسد حدثنا احمد بن اسحق قال حدثنا عبید اللہ بن موسی قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن عمرو بن میمون عن عبد اللہ قال بینما رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قائم یصلی عند الکعبة گفت عبد اللہ بن مسعود ناگہانی کہ پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی استادہ کہ نماز میگذارد نزد کعبہ وجمع قریش فی مجالسهم اذ قال قائل منهم الا تنظرون الی هذا المرائی و گروہی از اشقیای قریش در مجالس خود بودند وقتی کہ گفت گویندہ ازینہا آیا نمی بینید بسوی این ریاکنندہ ایکم یقوم الی جزور آل فلان فیعمد الی فرثها و دمها و سلاها فیجیئ بہ کدام کسی از شما می ایستد بسوی شتری ذبح کردہ اولاد فلان پس قصد میکند بسوی سرگین آن و خون آن و پوستی کہ در آن بچہ می باشد پس می آرد آن را ثم یمهلہ حتی اذا سجد وضعہ بین کتفیہ پس درنگ میکند آن را تا وقتیکہ سجدہ کند بنہد آن را میان دو شانہ او فانبعث اشقاهم فلما سجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وضعہ بین کتفیہ پس برخاست باین کار بدبخت ترین آنہا کہ عقبہ بن ابی معیط بود آورد آن را پس گاہ سجدہ کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نہاد آن را میان دو شانہ آن حضرت وثبت النبی صلی اللہ علیہ وسلم ساجدا فضحکوا حتی مال بعضهم علی بعض من الضحک و ثابت ماند آن حضرت در حال سجدہ پس خندہ کردند تا آنکہ می افتاد بعض ایشان بر بعضی از خندہ فانطلق منطلق الی فاطمة وهی جویریة فاقبلت تسعی پس رفت روندہ بسوی فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا و حال آنکہ فاطمہ خورد سال بود پس آمد دویدہ وثبت النبی صلی اللہ علیہ وسلم ساجدا حتی القتہ عنہ و اقبلت علیهم تسبهم و ثابت ماند آنحضرت بجائی کہ سجدہ کردہ بود تا آنکہ انداخت آن را از آن حضرت و روی کرد بر ایشان بجائی کہ دشنام میکرد آن اشقیا را فلما قضی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الصلوة قال اللهم علیک بقریش اللهم علیک بقریش اللهم علیک بقریش پس ہرگاہ کہ گذارد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی نماز را دعای بد کرد بر آن اشقیا و حوالہ کرد آنہا را بقہر خدا و گفت بار خدایا بر تست جزای قریش سہ بار فرمود ثم سمّی اللهم علیک بعمرو بن هشام و عتبة بن ربیعة و شیبة بن ربیعة والولید بن عتبة و امیة بن خلف و عقبة بن ابی معیط و عمارة بن الولید پس تمام برد و ہر یک ازان اشقیا را کہ حاضر بودند عمرو بن ہشام نام ابوجہل لعین است قال عبد اللہ فواللہ لقد رأیتهم صرعی یوم بدر ثم سحبوا الی القلیب قلیب بدر گفت عبد اللہ بن مسعود پس سوگند خدا بتحقیق دیدہ ام این جماعت را ہلاک شدہ روز غزوہ بدر پس کشیدہ شدند بسوی چاہ چاہ بدر این حکم باعتبار اغلب و اکثر است چنانکہ سابقا معلوم شدہ ثم قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واتبع اصحاب القلیب لعنة پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در پی کردہ شد این اشقیای چاہ را لعنت در آخرت یعنی چنانچہ در دنیا بخواری ہلاک شدند در آخرت مردود و مطرود شدند از رحمت حق تمّ الجزء الثانی من اجزاء الثلثین متوفقہ

شیخ الاسلام | | کتاب العلم

برخی از نہی از کتمان علم بود حدثنا مسدد قال حدثنا معتمر بن سلیمان بن طرخان ابو محمد بصری مات سنہ یکصد و ہشتاد و ہفت و پدرش سلیمان سنہ یکصد و چہل و سہ قال سمعت ابی قال سمعت انسا قال ذکر لی ان النبی صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم قال لمعاذ من لقی اللہ لا یشرک بہ شیئا دخل الجنة گفت انس ذکر کردہ شد مرا اینکہ پیغمبر فرمود معاذ را کہ کسی بمیرد بجائی کہ شریک نمیگرداند بخدا چیزی را در عبادت درآید بہشت را قال الا ابشر بہ الناس گفت معاذ آیا بشارت بدہم باین مژدہ مردم را قال لا فرمود نہ انی اخاف ان یتکلوا می ترسم این را کہ اعتماد کنند بران و عمل ترک دہند باب الحیاء فی العلم شرم ورزیدن در تحصیل علم مراد اینجا آن شرم مذموم است کہ باز میماند بدان شخص از علم باین معنی شرم شعبہ از ایمان است بلکہ شرمی کہ بازماندن باشد چنانچہ مولف میگوید قال مجاهد گفت مجاہد کہ تابعی کبیر است لا یتعلم العلم مستحی ولا مستکبر نمی آموزد علم را شرمناک و نہ متکبر چہ شرم و تکبر مانع اند ازانکہ جہل او بر کسی ظاہر شود و یا از خودی بیاموزد و تکبر بدترین آفات علم است کہ بدان علم را دون از خود شمارد و از تعلم استنکاف آرد و قالت عائشة رضی اللہ عنها نعم النساء نساء الانصار لم یمنعهن الحیاء ان یتفقهن فی الدین گفت عایشہ نیک زنانند زنان انصار باز نداشت ایشان را شرم ازینکہ علم و فہم حاصل کنند در امور دین حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا ابو معاویة بن محمد بن خازم بمعجمہ قال حدثنا ہشام بن عروة عن ابیہ عن زینب بنت ام سلمة پدرش ابو سلمہ عبد اللہ بن عبد الاسد مخزومی است از افقہ زنان خود بود لیکن مادرش کہ ام المومنین است برای شرف است سنہ ہفتاد و سہ عن ام سلمة جفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قالت جاءت ام سلیم مصغر بنت ملحان کسر میم مخار مهملہ بجاریہ ام ... مادر انس بن مالک الی رسول اللہ گفت ام سلمہ آمد ام سلیم بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

تم الجزء الثانی

فقالت یا رسول اللہ ان اللہ لا یستحیی من الحق پس گفت ای رسول خدا بدرستی کہ خدا تعالی شرم نمیدارد از گفتن حق و پرسیدن آن یعنی منع نکردہ از حیا داشتن از پرسیدن آن اگرچہ متضمن چیزی باشد کہ از ذکر وی در عادت شرم ماید و این توطئہ و اعتذار است ازین سوال فہل علی المرأة من غسل اذا احتلمت آیا ہست واجب بر زن غسل وقتی

بسم الله الرحمن الرحيم كتاب مواقيت الصلواة

این کتاب در بیان وقتهای نماز است مواقیت جمع میقات است بمعنی وقت **باب** مواقيت الصلواة وفضلها و در بیان وقتهای نماز است و مزید ثواب در رعایت آن و قوله و در بیان قول خدا عزوجل ان الصلوة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا تحقیق نماز هست بر مسلمانان فرضی موقوت مولف در تفسیر موقوت گوید موقتا وقته عليهم یعنی فرضی محدود که روا نیست در گذشتن آن از حد بهیچ حالی **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال قرأت على مالك عن ابن شهاب ان عمر بن عبد العزيز اخر الصلوة يوما مرویست از ابن شهاب که عمر بن عبد العزیز تاخیر کرد نماز را روزی و وی درین ایام امیر مدینه بود از جانب ولید بن عبد الملک و در آن زمان مداهنه در امور شرعیه راه یافته بود فدخل عليه عروة بن الزبير فاخبره ان المغيرة بن شعبة اخر الصلوة يوما وهو بالعراق پس در آمد بر عمر بن عبد العزیز عروه پس خبر داد او را که مغیره تاخیر کرد نماز را یک روزی در حالی که او در عراق بود مراد عراق عرب است و طول آن از عبادان تا موصل است و عرض از قادسیه تا حلوان فدخل عليه ابو مسعود الانصاري فقال ما هذا يا مغيرة پس در آمد بر مغیره ابو مسعود و گفت چیست این تاخیر ای مغیره اليس قد علمت ان جبريل عليه السلام نزل فصلى فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم آیا نه دانسته تو که جبرئیل فرود آمد پس نماز گذارد پس نماز گذارد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی ثم صلى فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم صلى فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم صلى فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم صلى فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم پنج بار یاد ای پنج نماز گفت گفته اند که فاء تعقیب بر صلوة رسول آورد از انجهت که بعد از صلوة جبرئیل بود و ثم که دلالت دارد بر تاخیر بر نماز جبرئیل آورد از انکه متراخی بود از نماز سابق اگر آن حضرت اقتدا کرده چنانکه از احادیث دیگر معلوم شده نیز تعقیب گنجایش دارد یا گوییم فا بمعنی وا واست شراح گفته اند مراد تاخیر از اول وقت است چنانکه در روایت دیگر تصریح بدان کرده و اعتراض عروه بر عمر بن عبد العزیز و اعتراض ابو مسعود بر مغیره نیز همین است که از وقت مستحب تاخیر کرده ثم قال بهذا امرت پس گفت جبرئیل باین یعنی باداء نماز درین اوقات امر کرده شده یا مامور شده ام من که درین وقت نماز کنم با تو فقال عمر لعروة اعلم ما تحدث به پس گفت عمر بن عبد العزیز عروه را بدان و آگاه باش چیزی را که حدیث میکنی بآن یعنی باین حدیث را دانسته بگوی او ان جبريل هو اقام لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقت الصلواة آیا میدانی که بتحقیق جبرئیل امامت کرد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که بیان کرد اوقات نماز را قال عروة كذلك كان بشير بن ابي مسعود يحدث عن ابيه گفت عروه همچنین است جبرئیل امامت کرده بود بشیر پسر ابو مسعود حدیث کرد از پدر خود ابو مسعود انرا قال عروة ولقد حدثتني عائشة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي العصر والشمس في حجرتها قبل ان تظهر گفت عروه و بتحقیق حدیث کرده مرا عایشه که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بود که می گذارد نماز عصر در حالی که آفتاب در حجره او بودی پیش از انکه بر رود از دیوار بر بالای آن مراد از آفتاب سایهٔ اوست و آفتاب چون بلند باشد سایهٔ او در صحن خانه باشد چون نزدیک بافق آید بر بالای دیوارها بود چون عمر بن عبد العزیز در نماز عصر تاخیر کرده بود برای او سندی دیگر از مرویات عایشه آورد پوشیده نماند که ظاهر ازین حدیث عایشه آنست که مراد وقت غیر مکروه است و حدیثی که مولف در جای دیگر نقل کرده که جبرئیل دو روز آمده امامت کرد روز اول در اول اوقات و روز دیگر در آخر اوقات و گفت میان این دو وقت وقت نماز است نیز دلالت دارد که اعتراض از جهت آن بوده که در اوقات مکروه نماز کرده بودند و از مولف هم درین ترجمه ادعای اول وقت ظاهر نیست و حدیث نیز دلالت ندارد بر آن **باب** قول الله تعالى منيبين اليه واتقوه واقيموا الصلواة ولا تكونوا من المشركين در فرموده خدا

شیخ الاسلام | التالث الجزء | كتاب العلم

فرزند او در مسلم بروایت ام سلیم زیاده آمده که آنحضرت فرمود بدرستی که آب مرد سطبر است و سفید و آب زن تنک است و زرد پس هر کدام از آن دو آب که غالب شود و یا پیشتر از دوی در رحم افتد پیدا شود از ان شبیه مانند **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ان من الشجر شجرة يسقط ورقها وهي مثل المسلم ابن عمر گوید فرمود آنحضرت که از درختان درختی است که نمی افتد برگ آن و آن مانند مسلمان است حدثوني ما هي بگویید مرا که کدام است فوقع الناس في شجر البادية پس افتادند مردم در فکر درختان صحرا و وقع في نفسي انها النخلة و افتاد در دل من که آن درخت خرماست قال عبد الله گفت ابن عمر فاستحييت پس شرم کردم من پیش بزرگان بگویم فقالوا يا رسول الله اخبرنا بها پس گفتند ای رسول خدا خبر ده ما را آن فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم هي النخلة آن درخت خرماست قال عبد الله گفت ابن عمر فحدثت ابي بما وقع في نفسي پس خبر دادم پدر خود را بانچه افتاده بود در دل من فقال لان تكون قلتها احب الي من ان يكون لي كذا وكذا پس گفت پدرم هر آینه باشد که بگفتی تو آنرا دوست تراست بسوی من از آنکه باشد مرا چنین و چنین کنایت از شتران سرخ مو است که احب اموال عرب بود و در عبارات بیشتر آمده تا سف عمر بر عدم عرض پسر بخطور خاطر را بحضرت رسالت تا ظاهر شدی فضل او و اگر از صغر سن خود حیا ورزیده بود بایستی که در آن وقت آهسته به بزرگی میگفت که وی بعرض میرسانید **باب** من استحيى فامر غيره بالسوال کسی که حیا ورزید از پرسیدن خود از حکم شرعی پس امر کرد دیگری را بسوال از ان **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الله بن داود بن عامر خریبی نسبت بخریبه بضم معجمه و فتح را و سکون تحتیه و موحده محله ببصره سنه دو صد و سیزده عن الاعمش عن منذر اسم فاعل از انذار کنیه وی ابو یعلی است الثوری نسبت بقبیلهٔ ثور است عن محمد بن الحنفية ابی القاسم پسر علی ابن ابی طالب از بطن حنیفه که نامش خوله بنت جعفر حنفی یمانی است از بندیهای حنفیه سنه هشتاد و یک بالا عن علي قال كنت رجلا مذاء علی رضی الله عنه گفت بودم من مردی بسیار مذی بفتح میم و سکون ذال معجمه و بکسر ذال و تشدید یا نیز آمده رطوبتی که از آلت مرد وقت ملاعبت با زن بر آید یعنی شرم داشتم که بپرسم آنحضرت را از حکم آن فامرت المقداد بکسر میم و سکون قاف ابن عمرو بن ثعلبه بهرانی از سابقان اسلام است و را ابن اسود نیز گویند باعتبار تربیت یا تبنی اسود آن و در حقیقت پسر نسبت سنه سی و سه سال ...

اسماء الرجال

ابن عمر بن الخطاب ... | ابي جمرة بالجيم والراء

کہ در مخاطبہ مسلمانان واقع شده در حالی کہ رجوع کننده اند بسوی خدا و منقطع اند از ما سواو بترسید خدا را و برپا دارید نماز را و مباشید از مشرکان مولف رح این آیت را ترجمۂ باب ساخته و حدیثی کہ درین باب آورده غیر از اقامت نماز دران مذکور نیست و نیز این باب و دو باب دیگر کہ لاحق آنست در فضیلت اقامت نماز است او قات دران ذکر نیافتہ مگر گویند کہ اقامت نماز جان ہست کہ در او قات آن باشد پس در ضمن او قات ہم مذکور شود **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا عباد وهو ابن عباد عن ابي جمرة عن ابن عباس قال قدم وفد عبد القيس على رسول الله گفت ابن عباس قدوم آوردند ایلچی قبیلۂ عبد القیس در سال فتح مکہ بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقالوا انا هذا الحي من ربيعة پس گفتند ما یان یعنی این قبیلہ از ربیعہ است چون عبد القیس از اولاد ربیعہ بود نسبت کردند خود را بوی ولسنا نصل اليك الا في الشهر الحرام و نیستیم ما کہ برسیم بسوی تو مگر در ماه حرام از ملاحظۂ دشمنان کہ در راه مانند فمرنا بشيء نأخذه عنك وندعو اليه من وراءنا پس بفرما ما را بچیزی کہ اخذ کنیم آنرا از تو برای خود و بخوانیم بسوی آن مامور کسی را کہ در پس ماست فقال آمركم باربع وانهاكم عن اربع الايمان بالله ثم فسرها لهم شهادة ان لا اله الا الله واني رسول الله نخست ایمان بخداست پس تفسیر کرد خصلت ایمان را برای ایشان کہ آن گواهی دادن است از صمیم قلب کہ معبود بحق جز خدا نیست دگر آنکہ بتحقیق من پیغمبر خدا ام واقام الصلوة وايتاء الزكوة وان تؤدوا الي خمس ما غنمتم و دیگر برپا داشتن نماز است و دادن زکوة و اینکہ ادا کنید بسوی من پنجم حصہ از آنچہ بغنیمت یابید از کافران وانهى عن الدباء والحنتم والمقير والنقير و منع میکنم از این ظروف کہ استعمال میکردند در شراب شرح این حدیث بتفصیل گذشتہ است **باب البيعة على اقامة الصلوة** در بیان آنکہ بیعت اسلام بر اقامت نماز بود **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى قال حدثنا اسمعيل قال حدثنا قيس عن جرير بن عبد الله قال بايعت رسول الله صلى الله عليه وسلم على اقام الصلوة وايتاء الزكوة والنصح لكل مسلم گفت جریر بیعت کردم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی بر اقامت نماز و دادن زکوة و خیر خواهی مر هر مسلمان را بیعت یقین کہ بجمیع احکام و ارکان اسلام خواهد بود جریر صلوة و زکوة را ذکر کرد از جهت اهتمام بشان آنها کہ نسبت بمخاطبین دیده باشد و آنحضرت زیاده بر ارکان بخیر خواهی جمیع مسلمانان جریر را تخصیص فرمود از آنکہ سید قوم بود و جمعی فراوان بوی اتفاق داشتند و وفد عبد القیس را بذکر خمس تخصیص کرد از آنکہ اینها اهل محاربہ بودند و غنایم بسیار میگرفتند **باب الصلوة كفارة** **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن الاعمش قال حدثني شقيق قال سمعت حذيفة قال كنا جلوسا عند عمر فقال ايكم يحفظ قول رسول الله صلى الله عليه وسلم في الفتنة قلت انا كما قاله گفت حذیفہ بودیم ما یاران پیغمبر نشستہ بودیم نزد عمر بن خطاب رضی الله عنہ پس گفت عمر کدام یکی از شما یاد میدارد فرموده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در شان فتنہ گفتم من یاد دارم چنانکہ فرموده است آنحضرت آنرا قال انك عليه او عليها لجريء گفت بتحقیق تو بر آنحضرت یا بر مقابلۂ آنحضرت شک کرده است کہ آیا گفت یا گفت شک از حذیفہ است دلیری و ملاحظہ خطا نداری عمر این را بطریق رد و انکار بحذیفہ گفتہ قلت فتنة الرجل في اهله وماله وولده وجاره گفتم ابتلای مرد در زن اوست و مال اوست و فرزند اوست و همسایہ اوست کہ ادای حقوق اینها نکند یا بواسطہ اینها ارتکاب امور نامشروع کند و در ملک همسایہ بناحق تصرف نماید و مال را از غیر ماخذ بگیرد و در غیر مصرف صرف نماید تكفرها الصلوة والصوم والصدقة والامر والنهي کفارت میکند تقصیراتی کہ درین امور وارد و نماز و روزه و صدقہ ظاهر آنست کہ صدقہ شامل زکوة و غیر آن باشد و امر کردن بمعروف و باز داشتن مردم را از معاصی قال ليس هذا اريد ولكن الفتنة التي تموج كما يموج البحر گفت این فتنہ را نمیخواهم از تو معلوم کنم لیکن آن فتنہ را میخواهم کہ موج زند چنانکہ دریا موج میزند قال ليس عليك منها بأس يا امير المؤمنين گفت

شیخ الاسلام | کتاب العلم

سنہ یکصد و هفده مولی عبد الله بن عمر بن الخطاب

عن عبد الله بن عمر ان رجلا قام في المسجد فقال يا رسول الله من اين تأمرنا ان نهل مرویست از ابن عمر رضی کہ مردی برخاست در مسجد شریف نبوی پس گفت ای رسول خدا از کجا میفرمائی مرا کہ احرام بندم اهلال در اصل بلند کردن آواز است و اینجا مراد احرام است کہ در وی تلبیہ آواز بلند کند مقصود تعیین میقات احرام است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم يهل اهل المدينة من ذي الحليفة احرام بندند مردم مدینہ کہ بحج روند از ذی الحلیفہ تصغیر حلفہ بمهملہ و فا نام موضعی است قریب مدینہ شش میل ويهل اهل الشام من الجحفة و احرام بندند مردم ملک شام از جحفہ بضم جیم و سکون مهملہ و فا نام موضعی است میان مکہ و مدینہ ويهل اهل نجد من قرن و احرام بندند مردم نجد از قرن نجد در اصل زمین مرتفع را گویند و مراد بلاد عرب است کہ مرتفع اند از تهامہ تا زمین عراق و قرن بفتح قاف و سکون را کہ او را قرن المنازل نیز گویند نام موضعی است نزدیک طایف اما بفتح را از بلاد یمن است کہ اویس را بوی نسبت کنند کذا في القاموس وقال ابن عمر و گفت ابن عمر مقولہ نافع است ويزعمون ان رسول الله و میگویند کہ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم قال ويهل اهل اليمن من يلملم فرمود و احرام بندند مردم یمن از یلملم بفتح تحتیہ و دو لام و دو میم نام کوهیست از کوههای تهامہ بر دو منزل از مکہ وكان ابن عمر يقول لم افقه هذا من رسول الله و بود ابن عمر کہ میگفت نفهمیده ام من این را از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اگرچہ شنیده باشم از آن حضرت کذا قاله العسقلانی و تخصیص عدم فهم اینجا اخیره از آن حضرت خفائی دارد و در ظاهر آنچہ مفهوم عبارت است کہ نمی دانم این را و علم وی حاصل نکرده ام بسماع از آن حضرت بلکہ معلوم نمی شود

باب من اجاب السائل باكثر مما ساله کسی کہ جواب داد سائل را بزیادت از آنچہ وی پرسیده و پس اگر جواب عام باشد نسبت سوال جایز باشد و عموم آن معتبر و معمول گردد **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابي ذئب محمد بن عبد الرحمن مدنی عن نافع عن ابن عمر عن النبي صلی الله علیه و آله وسلم ح وعن الزهري عطف است بر عن نافع عن سالم بن عبد الله عن ابن عمر عن النبي صلی الله علیه و آله وسلم یعنی ابن ابی ذئب بدو طریق روایت کرده ان رجلا ساله ما يلبس المحرم تحقیق مردی پرسید آنحضرت را کہ چون چہ بپوشد کسی کہ احرام بستہ فقال لا يلبس القميص ولا العمامة ولا السراويل پس

حذیفه نیست بر تو از ان فتنه باکی ای امیر المؤمنین یعنی در حیات تو آن فتنه نخواهد بود اِنَّ بینكَ وبینها لبابًا مُغلقًا تحقیق میان تو و میان آن فتنه دری است بربسته قال أیُكسَرُ ام یُفتحُ قال یُكسَرُ گفت آن در شکسته میشود یا کشاده می شود گفت حذیفه شکسته می شود قال اِذًا لا یُغلقُ ابدًا گفت عمر درین وقت که شکسته شود و بسته نمی شود تا دنیاست قلنا اَكانَ عُمرُ یعلمُ البابَ شقیق راوی حذیفه گوید گفتیم ما بحذیفه آیا بود عمر که میدانست آن در را قال نعم كما اَنّ دونَ الغدِ اللّیلةَ گفت حذیفه آری عمر میدانست چنانچه میداند اَنطرف فردا شب است اِنّی حدّثتُه بحدیثٍ لیسَ بالاغالیطِ تحقیق من گفته ام او را حدیثی که نیست از اغالیط اغالیط جمع اغلوطه است بضم همزه و سکون معجمه آن حدیث را گویند که مفهوم آن صریح در مدعا نباشد یعنی من صریح گفته ام او را فهِبنا اَن نسألَ حذیفةَ فامرنا مسروقًا فسالهُ فقال البابُ عُمرُ شقیق گوید پس ترسیدم آنرا که پرسیم حذیفه را پس گفتیم مسروق را پس پرسید وی پس گفت حذیفه آن در عمر است تا زنده است در فتنه قتال و نزاع در اهل اسلام مسدود داشت چون عمر شهادت یافت آن در شکسته شود و فتنها قایم شوند تا روز آخرت حدثنا قتیبة قال حدثنا یزید بن زریع عن سلیمان التیمی عن ابی عثمان النهدی عن ابن مسعود اَنّ رجلًا اصابَ من امرأةٍ قبلةً فاتی النبی صلی الله علیه وسلم فاخبره مرویست از ابن مسعود که مردی رسید از زن بیگانه بوسه را بی آنکه جماع کند پس آمد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم پس خبر داد از حال خود فانزل الله اَقمِ الصّلوٰةَ طرفیِ النّهارِ وزُلفًا من اللّیلِ اِنّ الحسناتِ یُذهبنَ السّیّئاتِ پس فرو فرستاد الله تعالی این آیت که بر پا دار نماز را در دو طرف روز که غدوه و عشی است غدوه نماز فجر است و عشی که بعد از زوال است نماز پیشین و دیگر است و ساعات قریب شب که مغرب و عشاست تحقیق نیکیها می برند و دور میکنند بدیها را فقال الرجلُ یا رسولَ اللهِ اَلِی هذا قال لجمیعِ اُمّتی کلّهم پس گفت آن مرد این عنایت حق آیا مخصوص بمن است فرمود مر جمیع امت مراست همه ایشان

باب فضل الصلوٰة لوقتها

در بیان زیادتی ثواب نماز که در وقت مستحب کنند لام لوقتها بمعنی فی است و تواند که بمعنی علی باشد چنانچه در قول خداست وتلّه للجبین ای علیه پس موافق تر میشود مر لفظ حدیث را و درین قول احتراز است از نمازی که اهل عذر چنانچه نایم و ساهی در غیر وقت کنند و نمازیکه در اوقات مکروه کنند که این نماز کمتر ثواب دارد حدثنا ابو الولید هشام بن عبد الملك قال حدثنا شعبة قال الولید بن العیزار اخبرنی قال سمعتُ ابا عمرو الشیبانی گفت شعبه که ولید بن عیزار خبر داد مرا باین عبارت که گفت شنیدم ابا عمرو را میگفت حدثنا صاحبُ هذهِ الدّارِ واشارَ الی دارِ عبدِ اللهِ بنِ مسعودٍ که میگفت حدیث کرد ما را صاحب این سرا و اشارت کرد بسوی سرای عبد الله بن مسعود قال سألتُ النّبیّ صلی الله علیه وسلم ایّ العملِ احبُّ الی اللهِ گفت ابن مسعود پرسیدم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی کدام عمل محبوب تر است بسوی خدا قال الصّلوٰةُ علی وقتها فرمود محبوب ترین عملها نماز است بر وقت مستحب قال ثمّ ایٌّ قال ثمّ برُّ الوالدینِ قال ثمّ ایٌّ قال الجهادُ فی سبیلِ اللهِ گفت پس از آن کدام عمل محبوب تر است فرمود نکوئی با در و پدر گفت پستر کدام عمل است فرمود جهاد در راه خدا و این تراخی که از کلمه ثم فهم می شود تراخی در رتبه است بطریق تنزل پس نماز افضل است از مذکورات ما بعد قال حدّثنی بهنّ ولو استزدتُه لزادنی گفت ابن مسعود حدیث کرد مرا آن حضرت باین کلمات و اگر طلب زیادتی میکردم هر آئینه زیاده میکرد مرا پوشیده نماند که از احادیث صحیحه در باب اعمال دیگر خیر الاعمال و افضل الاعمال واقع شده و تطبیق و توفیق در میان احادیث آنست که خیریت و افضلیت امری اضافی است مختلف میشود باختلاف احوال سائلان و باختلاف اوقات جهاد افضل عبادات بود در اوایل اسلام و صدقات و اطعام طعام بهترین اعمال است در عسرت و اضطرار مردم و تواند که اسم تفضیل بمعنی اصل فعل باشد پس همه اعمال شرعیه فاضل باشند بجای خود و در مرتبه خود

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

ولیقطعهما حتی یکونا تحت الکعبین و باید که ببرد هر دو موزه را تا آنکه باشند موزها برابر هر دو شتالنگ سوال از لباس محرم بود جواب داد به بیان لباس ممنوع تا ظاهر گردد که هر چه سوای آنست باقی است بر اباحت اصلی و این جواب از سوال است با زیادت بیان محرمات و بیان لباس حالت اضطرار که موزهاست با طریق پوشش آن و از سوال بر جبینی نیست چه حال سفر مناسب آنست و تمه کلام در محلش بیاید و چون فارغ شد از مباحث ایمان و علم که اول احجاج اند شروع کرد در مباحث مبانی اسلام ترتیبی که در حدیث مذکور است و چون طهارت شرط نماز است تقدیم کرد آن را بر وی و چون در اقسام طهارت احتیاج بوضوء عم و اکثر است ذکر کرد آنرا اولاً و گفت

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الوضوء

بضم بمعنی مصدر است و بفتح آب او ست و نیز مصدر است یا هر دو لغة اند که گاهی بمعنی مصدر مستعمل شوند و گاهی بمعنی آب آن کذا فی القاموس و عادت مولف است که در صدر هر کتاب آیتی که اصل عنوان باب باشد بطریق تیمن می آرد مگر توطیه و تقریب حدیث دیگری باشد آن را ترجمه باب علیحده میسازد و بجهت آنکه آن حدیث بر شرط وی نبوده یا بوجهی دیگر از حدیث خالی میگذارد و گرنه بی فصل سرخی باب متصل کتاب ذکر میکند و اینجا بطور اول است

باب ما جاء فی قول الله عزّ وجلّ الخ

در معنی قول خدا تعالی اذا قمتم الی الصلوٰت فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق یعنی که قصد کنید بسوی نماز پس بشوئید رویهای خود را و دستهای خود را تا آرنج ها و آرنج داخل است در غسل نزد جمهور چه الی در حقیقت شامل نداز او غایت دلیل خروج نیست بلکه دخول و خروج از قرینه خارج است و فایده غایت سقوط ما ورا آنست و سنت فعلی بلا ترک شاهد است در دارقطنی و بزار و طبرانی و طحاوی تصریح شستن مرافق مرفوعا آمده از طرق مختلف که بعضی بعض را قوی گرداند و شافعی

اسماء الرجال

باب الصلوة الخمس كفارة للخطايا اذا صلاهن لوقتهن في الجماعة وغيرها نماز پنجگانه اگر در وقت گذارده شود کفارت است از گناهان صغیره خواه بجماعت باشد یا بغیر جماعت **حدثنا** ابرهیم بن حمزة قال حدثنی ابن ابی حازم والدراوردی عن یزید بن عبدالله عن محمد بن ابراهیم عن ابی سلمة بن عبدالرحمن عن ابی هریرة انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ارأیتم لو ان نهرا بباب احدکم یغتسل فیه کل یوم خمسا ما تقول ذلک یبقی من درنه روایت است از ابی هریره که شنیده پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی که می فرمود آیا دیدید شما اگر ثابت شود که بتحقیق جوی آبی است بدر یکی از شما که غسل میکند در آن هر روز پنج بار چه میگوئی ای سامع آن غسل باقی میگذارد از چرک او چیزی قالوا لا یبقی من درنه شیئا گفتند حاضران نمی گذارد از چرک او چیزی قال فذلک مثل الصلوات الخمس یمحو الله بها الخطایا فرمود پس این تمثیل مذکور مانند نمازهای پنج است که محو میکند بآن نمازها خطایا را **باب** فی تضییع الصلوة عن وقتها در تاخیر نماز تا آنکه برود وقت آن **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا مهدی عن غیلان عن انس قال ما اعرف شیئا مما کان علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم گفت انس نمی دانم چیزی را از آنچه بود در زمان پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در بعضی روایات آمده الا الشهادة ان لا اله الا الله قیل الصلوة قال الیس ضیعتم ما ضیعتم فیها گفته شد بانس نماز خود باقیست پس چون میگوئی که هیچ چیز باقی نمانده است تخصیص نماز گویا از انجهت است که عمده عبادات است وگرنه فرائض دیگر مثل روزه و حج بلکه زکوة هم باقی بوده است گفت آیا نیست شما ضائع کردید شما چیزی که ضائع کردید شما در آن نماز گفته اند مراد تاخیر از وقت است و باین اراده مطابق می شود حدیث بترجمه باب **حدثنا** عمرو بن زرارة قال حدثنا عبد الواحد بن واصل ابو عبیدة الحداد عن عثمان بن ابی رواد اخی عبد العزیز قال سمعت الزهری یقول دخلت علی انس بن مالک بدمشق وهو یبکی فقلت ما یبکیک فقال لا اعرف شیئا مما ادرکت الا هذه الصلوة وهذه الصلوة قد ضیعت میگفت زهری در آمدم بر انس بن مالک بشهر دمشق حال آنکه انس گریه میکرد پس گفتم چه چیز میگریاند ترا پس گفت نمی شناسم چیزی را از آنچه دریافته ام از ارکان مسلمانی مگر این نماز یعنی از ارکان اسلام که دایم باید کرد و این نماز هم بتحقیق ضائع کرده شد با خراج آن از وقت انس شکایت کرده است از امرای ولید که در شام و بصره بودند از قول تضییع و گریه انس ظاهر آنست که این نامقیدان در غیر وقت مستحب میکردند نه آنکه در اول وقت نمیکردند وقال بکر بن خلف **حدثنا** محمد بن بکر البرسانی قال اخبرنا عثمان بن ابی رواد نحوه یعنی باین حدیث بحسب معنی از این طریق هم از عثمان بن ابی رواد رسیده است **باب** المصلی یناجی ربه مصلی مناجات میکند و کلام میکند بخدا ظاهر ترجمه این باب بکتاب مواقیت الصلوة مناسبتی ندارد مگر آنکه گوئیم درین باب بیان یافته که وقت نماز وقت مناجات پروردگار است پس نماز بر وجه کمال که ادای آن در وقت است باید کرد تا مناجات بوجه حسن حاصل شود **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا هشام عن قتادة عن انس قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان احدکم اذا صلی یناجی ربه فلا یتفلن عن یمینه ولکن تحت قدمه الیسری گفت انس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بتحقیق یکی از شما وقتی که نماز میکند مناجات میکند پروردگار خود را پس تف نیندازد از جانب دست راست ولیکن اندازد زیر پای چپ وقال شعبة عن قتادة لا یتفل قدامه او بین یدیه ولکن عن یساره او تحت قدمه وگفت شعبه تف نیندازد پیش خود یا میان دو دست هر دو بیک معنی است در لفظ راوی شک کرده است ولیکن اندازد جانب چپ یا زیر پای خود وقال سعید عن قتادة لا یتفل بین یدیه ولا عن یمینه ولکن عن یساره او تحت قدمه وگفت شعبه بن حجاج که او را امام الحدیث گویند تف نیندازد مصلی پیش روی خود و نه جانب راست خود ولیکن اندازد جانب چپ یا زیر پای خود وقال حمید عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم لا یبزق فی القبلة ولا عن یمینه

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

گفته اند قول وی تعالی و مثل بها اعیاد است پس کتاب مجمل آمده و فعل آنحضرت که مسح ناصیه باشد مبین آنست و آن ربع سر است چنانچه حنفیه گویند و شافعی مسح را مطلق گوید و رسانیدن دست تر را محل مسح اعتبار کند پس بسودن دست بسر اگرچه بقدر یک دو مو باشد از عهده فرض بر آیند و مالک قائل باستیعاب است و ارجلکم الی الکعبین متعلق است به اغسلوا خواه بنصب باشد چنانچه جمعی از قرا خوانند خواه بجر برعایت جوار چنانچه دیگران خوانند یعنی بشوئید پاهای خود را تا هر دو شتالنگ و شستن پا آنچه از سنت شائعه و عمل صحابه و قول اکثر ائمه و تحدید بکعبین چه مسح پا باجماع محدود نیست قال ابو عبدالله گفت مولف و بین النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان فرض الوضوء مرة مرة بیان کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که تحقیق فرض وضو که در کتاب مجمل آمده یک یک بار شستن است و توضأ ایضا مرتین مرتین و وضو کرده است نیز آنحضرت بنحوی که شست اعضا را دو دو بار و ثلثا ثلثا و بسا که شسته است سه سه بار چنانچه هر واحد در ابواب علیحده مذکور شود و قول وی فرض الوضوء اشارت بوجه جمع است در احادیث مختلفه یعنی اول بیان فرض است و ثانی بیان جواز یا استحباب و ثالث سنت است ولم یزد علی ثلث و زیاده نکرده آنحضرت بر سه بار و در صحیح حدیث نیامده که بر سه افزوده باشد بلکه در اکثر روایت کسی که زیاده کرد بد کرد و ظلم و تعدی نمود وکره اهل العلم الاسراف فیه و مکروه داشته اند علما اسراف را در وضو بسیار نیستند تا آنچه از بعضی صحابه و تابعین آمده در وضو نیز اسراف نباشد اگرچه در کنار دریا بود وان یجاوزوا فعل النبی و آنکه در گذرند از عدد فعل پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که سه بار است امام احمد و اسحاق و غیرهما گفته اند جایز نیست زیاده بر سه بار و امام شافعی گفته دوست ندارم که زیاده کند متوضی بر سه بار و اگر زیاده کند مکروه

اسماء الرجال

ويكن عن يساره او تحت قدمه **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا يزيد بن ابرهيم قال حدثنا قتادة عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اعتدلوا في السجود ولا يبسط ذراعيه كالكلب تحقيق فرمود آن حضرت اعتدال كنيد در سجده چنانكه هر دو كف دست بر زمين نهند و ذراعها را بر دارد و به پهلو نچسپاند و شكم از زانو دور دارد و سر بر زمين قرار گيرد و نگسترانند دو ذراع خود را مانند سگ واذا بزق فلا يبزقن بين يديه ولا عن يمينه فانه يناجي ربه در توجيه و تطبيق اين دليل بمدعا كه تف جانب دست راست نكند بلكه بجانب چپ كند تكلفى تمام است يا رب مگر آنكه گوييم كه در نماز تف در جانب دست راست پيش روميند افكندن از جمله آداب است و مصلى درين وقت كه مناجات بحق ميكند بايد كه متادب باين ادب باشد **باب** الابراد بالظهر في شدة الحر در بيان استحباب سرد كردن وقت و تاخير نماز ظهر در ايام سختى گرما **حدثنا** ايوب بن سليمان قال حدثني ابو بكر عن سليمان قال قال صالح بن كيسان حدثنا الاعرج عبد الرحمن وغيره عن ابي هريرة ونافع مولى عبد الله ابن عمر عن عبد الله بن عمر انهما حدثاه يعنى اباهريره وابن عمر حديث كردند آنكه اعرج و نافع حديث كردند عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة تحقيق پيغمبر خدا فرمود وقتى كه سخت شود گرمى پس خنك كنيد وقت را بنماز پيشين و تاخير كنيد آنرا فان شدة الحر من فيح جهنم تحقيق سختى گرما از دم كشيدن آتش دوزخ است يعنى اين بباعث غضب الهى است پس بترسيد ازان و نيز سختى گرمى موجب سلب خشوع و آزار مردم است در اجتماع و حضور مساجد و با قطع نظر ازين اين منع و تعليل از جانب شارع است بى تردد و معنى آن قبول بايد كرد **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن المهاجر ابى الحسن سمع زيد بن وهب عن ابى ذر انه قال اذن مؤذن النبي صلى الله عليه وسلم الظهر فقال ابرد ابرد او قال انتظر انتظر تحقيق شان اينست گفت ابوذر اذان گفت موذن پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى يا اراده اذان كرد چنانكه در روايت ديگر واقع شده پس فرمود آن حضرت خنك كن خنك كن يا فرمود انتظار كن انتظار كن پوشيده نماند كه چون اذان اعلام حضور مردم است پس امر بتاخير او موجب تاخير نماز است بعضى گويند مراد از اذان اقامت است چنانكه در حديث ترمذى آمده فاراد بلال ان يقيم بهر تقدير مقصود تاخير اداى نماز است وقال شدة الحر من فيح جهنم فاذا اشتد الحر فابردوا عن الصلوة فرمود سختى گرمى از دم دوزخ است پس وقتى كه سختى كند گرما پس خنك كنيد بنماز اشارت است كه عن بمعنى باست يعنى تاخير كنيد نماز را و در خنكى گزاريد ظهر را حتى رأينا فيء التلول ابوذر گويد ميفرمود آن حضرت به تبريد تا آنوقت كه ديديم ما سايه تودهاى ريگ وغير آنرا و اين نهايت تاخير است ازانكه تودهاى ريگ چون پهن مى باشد و ارتفاع و انتصاب كمتر دارد في زوال از وى ظاهر نمى شود و سايه آن آخرهاى ظل مثلين ميتواند بود **حدثنا** علي بن عبد الله المديني قال حدثنا سفيان قال حفظناه من الزهري عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة فان شدة الحر من فيح جهنم ترجمه مكرر شده است واشتكت النار الى ربها فقالت يا رب اكل بعضي بعضا فرمود شكايت كرد آتش بسوى پروردگار خود پس گفت اى پروردگار خورد بعض من بعضى را در شكايت آتش پروردگار خود را مختار ايمانيان آنست كه محمول بر حقيقت است بجائى كه الله تعالى در وى خلق كرده يا آنچه از لوازم گفت و شنود است و نووى تصويب كرده آنرا ميگويد مكالمه آتش به پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و مومنان بسيار واقع شده در وقتى كه از پل صراط كه بر پشت دوزخ است مسلمانان ميگذرند و آتش ميگويد زود بگذر اى مسلمان كه نور تو كشت زبانه مرا بيضاوى حمل ميكند آنرا بر مجاز ميگويد شكايت آتش مجاز است از جوش و خروش او و اكل بعض بر بعضى مجاز است از ازدحام اجزاى او و تنفس عبارت است از بر آمدن حرارت از دوزخ فاذن لها بنفسين نفس في الشتاء ونفس في الصيف پس اذن داد پروردگار تعالى

شيخ الاسلام | كتاب الوضوء

و حجم را نيز ملامت نيست خصوصا وقتى كه قصد كند بوى قربت را براى حديثى كه وارد شده و ضوء بر وضوء نور است بر نور وليكن اين حديث ضعيف است و شايد كه اشارت كرد مولف بتضعيف اين روايه اما اگر دانند كه باقى مانده عضو چيزى كه نرسيده است آنرا آب در مرات ببشويد انكار افقط المخلاف ليكن اگر شك طارى باشد بعد فراغ ديگر بشويد تا ناچيع نگردد در حال السهوى و سواس كه مذموم است كذا في الفتح **باب** لا يقبل صلوة بغير طهور اين لفظ حديث است كه روايه كرده آن را مسلم وغير وى و چون بر شرط مولف نبود اقتصار بر ذكر آن در ترجمه نمود يعنى مقبول در شرع و صحيح نمى شود هيچ نمازى بى طهارت طهور بضم بمعنى مصدر است عام از وضوء وغسل و بفتح آبى كه بدان طهارت كنند مراد درينجا وضو است **حدثنا** اسحق بن ابراهيم الحنظلي بظا معجمه معروف بابن راهويه قال اخبرنا عبد الرزاق بن همام قال اخبرنا معمر بن راشد عن همام بتشديد ميم بن منبه بضم ميم و فتح نون وتشديد موحده مكسوره انه سمع اباهريرة يقول قال رسول الله همام شنيد اباهريره را كه ميگفت فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم لا تقبل صلوة من احدث حتى يتوضأ قبول كرده نمى شود و درست نمى افتد نماز كسى كه حدث كرده تا آنكه طهارت كند بوضوء حقيقى كه به آب كنند يا حكمى كه تيمم باشد نزد عدم قدرت بر آب و برين نيز وضو اطلاق كرده اند چنانكه در روايه نسائى از ابى ذر مرفوعا آمده كه فرمود خاك پاك وضوء مسلمان است اگرچه آب ده سال نيابد و مراد آنست كه نماز وقت حدث تا هنگام وضو كه مقبول نباشد نه آنكه وضو غايت عدم قبول نماز حدث است و بعداز وضو نماز سابق جايز باشد كه اين معنى هم خلاف مفهوم عبارت در عرف و هم خلاف اجماع است يا مراد قبول حدث در نماز كه يعنى نمازى كه ميكرد و حدث نمود درست نباشد تا آنكه وضو كند و بعد وضو اگر تمام كند و باشد ... كه معلوم شده درست باشد و نيز مراد حدث اصغر است بقرينه حتى يتوضأ قال رجل من حضرموت گفت مردى از حضرموت بفتح حاء مهمله و ضاد معجمه و فتح را و ميم شهريست يمن ما الحدث چيست حدث و كدام جنس او است يا اباهريرة

مر آن آتش را بدو نفس نفسی در زمستان و نفسی در تابستان فهو اشد ما تجدون من الحر واشد ما تجدون من الزمهرير و آن نفس صیفی سخت ترین چیزیست که می یابید از گرمی و نفس شتائی سخت ترین چیزیست که می یابید از نهایت سردی بدانکه از آتش دوزخ که محل او ست اراده کرده اند و در دوزخ طبقه ایست زمهریری که برودت آن سخت تر است از همه برودتها سیوطی گوید امر نکردند بتاخیر در شدت برد با آنکه اینهم از فیح جهنم است از انکه آن شدت نمیباشد مگر وقت صبح و برطرف می شود بطلوع آفتاب و اگر در اینجا تاخیری رود وقت نمی ماند **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا ابو صالح عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابردوا بالظهر فان شدة الحر من فیح جهنم تابعه سفیان ویحیی وابو عوانة عن الاعمش متابعت کرده است حفص را این سه راوی اعمش **باب** الابراد بالظهر فی السفر خنکی گذاردن نماز ظهر در حال سفر **حدثنا** آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة قال حدثنا مهاجر ابو الحسن مولی لبنی تیم الله قال سمعت زید بن وهب عن ابی ذر الغفاری قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی سفر فاراد المؤذن ان یؤذن للظهر فقال النبی صلی الله علیه وسلم ابرد گفت ابوذر بودیم با پیغمبر خدا رحمت کناد و خدا بروی در یک سفری پس خواست موذن اینکه اذان گوید مر نماز ظهر را پس فرمود پیغمبر خدا سرد کن ثم اراد ان یؤذن فقال له ابرد حتی رأینا فیء التلول پستر خواست موذن که اذان گوید پس فرمود مر او را خنک کن اهمال کرد تا آنکه دیدیم ما سایه تلها فقال النبی صلی الله علیه وسلم ان شدة الحر من فیح جهنم فاذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة مراد نماز ظهر است قال ابن عباس یتفیؤ یتمیل یعنی ابن عباس در تفسیر قوله تعالی یتفیؤا ظلاله گفته معنی آن تمیل است یعنی میل کند و برگردد و اهل لغت گویند تفیأت الظلال ای تقلبت یعنی برگشت سایه **باب** وقت الظهر عند الزوال در بیان آنکه ابتدای وقت نماز پیشین نزد زائل شدن آفتاب است جانب مغرب وقال جابر کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی بالهاجرة و گفت جابر بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی که نماز میکرد در نیم روز یعنی بعد نیم روز **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج حین زاغت الشمس فصلی الظهر زهری گوید خبر داد مرا انس بن مالک که بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی برون آمد از خانه هنگامی که میل کرد و برگشت آفتاب از اعلای درجه ارتفاع جانب مغرب شیخ ابو طالب مکی در قوت القلوب میگوید که آفتاب را سه زوال است یک زوالی است که آنرا جز خداوند سبحانه نمیدانند و یک زوالی است که ملئکه مقرب میدانند دیگر زوالی است که مردم آنرا می شناسند و حدیثی نقل کرده که آنحضرت از جبرئیل پرسید که زوال آفتاب شد گفت لا نعم فرمود این کلام که در لا و نعم جمع کرده است چه معنی دارد گفت در میان گفتن من لا نعم آفتاب پانصد ساله راه قطع کرد پس گذارد نماز ظهر را فقام علی المنبر فذکر الساعة فذکر ان فیها امورا عظاما پس استاد آنحضرت بر منبر و یاد کرد قیامت را و ذکر کرد که بتحقیق در آن روز امور عظیمه است ثم قال من احب ان یسأل عن شیء فلیسأل پستر فرمود کسی که دوست دارد این را که پرسد از چیزی پس گو بپرسد از من فلا تسألونی عن شیء الا اخبرتکم ما دمت فی مقامی هذا و نمی پرسید مرا از چیزی مگر آنکه خبر دهم شمارا مادامی که هستم در مقام گویا درین وقت بر آنحضرت مکشوف شده بود علم کونی و آتی فاکثر الناس فی البکاء پس بسیار افتادند مردم در گریه از شنیدن هولهای قیامت و ترس نزول عذاب چنانکه در امتهای گذشته از ایذای پیغمبران شده بود و از ینجاست که گفت عمر رضی الله عنه رضینا بالله الخ واکثر ان یقول سلونی و بسیار کرد این که میفرمود بپرسید مرا فقام عبد الله بن حذافة السهمی فقال من ابی قال ابوک حذافة السهمی پس برخاست عبد الله بن حذافه پس گفت کیست پدر من فرمود پدر تو حذافه است گویا مردم در نسبت او بپدر شک و طعن داشتند ثم اکثر ان یقول سلونی فبرک عمر علی رکبتیه فقال رضینا بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد نبیا فسکت

شیخ الاسلام | | كتاب الوضوء

از مصنف بر فضیلت وضو که ماخوذ است از حدیث اگرچه نحو اعراب هر دو مختلف باشد و این بر تقدیر یست که الغر المحجلون بر رفع باشد چنانچه در اکثر روایات است و تحجیل که بر سبیل حکایت از روایه مسلم باشد که انتم الغر المحجلون است و بر تقدیر روایة الغر المحجلین بجر عطف بر وضوظاهر است **حدثنا** یحیی بن بکیر مصغر قال حدثنا اللیث عن خالد بن یزید اسکندرانی فقیه مفتی مصر تابعی سنه یکصد و سی و نه عن سعید بن ابی هلال تیمی ابو العلا سنه یکصد و سی و نه عن نعیم بتصغیر ابن عبد الله مدنی عدوی المجمر اسم فاعل از اجمار یا تجمیر صفت کرده شد بدان بجهت تجویز کردن عود را در مسجد شریف نبوی بیست سال با ابی هریره صحبت داشته قال رقیت بکسر قاف مع ابی هریرة علی ظهر المسجد فتوضأ برآمدم با ابو هریره بر پشت مسجد شریف پس وضو کرد فقال انی سمعت النبی صلی الله علیه واله وسلم یقول پس گفت بدرستی که من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود ان امتی یدعون یوم القیمة غرا محجلین من آثار الوضوء تحقیق امت اجابت من خوانده میشوند روز قیامت غر محجل از آثار وضو یعنی باین نام بر روش اشهاد یا بر این حال غر بضم غین معجمه و تشدید را رحمله جمع اغر سفید و روشن از هر چیز و غره سفیدی را گویند که در پیشانی اسب باشد و محجل بضم میم و فتح جیم مشدد اسپی که سه پای او سفید باشند و این امت را روز قیامت روی و دست و پا همه روشن و نورانی و با آب و تاب باشد و این علامت شرف کرامت این امت است وگرنه اصل وضو مخصوص نیست بدان چه ثابت است نزد مولف در قصه ساره علیها السلام با سلطانی که داده بود او را هاجر هرگاه قصد نزدیکی کرد بوی ایستاد بجائی که وضو میکرد و نماز میکرد و در قصه جریج راهب نیز که وی ایستاد پس وضو کرد و نماز گذارد بعد از ان کلام کرد آن کودک را چنانچه در محل خود بیاید و نیز در بعضی روایات آمده هذا وضوئی و وضوء الانبیاء قبلی اگرچه این را نسبت تضعیف کرده اند فمن استطاع منکم ان یطیل غرته فلیفعل پس کسی که میتواند از شما دراز کردن غره خود را باید که بکند که موجب زیادة فضل و کرامت است و ذکر تحجیل نکرد زیرا که هر دو لازم یکدیگرند و ذکر غره بجهت بودن محل آن اشرف اعضاء وضو و اول در نظر و نیز بیشتر مردم در اسباغ شستن رو تقصیر دارند بخلاف غسل اندام که عادت بر بسیار ریختن آب است در آن و واقعی در انچه عسقلانی گفته از بعضی علما نقل کرده که غره اطلاق کرده میشود بر هر دو احد از غره و تحجیل و اطالت غره بآن باشد که از فوق جبهه تا پایان ذقن و از گوش تا گوش

پستر بسیار رسیغر مود پرسید مرا پس نشست عمر رضی الله عنه بر زانوهای خود از مشاهدهٔ حال و شورش آن حضرت که درین وقت دید که مبادا موجب نزول عذابی گردد و پس تجدید ایمان کرد و گفت راضی شدیم بخدا پروردگاری او و راضی شدیم باسلام از روی دین و بمحمد در حالی کو نبی است یا از روی نبوت پس سکوت فرمود آنحضرت ثم قال عُرِضَتْ عَلَيَّ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ آنِفًا فِي عُرْضِ هَذَا الْحَائِطِ فَلَمْ أَرَ كَالْخَيْرِ وَالشَّرِّ پستر فرمود نموده شد مرا بهشت و دوزخ همین لحظه در جانب این دیوار این رویت بهشت و دوزخ یا برفع پرده بود که در میان مردم و بهشت و دوزخ است یا مثالی از آنها نمودار کردند یا مرا و دیدن اهل بهشت و دوزخ است والله اعلم پس ندیده ام هرگز نیکی که موجب دخول بهشت است و بدی که سبب در آمدن دوزخ است یا مطلقا نیکیها و بدیهای اعمال مردم درین وقت مکشوف شد **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن ابي المنهال عن ابي برزة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي الصبح واحدنا يعرف جليسه ويقرأ فيها ما بين الستين الى المائة گفت ابو برزه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میگذارد نماز صبح و حال آنکه یکی از ما می شناخت همنشین خود را یعنی در تاریکی بسیار نمی بود و میخواند آن حضرت در آن نماز آیات قرآنی چیزی که میان شصت و بالا از شصت تا صد آیت یعنی از شصت کم نبودی و زیاده تا صد آیت بودی ويصلي الظهر اذا زالت الشمس و میگذارد نماز پیشین وقتی که زوال یافتی آفتاب والعصر واحدنا يذهب الى اقصى المدينة ثم يرجع والشمس حية و میگذارد نماز عصر را و حال آنکه یکی از ما میرفت تا نهایت آبادانی مدینه باز می آمد بمنزل خود که در اقصی مدینه بود از مسجد نبوی بعد از فراغ از نماز و حال آنکه آفتاب زنده بودی یعنی در رنگ و گرمی او تغیری نمی بود و بعضی مردم در معنی حدیث باین رفته اند که پس از نماز میرفت باقصی مدینه و باز می آمد بمسجد و آفتاب زنده بودی و این خلاف در روایات دیگر صریح است که همین یکبار برگشتن بمنزل مراد است ونسيت ما قال في المغرب ابو منهال گوید فراموش کردم چیزی را که گفته است ابو برزه در نماز مغرب ولا يبالي بتأخير العشاء الى ثلث الليل ثم قال الى شطر الليل و باک نمیداشت بتاخیر نماز عشا تا سوم حصهٔ شب پستر گفت تا نصف شب باک نداشتی یعنی وقت مستحب و مختار تا ثلث شب یا نصف شب است و گرنه از احادیث صحیحه ثابت شده که وقت عشا تا طلوع صبح صادق است وقال معاذ قال شعبة ثم لقيته مرة فقال او ثلث الليل گفت معاذ گفته است شعبه پستر ملاقات کردم ابا منهال را پس گفت یا ثلث لیل است یعنی یکبار جزم کرده گفت تا نصف شب است بار دیگر تردد کرد در ثلث و نصف **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا خالد بن عبد الرحمن قال حدثني غالب القطان عن بكر بن عبد الله المزني عن انس بن مالك قال كنا اذا صلينا خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم بالظهائر سجدنا على ثيابنا اتقاء الحر گفت انس بودیم ما وقتی که نماز میگذاردیم پس پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی نیم روزها یعنی نماز ظهر سجده میکردیم بر جامهای خود از جهت باز ماندن از گرمی مراد غیر جامه که بر بدن مصلی باشد و متحرک شود بحرکت او **باب** تاخير الظهر الى العصر در جواز تاخیر نماز ظهر تا وقت عصر قسطلانی گوید یعنی که ظهر را تاخیر کنند تا آن وقت که بعد از فراغ آن وقت نماز دیگر در آید انتهی در حدیث مذکور جمع در مغرب و عشا نیز واقع شده مؤلف در ترجمه عجب که تعرض بآن نکرده است فتدبر **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد هو ابن زيد عن عمرو بن دينار عن جابر بن زيد عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بالمدينة سبعا وثمانيا الظهر والعصر والمغرب والعشاء مرویست از ابن عباس که بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی نماز کرده بمدینه هفت رکعت و هشت رکعت یکبارگی ظهر و عصر هشت رکعت و مغرب و عشا هفت رکعت در کلام لف و نشر غیر مرتب است فقال ايوب لعله في ليلة مطيرة قال عسى پس گفت ایوب سختیانی شاید که این جمع در شب بسیار باران باشد مراد شب و روز است بقرینهٔ ظهر و عصر گفت جابر قریب است که چنین باشد یعنی

رفع الحرج مطلقا لا رفع الحرج المخصوص كما هو مبنى قواعد الاصول ورفع الحرج مطلقا يحقق الجمع في حالة النزول ايضا صلى الله عليه وآله وسلم لو اكتفى بالجمع في حالة السير دون النزول لكان لسائل ان يقول ورفع الحرج عن امته بجمع في حالة السير ... من له معرفة بعلم الاصول ولكن بقي ههنا نظر قوي وهو ان ... هذا الوهم الذي ... الفساد من الرواة الثقات واهل النظر والحفظ والسقط مع عدم وقوف التابعين والتبع واصحاب الاصول والجامع عليه بعيد جدا والا لا يرتفع الامان عن اكثر الاحاديث فتامل

شيخ الاسلام | كتاب الوضوء

حدثنا علي ابن عبد الله قال حدثنا سفيان ابن عيينة قال حدثنا الزهري عن سعيد بن المسيب وعن عباد بن تميم ... عبد الله بن زيد بن عاصم انصاری تابعی است بر قول مشهور ... عن عمه ... هر دو روایت دارند از عم عباد که ابن زید بن عاصم انصاریست کشته شد در واقعهٔ حره بمدینه سنه ثلث وستين انه شكا الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الرجل الذي يخيل اليه انه يجد الشيء في الصلوة عم عباد شکایت کرد بسوی پیغمبر خدا مردی را که خیال کرده میشود بسوی وی که می یابد چیزی را که در نماز از جنبش باد که شاید از مخرج سر زده برآمد فقال لا ينفتل

جمع کرد از جهت مشقتی که در حضور مسجد مرة بعد اخری بود خصوص بر مردمی که منزلهای شان دور بوده باین رفته اند شافعی و احمد و مالک رحمهم الله و امام مارضی الله عنه از جهت نصوصی که در تعیین اوقات واقع شده صرف کرده اند این حدیث را که خبر واحد است از ظاهر آن بآنکه تاخیر کرد آن حضرت نماز ظهر را تا آخر وقت او و عصر را ادا کرده در اول وقت که بصورت جمع واقع شده همچنین مغرب و عشا را و باین معنی مطابق میشود حدیث مر ترجمهٔ باب را که گفته تاخیر کرد ظهر را تا وقت عصر و گرنه جمع از ممر ا این را میطلبد که جمع تقدیم باشد یعنی عصر را وقت ظهر ادا کنند و موافق نمی افتد برین تقدیر ترجمه با کرمانی گوید اگر گوئی از کجا دانسته شد تاخیر ظهر بعصر تواند که هر واحد ازین دو نماز در وقت خود باشد عمرو بن دینار گوید گفتم جابر را که گمان میبرم تاخیر کرد ظهر را و تعجیل کرد عصر را و تاخیر کرد مغرب را و تعجیل کرد عشا را گفت جابر من نیز برین گمان دارم جواب گوئیم اگر صورت حال این باشد این خبر را فائده نخواهد بود و نیز روایت کرده ابن عباس لفظ جمیعا چنانکه در باب وقت مغرب بیاید انتهی پوشیده نماند که با وجود این صورت این خبر فائدهٔ جدید دارد مولف روایتها آورده که وقت نماز ظهر دائم اوائل وقت میکردند و در غیر این حدیث معلوم نشده که بتاخیر تا آخر حقیقی است گذارده باشد و عصر را متصل آن ادا کرده همچنین در مغرب و عشا بصحت پیوسته که مغرب را اول وقت میکردند و تاخیر عشا تا ثلث شب مستحب داشته اند و جمیعا که ابن عباس گفته حقیقت برین صورت صادق می آید و منافی آن نیست پس معلوم شد که قصد مولف نیز همان معنی است که گفته شد و قسطلانی نیز در شرح ترجمه بر وفق شارح تراجم همان اختیار کرده چنانکه دانستی

باب وقت العصر در بیان وقت نماز عصر **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال حدثنا انس بن عیاض عن هشام عن ابیه ان عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی العصر والشمس لم تخرج من حجرتها گفت عائشه بود پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بر وی میگذارد نماز عصر حال آنکه سایهٔ آفتاب برون نمی آمد از حجرهٔ او یعنی از زمین حجرهٔ او و این دلالت دارد بر آنکه آفتاب بلند میبود اما آنکه این حال نمی باشد مگر متصل ظل شیء مثله محل توقف است و ظاهر میشود که در حجرهٔ عائشه جانب مغرب بود و در حجره صغیره چون آفتاب نزدیک تر با فرج شد سایه آفتاب بیشتر میرود پس این حدیث بمذهبی که وقت عصر را بعد از مثلین میگویند او فق خواهد بود **حدثنا** قتیبة قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی العصر والشمس فی حجرتها لم یظهر الفیء من حجرتها نماز عصر گذارد آن حضرت و حال آنکه آفتاب در حجرهٔ عائشه بود و بلند نرفته بود سایه از حجره او و قال ابو اسامة عن هشام من قعر حجرتها و گفت ابو اسامه از هشام بزیادتی لفظ قعر که بمعنی تهٔ زمین است **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا ابن عیینة عن الزهری عن عروة عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی صلوٰة العصر والشمس طالعة فی حجرتی لم یظهر الفیء بعد نماز میکرد آن حضرت نماز عصر و حال آنکه آفتاب طالع بودی در حجرهٔ من یعنی در زمین حجره و فراخ و منبسط نبودی سایهٔ آفتاب هنوز قال ابو عبد الله گفت مولف رح قال مالک و یحیی بن سعید و شعیب و ابن ابی حفصة والشمس قبل ان تظهر یعنی آفتاب در حجرهٔ او بودی پیش از آنکه بلند شود و بر ز بر دیوار مقصود ازین تعلیق آنست که درین روایت نسبت ظهور با آفتاب داده و در روایت سابق نسبت بفیء داده گویند چون نسبت با آفتاب و هند بمعنی علو است و نسبت بفیء بمعنی انبساط **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا عوف عن سیار بن سلامة قال دخلت انا و ابی علی ابی برزة الاسلمی گفت سیار در آمدم من و پدر من بر ابی برزهٔ اسلمی فقال له ابی کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی المکتوبة پس گفت مر ابی برزه را پدر من چه وقت میگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرائض را فقال کان یصلی الهجیر التی تدعونها الاولی حین تدحض الشمس پس گفت میگذارد هجیر یعنی نماز ظهر را آنکه میخوانید شما آنرا نماز پیشین هنگامی که زائل می شد

شیخ الاسلام | كتاب الوضوء

والله اعلم **باب** التخفیف فی الوضوء جواز سبکی کردن در وضو یعنی عدم مبالغه در ریختن آب و مراعات سنن و آداب **حدثنا** علی بن عبد الله مدینی قال حدثنا سفیان ابن عیینة عن عمرو ابن دینار مکی قال اخبرنی کریب بتصغیر کرب ابن ابی مسلم قرشی مولی عبد الله بن عباس کنیة وی ابی رشدین است بکسر را و دال هر دو مهمله در میان شین معجمه ساکن و نون بعد تحتیه ساکنه سنه هفتاد و هشت عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم نام حتی نفخ ثم صلی بدرستی که آنحضرت خسپید تا آنکه دم کرد در خواب چنانکه می باشد بستر نماز کرد یعنی بی آنکه وضو کند این را سفیان بطریق اختصار از حدیث طویل آینده روایت کرده و ربما قال بسا که گفته است سفیان در اختصار و حکایت اجمال این عبارت را اضطجع حتی نفخ ثم قام فصلی ح دراز کشید تا آنکه دم کرد بستر ایستاد و نماز کرد ثم حدثنا به سفیان مرة بعد مرة علی ابن مدینی گوید بستر حدیث کرد ما را باین حدیث سفیان بار دیگر بتفصیل بعد از بار اول که بطریق اختصار اجمال آورده بود عن عمرو عن کریب عن ابن عباس انه قال بت عند خالتی میمونة لیلة گفت ابن عباس گذاردم نزد خاله خود ام المومنین میمونه یک شبی فقام النبی صلی الله علیه وآله وسلم من اللیل پس ایستاد آنحضرت بارگاه از شب و در بعضی روایات فنام بدل فقام کان بیان و تفصیل سابق است فی بعض اللیل قام رسول الله پس هرگاه بود در پاره شب ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فتوضأ من شن معلق وضوءا خفیفا پس وضو کرد از مشکی کهنه آویخته بود وضوی سبک ... بفتح شین معجمه و تشدید نون مشکی کهنه یخففه عمرو ویقلله وصف میکرد وضو را عمرو بن دینار بخفت در کیفیت غسل باکتفا بر واجب و بقلت در کمیت مرات آب باقتصار بر یکبار وقام یصلی و ایستاد آنحضرت و نماز کرد فتوضأت نحوا مما توضأ پس وضو کردم مانند آنچه وضو کرد آنحضرت ثم جئت فقمت عن یساره بستر آمدم و ایستادم جانب دست چپ وی و ربما قال سفیان و بسا که گفته است سفیان عن شماله بجای عن یساره فحولنی فجعلنی عن یمینه بستر گردانید مرا آنحضرت جانب

آفتاب و میل میکرد از میانهٔ آسمان بسوی مغرب ظهر را صلوة اولی میخواندند ازانکه اول نمازی که آن حضرت بجبریل گذارده و یصلی العصر ثم یرجع احدنا الی رحله فی اقصی المدینة والشمس حیة و میگذارد نماز عصر پس از فراغ از نماز باز میگشت یکی از ما بسوی منزل خود که در منتهی شهر مدینه بود و حال آنکه آفتاب زنده بودی یعنی روشن و تابان و نسیت ما قال فی المغرب و فراموش کرده ام من چیزی را که گفته ابو برزه در وقت نماز مغرب و کان یستحب ان یؤخر من العشاء التی تدعونها العتمة و بود آن حضرت که دوست میداشت اینکه تاخیر کرده شود از وقت عشا آنکه میخوانید شما آنرا عتمه که بمعنی تیرگی است و کان یکره النوم قبلها والحدیث بعدها و بود آنحضرت که ناخوش میداشت خواب کردن پیش از آن نماز و سخن کردن بعد از آن مراد حدیث لاطائل و سخن دنیاست وکان ینفتل من صلوة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه ویقرء بالستین الی المائة و بود آنحضرت که برمیگشت از نماز صبح و التفات میکرد بمقتدیان هنگامی که می شناخت مرد همنشین خود را و میخواند درین نماز شصت آیت قرآنی تا صد آیت ازین حدیث معلوم میشود که ابتدای نماز صبح از غلس و اول وقت طلوع صبح میکرد و باین تمسک شده اند شافعیه و مستحب داشته اند ابتدای نماز در اول وقت صبح و تحقیق که حنفیه دارند در باب وقت الفجر مذکور خواهد شد حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالك قال كنا نصلی العصر ثم یخرج الانسان الی بنی عمرو بن عوف فیجدهم یصلون العصر گفت انس بودیم ما که میگذاردیم نماز عصر پس بیرون میرفت انسانی بسوی قبیلهٔ بنی عمرو پس می یافت ایشانرا که میگذارند نماز عصر منزلهای این قبیله بر دو میل از مدینه بود و در سبب تاخیر این جماعة گفته اند که اینها اهل عمل و مزارعان بوده اند بعد از فراغ از اعمال خود نمازی شدند و اخیر وقت نماز میگذاردند نووی گوید که این حدیث صریح است درینکه اول وقت عصر بعد از ظل مثل است انتهی در صریح بودن این حدیث درین معنی تامل است فافهم حدثنا ابن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا ابو بكر بن عثمان بن حنیف قال سمعت ابا امامة یقول صلینا مع عمر بن عبد العزیز الظهر ثم خرجنا حتی دخلنا علی انس بن مالك فوجدناه یصلی العصر گفت ابو بکر بن عثمان شنیدم ابا امامه را که میگفت گذاردیم با عمر بن عبد العزیز نماز ظهر را پس بر آمدیم تا آنکه در آمدیم بر انس پس یافتیم او را که میگذارد نماز عصر فقلت یا عم ما هذه الصلوة التی صلیت قال العصر وهذه صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم التی كنا نصلی معه پس گفتم با انس ای عم کدام نماز است که گذاردی گفت نماز عصر است و این نماز در وقت نماز پیغمبر خداست رحمت کناد خدا بروی آنکه بودیم ما که میگذاردیم با آنحضرت حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن انس بن مالك قال كنا نصلی العصر ثم یذهب الذاهب منا الی قباء فیاتیهم والشمس مرتفعة گفت انس بودیم ما که نماز عصر میگذاردیم پس میرفت رونده از ما بسوی مسجد قبا پس می آمد اهل قبا را و حال آنکه آفتاب بلندی بودی قبا سه میل است از مسجد مدینه کرمانی از نعینی نقل کرده که صحیح بدل قبا عوالی است و همچنین روایت کرده اند اصحاب ابن شهاب همه ایشان غیر از مالک در موطا و او متفرد است بذکر قبا و گفته اند که مالک وهم کرده است درین روایت و این معنی خالی از اشکال نیست قسطلانی از ابن عبد البر نقل کرده که صواب عوالی است و قبا وهم از مالک است و اصحاب زهری هیچ یکی از آنها قبا روایت نکرده و مواخذه کرده اند بر وی که روایت کرده ابن ابی ذئب از زهری الی قبا حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی انس بن مالك قال كان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی العصر والشمس مرتفعة حیة میگذارد آن حضرت نماز عصر را و آفتاب بلند بودی روشن و تابان فیذهب الذاهب الی العوالی فیاتیهم والشمس مرتفعة پس میرفت رونده سوی عوالی یعنی جانب بلندیهای مدینه پس می آمد اهل آنرا و آفتاب بلند بودی وبعض العوالی من المدینة

تابعی مکی و پدر او صحابی است یقول گفت عمرو بجهت تصدیق و تایید حکایت سفیان شنیدم عبید را که میگفت رؤیا الانبیاء وحی خواب پیغمبران و آنچه می بینند هنگام خفتن قسمی از وحی است چنانکه در کتاب التوحید از انس بیاید پس اگر بیدار نمی بود دل او حفظ وحی چگونه صورت می بست ثم قرأ پس تر خواند عمرو برای استشهاد روایة عبید ابن آیه را انی اری فی المنام انی اذبحك حکایت از مقول ابراهیم است مر پسر خود را علیهما السلام که می بینم بخواب که تحقیق من ذبح میکنم ترا تمامه آیه اینست فانظر ماذا تری قال یا ابت افعل ما تؤمر گفت پسر ای پدرم بکن آنچه امر کرده شده پس اگر خواب پیغمبران وحی نمی بود چه قسم بنا ذبح اسمعیل بران شدی و نمی گفت اسمعیل لفظ تؤمر را

باب اسباغ الوضوء تمام کردن وضو یعنی رسانیدن آب بجمیع اعضاء مغسوله بنحوی که هیچ جزوی از آن اعضا و حدود آن مهمل نماند وقد قال ابن عمر اسباغ الوضوء الانقاء و تحقیق گفت ابن عمر اسباغ وضو پاک کردن است ظاهر مراد آنست که اعضاء وضو را بنحوی بشویند که آنچه از خاک وغیره امور عارض شده همگی صاف و شسته گردند تا اثر کراهت و چرک از بدن بدر رود و گرنه بمعنی پاک کردن از حدث که ثمرهٔ اصل وضوست القدر فایده ندهد و تواند که مراد از اسباغ اکمال آن بر اعاتت سنن و آداب باشد در کیفیت و کمیت از ابن عمر باسناد صحیح مرویست که تحقیق وی می شست هر دو پا را در وضو هفت بار گویا این مبالغه در ان نه در سایر اعضا بجهت بودن آن محل چرک بیشتر غالبا چه ایشان برهنه پا میگردیدند نقله العسقلانی و اشکال کرده اند دران بحدیثی که مرویست که زیاده بر سه ظلم و تعدی است و جواب میتوان گفت که ظلم و تعدی در حق کسی است که سه بار را سنت نداند و اما اگر سه بار را عموما سنت داند و بعضی اعضا را برای مزید تنقیه از لوث که در سه بار خوب پاک نشود زیاده بشوید و مبالغه نماید دور از معنی اسباغ نخواهد بود و آنکه گفته اند این از قبیل و تطویل رو شوو نور علی نور است را ترجیح بما ذکرنا است حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن موسی بن عقبة بن ابی عیاش مدنی تابعی صاحب مغازی مولی آل زبیر بن عوام سنه یکصد و چهل و یک عن كریب مولی ابن عباس عن اسامة بن زید بن حارثة کلبی مدنی مولی ابن مولای پیغمبر خدا حب ابن حب وی صلی الله علیه وآله وسلم سنه پنجاه و چهار و در مناقب مذکور شود انه سمعه یقول دفع رسول الله شنید کریب اسامه را که میگفت بازگشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم من عرفة از عرفه که نام مکانی مخصوص است چنانچه کرمانی نقل کرده و در احادیث استعمال درین معنی بیشتر است اگرچه در صحاح و قاموس و صراح و

مسلم بن ابراهیم الفراهیدی الازدی البصری

علی اربعة امیال و نحوها بعض عوالی از مدینه چهار میل است یا مانند این مسافت پوشیده نماند که این حدیث و امثال آن که مولف رح ایراد کرده منافاتی ندارد بمذهب امام ابو حنیفه رحمه الله که وقت عصر را بعد از ظل مثلیه گفته از انکه بضبط در آمده که نزد بودن ظل مثلیه قریب بربع روز باقی میماند و رفتن بسه چهار میل در چار پنج ساعت بر همه کس تعذری ندارد و پس تواند که بعد از نماز کسی بسرعت برود و آفتاب بلند باشد با آنکه در حدیث نسبت بجمیع عوالی هم واقع نشده شاید نسبت ببعضی عوالی که کمتر از چار میل است خواهد بود و در حدیث که در باب من ادرک رکعة من العصر مولف آورده چنانکه بیاید صریح است در آنکه وقت عصر بعد از ظل مثل باید که بناشد کما استعرف پس در تطبیق احادیث ضرور است که از عوالی همان باید گرفت که باین وقت راست آید

باب اثم من فاتته العصر بیان گناه کسی که فوت شده او را نماز عصر **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الذی تفوته صلوة العصر کانما وتر اهله وماله زمو کسی که فوت میشود او را نماز عصر چنانستی که سلب کرده شده از وی اهل و مال او یا نقصان کرده شد او اهل را و مال را و باقی ماند بی اهل و مال یعنی باید که اندوه وی از فوت این صلوٰة چون اندوه هلاک اهل و مال باشد یا بترسد از فوت نماز عصر چنانکه می ترسد فوت اهل و مال را قال ابو عبد الله یترکم وترت الرجل اذا قتلت له قتیلا او اخذت ماله گفت مولف ابو عبد الله این دو کلام را یترکم اشاره است بآیه کریمه و لن یترکم اعمالکم و کلام دیگر ایراد کرده از قول صحاح وترت الرجل میگوئی وقتی که بکشی مر آن مرد را کسی و بگیری مال او را و مقصود او آنست که لام اهله و ماله بنصب و رفع هر دو روایت کرده اند که وتر صیغه مجهول بر تقدیر نصب و تر بمعنی نقص است دو مفعول میخواهد مفعول اول ضمیر مستتر است و ثانی اهل و مال عطف است بر آن تائید نصب بآیه کریمه میکند که متعدی بدو مفعول است و بر تقدیر رفع بمعنی سلب است متعدی بیک مفعول که مفعول مالم یسم فاعله است و تائید کرده این معنی را بقول صحاح وترت الرجل که متعدی بیک مفعول آمده است جمهور روات تصویب کرده اند نصب را

باب اثم من ترک العصر گناه کسی که ترک کند نماز عصر را عمدا **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا هشام قال اخبرنا یحیی بن ابی کثیر عن ابی قلابة عن ابی الملیح قال کنا مع بریدة فی غزوة فی یوم ذی غیم فقال بکروا بالصلوٰة العصر فان النبی صلی الله علیه و سلم قال من ترک صلوٰة العصر فقد حبط عمله مرویست از ابی الملیح که گفت بودیم با بریده در غزوه در روز ابر و باران پس گفت بریده زود کنید نماز عصر را بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی فرمود کسی که ترک کند عمدا نماز عصر را بتحقیق حبط شد عمل او باطل شد ثواب اعمال او و این را بطریق تغلیظ فرموده و گرنه مقرر است که غیر از شرک حبط نمی کند اعمال را و بعضی گویند مراد بعمل کار دنیاست که موجب ترک نماز شده یعنی متمتع نمی شود انسان کار و بهره نمی یابد از ان امام احمد گوید کسی که بطریق تهاون دیده و دانسته ترک کند نماز کافر است

باب فضل صلوٰة العصر در زیادتی ثواب نماز عصر **حدثنا** الحمیدی قال حدثنا مروان بن معاویة قال حدثنا اسمعیل عن قیس عن جریر بن عبد الله قال کنا عند النبی صلی الله علیه و سلم فنظر الی القمر لیلة البدر گفت بودیم ما نزد پیغمبر خدا رحمت کناد و سلامت باد بروی پس نگاه کرد بسوی ماه شب چهار دهم فقال انکم سترون ربکم کما ترون هذا القمر لا تضامون فی رؤیته پس فرمود تحقیق شما خواهید دید پروردگار خود را چنانکه می بینید این ماه بدر را بی تکلف و مزاحمت یکدیگر نمیکشید در دیدن آن چنانچه مزاحمت میکشید در دیدن هلال شب اول که بتعمق نظر کنید و یکی دیگر را گوید که انیست و این تشبیه رؤیت برؤیت است در وضوح و کمال انکشاف نه تشبیه مرئی بمرئی فان استطعتم ان لا تغلبوا علی صلوٰة قبل طلوع الشمس و قبل غروبها فافعلوا اگر توانید که مغلوب نشوید از نمازی که پیش از طلوع آفتاب است یعنی نماز فجر و نمازی که پیش از غروب است یعنی عصر پس بکنید یعنی کاری نکنید

مختلف شدند باسباغ و عدم آن ثم اقیمت الصلوٰة فصلی المغرب پس تر بر پا کرده شد نماز باذان و تکبیر پس نماز گذارد مغرب را پیش باز فرود آوردن رختها ثم اناخ کل انسان بعیره فی منزله پس فرو خوابانید هر آدمی شتر خود را در فرودگاه خود ثم اقیمت العشاء پس تر بر پا کرده شد نماز عشا را با قامت فصلی و لم یصل بینهما پس نماز گذارد و نماز دیگر در میان مغرب و عشا از سنن و نوافل و این جمع تاخیر است که مغرب را با عشا گذارند و مخصوص است نزد حنفیه جواز آن بدین موسم و شرح و بسط آن در کتاب الحج معلوم شود

باب غسل الوجه بالیدین من غرفة واحدة شستن روی بهردو دست از یکدست آب غرفه بالفتح یکبار آب گرفتن بدست و بالضم بمعنی آبی در دست برداشته سیوطی در ینجا هر دو ضبط کرده و همچنین در حدیث حدثنا محمد بن عبد الرحیم بن ابی السر بغدادی ملقب بصاعقه بجهة سرعة حفظ و شدت ضبط سنه دو صد و پنجاه و پنج قال اخبرنا ابو سلمة الخزاعی نسبة بخزاعه بضم خاء و فتح زاء و بجمه و بمهله قبیله الیسار از انصار منصور بن سلمه بغدادی سنه دو صد و بیست قال اخبرنا ابو سلمة الخزاعی منصور بن سلمة قال اخبرنا ابن بلال یعنی سلیمان عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابن عباس انه توضأ تحقیق ابن عباس وضو کرد پس از ان بیان کرد راوی صفت وضو او را فغسل وجهه پس شست روی خود را مراد از روی معنی اعم از بشره و دهن و منخرین است بقرینه بیان که گفت فاخذ غرفة من ماء فتمضمض بها و استنشق پس گرفت یکدست از آب پس مضمضه کرد بدان و استنشاق نمود تمضمض آب در دهن کردن استنشاق آب در بینی کردن و در روایة کشمیهنی تمضمض یعنی جنبانیدن آب در دهن از ینجا معلوم میشود که از یک غرفه هر دو عمل نمود ثم اخذ غرفة من ماء فجعل بها هکذا پس تر اخذ کرد دستی دیگر از آب پس گردانید آن را همچنین که اضافها الی یده الاخری فغسل بهما وجهه پیوست آن دست را بدست دیگر پس شست بهر دو دست روی خود را و بر جای بجای بهما است یعنی بهمان آب غرفه ثانی که گرفته بود ثم اخذ غرفة من ماء فغسل بها یده الیمنی پس تر گرفت یکدست را از آب پس شست بدان دست راست خود را ثم اخذ غرفة من ماء فغسل بها یده الیسری پس تر گرفت یکدست دیگر از آب پس شست بدان دست چپ خود را ثم مسح براسه پس تر مسح کرد بسر خود و این روایة غرفه جدا مذکور نیست لیکن در روایة ابو داود آمده پس تر گرفت مشتی از آب پس بیفشاند دست خود را پس مسح کرد و نزد فقها اگر مسح کند برطوبتی که باقی در دست از غسل اعضا نیز جایز باشد ثم اخذ غرفة من ماء فرش

که منافی استطاعت است مانند خواب وشغلی که فراموشی آرد وازنماز صبح ونماز عصر تخصیص باین دو نماز از جهت فضیلت وقت اینهاست
چنانکه معلوم شود که ملائکه درین دو وقت جمع میشوند ورفع اعمال مینمایند وقسمت رزق میکنند بعد از نماز صبح کسی که بطاعت وعبادت
حاضر است مرزوق وملطوف حق میباشد ثم قرأ فسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل الغروب پس خواند آنحضرت این آیه
که تسبیح کن بحال ستودگی پروردگار پیش از طلوع آفتاب وپیش از غروب آن مراد از تسبیح اینجا نماز است فسبح بفا در اکثر روایت
این کتاب واقع شده ودر بعضی بواو است وتلاوت اینچنین است قال اسمعیل افعلوا لا تفوتنکم گفته است اسمعیل که
از راویان این حدیث است در تفسیر فافعلوا الا تفوتنکم یعنی بکنید چنانکه هرگز فوت نشود از شما این نماز **حدثنا** عبد الله بن
یوسف قال اخبرنا مالك عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یتعاقبون
فیکم ملائکة باللیل وملائکة بالنهار فرمود آنحضرت که جمعی می آیند بعد از جمعی دیگر در میان شما فرشتهای شب وفرشتهای روز
ویجتمعون فی صلوة الفجر وصلوة العصر وجمع میشوند ملائکه شب وروز در وقت نماز فجر ونماز عصر این حدیث ناطق است که وقت نماز عصر
آخرهای روز باشد تا اجتماع ملائکه شب وروز متصور باشد ثم یعرج الذین باتوا فیکم فیسألهم ربهم وهو اعلم بهم
پس عروج میکنند آن جماعه که شب کرده در میان شما پس می پرسد این ملائکه را پروردگار ایشان در حال آنکه پروردگار ایشان داناتر است
بمصلیان از فرشتها کیف ترکتم عبادی فیقولون ترکناهم وهم یصلون واتیناهم وهم یصلون چگونه گذاشتید
بندهای مرا پس میگویند گذاشتیم ایشان را بحالی که ایشان نماز میکنند وآمدیم ایشان را در حالی که نماز میکردند این ملائکه اخبار
از همه اعمال روز میکنند لیکن چون نماز افضل اعمال واجل عبادات است ومکفر سیئات واقعه در میان دو نماز واقع شود رقم
عفو بر آن جاریست ابتداء از نماز کرده اند **باب** من ادرك ركعة من العصر قبل الغروب باب در حکم کسی که دریافت
یک رکعت را از عصر پیش از غروب **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا شیبان عن یحیی عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم اذا ادرك احدكم سجدة من صلوة العصر قبل ان تغرب الشمس فلیتم صلاته گفت ابو هریره
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که دریابد یکی از شما رکعتی را از نماز عصر پیش از آنکه غروب کند آفتاب پس گو تمام کند نماز را
مراد از سجده رکوع وسجده است چون رکعت تمام بسجده می شود تعبیر کردند آنرا بسجده وحکم کمتر از رکعت همچنین است واذا ادرك
سجدة من صلوة الصبح قبل ان تطلع الشمس فلیتم صلاته ووقتی که دریابد یکی از شما سجده را از نماز صبح پیش از آنکه
طلوع کند آفتاب پس گو که تمام کند نماز را این حدیث متمسك شافعیه است که نماز فجر را بطلوع آفتاب باطل نمیدانند حنفیه که
ببطلان قایلند گویند که احادیث کثیره که در نهی صلوة در اوقات ثلثه مکروه بصحت پیوسته چنانکه بیاید وآن عام است فرایض را
ونوافل را متعارض شدند وحکم تعارض آنست که رجوع بقیاس کنند وقیاس مقتضی آنست که در عصر جایز باشد ودر فجر جایز نبود
وشافعیه در دفع تعارض گویند که احادیث وارده در نهی مخصوص بنوافل است واین تخصیص خلاف ظاهر است وظاهر عام است
بی ورود نص صریح تخصیص روا نبود واگر تخصیص دارند باید که قضای فوایت درین اوقات روا باشد واثری درین معنی پیدا
نیست وبعضی اصحاب ما گویند که ورود این حدیث پیش از احادیث وارده در نهی است واین حدیث ناسخ آنست وتجویز ما در عصر
بانقطع نظر ازین حدیث مجوز است اینچنین تقریر کرده اند علمای ما این مبحث را وبخاطر ریک خلجان باقی است اول آنکه حدیث مجوز
نص است در معنی جواز وحدیث نهی ظاهر در عدم جواز ونزد تعارض نص با ظاهر نص رجحان دارد بر ظاهر ودوم آنکه در تجویز اتمام عصر
قیاس در برابر حدیث نهی واقع شده چگونه ازین قطع نظر توان کرد فتدبر **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنی

اسماء الرجال

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

واین بیان قدر مفروض است که کم از وی درست نباشد ومضمضه واستنشاق شاید برای نکته غسل چه وتنبیه
براهمیت باشد والله اعلم واستدلال ابن بطال باین حدیث بر طهور بودن ماء مستعمل بآنکه این باب اول ملاقات
جزئی از عضو مستعمل شد اگر طهور نمی بود غسل همه عضو چگونه جایز میشد تمام نیست زیرا که زمان اتصال آب بتمام عضو
مستثنی است باجماع بنابر ضرورت وحکم باستعمال بعد انفصال وسقوط هست ازینجاست که مسح سر بتری که در دست باقی
باشد تجویز کرده اند **باب** التسمیة علی کل حال وعند الوقاع بسم الله گفتن بر هر حال ونزد جماع سیاق
سخن حدیث آینده خود برای تسمیه وقت شروع بجماع است اما چون درین وقت که محل ادب از ذکر وقضاء شهوت است
مشروع بود در احوال دیگر مشروعیت آن بطریق اولی مفهوم شود خصوصاً هنگام وضو که مفتاح نماز است **حدثنا**
علی بن عبد الله بن جعفر بن نجیح قال حدثنا جریر ابن عبد الحمید عن منصور ابن معتمر عن سالم ابن ابی الجعد بفتح جیم
رافع اشجعی تابعی کوفی عن کریب عن ابن عباس
یبلغ به النبی میرساند ابن عباس این حدیث ورفع میکند
آنرا به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قال لو ان احدکم
اذا اتی اهله قال فرمود آنحضرت اگر یکی از شما وقتیکه
بیاید اهل خانه خود را وجماع کند بگوید بسم الله اللهم
جنبنا الشیطان وجنب الشیطان ما رزقتنا
بنام خدا شروع میکنم در نکاح خداوندا دور دار ما را از شیطان
ودور دار شیطان را از آنچه روزی کنی ما را فتیجه این جماع
فقضی بینهما ولد لم یضره پس تقدیر کرده شود میان
او واهل او فرزندی که ضرر نمیرساند شیطان بایذا واغوا
آن فرزند را ببرکت نام الهی واستعانت قائل بحق ورجوع بوی وقت غفلت کرمانی گفته وواقع شده در نسخه
فربری که گفته شد مر ابی عبد الله یعنی مولف را اگر نداند کسی
بزبان عربی آیا بگوید بزبان فارسی گفت آری بگوید
باب ما یقول عند الخلاء آنچه بگوید نزد درآمدن
در خلاء بفتح وبمد در اصل بمعنی مکان خالی پس
از آن استعمال کرده شد در مکان که معد برای قضاء حاجت
باشد از آنکه آدمی تنها می باشد در آن وچون وضع ابواب
کتاب الوضوء اکثر بر سبیل استطراد است که انتقال میکند
از یک باب بیابی که او را بوجهی تعلق بسابق است و
جهت تقدم وتاخر در وجود در خاطر نظر نیست استبعادی

اسماء الرجال

ابراهيم بن سعد عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه انه اخبره انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
سالم نقل كرده از پدر خود عبد الله بن عمر كه وى خبر داده او را كه تحقيق او شنيده است پيغمبر خدا را كه ميفرمود انما بقاؤكم
فيما سلف قبلكم من الامم كما بين صلوة العصر الى غروب الشمس تحقيق مدت بودن شما در حساب كسانى كه
گذشته اند پيش از شما از امتها شل مدت ميان وقت نماز عصر است تا غروب آفتاب يعنى نسبت شما با امم سالفه مانند نسبت وقت
عصر است بتمام روز زانكه امت گذشته عمرهاى دراز داشته اند يا نصد ساله عمر و هزار بلكه افزون تر از ان بود چنانكه معلوم شده است
واكثر عمرهاى اين امت مرحومه ميان شصت و هفتاد است اوتى اهل التورية التورية فعملوا حتى اذا انتصف النهار عجزوا
فاعطوا قيراطا قيراطا داده شده اند اهل كتاب تورية كه يهود بودند تورية را پس عمل كردند باحكام آن تا آنكه وقتى كه
نصف نهار شد عاجز آمدند از عمل پس داده شدند هر يك جزاى عمل نيم دانگ نيم دانگ ظاهر انصف نهار كنايت از ظهور آفتاب دين محمدىست
وعجز ايشان عبارت از عدم قبول دين واسلام است ثم اوتى اهل الانجيل الانجيل فعملوا الى صلوة العصر ثم عجزوا
فاعطوا قيراطا قيراطا پستر داده شدند اهل انجيل كه نصارے اند انجيل را پس عمل كردند تا وقت نماز عصر پستر عاجز آمدند
و داده شدند نيم دانگ نيم دانگ چون عمرهاى اهل تورية بيشتر است و عمرهاى اهل انجيل كمتر عمل اهل تورية را بيشتر از مدت عمل اهل
انجيل فرمود ثم اوتينا القرآن فعملنا الى غروب الشمس فاعطينا قيراطين قيراطين و داده شديم ما قرآن را پس
عمل كرديم تا آخر روز پس داده شديم دو دو قيراط يعنى اجر با بيش از اجر يهود و نصارا داده اند فقال اهل الكتابين اى ربنا اعطيت
هؤلاء قيراطين قيراطين واعطيتنا قيراطا قيراطا ونحن كنا اكثر عملا پس گفتند يهود و نصارا اى پروردگار ما
دادى اين جماعة را كه امت محمديست دو دو قيراط و دادى ما يان را يك يك قيراط و حال آنكه ما بوديم كه عملهاى ما بيشتر بود قال الله تعالى
هل ظلمتكم من اجركم من شئ قالوا لا قال فهو فضلى اوتيه من اشاء گفت خدا آيا ظلم كرده ام شما را يعنى كم كردم از اجر شما
چيزى را گفتند نى گفت پروردگار پس هر چه ميدهم آن فضل و كرم من است ميدهم آن كسى را كه ميخواهم ظاهر آنست كه اين ماجراى قيامت
است كه آنحضرت از روى وحى يا كشف خبر از ان داده چنانكه از ساير احوال قيامت خبر داده است در تطبيق اين حديث بترجمه گفته اند
كه شارح تراجم گويد مناسبت بترجمه ماخوذ است از قول الى الغروب كه دلالت دارد بر آنكه وقت عصر تا غروب است پس كسى كه پيش
از غروب يك ركعت يافت در وقت عصر يافت پس بايد كه تمام كند آنرا گفته اند پوشيده نيست تكلف و تعسفى كه درين
توجيه است و حديثى كه هم درين باب بعد ازين مذكور شده در وى غير ازين معلوم نشده كه وقت نماز عصر آخرهاى روز است فتدبر

حدثنا ابو كريب قال حدثنا ابو اسامة عن بريد عن ابى بردة عن ابى موسى عن النبى صلى الله عليه وسلم
مثل المسلمين واليهود والنصارى كمثل رجل استاجر قوما يعملون له عملا الى الليل فعملوا الى نصف النهار
مثل مسلمانان و يهود و نصارا مانند حال و قصه مرديست كه مزدور گرفته است قومى را كه عمل كنند تا شب پس آنها عمل كردند تا نيم روز
فقالوا لا حاجة لنا الى اجرك فاستاجر آخرين پس گفتند مزدوران حاجت نيست ما را بسوى اجر تو پس مزدور گرفت
ديگران را فقال اكملوا بقية يومكم ولكم الذى شرطت پس گفت مستاجر مزدوران ديگر را تمام كنيد روز خود را و مر شما راست آنچه
قرار داده ام اجرة شما آنها قبول نكردند پس تاجر گرفت قومى ديگر را فعملوا حتى اذا كان حين صلوة العصر قالوا لك
ما عملنا فاستاجر قوما پس عمل كردند آنها تا وقتى كه شد هنگام نماز عصر گفتند مر تراست آنچه عمل كرديم و از تو چيزى نمى طلبيم پس
اجير گرفت قومى را و آن مستاجر اجير گرفت قومى ديگر را فعملوا بقية يومهم حتى غابت الشمس واستكملوا اجر الفريقين پس عمل كرد

حدثنا آدم قال حدثنا شعبة عن عبد العزيز
بن صهيب بضم مهمله و فتح ها قال سمعت انسا يقول
كان النبى صلى الله عليه وآله وسلم اذا دخل
الخلاء قال بود آنحضرت وقتى كه در آمدى آبخانه را فرمودى
اللهم انى اعوذ بك من الخبث والخبائث خداوندا
پناه ميجويم بتو از مردان شياطين و زنان ايشان خبث بضمتين
جمع خبيث و خبائث جمع خبيثه و بضم خا و سكون با نيز
روايت است و برين تقدير تواند كه مخفف اول باشد
كه درين وزن ضم عين و سكون هر دو آمده چنانكه در
كتب در رسل و سبل اگرچه ترك تخفيف در جائيكه التباس
بمفرد آيد اولى بود و محتمل كه بسكون مفرد باشد بمعنى مكروه
كه شامل است امور مختلف را مثلا از كلام و دشنام است
واز اشعار كفر واز طعام و شراب آنچه حرام و مضر باشد و
مناسب اين مراد از خبائث معاصى گيرند و استعاذه
بجهت آنست كه كنف و مزابل محل حضور شياطين اند
زيرا كه مهجور و مستور از ذكر خدا تعالى و تصريح در حديث
هم آمده غايت آنكه هر كه منع ميكند ذكر خدا را درين حالت
چنانكه جمهور علما تفصيل ميكنند و ميگويند كه در اماكن كه
ساخته شده است براى خلا اين دعا را پيش از در آمدن
آن بخواند و در غير آن بخواند هنگام شروع در ان باشد و اين علم برزدن
مثلا و گفته اند كه اگر فراموش كند درين وقت در دل بخواند
نه بزبان و هر كه جائز ميدارد ذكر خدا را در همه جا چنانچه از
امام مالك منقول است احتياج باين تفصيل ندارد و
استعاذه آنحضرت بجهت اظهار عبوديت و تعليم امت بود
قال ابو عبد الله گفت مولف تابعه ابن عرعرة عن
شعبة متابعت كرده است آدم را محمد بن عرعره در روايت
اين حديث از شعبه وقال غندر بضم معجمه و سكون
نون و فتح مهمله مولف زمان او دريافته عن شعبة
اذا اتى الخلاء گفته است غندر از شعبه در روايت اين
حديث لفظ اتى را بدل دخل وقال موسى عن حماد
اذا دخل و گفته است موسى بن اسمعيل تبوذكى از
حماد از عبد العزيز لفظ دخل را موافق روايت آدم از شعبه
و اين حماد بن سلمه بن دينار بصرى است از ابدال شمرده
هفتاد زن كرد و فرزندى نشد چنانكه حال ابدال است
سنه يكصد و شصت و هفت وقال سعيد بن
زيد بن درهم برادر حماد بن زيد صدوق است وليكن
سخن كرده اند بعضى در حفظ وى و نيست مراو را در بخارى
سواى اين حديث معلق كه بطريق استشهاد ذكر كرده
و منفرد نيست باين لفظ زيرا چه روايت كرده آنرا مسدد
از عبد الوارث از عبد العزيز مثل آن نقله الشيخ ابن حجر
وفاتش سنه وفات حماد بن سلمه حدثنا عبد العزيز
سعيد گويد حديث كرد ما را عبد العزيز بجاى لفظ سابق
اين لفظ را اذا اراد ان يدخل و تشكيك نيست كه
در آيد خلا را و اين روايت مبين است كه مراد از دخول اراده

اسماء الرجال

بقیه روز تا آنکه غایب شد آفتاب وتمام گرفتند مزد هر دو فریق اول رابد انکه این تشبیه تمثیلی شبیه حال مسلمانان ویهود ونصاراست بحال این سه قوم اجیر وحاصل آنست که چون یهود ونصارا استغنا ورزیدند وبدین محمدی در نیامدند وتحریف کردند کتابهای خود را وبر کفر وضلالت ماندند حق سبحانه بطریق تفضل بکثرت اجر وثواب ممتاز ساخت مسلمانانرا باب وقت المغرب دربیان وقت نماز شام قال عطاء يجمع المريض بين المغرب والعشاء گفته است عطاء بن رباح جمع میکنند بیمار میان نماز مغرب وعشا وباین رفته است امام احمد واسحق مطلقا ومشهور از مذهب شافعی واصحاب او منع است نووی گوید قول بجواز جمع در مرض ظاهر ومختار است وتحقیق ثابت شده در صحیح مسلم که آن حضرت صلی الله علیه وسلم جمع کرد در مدینه بی مرض وبی مطر در مهمات گوید میل نووی بجواز جمع است بسبب مرض وحق یافته ام نقل صحیح از شافعی در رساله مختصر مزنی که نام آن نهایة الاختصار است باین عبارت آورده قال الشافعي والجمع بين الصلوتين في السفر والمطر والمرض جائز نقله القسطلاني ودر مذهب امام ما ابی حنیفه در هیچ صورتی از ین صورتها نیست جمع کردن پوشیده نماند که این قول عطا را خصوصیتی وربطی باین باب ظاهر نمیشود اگر داخل عنوان است حدیثی که ازانجا این معنی ثابت شود نیست وتائید ترجمه بدان نیز نمیشود فتدبر حدثنا محمد بن مهران قال حدثنا الوليد قال حدثنا الاوزاعي قال حدثني ابو النجاشي مولى رافع هو عطاء بن صهيب قال سمعت رافع بن خديج يقول كنا نصلي المغرب مع النبي صلى الله عليه وسلم فينصرف احدنا وانه ليبصر مواقع نبله گفت ابو النجاشی شنیدم رافع را که میگفت بودیم ما که نماز مغرب میکردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس برمیگشت یکی از نماز وتیراندازی میکرد وتحقیق میدید جای افتادن پیکان تیر خود را ازین حدیث استعجال نماز مغرب وخصا قرات آن معلوم می شود حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا شعبة عن سعد بن ابراهيم عن محمد بن عمرو بن الحسن بن علي قال قدم الحجاج فسألنا جابر بن عبد الله فقال كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي الظهر بالهاجرة گفت محمد بن عمرو قدوم آورد حجاج بن یوسف ظالم مشهور که از جانب عبد الملک بعد از قتل ابن زبیر والی عراق شده بود وتاخیر میکرد در نمازها پس پرسیدیم جابر بن عبد الله را از اوقات نماز پس گفت بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی میگذارد نماز ظهر نزدیک به نیم روز مگر وقتی که حاجت بارادمی بود والعصر والشمس نقية والمغرب اذا وجبت ومیگذارد نماز عصر وحال آنکه آفتاب صاف وخالص میبود از زردی ومیگذارد نماز مغرب وقتی که آفتاب ساقط می شد وغروب میکرد والعشاء احيانا واحيانا ومیگذارد نماز عشا در اوقات مختلف در بیان احیان میگوید اذا راهم اجتمعوا عجل واذا راهم ابطؤا اخر وقتی که میدید صحابه را که همه جمع شده اند شتاب میکرد در نماز ووقتی که دید ایشانرا درنگ کرده اند در حضور تاخیر میکرد والصبح كانوا او كان النبي صلى الله عليه وسلم يصليها بغلس ونماز فجر را بودند یاران یا پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی که میکرد آنرا به تیرگی آخر شب شک کرده است راوی جابر ومآل هر دو یکی است از آنکه یاران با آنحضرت نماز میکردند وآن حضرت با ایشان پوشیده نماند که بر تقدیر كانوا يصلونها باید ترک کرد آنرا باعتماد فهم سامع حدثنا المكي بن ابراهيم قال حدثنا يزيد بن ابي عبيد عن سلمة قال كنا نصلي مع النبي صلى الله عليه وسلم المغرب اذا توارت بالحجاب گفت سلمه بن الاکوع بودیم ما که نماز میکردیم با پیغمبر خدا مغرب را وقتی که پوشیده می شد آفتاب بپرده افق حدثنا ادم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عمرو بن دينار قال سمعت جابر بن زيد عن ابن عباس قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم سبعا جميعا وثمانيا جميعا گفت ابن عباس نماز کرد آنحضرت هفت رکعت یکبار وهشت رکعت یکبار یعنی جمع کرد میان ظهر وعصر ومیان مغرب وعشا سخن در بیان این حدیث سبق ذکر یافته است که جمع تاخیر است یا جمع تقدیم شراح گفته اند حمل بر جمع تاخیر باید کرد تا موافق شود ودلیل باشد بر ترجمه باب پوشیده نماند که ترجمه در وقت نماز مغرب است وآن بعد از غروب آفتاب است چنانچه از احادیث بوضوح پیوست پس تاخیر

تيسير الاسلام | كتاب الوضوء

علیه وآله وسلم درآمد خلا را پس نهادم برای آنحضرت آب را تا برآمده وضو کند بآن وبقولی تا آداب آنحضرت را تا استنجا کند بآن واین معنی دور از مفهوم عبارت نیست فقال پس فرمود من وضع هذا که نهاده است این آب را فاخبر پس خبر داده شد که ابن عباس نهاده وخبر دهنده ام المؤمنین میمونه خاله ابن عباس است فقال اللهم فقهه في الدين پس گفت خداوندا علم وفهم ده او را در دین چون بوضع آب نزد خلا زکاوت وی دریافت دعا کرد او را آنچه مناسب حال بود از کمال فقاهت در دین

باب لا يستقبل القبلة بغائط او بول الا عند البناء جدار او نحوه مگر نزد پرده مانند دیوار باشد یا مانندان چون ستون وتخته وچوب وسنگ بزرگ غایط در اصل زمین پست مغاک را گویند پس از ان استعمال کردند در پلیدی مردم که اکثر حاجت آن در چنین جا قضا کنند ظاهر آنست که عام است معنی اول را نیز چنانچه در قول وی تعالی او جاء احد منكم من الغائط تفسیر کرده اند لیکن باعتبار تبادر بکثرت ونسبت کمال ان مستعمل میشود در معنی خاص نیز وبا همین معنی است در ترجمه باب برای توضیح عموم حکم ودر حدیث بمعنی اول است وباید دانست که عدم ذکر استدبار باعتبار ظهور امر است بقیاس بر استقبال حدثنا ادم قال حدثنا ابن ابي ذئب محمد بن عبد الرحمن قال حدثنا الزهري عن عطاء بن يزيد الليثي جندعی بضم دال مهمله ودر میان نون ساکن مدنی تابعی سنه یکصد وپنج یا هفت عن ابي ايوب خالد بن زيد بن كليب الانصاري بدری از کبار صحابه است سنه پنجاه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا اتى احدكم الغائط فرمود آنحضرت چون بیاید یکی از شما غایط را فلا يستقبل القبلة پس روی نکند قبله را ولا يولها ظهره ونگرداند جانب وی پشت خود ولكن شرقوا او غربوا لیکن رو بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب واین مخصوص بمدینه مطهره است على ساكنيها السلام والتحية زیرا که قبله مدینه جنوبی است ومدینه شمالی که معظمه پس چون احتراز کنند از

مغرب بوقت عشا جمع گونه ولیل وقت مغرب میشود مگر آنکه گویند تاخیر مشعر است بآنکه وقت مغرب پیش از آن بود **باب** من كره ان يقال للمغرب العشاء کسی که ناخوش دارد آنکه گفته شود مغرب را عشا **حدثنا** ابو معمر هو عبد الله بن عمرو قال حدثني عبد الوارث عن الحسين قال حدثنا عبد الله بن بريدة قال حدثني عبد الله المزني ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تغلبنكم الاعراب على اسم صلاتكم المغرب فرمود غالب نیایند و بزور نگیرند بدویان بر نام نماز شما که مغرب است قال ويقول الاعراب هي العشاء گفت راوی و میگویند اعراب آن مغرب همین عشا است یعنی همین نام دارد **باب** ذكر العشاء والعتمة ومن رآه واسعا در ذکر عشا و عتمه و کسی که اعتقاد دارد که بغیر ازین نماز هر یک ازین دو نام رواست قال ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم اثقل الصلوة على المنافقين العشاء والفجر گفت ابوهریره از پیغمبر خدا رحمت و سلام باو بروی گران ترین نماز بر منافقان نماز عشاء و نماز فجر است وقال لو يعلمون ما في العتمة والفجر و فرموده است آن حضرت یا گفته است ابوهریره از پیغمبر خدا اگر بدانند منافقان ثوابی که در نماز عشاء و فجر است جواب مقدر است یعنی البته بیایند مقصود آنکه آنحضرت اطلاق اسم عتمه بر عشا کرده است قال ابو عبد الله والاختيار ان يقول العشاء گفته است مولف رحمه الله مختار آنست که گویند عشا لقول الله تعالى ومن بعد صلوة العشاء از جهت فرموده خدای برتر و اندر پس نماز عشا یعنی در قرآن مجید همین نام خوانده بهتر آنست که همین نام عشا ذکر کنند ويذكر عن ابي موسى قال كنا نتناوب النبي صلى الله عليه وسلم عند صلوة العشاء فاعتم بها مذکور کرده می شود از ابو موسی اشعری که گفت بودیم ما یاران پیغمبر خدا رحمت و سلام باو بروی که بنوبت می آمدیم بجناب آنحضرت نزد نماز عشا پس تاخیر میکرد بآن نماز که سخت تیره می شد شب وقال ابن عباس وعائشة اعتم النبي صلى الله عليه وسلم بالعشاء و گفت ابن عباس و عائشه تاخیر کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بنماز عشا وقال بعضهم عن عائشة اعتم النبي صلى الله عليه وسلم بالعتمة و بعضی روات از عایشه نقل کرده اند که تاخیر کرد آن حضرت بنماز عتمه وقال جابر كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي العشاء قال ابو برزة كان النبي صلى الله عليه وسلم يؤخر العشاء وقال انس اخر النبي صلى الله عليه وسلم العشاء الآخرة چون اطلاق اسم عشا بر مغرب هم آمده نماز خفتن را عشای آخر گفته وقال ابن عمر وابو ايوب وابن عباس صلى النبي صلى الله عليه وسلم المغرب والعشاء مقصود از ایراد این تعلیقات که بمرتبه صحت رسیده اگرچه بشرط مولف نباشد آنست که نماز خفتن را هم عشا گفته اند و هم عتمه **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا يونس عن الزهري قال سالم اخبرني عبد الله قال صلى لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة صلوة العشاء وهي التي يدعو الناس العتمة گفت سالم خبر داد مرا عبد الله ابن عمر گفت نماز گذارد برای ما یعنی امامت کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم شبی نماز عشا را آنکه میخوانند آنرا مردم عتمه ثم انصرف فاقبل علينا فقال ارايتكم ليلتكم هذه فان راس مائة سنة منها لا يبقى ممن هو على الارض احد پس برگشت از نماز و روی کرد بما و فرمود می بینید شب خود را که آفیست بتحقیق آخر صد سال که از ابتدای این شب است باقی نمی ماند هیچکس از کسانیکه بر زمین اند مولف رحمه الله استدلال کرده باین حدیث بر عدم حیات خضر و سخن در آن گذشته در باب سمر بعلم **باب** وقت العشاء اذا اجتمع الناس او تاخروا وقت نماز عشا هنگام جمع شدن مردم بود زودتر یا بمهلت هرگاه جمع می شدند نماز گذارده میشد **حدثنا** مسلم بن ابراهيم قال حدثنا شعبة عن سعد بن ابراهيم عن محمد بن عمرو وهو ابن الحسن بن علي قال سألنا جابر بن عبد الله عن صلوة النبي صلى الله عليه وسلم فقال كان يصلي الظهر بالهاجرة والعصر والشمس حية والمغرب اذا وجبت والعشاء اذا كثر الناس عجل واذا قلوا اخر والصبح بغلس ترجمه این حدیث در همین ورق گذشته

عبد الرحمن بن عوف الزهري قاضي المدينة ۱۲ قسطلانی

شیخ الاسلام | | کتاب الوضوء

حقیقة عرفی و دینی شده که اراده غیر آن بدون قرینه جایز نباشد و همچنین حمل حدیث عام بر خصوص بدلیل روایت ابن عمر رویة صورت خاص را یکبار بر خلاف مقتضی عام که تحمل ضروریات با عدم تعمق نظر در تحقیق وضع شریف در آن وقت باوجهی دیگر باشد سزاوار نبود و درین مسئله اختلاف کرده اند علما قدیما و حدیثا ابو ایوب و ابو حنیفه و مجاهد و ابراهیم نخعی و سفیان ثوری و احمد بروایتی مشهور از وی بر آنند که نهی عام است در صحرا و معموره بجهت تعظیم قبله که در هر دو برابر است چنانکه براق انداختن و پا دراز کردن بآن سو و جواز در معموره اگرچه حایل گیرند در صحرا نیز که بنها و تله ها و جز آن موجود است و در حدیث نهی از جمعی کثیر از صحابه روایة کرده اند فرق کرده اند میان صحرا و بنا و شافعیه و مالکیه و اسحق و احمد بروایتی دیگر از وی تخصیص کنند این عموم را بحدیث ابن عمر که مشعر بجواز است عاداست در بنا با حدیث جابر که احمد و ابو داود و ابن خزیمه و غیرهم روایة کرده اند و لفظ آن نزد احمد اینست بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نهی میکرد ما را از آنکه استدبار کنیم قبله را و استقبال کنیم اورا بفرجهای خود وقتی که بریزیم آب را گفت جابر پس دیدم آنحضرت را پیش از رحلت وی بسالی که بول میکرد مستقبل قبله انتهی ظاهر این روایت جابر در معموره باشد و گرنه نسخ لازم آید و تصحیح کرده اند حدیث جابر را و لهذا جمعی از تخصصان عموم قایل بجواز اند بازنه در بنیان بحدیث ابن عمر نه بجواز استقبال و این قول ابی یوسف است

باب فضل العشاء در زيادتى ثواب نماز عشا. **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن عروة ان عائشة اخبرته قالت اعتم رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة بالعشاء گفت عائشه تاخير كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم شبى بنماز عشا بر خلاف عادت وذلك قبل ان يفشو الاسلام واين تاخير پيش ازان بود كه ظاهر شود اسلام در غير مدينه مطهره وظهور اسلام در بلاد بعد از فتح مكه معظمه است فلم يخرج حتى قال عمر نام النساء والصبيان پس برون نيامد آن حضرت تا آنكه عمر رضى الله عنه آمده گفت خواب كردند زنان وخوردان فخرج فقال لاهل المسجد ما ينتظرها احد من اهل الارض غيركم پس برآمد آن حضرت وفرمود مر منتظران اهل مسجد را كه انتظار نمى برد اين نماز را هيچ يكى از اهل زمين جز شما يعنى اين ثواب مخصوص بشماست گفته اند چنانكه در حديث نيز اشارت بآنست كه تخصيص باهل مسجد از آنست كه در آنوقت اسلام در غير مدينه نبود وپوشيده نماند كه نماز عشا غير اهل مسجد نبوى در مساجد ديگر وبعضى مواضع اهل اسلام ميگذاردند در روايت ديگر چنانكه بيايد واقع شده كه مردم نماز گذاردند وخواب كردند اگر برين وجه گوئيم كه مراد اهل اسلام اند ونماز عشا خاصه اين امت مرحومه است بهتر خواهد بود يعنى چون اين نماز مخصوص بشما است ثواب انتظارى كه بايد بردهم مخصوص بشما خواهد بود واگر گويند كه مراد همين انتظارى است كه اهل مسجد نبوى داشتند وهمين شب بجهت ضرورت پيش آمده بود هيچ ضرر باين توجيهات ندارد **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد عن ابى بردة عن ابى موسى قال كنت انا واصحابى الذين قدموا معى فى السفينة نزولا فى بقيع بطحان گفت ابو موسى اشعرى بودم من وياران من آنانكه قدوم آورده بودند با من در كشتى بجائى كه بودند نزول كننده در بقيع بطحان نام وادئى است در مدينه بطحان بضم موحده است وسكون مهمله بروايت محدثان ونزد اهل لغت بفتح موحده است وكسر مهمله والنبى صلى الله عليه وسلم بالمدينة وپيغمبر خدا رحمت خدا وسلامت باد بر وى در مدينه بود فكان يتناوب النبى صلى الله عليه وسلم عند صلوة العشاء كل ليلة نفر منهم وبود كه نوبت ميكرد پيغمبر خدا را يعنى بنوبت در خدمت مى بودند نزد نماز عشا هر شبى جمعى از ياران فوافقنا النبى صلى الله عليه وسلم انا واصحابى وله بعض الشغل فى بعض امره فاعتم بالصلوة حتى ابهار الليل پس موافقت كرديم من پيغمبر خدا را رحمت وسلامت خدا باد بر وى من وياران يعنى نوبت خدمت شبى بما رسيد وحال آنكه مر آنحضرت را پاره شغلى بود در بعضى كار او پس تاخير كرد بنماز تا آنكه بنصف رسيد شب نقد خرج النبى صلى الله عليه وسلم فصلى بهم پس بر آمد پيغمبر خدا پس نماز گذارد بياران فلما قضى صلوته قال لمن حضره على رسلكم پس هرگاه گذارد نماز وتمام كرد فرمود مر كسى را كه حاضر بود بر هيئت وآرام خود باشيد ونجنبيد از جاى ابشروا ان من نعمة الله عليكم انه ليس احد من الناس يصلى هذه الساعة غيركم بشارت ومژده پذيريد بتحقيق از جمله نعمتهاى خدا بر شما اينست كه نيست هيچ يكى از مردم كه نماز ميگذارد درين ساعت يعنى رحمت وفضل الهى تعالى كه باين نماز درين وقت است مخصوص بشماست او قال ما صلى هذه الساعة احد غيركم لا ندرى اى الكلمتين قال يا گفته اين عبارت بدل انه ليس الخ نميدانم كه كدام ازين دو كلمه فرموده است شك كرده است ابو موسى قال ابو موسى فرجعنا ففرحنا بما سمعنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابو موسى پس باز گشتيم بمنازل خود بجائى كه خوشحال بوديم بچيزيكه شنيديم از رسول خدا رحمت كناد خدا بر وى **باب** ما يكره من النوم قبل العشاء چيزيكه مكروه است از خواب پيش از نماز عشا **حدثنا** محمد بن سلام قال اخبرنا عبد الوهاب الثقفى قال حدثنا خالد الحذاء عن ابى المنهال عن ابى برزة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يكره النوم قبل العشاء والحديث بعدها بود آنحضرت كه مكروه ميداشت خواب را پيش از نماز عشا وحديث كردن را بعد از نماز

شيخ الاسلام | | كتاب الوضوء

ومولف در باب قبلة اهل المدينة والشام وحديث ابى ايوب آورده كه گفت پس قدوم آورديم شام را ويافتيم طهارت خانها كه بنا كرده شده رو بقبله پس منحرف نشستيم واستغفار ميكرديم وجمعى قايل بجواز على الاطلاق اند چون عائشه وعروه وربيعه وداود بنظر تعارض احاديث ورجوع باباحت اصلى وبعضى تحريم را مختص باهل مدينه گويند وكسى كه بر سمت آنست واما كسى كه قبله وى درجهت مشرق ومغرب باشد جايز است مراورا استقبال واستدبار مطلقا بجهت عموم شرقوا او غربوا واو آخر حديث واين قول پوشيده نيست خصوصا نزد ملاحظه لفظ غائط در نهى وصيغه حاضر در امر **باب** من تبرز على لبنتين كسى كه برآيد بحاجت براز بر دو خشت فى الصراح تبرز بجانجگاه برآمدن **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن يحيى بن سعيد انصارى عن محمد بن يحيى بن حبان بفتح حاء مهمله وتشديد موحده نجارى بتشديد جيم مدنى سنه يكصد وبست وبك عن عمه واسع بن حبان بن منقذ بن عمرو هر سه تابعى اند ليكن واسع را رويت گفته اند وپدر روى هارا صحبت عن عبد الله بن عمر انه كان يقول بود ابن عمر كه ميگفت ان ناسا يقولون اذا قعدت على حاجتك فلا تستقبل القبلة ولا بيت المقدس تحقيق جمعى از مردم ميگويند وقتيكه نشينى بر حاجت انسانى خود پس استقبال مكن قبله را وبيت المقدس را كه قبله اول اسلام وقبله انبياء پيشين است فقال [illegible] عمر اعاده است لفظ سابق را بادنى تغاير تاكيد وفا براى سببيت است يعنى چون [illegible]

در فتح الباری نقل از ترمذی کرده که مکروه داشته اند اکثری از اہل علم خواب را پیش از نماز عشا و رخصت کرده اند بعضی مطلقا و بعضی خاصة در رمضان وقتی که باشد مرا این نایم را کسی که بیدار کند بروقت یا عادت دارد که بیدار می شود در وقت مختار و سخن این بعض بات تفصیه جید است از انکه علت کراهت خروج وقت است نفس خواب مکروه نیست طحاوی گوید پیش از وقت رخصت است و بعد از در آمدن وقت عشا مکروه اما حدیث بعد از نماز عشا گفته اند اگر دران مصلحتی باشد که بیرون نبود از دایرهٔ دین چنانچه مباحثه علم و اخبار و آثار صلحا و اتقیا و موانست مهمان و تالیف عروس و امثال آن مکروه نیست و درین معنی اخبار و آثار بسیار وارد شده است چنانکه پوشیده نیست بر متتبعان آثار **باب النوم قبل العشاء لمن غلب** در مکروه نابودن خواب پیش از نماز عشا مر کسی را که مغلوب خواب است **حدثنا** ایوب بن سلیمان بن بلال قال حدثنی ابو بکر عن سلیمان قال حدثنا صالح ابن کیسان قال اخبرنی ابن شهاب عن عروة ان عائشة قالت اعتم رسول الله صلی الله علیه وسلم بالعشاء حتی ناداه عمر الصلوٰة نام النساء والصبیان گفت عائشه درنگ کرد رسول خدا رحمت کناد خدا بروی و سلامت شبی بنماز عشا تا انکه فریاد کرد عمر شتاب کن نماز را خواب کردند زنان و خوردسالان فخرج فقال ما ینتظرها من اهل الارض احد غیرکم پس برآمد آنحضرت و فرمود انتظار نمی برد این نماز را از اہل زمین هیچ یکی جز شما قال ولا یصلی یومئذ الا بالمدینة گفت یکی از راویان این حدیث و نماز گذارده نمی شود درین روز مگر در مدینه قال وکانوا یصلون فیما بین ان یغیب الشفق الی ثلث اللیل الاول گفت راوی و بودند صحابه که نماز میکردند همراه آن حضرت درمیان غایب شدن شفق تا سه دانگ اول شب **حدثنا** محمود قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی نافع قال حدثنا عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم شغل عنها لیلة فاخرها حتی رقدنا فی المسجد ثم استیقظنا ثم رقدنا ثم استیقظنا ابن عمر گوید رسول خدا رحمت و سلامت باد بروی باز داشته شد از نماز عشا یکشبی پس تاخیر کرد آنرا تا آنکه خواب کردیم همه در صف نشسته پیشتر بیدار شدیم بیشتر خواب کردیم و باز بیدار شدیم ثم خرج علینا النبی صلی الله علیه وسلم ثم قال لیس احد من اهل الارض ینتظر الصلوٰة غیرکم پیشتر برآمد بر ما پیغمبر خدا و گفت نیست هیچ یکی از اہل زمین که انتظار میبرد نماز را جز شما علما گفته اند خواب مذکور خواب قاعده بود نه مضطجع تا ناقض وضو باشد از انکه هیچ کس روایت نکرده که بعد ازین خواب وضو کردند بهر تقدیر حدیث دلیل بر آن نیست که هر خواب ناقض نباشد وکان ابن عمر لا یبالی اقدمها ام اخرها اذا کان لا یخشی ان یغلبه النوم عن وقتها و بود ابن عمر باک نمیداشت که آیا تقدیم کند نماز را یا تاخیر کند در وقتی که بود که نمیترسید این را که غالب آید او را خواب در وقت مختار وقد کان یرقد قبلها و تحقیق بود که خواب میکرد ابن عمر پیش از نماز قال ابن جریج قلت لعطاء گفت ابن جریج گفتم عطا را آنچه نافع از ابن عمر نقل کرده فقال سمعت ابن عباس یقول اعتم رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة بالعشاء حتی رقد الناس واستیقظوا ورقدوا واستیقظوا فقام عمر بن الخطاب فقال الصلوٰة قال عطاء قال ابن عباس فخرج نبی الله صلی الله علیه وسلم کأنی انظر الیه الآن یقطر رأسه ماء گفت ابن عباس پس برآمد پیغمبر خدا رحمت و سلامت خدا باد بروی بحالی که گویا می بینم بسوی آن حضرت الکنون که می چکید آب سر او واضعا یده علی رأسه درحالی که نهاده آن حضرت دست خود را بر سر خود فقال لولا ان اشق علی امتی لامرتهم ان یصلوها هکذا پس فرمود اگر نبودی که رنج اندازم بر امت خود البته میفرمودم و واجب میکردم این را که نماز عشا درین وقت کنند فاستثبت عطاء ابن جریج گوید پس طلب ثبوت کردم و استفهام نمودم عطا را کیف وضع النبی صلی الله علیه وسلم علی رأسه یده کما انبأه ابن عباس چگونه نهاده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر سر مبارک خود دست را چنانچه خبر داده او را ابن عباس

مدینه سفتاد و پنج درجه و بست دقیقه است و عرض بیت المقدس شست و شش درجه و بست ... و عرض بست و یک درجه و چهل دقیقه پس مسامت نباشد کذا حققه التورپشتی پوشیده نماند که مدار تکلیف باستقبال بر تحقیق حسابی نیست بلکه بر تقریب و ظن است بجهت قبله و لهذا مسجد القبلتین بنا کرده شده است یکی مشابه دیگر و اینقدر در ملازمت استقبال کمی باشد بار دیگری کفایت میکند اری انحراف از قبله تخمینی باستقبال واسته باز و عدم تعمق نظر در خصوص وقت البته محتمل است و بمعنی سقط حجت باشد در مقابل حدیث نهی که صریح است درین باب و ادعا کرده خطابی اجماع را بر عدم تحریم استقبال بیت المقدس مر کسی را که درین استقبال مستدبر کعبه نگردد لیکن عسقلانی تحریم از ابن سیرین و ابراهیم و بعض شافعیه حکایت کرده و قال و گفت ابن عمر مر واسع را لعلک من الذین یصلون علی اوراکهم شاید که تو از ان کسانی که نماز میکنند بر سرینهای خود یعنی برخلاف هیئت سنة سجده چسپیده میدارد سرین را بر زمین و تکیه میکنی بران پس بمعرفت سنة خلا هم آشنا نباشی تخصیص این صفت بذکر بجهت وضوح مخالفت او ست مر هیئت معروفه سنة را که ترک نمیکند آنرا اگر جاهل محض و بادیه نشین تا در تکمیل مخاطب ابلغ باشد یا تقریب است چنانچه از سیاق مسلم مستفاد شود که گفت واسع بودم که نماز میکردم در مسجد ناگاه عبد الله بن عمر نشسته بود پس هرگاه تمام کردم نماز را برگشتم بسوی وی پس گفت عبد الله که میگویند مردم الحدیث پس گویا ابن عمر دید در حال سجود وی چیزی که در شک افتاد ازان پس سوال کرد باین عبارت فقلت لا ادری والله واسع گوید پس گفتم در جواب ابن عمر نمیدانم آنچه میگوئی و از حال خنته چرا پرسم فقال مالک پس گفت امام مالک که از رواة این حدیث است یعنی الذی یصلی ولا یرتفع عن الارض یسجد وهو لاصق بالارض مراد میدارد ابن عمر از مصلی علی الورک آنکه نماز میگذارد بحالی که بلند نمیشود سرین او یا بلند نمی شود آنکس باعتبار حال سرین از زمین و وی پیوسته بزمین است **باب خروج النساء الی البراز** برآمدن زنان از خانه بسوی صحرا برای قضاء حاجت براز بفتح موحده و بمهله و معجمه بمعنی قضا و اسع و بکسر اول کنایه است از آنچه برون آید از مخرج معتاد هردو مروی و صحیح است **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث قال حدثنی عقیل عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة ان ازواج النبی صلی الله علیه وسلم کن یخرجن

اسماء الرجال

فبدّد لی عطاء بین اصابعه شیئا من تبدید پس کشاد برای نمودن من عطا میان انگشتان خود اندکی از کشادگی ثم وضع اطراف
اصابعه علی قرن الراس ثم ضمها یمرّها کذلک علی الراس پس بستر نهاد عطا طرفهای انگشتان خود را بر جانب سر پس ترپیوست انگشتان را
بحالی که میگذراند آنها را بهمین صورت بر سر حتی مسّت ابهامه طرف الاذن مما یلی الوجه علی الصدغ وناحیة اللحیة
تا آنکه سود نر انگشت او جانب گوش را از آنچه متصل روی است بر شقیقه بگوشه ریش واین در رنگ صورت مسح تمام سر است
که برای فشردن موی از آب کرده لا یعصر ولا یبطش الا کذلک یعنی ضم نکرد انگشتان را وجمع نکرده موی را در کف دست بلکه افشاندن
بنشتی دست بود بر سر در بعضی روایات لا یقصر بقاف است بمعنی لا یترک ولا یبطئ یعنی ترک نیاورد این فعل را و اهمال نورزید ودران
واستعجال نکرد دران مگر همچنین که دیدی وقال لولا ان اشق علی امتی لامرتهم ان یصلوا هکذا **باب** وقت العشاء
الی نصف اللیل بیان آنکه وقت نماز عشا تا نیم شب است گفته اند که ظاهر از سوق ترجمه آنست که تا نیم شب باشد وبس
وهمین است مذهب مولف رح اصطخری که از شافعیه است گفته که بعد از نیم شب اگر نماز کند قضا است از فتح الباری نقل کرده اند
که ندیده ام حدیثی صحیح ثابت که وقت عشا تا طلوع صبح است انتهی پوشیده نماند اگر مقصود از ترجمه این معنی باشد حدیث که ایراد
کرده دلالت ندارد بران پس حمل باید کرد بر آنکه مراد وقت غیر مکروه است وآنکه از فتح الباری نقل کرده خالی از تعجب نیست که ام
حدیث صحیح تر از حدیث امامت جبرئیل علیه السلام خواهد بود که مولف آنرا مکرر ایراد کرده است وقال ابو برزة کان النبی صلی الله
علیه وسلم یستحب تاخیرها گفت ابو برزه بود آنحضرت که دوست میداشت تاخیر عشا را ودرین قید نصف شب
مذکور نیست لیکن در باب وقت الظهر عند الزوال گذشت که ابی المنهال از ابی برده بار دوم تاخیر تا شطر اللیل روایت کرده **حدثنا**
عبد الرحیم المحاربی قال حدثنا زائدة عن حمید الطویل عن انس قال اخر النبی صلی الله علیه وسلم صلوة العشاء الی نصف
اللیل ثم صلی ثم قال قد صلی الناس وناموا اما انکم فی صلوٰة ما انتظرتموها گفت انس
تاخیر کرد شبی پیغمبر خدا رحمت وسلامت باد بروی نماز عشا را تا نیم شب پس تر گذارد وفرمود بتحقیق نماز گذاردند مردم وخواب کردند آگاه
باشید که بتحقیق شما در نماز بوده اید مادامی که انتظار او دارید آنرا وزاد ابن ابی مریم قال اخبرنا یحیی بن ایوب قال حدثنی حمید
سمع انسا کانی انظر الی وبیص خاتمه لیلتئذ وزیاده کرده است سعید بن ابی مریم درین حدیث که شنیده انس را که گفت
چنانستی که می بینم بسوی لمعان خاتم آنحضرت درین شب که تاخیر کرده عشا لیلتئذ مثل یومئذ است **باب** فضل صلوٰة الفجر
زیادتی ثواب نماز فجر **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن اسمعیل قال حدثنا قیس قال قال لی جریر بن عبد الله کنا عند النبی
صلی الله علیه وسلم اذ نظر الی القمر لیلة البدر قال اما انکم سترون ربکم کما ترون هذا لا تضامون
او لا تضاهون فی رؤیته گفت قیس گفته است مرا جریر بودیم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که دید بسوی ماه شب چهاردهم
فرمود آگاه باشید که بتحقیق شما خواهید دید پروردگار خود را چنانچه می بینید این ماه را تکلف وزحمت نمیکشید در دیدن آن چنانچه در دیدن
ماه نو یا اشتباه نمی شود بر شما وشک نمیکنید در دیدن آن فان استطعتم ان لا تغلبوا علی صلوٰة قبل طلوع الشمس وقبل
غروبها فافعلوا پس اگر توانستید این را که مغلوب خواب وشغل کارها نباشید وقادر باشید بر گذاردن نمازی که پیش از طلوع
آفتاب است وپیش از غروب آن که نماز فجر وعصر است پس بکنید ترک مغلوبیت که لازم آن ادای نمازهاست یا بکنید آن نمازها را
ثم قال فسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل غروبها پس تر خواند این آیه را ومعنی آنست که تنزیه کن بستایش پروردگار خود
درین دو وقت وتفسیر کرده اند بنماز فجر ونماز عصر ودرین حدیث اشارت است که دیدن حق از صفا ونورانیت این دو نماز خواهد بود

مرد سنه پنجاه وچهار لیلة عن
اللیالی عشاء پس برآمده سوده جفت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم شبی از شبها وقت عشا واین ستر تا رگی
پیش از نزول آیه حجاب بثیاب بود که فرمود یدنین
علیهن من جلابیبهن وبعد از ان اگرچه ظاهر بدن مستور
بجامه می بود لیکن شخص هنوز متمیز میشد از وضع
اجمالی چنانچه گفت وکانت امرءة طویلة فناداها
عمر وبود سوده زنی دراز قد پس بانگ زد عمر الا قد عرفناک
آگاه باش که بتحقیق شناختم ترا یا سودة حرصا علی ان
ینزل الحجاب گفت این را بجهت حرص وی برین که
نازل شود حجاب کلی یا از برای مصلحتی که در نظر داشت در
باب آنچه ستر فانزل الله آیة الحجاب پس نازل کرد خدا تعالی
آیه حجاب را ولا تدخلوا بیوت النبی تا آخر پس اخذ کردند نشستن
در خانها واز برآمدن باز ماندند ولازم نمی آید که نزول
آیه بعد از ین قصه بلا تراخی باشد تا اشکال بودن قصه
ولیمه زینب بنت جحش تقریب نزول چنانکه آیه مشعر است
بران وارد شود بلکه جائز است که بعد قصه سوده قصه
زینب نیز تقریب باشد وآن یکی از یازده موضع است
که قرآن دران موافق رای عمر نازل شده ودر کتاب
التفسیر شرح مقام مفصل مذکور گردد ان شاء الله تعالی
حدثنا زکریا بن یحیی بن صالح لولوئی ابو یحیی
حافظ فقیه لخمی سنه دو صد وسی قال حدثنا ابو اسامة
حماد بن ابو اسامه کوفی عن هشام بن عروة عن
ابیه عن عائشة رضی الله عنها عن النبی صلی الله
علیه واله وسلم قال گفت آنحضرت مر ازواج مطهرات
را بعد از آنکه شکوه کرد سوده پیش وی از گفته عمر ووحی کرده
شد بسوی او قد اذن لکن ان تخرجن فی حاجتکن
تحقیق اذن داده شد شما را این که بر آئید از خانها در
حاجت خود ها قال هشام گفت هشام یعنی البراز
مراد میدارد آنحضرت از لفظ حاجت خاص حاجت براز
را چون مکانات ضرور در نبوت در خانها درست نبود
برای رفع حرج چندی ماذون بخروج بجهت قضای این
حاجت ماندند ومفهوم ازین کلام وفرمودن آن در برابر
قول عمر بن خطاب که در صحیح است مشروعیه حجاب اشخاص
ومنع از خروج آنست که این اذن مخصوص بخروج
برای قضای حاجت براز بود چنانچه تفسیر کرد هشام
وسوای آن در ضیق احتجاب واحتیاط احتراز ماند وگویا
این توطیه وتمهید بود برای نزول حجاب کلی اشخاص که
بعد ازین بمراجعت عمر گفت یا رسول الله بدرستی که
زنان تو می در آید بر ایشان نیکوکار وبدکار کاش امر کنی ایشان
را بحجاب بوقوع قصه ولیمه زینب تصریح بمانع تغلیظ
دران درآیه مستقل نازل شد واین بار سیوم بود که مشروعیة
حجاب بکمال رسید **باب** التبرز فی البیوت بجا جنگاه
رفتن در خانها **حدثنا** ابراهیم بن المنذر بضم
میم وکسر ذال معجمه قال حدثنا انس بن عیاض ابو ضمره
لیثی سنه دو صد عن عبید الله بتصغیر ابن عمر بن
حفص بن عاصم بن عمر بن خطاب رضی الله عنه سنه

حدثنا هدبة بن خالد قال حدثنا همام قال حدثني ابوجمرة عن ابي بكر بن ابي موسى عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من صلى البردين دخل الجنة فرمود كسى كه گذارده نماز فجر وعصر درآمده است بهشت را چون وقت نماز فجر وعصر در اول وآخر روز كه سردى در آن وقت ميباشد متعين است اين هردو نماز را بردين نام كرده اند وتعبير بصيغه ماضى از كمال وثوق باين وعده است ومعنى آنست كه اين دو نماز از كمال فضيلت از موجبات دخول جنت اند وقال ابن رجاء حدثنا همام عن ابي جمرة ان ابابكر بن عبد الله بن قيس اخبره بهذا حدثنا اسحق عن حبان قال حدثنا همام قال حدثنا ابو جمرة عن ابي بكر بن عبد الله عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم مثله مقصود ازين دو تعليق آنست كه ابوجمره اين حديث را مرسل روايت كرده واسحق مذكور مرفوع آورده بهر دو تقدير تقويت اسناد مذكور كرده

باب وقت الفجر

حدثنا عمرو بن عاصم قال حدثنا همام عن قتادة عن انس ان زيد بن ثابت حدثه انهم تسحروا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قاموا الى الصلوٰة قلت كم كان بينهما قال قدر خمسين او ستين يعنى آية مرويست از انس بن مالك كه زيد بن ثابت حديث كرد او را كه ياران پيغمبر سحور رمضان ميخوردند با پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى پستر استادند بنماز سنت وفرض فجر گفتم چند مقدار بود ميان اين سحور ونماز گفت بقدر پنجاه يا شصت يعنى آيت قرآن ح حدثنا الحسن بن الصباح سمع روح ابن عبادة قال حدثنا سعيد عن قتادة عن انس بن مالك ان نبي الله صلى الله عليه وسلم وزيد بن ثابت تسحرا فلما فرغا من سحورهما قام نبي الله صلى الله عليه وسلم الى الصلوٰة فصلى قلنا لانس كم كان بين فراغهما من سحورهما ودخولهما في الصلوٰة قال قدر ما يقرأ الرجل خمسين آية مرويست از انس كه پيغمبر خدا رحمت وسلامت حق باد بروى وزيد بن ثابت شبى سحور خوردند وهرگاه فارغ شدند از سحور ايستاد پيغمبر خدا بنماز صبح پس نماز گذاردند گفتيم مر انس را چه قدر فرق بود ميان فراغ ايشان ودرآمدن در نماز گفت مقدار زمانى كه ميخواند مردى پنجاه آيت قرآن در فتح البارى گفته مراد ميان فراغ از سحور تا اذان ابن ام مكتوم است وسنت صبح بعد از ان ادا فرموده بعد از ان خوابى كرده بنماز فرض قيام مى نموده پس حديث دلالت بر اول وقت نميكند حدثنا اسمعيل بن ابي اويس عن اخيه عن سليمان عن ابي حازم انه سمع سهل بن سعد يقول كنت اتسحر في اهلي ثم تكون سرعة بي ان ادرك صلوٰة الفجر مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ميگويد سهل بن سعد بودم من كه سحور ميخوردم در خانه پستر ميبودم شتابى كه دريابم نماز فجر را با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اين حديث هم نص در استعجال باول وقت نيست شايد كه خانه سهل در عوالى شهر باشد ومسافت عوالى معلوم شده است حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني عروة بن الزبير ان عائشة اخبرته قالت كن نساء المؤمنات يشهدن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوٰة الفجر متلفعات بمروطهن گفت عائشه رضي الله عنها بودند زنان طايفه مسلمانان كه حاضر مى شدند با پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى نماز فجر را در حالى كه پيچيده بودند بچادرهاى خود ثم ينقلبن الى بيوتهن حين يقضين الصلوٰة لا يعرفهن احد من الغلس پستر برميگشتند سوى خانهاى خود هنگامى كه تمام ميكردند نماز را در حالى كه نمى شناخت ايشان را كسى باز دوراز تيرگى كه كيستند

باب من ادرك من الفجر ركعة

در بيان حال وحكم كسى كه دريافت از فجر ركعتى در وقت آن حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار وعن بسر بن سعيد وعن الاعرج يحدثونه عن ابي هريرة زيد بن اسلم روايت كرد ازين سه كس كه حديث كردند او را از ابوهريره ان رسول الله كه تحقيق پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قال من ادرك من الصبح ركعة قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصبح

شيخ الاسلام | كتاب الوضوء

چه اين وقتى بود كه كنيفها در خانه گرفته بودند ووجه ضعيف آن در مقابل حديث نهى عام سابق معلوم شد حدثنا يعقوب ابن ابراهيم بن يوسف دورقى قال حدثنا يزيد بن هارون بن زاذان بزاو وذال بروزن معجمه ابو خالد واسطى سنه دوصد وشش قال اخبرنا يحيى بن سعيد انصارى عن محمد بن يحيى بن حبان از عمه واسع بن حبان اخبره ان عبد الله بن عمر اخبره قال لقد ظهرت ذات يوم على ظهر بيتنا تحقيق برآمدم روزى بر بام خانه خود يعنى خانه خواهر خود حفصه رايت رسول الله بيس ديدم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم قاعدا على لبنتين مستقبل بيت المقدس نشسته بر دو خشت براى قضاء حاجت روكننده به بيت المقدس كه در شام است

باب الاستنجاء بالماء

شستن مخرج معتاد از پليدى بآب بحوالجه از شكم بيرون آيد استنجا وردن بجهت كه باقى باشد در يكى از دو مخرج بسنگ يا آب حدثنا ابو الوليد هشام بن عبد الملك طيالسى قال حدثنا شعبة عن ابي معاذ بضم ميم وبذال معجمه واسمه عطاء بن ابي ميمونة بصرى قدرى مولى انس بن مالك سنه يكصد وسى ويك قال سمعت انس بن مالك يقول كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذا خرج لحاجته اجيء انا وغلام بود انحضرت كه چون برمى آمد از خانه بالا ميان مردم براى قضاء حاجت مى آمدم من وپسرى ديگر غلام خورد سال را گويند تا برآوردن ريش واگر گفته شود بعد از ان پس آن مجاز است كذا فى الاساس معنا اداوة من ماء بجالى كه با ما اداوه بودى پر از آب اداوه بكسر همزه ظرف صغير از چرم كه ساخته ميشود براى وضو وجز آن

اسماء الرجال

فرمود کسی که دریافت از نماز صبح یک رکعت را پیش از آنکه طلوع کند آفتاب پس بتحقیق دریافت نماز صبح را و مَن اَدرَكَ رَكعةً من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرك العصر و کسی که دریافت یک رکعت را از نماز عصر پیش از آنکه غروب کند آفتاب پس بتحقیق دریافت عصر را درین حدیث تصریح نیست بآنکه این رکعت را مسلم داشته رکعتی دیگر بعد از طلوع و غروب کند و تواند که این حدیث در حق حائض و نو مسلم باشد یعنی اگر این قدر وقت بعد از تطهر از حیض یا اسلام دریابند بر ذمه آنها لازم شد قضای این نمازها و توان گفت که کسی که با امام یک رکعت یافت پس ثوابی تمام نماز را با امام دریافت و آنکه یک رکعت را نیافت ثوابی می باید کمتر از ثواب تمام نماز **باب** من ادرك من الصلوة ركعةً کسی که دریافت از نمازی یک رکعت پس آن نماز را دریافت **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن ابي سلمة بن عبد الرحمان عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ادرك ركعة من الصلوة فقد ادرك الصلوة فرمود کسی که دریافت یک رکعت از نماز پس تحقیق دریافت نماز را تمام این حدیث هم احتمال معانی که مذکور شد دارد و الله اعلم در ترجمه باب سابق دریافت وقت است از دو نماز و درین ترجمه دریافت رکعت نماز مطلق است و درمیان این دو باب تغایر ظاهر است **باب** الصلوة بعد الفجر حتى ترتفع الشمس حکم نماز بعد از فجر تا بلند شدن آفتاب **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا هشام عن قتادة عن ابي العالية عن ابن عباس انه قال شهد عندي رجال مرضيون وارضاهم عندي عمر رضي الله عنه مرویست از ابن عباس که بتحقیق گفته اخبار نمودند نزد من مردانی که خدا از آنها راضی است یعنی شک و شبهه نیست در راستی و دین داری آنها و راضی گردانید آنها از نزد من عمر بن خطاب ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن الصلوة بعد الصبح حتى تشرق الشمس وبعد العصر حتى تغرب بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی منع کرده از نماز پس از نماز صبح تا آنکه روشن شود آفتاب و بعد از نماز عصر تا غروب کند ظاهر منع است از همه نمازها نفل و قضای فرض درین دو وقت حنفیه گویند قضای فرض بعد از نماز عصر پیش از غروب رواست بموجب حدیث صحیح هرگاه کسی که یاد کند نماز فوتی را همان وقت اوست لیکن برین وجه فرق باید در نماز بعد از فجر و بعد از عصر **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن شعبة عن قتادة قال سمعت ابا العالية عن ابن عباس قال حدثني ناس بهذا یعنی حدیث مذکور را از طریق مسدد هم رسیده **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى بن سعيد عن هشام قال اخبرني ابي قال اخبرني ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تحروا بصلوتكم طلوع الشمس ولا غروبها قصد نکنید بنماز خود طلوع آفتاب را و نه غروب آنرا یعنی درین دو وقت نماز نکنید آفتاب پرستان درین دو وقت پرستش آفتاب میکردند از جهت تشبه منع فرموده مسلمانان را که درین دو وقت نماز کنند وقال حدثني ابن عمر قال قال رسول الله و گفت عروه حدیث کرد مرا ابن عمر گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا طلع حاجب الشمس وقتی که طلوع کند ابروی آفتاب کنایت از گوشه قرص آفتاب است فاخروا الصلوة حتى ترتفع پس تاخیر کنید نماز را تا آنکه تمام بلند شود واذا غاب حاجب الشمس فاخروا الصلوة حتى تغيب و وقتی که غایب شود گوشه آفتاب پس تاخیر کنید نماز را تا آنکه تمام غایب شود تابعه عبدة متابعت کرده است یحیی را بر روایت اینحدیث از هشام عبدة ابن سلیمان از قسطلانی مفهوم می شود که در دفع تناقض اینحدیث با احادیث سابقه که اگر یک رکعت را از وقت فجر و عصر دریابد تمام کند شافعیه گفته اند که درینحدیث قصد را اخذ کرده یعنی اگر بی قصد واقع شود چنانکه از خواب بیدار شود و نماز فراموش کرده بیاد آرد قاصد نیست باین نماز و ممنوع باشد پوشیده نماند که این بیدار شده و سهو کرده اگرچه در ابتدا قاصد این معنی نیست لیکن تمام کردن بقصد و اختیار است و علت منع چنانکه معلوم شده والبته بقصد نیست

سنگ بخوبت انداز اند و اصل درین زمان سنت تقدیری گویند چنانکه بیهقی و ابن ابی شیبه از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه روایه کرده اند که گفت کسانی که پیش از شما بوده اند می افگندند پشک را و شما ریخ می اندید ریخ زونی پس در عقب سنگ آب رسانید و این روایه بر تقدیر صحت ظاهرا بیان عذر از کسانی باشد که ترک کرده بودند استنجا بآب بالجمله جمهور سلف و خلف چنانکه قسطلانی گفته بر آنند که جمع آب و سنگ افضل است و اول بسنگ کنند تا تخفیف یابد نجاست و کم شود مباشرت آن بدست بعد از آن بآب کنند و برابر است در روی بول و غایط و اگر اقتصار بر یکی کنند بهتر آنست و شرط است طهارت سنگ گر در صورت جمع آبیه الله اعلم **باب** من حمل معه الماء لطهوره کسی که برداشته شود با وی آب برای طهارت او عام است از وضو و استنجا وقال ابو الدرداء عويمر بن مالك بن عبد الله بن قيس انصاري و گفتی بعضی بن زید بن قیس قاضی دمشق بود در خلافت عثمان سنه سی و یک بار و تعینی گفت ابو الدرداء مر علقمه کوفی را وقتی گذشت با وی و گفت علقمه خواسته بودم از خدا که میسر گرداند همنشین صالح برای من پس میسر گردانید ترا اليس فيكم صاحب النعلين آیا نیست در میان شما اهل کوفه صاحب خدمت نعلین که چون برمیخواست آنحضرت می پوشانید آنرا و چون می نشست می در آورد آن را در ذراع خود والطهور و خدمت آب طهارت والوسادة و خدمت بالش آنحضرت که عبد الله بن مسعود است یعنی با وجود چنین کس در کوفه چه احتیاج دیگر انست از اهل شام و جز آن در مجالست و سوالی کرمانی گفته مشهور در مناقب وی آنست که وی صاحب سواد است بتقدیم سین بر دال و شاید که سواد و سار درینجا یک معنی است از باب قلب یعنی نهانی گفتن و احتمال دارد که بمعنی بالش حمل کنند لیکن آن ثابت نشده انتهی وی این حدیث تمام در مناقب موصولا باید ان شاء الله تعالی **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن عطاء بن ابي ميمونة قال سمعت انسا يقول كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا خرج لحاجته تبعته انا وغلام منا میگفت انس پیروی میکردیم آنحضرت را من و غلامی که از ما بود و بجایی که معنا اداوة من ماء قطعه حدیث ابی الدرداء مشعر است بآنکه غلام مذکور ابن مسعود است و اطلاق غلام بروی بطریق مجاز در حدیث صحیح نیز آمده که فرمود آنحضرت او را بجایی که وی ابجر اند گوسفندان را بتحقیق تو هر آینه غلام معلمی و برین تقدیر قول انس منا یعنی از صحابه یا خادمان شریف و در روایه اسماعیلی که در روی من الانصار است پس شاید که آن از تصرف راویست که در روایه اصل منا دیده حمل بر قبیله کرد بآنکه اطلاق انصار بر صحابه جایز باشد اگرچه عرف خاص

بلکہ بلزوم تشبہ بکفر است واکثر اہل علم گفتہ اند کہ قصد وعدم قصد برابر است در کراہت این نماز حدثنا عبید بن اسمٰعیل عن ابی اسامۃ عن عبید اللہ عن خبیب بن عبد الرحمٰن عن حفص بن عاصم عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن بیعتین وعن لبستین وعن صلوتین نہی عن الصلوٰۃ بعد الفجر حتی تطلع الشمس وبعد العصر حتی تغرب الشمس وعن اشتمال الصماء وعن الاحتباء فی ثوب واحد یفضی بفرجہ الی السماء وعن المنابذۃ والملامسۃ تحقیق پیغمبر خدا منع کردہ از دو صورت بیع واز دو صورت لباس واز دو نماز منع کرد از نمازی پس از نماز فجر تا تمام طلوع کند آفتاب ونمازی بعد از نماز عصر تا تمام غروب کند واز پیچش صماء کہ چادر را بہ پیچد تنگ بر خود چنانکہ دست از شکم جدا نشود واز احتبا در یک جامہ کہ ہر دو پای جدا باشند از شکم وظاہر کند فرج را جانب فوق واز بیع منابذہ وملامسہ بیع منابذہ آنست کہ مردی جامۂ خود را بر مشتری اندازد بی آنکہ بگرداند یا نظر کند بوی وملامسہ آنست کہ دست برساند بوی بی آنکہ نظر کند بآن باب لا یتحری الصلوٰۃ قبل غروب الشمس قصد نکند مصلی نماز را پیش از غروب آفتاب یعنی بعد از آنکہ نماز عصر گذاردہ باشد عقد این باب با آنکہ از باب سابق حکم آن معلوم شدہ وقضا عنوان بقبل الغروب ہر چند در احادیث کہ ایراد کردہ قبل الطلوع ہم مرتبع شدہ گویا سائلی از حکم دو رکعت کہ بعد از عصر متعارف بودہ پرسیدہ در جواب او این باب جدا آوردہ واقتصار برای جواب او کردہ است حدثنا عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یتحری احدکم فیصلی عند طلوع الشمس ولا عند غروبہا فرمود قصد نکند یکی از شما پس باینکہ نماز کند نزد طلوع آفتاب ونہ نزد غروب آن حدثنا عبد العزیز بن عبد اللہ قال حدثنا ابرٰہیم بن سعد عن صالح عن ابن شہاب قال حدثنی عطاء بن یزید الجندعی انہ سمع ابا سعید الخدری یقول سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لا صلوٰۃ بعد الصبح حتی ترتفع الشمس ولا صلوٰۃ بعد العصر حتی تغیب الشمس میفرمود کہ نمازی درست نیست بعد از نماز صبح تا بلند شود آفتاب ونیست نمازی بعد از نماز عصر تا آنکہ غایب شود آفتاب حدثنا محمد بن ابان قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبۃ عن ابی التیاح قال سمعت حمران بن ابان یحدث عن معاویۃ قال انکم لتصلون صلوٰۃ لقد صحبنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فما رأیناہ یصلیہا ولقد نہی عنہا یعنی الرکعتین بعد العصر گفت ابو التیاح شنیدم حمران بن ابان را کہ حدیث میکرد از معاویہ کہ گفت تحقیق شما می گذارید نمازی را تحقیق صحبت داشتیم پیغمبر خدا را رحمت خدا باد بر وی پس ندیدہ ایم آن حضرت را کہ میگذارد آن نماز وحال آنکہ تحقیق منع کردہ است از آن یعنی دو رکعت بعد از نماز عصر این نفی معارض است باثبات غیر او کہ گفتہ است آنحضرت میگذارد دو رکعت نفل بعد از عصر ومثبت مقدم است بر نافی وروایت عائشہ چنانکہ بیاید باثر کہا ہی تعنی اسد راہ نسخ بر بستہ است حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا عبدۃ عن عبید اللہ عن خبیب عن حفص بن عاصم عن ابی ہریرۃ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن صلوتین بعد الفجر حتی تطلع الشمس وبعد العصر حتی تغرب الشمس گفت ابو ہریرہ منع کرد رسول خدا رحمت وسلامت خدا باد بر وی از دو نماز بعد از نماز فجر تا تمام طلوع کند آفتاب ونماز بعد از عصر تا غروب کند آفتاب باب من لم یکرہ الصلوٰۃ الا بعد العصر والفجر در بیان قول کسی کہ مکروہ نمی دارد نماز را مگر بعد از نماز عصر ونماز فجر رواہ عمر وابن عمر وابو سعید وابو ہریرۃ روایت کردہ است نہی را این چار کس از صحابہ کرام حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع عن ابن عمر قال اصلی کما رأیت اصحابی یصلون گفت ابن عمر نماز میکنم چنانچہ من دیدہ ام یاران خود را کہ اصحاب پیغمبر بودند نماز میکردند لا انہی احدا یصلی بلیل او نہار ما شاء ومنع نمیکنم ہیچکس را کہ نماز میکند بشب یا بروز ہر چہ خواہد بود غیر ان لا تحروا طلوع الشمس ولا غروبہا جز آنکہ میگویم قصد نکنید در نماز طلوع آفتاب

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

بغندر قال حدثنا شعبۃ عن عطاء بن ابی میمونۃ انہ سمع انس بن مالک یقول کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم یدخل الخلاء فاحمل انا وغلام اداوۃ من ماء وعنزۃ یستنجی بالماء می در آمد آنحضرت حاجتگاہ را پس بر میداشتم من ویسری آوندی از آب وعنزہ را بجائی کہ استنجا میکرد بآب اما عنزہ پس بجہت سترۂ نماز در صحرا ودفع توہم ضرر بجز بہ وکاوش زمین برای گرفتن کلوخ وکسبت کردن آن برای بول وغایط وامثال آن از فواید بود واین حدیث صریح است در آنکہ عادت شریف استنجا بآب بود وحجت است بر کسی کہ منع کردہ بجہت آنکہ آب مطعوم است وحال آنکہ آب مدینہ شیرین بود تابعہ النضر بفتح نون وسکون معجمہ ابن شمیل بضم شین منقوطہ مازنی از اتباع تابعین است سنہ دو صد و چہار وشاذان بشین وزای ہر دو معجمہ لقب اسود بن عامر ابو عبد الرحمٰن شامی است سنہ دو صد وشش گویا معرب شادان بدال مہملہ است بمعنی خوش وخرم عن شعبۃ متابعت کرد محمد بن جعفر را النضر وشاذان از شعبہ باب النہی عن الاستنجاء بالیمین منع کردن شارع از استنجا بدست راست حدثنا معاذ بن فضالۃ بفتح فا ومعجمہ بصری از قدماء شیوخ بخاری است قال حدثنا ہشام بن عبد اللہ ہو الدستوائی بفتح دال وسکون سین ہر دو مہملہ وفتح فوقیہ وہمزہ پیش از یا بیان نسبت کلام مولف است بالفظ شیخ عن یحیی بن ابی کثیر عن عبد اللہ ابن ابی قتادۃ ابو ابراہیم سلمی بفتح مہملہ ولام سنہ یک صد وپنج عن ابیہ ای قتادۃ حارث ابن ربعی بکسر را خزرجی انصاری فارس رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم حاضر شدہ احد وغزوات ما بعد را لیکن در بدر اختلاف است سنہ پنجاہ وچہار قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ

وغروب آنرا پوشیده نماند که درینجا دو حکم است یکی آنکه بعد از نماز فجر و عصر پیش از طلوع آفتاب و غروب نمازی دیگر نکنند و دوم آنکه وقت
طلوع و غروب نماز نکنند و عنوان حکم اول باقوال صحابه اثبات نموده و حدیث ناطق بحکم ثانی است فعلیک بالتطبیق گفته اند که این
حدیث دلیل امام مالک است که گفته باکی نیست بنماز نزد استوای آفتاب ابن ابی شیبه روایت کرده که مسروق نماز میکرد نزد استوا بوی
گفتند که درین هنگام درهای دوزخ کشاده میشود گفت پس درین وقت استعاذه بنماز کردن بهتر باشد پوشیده نماند که کشاده شدن
درهای دوزخ اگر علت منع در کلام شارع واقع شده چنانکه فرموده ابردوا الظهر فان شدة الحر من فیح جهنم این عذر مسروق گنجایش
ندارد و بمنع رفته است درین وقت امام اعظم و امام شافعی و امام احمد بحدیثی که درین نص است در منع نماز در وقت استوا از شافعی استثنای
روز جمعه روایت کرده اند بسبب مبالغه که در تکبیر روز جمعه واقع شده **باب ما یصلی بعد العصر من الفوائت ونحوها** حکم نمازی
که میگذارند بعد از نماز عصر از قضاها و مانند آن از رواتب و نماز جنازه وقال کریب عن ام سلمة قالت صلی النبی صلی الله علیه
وسلم بعد العصر رکعتین روایت کرد کریب بضم کاف مولی ابن عباس از ام سلمه که گفت گذارد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا
بروی بعد از نماز عصر دو رکعت وقال شغلنی ناس من عبد القیس عن الرکعتین بعد الظهر و فرمود باز داشت مرا مردمانی که از
قبیله عبد القیس آمده بودند از دو رکعتی که بعد از ظهر بود شافعی دلیل گرفته این را بر آنکه پس از عصر نمازی که او را سببی باشد رواست بی کراهت
مانعان گویند که قضای این سنت از خصایص آن حضرت بوده قیاس را نمی شاید **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا عبد الواحد بن
ایمن قال حدثنی ابی انه سمع عائشة قالت والذی ذهب به ما ترکهما حتی لقی الله وما لقی الله حتی ثقل عن الصلوة
گفت عائشه سوگند کسی که برده است آن حضرت را ترک نکرده این دو رکعت را تا آنکه ملاقات کرد خدا را کنایت از موت است و ملاقات
نکرد خدا را تا آنکه گرانی کشید از نماز این قول از برای تاکید آورده یعنی با آنکه نماز ها بر آن حضرت گرانی میکرد دو رکعت بعد از عصر را ترک
نفرموده وکان یصلی کثیرا من صلوته قاعدا و بود آن حضرت که میگذارد بسیاری از نماز نشسته این مقدمه در بیان گرانی نماز است
تعنی الرکعتین بعد العصر میخواهد عائشه ازین نماز که گفت ترک نکرده آنرا در مدت حیات دو رکعت را بعد از نماز عصر فکان
النبی صلی الله علیه وسلم یصلیهما ولا یصلیهما فی المسجد مخافة ان یثقل علی امته وکان یحب ما یخفف عنهم
و بود آن حضرت که میگذارد دو رکعت و نمیگذارد آنرا در مسجد از ترس آنکه گران شود بر امت او بواسطه التزام متابعت و بود آن حضرت
که دوست میداشت چیزی را که تخفیف کند از امت **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی قال حدثنا هشام قال اخبرنی ابی قال
قالت عائشة یا ابن اختی ما ترک النبی صلی الله علیه وسلم السجدتین بعد العصر عندی قط گفت پدر هشام که عروه بن زبیر بن اسماء بنت
ابی بکر است گفته است عائشه ای خواهرزاده من ترک نکرده است هرگز پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی دو رکعت را بعد از عصر نزد من هرگز
یعنی هرگاه که نوبه من بودی یا نزد علم و دانست من مراد از سجده رکعت است مجازا باطلاق اسم جزء بر کل **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال
حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الشیبانی قال حدثنا عبد الرحمن بن الاسود عن ابیه عن عائشة قالت رکعتان لم یکن رسول الله صلی الله
علیه وسلم یدعهما سرا ولا علانیة گفت عائشه دو رکعت است یعنی دو نماز است که نبود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی
که ترک میکرد آنرا در خلوت و نه در جلوت رکعتان قبل صلوة الصبح و رکعتان بعد العصر دو رکعت پیش از نماز صبح و دو رکعت بعد از نماز عصر
حدثنا محمد بن عرعرة قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق قال رایت الاسود و مسروقا شهدا علی عائشة قالت ما کان
النبی صلی الله علیه وسلم یاتینی فی یوم بعد العصر الا صلی رکعتین گفت ابو اسحق دیدم اسود بن یزید نخعی را و مسروق را حاضر شدند و آمدند
بر عائشه و گفت عائشه نبود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که می آمد نزد من در روزی بعد از عصر مگر آنکه میگذارد دو رکعت را یعنی می آمد

غالب است و در بروفرج نیز همین حکم دارد و لا یتمسح
بیمینه و استنجا نکند بدست راست خود و این در غائط
خود ظاهر است اما مشکل میشود در استنجا بکلوخ از بول
اگر بدست چپ کند عضو بدست راست باید گرفت
و این ممنوع است پس طریقش آنست که بگذراند عضو
را بدست چپ و بساید بر چیزی که گرفته است آنرا بدست
راست و دست راست متحرک نباشد تا استنجا بیمین لازم
نیاید شیخ ابن حجر این را از امام الحرمین و غزالی و بغوی نقل
کرده و گفته هر که دعوی کند که درین صورت استنجا بیمین لازم
می آید غلط کرده و نیست این مگر مانند کسی که می ریزد آب را
بدست چپ در حالت استنجا و از طیبی آورده که نهی از
استنجا بیمین مختص بدبر است و گفته که این ادعا مردود
است و بعضی گویند استنجا کند بدیوار و مانند آن دست
چپ ملصق گرداند مقعد را بر زمین و بنهد کلوخ را میان
دو ناشته یا در دو انگشت پا و استنجا کند بدست چپ کار
نفرماید دست راست را اصلا و ظاهر است که این هیئه منکر نیست
بلکه متعذر است در غالب اوقات و راستی آنست
که اینهمه در تبیه تکلفات بی ضرورت افتاده اند و بعضی تکلف
گویند حجر در کف دست چپ نگهدارد و عضو را با انگشت
زیر کند و بر حجر بساید و باید دانست که این هر دو نهی تنزیه
است نزد جمهور چنانکه اول نهی تادیب است و بعضی
اهل ظاهر قایل بتحریم اند و کلام جمعی از شافعیه نیز مشعر
نووی گفته کسی که از شافعیه لا یجوز گفته مرادش نفی
استوای طرفین است بلکه مکروه و جانب ترک راجح است
و با قول بتحریم فعل آن اگرچه گناه است کافی باشد در حاصل
ظاهر و بعضی چنانکه گویند کفایت نکند و محل خلاف اینجا
است که دست بواسطه آب و جز آن مباشر استنجا شود
واما بدون آن حرام است بخلاف و برابر است چپ
و راست دران ذکره العسقلانی **باب لا یمسک**
ذکره بیمینه اذا بال نگیرد آلت خود را بدست راست
خود وقتیکه بول کند اشارت کرد بآنکه نهی مطلق از مس
ذکر بیمین محمول بر مقید بحالت بول است و در ما سوای
آن مباح است و در حدیث آمده که فرمود پیغمبر خدا صلی
الله علیه و آله و سلم طلق بن علی را وقتیکه سوال کرد از حکم
مس ذکر نیست آن مگر گوشت پاره از تو و این دلالت
کرد بر جواز در هر حال لیکن حالت بول باین حدیث
صحیح مستثنی باشد و ما عدای آن بر اباحت باقی ماند و
تخصیص منع باین حال ظاهرا بجهت خوف تلوث است
و بعضی در امساک عضو بدست ظاهر باشد عدم مس
یا محمول بر معنی امساک است و برین تقدیر این عبارت
بیان اذا اتی الخلاء فلا یمس ذکره بیمینه بود یا عام است
بجهت مبالغه در احتیاط و شک نیست که تشریف یمین و

هیچ حالی مگر بانیحال در تطبیق این اقوال عایشه وانچه گذشت که بعد از عصر تا غروب آفتاب نمازی نیست گفته اند که یکبار دو رکعت راتبهٔ
ظهر بجهت شغل بعضی امور ضروری از آنحضرت فوت شده بود وقضا کرد آنرا بعد از عصر وقضای سنت از خصایص آن حضرت است
پوشیده نماند که بر تقدیر تسلیم این خصوصیت اقوال عایشه نص است در آنکه این دو رکعت دایم بود از آن حضرت پس درین صورت
اگر گوییم نفی با اثبات تعارض نموده مثبت مقدم است بر نافی واگر گوییم اینجا قول بفعل متعارض شده درین صورت قول راجح میباشد فتدبر

باب التكبير بالصلوة في يوم غيم

دربیان مبادرت وشتاب کردن نماز از ترس فوت وقت در روزی که ابر دارد وظاهر ازین ترجمه مطلق نماز است وحدیث ظاهر در نماز عصر است ولهذا تعجیل نماز عصر در روز ابر مستحب داشته اند **حدثنا** معاذ بن فضالة
قال حدثنا هشام عن يحيى هو ابن ابي كثير عن ابي قلابة ان ابا المليح حدثه قال كنا مع بريدة في يوم ذي غيم فقال بكروا بالصلوة
گفت ابو الملیح بودیم با بریده در روزی که ابر داشت پس گفت بریده شتابی کنید بنماز فان النبي صلى الله عليه وسلم قال من
ترك صلوٰة العصر فقد حبط عمله تحقیق پیغمبر خدا فرمود کسی که ترک کند نماز عصر را عمداً بتحقیق ضایع شد عمل او وتطبیق اینحدیث
بمذهب اهل سنت که در غیر ارتداد والعیاذ بالله بحبط قائل نیستند سبق ذکر یافته است وتطبیق ترجمه بحدیث مذکور بر ظاهر است

باب الاذان بعد ذهاب الوقت

دربیان اذان گفتن بعد از رفتن وقت یعنی برای نماز قضا **حدثنا** عمران ابن ميسرة قال
حدثنا محمد بن فضيل قال حدثنا حصين عن عبد الله بن ابي قتادة عن ابيه قال سرنا مع النبي صلى الله عليه وسلم ليلة
گفت ابو قتاده شب آهنگی کردیم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی یکشبی فقال بعض القوم لو عرست بنا يا رسول الله پس گفت
بعضی از مردم اگر فرود آئی آخر شب ای پیغمبر خدا استراحت کنیم قال اخاف ان تناموا عن الصلوٰة فرمود می ترسم این راکه
خواب کنید ووقت بگذرد وغافل شوید از نماز قال بلال انا اوقظكم فاضطجعوا گفت بلال براعتماد حالی که دایم در بیدار کردن
مردم داشت من بیدار میکنم شمارا پس خواب کنید با آنکه خواب کردند برگفته بلال واسند بلال ظهره الى راحلته وتکیه کرد بلال پشت
خود را سوی مرکب خود فغلبته عيناه فنام پس غلبه کرد بلال را دو چشم او بخواب پس خواب کرد فاستيقظ النبي صلى الله
عليه وسلم وقد طلع حاجب الشمس پس بیدار شد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی وحال آنکه برآمده بود گوشهٔ آفتاب
فقال يا بلال اين ما قلت پس فرمود ای بلال کجاست وفای عهدی که کرده بودی فقال ما القيت علي نومة مثلها قط
گفت بلال پیش آورده نشده است بر من خوابی مانند این خواب هرگز قال ان الله قبض ارواحكم حين شاء وردها عليكم
حين شاء فرمود بتحقیق خدا گرفت روحهای شمارا هنگامی که خواست وباز داد بر شما هنگامی که خواست يا بلال قم فاذن بالناس
بالصلوٰة ای بلال خیز پس اذان گو آگاهی ده مردم بنماز فتوضأ فلما ارتفعت الشمس وابياضت قام فصلى
پس هرگاه بلند شد آفتاب وسپید وروشن گشت ایستاد ونماز کرد آن حضرت این حدیث بظاهر مناقض است بحدیث تنام عيناي
ولا ينام قلبي جواب گفته اند که اطلاع بر طلوع کار حس بصر است وآن خود پوشیده بود وآنکه دل آن حضرت آگاه نشد بر رفتن
وقت وتقاضای نماز که از جمله اشرف عبادات است ظاهر اول آن حضرت درین وقت مستغرق مشاهده یا وحی بوده است والله اعلم

باب من صلى بالناس جماعة بعد ذهاب الوقت

حکم کسی که گذارد نماز بمردم بجماعت پس از رفتن وقت نماز **حدثنا**
معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام عن يحيى عن ابي سلمة عن جابر بن عبد الله ان عمر بن الخطاب جاء يوم الخندق
بعد ما غربت الشمس فجعل يسب كفار قريش مرویست از جابر که عمر بن خطاب رضی الله عنه آمد روز غزوهٔ خندق پس
شروع کرد که دشنام میکرد کافران قریش را قال يا رسول الله ما كدت اصلي العصر حتى كادت الشمس تغرب گفت عمر

باب الاستنجاء بالحجارة

استنجا بسنگ وغیر آن **حدثنا** احمد بن محمد بن عون المكي ابو الوليد ازرقی
سنه دوصد وبست ودو قال حدثنا عمرو بن يحيى
بن سعيد بن عمرو المكي عن جده سعيد بن عمرو بن
سعيد بن عاص بن امية قرشی عن ابي هريرة قال
اتبعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم وخرج
لحاجته گفت ابو هریره از پی رفتم پیغمبر را صلی الله علیه
وآله وسلم بجائی که برآمده بود برای حاجت خود وکان
لا يلتفت فدنوت منه وبود آنحضرت که التفات
نمی کرد چپ وراست در راه پس نزدیک شدم از وی
فقال ابغني پس فرمود طلب کن برای من یا مدد کن
مرا بر طلب ابغ بغين معجمه با همزهٔ وصل وقطع هر دو روایة
است احجارا استنفض بها سنگها را که استنجا کنم بدان
في القاموس استنفض بالحجر استنجى او نحوه یا آنکه فرمود
مانند این لفظ چون استنظف وجز آن شک راوی است
ولا تاتني بعظم ولا روث وبیار مرا استخوان ونه
سرگین وتخصیص نهی باین دو چیز وبیان آن بعد امر
بطلب احجار دلالت میکند بآنچه بمثل آنست جایز باشد
وطلب مقتصر بر احجار نیست وذکر آن بجهت کثرة وجود
آنست وعلت نهی بعضی گویند که سرگین نجس است و
استخوان املس پس نجاست را دور نگرداند از نجه لاحق
کنند بوی هر نجس واملس را وصواب آنست انچه مرفوعا در
حدیث در کتاب المبعث زیاده آمده که فرمود آن هر دو
طعام جنیانند پس ممنوع باشد بطریق اولی انچه طعام
آدمیان باشد وهمچنان محترمات ایشان چون ورقهای کتب
علم وظاهر آنست که نجس در مقام تطهیر بکار نخواهد آمد
مگر آنکه ازاله عین نجاست حدث مقصود دارند وبعد از آن
آب پاک کنند چنانچه سابق اشارتی بآن گذشت فاتيته
باحجار بطرف ثيابي گفت ابو هریره پس آوردم آنحضرت را
سنگها در کنارهٔ جامهای خود فوضعتها الى جنبه و
اعرضت عنه پس نهادم آن سنگها را به پهلوی آنحضرت
ودور گردانیدم وبازگشتم از نزد وی فلما قضى اتبعه
بهن پس هرگاه قضای حاجت کرد عمل نمود از پس آن بر نیز
بسنگها یعنی استنجا نمود

باب لا يستنجى بروث

استنجا کرده نمی شود بسرگین واین باب با ترجمه ساقط است
در اکثر روایات **حدثنا** ابو نعيم فضل بن دكين
قال حدثنا زهير بن معاوية جعفی کوفی عن ابي اسحق
عمرو بن عبد الله سبيعي بفتح سين تابعی قال ليس ابو
عبيدة ذكره گفت ابو اسحق ابو عبیده بن عبد الله
بن مسعود ذکر نکرده است اینحدیث را بمن از پدر
خود ولكن عبد الرحمن بن الاسود سنه نود ونه
عن ابيه ولیکن ذکر کرده است عبد الرحمان از
پدر خود اسود بن یزید صاحب ابن مسعود ودر روایهٔ ابی
اسحق اینحدیث را الا ابی عبیده از پدر وی عبد الله نزد

ای رسول خدا نزدیک نبودم که بگذارم نماز عصر را تا آنکه نزدیک رسید آفتاب که غروب کند ظاهر از سوق کلام آنست که عمر بسبب اشتغال بمحاربهٔ کفار نماز عصر را تا این وقت که بآن حضرت این معنی بعرض رسانده نگذارده بود قسطلانی گوید ما كدت اصلی نفی قرب غروب نماز گذاردن میکند پس نفی نماز بطریق اولی خواهد بود انتهی پوشیده نماند که این نفی درین روایت تا قرب غروب است پس احتمال آنکه در وقت قرب غروب کرده باقیست قال النبی صلی الله علیه وسلم والله ما صلیتها فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بخدا سوگند که من هم نکرده ام نماز عصر را فقمنا الی بطحان فتوضاء للصلوٰة وتوضاء نالها پس برخاستیم بسوی بطحان که وادی است بمدینه پس وضو کرد آن حضرت مر نماز را و وضو کردیم ما مر آن نماز را فصلى العصر بعد ما غربت الشمس ثم صلى بعدها المغرب پس گذارد آن حضرت نماز عصر را بجماعت پس از آنکه غروب کرد آفتاب چنان که در روایت اسمعیلی از مولف آمده فصلی بنا العصر و بهمین مناسب میشود حدیث مر ترجمه را و نیز قوله فقمنا و توضانا اشارت میکند بآن پستر گذارد و بعد از نماز عصر مغرب را و این پیش از نزول نماز خوف بود باب من نسی صلوٰة فلیصل اذا ذکر ولا یعید الا تلك الصلوٰة کسی که فراموش کند نمازی را پس گو که بگذارد وقتی که یاد کند و اگر درین فراموشی نمازها گذارده اعاده نکند مگر همان نماز فراموش شده وقال ابراهیم النخعی من ترك صلوٰة واحدة عشرین سنة لم یعد الا تلك الصلوٰة الواحدة و گفت ابراهیم نخعی کسی که ترک کند بفراموشی یک نماز را بیست سال اعاده نکند مگر همان یک نماز را حدثنا ابو نعیم و موسی بن اسمعیل قال حدثنا همام عن قتادة عن انس بن مالك عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من نسی صلوٰة فلیصل اذا ذکرها فرمود کسی که فراموش کرده نمازی را پس گو بگذارد وقتی که یاد کند آن نماز را لا کفارة لها الا ذلك نیست تدارک مر آن نماز را مگر همان اعاده اقم الصلوٰة لذکری خدا فرمود اقامت کن نماز را برای یاد کردن من یا وقت یاد دادن من نماز را برای تو و این معنی مناسب مقام است قال موسی قال همام سمعته یقول بعد اقم الصلوٰة لذکری گفت موسی گفت همام شنیدم قتاده را که میگفت بعد از زمان روایت حدیث این آیت را یعنی نقل حدیث و تلاوت آیه یکبار نموده وقال حبان حدثنا همام قال حدثنا قتادة قال حدثنا انس عن النبی صلی الله علیه وسلم نحوه باب قضاء الصلوٰة الاولی فالاولی دربیان قضای نمازها بترتیب حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی قال حدثنا هشام قال حدثنا یحیی هو ابن ابی کثیر عن ابی سلمة عن جابر قال جعل عمر یوم الخندق یسب کفارهم فقال ما کدت اصلی العصر حتی غربت الشمس قال فنزلنا بطحان فصلی بعد ما غربت الشمس ثم صلی المغرب روایت است از جابر که گفت شروع کرد عمر روز غزوهٔ خندق که دشنام میداد کافران قریش را که بجنگ آمده بودند پس گفت نزدیک نبود که بگذارم نماز عصر را تا آنکه غروب کرد آفتاب گفت پس نزول کردیم با آنحضرت به بطحان پس گذارد نماز بعد از غروب آفتاب پستر گذارد نماز مغرب یعنی اول عصر گذارد و بعد از آن مغرب را باب ما یکره من السمر بعد العشاء دربیان چیزی که مکروه است کراهت تنزیهی از سخن کردن و افسانه گفتن بعد از نماز عشا السامر من السمر والجمع السمار والسامر ههنا فی موضع الجمع سامر مشتق از سمر است بمعنی حکایت کردن در شب و جمع سامر سمار است چنانکه جمع طالب طلاب والسامر که بمعنی جنس است درجای جمع واقع شده این عبارت بروایت ابی ذر واقع شده است گویا بتقریب لفظ سمر مولف تفسیر میکند سامرا که در آیت کریمه واقع شده قوله تعالی مستکبرین به سامرا تهجرون حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی قال حدثنا عوف قال حدثنا ابو المنهال قال انطلقت مع ابی الی ابی برزة الاسلمی فقال له ابی حدثنا کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی المکتوبة قال کان یصلی الهجیر وهی التی تدعونها الاولی حین تدحض الشمس گفت ابو المنهال رفتم با پدر خود بسوی ابی برزه اسلمی پس گفت مر او را پدرم چگونه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که میگذارد نمازهای فرض را

شیخ الاسلام | كتاب الوضوء

بدل سنگ سوم آوردم آنرا فاخذ الحجرین والقی الروثة پس گرفت آنحضرت آن دو حجر را و برتافت سرگین را و از ینجا معلوم شد که دو سنگ هم کفایت کند الا بهم سه تا لازم نیست چنانچه مذهب حنفی و مالکیه و داود است گویند شرط تفاوت و نظافت است اگرچه بکمتر از سه تا حاصل گردد و نزد شافعی و احمد و اصحاب حدیث بکمتر از سه سنگ استنجا نکنند و تمسک ایشان بحدیث سلمان است که روایه کرده آنرا مسلم که فرمود آنحضرت استنجا نکند یکی از شما بکمتر از سه سنگ و بحدیث عائشه که فرمود آنحضرت چون برود یکی از شما برای قضای حاجت خود باید که پاک کند بسه سنگ و نزد ما این امر و نهی محمول بر تادیب است بدلیل اکتفا بدو تا و بحدیث ابی هریره من استجمر فلیوتر من فعل فقد احسن و من لا فلا حرج وقال هذا رکس بکسر را فرمود آنحضرت این سرگین نجس است از ینجا ظاهر شود که علت منع از روث نجاست اوست و این بر تقدیر یست که بمعنی مذکور باشد چنانچه در روایه ترمذی تفسیر کرده و نیز دلالت میکند بروی روایه ابن ماجه و ابن خزیمه رجس بجیم و در صحاح و قاموس هم باین معنی گفته و نسائی عقب حدیث گفته رکس طعام جن است و این بر تقدیر ثبوت در لغه رافع اشکال است وقال ابراهیم بن یوسف بن اسحق سبیعی همدانی کوفی سنه یکصد و نود و هشت عن ابیه یوسف بن اسحق بن ابی اسحق کوفی سنه یکصد و پنجاه و هفت عن ابی اسحق مذکور که جد اوست قال حدثنی عبد الرحمن مقصود ازین تعلیق رفع توهم تدلیس ابی اسحق است در حدیث باب الوضوء مرة مرة ذکر وضو کردن بوصف شستن اعضا یکبار حدثنا محمد بن یوسف فریابی یا بیکندی قال حدثنا سفیان ثوری یا ابن عیینه و جزم کرده باولین ابن حجر عن زید بن اسلم ابی مدنی عن عطاء بن یسار عن ابن عباس قال توضأ النبی صلی الله علیه وآله وسلم مرة مرة وضو ساخت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بنحوی که شست اعضا را یکبار و این بیان قدر فرض است مجمل کتاب را که کم از آن روا نباشد باب الوضوء مرتین مرتین وضو کردن بصفت شستن دو دو بار حدثنا الحسین بن عیسی

گفت میگذارد نماز ظهر را که میخوانید او را شما نماز پیشین هنگامی که از میان آسمان زائل می شد آفتاب و میل میکرد جانب مغرب ویصلی العصر
ثم یرجع احدنا الی اهله فی اقصی المدینة والشمس حیة و میگذارد عصر را پس تر باز میگشت یکی از ما بسوی متعلقان خود که در کنار
مدینه بودند و آفتاب روشن بودی ونسیت ما قال فی المغرب ابو المنهال گوید فراموش کردم چیزی را که گفته ابو برزه در شان مغرب
قال وکان یستحب ان یؤخر العشاء گفت ابو برزه و بود آن حضرت که دوست میداشت اینکه تاخیر کنند نماز عشا را قال وکان
یکره النوم قبلها والحدیث بعدها گفت و بود آن حضرت که مکروه میداشت خواب پیش از عشاء و حکایت کردن بعد از عشاء وکان
ینفتل من صلوة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه و بود آن حضرت که بر میگشت از ادای نماز صبح تا آنکه می شناخت یکی از ما همنشین
خود را ویقرأ من الستین الی المائة و میخواند در نماز آیات قرآنی را از شصت تا صد آیت شرح این حدیث بتمام گذشته است باب

باب السمر فی الفقه والخیر بعد العشاء در بیان حکایت کردن در علم دین و هر نیک بعد از عشاء حدثنا عبد الله بن الصباح
قال حدثنا ابو علی الحنفی قال حدثنا قرة بن خالد قال انتظرنا الحسن وراث علینا حتی قربنا من وقت قیامه
گفت قره انتظار بردیم حسن بصری را و درنگ کرد بر ما تا نزدیک شدیم ما از وقت قیام او از مسجد برای خواب یا قیام او برای تهجد فجاء
فقال دعانا جیراننا هؤلاء پس آمد حسن پس گفت خواندند ما را همسایهای ما که ایشان اند اعتذار کرد حسن باین کلام از مهلتی که در تعلیم
علم و نشستن با ایشان واقع شد ثم قال انس نظرنا النبی پس گفت حسن بصری گفت انس انتظار بردیم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم ذات لیلة حتی کان شطر اللیل یبلغه تا آنکه بود نیم شب که می رسد آن نصف شب انتظار را یا آنکه می رسید انتظار
نصف شب را فجاء فصلی لنا پس آمد آن حضرت و نماز گذارد بجماعت ثم خطبنا فقال الا ان الناس قد صلوا ثم رقدوا وانکم
پس تر خطبه خواندند و گفت آگاه باشید که بتحقیق مردم دیگر نماز کرده بستر خوابیدند وانکم لن تزالوا فی صلوة ما انتظرتم الصلوة
و بتحقیق شما ایشان همیشه هستید در نماز مادامی که انتظار کشیدید نماز را قال الحسن وان القوم لا یزالون فی خیر ما انتظروا الخیر
گفت حسن بتحقیق مردم همیشه اند در نیکی مادامی که انتظار دارند نیکی را که بکنند حسن تعمیم کرد حکم را در هر نیکی قال قرة هو من حدیث انس
عن النبی صلی الله علیه وسلم قره که راویست از حسن گفته این کلام هم از حدیث انس است که روایت کرده از پیغمبر خدا رحمت
و سلامت حق بر روی باد حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی سالم بن عبد الله بن عمر
وابو بکر بن ابی حثمة ان عبد الله بن عمر قال صلی النبی صلی الله علیه وسلم صلوة العشاء فی آخر حیاته فلما سلم
قام النبی صلی الله علیه وسلم فقال ارأیتکم لیلتکم هذه آیا دیدید شما شب خود را که اینست یعنی این شب را ضبط کنید و تاریخ از وی گیرید
فان رأس مائة سنة لا یبقی ممن هو الیوم علی ظهر الارض احد بتحقیق آخر صد سال باقی نمی ماند بر پشت زمین هیچکسی و این اعلام
است از آن حضرت بکوتاهی عمر امت یعنی نیست عمرهای شما در از مثل عمرهای امم سالفه پس جهد کنید در عمل خیر فوهل الناس فی
مقالة رسول الله پس خطا کرده اند مردم در فهمیدن و هم ایشان بسوی خلاف صواب در تاویل مقوله آنحضرت صلی الله علیه وسلم
الی ما یتحدثون من هذه الاحادیث عن مائة سنة بسوی چیزیکه حدیث میکنند از این احادیث یعنی تاویل کردند این تاویلها
از صد سال که واقع شده در کلام آن حضرت بعضی گفتند که مراد آنست که پس از صد سال قیامت قائم می شود چنانکه در حدیث ابن مسعود
بدری واقع شده و طبرانی آورده و ورود کرده بروی علی بن ابی طالب رضی الله عنه وانما قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یبقی ممن
هو الیوم علی ظهر الارض وابن عمر بیان کرد و گفته نفرموده است پیغمبر خدا اگر آنکه باقی نمی ماند از آن مردم که امروز بر پشت
زمین اند یرید بذلک انها تخرم ذلک القرن میخواهد آن حضرت باین کلام که بتحقیق قصه اینست که میروند اهل این زمان منقطع میشود

باب الاسلام | کتاب الوضوء

واین بیان جوانا ست در مبالغه تطهیر و تکمیل آن و تسمیه
کرده است این را نور علی نور گردانیده است موجب
مزید ثواب و مضاعف اجر باب الوضوء ثلثا ثلثا
شستن اعضا در وضو سه سه بار حدثنا عبد العزیز
بن عبد الله الاویسی بضم همزه و فتح واو قال حدثنی
ابراهیم بن سعد پسر عبد الرحمن بن عوف عن ابن
شهاب ان عطاء بن یزید تابعی اخبره یعنی ابن شهاب
ان حمران بضم حا مهملا بن ابان بفتحتین ابن خالد
مولی عثمان بن عفان سنه هفتاد و پنج اخبره عطا
انه رأی عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیة
ذو النورین امیر المومنین خلیفه راشد سیوم صاحب
مناقب که برخی از آن در کتاب المناقب بیاید روز جمعه
هیژدهم ذی حجه سنه سی و پنج رضی الله عنه دعا باناء
تحقیق حمران دید عثمان را رضی الله عنه طلبید آوند
آب را فافرغ علی کفیه ثلاث مرار فغسلهما پس
ریخت آن را بر هر دو کف دست سه بار پس شستن آن هر دو
را و در روایة باب المضمضة علی یدیه است بجای علی
کفیه ثم ادخل یمینه فی الاناء پس تر در آورد دست
راست خود را در آن آوند پس از آن آب گرفته در دهن
انداخت فمضمض پس جنبانید آب در دهن واستنشق
و در بینی کرد احتمال دارد که بیک غرفه باشد یا بدو غرفه و
در طریق این حدیث بیان مرات مضمضه و استنشاق نیست
اما در روایة ابی داود و دارقطنی ثلثا ثلثا
ثم غسل وجهه ثلثا پس تر شست روی خود را
سه بار و یدیه الی المرفقین ثلث مرار و هر دو
دست را تا هر دو آرنج سه بار ثم مسح برأسه پس تر
مسح کرد بسر خود و در هیچ طریق در صحیحین عدد مسح مذکور
نیست پس ظاهر اقتصار بر یکبار است و در باب المسح مرة
در حدیث عبد الله بن زید از طریق موسی بمرة بیاید و زیاده
ثقه حجت است و مطلق محمول بر مقید باشد و این قایل
است امام ابو حنیفه و مالک و احمد و نزد شافعی مستحب
تثلیث است چنانکه در غسل ها استدلال کرده شده بر آن
روایة مسلم که آنحضرت وضو کرد سه سه بار و جواب داده
اند که این حدیث مجمل است و در روایات صحیحه که مبین
اند مسح یکبار نیست یا مطلق آمده یا مقید بیکبار پس
حدیث تثلیث باعتبار غالب است یا بخصوص اعضا
مغسوله ابو داود در سنن گفته احادیث عثمان که صحاح
اند همه دلالت میکنند بر آنکه مسح سر یکبار است و همچنین

ابن قرن کہ آن حضرت در آمدند **باب** السمر مع الضيف والاهل در روا بودن حکایت بعد از نماز با مهمان و عیال خانه **حدثنا**
ابو النعمان قال حدثنا معتمر بن سليمان قال حدثنا ابي قال حدثنا ابو عثمان عن عبد الرحمن بن ابي بكر ان اصحاب الصفة
كانوا اناسا فقراء وان النبي صلى الله عليه وسلم قال من كان عنده طعام اثنين فليذهب بثالث وان اربع فخامس او سادس
مرویست از عبد الرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما که اصحاب صفه بودند مردم محتاج و پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی فرمود کسی که نزد او طعام
دو کس هست پس ببرد سیوم کس را از اصحاب صفه و اگر طعام چهار کس هست پس ببرد پنجمی را یا ششم را پنجم و ان ابا بكر جاء بثلثة
وانطلق النبي صلى الله عليه وسلم بعشرة و تحقیق ابو بکر صدیق رضی الله عنه آورد سه کس را و برد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی
ده کس را قال فهو انا وابي وامي گفت عبد الرحمن شان اینست که من و پدر من و مادر من در خانه بودند و لا ادري هل قال وامرأتي
وخادم بين بيتنا وبين بيت ابي بكر ابو عثمان راوی عبد الرحمن گوید نمیدانم آیا گفته است عبد الرحمن و زن من و خادمی
که میان خانه من و میان خانه ابو بکر بوده وان ابا بكر تعشى عند النبي صلى الله عليه وسلم و تحقیق ابو بکر طعام آخر روز خورده بود
نزد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی گفته اند که این کلام در بیان حال و عادت ابو بکر است که طعام شب نزد آن حضرت بخورد و آنچه
بعد از این گفته داخل در سوق قصه است پوشیده نماند که مناسب این معنی درین کلام لفظ مستقبل بود یعنی تعشی نه لفظ تعشى و بعضی
گفته مقصود عبد الرحمن ازین کلام آنست که ما اهل خانه شریک درین طعام سه کس بودیم ازین جمله ابو بکر نزد آن حضرت خورده بود پس
همین دو کس ماندیم و اکتفا برین کلام کرده در کلام ثانی که ثم تعشى النبي الخ ترک روایت کرد که ابو بکر با آنحضرت طعام خورد والله اعلم
ثم لبث حتى صليت العشاء پس تر درنگ کرد ابو بکر تا آنکه گذارده شد نماز عشا ثم رجع فلبث حتى تعشى النبي صلى الله عليه
وسلم فجاء بعد ما مضى من الليل ما شاء الله پس از نماز رجوع کرد ابو بکر بسوی پیغمبر خدا پس درنگ کرد تا آنکه طعام خورد
پیغمبر خدا و در بعضی روایات آمده و ابو بکر باوی خورد پس آمد بعد وقتی که گذشت از شب چیزی که خدا خواسته بود قالت له امرأته
ما حبسك عن اضيافك او قالت ضيفك گفت زن ابو بکر بوی چه چیز باز داشت ترا از مواسات مهمانان تو یا گفت مهمان
تو شک راویست قال او ما عشيتيهم گفت ابو بکر آیا طعام نخوراندهٔ ایشان را قالت ابوا حتى تجيء گفت ابا کردند مهمانان از خوردن
تا آنکه بیائی تو و قد عرضوا فابوا و تحقیق عرض کرده شدند طعام را یعنی گفته شد که بخورید پس ابا کردند از خوردن قال فذهبت
انا فاختبأت گفت عبد الرحمن پس رفتم من و پنهان شدم از غضبی که در حال ابو بکر دیدم فقال يا غنثر فجدع وسب
پس گفت ابو بکر از روی تیزی زن خود را ای جاهل لئیم و دعا کرد بجدع که بمعنی بینی بریدن و اعضا بریدن است و دشنام کرد و نیز جدع
بمعنی مخاصمت است وقال كلوا لا هنيئا لكم فقال والله لا اطعمه ابدا و گفت ابو بکر مر اهل خود را بخورید گوارا مباد شما را و گفت سوگند خدا
نمیخورم این طعام را هرگز وايم الله ما كنا ناخذ من لقمة الا ربا من اسفلها اكثر منها عبد الرحمن گفته و سوگند خدا نبودیم
ما که بگیریم لقمهٔ مگر آنکه زیاده بود از تحت آن لقمه اکثر از آن لقمه قال شبعوا وصارت اكثر مما كانت قبل ذلك گفت سیر شدند همه و گشت
طعام از زیاده تر از آنچه بود پیش از خوردن فنظر اليها ابو بكر فاذا هي كما هي او اكثر پس نگاه کرد بسوی طعام ابو بکر پس ناگاه آن
طعام همچنان است یا زیاده بر آن فقال لامرأته يا اخت بني فراس ما هذا پس گفت ابو بکر مر زن خود را ای خواهر بنی فراس چیست
این حال و این زن ابی بکر که نام او زینب ام رومان است دختر و همان است که یکی از بنی فراس بن غنم بن مالک بن کنانه است و این
خطاب باین عنوان باندوه با حرمت و مهربانی بود و بمشاهده خارقی که ظاهر شد در طعام او قالت لا وقرة عيني لهي الآن اكثر منها قبل
ذلك بثلث مرار گفت ام رومان نیست چیزی دیگر سوای آنکه میاورم بحق قرة عین من که پیغمبر خداست هر آئینه همان طعام اکنون زیاده تر است

هر دو پای را سه بار تا دو شتالنگ برای اینکه مرتبه
تطهیر و تکمیل است که زیاده بر آن اسراف و ظلم است
و غالب عمل شریف همچنین بود و یکبار و دو بار برای بیان
جواز و توسیع و ترخیص است امام محمد در موطا گفته که
غسل ثلثا افضل و اکتفا بر تین کفایت است و غسل مرة
اگر با سباغ و اکمال باشد نیز کافیست و گفته که این مذهب
ابی حنیفه است ثم قال قال رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم من توضأ نحو وضوئي هذا الیسیر گفت
عثمان فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم کسی که وضو
کند مانند وضوی من که اینست ثم صلى ركعتين لا يحدث
فيهما نفسه پس تر بگذارد دو رکعت که حدیث نکند در آن
نفس خود را مراد حدیث نفس است با خواطر خارجه از
تعلق بحالت جزئیه آن نماز که ممکن الدفع باشد خواه متعلق
بدنیا باشد یا بآخرة بنوعی که اصلا باین حال و هنگام
مربوط نیست و اما آنچه هجوم کند از خطرات و وساوس
بی قصد و متعذر بود دفع آن معفو اند یا آنچه متعلق بود
بنماز از محافظت تعدیل و حضور و خشوع و تفکر و تدبیر
معانی قرآن و عظمت کبیر متعال و نحو آن پس آن مکمل نماز
و مستجاب تر بجا خواهد بود با جمله خواطر که از نوع اینست حضور
منع نکند زیان ندارد و در کتاب الصلوة مفصل مذکور شود
غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده شود مر او را آنچه
گذشته است از گناهان او یعنی غیر کبیره چنانچه در روایات
دیگر بقید آمده وعن ابراهيم قال حدثنا صالح ابن
كيسان قال حدثنا ابن شهاب عطف است بر صدر حدیث
ابراهیم و تعلیق نیست بدلیل آنکه این حدیث فرداً عوانه
در صحیح وی نیز بحدیث ادیسی مذکور است ولیکن
عروة يحدث عن حمران یعنی ابن شهاب گفته که عطا
خبر داد او را از حمران قول عثمان را نحو سابق ولیکن عروه
حدیث کرده از حمران مذکور باین وجه فلما توضأ عثمان
قال الا احدثكم حديثا لولا آية ما حدثتكموه پس هر گاه وضو
کرد عثمان گفت هر آئینه حدیث میکنم شما را حدیثی اگر نبودی
آیتی که متضمن وعید بر کتمان علم است حدیث نمیکردم
شما را یعنی ضرور نبود بحدیث بان سمعت النبي سنیدم
پیغمبر را صلى الله عليه وآله وسلم يقول لا يتوضأ
رجل يحسن وضوءه ويصلي الصلوة الا غفر له
ما بينه وبين الصلوة حتى يصليها می فرمود نیست
که وضو کند مردی پس نیک کند وضوی خود را با آداب و
سنن و بگذارد نماز وقت مگر آنکه آمرزیده شود مر او را
گناهانی که میان او و میان نمازی که متصل این نماز است
یعنی صغیره تا آنکه بگذارد آن نماز را قال عروة الآية

اسماء الرجال

باب الاستنثار في الوضوء یعنی افشاندن بینی در وضوء بعد استنشاق که بمعنی آب در بینی کردن است ذکره عثمان وعبدالله بن زید وابن عباس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم ذکر کرده است استنثار در وضوء را عثمان چنانکه در باب المضمضه خواهد آمد وعبدالله بن زید که او را حکایت وضوء رسول الله گویند چنانکه در باب مسح الرأس کله بیاید وابن عباس چنانکه احمد وابوداؤد از حدیث وی رضی الله عنه روایت کرده‌اند از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم **حدثنا** عبدان عبدالله بن عثمان مروزی قال اخبرنا عبدالله بن مبارک قال اخبرنا یونس بن یزید ایلی عن الزهری قال اخبرنی ابو ادریس عائذ الله بهمزه بجیم ابن عبد خولانی بمعجمه تابعی بزرگ قدر است سنه هشتاد انه سمع ابا هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال من توضأ فلیستنثر کسی که وضوء کند پس گو که بینی بیفشاند بعد استنشاق با آب تا مخاط وغبار وجز آن که در بینی است برآید مجری دم که بوی تلاوت است برای تصحیح مخارج حروف پاک شود واین امر برای ندب است نزد جمهور بدلیل اجماع واز بعضی علماء وجوب از ظاهر امر نقل کنند ودر بین روایة عدد مذکور نیست ونزد مولف در بدء الخلق است چون بیدار شود یکی از شما از خواب خود ووضوء کند پس باید که استنثار کند سه بار زیرا چه شیطان شب میکند بر خیشوم وی وشرح آن در آنجا مذکور شود ومن استجمر فلیوتر وکسی که بسنگ استنجا کند پس باید که طاق کند استجمار استعمال جمار که بمعنی سنگریزهاست در محل بول وغایط ودر حکم بلب خشنده وضع کرده که گفت **باب** الاستجمار وترا استعمال سنگریزها در استنجا بر نحو طاق ایراد این باب در اثنای ابواب وضوء بنابر قرین بودن این ترجمه بر ترجمه باب پیشین در حدیث سابق ودر حدیث لاحق گویا هر دو مستفارق اند در بیان شرعی **حدثنا** عبدالله بن یوسف تنیسی قال اخبرنا مالک عن ابی الزناد بکسر معجمه ذکوان عن الاعرج عبدالرحمن بن هرمز عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال اذا توضأ احدکم فلیجعل فی انفه ماء ثم لیستنثر فرمود آنحضرت چون وضوء کند یکی از شما پس باید که بگرداند در بینی خود آب را پس بیفشاند ومن استجمر فلیوتر مقصود از آن سنت وتر است نزد استجمار واستنثار یکبار باشد یا سه بار وخصوص عدد دلیلی است چنانکه دلالت حدیث است وشرح اختلاف عنقریب گذشت واذا استیقظ احدکم من نومه فلیغسل یده قبل ان یدخلها فی وضوئه چون بیدار شود یکی از شما از خواب خود پس باید که بشوید دست خود پیش از آنکه درآرد آنرا در آب وضوء وی وخواب عام است که شبانه باشد یا روزانه مستحب است

از آنچه بود پیش ازان بسه بار فاکل منها ابو بکر وقال انما کان ذلک من الشیطان یعنی یمینه پس خورد ازان طعامهای متبرک ابو بکر وپشیمان شد از ستیزه خود وگفت نبود آن سوگند مگر از شیطان تفسیر کرده راوی آنرا بیمین یقین که ابو بکر کفارت یمین داده باشد بعضی حمل کرده اند که آن یمین لغو بوده است فاکل منها لقمة ثم حملها الی النبی صلی الله علیه وسلم پس تر خورد ازان طعامها لقمه وپس برداشت وبرد آنرا بسوی پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی این بردن طعام بواسطه اظهار خارق است که ازین خاندان با برکت ظاهر شده از جمله معجزات آنحضرت بود فاصبحت عنده پس صباح کرد آن اطعمه نزد آن حضرت وکان بیننا وبین قوم عقد فمضی الاجل وبود میان ما مسلمانان ومیان قومی عقد صلح پس گذشته بود مدت آن وآمدند آنها بمدینه ففرقنا اثنی عشر رجلا مع کل رجل منهم اناس الله اعلم کم مع کل رجل پس جدا کردیم وتمیز ساختیم آن قوم را دوازده نفر با هر مردی از آنها مردم بودند خدا داناتر است که چند کس مع وند با هر یکی ازان مردم ودر بعضی نسخ بجای نفر فقرنا فعرفنا است یعنی مهمان گرفتیم دوازده مرد را فاکلوا منها اجمعون پس خوردند آن جماعه ازان اطعمه همه آنها او کما قال شک کرده است ابو عثمان در روایت این عبارات وگفته یا چنانکه گفته است عبدالرحمن

بسم الله الرحمن الرحيم كتاب الاذان

اذان در لغت بمعنی اعلام وآگاه کردنست ودر عرف شرع اعلام بالفاظ خاص در اوقات مخصوص است **باب** بدء الاذان در بیان ابتدای مشروعیت اذان است وقول الله تعالی واذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا ولعبا ذلک بانهم قوم لا یعقلون وقتی که ندا کنید کافران را بسوی نماز میگیرند نماز را استهزاء وبازی واین حال ایشان بسبب آنست که ایشان گروهی اند که درک نمیکنند حق را از باطل وقوله اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة ووقتی که ندا کرده شود برای نماز در جمعه الآیة چون درین دو آیت مشروعیت اذان معلوم میشود ایراد آن کرده برای اثبات آن تا معلوم شود که مشروعیت اذان تنها بحدیث نیست **حدثنا** عمران بن میسرة قال حدثنا عبدالوارث قال حدثنا خالد عن ابی قلابة عن انس قال ذکروا النار والناقوس فذکروا الیهود والنصاری مرویست از انس که برای اعلام نماز ذکر کردند آتش را که برافروزند وآواز ناقوس کنند وذکر کردند که اینها عرف یهود ونصاراست یهود در اوقات نماز خود آتش می افروزند ودر روایت دیگر معلوم شده که شاخ داشتند که در وقت نماز دران میدمیدند ظاهرا هر دو فعل آنها خواهد بود وناقوس مخصوص بنصاراست وآن چوبی است دراز که بچوب خورد آنرا میزنند وتشبه باین قوم مکروه پنداشتند فامر بلال ان یشفع الاذان وان یوتر الاقامة پس امر کرده شد بلال بآنکه دو دو بار گوید اذان را ویکیک بار گوید اقامت را مولف احادیث ابتدای اذان ومشروعیت آن بشرطی که دار مختصر رسیده وتمام این حدیث در تخریج ابوداؤد ونسائی ودارمی وترمذی مذکور است با قصه خواب که درین باب عمر بن خطاب وعبدالله بن زید دیده اند چنانکه در مشکوة آورده بدانکه مشهور آنست که نخست مشروعیت اذان بسبب رویای عمر بن خطاب وعبدالله بن زید شده حافظ ابن حجر گوید صحیح آنست که موافق رویای ایشان وحی فرستاد خداوند سبحانه به پیغمبر خود چنانکه عبدالرزاق وابوداؤد در مراسیل آورده که چون عمر آمد که خبر دهد از رویای خود فرمود آنحضرت قد سبقک بذلک الوحی **حدثنا** محمود بن غیلان قال حدثنا عبدالرزاق قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی نافع ان ابن عمر کان یقول کان المسلمون حین قدموا المدینة یجتمعون فیتحینون الصلوة بود ابن عمر که میگفت بودند مسلمانان هنگامی که قدوم آوردند مدینه را جمع می شدند پس اندازه میکردند هنگام نماز یعنی طلب میکردند وقتی را که جمع شوند در آن وقت لیس ینادی لها فتکلموا یوما فی ذلک نبود که ندا کرده شود برای نماز پس سخن کردند روزی درین کار فقال بعضهم اتخذوا ناقوسا مثل ناقوس النصاری پس گفتند بعضی بگیرید ناقوسی را مانند ناقوس نصارا وقال بعضهم بل بوقا مثل قرن الیهود وبعضی گفتند بلکه بگیرید بوق مانند قرن یهود وبوق وقرن بیک معنی است

شاخی که دران سید مند فقال عمر اولا تبعثون رجلا ینادی بالصلوة پس گفت عمر بن خطاب رضی الله عنه آیا بر نمی انگیزید مردی را
که ندا کند بنماز و این قول عمر پیش از اعلام مخصوص بود که در خواب از فرشته تعلیم یافته بعرض نبوی رسانده است فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا بلال قم فناد بالصلوة پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی ای بلال بر خیز پس ندا کن بنماز **باب**
الاذان مثنی مثنی اذان دو دو بار است لفظ مثنی یکبار است در بعضی نسخ و در آنجا که مکرر واقع شده برای تاکید است **حدثنا**
سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن سماک بن عطية عن ايوب عن ابی قلابة عن انس قال امر بلال ان يشفع
الاذان وان يوتر الاقامة الا الاقامة گفت انس امر کرده شد بلال این که دو بار گوید اذان را و یکبار گوید اقامت
را مگر لفظ قد قامت الصلوة که آن را دو بار گوید **حدثنا** محمد بن سلام قال حدثني عبد الوهاب الثقفي قال حدثنا خالد الحذاء
عن ابی قلابة عن انس بن مالك قال لما كثر الناس قال ذكروا ان يعلموا وقت الصلوة بشیء يعرفونه گفت انس
هرگاه بسیار شدند مردم نماز گذار گفت ذکر کردند این را که اعلام کنند یعنی علامتی گردانند وقت نماز را بچیزی که بشناسند بآن که وقت شده است
فذكروا ان يوروا نارا او يضربوا ناقوسا پس ذکر کردند که بر افروزند آتش را یا آنکه بزنند ناقوس را فامر بلال ان يشفع الاذان
وان يوتر الاقامة **باب** الاقامة واحدة الا قوله قد قامت الصلوة اقامت یکباره گفتن است مگر قول آن که قد قامت الصلوة
است **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا اسمعيل بن ابراهيم قال حدثنا خالد عن ابی قلابة عن انس قال امر بلال
ان يشفع الاذان وان يوتر الاقامة قال اسمعيل فذكرته لايوب فقال الا الاقامة گفت اسمعيل مذکور پس ذکر
کردم این را که از ابی قلابه شنیده بودم مر ایوب سختیانی را پس گفت مگر لفظ قد قامت الصلوة که دو بار باید گفت بدانکه ترمذی گوید که حدیث
انس صحیح است و باین رفته بعضی از اهل علم اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و تابعین و مالک و شافعی و احمد و اسحق و حدیثی دیگر آورده
از عبد الرحمان بن ابی لیلی از عبد الله بن زید که گفته بود اذان پیغمبر خدا شفعا شفعا و اقامت مثنی مثنی و باین قائل است سفیان ثوری
و ابن مبارک و اهل کوفه یعنی حنفیه و غیر ایشان شیخ ابن همام گوید روایت کرده ابو داود از ابن ابی لیلی از معاذ و روایت کرده ابن ابی شیبه
بسندی که رجال او رجال صحیح اند بر وجه منصوص که اقامت نیز مثنی مثنی بود و ایتار که در حدیث واقع است بدو معنی می آید یکی آنکه ایتار در لفظ باشد یعنی
الفاظ او وتر و منفرد باشند دوم آنکه ایتار در صوت باشد یعنی آواز با حدار و سرعت بر آید لیکن درینجا همین معنی ثانی مراد است زیرا که
اگر معنی اول مراد گیرند معارض میشود احادیث مثنی را که دران بالتصریح واقع است که اقامت هم دو بار باید گفت پس ضرور شد که همین معنی
ثانی مراد گیرند تا هر دو روایتین معارض نباشند و نیز گفته که بود اقامت مثل اذان تا عهد بنی امیه ایشان برای شتابی یگان یگان کردند انتهی
کلام ابن همام شمنی گوید روایت کرده است طحاوی و بیهقی در خلافیات از ابو العمیس گفت شنیدم عبد الله بن محمد بن عبد الله بن زید
انصاری را که حدیث کرده است از پدر خود و از جد خود که روایت اما اقامت عادتا را که مثنی مثنی بوده است او رده هذه المقالة الشیخ رضی الله عنه
فی فتح المنان فی تائید مذهب النعمان **باب** فضل التاذين در بیان زیادتی ثواب در اذان گفتن **حدثنا** عبد الله بن
يوسف قال اخبرنا مالك عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا نودي للصلوة
ادبر الشيطان له ضراط حتى لا يسمع التاذين فرمود وقتی که اذان گفته میشود برای نماز پشت میدهد و میگریزد شیطان در حالی
که مر وی راست آواز بادی تا آنکه نشنود آواز اذان را فاذا قضي النداء اقبل حتى اذا ثوب بالصلوة ادبر پس وقتی که تمام کرده
میشود اذان پیش می آید تا وقتی که اقامت گفته میشود بنماز پشت میدهد و میرود حتى اذا قضي التثويب اقبل تا وقتی که تمام کرده
میشود اقامت پیش می آید حتی یخطر بین المرء و نفسه تا وسوسه کند میان مرد و ذات او یعنی دل او یاد دهم آید میان مرد و دل ا

بنابر احتمال تلوث و قید شب
در بعضی روایات باعتبار غالب آمده است و همچنین لفظ
بات احتیاط از توهم تلوث وجوب غسل را نمی خواهد و
ترک آنحضرت آن را در وضو از مشک معلق بعد برخاستن
از خواب به ثبوت پیوسته پس واجب نباشد و اگر نشوید
دست پاک است و آبی که در وی دست فرو برد نیز
پاک میماند بجهت عدم تیقن نجاست و این سنت در
ابتدا بعد برخاستن از خواب بود و بعد از آن سنت بر همه
شد اگرچه نه از خواب برخاسته باشد بروایت شستن هر دو
دست در صفت وضوء آنحضرت بی قید بخواب و بعموم
مفهوم تعلیل توهم نجاست در خواب و بیداری
باب المضمضة في الوضوء سنت جنبانیدن آب
در دهن در وضو قاله ابن عباس و عبد الله بن
زيد عن النبي حکایت کرده است آن را ابن عباس و
عبد الله بن زید از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن
الزهري قال اخبرني عطاء بن يزيد عن حمران
بضم مهمله مولى عثمان انه راى عثمان حمران دید عثمان را رضی الله
عنه دعا بوضوء فافرغ على يديه من انائه طلبید
آب وضو را پس ریخت بر دو دست خود از آوند آب یعنی
نه در آورد دست دران تا که شست فغسلهما ثلث مرات
ثم ادخل يمينه في الوضوء پس شست آن هر دو دست
سه بار پس در آورد دست راست خود را در آب و برگرفت
و در متن دلیل است بر بعدن غسل هر دو دست سنت
مطلقا بی تقیید به برخاستن از خواب ثم تمضمض
واستنشق واستنثر پس مضمضه کرد و در بینی آب
و بیفشاند بینی را و مضمضه و استنشاق فرض است
نزد امام احمد در قول مشهور در غسل و وضو و سنت است
نزد امام مالک و شافعی در هر دو و سنت در وضو و فرض
در غسل نزد امام ابی حنیفه رحمهم الله ثم غسل وجهه
ثلثا پس شست روی خود را سه بار و يديه الى
المرفقين ثلثا و دو دست را با آرنج سه بار ثم مسح
براسه پس مسح کرد بسر خود ظاهر همین یکبار است ثم
غسل كل رجل ثلثا پس تر شست هر پای خود را سه بار
و در بعضی روایات کتاب کلتا رجلیه است ثم قال رايت
النبي پس گفت عثمان دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و آله
وسلم يتوضأ نحو وضوئي هذا وضو میکرد مانند وضوء
من کرا نیست لیس فقال من توضأ نحو وضوئي هذا
ثم صلى ركعتين لا يحدث فيهما نفسه غفر الله له
ما تقدم من ذنبه فرمود آنحضرت کسی که وضو کند مانند
وضوء من که اینست پس دو رکعت نماز گذارد و بحالی
که حدیث نکند در آن دو رکعت نفس خود را مراد حضور و
اخلاص است بیامرزد او را خدای تعالی آنچه گذشته است
از گناهان وی و شرح آن گذشت
باب غسل الرجلين وجوب شستن هر دو پا
ولا يمسح على القدمين و مسح نکند بجای غسل بر هر دو

[illegible]

یعنی حائل می شود میان مصلی و حضور اخلاص او بقول اذکر کذا اذکر کذا لما لم یکن یذکر سیگوید یاد کن چنین یاد کن چنین هر چیزرا که نبود که یاد میکرد آنرا حتی یظل الرجل لا یدری کم صلی تا میگردد مرد بجائی نمیداند که چند رکعت گذارده **باب رفع الصوت بالنداء** در بیان استحباب بلند کردن آواز باذان و ثواب آن وقال عمر بن عبد العزیز و گفت عمر بن عبد العزیز مر موذنی را که بنغمه و تطریب اذان گفته بود اذن اذانا سمحا والا فاعتزلنا اذان بگو اذانی هموار بی نغمه و تطریب و گرنه معزول شو و ترک این منصب کن مقصود مولف رحمه الله از ایراد این قول آنست که رفع صوت در اذان وقتی محمود و مستحب است که بی نغمه و تطریب باشد **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن عبد الرحمان بن عبد الله بن عبد الرحمان بن ابی صعصعة الانصاری ثم المازنی عن ابیه انه اخبره ان ابا سعید الخدری قال له انی اراك تحب الغنم والبادیة واذا كنت فی غنمك او بادیتك فاذنت للصلوة فارفع صوتك بالنداء بتحقیق ابو سعید خدری گفت مر عبد الله بن عبد الرحمن را که می بینم ترا که دوست میداری بزرا و بادیه را یعنی در صحرا بسر بردن را پس وقتی که باشی تو در غنم خود یا در بادیه خود شک راویست پس اذان گوئی مر نماز را پس بلند کن آواز خود را باذان فانه لا یسمع مدی صوت المؤذن جن ولا انس ولا شیء الا شهد له یوم القیمة پس بدرستی که نمیشنود نهایت آواز موذن را جن و نه آدمی و نه چیزی از حیوان و درخت و سنگ مگر آنکه گواهی دهد مر او را روز قیامت بعبادت یا بفضل اذان که از انجمله شهادتین است و این شهادت از غیر جن و انس نزد ایمانیان محمول بر حقیقت است و سر در وی با آنکه حق جل شانه بر همه چیز آگاه است تکریم است و اظهار فضل و مزیت بر همگنان است در روز قیامت حساب و کتاب و دعوی و جواب بر طرز احکام دنیا خواهد رفت بسرتی که خدای توانا و داناتر است بر آن قال ابو سعید سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم و گفت ابو سعید شنیده ام این قول یعنی لا یسمع الخ از پیغمبر خدا بر این تقدیر قول او که پیش از ان مذکور شد موقوف بر ابو سعید است بعضی گویند که سمعته راجع بجمیع ما تقدم است اما نووی این را پسندیده و ابن حجر موافقت او کرده **باب ما یحقن بالاذان من الدماء** باب در حکم چیزی که منع کرده میشود بسبب اذان از ریختن خونها **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن حمید عن انس بن مالك ان النبی صلی الله علیه وسلم كان اذا غزا بنا قوما لم یکن یغزو بنا حتی یصبح وینظر فان سمع اذانا كف عنهم وان لم یسمع اذانا اغار علیهم بود آن حضرت وقتی که جهاد و جنگ کردی بمصاحبت ما قومی را نبود که جنگ کند با تا صبح میکرد و انتظار کشیدی و ملاحظه کردی پس اگر شنیدی اذانی را باز میداشت جنگ از ایشان و اگر نمی شنید اذان را غارت میکرد بر آن قوم قال فخرجنا الی خیبر فانتهینا الیهم لیلا گفت انس بر آمدیم بسوی قلعه خیبر که مخالفان یهود در ان بودند پس رسیدیم بایشان وقت شب فلما اصبح ولم یسمع اذانا رکب و رکبت خلف ابی طلحة وان قدمی لتمس قدم النبی صلی الله علیه وسلم پس هرگاه صبح کرد و نشنید اذان را سوار شد بقصد غارت و سوار شدم من پس ابو طلحه که پدر سببی انس بود و بتحقیق پای من هر آینه می سود پای آنحضرت را رحمت کناد خدا بروی یعنی متصل با آنحضرت میرفتم قال فخرجوا الینا بمکاتلهم و مساحیهم گفت انس پس بر آمدند اهل خیبر بسوی ما با زنبیلها و بیلهای خود بکارهای خویش فلما راوا النبی صلی الله علیه وسلم قالوا محمد والله محمد والخمیس پس هرگاه دیدند پیغمبر خدا را رحمت و سلامت حق باد بروی گفتند این محمد است و سوگند خدا محمد است با لشکر فلما راهم رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله اکبر الله اکبر خربت خیبر پس هرگاه دید ایشان را رسول خدا رحمت خدا باد بروی گفت الله اکبر الله اکبر خراب شد قلعه خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین وخواند این آیت را بایشان وقتی که فرود آمدیم بفناء شهر قومی پس بد است صباح ترسانده شدگان **باب ما یقول اذا سمع المنادی** چیزی که بگوید کسی وقتی که بشنود اذان موذن را **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك

فجعلنا نتوضأ و نمسح علی ارجلنا پس گشتیم ما که وضو میکردیم و مسح میکردیم بر پاهای خود مراد از مسح عدم مبالغه در ریختن آب و رسانیدن آن بر تمام عضو است تا آنکه باقی ماند از قلت آب و عدم مبالغه در رسانیدن آن باطراف پاشنه خالی که مساس نکرده بود از آب چنانچه در افراد مسلم هست پس رسیدیم بایشان و حال آنکه پاشنهای ایشان سفید هویدا بود که مس نکرده بود آنرا آب و در روایتی دیگر بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دید مردی را که شسته بود پاشنه خود را فنادی باعلی صوته ویل للاعقاب من النار پس بانگ زد آنحضرت باواز بلند خود وای مر پاشنها را از آتش دوزخ یا اهل پاشنها را که تقصیر کرده اند در شستن آنها مرتین او ثلثا ندا کرد دو بار یا سه بار و درین حدیث رد بهشت بر شیعه که گویند فرض همین مسح است از آنکه اگر وظیفه پا مسح بودی بر آن وعید بدوزخ نفرمودی و بتحقیق متواتر اند اخبار از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در صفة وضو وی که غسل میکرد هر دو پا را و آنحضرت مبین است امر خدا را و هر که بیان کرد وضو شریف را و تعلیم کرد آنرا مردم از صحابه عظام مثل علی و عثمان و ابن عباس و عبد الله بن زید که او را حاکی وضوء رسول الله گویند و انس و جابر و ابو هریره و عبد الله بن عمر و جز ایشان رضی الله عنهم همه متفق اند در روایة غسل در و قتیکه نه در شوره بودند و عسقلانی گفته و ثابت نشده از هیچ یکی از صحابه خلاف آن مگر از علی و ابن عباس و انس و تحقیق ثابت شده رجوع ایشان ازین قول و طحاوی از عبد الملك بن سلیمان روایة کرده که گفت گفتم مر عطاء خراسانی را که از اکابر تابعین است آیا رسیده است ترا از هیچ یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که مسح کرد بر قدمین گفت لا والله نرسیده و دعوی کرده وی و ابن حزم که منسوخ است و از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما آمده که صحابه مسح میکردند پاهای خود را تا آنکه امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم باسباغ وضو و وعید فرمود بر ترک آن پس نگذاشتند مسح را و منسوخ کردند و گفته اند که علما اجماع کرده اند بر وجوب غسل رجلین بعد از آنکه سابقا اختلافی در ان داشته اند و قاعده است که اجماع متاخر مرتفع میکرداند اختلاف سابق را اگر گفته شود که اجماع آنست که همه اتفاق داشته باشند بر حکمی و درینجا خود خلافی نقل میکنند که بعضی قائلند بمسح و بعضی بتخییر میان غسل و مسح و بعضی بجمع میان هر دو جوابش آنست که این خلاف درینجا معتبر نیست از جهت ندرت مخالف و عدم اعتداد بوی غایت آنکه این اجماعی نباشد که منکر آن کافر گردد و بعضی از علماء اهل سنت و جماعت حکم کرده اند بکفر مخالف آن اما طریقه احتیاط آنست که با وجود خلاف و شبهه آن حکم بکفر نکنند و خلاصه سخن درین باب آنست که کتاب الله درین حکم محتمل آمده و سنت رسول که بحد شهرت و تواتر رسیده بیان آن کرده و روشن گردانیده که مراد الله چیست و سخن درین مقام بسیار است

[illegible]

عن ابن شهاب عن عطاء بن يزيد الليثي عن ابی سعيد الخدری ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال اذا سمعتم النداء فقولوا مثل ما يقول المؤذن تحقيق پيغمبر خدا فرمود وقتی که بشنويد اذان را پس بگوئيد مانند قولی که ميگويد مؤذن ظاهر اين حديث آنست که در تمام اذان موافق قول مؤذن بايد گفت واز احاديث ديگر معلوم شده که در حيعلتين يعنی در حی علی الصلوٰة وحی علی الفلاح لاحول ولا قوة الا بالله گويد ودر اذان فجر بمقابلهٔ الصلوٰة خير من النوم صدقت وبررت گويند واين شامل است اقامت را هم چه آنهم قول مؤذن است ومقتضای قياس هم اينست بايد دانست که جواب مؤذن سنت مؤکده است بعضی بوجوب رفته اند حدثنا معاذ بن فضالة قال اخبرنا هشام عن يحيی عن محمد بن ابراهيم بن الحارث قال حدثنی عيسی بن طلحة انه سمع معاوية يوما فقال مثله الی قوله واشهد ان محمدا رسول الله عيسی بن طلحه حديث کرده که وی شنيده معاويه را روزی پس گفت معاويه مثل قول مؤذن تا قول او اشهد ان محمدا رسول الله حدثنا اسحٰق قال حدثنا وهب بن جرير قال حدثنا هشام عن يحيی نحوه يعنی از طريق اسحٰق مانند حديثی که از طريق معاذ رسيده ودرين طريق زيادتی که دار وانيست قال يحيی وحدثنی بعض اخواننا که اوزاعی است انه قال لما قال حی علی الصلوٰة تحقيق بعض اخوان گفته هرگاه گفت مؤذن حی علی الصلوٰة قال گفت معاويه لاحول ولا قوة الا بالله گفته اند حکم کلمهٔ حی علی الفلاح نگفت از جهت اکتفا بذکر حی علی الصلوٰة ودر روايت علقمة بن ابی وقاص هر دو مذکور است بزيادتی العلی العظيم چنانکه صاحب مشکوٰة از امام احمد روايت کرده وقال هکذا سمعنا نبيکم صلی الله عليه وسلم يقول گفت معاويه همچنين شنيده ايم پيغمبر شما را رحمت کناد خدا بروی که ميگفت مسلم از عمر بن خطاب رضی الله عنه آورده که در حيعلتين لاحول ولا قوة الا بالله ميگفت باب الدعاء عند النداء حدثنا علی بن عياش قال حدثنا شعيب بن ابی حمزة عن محمد بن المنكدر عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال من قال حين يسمع النداء اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوٰة القائمة آت محمدا الوسيلة والفضيلة وابعثه مقاما محمودا الذی وعدته حلت له شفاعتی يوم القيٰمة فرمود کسی که گفت هنگامی که می شنود اذان را اين کلمات دعا واجب گردد مر او را شفاعت من روز قيامت ومعنی اين دعا اينست ای پروردگار صاحب اين کلمات اذان که تمام اند ودران تغييری وتبديلی تا روز قيامت نخواهد رفت ونمازی که باقيست بده محمد را منزلتی عالی در بهشت وزيادتی ثواب از جميع مخلوقات وبرانگيز او را در مقامی که حمد گويند او را اولين وآخرين آن مقامی که وعده کرده او را بقول خود وبعثک مقاما محمودا که آن مقام شفاعت مقام کبری است تحقيق تو خلاف نکنی وعده را باب الاستهام فی الاذان ودر ذکر قرعه انداختن در گفتن اذان تا بنام هر که برآيد بدان قيام نمايد ويذکر ان قوما اختلفوا فی الاذان فاقرع بينهم سعد ذکر کرده می شود بدرستی که قومی اختلاف کردند در نصب اذان پس قرعه انداخت در ميان آن مردم سعد ابن وقاص واين ذکر در زمان عمر بن خطاب در فتح قادسيه بود چون مؤذن آنوقت بشرف شهادت رسيد مردم تلاش اين منصب جليل القدر کردند وسعد بن وقاص که امير آن لشکر بود قرعه انداخت بنام يکی از آن مردم برآمد ويرا مؤذن ساخت حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالک عن سمی مولی ابی بکر عن ابی صالح عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال لو يعلم الناس ما فی النداء والصف الاول تحقيق پيغمبر خدا رحمت خدا وسلامت بروی باد فرمود اگر بدانند مردم ثوابی که در اذان است ودر صف اول جماعت نماز ثم لم يجدوا الا ان يستهموا عليه لاستهموا پس تر نيابند اذان را وصف اول را مگر آنکه قرعه اندازند بر وی البته قرعه اندازند تا بنام هر که برآيد بدان قيام نمايد ولو يعلمون ما فی التهجير لاستبقوا اليه واگر بدانند ثوابی که در تکبير گذاردن نماز است هر آينه پيشی کنند بسوی آن ولو يعلمون ما فی العتمة والصبح لاتوهما ولو حبوا واگر بدانند ثوابی

من المطهرة گفت محمد بن زياد شنيدم ابا هريره را بجائی که ميگذشت بما ودر حال آنکه مردم وضو ميکردند از آفتابهٔ طهارت فقال اسبغوا الوضوء فان ابا القاسم گفت ابو هريره بپوريد تمام وکامل کنيد وضو را تحقيق ابو القاسم محمد صلی الله عليه وآله وسلم قال ويل للاعقاب من النار ... واي مر پاشنهای ناشسته را از آتش دوزخ ... هر چند خفيف ... ابلغ وقع شود

باب غسل الرجلين فی النعلين ... وجوب شستن هر دو پا در حال بودن آن در درون کفش ولا يمسح علی النعلين ومسح نکنند بر نعلين چنانکه ميکنند بعض حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالک عن سعيد المقبری عن عبيد بن جريج ... هر دو نام بتصغير تيمی عنی انه قال لعبد الله بن عمر گفت عبيد مر عبد الله بن عمر را يا ابا عبد الرحمن رأيتک تصنع اربعا لم ار احدا من اصحابک يصنعها ديدم من ترا که ميکنی تو چهار خصلت را که نديده ام هيچ يکی را از ياران تو که صحابه اند ميکرده باشند آن مجموع را فقال ما هی يا ابن جريج پس گفت عبد الله چيست آن خصلتها ای ابن جريج قال رأيتک لا تمس من الاركان الا اليمانيين گفت ابن جريج ديدم ترا که بوسه نميدهی از چهار رکن کعبه گرد دو رکن يمانی را رکنی که مواجه يمن است ورکنی ديگر که مواجه عراق است ودر ان حجر الاسود است آنرا نيز يمانی گفته بطريق تغليب وظاهر از سياق آنست که غير ابن عمر از صحابه که ديده است ايشان را عبيدی بوسه ميدادند هر چهار ارکان را وصحيح شده است آن از معاويه وعبد الله بن زبير وتفصيل کلام درحج بيايد انشاء الله تعالی ورأيتک تلبس النعال السبتية وديدم ترا که می پوشی نعلهای چرم پاک کرده شده را که موی باشد سبت بالکسر چرم پاک ... کذا فی الصراح وآن استعمال اهل نعم بود وصحابه می پوشيدند ... غير مدبوغ را وهمين باعث اعتراض بود ... ورأيتک تصبغ بالصفرة وديدم ترا که رنگ ميکنی بزردی جامه يا ريش را وکلام بران در کتاب اللباس بيايد انشاء الله تعالی ورأيتک اذا کنت بمکة اهل الناس اذا رأوا الهلال فلم تهل انت حتی يکون يوم التروية وديدم ترا که چون می باشی بمکه در حالی که بلند ميکنند مردم آواز را بتلبيه برای احرام حج يا عمره وقتی که می بينند ماه ذی الحجه را پس بلند نميکنی تو آواز را بدان تا آنکه ميشود روز ترويه که تاريخ هشتم است يعنی ديگران که در مکه باشند از اول ماه احرام می بندند وتو از هشتم ماه قال عبد الله گفت ابن عمر مر ابن جريج را اما الاركان فانی لم ار رسول الله صلی الله عليه وآله وسلم يمس الا اليمانيين الاركان که از بوسه دادن بر سيدی پس بدرستی من نديده ام پيغمبر خدا را صلی الله عليه وآله وسلم که بوسه ميداد ارکان مگر آن دو رکن يمانی را که باقی اند

اسماء الرجال

که در نماز عشا و نماز صبح است هر آینه بیایند آن دو نماز را اگرچه بر دو دست و زانو یا بر سرین باشند یعنی اگرچه بر پای راه نتوانند رفت باب
الكلام في الاذان جواز سخن گفتن در میان اذان و برای کلمات آن وتكلم سليمان بن صرد في اذانه وسخن کرد سلیمان در اثنای
کراذان میگفت مولف رح در تاریخ از ابونعیم آورده که سلیمان اذان میگفت و میفرمود بحاجب خود در میان اذان وقال الحسن
لا باس ان يضحك وهو يؤذن او يقيم وگفت حسن بصری باک نیست اینکه خنده کند موذن و حال آنکه اذان میگوید یا اقامت
حدثنا مسدد قال حدثنا حماد عن ايوب وعبد الحميد صاحب الزيادي وعاصم الاحول عن عبد الله بن الحارث
حماد از ایوب و عبد الحمید و عاصم حدیث میکند و این هر سه از عبد الله بن حارث قال خطبنا ابن عباس في يوم ردغ گفت
عبد الله خطبه خواند مارا ابن عباس در روز سخت گل و باران فلما بلغ المؤذن حي على الصلوة فامره ان ينادي الصلوة في الرحال
پس هرگاه رسید موذن قول حي على الصلوة را امر کرد ابن عباس اینکه ندا کند نماز را در منزلها گذارند یعنی قول الصلوة في الرحال بدل حي على الصلوة امر کرد
انچنین فهمیده اند شارحان چنانچه مقتضای ترجمه هم انیست فنظر القوم بعضهم الى بعض فقال فعل هذا من هو خير منه وانها عزمة پس نگاه کردند بعضی
بسوی بعضی دیگر پس گفت آن بعض گروه است این را کسی که بهتر است از ابن عباس و آن پیغمبر خداست صلی الله علیه وسلم و نماز در منزل چنین وقت
عزیمت است یعنی واجب و متحتم است بعضی شارحان ضمیر انها راجع بجمعه داشته اند چنانکه از سیاق فهم میشود چه آن خطبه جمعه بود و معنی چنین خواهد بود که
این معنی را فرمود ابن عباس حال آنکه جمعه واجب و فرض است پوشیده نماند که در ترجمه جواز سخن کردن آورده و این قول الصلوة في الرحال داخل
اذان است در تطبیق آن بترجمه گفته اند هرگاه این کلام برای حاجت و ضرورت گفته شود سخن دیگر نیز روا باشد برای حاجت ولا يخفى ما فيه اگر
تکلم را در ترجمه عامتر گیرم تکلم سامع با تکلم موذن دور نخواهد بود و این حدیث دلالت دارد بر آنکه ابن عباس تکلم کرد در اثنای اذان و قول سلیمان
و حسن بصری دلیل بر آن است که موذن تکلم کند چنانکه از کتب فقه نیز عموم فهم میشود و مذهب حنفیه آن است که سخن کردن ترک
اولی است شافعیه کلام در او روا نداشته اند بلکه در اذان که مخش در آن نباشد رخصت داده اند باب اذان الاعمى اذا كان
له من يخبره در جواز اذان گفتن کور وقتی که باشد مر او را کسی که خبر کند او را از وقت حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن
ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان بلالا يؤذن بليل فكلوا
واشربوا حتى ينادي ابن ام مكتوم فرمود آنحضرت تحقیق بلال اذان میگوید در شب پس بخورید و بنوشید در سحور
تا آنکه ندا دهد ابن ام مکتوم قال وكان رجلا اعمى لا ينادي حتى يقال له اصبحت اصبحت گفت ابن شهاب یا ابن عمر و بود ابن
ام مکتوم مردی اعمی اذان نمیگفت تا آنکه گفته نمی شد مر او را صبح کردی صبح کردی از غایت ساختن اذان ابن ام مکتوم مر اکل و شرب
را لازم می آید که اذان وی متصل دم صبح بوده است پس مراد از اصبحت قاربت الصبح است لیکن همین حدیث را در باب لاحق که اذان
بعد الفجر است آورده فتدبر باب الاذان بعد الفجر در اذان گفتن بعد از طلوع صبح حدثنا عبد الله بن يوسف قال
اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر قال اخبرتني حفصة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا اعتكف اذن المؤذن
للصبح وبدا الصبح صلى ركعتين خفيفتين قبل ان تقام الصلوة حفصه خبر داد که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا
بروی وقتی که اذان میداد موذن برای نماز صبح و ظاهر می شد صبح گذاردی دو رکعت سبک یعنی اختصار قراءت میکرد و در آن پیش
از آنکه قیام کرده می شد برای نماز فرض فجر حدثنا ابو نعيم قال حدثنا شيبان عن يحيى عن ابي سلمة عن عائشة
قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي ركعتين خفيفتين بين النداء والاقامة من صلوة الصبح گفت عائشه بود پیغمبر خدا رحمت
و سلامت باد بروی میگذارد دو رکعت سبک میان اذان و اقامت از نماز فرض صبح که راتبه و سنت نماز فجر بوده است حدثنا عبد الله

شيخ الاسلام | كتاب الوضوء

ان اصبغ بها رنگ میکرد بدان پس من دوست
میدارم که رنگ کنم بآن و رنگ جامه و لحیه هر دو از آنحضرت
مرویست تا چه مراد باشد و این کلام در کتاب اللباس
تحقیق گردد ان شاء الله تعالى واما الاهلال فاني
لم ار رسول الله اما تاخیر کردن تلبیه تا روز ترویه پس
ندیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم یهل
حتى تنبعث به راحلته که لبیه میکرد تا آنکه بر می انگیخت
او را راحله و دشوار میشد برای شروع در افعال حج که
بر می آیند درین روز از مکه بمنا و در حج واضح گردد
باب التيمن في الوضوء والغسل استحباب شروع
کردن بجانب راست در وضو و غسل حدثنا مسدد
قال حدثنا اسمعيل بن علية قال حدثنا خالد
حذاء عن حفصة بنت سيرين انصاریه خواهر
محمد بن سیرین عن ام عطية نامش نسیبه است
بضم نون و بفتح نون و کسر مهمله گفته بنت کعب یا بنت
حارث انصاریه صحابیه جلیله که غزا میکرد با پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم پس تیمارداری بیماران و دوا دادن
زخمیان و غسل مرده زنان میکرد قالت قال النبي
صلى الله عليه واله وسلم لهن في غسل ابنته گفت
ام عطیه که فرمود آنحضرت او را و زنانی را که با او بودند در
صفت غسل دختر متوفاة خود که زینب بود ابدان
بميامنها ومواضع الوضوء منها شروع کن با عضای جانب
راست و جاهای وضو از وی و این باره حدیثی است
که در کتاب الجنائز بیاید حدثنا حفص بن عمر
بن حارث بن سنجره بفتح مهمله و سکون معجمه و فتح موحده و
مهمله ازدی حوضی سنه دو صد و بست و پنج قال حدثنا
شعبة قال اخبرني اشعث بن سليم قال سمعت
ابي سليم بن اسود محاربی ابو الشعثاء تابعی سنه هشتاد و
دو عن مسروق ابن اجدع کوفی عن عائشة رضي الله
عنها قالت كان النبي صلى الله عليه واله وسلم
يعجبه التيمن بود آنحضرت که خوش می آمد او را شروع
بجانب راست في تنعله در نعل پوشیدن که نخست
در پای راست پوشیدی وترجله و در شانه کردن
موی سر و ریش که ابتدا از طرف راست کردی وطهوره
و در طهارت کردن اول دست راست و پای راست
شستی و آمار خسارها و گوشها و اجزاء سر مغاشسته
میشوند وفي شانه كله و در کارهای خود همه کارها چنانچه طعام
خوردن و آب نوشیدن و جامه پوشیدن و پای در موزه
در آوردن و در مسجد در آمدن و نماز گذاردن خلف امام
و در مسجد و از خلا بیرون آمدن و مسواک کردن سرمه
کشیدن و ناخن بریدن و موی بغل و شوارب گرفتن
و به شستگان چه رواست تقسیم کردن چیزی و سر

اسماء الرجال

یوسف قال اخبرنا مالك عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان بلالا ینادی بلیل فکلوا واشربوا حتی ینادی ابن ام مکتوم

باب الاذان قبل الفجر

در مشروعیت اذان گفتن پیش از طلوع صبح و اکتفایت وارد از آنکه بعد از صبح گویند **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا زهیر قال حدثنا سلیمان التیمی عن ابی عثمان النهدی عن عبد الله بن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یمنعن احدکم او احدا منکم اذان بلال من سحوره فرمود باز ندارد یکی از شما را یا یکی را از شما شک راوی است اذان بلال از طعام سحری وی فانه یؤذن او ینادی بلیل لیرجع قائمکم ولینبه نائمکم پس بتحقیق اذان میگوید یا ندا میکند بشب تا باز آرد کسی را که استاده بود برای تهجد بفراش استراحت و تا آگاه کند کسی را که خوابیده بود برای استعداد نماز فجر بغسل کردن وجز آن از حوائج ضروریه نماز ولیس ان یقول الفجر او الصبح وقال باصابعه ورفعها الی فوق وطأطأ الی اسفل و نیست فجر یا صبح شک راوی است اینکه باشد ضوء اینچنین و اشارت کرد آنحضرت به صبح کاذب که امتداد آن از پایان ببالا میباشد بانگشتان سبابهٔ خود و برداشت آنها را جانب بالا و فرود آورد جانب پایان حتی یقول هکذا تا آنکه باشد اینچنین وقال زهیر بسبابتیه احداهما فوق الاخری ثم مدها عن یمینه وشماله و اشارت کرد زهیر که از جملهٔ راویان این حدیث است در تفسیر هکذا بهر دو انگشت سبابهٔ خود در حالی که یک انگشت بالای دیگر بود و بستر دراز کرد آنها را از جانب یمین و شمال و این اشارت است بصبح صادق که امتداد آن بر عرض افق میباشد **حدثنا** اسحق قال اخبرنا ابو اسامة قال حدثنا عبید الله عن القاسم بن محمد عن عائشة وعن نافع عن ابن عمر گفت ابو اسامه که حدیث کرد مرا عبید الله از دو کس از قاسم بن محمد بن ابی بکر از عائشه و از نافع مولی ابن عمر از ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ح قال وحدثنی یوسف بن عیسی قال حدثنا الفضل بن موسی قال حدثنا عبید الله بن عمر عن القاسم بن محمد عن عائشة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ان بلالا یؤذن بلیل فکلوا واشربوا حتی یؤذن ابن ام مکتوم

باب کم بین الاذان والاقامة

استفهام میکند که چند ساعت است میان اذان و اقامت یا چند نماز است در میان **حدثنا** اسحق الواسطی قال حدثنا خالد عن الجریری عن ابن بریدة عن عبد الله بن مغفل المزنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بین کل اذانین صلوة ثلثا لمن شاء پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود میان هر دو اذان و اقامت وقت نماز نفل است سه بار فرمود و بعد از سیوم مرتبه فرمود مر کسی را که خواهد اذانین از باب تغلیب است بقول اکثر شارحان چنانکه عمرین اگر اذان بمعنی اعلام باشد حاجت نیست که اینجا از باب تغلیب گوئیم **حدثنا** محمد بن بشار قال اخبرنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت عمرو بن عامر الانصاری عن انس بن مالك قال کان المؤذن اذا اذن قام ناس من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم یبتدرون السواری گفت انس وقتی که مؤذن اذان میگفت مراد اذان مغرب است استادی مردم از یاران پیغمبر رحمت کنا د خدا بروی که پیش میرفتند ستونها را برای نماز حتی یخرج النبی تا آنکه بیرون می آمد از خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهم کذلك یصلون الرکعتین قبل المغرب و ایشان همچنین میبودند در پیش رفتن بجائی که میگذاردند دو رکعت پیش از فرض مغرب مسلم زیاده کرده و گفته تا آنکه مسافر می آمد می پنداشت که نماز مغرب گذارده شده است از بس که مردم این دو رکعت میگذاردند ولم یکن بین الاذان والاقامة شیء و نبودی میان اذان و اقامت مغرب مدتی بسیار که گنجایش نماز داشته باشد بعضی شارحان شیء را بنماز تفسیر کرده اند بهر تقدیر قول انس معارض قول رسول و فعل صحابه است مگر آنکه گوئیم انس بنسخ حدیث قائل شده باشد و فعل صحابه را بطریق انکار آورده چنانکه سیاق کلام اشارتی بآن وارد والله اعلم قال عثمان بن جبلة وابو داود

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

وضو لابا ید **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة الانصاری عن انس بن مالك انه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم وحانت صلوة العصر گفت انس دیدم آنحضرت را بحالی که رسیده بود وقت نماز عصر فالتمس الناس الوضوء فلم یجدوه پس جستند مردم آب وضو را پس نیافتند آنرا فاتی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بوضوء پس آورده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آب وضو را فوضع رسول الله پس نهاد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فی ذلك الاناء یده در آن ظرف آب دست مبارک خود را وامر الناس ان یتوضؤا منه و فرمود مر مردمان را که وضو کنند از آن آب قال فرأیت الماء ینبع من تحت اصابعه گفت انس پس دیدم آب را که بیرون می آمد از زیر انگشتان آنحضرت ینبع مثلثة الباء حتی توضؤا من عند آخرهم تا آنکه وضو کردند مردم از اول تا آخر ایشان برین تقدیر در کلام حذف خواهد بود یعنی من اولهم الی آخرهم و عند زائد است و تواند که من بمعنی الی باشد چنانکه نووی گفته و در روایتی از انس آمده که آن سیصد کس بودند و این بحث در علامات نبوة شرح گردد

باب الماء الذی یغسل به شعر الانسان

حکم آبی که شسته میشود بوی موی آدمی و آن طهارت است نزد جمهور علماء ابو حنیفه و شافعی از ایشان اصلا ست که آبی گفته این باب رواست بر کسی که میگوید موی آدمی وقتیکه جدا شود از بدن نجس باشد و چون در آید در آب نجس کند آنرا وکان عطاء لا یری به باسا ان یتخذ منها الخیوط والحبال و بود عطا ابن رباح نمیدید بیمو باکی این که گرفته شود از آنها رشتها و رسنها و بکار آورده شود و انتفاع گرفته شود بدان و در بعضی نسخ لفظ به نیست و نزد حنفیه در جواز انتفاع دو روایت است در خلاصه عدم جواز ذکر کرده و در کافی از امام محمد جواز است وسؤر الکلاب وممرها فی المسجد و در بیان نجس نبودن لعاب سگان و گذشتن آنها در مسجد در بعضی نسخ زیاده آمده واکلها و خوردن سگان وقال الزهری اذا ولغ فی اناء لیس له وضوء غیره یتوضأ به و گفت زهری چون آب خورد سگی چنانچه در بعضی روایات صحیح آمده در آوندی که در وی آبست بحالی که نیست مر شخص را آب وضو سوای آن

عن شعبة لم یکن بینهما الا قلیل یعنی میان هر دو اذان مگر زمانی قلیل اختلاف است میان ائمه اربعه درین دو رکعت پیش از مغرب امام اعظم گفته فصل کند میان اذان و اقامت بسکته و تقدیر کرده زمان سکته را بسه گام و صاحبینه بجلسه خطیب نووی از شافعیه باستحباب این دو رکعت رفته و مالک بعدم استحباب و از امام احمد جواز آن روایت کرده اند **باب من انتظر الاقامة** کسی که انتظار کرده اقامت را بعد از شنیدن اذان **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عروة بن الزبیر ان عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سکت المؤذن بالاولی من صلوٰة الفجر بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی وقتی که خاموش شدی موذن بنماز اولی که صلوٰة فجر است قام فرکع رکعتین خفیفتین قبل صلوٰة الفجر بعد ان یستبین الفجر ایستادی پس گزاردی دو رکعت سبک پیش از نماز فجر بعد از انکه ظاهر شدی وقت فجر ثم اضطجع علی شقه الایمن حتی یأتیه المؤذن للاقامة بستر تکیه کردی بر پهلوی راست در خانه خود تا آنکه آمدی آنحضرت را موذن برای اقامت گفتن و تکیه بر پهلوی راست کردن از جهت عادت شریف او بود که دوست میداشت تیامن را در همه کارها یا از برای تعلیم است بود که این صورت برای بیداری آسان تر است گفته اند خواب بر پهلوی راست خواب صلحا است و بر چپ خواب حکما و بر پشت خواب منکران و بر روی خواب کافران **باب** بین کل اذانین صلوٰة لمن شاء میان هر دو اذان که اذان و اقامت است نماز نیست مر کسی را که خواهد **حدثنا** عبد الله بن یزید قال حدثنا کهمس بن الحسن عن عبد الله بن بریدة عن عبد الله بن مغفل قال قال النبی صلی الله علیه وسلم بین کل اذانین صلوٰة بین کل اذانین صلوٰة ثم قال فی الثالثة لمن شاء گفت عبد الله بن مغفل فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی میان هر دو اذان نماز نیست میان هر دو اذان نماز نیست پس فرمود در کرت سیوم مر کسی را که خواهد در باب سابقه ازین که مترجم ساخته بود آنرا بکم بین الاذانین هم این حدیث را آورده بود اگرچه آن عنوان بحسب لفظ عام تر بود لیکن مراد همین بود که درین باب بعنوان ساخته اگرچه در اصطلاح محدثان حدیث متعدد باسناد متعدد می باشد لیکن در دو باب اخذ کردن وجهی وجیه ندارد **باب** من قال لیؤذن فی السفر مؤذن واحد در جواز قول کسی که گفته است گو که اذان گوید در سفر یک موذن یعنی یک اذان گوید در صبح و غیر آن گویا عقد این باب برای دفع آنست که روایت کرده اند از ابن عمر که در سفر وقت صبح دو اذان گویند و میان دو اذان گفت در معنی ترجمه که یک کس هر که باشد اذان گوید و قید فی السفر خالی از استدراک نیست چه حکم در حضر هم همین است و حدیثی که آورده باین معنی بی تکلف مطابق میشود بترجمه **حدثنا** معلی بن اسد قال حدثنا وهیب عن ایوب عن ابی قلابة عن مالک بن الحویرث قال اتیت النبی صلی الله علیه وسلم فی نفر من قومی فاقمنا عنده عشرین لیلة مالک بن حویرث گفت آمدم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی در چند کس از مردم خود و بودیم نزد آن حضرت بیست شب و روز و کان رحیما رفیقا و بود آنحضرت مهربان و رفق کننده بر مردم فلما رأی شوقنا الی اهلینا قال ارجعوا فکونوا فیهم و علموهم و صلوا پس هرگاه دید اشتیاق ما سوی خانه و متعلقان فرمود باز گردید و باشید در میان ایشان و تعلیم کنید ایشان را از احکام مسلمانی و نماز کنید چنانکه دیدید مرا که نماز میکنم فاذا حضرت الصلوٰة فلیؤذن لکم احدکم و لیؤمکم اکبرکم پس وقتی که حاضر شود نماز پس اذان گوید مر شما را یکی از شما که تعلیم یافته و امامت کند شما را کلان سال ترین شما چون اینجماعه هم عالم شده بودند پس در علم مساوات داشتند فرمود که امامت کلان تر از سن نماید کند تطبیق حدیث بترجمه با آنکه فرموده آنحضرت در حضر بعد از رسول بمواطن هست از انرو تواند بود که بالفعل اینجماعة در سفر بود نزد قول وی اذا حضرت الصلوٰة شامل هست سفر را نیز فافهم **باب** الاذان للمسافر اذا کانوا جماعة و الاقامة در مشروعیت اذان مر مسافر را وقتی که باشند مسافران جماعتی و در مشروعیت اقامت و کذلک بعرفة و جمع و همچنین مشروعیت اذان و اقامت بعرفه نام جایی هست که ضرور در آنجا از ارکان حج است و مزدلفه که شب عید حاجیان آنجا جمع میشوند و قول المؤذن الصلوٰة فی الرحال فی اللیلة الباردة او المطیرة

بجهت احتیاط و اگر آب صرف غیر مشکوک نیز موجود بود استعمال آن اولی بود ازین مشکوک چه باوجود آب خالص تدارک شک به تیمم ممکن نیست و لیکن لازم آید برین تقدیر بوث بدن با مشکوک و لهذا بعضی گویند اولی آنست که این آب را بینداز و بعد از آن تیمم کند **حدثنا** مالک بن اسماعیل ... بتوحد و مهملتشدده سنه دوصد و نوزده قال حدثنا اسرائیل بن یونس بن ابی اسحق سبیعی سنه یکصد و شصت بعد از ان عن عاصم بن سلیمان بن ابو عبد الرحمن احول بصری سنه یکصد و چهل و دو عن ابن سیرین قال قلت لعبیدة بفتح مهمله و کسر موحده آخر آن ها است ابو مسلم بن عمرو بن قیس سلمانی بفتح سین و سکون لام از کبار تابعین است سنه هفتاد و دو عندنا شیء من شعر النبی ابن سیرین گوید گفتم عبیده را که نزد ما چیزی از موی مبارک پیغمبر است صلی الله علیه و آله وسلم اصبناه من قبل انس او من قبل اهل انس رسیده ایم آنرا از طرف انس یا از طرف مردم خانه انس شک راوی است و پدر ابن سیرین غلام انس بود که ربیب ابی طلحه است که آنحضرت موی شریف بوی داده بود فقال لان یکون عندی شعرة منه احب الی من الدنیا و ما فیها پس گفت عبیده هر آینه اگر باشد نزد من موی از آنحضرت دوست تر است بسوی من از حیات دنیا و آنچه در دنیا است از متاع علیشرت و عشرت استدلال کرد باین حدیث بر جز اول ترجمه که اگر موی پاک نبی بود چگونه نگاه داشتی آنرا ابن سیرین و تمنی بکردی آنرا عبیده و چون طاهر باشد ظاهر است که غسل آن نیز پاک بود و ... اشکال کنند که موی مبارک چه قیاس است موهای دیگر را جواب آنکه اختصاص ثابت نمی شود مگر بدلیل و اصل عدم آنست و اگر بمجرد این نسبت شریفه پاک گویند باید استدلال کنند بر طهارت منی که عائشه می مالید آنرا از جامه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چه ممکن است که گفته شود که منی آنحضرت ... چه قیاس است منی دیگران را وحق آنست که حکم آنحضرت حکم تمامه مکلفین است در احکام تکلیفیه مگر در آنچه خصوص بدلیل باشد کما ذکره العسقلانی **حدثنا** محمد بن عبد الرحیم صاعقه بغدادی قال اخبرنا سعید بن سلیمان ابو عثمان سعدویه واسطی سنه دوصد و بیست و ... قال حدثنا عباد بفتح مهمله و تشدید موحده ابن عوام بتشدید واو ابو سهل واسطی سنه یکصد و هشتاد و ... عن ابن عون بفتح عین ... عبد الله تابعی است عن ابن سیرین عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله

اسماء الرجال

ودربیان گفتن موذن اداکنند نماز را در منزلها در شب سرد یا شب باران حدثنا مسلم بن ابراهیم قال حدثنا شعبة عن المهاجر ابی الحسن عن زید بن وهب عن ابی ذر قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی سفر فاراد المؤذن ان یؤذن فقال له ابرد ثم اراد ان یؤذن فقال له ابرد ثم اراد ان یؤذن فقال له ابرد مرویست از ابی ذر که گفت بودیم با پیغمبر خدا رحمت کنا خدا بروی در سفری پس خواست موذن اینکه اذان گوید پس فرمود او را که سرد کن یعنی توقف کن که هوا سرد شود سه بار اراده کرد و هر بار او را فرمود سرد کن حتی ساوی الظل التلول تا آنکه برابر شد سایه تلها یعنی سایه مثل او رسید فقال النبی صلی الله علیه وسلم ان شدة الحر من فیح جهنم پس فرمود سختی گرمی از دم دوزخ و جوش آنست از حدیث یک جزو ترجمه که مشروعیت اذان در سفر است بوضوح پیوست حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن خالد الحذاء عن ابی قلابة عن مالك بن الحویرث قال اتی رجلان النبی صلی الله علیه وسلم یریدان السفر گفت مالک آمدند دو مرد بپیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی درحالی که میخواستند سفر کنند فقال النبی صلی الله علیه وسلم اذا انتما خرجتما فاذنا ثم اقیما وقتی که شما برآئید به نیت سفر پس اذان گوئید پس تر اقامت گوئید یعنی اذان واقامت بجا آرید بانیکه یکی از شما اذان واقامت گوید هر که خواهد چون تعیین نفر موذن نسبت کرد بهر دو ونسبت فعل یکی بمتعدد بسیار است در کلام عرب یا اذان جهت که چون ثواب بهر دو میرسد یکی اذان میگوید و دیگری جواب بهر دو نسبت کرد کرمانی از تیمی نقل کرده که حدیث محمول بر استحباب است و گر نه اذان یکی بس است گویا حمل کرده بر ظاهر لفظ و پوشیده نماند که قول آنحضرت ثم لیؤمکما اکبرکما پس تر گو امامت کند شما را کلانترین شما ابی تراست در حمل برین معنی از آنکه درین صورت که امامت کند اکبر امامت میکند یکی دیگر را نه هر دو هر دو را وتوجیه همان است که اشارت بآن کردیم حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا عبد الوهاب قال اخبرنا ایوب عن ابی قلابة قال حدثنا مالك قال اتینا النبی گفت مالک بن الحویرث آمدیم بپیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ونحن شببة متقاربون فاقمنا عنده عشرین یوما ولیلة وما جوانان بودیم نزدیک بهم در سال پس اقامت کردیم نزد آن حضرت بیست روز وشب وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم رحیما رفیقا وبود پیغمبر خدا مهربان نرم دل فلما ظن انا قد اشتهینا اهلنا او قد اشتقنا سألنا عمن ترکنا بعدنا فاخبرناه پس هرگاه دانست که ما یان خواهش داریم زن وفرزند خود را باشتیاق شده ایم بسوی ایشان شک راویست پرسید آن حضرت ما را از انچه گذاشته بودیم آنرا پس خبر دادیم آنرا فقال ارجعوا الی اهلیکم فاقیموا فیهم وعلموهم ومروهم پس فرمود باز روید بسوی مردم خود و باشید در میان ایشان وتعلیم کنید احکام دین ایشانرا و امر کنید ایشانرا بمعروف وذکر اشیاء احفظها او لا احفظها وذکر کرد آن حضرت چیزها را که یاد دارم یا آنکه یاد ندارم راوی درین کلمه شک کرده است وصلوا کما رایتمونی اصلی ونماز کنید چنانچه دیدید مرا که نماز میکنم فاذا حضرت الصلوة فلیؤذن لکم احدکم ولیؤمکم اکبرکم پس وقتی که در رسد وقت نماز پس گو اذان کند مر شما را یکی از شما وگو امامت کند شما را کلانترین شما در سفر وحضر حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله بن عمر قال حدثنی نافع قال اذن ابن عمر فی لیلة باردة بضجنان ثم قال صلوا فی رحالکم گفت نافع اذان داد ابن عمر در شب سرد بموضع ضجنان که یک منزل است از مکه پس تر گفت نماز کنید در جاهای خود واخبرنا ان رسول الله نافع گوید وخبر داد ما را ابن عمر که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یامر مؤذنا یؤذن ثم یقول علی اثره الا صلوا فی الرحال فی اللیلة الباردة او المطیرة فی السفر بود آنحضرت که امر میکرد موذن را که اذان گوید پس تر میگفت موذن بر پی اذان آگاه باشید نماز کنید در رحلها امر میکرد در شب سرد یا شب باران در سفر اگر گوئی در باب کلام در اذان گذشته که این کلمه بجای حی علی الصلوٰة میفرمود واینجا صریح است که بعد از اذان بود چگونه جمع توان کرد گوئیم منافاتی درین دو روایت نیست تواند که هر دو روا باشد چنانکه امام شافعی تجویز کرده است وباید دانست که این امر ایجابی یا استحبابی نیست چنانکه در روایتی دیگر قید

یکباره موی دوتاره موی داد جانب چپ را بام سلیم و بقولی ابا طلحه را و طریق جمع میان روایات آنست که داد ابا طلحه ابراهیم و طرف ایمن طرف راست پس قسمت نمود از ابو طلحه بامر شریف واما جانب چپ را داد ابو طلحه زوجه خود ام سلیم را نیز بامر شریف و زیاده کرد احمد در روایة خود تا جمع دارد ام سلیم در طیب خود و آنجا تبرک بموی مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم و استحباب نگاه داشتن آن در طیب واحترام آن مستفاد میشود حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال اذا شرب الکلب فی اناء احدکم فلیغسله سبعا تحقیق آنحضرت فرمود چون آب خورد سگ در آوند یکی از شما پس باید که بشوید آنرا هفت بار و در روایتی دیگر اذا ولغ از ولوغ یعنی آب وجز آن خوردن سباع بسر زبان کذا فی التاج و برین تقدیر در اینجا هر دو بیک معنی باشند یا در آوردن زبان در آب و مانند آن عام از آنکه بنوشد یا ننوشد چنانچه از قاموس بنقل بعضی شراح معلوم شود ظاهر در اینجا عموم است و هر دو مختص اند بانچه شامل باشد از آب و خوردن روغن بر آب و جز آن پس آنچه بسته باشد حکمش انجاست بلکه واجب است درین هنگام انداختن آنچه رسیده آن را سگ بدهن خود و شستن آوند واجب گردد مگر وقتیکه برسد آنرا نیز پس واجب گردد غسل آن قدر که رسیده هفت بار و منطوق این حدیث مذهب اکثر محدثین است و ائمه ثلثه الا امام ابی حنیفه که نزد وی حکم سایر نجاسات دارد و این حدیث محمول بر احتیاط است نه وجوب با این در ابتدای اسلام بود پس از آن منسوخ گشت چنانچه پیش ازین امر بقتل کلاب بود بعد از آن منع شد و بودن اسلام ابی هریره در نسخ چنانکه عسقلانی گفته دلالت نمیکند بر عدم نسخ جایز است که بعد رفع تغلیظ کلاب و تشدید بعض در آخر ها قرار یافته باشد امر بغسل سه بار و طحاوی روایتی از ابی هریره آورده که وی فتوی داده است بغسل و اگر این فتوی مبنی بر اعتقاد استحباب هفت نه وجوب از ابی هریره گویند معز نمی شود منکران وجوب راچه راوی اعرف است بمراد از قرینه حال در روایة فتوی هفت بار که همانا بعیر بره آمده محمول بر اعتقاد استحباب تواند بود و نیز در صورت تعدد واقعه وجهل تاریخ این دو روایة ظاهر تقدم فتوی هفت است که تغلیظ سابق بود و بر روایتی از مالک نیز امر به تسبیع برای ندب است و مشهور از اصحاب او وجوب است لکن گویند تعبد است زیرا چه سگ طاهر است نزد ایشان و بر تقدیر نجاست آن چنانکه روایتی است از مالک مذهب وی آنست که آب نجس نمی شود مگر بتغیر پس نیز وجوب تسبیع بطریق تعبد باشد و در روایة مسلم زیاده آمده اولیهن پس باید که بریزد آن آب و در روایتی دیگر طهور اناء احدکم اذا ولغ فیه الکلب ان یغسله سبع مرات

لمن یشاء، واقع شده ناظر است برخصت اگر کسی خواهد که فضیلت حاصل کند در تیج سرد و باران که شدید خواهد بود و نیز این رخصت اگرچه درین روایت
اختصاص بشب و سفر یافته لیکن مخصوص بآنها نیست آن حضرت گاه در مدینه در چنین شبها و روزها امر میکرد چنانکه در بعضی طرق [illegible]
ابو داؤد ذکر کرده است **حدثنا** اسحق قال اخبرنا جعفر بن عون قال حدثنا ابو العمیس عن عون بن ابی جحیفة عن ابیه
قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم بالابطح فجاءه بلال فآذنه بالصلوٰة گفت ابو جحیفه دیدم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا
بروی بابطح که مکانی است در سواد مکه و آنحضرت را بطحی بنسبت آن میگویند پس آمد بلال و آگاه کرد آن حضرت را بنماز یعنی اذان نماز گفت
ثم خرج بلال بالعنزة حتی رکزها بین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم بالابطح واقام الصلوٰة پس تر بیرون آمد بلال نیزه
خورد تا آنکه خلاند آنرا پیش روی پیغمبر خدا رحمت و سلامت باد بروی و اقامت گفت نماز را **باب** هل یتتبع المؤذن فاه ههنا
وههنا وهل یلتفت فی الاذان آیا جایز است که متوجه گرداند موذن دهن خود را اینجا و اینجا و آیا التفات کند یعنی جانب یمین و شمال و این جمله
ای تفسیر جمله یتتبع است ویذکر عن بلال انه جعل اصبعیه فی اذنیه وذکر کرده میشود از بلال که تحقیق گردانیده هر دو سر انگشت مسبحه را
در دو گوش خود تا قوی گردد بر زیادت رفع صوت و بشناسند او را از دور که اذان میگوید احتیاج برای این معنی در وقت اجتماع مردم بهرای
اصم خواهد بود وکان ابن عمر لایجعل اصبعیه فی اذنیه و بود ابن عمر که نمیگردانید دو سر انگشت خود را در دو گوش خود وقال ابراهیم
لا باس ان یؤذن علی غیر وضوء و گفت ابراهیم نخعی باک نیست اینکه اذان گوید موذن بر حالت غیر وضوء و گفته اند که بی وضو اذان گفتن
کراهت دارد و بحالت جنب مکروه تر است چنانکه اقامت بی وضو با وجود آن اگر گوید روا می دارد وقال عطاء الوضوء حق وسنة
و گفت عطا ابن رباح وضو ثابت است بحسب شرع و سنت است در اذان که فاتحه و مقدمه صلوٰة است قالت عائشة کان النبی
صلی الله علیه وسلم یذکر الله علی کل احیانه گفت عائشه بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی ذکر میکرد خدا را بر همه اوقات خود طهارت
و عدم طهارت و اذان از جمله اذکار است و ظاهر آنست که مراد ذکر لسانی است که ضد آن خموشی است نه ذکر قلبی که ضد آن نسیان ست **حدثنا**
محمد بن یوسف قال اخبرنا سفیان عن عون بن ابی جحیفة عن ابیه انه رای بلالا یؤذن فجعلت اتتبع فاه ههنا
وههنا بالاذان گفت محمد بن یوسف خبر داد ما را سفیان از عون و وی از پدر خود ابو جحیفه که دید ابو جحیفه بلال را که اذان میگفت
و گفت ابو جحیفه پس گردانیدم خود را که توجه میکنم دهن را اینجا و اینجا در اذان یعنی بر موافقت بلال این فعل میکردم زیاده کرده است مسلم که التفات
میکردم یمیناً و شمالاً در حی علی الصلوٰة جانب یمین و در حی علی الفلاح جانب شمال و مروی است که این التفات باید که بهمین سر باشد نه آنکه سینه
را منحرف از قبله کند و پای از جا جنباند **باب** قول الرجل فاتتنا الصلوٰة در جواز گفتن مرد که فوت شد ما را نماز وکره ابن سیرین
ان یقول فاتتنا الصلوٰة ولیقل لم ندرک و ناخوش داشته ابن سیرین گفتن آنکه فوت شد نماز و گو که بگوید در نیافتیم نماز را
و این کراهت ازان است که در لفظ فوت و لاتی بمعدم دیر سقوط وارد و قول النبی صلی الله علیه وسلم اصح مؤلف رح در رد ابن
سیرین میگوید و گفتن پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی چنانکه در حدیث مذکور واقع شده درست تر است بلکه درست همین است و بس **حدثنا**
ابو نعیم قال حدثنا شیبان عن یحیی عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابیه قال بینما نحن نصلی مع النبی صلی الله علیه
وسلم اذ سمع جلبة رجال گفت ابو قتاده در میان آنکه ما پان میگذاردیم نماز با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی ناگاه شنید
آن حضرت آواز پاهای مردم که بشتاب پای میزدند فلما صلی قال ما شانکم پس هرگاه تمام کرد نماز را فرمود چیست حال شما که اضطراب
نمودید قالوا استعجلنا الی الصلوٰة گفتند شتاب کردیم برای دریافت نماز قال فلا تفعلوا اذا اتیتم الصلوٰة فعلیکم بالسکینة
فرمود پس ازین نکنید شتابی وقتی که بیائید نماز را پس لازم گیرید وقار و آهستگی فما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاتموا پس خبری

بدرستی که مردی از بنی اسرائیل دید سگی را که میخورد گل از
تشنگی فاخذ الرجل خفه فجعل یغرف له به حتی ارواه
پس گرفت آن مرد موزه خود را پس گشت که آب برسید است
برای سگ بآن موزه تا آنکه سیراب کرد آن سگ را
فشکر الله له فادخله الجنة پس ثنا کرد خدای تعالی
او را و خشنود گشت و جزا داده داخل کرد او را بهشت
را و در روایة دیگر زیاده آمده گفتند یا رسول الله آیا
هست برای ما در بهایم اجری پس فرمود در هر جگر تر
در رسانیدن راحت بوی اجر است بعضی گویند
استدلال کرده مولف باین حدیث بر طهارت سور کلب
زیرا چه ظاهرش آنجوردن کلب است در موزه و جواب
داده اند که این مبنی بودن شریعت سابقه شرع ما نیست
و دران اختلاف است بر تقدیر تسلیم محمول ان در صورت
که نسخ نشده باشد و اینجا احادیث بسیار دلالت دارند
بر نجاست آن و با قطع نظر ازان محتمل که از موزه آب برداشته
در چیزی دیگر ریخته باشد برای سگ یا شسته باشد موزه
را بعد ازان یا بازنرسیده باشد در نماز و باقی کلام درین
حدیث در کتاب الشرب بیاید وقال احمد بن شبیب
بفتح معجمه و کسر موحده بن سعید ابو عبد الله تمیمی حنظلی از
شیوخ مولف است بعد سنه دو صد قال حدثنا ابی
عن یونس عن ابن شهاب قال حدثنی حمزة
بن عبد الله بن عمر بن خطاب رضی الله عنهما عن ابیه
انه قال کانت الکلاب تقبل وتدبر فی المسجد فی
زمان رسول الله گفت ابن عمر بودند سگان که می آمدند
و می رفتند در مسجد در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم فلم یکونوا یرشون شیئا من ذلک
پس نبودند صحابه که بپاشند چیزی از آب را ازان جهت آمد
و رفت یا چیزی را ازان گذرگاه مسجد آب یعنی بجز باد و وقت
سگان رش میکردند تا بغسل چه رسد و ازین جواز
مرور سگ در مسجد واضح گردد و ظاهر است که صورت
تلوث سگان بلوث ظاهر است که بر زمین افتد و تر باشد
مستثنی خواهد بود و در بعضی روایات زیاده آمده تبول
پیش از اقبل یعنی بول میکردند سگان منذری گفته مراد

کو دریافتید پس بگذارید با امام و چیزیکه فوت شد شمارا پس تمام کنید آنرا تنها و در روایت ابن عیینه بجای فاتموا فاقضوا واقع شده است
باب لا یسعی الی الصلوة ولیأتها بالسکینة والوقار نه دوید مصلی بسوی نماز و گو باید بیاید نماز را بالسکینه و آهستگی سکینه و وقار هر دو یکی است بعضی گویند که سکینه بمعنی تأنی و آهستگی در حرکات است و وقار چشم پوشیدن و پست کردن آواز است وقال ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاتموا قاله
ابو قتادة عن النبی صلی الله علیه وسلم گفته این مذکور را ابو قتاده از پیغمبر خدا در بعضی روایات واقع شده **باب** ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم
فاتموا قاله ابو قتادة عن النبی صلی الله علیه وسلم **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب قال حدثنا الزهری عن سعید بن
المسیب عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم ح وعن الزهری عن ابی سلمة عن ابی هریرة عن النبی صلی
الله علیه وسلم قال اذا سمعتم الاقامة فامشوا الی الصلوة وعلیکم بالسکینة والوقار ولا تسرعوا
فما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاتموا ترجمه حدیث بوضوح پیوسته است بدانکه خلاف است در حنفیه و شافعیه که مسبوق آنچه
با امام یافته اول نماز است یا آخر مثلاً در نماز رباعی دو رکعت اخیر که با امام دریافته حنفیه گویند که شفعه اخیر است و آنچه دریافته شفعه اول است
بر قیاس نماز امام شافعیه بر عکس آن رفته اند گویند آنچه با امام دریافته اول شفعه است و آنچه تنها خواهد کرد آخر شفعه و شافعیه استدلال
کرده اند بلفظ اتموا از آنکه اتمام نمیباشد مگر آخر را پوشیده نماند که تمامی مقابل نقصان است و ناقص ناقص است از هر طرف که نقصان
دارد و حنفیه بعد از قیاس بر نماز امام بلفظ فاقضوا که در روایت دیگر واقع شده دست زده اند چه ظاهر از فوت و قضا انیست و با نچه
مقرر است شروعیت که ضم سوره نیست مگر در شفعه اول و اتفاق است همه را بر آنکه مسبوق ضم سوره درین دو رکعت میکند و این
مشعر است بآنکه این شفعه که مسبوق تنها میکند شفعه اول باشد فافهم وهو الموفق للصواب **باب** متی یقوم الناس اذا راوا
الامام عند الاقامة کی ایستاده شوند مردم که طالب جماعتند وقتی که ببینند امام را نزد اقامت نماز و این خبر طلبیه در جای جواب
متی یقوم است **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا هشام قال کتب الی یحیی بن ابی کثیر عن عبد الله بن ابی
قتادة عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تقوموا حتی ترونی فرمود وقتی که
شروع در اقامت کرده شود پس مایستید تا آنکه ببینید مرا که از خانه بر آمده ام نزد حنفیه قیام بنماز در وقت حی علی الصلوة است و نزد شافعی
بعد از فراغ از الفاظ اقامت و نزد احمد نزد قد قامت الصلوة و نزد امام مالک در اول اقامت **باب** لا یسعی الی الصلوة
ولا یقوم الیها مستعجلا ولیقم بالسکینة والوقار نه دود احدی بسوی نماز و نه ایستد بسوی نماز در حالی که عجلت دارد و گو که بایستد
بسکینه و وقار این جمله بیان لا یسعی است پس تناقض ندارد بآنکه واقع شده فاسعوا الی ذکر الله که بمعنی سرعت و عدم اهمال در
شغلهای دیگر است **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا شیبان عن یحیی عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابیه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تقوموا حتی ترونی وعلیکم بالسکینة تابعه علی بن المبارک متابعت کرده است
در روایت این حدیث شیبان را از یحیی علی بن مبارک یعنی وی نیز از یحیی روایت کرده است **باب** هل یخرج من المسجد لعلة
آیا بیرون آید کسی از مسجد بعد از شنیدن اقامت بسبب علتی چنانکه در حدیث است و بر آمدن از مسجد بعد از شنیدن بغیر ضرورت شرعیه
گناه است مگر کسی که مسجدی دارد و انعقاد جماعت وابسته باوست **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا ابراهیم بن
سعد عن صالح بن کیسان عن ابن شهاب عن ابی سلمة عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج
وقد اقیمت الصلوة تحقیق پیغمبر خدا بر آمد از حجره و حال آنکه اقامت کرده شد نماز بعد از بر آمدن آن حضرت وعدلت الصفوف
و برابر کرده شد صفها حتی اذا قام فی مصلاه انتظرنا ان یکبر انصرف تا آنکه وقتی که استاد در جای نماز خود در حالی که منتظر ایم

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن
ابن ابی السفر ابن عبد الله بن سعید بن محمد عن
الشعبی عن عدی بن حاتم بن عبد الله الطائی جواد
بن الجواد قدوم آورد بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در سال
هفتم و اکرام میکرد آنحضرت اورا وقتی که می آمد نزد وی سینه
شست و هفت و عمر یکصد و بیست سال بود و قبر وی
یکصد و هشتاد و به روی شکل است در جود و کرم قال
سالت النبی گفت عدی پرسیدم پیغمبر را صلی الله علیه
وآله وسلم از حکم شکار سگ چنانچه مولف در کتاب الصید
تصریح کرده قال اذا ارسلت کلبک المعلم فقتل فکل
فرمود آنحضرت وقتی که بگذاری سگ آموخته خود را بر شکار
پس بکشد سگ شکار را پس بخور اگر او نخورده است از آن بدلیل
واذا اکل فلا تأکل و چون بخورد سگ پس مخور فانما
امسک علی نفسه زیرا چه نگاهداشته است آن سگ
شکار را مگر بر نفس خود و بجهت آن و این علامت عدم
تعلیم است و شکار که حلال است از معلم است و تعلیم
دانسته میشود بترک اکل سه بار و اگر بعد ازین بخورد ظاهر
شود جهل او قلت وعدی گوید گفتم بجناب شریف ارسل
کلبی فاجد معه کلبا آخر میگذارم سگ خود را پس
می یابم با وی سگی دیگر که جمع آمد بر شکار حکمش چه باشد
قال فلا تأکل فرمود پس مخور آنرا فانما سمیت علی
کلبک زیرا چه نام خدا گرفته بر سگ خود وقت ارسال
که آن بجای ذبح است و نام خدا گرفتن فرض است درین
هنگام ولم تسم علی کلب آخر و نام نگرفته بر سگ دیگر
پس چه دانی که کدام یکی ازین دو سگ کشته و تحقیق که سگ
دیگر معلم نباشد یا مرسل نبوده از صائد دیگر بلکه خود بخود دامده
و ارسال از صائد شرط است و وجه دلالت این حدیث
بر طهارت سور کلب باعتبار اذن در خوردن صید است
بی تقیید بشستن جای دهن و دندان او پوشیده نماند
که امثال چنین قیود که از خارج معلوم شده مفوض بفهم
سامع می باشد و کفایت میکند دران اشتهار سوق احادیث
دیگر ظاهر گفته و تتمه بحث درین حدیث در کتاب الصید مذکور شود
باب من لم یر الوضوء الا من المخرجین القبل
والدبر کسی که اعتقاد ندارد وجوب وضو را بهیچ سبب
مگر از بر آمدن چیزی از راه دو مخرج معتاد بدن که مخرج بیشاب
و مخرج براز است لقوله تعالی برای قول خدا تعالی
در مقام ایجاب تیمم بر تقدیر عدم قدرت بر آب بطریق اشاره
بوجوب وضو او جاء احد منکم من الغائط یا بیاید
یکی از شما از قضای حاجت خود که شامل است خارج مخرج
مخرج را چه غائط در اصل زمین نشیب و مغاک را گویند که در

اسماء الرجال

که تکبیر گوید وشروع در نماز کنند برگشت آنحضرت پیش از تکبیر بسوی خانه قَالَ عَلٰی مَکَانِکُمْ فرمود برجای خود باشید فَمَکَثْنَا عَلٰی هَیْئَتِنَا
پس درنگ کردیم بر هیئت ووضع خود که استاده بودیم حَتّٰی خَرَجَ اِلَیْنَا یَنْطِفُ رَاْسُهٗ مَاءً وَقَدِ اغْتَسَلَ تا آنکه برآمد آن حضرت
بسوی ما بحالی که میچکید سر آنحضرت از روی آب وحال آنکه غسل کرده بود ودار قطنی یک جزء زیاده کرده است از ابوہریره که فرمود آنحضرت
که من جنب بودم وفراموش کرده بودم غسل را واز این حدیث جواز مهلت میان اقامت ونماز نزد ضرورت معلوم شد وآنکه آب مستعمل که قطره
کند از بدن پاک است وآنکه تاخیر غسل روا است وجنب بفراموشی اگر بمسجد درآید باک ندارد واز حدیث دیگر معلوم شده که درآمدن بحال جنابت در مسجد
مخصوص است بآن حضرت وعلی بن ابیطالب باب اِذَا قَالَ الْاِمَامُ مَکَانَکُمْ حَتّٰی اَرْجِعَ انْتَظَرُوْہُ دربیان آنکه وقتی که گوید امام
بمقتدیان لازم گیرید جای خود را تا آنکه من باز آیم انتظار کشند امام را حَدَّثَنَا اِسْحٰقُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ یُوْسُفَ قَالَ حَدَّثَنَا
الْاَوْزَاعِیُّ عَنِ الزُّہْرِیِّ عَنْ اَبِیْ سَلَمَۃَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ عَنْ اَبِیْ ہُرَیْرَۃَ قَالَ اُقِیْمَتِ الصَّلٰوۃُ فَسَوَّی النَّاسُ صُفُوْفَہُمْ فَخَرَجَ
رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ فَتَقَدَّمَ وَہُوَ جُنُبٌ گفت ابوہریره اقامت کرده شد نماز وبرابر کردند مردم صفهای خود را
پس آمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس پیش رفت وحال آنکه آنحضرت جنب بود ثُمَّ قَالَ عَلٰی مَکَانِکُمْ فَرَجَعَ فَاغْتَسَلَ ثُمَّ خَرَجَ وَرَاْسُہٗ
یَقْطُرُ مَاءً فَصَلّٰی بِہِمْ پس فرمود برجای خود باشید پس بازگشت بحجره وغسل کرد وپستر برآمد وحال آنکه سر مبارک او میچکید از آب پس نماز کرد
بمردم باب قَوْلِ الرَّجُلِ لِلنَّبِیِّ مَا صَلَّیْنَا درجواز گفتن مرد پیغمبر خدا را که نماز نکرده ایم از ابن بطال نقل کرده اند که قصد مولف رح در عقد
این باب رد است بر ابراہیم نخعی که مکروه میداشته گفتن کسی که گوید نماز نکرده ام گفته اند که مراد نخعی آنست که منتظر نماز را نباید که گوید نماز نکرده ام
از آنکه این گفتن نفی میکند آنرا که پیغمبر خدا فرموده که مصلی ما دامی که انتظار میبرد نماز را در نماز است نه آنکه مطلقا مکروه داشته که اگر مشغول بجنگ
کفار وساہی گوید آنهم مکروه است وآنچه بحدیث مذکور معلوم میشود همین ست حَدَّثَنَا اَبُوْ نُعَیْمٍ قَالَ حَدَّثَنَا شَیْبَانُ عَنْ یَحْیٰی
قَالَ سَمِعْتُ اَبَا سَلَمَۃَ یَقُوْلُ اَخْبَرَنَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰہِ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ جَاءَہٗ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ یَوْمَ الْخَنْدَقِ آمد پیغمبر خدا را
عمر بن خطاب روز غزوه خندق فَقَالَ یَا رَسُوْلَ اللّٰہِ وَاللّٰہِ مَا کِدْتُّ اَنْ اُصَلِّیَ حَتّٰی کَادَتِ الشَّمْسُ تَغْرُبُ پس گفت عمر ای
رسول خدا سوگند بخدا نزدیک نبودم من اینکه نماز گذارم تا آنکه قریب شد آفتاب که غروب کند وَذٰلِکَ بَعْدَ مَا اَفْطَرَ الصَّائِمُ واین آمدن عمر
قول او بعد از آن بوده است که افطار کرده صایم یعنی بعد از غروب آفتاب بوده فَقَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ وَاللّٰہِ مَا صَلَّیْتُہَا
پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی سوگند خدا که من نکرده ام نماز را فَنَزَلَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اِلٰی بُطْحَانَ وَاَنَا مَعَہٗ
پس نزول کرد پیغمبر خدا رحمت وسلامت خدا باد بروی بسوی بطحان که وادی است در مدینه جابر گوید ومن با آن حضرت بودم
فَتَوَضَّاَ ثُمَّ صَلَّی الْعَصْرَ بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ صَلّٰی بَعْدَہَا الْمَغْرِبَ پس وضو کرد وپستر گذارد نماز عصر بعد از آنکه غروب کرده بود
آفتاب پستر گذارد وبعد از عصر نماز مغرب را باب اَلْاِمَامُ تَعْرِضُ لَہُ الْحَاجَۃُ بَعْدَ الْاِقَامَۃِ امام عارض میشود مر او را حاجتی بعد
از اقامت روا است که قضا کند حاجت خود را یا نه حَدَّثَنَا اَبُوْ مَعْمَرٍ عَبْدُ اللّٰہِ بْنُ عَمْرٍو قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ قَالَ حَدَّثَنَا
عَبْدُ الْعَزِیْزِ بْنُ صُہَیْبٍ عَنْ اَنَسٍ قَالَ اُقِیْمَتِ الصَّلٰوۃُ وَالنَّبِیُّ گفت اقامت کرده شد نماز وپیغمبر خدا صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ یُنَاجِیْ رَجُلًا فِیْ جَانِبِ
الْمَسْجِدِ سخن میکرد مردی را در گوشه مسجد فَمَا قَامَ اِلَی الصَّلٰوۃِ حَتّٰی نَامَ الْقَوْمُ پس نایستاد آن حضرت بسوی نماز
تا آنکه خواب کردند مردم یعنی پینکی زدند بعضی مردم گفته اند که این مرد رئیس قومی بود برای تالیف او بوی سخن میکردند ومعلوم است
که سخن کردن آن حضرت عین ہدایت بوده است بعضی گویند این مرد که بوی سخن میکردند فرشته وحی گذار بود که بصورت مردی
متجلی شده بود باب اَلْکَلَامِ اِذَا اُقِیْمَتِ الصَّلٰوۃُ سخن کردن کسی وقتی که اقامت کرده شد برای نماز باب سابق در مطلق حاجت

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

حمل شود از وی تلویث وَقَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰہِ
اِذَا ضَحِکَ فِی الصَّلٰوۃِ اَعَادَ الصَّلٰوۃَ وَلَمْ یُعِدِ الْوُضُوْءَ
گفت جابر وقتیکه خنده کند کسی در نماز اعاده کند نماز را
نه وضو را وهمین است مذهب ابو حنیفه واصحاب او وفرق
کنند در میان تبسم که بمعنی دندان سپید کردن است بی آواز
ومیان قہقہه بآوازی که غیر بشنود ومیان ضحک بآوازی
که خود بشنود نه غیر اول ناقض شود اصلا وثانی ناقض
شود نماز ووضو هر دو را وثالث مفسد نماز گردد اما ناقض
وضو نگردد وَقَالَ الْحَسَنُ اِنْ اَخَذَ مِنْ شَعْرِہٖ وَاَظْفَارِہٖ
اَوْ خَلَعَ خُفَّیْہِ فَلَا وُضُوْءَ عَلَیْہِ وگفت حسن بصری
اگر بگیرد کسی از موی خود یا از ناخنهای خود یا باز آرد موزها
را از پا بعد از مسح پس نیست وضو بروی ومخالف است
در مسئله اولی مجاهد وحماد وحکم بن عیینه که گویند کسی که بگیرد
ناخن خود را یا موی بروت خود را واجب است بروی
وضو ابن منذر نقل کرده که اجماع قرار یافته برخلاف
آن ودر مسئله خلع موافق اند ابراهیم نخعی وطاؤس وقتاده
وعطاء وفتوی میداد بدان سلیمان بن حرب وداؤد
وهمین است مذهب ابو حنیفه وشافعی گویند کفایت میکند
شستن هر دو پا وجمعی که قائل بوجوب موالات اند گویند
اگر فصل زیاده شده وضو از سر باز گیرد وَقَالَ اَبُوْ ہُرَیْرَۃَ
لَا وُضُوْءَ اِلَّا مِنْ حَدَثٍ وگفت ابوہریره واجب
نیست وضو مگر از حدث ودر مشکوة بروایة ترمذی از ابوہریره
مرفوعا آورده لَا وُضُوْءَ اِلَّا مِنْ صَوْتٍ اَوْ رِیْحٍ پس مراد
از حدث آواز وباد باشد چنانکه این تفسیر از راوی
صریح مرویست واین باعتبار غالب است بدلیل عدم
ذکر غائط وبول که موجب اند بالاتفاق وَیُذْکَرُ عَنْ جَابِرٍ
اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ کَانَ فِیْ غَزْوَۃِ
ذَاتِ الرِّقَاعِ وذکر کرده میشود از جابر که تحقیق آنحضرت
بود در غزوه ذات الرقاع که در کتاب المغازی معلوم
شود فَرُمِیَ رَجُلٌ بِسَہْمٍ فَنَزَفَہُ الدَّمُ فَرَکَعَ وَسَجَدَ
وَمَضٰی فِیْ صَلٰوتِہٖ پس زده شد مردی تیر یعنی در نماز
وی چنانچه در نسخه دیگر صریح ست وجاری شد از وی خون
بسیار پس رکوع وسجود کرد وگذشت در نماز خود وتمام
کرد آنرا برهمان حال وتتمه قصه اینست که بعد از آن بیدار
کرد این مرد انصاری رفیق خود را وچون دید وی آنچه

مرامام را و درین باب سخن کردن است غرامام را و حدیث هردو باب یکی است و دلالت دارد بر مراد مدعا و عجب که شارحان ازین تغایر متفرس نشده اند و اعتراض کرده حدثنا عياش بن الوليد قال حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا حميد قال سألت ثابتا البناني عن الرجل يتكلم بعد ما تقام الصلوة گفت حمید پرسیدم ثابت بنانی را از مردی که سخن میکند بعد از انکه اقامت کرده می شود نماز فحدثني عن انس بن مالك قال اقيمت الصلوة فعرض للنبي صلى الله عليه وسلم رجل فحبسه بعد ما اقيمت الصلوة پس حدیث کرد مرا از انس گفت انس اقامت کرده شد نماز پس پیش آمد مردی پیغمبر خدا را رحمت و سلامت حق باد بر وی پس نگهداشت آن حضرت را از در آمدن در نماز بعد از انکه اقامت کرده شده بود برای نماز باب وجوب صلوة الجماعة در واجب بودن نماز بجماعت جماعت نزد حنفیه از سنن موکده است مشابه واجب در قوت لقوله صلى الله عليه وسلم الجماعة من سنن الهدى لا يتخلف عنها الا منافق كذا في الهداية و در کفایه گفته داود و امام احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و ابن خزیمه گفته اند فرض عین است و قیل فرض کفایه و انیست مذهب امام شافعی قال الحسن ان منعته امه عن العشاء في الجماعة شفقة لم يطعها گفته است حسن بصری اگر منع کند مادر مصلی از نماز عشاء در جماعة از روی شفقت و مهربانی اطاعت نکند مصلی اورا و این نیز از علامات وجوب است از انکه اطاعت مادر در منع از غیر از واجبات لازم است حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال والذي نفسي بيده لقد هممت ان آمر بحطب ليحطب فرمود آنحضرت سوگند کسی که ذات من در دست قدرت اوست تحقیق قصد کردم اینکه فرمایم هیزم تا جمع کرده شود ثم آمر بالصلوة فيؤذن لها ثم آمر رجلا فيؤم الناس ثم اخالف الى رجال فاحرق عليهم بيوتهم پس تر امر کنم بنماز پس اذان داده شود مر نماز را پس تر امر کنم مردی را پس امامت کند پس مخالفت کنم جماعة را که مشغول اند بنماز یعنی جدا شوم از آنها و قصد کنم مردانی را که نیامده اند از خانه برای نماز پس بسوزم بر ایشان خانهای ایشان را در قول آنحضرت هممت اشارتست که عاصی اگر بتهدید باز آید بعقوبت نباید رساند والذي نفسي بيده لو يعلم احدهم انه يجد عرقا سمينا او مرماتين حسنتين لشهد العشاء و سوگند کسی که ذات من در دست قدرت اوست اگر بداند یکی از شما که تحقیق می یابد استخوانی فربه از پایهای نیک با گوشتی که در ان میان می باشد اینچنین منقول است از مصنف در تفسیر مرماتین البته حاضر شود نماز عشاء را یعنی اگر بداند که در حاضر شدن نماز نفعی دنیوی می یابد اگرچه خسیس و حقیر باشد از روی نهمتی که دارد حاضر میشود و حاضر نمی شود برای ثواب اخروی و نعیم آن مولف رح استدلال کرده باین توبیخ و تشدید بر وجوب جماعت نماز چنانکه وعید اخروی را قرینه وجوب داشته اند و خالی از تکلف نیست از انکه این قسم سیاست بر ترک سنن موکده که شعار اسلام است مثل اذان و جز آن نیز آمده که صحابه در ابتدای حال پیش از تکمیل دین و تهذیب اخلاق اینچنین بوده اند که آنحضرت این همه تهدید آنها فرموده و با وجود آن فضیلت صحبت باقی است باب فضل صلوة الجماعة در بیان فضل نماز جماعت بر نماز تنها وكان الاسود اذا فاتته الجماعة ذهب الى مسجد آخر و بود اسود که از کبار تابعین است و زمان آنحضرت را دریافته لیکن ندیده است آنحضرت را وقتی که فوت شدی او را جماعت در مسجد رفتی سوی مسجد دیگر وجاء انس رضي الله عنه الى مسجد قد صلي فيه فاذن واقام وصلى جماعة و آمد انس بن مالک سوی مسجدی که نماز گذارده شده در ان پس اذان گفت و اقامت کرد و نماز کرد بجماعت حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله مرویست از ابن عمر که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قال صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ بسبع وعشرين درجة فرمود نماز جماعت زیادتی میکند در ثواب بر نماز تنها به بیست و هفت درجه از تخصیص اعدادی که بر زبان شرع آمده عقل ها در وجه آن راه نیست که هر که

شيخ الاسلام كتاب الوضوء

بدلیل ذکر اثر حسن بصری که گفت وقال الحسن ما زال المسلمون يصلون في جراحاتهم همیشه بودند مسلمانان که نماز میخواندند در زخمهای خود پوشیده نماند که دلالت این اثر بر سیلان خون در نماز از جراحات نیست بلکه مذهب حسن چنانکه ابن ابی شیبه در مصنف خود نقل کرده که واجب نمیداند وضو را از خون مگر انچه سایل باشد دلیل است بر انکه مراد از روایت متن همین است و همچنین است مذهب امام ابوحنیفه پس اعتقاد عدم ابطال خروج خون در نماز اگر اخلاف ظاهر باشد و بتقدیر فرض سیلان خون در نماز از جراحات سایله نیز اشکال لازم نیاید چه آن معفو است بنا بر ضرورت بالاتفاق پس مشکل نشود انچه صحیح شده که عمر بن خطاب رضی الله عنه نماز میگذارد و حال انکه زخم او می بر آمد از وی خون وقال طاؤس بن کیسان یمانی حمیری تابعی مشهور است سنه یکصد و شش و محمد بن علی زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی طالب ابوجعفر معروف بباقر سلام الله علیهم اجمعین بقر بمعنی شگافتن است یعنی شگافت حقایق علم را و وی از اعاظم فقهای مدینه مطهره بود تابعی کثیر الحدیث روایه دارد از پدر بزرگوار خود و از ابن عمر و جابر روا دارد و شد بر جابر بود و از وی استماع حدیث میکرد سنه یکصد و چهار وعطاء واهل الحجاز چون سعید بن مسیب و سعید بن جبیر و مالک و شافعی و جز ایشان ليس في الدم وضوء واجب نیست در بر آمدن خون از بدن وضوی و این نیز بر خلاف مذهب امام ابی حنیفه است و در حدیث دارقطنی بدو طریق آمده ليس في القطرة والقطرتين وضوء الا ان يكون دما سايلا و نیز در وی بروایة عمر بن عبدالعزیز از تمیم داری آورده الوضوء من كل دم سايل وضو واجب است از هر خون روان نزد استماع عمر از تمیم داری که صحابی است اگرچه سخن کرده لیکن از مرتبه ارسال نخواهد افتاد و حدیث مرسل نزد ما حجت است و یزید بن خالد و یزید بن محمد که از رواة این حدیث اند توثیق کرده اند و بیهقی در کاشف و در بخاری و مسلم در بعضی طرق وی در حدیث عایشه رضی الله عنها که آنحضرت فرمود

تصدی بیان آن شده براه تکلف رفته است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنی اللیث قال حدثنی ابن الهاد
عن عبد الله بن خباب عن ابی سعید الخدری انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ
بخمس وعشرین درجة درین حدیث زیادتی بیست و پنج درجه آمده و اکثر روایات بر بیست و در حدیث سابق بیست و هفت بوده آن
حدیث اگرچه بحسب روایت کمی دارد لیکن سند او که مالک از نافع و نافع از ابن عمر است اصح طرق است و زیادتی عدل حافظ معتبر است
بحسب روایت و صحت ترجیح یکی بر دیگری نمیتوان داد بضرورت تطبیق باید کرد گفته اند تواند که اول حضرت را او لاخبر به بیست و پنج درجه
داده اند بعد از آن به بیست و هفت یا بنظر قرب مسجد و بعد آن است یا بنظر بحال مصلی باشد اعلم و اخشع را زیادة دهند یا بنظر بنماز سری و جهری
بود یا بنظر قلت جماعت و کثرت آن باشد پوشیده نماند که باین نظرها تشفی خاطر از تعیین مذکور نمیشود و آنکه گفته اند که ذکر عدد قلیل منافی
بعدد کثیر نیست از آنکه مفهوم عدد معتبر نیست مشکل میشود درین خصوصیت احکام که تعیین آن بعدد واقع شده والله اعلم **حدثنا**
موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش قال سمعت ابا صالح یقول سمعت ابا هریرة یقول قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الرجل فی الجماعة تضعف علی صلوته فی بیته وفی سوقه خمسة وعشرین ضعفا
فرمود رسول خدا رحمت و سلامت حق باد بروی نماز مرد در جماعت زیاده کرده می شود بر نماز او که در خانه اوست و در بازار اوست
یعنی تنها گزارده چنانچه عادت است که اکثر در خانه و در بازار تنها نماز میکنند یا بجماعتی قلیل به بیست و پنج درجه وذلک انه اذا توضأ
فاحسن الوضوء ثم خرج الی المسجد لا یخرجه الا الصلوة و این زیادتی ثابت است بسبب آنکه وقتی که وضو کرد و نیکو پس نیک کرد آنرا
برعایت فرایض و سنن بی اسراف و تقصیر بیرون برآمد سوی مسجد بحالی که نه برآورده است او را مگر نماز لم یخط خطوة الا رفعت له
بها درجة وحط عنه بها خطیئة نزده است گامی مگر آنکه رفع کرده می شود مر آنرا بآن گام مرتبه در قرب و کم کرده شده از وی بآن گناهی
فاذا صلی لم تزل الملائکة تصلی علیه ما دام فی مصلاه اللهم صل علیه اللهم ارحمه پس وقتی که نماز گزارد همیشه فرشتها دعا میکنند
و رحمت میفرستند بروی مادامی که در جای نماز است که بار خدایا بیامرز او را بار خدایا رحمت کن او را ولا یزال احدکم فی صلوة ما انتظر الصلوة
و همیشه است یکی از شما در ثواب نماز مادامی که انتظار وارد نماز را **باب** فضل صلوة الفجر فی الجماعة در بیان زیادتی ثواب نماز فجر در جماعت

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سعید بن المسیب وابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هریرة
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول تفضل صلوة الجمیع صلوة احدکم وحده بخمس وعشرین جزءا
گفت ابو هریره شنیدم رسول خدا را رحمت کناد خدا بروی میفرمود زیادتی میکند نماز جماعت نماز یکی از شما را بحالی که تنها میکند به بیست و پنج
جزو درجه ویجتمع ملائکة اللیل وملائکة النهار فی صلوة الفجر و جمع میشوند فرشتهای شب و فرشتهای روز در نماز فجر اشارة بوجه
فضیلت نماز است پوشیده نماند که فرشتهای شب و روز در نماز مغرب با هم جمع میشوند و این اجتماع موجب افضلیت نماز فجر بر نمازهای دیگر
نمیشود اگر گویند مشقت در وی بیشتر است در معنی عشا نیز شریک غالب است یا رب مگر مجموع این دو معنی را وجه گیرند والله اعلم ثم یقول
ابو هریرة واقرءوا ان شئتم ان قرآن الفجر کان مشهودا پس میگوید ابو هریره برای استشهاد فضیلت نماز فجر بخوانید اگر خواهید این
آیت را که در شان نماز فجر است بتحقیق خواندن فجر کنایت از نماز فجر است هست مشهود یعنی حاضر میشوند در آن ملائکه قال شعیب وحدثنی
نافع عن عبد الله بن عمر قال تفضلها بسبع وعشرین درجة مولف رح میگوید گفت شعیب از طریق نافع از ابن عمر
زیادتی میکند نماز جماعت بیست و هفت درجه یعنی چنانکه از شعیب از طریق زهری بیست و پنج درجه گفته از ین طریق بیست و هفت درجه گفته
و هر دو طریق بمولف بواسطه ابو الیمان است **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال سمعت سالما قال سمعت

چه در کفایه از محیط نقل کرده که اگر افشرده شود آبله پس
برآید از وی خون بسیار و باشد بجائی که اگر نمی فشرد برنمی آمد
چیزی ناقض شود وضو را و بیرون آمده ابن ابی اوفی
عبد الله صحابی ابن صحابی آخر کسی که مرده است از صحابا
بکوفه سنه هشتاد و هفت گویند دیده بود او را ابو حنیفه
در هفت سالگی دما مضی فی صلوته واما اخت
از دهن ابن ابی اوفی خون بی راه گذشت در نماز خود و تمام
کرد بی آنکه وضو کند ظاهر از عبارت است به بیرون آمدن
خود را بودن وی نسبت بار قیق ظاهر نمی شود و مذهب
امام ابو حنیفه است خونی که از دهن قی کرده در رقیق
برآمده اگر سرخ گشته بوی بزاق و غالب است بر آن
ناقض شود و اگر آمیخته برآمده بشرط بری دهن نیز ناقض
شود و گرنه ناقض نشود وقال ابن عمر والحسن
فیمن احتجم لیس علیه الا غسل محاجمه
و گفت ابن عمر و حسن بصری در شان کسی که حجامت
میکند واجب نیست بروی مگر شستن جاهای حجامت
او از ینجا معلوم میشود که رای حسن بصری و رای ابن عمر عدم
وجوب وضو است از حجامت و مخالف است این ا
بروایة ابن ابی شیبه بسند صحیح از حسن که وی اعتقاد
نداشت وضو را از خون مگر آنچه سایل باشد چه خون
حجامت ظاهر است بودن آن سایل و امام ابو حنیفه
و اصحاب او قایل بوجوب اند با مثال دلایلی که گذشت
حدثنا آدم ابن ابی ایاس قال حدثنا ابن
ابی ذئب محمد بن عبد الرحمن بن مغیره بن حارث بن
ابی ذئب هشام قال حدثنا سعید المقبری عن
ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
لا یزال العبد فی صلاة و در بعضی روایات فی صلوة
ما کان فی المسجد ینتظر الصلوة ما لم یحدث همیشه
می باشد بنده در مقام نماز و ثواب آن تا که در مسجد انتظار
میکند نماز را مادام که حدث نکرده فقال رجل اعجمی پس
گفت مردی که خوب نمیدانست سخن گفتن را اعجم آنکه سخن
را بیان و فصیح نتواند گفتن اگرچه از عرب باشد اعجم و اعجمی
بمعنی واحد کذا فی الصراح احتمال دارد که این مرد اعجمی همان
حضرمی باشد که در روایة اول کتاب الوضو گذشت ما
الحدث چیست مراد از حدث یا ابا هریرة قال
الصوت گفت حدث آواز است یعنی الضرطة بفتح
ضاد معجمه مراد میدارد ابو هریره آواز خاص که از دبر برآید
و در روایة سابق فساء او ضراط بعده یعنی بادی بی آواز
یا با آواز تخصیص بذکر باعتبار غالب است خصوصا
باعتبار وقوع در مسجد چنانکه کرزو کرمانی **حدثنا**
ابو الولید طیالسی قال حدثنا ابن عیینة عن
الزهری عن عباد بتشدید موحده بن تمیم انصاری
عن عمه عبد الله بن زید مازنی رضی الله عنه عن
النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا ینصرف

ام الدرداء تقول دخل علی ابو الدرداء وهو مغضب فقلت ما اغضبک فقال والله ما اعرف من امر محمد صلی الله علیه وسلم شیئا الا انهم یصلون جمیعا اعمش گفت شنیدم ام درداء را میگفت درآمد بر من ابو الدرداء وحال آنکه بغضب درآورده شده است پس گفتم چه چیز بغضب درآورد ترا پس گفت بخدا سوگند نمی شناسم از امر محمد صلی الله علیه وسلم چیزی را مگر آنکه ایشان میگذارند نماز بجماعت واین مردم درین هم تکاسل وتساهل میکنند شراح گفته اند معنی آنست که در جمیع امور شرعیه فتوری رفته چیزیکه مانده است همین نماز بجماعت است که هر روز میکنند **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن برید بن عبد الله عن ابی بردة عن ابی موسی قال قال النبی صلی الله علیه وسلم اعظم الناس اجرا فی الصلوة ابعدهم فابعدهم ممشی بیشترین مردم از روی ثواب در نماز دور ودورترین ایشان اند پس دورترین ایشان اند از روی راه مسجد والذی ینتظر الصلوة حتی یصلیها مع الامام اعظم اجرا من الذی یصلی ثم ینام وکسی که انتظار میبرد نماز را تا بگذارد آنرا با امام بیشتر است از روی اجر از کسی که میگذارد پستر خواب میکند ظاهر این حدیث در نماز عشا است وحدیث سابق حدیث ابو الدرداء عام است وتعرضی دران بفجر وبافضلیت جماعت هم هست از صاحب شرح تراجم در تطبیق این دو حدیث نقل کرده اند که کثرت ثواب جماعت از کثرت مشقت است ومشقت در جماعت فجر بیشتر است از دیگر نمازها پس ثواب بیشتر باشد واین توجیه خالی از تکلف نیست

باب فضل التهجیر الی الظهر

در زیادتی ثواب شتابی بنماز ظهر وادای آن بگاه تر **حدثنا** قتیبة بن مالک عن سمی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بینما رجل یمشی بطریق وجد غصن شوک علی الطریق فاخره فشکر الله له فغفر له فرمود در میان آنکه مردی میرفت در راهی یافت شاخ خار را بر راه پس یکسو انداخت از راه پس قبول کرد خدا این کار او را پس بیامرزید مروی را ثم قال الشهداء خمسة المطعون والمبطون والغریق وصاحب الهدم والشهید فی سبیل الله پستر فرمود شهیدانی که ممتاز اند بکثرت ثواب پنج صنف اند یکی آنکه بطاعون هلاک شود ودیگر آنکه باستسقا واسهال بمیرد وسه دیگر آنکه در آب غرق شود چهارم آنکه دیوار وخانه بروی افتد ودر زیر آن فوت شود پنجم کسی که در راه خدا واعلای کلمة الله کشته شود وقال لو یعلم الناس ما فی النداء والصف الاول ثم لا یجدوا الا ان یستهموا علیه لاستهموا علیه وفرمود اگر بدانند مردم ثوابی که در اذان گفتن ودر صف اول جماعت است پستر نیابند مگر آنکه قرعه اندازند در یکدیگر هر آینه قرعه اندازند برین ثواب ولو یعلمون ما فی التهجیر لاستبقوا الیه واگر بدانند ثوابی که در بگاه تر گذاردن نماز است البته پیش آیند بسوی آن ولو یعلمون ما فی العتمة والصبح لاتوهما ولو حبوا واگر بدانند ثوابی که در نماز عشا ونماز صبح است البته بیایند برای ادراک آن اگرچه آمدن برزانو وسرین باشد

باب احتساب الآثار

در بیان آنکه گامها که در راه مسجد برای نماز زده شود در شمار اعمال حسنه است **حدثنا** محمد بن عبد الله بن حوشب قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنی حمید عن انس قال قال النبی صلی الله علیه وسلم یا بنی سلمة الا تحتسبون آثارکم گفت انس فرمود پیغمبر خدا رحمت وسلامت حق باد بروی ای بنی سلمه که قبیله کلانی است از انصار آیا شمار نمیکنید شما گامهای خود را که بهر گام درجه می افزاید بجماعة چون از مسجد شریف منازل دور داشتند وخواستند که نزدیکتر مسجد منزل گیرند فرمود آن حضرت این مژده سعادت در حق ایشان **حدثنا** ابن ابی مریم قال اخبرنا یحیی بن ایوب قال حدثنی حمید عن انس ان بنی سلمة ارادوا ان یتحولوا عن منازلهم فینزلوا قریبا من النبی صلی الله علیه وسلم مرویست از انس که بنی سلمه خواستند که نقل کنند از منزلهای خود پس نزول کنند نزدیک از مسجد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی قال فکره رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یعروا المدینة پس ناخوش داشت پیغمبر خدا اینکه خالی کنند طرف مدینه را فقال الا تحتسبون آثارکم پس فرمود آیا نمی شمارید آثار خود را قال مجاهد خطاهم آثار المشی فی الارض بارجلهم گفت مجاهد در تفسیر آثار که آن

قال علی کنت محمد گفت پدر وی علی ابن ابی طالب رضی الله عنه کنت رجلا مذاء فاستحییت ان اسأل رسول الله بودم مردی کثیر المذی پس شرم کردم اینکه بپرسم از حکم مذی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم ومذی آبی که وقت ملاعبت با زن وانتشار ذکر از وی بیرون آید فامرت المقداد بن الاسود فسأله پس امر کردم مقداد را به پرسیدن حکم آن پس پرسید آنحضرت را فقال فیه الوضوء پس فرمود واجب است در وی وضو ورواه شعبة عن الاعمش وروایت کرده است این حدیث را شعبه نیز از اعمش چنانچه جریر کرده **حدثنا** سعد بن حفص ابو محمد طلحی کوفی قال حدثنا شیبان بن عبد الرحمن نحوی عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة عبد الله تابعی بن عبد الرحمن بن عوف ان عطاء بن یسار اخبره ان زید بن خالد اخبره انه سأل عثمان بن عفان رضی الله عنه قلت ارأیت اذا جامع فلم یمن زید خبر داد عطا را که وی پرسید عثمان را باین عبارت که گفتم عثمان را خبر ده مرا که چون جماع کند مردی ومنی نیندازد حکمش چه باشد قال عثمان یتوضأ کما یتوضأ للصلوة ویغسل ذکره گفت عثمان وضو کند چنانکه وضو میکند برای نماز وبشوید شرمگاه خود را از لوث ظاهر ووجوب وضوء شرعی بمظنه خروج مذی است یا بمباشرت فاحشه قال عثمان سمعته من رسول الله گفت عثمان شنیدم این را که گفتم از زبان مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم زید گوید فسألت عن ذلک علیا والزبیر وطلحة وابی بن کعب پس بعد سوال وجواب از عثمان پرسیدم از حکم آن این جماعه را که خواص اصحاب اند رضی الله عنهم فامروه بذلک پس امر کردند آن کس را بآن حکم که فرموده بود عثمان وغسل نفرمود هیچ یکی از ایشان وآنهم اختلاف میان صحابه درین حکم بعد از آن ثابت شده وجوب غسل بر آن با جماع چنانکه در مجلس معلوم شود **حدثنا** اسحق بن منصور قال اخبرنا النضر بفتح نون وسکون ضاد معجمه وهر جا که معرف بلام است معجمه است ابن شمیل بضم معجمه قال اخبرنا شعبة عن الحکم بن عتیبة عن ذکوان ابی صالح عن ابی سعید الخدری ان رسول الله فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ارسل الی رجل من الانصار فجاء وراسه یقطر فرستاد کسی را بسوی مردی از انصار برای طلب او پس آمد وی بحالی که سر او می چکید از آب غسل فقال النبی پس فرمود او را پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم لعلنا اعجلناک شاید که شتابی کردیم ترا بطلبیدن پیش از فراغ تو از حاجت جماع که اثر آن از سر مترشح است یا در رنگ در حاجت بر خلاف معتاد فقال نعم پس گفت آنمرد آری فقال پس فرمود او را حکم پیش از فراغ الانزال اذا اعجلت او قحطت فعلیک الوضوء چون شتابی کرده شوی در جماع با انفصال پیش از فراغ

خطوهاست وآثار راه یافتن ورزمین بپایهاست وباین تفسیر کرده آثار را که در قول خدای بزرگتر است ونكتب ما قدموا وآثارهم **باب**
فضل صلوة العشاء في الجماعة زیادتی ثواب نماز عشا در جماعت **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش
قال حدثني ابو صالح عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ليس صلوة اثقل على المنافقين من صلوة الفجر والعشاء
گفت ابوهریره فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نیست نمازی گران تر بر منافقان از نماز فجر و عشا ولو يعلمون ما فيهما لاتوهما ولو حبوا
واگر میدانستند ثوابی که دران دو نماز است هرآئینه آمدندی آنها را اگرچه بزانو وسرین بودی ولقد هممت ان آمر المؤذن فيقيم ثم آمر
رجلا يؤم الناس ثم آخذ شعلا من نار فاحرق على من لا يخرج الى الصلوة بعد و تحقیق قصد کرده ام اینکه امر کنم موذن
را پس اقامت کند نماز را وامر کنم مردی را که امامت کند پستر بگیرم شعلها را از آتش پس بسوزانم هر کسی که بیرون نمی آید برای نماز بعد از
شنیدن اقامت آن حال آنکه تواناست بر آمدن مناسبت حدیث بترجمه بقول اوست لو يعلمون ما فيهما لاتوهما ولو حبوا **باب**
اثنان فما فوقهما جماعة دو نفر و بالاتر ازان جماعت است **حدثنا** مسدد قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا خالد
عن ابي قلابة عن مالك بن الحويرث عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا حضرت الصلوة فاذنا واقيما ثم ليؤمكما اكبركما
فرمود آن حضرت هر دو کس را که رخصت سفر طلبیده بودند وقتی که حاضر شود وقت نماز پس اذان گوئید واقامت کنید پستر امامت کند بزرگترین
شما از روی علم یا از روی سال **باب** من جلس في المسجد ينتظر الصلوة وفضل المساجد در بیان زیادتی ثواب کسی که نشیند
در مسجد برای انتظار نماز و بیان فضیلت بقعه مسجد **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن
ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الملائكة تصلي على احدكم ما دام في مصلاه ما لم يحدث
فرمود فرشتها دعای مغفرت میکنند بر یکی از شما مادامی که نشسته است در جای نماز یعنی در انتظار نماز و مادامی که حدث نکرده و بر طهارت
است اللهم اغفر له اللهم ارحمه یعنی باین صیغها دعا میکنند لا يزال احدكم في صلوة ما دامت الصلوة تحبسه
لا يمنعه ان ينقلب الى اهله الا الصلوة همیشه است یکی از شما در نماز مادامی که نگاه میدارد او را نماز منع میکند او را از نیکه برگردد
بسوی اهل خانه مگر نماز **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا يحيى عن عبيد الله قال حدثني خبيب بن عبد الرحمن
عن حفص بن عاصم عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سبعة يظلهم الله في ظله يوم لا ظل الا ظله فرمود هفت کس
اند از مردم که سایه میکند ایشان را خدا و در کنف رحمت خود میگیرد در روزی که نیست هیچ سایه از خلق یعنی روز قیامت که عالمی در هول
افتند وآفتاب بیک نیزه از سرها باشد مگر سایه او تعالی الامام العادل نخست امامی که بر شریعت محمدی حکم میکند ظاهرا از امام پادشاه و خلیفه
است وشاب نشأ في عبادة ربه وجوانی که از عهد طفولیت ناشی وپیدا شده در عبادت پروردگار خود ورجل قلبه معلق في المساجد
ومردی که دل او آویخته است در مسجد برای ذوق نماز مناسبت حدیث بترجمه همین جزو است اگرچه مذکور انتظار در مسجد نیست ورجلان
تحابا في الله اجتمعا على ذلك وتفرقا عليه ودو مردی که دوستی دارند بیکدیگر برای خدا یکجا میشوند بر محبت وجدا میشوند بر آن
این دو مرد را یکی حساب کرده اند وجه آن دور از فهم درست نیست ورجل طلبته امراة ذات منصب وجمال فقال اني اخاف الله
ومردی که طلبید او را زنی که صاحب اصالت وشرف ومال است وصاحب حسن است طلبید برای زنا پس گفت آنمرد من میترسم خدا را که گناه
او کنم ورجل تصدق اخفاء حتى لا تعلم شماله ما تنفق يمينه ومردی که تصدق کرد مال را بدست راست خود بجائی که پنهان
کرده تا آنکه نمیداند دست چپ او چیزی را که داده است دست راست او ورجل ذكر الله خاليا ففاضت عيناه ومردی که یاد کرد خدا
را در جای تنها پس ریخت دو چشم او اشک را از درد ومحبت الهی **حدثنا** قتيبة وعلي بن حجر قالا حدثنا اسمعيل بن جعفر عن حميد

تيسير الاسلام | كتاب الوضوء

آب بر بعض اعضا ودرین دو وجه است کراهت یا ترک اولی
کذا قال النووی ومراد از ترجمه ظاهر آنست که ریختن آب
وجون مکر ثابت شد از عمل شریف لابد جایز باشد بیک مرتبه
بنابر تکرار رواج همین است وحمل کرده ابن بطال بر قسم
ثانی وگفته استنباط کرده مولف حکم آن از احادیث
بقیاس چنانکه معلوم شود **حدثنا** محمد بن سلام
قال اخبرنا يزيد بن هارون عن يحيى بن سعيد
انصاری تابعی عن موسى بن عقبة بضم مهملة تابعی
عن كريب تابعی مولى ابن عباس عن اسامة
بن زيد ان رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم لما افاض من عرفة عدل الى الشعب
تحقیق آنحضرت هرگاه رجوع نمود از عرفات میل فرمود
بدره کوه فقضى حاجته پس قضا کرد حاجت بول
خود را کرمانی از جوهری نقل کرده که قول مردم نزلنا عرفة
غیر عربی محض است وعربی محض نیست
اولی عرفة عربی اسم زمان است یعنی روز نهم و استعمال
معنی در مکان مولد است لیکن این استعمال در احادیث
بتتابع آمده قال اسامة فجعلت اصب عليه ويتوضأ
گفت اسامه پس گشتم که میریختم بر آنحضرت آب را و آنحضرت
وضو میکرد پس ریختن آب و نحو آن جایز
باشد فقلت اسامة پس گفتم یا رسول الله اتصلي
آیا نماز میخوانی که وضو ساخته فقال المصلى امامك
پس فرمود نمازگاه در پیش تست **حدثنا** عمرو بن
علی فلاس بصری قال حدثنا عبد الوهاب بن
عبد المجيد ثقفی قال سمعت يحيى بن سعيد انصاری
قال اخبرني سعد بن ابراهيم بن عبد الرحمن بن
عوف قرشی تابعی ان نافع بن جبير بن مطعم
قرشی نوفلی تابعی اخبره انه سمع عروة بن المغيرة
بن شعبة يحدث عن المغيرة بن شعبة بن
بن مسعود ثقفی صحابی اسلام آورد پیش از حدیبیه وامیر
کوفه شد ووفاتش سنه پنجاه انه كان مع رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم في سفر تحقیق مغیره بود
با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در سفری وانه ذهب
لحاجة له وتحقیق آنحضرت رفت برای قضا حاجتی
که مراد او بود وان المغيرة جعل يصب الماء عليه
وهو يتوضأ وتحقیق مغیره گشت که میریخت آب را
بر آنحضرت وری وضو میکرد فغسل وجهه ويديه
ومسح برأسه ومسح على الخفين پس شست
آنحضرت روی مبارک خود را وهر دو دست را ومسح
کرد بسر خود ومسح کرد بسر خود ومسح کرد بر هر دو موزه
وبعضی گفته اند استدلال کرد مولف از جواز ریختن آب

اسماء الرجال

قال سئل انس هل اتخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم خاتما فقال نعم گفت حميد پرسيده شد انس كه آيا گرفته است پيغمبر خدا رحمت كناد خدا برو انگشتري را پس گفت انس آري خاتم گرفته بود اخر ليلة صلوة العشاء الى شطر الليل ثم اقبل علينا بوجهه بعد ما صلى فقال صلى الناس ورقدوا و تاخير كرد شبي نماز عشا تا نيمه شب پستر روي كرد برما بروي خود بعد ازانكه نماز گزارد پس گفت نماز كردند مردم و خواب كردند ولم تزالوا في صلوة منذ انتظرتموها فقال فكاني انظر الى وبيص خاتمه و هميشه هستيد در نماز مدتي كه انتظار ميبريد نماز را گفت انس پس گويا مي بينم بسوي لمعان انگشتري آنحضرت صلى الله عليه وسلم باب فضل من غدا الى المسجد ومن راح فضيلت كسي كه روز كند سوي مسجد و شب كند سوي مسجد حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا يزيد بن هارون قال اخبرنا محمد بن مطرف عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من غدا الى المسجد وراح اعد الله له نزله من الجنة كلما غدا او راح فرمود كسي كه روز كند در مسجد و شب كند آماده كند خدا مر ويرا مهماني او را جائي كه نزول كند از بهشت هر بار كه صبح و شب كرده است براي عبادت باب اذا اقيمت الصلوة فلا صلوة الا المكتوبة وقتي كه شروع كرده شد در اقامت نماز پس روا نيست هيچ نمازي بجز نماز فرض حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن ابيه عن حفص بن عاصم عن عبد الله بن مالك ابن بحينة قال مر النبي صلى الله عليه وسلم برجل ح وحدثني عبد الرحمن قال حدثنا بهز بن اسد قال حدثنا شعبة قال اخبرني سعد بن ابراهيم قال سمعت حفص بن عاصم قال سمعت رجلا من الازد يقال له مالك بن بحينة گفت حفص بن عاصم شنيدم مردي را كه از ازد شنوه بود و گفته ميشد او را مالك ابن بحينة حديث ميكرد كه تحقيق پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي ديد مردي را كه از ازد بود و حال آنكه اقامت كرده شده بود نماز را ديد كه ميگزارد دو ركعت را فلما انصرف رسول الله صلى الله عليه وسلم لاث به الناس و هرگاه برگشت از نماز پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم گرد آمدند بوي مردم فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم الصبح اربعا الصبح اربعا پس فرمود مر ورا پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم آيا نماز صبح چهار ركعت است آيا نماز صبح چهار ركعت است مكرر فرمود چون آن مرد بعد از اقامت فرض بدو ركعت مشغول شد آن حضرت بطريق زجر و سرزنش بصيغه استفهام انكاري او را تنبيه فرمود كه چنين نكند بدانكه در اداي سنت فجر كه موكد ترين سنن است اختلاف كرده اند شافعي و احمد گويند چون امام براي نماز فرض قيام نمايد اشتغال بسنت مكروه و نزد حنفيه اگر ادراك يك ركعت فرض با امام متصور باشد ترك سنت فجر نكند تا هر دو فضيلت كه نماز بجماعت و سنت فجر است ادراك كرده باشد ليكن گفته اند كه بيرون مسجد كنند نه در صف جماعت تابعه غندر و معاذ عن شعبة في مالك متابعت كرده است بهز را در روايت او از شعبه با اين اسناد غندر و معاذ يعني اين هر دو نيز از شعبه در روايت او از مالك مذكور اين حديث روايت كرده اند وقال ابن اسحق عن سعد عن حفص عن عبد الله بن بحينة وقال حماد اخبرنا سعد عن حفص عن مالك و گفت حماد خبر داد مارا سعد از حفص از مالك مولف رح تائيد كرده است باين دو تعليق اسناد سابق را باب حد المريض ان يشهد الجماعة در بيان حالي كه تعيين كرده ميشود بيمار را اينكه حاضر شود جماعت را چون آن از ان حد بگذرد روا نيست حضور او نماز را ابن بطال وغيره گفته اند كه حد بمعني حدت و تندي است چنانكه در حديث عمر در حق ابي بكر رضي الله عنهما واقع شده گفت اداري منه بعض الحد اي الحدة و مراد اينجا برانگيخته بيمار است بر شهود نماز حدثنا عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش عن ابراهيم عن الاسود قال كنا عند عائشة فذكرنا المواظبة على الصلوة والتعظيم لها گفت اسود بوديم ما نزد عائشه رضي الله عنها پس ذكر كرديم مواظبت و دوام را بر نماز و تعظيم كردن مر نماز را قالت لما مرض النبي صلى الله عليه وسلم مرضه الذي مات فيه

كتاب الوضوء ۶ | فتح الاسلام

در مسح على الخفين مذكور شود انشاء الله تعالى

باب قراءة القرآن بعد الحدث وغيره خواندن قرآن بعد حدث و جز آن از نوشتن و سودن وقال منصور بن معتمر سلمي عن ابراهيم بن يزيد نخعي لا باس بالقراءة في الحمام باكي نيست بخواندن قرآن در حمام غالباً نسبت كه مراد قراءة در حمام بيش از طهارت است كه بعد غسل در آنجا مي مانند و روايات از ابراهيم مختلف آمده ابو عوانه همچنان روايت كرده كه گذشت عبد الرزاق آورده كه گفت ابراهيم بنا كرده نشده حمام براي قراءة و سعيد بن منصور روايت كرده گفت مكروه است آن عسقلاني گفته اول اصح است و حكايت كرده كراهت از امام ابي حنيفه و مذهب امام مالك و محمد عدم كراهت است و نووي در اذكار از اصحاب شافعيه نيز عدم كراهت نقل كرده و حلمي تسويه كرده ميان آن و ميان خواندن قرآن وقت قضاء حاجت و بعضي ترجيح كنند عدم كراهت را بجهت آنكه خواندن قرآن و استكثار آن مطلوب است و حدث كثير الوقوع مي باشد پس اگر مكروه گويند خير كثير فوت شود ويكتب الرسالة على غير وضوء و باك نيست بنوشتن نامه بر غير حال وضو با وجود آنكه غالب تصدير رسايل به بسم الله است چنانچه عادت قديم است و نيز با صحاب اهل شرع از ذكر و قرآن خالي نباشد وقال حماد بن ابي سليمان شيخ ابي حنيفه رضي الله عنه عن ابراهيم نخعي ان كان

اسماء الرجال

ابو معاوية محمد بن خازم

عبد الله بن عباس

گفت عایشه وقتی که بیمار شد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بیماری که فوت کرد دران فحضرت الصلوٰة فاذن فقال مروا ابا بکر فلیصل بالناس پس آمد وقت نماز و اذان گفته شد پس فرمود بگوئید ابوبکر را که نماز بکن بمردم فقیل له ان ابابکر رجل اسیف پس گفته شد مر آن حضرت را قائل عایشه بود که بتحقیق ابوبکر مردی رقیق القلب سخت اندوه و سریع البکاست اذا قام مقامك لم یستطع ان یصلی بالناس وقتی که بایستد بجای تو نمیتواند که نماز کند بمردم امر کن دیگر را واعاد فاعادوا له وباز گفت آنحضرت و باز همان جواب دادند مر آن حضرت را اهل خانه عایشه وغیر او فاعاد الثالثة فقال انکن صواحب یوسف پس باز فرمود آنحضرت سیوم بار فرمود شما زنان مصاحبان یوسف اید علیه السلام مراد از صواحب زلیخا است و تشبیه داد عایشه را بوی ازین وجه که برخلاف آنچه در دل است اظهار میکند و در دل وی رضی الله عنها آن بود که چون ابوبکر امامت کند و بجای پیغمبر بایستد مبادا مردم از رشک بعداوت برخیزند و عذر کرد که وی رقیق القلب است چنانکه زلیخا دعوت کرد زنان را بضیافت و مقصود آن داشت که این زنان که طعنه میکردند در حق او یوسف را به بینند و او را معذور دارند مروا ابا بکر فلیصل بالناس امر کنید ابوبکر را که نماز بکن با مردم مروی است که بلال آمد نزد ابی بکر و گفت مر او را که پیغمبر خدا امیفرماید که تو نماز کنی بمردم ابوبکر بعمر گفت که تو نماز کن بمردم عمر گفت با ابوبکر که تو سزاوارتری باین کرامت از من فخرج ابو بکر یصلی پس برآمد ابوبکر بجائی که نماز میکنند فوجد النبی صلی الله علیه وسلم من نفسه خفة فخرج یهادی بین رجلین پس یافت آن حضرت در خود خفتی از درد بیماری پس برآمد که راه میرفت میان دو کس كانی انظر الی رجلیه یخطان الارض من الوجع عایشه میگوید خیال نستی که گویا می بینم بسوی پایهای آنحضرت که خط میکشید بر زمین را و نمیتوانست برداشت از درد فاراد ابوبکر ان یتاخر فاوما الیه النبی صلی الله علیه وسلم ان مكانك چون ابوبکر دریافت که آنحضرت تشریف آوردند خواست که واپس رود و داخل مقتدیان گردد پس اشارت کرد آن حضرت بسوی او که ثابت باش و لازم گیر جای خود را ثم اتی به حتی جلس الی جنبه پس آوردند آنحضرت را تا آنکه نشست بپهلوی ابوبکر فقیل للاعمش وكان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی وابوبکر یصلی بصلوته والناس یصلون بصلوة ابی بکر فقال برأسه نعم پس گفته مر اعمش را استخبار نموده شد از وی این مورد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی نماز میکرد و ابوبکر نماز میکرد بنماز او یعنی اقتدا میکرد بآن حضرت و مردم نماز میگذاردند بتبعیت نماز ابوبکر پس اشارت کرد اعمش بسر خود که چنین بوده است بدانکه ظاهر این قول آنست که درین نماز آنحضرت و ابوبکر هر دو امام بوده اند و چون دو امام در یک نماز روا نیست تاویل کرده اند که مراد از امامت ابوبکر برای مردم آنست که چون آنحضرت نشسته نماز میکرد بر احوال آنحضرت همه کس از دور و نزدیک اطلاع نداشت جماعه مقتدیان بحرکات و اصوات ابوبکر که بتبعیت آن حضرت میکرد اقتدا میکردند جمعی رفته اند باینکه درین نماز ابوبکر امام بود بیهقی گوید آن حضرت در آخر بیماری که از دنیا رحلت کرد بدار عقبی مقتدی بود با ابوبکر و اقتدای آنحضرت ببعضی صحابه در حالت صحت نیز بصحت پیوسته است رواه ابو داؤد عن شعبة عن الاعمش بعضه روایت کرده است این حدیث را ابو داؤد طیالسی از شعبه از اعمش بعض این حدیث را وزاد ابو معاویة جلس عن یسار ابی بکر وكان ابو بکر یصلی قائما و زیاده کرده ابو معاویه از اعمش که نشست آن حضرت جانب چپ ابی بکر و بود ابوبکر که نماز میکرد ایستاده حدثنا ابراهیم بن موسى قال اخبرنا هشام بن یوسف عن معمر عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله قال قالت عایشة لما ثقل النبی صلی الله علیه وسلم واشتد وجعه استاذن ازواجه ان یمرض فی بیتی فاذن له گفت عبید الله گفت عایشه وقتی که گران شد پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بروی و سخت شد درد بیماری او طلب اذن کرد زنان خود را که تیمارداری کرده شود در خانه من پس اذن دادند فخرج بین رجلین تخط رجلاه الارض پس برآمد آن حضرت برای نماز میان دو مرد در حالی که خط میکشید

فاضطجعت فی عرض الوسادة گفت ابن عباس پس پهلو نهادم در عرض بالش بفتح عین و سکون ضد طول و بضم بمعنی جانب هر دو مروی و ممکن است و اضطجع رسول الله و پهلو نهاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم واهله فی طولها و اهل آنحضرت که میمونه است بود در طول بالش چنانکه عادت است فنام رسول الله پس خواب کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم حتی اذا انتصف اللیل او قبله بقلیل او بعده بقلیل استیقظ رسول الله تا آنکه وقتی که نصف شب گذشت یا پیش از نیم باندکی یا بعد از نیم باندکی بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فجعل یمسح النوم عن وجهه بیده پس گشت آنحضرت که مالید خواب را از روی خود بدست خود ثم قرأ العشر الآیات الخواتم من سورة آل عمران پس خوانده آیات آخر سوره آل عمران را که ان فی خلق السموات است تا آخر ازینجا معلوم شد که خواندن قرآن پیش از وضو بعد از خواب که ظاهر آن وقت حدث است جائز باشد چه ظاهر از وضو تقدم حدث است نه تجدید فه نوم شریف چنانکه ناقض نبود ساقی حدث هم نبوده بلکه حقیقت واقع از حدث عدم حدث دران حال بر آنحضرت پوشیده نمی بود و غفلت راه نمی یافت یعنی حدیث تنام عیناى ولاینام قلبی و مستفاد از روایت عادت شریف است بخواندن این آیات و تسبیح درینوقت پیش از وضو و مداومت بر آن و این صریح است در آنکه قراءة قرآن موقوف بر وضو نبوده ثم قام الی شن معلقة پس برخاست آنحضرت بسوی مشک آویزان فتوضأ منها فاحسن وضوءه پس وضو کرد از آن مشک آب پس نیک کرد از آن مشک آب پس نیکو کرد وضوء خود را یعنی تمام اعضا با حدود معلومه آب رسانید اگرچه ببعضی وجوه تحقیق اهم بوده نسبت بوضوء اوقات دیگر ثم قام یصلی پس برخاست آنحضرت که نماز کند قال ابن عباس فقمت فصنعت مثل ما صنع گفت ابن عباس پس برخاستم از بالش پس کردم من آنچنانکه کرده بود آنحضرت از خواندن آیات و وضو و جز آن و این نیز بحضور آنحضرت دلیل بر جواز قراءت وقت حدث اگرچه ابن عباس خفیه بیدار مانده برای ملاحظه اوقات و اعمال شریف ثم ذهبت فقمت الی جنبه پس رفتم و ایستادم بسوی پهلوی چپ وی فوضع یده الیمنی علی راسی واخذ باذنی الیمنی یفتلها پس نهاد آنحضرت دست راست خود را بر سر من و گرفت بآن گوش راست مرا بحالی که می مالید آن را برای تنبیه مراد بر قیام بطرف راست امام و گردانید از جانب چپ بجانب راست فصلی رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین پس گذارد دو دو رکعت شش دوگانه ثم اوتر پس تر کرد بیک رکعت بآسه چنانچه در کتاب الوتر واضح شد ثم اضطجع حتی اتاه المؤذن پس پهلو نهاد و بخواب تا آنکه آمد او را موذن الفجر فقام فصلی رکعتین خفیفتین پس برخاست و گذارد دو رکعت

پاپهای از زمین را وكان بين عباس ورجل آخر و بود میان عباس ومردی دیگر قال عبيد الله فذكرت لابن عباس ما قالت عائشة
گفت عبید الله پس ذکر کردم مر ابن عباس را چیزیکه گفته بود عائشه فقال لي هل تدري من الرجل الذي لم تسم عائشة قلت
لا قال هو علي بن ابي طالب کرمانی گوید جائیکه نام نبرد عائشه از راه تحقیر یا عداوت باشد بلکه از آن رو بود که نووی گوید که
در تعیین مرد دیگر روایات مختلفه آمده که علی بن ابی طالب بود یا فضل بن عباس یا اسامه پس گویا بنوبت دست آنحضرت میگرفتند
و عباس لازم گرفته بود یکدست شریف او را ازین جهت مبهم آورد مرد دیگر را و تصریح کرد بعباس **باب** الرخصة في المطر والعلة
ان يصلي في رحله بیان رخصت در وقت باریدن باران روز باشد یا شب و هر سببی که مانع بود از حضور جماعت چنانکه بیماری
و ترس دشمن و ملاحظه ظالم و گل ولای سخت و تند باد در شب نه در روز اینکه گذارده شود نماز در منزل و ماوای که دارد خواه بجماعت باشد یا تنها
بود **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع ان ابن عمر اذن بالصلوة في ليلة ذات برد وريح
مرویست از نافع که ابن عمر اذان داد بنماز در شبی که سرد و باد بود ثم قال الا صلوا في الرحال پس گفت آگاه باشید نماز گذارید در منزلهای خود
ظاهر این کلام آنست که بعد از اذان این کلام گفته است و در حدیث سابق گذشته که در اثنای اذان امر کرد بلکه بجای حی علی الصلوة
فرمود گویا هر دو صورت روایت و وقوع یافته ثم قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يأمر المؤذن اذا كانت ليلة
ذات برد ومطر يقول الا صلوا في الرحال **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك عن ابن شهاب عن محمود بن الربيع
الانصاري ان عتبان بن مالك كان يؤم قومه وهو اعمى وانه قال لرسول الله
عتبان بود که امامت میکرد قوم خود را و او کور بود و بتحقیق گفته است مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یا رسول الله انها تكون
الظلمة والسيل وانا رجل ضرير البصر ای رسول خدا قصه اینست که میباشد تاریکی و سیل آب و من مردی ام کور چشم فصل
يا رسول الله في بيتي مكانا اتخذه مصلى پس بگذار نماز ای رسول خدا در خانه من جائی که بگیرم آنجا را جای نماز فجاء رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقال اين تحب ان اصلي فاشار الى مكان من البيت فصلى فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم
پس آمد بخانه او پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس فرمود کجا دوست میداری که بگذارم آنجا نماز پس اشارت کرد عتبان سوی جائی از
خانه خود پس گذارد نماز در آنجا آن حضرت صلی الله علیه وسلم **باب** هل يصلي الامام بمن حضر وهل يخطب يوم الجمعة في المطر
آیا رواست که نماز گذارد امام بجمعی که حاضر شوند از اهل اعذار مذکوره که رخصت عدم حضور یافته اند و آیا خطبه خواند خطیب روز جمعه در باران
چون از حدیث رخصت بظاهر فهم شده که اهل عذر حاضر نشوند و جماعت اینها منعقد نشود عقد این باب برای رفع این وهم کرد که این
رخصت اباحت است نه وجوب و ندب اگر اهل عذر حاضر شوند ثواب جماعت میابند و جمعه از اینها ادا می یابد **حدثنا**
عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا حماد بن زيد قال حدثنا عبد الحميد صاحب الزيادي قال سمعت عبد الله بن
الحارث قال خطبنا ابن عباس في يوم ذي ردغ فامر المؤذن لما بلغ حي على الصلوة قال قل الصلوة في الرحال
گفت عبد الله بن حارث خطبه جمعه خواند ابن عباس در روزی که گل ولای داشت پس فرمود موذن را وقتی که رسید که حی علی الصلوة
را گفت بگو که نماز در منزلها کنند فنظر بعضهم الى بعض كانهم انكروا پس دیدند بعضی مردم بسوی بعضی چنانستی که انکار کردند برین امر
ابن عباس که ترک فرض رخصت داده فقال كانكم انكرتم هذا ان هذا فعله من هو خير مني يعني النبي صلى الله عليه وسلم
پس گفت ابن عباس گویا شما انکار کردید این امر را بتحقیق این امری است که کرده است آنرا کسی که بهتر از منست یعنی پیغمبر خدا رحمت
کناد حق بروی انها عزمة واني كرهت ان احرجكم بتحقیق جمعه واجب است و با وجود آن ناخوش دارم اینکه در حرج و مشقت

شيخ الاسلام | كتاب الوضوء

باآنکه کسوف در شمس و خسوف در قمر است یا خسوف وقتی گویند
که بعض روشنی برود و کسوف در تمام آن کذا فی القاموس
فاذا الناس قيام يصلون پس ناگاه مردم ایستاده نماز
میکردند بجماعت فاذا هي قائمة تصلي و عائشه نیز ایستاده
نماز میکرد با ایشان و آن نماز کسوف بود که در غیر وقت معتاد بها
دیده تعجب نمود چنانچه گفت فقلت ما للناس پس گفتم
چه عارض شده مردم را فاشارت بيدها نحو السماء
فقالت سبحان الله پس اشارت کرد عائشه بدست خود جانب
آسمان پس گفت پاکست خدا ظاهر او بفوقیت اشارت در نماز
و تسبیح در جواب مباح بوده و در روایت باب من قال في الخطبة
بعد الثناء اما بعد بر اسما بجای بیهاست تواند که هر دو بوده
فقلت آية فاشارت ان نعم پس باسمان دیده گفتم
آیتی است از آیات الهی که دلالت دارد بر کمال قدرت وقهر او
پس اشارت کرد عائشه بسر خود که آری فقمت حتى تجلاني
الغشي پس ایستادم بنماز تا آنکه در گرفت مرا بیهوشی از دیر
استادن وجعلت اصب فوق راسي ماء و گشتم که میریختم
بر سر خود آب را جهت دفع غشی شاید که این عمل در نماز در آن وقت
بنابر ضرورت جائز باشد و ازینجا معلوم شد که اینقدر حواس
بحال داشت و بیهوشی مستقل نشده و اینحال ناقض وضو
نباشد و گر نه تقریر آنحضرت نماز را باینحال چه معنی داشت
فلما انصرف رسول الله صلى الله عليه وسلم حمد الله واثنى عليه
پس وقتی که برگشت آنحضرت از نماز سپاس کرد خدا را و ستایش
کرد بروی ثم قال ما من شيء كنت لم اره الا قد رأيته
في مقامي هذا حتى الجنة والنار پس فرمود نیست هیچ چیزی
که ندیده بودم آنرا مگر آنکه بتحقیق دیدم آنرا در مقام من تا بهشت
تا آنکه بهشت بود و دوزخ نیز دیدم یعنی از عالم غیب چیزها بمن
نمودند و آگاه شدند در مقام که پیش ازین آگاه نبودم
لقد اوحي الي انكم تفتنون في القبور مثلا وقريبا من
فتنة الدجال و هر آئینه بتحقیق وحی کرده شد بسوی من
بدرستی که شما مبتلا میشوید در قبرهای خود بفتنه سوال فرشتگان
بنحو مخصوص مانند فتنه مسیح دجال در شدت هول و زیادت
خطر یا نزدیک از آن فتنه لا ادري اي ذلك قالت اسماء
فاطمه گوید در نمی یابم که کدام این را گفت اسما مثلا گفت یا قریبا
يؤتى احدكم فيقال له ما علمك بهذا الرجل آورده میشود یکی از شما
یعنی می آیند او را فرشتگان بسوال یا آورده میشود و مثال
شریف آنحضرت را چنانکه در بعضی روایات تصریح آمده پس
گفته می شود مر او را چیست علم تو باین مرد اشارت بشخص
صاحب مثال است صلی الله علیه وآله وسلم یا القا میکنند
صورت مبارک را در ذهن مسئول که بدان می فهمد این اشارت را
فاما المؤمن او الموقن لا ادري اي ذلك قالت اسماء
پس اما مومن یا موقن شک کرده فاطمه درین دو لفظ که شنیدم
کدام آنرا گفته است اسما فيقول هو محمد رسول الله جاءنا
بالبينات والهدى پس میگوید ...

اندازم شمارا در برآمدن درین روز و عن حماد عن عاصم عن عبد الله بن الحارث عن ابن عباس نحوه عطف است بر حدثنا حماد بن
زید تعلیق نیست یعنی از حماد مذکور که از عاصم نقل کرده و وی از عبد الله بن حارث وی از ابن عباس مانند حدیث مذکور مرویست با این
زیادتی چنانکه گفت غیر انه قال کرهت ان اوثمکم فتجیئون تدوسون الطین الی رکبکم چرا که حماد باین روایت گفته است
ناخوش داشتم اینکه در اثم و گناه اندازم شمارا پس بیائید بحالی که بپی سپر کنید گل را تا زانوها مطابقت این حدیث بترجمه باین قول است نظر بعضهم
الی البعض که دلالت دارد بر حضور جمعی باوجود مانع و ابن عباس خطبه خوانده و نماز بجماعت کرده حدثنا مسلم بن ابراهیم قال حدثنا
هشام عن یحیی عن ابی سلمة قال سألت ابا سعید الخدری گفت ابو سلمه پرسیدم ابا سعید خدری را از شب قدر چنانکه تصریح
کرده بآن در باب اعتکاف و این سوال در وقت نماز صبح بوده فقال جاءت سحابة فمطرت حتی سال السقف وکان من جرید النخل
پس گفت ابو سعید آمد ابری پس بارید تا آنکه روان شد آب از سقف مسجد نبوی و بود سقف آن از شاخ خرما فاقیمت الصلوة فرأیت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یسجد فی الماء والطین حتی رأیت اثر الطین فی جبهته پس اقامت کرده شد نماز و دیدم
پیغمبر خدا را رحمت و سلامت حق باد بروی که سجده میکند در آب و گل تا آنکه دیدم اثر گل را در پیشانی مبارک او مطابقت این حدیث بترجمه
از آنست که آن حضرت در آن روز که گل و لای بود بجماعت نماز گذارده چنانکه لفظ اقیمت و دیدن ابو سعید بران دلالت دارد حدثنا
آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا انس بن سیرین قال سمعت انسا یقول قال رجل من الانصار انی لا استطیع الصلوة معک گفت انس بن سیرین شنیدم انس بن مالک
را که میگفت گفت مردی از انصار که من نمیتوانم نماز گذاردن بتو ای رسول خدا وکان رجلا ضخما و بود مردی تنداز و فربه فصنع للنبی صلی
الله علیه وسلم طعاما فدعاه الی منزله فبسط له حصیرا ونضح طرف الحصیر فصلی علیه رکعتین پس ساخت برای پیغمبر خدا رحمت کنا
خدا بروی طعامی بمهمانی پس دعوت کرد آن حضرت را بمنزل خویش پس بگسترد مر آنحضرت را بوریائی و آب پاشید برای نرمی یا بجهت
پاک کردن بوریا را پس گذارد آنحضرت بران بوریا دو رکعت نماز از ین حدیث جواز نماز بر بوریا معلوم شد و آنکه از عمر بن عبد العزیز منقول است
که وی نماز بر خاک میگذارد از جهت تواضع و شکست نفس است و آن حضرت بمعاذ بن جبل فرموده عفّر وجهک بالتراب خاک آلود کن روی خود را
واین غیبت است فقال رجل من آل الجارود لانس أکان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی الضحی قال ما رأیته صلاها الا یومئذ
پس گفت مردی از اولاد جارود مر انس را آیا بود پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بروی که میگذارد نماز چاشت گفت انس ندیده ام آن
حضرت که گذارده نماز چاشت مگر امروز در ثبوت این معنی ترددی کرده اند و صحیح آنست که آن حضرت چهار رکعت نماز ضحی گذارده است در بطین
این حدیث مر ترجمه را گفته اند که بود آن حضرت که نماز میکرد و همه حاضران غیر این مرد تن دار پس منطبق شد بآنکه گفته اند آیا نماز گذارد امام بکسی که
حاضر شده انتهی پوشیده نماند که مراد از حاضران جماعت جمعی اند که عذر داشته بودند آنها لا نه مطلق حاضران فقد بر باب
اذا حضر الطعام واقیمت الصلوة بحکم آنکه وقتی که حاضر شد طعام و اقامت کرده شد برای نماز آیا ابتدا بطعام کند یا بنماز وکان ابن عمر یبدأ
بالعشاء و بود ابن عمر بن خطاب رضی الله عنهما که ابتدا بطعام میکرد و بشب و این در زمان وسعت وقت و بسیار گرسنگی بوده باشد
وقال ابو الدرداء من فقه المرء اقباله علی حاجته حتی یقبل علی صلوته وقلبه فارغ گفت ابو درداء از علم و دانش آدمی است
پیش آمدن بر حاجت خود هر چه باشد از طعام و جز آن تا آنکه پیش آید بر نماز بحالی که دل او فارغ است از خواطر حاجات و مناجات کند حق
را بکمال احوال بخشوع و خضوع تمام پوشیده نماند که این معنی در خلای معده نیز دست میدهد و بعد از طعام خوردن ذوقی در مناجات کمتر
دست میدهد پس طالب باید که مدار بر توجه کامل بجناب حق نهد در هر حالی که باشد حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن هشام قال
حدثنی ابی قال سمعت عائشة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال اذا وضع العشاء واقیمت الصلوة فابدءوا بالعشاء

وبحکی انه عبد الحمید بن المنذر بن الجارود کما عند ابن ماجة
وابن حبان من حدیث عبد الله بن عون عن انس بن
سیرین عنه عن انس ۱۲ قوله ابو الدرداء وصله عبد الله
بن المبارک فی کتاب الزهد ومن طریقه محمد بن نصر المروزی
فی تعظیم قدر الصلوة ۱۲ الی ام عروة بن الزبیر ۱۲

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

بجهت عدم تامل دران شنیده بودم مردم را که میگفتند چیزی
در حق او پس گفتم آنرا و تکذیب و انکار نمودم نعوذ بالله منه
باب مسح الرأس کله مسح تمام سر در وضو کردن آن ترجمه
باب باستدلال بران ظاهر است در بودن آن مذهب
مولف لقول الله تعالی وامسحوا برءوسکم استدلال
این جمله ظاهرا باعتبار عدم تقیید و تحدید آنست بحدی
چنانکه در غسل استیعاب و تبعیض دایر باطلاق و تحدید
است و فرق نکرده مولف در رءوسکم و برءوسکم که بار از باده
گفته و پوشیده نیست که اصل اعمال کل است نه اجمال و در
فوائد وضو اشارتی تحقیق حق گذشت وقال ابن المسیب
المرأة بمنزلة الرجل تمسح علی رأسها سعید ابن مسیب
گفته زن بمنزله مرد است و داخل است درین خطاب
مسح کند بر سر خود یعنی هر دو برابر اند در مسح و از امام احمد
منقول است که کفایت کند زن را مسح مقدم سر وی
وسئل مالک أیجزی ان یمسح بعض الرأس و پرسیده شد
امام مالک آیا کفایت میکند این که مسح کند شخص پاره سر را
فاحتج بحدیث عبد الله بن زید پس حجت آورد به عدم
جواز بحدیث عبد الله بن زید که مذکور میشود حدثنا عبد
الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عمرو بن یحیی
المازنی عن ابیه یحیی بن عمارة بن ابی حسن تمیم ان
رجلا قال لعبد الله بن زید وهو جد عمرو بن یحیی
بدرستی که مردی گفت مر عبد الله بن زید را و آن مرد جد
عمرو بن یحیی است بطریق مسامحه و در حقیقت برادر جد است
و نامش عمرو بن ابی حسن أتستطیع ان تریني کیف کان
رسول الله آیا میتوانی که بنمائی مرا چگونه بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم یتوضأ که وضو میکرد فقال عبد الله
بن زید نعم پس گفت عبد الله بن زید آری میتوانم نمود
فدعا بماء فافرغ علی یدیه پس طلبید عبد الله آب را
پس ریخت بر دست خود فغسل یده مرتین پس
شست دست خود را دو بار از یحیی است روایة مالک
و روایة غیر وی از حفاظ چون وهیب و سلیمان و جز ایشان
ثلثا و روایة جماعة مقدم است بر روایة واحد و مسلم از وهیب
آورده که وی شنیده این حدیث را از عمرو بن یحیی دو بار بطریق
املا پس ترجیح ثلث همو کو باشد ثم مضمض واستنثر ثلاثا
پس تر آب در دهن انداخت و بیفشاند یعنی را بعد از آب
انداختن دران سه بار ثم غسل وجهه ثلاثا پس شست
روی مبارک خود را سه بار ثم غسل یدیه مرتین مرتین
الی المرفقین پس تر شست هر دو دست را دو
دو بار تا هر دو آرنج این روایة از عبد الله بن زید است
از طریق عمرو بن یحیی و اما از طریق حبان بن واسع از عبد الله

فرمود وقتی که نهاده شود در پیش طعام و اقامت کرده شود نماز پس ابتدا کنید بطعام و قید کرده اند این حکم بوسعت وقت و شدت گرسنگی
حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
اذا قدم العشاء فابدؤا به قبل ان تصلوا صلوة المغرب ولا تعجلوا عن عشائكم فرمود وقتی که پیش آورده شود طعام آخر روز
پس ابتدا کنید بآن طعام پیش از آنکه بگذارید نماز مغرب و شتاب نکنید بنماز با عراض از طعام **حدثنا** عبيد بن اسمعيل عن ابي اسامة
عن عبيد الله عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وضع عشاء احدكم واقيمت الصلوة
فابدؤا بالعشاء وقتی که نهاده شود در پیش طعام یکی از شما و اقامت کرده شود نماز پس ابتدا کنید بطعام ولا يعجل حتى يفرغ منه
و شتاب نکند یکی تا آنکه فارغ شود از طعام وكان ابن عمر يوضع له الطعام وتقام الصلوة فلا ياتيها حتى يفرغ وانه ليسمع
قراءة الامام و بود ابن عمر که نهاده می شد مر ویرا طعام و اقامت کرده می شد نماز پس نمی آمد نماز را تا آنکه فارغ میگشت از طعام و تحقیق
می شنید قراءت امام را وقال زهير ووهب بن عثمان عن موسى بن عقبة عن نافع عن ابن عمر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
اذا كان احدكم على الطعام فلا يعجل حتى يقضي حاجته منه وان اقيمت الصلوة فرمود وقتی که باشد یکی از شما بر سر
طعام پس شتابی نکند برای نماز تا آنکه تمام کند حاجت خود را از طعام و اگرچه اقامت کرده شود نماز قال ابو عبد الله رواه ابراهيم بن
المنذر عن وهب بن عثمان و وهب مدني مدنی نسبت بمدینه مطهره است و در بعضی روایات مدینی واقع شده هر دو بیک معنی است
بعضی فرق کرده اند گویند که مدینی نسبت بمدینه اصفهان و نیشاپور است **باب** اذا دعي الامام الى الصلوة وبيده ما يأكل
وقتی که خوانده شود امام بسوی نماز و بدست او چیزیست که میخورد و حکم آن چیست **حدثنا** عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا
ابراهيم عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرني جعفر بن عمرو بن امية ان اباه قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم ياكل ذراعا
يحتز منها فدعي الى الصلوة فقام فطرح السكين فصلى ولم يتوضأ پدر جعفر بن عمرو گفت دیدم پیغمبر خدا را رحمت و سلام حق باد
بر وی که میخورد دست بز را بحالی که قطع میکرد از آن بکارد پس خوانده شد بسوی نماز پس ایستاد و انداخت از دست کارد را پس نماز کرد
و وضو نکرد و از احادیث سابق که امر کرده بتقدیم طعام بر نماز امر اباحت است و علت وی شغل قلب بوده و چون این معنی در حق آنحضرت
متصور نیست پس منافات ندارد این حدیث بما سبق **باب** من كان في حاجة اهله فاقيمت الصلوة فخرج کسی که باشد در کار
از حوائج خانه پس اقامت کرده شود نماز پس برآید و راست **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا الحكم عن ابراهيم عن
الاسود قال سالت عائشة ما كان النبي صلى الله عليه وسلم يصنع في بيته گفت اسود پرسیدم عائشه را چه میکرد آنحضرت در خانه
قالت كان يكون في مهنة اهله تعني خدمة اهله گفت عائشه بود آنحضرت که می بودی در کار اهل خود ترمذی در شمائل تفسیر کرده
که میدوشید بز را و پیش میکرد از جامه و احمد و حبان گوید میدوخت جامه خود را و نعلین خود را اسود تفسیر مهنه کرده بخدمت و تکرار کان یکون
برای استمرار و دوام است فاذا حضرت الصلوة خرج الى الصلوة پس وقتی که حاضر می شد وقت نماز برآمدی برای نماز **باب**
من صلى بالناس وهو لا يريد الا ان يعلمهم صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم وسنته حکم کسی که گذارد نماز بمردم و اراده
نکند و حال آنکه او نمیخواهد باین نماز جز آنکه تعلیم کند نماز پیغمبر خدا را و طریقه ادای آن **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا وهيب قال
حدثنا ايوب عن ابي قلابة قال جاءنا مالك بن الحويرث في مسجدنا هذا فقال اني لاصلي بكم وما اريد الصلوة گفت ابو قلابه
آمد ما را مالک بن حویرث در مسجد ما که آنست یعنی مسجد بصره پس گفت بتحقیق من هر آئینه میگذارم نماز برای شما و نمیخواهم نماز فرضی از آنکه وقت آن
نرسیده یا آنکه باعث بر این فعل خصوص نمازی نیست از ادا یا قضا اصلي كيف رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي نماز میکنم

شيخ الاسلام **كتاب الوضوء**

خود را جدا دارد و بکشد سه انگشت مذکور را بجانب قفا بعد از آن
بنهد هر دو کف دست را بر پس سر و بکشد بجانب پیش پس مسح
کند بیرون هر دو گوش بهر دو ابهام و درون هر یک را بهر
سبابه چنانچه شمنی از محیط نقل کرده در این صورت استیعاب
سر و هر دو گوش بیک آب با محافظه طریق اقبال و ادبار تحقیق
و خلاف نیست هیچکس را در سنیت استیعاب اختلاف
در قدر فرض است و تحدید محل نزاع در اول وضو گذشت
و فعل شریف مختلف آمده همچنانکه استیعاب است مسح بعض
سر نیز آمده چنانچه در صحیح مسلم بروایه مغیره بن شعبه آورده
که گفت تحقیق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وضو کرد پس
مسح کرد بر ناصیه خود و بر دستار و بر دو موزه و ناصیه که محل
موی پیشانی است تخمینا چهارم حصه سر است از جانب پیش
و مسح عمامه بعد ادا قدر مفروض بجهت تکمیل آن و ادا سنت
مسح است بصورت چنانچه در مسح خفین معلوم شود و شافعی
از حدیث عطا مرسلا روایه کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
و سلم وضو کرد پس کشف کرد عمامه را از سر مبارک خود و مسح کرد
مقدم سر خود را و روایه کرده این را ابو داود موصولا از حدیث
انس و از عثمان رضی الله عنه در صفت وضو نیز مسح مقدم
نیز روایه آمده و صحیح شده از ابن عمر رضی الله عنهما اکتفا
بمسح بعض سر نقل کرده ابن حجر عسقلانی از ابن منذر و غیره
و نیز از ابن حزم آورده صحیح نشده از هیچ یکی از صحابه انکار
آن و از رواة بعضی این روایات اگرچه بعضی مجهول یا مختلف
فیه اند لیکن تعدد طرق خبر این نقصان میکند ثم غسل رجليه
پس شست هر دو پای خود را اطلاق این از بیان عدد
یا بجهت اشتباه است در تعیین عدد و بنا بر عدم نقل تعرفات
در آن چنانکه در اعضاء دیگر است یا باعتبار سقوط است
از بعضی روات بسببی از اسباب **باب** غسل الرجلين
الى الكعبين شستن هر دو پا تا هر دو شتالنگ در وضو
حدثنا موسى بن اسماعيل قال حدثنا وهيب
ابن خالد باهلي عن عمرو بن يحيى عن ابيه قال شهدت
عمرو بن ابي حسن برادر عماره بن ابي حسن سال عبد
الله بن زيد عن وضوء النبي گفت یحیی حاضر شدم
عم خود عمرو را بحالی که سوال میکرد وی عبد الله بن زید را
از صفت وضوء پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فدعا
بتور من ماء پس طلبید عبد الله آوندی از آب را تور
بالفتح انجامه کذا في الصراح یعنی آوندی که در آن آب خورند
و دست و روی شویند فتوضأ لهم وضوء النبي
پس وضو کرد برای ایشان مانند وضوء پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم فاكفأ على يده من التور
پس ریخت آب بر دست خود از تور اکفاء کژ کردن ظرف را
آنچه در وی باشد بریزد فغسل يديه ثلثا پس شست
هر دو دست خود را سه بار ثم ادخل يده في التور
پس از بعد شستن هر دو دست در آورد دست خود را

بكيفيتى كه ديده ام پيغمبر خدا را كه نماز ميكرد فقلت لابى قلابة كيف كان يصلى قال مثل شيخنا هذا ابو ايوب گويد پس گفتم مرابى قلابه را
چگونه پيغمبر خدا نماز ميكرد گفت مانند نماز شيخ ما كه اينست كه عمرو بن سلمه هست امام ايشان بود وكان الشيخ يجلس اذا رفع راسه من
السجود قبل ان ينهض فى الركعة الاولى وبود آن شيخ كه مى نشست وقتى كه برداشتى سر از سجده ثانى پيش از انكه برخيزد در ركعت اولى از
شفعه شافعيه اين حديث راجحت گرفته اند براى جلسهٔ استراحت وائمه ديگر گويند كه اين جلسه گاهى واقع شده كه آن حضرت ضعفى داشت در در
ايام نماز تهجد تمام نشسته ميكردند چنانچه عائشه گفته فلما بدن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلى جالساً باب اهل العلم
والفضل احق بالامامة در بيان آنكه دانا باحكام دينيه خصوصاً احكامى كه تعلق بنماز دارد وآنكه زيادتى دارد از علم وتقوى سزاوارتر هست
بامامت از آنكه اين علم وفضيلت ندارد حدثنا اسحٰق بن نصر قال حدثنا حسين عن زائدة عن عبد الملك بن عمير قال
حدثنى ابو بردة عن ابى موسى قال مرض النبى صلى الله عليه وسلم فاشتد مرضه فقال مروا ابابكر فليصل بالناس
قالت عائشة انه رجل رقيق اذا قام مقامك لم يستطع ان يصلى بالناس گفت ابو موسى بيمار شد پيغمبر خدا رحمت كناد
خدا بروى پس سخت شد بيمارى او پس فرمود بگوئيد ابابكر را كه نماز كند بمردم گفت عائشه تحقيق ابو بكر مردى نرم دل است وقتى كه بايستد
بجاى تو نميتواند نماز گذارد بمردم قال مرى ابابكر فليصل بالناس فعادت فرمود بگواى عائشه ابابكر را كه امامت كند بمردم پس
باز عذر كرد عائشه فقال مرى ابابكر فليصل بالناس سيوم مرتبه همان فرمود كه دو بار اول فرموده بود فرمود فانكن صواحب
يوسف پس تحقيق شما اى زنان مصاحبان يوسفيد عليه السلام كه بر زبان چيزى ميگوييد ودر دل چيزى ديگر داريد فاتاه الرسول فصلى
بالناس فى حيوة النبى صلى الله عليه وسلم پس آمد ابو بكر را فرستاده از جانب پيغمبر خدا گفته اند بلال آمد پس نماز گذارد
بمردم ابو بكر در حيات پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابيه
عن عائشة ام المؤمنين انها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فى مرضه مروا ابابكر فليصل بالناس قالت
عائشة قلت ان ابابكر اذا قام فى مقامك لم يسمع الناس من البكاء گفت عائشه گفتم تحقيق ابو بكر وقتى كه بايستد بجاى تو نمى شنوانند تكبيرات
وقرات قرآن مردم را از گريه كه خواهد كرد فمر عمر فليصل بالناس پس امر كن عمر را كه نماز كند بمردم قالت عائشة فقلت لحفصة
قولى له ان ابابكر اذا قام فى مقامك لم يسمع الناس من البكاء گفت عائشه گفتم حفصه را كه دختر عمر است بگو آن
حضرت را كه ابو بكر وقتى كه بايستد بجاى تو در مقام تو نمى شنواند آواز را بمردم فمر عمر فليصل بالناس ففعلت حفصة پس گفت حفصه
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مه انكن لانتن صواحب يوسف مروا ابابكر فليصل بالناس فقالت حفصة
لعائشة ما كنت لاصيب منك خيرا پس گفت حفصه مر عائشه را نيستم من كه برسم از تو نيكى را از اين طعن وناخوشى آن حضرت كه نسبت
بوى سر زده باين كلام كه مستحق اين طعن نبوده ملامت عائشه كرده است حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهرى
قال اخبرنى انس بن مالك الانصارى وكان تبع النبى صلى الله عليه وسلم وخدمه وصحبه وبود انس كه متابعت
كرده بود آن حضرت را در افعال واقوال وخدمت كرده ده سال وصحبت داشته وشرف يافته بترقى در مدارج كمالات ورسيد بذروه
والاى سعادت رضامندى آن حضرت ان ابابكر كان يصلى بهم فى وجع النبى صلى الله عليه وسلم الذى توفى فيه
روايت كرده انس كه تحقيق ابو بكر صديق نماز ميكرد بمردم در ايام درد پيغمبر خدا كه وفات يافته در آن رحمت كناد خدا بروى حتى
اذا كان يوم الاثنين وهم صفوف فى الصلوة فكشف النبى صلى الله عليه وسلم ستر الحجرة ينظر الينا وهو قائم
كان وجهه ورقة مصحف تا آنكه وقتى كه بود روز دوشنبه وحال آنكه مردم صف صف ايستاده بودند در نماز پس

شيخ الاسلام | كتاب الوضوء

بهر دو دست بدليل قول وى فاقبل بهما وادبر مرة
واحدة پس پيش آورد آن هر دو دست را و
پس برد يكبار ثم غسل رجليه الى الكعبين پس شست
شست هر دو پا را تا دو شتالنگ شايد كه در غسل پا
باد ذرآب ريخت كه در آوردن دست در آن ذكر كرد باب
استعمال فضل وضوء الناس دركار آوردن زيادتى
آب وضوء مردم در حوائج يعنى پس مانده وضوء در ظرف
فضل وفضال بالضم همچو فضل بمعنى بقيه كذا فى القاموس
و تواند كه آب مستعمل كه از اعضا افتد مراد دارند ليكن بلفت
دور است وامر جرير بن عبد الله اهله ان يتوضؤا
بفضل سواكه وامر كرد جرير ابن عبد الله بجلى مردم
خود را كه وضو كنند به پس مانده مسواك وى هنگام وضو
در بعضى طرق اين حديث آمده بود جرير كه مسواك ميكرد و فرو
مى برد سر مسواك خود را در آب و ميگفت مر اهل خود را وضو
كنيد از آن و مقيد بدان باب كه ظاهر است كه اين امر
براى تخفيف پس مانده وضو بود يا براى اباحت ...
پس مانده مسواك حدثنا ادم قال حدثنا
شعبة قال حدثنا الحكم بن عتيبة بتصغير عتبة تابعى
صغير كوفى قال سمعت ابا جحيفة بضم جيم وتصغير وهب
بن عبد الله سوائى بضم مهله ثقفى كوفى سنه هفتاد و چهار
يقول خرج علينا رسول الله ميگفت ابا جحيفه برآمد
بر ما پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم بالهاجرة بگرماى
نيمروز از خيمه چرمى سرخ در سفرى فاتى بوضوء
فتوضأ پس آورده شد آب وضو پس وضو كرد از آن
آب فجعل الناس ياخذون من فضل وضوئه
پس گشتند مردم كه ميگرفتند قسمت خورده آب را از آنكه
باقى مانده بعد تمام وضوء او فيتمسحون به پس مسح ميكردند
آن آب باقى يعنى بر سر وروى مى ماليدند بجهت تبرك
باتصال دست مبارك بدان آب فصلى النبى پس
نماز گذارد پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم الظهر ركعتين
والعصر ركعتين ظهر را دو ركعت وعصر را دو ركعت
قصر نمود بجهة سفر وبين يديه عنزة بحالى كه پيش آنحضرت
نيزه خورد بود بطريق ستره وقال ابو موسى گفت
ابو موسى اشعرى در ضمن حديثى كه مولف آنرا در كتاب المغازى
آورده دعا النبى طلبيد پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم
بقدح فيه ماء قدحى را كه در آن آب بود فغسل
يديه ووجهه فيه پس شست هر دو دست وروى
مبارك خود را در آن آب ومج فيه وآب از دهن انداخت
در آن قدح بجهت تبرك ثم قال لهما اشربا منه وافرغا
على وجوهكما ونحوركما پس فرمود ابو موسى وبلال را بنوشند
از اين آب وبريزند آنرا بروهاى خود وگلوهاى خود وتتمه حديث
چنانچه در مغازى آورده اينست كه فرمود وبشارت يابيد
شويد پس گرفتند هر دو آن قدح را پس بعمل آوردند

پس دور کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پردۀ حجره را که دران تشریف داشت بجائی که می بیند بسوی ما و آن حضرت استاده است چنانستی که
روی مبارک او ورق مصحف است در رقت جلد و صفای بشره و جمال تابان ثم تبسّم یضحک پس ترلب سفید کرد بجائی که خنده میکند از فرحت
اجتماع مردم در نماز و انقیاد امر متابعت ابوبکر و از اسباب روشنی بدی مبارک همین بود هر گاه آن حضرت مسرور می شد روی او افروخته می شد
فهممنا ان تفتتن من الفرح برؤیة النبی صلی الله علیه وسلم پس قصد کردیم ماکه در فتنه افتیم ترک نماز از فرحتی که حاصل شد بدیدن پیغمبر خدا
رحمت و سلامت حق باد بروی فنکص ابوبکر علی عقبیه لیصل الصف پس باشد ابوبکر تا برسد صف مقتدیان را وظنّ ان النبی
صلی الله علیه وسلم خارج الی الصلوة و گمان کرد ابوبکر که پیغمبر خدا بر آینده است بسوی نماز فاشار الینا النبی صلی الله علیه وسلم
ان اتموا صلوتکم وارخی الستر فتوفی من یومه صلی الله علیه وسلم پس اشارت کرد آنحضرت بسوی ما که تمام کنید نماز خویش را و فرو گذاشت
پردۀ حجره و وفات یافت همان روز هزاران هزار رحمت و سلامت خدا باد بروی **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا
عبد العزیز عن انس قال لم یخرج النبی صلی الله علیه وسلم ثلثا فاقیمت الصلوة فذهب ابوبکر یتقدم گفت انس بیرون نیامد
پیغمبر خدا سه روز پس اقامت کرده شد نماز پس رفت ابوبکر که پیش آمد و امامت کند فقال نبی الله صلی الله علیه وسلم بالحجاب فرفعه
پس گرفت پرده را پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس برداشت آنرا از قبیل اطلاق قول بر فعل است و این اطلاق بسیار است در کلام فصحا فلما
وضح وجه النبی صلی الله علیه وسلم ما راینا منظرا کان اعجب الینا من وجه النبی صلی الله علیه وسلم حین وضح لنا پس هرگاه
ظاهر شد روی پیغمبر خدا ندیدیم دیداری که بود خوش تر نزد ما از روی پیغمبر خدا رحمت و سلامت خدا باد بروی هنگامی که ظاهر شد ما را فاومأ
النبی صلی الله علیه وسلم بیده الی ابی بکر ان یتقدم وارخی النبی صلی الله علیه وسلم الحجاب فلم یقدر علیه حتی مات
پس اشارت کرد آن حضرت بدست خود سوی ابی بکر که پیش رود و فرو هشت پرده را پس قدرت نیافتیم بر دیدن دیدار او تا آنکه وفات یافت
حدثنا یحیی بن سلیمان قال حدثنا ابن وهب قال حدثنی یونس عن ابن شهاب عن حمزة بن عبد الله بن عمر انه اخبره عن ابیه
بتحقیق حمزه بن عبد الله ابن عمر خبر داد ابن شهاب را از پدر خود عبد الله بن عمر است قال لما اشتد برسول الله صلی الله علیه وسلم وجعه
قیل له فی الصلوة گفت ابن عمر وقتی که سخت شد به پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی درد او و تاب نماند که بر آید و نماز کند بر مردم گفته شد مر آنحضرت
را در شان نماز قال مروا ابابکر فلیصل بالناس قالت عائشة ان ابابکر رجل رقیق اذا قرأ غلبه البکاء قال مروه فلیصل فعاودته
فقال مروه فلیصل انکن صواحب یوسف فرمود بگوئید ابوبکر را که نماز بکن بر مردم گفت عائشه ابوبکر مردی رقیق القلب
است وقتی که قرأت کند غلبه کند او را گریه از پس اندوهی که دارد فرمود بگوئید ابوبکر را که نماز بکن پس باز گفت عائشه آن حضرت را پس فرمود
بگوئید که نماز بکن بتحقیق شما از مصاحبان یوسفید تابعه الزبیدی وابن اخی الزهری واسحق بن یحیی الکلبی عن الزهری
متابعت کرده یونس را این سه کس زبیدی و برادر زادۀ زهری و اسحق از زهری یعنی چنانکه یونس از زهری که ابن شهاب است روایت کرده
این سه کس نیز از وی روایت کرده اند وقال عقیل ومعمر عن الزهری عن حمزة عن النبی صلی الله علیه وسلم وحدیث کرده اند
عقیل و معمر هر دو از زهری از حمزه بن عبد الله بن عمر رضی الله عنهم از پیغمبر خدا **باب** من قام الی جنب الامام لعلة در جواز ایستادن
کسی که ایستاده بپهلوی امام بسببی یعنی ترک سنت قیام کرده بباعث شرعیه چنانکه در حدیث امتثال امر آن حضرت است **حدثنا**
زکریا بن یحیی قال حدثنا ابن نمیر قال اخبرنا هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة قالت امر رسول الله صلی الله علیه وسلم
ابابکر ان یصلی بالناس فی مرضه فکان یصلی بهم گفت عائشه فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی ابابکر را اینکه نماز گذارد بر مردم و امام
بباشد در مرض خود پس میگذارد نماز با ایشان قال عروة فوجد رسول الله گفت عروه پس یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی نفسه خفة

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

بجائی که وقتی صغیر بود بجبالا عن بیتهم انداخت آبی
را که از چاه قوم محمد در گرفته بود و تتمه کلام در باب متی یصح
سماع الصغیر گذشت وقال عروة عن المسور بود
مسور ابن مخرمه بفتح میم و سکون معجمه و فتح را از زهری نبیرۀ
عبد الرحمن بن عوف که سنه هشتست و چهار بمکه رسید
او را از منجنیق بجائی که نماز میخواند در حجر در ایام محاصرۀ حجاج
که را و عن غیره مروان بن حکم یصدق کل واحد منهما
صاحبه گفت عروه از مسور و غیر وی بجائی که تصدیق
میکرد هر واحد ازین دو یار دیگر را واذا توضأ النبی
و وقتی که وضو میکرد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کانوا
یقتتلون علی وضوئه بودند صحابه که جنگ میکردند
با همدگر بر آب وضوی آنحضرت که در آوند آن باقی میماند یا آنچه
از اعضا جدا میشد یعنی از فرط حرص و رغبت در تبرک آثار
شریف آنحضرت و شدة تعظیم و احترام وی در سابقه اند
نزدیک بقتال بودند چنانچه در روایت دیگر کادوا ابدال
بجای یقتتلون **باب** حدثنا عبد الرحمن بن یونس
ابو مسلم بغدادی یکی از حفاظ است سنه دوصد و بیست
و چهار قال حدثنا حاتم بن اسماعیل کوفی
سنه یکصد و هشتاد و شش بمرد عن الجعد
بر وزن سعد و هرا اکثر جعید است تصغیر چنانکه مشهورست
ابن عبد الرحمن بن اوس مدنی قال سمعت السائب
بن یزید کندی از صغار صحابه است بود با پدر خود
در حجة الوداع در سن هفت سالگی و مرد سنه نود و یک
یقول ذهبت بی خالتی الی النبی میگفت سائب برد
مرا خاله من با خود بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم فقالت پس عرض نمود یا رسول الله ان ابن
اختی وقع بدرستی که پسر خواهر من درد ناکست
وقع با کسر قاف و تنوین اسم صفت است یعنی آنکه درد
کند گوشت پای او از سطبری زمین و سنگ و بفتح قاف
بلفظ ماضی هم روایت است و بهدایتی وجع بجیم مکسوره
یعنی رنجور و عرب هر مرض را وجع گویند فمسح راسه
پس مالید آنحضرت بدست مبارک خود سر مرا ودعا لی بالبرکة
و دعا کرد مرا ببرکت و زیادتی خیر ثم توضأ فشربت من وضوئه
پس تر وضو کرد پس نوشیدم از آب وضو وی که در ظرف باقی
بود و یا آنکه بر آب که از اعضا جدا گشته عمل کنند گویند که این
روا است بر جمعی که نجاست آب مستعمل قایلند از استعمال
عمل درست نباشد و از امام ابی حنیفه در آب مستعمل
سه روایت است یکی آنکه خود پاک است اما حدث را پاک نکند
و این روایت امام محمد است از امام اعظم و قول او ست
و قول جدید شافعی است و مفتی به نزد حنفیه و شافعیه و بر
قول جایز است استعمال آن در حوائج اکل و شرب

[illegible]

سو زدلت خود خشتی از بجاری فخرج فاذا ابوبکر یؤم الناس فلما راٰہ ابوبکر استاخر فاشار الیہ ان کما انت پس بر آمدن آن حضرت
و ناگاہ ابوبکر امامت میکند مردم را پس ہر گاہ دید ابوبکر آنحضرت را خواست پس آید پس اشارت کرد آن حضرت سوی ابابکر کہ باش آنچنان
کہ ہستی فجلس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حذاء ابی بکر الی جنبہ پس نشست پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی مقابل ابوبکر بہ پہلوی او
فکان ابوبکر یصلی بصلوۃ رسول اللہ والناس یصلون بصلوۃ ابی بکر پس بود ابوبکر نماز میکرد بہ تبعیت نماز پیغمبر خدا
و مردم نماز میکردند بہ تبعیت نماز ابوبکر سخن در شرح این حدیث گذشتہ **باب** من دخل لیؤم الناس فجاء الامام الاول فتاخر الاول او لم یتاخر
جازت صلوتہ کسی در آمد کہ امامت کند مردم را پس آمد امام اول پس آید یا پس نیاید این داخل روا است نماز او شارحان گفتہ اند
کہ مراد از امام اول امام مقرر و معتاد قوم است و مراد از امام داخل نایب او بست فیہ عن عائشۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم
در باب تاخر و عدم تاخر روایتی است از عائشہ کہ نقل کردہ از پیغمبر خدا **حدثنا** عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی حازم
بن دینار عن سہل بن سعد الساعدی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذہب الی بنی عمرو بن عوف لیصلح بینہم فحانت
الصلوۃ فجاء المؤذن الی ابی بکر فقال اتصلی بالناس فاقیم رفت آنحضرت بسوی بنی عمرو کہ قبیلہ از انصار بود ساکن بودند
نزدیک مسجد قبا تا صلح دہد میان ایشان کہ با یک دیگر جنگ کردہ بودند پس رسید نماز عصر و آمد بلال بسوی ابوبکر و گفت آیا میگذاری نماز را
بر مردم و من اقامت گویم قال نعم گفت ابوبکر آری میگذارم نماز را چون آنحضرت بجانب مسجد قبا تشریف بردہ بود گمان کردند کہ ہمانجا
نماز خواہد گذارد و اگر انتظار کشند وقت عصر تنگ می شود و اقامت نماز در مسجد تشریف کردند فصلی ابوبکر پس شروع نماز کرد ابوبکر فجاء
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والناس فی الصلوۃ پس آمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی در حالی کہ مردم در نماز اند فتخلص
حتی وقف فی الصف الاول پس در آمد آن حضرت از فرجہ صفہا تا آنکہ استاد در صف اول فصفق الناس وکان ابوبکر
لا یلتفت فی صلوتہ پس دستک زدند مردم کہ ابوبکر را از آمدن آن حضرت آگاہ کنند و ابوبکر التفات نمیکرد بجانب ایشان از حضور
و استغراقی کہ در نماز داشت فلما اکثر الناس التصفیق التفت فرای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ہر گاہ بسیار زدند مردم دستک
التفات کرد ابوبکر پس دید پیغمبر خدا را فاشار الیہ رسول اللہ ان امکث مکانک فرفع ابوبکر یدیہ فحمد اللہ علی ما امرہ بہ
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ذلک پس اشارت کرد آن حضرت بسوی ابوبکر کہ بمان بجای خود پس برداشت ابوبکر ہر دو دست خود را
و شکر گفت خدا را بر نعمت توقیر و وجاہت در دین کہ فرمود آن پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی باز ان نعمت بیان امر ست ثم استاخر ابوبکر
حتی استوی فی الصف وتقدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فصلی بعد از ان پس آمد ابوبکر تا آنکہ پشت داد بقبلہ یا منحرف شود
تا آنکہ برابر شد در صف و پیش رفت پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بر وی فلما انصرف قال یا ابابکر ما منعک ان تثبت
اذ امرتک پس وقتی کہ باز گشت آن حضرت از نماز فرمود ای ابوبکر چہ چیز باز داشت ترا آنکہ بر جای خود باشی وقتی کہ امر کردم ترا فقال
ابوبکر ما کان لابن ابی قحافۃ ان یصلی بین یدی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت ابوبکر نمیرسد مر پسر ابوقحافہ را کہ نماز کند
پیش پیغمبر خدا و امامت کند او را فقال رسول اللہ ما لی رایتکم اکثرتم التصفیق پس فرمود پیغمبر خدا از روی انکار بر فعل مردم چہ بود
مرا کہ دیدم شما را کہ بسیار دستک زدید من نابہ شیئ فی صلوتہ فلیسبح فانہ اذا سبح التفت الیہ کسی کہ برسد چیزی در نماز کہ اعلام
بآن باید کرد امام را پس سبحان اللہ گوید بتحقیق وقتی کہ سبحان اللہ گفت التفات کردہ می شود بسوی او وانما التصفیق للنساء بدرجز این نیست
دستک زدن برای زنان است کہ آواز آنہا حکم عورت دارد و از ین حدیث چند حکم شرعی معلوم شد یکی آنکہ نایب امام متعین اگر امام
شود و نیب در اثنای نماز حاضر شود مخیر است کہ امام شود یا اقتدا کند بنایب دیگر آنکہ روا است کہ یکی در بعض نماز امام باشد و در بعضی

کتاب الوضوء ۶

آن ابیضہ کبوتر و آن گوشت پارہ بود باین شکل نجابت نورانی درخشان و کلام مستوفی در ان صفت آنحضرت مذکور گردد

باب من مضمض و استنشق من غرفۃ واحدۃ کسی کہ مضمضہ و استنشاق کند ہر دو از یک دست آب بدانکہ در مضمضہ و استنشاق
احادیث مختلف آمدہ بعضی بسہ غرفہ و بعضی بیک غرفہ بفصل و وصل و مجموع صور محتملہ پنج است یکی آنکہ وصل کند
میان ہر دو عمل سہ بار یعنی بہر سہ غرفہ مضمضہ کند اولا پس از ان استنشاق دوم آنکہ وصل کند بغرفۃ واحدہ
تمضمض کند بوی سہ بار نیز استنشاق بوی سہ بار سیوم وصل کند بغرفۃ واحدہ لیکن تمضمض کند و استنشاق باز
دو بار ہمچنان بہمان غرفہ چہارم فصل کند بدو غرفہ مضمضہ کند یکی سہ بار بعد از ان استنشاق کند بدیگر سہ بار پنجم
فصل کند بشش غرفہ مضمضہ کند سہ بار بسہ غرفہ و بعد از ان استنشاق کند ہمچنین بسہ غرفہ و مشہور از
مذہب شافعی وجہ اول است چنانچہ حدیث باب صریح است در ان و از مذہب ما وجہ خامس و متمسک ما حدیث
طلحہ بن مصرف است از پدرش از جدش و روایات اگر چہ محتمل وجوہ است ولیکن ترجیح این طریق بجہت موافقت
انسب بقیاس زیرا کہ دہان و بینی دو عضو است پس جمع کردہ نشود میان آنہا چنانکہ در سایر اعضا و لا بد
حدیثی کہ موافق قیاس باشد ارجح است چنانچہ در اصول فقہ مقرر شدہ و شمنی در شرح نقایہ از بیہقی نقل کردہ
کہ عبد الرحمن بن مہدی و یحیی بن معین کہ از کبار ائمہ محدثین و محک رجال اند گفتہ اند کہ جد مصرف کہ گفت بن
عمرو یا عمرو بن کعب صحابی است و ابن سعد حدیثی از جد طلحہ در باب مسح بلفظ رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم روایۃ کردہ است پس ثابت شد کہ مراو را صحبت است کذا قال الشیخ ابن الہمام و وصل نیز جایز است نزد امام
ابوحنیفہ چنانکہ مذہب شافعی است نقلہ الشمنی عن الظہیریۃ و فصل ہم روا است نزد شافعی چنانکہ حنفیہ گویند ترمذی
از شافعی روایۃ کردہ کہ گفت جمع کردن میان مضمضہ و استنشاق بکف واحد جایز است و فصل آنہا بمیاہ جدیدہ
دوست تر است نزد من فارتفع الخلاف والحمد للہ ذکرہ الشیخ الاجل فی شرح المشکوۃ **حدثنا** مسدد قال
حدثنا خالد بن عبد اللہ بن عبد الرحمن واسطی ابو الہیثم طحان گویند سہ بار بوزن بدن خود نقرہ تصدق
کردہ سنہ یکصد و ہشتاد و نہ قال حدثنا عمرو بن یحیی
عن ابیہ عن عبد اللہ بن زید انہ افرغ من الاناء علی یدیہ فغسلہما تحقیق عبد اللہ بن زید ریخت آب
از ظرف بر دو دست خود پس شست آن ہر دو را
ثم غسل او مسح ثم ادخل یدہ فی الاناء فمضمض ... ہمچنین ہست در صحیح بخاری و در صحیح مسلم مضمض متعین
بی شک بروایۃ خالد بن عبد اللہ با آخر اسناد و پس ظاہر شد
کہ شک از مسدد است واستنشق من کفۃ واحدۃ
ففعل ذلک ثلثا مضمضہ و استنشاق کرد از
یکدست آب پس کرد این عمل را سہ بار یعنی بسہ غرفہ

[illegible]

باسوم و یکم آنکه وقتی که امر کرده شد بچیزی که در آن اکرام اوست از راه ادب میتواند که امتثال نکند و در ترک مخالفت نیست

باب اذا استووا فی القراءة فلیؤمهم اکبرهم وقتی که حاضران برابر باشند در قراءة قرآن پس امامت کند ایشان را بزرگتر در سال

حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن ابی قلابة عن مالك بن الحویرث قال قدمنا علی النبی صلی الله علیه وسلم ونحن شببة فلبثنا عنده نحو عشرین لیلة گفت مالک بن حویرث قدوم آوردیم بر پیغمبر خدا رحمت و سلامت خدا باد بروی و حال آنکه ما جوانان بودیم و ایستادیم نزد آن حضرت نزدیک بیست شب وکان النبی صلی الله علیه وسلم رحیما فقال لو رجعتم الی بلادکم فعلمتموهم و بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی مهربان یعنی چون مشتاق شدیم باهل و وطن رخصت فرمود پس فرمود اگر رجوع کنید بشهرهای خود مراد اهل شهرهاست پس تعلیم کنید اهالی شهر را بهتر باشد مروهم فلیصلوا صلوة کذا فی حین کذا وصلوة کذا فی حین کذا گویا آن جماعة پرسیدند که چه تعلیم کنیم فرمود امر کنید ایشان را که نماز کنند نماز چنان در وقت چنان مکرر فرمود تعلیم اوقات همه نماز را کرد واذا حضرت الصلوة فلیؤذن لکم احدکم و وقتی که در رسد وقت نماز پس اذان گوید شما را یکی از شما ولیؤمکم اکبرکم و گو امامت کند کلان سال ترین شما چون آن جماعة در علم باحکام برابر بودند خصوص در ماده ایشان فرمود که کلان سال امامت کند و اگر نه اعلم مقدم است بر اقرأ **باب** اذا زار الامام قوما فامهم وقتی که ملاقات کند امام جمعی را پس امامت کند ایشان را **حدثنا** معاذ بن اسد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهری قال اخبرنی محمود بن الربیع قال سمعت عتبان بن مالك الانصاری قال استاذن النبی صلی الله علیه وسلم فاذنت له گفت عتبان طلب اذن کرد از من پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس اذن دادم مر آن حضرت را فقال این تحب ان اصلی من بیتك فاشرت له الی المکان الذی احب فقام وصففنا خلفه ثم سلم وسلمنا پس فرمود آن حضرت کجا دوست میداری اینکه نماز کنم از خانهٔ تو آنجا پس اشارت کردم بسوی جائی که دوست داشتم پس ایستاد آن حضرت برای نماز و صف بستیم پس او پس تر سلام داد و سلام دادیم **باب** انما جعل الامام لیؤتم به گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه اتباع کرده شود بوی

یعنی آنچه درین باب وارد شده ایراد می یابد وصلی النبی صلی الله علیه وسلم فی مرضه الذی توفی فیه بالناس وهو جالس وگذارد پیغمبر خدا نماز را در بیماری که وفات یافت در آن و حال آنکه او نشسته بود و مردم ایستاده بودند پس این حکم اتباع در جلوس منسوخ خواهد بود یا عام مخصوص گفته اند که این تعلیقی است از مولف رح در ابطال حکم اول که در هر حال اتباع امام کند بعضی گویند این حدیث داخل ترجمه است یعنی درین باب دو حکم بیان یافته وقال ابن مسعود اذا رفع قبل الامام یعود فیمکث بقدر ما رفع ثم یتبع الامام وگفته است ابن مسعود وقتی که بردارد مقتدی سر از رکوع و سجود پیش از برداشتن امام سر را باز رود در رکوع و سجود و درنگ کند در رکوع و سجود بقدری از زمان که سر برداشته و متابعت امام نکرده پس تر تبعیت کند امام را این قول تائید میکند آنرا که اتباع امام واجب است وقال الحسن فیمن یرکع مع الامام رکعتین ولا یقدر علی السجود وگفته است حسن بصری در حق کسی که دو رکعت نماز میگذارد با امام و نمیتواند سجده کرد از کثرت ازدحام و مانعی دیگر که عارض شود و این حال در نماز جمعه و فجر متصور است یسجد للرکعة الاخرة سجدتین ثم یقضی الرکعة الاولی بسجودها سجده میکند آنکس برای رکعت آخر دو سجده پس تر قضا میکند رکعت اولی را با سجود آن چون در رکعت اولی سجده در نیافته رکوعی که با امام کرده بود آنهم محسوب نشده است تمام رکعت را قضا میکند وفیمن نسی سجدة حتی قام یسجد وگفته است حسن بصری در حق کسی که فراموش کرد یک سجده را تا آنکه ایستاده سجده میکند این قیام را که بی ترتیب ادا کرده حکم عدم داده اند و باید که سجدهٔ دوم بکند بعد از آن برخیزد **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا

شیخ الاسلام | كتاب الوضوء

جواز و توسیع دایره است **باب** مسح الرأس مرة بودن مسح سر یکبار مقصود بیان تصریح ورود آن یکمره است وگرنه استفادهٔ این معنی از سکوت از ذکر عدد و در مقام بیان در سایر روایات صحیحه ثابت است و در روایة باب ... اجمال روایات را و حدیث مشهور که تصحیح کرده آنرا ابن خزیمه در صفت وضو که فرمود آنحضرت بعد از فراغ از آن کسی که زیاده کرد بران پس بتحقیق بد کرد و ظلم نمود و در روایة سعید بن منصور تصریح است بمسح یکبار و دلیل قوی است برآنکه زیاده بر یکبار مستحب نیست چنانچه مذهب اکثر علماست و سابق در باب الوضوء ثلثا ثلثا بتفصیل مذکور گشت **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا وهیب بتصغیر قال حدثنا عمرو بن یحیی عن ابیه قال شهدت عمرو بن ابی حسن سأل عبد الله بن زید عن وضوء النبی صلی الله علیه وسلم گفت یحیی حاضر شدم عمرو بن ابی حسن را بحالی که پرسید وی عبد الله بن زید را از وضوء پیغمبر صلی الله علیه وسلم فدعا بتور من ماء فتوضأ لهم پس طلبید پاره از آب پس وضو کرد برای نمودن عمرو هر که با وی حاضر بود و بروایتی از بن صحیح بتور من ماء فکفأه علی یدیه فغسلهما ثلثا پس ریخت آب را بر دو دست خود پس شست آن هر دو را سه بار و بروایتی فاکفا بهمزه قطعی و معنی واحد است در قاموس گفته کفاره کرد و قلبه کاکفاه ثم ادخل یده فی الاناء فمضمض واستنشق واستنثر ثلثا بثلث غرفات من ماء پس تر در آورد دست خود را دران آوند پس مضمضه و استنشاق نمود و افشاند بینی را سه بار بسه غرفه یعنی یکبار کف آب گرفتن و غرفه بفتح یعنی آب در کف گرفته شده و این معنی درینجا ظاهر تر است ولیکن مشهور در روایة فتح است ثم ادخل یده فی الاناء فغسل وجهه ثلثا ثم ادخل یده فی الاناء فغسل یدیه الی

زايدة عن موسى بن ابي عائشة عن عبيد الله بن عبد الله قال دخلت على عائشة فقلت الا تحدثيني عن مرض رسول الله
صلى الله عليه وسلم قالت بلى گفت عبيد الله در آمدم بر عايشه پس گفتم حديث نميكني مرا از احوال بيماري پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وى
گفت بلى ميكنم ثقل النبي صلى الله عليه وسلم فقال اصلى الناس قلنا لا هم ينتظرونك يا رسول الله گران شد پيغمبر خدا يعني
سخت شد ضعف بيماري پس فرمود آيا نماز گذاردند مردم گفتيم نى اينها انتظار مى برند ترا اى رسول خدا قال ضعوا لي ماء في المخضب
قالت ففعلنا فاغتسل فذهب لينوء فاغمي عليه فرمود بنهيد براى من آبى در طغار گفت عايشه پس كرديم آنچه فرمود پس غسل كرد
پس رفت كه برخيزد پس بيهوشى آورده شد بر وى ثم افاق فقال اصلى الناس قلنا لا هم ينتظرونك يا رسول الله پس بر
بهوش آمد و فرمود آيا نماز گذاردند مردم گفتيم نى مردم انتظار دارند ترا اى رسول خدا قال ضعوا لي ماء في المخضب قالت فقعد فاغتسل
ثم ذهب لينوء فاغمي عليه ثم افاق فقال اصلى الناس قلنا لا هم ينتظرونك يا رسول الله والناس عكوف في المسجد ينتظرون
النبي صلى الله عليه وسلم لصلوة العشاء الآخرة و مردم نشسته بودند در مسجد انتظار مى بردند پيغمبر خدا را رحمت
كناد خدا بر وى براى نماز عشاء كه آخر است چون مغرب را نيز عشا ميگفتند تعيين نماز خفتن بآخر كرده است فارسل النبي صلى الله عليه
وسلم الى ابي بكر بان يصلي بالناس فاتاه الرسول فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يامرك ان تصلي بالناس
پس فرستاد آن حضرت كسى را بسوى ابو بكر بآنكه بگذارد نماز بمردم پس آمد ابو بكر را فرستاده و گفت تحقيق رسول خدا ميفرمايد ترا كه تو نماز بگذار
بمردم فقال ابو بكر و كان رجلا رقيقا يا عمر صل بالناس پس گفت ابو بكر و بود مردى نرم دل اى عمر بگذار تو نماز بمردم فقال
عمر انت احق بذلك پس گفت عمر تو سزاوارترى بامامت فصلى ابو بكر تلك الايام پس گذارد نماز را ابو بكر در ان ايام بيمارى
گفته اند كه شش روز نماز گذارد ابو بكر ثم ان النبي صلى الله عليه وسلم وجد من نفسه خفة فخرج بين رجلين احدهما العباس
لصلوة الظهر پستر يافت آن حضرت در خود خفتى از شدت بيمارى پس برآمد ميان دو مرد كه يكى از آنها عباس بود براى نماز
پيشين وابو بكر يصلي بالناس وحال آنكه ابو بكر نماز ميگذارد بمردم فلما رآه ابو بكر ذهب ليتأخر فاومأ اليه النبي
صلى الله عليه وسلم بان لا يتأخر پس هرگاه ديد آن حضرت را ابو بكر رفت كه پس شود پس اشارت كرد بسوى او پيغمبر خدا بآنكه
پس نشو و قال اجلساني الى جنبه فاجلساه الى جنب ابي بكر فرمود بنشانيد مرا به پهلوى ابو بكر پس نشاندند به پهلوى ابو بكر
قال فجعل ابو بكر يصلي وهو يأتم بصلوة النبي صلى الله عليه وسلم والناس بصلوة ابي بكر گفت راوى حديث
پس گشت ابو بكر كه نماز ميكرد و حال آنكه او اقتدا ميكرد بنماز پيغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بر وى و مردم اقتدا ميكردند بنماز ابو بكر والنبي
صلى الله عليه وسلم قاعد و پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم نشسته بود و مردم هما استاده بودند قال عبيد الله فدخلت على عبد الله بن
عباس فقلت له الا اعرض عليك ما حدثتني عائشة عن مرض النبي صلى الله عليه وسلم گفت عبيد الله
پس در آمدم بر ابن عباس پس گفتم مر او را آيا عرض نكنم بر تو چيزى را كه حديث كرده است مرا عايشه از احوال ايام بيمارى آن حضرت قال
هات فعرضت عليه حديثها فما انكر منه شيئا گفت ابن عباس بيار و بده روايت عايشه را پس عرض كردم بر ابن عباس حديث
كرد عايشه را پس انكار نكرد از ان حديث چيزى را غير انه قال اسمت لك الرجل الذى كان مع العباس قلت لا قال هو على
جز آنكه گفت آيا نام برده است ترا مردى را كه بود با عباس گفتم نى گفت آن على بن ابي طالب بود رضى الله عنه حدثنا عبد الله بن
يوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين انها قالت صلى رسول الله صلى الله
عليه وسلم في بيته وهو شاك روايت كرده است از عايشه كه گفت نماز گذارد پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وى در خانه خود در حالى كه آنحضرت

شيخ الاسلام | كتاب الوضوء

آنكه ابن امام وضوء هر دو كس بيكجا يا از فضل وضوء هر دو جنس
معاً بستو رابيه ثلثه تجويز كرده و ظاهر است كه در صورت
خلاط استعمال يكى فضل ديگرى را البته متحقق است
فضو مسادر كثرت دوم از اعتراف و توضاء عمر وضو
كرده است امير المؤمنين عمر رضى الله عنه بالحميم باب
گرم كه ساخته ميشد براى وى چنانچه در روايات موصولاً
آمده و غالب آنست كه اهل مرد تابع مى باشد او را و آنچه
ميكند پس ظاهر آنست كه زن عمر وضو كرده باشد بفضل
وضوء وى يا با وى يا پيش از وى پس ايراد اين اثر
اشاره بسوى رد بر كسى باشد كه منع كند وضوء يك جنس را
از فضل جنس ديگر و اين غاية توجيه مناسبت اين اثر است
ترجمه را و گرنه توضى بآب گرم كه متفق اند بر جواز آن مگر مجاهد
تعلق بمقام ندارد ليكن هنوز محل خفاست ومن بيت
نصرانية و نيز وضو كرد عمر رضى الله عنه از خانه زن
نصرانى از آب وى در سبو وى چنانچه اين نيز در روايات
موصول آمده و غالب كه اين آب از استعمال اهل آن خالى
نخواهد بود و هرگاه فضل نصرانيه منع تطهير نكرد فضل وضوء
مسلمه بطريق اولى مانع نباشد و در رواية كريمه اين كتاب با
بالحميم من بيت بحذف واو واقع شده بر اين تقدير اين اثر
عمر همين يك قصه باشد ليكن معلوم از روايات تعدد اثر است
چنانچه شيخ ابن حجر بدان جزم كرده حدثنا عبد الله بن
يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله
ابن عمر انه قال كان الرجال والنساء يتوضؤن في
زمان رسول الله و مردان و زنان
كه وضو ميكردند در زمان پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله
وسلم جميعا مجتمع و يكجا از يك ظرف چنانچه در رواية ابن ماجه
و ابن خزيمة من اناء واحد زياده آمده و آن مع هست از اجتماع
پيش از نزول حجاب و اما بعد ازان پس مخصوص بزوجات
و محارم باشد و صحابى چون نسبت كند فعلى را بسوى زمان
آنحضرت حكم آن حكم مرفوع است و حكايت خلاف از بعضى
مجوج عليها ست با آنكه حديث صحيح و تحقيق ثابت شده از ميمونه
و عايشه رضى الله عنهما كه غسل ميكردند با آن حضرت صلى الله
عليه وآله وسلم از يك ظرف چنانچه در محلش بيايد و ازين لازم
آيد جواز تطهير از فضل وضوء زن نيز چه حكم نجاسات در قبليت
و بعديت برابر است چنانچه وضوء زن با مرد بجنس مشكلت
آب را بروى كه جنين بجنس نمیگذارد و بعد ازان و تحقيق صحيح
شده جواز از جماعه صحابه چنانچه ابن عباس از ايشان است
نقل العسقلاني در قول احمد كه احاديث از طرفين مضطربه اند
و حقيقى درست آيد كه جمع متعذر باشد و آن ممكن است باين
كه حمل كرده شود حديث نهي بران كه ساقط شود از اعضا

بیمار بود از اسپ افتاده بپای مبارک آسیبی رسیده بود فصلی جالسا وصلی وراءه قوم قیاما پس گذارد نماز نشسته و نماز
کردند پس آنحضرت مردم استاده فاشار الیهم ان اجلسوا پس اشارت کرد بمردم استاده که بنشینید فلما انصرف قال انما
جعل الامام لیؤتم به پس وقتی که بازگشت از نماز فرمود گردانیده نشده است امام مگر از برای آنکه متابعت کنید بوی در افعال
فاذا رکع فارکعوا وقتی که رکوع کند رکوع کنید واذا رفع فارفعوا وقتی که سر از رکوع بردارد پس بردارید سر واذا سجد
فاسجدوا وقتی که سجده کند سجده کنید واذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا لك الحمد وقتی که گوید امام
سمع الله لمن حمده پس بگوئید شما ربنا لک الحمد فاذا صلی قائما فصلوا قیاما واذا صلی جالسا فصلوا جلوسا اجمعون
و وقتی که نماز کند استاده پس نماز کنید شما همه استاده و وقتیکه امام نماز کند نشسته پس نماز کنید شما همه نشسته این حکم آخر منسوخ شده
است بحدیثی که در نماز آخر عمر آن حضرت مذکور شد که آنحضرت نشسته امامت کردند و مردم را نفرمودند که بنشینید حدثنا عبد الله بن
یوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رکب فرسا فصرع
عنه فجحش شقه الایمن مرویست از انس که پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بروی سوار شد اسپی را پس افتاد از آن اسپ و خراشیده
شد طرف راست بدن چنانکه پوست بدن شریف جدا شد فصلی صلوة من الصلوات وهو قاعد وصلینا وراءه قعودا
پس گذارد آن حضرت نمازی را از نمازها بحالی که آنحضرت نشسته بود و گذاردیم ما پس آنحضرت بحالیکه نشسته بودیم فلما انصرف
قال انما جعل الامام لیؤتم به فاذا صلی قائما فصلوا قیاما واذا رکع فارکعوا واذا رفع فارفعوا واذا قال سمع الله لمن
حمده فقولوا ربنا ولك الحمد واذا صلی جالسا فصلوا جلوسا اجمعون ترجمه در حدیث سابق معلوم شد و قال ابو عبد الله قال
الحمیدی قوله اذا صلی جالسا فصلوا جلوسا فی مرضه القدیم گفت مولف رحمه الله گفته است حمیدی که قول راوی اذا
صلی جالسا الخ در بیماری قدیم بود ثم صلی بعد ذلك النبی صلی الله علیه وسلم جالسا والناس خلفه قیاما لم یامرهم بالقعود
پس تر نماز گذارد پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بروی نشسته و مردم پس آن حضرت استاده بودند نفرمود ایشانرا به نشستن وانما
یؤخذ بالاخر فالاخر من فعل النبی صلی الله علیه وسلم و گرفته نمیشود احکام مگر باخر باخر از فعل آنحضرت حاصل آنکه آنچه اول
کرده اند منسوخ شده است بانچه آخر مقرر شد باب متی یسجد من خلف الامام در بیان آنکه کی سجده کند کسی که پس امام است
وقال انس عن النبی صلی الله علیه وسلم فاذا سجد فاسجدوا و بیان آنکه گفت انس از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقتی که سجده
کند پس سجده کنید حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن سفیان قال حدثنی ابو اسحق قال حدثنی عبد الله بن
یزید قال حدثنی البراء وهو غیر کذوب و عبد الله بن یزید دروغ گو نیست در نقل از براء بن عازب و ضمیر راجع به قائل است و بعضی
گویند ضمیر راجع بسوی براء است پس این کلام عبد الله بن یزید است که برای تاکید حال خود گفته است و بعضی گویند که این قول ابی اسحق است و ضمیر
راجع بعبد الله گویا این بعض ار تکاب بعید کرده است برای آنکه براء از کبار صحابه است و صدق او مشهور است حاجت نیست که در باره
او چنین گفته آید اما عبد الله را میتوان تعدیل کرد و محذوری ندارد پوشیده نماند که عبد الله نیز صحابی است والصحابة کلهم عدول و این قول
بنابر عادت ایشان واقع شده که گاه برای تاکید این را میگویند قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قال سمع الله
لمن حمده لم یحن احد منا ظهره گفت براء پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی وقتی که گفتی سمع الله لمن حمده دو تا نمیکرد هیچ یکی از ما پشت
خود را برای سجود حتی یقع النبی صلی الله علیه وسلم ساجدا ثم نقع سجودا بعده تا آنکه می افتاد آن حضرت بجائی که ساجد است
بستری افتادیم بعد آن حضرت بجائی که سجده کننده ایم حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن ابی اسحق نحوه باب

بن دکین وفی روایة قال المؤلف وحدثنا ابو نعیم

شیخ الاسلام | كتاب الوضوء

فی المیراث پس گفتم ای پیغمبر خدا مر کراست میراث من
که اولاد ندارم اما مرا خواهر است کلالة وارث نمی شود مرا مگر کسی
که نه پدر و نه پسر منست و وی در آن وقت هفت خواهر داشت
و کلاله آنکه نگذاشت پسر را و نه پدر را و نیز اطلاق کرده میشود
بر وارثان که نه پسر و نه پدر میت باشند و به قرابت که از غیر
جهت پدری و پسری باشد و مراد اینجا ثانی است فنزلت
آیة الفرائض پس نازل شد باین تقریب آیه فرائض کلاله
که یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة تا آخر آیت و تفسیر حقیقت
آن در تفسیر مذکور گردد باب الغسل والوضوء
فی المخضب غسل و وضو کردن در مخضب بکسر میم و سکون
خاء معجمه و فتح ضاد معجمه چون مرکن لگن و تغاره که در وی
جامه شویند غالبا از هر جنس که باشد والقدح والخشب و
الحجارة و در کاسه و آوند چوبین و سنگین و عطف
آخرین بر اولین از قبیل عطف ابعض بر حیوان است حدثنا
عبد الله بن منیر بضم میم سمعی مروزی سنه دو صد
و چهل و یک قال سمع عبد الله بن بکر بفتح موحده البرد
بصری سنه دو صد و هشت قال حدثنا حمید بتصغیر
ابن ابی حمید معروف بطویل مرد ایستاده در نماز عن انس
قال حضرت الصلوة حاضر شد نماز عصر فقام
من کان قریب الدار الی اهله پس ایستاد برای وضو
و آوردن آب کسی که نزدیک بود خانه بسوی کسان خود و بقی
قوم و باقی ماند جمعی که ایشان خانه نبود نزدیک بمسجد
نزد آنحضرت فاتی رسول الله پس آورده شد پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم بمخضب من حجارة فیه ماء
تغاری از سنگ که در آن آب بود فصغر المخضب ان
یبسط فیه کفه پس تنگ شد آوند از آنکه فراخ کند
آنحضرت در آن کف دست مبارک را و نگنجید فراخی او را
ازینجا معلوم شود که اطلاق مخضب بر ظرف صغیر هم آمده
فتوضأ القوم کلهم پس وضو کردند تمامی ایشان همه
ایشان از آن ظرف قلنا کم کنتم حمید گوید گفتیم ما
انس را چند کس بودید شما قال ثمانین وزیادة گفت
هشتاد نفر و بر آن زیاده و این از معجزات است حدثنا محمد بن العلاء
قال حدثنا ابو اسامة عن برید بتصغیر ابن عبد الله بن ابی بردة
عن ابی بردة حارث بن ابی موسی عن ابی موسی اشعری رضی الله عنه
ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم دعا بقدح فیه ماء
در حدیثی که آنحضرت طلبید کاسه را که در آن آب بود و غسل

اثم من رفع راسه قبل الامام بیان گناه کسی که بردارد سر خود را وقت رکوع و سجود پیش از برداشتن امام حدثنا حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة عن محمد بن زیاد قال سمعت ابا هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اما یخشی احدکم او لا یخشی احدکم شک راویست فرمود آیا نمیترسد یکی از شما اذا رفع راسه قبل الامام ان یجعل الله راسه راس حمار وقتی که بردارد سر خود را در رکوع و سجود پیش از برداشتن امام سر خود را اینکه میگرداند خدا سر او را سر خر او یجعل الله صورته صورة حمار یا بگرداند صورت او را صورت خر شک راویست و معنی نزدیک یکدیگر است سیوطی گفته شک از شعبه است و کرمانی گفته از ابو هریره است و اتفاق دارند بر آنکه این تبدل صورت محمول بر حقیقت است و اخبار واقع است بر وقوع مسخ درین امت چنانکه حدیث ابی مالک درین کتاب در باب اشربه بیاید اگر گوئی بسیاری را می بینیم که سر پیش از امام بر میدارند و باقی بر صورت آدمی اند گوئیم لازم نیست که وعید واقع شود و میتوان گفت والله اعلم شاید که این شخص مبعوث باین صورت شود محض برای رسوائی او و با او معامله کنند بوی در آخرت معامله خران اعاذنا الله من ذلک گفته اند ظاهر این حدیث آن است که این رفع حرام باشد از آنکه وعید بروی واقع شده و باین معنی مطابق ترجمه باب است پوشیده نماند که وقوع وعده و وعید که موجب ثواب و عقاب است برین امت رحمه همه در آخرت خواهد بود و تبدل صورت بصورت قبیح در دنیا داخل وعید داشتن محل تامل است حکایت کرده اند که در زمان پیشین از کبار محدثین مردی بود که برقع بر رو پوشیده تحدیث میکرد و روی خود از مکسی نمی نمود چون از وی پرسیدند که باعث برین برقع چیست خود گفت این حدیث از ثقات بمن رسیده بود و در دل خلجانی در تصدیق آن داشتم وقتی که برای امتحان صدق این حدیث سر پیش از امام برداشتم سر من چون کله خر شده است و این عیب را پوشیده میدارم باب امامة العبد والمولی در بیان روا بودن امامت بنده و آزاد و کانت عائشة یؤمها عبدها ذکوان من المصحف بود عایشه که امامت میکرد او را بنده او که ذکوان نام داشت میخواند در وقت امامت از مصحف و این ذکوان در آنوقت در رق عبودیت بوده و نزد امام ابو حنیفه ثبوت پیوسته که امامت عبد جایز است بکراهت و وجهی گفته اند که غالب در بندگان جهل است مقتضی آنست که اگر بنده علم دار باشد بی کراهت روا بود و خواندن از روی مصحف خواندن مفسد نماز است از آنکه حکم تعلم از غیر دارد و نزد صاحبیه رواست بی کراهت گویند نظر بقرآن عبادتی دیگر است پس در این صورت جمع بین العبادتین خواهد بود وولد البغی والاعرابی والغلام الذی لم یحتلم و این باب در بیان روا بودن امامت ولد الزنا و اعرابی و خورد سالی که به بلوغ نرسیده لقول النبی یؤمهم اقرأهم لکتاب الله از جهت فرموده آنحضرت که امامت کند مردم را آنکه خواننده تر است مر کتاب الله یعنی آنکه بیشتر قرآن خوانده و در اوائل حال اقرأ اعلم میبود از آنکه احکام شرعیه اکثر ماخوذ از قرآن میبود و آنانکه مکروه میدانند این عام را بجهت مخصصی مخصوص داشته اند ولا یمنع العبد من الجماعة بغیر علة و منع کرده نشود بنده از حضور جماعت بی علت شرعیه از آنکه ادای حقوق الله اهم است از حقوق خواجها حدثنا ابراهیم بن المنذر قال حدثنا انس بن عیاض عن عبید الله عن نافع عن عبد الله بن عمر قال لما قدم المهاجرون الاولون العصبة موضع بقباء قبل مقدم رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یؤمهم سالم مولی ابی حذیفة وکان اکثرهم قرآنا گفت ابن عمر هرگاه قدوم آوردند مهاجران نخستین عصبه را که آن نام جائی است بقبا پیش از قدوم پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی امامت میکرد ایشان را سالم غلام ابی حذیفه و این سالم اکثر ابن جماعة بود در حفظ قرآن سیوطی نقل از شیخ ابن حجر کرده که آن پیش از آزادگی او بود و وی از فضلای موالی فارس بود و از خیار صحابه و معدود است در قراء و در شان او فرموده قرآن را از چهار کس بگیرید یکی از آن سالم است حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا یحیی قال حدثنا شعبة قال حدثنی ابو التیاح عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اسمعوا واطیعوا وان استعمل علیکم حبشی کان راسه زبیبة فرمود آنحضرت بشنوید و طاعت کنید در آنچه مخالفت باحکام شرعیه ندارد اگرچه عامل کرده شود بر شما غلام حبشی گویا سر او دانه انگور خشک

اسماء الرجال

شیخ الاسلام | كتاب الوضوء

عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان عائشة قالت لما ثقل النبی گفت عایشه صدیقه رضی الله عنها وقتی که گران شد بعلت بیماری پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اشتداد وجعه سخت شد با آنحضرت بیماری او و طاقت نداشت که مراعات نوبت چهارم قسم ازواج نماید استاذن ازواجه فی ان یمرض فی بیتی طلب اذن کرد زوجهای خود را درین که بیمارداری کرده شود در خانه من فاذن له بکسر میم و تشدید نون پس اذن دادند مر آنحضرت را آنچه خواسته بود فخرج النبی پس برآمد از خانه میمونه یا زینب بنت جحش بازخانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بین رجلین تخط بفتح را رجلاه بکسر را فی الارض در میان دو مرد بحالی که خط میکشید هر دو پای او در زمین از راه عدم استقامت مشی بسبب ضعف بین عباس ورجل آخر میان عباس و مردی دیگر و عباس بن عبد المطلب ابو الفضل عم شریف آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم رئیس بود در قریش پیش از اسلام و عمارت و سقایة مسجد حرام بوی منسوب بود اسلام آورد بعد از بدر و حاضر شد حنین را ثابت ماند هنگام هزیمت مردم در آن و لیلة العقبه را تتمه آن مذکور گردد و سنه سی و دو و عمر هشتاد و هشت زهری گوید قال عبید الله گفت عبید الله راوی فاخبرت عبد الله بن عباس پس خبر دادم ابن عباس را ازین حدیث عایشه فقال تدری من الرجل الآخر پس گفت ابن عباس آیا میدانی کیست آن مرد دیگر که عایشه نامش نبرده قلت لا گفتم نمیدانم قال هو گفت ابن عباس

سیاه است تشبیه در خوردی و سیاهی و کمی موی سر است که اکثر حبشیان چنین می باشند مناسبت این حدیث بترجمه باب از آنرو تواند بود
که عادت آنجنان بود که امامت خلیفه یا نائب خلیفه میکرد و عامل نائب خلیفه است **باب** اذا لم يتم الامام واتم من خلفه
وقتی که تمام نکرد امام تمام کرد کسی که پس اوست از مقتدیان **حدثنا** الفضل بن سهل قال حدثنا الحسن بن موسى الاشيب قال
حدثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال يصلون لكم فان اصابوا فلكم وان اخطاؤا فلكم وعليهم فرمود نماز میگذارند امامان برای شما اگر بصواب گذارند باداء ارکان
واحکام پس ثواب آن برای شماست و برای آنها این شق را ذکر نکرد زیرا که معلوم است که هر که طاعتی کند درست و تمام ثواب آن بوی میرسد
اگر خطا کردند در ارکان و شرائط پس مر شماراست ثواب آن و مضرت عقاب آن بر ایشان و این حکم در آنجا خواهد بود که مقتدی را معلوم نیست
موجبات فساد امام و اگر نه امام ضامن است نماز مقتدی را چنانکه در احادیث صحیحه واقع است از آنجمله حدیثی که حاکم تصحیح کرده از سهل بن سعد
الامام ضامن یعنی امام ضامن صحت و فساد نماز مقتدیان است **باب** امامة المفتون والمبتدع دربیان امامت کسی که داخل شده است
در فتنه و اهل بدعت است و سیوطی تفسیر کرده آنرا باهل البغی و بمعنی مطلق عاصی هم میتواند بود قسطلانی گوید آنکه مبتلا است بر فتن مال
و عقل پس گمراه شده است از راه حق وقال الحسن صل وعليه بدعته گفته است حسن بصری که نماز کن و بر وست عقوبت
بدعت او بدعت در شرع آنچه اصلی نداشته باشد در عهد پیغمبر خدا و آن دو قسم است حسنه و قبیحه و مراد اینجا قبیحه است قال ابو عبد الله
قال لنا محمد بن يوسف گفت مولف ابو عبد الله رح گفت مارا محمد بن یوسف مولف تغیر اسلوب معتاد کرد و نگفت حدثنا محمد بن یوسف
چنانکه عادت اوست بعضی گویند از انجهت گفت که این حدیث از محمد بن یوسف بطریق تحدیث و تحمل و نقل نشنیده است بلکه بر سبیل مذاکره و محاوره
شنیده است شیخ ابن حجر گوید آنچه بر من ظاهر شده است با ستقراء او آنکه در جائی که متن موقوف است یا در اسناد آن راوی است نه بر شرط او
اینچنین میگوید حدثنا الاوزاعي قال حدثنا الزهري عن حميد بن عبد الرحمن عن عبيد الله بن عدي بن الخيار انه دخل على عثمان بن
عفان وهو محصور تحقیق عبید الله در آمد بر عثمان بن عفان در حالی که گرد کرده بودند باغیان خانه او را و منع میکردند که از خانه بر آید
فقال انك امام عامة ونزل بك ما نرى ويصلي لنا امام فتنة ونتحرج پس گفت عبید الله تحقیق تو امام همه ئی و نازل شده
بتو چیزی را که می بینی و نماز گذارد مارا امام فتنه و ما حرج میکشیم و گناه گار میشویم بمتابعت او فقال الصلوة احسن ما يعمل الناس
فاذا احسن الناس فاحسن معهم واذا اساؤا فاجتنب اساءتهم پس گفت عثمان نماز نیکوترین چیزیست که میکنند مردم پس
وقتی که نیکوئی کنند چنانکه نماز است موافقت کن با ایشان و وقتی که بدی کنند اجتناب کن بدی ایشان را و مخالفت کن در فتنه و ابتلائی
که دارند و ضرر میکنند تر افسق و فجور عمل و اعتقاد که موجب کفر نباشد و فتنه ایشان که بدان گرفتار اند وقال الزبيدي قال الزهري لا نرى
ان يصلى خلف المخنث الا من ضرورة لا بد منها وگفت زبیدی گفته است زهری نمی پسندم اینکه نماز گذارده شود پس مخنث بفتح نون
مشدد کسی که جماع و ردر براو کنند و بکسر نون آنکه تشبه دارد در افعال و حرکات بزنان مگر بضرورت چنانکه خود صاحب شوکت بود یا از جانب
صاحب شوکتی باشد که بمخالفت او متضرر شوند مردم و در بلا و فتنه افتند **حدثنا** محمد بن ابان قال حدثنا غندر عن
شعبة عن ابي التياح انه سمع انس بن مالك قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لابي ذر اسمع واطع ولو لحبشي كان راسه زبيبة
فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی مر ابی ذر را بشنو و اطاعت کن امر او را اگرچه باشد آن اطاعت برای غلام حبشی که سر او گویا دانه انگور
خشک سیاه است وجه مناسبت حدیث بترجمه آنست که این قسم امرکه است که در غایت جهل نباشد چنین کسی خالی از ارتکاب بدعت
وابتلای فتنه نخواهد بود و چون امیر است امامت مردم خواهد کرد و ابو ذر مامور شد بطاعت چنین امیری **باب** يقوم عن يمين

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

و اختیار عدد هفت ظاهرا بجهت تبرک باین عدد است که در بسیاری
از امور شرعی و خلقی اعتبار کرده شده و کثرت او را از آب سرد
در بعضی امراض حاره و بعضی از جه بارده می آرد و قوة را و عدد حل
او که ابلغ است در طهارت آب او در حقیقت سر این اعتبار
مفوض بعلم شارع است لعلي اعهد الى الناس تا شاید
که من عهد و وصیت کنم بسوی مردم و در روایتی دیگر در صحیح تعلیق
است شرح فاعهد شاید که من راحت یا بم باین عمل پس عهد کنم
فاجلس في مخضب لحفصة زوج النبي پس نشاندیم
آنحضرت در تغار که مر حفصه را بود زوجه پیغمبر خدا صلی الله
عليه وآله وسلم ثم طفقنا نصب عليه تلك پس شروع کردیم
ما که میریختیم بر آنحضرت آن مشکها را که فرموده بود حتى طفق
يشير الينا ان قد فعلتن تا آنکه گشت آنحضرت که اشاره
میکرد بسوی ما که تحقیق بجا آوردید شما آنچه فرموده بودم
ثم خرج الى الناس پس راحت یافت آنحضرت
و بیرون آمد بسوی مردم و نماز گذارد و خطبه خواند چنانچه
در باب وفات شریف در آخر مغازی باینهمه مباحث بیاید
انشاء الله تعالى **باب** الوضوء من التور
ذکر وضو کردن از انا مر تجاه احادیث مناسب این باب بطرق
مختلفه بیشتر گذشت اما چون بآن طرق مولف درین مذکور
نرسیده درین باب ذکر نیافت مگر حدیثی بطریقی که درین مقام
رسید چنانچه مکرر باین معنی تنبیه رفته اگرچه از تان
شارحان در رد و قبول آن مختلف آمده **حدثنا**
خالد بن مخلد بفتح میم قال حدثنا سليمان بن بلال قال
حدثني عمرو بن يحيى عن ابيه قال كان عمي يكثر
من الوضوء گفت پدر عمرو که یحیی باشد بود عم من
عمرو بن ابی حسن که اکثار میکرد از وضو یعنی مبالغه در طهارة
میکرد و جدید و نحو آن فقال لعبد الله بن زيد اخبرني
كيف رايت النبي پس گفت مر عبد الله را خبر ده که چگونه
دیده پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم يتوضأ
فدعا بتور من ماء فكفأ على يديه فغسلهما

الامام بحذائه سواء اذا کانا اثنین در بیان آنکه می ایستد مقتدی از جانب دست راست امام بمقابلہ او برابر وقتی کہ
باشند امام و مقتدی دو کس حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن الحکم قال سمعت سعید بن جبیر عن
ابن عباس قال بت فی بیت خالتی میمونة فصلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العشاء ثم جاء فصلی اربع رکعات ثم نام
مرویست از ابن عباس گفت شب کردم در خانہ خالہ خود میمونہ پس گذارد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی نماز عشا را پس آمد درون خانہ پس چہار رکعت نفل
گذارد و بستر خواب کرد ثم قام فجئت فقمت عن یسارہ فجعلنی عن یمینہ فصلی خمس رکعات پستر قیام آورد آن حضرت
برای نماز تہجد پس آمدم من و استادم از جانب دست چپ پس گردانید مرا جانب دست راست پس گذارد پنج رکعت ثم صلی رکعتین
ثم نام حتی سمعت غطیطه او خطیطه ثم خرج الی الصلوٰۃ پستر گذارد دو رکعت سنت فجر پستر خواب کرد تا آنکہ شنیدم آواز خراٹ
او را و خطیطہ شک راویست ہر دو بیک معنی پستر برآمد بسوی نماز صبح بی آنکہ تجدید وضو کند و این از خصوصیات آن حضرت است کہ خواب نقض
نمیکرد وضوی او را باب اذا قام الرجل عن یسار الامام فحوله الامام الی یمینه لم تفسد صلوتهما وقتی کہ
استاد مردی جانب دست چپ امام پس گردانید او را امام ہمدر نماز جانب دست راست فاسد نمیشود نماز ہر دو حدثنا احمد قال حدثنا
ابن وهب قال حدثنا عمرو عن عبد ربه بن سعید عن مخرمة بن سلیمان عن کریب مولی ابن عباس عن ابن عباس قال
نمت عند میمونة والنبی صلی اللہ علیہ وسلم عندها تلك اللیلة فتوضأ ثم قام یصلی فقمت عن یسارہ فاخذنی
فجعلنی عن یمینه فصلی ثلث عشرة رکعة گفت ابن عباس خواب کردم نزد میمونہ و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نزد او بود در آن
شب پس وضو کرد آن حضرت پستر ایستاد بجائی کہ نماز میکرد پس ایستادم من جانب چپ پس گرفت مرا و گردانید مرا جانب راست پس
گذارد سیزدہ رکعت در حدیث سابق پنج رکعت تہجد گفتہ و در این حدیث سیزدہ ظاہرا در شب دیگر خواہد بود و معلوم شدہ کہ عادت شریف در اوای
تہجد مختلف بودہ است ثم نام حتی نفخ وکان اذا نام نفخ پستر خواب کرد تا آنکہ دم کرد و بود آن حضرت وقتی کہ خواب میکرد از
نفس او آواز میبر آمد ثم اتاہ المؤذن فخرج فصلی ولم یتوضأ پستر آمد او را مؤذن پس برآمد و نماز فجر گذارد و وضو نکرد
قال عمرو فحدثت به بکیرا فقال حدثنی کریب بذلك گفت عمرو کہ از راویان این حدیث است حدیث کردم باین حدیث بکیر را پس گفت
حدیث کردہ است مرا باین حدیث کریب باب اذا لم ینو الامام ان یؤم ثم جاء قوم فامهم وقتی کہ نیت نکرد امام کہ امامت
کند کسی را پستر آمد قومی و امامت کرد ایشان را حدثنا مسدد قال اخبرنا اسمعیل بن ابراهیم عن ایوب عن عبد اللہ بن
سعید بن جبیر عن ابیه عن ابن عباس قال بت عند خالتی میمونة فقام النبی صلی اللہ علیہ وسلم یصلی من اللیل فقمت
اصلی معه فقمت عن یسارہ فاخذ برأسی فاقامنی عن یمینه گفت ابن عباس شب کردم نزد خالہ خود کہ میمونہ است پس استاد پیغمبر خدا بجائی کہ نماز
می کند از شب یعنی نماز تہجد پس ارادہ قیام کردم کہ بگذارم با آن حضرت پس استادم جانب چپ پس گرفت سر مرا و استادہ کرد جانب راست خود
باب اذا طول الامام وکان للرجل حاجة فخرج فصلی در حکم آنکہ وقتی کہ دراز کند امام قرأت را و باشد مرد مقتدی
را حاجتی پس برآید از جماعت و بگذارد نماز تنہا حدثنا مسلم قال حدثنا شعبة عن عمرو عن جابر بن عبد اللہ ان معاذ بن
جبل کان یصلی مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم یرجع فیؤم قومه روایتست از جابر کہ معاذ بن جبل بود کہ نماز میکرد با پیغمبر خدا پستر
باز می آمد و امامت میکرد قوم خود را ح وحدثنی محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن عمرو قال سمعت
جابر بن عبد اللہ قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم یرجع فیؤم قومه فصلی العشاء
فقرأ بالبقرة فانصرف الرجل فکان معاذ ینال منه پس وقتی کہ گذارد نماز عشا پس خواند در آن سورہ بقرہ پس برگشت مردی

والقعدة قال فی شرح المہذب لہ ان یقطع القدوة ویتم صلاته
منفردا وان لم یخرج منها ۱۲ قسطلانی

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

کہ در آن آتسکہ از آب بود خطابی گفتہ رحراح آوند کشادہ
لب کہ عمیق نباشد و در مانند آن نمیگنجد آب بسیار و تیج
در تور تحقیق نیست بلکہ دارمی تور را بقدح تفسیر کردہ
فوضع اصابعه فیه پس نہاد آنحضرت انگشتان
خود را در آن ظرف قال انس فجعلت انظر الی
الماء ینبع من بین اصابعه گفت انس پس گشتم
کہ دیدم آب را کہ جوشش میزد از میان انگشتان آنحضرت
فتوضأ منه قال انس فحزرت بجا و حاء و تقدیم
معجمه بر مہملہ من توضأ ما بین السبعین الی الثمانین
پس اندازہ کردم کسی را کہ وضو کرد از آن آب میان ہفتاد
و ہشتاد ظاہرا این قصہ دیگر است و قصہ وضو از مخضب سنگین است کہ
در باب سابق گذشت و تواند کہ یکی باشد و اختلاف ذکر
عدد بسبب اختلاف تخمین است در اوقات و این نیز
معجزہ ظاہر است باب الوضوء بالمد بضم میم
و تشدید دال پیمانہ ایست بقدر دو رطل نزد اہل عراق و دلالت
ظاہر احادیث ہم برین است چہ در بعضی از آن وضوء
بمد واقع شدہ و در بعضی وضو بدو رطل و تطبیق در آن است
کہ ہر دو یکی باشند و نزد اہل حجاز یک رطل و ثلث آن و رطل
بیست استار است و استار بکسر ہمزہ چہار و نیم مثقال
کہ وزن یک سیر شاہی است پس مد بقول اول یک من
شرعی باشد کہ چہل استار است و آن بوزن تحقیق
نزد تحقیق یک سیر محمد شاہی است ابد اللہ الاسلام
بسلطانه و اتم اللہ الامن بصلاح شانه شش فلوس
عالمگیری و دو ماشہ کم کہ این سیر بقدر شصت و چہار
فلوس است و این فلوس چہار دہ ماشہ تحقیق وزن
در رسالہ فارسی جناب ذکر کردہ ام بالا مزید علیه فارجع
الیه حدثنا ابو نعیم قال حدثنا مسعر
بوزن منبر ابن کدام بکسر کاف و دال مہملہ سنہ یکصد
و پنجاہ و پنج قال حدثنی ابن جبر بفتح جیم و سکون

از نماز و ترک اقتدا کرد و در روایتی آمده و گذارد نماز در گوشهٔ مسجد پس بود معاذ که میرسید از وی که عیب و آزار رساند و در روایتی واقع شده گفت منافق است
این مرد فبلغ النبی صلی الله علیه وسلم پس رسید این گفتگو بپیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و در روایت نسائی آمده که گفت معاذ او را
اگر صبح کردی میگویم این را به پیغمبر خدا پس گفت بآنحضرت و طلبید آنمرد را و فرمود چه چیز باعث شد ترا برین کار گفت یا رسول الله من مردی
مزدورم شبانه آب میکشم بر شتری چون رسیدم بدر مسجد و اقامت نماز شنیدم شتر را بر سر راه گذاشته بمسجد درآمدم و داخل شدم با معاذ
وی قرارت شروع کرد باینهمه درازی مرا قوت استادن نبود و خاطر نگران داشتم بشتر خود من تنها نماز گذاردم در گوشهٔ مسجد و در پی کار خود رفتم
فقال فتان فتان فتان ثلث مرار پس فرمود آنحضرت معاذ را تو در فتنه اندازندهٔ مردم را سه بار فرمود او فقال فاتنا فاتنا فاتنا
یا فرمود هستی تو فاتن سه بار فرمود یعنی تو مسلمانان را نفرت دهندهٔ از جماعت و باعث هستی بر ترک عبادت و در روایت بیهقی آمده از عمر
بن الخطاب لا تبغضوا الله الی عباده ویکون احدکم اماما فیطول علی القوم حتی یبغض الیهم ما هم فیه مبغوض نکنید خدا را نزد بندهای او چنین که باشد
یکی از شما امام پس دراز کند نماز بر قوم تا آنکه در خشم آرد ایشان را چیزی که ایشان در آنند از نماز و طاعت و امر بسورتین من اوسط
المفصل قال عمرو لا احفظهما و فرمود معاذ را بخواندن دو سوره از اوسط مفصل که از سورهٔ بروج تا لم یکن است گفت عمرو که راوی است
از جابر یاد ندارم آن دو سوره را و در روایت دیگر منقول است که ذکر کرد آن دو سوره را و گفت والشمس وضحاها و سبح اسم ربک الاعلی است
و در روایتی دیگر آمده واللیل اذا یغشی و در روایتی والضحی است بدانکه مذهب شافعیه آنست که اقتدای مفترض بمتنفل جائز است و نزد حنفیه ثبوت
پیوسته کروا نیست و شافعیه این حدیث را متمسک خود ساخته اند و گفته که قوی ترین حجت است و طریقهٔ استدلال ایشان انیست که نماز معاذ
که بآنحضرت میکرد فرض بود و این نماز که با قوم میکرد نفل است و مر قوم را فرض بود و چون این قضیه بآنحضرت رسید انکار امامت نفرمود و بلکه
همین فرمود که تطویل نکند در قرائت پس امامت اهل فرض باقتدای کسی که نفل میکند لازم آمد و حنفیه جواب داده اند اولا آنکه این حدیث منسوخ
شده است و این در زمانی بود که روا بود یک فرض دو بار در روزی بعد از ان منسوخ شد چنانکه طحاوی روایت کرده حدیث ابن عمر را نهی ان
یصلی فریضة فی یوم مرتین گفته نهی نمی باشد مگر بعد از اباحت و چون دو حدیث متعارض شود و جمع نتوان کرد ترجیح باید کرد یکی را بر دیگر و از
اسباب ترجیح موافقت قیاس یکی از ان است و مآل ترجیح بسوی نسخ است و ثانیا گفته اند که مبنای استدلال بر نیست که آنحضرت انکار
امامت نفرموده و تواند که آنحضرت را علم باین نباشد که معاذ این نماز را که سخن در آنست بآنحضرت گذارده بود و دلالت میکند برین معنی
حدیثی که روایت کرده آنرا احمد از سلیم که جزء آخر آن انیست که فرمود آنحضرت معاذ را ای معاذ مباش فتان یا بگذار نماز با من یا تخفیف کن بر قوم
خود پس تشریع کرد آنحضرت معاذ را احد الامرین نماز بآنحضرت و اگر نکند بآنحضرت و امامت کند قوم را تخفیف کند و تواند که قبل ازین مقرر
ساخته باشد معاذ را که امامت قوم خود بکند و معاذ گاه گاه برای تعلیم احکام و آداب و احراز ثواب بنیت نفل بآنحضرت میکرده باشد و الله اعلم
بناکله منقول من فتح المنان **باب تخفیف الامام فی القیام واتمام الرکوع والسجود** در بیان تخفیف کردن امام در قیام
یعنی در قرارت و تمام کردن رکوع و سجود را **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا زهیر قال حدثنا اسمعیل قال سمعت قیسا قال
اخبرنی ابو مسعود ان رجلا قال والله یا رسول الله انی لاتاخر عن صلوة الغداة من اجل فلان مما یطیل بنا
گفت قیس خبر داد مرا ابو مسعود که مردی گفت سوگند بخدا ای رسول خدا بتحقیق من تاخیر میکنم در نماز فجر و حاضر نمی شوم جماعت را از جهت فلان
امام از تطویل کردن او نماز را بما فما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی موعظة اشد غضبا منه یومئذ ابو مسعود گوید پس
ندیدم بیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی در وعظی سخت تر از روی غضب از وعظی که آنروز وعظ بود ثم قال ان منکم منفرین پس فرمود
بتحقیق از شما نفرت دهندگان اند مردم را از عبادت فایکم ما صلی بالناس فلیتجوز فان فیهم الضعیف والکبیر وذا الحاجة

شیخ الاسلام | كتاب الوضوء

از صحابه اندازه بامقدار کرده لیکن گفته اند که مراد تعیین و تحدید نیست هرچه کفایت کند بکار برد و باید که بعد اسراف نکند **باب المسح علی الخفین** ذکر مسح بر موزها در وضو بجای شستن پاها بدانکه مسح بر موزها ثابت است بسنت و اخبار و آثار مشهوره بیش از حد حصر و احصا منکر نباشد آنرا مگر متبدع خارج از طریقهٔ سنت و جماعت کرخی گفته می ترسم کفر را بر کسی که قبول ندارد مسح موزه را از جهت آثاری که در وی آمده متواتر است و تحقیق تصریح کرده اند جمعی از حفاظ نیز که مسح علی الخفین متواتر است و جمع کرده اند بعضی راویان آن را از صحابه پس از هشتاد درگذشته از ایشانند عشرهٔ مبشره و در مصنف ابن ابی شیبه و جز آن از حسن بصری آمده که گفت حدیث کرد مرا هفتاد کس از صحابه بمسح خفین و ابن منذر از ابن مبارک نقل کرده که گفت نیست در مسح خفین از صحابه اختلاف زیرا که روایة کرده نشده از وی انکار پس بتحقیق روایة کرده شده از وی اثبات آن و ابن عبد البر گفت نمیدانم که روایات کرده شده از هیچ یکی از علمای سلف انکار آن مگر از مالک با آنکه روایات صحیحه از وی مصرح اند باثبات آن و اشارت کرده شافعی در ام بسوی انکار آن بر مالکیه و بعضی گویند که توقف مالک در عمل بنفس خود بود و فتوی میداد بجواز آن و امام محمد در موطا از امام مالک مسح مستحق در حق مقیم نقل کرده و طعن کرده که با وجود روایة مالک آثار را در مسح مقیم انکار آن نموده و قرطبی از مالک رجوع از ان نزد موت وی حکایت کرده و امام ابو حنیفه گفته قائل نشدم بمسح موزه تا آنکه آمد مرا آثار روشنی آفتاب و انکار آن رد است بر کبار صحابه و نسبت ایشان بخطاست و نیز ابن عبد البر گفته مسح کرده بر موزها سایر اهل بدر و حدیبیه و غیر ایشان از مهاجرین و انصار و سایر صحابه و تابعین و فقهای مسلمین بیهقی گفته نیامده روایة کراهت آن مگر از علی و ابن عباس و عایشه رضی الله عنهم

اسماء الرجال

پس هر کدام شما که نماز کند بمردم پس گو تخفیف کند تحقیق درمیان مردم ناتوانست و بیماراست وحاجتمند است که دل او متعلق است بآن بیان سبب امر تخفیف هست ومقتضای این وجه آنست که اگر معلوم شود که ازین اقسام کسی نیست ویا معدود و باشند که راضی باشند بتطویل باک ندارد و پوشیده نماند که مراد تخفیف آنست که موجب تقویت واجبات بلکه سنن موکده نباشد وظاهر حدیث آنست که در رکوع وسجود هم تطویل بتکثیر تسبیحات نکنند پس فرقی که در ترجمه کرده تخفیف قیام واتمام رکوع وسجود وجهی ظاهر ندارد **باب** اذا صلی لنفسه فلیطول ما شاء وقتی که نماز کند کسی برای خود پس گو دراز کند انچه خواهد **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا صلی احدکم للناس فلیخفف فان فیهم الضعیف والسقیم والکبیر فرمود وقتی که نماز کند یکی از شما برای مردم پس گو تخفیف کند تحقیق درمیان ایشان ناتوانست وبیماراست وکلان سال هست واذا صلی احدکم لنفسه فلیطول ما شاء ووقتی که نماز کند یکی از شما برای خود پس گو دراز کند انچه خواهد **باب** من شکی امامه اذا طول کسی که شکایت کند امام خود را وقتی که دراز کند نماز وقال ابو اسید طولت بنا یا بنی گفت ابو اسید پسر خود را که منذر است وعقب او نماز میکرد وقتی نماز دراز کرده بود وگفت از روی شکایت دراز کردی با نماز را ای پسرک من **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن اسمعیل بن ابی خالد عن قیس بن ابی حازم عن ابی مسعود قال قال رجل یا رسول الله انی لاتأخر عن الصلوة فی الفجر مما یطیل بنا فلان فیها گفت ابو مسعود گفت مردی ای رسول خدا تحقیق من تاخیر میکنم از نماز در وقت فجر وبجماعت حاضر نمی شوم بسبب درازی فلان باکه در نماز وا دارد فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم ما رایته غضب فی موضع کان اشد غضبا منه یومئذ پس خشم کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی وندیده ام آن حضرت را که خشم کرده باشد در جائی که بود از روی خشم از ان غضب که درین روز بعد از شنیدن اینحال داشت ثم قال یا ایها الناس ان منکم منفرین فمن ام الناس فلیتجوز فان خلفه الضعیف والکبیر وذو الحاجة پس فرمود ای مردمان تحقیق از شما نفرت دهندگانند مسلمانان را از عبادت خدا پس کسی که امامت کند مردم را پس گو تخفیف کند تحقیق عقب او از مقتدیان ناتوان هست وکلان سال هست وحاجتمند است **حدثنا** آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة قال حدثنا محارب بن دثار قال سمعت جابر بن عبد الله الانصاری قال اقبل رجل بناضحین وقد جنح اللیل گفت جابر پیش آمد مردی بدو شتر آبکش وتحقیق پیش آمده بود شب به تیرگی فوافق معاذا یصلی فترك ناضحیه واقبل الی معاذ فقرأ بسورة البقرة او النساء پس موافقت کرد آن مرد معاذ را بحالی که نماز عشا میکرد پس گذاشت آنمرد هر دو شتر را و پیش آمد بسوی معاذ پس خواند سورهٔ بقره یا سورهٔ نسا شک راویست فانطلق الرجل وبلغه ان معاذا نال منه پس رفت آنمرد ورسید او را که معاذ عیب کرده است او را در مقام آزار است فاتی النبی صلی الله علیه وسلم فشکا الیه معاذا فقال النبی صلی الله علیه وسلم یا معاذ افتان انت او فاتن انت ثلث مرار پس آمد آنمرد پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی پس گله کرد بسوی آن حضرت معاذ را پس فرمود آنحضرت ای معاذ تو در فتنه اندازنده مردم را یا فرمود فاتن هستی یعنی فتنه کننده شک راویست سه بار فرمود فلولا صلیت بسبح اسم ربك الاعلی والشمس وضحیها واللیل اذا یغشی پس چرا نکردی نماز باین سورتها فانه یصلی وراءك الکبیر والضعیف وذو الحاجة پس تحقیق میگذارد نماز پس تو کلان سال وناتوان وحاجتمند احسب هذا فی الحدیث گمان می برم این را در حدیث پیغمبر خدا است بقول او فلولا صلیت الخ سیوطی گوید درج کرده است این حدیث را شعبه وکرمانی گوید محتمل که کلام محارب وکسی که بعد اوست باشد بعضی گویند کلام مولف است رحمه الله ومراد همین قول است وذو الحاجة وتابعه سعید بن مسروق ومسعر والشیبانی قال

شیخ الاسلام | | کتاب الوضوء

موزه او ولی بمسح بودی از بالای آن وتحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که مسح میکرد بر ظاهر دو موزهٔ خود ورروایت کرد دارمی معنی آن را وباید دانست که مسح بر موزه رخصت است وعزیمت شستن پاست چنانچه از هدایه ونحو آن معلوم شود وابن منذر گفته اختلاف کرده اند علما که کدام یکی ازان افضل است بعضی اختیار مسح کنند ازجهة رد بر اهل بدع از خوارج وروافض که طعن کنند بر آن چه احیا سنتی که طعن کرده باشند دران مخالفان فاضلتر است از ترک آن ومختار در مذهب احمد همین است وهمچنین است قول شافعی نووی گفته تصریح کرده اند جمعی از اصحاب که غسل افضل است بشرط آنکه ترک نه کند مسح را بجهة اعراض از سنت وشک نیست در جانان آن قد دواهی انتظام احمد بر دو برابر است از جهت ورود شریعت بهر دو وصاحب سفر السعادة گفته که مر آنحضرت را تکلف نبود وهیچ جانه در مسح ونه در غسل اگر در موزه پوشیده بودی بکشیدی تا پای بشوید واگر پای برهنه بودی موزه بپوشیدی تا مسح کند واحسن اقوال همان است که موافق سنت باشد **حدثنا** اصبغ بفتح همزه وسکون صاد مهمله وبموحده وبعجمه ابو عبد الله اصبغ بن الفرج بجیم قریشی فقیه مصری سنه دو صد وبیست وشش وی گفت مسح از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم واکابر اصحاب او در حضر ثابت بجاست نزد ما وقوی تر از نیک اتباع کنیم مالک را بر خلاف آن عن ابن وهب بن مسلم قال حدثنی عمرو بن الحارث ابو امیه انصاری فقیه مصری سنه یکصد وچهل وهشت قال حدثنی ابو النضر بسکون ضاد معجمه سالم بن ابی امیه قریشی تابعی سنه یکصد وبیست ونه عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف قریشی فقیه تابعی عن عبد الله بن عمر عن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه مسح علی الخفین سعد که از عشرهٔ مبشره است روایه کرد از آنحضرت که وی مسح کرد بر موزه ها وان عبد الله بن عمر سال عمر عن ذلك فقال نعم وتحقیق عبد الله پرسید والد بزرگوار خود عمر را رضی الله عنهما ازین روایه سعد پس گفت عمر آری راست است اذا حدثك شیئا سعد عن النبی چون حدیث کند ترا چیزی سعد از پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم فلا تسأل عنه غیره پس مپرس بازان حدیث غیر سعد را که حاجت امتحان وتحقیق نیست وروایه کرده احمد از طریق دیگر از ابی النضر از ابی سلمه از ابن عمر که گفت دیدم سعد بن ابی وقاص را که مسح میکرد بر موزه های خود بعراق وقتیکه وضو کرد پس انکار کردم آنرا بروی پس هرگاه جمع شدیم نزد عمر گفت

اسماء الرجال

عمرو وعبید الله بن مِقسم وابو الزبیر عن جابر متابعت کرده اند شعبه را اینهمه رواة از جابر قراءة معاذ فی العشاء
بالبقرة که خواند معاذ در نماز عشاء بسورهٔ بقره یعنی اینهمه مردم متابعت کرده اند شعبه را در اصل حدیث نه در جمیع الفاظ وتابعه
الاعمش عن محارب ونیز متابعت کرده است شعبه را اعمش از محارب **باب** الایجاز فی الصلوة واکمالها دربیان
تخفیف دی نماز وتمام کردن آن **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا عبد العزیز عن انس قال
کان النبی صلی الله علیه وسلم یوجز الصلوة ویکملها بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی اختصار میکرد نماز را وتکمیل میکرد آنرا یعنی آنکه نقصان کند
ارکان **باب** من اخف الصلوة عند بکاء الصبی کسی که تخفیف کند نماز را نزد شنیدن گریهٔ طفل **حدثنا** ابرهیم بن موسی قال
حدثنا الولید قال حدثنا الاوزاعی عن یحیی بن ابی کثیر عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
انی لاقوم فی الصلوة ارید ان اطول فیها فاسمع بکاء الصبی فاتجوز فی صلوتی کراهیة ان اشق علی امه
نبودمن هر آئینه می ایستم در نماز در حالیکه میخواهم من اینکه دراز کنم دران نماز پس میشنوم گریه صبی را پس تخفیف میکنم در نماز خود از جهت ناخوش
داشتن من که رنج اندازم بر مادر او وتابعه بشر بن بکر وابن المبارک وبقیة عن الاوزاعی متابعت کرده است ولید را
بشر بن بکر وابن مبارک وبقیه هرسه در نقل حدیث از اوزاعی **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا سلیمان بن بلال قال حدثنی
شریک بن عبد الله قال سمعت انس بن مالک یقول ما صلیت وراء امام قط اخف صلوة ولا اتم من النبی صلی الله علیه وسلم
گفت انس نماز نکرده ام پس امامی هرگز که خفیف کننده تر باشد از روی نماز ونه تمام کننده تر از پیغمبر خدا رحمت وسلامت حق باد بروی یعنی
تخفیف میکرد در قرارت وتمام میکرد ارکان او وواجبات را وان کان لیسمع بکاء الصبی فیخفف مخافة ان تفتن امه وتحقیق بود
که می شنید گریه طفل را پس تخفیف میکرد نماز را از ترس آنکه مبتلا کرده شود مادر او باشتغال دل او بسوی فرزند ابن ابی شیبه روایت کرده
که وقتی خواند آن حضرت در رکعت اول سورتی دراز وشنید گریهٔ طفلی را پس خواند در رکعت دوم سه آیت را **حدثنا** علی بن عبد الله
قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا سعید قال حدثنا قتادة ان انس بن مالک حدثه ان نبی الله صلی الله علیه وسلم
قال انی لادخل فی الصلوة وانا ارید اطالتها فاسمع بکاء الصبی فاتجوز فی صلوتی تحقیق انس حدیث کرد قتاده را
که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی فرمود تحقیق من می درآیم در نماز ومیخواهم دراز کنم آنرا پس میشنوم گریهٔ طفلی را پس تخفیف میکنم در نماز خود
مما اعلم من شدة وجد امه من بکائه از خبری که میدانم از سختی واندوه مادر او از گریه او **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا
ابن ابی عدی عن سعید عن قتادة عن انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انی لادخل فی الصلوة فارید اطالتها
فاسمع بکاء الصبی فاتجوز مما اعلم من شدة وجد امه من بکائه وقال موسی قال حدثنا ابان قال حدثنا قتادة قال حدثنا
انس عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله **باب** اذا صلی ثم ام قوما وقتی که کسی نماز فرض گذارد وپستر امامت کرد مردم را **حدثنا**
سلیمان بن حرب وابو النعمان قالا حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن عمرو بن دینار عن جابر قال کان معاذ یصلی مع النبی
صلی الله علیه وسلم ثم یاتی قومه فیصلی بهم گفت جابر بود معاذ بن جبل نماز میکرد با پیغمبر خدا پستر می آمد قوم خود را پس نماز میکرد با ایشان یعنی
در حدیث گذشته **باب** من اسمع الناس تکبیر الامام کسی که شنواند مردم را تکبیر امام **حدثنا** مسدد قال حدثنا
عبد الله بن داود قال حدثنا الاعمش عن ابرهیم عن الاسود عن عایشة قالت لما مرض النبی صلی الله علیه وسلم مرضه الذی مات
فیه اتاه بلال یؤذنه بالصلوة گفت عایشه وقتی که بیمار شد پیغمبر خدا رحمت خدا باد بروی بیماری که فوت کرد دران آمد بلال بجائی که آگاه میکند او را
بنماز فقال مروا ابابکر فلیصل بالناس فقلت ان ابابکر رجل اسیف ان یقم مقامک یبکی فلا یقدر علی القراءة

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

عن یحیی بن سعید الانصاری تابعی عن سعد بن ابرهیم
بن عبد الرحمن بن عوف تابعی عن نافع بن جبیر
بن مطعم تابعی عن عروة بن المغیرة بن شعبة تابعی
عن ابیه المغیرة عن رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
انه خرج لحاجته تحقیق آنحضرت بیرون رفت برای
قضای حاجت خود فاتبعه المغیرة باداوة فیها ماء
پس بر پی آنحضرت برد مغیره آوند چرمی را که در آن
آب بود فصب علیه حین فرغ من حاجته پس ریخت
مغیره آب بر دستهای مبارک آنحضرت وقتی که فارغ شد
از حاجت خود وبرگشت فتوضأ ومسح علی الخفین پس
وضو ساخت ومسح کرد بر دو موزه بزار گفته حدیث مغیره
را روایت کرده است از وی شصت مرد درین صحیح نیز
بچند طریق کم وزیاده در جاها مذکور گشته وباتفاق روایات
وقوع این قصه در غزوه تبوک آخرین غزوات است
پس آنکه گویند حدیث مسح منسوخ است بآیهٔ وضو که در مائده است
صحیح نباشد زیرا که نزول این آیه در غزوه مریسیع است و آن
مقدم است بر تبوک واز آنچه دلالت میکند بر عدم نسخ
حدیث جریر رضی الله عنه که وی دید پیغمبر صلی الله علیه واله
وسلم را که مسح کرد بر دو موزه چه اسلام جریر بعد نزول
مائده است واین عمل شریف مبین آنست که مراد بآیهٔ مائده
غیر صاحب موزه است یا مسح بر موزه خلف غسل پاست
حدثنا ابو نعیم قال حدثنا شیبان بن عبد الرحمن
نحوی عن یحیی بن ابی کثیر تابعی عن ابی سلمة تابعی
عن جعفر بن عمرو بن امیة الضمری بفتح معجمه
وسکون میم نسبت بضمرة بن بکر بن عبد مناف مدنی است
از کبار تابعین برادر رضاعی عبد الملک بن مروان بست
سنه نود وپنج وپدرش اسلام آورد هنگام برگشتن
مشرکان از احد از مردان عرب بجرأت وتیزی بود سنه
شصت وفات یافت او را در بخاری جز این حدیث وحدیث
دیگر که در باب سیوم مذکور شود ان اباه اخبره انه
رای النبی صلی الله علیه واله وسلم یمسح علی الخفین

پس فرمود امر کنید ابابکر را که نماز کند مردم گفتم تحقیق ابوبکر مردی اندوهگین است اگر بایستد بجای تو بگیرید پس نمیتواند و قدرت نمی یابد بر خواندن فقال مروا ابابکر فلیصل فقلت مثله فقال فی الثالثة او الرابعة پس گفتم مانند آنچه گفته بودم پس فرمود مرتبه سیوم یا چهارم انکن صواحب یوسف مروا ابابکر فلیصل فصلی وخرج النبی صلی الله علیه وسلم یهادی بین رجلین کانی انظر الیه یخط برجلیه الارض برآمد آن حضرت در حالی که میرفت میان دو مرد چنانستی که می بینم بسوی آنحضرت که خط میکشید بدو پای خود زمین را فلما رآه ابوبکر ذهب یتاخر پس وقتیکه دید آنحضرت را ابوبکر رفت که پس می شد فاشار الیه ان صل فتاخر ابوبکر وقعد النبی صلی الله علیه وسلم الی جنبه پس اشارت کرد آن حضرت بسوی ابوبکر که نماز بگذار پس متاخر شد ابوبکر و نشست آن حضرت پهلوی او وابوبکر یسمع الناس التکبیر وابوبکر می شنوانید مردم را تکبیر نماز تابعه محاضر عن الاعمش متابعت کرده است عبدالله بن داود را محاضر از اعمش باب الرجل یاتم بالامام ویاتم الناس بالماموم در بیان حکم مردی اقتدا و تبعیت میکند با امام و تبعیت میکنند مردم بمقتدی ویذکر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ائتموا بی ولیاتم بکم من بعدکم و روایت کرده می شود از پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بروی که فرمود اقتدا کنید شما بمن و گو تبعیت کنند بشما کسی که پس شماست حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا ابو معاویة عن الاعمش عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة قالت لما ثقل رسول الله صلی الله علیه وسلم جاء بلال یؤذنه بالصلوة فقال مروا ابابکر ان یصلی بالناس فقلت یا رسول الله ان ابابکر رجل اسیف وانه متی ما یقوم مقامک لا یسمع الناس تحقیق هرگاه بایستد بجای تو نمی شنواند مردم را تکبیر و قرأت فلو امرت عمر پس اگر بفرمائی عمر را بامامت بهتر باشد فقال مروا ابابکر ان یصلی بالناس فقلت لحفصة قولی ان ابابکر رجل اسیف وانه متی ما یقوم مقامک لا یسمع الناس فلو امرت عمر قال انکن لانتن صواحب یوسف مروا ابابکر ان یصلی بالناس فلما دخل فی الصلوة وجد رسول الله صلی الله علیه وسلم فی نفسه خفة فقام یهادی بین رجلین ورجلاه تخطان فی الارض حتی دخل المسجد فلما سمع ابوبکر حسه پس هرگاه شنید ابوبکر آواز خفی آنحضرت را ذهب ابوبکر یتاخر فاومی الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم پس اشارت کرد آنحضرت که پس نشود فجاء النبی صلی الله علیه وسلم حتی جلس عن یسار ابی بکر پس آمد آنحضرت تا آنکه نشست جانب چپ ابوبکر فکان ابوبکر یصلی قائما وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی قاعدا پس ابوبکر نماز میکرد استاده و پیغمبر خدا نماز میکرد نشسته یقتدی ابوبکر بصلوة النبی صلی الله علیه وسلم والناس یقتدون بصلوة ابی بکر پس اقتدا میکرد ابوبکر بنماز پیغمبر و مردم اقتدا میکردند بنماز ابوبکر باب هل یاخذ الامام اذا شک بقول الناس در بیان آنکه آیا رواست که بگیرد امام بقول مقتدیان وقتی که شک افتد او را حدثنا عبدالله بن مسلمة عن مالک بن انس عن ایوب بن ابی تمیمة السختیانی عن محمد بن سیرین عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم انصرف من اثنتین فقال له ذو الیدین اقصرت الصلوة ام نسیت یا رسول الله مرویست از ابی هریره که پیغمبر خدا برگشت از نماز چهارگانی ظهر از دو رکعت یعنی دو رکعت گذارده سلام کرد و روی بمردم کرد پس گفت مر آنحضرت را یکی صحابه که ملقب بود بذو الیدین و نام او خرباق است آیا کوتاه کرده شد نماز بر دو رکعت یا فراموش کردی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اصدق ذو الیدین فقال الناس نعم پس فرمود پیغمبر خدا بحاضران آیا راست گفته است ذو الیدین در نقصان که باعث شده اورا برین سوال پس گفتند مردم آری فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی اثنتین اخریین ثم سلم ثم کبر فسجد مثل سجوده او اطول پس استاد آنحضرت برای نماز و گذارد دو رکعت دیگر بعد از سلام داد و پس تکبیر گفت و سجدهٔ سهو کرد مانند سجود نمازی که گذارده بود و یا دراز تر از آن

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

ابن بطال از اصیلی آورده که گفت ذکر عمامه درین حدیث از خطاء اوزاعی است زیرا که شیبان و متابعان وی از یحیی بدون ذکر آن روایة کرده اند و روایة جماعة غالب باشد بر روایة واحد و اما متابعت معمر چنانچه عبدالرزاق در مصنف خود آورده در وی ذکر عمامه نیست و نیز مرسل است زیرا چه ابوسلمه شنیده است از عمرو و عسقلانی گفته که سماع ابی سلمه که مدنی است از عمرو که نیز بمدینه بود نشست ثبوت کرده ممکن است و ابوسلمه موصوف بتدلیس نیست و تحقیق شنیده است از خلقی که پیش از عمرو مرده بود شنیده اند که سماع باحتمال ثابت نمی شود ولیکن این بنده بر آورده این حدیث را از طریق معمر باثبات ذکر عمامه و بر تقدیر تفرد اوزاعی بدان زیاده ثقه است و اختلاف کرده اند سلف در معنی مسح بر عمامه جمهور گویند این محمول بر تکمیل وظیفه سر است بعد مسح ناصیه بدلالت روایة مسلم از مغیره بن شعبه که مسح الراس کله تقریبا مذکور گشته نه آنکه مسح عمامه نمود بجای سر چنانکه بر موزه کنند بدل غسل بلکه آن درست نیست نزد اینه فقها الا نزد امام احمد بشرط آنکه عمامه بر طهارت پوشیده و ساتر تمامه راس باشد چون موزه لیکن بر مذهب اکثر حنابله است که بعد ادای فریضه نیز مسح ناصیه بجهت تکمیل آن و ادای سنت استیعاب بجای مسح بقیه راس مسح بر عمامه کرده از برای اقامت صورت طریقه تطهیر و تنظیف فی الجمله و بر مذهب مالک از برای تتمیم وظیفه فرض است که قدری بر سر کرده و قدری بر عمامه لیکن چنانچه اقتصار بر مسح عمامه بجای مسح تمام سر کفایت نکند و معتبر نبود و بعض چرا معتبر باشد تورپشتی گفته تواند که این وهم راوی باشد شاید که آنحضرت بطریق عادت دست بر عمامه گذرانید راوی توهم کرده که مگر مسح کرد بر آن و محقق مجرد این خبر محتمل در ادای فریضه حکم بدان نتوان کرد الا آنکه چیزی باشد مثل مسح خفین در رفاقت ظهور و اشتهار مانند روشنی آفتاب و جمعی از فقها و اصحاب حدیث نیز تجویز کرده اند اقتصار

اسماء الرجال

[illegible]

حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن سعد بن ابراهیم عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال صلی النبی صلی الله علیه وسلم الظهر رکعتین فقیل قد صلیت رکعتین فصلی رکعتین ثم سلم ثم سجد سجدتین نماز گزارد آنحضرت نماز ظهر دو رکعت پس گفته شد تحقیق گزاردی دو رکعت پس گزارد آنحضرت دو رکعت دیگر پس سلام داد پس دو سجده کرد این همان واقعه ذوالیدین است که درین روایت بطریق اختصار آمده اگر گوئی درین حدیث استدبار قبله و تکلم از صحابه از آن حضرت روی داده و باوجود آن چگونه صحیح باشد دو رکعت اول بنا کردن بران جواب گفته اند که دران وقت اینقدر تکلم و استدبار مبطل نبوده است بعد از ان حکم شرع وارد شده است که تکلم و استدبار باطل میکند نماز را **باب** اذا بکی الامام فی الصلوة یعنی وقتی که گریه کند امام در نماز آیا مفسد است این گریه یا نه میل مولف آنست که مفسد نیست اما التقیید بامام اتفاقیست سندی که آورده دران تعرض بامام است و عدم فساد غیر امام بر قیاس آن گذشته وقال عبدالله بن شداد سمعت نشیج عمر وانا فی آخر الصفوف یقرء انما اشکو بثی وحزنی الی الله گفت عبدالله بن شداد شنیدم گریه سخت عمر را رضی الله عنه در حال آنکه من در آخر صفها بودم میخواند این آیت را معنی انیست که شکایت نمیکنم من غم و اندوه خود را مگر بسوی خدا مذهب آنست که گریه بلند اگر از یاد بهشت و دوزخ بود دلیل زیادتی خشوع است قطع نماز نمیکند و اگر از درد و مصیبت دنیوی باشد قطع میکند امام ابو یوسف گفته آه صحیح حال مفسد نیست و زائد مفسد است حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک بن انس عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی مرضه مروا ابا بکر یصلی بالناس قالت عائشة قلت ان ابا بکر اذا قام فی مقامک لم یسمع الناس من البکاء فمر عمر فلیصل بالناس فقال مروا ابا بکر فلیصل بالناس فقالت عائشة قلت لحفصة قولی له ان ابا بکر رجل اسیف اذا قام فی مقامک لم یسمع الناس من البکاء فمر عمر فلیصل بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم مه انکن لانتن صواحب یوسف مروا ابا بکر فلیصل بالناس فقالت حفصة لعائشة ما کنت لاصیب منک خیرا ترجمه حدیث مکرر گذشته است در مطابقت حدیث بترجمه از شراح چیزی بنظر نیامده ظاهر ا آنست که عائشه بکا و گریه را علت آن ساخت که نمی تواند قرأت و تکبیرات را بمردم شنواند نگفت که موجب فساد خواهد شد **باب** تسویة الصفوف عند الاقامة وبعدها برابر کردن صفهای مقتدیان را نزد اقامت نماز و بعد از اقامت پیش از نماز حدثنا ابو الولید هشام بن عبدالملک قال حدثنا شعبة قال حدثنی عمرو بن مرة قال سمعت سالم بن ابی الجعد قال سمعت النعمان بن بشیر یقول قال النبی صلی الله علیه وسلم لتسون صفوفکم او لیخالفن الله بین وجوهکم هر آئینه برابر کنید صفهای خود را آنچنین که برابر باشید و فرجه درمیان نگذارید یا مخالفت اندازد خدا میان روهای شما یعنی مسخ کند و از صورتی بصورتی دیگر گرداند تائید میکند این معنی را روایت امام احمد او لیطمس الوجوه کرمانی گوید معنی آنست که اندازد میان شما عداوت و تائید میکند این معنی را روایت ابو داود او لیخالفن الله بین قلوبکم تسویه صفوف بمذهب بعضی واجب است باین حدیث که متضمن وعید است استدلال کرده و بمذهب امام ابو حنیفه و شافعی و مالک رحمهم الله از سنت است و گفته اند این وعید برای تشدید و تغلیظ است حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبدالوارث عن عبدالعزیز بن صهیب عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اقیموا الصفوف فانی اراکم خلف ظهری فرمود درست کنید صفها را بتحقیق من می بینم شما را از پس پشت گفته اند آن حضرت را صلی الله علیه وسلم در پشت میان دو شانه حاسه بصر بود مانند سوراخ سوزن که میدید بآن آنچه پس پشت میبود و حاجب نبود آنرا جامه بعضی گویند که همین دو چشم سر میدید پس و پیش نسبت بآنحضرت برابر بود **باب** اقبال الامام علی الناس عند التسویة الصفوف متوجه شدن امام بر مردم و دیدن بسوی ایشان نزد برابر کردن صفها حدثنا احمد بن ابی رجاء قال حدثنا معاویة بن عمرو قال حدثنا زائدة بن قدامة قال حدثنا حمید الطویل قال حدثنا انس قال اقیمت الصلوة فاقبل علینا

[illegible]

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

بروی و سلام در سفری یعنی در غزوه تبوک [illegible]

فاهویت لانزع خفیه [illegible] موزهای آنحضرت وقتی که وضو کنانیدم [illegible]

حاجتگاه فقال دعهما فانی ادخلتهما طاهرتین پس فرمود بگذار موزها را و مکش پایها را بجای آن زیرا که من در آورده ام پایها را و موزها را بجائی که پاک اند از حدث فمسح علیهما پس مسح کرد بر هر دو موزه در وضو استدلال کرده اند شافعیه باین حدیث بر اشتراط طهارت کامله وقت لبس خفین در مسح تا آنکه اگر یک شد موزه پیش از غسل پا و بشوید دران پا در آرد یک پا را بعد غسل وی در دوی اعلحده همچنین مسح جائز نباشد مگر آنکه بر کشد ملبوس را و هر دو پا را با اعضای دیگر یکجا شسته در آرد زیرا چه حدیث مشعر است بتعلیق مسح بطهارت هر دو پا وقت ادخال و طهارت متجزی نیست ما حنفیه گوئیم مدلول حدیث جواز مسح در باره خاص بجهت ادخال پا در حال طهارت نیست و ازینجا حصر جواز را درین جهت نمی خواهد و اما روایت ابن خزیمه از صفوان بن غسان که امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اینکه مسح کنیم بر دو موزه وقتیکه داخل کرده باشیم هر دو پا را بر حالت طهر سه روز چون سفر کنیم و یک روز و شب چون مقیم شویم اگرچه ظاهرش قصر مسح است با دخال پا بطهر لیکن سوق حدیث بجهت اشتراط کمال طهارت نیست برای مسح خواه وقت لبس باشد یا وقت حدث و خصوصیت وقت لبس ملغی است چه در صورت مذکوره باوجود تحقق طهارت کامله هر دو پا بر کشیدن موزها و باز پوشیدن آن یکجا اشتغال بامری بیفایده است پس قدر ضروری بودن موزها ملبوس بر طهارت کامله است که ما معنی قبیل حدث متحقق است اما حدوث لبس بر طهارت ضروری نیست در هدایه گفته اشتراط وقت حدث به لبس از آن است که خف مانع حلول حدث است بقدم پس رعایت کرده شود کمال طهارت وقت منع تا اگر ناقص باشد نزد منع خف رافع گردد نه مانع و ایراد کرد مولف حدیث اثبات را از آنکه بر شرط وی نبود و قائلند جمهور بتوقیت بسوی مالک در روایه مشهوره از وی که گفت مسح کند تا وقتی که خلع نکند و در باب توقیت حدیث ابی بکره است که روایه کرده آنرا ابن خزیمه و دارقطنی و تصحیح کرده شافعی و جز آن و در صحیح مسلم که آنحضرت رخصت کرد برای مسافر سه روز و شبهای آن و برای مقیم یک روز و شب وقتی که طهارت کند پس پوشید هر دو موزه را اینکه مسح کند هر دو موزه و حدیث علی رضی الله عنه مرفوعا که روایت کرد آنرا مسلم از طریق شریح و در مسح

[illegible]

رسول الله صلی الله علیه وسلم بوجهه گفت انس اقامت کرده شد نماز پس توجه کرد بر ما پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بر روی خود فقال اقیموا صفوفکم وتراصوا فانی اراکم من وراء ظهری پس فرمود برپا کنید صفهای خود را و پیوسته شوید بیکدیگر تحقیق من می بینم شما را از پس پشت خود **باب الصف الاول** در فضیلت صف پیش که متصل بامام است **حدثنا** ابوعاصم عن مالك عن سمی عن ابی صالح عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم الشهداء الغرق والمبطون والمطعون والهدم شهید اجبار اند کسی که غرق شد در آب و مرد به بیماری اسهال و مرد از طاعون و مرد زیر دیوار وقال ولو یعلمون ما فی التهجیر لاستبقوا الیه و گفت اگر بدانند مردم ثوابی که در پیگاه گذاردن نماز است البته پیشی کنند بسوی آن ولو یعلمون ما فی العتمة والصبح لاتوهما ولو حبوا و اگر بدانند ثوابی که در نماز عشاء و فجر است البته بیایند برای ادای آن اگر بر زانو روند ولو یعلمون ما فی الصف الاول لاستهموا و اگر بدانند ثوابی که در صف اول است هر آینه قرعه اندازند برای دریافت آن از جهت فضیلتی که در قرب امام است از اطلاع بر احوال او بی واسطه و تعلیم احکام از وی و شنیدن قرات **باب** اقامة الصف من تمام الصلوة برپا کردن صف از جمله تمامی نماز است **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انما جعل الامام لیؤتم به فرمود گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه تبعیت کنند او را در ارکان نماز فلا تختلفوا علیه فاذا رکع فارکعوا واذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا لك الحمد واذا سجد فاسجدوا واذا صلی جالسا فصلوا جلوسا اجمعون پس مخالفت نکنید مر امام را پس وقتی که رکوع کند امام پس رکوع کنید و وقتی که گفت سمع الله لمن حمده پس بگوئید ربنا لك الحمد و وقتی که سجده کند پس سجده کنید شما و وقتی که نماز گذارد نشسته پس نماز نشسته کنید همه پیش ازین معلوم شده که در تبعیت جلوس حکم منسوخ شده است بحدیث نماز آخر عمر آنحضرت واقیموا الصف فی الصلوة فان اقامة الصف من حسن الصلوة و برپا کنید و درست سازید صف را در نماز تحقیق درست کردن صف از خوبی نماز است **حدثنا** ابوالولید قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال سووا صفوفکم فان تسویة الصفوف من اقامة الصلوة فرمود آن حضرت برابر کنید صفها را تحقیق برابر کردن صفها از جمله برپا کردن نماز است **باب** اثم من لم یتم الصفوف گناه کسی که تمام نکرده است صفها را **حدثنا** معاذ بن اسد قال اخبرنا الفضل بن موسی قال اخبرنا سعید بن عبید الطائی عن بشیر بن یسار الانصاری عن انس بن مالك انه قدم المدینة فقیل له ما انکرت منا منذ یوم عهدت رسول الله صلی الله علیه وسلم تحقیق قدوم آورد انس مدینه را گفته شد مر او را چه چیز ناخوش داشتی از ما از روی که دریافته عهد پیغمبر خدا را قال ما انکرت شیئا الا انکم لا تقیمون الصفوف گفت بد ندیده ام چیزی را مگر آنکه شما درست نمیکنید صفها را وقال عقبة بن عبید عن بشیر بن یسار قدم علینا انس المدینة بهذا و گفت عقبه بن عبید که برادر سعید بن عبید است از بشیر بن یسار که قدوم آورد بر ما انس مدینه را گفته است باین مذکور فرق در میان این تعلیق و حدیث مذکور آنست که در اول بطریق منقول است از انس و درین تعلیق بطریق مشاهده است **باب** الزاق المنکب بالمنکب والقدم بالقدم فی الصف پیوسته کردن دوش بدوش و پای بپای در صف جماعت وقال النعمان بن بشیر رایت الرجل منا یلزق کعبه بکعب صاحبه گفت نعمان بن بشیر دیدم مردی را که از ما بود بحالی که پیوسته میکرد استخوان پاشنه را باستخوان پاشنه همراه خود در صف **حدثنا** عمرو بن خالد قال حدثنا زهیر عن حمید عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اقیموا صفوفکم فانی اراکم من وراء ظهری فرمود آن حضرت درست کنید صفهای خود را این تحقیق می بینم من شما را از پس پشت خود وکان احدنا یلزق منکبه بمنکب صاحبه وقدمه بقدمه قول انس است و بود یکی از ما که متصل میکرد

که بریان کرده لبسایند و با آب و نخوان آن لت کرده بخورند و بر قاعده ایراد احادیث در ابواب که مکرر معلوم شده و از نمی شود عدم ذکر سویق در احادیث باب و اکل ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم لحما فلم یتوضؤ و خوردند این خلفاء ثلثه گوشت را و وضو نکردند از آن و نماز گذاردند **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن زید بن اسلم مولی عمر بن خطاب رضی الله عنه عن عطاء بن یسار عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم اکل کتف شاة خورد گوشت شانهٔ گوسپند را ثم صلی ولم یتوضأ پس تر نماز گذارد و وضو نکرد **حدثنا** یحیی بن بکیر بموحده و تصغیر قال حدثنا اللیث عن عقیل بتصغیر ابن مالك مصری عن ابن شهاب قال اخبرنی جعفر بن عمرو بن امیة ان اباه اخبره انه رای النبی زید و عمرو بن امیه ضمری پیغمبر را صلی الله علیه واله وسلم یحتز از حز بجار مهمله و زای مشدده بمعنی قطع من کتف شاة می برید بکارد گوشت از شانه گوسفند و میخورد فدعی الی الصلوة فالقی السکین فصلی ولم یتوضأ پس خوانده شد بسوی نماز پس بانداخت کارد را پس گذارد نماز و وضو نکرد بدانکه احادیث درین باب مختلف آمده در صحیح مسلم روایة ابی هریره است که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه آله وسلم که میفرمود وضو کنید از آنچه مساس کرده است آنرا آتش و طحاوی در مسند خود و طبرانی در معجم کبیر روایة زید بن ثابت آورده که آنحضرت فرمود وضو سازید از آنچه تغیر داده است آنرا آتش و در روایات باینجانب نیز بیشتر اند و باین قائل اند جمعی از صحابه و تابعین چون زید بن ثابت و ابوهریره و ابوموسی و عایشه و ام حبیبه و حسن بصری و زهری و ابی قلابه و ابی مجلز و عمر بن عبد العزیز گویند واجب است وضو از آنچه تغیر داد آنرا آتش و اکثر علما بر انند که احادیث وضو منسوخ اند باحادیث نفی آن که صحیح و ثابت اند بتعدد طرق و کثرت شواهد گفت جابر بود آخر کار از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ترک وضو از آنچه مساس کرده است آتش را روایة کرده آنرا ابوداود و نسائی و غیر ایشان و تصحیح کرده آنرا ابن خزیمه و ابن حبان و جز ایشان و بعدم وضو قایل اند جمهور فقهاء و اکابر سلف چون ثوری و اوزاعی و ابوحنیفه و مالك

دوش خود را بدوش مصاحب و پای خود و قدم را بقدم او مراد مبالغه است در تسویه صف و بستن فرجه و در منع خلل میان صف در احادیث بسیار مبالغه رفته است و واقع شده که در فرجه شیطان میدر آید و وسوسه میدهد **باب** اذا قام الرجل عن یسار الامام وحوّله الامام خلفه الی یمینه تمّت صلوته وقتی که بایستد مردی جانب چپ امام و بگرداند او را امام از پس خود بجانب راست تمام است نماز آنمرد اگرچه حرکت و مشی از وی واقع شده باشد با نماز امام و ظاهر عبارت همان اول است لیکن در روایت دیگر آمده تمت صلوته **حدثنا** قتیبة سعید قال حدثنا داؤد عن عمرو بن دینار عن کریب مولی ابن عباس عن ابن عباس قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم ذات لیلة فقمت عن یساره فاخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم برأسی من ورائی فجعلنی عن یمینه فصلی ورقد فجاءه المؤذن فقام فصلی ولم یتوضا گفت ابن عباس نماز گذاردم با پیغمبر خدا یک شبی پس ایستادم جانب چپ آن حضرت پس گرفت سر مرا از پس من و گردانید مرا جانب راست پس نماز تهجد گذارد و خواب کرد پس آمد موذن پس ایستاد و دو رکعت سنت فجر گذارد و وضوی جدید نکرد و این مکرر گذشته باختلاف الفاظ و معلوم شده که ابن عباس درین وقت صغیر بود و بسن رجولیت نرسیده **باب** المرأة وحدها تکون صفا زن تنها میباشد صف یعنی اگر زنی بی اختلاط مردان تنها در عقب باشد حکم صف دارد و قسطلانی موید ساخته این حکم را بآیه کریمه یوم یقوم الروح والملائکة صفا گفته که تفسیر کرده اند روح را بجبرئیل و آن یک فرشته است پس تنها یک صف است و ملائکه همه صفی دیگر و این استدلال بسیار رکیک است چنانکه بر دانشوران پوشیده نخواهد بود **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفیان عن اسحق عن انس بن مالک قال صلیت انا و یتیم فی بیتنا خلف النبی صلی الله علیه وسلم وامی ام سلیم خلفنا گفت انس نماز گذاردم من و یتیمی که در خانه ما بود و عقب پیغمبر خدا و ام سلیم که مادر انس است تنها پس ما ایستاده بود **باب** میمنة المسجد والامام ایستادن جانب راست مسجد و امام **حدثنا** موسی قال حدثنا ثابت بن یزید قال حدثنا عاصم عن الشعبی عن ابن عباس قال قمت لیلة اصلی عن یسار النبی صلی الله علیه وسلم فاخذ بیدی او بعضدی حتی اقامنی عن یمینه وقال بیده من ورائی گفت ابن عباس ایستادم شبی بجائی که نماز میکنم جانب چپ پیغمبر خدا پس گرفت دست مرا یا پهلوی مرا شک راویست از ابن عباس تا آنکه استاده کرد مرا جانب راست خود و اشارت کرد بدست خود که بگردانید من مطابقت حدیث به ترجمه بیک جزء است که استادن مقتدی جانب راست امام است و جزو دیگر را که جانب راست مسجد است ظاهرا حدیثی بر شرط خود نیافته است قسطلانی از ابوداؤد باسناد حسن از عایشه برای اثبات این جزء آورده ان الله وملئکته یصلون علی میامن الصفوف تحقیق خدا و فرشتها دعا میکنند و رحمت میفرستند بر میمنهای صفوف و گفته که معارض نیست این حدیث را آنچه واقع شده در حدیث ابن عمر و ایراد کرده آنرا النسائی که آنحضرت فرمود من عمّر میسرة المسجد کتب له کفلان من الاجر کسی که آباد کند جانب چپ مسجد را نوشته شود برای او دو حصه از اجر از آنکه این فرموده در وقت خاص است که مردم فضیلت جانب راست دانسته معطل گذاشته بودند جانب چپ را یا آنکه در اسناد این حدیث سخن است انتهی پوشیده نماند که جانب چپ مسجد ظاهر آنست که راست امام باشد و برین تقدیر اصلا تعارضی درین دو حدیث نخواهد بود و میامن صفوف نص در میمنه مسجد نیست **باب** اذا کان بین الامام وبین القوم حائط او سترة وقتی که باشد میان امام و میان مقتدی دیواری یا پرده ضرر نیکند در اقتدا این حکم موافق مذهب امام مالک است و ائمه دیگر بر آنند که وقتی درست و رواست که مقتدیان مطلع شوند بر نماز امام بشنیدن تکبیرات آن و ظاهر حدیثی که درین باب آورده همینست و قیدی که در قول ابومجلز واقع شده نیز ناظر بهمین است پس در ترجمه نیز باید که ملحوظ همین معنی باشد وقال الحسن لا باس ان تصلی وبینک وبینه نهر گفته است حسن بصری باکی نیست که نماز کنی و میان تو و میان امام جوئی باشد وقال ابو مجلز یاتم بالامام وان کان بینهما طریق او جدار اذا اسمع تکبیر الامام گفت ابومجلز اقتدا کند بامام اگرچه باشد میان مقتدی و امام راهی یا دیواری

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

در روایة آن نیز قبول کرده میشود وقتی که ضبط و احاطه کرده شود بدان و جمع کرده خطابی میان احادیث بوجهی دیگر که احادیث امر محمول بر استحباب اند نه وجوب و بعضی حمل بر وضو لغوی کنند نه شرعی والله اعلم **باب** من مضمض من السویق ولم یتوضأ کسی که مضمضه کرد از خوردن سویق و وضو نکرد **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن یحیی بن سعید الانصاری عن بشیر بتصغیر ابن یسار مولی بنی حارثة قبیله ایست از انصار و بشیر فقیه بزرگ تابعی است ان سوید بتصغیر بن نعمان الانصاری او بیعت حاضر شد بیعت الرضوان را و گویند احد او ما بعدها را نیست او را در بخاری جز این یکحدیث که چندجا اخراج کرده اخبره انه خرج مع رسول الله سوید خبر داد بشیر را که وی بر آمد با پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم عام خیبر در سال فتح قلعه خیبر بهفت حتی اذا کانوا بالصهباء تا چون شدند بصهبا بفتح مهمله و سکون ها و مد وهی ادنی خیبر و آن موضع است پایان قلعه خیبر و نزدیک آن فصلی العصر پس نماز گذارد آنحضرت عصر را ثم دعا بالازواد پس نزطلبید توشها را که همراه بود فلم یوت الا بالسویق پس آورده نشد مگر سویق فامر به فثری بضم مثلثه و کسر راء مشدده و تخفیف نیز جائز است پس امر کرد بتر کردن سویق پس تر کرده شد فاکل رسول الله پس تناول نمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم واکلنا و خوردیم ما نیز ثم قام الی المغرب پس برخاست بسوی نماز مغرب فمضمض ومضمضنا پس مضمضه کرد و مضمضه کردیم ما ثم صلی ولم یتوضأ پس تر نماز گذارد و وضو نکرد از خوردن آن

وقتی که بشنود مقتدیان تکبیرات امام را و مطلع شود بر حال نماز او **حدثنا** محمد بن سلام قال اخبرنا عبدة عن يحيى بن سعيد الانصاري عن عمرة عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي من الليل في حجرته وجدار الحجرة قصير فرأى الناس شخص النبي صلى الله عليه وسلم فقام اناس يصلون بصلوته گفت عائشه بود پیغمبر خدا که میگذارد در شب نماز در حجرهٔ خود و دیوار حجره کوتاه بود پس دیدند مردم ذات مبارک او را پس ایستادند که نماز میکردند و اقتدا می نمودند بنماز آنحضرت فاصبحوا فتحدثوا بذلك پس صباح کردند و گفتند باین نماز و اقتدا فقام ليلة الثانية فقام معه اناس يصلون بصلوته پس قیام نمود آن حضرت شب روز دوم پس ایستادند بادی مردم بجائی که نماز میکردند باقتدای نماز آن حضرت صنعوا ذلك ليلتين او ثلثا کردند این نماز را دو شب یا سه شب حتى اذا كان بعد ذلك جلس رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يخرج تا آنوقتی که بود زمانی بعد از آن نشست آنحضرت و بیرون نیامد بجائی که دران شبها نماز میکرد و مردم بران مطلع می شدند فلما اصبح ذكر ذلك الناس پس هرگاه صبح کرد گفتند این تقاعد را مردم و در بعضی روایات آمده که ذکر کردیم که سبب آن چه بود فقال اني خشيت ان تكتب عليكم صلوة الليل پس فرمود من ترسیدم که فرض کرده شود بر شما این نماز شب و این بنابر عادة الله بود که چون ورامی شرعی مسلمانان برغبت اجتماع میکردند و مداومت می نمودند حق جل شانه آنرا فرض میکرد بر مسلمانان و آنکه در شب معراج واقع شده لا يبدل القول لدي که در نماز پنجگانه فرموده مراد تبدیل نقصان است چنانکه سوق حدیث شب معراج دلالت بران دارد که از پنجاه پنج آمده و بر کمتر از آن راه بستند **باب** صلوة الليل در بیان نماز شب عقد این باب اگر مراد نماز تهجد باشد در اثنای ابواب صفوف که سوق کلام در بیان صفوف است با آنکه مولف برای آن نماز کتابی جدا آورده تقریبا آنست که مردم اقتدا میکردند دران وصف می بستند و بسیار است که مولف رح باندک تقریبی حدیثی را که سوق آن در جای دیگر است می آرد و نیز تصریح یافته که مراد ازین نماز شب نماز تراویح است پس رد قسطلانی که گفته لا وجه لذکره ههنا ناموجه است **حدثنا** ابراهيم بن المنذر قال حدثنا ابن ابي فديك قال حدثنا ابن ابي ذئب عن سعيد المقبري عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان له حصير يبسطه بالنهار ويحتجره بالليل بود مر آن حضرت را بوریائی که میگسترد آنرا بروز و گرد خود میگرفت و حجره می ساخت آنرا بشب در بعضی نسخ برای حجره است یعنی پرده میکرد در میان خود و مردم فثاب اليه ناس فصفوا وراءه پس جمع شدند بسوی آنحضرت مردم و صف بستند از پس آن برای نماز **حدثنا** عبد الاعلى بن حماد قال حدثنا وهيب قال حدثنا موسى بن عقبة عن سالم ابي النضر عن بسر بن سعيد عن زيد بن ثابت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اتخذ حجرة قال حسبت انه قال من حصير في رمضان مرویست از زید بن ثابت که تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی گرفت حجره پسر گوید گمان می برم که تحقیق زید گفته از بوریا بود در ماه رمضان فصلى فيها ليالي فصلى بصلوته ناس من اصحابه پس گذارد آن حضرت نماز دران حجره چند شب پس گذاردند باوی نماز مردم از یاران او فلما علم بهم جعل يقعد پس وقتی که دانست و علم شد آن حضرت را حال ایشان گشت که می نشست برای نماز فخرج اليهم فقال قد عرفت الذي رايت من صنيعكم پس برآمد بسوی ایشان فرمود تحقیق دانستم چیزی را که دیدم از کار شما فصلوا ايها الناس في بيوتكم پس بگذارید نمازهای مردم در خانهای خود فان افضل الصلوة صلوة المرء في بيته الا المكتوبة تحقیق بهتر و ثواب ترین نمازها نماز مرد است در خانه خود مگر نماز فرض و این نماز شب رمضان نماز تراویح بود و آن حضرت اجتماع و جماعت دران تجویز نفرمود تا فرض نگردد بر مردم بعد از آن در ایام خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه باتفاق صحابه چون ملاحظه فرضیت برطرف شد بجماعت گذاردن قرار یافت **باب** ايجاب التكبير وافتتاح الصلوة در بیان وجوب تکبیر یعنی الله اکبر گفتن بشروع نماز مولف رح چون از بیان تسویه صفوف فارغ شد شروع کرد در بیان نماز و حقیقت آن **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني انس بن مالك الانصاري

وهنا اقول اما الجواب عن الاول فهان المولف اشار بعقد الباب الى ان اسقاط لفظ اذا كبر فكبروا وهم والصحيح رواه آخرون عن انس مع زيادة واذا كبر فكبروا واما الثاني ان قوله واذا كبر فكبروا وان لم يدل بمنطوقه على وجوب التكبير هي تكبير الامام لكن له دلالة بطريق الاقتضاء على ان بعقيبه صلوة هو هذا وبهذا القدر يكفي شاهدا على مطلوبية التكبير وقد فصل الاحاديث الآخر بين تكبيرة الافتتاح وغيره من التكبير يذهب الى بعضها واوجب بعضها فلا يرد انه يدل على نفي تسليم على وجوب التكبيرات مع انه لم يقل به احد فتامل

اسماء الرجال

شيخ الاسلام | كتاب الوضوع

ان رسول الله تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم شرب لبنا فمضمض نوشید شیر را پس مضمضه کرد از آن وقال ان له دسما وفرمود بدرستی که شیر را چربی هست کمی یا ما از آن زبان شست از عطیل معلوم شود که هرچه چرب کند دهان را مضمضه کردن از آن مستحب است تابعه یونس وصالح بن كيسان عن الزهري متابعت کرد عقیل را یونس بن یزید و صالح بن کیسان عن الزهري متابعت کرد عقیل را

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ركب فرسا فجحش شقه الايمن خبر داد انس زهري را كه پيغمبر خدا رحمت وسلامت باد بر وى سوار شد اسپى را پس افتاد از ان اسپ وخراشيده شد طرف راست آن حضرت قال انس فصلى لنا يومئذ صلوة من الصلوة وهو قاعد گفت انس پس نماز گذارد آن حضرت درين روز نمازى از نمازها وحال آنكه نشسته بود آن حضرت فصلينا وراءه قعودا وگذارديم ما پس آنحضرت نشسته ثم قال لما سلم انما جعل الامام ليؤتم به پستر فرمود وقتى كه سلام داد از نماز گردانيده نشده است امام مگر براى آنكه اقتدا واتباع كرده شود بوى فاذا صلى قائما فصلوا قياما پس وقتى كه نماز كند استاده پس نماز كنيد شما ايستاده واذا ركع فاركعوا واذا رفع فارفعوا وقتى كه از ركوع سر بردارد سر برداريد شما واذا سجد فاسجدوا واذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا ولك الحمد **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن ابن شهاب عن انس بن مالك انه قال خر رسول الله صلى الله عليه وسلم عن فرس فجحش فصلى لنا قاعدا فصلينا معه قعودا گفت انس افتاد پيغمبر خدا از اسپ پس خراشيده شد بدن مبارك او پس گذارد نماز براى ما يعنى امامت كرد نشسته پس نماز كرديم ما يان پس آن حضرت نشسته فلما انصرف قال انما الامام او انما جعل الامام ليؤتم به پس وقتى كه برگشت از نماز گفت نيست امام يا گردانيده نشده است امام شك راوى است مگر براى آنكه اتباع كرده شود بوى فاذا كبر فكبروا واذا ركع فاركعوا واذا رفع فارفعوا واذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا ولك الحمد واذا سجد فاسجدوا **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنى شعيب قال حدثنى ابو الزناد عن الاعرج عن ابى هريرة قال قال النبى صلى الله عليه وسلم انما جعل الامام ليؤتم به فاذا كبر فكبروا واذا ركع فاركعوا واذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا ولك الحمد واذا سجد فاسجدوا واذا صلى جالسا فصلوا جلوسا اجمعون

باب رفع اليدين فى التكبيرة الاولى مع الافتتاح سواء برداشتن هر دو دست در تكبيرهٔ نخستين تحريمه با افتتاح نماز برابر دوشها **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يرفع يديه حذو منكبيه اذا افتتح الصلوة بود آن حضرت كه برميداشت هر دو دستها خود را برابر دوشها وقتى كه شروع كردى نماز را واذا كبر للركوع واذا رفع رأسه من الركوع رفعهما كذلك ايضا وقتى كه تكبير گفتى براى ركوع ووقتى كه برداشتى سر خود را از ركوع برداشتى دو دست را همچنان نيز يعنى برداشتى برابر دوشها باين رفته اند شافعيه واين حديث را متمسك خود ساخته حنفيه گفته اند كه برابر گوشها بردارد ومتمسك ايشان حديثى است كه وايل بن حجر وبراء بن عازب وانس رضى الله عنهم نقل كرده اند كه ان النبى صلى الله عليه وسلم كان اذا كبر رفع يديه حذاء اذنيه وچون درين دو حديث تعارض واقع شده ترجيح داده اند حديث وائل را كه بقياس موافق افتاده است كه رفع يدين براى اعلام اصم است پس از دوشها بلندتر بايد برداشت كه مقتديان اصم بر تحريمهٔ امام مطلع شوند وقال سمع الله لمن حمده ربنا ولك الحمد وگفتى اين دو كلمه وكان لا يفعل ذلك فى السجود وبود آن حضرت كه نميكرد رفع يدين را در وقت سجده رفتن **باب** رفع اليدين اذا كبر واذا ركع واذا رفع برداشتن دو دست وقتى كه تكبير افتتاح گويد ووقتى كه بركوع رود ووقتى كه بردارد سر از ركوع **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله بن المبارك قال حدثنا يونس عن الزهرى قال اخبرنى سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام فى الصلوة رفع يديه حتى يكونا حذو منكبيه گفت ابن عمر ديدم پيغمبر خدا را رحمت وسلامت كناد خدا بروى وقتى كه استاد در نماز برداشت دو دست خود را تا آنكه بودند آن دو دست برابر دو دوش او وكان يفعل ذلك حين يكبر للركوع وبود آن حضرت كه ميكرد رفع يدين را هنگامى كه تكبير ميگفت براى ركوع ويفعل ذلك اذا رفع رأسه من الركوع وميكرد آنحضرت آن رفع را وقتى كه برداشتى سر از ركوع ويقول سمع الله لمن حمده وميگفت بعد برداشتن سر از ركوع سمع الله لمن حمده ولا يفعل ذلك فى السجود

شيخ الاسلام | كتاب الوضوء

بن يوسف قال اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عايشة ان رسول الله پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا نعس احدكم وهو يصلى فليرقد چون پينكى زند يكى از شما در حالى كه نماز ميگذارد پس بايد كه خواب كند يعنى سبك گرداند نماز را وتمام كرده بخسپد حتى يذهب عنه النوم تا آنكه برود از وى خواب فان احدكم اذا صلى وهو ناعس لا يدرى پس بدرستى كه يكى از شما چون بگذارد نماز در حالى كه پينكى كننده است در نمى يابد كه چه ميگويد وميكند لعله يستغفر فيسب نفسه شايد كه وى قصد استغفار ودعا كند پس بغلط دشنام كند نفس خود را وبجاى اللهم اغفر لى وارحمنى اللهم عذبنى والعنى بر زبان آورد اين حديث دلالت دارد بر آنكه نعاس ناقض وضو نبود چه سكوت در معرض بيان حكم وقت وحال بيان است ونعسه ونعستين وخفقه اگرچه صريح مذكور نيست ليكن باعتبار آنكه اينقدر حد نعاس است وكثرت وامتداد آن صورت استغراق وغلبهٔ نوم وخروج از حد نعاس ميتوان دريافت از اين حديث فهم كرد وروايه كرده محمد بن نصر در قيام الليل از حديث انس كه گفت بودند ياران پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم كه انتظار مى بردند نماز را پس پينكى ميكردند تا آنكه مى افتاد سرهاى ايشان بر سينه هاى ايشان پستر ايستاده ميشدند بسوى نماز يعنى بى آنكه وضو سيكردند چنانكه در روايات ديگر صريح است وآن ناطق است بحكم نعاس وحفظ عسقلانى گفته كه اسناد آن صحيح است ومروى است از ابن عباس كه گفت واجب است وضو بر نايم مگر كسى كه خفقه كند يك

ونميكرد آن رفع را در وقت سجود **حدثنا** اسحق الواسطي قال حدثنا خالد بن عبد الله عن خالد الحذاء عن ابي قلابة انه رأى مالك بن الحويرث اذا صلى كبر و رفع يديه واذا اراد ان يركع رفع يديه واذا رفع رأسه من الركوع رفع يديه ابو قلابه ديد مالك بن حويرث را وقتي كه شروع كردي نماز را الله اكبر ميگفت و برميداشت دو دست را و وقتي كه اراده ركوع كردي برداشتي دو دست را و وقتيكه برداشتي سر از ركوع برداشتي دو دست را وحدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صنع هكذا و حديث كرده مالك بن حويرث كه بتحقيق پيغمبر خدا كرده است اينچنين

باب الى اين يرفع يديه در بيان آنكه تا كجا برميدارد مصلى دو دست را قال ابو حميد في اصحابه رفع النبي صلى الله عليه وسلم حذو منكبيه گفته است ابو حميد كه عبد الرحمن بن سعد الساعدي انصاري است در ميان ياران خود كه برداشته پيغمبر خدا برابر دوشهاي خود

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر قال رأيت النبي صلى الله عليه وسلم افتتح التكبير في الصلوة فرفع يديه حين يكبر حتى يجعلهما حذو منكبيه شروع كرد آن حضرت تكبير را در نماز پس برداشت دو دست را هنگامي كه تكبير ميگفت تا آنكه ميگردانيد هر دو دست را برابر هر دو دوش خود واذا كبر للركوع فعل مثله و وقتي كه تكبير گفتي براي ركوع كردي مانند آنچه در افتتاح كرده بود واذا قال سمع الله لمن حمده فعل مثله و وقتي كه گفتي سمع الله لمن حمده كردي مانند آن ولا يفعل ذلك حين يسجد ولا حين يرفع رأسه من السجود و نميكرد آن را هنگامي كه اراده سجده كردي و نه هنگامي كه برميداشت سر خود را از سجده **باب** رفع اليدين اذا قام من الركعتين در بيان برداشتن مصلي دو دست را وقتي كه بايستد از دو ركعت بعد از تشهد **حدثنا** عياش بن الوليد قال حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا عبيد الله عن نافع ان ابن عمر كان اذا دخل في الصلوة كبر و رفع يديه بود ابن عمر وقتي كه در آمدي در نماز الله اكبر ميگفت و برميداشت دو دست را واذا ركع رفع يديه واذا قال سمع الله لمن حمده رفع يديه واذا قام من الركعتين رفع يديه ورفع ذلك ابن عمر الى نبي الله صلى الله عليه وسلم و رفع كرده است اين حديث را ابن عمر تا پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي فروداه حماد بن سلمة عن ايوب عن نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم و روايت كرده است اين حديث را حماد ابن سلمه از ايوب از نافع از ابن عمر از پيغمبر خدا يعني حماد نقل كرده اين حديث را مرفوع ورواه ابن طهمان عن ايوب وموسى بن عقبة مختصرا و روايت كرده است ابن طهمان از ايوب و موسى بن عقبه كوتاه اسناد يعني موقوف نقل كرده است بدانكه احاديث صحيح چنانكه در برداشتن دستها در ركوع و برداشتن سر از آن اكثر از روايت و فعل ابن عمر واقع شده در برنداشتن نيز احاديث صحيحه ايراد يافته چنانكه امام اعظم نقل كرده حدثنا حماد عن ابراهيم عن علقمة والاسود عن عبد الله بن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم كان لا يرفع يديه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا يعود بشيء من ذلك از عبد الله بن مسعود روايت است كه پيغمبر خدا برنميداشت دو دست خود را مگر نزد شروع كردن نماز پستر عود نميكرد در هيچ حالي را از آن برداشتن و روايت كرد طحاوي باسناد صحيح كه علي بن ابي طالب رضي الله عنه برداشت دو دست در اول تكبير پستر اعاده نكرد و ترمذي در جامع خود دو باب وضع كرده يكي از عبد الله بن عمر چنانكه مولف رح آورده و گفته بااين رفته اند جمعي كثير از كبار صحابه كه هر يك را نام ميبرد و باب ديگر وضع كرده در بيان آنكه برندارد دستها را مگر نزد افتتاح و درين باب حديث ابن مسعود آورده كه گفت بعلقمه آيا نماز بكنم براي شما نماز پيغمبر خدا پس نماز كرد و برنداشت دستها را مگر نزد افتتاح و گفته بااين قايل شده اند جمعي كثير از علماي صحابه و تابعين و اينست قول سفيان ثوري و اهل كوفه كه حنفيه اند در جامع الاصول حديث ابن مسعود را بروايت ابي داود و نسائي آورده و حديث براء بن عازب بروايت ابي داود بطريق رفع آورده و همچنين منقول است بروايات صحيحه از عمر بن خطاب و علي بن ابي طالب كه ديدند ايشان را كه برنميداشتند دستها را مگر در اول نماز و بالجمله آثار و احاديث صحيحه در هر دو جانب واقع شده علماي حنفيه كه قايل بعدم رفع اند گويند حديث رفع منسوخ بوده است

شيخ الاسلام | **كتاب الوضوء**

نشسته كه مقعد ش بر زمين متمكن است كه آن ناقض نيست اصلا و ميان غير آن و آن مذهب شافعي است و اين گفتگو در حق است و اما پيغمبر ما صلى الله عليه و آله وسلم پس از خصايص اوست كه خواب وي ناقض نيست بهيچ حال **حدثنا** ابو معمر عبد الله بن عمرو مقعد قال حدثنا عبد الوارث بن سعيد ذكوان قال حدثنا ايوب سختياني تابعي عن ابي قلابة بكسر قاف عبد الله بن زيد جرمي تابعي عن انس عن النبي صلى الله عليه و آله وسلم انه قال اذا نعس احدكم في الصلوة فلينم حتى يعلم ما يقرأ و چون پينكي زند كسي از شما در نماز بس بايد كه بخواب رود تا آنكه بداند آنچه ميخواند اين غايت در حكم تعليل است دلالت دارد بر آنكه نعاس كه بحد غلبه نرسيده معفو است و مقصود تحث است بر خضوع و خشوع و عدم كسل در نماز

باب الوضوء من غير حدث ذكر وضو از غير عروض حدث بر طهارت سابقه **حدثنا** محمد ابن يوسف فريابي قال حدثنا سفيان ثوري عن عمرو ابن عامر انصاري قال سمعت انسا ح حرف است دال بر تحويل از اسناد اول بعد تمام آن بسوي اسناد ديگر قال گفت مولف وحدثنا مسدد قال حدثنا يحيى بن سعيد قطان عن سفيان در اول تا ثوري يك واسطه بود و درين اسناد دو واسطه باسقوط لفظ بحديث سفيان قال حدثني عمرو بن عامر در اول بلفظ عن بود عن انس در اول تصريح بسماع بود از وي رضي الله عنه قال كان النبي بود پيغمبر صلى الله عليه و آله وسلم يتوضأ عند كل صلوة وضو ميكرد نزد هر نماز فرض بطريق استحباب بجهت احراز فضل نور على نور و اين عادت غالب بود و تحقيق

وانا ابن عمر که راوی این حدیث رفع است عمل برخلاف آن دیده اند و روایت حدیث منسوخ رواست و چون راوی را ببینند که عمل برخلاف روایت خود کرده آن حدیث احتجاج را نشاید چنانکه در اصول مقرر گشته روایت کرده اند از ابراهیم نخعی که حدیث کرده مرا جمعی کثیر که عدد صحابه آن نتواند کرد که عبدالله بن عمر را دیدند که بر نداشت دستها را مگر در ابتدای نماز و ذکر کرده است طحاوی در مشکلات آثار از مجاهد که گفت نماز گذاردم خلف ابن عمر نبود که دست بردارد مگر در تکبیر اولی در نهایه شرح هدایه آورده که عبدالله بن زبیر دید مردی را که نماز میگذارد در مسجد حرام و بر میداشت دستها نزد رکوع و نزد سر برداشتن از رکوع چون آن مرد فارغ شد از نماز گفت او را که چنین مکن تحقیق این چیزی بود که کرده بود رسول خدا بعد از ان ترک کرده است و گفت مجاهد خدمت کردم ابن عمر را بیست سال و ندیده ام او را که برداشته دستها را در چیزی از نماز مگر در تکبیر اولی انتهی پوشیده نماند که قول نسخ با این همه آثار و عمل جمعی کثیر از صحابه خالی از اشکال نیست درین باب آسان تر از ان نیست که سنت رفع و عدم رفع هر دو قائل شویم والله اعلم این جمله منقول و منتخب است از فتح المنان فی تائید مذهب النعمان که شیخنا شیخ المحدثین فی اوانه ابوالمجد عبدالحق رضی الله عنه بطریق بسط و استیفا این مطلب را بیان فرموده دیگر بدانکه مذهب مشهور شافعیه رفع یدین است در رکوع و بر داشتن از ان و قائل نیستند در رفع یدین وقت برخاستن از قشهد و این حدیث که مولف در باب اخیر آورده معاضد است آنرا احادیث کثیره صحیحه از ابن عمر و غیر او و بعضی از شافعیه گویند که این هم سنت است اگرچه ذکر نکرده است آنرا شافعی بنا بر وصیت او که گفته اگر برخلاف حکم من حدیثی صحیح یابید ترک کنید قول مرا و عمل کنید بر حدیث و تصحیح کرده سنیت آنرا نووی برخلاف اکثر شافعیه **باب** وضع

الیمنی علی الیسری فی الصلوٰة در بیان نهادن دست راست بر دست چپ در نماز در حالت قیام **حدثنا** عبدالله بن مسلمة عن مالک عن ابی حازم عن سهل بن سعد قال کان الناس یؤمرون ان یضع الرجل الید الیمنی علی ذراعه الیسری فی الصلوٰة گفت سهل بودند مردم که امر کرده می شدند این را که نهد مرد دست راست را بر دست چپ در نماز قال ابو حازم لا اعلمه الا ینمی ذلک الی النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابو حازم نمیدانم سهل را مگر آنکه نسبت میکرد این امر را بسوی پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بروی قال اسمٰعیل ینمی ذلک ولم یقل ینمی گفته است اسمٰعیل بصیغه مجهول و نگفته است بصیغه معلوم **باب** الخشوع فی الصلوٰة

در بیان ترس از عقاب بر تقصیرات در نماز و علامت خشوع حضور و تذلل و عدم التفات است بچپ و راست **حدثنا** اسمٰعیل قال حدثنی مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال هل ترون قبلتی ههنا استفهام انکاریست یعنی آیا می بینید نگاه من در طرف قبله و بس والله ما یخفی علی رکوعکم ولا خشوعکم وانی لاراکم من وراء ظهری سوگند بخدا پوشیده نیست بر من رکوع شما و خشوع شما و تحقیق من می بینم شما را از پس پشت خود فرمود این را آن حضرت چون دانست که در نماز کمال حضور و خشوع ندارند و این حضور از مستحبات است هم ازین جهت باعاده نماز نفرمود و ابن مبارک از تمام بابیر نقل کرده که انجیا از ارکان نماز مصلی بحضور ادا میکند آنرا می نویسند و در کلام بسیاری از علماست که حضور از واجبات است **حدثنا** محمد بن بشار قال

حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت قتادة عن انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اقیموا الرکوع والسجود گفت برپا دارید و درست کنید رکوع و سجود را فوالله انی لاراکم من بعدی وربما قال من بعد ظهری اذا رکعتم واذا سجدتم پس سوگند بخدا تحقیق من می بینم شما را از پس خود و بسا است که فرمود از پس پشت خود وقتی که رکوع کنید و وقتی که سجده کنید **باب** ما یقرأ بعد التکبیر

چیزی که خوانده میشود از قرآن و غیر آن بعد از تکبیر **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم وابا بکر وعمر کانوا یفتتحون الصلوٰة بالحمد لله رب العالمین مرویست از انس که پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بروی و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بودند که ابتدا میکردند نماز را بالحمد لله رب العالمین الحمد بضم دال بطریق حکایت است که ظاهر حدیث بلکه صریح نا ظر است

قصد تحقق مطلوب بر تقدیر احتیاج است چنانچه گویی چون قصد جهاد کنند پس تجدید سلاح را تجهیز کنید یعنی اگر موجود و تیار نباشند و ظاهر است که وضو بعد تحقق منتقض نمی شود مگر بنا قض و منافی آن و قیام بنماز دیگر منافی نبود و شرائط و آلات مقصود لذاته نباشند که تجدد آن مطلوب گردد بلکه رجوع بدان بقدر توسل تحصیل آنچه مقصود از ان است از ینجاست که تقدیر کنند در آیه حال حدث را و استدلال کرده دارمی بران بحدیث مرفوع که نیست وضو مگر از حدث طحاوی گفته احتمال دارد که وضوء آنحضرت برای نماز بقصد طلب فضل باشد نه وجوب بدلیل آنچه روایت کرده از عبدالله بن عمر در جواب سوال از وضوء وی نزد هر نماز که گفت تحقیق دانسته ام که کافیست وضوء من برای نماز صبح و نمازها همه مادام که حدث نکنم لیکن شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود کسی که وضو کند بر طهارت مینویسد خدای تعالی بان ده حسنه را پس درین رغبت کرده ام و در روایت کرده انس نیز چیزی که دلالت میکند بر یا ذکرنا واگر چنین می بود وسعت نمیکرد انس او نه غیر او را که مخالفت میکرد آنحضرت را و احتمال دارد که فرض باشد و لاکن بر آن حضرت خاصه بعد از ان منسوخ گشت بدلیل آنچه روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم امر کرده شد بوضو برای هر نماز بطهارت باشد یا غیر آن پس وقتیکه شاق آمد این عمل بران حضرت امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز و فرو انداخته شد از وی حکم وضو مگر از حدث و قومی باستمرار حکم وجوب رفته و نقل کرده ابن عبدالبر از عکرمه و ابن سیرین و غیر ایشان و استبعاد کرده آنرا نووی و جزم کرده باستقرار اجماع بر عدم وجوب و باید دانست که عمل صحابه نیز درین باب مختلف آمده اگرچه ابن شاهین گفته نرسیده مرا که کسی از صحابه و تابعین قصد میکرد وضو را برای هر نماز مگر ابن عمر لیکن ابن ابی شیبه روایت کرده که بودند خلفاء راشدین که وضو میکردند برای هر نماز و درین تقدیر تعلیق مولف در باب من لم یتوضا من لحم الشاة محمول بر نفی وجوب باشد والله اعلم

حدثنا خالد بن مخلد بفتح میم قال حدثنا سلیمان بن بلال قال حدثنی یحیی بن سعید انصاری قال اخبرنی بشیر بن یسار قال اخبرنی سوید بن النعمان قال خرجنا مع رسول الله گفت سوید بر آمدیم همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم عام خیبر سال فتح خیبر حتی اذا کنا بالصهباء صلی لنا رسول الله تا چون شدیم بموضع صهبا نماز

درجزء نابودن تسمیه شافعیه چون قائل بجزئیت تسمیه اند تاویل کرده اند آنرا که مراد اینجا سورهٔ الحمد است واحادیث دیگر ناطق است بجزء بودن تسمیه حنفیه احادیث صحیحه دارند که صریح در عدم جزئیت است وحق آنست که احادیث متعارض شده بود لهذا امام اعظم بسنیت خواندن تسمیه دراول فاتحه قائل شده واین بحث درجای خود تفصیلا بانتها رسیده است **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد الواحد بن زياد قال حدثنا عمارة بن القعقاع قال حدثنا ابو زرعة قال حدثنا ابو هريرة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسكت بين التكبير وبين القراءة اسكاتة قال احسبه قال هنية گفت ابو هریره بود پیغمبر خدا که سکوت میکرد میان تکبیر ومیان قرأت یک سکوتی گفت ابو زرعه گمان میبرم ابو هریره را که گفت هنیه بضم ها وفتح نون وتشدید یا بمعنی زمانی قلیل فقلت بابي انت وامي يا رسول الله اسكاتك بين التكبير وبين القراءة ما تقول پس گفتم تو بدل پدر ومادر منی ای رسول خدا در خموشی خود میان تکبیر ومیان قرأت چه میگوئی تو قال اقول وبمو میگویم اللهم باعد بيني وبين خطاياي كما باعدت بين المشرق والمغرب ای پروردگار دوری کن میان من ومیان خطاهای من چنانکه دوری کردهٔ میان مشرق ومغرب اللهم نقني من الخطايا كما ينقى الثوب الابيض من الدنس ای پروردگار پاک کن مرا از خطاها چنانکه پاک کرده می شود جامه سفید رنگ از چرک اللهم اغسل خطاياي بالماء والثلج والبرد ای پروردگار بشوی خطاهای مرا بآب وبیخ وژاله مقصود مبالغه در شستن است **باب** العمل في الصلوة **حدثنا** ابن ابي مريم قال حدثنا نافع بن عمر قال حدثني ابن ابي مليكة عن اسماء بنت ابي بكر ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى صلوة الكسوف فقام فاطال القيام نماز گذارد آنحضرت نماز کسوف آفتاب پس ایستاد برای نماز ودراز کرد قیام را ثم ركع فاطال الركوع پستر رکوع کرد ودراز کرد رکوع را ثم قام فاطال القيام پستر قیام کرد از رکوع ودراز کرد قیام را ثم ركع فاطال الركوع پستر باز رکوع کرد ودراز کرد رکوع را ثم رفع ثم سجد پستر سر از رکوع برداشت پستر سجده کرد فاطال السجود پس دراز کرد سجده را ثم رفع ثم سجد فاطال السجود پستر برداشت سر از سجود وسجده کرد وپستر دراز کرد سجده را ثم قام فاطال القيام پستر ایستاد برای رکعت دوم ودراز کرد قیام را ثم ركع فاطال الركوع پستر رکوع کرد ودراز کرد رکوع را ثم رفع فاطال القيام پستر سر از رکوع برداشت ودراز کرد قیام را ثم ركع فاطال الركوع پستر رکوع دوم کرد ودراز کرد آنرا ثم رفع فسجد پستر سر از رکوع دوم برداشت پس سجده کرد فاطال السجود پستر دراز کرد سجده را ثم رفع ثم سجد فاطال السجود پستر سر از سجده برداشت ودراز کرد سجده را ودرین دو رکعت نماز کسوف در هر رکعت رکوع دوبار کرده ثم انصرف فقال قد دنت مني الجنة پستر برگشت آن حضرت از نماز وگفت بتحقیق نزدیک شد از من بهشت حتى لو اجترأت عليها لجئتكم بقطاف من قطافها تا آنکه اگر دلیری میکردم بران بهشت هر آئینه می آوردم شما را بخوشه انگوری از خوشهای بهشت ولیکن دلیری نکردم زیرا که اذن نیافت از پروردگار ودنت مني النار حتى قلت اى رب او انا معهم ونزدیک شد از من دوزخ تا آنکه گفتم ای پروردگار من آیا من با ایشانم کلمه او مرکب است از همزه استفهام وواو عطف است بر مقدر که اهل دوزخ اند فاذا امرأة پس ناگاه در دوزخ زنی بود حسبت انه قال تخدشها هرة این کلام نافع بن عمر است میگوید گمان میبرم که ابن ابی ملیکه گفته است که پوست میکند آن زن را گربه قلت ما شان هذه گفتم بخازنان دوزخ چه حال است این زن را قالوا حبستها حتى ماتت جوعا لا هي اطعمتها ولا ارسلتها تاكل گفتند بند کرده این زن این گربه را تا آنکه مرد آن گربه از گرسنگی نه آن زن طعام داد آنرا ونه سر داد که بخورد قال نافع حسبت انه قال من خشيش او خشاش الارض گفت نافع گمان دارم که ابن ملیکه گفته است از خشیش زمین یا خشاش هر دو بفتح خاء معجمه بمعنی حشرات یعنی کرمهای زمین مطابقت این حدیث بترجمه که قرأت بعد تکبیر است ظاهر نیست واطالت قیام را دلیل برین ساختن پر دور است در بعضی روایات بر سر این حدیث بابی دیگر منعقد کرده

عن منصور عن مجاهد بن جبر تابعی سماع وی از ابن عباس ثابت است در جملهٔ احادیث عن ابن عباس انه قال مر النبي گذشت پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم بحائط من حيطان المدينة او مكة بباغی از باغهای مدینه یا مکه شک راوی است فسمع صوت انسانين يعذبان في قبورهما پس شنید آواز دو آدمی که عذاب کرده میشدند در قبرهای خود فقال النبي یعنی فرمود پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم يعذبان وما يعذبان في كبير عذاب کرده میشوند این دو صاحب قبر وحال آنکه عذاب کرده نمی شوند درین وقت در امری گران که دشوار بود محافظه آن یا در گناهی که بزرگ بود نزد مردم ثم قال بلى پستر فرمود آری کبیره است از روی گناه وعذاب كان احدهما لا يستتر من بوله بود یکی ازان دو کس که پرده نمیگرفت از بول خود ومحافظت نمیکرد ونگاه نمی داشت خود را ازان چنانچه در روایه دیگر است لا يستبرئ از براءت ودر روایهٔ ابونعیم است در مستخرج وی لا يتوقى ودر روایه مسلم لا يتنزه از نزاهت بمعنی دوری از تنزه وکرده از اینجا تاکید مبالغه لور استنجا مفهوم نبود ودور توان که معنی آن باشد که پرده نمیگرفت در وقت بول وکشف میکرد عورت خود را لیکن در حدیث است آنچه دلالت دارد بر آنکه بول را خصوصیتی است در عذاب القبر چنانچه در روایهٔ ابی بکره نزد احمد وابن ماجه است اما یکی ازان دو عذاب کرده میشود در بول ونیز همچنین نزد طبرانی از انس مروی ست ونیز روایت کرده ابن خزیمه در صحیح خود از ابو هریره مرفوعا که فرمود اکثر عذاب قبر از بول است وكان الآخر يمشي بالنميمة ودیگری ازان آدمی دیگر که سخن فت بسوی مردم سخن چینی نمیمه نقل کردن سخن یکی را بدیگری بقصد افساد واضرار وآن از اقبح قبایح است وشمرده از کبائر ودر حدیث آمده که حق تعالی نظر نمیکند بسوی کسی که دو روی است ودر صحیحین آمده که سخن چین در بهشت در نیاید وعمر بن خطاب رضی الله عنه بکعب احبار گفت که کدام گناه را در توریت عظیم خواند گفت سخن چینی کردن فرمود یا از قتل کردن عظیم تر است گفت از سخن چینی قتل حادث شود وجنین شرها ی دیگر پیدا آید کذا فی شرح ترجمه المشکوة ثم دعا بجريدة پستر طلبید آنحضرت شاخی بی برگ از خرما نادر روایهٔ اعمش بعسيب یعنی شاخی از خرما که برگ برنیاورده پس آورده شد آن شاخ فكسرها كسرتين پس

باب رفع البصر الى الامام في الصلوة بعنوان عمل در نماز و باین عنوان هم مناسبت کتاب است مگر تعدد رکوع در رکعت واحد را عمل دیگر گویند
در بیان جواز برداشتن نظر بسوی امام در نماز وقالت عائشة قال النبي صلى الله عليه وسلم في صلوة الكسوف رايت جهنم يحطم بعضها بعضا حين رايتموني تأخرت گفت عایشه فرمود پیغمبر خدا رحمت وسلامت حق باد بروی در نماز کسوف دیدم دوزخ را که میزد بعض او مر بعض را کنایت از تموج آتش و شدت آنست هنگامی که دیدید شما مرا که پس آمدم درین جزء موافقت دارد بترجمه

حدثنا موسى قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش عن عمارة بن عمير عن ابي معمر قال قلنا لخباب اكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في الظهر والعصر قال نعم گفت ابو معمر گفتیم مر خباب را آیا بود پیغمبر خدا که میخواند در نماز ظهر و عصر قرآنی گفت آری میخواند قلنا بم كنتم تعرفون ذلك قال باضطراب لحيته پس گفتیم که بچه چیز بود که دیدید شما که میدانستید خواندن را گفت بحرکت ریش او مناسبت بترجمه ازین جزء معلوم شد نظر بسجده گاه اگرچه داخل خشوع است و آنرا مستحب داشته اند اما نظر آنحضرت خصوص برای تعلیم احکام نماز بر همه عباد تمامست وانکه شافعیه گویند باید که همیشه نظر بسجده گاه داشته باشد نسبت بعلماء اهل زمان خود گفته اند

حدثنا حجاج قال حدثنا شعبة قال حدثنا ابو اسحق قال سمعت عبد الله بن يزيد يخطب قال حدثنا البراء وكان غير كذوب انهم كانوا اذا صلوا مع النبي صلى الله عليه وسلم فرفع رأسه من الركوع قاموا قياما حتى يرونه قد سجد گفت عبد الله بن یزید حدیث کرد مرا براء بن عازب و بود آن براء که دروغ نمیگفت این را که صحابه رسول بودند وقتی که نماز میکردند با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و بر میداشت آنحضرت سر خود را از رکوع استاده می بودند استادنی تا آنکه میدیدند آنحضرت را که سجده کرده

حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن عبد الله بن عباس قال خسفت الشمس على عهد النبي صلى الله عليه وسلم گرفته شد آفتاب در زمان حیات پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی خسوف و کسوف بیک معنی است و در قولی خسوف گرفتن ماه را گویند و کسوف گرفتن آفتاب را فصلى فقالوا يا رسول الله رأيناك تناولت شيئا في مقامك ثم رأيناك تكعكعت پس نمازگزارد آنحضرت و گفتند حاضران که ای رسول خدا دیدیم ترا که میگیری چیزی را در جائیکه استاده بودی پس دیدیم ترا که باز آمدی و پس باشدی فقال اني رأيت الجنة فتناولت منها عنقودا پس فرمود بتحقیق دیدم بهشت را پس گرفتم از بهشت خوشه انگوری برای خود ولو اخذته لاكلتم منه ما بقيت الدنيا و اگر گرفتمی برای شما میخوردید از ان مادامی که دنیا باقیست بعضی گویند مراد اراده گرفتن بود و چون اذن نبود آنحضرت نگرفت و نیز طعام جنت فانی نمی شود و دنیای فانی چز آنکه فنا پذیر است نتواند گنجید چون مقصود از ایراد این حدیث آن بود که مقتدی نظر میکرد حال امام را بهمین معقول کرده بود که آنحضرت رجعت نمود از مقامی که ایستاده بود و مطابق ترجمه است و این حدیث بتمام ایراد نیافته و جواب مراجعت هم مذکور نشده

حدثنا محمد بن سنان قال حدثنا فليح قال حدثنا هلال بن علي عن انس بن مالك قال صلى لنا النبي صلى الله عليه وسلم ثم رقى المنبر فاشار بيديه قبل قبلة المسجد نمازگزارد بجماعت آنحضرت پس بر آمد منبر را و اشارت کرد بدو دست خود جانب قبله مسجد ثم قال لقد رأيت الآن منذ صليت لكم الصلوة الجنة والنار ممثلتين في قبلة هذا الجدار پس فرمود بتحقیق دیدم درین زمان در وقتی که نماز کردم برای شما نماز بهشت و دوزخ را در حالی که صورت گرفته شده اند در جانب قبله این دیوار پوشیده نماند که دیدن بهشت و دوزخ اگر بر حقیقت محمول باشد پس مراد از قبله دیوار جانب نظر خواهد بود و اگر مراد صورت مثالیه بهشت و دوزخ است چنانکه قول بعضی است پس تمثیل در همین دیوار شده بوده فلم ار كاليوم في الخير والشر ثلاثا پس ندیده ام منظری همچو دیدن امروز در احوال نیکی و بدی سه بار فرمود این قول را و وجه مطابقت این حدیث بترجمه که دیدن مقتدیست جانب امام ذکا غنا کرده اند یکی آنکه امام رفع بصر کرد بسوی چیزی پس مناسب شد بدیدن مقتدی بسوی امام دیگر آنکه این حدیث مختصر حدیث نماز کسوفست و در روی دیدن

بمناسبته مع الترجمة باعتبار ان قوله عليه السلام لقد رايت الخ يدل على نظره عليه السلام الى جانب قدامه فيقاس عليه حال المأموم ايضا وباعتبار ان المقصود بالترجمة نفي وجوب النظر الى موضع السجود وقد حصل ذلك بتخصيص الرفع الى الامام فكان تصويرا له

اسماء الرجال

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

پوشیده نماند بعد علم بقبول شفاعت کلمه لعل که مشتمل بر شبهه و احتمال است مستقیم نشود مگر آنکه برای تعلیل گویند لیکن توقیت دعا یا قبول آن با ندرت و عدم دخل رطوبت شاخ در سبب تخفیف اصلا نظر بسیاق حدیث خالی از تکلف نیست و همچنین آنچه خطابی گفته در جریده تر خاصیتی هست که در خشک نباشد بلکه آن از جهت تبرک دست پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و دعای اوست چه برکت آثار شریف خود ظاهر و باهر است و موقوف بر جریده و غیر آن نیست

اسماء الرجال

بجانب امام واقع شده و پنهان نیست تکلفی که درین دو توجیه است و همچنین توجیه دیگر هم میتوان کرد که خطبه را حکم نماز داده اند و در بسیاری از احکام و چون دیدن در خطبه روا بود در صلوة نیز روا باشد **باب رفع البصر الى السماء فى الصلوة** این باب در حکم برداشتن نظر بسوی آسمان در نماز **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا یحیی بن سعید قال حدثنا ابن ابی عروبة قال حدثنا قتادة ان انس بن مالك حدثه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ما بال اقوام یرفعون ابصارهم الی السماء فی صلوتهم چه حال مردم است که برمیدارند نظرهای خود را جانب آسمان در نماز خود و آن حضرت در اثنای نماز معلوم فرموده بود که بعضی مردم نظر بسوی آسمان کرده بودند بعد از نماز بطریق ابهام فرمود از ترس آنکه آن مردم شکسته دل نشوند چه نصیحت در جمع مردم رسوائی دارد فاشتد قوله فی ذلک حتی قال لینتهن عن ذلک او لتخطفن ابصارهم پس سخت شد فرمودن آن حضرت درین باب تا آنکه فرمود هر آینه باز آیند از دیدن یا سلب کرده شود بصارتهای ایشان نظر کردن بسوی آسمان در نماز که منافی خشوع است مکروه است باجماع اگرچه نهی شده و وعید نازل در حق است اما خارج از نماز وقت دعا کراهتی ندارد و گفته اند که آسمان قبله دعاست چنانکه کعبه قبله نماز است و در غیر دعا هم نظر بآسمان مکروه نیست **باب الالتفات فى الصلوة** چپ و راست دیدن در نماز بی آنکه روی از قبله بگرداند مکروه است **حدثنا** مسدد قال حدثنا ابو الاحوص قال حدثنا اشعث بن سليم عن ابيه عن مسروق عن عائشة رضی الله عنها قالت سالت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الالتفات فى الصلوة گفت عائشه پرسیدم آن حضرت را از التفات کردن چپ و راست دیدن در نماز فقال هو اختلاس يختلسه الشيطان من صلوة العبد فرمود این التفات ربودنی است که می رباید آنرا شیطان از نماز بنده و آن ذوق حضور و لذت مناجات و خشوع است که از التفات از دست میرود و از قبح این فعل آنرا تشبیه بفعل شیطان داده اند یا آنکه چون شیطان حائل می شود در حضور و قلب بنده باعث میشود برین التفات نسبت کرده اند این فعل را بشیطان **حدثنا** قتيبة قال حدثنا سفيان عن الزهرى عن عروة عن عائشة ان النبى صلى الله عليه وسلم صلى فى خميصة لها اعلام نماز گذارد آن حضرت در چادری سیاه که او را علمها بود فقال شغلتنی اعلام هذه اذهبوا بها الى ابى جهم واتونى بانبجانية پس فرمود باز داشت مرا علمهای این چادر ببرید آنرا بسوی ابوجهم و بیارید مرا انبجانیه چادر ساده انبجانیه بفتح همزه و سکون نون و فتح موحده و جیم و الف و نون مکسوره و تشدید یاء مثناة چادری که او را علم نباشد و وجه مطابقت حدیث بترجمه آنست که نظر با اعلام چادر که بر دوش آن حضرت بود افتاده و این قریب بالتفات است هم ازین جهت آنرا از دوش خود انداخته و محض نظر کردن بر آن در نماز نپسندیده و نسبت بمقام عالی آن حضرت همین قدر نیز مکروه بوده است و آنرا داخل التفات داشته و این حدیث در باب اذا صلى فى ثوب له اعلام مشرح تر ازین گذشته است **باب هل يلتفت لامر ينزل به او يرى شيئا او بصاقا فى القبلة** آیا التفات کند مصلی از جهت امری که نازل شود در اثنای نماز از افتادن دیوار یا رسیدن دام و دد و یا دیدن بلغمی در قبله جواب محذوف است یعنی التفات رواست **وقال سهل التفت ابو بكر فرأى النبى صلى الله عليه وسلم** و گفت سهل التفات کرد ابوبکر در نماز پس دید پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی چنانکه در حدیث گذشت **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنى الليث عن نافع عن ابن عمر انه قال رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم نخامة فى قبلة المسجد وهو يصلى بين يدى الناس فحتها تحقیق ابن عمر گفت دید پیغمبر خدا آب بینی در دیوار قبله مسجد و حال آنکه نماز میگذارد پیش دست مردم ظاهر اینست که در حال امامت بود آن حضرت پس تراشید و دور کرد آنرا ثم قال حين انصرف ان احدكم اذا كان فى الصلوة فان الله تعالى قبل وجهه پس فرمود هنگامی که برگشت از نماز تحقیق یکی از شما وقتی که باشد در نماز تحقیق خدای برتر پیش روی اوست برحمت و اسعاد فلا يتنخمن احد قبل وجهه فى الصلوة پس نخامه نیندازد هیچکس از شما پیش روی خود در نماز رواه موسی بن عقبة

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

و در صدر اول نبوده و تحقیق تاسی کرده بریده بن الحصیب صحابی باین عمل پس وصیت کرده بود که نهاده شود بر قبر او دو جریده چنانچه در جنایز مذکور گردد مصرع
نومید هم مباش که رحمت بهانه جوست ✧ و بعضی گویند که علم آن مفوض موکول است بعلم نبوت تا دران چه سر باشد و تتمه مباحث در جنائز معلوم شود
باب ما جاء فى غسل البول اثری که آمده است در شستن بول یعنی بول آدمی **وقال النبى صلى الله عليه وآله وسلم لصاحب القبر كان لا يستتر من بوله ولم يذكر سوى بول الناس** و فرمود آنحضرت برای صاحب قبر بود وی که احتیاط نمی کرد از بول خود چنانکه در حدیث سابق گذشت و ذکر نکرد غیر بول مردم را از ابوال سایر حیوانات بدلیل اضافه بول بسوی ضمیر که راجع است بصاحب قبر و روایت آینده من البول محمول برین است و سایر مردم که مثل او بند در ذات و صفات بشری ملحق بوی باشند و برین قیاس تواند بود حیوان غیر ماکول اللحم و اما ماکول اللحم پس حجة نیست درین حدیث بر نجاست بول آن و مقصود مولف ظاهرا اشاره باین معنی است لیکن قایل بنجاست را چون قایل بطهارت حجتی دیگر است که بمحل خود مذکور است **حدثنا** يعقوب بن ابراهيم دورقی قال حدثنا اسماعيل بن ابراهيم بن علیه این برادر یعقوب نیست قال حدثنى روح بن القاسم را ابن قاسم تمیمی از ثقات بصریان است قال حدثنا عطاء بن ابی میمونة بصری مولی انس عن انس بن مالك رضی الله عنه قال كان النبى پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم اذا تبرز لحاجته اتيته بماء فيغسل به و تنبیه کجا جنگاه میرفت برای حاجت خود می آوردیم او را آبی

وابن ابی رواد عن نافع روایت کرده است موسی بن عقبه وابن ابی رواد از نافع واین حدیث را احمد موصول آورده ودروی ایراد است که حکم بعد فراغ از نماز کرده بود **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث بن سعد عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی انس بن مالک قال بینما المسلمون فی صلوة الفجر لم یفجأهم الا رسول الله صلی الله علیه وسلم کشف ستر حجرة عائشة گفت انس در میان آنکه مسلمانان در نماز فجر بودند وابوبکر امامت میکرد ایشان را در ایام مرض موت آن حضرت در نیابت ایشان ناگاه پیغمبر خدا در حالی که برداشت پرده حجره عائشه فنظر الیهم وهم صفوف پس نگاه کرد آنحضرت بسوی ایشان وایشان صف بسته نماز می کردند فتبسم یضحک پس دندان سفید کرد در حالی که خنده میکند از اجتماع ایشان در نماز وذوق امتثال ایشان باقتدای نماز ابوبکر فنکص ابوبکر رضی الله عنه علی عقبیه لیصل له الصف پس رجوع کرد ابوبکر بر عقب خود تا برسد از جهت برآمدن پیغمبر خدا صف را فظن انه یرید الخروج پس گمان کرد ابوبکر که بتحقیق پیغمبر خدا میخواهد برآمدن وهم المسلمون ان یفتتنوا فی صلوتهم وقصد کردند مسلمانان که در نماز بودند اینکه بیفتند در فتنه در نمازهای خود فاشار الیهم ان اتموا صلوتکم پس اشارت کرد آن حضرت بسوی ایشان اینکه تمام کنید نماز خود را وارخی الستر وتوفی فی آخر ذلک الیوم وانداخت پرده را ووفات کرد آنحضرت در آخر همان روز صلی الله علیه وسلم

باب وجوب القراءة للامام والماموم فی الصلوات کلها فی الحضر والسفر در بیان واجب بودن قرات قرآن مر امام را ومقتدی را در نمازها همه نمازها در حضر وسفر وما یجهر فیهما وما یخافت **حدثنا** موسی قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا عبد الملک بن عمیر عن جابر بن سمرة قال شکی اهل الکوفة سعدا الی عمر فعزله واستعمل علیهم عمارا گفت جابر شکایت کردند اهل کوفه سعد بن ابی وقاص را که امیر بود برایشان بسوی امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه پس عزل کرد عمر سعد را وعامل وامیر گردانید بر اهل کوفه عمار بن یاسر را فشکوا حتی ذکروا انه لا یحسن یصلی بیان شکایت است یعنی شکایت کردند تا آنکه ذکر کردند که سعد نیک نمیتواند که نماز کند فارسل الیه فقال یا ابا اسحاق ان هؤلاء یزعمون انک لا تحسن تصلی پس فرستاد عمر کسی را بسوی سعد وی آمد پس گفت ای ابو اسحق کنیت سعد است این مردم گمان میکنند که تو نیک نمیگذاری نماز را فقال اما انا والله فانی کنت اصلی بهم صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اخرم عنها پس گفت سعد هر چه باشد سوگند بخدا بتحقیق بودم که می گذاردم بایشان نماز مانند نمازی که پیغمبر خدا میکرد و ترک نمیکردم از آن چیزی اصلی صلوة العشاء فارکد فی الاولیین واخف فی الاخریین میگذاردم نماز عشاء را پس دراز میکنم قیام را تا آخر شود قرات مسنون در دو رکعت نخستین واخفا میکنم در دو رکعت پسین گویا آنجماعه شکوه از نماز عشاء کرده بودند که تخصیص ذکر نماز عشاء کرده است قال ذلک الظن بک یا ابا اسحق گفت عمر این گمان است بتو ای ابو اسحق فارسل معه رجلا او رجالا الی الکوفة یسأل عنه اهل الکوفة پس فرستاد عمر با سعد مردی را یا چند کس را شک راوی است بسوی کوفه در حالی که می پرسید از سعد ومعامله او دیگر مردم کوفه را که در کوفه بودند فلم یدع مسجدا الا سأل عنه ویثنون علیه معروفا پس نگذاشت آن فرستاده هیچ مسجدی را مگر آنکه پرسید از سعد وستایش میکردند بروی بنکوئی حتی دخل مسجدا لبنی عبس فقام رجل منهم یقال له اسامة بن قتادة یکنی ابا سعدة تا آنکه در آمد فرستاده مسجدی را که مر بنی عبس را بود که قبیله کلانیست از قیس پس ایستاد مردی در آن قبیله که گفته می شد نام او اسامه بن قتاده وکنیت کرده می شد بابا سعده قال اما اذ نشدتنا فان سعدا کان لا یسیر بالسریة ولا یقسم بالسویة ولا یعدل فی القضیة گفت وقتی که طلب کردی و پرسیدی مارا بتحقیق سعد نمیرفت بالشکر بجنگ در روایتی واقع شده که گفت شکایا ورا مانع است از رفتن بجنگ قسمت میکند غنیمت را به برابری وعدالت نمیکند بقضیه واین همه دروغ گفته بود آن مرد قال سعد اما والله لادعون بثلاث گفت سعد آگاه باش بخدا که دعا میکنم بسه چیز در برابر این سه عیبی که کرده اللهم ان کان عبدک هذا کاذبا قام

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

مذکور نیست تواند بود که مجاهد شنیده این حدیث را گاهی از ابن عباس بلا واسطه وگاهی بواسطه طاوس عن ابن عباس قال مر النبی صلی الله علیه وآله وسلم بقبرین فقال انهما لیعذبان وما یعذبان فی کبیر اما احدهما فکان لا یستتر من البول واما الآخر فکان یمشی بالنمیمة ثم اخذ جریدة رطبة بستر گرفت جریده تر را که شاخ خرما آورده شد فشقها نصفین پس پاره کرده آنرا دو نیمه فغرز علی کل قبر واحدة پس نشاند بر سر هر قبر یک نیمه را قالوا یا رسول الله لم فعلت هذا قال لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا بفوقیه وتحتیه هر دو روایت است وقال محمد بن المثنی بیشتر مذکور شد که قال کثیر است از محمد بن المثنی در ترجمه وحدثنا وکیع عطف است بر حدثنا یحیی بن حازم قال حدثنا الاعمش قال سمعت مجاهدا مثله در بین الطریق تصریح است بسماع اعمش برای رفع شبهه تدلیس اسناد اول

باب ترک النبی صلی الله علیه وآله وسلم والناس الاعرابی گذاشتن پیغمبر خدا رحمت خاص خدا باد بروی وسلام ومردم آن بادیه نشین را که در مسجد بول میکرد تا زنا دانی از عناد حتی فرغ من بوله فی المسجد تا آنکه فارغ شد از بول کردن خود در مسجد **حدثنا** موسی بن اسمعیل تبوذکی قال حدثنا همام بن یحیی بن دینار عوذی بفتح عین مهمله وذال معجمه سنه یکصد وشصت وسه قال حدثنا اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه انصاری عن انس بن مالک ان النبی تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم رای اعرابیا یبول فی المسجد دید اعرابی را که بول

رياءً وسمعة فاطل عمره واطل فقره وعرضه بالفتن خداوندا اگر هست این بنده تو دروغ گو که قیام نموده است باین عبها از راه نمود وشنوانیدن بمردم تا شهادت دهند از جانب او ومذکور شود وی در حضور خلیفه پس دراز کن عمر او را ودراز وبسیار کن فقر او را وپیش آر او را بفتنها در حدیث

وحاکم وابن حبان آمده که آن حضرت در حق سعد فرموده بود اللهم استجب لسعد اذا دعا خداوندا اجابت کن سعد را وقتی که دعا کند واین جزای تیر اندازی او بود در راه خدا ودعای بد از مظلوم در حق ظالم روا است ومثل این بسیار واقع شده از انبیا چنانکه نوح گفته ولا تزد الظالمين الا ضلالا الآیه وجز آن فكان بعد اذا

سُئِل يقول شيخ كبير مفتون اصابتني دعوة سعد پس بود آن مرد کاذب بعد از این زمان وقتی که پرسیده می شد که چه حال دارد میگفت پیری بسیار بازده که رسیده است مرا دعای سعد قال عبد الملك فانا رأيته بعد قد سقط حاجباه على عينيه من الكبر گفت عبد الملک

عمیر دیدم او را بعد از انکه تحقیق افتاده بود ابروان او بر دو چشم او از کبر سن وانه ليتعرض للجواري في الطريق يغمزهن واو پیش می آمد مر زنان را در راه که زیر میکرد وی بالید دست وپای ایشان را پس فقر واحتیاج وابتلای معاصی معلوم شد مطابقت حدیث بترجمه آن قول است که گفته در از میکن

قرأت در دو رکعت اولین واخفا میکنم در دوی دیگر پوشیده نماند که دلالت بر قرأت مقتدی ندارد بلکه بر وجوب قرأت امام نیز دلالت ندارد حدثنا

علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا الزهري عن محمود بن الربيع عن عبادة بن الصامت ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم قال لا صلوة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب فرمود نیست نماز کسی را که نخواند سوره فاتحه دلالت حدیث بر ترجمه ظاهر است بدانکه شافعی رح این حدیث وامثال آن را متمسک خود ساخته بفرضیت قرأت فاتحه قائل شده است حنفیه این نفی را بر نفی کمال وفضیلت حمل میکنند چنانکه در حدیث لا صلوة لجار المسجد الا في المسجد واتفاقیست در اینجا که نماز همسایه مسجد در خانه جایز است وفضیلت جماعت از وی فوت میشود ودر حدیث لا صلوة للعبد الآبق نیست نماز مر بنده گریزپا را ونیز گفته اند که حدیث باتفاق نفی ذات نماز نمیکند بلکه صفتی از صفات آن نفی میکند مثل صحت یا کمال وتقدیر هر کدام ازین دو صفت درینجا جایز است وبر تقدیر ثانی موافق مذهب حنفیه است واولی موافق شافعی پس دلالت آن ظنی است وظنی موجب فرضیت نمی باشد ونیز چنانچه صاحب هدایه تقریر کرده که آیت فاقرؤا ما تيسر من القرآن قطعی است در معنی عموم وبحدیث ظنی که در ثبوت ودلالت زیاده بر قطعی کتاب روا نباشد لیکن موجب عمل است وما گفتیم که خواندن فاتحه واجب است نه فرض تا ابطال قطعی بظنی لازم نیاید حدثنا محمد بن

بشار قال حدثنا يحيى عن عبيد الله قال حدثنا سعيد بن ابي سعيد عن ابيه عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه

وسلم دخل المسجد فدخل رجل فصلى فسلم على النبي صلى الله عليه وسلم درآمد آن حضرت در مسجد پس درآمد مردی ونماز گذارد پس سلام کرد بر آن حضرت فرد فقال ارجع فصل فانك لم تصل پس رد کرد آن حضرت پس فرمود باز رو ونماز کن بتحقیق تو نماز نکرده فرجع فصلى

كما صلى پس باز رفت ونماز کرد چنانچه نماز کرده بود ثم جاء فسلم على النبي صلى الله عليه وسلم فقال ارجع فصل فانك لم تصل ثلثا سه بار آمد ونماز کرد وآن حضرت همین را فرمود فقال والذي بعثك بالحق ما احسن غيره فعلمني پس گفت قسم بآنکه فرستاده ترا براستی نیکو نمیتوانم جز این را پس بهتر ازین تعلیم کن مرا فقال اذا قمت الى الصلوة فكبر پس فرمود وقتی که بایستی بنماز پس تکبیر گو ثم اقرأ ما تيسر معك من القرآن پس بخوان چیزی که میسر وآسان است با تو از قرآن مطابقت این حدیث بترجمه همین جزء است ودر وی دلالتی بر فرضیت خواندن خصوص فاتحه بر امام ومقتدی نیست ثم اركع حتى تطمئن راكعا پس رکوع کن تا آرام گیری در حال رکوع وتا آنکه اعضا همه ساکن شوند ثم ارفع حتى تعتدل قائما پس بردار سر را تا آنکه درست شوی در حالت قیام ثم اسجد حتى تطمئن ساجدا پس سجده کن تا آرام گیری در حال سجده ثم ارفع حتى تطمئن جالسا پس سر از سجده بردار تا آرام گیری در حال جلوس وافعل ذلك في صلوتك كلها وبکن این را در نماز خود همه نمازها این جزء دلالت دارد بر عموم قرأت قرآن مر امام ومقتدی را در سفر وحضر لیکن دلالت میکند بر وجوب یعنی فرضیت قرأت در هر رکعت محل تردد است از انکه امرها که درین حدیث واقع شده همه بر یک وتیره است اگر امر قرأت برای فرض باشد امر قیام باطمینان بعد از رکوع وجلوس باطمینان بین السجدتين

شيخ الاسلام | كتاب الوضوء

نصيحت وتعليم بلا عنف فرمود باب صب الماء على البول في المسجد ریختن آب بر جایی که بول افتاده در مسجد حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني عبيد الله ابن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان ابا هريرة قال قام اعرابي فبال في المسجد ایستاد اعرابی پس بول کرد در مسجد فتناوله الناس پس در گرفتند او را مردم بزبانهای خویش وتغلیظ نمودند فقال لهم النبي پس فرمود ایشان را پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم دعوه وهريقوا على بوله سجلا من ماء بگذارید او را وبریزید بر بول وی دلوی از آب او ذنوبا من ماء شک راوی است سجل بفتح سین مهمله وسکون جیم بعضی در تفسیر بعظمه بیان کرده وبعضی بپری وبعضی بپرو ذنوب بفتح معجمه کلام اکثری راجع بترادف است یعنی دلو عظیم پر آب وبعضی گفته اند سجل دلو پر از آب وذنوب نزدیک به پری وبرین تقدیر او برای تخییر باشد لیکن روایة انس مقتصر بر لفظ ذنوب است فانما بعثتم ميسرين زیرا که برانگیخته شده اید شما جز این که آسانی کننده در دین ولم تبعثوا معسرين مبعوث نشده اید دشوار گیرنده مقصود ترغیب وتحریص بر رفق ولطف است وتنبیه بر مبالغه در تیسیر واسناد بعث بسوی صحابه بطریق مجاز است باعتبار عهده تبلیغ از آن حضرت صلى الله عليه آله وسلم حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله بن مبارك قال اخبرنا يحيى بن سعيد انصاري قال سمعت انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه واله وسلم تحویل است از

اسماء الرجال

نیز فرض باشد و بفرضیت ایها ورکن بودن در نماز کسی قائل نیست **باب القراءة فی الظهر** دربیان قرات در نماز ظهر در حدیث مذکور ظهر و غیر ظهر
واقع شده وجه اقتصار در ترجمہ بنماز ظهر ظاہر نمیشود مگر آنکہ گوئیم مولف رح از شیخ بتقریب نماز ظهر شنیده باشد واللہ اعلم **حدثنا** ابو النعمان
قال حدثنا ابو عوانة عن عبد الملك بن عمير عن جابر بن سمرة قال قال سعد كنت اصلي بهم صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم صلاتی العشاء لا اخرم عنها
گفت سعد بودم من که نماز میگذاردم مانند نماز پیغمبر خدا رحمت کناد و سلامت حق باد بروی دو نماز عشاء مراد ظهر و عصر است عشاء نزد بعضی بعد از زوال
آفتاب است تا طلوع فجر نقصان نمیکنم از نمازی که دیده ام از پیغمبر خدا کنت ارکد فی الاولیین واخف فی الاخریین دراز میکنم دو رکعت نخستین
وتخفیف میکنم در دو رکعت پسین قال عمر ذاك الظن بك گفت عمر اینست گمان ما بتو **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا شيبان عن
يحيى عن عبد الله بن ابي قتادة عن ابيه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الركعتين الاوليين من صلوة الظهر بفاتحة
الكتاب وسورتين گفت ابو قتادہ بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی میخواند در دو رکعت نخستین از نماز ظهر فاتحة الکتاب و دو سوره در هر رکعت
سورتی يطول في الاولى ويقصر في الثانية دراز میکرد قرات در رکعت اولی و کوتاه میکرد در ثانیه ويسمع الاية احيانا و می شنوانید
آیت را از قرات گاه گاه وكان يقرأ في العصر بفاتحة الكتاب وسورتين وكان يطول في الاولى و بود آنحضرت میخواند در نماز عصر
بسوره فاتحه و دو سوره دیگر در هر رکعت سوره و دراز میکرد در رکعت اول وكان يطول في الركعة الاولى من صلوة الصبح ويقصر
في الثانية و بود آن حضرت که دراز میکرد قرات در رکعت نخستین از نماز صبح و کوتاه میکرد در رکعت دوم و همچنین قیاس نماز مغرب و عشاست وجه درازی
در رکعت نخستین آنست که پس ماندگان بجماعت برسند ظاہر از کوتاهی در رکعت دوم آنست که قرات کوتاه میکرد نه آنکه مطلقا قرات نمیکرد **حدثنا** عمر بن حفص
قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثني عمارة عن ابي معمر قال سألنا خبابا اكان النبي صلى الله عليه وسلم
يقرأ في الظهر والعصر قال نعم گفت ابو معمر پرسیدم خباب را آیا بود پیغمبر خدا که میخواند در نماز ظهر و عصر گفت آری قلنا باي شیء كنتم تعرفونه
ذلك قال باضطراب لحيته گفتیم بچه چیز بود شما که میدانستید قرات را آنکه جهر نمیکرد گفت بحرکت ریش او **باب القراءة في العصر**
دربیان قرات که واقع شده در نماز عصر و ظهر هر دو واقع است با آنکه حدیث خباب که درین باب آورده در باب سابق در قرات ظهر هم آورده است **حدثنا**
محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن الاعمش عن عمارة بن عمير عن ابي معمر قال قلت لخباب بن الارت اكان النبي صلى الله
عليه وسلم يقرأ في الظهر والعصر قال نعم قلت باي شيء كنتم تعلمون قرائته قال باضطراب لحيته ترجمه معلوم شده است
حدثنا مكي بن ابراهيم عن هشام عن يحيى بن ابي كثير عن عبد الله بن ابي قتادة عن ابيه قال كان النبي صلى الله
عليه وسلم يقرأ في الركعتين من الظهر والعصر بفاتحة الكتاب وسورة سورة ويسمعنا الاية احيانا گفت ابو قتاده میخواند آنحضرت در
دو رکعت از نماز ظهر و نماز عصر بسوره فاتحه و یکیک سوره و می شنوانید ما را آیتی گاه گاه **باب القراءة في المغرب** بیان قرائی که واقع شده
در نماز مغرب **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن ابن
عباس انه قال ان ام الفضل سمعته وهو يقرأ والمرسلات عرفا روایت از ابن عباس که گفت بتحقیق ام فضل که مادر اوست شنید او را در حالی که میخواند
سوره والمرسلات را فقالت يا بني والله لقد ذكرتني بقراءتك هذه السورة پس گفت ام فضل ای پسرک من سوگند بخدا بتحقیق یاد دادی
مرا یعنی قرات رسول خدا بخواندن تو این سوره را انها لآخر ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ بها في المغرب
بدرستی که این سوره آخر قرائی است که شنیده ام از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی که میخواند در نماز مغرب **حدثنا** ابو عاصم عن ابن جريج عن
ابن ابي مليكة عن عروة بن الزبير عن مروان بن الحكم قال قال لي زيد بن ثابت ما لك تقرأ في المغرب بقصار السور
وقد سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ بطولى الطوليين مرویست از مروان بن حکم که گفت مرا زید بن ثابت چیست ترا

شیخ الاسلام | **كتاب الوضوء**

بر زمین پاک است زیرا که آب مزد ریخته شدن بر نجاست
تجاوز میکند محل را ضرورة و اگر پاک نباشد لازم آید که
اهراق پراگنده کند نجاست را و آن خلاف مقصود تطهیر
است و اصحاب ما چنانکه عینی نقل کرده گویند چون بپید
زمین را نجاست ترپس اگر نرم باشد زمین ریخته شود بروی
آب تا آنکه فرو رود در زمین و باقی نماند بر روی آن چیزی از
نجاست و معتبر نیست درین عدد بلکه مفوض باجتهاد
شخص و ظن غالب اوست بطهارت آن و بر قیاس
ظاهر روایة ریخته شود آب سه بار و هر بار فرو رود و اگر
زمین سخت باشد پس اگر بلند است کنده شود در پایین
آن گوی پس ریخته شود آب بران جای بلند سه بار و فرو
آورده شود آب بسوی آن مغاک بعد از ان انباشته
شود آن مغاک و اگر زمین هموار و برابر باشد بنوعی که
زایل نشود از ان آب نشسته شود برای عدم فائده
در غسل بلکه حفر کرده شود و بروایتی از امام ابی حنیفه
پاک نمی شود زمین تا آنکه کنده شود تا آنجا که رسیده است
بوی تری و برداشته شود خاک و دلیل ما بین حدیث
دارقطنی است از عبد الله که گفت آمد اعرابی پس بول
کرد در مسجد پس امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمکان وی
پس حفر کرده شد و ریخته شد بر آن دلوی از آب و بروایة
وی از انس که اعرابی بول کرد در مسجد پس فرمود آنحضرت
بکنند جای آنرا پس تر بریزند بروی دلوی پر از آب اخراج
کرده ابو داود از حدیث عبد الله بن مغفل و خطابی گفته
که این مرسل است زیرا که ابن مغفل در نیافته صحبت
را و روایه کرده عبد الرزاق در مصنف خود از طاوس
مرسلا که گفت بول کرد اعرابی در مسجد پس قصد کردند
صحابه که بزنند آنرا پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم بکنید جای آنرا و بنهاید بران دلوی را از آب
تعلیم کنید و آسانی نمائید و دشوار نگیرید و حدیث مرسل
حجة است نزد ما و قیاس نیز مقتضی است این حکم را از برای
غساله نجس است پس پاک نمی شود زمین تا که کنده نمی شود
و نقل کرده نشود خاک را و این همه بر تقدیری است تا خشک شدن
بگذارند و بخشک شدن پاک نگردد و نزد ما بدلیل حدیث
زکوة زمین و پاکی آن خشکی آنست و حدیث دیگر زمینی
که خشک شد پس تحقیق پاک شد و حدیث باب محمول
بر نجاست تازه است و در هدایه گفته اگر رسد نجاست
زمین را و خشک شد و رفت اثر آن یعنی رنگ بو جایز است

کہ میخوانی در مغرب بقصار سورتہا از پس لم یکن ست تا آخر و تحقیق شنیدہ ام پیغمبر خدا را کہ میخواند بدرازترین سورتہای دراز طولی مونث اطول و طولیین تثنیہ
طولی در تفسیر این دو سورہ از مولف تصریحی واقع نشدہ و در سندہای دیگر تفسیر او واقع شدہ بعضی گفتہ اند مراد سورۂ اعراف است کہ در ہر دو رکعت میخواند و نزد
بعضی اعراف و انعام است و اطول بودن این سورتہا نسبت بسورتہای ست کہ در نماز خواندہ می شدند نہ آنکہ نسبت بجمیع سورتہای قرآنی و کاتب حروف
از شیخ ذکرہ اللہ بالخیر شنیدہ کہ خواندن سورۂ بقرہ در مغرب نیز روایت کردہ اند **باب** الجہر فی المغرب باواز بلند خواندن قرات در نماز مغرب **حدثنا**
عبد اللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شہاب عن محمد بن جبیر بن مطعم عن ابیہ قال سمعت رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قرء فی المغرب بالطور گفت جبیر بن مطعم شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم کہ خواند در مغرب بسورۂ طور ظاہر آنست کہ بجہر بودہ است
باب الجہر فی العشاء **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا معتمر عن ابیہ عن بکر عن ابی رافع قال صلیت مع ابی ہریرۃ العتمۃ
فقرء اذا السماء انشقت فسجد ابو رافع گوید گذاردم با ابو ہریرہ نماز عشا و پس خواند سورۂ اذا السماء انشقت پس سجدہ تلاوت کرد و محل آن
فقلت لہ پس گفتم مر ابو ہریرہ را از حکم این سجدہ قال سجدت خلف ابی القاسم صلی اللہ علیہ وسلم فلا ازال اسجد بہا حتی القاہ گفت سجدہ کردہ ام
پس آن حضرت و دایم سجدہ میکنم با این آیت سجدہ یا درین سورہ تا آنکہ بمیرم و ملاقات کنم آن حضرت را **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبۃ عن
عدی قال سمعت البراء ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان فی سفر فقرء فی العشاء فی احدی الرکعتین بالتین والزیتون
بود آنحضرت در سفری پس خواند در نماز عشا در یکی از دو رکعت بسورۂ تین **باب** القراءۃ فی العشاء بالسجدۃ خواندن در نماز عشا با سجدہ
یعنی خواندن سورہ کہ در وی آیت سجدہ است **حدثنا** مسدد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنی التیمی عن بکر عن ابی رافع قال
صلیت مع ابی ہریرۃ العتمۃ فقرء اذا السماء انشقت فسجد فقلت ما ہذہ قال سجدت بہا خلف ابی القاسم
صلی اللہ علیہ وسلم فلا ازال اسجد فیہا حتی القاہ ترجمہ گذشتہ است **باب** القراءۃ فی العشاء در بیان قرائتی کہ آمدہ است در نماز عشا **حدثنا**
خلاد بن یحیی قال حدثنا مسعر قال حدثنا عدی بن ثابت انہ سمع البراء قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقرء فی
العشاء والتین والزیتون گفت براء شنیدم رسول خدا را کہ میخواند در نماز عشا سورۂ والتین وما سمعت احدا احسن صوتا منہ او قراءۃ
و نشنیدہ ام ہیچکس را نیکوتر از روی آواز از آنحضرت یا از روی خواندن شک راوی است **باب** یطول فی الاولیین ویحذف فی الاخریین دراز میکند
مصلی در دو رکعت نخستین عشا و ترک میکند در دو رکعت پسین **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبۃ عن ابی عون قال سمعت
جابر بن سمرۃ قال قال عمر لسعد لقد شکوک فی کل شیء حتی الصلوۃ گفت عمر سعد بن ابی وقاص را بتحقیق شکوہ کردند مردم
ترا یعنی از تو گلہ کردند در ہر چیز تا نماز قال اما انا فامد فی الاولیین واحذف فی الاخریین گفت سعد ہر چونکہ باشد من پس دراز میکنم
در دو رکعت نخستین عشا و ترک میکنم در دو رکعت پسین ولا الوما اقتدیت بہ من صلوۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
و ترک نمیکنم چیزی را کہ تبعیت میکنم بآن از نماز پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی قال صدقت ذاک الظن بک او ظنی بک گفت عمر راست گفتی
اینست گمان بتو یا گمان من بتو شک راوی است **باب** القراءۃ فی الفجر بیان قرائتی کہ واقع شدہ در نماز فجر وقالت ام سلمۃ قرء النبی
صلی اللہ علیہ وسلم بالطور گفت ام سلمہ خواند پیغمبر خدا رحمت کناد بروی خدا السورۂ والطور در نماز فجر **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبۃ
قال حدثنا سیار بن سلامۃ ہو ابو المنہال قال دخلت انا وابی علی ابی برزۃ الاسلمی فسألناہ عن وقت الصلوات
سیار کہ کنیت او ابو المنہال است در آمدم من و پدر من بر ابی برزہ اسلمی پس پرسیدیم او را از وقت نمازہا فقال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
یصلی الظہر حین تزول الشمس میگذارد نماز ظہر وقتی کہ زوال پذیرد آفتاب والعصر ویرجع الرجل الی اقصی المدینۃ والشمس
و میگذارد نماز عصر را و حال آنکہ رجوع میکرد مرد بمنزل خود کہ تا نہایت آبادانی مدینہ است و آفتاب روشن و تابان بودی ونسیت ما قال فی المغرب

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

پلید میگردد باتفاق و ضرورۃ تجاوز محل دفع است
بتکرار اراقہ و عدم بقاء نجاست بعد از آن واللہ اعلم
باب بول الصبیان حکم بول کہتر کودکان در قاموس گفتہ
صبی با دام کہ از شیر باز نشدہ جمع صبیۃ صبوان و صبیان
بکسر و ضم نیز آمدہ و اصبیۃ و اصیب **حدثنا** عبد اللہ
بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ہشام بن عروۃ
عن ابیہ عن عائشۃ ام المومنین انہا قالت اتی
رسول اللہ گفت مادر مومنان عائشہ صدیقہ رضی اللہ
عنہا کہ آوردہ شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بصبی بکودکی ظاہر این عبارت آنست کہ آن کودک اجنبی
بود پسر ام قیس چنانچہ در روایت آیندہ است یا عبد اللہ
بن زبیر چنانکہ دارقطنی ذکر کردہ و در روی زیادہ است کہ گفت
عائشہ پس گرفتم آن را گرفتن سخت پس فرمود کہ وی
نخوردہ است طعام را پس مضر نباشد بول او و آنچہ در احادیث
دیگر روایات متعدد مختلف ذکر امام حسن و حسین رضی اللہ
عنہما آمدہ ظاہر آن قصہ دیگر باشد فبال علی ثوبہ
پس بول کرد آن کودک بر جامہ شریف آنحضرت فدعا
بماء فاتبعہ ایاہ پس طلبید آنحضرت آب را و بر ثوب
ریخت آن را **حدثنا** عبد اللہ بن یوسف قال
اخبرنا مالک عن ابن شہاب عن عبید اللہ
بن عبد اللہ بن عتبۃ عن ام قیس نام وی نزد
[illegible] ہست بجیم و ذال معجمہ و نزد سہیلی آمنہ
بنت محصن [illegible] اسدی اسلام آورد قدیما بمکہ و ہجرت
کرد بمدینہ انہا اتت بابن لہا صغیر لم یاکل الطعام
تحقیق ام قیس آورد پسری کہ مر او را بود و شیر خوارہ کہ نخوردہ
بود ہنوز طعام را الی رسول اللہ نزد پیغمبر خدا صلی اللہ

فراموش کرده او چیزی را گفته است در وقت نماز مغرب ولا یبالی بتاخیر العشاء الی ثلث اللیل و باک نداشتی بتاخیر کردن نماز عشاء را تا سیوم حصه شب ولا یحب النوم قبلها ولا الحدیث بعدها و دوست نمیداشت خواب را پیش از نماز عشاء و سخن کردن را بعد از نماز و یصلی الصبح فینصرف الرجل فیعرف جلیسه و میگذارد نماز صبح پس بازمیگشت مرد از نماز پس میشناخت همنشین خود را یعنی پیش از فراغ از نماز از تیرگی شب نمی شناخت و کان یقرء فی الرکعتین او احدیهما ما بین الستین الی المائة و بود آن حضرت که میخواند در هر دو رکعت یا در یکی از آن دو رکعت آیاتی که میان شصت زیاده بران تا صد آیت بودی حدثنا مسدد قال حدثنا اسمعیل بن ابراهیم قال حدثنا ابن جریج قال اخبرنی عطاء انه سمع ابا هریرة یقول فی کل صلوة یقرء گفت ابن جریج خبر داد مرا عطا اینکه شنیده ابوهریره را که میگفت در هر نمازی که خوانده می شود قرآن در سر و جهر مقوله قول اینست فما اسمعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم اسمعناکم پس چیزی در نمازی که شنوانید در نماز پیغمبر خدا می شنوانیم شما را وما اخفی عنا اخفینا عنکم و چیزی که پنهان کرد از ما پس پنهان کردیم از شما وان لم تزد علی ام القرآن اجزءت و اگر زیاده نکنی تو بر فاتحه کافی است در ادای وی وان زدت فهو خیر و اگر زیاده کنی تو پس آن بهتر است ترا ازین حدیث معلوم میشود که ضم سوره واجب نیست

باب الجهر بقراءة صلوة الفجر در بیان جهر کردن بقراءة نماز فجر وقالت ام سلمة طفت وراء الناس والنبی صلی الله علیه وسلم یصلی و یقرء بالطور گفت ام سلمه طواف کردم کعبه را از پس مردم در حالی که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی نماز صبح میکرد و میخواند بسوره طور

حدثنا مسدد قال حدثنا ابو عوانة عن ابی بشر هو جعفر بن ابی وحشیة عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال انطلق النبی صلی الله علیه وسلم فی طائفة من اصحابه عامدین الی سوق عکاظ مرویست از ابن عباس که گفت رفت آنحضرت در جمعی از یاران خود در حالی که قصد کننده اند بسوی بازار عکاظ که در جانبی از مکه است وقد حیل بین الشیاطین وبین خبر السماء در حالی که پرده شده است میان جنیان و خبر آسمان یعنی منع کرده شده اند از آنکه نزدیک آسمان روند و خبرها از آنجا معلوم کرده بیایند و بکاهنان بگویند وارسلت علیهم الشهب و فرستاده شده است بر جنیان برای دفع و منع ایشان آتش پارهای روشن مانند ستارها فرجعت الشیاطین الی قومهم فقالوا ما لکم پس بازآمدند جنیان سوی قوم خود پس گفتند قوم چه حال است شما را که بازآمدید قالوا حیل بیننا وبین خبر السماء وارسلت علینا الشهب گفتند جنیان حائل شد میان ما و میان خبر آسمان نرسیدیم بجای خبر و نازل کرده شد بر ما آتش پارها قالوا ما حال بینکم وبین خبر السماء الا شیء حدث گفتند قوم حائل نشده است میان شما و میان خبر آسمان مگر حادثه عظیم که تازه پیدا شده است فاضربوا مشارق الارض ومغاربها پس روید مشرقها و مغربهای زمین را یعنی بلاد مشرق و مغرب و اطراف همه زمین را فانظروا ما هذا الذی حال بینکم وبین خبر السماء پس نظر کنید چیست این چیز که حائل شده است میان شما و میان خبر آسمان فانصرف اولئک الذین توجهوا نحو تهامة الی النبی صلی الله علیه وسلم پس برگشتند آن جماعه جنیان که توجه کرده بودند جانب شهر تهامه بسوی پیغمبر خدا یعنی رسیدند بآن حضرت وهو بنخلة وآن حضرت بموضع نخله بود که بمسافت راه یک شب از مکه است عامدین الی سوق عکاظ در حالیکه جنیان که قصد کرده بودند بسوی بازار عکاظ وهو یصلی باصحابه صلوة الفجر و آن حضرت نماز میکرد با یاران خود نماز فجر را فلما سمعوا القرآن استمعوا له پس هرگاه شنیدند قرآن را که آنحضرت در نماز می خواند گوش نهادند قرآن را فقالوا هذا والله الذی حال بینکم وبین خبر السماء پس گفتند اینست سوگند بخدا چیزی که حائل شده است میان شما و میان خبر آسمان فهنالک پس رجوع کردند آنجا حین رجعوا الی قومهم هنگامی که رجوع کردند بسوی قوم خود فقالوا یا قومنا انا سمعنا قرانا عجبا یهدی الی الرشد فامنا به ولن نشرک بربنا احدا پس گفتند ای قوم ما بتحقیق ما شنیدیم قرآن عجیب و غریب که نمیماند در نظم و معانی بکتابهای دیگر راه می نماید بصواب پس ایمان آوردیم بآن و انباز نگردانیدیم با پروردگار کسی را فانزل الله علی نبیه صلی الله علیه وسلم قل اوحی الی وانما اوحی الیه قول الجن پس فرستاد خدا بر پیغمبر خود رحمت و سلامت باد بروی این آیت قل اوحی الی الآیة و وحی کرده بسوی آنحضرت

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

ابن حنبل و ابن راهویه و ابن وهب مالکی و غیر ایشان وجه فرق چنانکه گفته اند آنست که باستیلال رطوبت و برودت بر مزاج دختر بول وی غلیظ تر و گنده تر میباشد از بول پسر الا آنکه بول غلام بسبب ضیق مخرج در موضع واحد افتد بخلاف بول جاریه از جهت سعت مخرج او یا آنکه با پسران ابتلاء و اختلاط بیشتر می باشد نسبت بدختران پس در ایجاب غسل و مبالغه در ان حرج و مشقت است و نزد امام ابوحنیفه و مالک هر جا غسل می باید از جهت عموم دلالت دلیل بر نجاست بول علی الاطلاق گویند که نضح اگرچه در لغت غیر غسل است لیکن استعمال آن در غسل نیز بیشتر آمده چنانچه در غسل مذی فلینضح وجه و در غسل دم فتنضحه و نحو آن و درینجا نیز همچنان است جمعا بین الدلائل و لم یغسله باول بعدم مبالغه در غسل است و دعوی کرده اصیلی که این لفظ مدرج است از کلام ابن شهاب مرفوع نیست امام محمد موطا گفته تحقیق آنچه است رخصتی در بول غلام و قتیکه نخورده است طعام را امام فرموده بغسل بول جاریه و غسل آن هر دو بول الحبا است نزد ما و آن قول ابوحنیفه رحمه الله است

باب البول قائما و قاعدا در ذکر بول کردن ایستاده و نشسته سنیت ثانی خود مشهور و ثابت است روایات صحیحه یا آنکه مرویست از عایشه صدیقه رضی الله عنها که گفت بول نکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایستاده از وقتیکه نازل شد بروی قرآن ولیکن این منافی نباشد آنچه باقتضاء حال گاهی برخلاف عادت شریف وقوع یافت چنانچه در حدیث باب مذکور گردد و عایشه ازین واقعه بیرون خانه اطلاع نداشت حدثنا آدم قال حدثنا شعبة عن الاعمش عن ابی وائل شقیق کوفی عن حذیفة بن الیمان قال اتی النبی گفت حذیفه آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم سباطة قوم فبال قائما خاکروبه گروهی را پس بول کرد ایستاده ثم دعا بماء فجئته بماء پس طلبید آب را پس آوردم آب را فتوضاء پس وضو کرد گویند ایستاده بول کردن آنحضرت بجهت دردی بود در استخوان درون دو زانوی شریف وی یا در استخوان صلب شریف که بدان نشستن دشوار بود یا استشفا کرد بآن عمل در دفع وجع صلب چنانکه عرب بدان علاج کنند یا بحکم اضطرار و ضرورت از عدم امکان نشستن با نجس بر زمین یا بجواز رخصت امر تا معلوم شود که منع تحریمی نیست تا این عمل در عهد جاهلیت بود که به بعثت خیر انام علیه الصلوة والسلام بتتمیم مکارم اخلاق و محامد افعال اصلاح یافت بجهت کشف عورت و تنجس تن و جامه و ترک مروت در ان و النون محکوم بکراهیت تنزیهی است نزد اکثر علما مگر بعذر

باب البول عند صاحبه والتستر بالحائط

اسماء الرجال

مگر قول جنیان یعنی مراد از وحی که در آیه مذکور است مقالهٔ جنیان است که حق سبحانه امر کرد آن حضرت را با ظهار آن بر مردم اگرچه گوئی منطوق حدیث آنست که حیلولت میان جنیان و خبر آسمان و رجم شیاطین بشهاب و نزول آن بر ایشان بعد از بعثت آنحضرت شده و از آثار دیگر بوضوح رسیده که انجال بر شیاطین از شب مبارک میلاد و جمعی گویند که نزول شهاب تا دنیا و دنیا است بوده و وجه تطبیق هم دارد گوئیم تواند که افتادن شهاب قدیم باشد و رجم شیاطین بآن بعد از ولادت و کثرت آن بعد از زمان نبوت بوده و پیش از بعثت با اینهمه رجم همه تمام محجوب نشده باشند بعد از ظهور زمان بعثت از دریافت اخبار آسمان بروجه اتم مطرود و محجوب گشته اند **حدثنا**

مسدد قال حدثنا اسمعیل قال حدثنا ایوب عن عکرمة عن ابن عباس قال قراء النبی صلی الله علیه وسلم فیما امر وسکت فیما
گفت ابن عباس خواند آن حضرت بجهر در نمازی که امر کرده شده و خاموش شد در جائیکه امر کرده شده وما کان ربك نسیا ونبود پروردگار شما فراموش
و ترک کننده احوال نماز یعنی در جائی که نگفته است بجهر از روی فراموشی نیست بلکه فرموده است برسول خود بانچه فعل آن حضرت است ولقد کان
لکم فی رسول الله اسوة حسنة و بتحقیق هست مر شما را بحکم الٰهی اتباع و اقتدای نیکو در افعال آن حضرت صلی الله علیه وسلم **باب الجمع بین**
السورتین فی الرکعة الواحدة در حکم جمع میان دو سوره در یک رکعت **والقراءة بالخواتیم** و در حکم خواندن آخرهای سورتها در نماز **وبسورة**
قبل سورة وباول سورة و حکم خواندن بسوره پیش از سوره یعنی خواندن سوره که مقدم است در ترتیب مصحف عثمانی پیش از آنکه سوره خوانده باشد
که متاخر است در یک رکعت یا در دو رکعت و حکم خواندن باوائل سوره و بس **ویذکر عن عبدالله بن السائب** و ذکر کرده می شود از عبدالله بن سائب
چنانکه مسلم موصول آورده **قرء النبی صلی الله علیه وسلم المؤمنین فی الصبح حتی اذا جاء ذکر موسی وهارون او ذکر عیسی**
اخذته سعلة فرکع خواند پیغمبر خدا رحمت کناد و خدا بروی سوره قد افلح المؤمنون را در نماز صبح تا وقتی که آمد ذکر موسی و هارون در قول الله تعالی
ثم ارسلنا موسی واخاه هارون یا ذکر عیسی در قول خدا وجعلنا ابن مریم وامه آیة گرفت آنحضرت را سرفه پس رکوع کرد که بعد آیت نرسیده **وقرأ عمر فی**
الرکعة الاولی بمائة وعشرین آیة من البقرة وفی الثانیة بسورة من المثانی و خواند عمر بن خطاب در رکعت اول بصد و بیست آیت
از اوائل سوره بقره و در رکعت دوم سوره دیگر از قرآن این شاهد آنست که اوائل سوره در رکعتی خواند و آن را مثانی میگویند از جهت اقران آیه رحمت بآیه عذاب
و خصوص فاتحه را نیز مثانی گویند از آنکه دو بار تمام نازل شده یا دو بار خوانده می شود در نمازی **وقرء الاحنف بالکهف فی الاولی**
وفی الثانیة بیوسف او یونس و خواند احنف بسوره کهف در رکعت اول و در ثانی بسوره یوسف یا یونس شک راوی است **وذکر انه صلی مع**
عمر الصبح بهما و ذکر کرده احنف که خواند با عمر بن خطاب نماز صبح را باین دو سوره کهف و یوسف یا یونس و این شاهد آنست که در دو رکعت تقدیم و تاخیر
خواند **وقراء ابن مسعود باربعین آیة من الانفال** و خواند ابن مسعود چهل آیت از اول سوره انفال تا رسید بقوله تعالی ونعم النصیر که آخر
چهل آیت است **وفی الثانیة بسورة من المفصل** و در رکعت ثانیه بسوره از مفصل که از سوره ق تا آخر قرآن است **وقال قتادة فیمن**
یقرء بسورة واحدة فی رکعتین او یردد سورة واحدة فی الرکعتین کل کتاب الله عزوجل و گفت قتاده در حق کسی که
میخواند یک سوره در دو رکعت یا مکرر میکند یک سوره را در هر دو رکعت یعنی در هر دو یک سوره خواند همه این تا آخر کتاب بخلاست کراهتی ندارد و این قول شاهد
جمیع مطالب ترجمه است **وقال عبیدالله عن ثابت عن انس کان رجل من الانصار یؤمهم فی مسجد قباء** گفت عبیدالله از ثابت
روی از انس بود مردی از انصار که امامت میکرد قوم انصار را در مسجد قبا نام او کلثوم بن هدم است بکسر ها و سکون دال **فکان کلما افتتح سورة**
یقرء بها لهم فی الصلوة مما یقرء به پس بود هرگاه افتتاح کردی سوره را که میخواند بآن سوره مر قوم را در نماز از آنچه خوانده می شود
بآن از روی جهر **افتتح بقل هو الله احد حتی یفرغ منها ثم یقرء سورة اخری معها** آغاز میکرد بسوره اخلاص تا آنکه فارغ می شد از سوره اخلاص
پس میخواند بسوره دیگر با آن یعنی فاتحه اول سوره اخلاص را خوانده سورهٔ دیگر میخواند **وکان یصنع ذلك فی کل رکعة** و بود آن مرد که
میکرد آن را در هر رکعت نماز **فکلمه اصحابه فقالوا انك تفتتح بهذه السورة ثم لا تری انها تجزیك حتی تقرء باخری** پس سخن کردند یاران

شیخ الاسلام | **کتاب الوضوء**

نجیئته پس آمدم آنحضرت را فقمت عند عقبه حتی
فرغ پس ایستاده ماندم بموجب ایمای شریف نزد پاشنه
وی تا آنکه فارغ شد از بول و دور تشریف برد چنانکه عادت
بود شاید بجهت آنکه مشغول بود در آن وقت بمصالح مسلمین
و دراز شد مجلس تا آنکه احتیاج بول گردید و فرصت دوری نیافت
باب البول عند سباطة قوم ذکر بول نزد خاکروبه
قومی **حدثنا محمد بن عرعرة قال حدثنا شعبة**
عن منصور عن ابی وائل قال کان ابو موسی
الاشعری یشدد فی البول بود ابو موسی اشعری که
سخت میگرفت در احتیاط و احتراز از بول تا آنکه بول میکرد
در شیشه بخوف رسیدن رشاشه آن **ویقول ان بنی اسرائیل**
کان اذا اصاب ثوب احدهم قرضه و میگفت
ابو موسی بتحقیق قوم بنی اسرائیل بود شان اینها که چون
میرسید بول جامهٔ یکی را می برید آن را و بروایة مسلم جلد
احدهم و بروایة ابی داود جسد احدهم یعنی پوست بدن
یکی را از ایشان **فقال حذیفة لیته امسك** پس گفت
حذیفه کاش ابو موسی باز ماندی از این تشدید که آن خلاف
سنت است **اتی رسول الله** آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم **سباطة قوم فبال قائما** خاکروبه قومی را پس بول
کرد ایستاده و تکلف نکرد در احتیاط بقعود تا بول در شیشه
چه رسد و این حدیث حجت است امام ابو حنیفه و مالک را در
عفو بودن رشاشه بول مانند اطراف سوزن اگرچه افضل
غسل آنست و وارد نمی شود اینجا ابن حبان بر سبیل احتمال
گفته که مقام شریف از سباطه بلند بود با آنکه سباطه نرم بود
مامون از اینکه چیزی از بول بسوی آنحضرت برگردد زیرا که
استدلال حذیفه که از کبار صحابه است بر تخفیف و تیسیر
بانچه مشاهده کرده از صورت واقع رفع میکند این احتمال را و حدیث
لا یستتر من البول که گذشت محمول بر بی باکی و عدم احتیاط
از رسیدن بول که مظنه تلوث بزیادت از قدر معفو است
پس اینجا دلیل معتبر نیست تحرز از آن نزد شافعی واجب است
غسل و بروایتی از ابی یوسف اگر چیزی افتاده که دیده
میشود اثر آن لابد است غسل اگر زیاده از قدر درهم باشد
کذا فی الکافی **باب غسل الدم** بفتح غین معجمه بکر
شستن خون **حدثنا محمد بن المثنی قال**
حدثنا یحیی بن سعید قطان عن هشام قال
حدثتنی فاطمة زوجه هشام بنت منذر بن زبیر **عن**
اسماء بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنهما معروف بذات
النطاقین قالت جاءت امراة الی النبی گفت

او وگفتند کہ بتحقیق تو ہابتدا میکنی باین سورۂ اخلاص پس تو نمی بینیم که این سوره کفایت کند ترا تا آنکه بخوانی سورۂ دیگر فاما ان تقرء بها واما ان تدعها

وتقرء باخری پس یا بخوان آن سوره را واکتفا کن بآن و یا بگذار آنرا و بخوان سورۂ دیگر فقال ما انا بتارکها ان احببتم ان اؤمکم بذلک فعلت وان کرهتم

ترکتکم پس گفت آنمرد که من نیستم گذارنده این سورۂ اخلاص را اگر دوست دارید که امامت کنم شما را بآن سوره امامت میکنم و اگر ناخوش دارید میگذارم شما را اما

شما را وکانوا یرون انه من افضلهم وکرهوا ان یؤمهم غیره و بودند آنجماعت انصار که اعتقاد میکردند که آنمرد از بهترین مردم ایشان است و ناخوش

داشتند اینکه امامت کند ایشان را غیر او دیگری فلما اتاهم النبی صلی الله علیه وسلم اخبروه الخبر پس آنگاه که آمد این قوم را پیغمبر خدا خبر دادند آنحضرت را خبر حال

امامت او فقال یا فلان ما یمنعک ان تفعل ما یامرک به اصحابک پس فرمود ای فلان چه باز میدارد ترا اینکه بکنی چیزی را که امر میکنند ترا بآن چیز یاران تو

وما یحملک علی لزوم هذه السورة فی کل رکعة و چه چیز بر میدارد ترا و باعث است بر لازم گرفتن این سوره در هر رکعت فقال انی احبها قال حبک ایاها

ادخلک الجنة پس گفت من دوست میدارم این سوره را که مشتمل بر توحید ذات و صفات کمال الهی است فرمود دوست داشتن تو آنرا آورد ترا در بهشت و این شاهد است

که یکسوره مکرر در دو رکعت خوانده و نیز در یک رکعت دو سوره بتقدیم و تاخیر خوانند پوشیده نماند که این حجت جایی از قول اصحاب نمی شود که گفته بودند یا اکتفا کن بهمین

سوره یا سوره دیگر بخوان مگر بانضمام مقصود دیگر که رعایت سنت است بخواندن سوره غیر مکرر **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عمرو بن

مرة قال سمعت ابا وائل قال جاء رجل الی ابن مسعود فقال قرأت المفصل اللیلة فی رکعة گفت ابو وائل آمد مردی بسوی ابن مسعود پس گفت خواندم سورتهای

سورتهای مفصل را شب در رکعتی قال هذا کهذ الشعر گفت ابن مسعود روان خواندی و سرعت کردی سرعت کردنی چنانکه عادت است در شعر خواندن لقد

عرفت النظائر التی کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرن بینهن بتحقیق شناختم نظیرهای آنرا که بود پیغمبر خدا جمع میکرد میان آنها گفته اند مراد متماثل در معانی

و حکم و مواعظ و قصص است نه در عدد آیات و تواند که مراد تقارب در عدد آیات باشد انتهی لیکن مشکل آنست که این سوره مذکوره نیز در عدد آیات موافق نیست

فذکر عشرین سورة من المفصل سورتین فی کل رکعة پس ذکر کرد بیست سوره را از سور مفصل دو سوره در هر رکعت در سنن ابو داود بیان این سورتها واقع

شده گفته سوره الرحمن والنجم در رکعتی و اقتربت والحاقة در رکعتی دیگر والطور والذاریات در رکعتی والواقعه و سوره نون و همچنین سأل سائل والنازعات و همچنین

ویل للمطففین و عبس در رکعتی و مدثر و مزمل در رکعتی دیگر و هل اتی ولا اقسم و عم یتساءلون والمرسلات در رکعتی والدخان و اذا الشمس کورت در رکعتی نقله الکرمانی و غیره یعنی این بیست

سوره است که آنمرد ذکر کرده بود و دو سوره از ین میان آن حضرت در یک رکعت خوانده اند قسطلانی گوید این ترتیب سورتها موافق تالیف عبد الله بن مسعود است

که آن مخالف تالیف عثمانی است اگر تو گویم که منظور همین ترتیب عثمانی است و درین بیان اشارت یافته که این ترتیب بتقدیم و تاخیر در یک رکعت و دو رکعت خواندن

روا است چنانکه در ترجمه گرفته است و همین مقصد تائید کردن ترجمه را دور نباشد **باب** یقرء فی الاخریین بفاتحة الکتاب میخواند مصلی در

دو رکعت پسین سوره فاتحه را **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا همام عن یحیی عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابیه ان

النبی صلی الله علیه وسلم کان یقرء فی الظهر فی الاولیین بام الکتاب و سورتین وفی الرکعتین الاخریین بام الکتاب

میخواند آنحضرت در نماز ظهر در دو رکعت پیشین سوره فاتحه و دو سوره و در دو رکعت پسین تنها سوره فاتحه ویسمعنا الایة ویطول فی الرکعة

الاولی ما لا یطیل فی الرکعة الثانیة و میشنوانید ما را آیت از آنچه میخواند و دراز میکرد در رکعت اولی دراز کردنی که نمیکرد در رکعت دوم وهکذا

فی العصر وهکذا فی الصبح و همچنانکه میکرد در نماز ظهر از خواندن فاتحه و سوره و درازی در رکعت اولی میکرد در نماز عصر و همچنین در نماز صبح **باب**

من خافت القراءة فی الظهر والعصر کسی که آهسته کند قرأت را در نماز ظهر و عصر **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا جریر

عن الاعمش عن عمارة بن عمیر عن ابی معمر قال قلنا لخباب اکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرء فی الظهر والعصر قال نعم

گفت ابو معمر گفتیم مر خباب را آیا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که میخواند در نماز ظهر و عصر گفت آری میخواند قلنا من این علمت قال باضطراب لحیته

گفتیم از کجا دانستی تو گفت بجنبیدن ریش او **باب** اذا اسمع الامام الایة وقتی که شنواند امام مقتدیان را آیتی **حدثنا** محمد بن یوسف

و نماز گذارد در آن جامه هر گاه که خواهد و این حدیث اصل است

نزد علما در شستن نجاست از جامه خطابی گفته درین حدیث دلیل است

بر آنکه نجاستها زائل نمی شوند مگر بآب چه فرق نیست میان

خون و دیگر نجاستها باجماع و این چیزی نیست زیرا که ذکر

آب درینجا باعتبار غالب است و این استعمال شایع است

در کتاب و سنت و بعضی که قائل بمفهوم اسم اند شرط کرده اند که

علم مذکور جاری بمجری عادت نباشد چنانکه در اصول فقه معین

گشته و امام ابی یوسف و نیز بعضی شافعیه و ابن وهب مالکی

استدلال کنند باین حدیث بر آن که قلیل دم حیض عفو نیست بخلاف آن

که کثیر آن بخلاف سایر خونها که بودن آن مسفوح شرط است

و آن نام جاریست که بسیار باشد و حدیث فرق نکرده در میان

قلیل و کثیر و بر وایتی از مالک قلیل دم معفو است و شسته

نشود و قلیل سایر نجاستها و نزد ابی حنیفه جائز نیست تطهیر نجاست

بهر چه سیلان کند پاک باشد و فرق است در میان قلیل و کثیر

هر نجاست و حدیث عائشه رضی الله عنها که نبود یکی از ما را

مگر ثوب واحد که حیض میکرد در آن و اگر میرسید آنرا چیزی از خون

می انداخت آب دهن خود را پس می مالید بناخن خود دلیل قول

امام است چه ازینجا معلوم شد که آب دهن تطهیر میکرد نجاست

را و آثار باقی آن میگذاشت بیهقی گفته این بیان در خون قلیل

است اما کثیر آن پس بتحقیق صحیح شد از عائشه که وی میشست آنرا و دم نیست

از ظاهر روایت بسنده میکند و قطره ای در نماز وی خون می آید از جسد او بر زمین

خون را می مالید آنرا بدست خود و تقدیر بدرهم چنانکه اصحاب

ما گفته اند مروی است از علی و ابن مسعود رضی الله عنهما و نیز

روایة است از عمر رضی الله عنه که وی تقدیر میکرد آنرا بناخن

خود و در محیط گفته ناخن وی نزدیک بکف دست او بود پس معلوم

شد که کم از درهم مانع نباشد **حدثنا** محمد بن سلام

بیکندی قال اخبرنا ابو معویة محمد بن خازم ضریر قال

حدثنا هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله

عنها قالت جاءت فاطمة بنت ابی حبیش تصغیر جیش

بجاء مهملة و شین معجمه قیس بن المطلب قرشیه اسدیه از صحابیات

است و آن غیر فاطمه بنت قیس مطلقه ثلث است الی النبی آمد

فاطمه دختر ابی حبیش بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم

فقالت پس گفت یا رسول الله انی امرءة استحاض

بدرستیکه من زنی ام که خون حیض پیوسته می باشد فلا اطهر

پس پاک نمی شوم گاهی استحاضه خونی که در غیر ایام عادت آید

لفظ فعل آن مستعمل میشود مجهولا افادع الصلوة آیا پس

ترک کنم نماز را بجهة حکم خون حیض فقال رسول الله پس فرمود

پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم لا ترک مکن نماز را انما

ذلک عرق ولیس بحیض نیست آن خون استحاضه

مگر خون رگی که منشق شده و نیست حیض که از رحم

رود فاذا اقبلت حیضتک پس چون بیاید میلان حیض

تو و آن ایام عادت است و مقدار آنکه حیض کرده و

قال حدثنا الاوزاعي قال حدثني يحيى بن ابي كثير عن عبد الله بن ابي قتادة عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقرأ بام الكتاب وسورة معها في الركعتين الاوليين من صلوة الظهر وصلوة العصر تحقيق آنحضرت بود كه ميخواند فاتحه وسورتي بفاتحه در دو ركعت پيشين از نماز ظهر وعصر ويسمعنا الآية احيانا وكان يطول في الركعة الاولى وى شنوانيد ما را آيتي گاه گاه وانحه ميخواند دو كه دراز ميكرد در ركعت نخستين **باب** يطول في الركعة الاولى در بيان آنكه دراز ميكند مصلى در ركعت نخستين **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا هشام عن يحيى بن ابي كثير عن عبد الله بن ابي قتادة عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يطول في الركعة الاولى من صلوة الظهر والعصر ويقصر في الثانية ويفعل ذلك في صلوة الصبح دراز ميكرد آنحضرت در ركعت نخستين در نماز ظهر وعصر وكوتاه ميكرد قرارت را در ركعت دوم وميكرد اين كار را در نماز صبح **باب** جهر الامام والناس بالتامين بلند كردن امام ومقتديان آواز را بآمين گفتن وقال عطاء آمين دعاء وگفت عطاء آمين گفتن دعاست آمين بمد وتخفيف ميم اسم فعل است مبني بر فتح است ومعني او تحنين باد ومناسبت اين قول بترجمه آنست كه آمين چون دعا باشد بايد كه امام هم بگويد كه در مقام دعاست امن ابن الزبير ومن وراءه حتى ان للمسجد للجة آمين گفت ابن زبير وكسي كه عقب او بود از مقتديان تا آنكه مر مسجد را هر آينه خروشي بود وكان ابو هريرة ينادي الامام لا تفتني بآمين وبود ابو هريره كه ندا ميكرد امام را كه فوت مكن مرا آمين را لا تفتني بفتح مثناة اولى وسكون ثانيه ميلي هر دو فاء خمومه است مشتق از فوات وقال نافع كان ابن عمر لا يدعه ويحضهم وسمعت منه في ذلك خيرا وگفت نافع بود ابن عمر كه ترك نميكرد آمين را وبر مي انگيخت مقتديان را بر گفتن آن ونافع گويد شنيدم از ابن عمر درين باب خبري مرفوع ودر بعضي روايات خيرا بياء تحتيه است يعني ثوابي **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب وابي سلمة بن عبد الرحمن انهما اخبراه عن ابي هريرة تحقيق سعيد بن مسيب وابو سلمه خبر داده اند ابن شهاب را از ابو هريره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا امن الامام فامنوا وقتي كه آمين گويد امام پس آمين گوييد شما مقتديان فانه من وافق تامينه تامين الملئكة غفر له ما تقدم من ذنبه تحقيق كسي كه موافق افتد آمين گفتن او آمين ملئكه را گويد العيني در يك زمان واقع شوند بعضي گويند مراد موافقت در حضور واخلاص است بخشيده شود مر او را هر گناهي كه پيش از آن كرده است از گناهان صغيره قال ابن شهاب وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول آمين وگفت ابن شهاب وبود پيغمبر خدا رحمت وسلامت حق بر او بر وي ميگفت آمين **باب** فضل التامين در بيان فضيلت وثواب آمين گفتن امام وماموم ومنفرد ومنطوق حديث نيز عام است چنانكه معلوم شود **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا قال احدكم آمين وقالت الملئكة في السماء آمين فوافقت احدهما الاخرى غفر له ما تقدم من ذنبه فرمود پيغمبر خدا رحمت وسلامت حق باد بر وي وقتي كه گفت يكي از شما كلمه آمين گويند فرشتها در آسمان اين كلمه پس موافق شود يكي ازين دو كلمه ديگري را آمرزيده شود مر او را انچه پيش از آن شده است از گناه او وظاهر آنست كه مراد از ملئكه غير حفظه وكرام الكاتبين است كه حق جل شانه معنى را از آسمانيان براي دعاي زمينيان بگماشته وا گر همه فرشتها ميگويند چنانكه سيوطي ترجيح آن كرده بعيد نيست **باب** جهر الماموم بالتامين بلند گفتن مقتدي بكلمه آمين **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن سمي مولى ابي بكر عن ابي صالح عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا قال الامام غير المغضوب عليهم ولا الضالين فقولوا آمين فرمود وقتي كه گفت امام غير المغضوب عليهم ولا الضالين وتمام كرد آنرا پس بگوييد آمين فانه من وافق قوله قول الملائكة غفر له ما تقدم من ذنبه پس تحقيق كسي كه موافق افتاد قول او قول فرشتها آمرزيده شد مر او را گناهان پيش او ودر تطبيق حديث بترجمه گفته اند كه در حديث امر واقع شده است وهر جا كه در قول امري مطلق واقع شده محمول بر جهر است واگر امر باسرار است قيد كرده اند بآن وخالي از تكلف نيست امر فاقرؤا ما تيسر مطلق است ومحمول بر جهر نيست بدانكه

شيخ الاسلام | كتاب الوضوء

امور مذكوره جزو حديث باب از شيخ نرسيده بود اما اورا آورده بنا بر عادت احتياط چنانكه بر تقرير يافت **حدثنا** عبدان بن عثمان مروزي قال اخبرنا عبد الله بن المبارك قال اخبرنا عمرو بن ميمون الجزري نسبت بجزيره است كه پدرش ميمون بن مهران در آنجا نزول كرده بود بسبب نسبت كرده شد يوي بسير سنه يكصد وچهل وهيچ عن سليمان بن يسار مولى ام المؤمنين ميمونة فقيه مدينه بود از كبار تابعين است سنه يكصد وهفت عن عائشة رضي الله عنها قالت كنت اغسل الجنابة من ثوب رسول الله گفت عائشه بودم كه مي شستم اثر جنابه كه مني باشد از جامه پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم فيخرج الى الصلوة پس بيرون مي آمد از حجره بسوي مسجد براي نماز وان بقع الماء في ثوبه وحال آنكه بدرستي كه داغهاي آب در جامه شريف وي مي بود چون خشك نشده بقع بضم موحده وفتح قاف وسكون آن جمع بقعه در اصل بمعني پاره زمين كه رنگش مخالف رنگ پاره ديگر باشد از بقع بضم بمعني دورنگي **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا يزيد بن زريع تصغير زرع بصري عابسي صدوق ثقة متقن حافظ است سنه يكصد وهشتاد ودو وفات يافت مراد ابن هرون ابو خالد واسطي است كه نيز حافظ متقن صحيح الحديث است قال حدثنا عمرو بن ميمون عن سليمان بن يسار قال سمعت عائشة تحويل است وحدثنا مسدد قال حدثنا عبد الواحد بن زياد بصري ثقة سنه يكصد وهفتاد وهفت قال حدثنا عمرو بن ميمون عن سليمان بن يسار قال سالت عائشة عن المني يصيب الثوب گفت سليمان پرسيدم عائشه را از حكم مني كه ميرسد جامه را فقالت كنت اغسله من ثوب رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فيخرج الى الصلوة واثر الغسل في ثوبه بقع الماء گفت عائشه مي شستم آنرا

مذهب امام ابی حنیفه رح آنست که مقتدی و امام اسرار کنند آمین و جانبین رفته اند همه کوفیان و نیز روایتست از امام مالک گویند آمین دعاست و وظیفه دعا اسرارست لقوله تعالی ادعوا ربکم تضرعا و خفیة و در روایتی که از آن حضرت جهر واقع شده از جهت تعلیم بود تابعه محمد بن عمرو عن ابی سلمة عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم و نعیم المجمر عن ابی هریرة متابعت کرده سمی را محمد بن عمرو و نعیم مجمر از ابی هریره **باب** اذا رکع دون الصف وقتی که رکوع کند مقتدی پیش از آنکه بصف مقتدیان برسد **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا همام عن الاعلم وهو زیاد عن الحسن عن ابی بکرة انه انتهی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو راکع فرکع قبل ان یصل الی الصف روایتست از ابی بکره که رسید او بسوی پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در حالی که آن حضرت راکع بود پس رکوع کرد ابی بکره پیش از آنکه برسد تا صف فذکر ذلک للنبی صلی الله علیه وسلم پس گفته شد این حال او مر آنحضرت را در روایت طبرانی چون آنحضرت از نماز برگشت فرمود کدام یکی از شما در آمد بصف در حالت رکوع گفت ابی بکره من بودم یا رسول الله رسیدم که رکعت از من با اقتدای تو فوت شود فقال زادک الله حرصا ولا تعد پس فرمود زیاده کند خدا حرص ترا بر دریافت عبادت و نکوئی باز اینچنین مکن این نهی بقول جمهور تنزیهی است نه تحریمی از آنکه آن حضرت ابی بکره را نفرموده که نماز را اعاده کند مکرر زاد شفقت و فرمود دیگر بار مکن **باب** اتمام التکبیر فی الرکوع در بیان تمام کردن تکبیر در رکوع چنانکه بعض حروف الله اکبر در رکوع واقع شود قاله ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم وفیه مالک بن الحویرث گفته است این اتمام ابن عباس از پیغمبر خدا و درین باب حدیث مالک بن حویرث است چنانکه بیاید در باب مکث میان دو سجده **حدثنا** اسحق الواسطی قال اخبرنا خالد عن الجریری عن ابی العلاء عن مطرف عن عمران بن حصین قال صلی مع علی بالبصرة فقال ذکرنا هذا الرجل صلوة کنا نصلیها مع رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عمران بن حصین نماز کرد او با علی بن ابی طالب رضی الله عنه به بصره پس گفت یاد داد ما را یعنی علی بن ابی طالب نماز را که بودیم که میگذاردیم آنرا با پیغمبر خدا فذکر انه کان یکبر کلما رفع وکلما وضع پس ذکر کرد علی ابن ابیطالب تکبیر میگفت هرگاه برداشت سر و فرو نهاد تا تازه کند عهد را در همه نماز تکبیری که شعار نیت است و سزاوار آنست که در تمام نماز بکنند ازین عموم که مفهوم کلام است که در همه انتقالات تکبیر میگفت تخصیص یافته انتقال برخاستن از رکوع که در وی سمع الله لمن حمده واقع شده است پوشیده نماند که در حدیث اتمام تکبیر در رکوع ذکر کرده تا مطابق شود به ترجمه فتدبر و در قول عمران که گفت یاد داد ما را اشارتست که این تکبیرات فراموش شده بود یا عمدا ترک کرده بودیم در حدیث ابو موسی اشعری که امام احمد و طحاوی نقل کرده واقع شده است که اول کسی که ترک کرده عثمان بن عفان بود رضی الله عنه چون آواز او از کبر سن سست شده بود یعنی تکبیر نمیگفت بعد از وی معاویه ترک کرد و بعد از وی زیاد ترک کرد و در مردم معمول شد **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن ابی سلمة عن ابی هریرة انه کان یصلی بهم فیکبر کلما خفض ورفع بود ابو هریره که نماز میگذارد بمردم پس تکبیر میگفت هرگاه فرود کرد سر و برمیداشت فاذا انصرف قال انی لاشبهکم صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی که برگشت از نماز گفت بتحقیق من مشابه ترین شما ام از روی نماز به پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی **باب** اتمام التکبیر فی السجود تمام کردن تکبیر در سجده **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد عن غیلان بن جریر عن مطرف بن عبد الله قال صلیت خلف علی بن ابیطالب انا وعمران بن حصین فکان اذا سجد کبر واذا رفع راسه کبر واذا نهض من الرکعتین کبر گفت مطرف نماز گذاردم پس علی بن ابی طالب رضی الله عنه من و عمران بن حصین پس بود علی وقتی که سجده کردی تکبیر گفتی و وقتی که برداشتی سر از سجده تکبیر گفتی و وقتی که برخاستی از دو رکعت تکبیر گفتی تکبیر رکوع درین روایت ذکر نکرد موجب ترک ظاهر نمی شود فلما قضی الصلوة اخذ بیدی عمران بن حصین فقال قد ذکرنی هذا صلوة محمد صلی الله علیه وسلم او قال لقد صلی بنا صلوة محمد صلی الله علیه وسلم پس وقتی که تمام کرد علی نماز را گرفت عمران دست مرا پس گفت یاد داد مرا این مرد نماز محمد را یا گفت بتحقیق گذارد با ما نماز محمد را صلی الله علیه وسلم شک کرده است مطرف یا غیر او از راویان مطرف تطبیق حدیث بترجمه از آنرو تواند بود که قول اذا سجد کبر ظاهر است که تکبیر در سجده هم میبود و تقدیر اراده خلاف ظاهرست **حدثنا** عمرو بن عون قال حدثنا

شیخ الاسلام | | کتاب الوضوء

منی طاهر است گویند منی که اصل و ماده پیدائش دوستان خداست چگونه گوئیم که نجس است و تحمل کنند حدیث غسل را بر استحباب برای تنظیف نه وجوب و دار قطنی و طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما آورده اند که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از منی که میرسد جامه را پس فرمود که آن بمثابه آب بینی و آب حلق است کفایت میکند آنکه جائی آن را بخرقه یا بخسی پوشیده نماند که حمل غسل بر استحباب خلاف سیاق حدیث است چه بیان غسل در جواب سوال از حکم منی ابا دارد از آن ظاهر آنست که این بیان وجوب است و اکتفا بفرک در یابس برای تسهیل امر بجهت شدت ابتلا باشد نه از جهت طهارت و قریب به این حدیثی آورده که فرمود آنحضرت غسل کرده نشود جامه مگر از پنج چیز و ذکر فرموده از انجمله منی را یعنی بول و غایط و دم و منی و قی و تعلیل طهارت ببودن آن اصل آفرینش دوستان منقوض است بعلقه که آن نیز ماده آفرینش ایشان است و باتفاق نجس است و گاهی پاک از پلید پیدا میشود چنانکه شیر از خون و منی که متولد از خون است آنرا چگونه حکم کنند بطهارت و در حقیقت این تعلیل مزخرف است در نسبت بکون انسان دوستان و دشمنان برابرند و حدیث ابن عباس در صحت آن سخن است و بر تقدیر صحت منسوخ است بدلیل شهرت حدیث عایشه و اتفاق بر ثبوت غسل والله اعلم **باب** اذا غسل الجنابة او غیرها فلم یذهب اثره در کردی وقتی که شست جنابت یعنی منی یا غیر جنابت را چون دم و بول در رفت اثر آن غسل یا اثر جنابت که رطوبة آب است بدلالت حدیث و اما اثر منی باقی بودن نه در حدیث مذکور است و نه از آن مفهوم و نه بقیاس از آن میتوان یافت چه حکم رطوبة آب صحت نماز است و اثر منی فساد نماز **حدثنا** موسی بن اسمعیل ابو سلمة تبوذکی منقری بکسر میم و سکون نون و فتح قاف نسبت بمنقر بطنی از تمیم است قال حدثنا عبد الواحد بن زیاد قال حدثنا عمرو بن میمون قال سمعت سلیمان بن یسار فی الثوب تصیبه الجنابة قال عمرو گوید شنیدم سلیمان را در حکم جامه که میرسد آنرا جنابت گفت قالت عایشة رضی الله عنها کنت اغسله من ثوب

هشیم عن ابی بشر عن عکرمة قال رأیت رجلا عند المقام یکبر فی کل خفض و رفع واذا قام واذا وضع گفت عکرمه دیدم مردی را مراد ابوهریره است چنانکه در اوسط طبرانی تصریح بآن کرده نزد مقام ابراهیم در نماز ظهر در حالی که تکبیر میگفت در هر خفضی و رفعی و وقتی که استادی از تشهد و وقتی که نهادی سر بسجده و قوله اذا قام واذا وضع ظاهر این است که بیان خفض و رفع است فاخبرت ابن عباس فقال اولیس تلک صلوة النبی صلی الله علیه وسلم لا ام لک عکرمه گوید پس خبر دادم از نماز آن مرد ابن عباس را پس گفت آیا نیست این نماز پیغمبر خدا مادر مباد ترا دعا بد کرد ابن عباس از روی زجر از فراموشی وی و ندانستن او این سنت را

باب التکبیر اذا قام من السجود تکبیر گفتن مصلی وقتی که بایستد از سجده حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا همام عن قتادة عن عکرمة قال صلیت خلف شیخ بمکة فکبر ثنتین و عشرین تکبیرة گفت عکرمه نماز گزاردم پس پیری بمکه پس تکبیر گفت بست و دو تکبیر مراد آن ابوهریره بود بر روایت امام احمد و نماز ظهر بود چنانکه بروایت اسمعیلی واقع شده نام ابوهریره بروایت طبرانی مذکور فقلت لابن عباس انه احمق پس گفتم مر ابن عباس را که این پیر ابله است که این همه تکبیرات در نماز گفته فقال ثکلتک امک سنة ابی القاسم پس گفت ابن عباس بگرید ترا مادر تو این همه تکبیرات سنت ابو القاسم است صلی الله علیه وسلم عجب است از عکرمه که ابوهریره را با این همه علم و شان و عدالت احمق گفت

ایطور روشن نام نانهاده گفته وقال موسی قال حدثنا ابان قال حدثنا قتادة قال حدثنا عکرمة گفت مولف گفت موسی که حدیث کرد مارا ابان گفت ابان حدیث کرد مارا قتاده از عکرمه یعنی این حدیث متصل است از راه همام و از راه ابان از قتاده هر دو روایت کرده اند و اینکه در اصل اسناد همام را تنها آورد و از ابان آورد که بر شرط مولف است در اصل بخلاف ابان که بر شرط او نیست در متابعت یا زیادتی فائده که در متابعت است که در روی از قتاده بلفظ تحدیث واقع شده و در اصل بعن است حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی ابو بکر بن عبد الرحمن بن الحارث انه سمع ابا هریرة یقول کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة یکبر حین یقوم ابو بکر شنید ابوهریره را که میگفت بود رسول خدا وقتی که اراده نماز کردی تکبیر میگفت هنگامی که استادی ثم یکبر حین یرکع پس تکبیر گفتی هنگامی که رکوع کردی ثم یقول سمع الله لمن حمده حین یرفع صلبه من الرکعة پس سمع الله لمن حمده میگفت هنگامی که بر میداشت استخوان پشت را از رکوع ثم یقول وهو قائم ربنا لک الحمد پس میگفت در حالی که استاده است ربنا لک الحمد قال عبد الله بن صالح عن اللیث ولک الحمد گفت عبد الله بن صالح از لیث ولک الحمد بواو ثم یکبر حین یهوی پس تکبیر میگفت هنگامی که می افتاد بسجده ثم یکبر حین یرفع رأسه پس تکبیر میگفت هنگامی که بر میداشت سر خود را از رکوع ثم یکبر حین یسجد پس تکبیر میگفت هنگامی که سجده میکرد ثم یکبر حین یرفع رأسه پس تکبیر میگفت هنگامی که بر میداشت سر خود را از سجده ثم یفعل ذلک فی الصلوة کلها حتی یقضیها پس میکرد این مذکور را در همه نماز تا آنکه تمام میکرد نماز را ویکبر حین یقوم من الثنتین بعد الجلوس و تکبیر میگفت هنگامی که می استاد از دو رکعت نخستین بعد از نشستن برای تشهد

باب وضع الاکف علی الرکب فی الرکوع در بیان نهادن کف دستها بر زانوها در وقت رکوع وقال ابو حمید فی اصحابه امکن النبی صلی الله علیه وسلم یدیه من رکبتیه و گفته ابو حمید انصاری در جمعی از اصحاب محکم کرد پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بر وی دو دست خود را از دو زانوی خود حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن ابی یعفور قال سمعت مصعب بن سعد یقول صلیت الی جنب ابی فطبقت بین کفی ثم وضعتهما بین فخذی میگوید مصعب نماز کردم به پهلوی پدر خود و جمع کردم میان هر دو کف خود پس نهادم هر دو کف را میان دو ران خود فنهانی ابی وقال کنا نفعله فنهینا عنه وامرنا ان نضع ایدینا علی الرکب پس منع کرد مرا پدر من و گفت بودیم که میکردیم این را پس باز داشته شدیم از ین فعل و امر کرده شدیم این را که بنهیم دستها را بر زانوها مراد از دست کف دست است باطلاق اسم کل بر جزو

باب اذا لم یتم الرکوع وقتی که تمام نکند مصلی رکوع را اعاده کند نماز را حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن سلیمان قال سمعت زید بن وهب قال رأی حذیفة رجلا لا یتم الرکوع والسجود قال ما صلیت گفت زید بن وهب دید حذیفه مردی را که تمام نمیکند رکوع و سجود پس گفت حذیفه نماز نکردی تو

الطمانینة فی الرکوع والسجود ۱۲ قسطلانی

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

و در حدیث باب نیز مذکور همین است و توانند که مراد خواب جمیع اقسام مذکوره باشد اگرچه صریح در باب مذکور نیست بجود دواب و در صراح گفته ربوض بزانو در آمدن گوسفند و گاو و اسب و سگ ربض خوابانیدن ستور و صلی ابو موسی فی دار البرید و نماز گزارد ابو موسی اشعری در دار البرید که موضعی است بکوفه در طرف شهر که رسولان خلفاء سوی امراء کوفه در آنجا فرود می آمدند و ابو موسی امیر کوفه بود از جانب عمر و عثمان رضی الله عنهما برید رسول و دواب در عمل والسرقین و در سرگین که در آن دار بود چنانچه ابو نعیم شیخ مولف در کتاب الصلوة خود حصول آورده والبریة الی جنبه نماز گزارد بحالی که صحرا بجانب پهلوی او بود پس در آن دار خالی از سرگین گفتند او را چرا نماز میگذاری اینجا برو خالی از بول و سرگین فقال ابو موسی ههنا و ثم سواء پس گفت ابو موسی اینجا و آنجا که تو میگویی برابر است در جواز نماز و از آن استدلال کرده بخاری باین تعلیق بر طهارت بول دواب برای طهارت سرگین آن که آنجا استفاده است و ظاهر است که فعل ابو موسی که مخالف عمل صحابه دیگر باشد چون ابن عمر و غیره حجت نبود و شاید که وی طهارت را شرط صحت نماز ندانسته بلکه واجب برأسه کذا قال العسقلانی و احتمال دارد که سرگین یکسو باشد از جای نماز چنانچه در بعضی نسخ معتمده و

اسماء الرجال

وحرمت علی غیر الفطرة التی فطر الله محمدا صلی الله علیه وسلم علیها واگر میری بر غیر دین که پیدا کرده است خدا محمد را بر آن فطرت مراد آنست که این سستی و سهل گرفتن ارکان دین اگر عادت شود آخر بانکار میکشد و از دین می برآرد **باب** استواء الظهر فی الرکوع هموار کردن پشت در حال رکوع یعنی آنکه سر جانب فوق یا تحت مائل باشد از سنت است وقال ابو حمید فی اصحابه رکع النبی صلی الله علیه وسلم ثم هصر ظهره و گفت ابو حمید در جمعی یاران پیغمبر رکوع کرد آنحضرت پس خم ساخت و کشیده پشت خود را هصر بفتح ها و سکون صاد مهمله بمعنی اماله و انحنا و کشیدن است **باب** حد اتمام الرکوع والاعتدال فیه والاطمانینة در بیان نهایت تمام کردن رکوع و اعتدال در رکوع و طمانینت آرام گرفتن در آن اطمانینت بکسر همزه و سکون مهمله و بعد از الف نون پس تا مثناة تحتیه پس نون مفتوحه پس تا بمعنی طمانینه که مشهور است درین معنی در روایات همه غیر روایت کشمیهنی اینجا باب نیست و این ترجمه داخل باب اول است لیکن چون تعلیق سابق که از ابو حمید آورده موافق ترجمه اول بود آنرا درمیان آورده است **حدثنا** بدل بن المحبر قال حدثنا شعبة قال اخبرنا الحکم عن ابن ابی لیلی عن البراء بن عازب قال کان رکوع النبی صلی الله علیه وسلم وسجوده وبین السجدتین واذا رفع راسه من الرکوع ما خلا القیام والقعود قریبا من السواء گفت براء بن عازب بود رکوع پیغمبر خدا و سجود او و میان دو سجده و وقتی که برداشتی سر خود را از رکوع و رای قیام قرائت و قعود تشهد نزدیک از برابری یعنی تطویل از اصل رکوع و حقیقت آن و حقیقت سجده و قیام بعد از رکوع یکسان بود و این معنی مناسب شود حدیث بترجمه فافهم **باب** امر النبی صلی الله علیه وسلم الذی لا یتم رکوعه بالاعادة فرمودن آنحضرت کسی را که تمام نمیکند رکوع را باعاده نماز **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن عبید الله قال حدثنا سعید المقبری عن ابیه عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل المسجد فدخل رجل فصلی ثم جاء فسلم علی النبی صلی الله علیه وسلم فرد علیه النبی صلی الله علیه وسلم السلام فقال ارجع فصل فانک لم تصل پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در آمد بمسجد پس در آمد مردی و نماز گزارد پس سلام کرد بر آن حضرت پس رد سلام کرد آنحضرت بر وی و فرمود باز رو و نماز کن بتحقیق تو نماز نکردی فصلی ثم جاء فسلم علی النبی صلی الله علیه وسلم فقال ارجع فصل فانک لم تصل ثلاثا سه بار آمد و نماز کرد و آن حضرت همان فرمود فقال والذی بعثک بالحق ما احسن غیره پس گفت آنمرد سوگند کسی که برانگیخته است ترا بحق و صدق نیک نمیدانم غیر این فعلمنی پس تعلیم کن مرا فقال اذا قمت الی الصلوة فکبر ثم اقرأ ما تیسر معک من القرآن فرمود وقتی که استادی بسوی نماز پس تکبیر تحریمه گوی پس بخوان چیزی که آسان است ترا از قرآن ثم ارکع حتی تطمئن راکعا ثم ارفع حتی تعتدل قائما پس رکوع کن تا آرام گیری بحالی که رکوع کننده پس بردار سر تا درست شوی بحالی که استاده ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا پس سجده کن تا آرام گیری در حالی که سجده کننده ثم ارفع حتی تطمئن جالسا پس بردار سر از سجده تا آرام گیری در حالی که نشسته ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا پس سجده کن تا آنکه مطمئن شوی در حالی که سجده کننده ثم افعل ذلک فی صلوتک کلها پس بکن تو این را در همه نماز خود پوشیده نماند که این ترجمه بتخصیص ناتمامی رکوع کرده و اعاده را بر آن مرتب ساخته و از حدیث معلوم نمی شود که آن مرد همین رکوع را ناتمام کرده بود بلکه ظاهر آنست که همه ارکان را ناتمام کرده و اعاده مترتب بر مجموع است والله اعلم **باب** الدعاء فی الرکوع در ذکر دعائی که ماثور است در حال رکوع **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن منصور عن ابی الضحی عن مسروق عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول فی رکوعه وسجوده سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفر لی گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلوات و سلام خدا بر وی میگفت در حال رکوع و سجود خود این کلمات و معنی آنست منزه میکنیم ترا از صفات نقص ای پروردگار استجابت کن ما را ای پروردگار ما و تسبیح میکنیم بتوفیق و هدایت تو نه بحول و قوت خود مراد بحمد علیها که توفیق و هدایت است یعنی خدا یا لم زم را با این جزو مطابق است حدیث بترجمه درین حدیث چنانکه دعا در رکوع آمده تسبیح هم هست و مولف رح تعرض بان نکرد گویا اهتمام کرد بتعرض بدعا که بعضی انکار دعا در رکوع چنانکه منقول است از امام مالک رح بخلاف التسبیح چه آن متفق علیه است پس تعرض بآن نکرد

شیخ الاسلام		کتاب الوضوء

بیمار از عرینه سه کس یا هفت کس فاجتووا المدینة پس کرده و نخواستند اقامت را بمدینه بسبب عدم موافقت هوا آنجا یا شدند ایشان را بیماری شکم اندوه در مدینه چنانچه در کتاب الطب معلوم شود فاجتووا اکره و داشتن مقام بجائی اگرچه در نعمت باشد چون شورش اندوه و کذا فی الصحاح شارحان گفته اند چون بیماری شکم است فامرهم النبی پس امر کرده است ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بلقاح آنکه بیایند بشتر ان شیر دار لقاح بکسر لام جمع لقحه وان یشربوا من ابوالها والبانها و آنکه بنوشند از بولهای شتران و شیرهای آنها اخذ کرده باین حدیث امام محمد طهارت بول را بنص حدیث طهارت سایر بول ماکول اللحم بقیاس بر آن رحمه الله است قول مالک و احمد و شعبی و عطا و نخعی و زهری و ابن سعید و بعضی محدثین شافعیه و نزد امام ابی حنیفه و ابو یوسف و شافعی و جمهور ابوال همه نجس اند بدلیل عموم حدیث استنزهوا من البول فان عامة عذاب القبر منه چه این حدیث شامل است جمیع ابوال را و حمل کنند حدیث باب را بر تداوی بنا بر ضرورت لیکن ابو یوسف و شافعی قائل اند باطلاق تجویز برای تداوی در جمیع ازمان و امام ابی حنیفه حلال نمی دارد تداوی باو درین زمان زیرا که متیقن نیست شفا در آن و تجویز آنحضرت در صورت خاص بوحی بود و علم شفا بآن چنانچه از کلام عینی معلوم شود نقلا عن شمس الائمه و قیاس ابوال مجیر ماکول بر بول ابل چنانچه اسلوب کلام موافق معلوم شود فاسد است بجهت ظهور فرق میان ماکول و غیر ماکول فانطلقوا پس روانه شدند بسوی شتران که

اسماء الرجال

باب مايقول الامام ومن خلفه اذا رفع راسه من الركوع چه چیزی که بگوید امام وکسی که پس اوست وقتی که بردارد سر خود را از رکوع

حدثنا ادم قال حدثنا ابن ابي ذيب عن سعيد المقبري عن ابي هريرة قال كان النبي گفت ابوهریره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اذا قال سمع الله لمن حمده قال اللهم ربنا ولك الحمد وقتی که گفتی سمع الله لمن حمده گفتی ربنا ولك الحمد چنانکه عقب بدیگران در حق خود هم بیان عمل نماید وكان النبي صلى الله عليه وسلم اذا ركع واذا رفع راسه يكبر واذا قام من السجدتين قال الله اكبر
و بود پیغمبر خدا وقتی که رکوع کردی و وقتی که برداشتی سر از سجده تکبیر میگفت و وقتی که استادی از سجدها یعنی بعد از تشهد گفتی الله اکبر در وقت رکوع و سر برداشتن گفتن تکبیر و آخر گفتن الله اکبر محض تفنن عبارتست واین از داب فصحا و بلغا است باب فضل اللهم ربنا لك الحمد در بیان ثواب این کلمات

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن سمي عن ابي صالح عن ابي هريرة ان رسول الله از ابی هریره منقول است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال اذا قال الامام سمع الله لمن حمده فقولوا اللهم ربنا لك الحمد فرمود وقتی که گوید امام
سمع الله لمن حمده بگوئید شما مقتدیان اللهم ربنا لك الحمد فانه من وافق قوله قول الملئكة غفر له ما تقدم من ذنبه بتحقیق کسی که موافق
افتد قول او قول فرشتهارا آمرزیده شود چیزیکه پیش کرده است از گناه حنفیه ومالکیه گفته اند که امام ربنا لك الحمد نگوید و مقتدی سمع الله نگوید و متمسک ایشان
این حدیث است که در وی مقاسمت میان امام و مقتدیان واقع شده باب القنوت در بیان قنوت یعنی دعا که آنحضرت بعد از نماز میکرد
اکثر روات این کتاب مستطاب این ترجمه نقل کرده اند و آنکه بعضی بلفظ باب هم ندارند چیزی نیست از انکه احادیث مذکوره مناسبتی بترجمه باب سابق ندارند مگر
بتکلف تمام حدثنا معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام عن يحيى عن ابي سلمة عن ابي هريرة قال لاقربن صلوة النبي
گفت ابوهریره سوگند بخدا نزدیک گردانم شما را بسوی نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این قول ناظر است که این حدیث مرفوع است نه موقوف بر ابی هریره
فكان ابو هريرة يقنت في الركعة الاخرة من صلوة الظهر وصلوة العشاء وصلوة الصبح پس بود ابوهریره که دعا میکرد
در رکعت آخر از نماز ظهر و عشا و فجر بعد ما يقول سمع الله لمن حمده فيدعو للمؤمنين ويلعن الكفار بعد گفتن سمع الله لمن حمده
پس دعا میکرد مسلمانانرا و لعنت میکرد کافران را این دعا یک وقتی آنحضرت بر کافران میکرد و بعد از ان متروک کرده است چنانکه در حین نزدیک در آب
بسوی باب التكبير معلوم شود و در نماز و تر تفصیل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالى حدثنا عبد الله بن ابي الاسود قال حدثنا اسمعيل
عن خالد الحذاء عن ابي قلابة عن انس قال كان القنوت في المغرب والفجر گفت انس بود قنوت در نماز مغرب و نماز فجر

حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن نعيم بن عبد الله المجمر عن علي بن يحيى بن خلاد الزرقي عن ابيه عن رفاعة بن رافع الزرقي قال
كنا نصلي يوما وراء النبي صلى الله عليه وسلم فلما رفع راسه من الركعة قال سمع الله لمن حمده قال علي بن یحیی گفت بودیم که نماز
میگذاردیم پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس هرگاه برداشت آن حضرت سر خود را از رکوع گفت سمع الله لمن حمده قال رجل وراءه ربنا ولك
الحمد حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه گفت مردی پس آنحضرت ای پروردگار ما و مر تراست حمدی که بسیار پاک از ریا و سمعه بسیار نیکوئی
و برکت کرده شده در ان حمد فلما انصرف قال من المتكلم قال انا قال رايت بضعة وثلثين ملكا يبتدرونها ايهم
يكتبها اول وقتی که باز گشت آن حضرت از نماز فرمود کجاست گوینده این کلمات گفت رفاعه من زانم منم گوینده فرمود دیدم سی و چند فرشتها
را که شتاب میکردند این کلمات را که کدام یکی از ایشان آنرا اول بنویسد نکته درین عدد آنست که حروف این کلمات سی و چند است و در حدیث مسلم اثنا عشر
ملکا مذکور گویا موافق کلمات است والله اعلم باب الطمانينة حين يرفع راسه من الركوع در بیان آرام گرفتن هنگامی که بر میدارد مصلی
سر خود را از رکوع وقال ابو حميد رفع النبي وگفت ابوحمید برداشت سر خود را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واستوى قائما حتى
يعود كل فقار مكانه درست و راست شد در حالیکه استاده است تا آنکه عود کرد هر استخوانهای پشت بجای خود وفقار بفتح فا استخوان صلب

نفسه لقصد اخفاء ... القسطلانی

شيخ الاسلام | كتاب الوضوء

بطريق قصاص بود العرنين في الحرة يستسقون فلا
يسقون و انداخته شدند در سنگستان مدینه در آفتاب
بحالی که طلب آب میکردند و داده نمیشدند آب را و با وجود اجماع
بر عدم جواز منع آب از کسی که واجب القتل است عدم
سقی اینها بجهت عدم حرمت محارب مرتد است چنانکه
گفته اند کسی که نیست که او را اگر آب بقدر وضو او میسر
او را که بنوشاند مرتد را او خود تیمم کند بلکه استعمال نماید اگرچه
مرتد تشنه بمیرد یا بجهت مکافات کفران نعمت آشامیدن شیرهای
شتران بود که حاصل شد بدان شفا قال ابو قلابة فهولاء
سرقوا وقتلوا وكفروا بعد ايمانهم وحاربوا الله و
رسوله گفت ابو قلابه زیرا که این جماعه دزدی کردند و کشتند
و کافر شدند بعد از ایمان و جنگ کردند خدا و رسول
او را اشارتست با عبارات که گفته اند با مقصود نیست
درین چنین جریمه عظیم این عقوبتها بقصد زجر و سیاست
نمود برای صلاح عالم و نظام آن حدثنا ادم
قال حدثنا شعبة قال اخبرنا ابو التياح بفتح فوقیه
و تشدید تحتیه یزید بن حمید عن انس قال كان النبي
بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم يصلي قبل
ان يبني المسجد في مرابض الغنم نماز میگذارد پیش از آنکه
بنا کرده شود مسجد در جای باشیدنهای گوسفندان استدلال
کرده اند بر طهارت پشک و بول غنم ...
نمی باشد ... و در صحیحین از انس مروی است که
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز گذارد بر بوریا در خانه
انس و نیز صحیح شده از عایشه رضی الله عنها بود آنحضرت
که نماز گذارد در حجره یعنی بجای نماز برگ خرما و این دلالت
ندارد بر کثرت وقعد و واقعه کفایت میکند ...
... برای اشتمال این مقام غیر لطیف است ...

و مفاصل آن جمع فقره و فقره بسکون قاف و فتح آن و در بعضی روایات استوی جالساً واقع شده و مراد از رفع رفع از سجده خواهد بود بر این تقدیر مطابق ترجمه موجود آن نمی شود و باب بگر داخل ترجمه جزوی زان گردانند و بعضی از احادیث که مذکور است تائید این قول میکنند چنانکه معلوم شود حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن ثابت قال کان انس بن مالك ینعت لنا صلوة النبی گفت ثابت بود انس بن مالک صفت میکرد برای ما نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فکان یصلی فاذا رفع راسه من الرکوع قام حتی نقول قد نسی پس بود که نماز میکرد و وقتی که بر میداشت سر از رکوع استادی تا آنکه میگفتیم که تحقیق فراموش کرد سجده را حدثنا ابو الولید قال حدثنا شعبة عن الحکم عن ابن ابی لیلی عن البراء قال کان رکوع النبی گفت براء بن عازب بود رکوع پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و سجوده و سجده کردن او و اذا رفع راسه من الرکوع و وقتی که بر میداشتی سر از رکوع و بین السجدتین قریبا من السواء و زمان میان دو سجده نزدیک از برابری یعنی درین چهار حال تطویل میکرد آن حضرت بیک نمط حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن ابی قلابة قال قام مالك بن الحویرث یرینا کیف کان صلوة النبی صلی الله علیه و سلم گفت ابو قلابه استاد مالک که می نمود ما را چگونه بود نماز پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی و ذالك فی غیر وقت الصلوة و این نمودن و تعلیم کردن در غیر وقت نماز بود فقام فامکن القیام پس استاد و درست و محکم کرد قیام را ثم رکع فامکن الرکوع پس رکوع کرد و محکم کرد رکوع را ثم رفع راسه فانصب هنیة پس برداشت سر خود را پس ایستاد یعنی درست کرد اعضا را زمان قلیل و در بعضی روایت انتصب است یعنی استادگی کرد و این معنی ظاهر تر است و در بعضی انصت از انصات یعنی خموشی قال فصلی بنا صلوة شیخنا هذا ابی برید گفت پس نماز کرد با ما نماز شیخ ما ابی برید است بضم با موحده و فتح را و سکون تحتانیه و در اکثر نسخ ابو یزید بیا تحتانیه و زای مکسوره و سکون یای تحتانیه و کان ابو برید اذا رفع راسه من السجدة الاخرة استوی قاعدا ثم نهض و بود ابو برید وقتی که بر میداشت سر از سجده آخر برابر بود در حالی که نشسته بهت و این اشارت بجلسه استراحت میگویند پستر استادی باب یهوی بالتکبیر حین یسجد می افتاد با تکبیر گفتن هنگامی که سجده میکرد و قال نافع کان ابن عمر یضع یدیه قبل رکبتیه و گفت نافع بود ابن عمر که می نهاد دو کف دست را بر زمین پیش از زانوها نیست مذهب مالک و ائمه ثلثه گویند زانوها پیش از دست نهند و تمسک ایشان انیست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم اذا سجد وضع رکبتیه قبل یدیه وقتی که سجده کردی نهادی زانوها پیش از دست رواه فی السنن عن وائل بن حجر و ترمذی گفته حدیث حسن است خطابی گوید این حدیث اثبت است از حدیث تقدیم دست بر زانو و موافق است بمصلی و حسن است در صورت و در نظر گویا از ترجیح القیاس هم میکند و در این حدیث بعضی تکلم کرده اند بضعف حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی ابو بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام و ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هریرة کان یکبر فی کل صلوة من المکتوبة و غیرها فی رمضان و غیره بود ابو هریره که تکبیر میگفت در هر نماز فرض و غیر فرض در رمضان و غیر رمضان فیکبر حین یقوم ثم یکبر حین یرکع ثم یقول سمع الله لمن حمده ثم یقول ربنا و لك الحمد قبل ان یسجد پس تکبیر میگفت هنگامی که می استاد پستر تکبیر میگفت هنگامی که رکوع میکرد و پستر میگفت این کلمات را پیش از آنکه سجده کند ثم یقول الله اکبر حین یهوی ساجدا پستر میگفت الله اکبر هنگامی که می افتاد بحالیکه ساجد است ثم یکبر حین یرفع راسه من السجود ثم یکبر حین یسجد ثم یکبر حین یرفع راسه من السجود پستر تکبیر میگفت هنگامی که بر میداشت سر از سجده ثم یکبر حین یقوم من الجلوس فی الاثنتین پستر تکبیر میگفت هنگامی که می ایستاد از نشستن در دو رکعت یعنی بعد تشهد و یفعل ذلك فی کل رکعة حتی یفرغ من الصلوة و میکرد آنچه مذکور شد از تکبیرات در هر رکعت تا آنکه فارغ می شد از نماز ثم یقول حین ینصرف و الذی نفسی بیده انی لاقربکم شبها بصلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم پستر میگفت ابو هریره هنگامی که بر میگشت از نماز و سوگند کسی که ذات من در دست قدرت اوست تحقیق من نزدیکترین شما ام از روی شباهت بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان کانت هذه لصلوته حین فارق الدنیا تحقیق هست این نماز هر آینه نماز آن حضرت هنگامی که گذاشت دنیا را و اختیار کرد عقبی را قالا و قال ابو هریرة

شیخ الاسلام | | کتاب الوضوء

تغیر صفتاز نجاست باتفاق پلید گردد قال حماد لا باس بریش المیتة و گفت حماد بن ابی سلیمان شیخ ابی حنیفه باک نیست بر ریش حیوان مرده که در آب و نحو آن افتد و استعمال و فرق نیست در حیوان ماکول و غیر آن و قال الزهری فی عظام الموتی نحو الفیل و غیره و گفت زهری در استخوانهای حیوانات مرده مانند فیل و جز آن از آنچه خورده نمی شوند ادرکت ناسا من سلف العلماء یمتشطون بها و یدهنون فیها لا یرون به باسا دریافتم مردم بسیاری را از علمای پیشین که شانه می ساختند بآن استخوانها و روغن میکردند در آن بجائی که نمی دیدند بدان باکی و این دلیل طهارت است نزد ایشان و مسئله نجاست عظم و ریش و طهارت آنها مبنی است بر ثبوت حیات و عدم آن اینها را پس این هر دو طاهر اند نزد ابی حنیفه زیرا چه حیات نیست دران بدلیل عدم تالم ببریدن آن و چون حیات نباشد موت حلول نخواهد کرد زیراچه موت زوال حیات است و نجس اند نزد مالک و شافعی لیکن نزد مالک عظم فیل طاهر است بذکوة زیراچه غیر ماکول طاهر میشود بذکوة نزد وی و نزد شافعی ذکوة عمل نمیکند و در وی و قال ابن سیرین و ابراهیم لا باس بتجارة العاج و گفت محمد بن سیرین و ابراهیم نخعی باک نیست بتجارت و فروخت عاج پس طاهر شد زیراچه بیع نجس جایز نیست عاج بتخفیف جیم جوهری گفته استخوان فیل است و مشهور خاص دندان فیل است و انکار کرده خلیل این که نام کرده شود غیر دندان فیل را عاج و بعضی گویند استخوان پشت باخه است حدثنا اسمعیل بن ابی اویس قال حدثنی مالك عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة عن ابن عباس عن میمونة ان رسول الله تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم سئل عن فارة سقطت فی سمن پرسیده شد از حکم موشی که افتاد در روغنی و مرد فقال القوها و ما حولها و کلوا سمنکم پس فرمود بیندازید آن موش را و در روغنی که بر گرد اوست و بخورید روغنهای خود را مراد روغن بسته است بقرینه و ما حولها چه روغن گداخته حول در وی متحقق نشود بجهت سرایت بعض بسوی بعض و تحقیق صریح است تقیید جامد در روایة ابی داود و نسائی همین است حکم هر جامد بالاتفاق و لیکن این وقتیست که یقین شود که چیزی از اجزا نجس از ما حول بیرون نرسیده اما در مایع سائل باشد از روغن و جز آن نزد جمهور حکم آب طهور نجس میشود تمام

فكان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين يرفع راسه يقول سمع الله لمن حمده ربنا ولك الحمد
وگفتند ابوبکر بن عبدالرحمن و ابوسلمه که مذکور اند در اسناد وگفت ابوهریره و بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی هنگامی که بر داشتی سر از رکوع میگفت سمع الله الخ یدعو
لرجال در حالی که دعا میکرد مر جمعی را از مسلمانان مر کافران فيسميهم باسمائهم فيقول اللهم انج الوليد بن الوليد وسلمة بن
هشام و عياش بن ابی ربيعة پس نام میبرد مسلمانان را بنامهای ایشان و میگفت خداوندا نجات ده از محنت ولید و سلمه و عیاش را ولید
برادر خالد بن ولید است و عیاش و سلمه برادران ابوجهل اند که در باطن مسلمان بودند و کفار آنها را نمیگذاشتند والمستضعفين من المؤمنين مجمل
میفرمود و نجات ده مر ناتوانان را از مسلمانان اللهم اشدد وطأتك على مضر واجعلها عليهم سنين كسني يوسف خداوندا
سخت کن عقوبت و عذاب خود را بر قوم مضر که کفار قریش اولاد مضر اند و بگردان عقوبت را یا ایام را بر ایشان سالها چون سالهای قحط زمان یوسف علیه السلام
در امتداد زمان محنت و بلا و رسیدن در غایت شدت رنج و ابتلا مر او را سالها زمان قحط است واهل المشرق يومئذ من مضر مخالفون له
واهل مشرق از قوم مضر در نبوت مخالف بودند مر آنحضرت را **حدثنا** علي بن عبدالله قال حدثنا سفيان غير مرة عن الزهري گفت
علی بن عبدالله حدیث کرد ما را سفیان از زهری زیاده بر یکبار قال سمعت انس بن مالك يقول سقط رسول الله صلى الله عليه وسلم
عن فرس وربما قال سفيان من فرس گفت زهری شنیدم انس بن مالک را که میگفت افتاد رسول خدا از اسپ و بسا است که گفت
سفیان من فرس یعنی تبدیل عن بمن فجحش شقه الايمن پس خراشیده شد جانب راست از بدن آنحضرت فدخلنا عليه نعوده
پس در آمدیم بر آن حضرت در حالی که عیادت می کنیم او را فحضرت الصلوة فصلى بنا قاعدا وقعدنا پس حاضر شد وقت نماز پس نماز گذارد
با ما در حالی که قاعد بود و نشستیم ما وقال سفيان مرة گفت سفیان یکبار این عبارت صلينا قعودا نماز گذاردیم در حالی که ما نشسته بودیم
فلما قضى الصلوة قال انما جعل الامام ليؤتم به و وقتی که تمام کرد نماز فرمود گردانیده نشده است امام مگر از برای آنکه اتباع کرده شود
فاذا كبر فكبروا واذا ركع فاركعوا وقتی که تکبیر گوید امام تکبیر گوئید شما و وقتی که رکوع کند رکوع کنید واذا رفع راسه فارفعوا وقتی که سر
بردارد از رکوع پس سر بردارید واذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا ربنا ولك الحمد واذا سجد فاسجدوا و وقتی که گفت سمع الله پس
بگوئید شما ربنا ولک الحمد و وقتی که سجده کند سجده کنید شما قال سفيان كذا جاء به معمر گفت سفیان مر علی ابن عبدالله مدینی را که شیخ بخاری است
و وی چنانکه روایت از سفیان نیز روایت از معمر و وی از زهری آیا همچنین آورده است این را معمر قلت نعم گفتم آری این مقوله علی بن عبدالله مدینی
است قال لقد حفظ گفت علی بن عبدالله شیخ مولف گفت سفیان بتحقیق خوب یاد داشته است معمر از زهری که فراموش نکرده است كذا
قال الزهري ولك الحمد این هم مقوله سفیان است یعنی چنانکه معمر نقل کرده همچنان گفته است زهری بزیادتی واو در ولک الحمد حفظت
من شقه الايمن سفیان گوید یاد گرفته ام از زهری لفظ شقه الايمن فلما خرجنا من عند الزهري قال ابن جريج وانا عنده
فجحش ساقه الايمن گفت ابن جریج و من نزد زهری بودم که بدل لفظ شق ساق گفته است بر این تقریر قول وانا عنده مقوله ابن جریج است و ضمیر عنده
راجع بزهری گفته اند احتمال دارد که مقوله سفیان باشد و ضمیر راجع بابن جریج و مقوله ابن جریج قال فجحش ساقه الايمن است و تصویب کرده اند این احتمال را ب
فضل السجود در ثواب سجده **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سعيد بن المسيب وعطاء بن
يزيد الليثي ان اباهريرة اخبرهما ابا هریره خبر داد سعید و عطا را ان الناس قالوا يا رسول الله هل نرى ربنا يوم القيامة
بتحقیق مردم گفتند ای رسول خدا آیا ببینیم پروردگار خود را روز قیامت قال هل تمارون في القمر ليلة البدر ليس دونه
سحاب قالوا لا يا رسول الله فرمود آیا شک میکنید در دیدن ماه شب بدر در حالی که نیست نزد وی ابری گفتند نی ای رسول خدا شک نداریم در
دیدن قال هل تمارون في رؤية الشمس ليس دونها سحاب قالوا لا فرمود آیا شک دارید در دیدن آفتاب در حالی که نیست

اسماء الرجال

شيخ الاسلام | كتاب الوضوء

و در شده که سوش بسیر دور دلی گردانیده با هم چند آب تلمیح کنند تا آنکه عود کند بقدری که بود و گرده شود همچنان سه بار کذا فی جامع الصغیر للتمرتاشی و در تجنیس گفته اگر ریخته شود در روی شده چندان از آب و حوض داده شود تا باقی ماند مقدار آن که بود پاک گردد **حدثنا** علي بن عبدالله مدینی قال حدثنا معن ابن عیسی ابو یحیی قزاز بقاف و دو معجمه اول متوفی سنه یکصد و نود و هشت قال حدثنا مالك عن ابن شهاب عن عبيدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود عن ابن عباس عن ميمونة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم سئل عن فارة سقطت في سمن فقال خذوها وما حولها فاطرحوه پس فرمود بگیرید آن موش را و روغن گرد آن را پس بیندازید آنچه گرفته اید قال معن حدثنا مالك ما لا احصيه يقول مقوله علی بن عبدالله است که گفت معن حدیث کرد ما را مالک آنقدر که ضبط نمی توانم کرد که میگفت در سیاق اسناد آنچه عن ابن عباس عن ميمونة یعنی ابن هر دو را ذکر میکرد چنانکه بعضی در روایت این حدیث از مالک یکی را ترک کنند و بعضی هر دو را **حدثنا** احمد بن محمد بن موسى مروزی معروف بمردویه سنه دو صد و سی و پنج قال حدثنا عبدالله بن مبارك قال اخبرنا معمر بن راشد عن همام بن منبه عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال كل كلم يكلمه المسلم في سبيل الله هر جراحتی که زخمی کرده میشود آن مسلمان در راه خدا کلم بالفتح خسته کردن يكون يوم القيمة كهيئتها اذ طعنت میباشد آن زخم روز قیامت بهیئت خود وقتیکه زخم زده شده تفجر دما روان میشود بخون تفجر روان شدن آب اللون لون الدم رنگش رنگ خون است والعرف بفتح مهمله و سکون را عرف المسك و بویش بوی مشک شارحان در اینجا در مناسبت این حدیث بباب تکلفات کنند و اعتراف آرند به بعد و نا تمامی آن و اکثر کلمات ایشان دائر اند در استدلال بتغیر دم ببوی مشک بر تغیر حکم آب بتغیر احد اوصاف و بهترین طرق مذکوره که توان نقل کرد آنکه تبدل صفه موثر است در موصوف بس چنانکه تغیر صفه دم ببوی خوش بر آورد آنرا از ذم بسوی مدح همچنین تغیر صفه آب باحد اوصاف بنجاست می برآرد آنرا از صفه طهارت بسوی نجاست ظاهر است که مقصود قائل بیان حجت تنویر است مذهب نجاست آب بمجرد تغیر نه استدلال بر آن تا وارد شود که غایت دلالت مذکور بر حصول تنجس تغیر است انحصار حصول آن در وی و مدعا این است لیکن تنویر و تاکید تبدل حکم طهارت و

اسماء الرجال

نزد او بری گفتند فی قال فانكم ترونه كذلك فرمود پس تحقیق شما خواهید دید خدا را چنین يحشر الناس يوم القيامة فيقول
من كان يعبد شيئا فليتبعه برانگیخته می شوند مردم در روز قیامت پس میگوید خدا کسی که بود عبادت میکرد چیزی را پس پی او رود فمنهم
من يتبع الشمس ومنهم من يتبع القمر ومنهم من يتبع الطواغيت پس بعضی از ایشان در پی آفتاب میروند و بعضی در پی ماه و بعضی در پی
بتان و شیاطین وتبقى هذه الامة فيها منافقوها و باقی می ماند این امت مرحومه محمدیه بجائی که در میان ایشان منافقان این امت هم باشند
چون منافقان در دنیا پوشیده بودند در میان مسلمانان در آخرت نیز در میان ایشان میدر آیند باميد آنکه منتفع گردند و رسوا نشوند تا آنکه زده میشود میان
ایشان قلعه که مر او را بسیست و موجب حجاب و عذاب میگردد فياتيهم الله تبارك وتعالى پس می آید ایشان را خدای بزرگ و برتر فيقول
انا ربكم پس میگوید خدا من پروردگار شما ام اینها منکر میشوند و پناه میجویند بخدا از وی نظاهر آنکه نمی یابند بصفاتی که از انبیا دریافته و بدان اعتقاد
کرده بودند فيقولون هذا مكاننا پس میگویند که این جای ماست نمیرویم از اینجا حتى ياتينا ربنا تا آنکه بیاید ما را پروردگار ما
فاذا جاء ربنا عرفناه پس وقتی که می آید پروردگار ما شناسیم او را بدستوری که اعتقاد کرده ایم و نیز گویند که در آخرت همه علوم ضروری خواهد شد
فياتيهم الله فيقول انا ربكم فيقولون انت ربنا پس می آید ایشان را خدا و ظاهر می شود بصفات معروفه و درین وقت
منافقان از مومنان ممتاز و جدا می شوند گفته اند تواند که اول قول منافقان باشد و ثانی قول مومنان و بعضی گفته اند که در صورت اول فرشته می آید مراد
ملك است حذف کرده اند مضاف و مضاف الیه را هم مضاف ساخته اند قاضی عیاض ترجیح کرده این احتمال را و بعضی رد آن کرده که فرشته معصوم
است انا ربكم چون تواند گفت که موجب کفر است انتهی عجب است از صاحب این رو که بر خدا تجویز کذب کرده که بر خلاف واقع انا ربكم میگوید مگر آنکه گویم قائل
در صورت هم خداست لیکن متجلی شده است در غیر صورت معتقد مسلمانان والله اعلم فيدعوهم ويضرب الصراط بين ظهراني جهنم
پس میخواند خدا ایشان را و زده می شود صراط بر وسط دوزخ ظهرانی بفتح معجمه و سکون ها و فتح نون تثنیه ظهر است که الف و نون را جهت مبالغه زیاده کرده
اند و مراد وسط جهنم است فاكون اول من يجيز من الرسل بامته پس می باشم من نخستین کسی از پیغمبران که میگذرد از صراط با امت خود
ولا يتكلم يومئذ احد الا الرسل و سخن نمیکند درین روز هیچ کسی مگر پیغمبران مراد سخن شفاعت است و گویا پیش از فتح باب شفاعت فرموده اند
و گرنه اولیا و مقربان را نیز شفاعتی در حق عاصیان و متوسلان خود خواهد بود و تخصیص کرده اند بعضی که مراد وقت عبور از صراط است وكلام الرسل
يومئذ اللهم سلم سلم و سخن پیغمبران درین روز آنیست که خداوندا سلامت عطا کن سلامت عطا کن از شفقت بر خلق خدا وفي جهنم
كلاليب مثل شوك السعدان و در دوزخ قلابهاست مانند خار درخت سعدان کلالیب جمع کلوب است بفتح کاف و ضم لام مشدده و آن
مانند آلتی است که بدان دلو از چاه میکشند و در صحاح لغت گفته که بمعنی اره است و سعدان بضم سین مهمله درختی است که از چند جانب خار دارد و مانند
خار خسک هل رايتم شوك السعدان قالوا نعم آیا دیده اید خار سعدان را گفتند آری قال فانها مثل شوك السعدان
فرمود آن کلالیب مانند خار سعدان است غير انه لا يعلم قدر عظمها الا الله جز آنکه نمیداند کسی مقدار کلانی آنرا مگر خدا
تخطف الناس باعمالهم می رباید مردم را بسبب بدی عملهای ایشان یا بقدر عملهای ایشان از صراط فمنهم من يوبق بعمله
پس بعضی از ایشان کسی است که هلاک کرده می شود بسبب عمل او ومنهم من يخردل ثم ينجو و بعضی از ایشان کسی است که دانه دانه
و ریزه ریزه کرده می شود پستر نجات می یابد حتى اذا اراد الله رحمة من اراد من اهل النار امر الله عز وجل الملئكة
ان يخرجوا من كان يعبد الله تا وقتی که میخواهد خدا مهربانی کسی را که خواسته از دوزخیان که مومنان عاصی بودند میفرماید خدای قوی
و بزرگ فرشتهارا اینکه برآرند کسی را که عبادت میکرد خدای را فيخرجونهم ويعرفونهم باثار السجود پس می برآرند این مسلمانان را و
می شناسند ایشان را بعلامت نور سجده بر اعضای ایشان وحرم الله على النار ان تاكل اثر السجود و حرام کرده است

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

بن ذکوان ان عبد الرحمن بن هرمز بضم ها و میم الاعرج
حدثه انه سمع ابا هريرة يقول انه سمع رسول الله
عبد الرحمان حدیث کرد ابا الزناد را که وی شنید ابا هریره را که
میگفت که وی شنید پیغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم
يقول نحن الاخرون السابقون میفرمود ما خود بدولت
اتباع آخریم از روی زمان و خلقت و سابقیم در فضل و منزلت
با کثرت ثواب و تقدم در حشر و نشر و حساب و در آمدن بهشت
و باسناده و هم باسناد سابق این حدیث ایجاد است قال
لا يبولن احدكم في الماء الدائم فرمود آنحضرت باید که بول
نکند یکی از شما در آبی که ایستاده است الذي لا يجري یعنی آنچنان
که جاری نیست تفسیر است دائم را و اشعار است بآنکه آب
جاری پلید نمیشود ثم يغتسل فيه پستر وی غسل کند در آن
آب و در روایت مسلم يغتسل منه بالجزم این جمله گویا علت است نهی را
یعنی آب که بکار طهارت آید بول در وی البته نشاید و قید
اغتسال اتفاقی است و وضو نیز همین حکم دارد و در روایت
ابی حنیفه باسناد وی از ابو هریره ثم يغتسل عنه او يتوضا و
غایط نیز در حکم بول است بلکه سخت تر است از آن و این
مخصوص بآب قلیل است بر اختلاف ایشان در حد قلت
چه اگر کثیر باشد حکم جاری دارد و نجس نمیگردد و بعضی عام داشته
که اگر کثیر هم باشد و متنجس نگردد بول کردن خوب نیست شاید
که او را دیده و دیگران هم بول کنند و عادت گردد و رفته رفته
صفت آب تغیر یابد و نهی بر تقدیر اول برای تحریم است و بر تقدیر
ثانی برای کراهت و تواند که نیز برای تحریم باشد بجهت سد ذریعه
که مقتضی تنجس است چنانکه معلوم شد و آنکه در حدیث
بیر بضاعه واقع شده که الماء طهور لا ينجسه شيء و تمسک کنند
بدان اصحاب ظواهر بر عدم تنجس آب از هیچ چیز بهیچ حال روان
باشد یا ایستاده کم باشد یا بسیار تغیر یابد صفت وی یا نیابد
محمول بر آب کثیر است و بیر بضاعه نیز چشمه بود و آب بسیار رو
راهی بباغها میرفت و دانست باید آنکه نحن الاخرون السابقون با جمله
لا يبولن تا آخر یک حدیث است یا دو حدیث جزم کرده بعضی
باول و عدم ذکر جمله اولی در طریق دیگر این حدیث از ابو هریره و قول
مصنف در اثنای سیاق متن و باسناده شاهد بر خلاف آنست
ولیکن توان گفت که زیادت ثقه مقبول است و جایز است که
ابو الیمان از ابو هریره باین طریق خود بدولت چنین روایت کرده
اگرچه در طرق دیگر کمتر از آن مروی گشته و این قصر و نشر در روایة
راجع بصواب دید شیوخ است و قول وی و باسناده شاید که
اشاره باین معنی باشد و برین تقدیر در تناسب اجزای حدیث
آنچه توان گفت آنست که جمله اولی بیان سبقت تمیم مکارم
اخلاق است که منجمله آن اجتناب از بول در آب غیر جاریست
و بنی اسرائیل اگرچه در اجتناب از نجاست تشدد داشتند
لیکن میان این و آن فرق مبین است و تلازمی به عسقلانی
گفته صواب آنست که بخاری در غالب ذکر میکند حدیث را
چنانچه شنیده است بتمام چه اصل وی جای دلالة مطلوب
را و امثال آن در کتاب وی بیشتر است و تحقیق واقع شده

خدا بر آتش اینکه خورد مواضعی که اثر سجده دارد و آن هفت عضو است پیشانی و دو دست و دو زانو و دو پای فیخرجون من النار پس بر آورده می شوند از آتش فکل ابن آدم یاکله النار الا اثر السجود پس هر ابن آدم میخورد او را آتش مگر مواضع آثار سجده را و همین جز این حدیث مناسبت ترجمه است فیخرجون من النار قد امتحشوا پس بر آورده می شوند از آتش بحالی که سوخته شده اند فیصب علیهم ماء الحیوة پس ریخته می شود بر ایشان آب حیات که بر هر که ریخته می شود یا بخورد آنرا هرگز نمیرد فینبتون کما تنبت الحبة فی حمیل السیل پس میرویند چنانچه میرویدانه در گل سیلاب حبه بکسر حمله دانه صحرائی که قوت آن انی باشد حمیل بفتح مهمله گلی که سیلاب می آرد و دانه صحرائی در این گل زود میروید و تشبیه در سرعت روئیدن است ثم یفرغ الله من القضاء بین العباد پستر فارغ میشود خدا از حکم کردن میان بنده های مومن و کافر بهشتی و دوزخی و یبقی رجل بین الجنة و النار و باقی میماند مردی میان بهشت و دوزخ وهو آخر اهل النار دخولا الجنة مقبلا بوجهه قبل النار و آن مرد آخر دوزخیان است از روی در آمدن در بهشت در حالی که روکننده است جانب دوزخ فیقول یا رب اصرف وجهی عن النار قد قشبنی ریحها واحرقنی ذکاءها پس میگوید ای پروردگار بگردان روی مرا از جانب دوزخ بتحقیق هلاک کرد و زهرناک ساخت مرا بوی او و سوخت مرا زبانه آتش او فیقول هل عسیت ان فعل ذلک بک ان تسال غیر ذلک فیقول لا وعزتک پس میگوید پروردگار آیا نزدیک هستی تو اگر کرده شود این صرف را بتو اینکه سوال کنی جز آن پس میگوید نی سوگند عزت تو فیعطی الله ما شاء من عهد و میثاق پس میدهد خدا را چیزی که خواسته از سوگند و پیمان فیصرف الله وجهه عن النار پس میگرداند خدا روی او را از جانب دوزخ فاذا اقبل به علی الجنة رای بهجتها سکت ما شاء الله ان یسکت پس وقتی که روی کرد در بهشت دید خوبی و تازگی بهشت را خاموش کرد زمانی که خواسته خدا اینکه خموش کند ثم قال یا رب قدمنی عند باب الجنة پستر گفت ای پروردگار من پیش بر مرا نزد در بهشت فیقول الله الیس قد اعطیت العهود و المیثاق ان لا تسال غیر الذی کنت سالت پس میگوید خدا مر او را آیا نیست که بتحقیق داده تو سوگند و پیمان که سوال نکنی جز آنکه سوال کرده بودی فیقول یا رب لا اکون اشقی خلقک پس میگوید آن مرد ای پروردگار نمیتوانم بود بدبخت ترین آفریدهای تو که راه بهشت نداشته باشم فیقول فما عسیت ان اعطیت ذلک ان تسال غیره فیقول لا وعزتک لا اسالک غیر ذلک پس میگوید پروردگار پس قریب هستی تو اگر داده شوی این را سوال کنی جز آن پس میگوید نی بحق عزت تو سوال نکنم غیر آنرا فیعطی ربه ما شاء من عهد و میثاق فیقدمه الی باب الجنة پس میدهد پروردگار خود را چیزی که خواست از عهد و میثاق پس پیش میبرد او را خدا بسوی در بهشت فاذا بلغ بابها فرای زهرتها و ما فیها من النضرة و السرور وقتی که رسید در بهشت را پس دید خوبی و تازگی بهشت را و چیزی که در وی است از تازه روئی و خورمی فیسکت ما شاء الله ان یسکت پس خموشی میکند از شرم و حیای پروردگار مدتی که خواسته خدا سکوت او را فیقول یا رب ادخلنی الجنة پس میگوید ای پروردگار در آر مرا بهشت را فیقول الله تعالی ویحک یا ابن آدم ما اغدرک وای بر تو ای پسر آدم چه بیوفا و عهد بودی ویح کلمه ترحم است چنانکه ویل کلمه عذاب جوهری هر دو بیک معنی نیز گفته ما اغدر صیغه تعجب است الیس قد اعطیت العهود و المیثاق ان لا تسال غیر الذی اعطیت آیا نیست که داده عهد و پیمان که سوال نکنی جز آنکه داده شده فیقول یا رب لا تجعلنی اشقی خلقک فیضحک الله منه ثم یاذن له فی دخول الجنة پس میگوید ای پروردگار مگردان مرا بدبخت ترین آفریدهای تو پس خنده میکند خدا از حال او و مراد از لازم خنده است که رضامندی و خواست نیکی است بوی پستر اذن میدهد او را در در آمدن بهشت فیقول تمن فیتمنی حتی اذا انقطع امنیته قال الله عزوجل زد من کذا و کذا اقبل یذکره ربه پس میگوید پروردگار بخواه آرزوی خود را پس میخواهد تا وقتی که تمام می شود

پلیدی در نماز او جیفه یا مرداری لم تفسد علیه صلوته فاسد نمی شود بر وی نماز او یعنی اگرچه تا دیر بر بدن باند ملوث گردد چه ظاهر است که اگر دور کند آن را فی الحال مانعی نماز او را باقی بماند صحیح است اتفاقا وکان ابن عمر اذا رای فی ثوبه دما و هو یصلی وضعه و مضی فی صلوته و بود ابن عمر چون میدید در جامه خود خونی در حالی که نماز میکرد می نهاد جامه از بر دیگذشت در نماز خود و تمام میکرد حاصلش آنکه با لوث نجاست دیده و دانسته نماز نمی کرد جایز نمی دید و آنچه نادانسته واقع شده آنرا فاسد نمی دانست و اعاده نمیکرد شیخ ابن حجر گفته این اثر اقتضا میکند تفرقه را میان ابتدا و دوام یعنی علم آن در ابتدا نماز مانع انعقاد است و اما بعد شروع در اثنا نماز یا بعد از آن اگر علم حادث شود انقدر که ادا کرده تباه نشود استدلال کرده مولف از حکم حدوث علم نجاست سابقه بر حکم حدوث نجاست و لیکن ظاهر است که ابن عمر بعد علم دور کرده مایه فساد را از خود و بر جا نداشت مصاحبت آنرا وقال ابن المسیب و الشعبی اذا صلی و فی ثوبه دم او جنابة و گفت ابن مسیب و شعبی که هر دو تابعی جلیل القدر اند چون نماز گذارد کسی در حالی که در جامه وی خون است یا اثر جنابت یعنی منی او لغیر القبلة یا نماز کند بغیر جانب قبله بغلبه ظن پستر مطلع شود بر احوال او تیمم فصلی ثم ادرک الماء فی وقته یا نایافته آب تیمم کند و نماز گذارد پس از آن دریابد آب را در وقت آن نماز لا یعید اعاده نکند نماز را در خصوص تنها با آنکه شرط صحت نماز طهارت جامه در اول است و استقبال قبله در سوم طهارت مصلی در اخیر خلل افتاده و همین است مذهب ائمه اربعه در دو مسئله اخیر مگر قول جدید شافعی در مسئله قبله که وجوب اعاده است و اما در مسئله نماز در جامه نجس جمعی از صحابه و تابعین همین اند و مروی است از مالک و ربیعه وجوب اعاده در وقت آن و اگر برود وقت قضا واجب نگردد و از شافعی وجوب اعاده مطلقا و قول احمد نیست و ظاهر و استدلال بر ترجمه همین مسئله است

حدثنا عبدان بن عثمان بن جبله بفتح جیم و موحده قال اخبرنی ابی عن شعبة عن ابی اسحق سبیعی بفتح مهمله تابعی عن عمرو بن میمون ازدی تابعی کبیر است اسلام آورده در زمان آنحضرت و برویت مشرف نشده سنه هفتاد و پنج مات غیر عمرو بن میمون جزری است که عنقریب گذشت از عبد الله بن مسعود قال بینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ساجد در اثنا آنکه آنحضرت سجده کننده است ح تحویل است قال وحدثنی احمد بن

آرزو ہای او گفت خدا یا زیاده کن از چنین و چنان که یاد داد او را تا همیش می آید خدا در حالی که یاد مید بهاو را از نعمتها او کراميها حتى اذا انتهت

به الاماني قال الله تعالى لك ذلك و مثله معه تا وقتی که تمام شد بوی آرزو ہای ی گفت خدای بر ترم تراست آنچه خواستی و دیگر مانند

آن باوی وقال ابو سعيد الخدرى لابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله عز وجل لك ذلك

وعشرة امثاله و گفت ابو سعید مر ابو ہریره را که بتحقیق پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باو بر وی فرموده گفت خدای قوی و بزرگ

مر تراست این و ده مانند آن قال ابو هريرة لم احفظ من رسول الله گفت ابو ہریره یاد ندارم از پیغمبر خدا صلى الله

عليه وسلم الا قوله لك ذلك ومثله معه مگر قول او این مر تراست و مانند این باوی قال ابو سعيد اني سمعته يقول

ذلك لك وعشرة امثاله گفت ابو سعید بتحقیق من شنیده ام که میفرمود این مر تراست و ده مانند این باب يبدي ضبعيه

ويجافي في السجود ظاهر میکند مصلی میانه بازوها را و دور میدارد شکم را از رانها ضبع بفتح معجمه و سکون موحده میانه بازو و بعضی گویند گوشت

بازو که زیر بغل است حدثنا يحيى بن عبد الله بن بكير قال حدثني بكر بن مضر عن جعفر بن ربيعة عن ابن هرمز

عن عبد الله بن مالك ابن بحينة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا صلى فرج بين يديه حتى يبدو

بياض ابطيه بود پیغمبر خدا وقتی که نماز گذاردی کشاده میکرد میان دو دستها تا آنکه ظاهر می شد سفیدی بغلهای آن حضرت

وقال الليث حدثني جعفر بن ربيعة نحوه و گفته است لیث بن سعد حدیث کرد مرا جعفر بن ربیعه مانند حدیث مذکور بحسب معنی

باب يستقبل القبلة باطراف رجليه مصلی استقبال میکند قبله را باطراف پایها یعنی انگشت در نشستن جانب قبله

میکند قاله ابو حميد الساعدي عن النبي صلى الله عليه وسلم گفته است این را ابو حمید از پیغمبر خدا باب

اذا لم يتم السجود وقتی که تمام نکند مصلی سجود را حدثنا الصلت بن محمد قال حدثنا مهدي بن ميمون عن واصل

عن ابي وائل عن حذيفة انه رأى رجلا لا يتم ركوعه ولا سجوده فلما قضى صلوته قال له حذيفة ما صليت

از حذیفه روایت است که دید مردی را که تمام نمیکند رکوع را و نه سجود را پس هرگاه تمام کرد نماز را گفت مر او را حذیفه نمازی نکرده تو قال واحسبه

قال لو مت مت على غير سنة محمد صلى الله عليه وسلم گفت ابو وائل گمان می برم حذیفه را که گفت که اگر مردی مردی بر غیر طریقه

دین محمد رحمت کناد خدا بروی و سلامت باب السجود على سبعة اعظم در بیان سجده کردن بر هفت استخوان حدثنا قبيصة قال

حدثنا سفيان عن عمرو بن دينار عن طاؤس عن ابن عباس قال امر النبي صلى الله عليه وسلم ان يسجد على سبعة اعضاء

گفت ابن عباس امر کرده شد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی اینکه سجده کند بر هفت اعضا ولا يكف شعرا ولا ثوبا و باز ندارد موی را

و جمع نکند و نه جامه را از اینکه بیفتد بر زمین الجبهة واليدين والركبتين والرجلين بیان هفت عضو است که آن پیشانی است

و دو کف دست و دو زانو و دو پای یعنی انگشتان پای و در ترجمه هفت استخوان گرفته با آنکه در حدیث هفت عضو واقع است و هر عضو چند استخوان

دارد حدثنا مسلم بن ابراهيم قال حدثنا شعبة عن عمرو عن طاؤس عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم

قال امرنا ان نسجد على سبعة اعظم ولا نكف شعرا ولا ثوبا فرمود امر کرده شدیم این را که سجده کنیم بر هفت استخوان و باز نداریم

موی سر را و نه جامه را جمع کنیم در این حدیث بجای اعضا اعظم واقع شده ذکر جزو و اراده کل کرده حدثنا آدم قال حدثنا اسرائيل

عن ابي اسحق عن عبد الله بن يزيد الخطمي قال حدثنا البراء بن عازب وهو غير كذوب قال كنا نصلي خلف النبي

حدیث کرد مرا براء بن عازب و حال آنکه او نه دروغ گوست گفت بودیم که نماز میکردیم عقب پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فاذا

قال سمع الله لمن حمده لم يحن احد منا ظهره حتى يضع النبي صلى الله عليه وسلم جبهته على الارض پس وقتی که گفتی

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

ابن ہشام بن مغیره است کنیت کرده بود او را آنحضرت بابی جہل و پیش از این ابو الحکم یا ابو الولید میگفتند و فرمود و قت

موت او مرد فرعون این امت است اذ قال بعضهم لبعض ایکم يجيء بسلا جزور بني فلان ناگاه گفت بعضی از ایشان

مر بعض دیگر را کدام کس شما بیارد سلا شتر کشته اولاد فلان را سلا بفتح مهمله و قصر پوستی که در وی بچه میباشد از جاریا و آنچه در آدمی میباشد آن را مشیمه گویند و بعضی اول

را عام گویند جزور بفتح جیم شتر که پاره پاره کرده شود فيضعه على ظهر محمد اذا سجد پس بنهد آن را بر پشت

محمد وقتیکه سجده کند و در روایت دیگر پیش از این جمله دیگر زیاده کرده پس قصد کند آنکس بسوی سرگین آن شتر و خون وی

و مهلت دهد تا آنکه سجده کند فانبعث اشقى القوم پس برخاست و برفت بدبخت ترین آن گروه که عقبه بن ابی معیط باشد و او را اشقی گفتن با آنکه ابو جهل سر گروه ایشان

بعد وی امر کرده بود بآیین زیرا که مباشرت فعل قوی تر است از سبب بودن فجاء به ونظر پس آورد آن را و منتظر ماند

حتى اذا سجد النبي تا آنکه چون سجده کرد پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم وضعه على ظهره بين كتفيه نهاد

آن بدبخت آنچه آورده بود بر پشت مبارک میان دو شانه وانا انظر لا اغير شيئا و من نگاه میکردم و هیچ نمی توانم واداشتن چیزی را از فعل بد ایشان لو كانت لي منعة کاشکی بودی مرا گروهی تا باز داشتمی گفته است این را بنابر آنکه نبود او را قبیله بمکه و در قاموس گفته منعه بتحریک جمع مانع است و آنکس در عزت دفعه است بتحریک و گاه سکون نیز آمده یعنی با وی کسی است از قبیله او که مانع می باشد او را انتهی

قال فجعلوا يضحكون ويحيل بعضهم على بعض گفت راوی پس گشتند که خنده میکردند این اشقیا و حواله میکردند این گستاخی را بعضی بعضی دیگر را از روی استهزا مائل میشدند بر یکدیگر از خوشی و خنده احاله بر چسبیدن بر پشت است و در یکی آوردن بر کاری و حواله کردن کذا فی الصراح و در روایت مسلم میل بمیم آمده از میل و رسول الله و حال آنکه پیغمبر خدا

سمع الله لمن حمده خم نمیکرد هیچ کسی از ما پشت خود را تا آنکه می نهاد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پیشانی خود را بر زمین در وجه دلالت این حدیث بر ترجمه گفته اند عادت آنست که سجده بر جبهه نمی شود مگر با استعانت شش عضو دیگر پس ذکر جبهه مستلزم ذکر همه اعضا خواهد بود و قسطلانی تطبیق حدیث بر ترجمه اینچنین میکند که ذکر جبهه از جهت تمام پیشانی اوست از اینجاست که هیچکس در وجوب سجده بجبهه اختلاف نکرده بخلاف باقی اعضا و میگوید که حدیث دلالت بر نفی زیادتی که در احادیث دیگر است نمیکند انتهی تکلف و سستی که در هر دو توجیه تطبیق است پوشیده مباد **باب السجود علی الانف** در جواز سجده کردن بر بینی **حدثنا** معلی بن اسد قال حدثنا وهیب عن عبد الله بن طاؤس عن ابیه عن ابن عباس قال قال النبی صلی الله علیه وسلم امرت ان اسجد علی سبعة اعظم علی الجبهة واشار بیده علی انفه فرمود امر کرده شده ام من این را که سجده کنم بر هفت استخوان بر جبهه و اشارت کرد بدست مبارک خود بر بینی گفته اند لفظ اشار متضمن است معنی امر را هم ازین جهت تعدیه آن بکلمه علی کرده یعنی جبهه فرمود و گذرانید دست را برای تعیین حد جبهه بر بینی و از اینجا تجویزی بر اکتفای سجده به بینی فهم می شود چنانکه امام اعظم بر آنست و این تجویز از اینجا لازم آمده که مقرر است که سجده بجمیع جبهه واجب نیست پس بنا چار بجزوی از آن خواهد بود و چون بینی جزوی از آن شد اکتفا برین جزو هم میتوان کرد والیدین والرکبتین واطراف القدمین ولا نکفت الثیاب والشعر و جمع نکنیم جامها و موی سر را بملاحظه گرد آلودگی نکفت بفتح نون و سکون کاف و کسر فاء و نصب تاء فوقانیه بمعنی کف است **باب السجود علی الانف فی الطین** سجده کردن بر بینی در گل **حدثنا** موسی قال حدثنا همام عن یحیی عن ابی سلمة قال انطلقت الی ابی سعید الخدری فقلت الا تخرج بنا الی النخل نتحدث فخرج فقال قلت حدثنی ما سمعت النبی گفت ابو سلمه رفتم من بسوی ابو سعید خدری پس گفتم آیا بیرون نمی آئی با ما بسوی نخل که نام موضعی است از مدینه پس برآمد وی گفت ابو سلمه گفتم او را بگو ما را چیزی که شنیدی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فی لیلة القدر در باب شب قدر قال اعتکف رسول الله گفت معتکف شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عشر الاول من رمضان ده روز از اوائل ماه رمضان فاعتکفنا معه فاتاه جبرئیل و معتکف شدیم ما با آن حضرت پس آمد آن حضرت را جبرئیل علیه السلام فقال ان الذی تطلب امامک و گفت بتحقیق چیزی که میطلبی تو در پیش است فاعتکف العشر الاوسط فاعتکفنا معه فاتاه جبرئیل فقال ان الذی تطلب امامک پس اعتکاف گزید ده میانه را و اعتکاف گزیدیم ما با آن حضرت پس آمد جبرئیل آن حضرت را گفت چیزی که میطلبی در پیش است فقام النبی صلی الله علیه وسلم خطیبا صبیحة عشرین من رمضان پس استاد آن حضرت در حالی که خطبه میخواند صباح بستم ماه رمضان فقال من کان اعتکف مع النبی صلی الله علیه وسلم فلیرجع فانی اریت لیلة القدر وانی نسیتها پس فرمود کسی که اعتکاف کرده بود با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس باز گردد از اعتکاف پس تحقیق نموده شدم من شب قدر را و تحقیق من فراموش گردانیده شدم آن را یعنی من دانستم و حق سبحانه بحکمت بالغه که دارد از من فراموش گردانید وانها فی العشر الاواخر فی وتر و آن شب قدر در ده روز آخر است در روز طاق که شب بست و یکم و بست و سوم و مثل آن و با این همه وجه باز داشتن از اعتکاف ظاهر نمی شود و دور نیست که معنی لیرجع الی الاعتکاف باشد والله اعلم وانی رایت کانی اسجد فی طین وماء وکان سقف المسجد جرید النخل و تحقیق دیده ام من گویا سجده میکنم در گل و آب بود سقف مسجد نبوی در آن وقت از شاخ خرما وما نری فی السماء شیئا و نمیدیدیم در آسمان چیزی از ابر فجاءت قزعة فامطرنا فصلی بنا النبی صلی الله علیه وسلم پس آمد پاره از ابر و باران داده شدیم پس نماز کرد آن حضرت با ما حتی رایت اثر الطین والماء علی جبهة رسول الله صلی الله علیه وسلم وارنبته تصدیق رؤیاه تا آنکه دیدیم اثر گل و آب را بر پیشانی مبارک پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بروی و بر طرف بینی و بود این اثر گل و آب از برای راست ساختن خواب آنحضرت را **تم الجزء الثالث بتوفیقه**

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

ذلک البلد مستجابة گفت ابن مسعود بودند قریش که اعتقاد میکردند که دعا در ان شهر که مستجاب است ثم سمی پس تمام بنام برشمرد اشقیا را احد احد گفت اللهم علیک بابی جهل وعلیک بعتبة بضم مهمله و سکون فوقیه بن ربیعة وشیبة بفتح شین و سکون تحتیه ابن ربیعة وشیبة بفتح و سکون تحتیه ابن ربیعه هر دو برادرانند والولید بوزن بلید بن عتبة مذکور وامیة بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتیه بن خلف بفتح خاء و لام وعقبة بضم مهمله و سکون قاف بن ابی معیط بضم میم و فتح مهمله و سکون تحتیه وعد السابع فلم یحفظه و شمار کرد آنحضرت یا ابن مسعود در عدد این اشقیا هفتم را پس یاد نداشت راوی نام آن را او در مسلم آمده که گفت ابو اسحق فراموش کردم من هفتم را لیکن مولف در صلوة بروایت اسرائیل از ابی اسحاق که جد اوست نامش عمارة بن الولید ورده و مرد و از ابو اسحاق ثابت باشد. قال فوالذی نفسی بیده لقد رایت الذین عدهم رسول الله گفت ابن مسعود پس سوگند کسی که ذات من بدست قدرت اوست بتحقیق دیدم آنان را که شمرده بود نام را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم صرعی فی القلیب قلیب بدر افتاده و هلاک شده در چاه که چاه بدر است صرعی جمع صریع بمعنی افتاده قلیب چاه کهنه گرد نا گرفته بسنگ و جز آن یا قول چاه خشک قدیم که صاحب آن معروف نباشد و مراد دیدن اکثر اینهاست در آن چاه و گرنه عقبه بعد از گریختن بیک منزل از بدر کشته شد و عماره در حبشه مرد و امیة بن خلف بندهای او بسبب بان و گرانی جدا جدا انداخته شد چنانچه از کلام ابن حجر معلوم شود دلالت این حدیث بر ترجمه باب ظاهر است ولیکن گفته اند که آنحضرت ندانست که چه چیز بر پشت او نهاده اند پس بر جای خود ماند و بحث کرده اند در ان که پس چرا بعد از علم نجاست قضا نکرده و جواب داده اند که نماز نفل بود و شاید این را عدم روایت جماعة در ان گویند اگر فرض بود هم وقت موسع بود شاید که باز کرده باشند و در جواب گویند اگر میکرد نقل کرده میشد و هیچکس نقل نکرد و توان گفت درین مقام که از حدیث ثابت نمی شود که آنحضرت کمی از نماز بالملوث بنجاست ادا کرده چه نهادن سلا در اثنار سجده بود که آن سجده و وضع جبهه شریف بر زمین او شده و تا که برداشته نشد از پشت سر بر نداشت و بعد از ان از کجا

۳ تم الجزء الثالث بتوفیقه

باب عقد الثیاب وشدّها

ومن ضمّ الیه ثوبه اذا خاف ان تنکشف عورته گره دادن جامها و بستن آن و حکم کسی که پیوست بخود جامه خود را وقتی که ترسد ظاهر شدن عورت خود را **حدثنا** محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن ابی حازم عن سهل بن سعد قال کان الناس یصلون مع النبی صلی الله علیه وسلم بودند مردم که نماز میگذاردند با پیغمبر خدا وهم عاقدوا ازرهم من الصغر علی رقابهم در حالی که این مردم بسته بودند ازارهای خود را از کوتهی ازارها بر گردنهای خود ازر بضم همزه و زای و آخر راء است جمع ازار گفته اند من الصغر علت عقد نیست بلکه بیان واقع است فقیل للنساء لا ترفعن رؤسکن حتی یستوی الرجال جلوسًا پس گفته شد مر زنان را که بر ندارید سرها خود را تا آنکه برابر شوند مردان در حالی که نشسته اند

باب لا یکف شعرا

جمع نکند مصلی موی را **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد هو ابن زید عن عمرو بن دینار عن طاؤس عن ابن عباس قال امر النبی صلی الله علیه وسلم ان یسجد علی سبعة اعظم ولا یکف ثوبه ولا شعره گفت ابن عباس امر کرده شد پیغمبر خدا این را که سجده کند بر هفت استخوان بدن و فراهم نکند جامه خود را و نه موی خود را

باب لا یکف ثوبه فی الصلوة

فراهم نکند مصلی جامه خود را در نماز **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة عن عمرو عن طاؤس عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال امرت ان اسجد علی سبعة اعظم لا اکف شعرا ولا ثوبا در احادیث سابقه این مطلب بطریق ضمن بنوع پیوسته بود درین دو باب بطریق اصالة آورده چنانکه عادت مولف است رحمة الله واسعة

باب التسبیح والدعاء فی السجود

بیان تسبیح و دعای که در سجده است **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن سفیان قال حدثنی منصور بن المعتمر عن مسلم بن صبیح ابی الضحی عن مسروق عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یکثر ان یقول فی رکوعه وسجوده سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفر لی یتاوّل القرآن گفت بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی بسیار میگفت این تسبیح تنزیه میکنم تنزیه کردنی ترا ای خدای پروردگار ما در حالی که متلبس میکنم بحمد تو خدایا بیامرز مرا عمل میکرد بموجب امر قرآن که فرمود فسبح بحمد ربک واستغفره این حدیث دلیل است بر جواز دعا در رکوع و سجود نماز

باب المکث بین السجدتین

در جواز درنگ کردن میان دو سجده **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن ابی قلابة ان مالک بن الحویرث قال لاصحابه الا انبئکم صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم قال وذاک فی غیر حین صلوة مالک بن حویرث گفت مر یاران خود را آیا آگاه نکنم شما را نماز پیغمبر خدا گفت ابو قلابه و این اخبار او در غیر هنگام نمازی بوده است فقام ثم رکع فکبر ثم رفع راسه فقام هنیة پس استاد مالک پس تر رکوع کرد و تکبیر گفت پس تر برداشت سر خود را از رکوع و استاد زمانی قلیل ثم سجد ثم رفع راسه هنیة ثم سجد ثم رفع راسه هنیة فصلی صلوة عمرو بن سلمة شیخنا هذا پس نماز کرد مثل نماز عمرو بن سلمه بفتح میم و کسر لام شیخ و امام ما که نیست قال ایوب کان یفعل شیئا لم ار هم یفعلونه گفت ایوب که راوی است از ابی قلابه بود که میکرد چیزی را این شیخ که ندیده ام من ایشان را که میکردند آنرا کان یقعد فی الثالثة او الرابعة بود آن شیخ که می نشست در رکعت سیوم یا در رکعت چهارم شک راویست اشارت بجلسه استراحت است اگر گوئی جلسه استراحت در رکعت رابع نمی باشد ازانکه بعد از وجلوس تشهد است گوئیم مراد یکی ازین دو شق است بر تقدیری که ثالث باشد جلسه بعد از رکعت خواهد بود و اگر رابع باشد مراد ابتدا اسے آنست بهر تقدیر جلسه بعد از رکعت اولی مذکور نیست شافعی که قائل باستحباب این دو جلسه است حدیثی دیگر دارد چنانکه معلوم شود و درین حدیث این عمل را نسبت بهمین شیخ کرده است رفع آن نکرده تواند که بواسطه ضعف میکرده باشد و مجرد عمل وی حجت نیست و قول او که ندیده ام صحابه را که میکردند دال است بر آنکه فعل آن حضرت نبود اگر گاهی واقع شده بطریق عبادت

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

خرج النبی گفت عروه از مسور و مروان که برآمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم زمن الحدیبیة هنگام غزوه حدیبیه بضم حاء و فتح دال مهمله و سکون تحتیه اولی و تخفیف ثانیه و میان موحده مکسور نام دیهی است نزدیک مکه ذکر در روایة مسور اصل است در روایة مروان بن حکم تقویة تاکید است و گر نه وی سماع ندارد فذکر الحدیث پس ذکر کرد عروه تمام حدیث حدیبیه را که از انجملا نیست وما تنخم النبی صلی الله علیه وآله وسلم نخامة الا وقعت فی کف رجل منهم نخاب از مرکه دیر و یا بینی برآید مگر آنکه افتادی در کف دست مردی از صحابه در صحاح رجل تفسیر کرده نخاعه را بنخاعه و بعضی فرق کنند که نخامه آنچه از بینی برآید و نخاعه آنچه از حلق برآید قال اسقلانی و کرمانی گفته بعضی فقها نخامه آنچه از سینه برآید و بلغم آنچه از دماغ برآید و بعضی عکس آن فدلک بها وجهه وجلده پس مالیدی آنکس آن نخامه وی روی خود را و پوست بدن خود را **حدثنا** محمد بن یوسف الفریابی قال حدثنا سفیان ثوری عن حمید الطویل عن انس قال بزق النبی آب دهن انداخت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فی ثوبه در جامه خود و در بعضی روایات این حدیث زیاده آمده و آنحضرت در نماز بود قال ابو عبدالله گفت امام طوله ابن ابی مریم دراز آورده این حدیث را و زیاده کرده در آن سعید بن ابی مریم مصری که یکی از شیوخ بخاریست

اسماء الرجال

بنوره است قال اتینا النبی صلی الله علیه وسلم فاقمنا عنده گفت مالک بن حویرث مسلمان شدیم پس آمدیم پیغمبر خدا را رحمت وسلامت حق باد بروی پس اقامت کردیم نزد آنحضرت فقال لو رجعتم الی اهالیکم صلوا صلوة کذا فی حین کذا صلوا صلوة کذا فی حین کذا پس فرمود اگر باز گردید شما بسوی مردمان خود نماز کنید نماز چنین در هنگام چنان بگر فرمود اشارت بتعیین اوقات نمازهاست فاذا حضرت الصلوة فلیؤذن احدکم ولیؤمکم اکبرکم پس وقتی که در رسد وقت نماز پس گر اذان گوید یکی از شما وامامت کند بزرگ ترین شما در سن و معنی این حدیث سبق بیان یافته که چون اینجاعه اخذ علم از آنحضرت کرده اند همه در علم برابر بودند پس امامت حق کلان سالی بوده است حدثنا محمد بن عبد الرحیم قال حدثنا ابو احمد محمد بن عبد الله الزبیری قال حدثنا مسعر عن الحکم عن عبد الرحمان بن ابی لیلی عن البراء قال کان سجود النبی صلی الله علیه وسلم ورکوعه وقعوده بین السجدتین قریبا من السواء گفت براء بود زمان سجده و رکوع ونشستن آنحضرت میان دو سجده نزدیک از برابری یعنی کمتر بود تفاوت بحسب زمان درین افعال حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ثابت عن انس بن مالک قال انی لا الوا ان اصلی بکم کما رایت النبی گفت انس تحقیق من تقصیر نمیکنم این را که بگذارم شما نماز چنانکه دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی بنا که میگذارد بما قال ثابت کان انس بن مالک یصنع شیئا لم ارکم تصنعونه گفت ثابت بود انس میکرد چیزی را که ندیده ام شما را که میکنید آنرا کان اذا رفع راسه من الرکوع قام حتی یقول القائل قد نسی وبین السجدتین حتی یقول القائل قد نسی بود انس وقتی که بر میداشت سر از رکوع استاده می شد تا آنکه میگفت قایلی تحقیق فراموش کرد نماز را و میان دو سجده نشستی تا آنکه میگفت گوینده که فراموش کرد سجده دوم را باب لا یفترش ذراعیه فی السجود نگسترد هر دو بازوی خود را در سجده وقال ابو حمید سجد النبی صلی الله علیه وسلم ووضع یدیه غیر مفترش ولا قابضهما وگفت ابو حمید سجده کرد پیغمبر خدا و نهاد هر دو دست خود را در حالی که گسترانده نیست و نه قبض کننده به طوری که جدا نکند از پهلو خطابی گوید مراد از قبض ضم انگشتان دست است حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن جعفر قال اخبرنا شعبة قال سمعت قتادة عن انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اعتدلوا فی السجود ولا یبسط احدکم ذراعیه انبساط الکلب فرمود اعتدال کنید در سجده یعنی نه فرش کنید و نه قبض بآنکه سجده را چنان که فرموده اند کنید و فراخ نکند یکی از شما دو بازوی خود را مانند گستردن سگ و حکمت در این صورت آنست که مشابه تر است بتواضع و دور تر است از هیئت کاهلان وابلغ در تمکین جبهه از ارض باب من استوی قاعدا فی وتر من صلوته ثم نهض حکم کسی که درست و متمکن شود در حالی که نشسته است در طاق از رکعات نماز یعنی در اول و سیوم رکعت پس تر برخیزد برای رکعت دیگر حدثنا محمد بن الصباح قال حدثنا هشیم قال اخبرنا خالد الحذاء عن ابی قلابة قال اخبرنا مالک بن الحویرث اللیثی انه رای النبی صلی الله علیه وسلم یصلی بتحقیق دید مالک پیغمبر خدا را رحمت وسلامت حق باد بروی در حالی که نماز میگذارد آنحضرت فاذا کان فی وتر من صلوته لم ینهض حتی یستوی قاعدا وقتی که بودی در وتر رکعات از نماز خود بر نمیخاست تا آنکه تمکن میکرد بجائی که نشسته است این حدیث تمسک شافعیه است در استحباب جلسه استراحت حنفیه گویند این جلسه در آخر های عمر آنحضرت را ضعفی شده بود و از سستی گاهی واقع شده است نه از روی عبادت ولهذا چندین صحابه که تتبعهای عالی داشته اند و نقل نماز آنحضرت کرده اند هیچکس از ایشان غیر از همین مالک بن حویرث که چندروز در صحبت رسیده نقل این جلسه نکرده است باب کیف یعتمد علی الارض اذا قام من الرکعة چگونه تکیه کند بر زمین وقتی که بایستد از رکعت هر کسی که باشد و بعضی روایات من الرکعتین است مراد رکعت اول وسیوم خواهد بود واز فحوای حدیث مذکور مطلق معلوم می شود حدثنا معلی بن اسد قال حدثنا وهیب

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

قال العسقلانی و مقید کرده امام ابو حنیفه در روایة مشهوره از وی جواز را به نبیذ تمر بحالتی که رقیق بود و سیلان کند بر اعضا بحجاب بحدیث لیلة الجن که تعدد طرق ثابت شده وعمل کرده اند بدان صحابه رضی الله عنهم وقد وری از اسحاق باشتراط نیة در جواز وضوء به نبیذ تمر بر قیاس تیمم نیز ذکر کرده کذا فی شرح الهدایة و نزد ابو یوسف تیمم کنند نه وضو و قاضیخان گفته چنین است صحیح از ابی حنیفه که رجوع کرده است بسوی آن و مولف نیز همین است و نیز قول ائمه ثلثه است و طعن کنند صاحبور زید راوی او بن مسعود بجهالت و ابن عربی در شرح ترمذی گفته ابو زید مولی عمرو بن حریث روایت کرده ازوی راشد بن کیسان و ابو دوق و این قدر بیرون آرد از جهالت لیکن نام او معلوم نیست شاید باینمعنی ترمذی مجهول گفته و روایة کرده این حدیث را از ابن مسعود چهار ده کس نام هر کی بعضی نقل کرده و حکی از ابن مسعود تصحیح کنند که نبودم همان شب با آنحضرت یعنی در وقت مکالمه و مفاوضه با جن حاضر نبودم و گفته اند لیلة الجن دو بار است در بار اول هیچکس با آنحضرت نبود و بار دوم ابن مسعود همراه داشت و نزد محمد جمع کنند میان تیمم و وضو و این نیز روایتیست از امام اعظم و بعضی از عبدا آورده که اگر انداخته شوند در آب خرما پس شیرین شود و زایل نشود از وی نام آب جایز است وضو بدان بخلاف میان اصحاب ما وکرهه الحسن و مکروه داشته آنرا حسن بصری و ابو العالیة رفیع بتصغیر بن مهران ریاحی و روایات از حسن مختلف است ابن ابی شیبه و عبد الرزاق بدو طریق از وی لا توضأ به نبیذ ولا بلبن که ظاهر در عدم جواز است روایه کرده و از عبید بطریق دیگر از وی لا باس به و همچنین از ابی العالیة که در بعضی تصریح بمنع است و در بعضی بکراهة مولف کراهة نقل کرده بجهت ثبوت آن نزد وی یا جمعا بین الروایات وقال عطاء وگفت عطاء بن ابی رباح التیمم احب الی من الوضوء بالنبیذ واللبن تیمم دوستر است بسوی من از وضو کردن به نبیذ و شیر نزد عدم آب و وجود بجای این دو چیز مقصود روایة ابی داود تصریح بکراهة از وی زیاده نموده و وضو بغیر خالص از آب جایز نیست با جماع واما بخلوط آب جایز است نزد ما بخلاف شافعی کذا فی العینی حدثنا علی بن عبد الله مدینی قال حدثنا سفیان بن عیینه قال حدثنا الزهری عن ابی سلمة عبد الله بن عبد الرحمان بن عوف عن عائشة عن النبی صلی الله علیه وآله

اسماء الرجال

عن ايوب عن ابي قلابة قال جاءنا مالك بن الحويرث فصلى بنا في مسجدنا هذا فقال اني لاصلي بكم وما اريد الصلوة لكني
اريد ان اريكم كيف رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يصلي گفت ابو قلابه آمد ما را مالك بن حويرث پس نماز گذارد با ما در مسجد ما
كه اينست وگفت تحقيق من نماز ميگذارم بشما ونميخواهم نماز وقتى ليكن ميخواهم كه بنمايم شما را كه چگونه ديده ام پيغمبر خدا را رحمت وسلام حق باد بر وى
كه نماز ميكرد قال ايوب فقلت لابي قلابة وكيف كانت صلوته گفت ايوب كه راوى است از ابى قلابه گفتم مر ابى قلابه را چگونه
بود نماز آنحضرت يا نماز مالك بن حويرث قال مثل صلوة شيخنا هذا يعني عمرو بن سلمة گفت ابو قلابه مانند نماز شيخ ما كه اينست يعني عمرو بن
سلمة قال ايوب وكان ذلك الشيخ يتم التكبير گفت ايوب وبود آن شيخ تمام ميكرد تكبير را يعني همه تكبيرات انتقالات را بجا
مى آورد وكم نميكرد از ان چيزى يا آنكه تمام ميكرد تكبير را از اول انتقال تا آخر آن واذا رفع راسه عن السجدة الثانية جلس واعتمد
على الارض ثم قام وهر وقتى كه برداشتى سر خود را از سجده دوم نشستى وتكيه كردى بر زمين پس ايستادى باب
يكبر وهو ينهض من السجدتين تكبير مى گويد مصلى بحالى كه بر ميخيزد از سجدها وكان ابن الزبير يكبر في نهضته وبود ابن زبير كه
تكبير ميگفت در وقت برخاستن خود حدثنا يحيى بن صالح قال حدثنا فليح بن سليمان عن سعيد بن الحارث قال صلى لنا
ابو سعيد فجهر بالتكبير حين رفع راسه من السجود وحين سجد وحين رفع راسه وحين قام من الركعتين
گفت سعيد بن حارث نماز گذارد براى ما ابو سعيد خدرى پس جهر كرد بتكبير هنگامى كه سر برداشت از سجده وهنگامى كه سجده كرد وهنگامى كه سر
برداشت وهنگامى كه ايستاد از دو ركعت وقال هكذا رأيت النبي صلى الله عليه وسلم وگفت اينچنين ديده ام پيغمبر خدا
را كه نماز ميكرد حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد قال حدثنا غيلان بن جرير عن مطرف
قال صليت انا وعمران بن حصين صلوة خلف علي بن ابي طالب فكان اذا سجد كبر واذا رفع كبر واذا نهض
من الركعتين كبر گفت مطرف نماز كردم من وعمران بن حصين نمازى عقب على بن ابى طالب رضى الله عنه پس بود وى وقتى كه سجده كرد
تكبير گفت ووقتى كه سر برداشت تكبير گفت ووقتيكه ايستاد از دو ركعت تكبير گفت فلما سلم اخذ عمران بيدي فقال لقد صلى بنا هذا
صلوة محمد صلى الله عليه وسلم پس هرگاه سلام داد از نماز گرفت عمران دست مرا وگفت تحقيق نماز گذارد با ما اين يعنى على بن ابى طالب
نماز محمد را صلى الله عليه وسلم او قال لقد ذكرني هذا صلوة محمد صلى الله عليه وسلم يا گفت عمران تحقيق ياد داد مرا اين مرد نماز آنحضرت را
باب سنة الجلوس في التشهد در بيان طريقه نشستن در وقت تشهد برزن تفعل است التحيات را تشهد نامند از انكه
مشتمل است بر شهادتين تسميه كل باسم اشرف اجزا است وكانت ام الدرداء تجلس في صلوتها جلسة الرجل وكانت
فقيهة وبود ام درداء كه مى نشست در نماز خود مانند نشستن مرد وبود وى زنى فقيهه عالم باحكام دين حدثنا عبد الله بن
مسلمة عن مالك عن عبد الرحمن بن القاسم عن عبد الله بن عبد الله انه اخبره انه كان يرى عبد الله بن
عمر يتربع في الصلوة اذا جلس تحقيق عبد الله بن عبد الله خبر داد عبد الرحمن را كه وى بود كه ميديد پدر خود ابن عمر را كه چهار زانو
مى بود در نماز وقتى كه نشستى ففعلته وانا يومئذ حديث السن پس كردم من اين جلوس را ومن امروز خورد سال بودم
فنهاني عبد الله بن عمر وقال انما سنة الصلوة ان تنصب رجلك اليمنى وتثني اليسرى پس منع كرد مرا ابن
عمر وگفت نيست سنت نماز مگر آنكه استاده كنى پاى راست را وبه پيچى پاى چپ را فقلت انك تفعل ذلك پس گفتم تحقيق تو
ميكنى اين را فقال ان رجلي لا تحملاني پس گفت ابن عمر پايهاى من بر نميدارند مرا از كثرت جراحت وفربهى يا از عارضه
ديگر والله اعلم حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن خالد عن سعيد عن ابن ابي هلال عن محمد بن عمرو بن حلحلة

شيخ الاسلام | كتاب الوضوء

ضرور دارد حدثنا محمد بن سلام قال حدثنا سفيان
بن عيينة عن ابي حازم بمهملة وبمعجمه سلمة بن دينار مولى اعرج
مخزومي سنه يكصد وسى وپنج حدثنا سهل بن سعد ابو العباس
الساعدي انصارى خوانده بيست ... سهل آخرين كسى است كه مرده است از
صحابه بمدينه سنه نود ويك وسال الناس ما بيني وبينه احد
شنيد ابى حازم سهل ... كه رسيد نماند ... وحال آنكه بود
بيان من فقال باى شى دووى جرح النبي كه چه چيز دوا
كرده شد جراحت پيغمبر كه در غزوه احد بسر ودروى مبارك رسيده
بود صلى الله عليه وآله وسلم فقال ما بقي احد اعلم به مني
پس گفت سهل باقى نمانده است هيچ كس داناتر بآنچه پرسيدى از من
كان علي يجيء بترسه فيه ماء بود على مرتضى رضى الله عنه كه مى آورد سپر خود را كه درو مى آب بودى وفاطمة رضى الله عنها
تغسل عن وجهه الدم وفاطمه براى شستن از روى مبارك
آنحضرت خون را وچون ديد كه خون غالب مى آيد از جهت
كثرت فاخذ حصير فاحرق پس گرفته شد بوريائى وسوخته
شد ... فحشي به جرحه ... آن سوخته زخم آنحضرت پس بند شد خون

باب السواك بكسر سين ... دندان ...
كه بدان ... اطلاق كنند ... باتفاق خصوصا وقت وضو ... وهنگام نماز ...
... از فجر وظهر ... وتغير
دهان بسبب خواب ... يا سكوت يا گرسنگى يا خوردن طعام
... دندان ...
... مقدار ...

عن محمد بن عمرو بن عطاء ح قال وحدثنا اللیث عن یزید بن ابی حبیب و یزید بن محمد عن محمد بن عمرو بن حلحلة عن محمد بن عمرو بن عطاء در اسناد این حدیث تحویل است حاصل آنست که یحیی بن بکیر که شیخ مؤلف است گفته حدیث کرد مرا لیث از خالد و او از سعید و وی از محمد بن عمرو و همچنین حدیث کرد مرا لیث از یزید بن ابی حبیب و یزید بن محمد و این هر دو از محمد بن عمرو مذکور انه کان جالسا فی نفر من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم فذکرنا صلوة النبی صلی الله علیه وسلم بتحقیق عمرو بن عطا نشسته بود در جمعی از یاران پیغمبر خدا پس ذکر کردیم نماز آن حضرت را فقال ابو حمید الساعدی انا کنت احفظکم لصلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت ابو حمید ساعدی من یاد دارنده ترین شما ام مر نماز رسول خدا را رحمت کناد خدا بروی رأیته اذا کبر جعل یدیه حذو منکبیه دیدم مر آن حضرت را وقتی که تکبیر تحریمه گفته گردانید دو دست خود را برابر دو دوش خود واذا رکع امکن یدیه من رکبتیه وقتی که رکوع کرد متمکن ساخت هر دو دست از دو زانوی خود ثم هصر ظهره پس خم کرد و شکست پشت خود را هصر بفتح ها و سکون صاد مهمله و را بمعنی امال و کسر فاذا رفع رأسه استوی حتی یعود کل فقار مکانه وقتی که برداشت سر خود را برابر استاد تا آنکه باز می آمد هر استخوان پشت بجای خود فاذا سجد وضع یدیه غیر مفترش ولا قابضهما وقتی که سجده کرد نهاد دو دست خود را بر زمین در حالی که غیر گسترانند و کشنده و ستهاست بپهلو واستقبل باطراف اصابع رجلیه القبلة و استقبال کرد باطراف انگشتان هر دو پای قبله را فاذا جلس فی الرکعتین جلس علی رجله الیسری ونصب الیمنی و وقتی که نشست در دو رکعت برای تشهد نشست بر پای چپ و ایستاده کرد پای راست را فاذا جلس فی الرکعة الآخرة قدم رجله الیسری ونصب الاخری وقعد علی مقعدته پس وقتی که نشست در رکعت آخر در تشهد ثانی پیش کرد پای چپ را و ایستاده کرد پای دیگر را و نشست برجای خود در زمین تورک که در قعدۂ اخیر نزد شافعیه همین است همین حدیث را متمسک خود ساخته اند و نزد حنفیه در دوم تشهد همانست که در اول مذکور شد اختلاف در قعدتین نیست چنانکه از حدیث ابن عمر معلوم شده که بیگذشت وسمع اللیث یزید بن ابی حبیب ویزید بن محمد عن محمد بن حلحلة وابن حلحلة من ابن عطاء و شنیده است لیث یزید بن ابی حبیب را و یزید بن محمد را از محمد بن حلحله و ابن حلحله شنیده است از ابن عطا وقال ابو صالح عن اللیث کل فقار و گفته است ابو صالح از لیث کل فقار بغیر ضمیر وقال ابن المبارک عن یحیی بن ایوب قال حدثنی یزید بن ابی حبیب ان محمد بن عمرو بن حلحلة حدثه کل فقارة یعنی ابن مبارک باین اسناد نقل کرده بلفظ کل فقارة بجای کل فقار مکانه

باب من لم یر التشهد الاول واجبا کسی که اعتقاد کرده است نخستین تشهد را واجب لان النبی صلی الله علیه وسلم قام من الرکعتین ولم یرجع ازین جهت که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی استاد از پس دو رکعت و نه نشست برای تشهد و باز نگشت بعد از قیام و اگر واجب می بود بعد از علم تدارک آن میکرد و جبر بسجده سهو کرد معتقدا دلیل آنست که مراد از واجب فرض باشد و گرنه تدارک واجب که عدیل فرض است همین است که اگر بعمد ترک شود سجده سهو کند

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی عبد الرحمن بن هرمز مولی بنی عبد المطلب وقال مرة مولی بنی ربیعة بن الحارث ان عبد الله بن بحینة قال حدیث کرد عبد الرحمن بن هرمز که مولی بنی عبد المطلب است و مرۂ گوید مولی ربیعه است این را که عبد الله بحینه گفت وهو من ازد شنوءة وهو حلیف لبنی عبد مناف وکان من اصحاب النبی و آن عبد الله از قبیله ازد شنوده است و وی هم عهد است بنی عبد مناف را یعنی اهم عهد کرده بود عبد المطلب بن عبد مناف با او بهواداری یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ازد شنوده مرکب از دو کلمه است اول بفتح همزه و سکون زای تا آخر دال است و دوم بفتح معجمه وضم نون و فتح همزه

یقول: اع اع آواز میکرد یا بحروف بفتح و ضم همزه هر دو روایت است کانه یتهوع گویا قی میکند والسواک فی فیه بجای که مسواک در دهن مبارک بود و غالب دست که این آواز وقت مبالغه در تنقیه دهن و رسانیدن مسواک باقصی زبان و حلق بر می آید

حدثنا عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر بن عبد الحمید عن منصور بن معتمر عن ابی وائل شقیق عن حذیفة رضی الله عنه قال کان النبی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اذا قام من اللیل وقتی که برمیخاست برای نماز تهجد از شب یشوص فاه بالسواک می شست و پاکیزه میکرد دهن خود را بمسواک شوص شستن و پاکیزه کردن کذا فی الصراح

باب دفع السواک الی الاکبر دادن مسواک به بزرگتر در سن وقال عفان بن مسلم صفار بصری ابو عثمان از مشایخ علما وفاتش در بغداد است سنه دویست و بیست حدثنا صخر بن جویریة ابو نافع تمیمی عن نافع مولی ابن عمر عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال ارانی اتسوک بسواک و صواب ار آنحضرت میبینم خود را در خواب که مسواک میکنم بمسواکی و در روایت مسلم صریح است ارانی فی المنام فجاءنی رجلان احدهما اکبر من الآخر پس آمد مرا دو مرد که یکی از آن دو بزرگتر است از دیگری فناولت السواک الاصغر منهما پس دادم مسواک بخوردترین از آن دو مرد فقیل لی کبر پس گفته شد مرا تقدیم بزرگ کن یعنی بده از آن فدفعته الی الاکبر منهما پس دادم آن مسواک بدو بزرگتر از آن دو مرد و از ینجا تقدیم اکبر در عطا و نحوان از شی و کلام و جز آن و فضل مسواک معلوم شد قال ابو عبد الله گفت مؤلف اختصره نعیم بضم نون ابن حماد مروزی خزاعی تکلیف کرده شد باعتراف بخلق قرآن پس قبول نکرد و مرد در زندان بسر در سنه دویست و بیست و هشت در خلافت هارون عن ابن المبارک اختصار کرده است متن حدیث را نعیم از ابن مبارک عن اسامة بن زید بن اسلم لیثی مدنی یعنی کرده اند روایت و لهذا مصنف روایت آن بطریق استشهاد بیاورده سنه یکصد و پنجاه و سه عن نافع عن ابن عمر این روایة نعیم را طبرانی در اوسط موصول آورده از بکر بن سهل از نعیم که فرمود امر کرد مرا جبرئیل که تقدیم کنم اکبر را و جمعی از اصحاب ابن مبارک از وی روایت کرده اند بحدیث را بی اختصار که اخراج کرده اند از احمد و اسماعیلی و بیهقی که گفت ابن عمر دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که مسواک میکرد پس داد مسواک بزرگ قوم او فرمود امر کرد مرا جبرئیل که تقدیم کنم اکبر را و از ظاهر این سخن نمی توان دریافت که ذکر منام ظاهر چون واقع شد این قصه

بروزن فعوله است وآنهمه منقوله تابعی راویست آن النبی صلی الله علیه وسلم صلی بهم الظهر فقام فی الرکعتین الاولیین ولم یجلس
منقوله عبدالله بن بحینه است میگوید بتحقیق پیغمبر خدا نماز کرد بیاران نماز ظهر پس استاد در دو رکعت نخستین و نه نشست برای تشهد فقام الناس
معه پس استادند مردم با او حتی اذا قضی الصلوٰة وانتظر الناس تسلیمه کبر وهو جالس فسجد سجدتین قبل ان یسلم ثم سلم
تا آنکه وقتی که تمام کرد نماز را و منتظر شدند مردم سلام را تکبیر گفت در حالیکه آنحضرت نشسته بود پس سجده کرد دو سجده پیش از آنکه سلام گوید پستر
سلام گفت ازین حدیث معلوم نشد که بعد از دو سجده سهو تشهد دیگر خوانده سلام کرد و فته **باب** التشهد فی الجلسة الاولی
حکم تشهد در جلسه نخستین **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا بکر عن جعفر بن ربیعة عن الاعرج عن عبدالله بن مالک ابن
بحینة قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر فقام وعلیه جلوس گفت مالک نماز گزارد بیار رسول خدا رحمت کناد خدا
بروی نماز ظهر را پس ایستاد بعد از دو رکعت و حال آنکه بروی جلوس بود فلما کان فی آخر صلوته سجد سجدتین وهو جالس پس
هرگاه بود آخر نماز آنحضرت دو سجده کرد بجائی که نشسته بود و ظاهر حدیث آنست که این سجده از برای فوات نفس جلسه اولی بود و این واجب است
چنانکه لفظ علیه جلسه دلالت بران دارد و علمای حنفیه نیز همین رفته اند و در ترجمه حکم تشهد درین جلسه اخذ کرده اند در تطابق حدیث بترجمه وجهی از شراح
معلوم نشده و میتوان بتکلف گفت که میل مولف آنست که تشهد نیز واجب است درین جلسه و چون جلسه متروک شد تشهد هم فوت شد و این
سجده برای فوات تشهدات **باب** التشهد فی الآخرة در حکم تشهد در جلسه پسین **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا
الاعمش عن شقیق بن سلمة قال قال عبدالله کنا اذا صلینا خلف النبی صلی الله علیه وسلم قلنا السلام علی جبرئیل
ومیکائیل السلام علی فلان و فلان گفت شقیق گفت عبدالله بن مسعود بودیم ما وقتی که نماز میکردیم پس آنحضرت میگفتیم
سلام بر جبرئیل و میکائیل سلام بر فلان و فلان کنایت از ملکه میکردیم فالتفت الینا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان الله هو السلام
پس التفات کرد بسوی ما رسول خدا رحمت کناد خدا بروی بعد تمام نماز پس فرمود خدا راست سلام یعنی صاحب سلامت از جمیع مکاره و نقایص و اوست مالک
سلامت و بخشنده آن و بندگان را سلامت او خواستن بی معنی است پوشیده نماند که مولف درین روایت ذکر نکرده است السلام علی الله پس در
انکار و اعتراض این قول دخلی ندارد و آری در روایت دیگر چنانکه بیاید و از ابو داؤد آمده که میگفتند السلام علی الله من عباده چنانکه
قسطلانی نقل کرده و درین اعتراض آنحضرت سلامت بر ملکه باطل ولا طائل نگفته بلکه تلقین فرمود و هدایت کرد بعبارتی عامتر و جامع تر که عباد الله
الصالحین است فاذا صلی احدکم فلیقل التحیات لله والصلوات والطیبات و بعضی گفته اند که مراد از تحیات
عبادات قولی است و از صلوات عبادات فعلی و طیبات عبادات مالی است و بعضی گویند تحیت بمعنی دعاست و نیز بمعنی ملک و بقا و عظمت
و حیوٰة است و عادات ملوک آن بود که خدام و ملازمان ایشان در وقت ملازمت دعا میکردند که متضمن تعظیم ایشان بود و آن بحسب اوقات
و عادات مختلف آمده و در لفظ التحیات اشارتست بآنکه جمیع کلمات تعظیم سزاوار آن خداست السلام علیک ایها النبی ورحمة الله
وبرکاته وسلامت باد بر تو ای پیغمبر خدا و رحمت و برکات خدا در بعضی روایات آمده که این کلمه بطریق خطاب در زمان حیات آن حضرت
می گفتند و بعد از رحلت آن حضرت السلام علی النبی میگفتند حافظ ابن حجر گوید این روایت را شواهد قویه است که ابو عوانه و ابو نعیم و بیهقی و جز
ایشان آورده اند شیخنا و امامنا الشیخ عبدالحق میفرمود که در موقت این خطاب نزد عارفان حقیقت شناس بحقیقت محمدیه است که ساریست
در جمیع حقایق موجوده سیما در حقیقت این داعی وهو الملهم للصواب السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین وسلام ست
بر ما که حاضران نمازیم و بر همه بندهای نیکوکار که استاده اند بادای حقوق الله و حقوق عباد فانکم اذا قلتموها اصابت کل عبد لله
عز وجل صالح فی السماء والارض پس بتحقیق شما وقتی که گفتید این کلمه جامعه را رسید هر بنده که مر خدا راست و صالح است در آسمان و زمین

شیخ الاسلام | کتاب الوضوء

میباشد درین وضع و تمام آرام می یابد بسبب حاصل میشود گرانی
تا سان میشود و بیداری مر برای نماز و نیز دوری آسانی فی الجمله
بهمت از سعد و بجگیر و اعانت بر هضم هست و در جنب حال بر خلاف
است تحول بستر کما اللهم سلمت وجهی الیک خداوندا مطیع
و منقاد گردانیدم ذات خود را و در آوردم بسوی تو و فوضت
امری الیک و سپردم کار و بار خود را بسوی تو و الجأت
ظهری الیک و تکیه کردم پشت خود را بسوی تو یعنی اعتماد کردم
بر فضل و کرم تو و پناه آوردم بدرگاه تو رغبة ورهبة الیک
از جهت امید و خوف پیش تو نمودن و هم بجهت ترسیدن بسوی تو و از تو
لا ملجأ ولا منجا منک الا الیک نیست پناه و رهائی تو مگر بسوی تو
یعنی از صفات قهریه تو مگر بصفات لطیفه تو ملجا بهمزه هست و منجا
بالف اللهم آمنت بکتابک الذی انزلت خداوندا گرویدم
بکتاب تو که فرود فرستاده و بنبیک الذی ارسلت به پیغمبر تو که
فرستاده مراد یا جنس کتاب و جنس پیغمبر است یا کتاب ما و پیغمبر ما
و در حقیقت ایمان بقرآن و محمد صلی الله علیه و آله وسلم متضمن است
ایمان بجمیع کتب و تمامه انبیا را علیهم السلام که هر دو ناطق اند بحقیقت
آن فان مت من لیلتک فانت علی الفطرة بعد از آنکه تمام
کنی این دعا را و بخوانی پس اگر بمیری در وقتی از این شب خود
پس تو بر دین اسلامی فاجعلهن آخر ما تتکلم به پس بگردان
این کلمات را آخر آنچه کلام میکنی بدان از کلام دنیا و دیگر سخن
پس گفت به جواب او قال فرددها علی النبی گفت براء پس باز
خواندم این کلمات را بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
فلما بلغت پس هرگاه رسیدم باین کلمه اللهم آمنت بکتابک
الذی انزلت و خواندم آنرا ارسلت خواندم بعد از آن و رسولک

اسماء الرجال

اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله گواهی میدهم این را که نیست سزاوار عبادت مگر خدا و گواهی میدهم که محمد بندهٔ خدا و فرستادهٔ اوست بسوی خلق برای تبلیغ احکام **باب** الدعاء قبل السلام ذکر دعائی که بعد از تشهد و پیش از سلام

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرنا عروة بن الزبير عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يدعو في الصلوة عائشه خبر داد عروه را که تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا برو بود که دعا میکرد در نماز اللهم اني اعوذ بك من عذاب القبر واعوذ بك من فتنة المسيح الدجال ای خدا پناه میجویم بتو از عذاب قبر و پناه میجویم از فتنهٔ مسیح دجال مسیح بفتح میم و کسر سین مهمله آخر آن حاء مهمله بروزن فعیل است چنانکه بر عیسی اطلاق آن آمده بر دجال نیز اطلاق کنند بعضی گویند بتخفیف سین بر عیسی اطلاق میکنند و بتشدید بر دجال واعوذ بك من فتنة المحيا والممات و پناه میجویم بتو از ابتلای زندگی و مردگی ابتلا در زندگی ترک طریقهٔ هدایت است و ابتلای در مردگی حیرت و دهشت از جواب منکر و نکیر و عذاب قبر است اللهم اني اعوذ بك من المأثم والمغرم خداوندا تحقیق من پناه میجویم بتو از گناه و قرض فقال له قائل ما اكثر ما تستعيذ من المغرم پس گفت مر آنحضرت را گوینده چه بسیار است که استعاذه میکنی از قرض این کلام عائشه است و قائل هم اوست رضی الله عنها فقال ان الرجل اذا غرم حدث فكذب ووعد فاخلف فرمود مردوقتی که قرضدار شد سخن میکند پس دروغ میگوید و وعده میکند و وفا نمیکند بوعده این دعاها برای تلقین امت است و گرنه آن حضرت معصوم و محفوظ است از عذاب قبر و فتنهٔ دجال و جز آن بعضی گویند از این قسم دعاها از آن حضرت بطریق تواضع و اظهار عبودیت و خوف لاابالیت درگاه است نیز این دعاها موجب رفع درجات و حسنات است سمعت خلف بن عامر يقول في المسيح والمسيح مشدد مولف رحمه الله گوید شنیدم خلف بن عامر را میگفت در مسیح که بروزن فعیل است و مسیح بکسر میم و سین مشدد وليس بينهما فرق وهما واحد احدهما عيسى عليه السلام والاخر الدجال نیست در میان این دو لفظ فرقی و این هر دو یکی است یکی ازین دو عیسی است و دیگر دجال وعن الزهري قال اخبرني عروة بن الزبير ان عائشة قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يستعيذ في صلوته من فتنة الدجال مرویست از زهری گفت خبر داد مرا عروه که تحقیق عائشه گفت شنیدم پیغمبر خدا را رحمت و سلام کناد خدا برو که استعاذه میکرد در نماز خود از فتنهٔ دجال این همان حدیث سابق است که بطریق اختصار نقل کرده برای آنکه خبر دهد که زهری نیز این حدیث را روایت کرده **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن يزيد بن ابي حبيب عن ابي الخير عن عبد الله بن عمرو عن ابي بكر الصديق انه قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم علمني دعاء ادعو به في صلوتي روایت است از ابی بکر صدیق رضی الله عنه که تحقیق گفت پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی بیاموز مرا دعائی که دعا کنم بآن در نماز خود قال قل اللهم اني ظلمت نفسي ظلما كثيرا ولا يغفر الذنوب الا انت فرمود که بگو خدایا تحقیق من ستم کردم نفس خود را ستمی فراوان و نمی آمرزد گناهان را مگر تو فاغفر لي مغفرة من عندك وارحمني انك انت الغفور الرحيم پس بیامرز مرا آمرزیدنی از پیش خود که لایق کمال تو باشد یا محض بتفضل باشد بی آنکه من مستحق آن باشم تحقیق توئی بخشاینده مهربان **باب** ما يتخير من الدعاء بعد التشهد وليس بواجب در بیان دعائی که اختیار داشته شود بعد از تشهد و واجب نیست مطلقا یا بعینه **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن الاعمش قال حدثني شقيق عن عبد الله قال كنا اذا كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في الصلوة گفت عبد الله بن مسعود بودیم ما وقتی که می بودیم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در نماز قلنا السلام على الله من عباده والسلام على فلان وفلان فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا تقولوا السلام على الله فان الله هو السلام ولكن قولوا التحيات لله والصلوات والطيبات السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الغسل

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الغسل

بضم معجمه در اصل اسم مصدر است مستعمل شده در شرع بمعنی طهارت مخصوصه معروفه و بفتح مصدر است بمعنی شستن مطلق و بضمتین آبی که بدان شویند و بضم اول و غسول بفتح نیز بمعنی آید و خطمی و بالکسر شستنی چون گل و خطمی و اشنان و غساله بضم بمعنی است و نیز بمعنی آبی که برآید از چیزی باشستن و اغتسال غسل کردن و تغسیل مبالغه در شستن اعضاء و بمعنی باعث شدن بر کسی بر غسل نیز آمده و حقیقت غسل همین جاری شدن آب بر عضو و مالیدن دست گذرانیدن شرط نیست اگرچه مستحب باشد مذهب جمهور آن است و وصف کرد عائشه رضی الله عنها غسل آنحضرت را از جنابت و ملکی که مرد نقل کرده شده از مالک و مزنی وجوب آن و قول الله عز وجل ایراد کرد مولف بنابر عادت خود در صدر این کتاب دو آیتی که اصل اندرین باب و تقدیم کرد آیتی را که صریح امر بود و موصول بآیهٔ وضو یعنی فرموده خدا تعالی وان كنتم جنبا فاطهروا و اگر باشید شما مردمان بجنابت پس باشید طهارت کنید از طهارت که در آیه سابقه است ای شستن تمام اندام است بالاجماع بدلیل آیه ثانیه حتی تغتسلوا جنبا آنکه حاصل شد جنابت است برابر است در وی مذکر و مونث و واحد و جمع الى قوله تا قول وی تعالی الآخر

اسماء الرجال

السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين فانكم اذا قلتم ذلك اصاب كل عبد في السماء او بين السماء
والارض شك راوي است بعضي گويند براي تنويع است يا براي تعميم تا آدميان وجنيان نيز در آيند اشهد ان لا اله الا الله و
اشهد ان محمدا عبده ورسوله ترجمه با شرح معاني درين نزديك گذشت ثم ليتخير من الدعاء اعجبه اليه فيدعو
پس اختيار كند مصلي از دعا چيزي كه خوش آيد سوي او پس دعا كند آن **باب** من لم يمسح جبهته وانفه حتى صلى حكم كسي كه ناك
پيشاني وبيني خود را تا در نماز است قال ابو عبد الله رايت الحميدي يحتج بهذا الحديث ان لا يمسح الجبهة في الصلوة
گفت ابو عبد الله بخاري ديدم حميدي را كه حجت ميگرفت باين حديث كه مسح نكند مصلي پيشاني را اگر چيزي پاك بوي رسيده باشد در نماز **حدثنا**
مسلم بن ابراهيم قال حدثنا هشام عن يحيى عن ابي سلمة قالت سالت ابا سعيد الخدري فقال رايت رسول الله صلى
الله عليه وسلم يسجد في الماء والطين حتى رايت اثر الطين في جبهته گفت ابو سلمه پرسيدم ابا سعيد خدري
را از مسح ناكردن پيشاني پس گفت ديدم پيغمبر خدا را رحمت كناد خدا بروي كه سجده ميكرد در آب وگل تا آنكه ديدم كه بتحقيق اثر گل در پيشاني آنحضرت
بود **باب** التسليم ذكر سلام دادن در نماز وحكم آن **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا
الزهري عن هند بنت الحارث ان ام سلمة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سلم قام النساء حين يقضي تسليمه
وقتي كه سلام ميداد آنحضرت ايستادندي زنان تا تمام ميكرد آنحضرت سلام را و فارغ مي شد از ان چون زنان مامور بودند كه زود تر بروند
همين كه آنحضرت سلام ميگفت بر ميخاستند و تا تمام شدن سلام مي ايستادند **ويمكث** يسيرا قبل ان يقوم ودرنگ ميكرد اندكي
از زمان پيش از انكه برخيزد آنحضرت قال ابن شهاب فارى والله اعلم ان مكثه لكي ينفذ النساء قبل ان يدركهن من
انصرف من القوم گفت ابن شهاب پس گمان ميبرم وخدا دانا تر است كه درنگ كردن آنحضرت براي آن بود كه بگذرند زنان پيش
از انكه دريابد آنها را كسي كه برگشته است از قوم مردان امام شافعي استدلال كرده است باين حديث بر فرضيت سلام از انكه تعبير كرده شده
است دران بلفظ كان كه مشعر است بمواظبت قال القسطلاني پوشيده نماند كه معني مواظبت كه موجب فرضيت باشد در همه جا استعمال كان
دلالت نمي آيد با آنكه بعضي گفته اند كما كثر جا ها كان محض براي ربط است قسطلاني در باب قرات نماز فجر در روز جمعه گفته كه اكثر علما بر آنند كه كان
تقاضاي مداومت نميكند و درين حديث اگر بمعني مواظبت باشد مواظبت در قيام زنان وقت سلام آنحضرت خواهد بود با آنكه بخبر واحد فرض ثابت نمي شود
و نزد امام اعظم لفظ سلام فرض نيست فرض خروج مصلي ست بصنع خود و دليل برين معني آنست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرموده اذا قعد
الامام في آخر صلوته ثم احدث قبل ان يسلم فقد تمت صلوته وقتي كه نشست امام در آخر نماز خود پس حدث از وي واقع شده پيش از انكه سلام گويد بتحقيق
تمام شد نماز او **باب** يسلم حين يسلم الامام سلام گويد مقتدي هنگامي كه سلام ميدهد امام يعني لازم نيست كه بعد سلام امام سلام
گويد بلكه جائز است كه با امام سلام گويد ليكن چون در حقيقت رد سلام امام است بايد كه اولي آن باشد كه بعد از سلام گويد وكان ابن عمر
يستحب اذا سلم الامام ان يسلم من خلفه وبود ابن عمر مستحب ميدانست وقتي كه سلام گويد امام سلام گويد كسي كه پس اوست يعني
ديگر وقت گويد **حدثنا** حبان بن موسى قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهري عن محمود هو ابن الربيع عن
عتبان بن مالك قال صلينا مع النبي صلى الله عليه وسلم فسلمنا حين سلم گفت عتبان نماز گذارديم با پيغمبر خدا رحمت وسلامت
حق باد بروي پس سلام داديم هنگامي كه سلام داد آن حضرت وآنحضرت انكار ازين معني نكرد **باب** من لم يرد السلام على الامام
واكتفى بتسليم الصلوة كسي كه از مقتديان رد نكند سلام را بر امام و بسند كند بسلامي كه در نماز رسيده بظاهر ازين سلام آن سلامي است كه بعد از تشهد ميكنند
يعني چون امام نيت سلام بمقتديان ميكند اينها را نيز رد سلام بايد كرد ميگويد كه سلامي كه مقتدي ميكند در انجا هم نيت بر امام وارد همين سلام كفايت دارد

والله وسلم ان النبي بدرستي كه پيغمبر خدا صلى الله عليه
وآله وسلم كان اذا اغتسل من الجنابة بدا فغسل
يديه آنحضرت چون غسل ميكرد از جنابت آغاز ميكرد پس
مي شست هر دو دست خود را براي گرفتن آب ثم يتوضا
كما يتوضا للصلوة پستر وضو ميكرد چنانكه وضو ميكرد
براي نماز ظاهر اين كلام دلالت دارد بر شستن پايها پيش
از غسل و حديث آينده از ميمونه صريح است در تاخير آن ظاهرا
محمول بر اختلاف احوال است و بجهة اين اختلاف مختلف
شده نظر علما مذهب ما مذهب جمهور تاخير است بحديث ميمونه
اگر در محل آلودگي بآب وگل مي لاي باشد و اگر بر لوحي باشد
تاخير كرده نشود و همين است مذهب مالك و قولي از شافعي
و بقول ديگر از وي تاخير است مطلقا واصح واشهر اقوال
وي اكمال وضو ست زيرا چه اكثر روايات از عائشه و
ميمونه همچنان است كذا قاله النووي عسقلاني گفته نيست
در هيچ روايتي از عائشه وميمونه تصريح باكمال بلكه محتمل است
چنانكه گذشت يا ظاهر در تاخير است و بحث كرده كه در قول
كسي كه گفته كه تاخير گاه براي بيان جواز بود با آنچه دلالت
ميكند از رواية بر مواظبة والله اعلم و نيز دلالت دارد اين حديث
بر مسح كردن سر درين وضو همين است ظاهر رواية از
امام ابو حنيفه و در روايتي مسح نيست و همين است قول مالك
چه مسح كردن فايده ندارد در ريختن آب بعد از آن بعدم
آن است و صحيح اول است و نيز دلالت دارد بر تكرار شستن
و قول قاضي عياض كه در هيچ روايت درين وضو تكرار
شستن نيامده محمول بر تصريح خواهد بود ثم يدخل اصابعه
في الماء پستر مي در آورد انگشتان خود را در آب فيخلل
بها اصول شعره پس تخليل ميكرد بانگشتان تر بيخهاي
موي سر خود را در باب تخليل الشعر نوشته شده ثم يصب
على راسه ثلث غرف بيديه پستر ميريخت بر سر خود سه كف آب بهر دو
دست و در حديث حلاب كه عنقريب آيد تفريق اند حقوق
غرفات بر جانب راست و چپ و ميانه سر است ثم
يفيض الماء على جلده كله پستر ميريخت آب بر تمام اندام
خود چنانكه روان مي شد **حدثنا** محمد بن يوسف
فريابي قال اخبرنا سفيان ثوري عن الاعمش تابعي
عن سالم بن ابي الجعد تابعي عن كريب عن ابن عباس
عن ميمونة زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم
قالت توضا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
گفت ميمونه وضو كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم وضوءه
للصلوة غير رجليه مانند وضو خود براي وضو نماز
جز شستن هر دو پاي خود كه درينجا تاخير نمود وغسل فرجه
وما اصابه من الاذى و شست شرمگاه خود را و آنچه
رسيده بود او را از چرك لوث درين تقديم و تاخير است
زيرا چه شستن فرج پيش از وضو ست چنانچه از روايات
ديگر از عائشه و ميمونه كه بلفظ ثم واقعند معلوم شود عجب
كه شافعيه اعضاء وضو را و براي ترتيب السنة اينجا
چه قسم ترتيب را فراموش كرده اند بگويند مس فرج

دو رد سلام امام سلام دیگر حاجت نیست وآنکه گفته اند که بسلامی که در التحیات در عموم علی عباد الله است اکتفاست چیزی نیست کرمانی از شعبی نقل کرده که مهاجران در مساجد خود بعد از تشهد همین یک سلام میگفتند وانصار در مساجد خود دو سلام میگفتند وانیک سلام رد سلام امام میکردند تحقیق حنفیه آنست که اگر مقتدی محاذی امام باشد در هر دو سلام امام را هم نیت کند واگر جانب یمین ست در سلام یسار و برعکس آن حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهري قال اخبرني محمود بن الربيع وزعم انه عقل رسول الله صلى الله عليه وسلم وعقل مجة مجها من دلو كانت في دارهم زهری گوید خبر داد مرا محمود بن ربیع ودانسته است بتحقیق کردی فهم کرده است پیغمبر خدا را رحمت وسلامت حق باد بر وی ونهم کرده است آبی که بدهان گرفته آنحضرت بر روی او انداخته از دلو چاهی که در خانه ایشان بود مراد زهری ازین کلام آنست که محمود موثق است وخبری که گفته محقق است قال سمعت عتبان بن مالك الانصاري ثم احد بني سالم گفت محمود شنیدم عتبان بن مالک انصاری را ودوی یکی از بنی سالم است پس احد معطوف ست بر انصاری کرمانی گوید معطوف ست بر عتبان ومعنی آنست که شنیدم عتبان را بعد از وی شنیدم یکی از بنی سالم را ومراد بآن حصین بن محمد الانصاری است یعنی محمود از هر دو شنیده است قال كنت اصلي لقومي بني سالم فاتيت النبي گفت عتبان بودم من که نماز میکردم مر قوم خود را که بنی سالم اند پس آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقلت اني انكرت بصري وان السيول تحول بيني وبين مسجد قومي فلوددت انك جئت فصليت في بيتي مكانا اتخذه مسجدا پس گفتم آنحضرت را بتحقیق نے بینم بینائی خود را وسیلهای آب حائل ست میان من ومیان مسجد قوم من پس دوست دارم این را که تو بیائی ونماز کنی در خانه من بجائی که بگیرم آنجا را مسجد فقال افعل ان شاء الله فغدا علي رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو بكر معه بعد ما اشتد النهار پس فرمود میکنم این کار را اگر خواسته است خدا پس روز دیگر نزول کرد بر من پیغمبر خدا وابو بکر با او بود پس از آنکه بلند شد آفتاب فاستاذن النبي صلى الله عليه وسلم فاذنت له پس طلب اذن کرد در درآمدن خانه آنحضرت پس اذن دادم مر او را فلم يجلس حتى قال اين تحب ان اصلي من بيتك پس ننشست تا آنکه گفت کجا دوست داری که نماز گذارم از خانه تو فاشار اليه من المكان الذي احب ان يصلي فيه پس اشارت کرد عتبان بسوی آن حضرت جائی را که دوست داشت که نماز کند آن حضرت در آنجا درین عبارت التفاتست که بجای اشرت اشار آورده است سیوطی گوید از تصرفات راویست که بعینه عبارت عتبان نیاورده کرمانی گوید ضمیر اشار راجع بآن حضرت است یعنی از روی کشف ونور باطن آن حضرت اشارت کرد آنجا را که من دوست داشته ام برین تقدیر احب صیغه متکلم مضارع خواهد بود واین قسم معانی را بسیار است که کرمانی از خود بر در طبع میگوید وپروای روایات ندارد همین حدیث سبق ذکر یافته ودر آنجا بجای اشار اشرت بوده است ودر بخاهم روایتی از مولف اشرت نقل کرده اند ودر تطبیق این دو روایت میگوید که منافی ندارند تواند که اشارت از هر دو معاً یا پس وپیش واقع شده باشد پس عتبان یکوقت اشارت را نسبت بخود کرده ووقتی دیگر نسبت بآنحضرت فقام وصففنا خلفه ثم سلم وسلمنا حين سلم پس استاد آنحضرت برای نماز وصف بستیم ما عقب او پس سلام داد وسلام دادیم ما هنگامی که آنحضرت سلام داد ومقصود از ایراد این حدیث همین جزء است وهمین مطابق است ترجمه را در سیاق کلام مفصح است ازین که این نماز نماز اشراق است وجماعت در نمازهای غیر فرض آمده است باب الذكر بعد الصلوة دربیان ذکری که بعد از ادای نماز آمده است حدثنا اسحق بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جريج قال اخبرني عمرو ان ابا معبد مولى ابن عباس اخبره ان ابن عباس اخبره گفت ابن جریج خبر داد مرا عمرو وابن را که ابو معبد خبر داده است عمرو را که ابن عباس خبر داده است ابا معبد را ان رفع الصوت بالذكر حين ينصرف الناس من المكتوبة كان على عهد النبي بتحقیق بلند کردن آواز بذکر هنگامی که برمیگشتند مردم از نماز فرض بود در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قسطلانی

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الغسل

یقال له الفرق از قدحی بزرگ که گفته میشود آن را فرق بفتح بتحریز وبسکون معلم نیز آمده پیمانه اهل مدینه که در وی شانزده رطل گنجد کذا فی الصراح ودر روایة مسلم است که گفت سفیان بن عیینه فرق سه صاع است نووی گفته وهمین اند جماهیر وبقول دو صاع است ونقل کرده ابو عبید اتفاق بر آنکه فرق سه صاع وبر آنکه شانزده رطل است وتوفیق باعتبار رطل حجازی که پنج رطل وثلث رطل است مخفی نیست وآنکه دو صاع گفته باعتبار عراقی ومباحث حدیث در باب الوضوء مع امراته گذشت باب الغسل بالصاع ونحوه ذکر غسل کردن بیک صاع آب وماننده آن در مقدار نزدیک بآن باندک تفاوت کم وزیاده که تخمین واقع شود مراد صاع عراقی است که هشت رطل است وآن بوزن حال محمد شاهی ابد الله ملکه فی عزه امن حن کل سوء بدنام ظلاله که سیر سے شصت وچهار فلوس عالم گیر بیست چهار سیری شود بست وچهار فلوس ربهت باشد کم وتدقیق نظر دران در رساله کشف الغطا عما لزم للموتی علی الاحیاء کرده شد باید نگریست وبودن صاع هشت رطل نزد امام ابی حنیفه خود مشهور است وباین رفته است ابراهیم نخعی وحجاج بن ارطاة وحکم بن عیینه واحمد در روایتی وبر شاهد است آن را حدیث باب با حدیث سابق خصوصا با حدیث نسائی از موسی جهنی که گفت آورد مجاهد قدحی را گفت تخمین کردم آن را هشت رطل پس گفت حدیث کرد مرا عایشه رضی الله عنها بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود که غسل میکرد بمانند آن ودر روایة طحاوی نیز همچنان است لیکن در تخمین بمقدار آن ظرف تردد کرده هشت رطل یا نه رطل یا ده رطل بار این تردد در زیادت است نه در کم ازان وظاهر است که توفیق میان این روایات باعتبار بودن صاع هشت رطل است واعتراف آن کرده بعضی شافعیه نیز این از در غسل ودر زکوة فطر بجازی کار نمودند حدثنا عبد الله بن محمد الجعفي المسندي قال حدثنا عبد الصمد بن عبد الوارث قال حدثنا شعبة قال حدثني ابو بكر بن حفص بن عمرو بن سعد بن ابي وقاص قال سمعت ابا سلمة بن عبد الرحمن نام هر دو عبد الله است ومشهور بکنیت اند يقول دخلت انا واخو عايشة در آمدم من وبرادر رضاعی عایشه چنانکه تصریح کرده باین قید مسلم ونسائی وابو عوانه عبد الله بن یزید بصری یا کثیر بن عبید کوفی یا شخص دیگر علی عایشه برخاله رضاعی خود عایشه رضی الله عنها چه ام کلثوم خواهر عایشه شیر داده بود ابا سلمه را فسألها اخوها عن

اسماء الرجال

گفته که حمل کرده است شافعی این حدیث را در اینکه حکایت کرده تو و جزینکه اندک وقتی جهر میکرد آنرا برای تعلیم صفت ذکر نه آنکه مداومت بر جهر داشتند و مختار آنست که امام و مقتدی آهسته ذکر کنند مگر برای تعلیم ذکر عام تر است چنانکه در احادیث دیگر واقع شده که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وغیر آن وقال ابن عباس کنت اعلم اذا انصرفوا بذلك اذا سمعته و گفت ابن عباس بودم من که می دانستم وقتی که بر میگشتند باین آواز ذکر وقتی که می شنیدم آنرا یعنی آگاهی که حاضر نمی بودم در وقت تمام شدن نماز را میدانستم یا آنکه چون صغیر بود در آخرین صفها بودی بسلام دادن تمام اطلاع نمی یافت **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا عمرو قال اخبرنی ابو معبد عن ابن عباس قال کنت اعرف انقضاء صلوة النبی صلی الله علیه وسلم بالتکبیر گفت ابن عباس بودم من که میدانستم تمام شدن نماز پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بتکبیر یعنی بالله اکبر گفتن و مراد مطلق ذکر خداست از انکه تکبیر بمعنی تعظیم و تجلیل است پس شامل است هر کلمه را که موجب تعظیم و تجلیل ذات و صفات اوست وقال علی حدثنا سفیان عن عمرو قال کان ابو معبد اصدق موالی ابن عباس گفت علی که شیخ مولف است که حدیث کرد مارا سفیان از عمرو و گفت بود ابو معبد صادق ترین موالی ابن عباس قال علی واسمه نافذ گفت مولف علی نام مشهور او نافذ است بالفاء والذال المعجمة **حدثنا** محمد بن ابی بکر قال حدثنا معتمر عن عبید الله عن سمی عن ابی صالح عن ابی هریرة قال جاء الفقراء الی النبی صلی الله علیه وسلم فقالوا ذهب اهل الدثور من الاموال بالدرجات العلی والنعیم المقیم گفت ابو هریره آمدند فقرا صحابه بسوی پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس گفتند بردند مالداران مراتب والا از قرب درگاه و نعمتهای دائمی بهشت را دثور جمع دثر است بفتح دال و سکون مثلثه و را و آخر بمعنی کثیر از هر چیز و مال کثیر بتقدیر اول من الاموال بیان است و بر ثانی تاکید و توانند که من بمعنی سبب باشد یصلون کما نصلی ویصومون کما نصوم نماز میکنند چنانکه نماز میکنیم ما و روزه میدارند چنانکه روزه میداریم ما ولهم فضل من اموال یحجون بها ویعتمرون ویجاهدون ویتصدقون و مر این اغنیا را زیادتی است بسبب مالها بیان زیادتی فرموده که حج و عمره میکنند و جهاد میکنند بقوت مال و صدقات میدهند بفقرا صدقه عبادت مالی است شامل است زکوة و اعتاق را و جمیع مصارف خیر را فقال الا احدثکم بما ان اخذتم ادرکتم من سبقکم پس فرمود آیا حدیث نکنم بشما بچیزی که اگر اخذ کنید در یابید کسی را که پیشی کرده شمارا از مالداران ولم یدرککم احد بعدکم و در نیابد مر شمارا هیچ کسی بعد از شما از مالداران و غیر ایشان وکنتم خیر من انتم بین ظهرانیهم الا من عمل مثله و باشید شما بهترین کسی که شما میان ایشانید مگر کسی که عمل کند مانند آن پس شما بهتر از آنها نخواهید بود تسبحون وتحمدون وتکبرون سبحان الله گوئید والحمد لله والله اکبر خلف کل صلوة ثلاثا وثلثین بعد از هر نماز سی و سه بار فاختلفنا بیننا فقال بعضنا نسبح ثلثا وثلثین ونحمد ثلثا وثلثین ونکبر اربعا وثلاثین پس اختلاف کردیم ما صحابه میان خود و قائل این کلام ابو هریره است پس گفت بعضی از ما سبحان الله گوئیم سی و سه بار والحمد لله سی و سه بار والله اکبر سی و چهار بار فرجعت الیه فقال تقول سبحان الله والحمد لله والله اکبر حتی یکون منهن کلهن ثلثا وثلثین ابو هریره گوید رجوع کردم من بسوی آن حضرت پس فرمود بگوئی تو این هر کلمه را تا آنکه میباشد از همه اینها سی و سه بار ظاهر کلام این است که هر سه را باجتماع سی و سه بار گوید میتوان گفت که از این عبارت هم مقصود آنست که این کلمات سی و سه بار گوید جمعا و افرادا و در سایر روایات جدا جدا واقع شده و عمل مشایخ هم بر این است **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن عبد الملک بن عمیر عن وراد کاتب المغیرة قال املی علی المغیرة بن شعبة فی کتاب الی معاویة گفت وراد که کاتب مغیره است املا کرد بر من مغیره بن شعبه در کتابی بسوی معاویه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر کل صلوة مکتوبة بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی که میگفت در پس هر نماز فرض لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک

الجزء الثانی ... الاسلام | كتاب الغسل

دانسته بود و مراد این مقدار تقریبا مراد است **حدثنا** عبد الله بن محمد الجعفی قال حدثنا یحیی بن آدم قال حدثنا زهیر مصغر ابن معاویه کوفی عن ابی اسحق سبیعی قال حدثنا ابو جعفر امام محمد باقر بن امام علی زین العابدین بن الحسین بن علی کرم الله وجهه سلام الله علیهم انه کان عند جابر بن عبد الله هو وابوه که بتحقیق بود ابو جعفر و پدر بزرگوار او نزد جابر صحابی وعنده قوم و حال آنکه نزد جابر جمعی بودند فسالوه عن الغسل فقال پس پرسیدند جابر را از کمیت آب غسل پس گفت یکفیك صاع کفایت میکند ترا یک صاع فقال رجل ما یکفینی پس گفت مردی از این جماعه کفایت نمیکند مرا فقال جابر پس گفت جابر کان یکفی من هو اوفی منك شعرا وخیرا منك بود آنقدر آب که کفایت میکرد کسی را که وی بیشتر بود از تو از روی موی و بهتر بود از تو که آن سید البشر است صلی الله علیه وآله وسلم ثم امنا فی ثوب بعد امامت کرد مارا جابر در یک جامه **حدثنا** ابو نعیم فضل بن دکین قال حدثنا ابن عیینة سفیان عن عمرو بن دینار عن جابر بن زید ابو الشعثاء ازدی بصری ساکن عمان عن ابن عباس ان النبی تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ومیمونة جفت آنحضرت کانا یغتسلان من اناء واحد بودند که غسل میکردند هر دو از یک ظرف مراد آوند متعارف آنزمان است چنانکه در حدیث عایشه گذشت که او را فرق گویند و از آن حصه هر یک در غسل هشت رطل باشد تخمینا که آن مقدار یک صاع است پس ظاهر شد وجه مناسبت ترجمه باب قال ابو عبد الله مولف کان ابن عیینة یقول اخیرا بود سفیان بن عیینه که میگفت در روایت این حدیث در آخر عمر عن ابن عباس عن میمونة روایت کرده ابن عباس از میمونه زیاده میکرد میمونه را در متن اسناد والصحیح ما روی ابو نعیم و صحیح آنست که روایت کرده آنرا ابو نعیم از حذف میمونه در اسناد حدیث ابن عباس چنانچه روایت کرده از سفیان کسی که در اوایل شنیده چه قدم سماع بودن آن متضمن قوت حفظ از جمله مرجحات است نزد محدثین

باب من افاض علی راسه ثلثا

کسیکه بریزد آب بر سر خود سه بار در غسل **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا زهیر عن ابی اسحق قال حدثنی سلیمان بن صرد بضم صاد و فتح را مهمله و دال مهمله خزاعی از افاضل صحابه است بطلب خون امام حسین رضی الله عنه در چهار هزار سوار برآمد پس کشته شد از لشکر عبید الله بن زیاد در سنه ست و ...

وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر نیست سزاوار عبادت مگر خدا در حالی که تنهاست و نیست شریک مر او را در عبادت و وجود و از روی عقل و نقل مر او راست ملک یعنی اصناف مخلوقات در پیدا کردن و تصرف نمودن و مر او راست ستایش نه غیر او را و او بر هر چیز تواناست اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت خداوندا نیست مانعی مر هر چیزی را که بخشیده و نیست بخشنده مر چیزی را که منع کرده آنرا ولا ینفع ذا الجد منک الجد منفعت نمی کند خداوند بخت را نزد تو بخت او و مراد از بخت دولت و فراخ دستی و حظوظ دنیاست که حق تعالی عطا کرده یعنی آنست که بخت سود نمیکند بدان طاعت تو وقال شعبة عن عبد الملک بن عمیر بهذا و گفت شعبه از عبد الملک باین روایت کند یعنی چنانکه سفیان از عبد الملک روایت کرده شعبه نیز از وی برین نهج کرده است وقال الحسن جد غنی و گفت حسن که جد یعنی غنا است وعن الحکم عن القاسم بن مخیمرة عن وراد بهذا و مرویست از حکم روی از قاسم روی از وراد باین حدیث

باب یستقبل الامام الناس اذا سلم روی میکند امام مر مردم را وقتی که سلام گوید حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا جریر بن حازم قال حدثنا ابو رجاء عن سمرة بن جندب قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة اقبل علینا بوجهه آن حضرت وقتی که سلام کردی نماز را اقبال میکرد بر ما بروی مبارک خود حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن صالح بن کیسان عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن زید بن خالد الجهنی انه قال صلی لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الصبح بالحدیبیة علی اثر سماء کانت من اللیل گفت زید بن خالد نماز گذارد برای ما رسول خدا رحمت و سلامت حق باد بروی نماز صبح بموضع حدیبیه بر پی بارانی که بود از وقت شب فلما انصرف اقبل علی الناس فقال هل تدرون ماذا قال ربکم عز وجل قالوا الله ورسوله اعلم پس وقتی که برگشت از نماز روی کرد بر مردم و فرمود آیا میدانید چه چیز گفت پروردگار شما که قوی و بزرگست گفتند خدا و رسول خدا داناتر است بانچه گفته قال اصبح من عبادی مؤمن بی وکافر گفت خدا صبح کردند از بندگان من ایمان آرنده بمن و کفر ورزنده فاما من قال مطرنا بفضل الله ورحمته فذلک مؤمن بی کافر بالکواکب پس هر آنکه باشد کسی که گفت باران داده شدیم بفضل خدا و رحمت او پس آنکس ایمان آورده بمن و کافر است بستاره ها واما من قال مطرنا بنوء کذا وکذا فذلک کافر بی ومؤمن بالکواکب و کسی که گفت باران داده شدیم بستاره چنین و چنین یعنی نسبت کند باران را بتاثیر کواکب وی کافر است بمن و مؤمن است بکواکب چون این باران نسبت افاضه این نعمت را بغیر خدا کرده از روی زجر این اعتقاد و را کفر گفته و نیز باست که این اعتقاد در رفته رفته بکفر حقیقی کشد بهر حال ازین نسبت قولا و اعتقادا پرهیز بودن از لوازم ایمان است و ازین قسم زجرها در شرع بسیار آمده است اگر کسی اعتقاد کردن بانکه اوضاع کواکب را حق سبحانه سبب عادی گردانیده و موثر حقیقی اوست چنانکه دیگر اسباب عادیه مثل سوختن آتش و مانند آن ازین اعتقاد میکنند مانعی ندارد و گویم دلائل که چه قطعیات است و استیفای اوضاع کواکب همه از حیز ضبط بر رفته و آثار متعارض جزم بوقوع تاثیر بعضی دون بعضی مقتضای عقل نمیتوان کرد چه جای غیر درقیاس بر عادات ضروریه محسوسه کردن مثل آتش و جز آن نیز تمام است و شارع خود باین شدت منع کرده و گفته من اتی کاهنا و منجما فقد کفر برب الکعبة یک شبی باران باریده بود صباح آن بعد از نماز صبح آن حضرت بحاضران فرمود که میدانید که خدای دانا امشب چه فرموده گفتند خدا و رسول خدا داناتر است گفت آنحضرت فرموده خدا صباح کردند امروز دو طایفه یکی ایمان آورنده بمن و کافر بکواکب دوم کافر بمن و ایمان آرنده بکواکب کسی که نسبت کرد باران را بمن وی مومنست بمن و کافر بکواکب و کسی که نسبت کرد بکواکب و اوضاع آن مومنست بکواکب و کافر است بمن و در نسبت کردن افعال باسباب عادیه هیچ منعی بآن شدت واقع نشده و پس از مومن گنجایش ندارد که بهیچ وجه نسبت افعال بکواکب کند باید که زبان را ازین قول و دل را ازین اعتقاد پاک دارد و در آثار آمده وقتی امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه سفری خواست کند منجمی گفت امروز قمر در عقرب است

بر سر مبارک خود سه بار حدثنا ابو نعیم قال حدثنا معمر بن یحیی بفتح میم و سکون عین چنانچه در اکثر روایات است و در بعضی بوزن اسم محمد است بن سام بمهمله بخفیف میم قال حدثنی ابو جعفر محمد باقر قال قال لی جابر اتانی ابن عمک گفت ابو جعفر گفت مرا جابر آمد مرا پسر عم تو میعرض عن الحسن بن محمد بن الحنفیة کنایه میکند جابر باین عم از حسن بن محمد بن علی مرتضی رضی الله عنه و حنفیه زوجه علی است که تزوج کرد آن را بعد وفات فاطمه زهرا رضی الله عنها پسر زائید علی بن ابی طالب محمد او مشهور شد این نسبت بمادر و درین کلام مسامحه است زیرا چه حسن بن محمد ابن عم پدر ابی جعفر است قال کیف الغسل من الجنابة گفت ابن عم چگونه است غسل از جنابت اینجا سوال حسن از کیفیت است و در حدیث باب سابق سوال سایل از کمیت بود با تنازع کننده جابر بطلب از زیاده در دو سوال حسن است لیکن در حدیث سابق بطوری دیگر است و اینجا بطوری دیگر بعد سوال و جواب قوم جابر سوال نمود را که نیز حاضر وقت باشد حکایت کرد بر آن را ابو جعفر وقت روایت بغیر اختصار بر سبیل ابهام نقل نموده فقلت کان النبی گفتم بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یاخذ ثلثة اکف فیفیضها علی راسه میگرفت سه کف دست پر از آب پس میریخت آن را بر سر خود گرفت دیگر دو کف دست در سر بار است ثم یفیض علی سائر جسده باز می ریخت آب بر تمام بدن خود فقال لی الحسن انی رجل کثیر الشعر پس گفت مرا حسن تحقیق من مردی ام بسیار موی محتاجم بزیاده از سه غرفه فقلت کان رسول الله گفتم حسن را بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اکثر منک شعرا بسیار تر از تو از روی موی و اکتفا نمود بر سه غرفه پس معلوم شد که انقا حاصل میشود باین مقدار

باب الغسل مرة واحدة غسل و ریختن آب بر تمام بدن یکبار اینقدر فرض است که نقصان از آن جایز باشد فاما تکرار یعنی تثلیث سنت است نزد جمهور علما و نووی گفته نمی دانم در آن خلاف مگر آنچه متفرد شده ماوردی بانکه

سفر نباید کرد امیرالمومنین بغضب درآمد و فرمود اگر تو شمشیر حاضر بودی گردن تو میزدم چه بن سفر با ابوالقاسم محمد کردیم هرگز این چنین حمله مذ…
نشد امیران و بیل اسلامی بر ره او گفته بطریقه اهل تنجیم فرمود که فلان کوکب با آن کوکب چه نسبت دارد و گفت نمیدانم همچنین از چندین اوضاع کواکب
رصدوده و نامرصوده پرسید که اهل تنجیم ازان غافل و غافل اند بعد ازان احکام هر یک ازان اوضاع و مقابله نحس با سعد کرده و اورا بر نادانی علمی
او آگاه ساخت و معلوم کرد که هر چند در صحت که اهل رصد بیان کرده اند غره نباید بود و حکم بمقتضای آن نتوان کرد بگوئی که این کلام امیرالمومنین
رضی الله عنه ثبوت احکام را و اوضاع کواکب در واقع معلوم میشود هر چند منجمان روزگار ندانند لهذا انچه این دلیل ابطال دلیل الزامی است که بر زعم معتقد اینها
الزام و ابطال نموده است والله الهادی الی الحق و منه الصواب نوء بفتح نون و سکون واو و در آخر همزه بمعنی کوکب است و کواکبی که در منازل قمر اند آنها
را انوار گویند و نیز نوء مصدر ناء است بمعنی سقوط و طلوع کوکب و اهل تنجیم احکام کونی را نسبت بغروب و طلوع کواکب بسیار میدهند **حدثنا**
عبد الله بن منير سمع يزيد بن هارون قال اخبرنا حميد عن انس بن مالك قال اخر الصلوة رسول الله صلى الله عليه
وسلم ذات ليلة الى شطر الليل گفت انس تاخیر کرد نماز را رسول خدا یکشبی تا نصف شب ثم خرج علينا فلما
صلى اقبل علينا بوجهه پس بر آمد بر ما پس وقتی که نماز تمام کرد توجه کرد بما بروی مبارک خود فقال ان الناس قد صلوا و رقدوا وانكم
لم تزالوا في صلوة ما انتظرتم الصلوة پس فرمود بتحقیق مردم نماز کردند و بخواب رفتند و شما دائم در نماز بودید مادامی که
انتظار برده نماز را **باب مكث الامام في مصلاه بعد السلام** در بیان درنگ کردن امام در جای نماز خود پس از سلام **وقال**
لنا آدم حدثنا شعبة عن ايوب عن نافع قال كان ابن عمر يصلي في مكانه الذي صلى فيه الفريضة
گفت نافع بود ابن عمر که میگذارد نفل در جائی که گذارده است در آنجا نماز فرض را درین روایت مولف حدثنا آدم نگفت از انکه آدم این حدیث را
بطریق نقل و تحمیل نگفته بلکه بطریق محاوره گفته است وفعله القاسم و کرد این را قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق یعنی گذارد نماز نفل
در جائی که فرض گذارده ويذكر عن ابي هريرة رفعه لا يتطوع الامام في مكانه ولم يصح و ذکر کرده میشود از ابو هریره
رفع او این حدیث را که نماز نفل نکند امام در جای خود و بصحت نه پیوسته این حدیث از ابی هریره از جهت ضعف اسناد او و لیکن ابن ابی شیبه از
علی بن ابی طالب باین لفظ آورده و ابوداود از مغیره بن ابی شیبه بهمین لفظ آورده است بدانکه مولف رح درین حدیث بلفظ حدثنا آدم نیاورد
از انکه از آدم بطریق مذاکره شنیده است نه بطریق تحمیل و تحدیث و مرتبه این فرود تر است از حدثنا لهذا ذکر کرده اکثر الشارحین **حدثنا** ابو الوليد
هشام بن عبد الملك قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا الزهري عن هند بنت الحارث عن ام سلمة ان النبي صلى الله
عليه وسلم كان اذا سلم يمكث في مكانه يسيرا بود آن حضرت وقتی که سلام میداد از نماز درنگ میکرد در جای خود اندکی
قال ابن شهاب فنرى والله اعلم لكي ينفذ من ينصرف من النساء گفته است ابن شهاب که سبب درنگ آن حضرت کمان
میبرم و خدا دانا تر است برای این غرض بود که بیرون آیند از نماز کسانیکه بر میگردند از زنان وقال ابن ابي مريم اخبرنا نافع بن يزيد
قال حدثني جعفر بن ربيعة ان ابن شهاب كتب اليه قال حدثتني هند بنت الحارث الفراسية عن ام سلمة زوج
النبي صلى الله عليه وسلم وكانت من صواحباتها گفت نافع بن یزید حدیث کرد مرا جعفر که ابن شهاب نوشته بسوی او که
گفت حدیث کرد مرا هند دختر حارث که آن هند فراسیه است از ام سلمه که از ازواج مطهرات است و بود این هند از مصاحبات ام سلمه قالت
كان يسلم فينصرف النساء فيدخلن بيوتهن من قبل ان ينصرف رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ام سلمه
بود آن حضرت که سلام میداد از نماز پس باز میگشتند زنان و میدر آمدند در خانهای خود پیش از انکه بر میگشت پیغمبر خدا صلعم **وقال**
ابن وهب عن يونس عن ابن شهاب اخبرتني هند الفراسية وقال عثمان بن عمر اخبرنا يونس عن الزهري قال

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الغسل

در علم غسل ثم مسح بيده بالارض پس مسح کرد و مالید دست
خود را بزمین بجهة کمال تنقیه و شستن آن را ثم تمضمض
واستنشق پس آب در دهان و بینی کرد و غسل وجهه
ويديه و شست روی خود را و هر دو دست خود را ثم
افاض على جسده پس ریخت آب را بر تن خود و چون در
عدد ذکر نیست لابد محمول بر اقل خواهد بود که یکبار است
و باین جهة ترجمه مناسب شد کذا قیل ثم تحول من مكانه
فغسل قدميه پس برگشت از انجا پس شست پاهای خود را
باب من بدء بالحلاب او الطيب عند
الغسل کسیکه شروع کند بحلاب یا خوشبوی نزد غسل بدانکه علما
درین مقام اضطراب و لغزش اقدام است تا انکه بعضی
نسبت وهم و غلط بمولف کرده و گفته رحمت کند خدا
ابا عبد الله را کیست که از غلط سلامت مانده باشد پنداشته
که حلاب طیب است و چه معنی است طیب را نزد غسل و
نیست حلاب مگر آوندی که شیر در آن را محلب گویند
و بروی پوشیده نیست وهم این قائل در نسبت خطا باین بزرگ
از کجا بر خاطر وی مطلع گشت و حال انکه کلام وی
صحیح است در مقابله طیب با حلاب و بعضی دیگر در روایت
معروف که بکسر حاء مهمله و تخفیف لام است تصرف کرده
و نسبت تصحیف نموده و گفته که صحیح جلاب بضم جیم و
تشدید لام معرب گلاب است و ابو عبید هروی و قرطبی
انکار کرده اند این تصرف را و ظاهر است که معرب گفتن
جلاب بتشدید لام از گلاب خطا است هرگز بایمعنی نیامده
و جمعی در صدد توجیه گشته تکلفات بارده پیدا کرده و محب
طبری مراد از طیب تطییب و تنظیف بدن از چرک داشته
و جلاب را بمعنی آوند غسل گذاشته واو بمعنی واو
گفته و کسی دیگر از طیب انچه پاک کرده شود بدان بدن
از غلطی و نحو آن چنانکه مروی است این عمل از ابن مسعود
الجلاب نه بگرفته بطریق مجاز پس تو هم اشاره باختلاف
طرق نمایه کرده و بایراد حدیث باب استدلال نموده
ثبوت یکی ازان که شروع باب است الی التقدم غسول و گرانی
که تحمیل کرده از حلاب آوند طیب باشند یعنی شروع کند
گاهی الطلب ظرف طیب گاهی اثنا نفس طیب

اسماء الرجال

حدثتنی هند القرشیة بضم قاف وفتح راء وشین معجمه وقال الزبیدی اخبرنی الزهری ان هند بنت الحارث القرشیة اخبرته مقصود مولف ازین اقوال آنست که فراسیه تصحیف قرشیه نیست چنانکه بعضی توهم کرده اند بلکه هردو صواب ست ازانکه بنی فراس بطنی ست از کنانه وکنانه از قریش است پس هردو نسبت درست است وکانت تحت معبد بن المقداد وهو حلیف بنی زهرة وبود هند زیر معبد بن مقداد ومعبد هم عهد بنی زهره است وکانت تدخل علی ازواج النبی صلی الله علیه وسلم وبود هند که میدرآمد بر زنان آن حضرت وقال شعیب عن الزهری حدثتنی هند القرشیة وقال ابن ابی عتیق عن الزهری عن هند الفراسیة وقال اللیث حدثنی یحیی بن سعید حدثه ابن شهاب عن امرأة من قریش حدثته عن النبی صلی الله علیه وسلم مقصود ازین اقوال آنست که جمعی از ثقه نقل کرده اند این حدیث را از سند که در کلام بعضی فراسیه ودر کلام بعضی قرشیه واقع شده است

باب من صلی بالناس فذکر حاجة فتخطاهم در بیان آنکه کسی که نماز کند بمردم پس یاد کند حاجتی را پس زود بگذرد از میان ایشان **حدثنا** محمد بن عبید قال حدثنا عیسی بن یونس عن عمر بن سعید قال اخبرنی ابن ابی ملیکة عن عقبة قال صلیت وراء النبی صلی الله علیه وسلم بالمدینة العصر فسلم ثم قام مسرعا فتخطی رقاب الناس الی بعض حجر نسائه گفت عقبه نماز گزاردم پس آنحضرت بمدینه نماز عصر را پس سلام داد پس ترخاست بشتابی وگذشت گردنهای مردم را بسوی بعضی حجرهای زنان خود ففزع الناس من سرعته پس ترسیدند مردم از سرعت آن حضرت چون ازان حضرت بر خلاف معتاد اضطرابی میدیدند می ترسیدند مردم که مبادا خبری که بد آید مردم را نزول کرده باشد فخرج علیهم فرأی انهم قد عجبوا من سرعته پس بیرون آمد برین مردم ودید که ایشان تعجب کرده اند از شتاب بر خاستن آن حضرت فقال ذکرت شیئا من تبر عندنا فکرهت ان یحبسنی فامرت بقسمته پس فرمود یاد کردم چیزی را از ریزه طلا که نزد ما بود پس ناخوش داشتم این را که باز دارد مرا از توجه بخدا پس فرمودم بقسمت آن **باب** الانفتال والانصراف عن الیمین والشمال وبرگشتن جانب یمین مصلی وشمال وکان انس بن مالک ینفتل عن یمینه وعن یساره وبود انس بن مالک که بر میگشت از جانب یمین خود وشمال خود ویعیب علی من یتوخی او من تعمد الانفتال عن یمینه وعیب میکرد انس بر کسی که قصد میکرد یا تعمد میکرد وشک راوی است برگشتن از جانب یمین یعنی واجب واند انصراف جانب یمین را وهر گز انصراف نکند جانب شمال چنانکه حدیث لاحق مفصح ازانست وگرنه بصحت پیوسته که آن حضرت صلی الله علیه وسلم اکثر انصراف جانب یمین کردی ذکره انس وغیره **حدثنا** ابو الولید قال اخبرنا شعبة عن سلیمان عن عمارة بن عمیر عن الاسود قال قال عبد الله لا یجعل احدکم للشیطان شیئا من صلوته گفت عبد الله بن مسعود نگرداند یکی از شما شیطان را نصیبی از نماز خود یرای ان حقا علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه اعتقاد کند که لازم است بروی اینکه نگردد مگر جانب دست راست لقد رایت النبی صلی الله علیه وسلم کثیرا ینصرف عن یساره بتحقیق دیده ام پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی بسیاری که بر میگشت جانب دست چپ **باب** ما جاء فی الثوم النیئ والبصل والکراث در بیان چیزی که آمده است در حکم خوردن سیر خام وپیاز وکراث وآن تره ایست که آنرا گندنا گویند وقول النبی صلی الله علیه وسلم من اکل الثوم والبصل من الجوع او غیره فلا یقربن مسجدنا وفرمود پیغمبر خدا کسی که خورد سیر را یا پیاز را از گرسنگی یا غیر گرسنگی پس نزدیک نیاید مسجد ما را مراد جنس مسجد است ودلالت میکند برین تعمیم حدیث جابر که بعد ازین مذکور است وحدیث انس که فلا یقربنا ولا یصلی معنا شامل غیر مساجد هم است روایت امام احمد که دران بلفظ لا یقربن مساجدنا است ونیز آنحضرت در مدت اقامت بخیر جائی را آماده کرده بود برای نماز واین حکم را در آنوقت فرموده وقیاس کرده اند برین گنده دهن وگنده بغل وگنده زخم را وهر که از وی بوی بد آید چنانکه ماهی فروش ودباغ وغیر اینها **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله قال حدثنی

الجزء الرابع شیخ الاسلام | کتاب الغسل

وزیادت تفسیر ازین توجیهات سخن محب طبری نزدیک می آید

واسیدانهم **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا ابو عاصم ضحاک بن مخلد بفتح میم وسکون معجمه متقن عظیم است اکثر در علم وعمل ملقب بنبیل از کبار شیوخ بخاریست لیکن درینجا حدیث بواسطه رسیده عن حنظلة بن ابی سفیان قرشی عن القاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله عنه از اخیار تابعین وفقهاء سبعه مدنیین است سنه یکصد وچند عن عائشة قالت کان النبی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اذا اغتسل من الجنابة دعا بشیئ نحو الحلاب چون قصد کردی غسل را از جنابت می طلبید ظرفی را مانند حلاب ابو عوانه در صحیح خود از ابی عاصم آورده که آن کمتر از یک شبر در یک شبر است ودر روایتی بیهقی مقدار کوزه که می گنجد هشت رطل فاخذ بکفیه پس گرفت آب را بهردو کف خود یا حلاب را لیکن روایات دیگر صریح اند در گرفتن آب وغرفات فبدأ بشق رأسه الایمن پس شروع میکرد بجانب راست سر ثم الایسر پس بجانب چپ فقال بهما علی وسط رأسه پس می انداخت آن دو کف بر میانه سر خود واستعمال قول در فعل بطریق مجاز شایعست در کلام ومراد در هر مقام مناسب آنجا باشد بقرینه ووسط بفتحتین روایة است در قاموس گفته وسط شیئ بتحریک میانه دو طرف آن شیئ چون اوسط شیئ وبتسکین ظرف است باین هردو در صورتی است که آن شیئ متصل الاجزا باشد چون حلقه واگر اجزا منفصل باشند پس باسکان است فقط یا هر موضع که صالح باشد ذکر لفظ بین را پس آنجا بتسکین خواهد بود وگرنه بتحریک انتهی ودر حقیقت طریق ثانی بیان وماخوذ از ثالث است چنانچه از نقل سطور معلوم شود چون وضع طریق اول در وسط الشیئ است وظاهر از شیئ وحدت واتصال است آن نیز از طریق دیگر جدا نباشد ازانجا معلوم شد که قول مشهور که ساکن وسط متحرک است ومتحرک آن ساکن در شیئ واحد متصل الاجزا است نه عام تر ازان چه مفهوم کلمات

نافع عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فی غزوة خیبر روایت است از ابن عمر که تحقیق پیغمبر خدا فرمود در غزوهٔ خیبر من
اکل من هذه الشجرة یعنی الثوم فلا یقربن مسجدنا کسی که بخورد ازین درخت یعنی سیر پس نزدیک نشود مسجد ما را یعنی مساجد مسلمانان را
تا بر و بوی آن شجره آنکه تنه و شاخ دارد واطلاق شجره بر بنهٔ سیر نیز آمده است چنانکه بکلام افصح فصحای عرب شاهد است بر ان بعضی گویند بطریق
مجاز است باید دانست که این نهی نزد اکثر علما تنزیهی است و بعضی از اهل ظواهر حمل بر تحریم کرده اند حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا ابو عاصم قال
اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی عطاء قال سمعت جابر بن عبد الله قال قال النبی صلی الله علیه وسلم من اکل من هذه الشجرة
یرید الثوم فلا یغشانا فی مساجدنا کسی که بخورد ازین شجره اراده میکند آن حضرت سیر را پس نباید در مسجدهای مسلمانان
لا یغشانا نفی بمعنی نهی است و ثبوت الف در وی از آنست که معتل را حکم صحیح داده اند یا از جهت اشباع فتح آمده است یا صیغه نفی است بمعنی نهی
قلت ما یعنی به قال ما اراه الا نیئه گفت عطا گفتم مر جابر را چه میخواهد آنحضرت باین حکم فرموده گفت جابر گمان ندارم مگر سیر خام را
وقال مخلد بن یزید عن ابن جریج الا نتنه وگفت مخلد از ابن جریج اراده نکرده است آن حضرت مگر گنده بوی را خواه خام باشد یا پخته
حدثنا سعید بن عفیر قال اخبرنا ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب قال زعم عطاء ان جابر بن عبد الله
زعم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من اکل ثوما او بصلا فلیعتزلنا او قال فلیعتزل مسجدنا ولیقعد فی بیته
گفت عطا گفت جابر تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی فرمود کسی که بخورد سیر را یا پیاز را پس بگو که گوشه گیرد از ما یا فرمود بگو که گوشه گیرد از مسجد ما
و بگو بنشیند در خانهٔ خود راوی است وان النبی صلی الله علیه وسلم اتی بقدر فیه خضرات من بقول وتحقیق پیغمبر خدا
آورده شد بدیگی که در وی سبزها بود از تره خضرات بفتحتین بفتح اول وکسر ثانی وقیل بضم اول وفتح ثانی جمع خضره بقول بضم موحده وقاف جمع
بقل است فوجد لها ریحا فسال فاخبر بما فیها من البقول پس یافت آنحضرت مر آنرا بوی ناخوش پس پرسید و خبر داده شد
بچیزی که در ان دیگ از بقول بود قدر مونث سماعی است تذکیر ضمیر و تانیث هر دو در ان رواست این چنین گفته اند شارحان مشهور آنست
که ضمیر راجع بمونث سماعی ضمیر تانیث میباشد فقال قربوها الی بعض اصحابه کان معه پس فرمود نزدیک کنید آن دیگ را یا آن خضرات
را بسوی بعضی یاران که با آن حضرت بودند روایت کرده اند که ابو ایوب انصاری بود این کلام نقل بالمعنی است یا کلام راوی است بتقدیر
اشارت یعنی اشارت کرد بسوی بعضی یاران که با وی بودند فلما راه کره اکلها پس وقتی که دید آن بعض را که ناخوش داشت خوردن
آنرا قال کل فانی اناجی من لا تناجی فرمود بخور که حلال است زیرا که من از آنست که من سخن میکنم کسی را که سخن نمیکنی تو او را
و آن جبرئیل است علیه السلام در روایتی دیگر آمده که می ترسم که اذیت کنم یا رخود را که جبرئیل است وقال احمد بن صالح عن ابن وهب
اتی ببدر گفت احمد بن صالح که شیخ مولف است از ابن وهب که آورده شد بدر را قال ابن وهب یعنی طبقا فیه خضرات
گفت ابن وهب مراد از بدر طبقی است که در وی خضرات که پیاز و کراث در وی بود و طبق را بدر گفت از جهت تشبیه بماه شب چهارده ولم یذکر
اللیث وابو صفوان عن یونس قصة القدر وذکر نکرده است لیث وابو صفوان قصهٔ دیگ را فلا ادری هو من قول الزهری
او فی الحدیث پس نمیدانم که ذکر دیگ از گفتهٔ زهری است که درج کرده یا در متن حدیث مذکور است حدثنا ابو معمر قال حدثنا
عبد الوارث عن عبد العزیز قال سال رجل انس بن مالک ما سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الثوم گفت عبد العزیز
پرسید مردی انس بن مالک را چه چیز شنیده تو رسول خدا رحمت کناد خدا بروی در مادهٔ سیر فقال قال النبی صلی الله علیه وسلم من اکل
من هذه الشجرة فلا یقربنا ولا یصلین معنا پس گفت انس فرمود پیغمبر خدا کسی که خورد ازین درخت پس نزدیک نیاید
ما را و نماز نکند با ما درین حدیث نهی مقید بمسجد نیست از ینجاست که عام داشته اند جمیع مساجد را چنانکه مصلای عید و جنائز و ولیمه و اطر

الجزء الثالث شیخ الاسلام کتاب الغسل

از انجمله عدد و دو است و لهذا سنت اند در وضو کریم بود و
ظره بمعنی سنت منصوص نیست چراکه بمعنی دین باشد
عام از واجب و سنت و بر تقدیر تسلیم لازم نمی آید عموم
آن جمیع اوقات را بنحوی که معارض شود ظاهر کتاب را و این
بطال گفته استنباط کرده بخاری عدم وجوب آن را ازین
حدیث زیرا چه روایتی باب آمده و درین حدیث توضا
وضوءه للصلوة دلالت دارد بر آنکه مضمضه و استنشاق
برای وضو اند و اجماع است بر آنکه وضو و غسل جنابت
پس این هر دو که از توابع وضو اند نیز واجب نباشند و آنچه
مروی است از عدم غسل محمول بر کمال و فضل است
پوشیده نماند که حصر بودن این اعمال برای وضو از هیچ
روایتی مستفاد نیست تواند بعضی از اعمال وضو و غسل
که مشترک باشند در ضمن وضو هر دو وجه معمول گشت
عدم وجوب آن اعمال بجهت وضو مستلزم نیست عدم وجوب
او درین مقام اینها بلکه بجهت غسل واجب باشند حدثنا
عمر بن حفص بن غیاث بن طلق نخعی قال حدثنا ابی
قال اخبرنا الاعمش قال حدثنی سالم بن ابی الجعد
تابعی عن کریب عن ابن عباس قال حدثتنا میمونة
قالت صببت للنبی گفت میمونه ریختم یعنی در ظرفی و مهیا
ساختم برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم غسلا
آب که بدان غسل کند فافرغ بیمینه علی یساره فغسلها
پس ریخت آب بدست راست خود بر دست چپ پس
شست هر دو را یکجا چنانچه معتاد است ثم غسل
فرجه پس شست شرمگاه خود را یعنی بدست چپ
ثم قال بیده علی الارض پس زد دست چپ خود را
بر زمین فمسحها بالتراب ثم غسلها پس مالید و پاک
کرد آن دست بخاک پس شست آن را ثم مضمض
واستنشق ثم غسل وجهه وافاض علی راسه
ثم تحول فغسل قدمیه ثم اتی بمندیل پس مسح بستر
آورده شد بعد از فراغ وی از غسل جامه که بدان بچینا
آب را از بدن فلم ینفض بها پس نه افشاند

باب وضوء الصبيان ومتى يجب عليهم الغسل والطهور وحضورهم الجماعة والعيدين والجنائز وصفوفهم

آنست كه هر جا كه مظنه حضور ملئكه يا اجتماع مسلمانان است ازين پرهيز بايد كرد باب در بيان وضو كردن خوردان و نا بالغان و بيان آنكه كدام وقت واجب ميشود بر ايشان غسل و طهارت از قبيل عطف عام بر خاص است و در بيان حاضر شدن ايشان جماعت نماز را و هر دو عيد او نمازهای جنازه را و در بيان ايستادن خوردان و صف جماعت **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت سليمان الشيباني قال سمعت الشعبي قال اخبرني من مر مع النبي صلى الله عليه وسلم على قبر منبوذ فامهم وصفوا عليه گفت شعبی خبر داد مرا کسی که گذشته با پیغمبر خدا بر سر قبری که بیکطرفی بود از قبرها پس امامت کرد ایشانرا و صفها بستند بر آن قبر منبوذ بفتح میم و سکون نون و ضم موحده آخر آن ذال معجمه است بمعنی لقیط و بعید آمده و قبر منبوذ را بدو وجه روایت کرده اند بطریق توصیف پس بمعنی بعید است و بطریق اضافت بمعنی لقیط فقلت يا ابا عمرو من حدثك فقال ابن عباس پس گفت شیبانی گفتم ای ابا عمرو و کنیت شعبی است که حدیث کرد ترا پس گفت ابن عباس و ابن عباس در آنوقت صغیر بود و این حدیث بر چند جزو ترجمه دلالت کرده بر حضور صغار جماعت را و جنایز را و صف بستن و وضو کردن از آنکه ابن عباس نیز در صف خواهد بود و وضو هم کرده باشد همچنین گفته اند شارحان و بی حاجت ارتکاب این تکلف کرده آنکه حدیثی درین باب خواهد آمد که دلالت بر جزو اول میکند **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا صفوان بن سليم عن عطاء بن يسار عن ابی سعيد الخدری عن النبی صلى الله عليه وسلم قال الغسل يوم الجمعة واجب على كل محتلم فرمود غسل روز جمعه واجب است بر بالغ مراد آنست که همچو واجب است این حدیث مطابق بجزو دوم ترجمه است **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن عمرو قال اخبرني كريب عن ابن عباس قال بت عند خالتي ميمونة ليلة فنام النبي صلى الله عليه وسلم فلما كان في بعض الليل قام رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ابن عباس خواب کردم نزد خاله خود که میمونه است شبی پس خواب کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس وقتی که بود آنحضرت در بعضی از شب برخاست فتوضأ من شن معلق وضوءا خفيفا يخففه عمرو ويقلله جدا پس وضو کرد از مشکی که آویخته بود وضوی سبک که سبک میگفت آنرا عمرو و بسیار اندک میگفت در روایات دیگر از ابن عباس آمده فاحسن الوضوء و معنی آنست که نیک کرد و بر رعایت آداب و مستحبات بی اسراف و تنقیص ثم قام يصلي فقمت فتوضأت نحوا مما توضأ پس ایستاد در حالی که نماز میکند پس برخاستم و وضو کردم مانند آنچه وضو کرده بود آنحضرت ثم جئت فقمت عن يساره فحولني فجعلني عن يمينه پس آمدم من و ایستادم جانب چپ آنحضرت پس بگردانید مرا و کرد مرا جانب راست ثم صلى ما شاء الله ثم اضطجع فنام حتى نفخ پس نماز کرد چیزیرا که خواست خدا پس پهلو نهاد و خواب کرد تا آنکه دم کرد یعنی بلند شد آواز نفس او ثم اتاه المؤذن فاذنه بالصلوة فقام معه الى الصلوة فصلى ولم يتوضأ پس آمد او را موذن و آگاه کرد بنماز پس برخاست با موذن بسوی نماز و نماز کرد و وضو تازه نساخت قلنا لعمرو ان الناس يقولون ان النبي صلى الله عليه وسلم تنام عيناه ولا ينام قلبه گفتم مر عمرو را که تحقیق مردم میگویند که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی خواب میکنند دو چشم او و خواب نمیکند دل او یعنی از خواب او را غفلتی حاصل نمیشود قال عمرو سمعت عبيد بن عمير يقول ان رؤيا الانبياء وحي گفت عمرو شنیدم عبید بن عمیر را میگفت خواب دیدن انبیا وحی است و وحی خود با غفلت جمع نمیشود ثم قرأ اني ارى في المنام اني اذبحك پستر خواند این آیت را که ابراهیم علیه السلام گفته که تحقیق می بینم در خواب که ذبح میکنم ترا استدلال کرد باین آیه که خواب انبیا وحی است از آنکه اگر وحی نبودی بمجرد خواب اقدام بر امری حرام منکر و ذبح پسر نمیخواست این حدیث باین قول که توضأت نحوا مما توضأ مطابق جزو اول ترجمه است زیرا که ابن عباس در آنوقت صغیر بود و آنحضرت وضوء او را روا داشتند و تجویز نماز کردند قسطلانی ترددی کرده

... باین حدیث بر کراهت تمام نیست زیرا چه این نعمه یکبار است و راه مے یابد درروی احتمال رنج مشقت بجهة چرک در جامه یا بودن آن از حریر یا باقی داشتن برکت رطوبت آب یا بوضع یا نجاییت عادت از لوازم طهارت نداند یا استعجال و جز آن نیز گفته درین حدیث دلیل است بر آنکه آنحضرت نمی پسندید و گرنه چرا میمونه می آورد منديل را و از عائشه مرویست بود پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم جامه که پاک میکرد بآن خرقه آب از اعضای خود بعد از وضو لیکن ترمذی تضعیف کرده آنرا گفته صحیح نیست درین باب از آنحضرت و رخصت کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در منديل بعد از وضو و آنها که مکروه پنداشته اند بجهة آنست که آب وضو وزن کرده میشود و انتهی و نیز گویند زیرا که درو ی ازاله اثر عبادت است و آب وضو تسبیح میکند خدا تعالی را مادام تر است

باب مسح اليد بالتراب لتكون انقى استحباب بمالیدن دست بخاک تا پاک تر شود **حدثنا** الحميدي عبد الله بن الزبير قال حدثنا سفيان بن عيينة قال حدثنا الاعمش عن سالم بن ابي الجعد عن كريب عن ابن عباس عن ميمونة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم اغتسل من الجنابة تحقیق آنحضرت غسل نمود از سبب جنابة فغسل فرجه بيده مرة پس شست فرج خود را بدست خود یکبار ثم دلك بها الحائط پستر مالید دست را بر دیوار برای تنقیه ثم غسلها ثم توضأ وضوءه للصلوة فلما فرغ من غسله غسل رجليه

باب هل يدخل الجنب يده في الاناء قبل ان يغسلها آیا در آرد جنب دست خود را در آوند آب پیش از آنکه بشوید آن را و پاک کند اذا لم يكن على يده قذر غير الجنابة وقتیکه نباشد بر دست او پلیدی جز پلیدی حکمی جنابت مقصود جواز است و عدم تاثیر آن در آب چون تاثیر پلیدی حقیقی که کم و زیاده آن نجس کند آبرا وادخل ابن عمر والبراء بن عازب يده في الطهور ولم يغسلها ثم توضأ و در آورد ابن عمر و براء هر واحد در دو جدا دست خود را در آب طهارت و نشست آن ابیشن در آوردن پستر وضو کرد از آن آب جمع کرد مولف در استدلال به جواز میان دو اثر و آنچه روایت کرده عبد الرزاق از ابن عمر که می شست دست پیش از تطهیر محمول بر ظن تلوث است یا بر مذهب همچنین حمل کنند روایه ابن ابی شیبه را از وی که گفت کسی که اغتراف کند از آب بجای که جنب است پس آنچه باقی ماند نجس است توفیقا بين الاثرين

کہ مولف رح بیان حکم وضوء صبی نکرد کہ واجب ست یا مندوب اگر واجب باشد لازم مے آید کہ صبی بر ترک آن معاقب گردد واگر مندوب بود باید کہ نماز بی وضو صحیح بود میگویم خاموشی کرد مولف رح تا سلامت ماند ازین اشکال انتہی پوشیده نماند کہ باوجود سکوت مولف این اشکال باقیست برادکیا واجبست کہ دفع آن کنند وآنچہ بعجالت الوقت بخاطر راقم میرسد آنست کہ گویم بر تقدیر ندب آنچہ لازم می آید صحت نماز صبی است وصحیح بودن نماز صبی بے وضو لا نسلم کہ محذوری دارد انا نکہ او مکلف نیست تا عاریست این شرط بر وواجب باشد وتبرک آن آثم ومعاقب گردد ومیتوان گفت وضوی صبی مندوبست وشرط نماز مندوب اوست وچون پایہ شرط درمیان آمد صحت نماز لازم نمی آید **حدثنا**

اسمعیل قال حدثنی مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالك ان جدته مليكة دعت رسول الله صلى الله عليه وسلم لطعام صنعته روایت کرد اسحق از انس بن مالک کہ جده او کہ ملیکہ نام دارد دعوت کرد آن حضرت را برای طعامی کہ ساختہ بود آمرا گفتہ اند ضمیر جدته راجع باسحق است انا نکہ ملیکہ بضم میم وفتح لام وسکون یاء تحتیہ وکاف نام جده اسحق مذکور است ومادر انس مشہور بام سلیم است اگر ملیکہ مادر حقیقی انس است ام سلیم کنیت او خواہد بود وہمین حدیث در روایات دیگر بنام ام سلیم نقل کرده اند فاکل منه فقال قوموا فلاصلی بکم پس خوردانزان طعام وفرمود برخیزید تا نماز کنم بشما فقمت الى حصير لنا قد اسود من طول ما لبس پس رفتم بسوی بوریای کہ ما را بود وسیاه شده بود از درازی زمان کہ پوسیده شده بود فنضحته بماء پس شستم آنرا بآب فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم واليتيم معي والعجوز من ورائنا فصلى بنا ركعتين پس قیام کرد پیغمبر خدا رحمت وسلامت حق باد بروی بنماز وحال آنکہ یتیم کہ نام او ضمیره است با من بود وپیرزال کہ ام سلیم است از پس ما بود وپس نماز گذارد آن حضرت با ما دو رکعت نقل این حدیث بمناسبت جزء اخیر ترجمہ است کہ حضور صبیان در جماعت است انا نکہ یتیم صغیری را گویند کہ پدر نداشتہ باشد از فوائد حدیث جواز جماعت است در نماز نفل **حدثنا**

عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن عبد الله ابن عباس انه قال اقبلت راكبا على حمار اتان وانا يومئذ قد ناهزت الاحتلام روایت است از ابن عباس کہ بتحقیق گفتہ پیش آمدم در حالی کہ سوارم بر ماده خری ومن درین روز نزدیک شده ام بلوغ را ورسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي بالناس بمنى الى غير جدار پیغمبر خدا نماز میگذارد بمردم بموضع منی بسوی غیر دیواری یعنی حاجبی از دیوار وستره در پیش نداشت فمررت بين يدي بعض الصف فنزلت وارسلت الاتان ترتع فدخلت في الصف فلم ينكر ذلك علي احد پس گذشتم از پیش پاره صف نماز وفرود آمدم وگذاشتم ماده خر را بحالی کہ می چرید پس درآمدم درمیان صف وانکار نکرد این را بر من ہیچ کسے ازین راہ کہ غیر بالغ در صف درآمدم واز پیش مردم گذشتم **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني عروة بن الزبير ان عائشة قالت اعتم رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال عياش حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا معمر عن الزهري عن عروة عن عائشة این حدیث مولف بدو اسناد از معمر روایت کرده است قالت اعتم رسول الله صلى الله عليه وسلم في العشاء درنگ کرد تا آنکہ سخت شد تیرگی شب پیغمبر خدا در نماز عشا حتى ناداه عمر قد نام النساء والصبيان تا آنکہ فریاد کرد آن حضرت را عمر کہ بتحقیق خواب کردند زنان وخوردان فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال انه ليس احد من اهل الارض يصلي هذه الصلوة غيركم پس برآمد آن حضرت وفرمود بتحقیق نیست ہیچ کسی از اہل زمین کہ نماز میکند این نماز عشا را غیر شما ولم يكن احد يومئذ يصلي غير اهل المدينة ونبود درین روز کہ نماز میگذارد دیگر مردم مدینہ مطہره از مسلمانان این کلام اگرچہ شامل جمیع مساجد مدینہ است لیکن خلجان آنکہ جمعی مسلمانان کہ ہجرت بطرف حبشہ کرده بودند باقیست فتدبر **حدثنا** عمرو بن علي قال حدثنا يحيى قال حدثنا سفيان قال حدثني عبد الرحمن بن عابس

الجزء الثالث تیسیر شیخ الاسلام | کتاب الغسل

من غسل الجنابة وغمس ابن عمر وابن عباس یکی یا کہ دستہ اند آب از قطرات غسل جنابة پس معلوم شد آنچہ در آب از اثر جنابة عفو است بجہة مشقت احتراز از آنکہ در آوردن دست **حدثنا** عبد الله بن مسلمة بفتح میم ولام یعنی قال حدثنا افلح بن حميد بضم حاء انصاری مدنی سنه یکصد وپنجاه وہشت عن القاسم بن محمد صدیق رضی عن عائشة قالت كنت اغتسل انا والنبي گفت عائشہ بودم کہ غسل میکردم من وپیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من اناء واحد تختلف ايدينا فيه از یک آوند ما بالی کہ مختلف میشد دستہای ما در فرستادن آن بتقدم وتاخر ازینجا معلوم شد کہ جنابت مانع نیست در آوردن دست را در آب بجہة اغتراف وتا تقدیر شستن دستہا پس آن برای جنابة است کہ تمام غسل باقی ماند بلکہ بجہة خوف تلوث بنجاست حقیقی است واینجا کہ یقین بطہارت ظاہری باشد شستن دستہا شرط نبود ودلالت میکند بر آن حدیثہا مستفیده از خطاب کہ مشہور است **حدثنا** مسدد قال حدثنا حماد بن زيد عن هشام عن ابيه عروة عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا اغتسل من الجنابة غسل يده بود آنحضرت چون غسل میکرد از جنابة می شست دو دست خود را در توجیہ مناسبت گفتہ اند کہ این حدیث با احادیث دیگر گویا تفسیر ہمدگرند چہ این حدیث محمول بر وقت خوف تلوث است ودیگر بر حال یقین طہارت ونظافت پس باین وجہ منتفی شد تعارض ونیز تواند کہ غسل یدین محمول بر ندب باشد وترک بر جواز یا حدیث ترک مطلق است وحدیث فعل مقید پس حمل کرده شود مطلق بر مقید والظاہر ان لمحض کثیر است کہ مکرر بیان یافتہ فاحفظه **حدثنا** ابو الوليد هشام طيالسي قال حدثنا شعبة عن ابي بكر بن حفص عن عروة عن عائشة قالت كنت اغتسل انا والنبي صلى الله عليه وآله وسلم من اناء واحد من جنابة گفت عائشہ غسل میکردیم ما وآنحضرت از یک آوند از سبب جنابة وعن عبد الرحمن بن القاسم از اخیار مسلمین است مرده در مدینہ بہتر از وی در مقام رضا سنہ یکصد وبست وشش موصول اسناد اول عطف است بر عن ابی بکر عن ابيه قاسم بن محمد بن ابی بکر رضی اللہ عنہ عن عائشة مثله یعنی شعبہ را درین حدیث دو اسناد است با عائشہ **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن عبد الله بن عبد الله بن جبر بفتح جیم وسکون موحده قال سمعت انس بن مالك يقول كان النبي صلى الله

قال سمعت ابن عباس وقال له رجل شهدت الخروج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت عبدالرحمان شنیدم ابن عباس را وگفت او را مردی آیا حاضر بوده بر آمدن زنان را با پیغمبر خدا در مصلای عید یعنی آنکه آن حضرت بسوی زنان بر آمد در مصلای عید قال نعم گفت آری حاضر بوده ام ولولا مكاني منه ما شهدته يعني من صغره واگر نبودی قرب ونزدیکی من از آنحضرت حاضر نمی شدم میخواهد قرب از جهت خوردی یعنی اگر خورد سال نبودم با آن حضرت در زنان نمی در آمدم وبعضی گویند معنی این کلام ابن عباس اینست که اگر تمکن من از صغر وغلبه من بر آن که نزدیک ببلوغ رسیده بودم وقوت ضبط حدیث داشتم نمی بود حاضر نمی شدم آن مجلس را یا آنکه اگر قدر ومنزلت من پیش آنحضرت نمی بود حاضر نمی شدم از جهت خوردی اتى العلم الذي عند دار كثير بن الصلت آمد آنحضرت رایت یا منادی را که نزد خانه ابن صلت بود ثم خطب ثم اتى النساء فوعظهن وذكرهن وامرهن ان يتصدقن پس خطبه خواند پس آمد زنان را که حاضر بودند پس پند کرد این ها را ویاد داد ایشان را از ثواب وعذاب آخرت وفرمود ایشان را که صدقه دهند فجعلت المرأة تهوي بيدها الى حلقها تلقي في ثوب بلال پس گشتند زنان که دست میکردند بسوی حلقهای خود یعنی انگشتری وگوشوار ها در حالی که می انداختند در جامه بلال ثم اتى هو وبلال الى البيت پس آمد آن حضرت وبلال خانه را تهوی بضم تا مثناة از باب رباعی وبفتح از ثلاثی هر دو بیک معنی است حلق بمهمله ولام مفتوحتین وبکسر مهمله جمع حلقه است باب خروج النساء الى المساجد بالليل والغلس برآمدن زنان جوان وپیر بسوی مسجد ها بشب وتیرگی آخر شب حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني عروة بن الزبير عن عائشة قالت اعتم رسول الله صلى الله عليه وسلم بالعتمة حتى ناداه عمر نام النساء والصبيان فخرج النبي صلى الله عليه وسلم فقال ما ينتظرها احد غيركم من اهل الارض ولا تصلى يومئذ الا بالمدينة ترجمه این حدیث گذشته است وكانوا يصلون العتمة فيما بين ان يغيب الشفق الى ثلث الليل الاول وبودند مردم که میگذاردند نماز خفتن را در میان غایب شدن شفق یعنی در میان این اوقات تا سیوم حصه اول شب حدثنا عبيد الله بن موسى عن حنظلة عن سالم بن عبد الله عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا استاذنكم نساؤكم بالليل الى المسجد فاذنوا لهن فرموده وقتی که طلب اذن کنند شما را زنان شما بشب بسوی مسجد برای نماز پس اذن کنید ایشان را تابعه شعبة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم متابعت کرده است عبید الله بن موسی را شعبه از اعمش از مجاهد از ابن عمر باب انتظار الناس قيام الامام العالم انتظار بردن مردم برخاستن امام عالم نماز را ودر اکثر روایات این کتاب سقط این باب وترجمه خطا زده اند این حکم در باب امامت گذشته وباحادیثی که درین جای آورده مناسبت باین ترجمه ندارد مگر بتکلف که از قیام انصراف مراد دارند حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا يونس عن الزهري قال حدثتني هند بنت الحارث ان ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم اخبرتها ان النساء في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم كن اذا سلمن من المكتوبة قمن وثبت رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن صلى من الرجال ما شاء الله گفت زهری حدیث کرد مرا هند که ام سلمه خبر داد او را که زنان در زمان پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بودند وقتی که سلام میدادند نماز فرض می ایستادند بر جای خود می بود پیغمبر خدا وکسی که نماز کرده بود بوی از مردان زمانی که خدا خواسته بود فاذا قام رسول الله صلى الله عليه وسلم قام الرجال وقتی که ایستادی آنحضرت می ایستادند مردان حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك ح وحدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن يحيى بن سعيد عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة قالت ان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليصلي الصبح فينصرف النساء متلفعات بمروطهن ما يعرفن من الغلس تحقیق شان نیست که پیغمبر خدا هر آئینه نماز صبح میکرد وبر میگشتند

الجزء الثاني تيسير الاسلام | كتاب الغسل

قال حدثنا الاعمش عن سالم بن ابي الجعد عن كريب مولى ابن عباس عن ابن عباس عن ميمونة بنت الحارث قالت وضعت لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غسلا بضم غین مهیا کردم برای آنحضرت آب غسل وسترته وپوشیدم آنحضرت را چنانچه در باب التستر في الغسل صریح بیاید فصب على يديه فغسلهما مرة او مرتين پس ریخت آب را بر دست خود وشست آن را یکبار یا دو بار قال سليمان گفت سلیمان اعمش لا ادري اذكر الثالثة ام لا در نمی یابم ویاد ندارم که سالم ذکر کرد بار سیوم را نیز یا نکرد ودر سابق ولاحق بروایت عبد الواحد از اعمش مرتين او ثلثا بروایتی از وی مرة او مرتين وثلثا بیامده ودر بعضی روایات از اعمش ثلثا متعین است ظاهر اعمش اول شک داشت بعد از آن جزم کرد پس هر که در آخر شنید روایه کرد ثلث را ثم افرغ بيمينه على شماله فغسل فرجه ثم دلك يده بالارض او بالحائط ثم تمضمض واستنشق وغسل وجهه ويديه وغسل راسه ثم صب على جسده ثم تنحى فغسل قدميه فناولته خرقة بسیاردم آنحضرت را جامه برای چیدن آب فقال بيده هكذا اشارت کرد بدست خود چنین که باش ولم يردها ونخواست جامه که بگیرد باب تفريق الغسل والوضوء جدا کردن اعمال غسل ووضو وشستن اعضا بفصل یکدیگر وعدم موالات وتفریق نزد امام ابوحنیفه وشافعی جایز است زیرا که دلیل وجوب ساکت است ازین قید وباین قایلند جمعی از تابعین ابن مسیب وعطا وحسن وغیر ایشان وبقول ربیعه ومالک کسی که بقصد کند لازم است بروی اعادت وبه نسیان نکرد ودر روایتی از مالک اگر فصل نزدیک است تمام کند واگر دراز است از سر گیرد وقتاده واوزاعی گفته اعاده نکند مگر آنکه خشک شده وجایز داشته نخعی مطلقا در غسل نه در وضو طحاوی گفته خشکی حدث نیست که ناقض گردد چنانکه اگر تمام اعضا خشک شوند طهارت باطل نشود وتائید کرد مولف جواز را بانچه گفت ويذكر عن ابن عمر انه غسل قدميه بعد ما جف وضوءه وذکر کرده نمی شود از ابن عمر که وی شست دو پای خود را بعد از آنکه خشک شد آب وضو وروایه کرده این اثر را شافعی در ام از مالک از نافع از ابن عمر لیکن در وی چنین است که وضو

[Top-right gloss:] ... حنظلة بن ابي سفيان ... تابعه اي تابع عبيد الله بن موسى شعبة ... باب انتظار الناس قيام الامام العالم ... البصري ۱۲ ... عثمان بن عمر بضم العين ... قام الرجال ... يكون بالليل والنهار ۱۲ قسطلاني

زنان در حالی که چهره اندر رو پیدا بچادرهای خود شناخته نمی شدند زیرا که مردان اندر مانند زنان متلفعات مشتق از تلفع است بمعنی رو پوشش و تلفع را استعمال میکنند در پوشیدن تن یا پوشیدن سر و بمعنی سر پوشیدن مروط جمع مرط است بکسر میم بمعنی چادر از صوف و خز مناسبت حدیث بترجمه باب سابق ظاهر است که زنان بمساجد شبها برای نمازی آمدند **حدثنا** محمد بن مسکین قال حدثنا بشر قال اخبرنا الاوزاعي قال حدثنا يحيى بن ابي كثير عن عبد الله بن ابي قتادة الانصاري عن ابيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لاقوم الى الصلوة وانا اريد ان اطول فيها فرمود آنحضرت بتحقیق من می ایستم بنماز و من میخواهم که دراز کنم در نماز فاسمع بكاء الصبي فاتجوز في صلاتي كراهية ان اشق على امه پس می شنوم گریه طفل را پس تخفیف میکنم در نماز خود از جهت ناخوش داشتن اینکه رنج اندازم بر مادر او **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن يحيى بن سعيد عن عمرة عن عائشة قالت لو ادرك رسول الله صلى الله عليه وسلم ما احدث النساء لمنعهن المسجد گفت عائشه اگر دریافتی آنحضرت چیزی را که پیدا کرده اند زنان بعد از زمان آنحضرت از بی باکی آنانکه واجب است برایشان از حیا و تعفف هر آینه منع میکرد از رفتن بمسجد و حرام میکرد بر ایشان بر آمدن را و چون آنحضرت مطلع نشده بر مفسده زنان ممنوع نشده اند و لهذا علما از فحوای این کلام و اشارت آنحضرت که زنان را منع فرموده از خوشبوی مالیدن و زینت گرفتن بر غیر زوج درین زمان که رفته رفته بانواع فساد کشیده است روا نمیدارند و ستر در هم کما منعت نساء بني اسرائيل چنانچه منع کرده شده اند زنان بنی اسرائیل قلت لعمرة اومنعن قالت نعم گفت یحیی گوید گفتم مر عمره را آیا منع کرده شده اند زنان بنی اسرائیل گفت آری منع کرده شده اند روایت کرده عبد الرزاق از عائشه که گفته بودند زنان بنی اسرائیل گرفته بودند پایها از چوب که مشرف شوند بر مردان در مساجد پس حرام کرد خدا بر ایشان رفتن مساجد و برگماشت بر ایشان حیض را تا بمسجد نتوانند رفت **باب** صلوة النساء خلف الرجال نماز کردن زنان عقب صف مردان **حدثنا** يحيى بن قزعة قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن الزهري عن هند بنت الحارث عن ام سلمة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سلم قام النساء حين يقضي تسليمه گفت ام سلمه بود پیغمبر خدا وقتی که سلام دادی ایستادی زنان برای رفتن هنگامی که تمام میکرد سلام را و يمكث هو في مقامه يسيرا قبل ان يقوم و درنگ میکرد آنحضرت در جای خود اندکی پیش از آنکه برخیزد قال نرى والله اعلم ان ذلك كان لكي ينصرف النساء قبل ان يدركهن الرجال گفت زهری گمان میبریم و خدا داناتر است که بتحقیق آن درنگ بود تا برگردند زنان بخانهای خود پیش از آنکه دریابند ایشان را مردان در راه مطابقت حدیث بترجمه بآنست که ظاهر این حدیث همین است که زنان عقب مردان صف می بستند و مردان از رفتن ایشان اطلاع نمی یافتند و اگر پیش از مردان صفهای ایشان می بود تخطی میکردند مردان و این خود تا آنکه از جهت ممنوع است موجب ادراک مردانست زنان را **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سفيان بن عيينة عن اسحق عن انس قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم في بيت ام سليم فقمت ويتيم خلفه وام سليم خلفنا گفت انس نماز گذارد آنحضرت در خانه ام سلیم که مادر اوست پس ایستادم من و یتیمی دیگر پس آنحضرت و ام سلیم ایستاد پس ما در حدیث عطف بر ضمیر مرفوع متصل بی اعاده تاکید واقع شده است فافهم **باب** سرعة انصراف النساء من الصبح وقلة مقامهن في المسجد زود برگشتن زنان از نماز صبح و اندک ایستادن ایشان در مسجد قید نماز صبح برای آنست که نماز صبح با سفار میکشید پس زود میرفتند پیش از مردان تا در نیابند ایشان را مردان و در نماز عشا عتمه میکردند تا آنکه در ملک تیرگی بیشتر می شد اگرچه خوف فتنه درین وقت بیشتر است **حدثنا** يحيى بن موسى قال حدثنا سعيد بن منصور قال حدثنا فليح عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي الصبح بغلس فينصرفن نساء

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الغسل

ایماء است بسایر اعمال وضو و غسل و دلیل بر ترجمه است **باب** اذا جامع ثم عاد ذکر حکم آنکه چون جماع کند شخصی پس معاودت کند بدان بهمان حال جنابت ومن دار على نسائه في غسل واحد و کسی که بگردد بر زنان خود بجماع در یک غسل یعنی اگر فصل کند میان جماع و دوران بغسلی و جماع دارند علما بعدم وجوب غسل میان دو جماع بدلیل فرجوع آن از آن حضرت بیک غسل و لیکن روایة ابی رافع که گشت بجماع آنحضرت روزی بر زنان خود و غسل میکرد نزد این و نزد این پس گفتم یا رسول الله آیا نمی گردانی آن را یک غسل فرمود پاک تر و خوشتر است دلالت دارد بر استحباب و اختلاف کرده اند در وضو نزد جمهور مستحب است و بعضی از اهل ظاهر بوجوب رفته بحدیث ابی سعید که فرمود آنحضرت چون بیاید یکی از شما اهل خود را باز خواهد که عود کند گو که وضو کند میان هر دو بار وضو و حمل کنند جمهور این امر را بر ندب بدلیل حدیث عائشه که طحاوی آورده بود آنحضرت که جماع میکرد پستر عود میکرد بدان وضو نمیکرد و از حدیث قایل است ابو یوسف بعدم استحباب **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا ابن ابي عدي بفتح و کسر دو مهمله و تشدید تحتیه محمد بن ابراهیم سنه یک صد و نود و چهار و يحيى بن سعيد القطان و باید دید مثل این مقام که دو کس روایت کنند از شیخ خوانده شود لفظ کلاهما بعد هر دو نام یعنی از نام شیخ اگرچه در خط حذف آن اصطلاح است عن شعبة عن ابراهيم بن محمد بن المنتشر اسم فاعل از انتشار در محمد مذکور یعنی ابی عدی که نامش ابراهیم عن ابيه قال ذكرته لعائشة محمد بن منتشر گوید ذکر کردم آن را با عائشه یعنی قول ابن عمر را که میگفت دوست ندارم که صبح کنم باحرام بحالتی که آلوده باشم بخوشبو چنانچه بعد یک باب صریح بیاید اختصار نموده ظاهر است باعتماد علم آن نزد اهل حدیث و در تعبیر بالجمله بیش از من در حال روایت الوهمی دیگر شده فقالت يرحم الله ابا عبد الرحمن پس گفت عائشه رحمت کند خدای ابا عبد الرحمن را [illegible]

المومنین لا یعرفن من الغلس ولا یعرف بعضهن بعضاً . بود پیغمبر خدا میگذارد نماز صبح بتیرگی آخر شب پس برمیگشتند زنان مسلمانان بجائی که شناخته نمی شدند از تاریکی یا نمی شناخت بعضی این زنان بعض دیگر را شبک راویست **باب** استیذان المرأة زوجها بالخروج الی المسجد طلب اذن کردن زن شوهر خود را برای برآمدن بسوی مسجد **حدثنا** مسدد قال حدثنا یزید بن زریع عن معمر عن الزهری عن سالم بن عبد الله عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا استاذنت امراة احدکم فلا یمنعها فرمود وقتی که طلب اذن کند زن یکی از شما برای نماز در مسجد پس منع نکند او را قید نماز در مسجد اگرچه درین حدیث ذکر نکرده از روایات دیگر معلوم شده است پس مطلق خروج نباید گذاشت والله اعلم

کتاب الجمعة

این کتاب در بیان نماز جمعه است وانچه لوازم آنست جمعه بضم میم است بموافقت ضم جیم چنانکه در عشر عشره میخوانند وبسکون میم نیز خوانده اند چنانکه بهزء بضم زاء و سکون آن خوانده اند و گویند که این قرات اعمش است از فراء بفتح میم و از زجاج کسر آن نیز آورده کرمانی گوید بسکون میم بمعنی مفعول است ای الیوم المجموع فیه وبضم وفتح بمعنی فاعل ای الیوم الجامع للناس یا اسم است بمعنی اجتماع روز و نماز را بوی اضافت میکنند و تاء جمعه برای مبالغه است نه برای تانیث چنانکه در علامه بسم الله الرحمن الرحیم این چنین است در اکثر روایات و در بعضی مقدم است بر کتاب **باب** فرض الجمعة لقول الله عز وجل در بیان فرض بودن نماز جمعه از جهت قول خدای قوی و بزرگ اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون وقتی که ندا کرده شود برای نماز جمعه پس شتاب کنید بسوی نماز یاد و عظ و خطبه امام این سعی بهتر است مر شما را از معاملات دنیا اگر هستید از اهل علم و دانش و میدانید که منافع عقبی بهتر و باقی تر است فاسعوا فامضوا فاسعوا المعنی فامضوا تفسیر کرده فامضوا بمعنی آنکه بگذرید بسوی نماز جمعه **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد ان عبد الرحمن بن هرمز الاعرج مولی ربیعة بنت الحارث حدثه انه سمع ابا هریرة انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم عبد الرحمان مولی ربیعه حدیث کرد ابو الزناد را که وی شنیده است ابو هریره را که تحقیق ابو هریره شنیده است پیغمبر خدا را رحمت و سلامت حق باد بر وی یقول نحن الآخرون السابقون یوم القیمة میفرمود مایان پسینانیم در دنیا و پیشینانیم در روز قیامت در حشر و حساب و در فضل و اکرام و در آمدن بهشت بید انهم اوتوا الکتاب من قبلنا جز آنکه اهل کتاب داده شده اند کتاب را پیش از ما سیوطی گوید که این کلام از باب تاکید مدح بما یشبه الذم است یک جزء این حدیث مطویست و هو واوتیناه من بعدهم چنانکه صاحب مشکوة نقل کرده و گفته متفق علیه و کلام با این جزء دلالت میکند بر مدح بحسب ظاهر و در حقیقت ذم است زیرا که کتابی که پستر آمده ناسخ میباشد کتاب پیشین را پس تعویل بر ناسخ است واعتبار و فضل مر و راست یعنی با وجود آنکه پیش از ما کتاب یافته اند اما در فضل و کرامت ما بر ایشان پیشی داریم ابو عبید گوید لفظ بید بمعنی غیر و بمعنی علی و بمعنی لاجل آمده و از ابن مالک نقل کرده اند که حرف استثنا است وگاه بدل از موحده میم می آرند و اینجا بجمیع معانی درست می آید یعنی اینها پیشی بر ما همین دارند در فضائل و کرامات ثم هذا یومهم الذی فرض علیهم فاختلفوا فیه پستر این جمعه روز ایشان است که فرض کرده شد بر ایشان اجتماع درین روز و تعظیم آن پس اختلاف کردند درین روز در اختلاف ایشان بحسب روایات معتمد نقل کرده اند که چون موسی علیه السلام تعیین کرد برای ایشان روز جمعه را و خبر داد بفضیلت آن یهود بحث کردند که روز شنبه بهتر است وحی آمد که بگذار اینها را بانچه اختیار کرده اند یعنی این محرومان را اگر بجد خواهی گرفت بدتر خواهند کرد دیگر آنکه موسی علیه السلام التماس کردند که روز شنبه خدا از آفریدن عالم فارغ شده است پس از خدا بخواه که این روز برای تعیین کنند پس موسی علیه السلام همین روز را تعیین کرده بعضی گویند اختلاف کردند درین که حق تعالی اگرچه تعیین جمعه کرده اما جایز است که ما تبدیل کنیم بروزی دیگر از ایام هفته درین معنی اجتهاد کردند و خطا کردند که تبدیل کردند آنرا بشنبه فهدانا الله له پس هدایت کرد

عبادة قالوا افضلیة لم یعلمنا الیهود والنصاری فکونهم علیهم علی هذا اشتغل بالتمام المرة بحیضها بنقصانه فیهما وان کان ذلک بحبرو داخل بحث علیها ویسابل باشیا عن استعداد الطبعی فهذا التحقیق قد وافق الحدیث ثابت فی التورة قال

اسماء الرجال

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الغسل

که گویا می افتاد از ان چیزی بعد چیزی و تتمه بحث در کتاب الحج مذکور شود ان شاء الله تعالی **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا معاذ بن هشام بن ابی عبد الله دستوائی سنه و وصد قال حدثنی ابی عن قتادة عن انس بن مالک قال کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یدور علی نسائه فی الساعة الواحدة من اللیل والنهار بود آنحضرت که گشت میکرد بر زنان خود در یک جزو قلیل از مجموع روز و شب وهن احدی عشرة و حال آنکه تنها یازده بود و نماز ینجا معلوم شود که قسم میان ازواج بآنحضرت واجب نبوده و رعایت آن محض کرم و تفضل بود چنانکه مذهب امام ابی حنیفه و جمعی از علما است و محتمل که این طواف و دور باذن صاحب نوبت باشد یا پیش از وجوب یا روز در آمدن و برآمدن سفر که قسم مرعی نمی بود دران قال قلت لانس او کان یطیقه قتاده گوید گفتم مر انس را آیا بود آنحضرت را که طاقت میداشت این دور دراز را قال کنا نتحدث انه اعطی قوة ثلثین گفت انس بودیم ما صحابه که میگفتیم میان

اسماء الرجال

ما را خدا برای آن روز که بطریق نص فرمود یا باجتهاد ما نگذاشت یا آنکه هدایت کرد که در اختلاف نیفتادیم فالناس لنا فیه تبع الیهود غدا والنصارى بعد غد پس مردم دیگر از اهل توریت و انجیل ما را درین روز تابعانند یهود اختیار کردند فردا که روز شنبه است و نصاری پس فردا که روز یکشنبه است بدانکه شراح از آنچه منظر درآمده در معنی تبعیت حرفی نزده اند تا واضح شود که اهل کتاب درین روز جمعه بچه معنی تابع اند آنچه بخاطر راقم میرسد بعد از تمهید این مقدمه تحریر می آید بر تو مخفی از آن معلوم کردی که یهود بعد از انبیاء والتی باجتهاد یا بمکابره اختیار روز شنبه کردند و آنرا عید گرفتند و تعظیم آن میکردند و در بیشتر عبادت در آن روز می نمودند و بر نصاری نیز این روز را فرض کرده بودند آنها نیز روز یکشنبه را باجتهاد خود بدل گرفتند گفتند که درین روز حق جل شانه ابتدای آفرینش که متضمن نعمتهای فراوانست کرده بنابرین که ما این روز را تعظیم کنیم و عید خود گیریم و در وی بیشتر عبادت کنیم و روز جمعه با این همه فضائل که بلسان نبوت در حق آن صدور یافته و بخصوص آن نصوص صادر شده روز آفریدن آدم و انسان است که اکمل مخلوقات و افضل مبدعاتست و مقدمه وجود محمدی علیه و علی آله و ابائه افضل التسلیمات واکمل التحیات و مقصود اصلی اوست و آفرینش همه برای او چنانچه منطوقه لولاک لما خلقت الافلاک مفصح از آنست پس بجامعی که یهود و نصاری از اثر تعظیم روز شنبه و یکشنبه آورده همه تابع فضائل روز جمعه اند و آن همه فضائل منظور ملحوظ تبعی گشت و نیز سر همه کمالات معرفت و شهود حق است جل شانه و نخستین ظهور این کمال نسبت بانسان بلکه نسبت بجائیکه مظهری باین جامعیت مشاهده نکرده بودند در روز جمعه گشت و روزهای دیگر که این کمال در آن دست داد بعد از جمعه بود پس روز جمعه که مبداء این کمال است اصل و متبوع باشد و روزهای دیگر تابع آن والله اعلم

باب فضل الغسل یوم الجمعة وهل على الصبي شهود یوم الجمعة او على النساء

در بیان ثواب غسل روز جمعه و بیان آنکه آیا بر خورد سال حاضر شدن نماز روز جمعه هست یا نه و همچنین بر زنان نفقطاً و یعنی واجب است **حدثنا** عبدالله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبدالله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل تحقیق پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بر وی فرمود وقتی که بیاید یکی از شما روز جمعه را پس باید که غسل کند **حدثنا** عبدالله بن محمد بن اسماء قال حدثنا جويرية بن اسماء عن مالك عن الزهري عن سالم بن عبدالله بن عمر عن ابن عمر ان عمر بن الخطاب قال بينما هو قائم في الخطبة يوم الجمعة عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت در میان آنکه ایستاده بود عمر بن خطاب در خطبه روز جمعه اذ دخل رجل من المهاجرين الاولين من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتی که درآمد مردی از مهاجران نخستین از یاران پیغمبر خدا و آن عثمان بن عفان بود رضی الله عنه مهاجران اول آنها را میگویند که حاضر شده اند غزوه بدر را یا آنکه دریافته اند بیعت رضوان را که در حق آنها فرموده خدا لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و قول بعضی آنست که مهاجران اولین آن جماعة اند که نماز بقبلتین کرده اند فناداه عمر اية ساعة هذه کدام ساعت است این ساعت استفهام انکاریست برای تنبیه آنکه تکبیر جمعه که امر باستحباب آن رفته از عثمان فوت شده بود قال اني شغلت فلم انقلب الى اهلي حتى سمعت التاذين گفت عثمان تحقیق من مشغول کرده شدم بکاری پس بازگشتم بسوی خانه وقتی که شنیدم اذان را و آن وقت همین یک اذان بود که پیش از خطبه در وقت برآمدن بر منبر میگفتند فلم ازد ان توضأت پس مشغول نشده ام بکاری بعد از شنیدن اذان مگر بوضو فقال والوضوء ايضا پس گفت عمر و نیز اقتصار کردی بر وضو و غسل نکردی این انکاری دیگر است از عمر بعثمان رضی الله عنهما وقد علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يأمر بالغسل و تحقیق دانسته که پیغمبر خدا رحمت کناد بروی خدا امر میکرد بغسل روز جمعه و این غسل اگرچه سنت است اما از مقتدایان ترک چنین سنت قدر منکر است **حدثنا** عبدالله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن صفوان بن سليم عن عطاء بن يسار عن ابي سعيد الخدري

الجزء الثاني شیخ الاسلام | كتاب الغسل

و در روایت سابق باعتبار آنکه ماریه و ریحانه از جمله نسا باشد بطریق تغلیب و گرنه آن هر دو حاه اند و نزد تحقیق جمع نشده الا ازواج مطهره نزد آنحضرت زیاده از نه و وقت وفات نیز همین نه بوده اند و در کتاب النکاح زیاده تفصیل بیاید ان شاء الله تعالی **باب** غسل المذي بفتح غين معجمه والوضوء منه ذکر شستن مذی و وضو کردن از آن مذی بفتح میم و سکون معجمه و تخفیف یا بکسر معجمه و تشدید آب سفید رقیق لزج که وقت ملاعبه یا اراده جماع و یاد کردن آن برآید و در انفصال و خروج آن لذتی محسوس نشود و ذکر این باب در کتاب الغسل بجهت رفع مظنه تحصیل است از مشاکله منی یا آنکه بود علی مرتضی رضی الله عنه پیش از این استفتا میکرد در وجوب و عدم آن **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا زائدة بن قدامة بضم قاف ابو الحصين بفتح مهمله و سکون لام و بفوقیه ثقفی کوفی سنه بکعبه و ست عن ابي حصين بفتح مهمله عثمان بن عاصم کوفی تابعی عن ابي عبد الرحمن عبدالله بن حبيب سلمی بضم مهمله و فتح لام کوفی از اعلام تابعین است سنه بکصد و سبع عن علي رضي الله عنه قال كنت رجلا مذاء گفت علی بودم من مردی بسیار مذی فامرت رجلا يسأل النبي پس امر کردم مردی را که بپرسد از حکم آن پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم و شرم داشتم که خود بپرسم لمکان ابنته برای بودن دختر آنحضرت نزد من علی این از کمال حیا و ادب علی مرتضی است رضی الله عنه و تنبیه است که داماد را ذکر حکایت شهوت آنچه تعلق است بمباشرت فرزندان پیش اصهار مناسب نباشد فسأل پس پرسید آن مرد فقال توضأ واغسل ذكرك پس فرمود وضو کن ما لان و بشو آلت خود را الحمد معلوم شد که غسل واجب نیست و استدلال کرده اند بظاهر لفظ بعضی مالکیه و حنابله بر ایجاب شستن تمام ذکر و لیکن نظر جمهور بمعنی است که موجب شستن محل بانجابه و ضوتکوث بنجاست همانچه در بول پس حکم شستن از قدر حلول نجاست متجاوز نباشد و لهذا اگر از مخرج متجاوز نباشد استنجا بسنگ نیز جایز کرده اند و همچنین مذی بر روایتی توضأ واغسله بامر و ضمیر بسوی مذی نیز آمده و این دلیل نجاست جمهور است **باب** من تطیب

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال غسل يوم الجمعة واجب على كل محتلم. تحقيق رسول خدا فرمود غسل روز جمعه واجب است بر هر بالغ
بر دلالت احادیث مذکوره بر ترجمه خالی از اشکال و خفا نیست تکلفی در تطبیق حدیث اول کرده اند که لفظ او اجاء احدکم دلالتی بر ترجمه دارد زیرا
آنکه خطاب احدکم شامل است نساء و صبیان را و استعمال افراد در امر جمعه مجزوم می باشد پس آمدن صبیان و نساء از وی مفهوم شود و در حدیث ثانی نیز
تکلف کرده اگرچه دور تر از اول است این چنین که قول کان یامر مطلق است میتوان شامل کرد خورد و بزرگ و زن و مرد را و در حدیث سیوم که گفت غسل واجب
است بر بالغ بطریق مفهوم معلوم شد که بر صبی واجب نیست و حکم عدم وجوب بر صبی اشاری بحضور او دارد و دیگر معلوم شده که مولف التزام نکرده
که هر حدیث باب بر همه اجزای ترجمه دلالتی داشته باشد و بسیار است که مولف ترجمه کرده و حدیثی موافق شرط خود نیافته که بدان تائید ترجمه کند آن
ترجمه مهمل مانده است خصوص آنجا که بصیغه استفهام آورده و تردد در هست و نیست کرده جزما جانب وجود نباید گرفت تا در اثبات آن تکلفها باید کشید
امری مخصوص در حضور جمعه بصبیان واقع نشده و زنان خود ممنوع بوده اند از حضور جماعة در روز و شب و آنجا که تجویزی در حضور زنان فهم میشود
در شب است برای نماز صبح و عشاء و ائمه در استحباب و وجوب غسل جمعه اختلاف است در علما مالک بوجوب قائل شده و ظاهر مذهب امام احمد نیز همین است
و این احادیث که ظاهر در وجوب است متمسک ایشانست امام ابوحنیفه و امام شافعی قائل باستحباب اند و امری که وارد شده استحبابی است بقرائن
احادیث دیگر که صریح در استحباب اند و ایجاب برای تاکید و ترغیب است نمی بینی که در حدیث باب لاحق غسل و مسواک و طیب یکجا ذکر در واقع است و اتفاق
است برین که مسواک و طیب واجب نیست و قولی آنست که غسل در اوائل واجب بود آخر وجوب منسوخ شده و استحباب باقیست و ترک عثمان رضی الله عنه
غسل را و اکتفا بر وضو که در حدیث دوم گذشت ناظر در جانب استحباب است و سوای آن احادیث دیگر صحیح و حسن بسیار است که دلالت بر استحباب
دارد و اگر ذوق اطلاع بتفصیل این مسئله و دلائل آن داری رجوع کن بشرح سفر السعادت که شیخنا ابو المجد عبد الحق استیفای آن در وی کرده جزاه الله
عنا خیر الجزاء

باب الطيب للجمعة استعمال کردن طیب روز جمعه را **حدثنا** علي قال حدثنا حرمي بن عمارة قال حدثنا
شعبة عن ابي بكر بن المنكدر قال حدثني عمرو بن سليم الانصاري قال اشهد على ابي سعيد قال اشهد على رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال الغسل يوم الجمعة واجب على كل محتلم گفت عمرو بن سلیم گواهی میدهم بر ابی سعید خدری که گفت گواهی میدهم
برسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود غسل روز جمعه واجب است بر هر بالغ وان يستن وان يمس طيبا ان وجد و مسواک کردن و مالیدن
و استعمال خوشبوی اگر یابد ظاهر آنست که این فقره متعلق باستعمال طیب است بعضی بر هر دو متعلق دارند قال عمرو گفت عمرو بن سلیم مذکور اما الغسل
فاشهد انه واجب اما غسل کردن پس گواهی میدهم که بتحقیق آن واجب است اما الاستنان والطيب فالله اعلم اواجب هو ام
لا ولكن هكذا في الحديث اما مسواک و طیب مالیدن خدا داناتر است که آیا واجب است آن یا نه لیکن اینچنین آمده است در حدیث یعنی بیک دیگر
واقع شده قال ابو عبد الله هو اخو محمد بن المنكدر ولم يسم ابو بكر هذا گفت مولف رح ابوبکر بن المنکدر مذکور برادر خورد محمد بن منکدر است
و نام برده نشده و است بکنیت ابوبکر این برادر او یعنی کنیت همین ابوبکر است لیکن این محمد برادر او مشهور بنام است نه بکنیت بخلاف ابن منکدر راوی
حدیث که مسمی همین کنیت است روی عنه بكير بن الاشج وسعيد بن ابي هلال وعدة روایت کرده اند از ابوبکر مذکور بکیر و سعید و جمعی دیگر وكان محمد بن المنكدر
يكنى بابي بكر وابي عبد الله و هست محمد بن المنکدر که کنیت کرده می شود با ابوبکر و ابو عبد الله **باب** فضل الجمعة در ثواب دریافت جمعه
و نماز جمعه **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن سمي مولى ابي بكر بن عبد الرحمن عن ابي صالح السمان
عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اغتسل يوم الجمعة غسل الجنابة ثم راح فكانما قرب بدنة
یعنی هر کسی که غسل کند مرد باشد یا زن بنده باشد یا آزاد در روز جمعه غسل جنابت بستر رود در اول روز بمسجد جامع پس چنانستی که صدقه کرد برای تقرب
بخدا شتری را ومن راح في الساعة الثانية فكانما قرب بقرة و کسی که رفت در ساعت دوم پس گویا تصدق کرد گاوی را

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الغسل

بن ایاس قال حدثنا شعبة قال اخبرنا الحكم
بن عتيبة مصغر عتبة بفوقية عن ابراهيم نخعي عن الاسود
بن يزيد برادر زاده از فقهاء تابعين اند عن عائشة قالت كاني انظر
الى وبيص الطيب عایشه گفت گویا که من مینگرم الحال
بسوی درخشندگی خوشبوی في مفرق النبي در سر مبارک
پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم وهو محرم بجائیکه
آنحضرت محرم بود و گفته اند دلالت متن بر ترجمه بجهة
بودن هر دو حدیث قصه واحد یا از برای آنکه غسل که
سنت احرام است ترک نکرد یا آنحضرت آنرا پس ترجیح خوشبوی
بیش از غسل احرام هست که باقی مانده و از ینجا معلوم شود
که بقا اثر طیب سابق بر بدن محرم ضرر ندارد و چیزی لازم نیاید

باب تخليل الشعر خلال کردن موها انگشتان را
حتى اذا ظن انه قد اروى بشرته افاض عليه
تا آنکه چون گمان کند که تحقیق تر کرده جلد زیر موها را تخلیل
بریزد آب را بر آن موکه بعد تر کردن آب بیخ موی تکلف ختم است
رسید ابن بطال گفته تخلیل موی سر در غسل جنابت مجمع علیه
است و اختلاف کرده اند در تخلیل ریش بروایتی از مالک
واجب نیست نه در غسل و نه در وضو و بروایتی واجب است
مطلقا و بروایتی دیگر واجب است در غسل نه در وضو همین
است قول ابوحنیفه و احمد و شافعی گفته تخلیل مسنون است
و رسانیدن آب بجلد فرض است در جنابت مزنی که از اصحاب
شافعی است گفته تخلیل لحیه واجب است در هر دو طهارت
كذا نقل الكرماني **حدثنا** عبدان قال اخبرنا
عبد الله بن مبارك قال اخبرنا هشام بن عروة
عن ابيه عن عائشة قالت كان رسول الله
گفت عایشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم
اذا اغتسل من الجنابة غسل يديه چون قصد
میکرد غسل جنابت را می شست هر دو دست را اولا وتوضأ
وضوءه للصلوة و وضو میکرد مثل وضوء خود برای نماز
ثم اغتسل پس تر شروع بغسل میکرد ثم بیان است
است خلل بيده شعره خلال میکرد بدست خود
موها را حتى اذا ظن انه قد اروى بشرته افاض
عليه الماء ثلاث مرات تا وقتیکه گمان کردی که تحقیق تر کرده است
پوست را میریخت بر موی آب را ثلث مرات سه بار ثم غسل
سائر جسده و بعد می شست باقی بدن خود را وقالت
گفت عایشه باسناد اول كنت اغتسل انا ورسول الله
بودم که غسل میکردم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه واله
وسلم من اناء واحد نغترف منه جميعا از یک آوند

ومن راح فی الساعة الثالثة فکانما قرب کبشا اقرن و کسی که رفت در ساعت سیوم پس چنانستی که تصدق کرد قوچ شاخدار را
ومن راح فی الساعة الرابعة فکانما قرب دجاجة و کسی که رفت در ساعت چهارم پس چنانستی که تصدق کرد مرغی را ومن
راح فی الساعة الخامسة فکانما قرب بیضة و کسی که رفت در ساعت پنجم پس چنانستی که تصدق کرد بیضه مرغ را فاذا خرج
الامام حضرت الملئکة یستمعون الذکر وقتی که برآمد امام برای خطبه حاضر میشوند فرشتها بحالی که می‌شنوند ذکر را راح بمعنی سیر بعد از
زوال است و بمعنی مطلق سیر نیز آمده و مراد اینجا همین معنی است و ساعت بمعنی جزو زمانست و تعدد ساعات که تا پنج مرتبه شمرده شد بلاحظه ورود
واردان جمعه است و مقصود انحصار درین مراتب نیست بلکه مقصود آنست که باعتبار تقدم و تاخر آمدن مراتب ثواب حاصل می‌شود و امام از بن
دقیق و گفته اند که راح محمول بر معنی اول است و از ساعات لحظهای لطیفه مراد است و این خالی از ملایمت نیست به تکبیری که در ترجمه واقع شده **باب**
این باب ترجمه ندارد و حدیثی که مذکور است تمام تکلف آنرا موافق ترجمه باب سابق ساخته اند چنانکه معلوم شود **حدثنا** ابو نعیم
قال حدثنا شیبان عن یحیی هو ابن ابی کثیر عن ابی سلمة عن ابی هریرة ان عمر بن الخطاب بینما هو یخطب یوم الجمعة
اذ دخل رجل فقال عمر لم تحتبسون عن الصلوة روایت است از ابی هریره که عمر بن خطاب در میان آنکه او خطبه میخواند در روز جمعه
وقتی که در آمد مردی و آن عثمان بن عفان است پس گفت عمر چرا باز می‌مانید شما از نماز فقال الرجل ما هو الا ان سمعت النداء توضات
پس گفت آن مرد نیست باز ماندن مگر آنکه شنیدم اذان را وضو کردم فقال الم تسمعوا النبی صلی الله علیه وسلم یقول اذا راح
احدکم الی الجمعة فلیغتسل پس گفت عمر آیا نشنیدید از پیغمبر خدا رحمت و سلامت خدا بلو بر وی که میگفت وقتی که خواهد برود یکی از شما بنماز جمعه پس غسل
کند یعنی چرا اکتفا بوضو کردی این حدیث را بترجمه باب سابق که فضل جمعه است تطبیق داده اند باین وجه که عمر انکار کرد بر عثمان بحضور صحابه و تابعین
با این همه بزرگی شان عثمان که تکبیر از وی فوت شده بود اگر در تکبیر فزونی ثواب نمیبود انکار نمیکرد و ثواب بتکبیر جمعه موجب فضل جمعه است **باب**
الدهن للجمعة در بیان استعمال روغن برای اجتماع جمعه دهن بضم دال مهمله روغن و بفتح روغن مالیدن برین تقدیر حاجت بتقدیر
استعمال نیست **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب عن سعید المقبری قال اخبرنی ابی عن ابن ودیعة عن سلمان
الفارسی قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یغتسل رجل یوم الجمعة ویتطهر ما استطاع من طهر ویدهن من
دهنه او یمس من طیب بیته فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی غسل نمیکند مردی روز جمعه غسل شرعی و مبالغه در طهارت و میکند بقدری که می‌تواند
از طهارت کامل از تنظیف و تقصیر شوارب و گرفتن موی زیر بغل و تحت آن پس تیل مالد از تیل خود و یا مالد از خوشبوی خانه یعنی اگر ندارد از کسی هم طلبد
ثم یخرج فلا یفرق بین اثنین پس تر می‌برآید پس تفریق نمیکند میان دو کس که متصل پهلوی هم نشسته باشند ثم یصلی ما کتب
له ثم ینصت اذا تکلم الامام پس تر نماز میکند آنچه تقدیر کرده شده است از فرض و نفل برای او و پستر سکوت کند وقتی که تکلم کند امام بخطبه الا غفر
ما بینه و بین الجمعة الاخری مگر آنکه بخشیده شود گناهان صغیره او که میان این جمعه است و میان جمعه دیگر می آید این چنین گفته اند کرمانی و دیگر
باین معنی در روایتها واقع شده است والا اراده جمعه گذشته مناسب تر است **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری
قال طاؤس قلت لابن عباس ذکروا ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اغتسلوا یوم الجمعة واغسلوا
رؤسکم گفت طاؤس گفتم مر ابن عباس را که گفته اند مردم که پیغمبر خدا فرموده غسل کنید روز جمعه و بشوئید سرهای خود را این کلام را جهت
تاکید غسل از قبیل عطف خاص بر عام آورده برای تنبیه بر آنکه مراد غسل تام کامل است بکشادن موها و شستن آن وان لم تکونوا جنبا
و اگر چه نباشید جنب در جنب برابر است مرد و زن مفرد و مثنی و مجموع واصیبوا من الطیب و استعمال کنید یا بطیب را اینجا منقول طاؤس است
که مذکور مردم را بابن عباس نقل کرده قال ابن عباس اما الغسل فنعم واما الطیب فلا ادری گفت ابن عباس اما غسل

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الغسل

آب طهارت از جنابت فاکفاء بیمینه علی یساره مرة او مرتین او ثلثا ثم غسل فرجه ثم ضرب یده بالارض او الحائط مرتین او ثلثا ثم تمضمض واستنشق و
غسل وجهه وذراعیه ثم افاض علی راسه الماء ثم غسل جسده ... در نجا برای ابدا مطابقت ترجمه
تکلفات کنند ظاهر قول ابن منیر است که عرف و حال در چنین مقام که اول غسل بعضی اعضا بیان کنند و
بعد از آن شستن جسد گویند منصرف بر اراده باقی است
لیکن جمعی که ایراد احادیث را در ابواب از بخاری استدلال بتراجم گویند آنها را افاده کنند چه حجت باید محتمل باشد و در
حقیقت در غسل ازین نمط بعد وضو استیعاب است بشستن باقی و دلیل برین استیعاب جز چنین احادیث
نیست و بی تکلف بیان است که بار بار مذکور شده
ثم تنحی فغسل رجلیه قالت فاتیته بخرقة فلم یردها پس آوردم بعد از غسل آنحضرت را جامه پاره
پس نخواست آنرا فجعل ینفض بیده الماء پس گشت که می‌افشاند بدست خود آب را
باب اذا ذکر فی المسجد انه جنب یخرج کما هو
چون یاد آورد کسی در مسجد که وی جنب است برآید همچنانکه هست و درنگ نکند و نه تیمم کند چنانچه از ثوری
و اسحاق منقول کنند **حدثنا** عبد الله بن محمد جعفی
قال حدثنا عثمان بن عمر بضم ابن فارس ابو محمد بصری
سنه یکصد و هشتاد و هشت قال اخبرنا یونس بن یزید
عن الزهری عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة
قال اقیمت الصلوة وعدلت الصفوف قیاما
اقامت گفته شد نماز را و برابر و هموار کرده شد صفهای
نمازیان بحالی که ایستاده بودند فخرج الینا رسول الله
پس برآمد بسوی ما جماعت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
فلما قام فی مصلاه ذکر انه جنب پس چون ایستاد
در جای نماز خود یاد آورد که وی جنب است ...
... بعضی مردم را بعد این حال باشد ...

پس آری فرموده است آن حضرت اما طیب را نمیدانم که آن حضرت فرموده است بلکه پوشیده نماند که درین حدیث ذکر دهن نیست و دو ور فیست که مراد از دهن که در ترجمه است دهن بوی دار باشد **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال حدثنا هشام ان ابن جریج اخبرهم قال اخبرنی ابراهیم بن میسرة عن طاؤس عن ابن عباس انه ذکر قول النبی صلی الله علیه وسلم فی الغسل یوم الجمعة فقلت لابن عباس ایمس طیبا او دهنا ان کان عند اهله فقال لا اعلمه طاؤس از ابن عباس روایت کرده که ابن عباس ذکر کرد فرموده پیغمبر خدا را در غسل روز جمعه پس گفتم ابن عباس را آیا میمالد خوشبوی را یا روغن را اگر باشد نزد اهل او پس گفت ابن عباس نمیدانم یعنی من این از آن حضرت نشنیده ام **باب** یلبس احسن ما یجد میپوشد کسی که اراده رفتن نماز جمعه دارد نیکوترین جامهای که رواست مرد را پوشیدن آن **حدثنا** عبدالله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبدالله بن عمر ان عمر بن الخطاب رأی حلة سیراء عند باب المسجد عمر بن خطاب دید دو چادری حریری نزد در مسجد که آنها را گرفته بحضور آنحضرت آورد و سیرا بکسر سین مهمله و فتح مثناة تحتیه نام چادری است که مخلوط بحریر است از حریر خالص ترکیب حلة سیراء را با اضافت هم خوانده اند چنانچه میگویند ثوب خز و نیز بتنوین حلة بر تقدیر اول سیراء اسم است و بر تقدیر ثانی صفت و برین اندازه محدثین وانیست روایت صحیح اگرچه از سیبویه نقل کرده اند که فعلاء صفت نیامده است چون روایت بصحت پیوسته حکم سیبویه محمول بقصور تتبع او خواهد بود فقال یا رسول الله لو اشتریت هذه فلبستها یوم الجمعة وللوفد اذا قدموا علیك پس گفت عمر ای رسول خدا اگر بخری تو این چادر را پس بپوشی آنرا روز جمعه و روز آمدن پادشاهان یعنی که قدوم آرند بر تو و در روایتی للعید هم واقع شده بهتر باشد این جزا محذوف است و اگر کلمه لو برای تمنی باشد احتیاج بتقدیر جزای نخواهد بود فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما یلبس هذه من لا خلاق له فی الآخرة پس فرمود پیغمبر خدا رحمت حق باد بر وی نمیپوشد این را مگر کسی که نصیب نیست او را در آخرت ثم جاءت رسول الله صلی الله علیه وسلم منها حلل پس آمد رسول خدا را از جنس حله سیرای حلها فاعطی منها عمر ابن الخطاب حلة پس داد از آن حلها عمر بن خطاب را یک حله یعنی دو ردا فقال عمر یا رسول الله کسوتنیها وقد قلت فی حلة عطارد ما قلت پس گفت عمر ای رسول خدا پوشانیدی و دادی مرا این حله و بتحقیق گفتی تو در باره حله عطارد آنچه گفتی که آنرا کسی میپوشد که او را نصیبی در آخرت نباشد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لم اکسکها لتلبسها فرمود من نداده ام ترا این حله را برای آنکه بپوشی تو آنرا فکساها عمر بن الخطاب اخا له بمکة مشرکا پس داد آنرا عمر برادری را که بود مر او را بمکه مشرک در آن حال که برادر او کافر بود که فروخته حاجتی برآرد **باب** السواك یوم الجمعة استعمال مسواک کردن روز جمعه وقال ابو سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم یستن و گفت ابو سعید خدری از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی که آنحضرت می مالید دندان را بمسواک **حدثنا** عبدالله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لولا ان اشق علی امتی او لولا ان اشق علی الناس لامرتهم بالسواك مع کل صلوٰة فرمود اگر نیستی ترس آنکه برنج اندازم امت یا رنج اندازم مردم را ولیست هر آئینه امر میکردم بمسواک با هر نماز یعنی فرض میکردم بر ایشان چنانکه در روایت نسائی آمده لفرضت علیهم و درین عموم مسواک روز جمعه نیز معلوم شد بلکه بطریق اولی که امر تنظیف و تطییب درین روز بیشتر است و اجتماع مردم زیاده بر هر نماز **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبدالوارث قال حدثنا شعیب بن الحبحاب قال حدثنا انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثرت علیکم فی السواك مبالغه کردم بر شما در امر مسواک و در بعضی روایات اکثرت بصیغه مجهول است یعنی مبالغه کرده شده ام از جانب حق بامر مسواک کردن **حدثنا** محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن منصور وحصین عن ابی وائل عن حذیفة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل یشوص فاه گفت حذیفه بود آن حضرت وقتی که قیام نمودی از شب برای نماز تهجد پاک میکرد دهن خود را بمسواک و می شست آنرا و دلالت این حدیث بر مسواک جمعه

وتشدید کاف مروزی او را برای شیرینی کلام وی این نسبت میکردند که سیف رخت شکر راسنه یک صد و شست و هشت قال سمعت الاعمش عن سالم بن ابی الجعد عن کریب عن ابن عباس قال قالت میمونة وضعت للنبی صلی الله علیه وآله وسلم غسلا فسترته بثوب وصب علی یدیه فغسلهما ثم صب بیمینه علی شماله فغسل فرجه فضرب بیده الارض فمسحها ثم غسلها فمضمض واستنشق وغسل وجهه وذراعیه ثم صب علی راسه وافاض علی جسده ثم تنحی فغسل قدمیه فناولته ثوبا فلم یاخذه فانطلق وهو ینفض بیدیه پس از غسل فارغ شده روان شد آن حضرت بحالی که میفشاند آب را به هر دو دست و بعضی مراد جنبانیدن دستها دارند در مشی چنانکه داب اهل قوت است لیکن از مقام بعید است **باب** من بداء بشق راسه الایمن فی الغسل کسیکه آغاز کند بجانب راست سر با انداختن آب در غسل **حدثنا** خلاد بفتح معجمه و تشدید لام در آخر دال مهمله ابن یحیی بن صفوان کوفی ابو محمد سلمی سنه دو صد و بیست و سه از کبار شیوخ مؤلف قال حدثنا ابراهیم بن نافع مخزومی عن الحسن بن مسلم بن یناق بفتح تحتیه و تشدید نون و در آخر قاف مرد پیش از طاوس وصفیه عن صفیة بنت شیبة اختلاف کرده اند در صحبت وی و نزد جمهور از صغار صحابه است و باقی

اسماء الرجال

نیز لطریق اولویت است یعنی هرگاه وقت شب که تنها میبود مسواک میکرد روز جمعه که امر کرده است به تنظیف و تجمل سزاوارتراست بآن **باب** من تسوك بسواك غيره کسی که مسواک کند بمسواک دیگری **حدثنا** اسمعيل قال حدثني سليمن بن بلال قال قال هشام بن عروة اخبرني ابي عن عائشة قالت دخل عبد الرحمن بن ابي بكر ومعه سواك يستن به گفت عائشه در آمد عبد الرحمن پسر ابوبکر صدیق در حجره من در ایام مرض آن حضرت وبا او مسواکی بود که میمالید بآن دندانها فنظر اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت له اعطني هذا السواك يا عبد الرحمن پس نظر کرد بسوی عبد الرحمن رسول خدا رحمت کناد خدا بروی عائشه گوید گفتم مر او را بده این مسواک را ای عبد الرحمن فاعطانيه فقصمته ثم مضغته ثم اعطيته رسول الله پس داد مرا مسواک پس بطرف دندان گرفتم یعنی ریشهای آنرا دور کردم پس نرم خائیدم آنرا پس دادم آن مسواک رسول خدا را صلى الله عليه وسلم فاستن به وهو مستند الى صدري پس دندان مالید بآن و حال آنکه آنحضرت تکیه کرده بود بسینه من و این در مرض موت بود **باب** ما يقرأ في صلوة الفجر يوم الجمعة بیان سورتهای قرآنی که خوانده میشود در نماز فجر روز جمعه **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن سعد بن ابراهيم عن عبد الرحمن بن هرمز الاعرج عن ابي هريرة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الفجر يوم الجمعة الم تنزيل السجدة وهل اتى على الانسان میخواند آن حضرت در نماز فجر روز جمعه الم تنزيل یعنی سوره سجده تمام در رکعت اول و سوره هل اتی علی الانسان تمام در رکعت ثانی **باب** الجمعة في القرى والمدن در بیان حکم نماز جمعه در دهها و شهرها مدن بضم و سکون دال مهمله است و گاه ضم میدهند دال را **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنا ابو عامر العقدي قال حدثنا ابراهيم بن طهمان عن ابي جمرة الضبعي عن ابن عباس انه قال ان اول جمعة جمعت بعد جمعة في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم في مسجد عبد القيس بجواثى من البحرين اول جمعه که جمعه کرده شد بعد از جمعه که در مسجد رسول خدا بود در مسجد عبد القیس است بقریه جواثا که از بحرین است جواثا بضم جیم و خفت واو و مثلثه نام حصنی است بحرین بدانکه در اقامت جمعه بقریه قائل شده است امام شافعی و این حدیث را حجت آورده و گفته در جائی که چهل کس از مردان آزاد بالغ اقامت دارند و مقیم باشند در صیف و شتا جمعه فرض است و بناهای آن خواه از سنگ و خشت باشد یا از گل و چوب یا قصب و مانند آن و امام اعظم ابو حنیفه شرط کرده است اقامت جمعه را مصر جامع یا فنای آن لقوله صلى الله عليه وسلم لا جمعة ولا تشريق الا في مصر جامع و ازین حدیث جواب داده که جواثا مدینه بود چنانچه اقوال متعدده برین معنی شاهد است و اگر مسلم داریم که قریه بود این حدیث نسخ آن کرده با آنکه در حدیث دلیلی نیست که بطریق فرضیت ادا کرده باشند و آن حضرت بعد از اطلاع تقریر آن کرده فرمود و معنی مصر با اختلافی که در تفسیر آنست در کتب فقه مسطور است **حدثنا** بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله بن المبارك قال اخبرنا يونس عن الزهري قال اخبرني سالم بن عبد الله عن ابن عمر قال سمعت رسول الله گفت ابن عمر شنیدم رسول خدا را صلى الله عليه وسلم يقول كلكم راع میفرمود همه شما راعیان اید یعنی نگهبان اید که التزام دارید بصلاح متعلقان خود و عدالت کردن در ایشان و قیام بمصالح دینی و دنیوی آنها و فردا مسئول خواهید بود از تقصیری که درین معانی ورزیده باشد و زاد الليث قال يونس كتب رزيق بن حكيم الى ابن شهاب وانا معه يومئذ بوادي القرى و زیاده کرده است لیث بروایت عبد الله بن مبارک این را که گفت یونس نوشت رزیق بن حکیم بسوی ابن شهاب زهری و من با ابن شهاب بودم درین روز بوادی قری که از اعمال مدینه مطهره است هل ترى ان اجمع ورزيق عامل على ارض يعملها وفيها جماعة من السودان وغيرهم آیا می پنداری که اقامت جمعه کنم بجمعی که با من اند و رزیق درین وقت عامل بود بر زمینی که زراعت میکردند آنرا و دران زمین جمعی از حبشیان و جز ایشان بودند و رزيق يومئذ على ايلة و رزیق درین روز امیر بود بر ایله از جانب عمر بن عبد العزیز ایله بفتح همزه و سکون تحتانیه و فتح لام شهری بود و قلعه دارد که الآن خراب افتاده است و منزل

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الغسل

ويدها الاخرى على شقها الايسر و بدست دیگر میریخت بر جانب چپ وی از بار سیوم مبالغت است بقیاس روایات دیگر مبالغه میباشد **باب** من اغتسل عريانا وحده في الخلوة کسی که غسل کند برهنه تنها در خلوت و من تستر کسیکه بپوشد عورت خود را اگرچه تنها و در خلوت باشد والتستر افضل و پوشیدن بهتر است این کلام دلالت دارد بر جواز برهنه غسل کردن در خلوت چنانکه مذهب جمهور علما است با کراهت و منع کرده است آنرا ابن ابی لیلی که از اصحاب امام ابی حنیفه است بانچه روایت کرده آن را ابو داؤد و نسائی از حدیث یعلی بن امیه که آنحضرت دید مردی را که غسل میکند برهنه فرمود چون غسل کند یکی از شما پس باید که ستر کند و قال بهز بن حكيم بفتح موحده و سکون ها در آخر زا معجمه توثیق کرده آن را حاکم و گفته شمار نکردن از باب صحیح روایت او را از پدرش از جدش زیرا چه آن شاذ است و متابع نیست مر او را دران روایت حدیث کرده از وی زهری و پدرش تابعی است عسقلانی گفته هر دو از شرط بخاری نیستند و مجرد جزم او بتعلیق دلالت میکند بر صحت اسناد و مگر تا کسی که تعلیق کرده او وی عن ابيه عن جده جد بهز معاویه بن حیده بمهمله و تحتیه ساکنه صحابی معروف است عن النبي صلى الله عليه وسلم الله احق ان يستحيى منه من الناس خدا سزاوارتر است که شرم کرده شود از وی نسبت مردم و وی در خلوت و جلوت حاضر و شاهد است و معنی که

حاجیان مصر است قسطلانی گوید ظاهر اینست که زریق از زمینی که دران زراعت میکرد بر سیده است نماز شهر ایله پوشیده نماند که استدلال شافعیه بادعای این چنین ظاهر در برابر نصوصی که از عدم جواز جمعه در غیر مصر جامع وارد شده است رسوخی ندارد والله اعلم بالصواب فکتب ابن شهاب وانا اسمع یامره ان یجمع پس نوشت ابن شهاب بسوی زریق وخواند نوشته را در حال آنکه من می شنیدم که امر کرد زریق را که اقامت جمعه کند یخبره ان سالما حدثه ان عبدالله بن عمر یقول سمعت رسول الله در حالی که خبر میداد ابن شهاب زریق را که سالم حدیث کرده او را که عبدالله بن عمر میگفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول در حالی که میفرمود آنحضرت استدلال کرد ابن شهاب اقامت جمعه را در آنجا که پرسیده بود باین حدیث که کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته همه شما حاکمید وهمه شما پرسیده می شوید در آخرت از احوال رعیت خود از صلاح وفساد وقیام بمصالح دینی ودنیوی واز جمله آن اقامت جمعه است پوشیده نماند که بعد از ثبوت عدم جواز منع اقامت جمعه در قریها از مصالح دینی نخواهد بود الامام راع ومسئول عن رعیته وامام راعی است وسوال کرده می شود از رعیت خود والرجل راع فی اهله وهو مسئول عن رعیته ومرد حاکم است در عیال خود واو سوال کرده می شود از احوال عیال او والمرأة راعیة فی بیت زوجها ومسئولة عن رعیتها وزن حاکم است در خانه شوهر خود ومسئول است از اموال خود والخادم راع فی مال سیده ومسئول عن رعیته وخادم حاکم است در نگهداشت مال صاحب خود وپرسیده می شود از مال صاحب قال وحسبت ان قد قال والرجل راع فی مال ابیه وهو مسئول عن رعیته گفت ابن عمر گمان میبرم که تحقیق فرموده است آن حضرت ومرد حاکم است در مال پدر خود واو مسئول است از مال پدر او وکلکم راع ومسئول عن رعیته باز این کلام تعمیم کرد از برای تاکید حکم شافعیه باین حدیث استدلال کرده اند که اقامت جمعه بی اذن سلطان رواست از انکه زریق از عمر بن عبدالعزیز نپرسید وحنفیه شرط کرده اند که اذن امام یا نائب او که قاضی وامیر بلده باشد باید واین حدیث دلیل شافعیه نمی تواند شد از انکه زریق نایب بود از ابن شهاب که نایب بود از عمر بن عبدالعزیز واذن او کافی بود واین مسئله را پرسیده است از وی وفتوی بر صحت طلب کرده **باب** هل علی من لم یشهد الجمعة غسل من النساء والصبیان وغیرهم آیا هست غسل بر کسی که حاضر نشود جمعه را یعنی واجب نیست بروی جمعه از زنان خوردان وخردیشان که بندگان وبیماران ومسافران وبندیان وکوران اند وقال ابن عمر انما الغسل علی من یجب علیه الجمعة وگفت عبدالله ابن عمر نیست غسل واجب یا سنت موکده مگر بر کسی که واجب است بروی نماز جمعه **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی سالم بن عبدالله انه سمع عبدالله بن عمر یقول سمعت رسول الله گفت زهری حدیث کرد مرا سالم بتحقیق شنیده ابن عمر را در حالی که میگفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم یقول من جاء منکم الجمعة فلیغتسل میفرمود آن حضرت کسی که آید از شما نماز جمعه را پس گو که غسل کند **حدثنا** عبدالله بن مسلمة عن مالك عن صفوان بن سلیم عن عطاء بن یسار عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال غسل یوم الجمعة واجب علی کل محتلم فرمود غسل روز جمعه واجب است بر هر بالغ **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا وهیب قال اخبرنا ابن طاوس عن ابیه عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن الآخرون السابقون یوم القیمة فرمود ما پسینانیم در دنیا وپیشینانیم در آخرت بید انهم اوتوا الکتاب من قبلنا واوتیناه من بعدهم جز آنکه داده شده اند کتاب پیشتر از ما وداده شده ایم ما از پس ایشان فهذا الیوم الذی اختلفوا فیه فهدانا الله له پس این روز اختلاف کرده اند دران روز وخطا کرده اند دران وهدایت کرد ما را خدا فغدا للیهود وبعد غد للنصاری پس فردا شنبه برای یهود است وپس فردای برای نصاری شرح این حدیث در اول کتاب جمعه گذشته است فسکت ثم قال حق علی کل مسلم ان یغتسل فی سبعة ایام یوما یغسل فیه راسه وجسده پس خاموش کرد آن حضرت پس فرمود لازم است بر هر مسلمان

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الغسل

برهنه بحالی که میدیدند بعض ایشان بسوی بعض وکان موسی یغتسل وحده وبود موسی که غسل میکرد تنها یعنی برهنه ظاهر آنست که این معنی جایز بود در شریعت ایشان اما چون موسی شرمناک وباعفت ومروت بود تحمل میکرد در برهنه حال دیده می شد از بدن وی چیزی از جهة استحیا چنانچه در روایة دیگر است واز اینجا جواز برهنه غسل کردن با فضل تستر چنانچه ترجمه باب است معلوم شود چه شریعت سابقه چون باظهار رسول علیه الصلوة والسلام بی انکار موصول گردد حجت باشد فقالوا پس گفتند بنو اسرائیل ظاهر مراد خاصیان ایشانست والله ما یمنع موسی ان یغتسل معنا الا انه آدر سوگند بخدا باز نمیدارد موسی را از ینکه غسل کند با ما مگر اینکه انتفاخ خصیتین دارد وآدر بمد همزه وفتح مهمله وراء ورد بفتحات وضم همزه وسکون دال نیز آمده فذهب مرة یغتسل پس رفت موسی یکبار بخلوتگاه که غسل کند فوضع ثوبه علی حجر پس نهاد جامه خود را بر سنگی وبرهنه شد برای غسل ففر الحجر بثوبه پس گریخت آن سنگ با جامه موسی فجمح موسی فی اثره پس دوید موسی در پی آن سنگ جموح بضم جیم شتافتن واثر بکسر همزه وسکون مثلثه وبفتح هردو بمعنی نشان واین بنا بر ضرورت وقت برای اظهار معجزه وتنزیه ساخت غیر او بود از مظنه عیب ونقصان یقول ثوبی یا حجر حالیکه میگفت جامه مرا بده ای سنگ ثوبی یا حجر مکرر میگفت این کلمه را دران حال حتی نظرت بنو اسرائیل الی موسی تا آنکه دیدند بنو اسرائیل بسوی موسی برهنگی وپاکی از عیب ونقصان

اسماء الرجال

غسل کردن در هر هفت روز یک روز که بشوید در آنروز سر خود را و بدن خود را زیاده کرده است درین روایت نسائی و ابن خزیمه و آنروز جمعه است

رواه ابان بن صالح عن مجاهد عن طاؤس عن ابی هريرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لله علی کل مسلم حق ان

یغتسل فی کل سبعة ایام یوما روایت کرده است این حدیث را ابان از مجاهد وی از طاؤس وی از ابی هریره باین طور که کلمه

حق بعد از کل مسلم آورده است شیخ مولف رح در ترجمه تردد و استفهامی کرده که آیا بر غیر کسانیکه جمعه واجب است غسلی هست یا نه قول ابن عمر

کنظاهر است در آنکه وجوب غسل منحصر بر اهل وجوب جمعه است مثبت نفی است و احادیث مرفوعه که ایراد کرده حدیث اول موجب است بر هر که

حاضر شود و نا اهل وجوب باشد یا نه و حدیث دوم ناطق است بآنکه واجب است بر اهل وجوب و قید حضور جمعه دران واقع نشده و حدیث سیوم موجب

است بظاهر بر هر مسلمان از اهل وجوب باشد یا نه و حاضر شود بجمعه یا نه پس مقتضای مجموع این احادیث ترددی که در ترجمه کرده است باقی ماند

چنانکه در شرح این قول شراح نیز اختلاف کرده اند و الله اعلم و منه التوفیق **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا شبابة قال

حدثنا ورقاء عن عمرو بن دینار عن مجاهد عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ائذنوا للنساء باللیل الی المساجد

فرمود اذن کنید زنان را بشب بسوی مساجد برای نماز گفته اند قید کرد اذن را بشب زانکه در تیرگی شب فساق و نا مقیدان و اهل بدعت بفسق مشغول

یا در خواب می باشند و بروز منتشر میشوند و جمعه چون در روز است بمفهوم مخالف باید که نیز آیند برای جمعه و چون بجمعه نروند غسل نیز برایشان واجب

نخواهد شد باین تقریر مطابق شد حدیث بترجمه و پوشیده نماند که بمفهوم مخالف اگرچه شافعیه عمل کرده اند لیکن جائی که مفهوم موافق اولی باشد مقبول

نیست چنانکه گویم در اینجا هرگاه بیرون آمدن شب ماذون شد که وقت فسق و فجور فساق است و همه کس بر احوال یکدیگر درین وقت اطلاع

نمی یابند بروز خود بطریق اولی باید ماذون شوند که مظنه دست اندازی فساق کمتر است و باین رفته است از شراح برماوی و کرمانی و باین

تقدیر غسل واجب شود که از جمله حاضران جمعه اند و بر حاضران جمعه غسل واجب است **حدثنا** عبد الله بن یوسف بن موسی قال حدثنا ابو اسامة

قال حدثنا عبید الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر قال کانت امرأة لعمر تشهد صلوة الصبح والعشاء فی الجماعة فی المسجد

گفت ابن عمر بود زنی مر عمر را که نام او عاتکه است خواهر سعید که یکی از عشره مبشره است که حاضر می شد نماز صبح و عشا را در جماعت نماز در مسجد

فقیل لها لم تخرجین وقد تعلمین ان عمر یکره ذلک ویغار پس گفته شد او را چرا بیرون می آئی تو و بتحقیق میدانی که عمر ناخوش

دارد و غیرت میکند قالت فما یمنعه ان ینهانی گفت آن زن پس چه چیز باز میدارد او را از آنکه منع کند مرا قال یمنعه قول رسول

الله صلی الله علیه وسلم لا تمنعوا اماء الله مساجد الله گفت منع میکند عمر را فرموده پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بروی که فرمود منع نکنید

داهان خدا را مسجدهای خدا برای نماز در تطبیق حدیث بترجمه گفته اند که این عدم منع محمول است بر شب از جهت حمل مطلق بر مقید پس بلاحظه

مفهوم مخالف لازم آمد که برای جمعه بیایند و غسل برایشان واجب نباشد چنانکه در تقریر حدیث سابق گذشت و بعضی شراح گویند که لا تمنعوا عام است

روز و شب را و آنجا که ذکر لیل کرده یک فرد از عام است پس تخصیص معنی ندارد و برین تقدیر غسل بر زنان واجب شود چنانکه در حدیث سابق

گذشت **باب** الرخصة ان لم یحضر الجمعة فی المطر در بیان رخصت مر مصلی را واجب الجمعه را اگر حاضر نشود در باران **حدثنا**

مسدد قال حدثنا اسمعیل قال اخبرنی عبد الحمید صاحب الزیادی قال حدثنا عبد الله بن الحارث ابن عم

محمد بن سیرین قال ابن عباس لمؤذنه فی یوم مطیر گفت ابن عباس مر موذن خود را روز باران اذا قلت اشهد ان محمدا

رسول الله فلا تقل حی علی الصلوة قل صلوا فی بیوتکم وقتی که تو گوئی کلمه شهادت اشهد ان محمدا رسول الله پس مگو

حی علی الصلوٰة یعنی بیائید برای نماز است بگو نماز کنید در خانهای خود فکان الناس استنکروا پس گویا مردم انکار کردند این را

بر ابن عباس فقال فعله من هو خیر منی پس گفت ابن عباس کرده است این را کسی که او بهتر است از من یعنی پیغمبر خدا صلعم

الجزء الثانی تیسیر الاسلام | كتاب الغسل

عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال بینا ایوب

یغتسل عریانا فرمود در اثنا آنکه ایوب پیغمبر علیه السلام

غسل میکرد برهنه بعد از حصول صحت از ان مرض که بدان

مبتلا بود فخر علیه جراد من ذهب پس افتاد بروی ملخ

از طلا و بارید از آسمان فجعل ایوب یحتثی فی ثوبه

پس گشت ایوب که می انداخت آنرا بدست گرفته در جامه

خود فناداه ربه یا ایوب الم اکن اغنیتک عما تری

پس ندا کرد ایوب را پروردگار وی که ای ایوب آیا بی نیاز

نگردانیده ام ترا از چیزیکه می بینی یعنی از جمع ملخ در جامه قال بلی

وعزتک گفت ایوب آری بی نیاز کرده مرا سوگند بعزت

تو ولکن لا غنی بی عن برکتک ولیکن بی نیاز نیستم از

انا خود فی نعمت و کثرت جز تو هر چند کرم تست تعطش بیشتر و

از عدم عتاب بر برهنه غسل کردن ایوب با عتاب جمع

جراد معلوم میشود جواز اغتسال باین حال ورواه ابراهیم

بن طهمان بفتح مهمله خراسانی ابو سعید سنه یک صد و شصت

وسته و این تعلیق است زیرا چه در حافظه مولف ابراهیم را

عن موسی بن عقبة بضم مهمله و سکون قاف تابعی

است عن صفوان بن سلیم مصغر تابعی مدنی ابو عبد الله

امام سنه یکصد و سی و دو عن عطاء بن یسار عن

ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه واله وسلم

بینا ایوب یغتسل عریانا تا آخر حدیث مذکور و این جمله

حدیث بدل است از ضمیر رواه **باب** التستر فی

الغسل عند الناس پرده گرفتن در حال غسل نزد حضور

مردم **حدثنا** عبد الله بن مسلمة بفتح میم و لام

در میان سین ساکن عن مالک عن ابی النضر بفتح نون سالم

ابن ابی امیة تابعی مولی عمر بن عبید الله ان ابا مرة

بضم میم و تشدید مهمله مولی ام هانی بکسر نون و همزه در آخر

خواهر علی ابن ابی طالب است رضی الله عنهما نامش فاخته

و بقولی عاتکه و بقولی فاطمه و بقولی هند بنت ابی طالب

اخبره انه سمع ام هانی بنت ابی طالب تقول

از ابی النضر مر رسیده است که بتحقیق ابا مره خبر داد او را که خود

شنیده ام هانی را که میگفت ذهبت الی رسول الله

رفتم بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم عام الفتح

سال فتح مکه فوجدته یغتسل وفاطمة تستره

یافتم آن حضرت را که غسل میکرد و فاطمه زهرا رضی الله عنها

از جمعه ترخصة واني كرهت ان احرجكم فتمشون في الطين والدحض تحقیق جمعه عزیمت است وواجب است حضور او
وتحقیق من ناخوش داشتم که در حرج اندازم شمارا که برآرم از خانه پس راه روید در گل وپای لغزیعنی اگر بگذارم موذن را که حی علی الصلوۃ
گوید چون واجب است مبادرت میکنید در آمدن هر که می شنود پس رنج می کشید بر آیندها عزمت بفتح عین مهمله و سکون زا یعنی واجب دحض بفتح مهمله و سکون
حا مهمله زلگاه فتح مید هند جاره المعنی لغزیدن قسطلانی گوید انیست مذهب جمهور لیکن شافعیه وحنابله گویند اگر باران سبک باشد یا که چیزی بود
بر دو گیر د از باران عذر نیست ایچنین نقل کرده است قسطلانی اما در حدیث سبب رخصت گل ولای یا لغز واقع شده است بضم **باب**
من اين تؤتى الجمعة از کدام جا آمده شود جمعه را یعنی چه قدر مسافت است که از انجا آمدن واجب است وعلى من تجب و بر که
واجب است جمعه لقول الله عز وجل اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله این آیت را
دلیل بر وجوب آورده وقال عطاء اذا كنت في قرية جامعة فنودي بالصلوة من يوم الجمعة گفت عطا وقتی که باشی
تو در قریه که جمعه در وی ادا میکنند پس آذان کرده شود و نماز روز جمعه فحق عليك ان تشهدها سمعت النداء او لم تسمعه
پس واجب است بر تو اینکه حاضر شوی جمعه را شنوی اذان را یا نشنوی چون از آیه نظاهر مفهوم می شود که سعی بعد از شنیدن ندا است باین قول
رفع این توهم کرده و زیاده کرده عبد الرزاق از ابن جریج گفتم مر عطا را که قریه جامعه کرا گویند گفت آنکه مردم در آنجا مجتمع باشند و مر آنرا امیری و قاضی
باشد و سراها بهم پیوسته باشند چنانچه جده است وكان انس في قصره احيانا يجمع واحيانا لا يجمع وهو بالزاوية على فرسخين و بود
انس بن مالک در خانه خود گاه جمعه میکرد و گاه جمعه نمیکرد و خانه او بزاویه بود بر دو فرسخ از بصره زاویه بزای بعد آن الف و واو است موضعی است
در فرسخ از بصره **حدثنا** احمد بن صالح قال حدثنا عبد الله بن وهب قال اخبرني عمرو بن الحارث عن عبيد الله بن ابي
جعفر ان محمد بن جعفر بن الزبير حدثه عن عروة بن الزبير عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت كان
الناس ينتابون الجمعة من منازلهم والعوالي گفت عائشه بودند مردم که مرة بعد اخری می آمدند جمعه را یعنی یکبار می آمدند
و بار دیگر می آمدند از منزلهای خود که قریب بود و از عوالی مدینه که مسافتی و شهه واد نی مسافت چار میل است و نهایت هشت میل ینتابون مضارع انتیاب
است از باب افتعال انتاب القوم اتاهم مرة بعد اخرى فياتون في الغبار يصيبهم الغبار پس می آمدند در روز غبار میرسید گرد ایشان را
والعرق و میرسید عرق فيخرج منهم العرق وحال آنکه برون می آمد از ایشان عرق یعنی بسیار عرق میکردند و در بعضی روایات باقون
فی العبابات بفتح عین و باء موحده نوعی از کسوت است که خطهای سیاه دارد فاتی رسول الله صلى الله عليه وسلم انسان منهم
وهو عندي پس آمد آنحضرت را مردی از ایشان وآن حضرت پیش من بود فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو انكم
تطهرتم ليومكم هذا پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر او اگر طهارت میکردید شما مر این روز خود را که جمعه است بهتر بودی بدانکه جمعه بر کسانیکه
ساکن اند در سواد مصر واجب نیست نزد حنفیه و شافعیه بوجوب آن قائل شده اند و این حدیث راجحت می آرند بر حنفیه و احتجاج را نمی شاید
از آنکه جمعی که بر آنها جمعه واجب نیست مانعی نیست که ادا جمعه کنند و بعد از ادا بجای نماز ظهر هم می شود و در حدیث چیزی نیست که دلالت کند که
برین جماعه که از عوالی مدینه می آمدند فرض بوده است با آنکه در روایت صحیحه دیگر بجای ینتابون تیناوبون واقع شده بمعنی آنکه اهل عوالی بنوبت یکدیگر
می آمدند اگر جمعه بر ساکنان آنجا فرض می بود همه اجتماع می آمدند نه بنوبت یکدیگر **باب** وقت الجمعة اذا زالت الشمس ابتدای وقت
جمعه آنگاه است که زوال آفتاب شود وكذلك يذكر عن عمر وعلي والنعمان بن بشير وعمرو بن حريث وهم چنین روایت کرده شده است
از این چهار صحابی بزرگ همین است مذهب عامه علما غیر امام احمد که پیش از زوال روا داشته و احتجاجی که کرده اند همه ضعیف است **حدثنا**
عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرني يحيى بن سعيد انه سال عمرة عن الغسل يوم الجمعة یحیی بن سعید پرسید عمره را از غسل روز جمعه

الجزء الثاني شیخ الاسلام | کتاب الغسل

تابعه متابعت کرده سفیان را ابو عوانه یشکری وابن
فضیل معتمر فضیل ابو عبد الرحمان محمد في الستر روایت
پرده کردن از اعمش **باب** اذا احتلمت المرأة ذکر
وقتیکه احتلام کند زن و بعد بیداری از خواب آلچی بیند بتخصیص
مرأة بذکر بنابر اختلاف است و وقوع شبه ایشان **حدثنا**
عبد الله بن يوسف تنيسي قال اخبرنا مالك عن
هشام بن عروة عن ابيه عن زينب بنت ابي سلمة
سابق در اسناد این حدیث در باب الحیاء في العلم زینب
بنت ام سلمه گفته و هر دو درست است اختلاف در نقل
روات است عن ام سلمة ام المومنين و بروایتی در صحیح
مسلم عن عائشه و بروایتی دیگر انس است و توانند که هر دو
نزد آن حضرت حاضر باشند و انس شنیده باشد این قصه
را از والده خود ام سلیم انها قالت جاءت ام سليم خبر جیه
بجاریه فاضله امراة ابي طلحة زید بن سهیل بن حرام
انصاری بدری الى رسول الله گفت ام سلمه آمد ام سلیم
زوجه ابی طلحه بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
فقالت پس گفت ام سلیم یا رسول الله ان الله
لا يستحيي من الحق تحقیق خدا شرم ندارد از بیان حق
اگرچه باشد چیزی که مردم از ذکر آن شرم دارند و این نسبت
ولفظ موضع حیا در ان و این توطیه و اعتذار است از چنین
سوال هل على المرأة من غسل اذا هي احتلمت
آیا هست واجب بر زن غسل وقتی که وی احتلام کند
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم نعم اذا رأت الماء آری واجب است اگر بیند
آب منی را بعد از بیداری و این حکم عام است مرد و زن را
باب عرق الجنب ذکر حکم جنب وان المسلم

فقالت قالت عايشة كان الناس مهنة انفسهم پس گفت عمره گفت عایشه بودند مردم خادمان خود و اَمْهنه بفتحات جمع ماهن است بمعنی خادم چنانچه خدم جمع خادم یعنی برای خود کارها میکردند و رنج میکشیدند وکانوا اذا راحوا الی الجمعة راحوا فی هیئتهم و بودند وقتی که میرفتند بنماز جمعه میرفتند بحالی که بودند از عرق تاک و گرد آلوده فقیل لهم لو اغتسلتم پس گفته شد ایشانرا اگر غسل کنید نیکو باشد برای دفع بوهای ناخوش که مردم و فرشتها از وی ایذا میکشند وجه دلالت حدیث بر ترجمه باعتبار آنست که رواح بمعنی سیر بعد از زوال است حدثنا سریج بن النعمان قال حدثنا فليح بن سليمان عن عثمان بن عبد الرحمان بن عثمان التيمي عن انس بن مالك ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي الجمعة حين تميل الشمس بود آن حضرت که نماز جمعه میگذارد هنگامی که میل میکرد آفتاب جانب مغرب حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا حميد عن انس بن مالك قال كنا نبكر بالجمعة ونقيل بعد الجمعة گفت انس بودیم ما که شتاب میکردیم بنماز جمعه که اول وقت میکردیم نماز جمعه و قیلوله میکردیم بعد از نماز جمعه و دلالت این حدیث بر ترجمه که وقت نماز جمعه بعد از زوال است خالی از خفائی نیست ظاهر آن ناظر بمذهب امام احمد است الا آنکه قیلوله معتاده مسنونه پیش از نیم روز است و وقت نماز جمعه بیشتر از آن خواهد شد باب اذا اشتد الحر يوم الجمعة بیان حکم وقتی که سخت شود گرما در جمعه حدثنا محمد بن ابي بكر المقدمي قال حدثنا حرمي بن عمارة قال حدثنا ابو خلدة وهو خالد بن دينار قال سمعت انس بن مالك يقول كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اشتد البرد بكر بالصلوة میگوید انس بود پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بر وی وقتی که سخت می شد سردی شتاب میکرد بنماز یعنی در اول وقت میکرد واذا اشتد الحر ابرد بالصلوة و وقتی که سخت میشد گرمی سرد میکرد بنماز یعنی تاخیر میکرد از اول وقت يعني الجمعة میگوید راوی که ازین نماز درین هر دو جا مراد نماز جمعه است قیاس کرده است بر نماز ظهر و مساواة فهمیده درین دو نماز قال يونس ابن بكير قال حدثنا ابو خلدة وقال بالصلوة ولم يذكر الجمعة یونس بروایتی که وارد از ابو خلده گفت بنماز و ذکر نکرده است ابو خلده جمعه را وقال بشر بن ثابت حدثنا ابو خلدة صلى بنا امير الجمعة گفت بشر بن ثابت حدیث کرد مرا ابو خلده که نماز گذارد بما امیری نماز جمعه را گفته که آن حکم بن ابی عقیل ثقفی است ابن عم حجاج بن یوسف ظالم وی در خطبه تطویل میکرد موافق حجاج تا آنکه نزدیک میبود خروج وقت ثم قال لانس كيف كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي الظهر بسبب این پرسید آن امیر انس بن مالک را چگونه بود پیغمبر خدا که نماز ظهر میکرد و در روایت اسمعیل آورده که گفت انما كان اذا كان الشتاء بكر بالظهر واذا كان الصيف ابرد بها وقتی که زمستان میبود اول وقت میکرد ظهر را و وقتی که تابستان بودی تاخیر میکرد باب المشي الى الجمعة وقول الله عز وجل فاسعوا الى ذكر الله در بیان رفتن بسوی نماز جمعه و دویدن و بیان قول خدای تعالی بزرگ فاسعوا الی ذکر الله یعنی بروید بسوی نماز یا خطبه سعی بمعنی رفتن و بمعنی دویدن هر دو آمده است چون در رفتن بنماز امر بسکینة و وقار واقع شده بضرورت تنگی وقت نباید دوید حسن بصری گوید سعی بر اقدام نیست بلکه بر دل است ومن قال السعي العمل والذهاب لقوله تعالى وسعى لها سعيها و کسی که گفته است در تفسیر این آیة که سعی بمعنی عمل و رفتن است از جهت قول خدا و سعی لها سعیها یعنی عمل کرد برای آخرت حق عمل آنرا که امتثال باوامر و امتناع از منهیات شرعیست وقال ابن عباس يحرم البيع حينئذ و گفته است ابن عباس حرام میشود خرید و فروخت درین هنگام یعنی در وقت ندای جمعه اختلاف کرده اند در آنکه حرمت از وقت ندای اول است یا ندای ثانی چون در زمان نبوت همین ندای ثانی در وقت خطبه بود و آیة و ذروا البيع در آن وقت نازل شده حق آنست که بعد از شنیدن ندای ثانی حرام شود وقال عطاء تحرم الصناعات كلها و گفته است عطا ابن ابی رباح حرام میشود کارها همه آن از برای آنکه بمنزله بیع است در باز داشتن از سعی جمعه وقال ابراهيم بن سعد عن الزهري اذا اذن المؤذن يوم الجمعة وهو مسافر فعليه ان يشهد

رشح بهين مهمله بمعنی روان شدن و در روایه مستملی فانخنست انتقال از نجاست یعنی خود را نجس دانستم و در وجوه دیگر نیز تصحیف گفته اند کذا قال السیوطی و در حاشیه نسخه شیخ اجل قدس سره بخط حضرت ایشان بعلامت شین معجمه بالای آن فانخنس بلفظ غایب و این مناسب است مر سیاق و لاحق را فذهبت فاغتسلت ثم جاء پس رفت ابوهریره بمنزل خود و غسل کرد بعد از آن آمد فقال اين كنت فرمود آنحضرت کجا بودی يا ابا هريرة قال كنت جنبا فكرهت ان اجالسك وانا على غير طهارة گفت ابوهریره بودم جنب پس کراهت داشتم که همنشینی کنم با تو بحالی که من بی طهارتم قال فرمود از روی تعجب از گمان ابی هریره سبحان الله پاک است خدا از آنکه چنین حکم نماید و این کلمه متعارف است در تعجب ان المؤمن لا ينجس یعنی مسلمان پلید نمیشود بعوارض جنابت و نحو آن بنحوی که قرب و اتصال بهان محظور باشد چون سایر نجاسات بلکه آن معانی حکمی است که شارع آنرا در بعضی احکام اعتبار نموده و از مخالطه آن احتراز نفرموده و تخصیص مومن بذکر باعتبار غالب حال وی است از مجانبت نجاست بخلاف کافر که سرگین گاو و در شاشه بول آن را ترک نماید و گرنه نظر بنفس ذات مومن و کافر هر دو برابر اند درین حکم و بعضی از اهل ظاهر تمسک کنند بر خلاف آن بظاهر آیه انما المشركون نجس و جمهور حمل کنند آنرا بر نجاست باطن ایشان بجهت اعتقاد و بدلیل جواز نکاح مسلمان با زن کتابیه و مضاجعه همگی با آنکه واجب نیست در اینجا گرمانند آنچه واجب میشود از مسلمه و از اینجا معلوم شد که عرق جنب پاک است

باب الجنب يخرج ويمشي في السوق وغيره جنب برآمدن از خانه و گام زدن در بازار و غیر آن و امثال این اعمال عادی رواست او را علی الاطلاق و

گفت ابراهیم بن سعد از زهری وقتی که اذان گوید موذن روز جمعه و این کس مسافر است پس بروی لازم است حضور جمعه یعنی بطریق استحباب زیرا که روایات از زهری مختلف آمده است گفته است لاجمعة علی المسافر و این حکم نزدیک باجماع است **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا الوليد بن مسلم قال حدثنا يزيد بن ابي مريم قال حدثنا عباية بن رفاعة قال ادركني ابو عبس وانا اذهب الى الجمعة فقال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول من اغبرت قدماه في سبيل الله حرمه الله على النار گفت عبایه دریافت مرا ابوعبس در حالی که من میرفتم بنماز جمعه پس گفت شنیدم پیغمبر خدا را میگفت کسی که غبارآلوده شد پایهای او در راه خدا حرام کند خدا بر آتش دوزخ آنکس مطابقت حدیث بترجمه آنست که چون بیکدیگر حکایت کردند معلوم شد که آهسته راه میرفتند تا بان **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابي ذئب قال حدثنا الزهري عن سعيد وابي سلمة عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم ح وحدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا اقيمت الصلوة فلا تأتوها تسعون وأتوها تمشون وعليكم السكينة گفت ابوهریره شنیدم رسول خدا را که می فرمود وقتی که اقامت کرده شود نماز پس نیائید آنرا بحالی که سعی کنید و بیائید آنرا بحالی که راه میروید و لازم گیرید بر خود آهستگی و وقار را سابقا معلوم کردی که سعی بمعنی شتاب رفتن و آهسته رفتن هر دو آمده و آیه بمعنی قصد و مشی و ترک عمل است چنانکه تفسیر کرده اند و در حدیث سعی بمعنی سرعت است از جهت مقابله بمشی فما ادركتم فصلوا وما فاتكم فاتموا پس چیزی که دریابید از بقیه نماز پس بگذارید و چیزی که فوت شود شما را پس تمام کنید **حدثنا** عمرو بن علي قال حدثني ابو قتيبة قال حدثنا علي بن المبارك عن يحيى بن ابي كثير عن عبد الله بن ابي قتادة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تقوموا حتى تروني وعليكم السكينة فرمود بر نخیزید تا آنکه ببینید مرا در صف ثانی و وقار لازم است بر شما این حدیث بحسب عموم دلالت میکند بر اضطراب ناکردن و نادویدن بنماز جمعه **باب** لا يفرق بين اثنين يوم الجمعة تفریق نکند داخل در نماز میان دو کس روز جمعه تفریق که منع از آن واقع شده بدو صورت متصور است یکی آنکه دو کس که پهلوی هم نشسته باشند آنها را از جا جدا کرده در میان بنشیند صورت دوم تخطی کند از میان دو کس بتکلف بگذرد و در باب تخطی رقاب نهی شدید و وعید واقع شده است چنانکه ترمذی وارد من تخطى رقاب الناس يوم الجمعة اتخذ جسرا الى جهنم کسی که گام نهد گردنهای مردم را روز جمعه گرفته میشود او را پل بسوی دوزخ یعنی جزای او آنست که بر سر او پا نهاده مردم بدوزخ روند ظاهر نهی تحریمیست مگر آنکه دلیلی بر کراهت ثابت شود و امام را بضرورت مستثنی کرده اند **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا ابن ابي ذئب عن سعيد المقبري عن ابيه عن ابن وديعة عن سلمان الفارسي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اغتسل يوم الجمعة وتطهر بما استطاع من طهر کسی که غسل کند روز جمعه و مبالغه کند در پاک کردن خود بقدری که تواند از پاکی ثم ادهن او مس من طيب پس تر روغن مالد بدن را یا مالد چیزی از بوی خوش ثم راح فلم يفرق بين اثنين پس برود بنماز و تفریق نکند میان دو کس فصلى ما كتب له پس بگذارد چیزی که نوشته شده است مرو را از نماز فرض و نفل ثم اذا خرج الامام انصت پس وقتی که برآید امام برای خطبه خاموش کند غفر له ما بينه وبين الجمعة الاخرى بخشیده شود مرو را صغایری که میان این جمعه و میان جمعه دیگر است که می آید **باب** لا يقيم الرجل اخاه يوم الجمعة ويقعد مكانه برنخیزاند مرد برادر مسلمان را روز جمعه و بنشیند بجای او و درین معنی مجموع این دو فعل ممنوع است و تواند که معنی چنین باشد که برنخیزاند در حالی که بنشیند بجای او و درین معنی مجموع این دو فعل ممنوع خواهد بود و تواند که ضمیر مکانه راجع برجل باشد یعنی برنخیزاند کسی را و بنشیند بجای خود یعنی جایی که خالی باید که همان جای اوست تعمیم این معنی را که خالی از چیزی نیست **حدثنا** محمد هو ابن سلام قال اخبرنا

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الغسل

یاران خود را که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم كان يطوف على نسائه في الليلة الواحدة بود که گشت میکرد بر زنان خود بصحبت در یک شب واحد و یومئذ تسع نسوة و حال آنکه مر آنحضرت را درین روز نه زن بود از ینجا معلوم شود که آن حضرت هنگام صحبت از بعد زنان از یک حجره بحجره دیگر رفتن مضایقه نداشت **حدثنا** عياش بفتح عین مهمله و تشدید تحتیه و شین معجمه ابن ولید رقام قال حدثنا عبد الاعلى علی بن عبد الاعلی سامی بسین مهمله حدثنا

قال حدثنا حميد عن بكر عن ابي رافع عن ابي هريرة قال لقيني رسول الله گفت ابوهریره ملاقات کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وانا جنب حال آنکه من جنب بودم فاخذ بيدي پس گرفت آنحضرت دست مرا فمشيت معه حتى قعد پس رفتم با آنحضرت تا آنکه نشست فانسللت پس پنهان بیرون آمدم از مجلس انسلال بیرون آمدن از میان چیزی و در وی خفی آهستگی و خفیه نیز اعتبار کرده اند فاتيت الرحل پس آمدم منزل خود را رحل بفتح را و سکون حاء مهمله جای باشش مرد فاغتسلت پس غسل کردم ثم جئت وهو قاعد پس آمدم در حالیکه آنحضرت نشسته بود فقال اين كنت يا ابا هريرة فقلت له پس گفتم حقیقت حال مر آنحضرت را فقال سبحان الله ان المؤمن لا ينجس از ینجا جواز تصرف جنب در امور خود پیش از غسل بی تقدیم وضو واضح شود

باب كينونة الجنب في البيت اذا توضأ قبل ان يغتسل استحباب اندرن و بودن جنب در خانه وقتیکه وضو کند پیش از آنکه غسل بیارد و بعضی گفته که این اشارت است بتضعیف انچه روایت کرده ابوداود وغیره از علی رضی الله عنه مرفوعا که فرشتگان درنمی آیند خانه را که دران سگ است و نه آنکه در وی صورتیست و نه آنکه در وی جنب است و تواند که مراد بجنب در حدیث علی کسی که تساهل کند در غسل و ترک آن را عادت گیرد و اندیشه ندارد بفوات نماز نه آنکه تاخیر کند آن را برای مصلحت وقت و حال تا غسل کند در وقت دیگر یا کسی که وضو نکرده تمام حدیث او و نه بعض و برین تقدیر میان این حدیث و حدیث باب منافات نباشد زیرا که چون

اسماء الرجال

محمد بن يزيد قال اخبرنا ابن جريج قال سمعت نافعا قال سمعت ابن عمر يقول نهى النبي صلى الله عليه وسلم ان يقيم الرجل اخاه من مقعده ابن جريج گفت شنیدم نافع را که می گفت شنیدم ابن عمر را که میگفت منع کرد پیغمبر خدا این را که برخیزاند مردی برادر خود را از جای نشست او ویجلس فیه و بنشیند خود در آنجا قلت لنافع الجمعة ابن جریج گوید گفتم نافع را آیا این منع مخصوص جمعه را قال الجمعة وغيرها گفت جمعه و غیر جمعه برابر است باب الاذان يوم الجمعة بیان اذان روز جمعه که کی است یا وه حدثنا آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب عن الزهري عن السائب بن يزيد قال كان النداء يوم الجمعة اوله اذا جلس الامام على المنبر گفت سایب بن یزید بود اذان روز جمعه اول او وقتی که نشستی امام بر منبر على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر در زمان پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و زمان خلافت ابی بکر و عمر فلما كان عثمان وكثر الناس زاد النداء الثالث على الزوراء هرگاه که عثمان خلیفه شد و بسیار شدند مردم نمازگزار زیاده کرد اذان سیوم را در در آمدن وقت نماز بر زوراء که نام موضعی است در مدینه بعضی گویند دیواریست بعضی گفته سنگی است بلند اذان دوم اقامت را داشته اند و این اذان اگرچه در وجود مقدم است باعتبار زیادتی بر دو اذان سابق آنرا سیوم گفته اند اذان وقت سنت که در بعضی بلاد معمول شده از احداث حجاج بن یوسف ثقفی ظالم است او در کتابی از قدمای اهل مذهب تجویزی بآن نیافته ایم در کفایه شرح هدایه میگوید که اذان سنت بدعت است که احداث کرده آنرا حجاج بن یوسف ثقفی مانند مناره و آن رواة حدیث یقین که بعد از احداث این اذان بوده اند نقل نکرده اند آنرا بلکه از جهت عدم اعتبار تعرض نفی آن هم نکرده باب المؤذن الواحد يوم الجمعة در بیان آنکه یک مؤذن بود در زمان پیغمبر خدا حدثنا ابو نعيم قال حدثنا عبد العزيز بن ابي سلمة الماجشون عن الزهري عن السائب بن يزيد ان الذي زاد التاذين الثالث يوم الجمعة عثمان بن عفان حين كثر اهل المدينة گفت سایب کسی که زیاده کرده است اذان سیوم را روز جمعه عثمان است رضی الله عنه هنگامی که بسیار شدند مردم در مدینه ولم يكن للنبي صلى الله عليه وسلم مؤذن غير واحد نبود مر پیغمبر خدا را مؤذنی غیر از یکی وكان التاذين يوم الجمعة حين يجلس الامام يعني على المنبر و بود اذان گفتن روز جمعه هنگامی که می نشست امام میخواهد وقتی که می نشست بر منبر برای خطبه باب ما يجيب الامام على المنبر اذا سمع النداء در بیان چیزی که جواب میدهد امام در حالی که بر منبر است وقتی که شنود اذان را حدثنا ابن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا ابو بكر بن عثمان بن سهل بن حنيف عن ابي امامة بن سهل بن حنيف قال سمعت معاوية بن ابي سفيان وهو جالس على المنبر گفت ابوامامه شنیدم معاویه را در حال آنکه او نشسته بود بر منبر اذن المؤذن فقال الله اكبر الله اكبر قال معاوية الله اكبر الله اكبر تحقیق اذان گفت مؤذن پس گفت مؤذن الله اکبر الله اکبر گفت معاویه الله اکبر الله اکبر فقال اشهد ان لا اله الا الله قال معاوية وانا اشهد ان لا اله الا الله گفت مؤذن گواهی میدهم که نیست سزاوار پرستیدن مگر خدا گفت معاویه من هم گواهی میدهم فقال اشهد ان محمدا رسول الله فقال معاوية وانا اشهد ان محمدا رسول الله فلما ان قضى التاذين قال يا ايها الناس اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم على هذا المجلس پس وقتی که تمام کرد مؤذن اذان را گفت معاویه ای مردم تحقیق شنیدم پیغمبر خدا را برهمین جا که منبر است حين اذن المؤذن يقول ما سمعتم مني من مقالتي هنگامی که اذان گفت مؤذن میگفت چیزی را که شنیدید از گفتار من که در جواب مؤذن گفتم باب الجلوس على المنبر عند التاذين نشستن بر منبر نزد اذان گفتن مؤذن حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب ان السائب بن يزيد اخبره ان التاذين الثاني يوم الجمعة امر به عثمان حين كثر اهل المسجد تحقیق سایب بن یزید خبر داد ابن شهاب را که اذان دوم روز جمعه فرمود

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الغسل

باب الجنب يتوضأ ثم ينام بحال جنابت با وضو باک ندارد خوابیدن جنب وضو کند اولا و بعد از آن بخوابد و اختلاف است در حکم این وضو مذهب ائمه اربعه و اکثری از تابعین استحباب است و آنچه ابن عربی مالکی از مالک و شافعی عدم جواز خواب جنب بی وضو نقل کرده محمول بر تاکید استحباب و عدم تساوی طرفین است نه وجوب قاضی عیاض مالکی گفته ظاهر مذهب مالک عدم وجوب است و مشهور در شافعیه نیز همچنان است و جمعی از اهل ظاهر بوجوب رفته بظاهر صیغه امر و صیغه شرط در احادیث و حدیث مرفوع ابن عباس که امر کرده نشده ام بوضو مگر وقتی که ایستاده شوم بنماز و قصد آن کنم شاهد برخلاف آنست و ابو یوسف و ثوری و ابن مسیب بعدم استحباب قایلند بحدیث عایشه رضی الله عنها که آن حضرت جنب می شد بستر خواب میرفت و مساس نمیکرد آب را و جمهور حمل کنند آن را بر ترک یک دو بار برای بیان جواز تا اعتقاد بوجوب آن ننمایند یا مراد عدم مساس آب برای غسل است تا توفیق میان روایات شود و جه صحیح از عایشه چنانچه حدیث باب است روایة عمار منسوخ است و بعضی مراد از وضو را شستن بعضی عضو و هر دو دست دارند و رد میکنند آن را آنچه صحیح است در روایات که وضو میکرد همچون وضو برای نماز و گفته اند که حکمت در این وضو تخفیف حدث است و در روایة ابن ابی شیبه از حدیث شداد بن اوس آمده که آن نصف غسل جنابت است ابن جوزی گفته حکمت آن است که ملائکه

آن عثمان رضی الله عنه هنگامی که بسیار شدند در زمان خلافت او اهل مسجد یعنی نمازگذاران این اذان ثانی باعتبار حدوث نسبت باذان حقیقی گفته و ثالث است باعتبار اقامت وكان التاذين يوم الجمعة حين يجلس الامام و بود پیش از عثمان اذان روز جمعه هنگامی که می‌نشست امام بر منبر

باب التاذين عند الخطبة اذان گفتن نزدیک اداء خطبه حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله ابن المبارك قال اخبرنا يونس عن الزهري قال سمعت السائب بن يزيد يقول ان الاذان يوم الجمعة كان اوله حين يجلس الامام يوم الجمعة على المنبر في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وابي بكر وعمر می‌گوید اذان روز جمعه بود اول آن هنگامی که می‌نشست امام روز جمعه بر منبر در عهد پیغمبر خدا و زمان ابوبکر و عمر فلما كان في خلافة عثمان وكثروا امر عثمان بن عفان يوم الجمعة بالاذان الثالث فاذن به على الزوراء فثبت الامر على ذلك و هرگاه بود جمعه را ایام خلافت عثمان و بسیار شدند مردم امر کرد عثمان بروز جمعه باذان سیوم پس اذان داده شد بموضع زوراء پس ثابت ماند امر اذان بر آن سه بار

باب الخطبة على المنبر در بیان خطبه خواندن بر منبر وقال انس خطب النبي صلى الله عليه وسلم على المنبر و گفت انس خطبه خواند پیغمبر خدا در حالی که ایستاده بود بر منبر حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا يعقوب بن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن عبد القاري القرشي الاسكندراني قال اخبرنا ابو حازم بن دينار ان رجالا اتوا سهل بن سعد الساعدي وقد امتروا في المنبر تحقیق جمعی مردم آمدند سهل را بحالی که اختلاف کردند در منبر از کدام درخت بود در چوب او فسالوه عن ذلك پس پرسیدند ابن سعد را از آن فقال والله اني لاعرف مما هو پس گفت سعد بخدا سوگند بتحقیق میدانم از چه بود آن منبر ولقد رايته اول يوم وضع واول يوم جلس عليه رسول الله و بتحقیق دیده‌ام منبر را اول روزی که نهاده شد و نخستین روزی که نشست بر آن پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ایتان این کلام موکد بچندین تاکیدهای سابق برای اظهار علم یقینی خود و احکام علم سائل است و گرنه جواب همین است ارسل رسول الله صلى الله عليه وسلم الى فلانة امراة من الانصار قد سماها سهل فرستاد رسول خدا بسوی فلان زنی که از انصار بود و تحقیق نام برده است او را سهل مري غلامك النجار ان يعمل لي اعوادا اجلس عليهن اذا كلمت الناس بگو غلام خود را که درودگر است اینکه عمل کند مرا یعنی تختی سازد چوب‌های چند را که بنشینم بر آن وقتی که سخن میکنم مردم را یعنی خطبه میخوانم و بهمین معنی مطابق ترجمه است فامرته فعملها من طرفاء الغابة پس فرمود آن زن غلام را پس ساخت چوب‌ها از درخت گز صحرائی طرفاء بفتح الطاء و سکون الراء المهملتین و بعد الراء فاء درختی از درختهای صحرا غابه بمعجمه و موحده موضعی از عوالی مدینه و طول منبر شریف بقول صحیح دو ذراع بود و عرض یکذراع و عرض هر درجه شبری و وضع منبر در سنه سابع بقول صحیح در شامن بود چون کهنه شد مردم از جهت تبرک شان بنا ساختند تا زمان خلافت معاویه همان منبر سه پایه بود و معاویه شش پایه افزوده آن منبر را که بشرف پای آنحضرت رسیده بالای آن نهاد ثم جاء بها فارسلت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم پس آورد آن غلام چوب‌ها را ساخته و پرداخته پس فرستاد آن زن بسوی پیغمبر خدا فامر بها فوضعت ههنا پس فرمود آنحضرت آن چوب‌ها را و نهاده شد اینجا ثم رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى عليها وكبر وهو عليها ثم ركع وهو عليها ثم نزل القهقرى پس دیدم رسول خدا را رحمت خدا باد بروی که نماز کرد بر آن چوب‌ها و تکبیر گفت و حال آنکه بر آن منبر بود پس رکوع کرد بحالی که بر آن بود پس فرود آمد پس پا یعنی روی بقبله داشت فسجد في اصل المنبر ثم عاد پس سجده کرد در بیخ منبر پس عود کرد و در رفت بر منبر فلما فرغ اقبل على الناس فقال ايها الناس انما صنعت هذا لتاتموا بي ولتعلموا صلوتي پس هرگاه فارغ شد از نماز روی کرد بر مردم و فرمود ای مردمان بکرده‌ام من این را مگر برای اینکه اقتدا کنید بمن و بدانید نماز مرا و یاد گیرید و دور و نزدیک که چگونه میکنم رکوع و سجود و اعتدال و جلسه حدثنا سعيد بن ابي مريم قال حدثنا محمد بن جعفر

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الغسل

نام مرد است و پدرش اسما بن عبید ضبعی کنیتش ابو مخارق بضم میم و معجمه و مهمله یا ابو محراق بکسر میم بصری سنه یکصد و هفتاد و سه عن نافع عن عبد الله بن عمر قال استفتى عمر النبي گفت ابن عمر طلب فتوی و جواب مسئله کرد عمر رضی الله عنه پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم اينام احدنا وهو جنب آیا خواب کند یکی از ما بحال جنابت فقال نعم اذا توضأ پس فرمود آری خواب کند اگر وضو کرده است حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال ذكر عمر بن الخطاب لرسول الله گفت ابن عمر ذکر کرد عمر پیغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم انه تصيبه الجنابة من الليل که تحقیق ابن عمر میرسد او را جنابت از شب نسائی روایت کرده که رسید ابن عمر را جنابت پس آمد عمر را و ذکر کرد حال او را پس آمد عمر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم فطلب امر کرد او را پس فرمود باید که وضو کند و بخوابد فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس فرمود ابن عمر را آنحضرت بر تقدیری که حاضر بود در علم یا عمر را بر تبدل مستفتی نزله مستفتی له توضأ واغسل ذكرك

بن ابی کثیر قال اخبرنی یحیی بن سعید قال اخبرنی ابن انس انه سمع جابر بن عبد الله قال کان جذع یقوم الیه النبی صلی الله علیه وسلم گفت یحیی بن سعید خبر داد مرا ابن انس که او شنیده جابر بن عبد الله را که گفت بود تنهٔ از شاخهای نخل که می ایستاد آن حضرت تکیه کرده بروی سخن میکرد و موعظه میگفت فلما وضع له المنبر سمعنا للجذع مثل اصوات العشار حتی نزل النبی صلی الله علیه وسلم فوضع یده علیه پس هرگاه نهاده شد مر آن حضرت را منبر شنیدیم ما مر آن جذع را آوازی مانند آواز ناقهای باردار یا ناقه که بچه گم شده باشد یعنی گریه کرد از جدای آن حضرت و صحابه همه از شنیدن ناله جذع بگریه در آمدند این خبر مشهور است بعضی گویند متواتر است پس فرود آمد آن حضرت از منبر و نهاد دست شریف را بر آن جذع بکسر جیم و سکون ذال معجمه شاخ نخل عشار بکسر مهمله پس شین معجمه جمع عشراء بضم عین و فتح شین معجمه یعنی ناقه که بر حمل او ده ماه گذشته باشد یا آنکه جدا کرده باشند از وی بچه او و حنین میکند حنین دردناک مشتاق وصال وقال سلیمان عن یحیی قال اخبرنی حفص بن عبید الله بن انس انه سمع جابر بن عبد الله مقصود ازین اسناد آنست که تصریح کند بنام ابن انس که حفص بن عبید الله است و حفص را ابن انس نسبت بجد نا گفته است و اطلاق ابن بر جد بسیار است

حدثنا آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب عن الزهری عن سالم عن ابیه قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یخطب علی المنبر فقال من جاء الی الجمعة فلیغتسل گفت پدر سالم که عبد الله بن عمر بن الخطاب است شنیدم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی در حالی که خطبه میخواند بر منبر پس گفت کسی که آید بنماز جمعه پس گو غسل کند

باب الخطبة قائما در بیان خطبه خواندن خطیب در حالی که ایستاده است وقال انس بینا النبی صلی الله علیه وسلم یخطب قائما و گفت انس میان آنکه پیغمبر خدا خطبه میخواند بحالی که ایستاده بود این حدیث در ازیست که در باب استسقا مذکور است و جواب آن نیز مذکور است در آنجا مقصود از آوردن این جزء اینجا تائید ترجمه است

حدثنا عبید الله بن عمر القواریری قال حدثنا خالد بن الحارث قال حدثنا عبید الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخطب قائما ثم یقعد ثم یقوم کما یفعلون الآن گفت ابن عمر بود آن حضرت که خطبه میخواند در حالی که قایم است پس تری می نشست پس تری می ایستاد برای خطبه دوم چنانچه میکنند درین وقت از قیام و قعود قیام در خطبه سنت مشهور است نزد حنفیه چنانچه از ترک قیام فهم میشود و از حدیثی که گذشت مری غلامک النجار یعمل لی اعوادا اجلس علیهن و نیز حدیث ابی سعید خدری که در باب آتی است جلس ذات یوم علی المنبر و جلسنا حوله و شافعیه واجب گفته اند مگر معذور را و دلیل شافعیه همین است و قول الله تعالی و ترکوک قائما و حدیث مسلم که کعب بن عجره بمسجد در آمد دید که عبد الرحمن بن ابی الحکم نشسته خطبه میخواند بروی انکار کرد و این آیه خواند و پوشیده نماند که این حدیث را گویا بادعای معنی استمرار در حال حجت آورده اند بتحقیق آنزا در باسبق بود گفتیم و آیه خبر میدهد از حال آنجماعه که حضرت را در حال خطبه که ایستاده میخواند گذاشته رفتند از نیجا دوامی فهم نمی شود تا علامت وجوب باشد و انکار کعب بر سنت مقرر میان مردم نیز میتواند بود و با اینحال کعب بعبد الرحمن نماز کرد و اگر قیام شرط خطبه میبود خطبه باطل بودی و نماز که خطبه شرط آنست هم باطل شدی

باب استقبال الناس الامام اذا خطب رو کردن مردم امام را وقتی که خطبه خواند تا تمام متوجه شوند برای شنیدن خطبه و مواعظ و تدبر کنند کلام آنحضرت را و مشغول نباشند بغیر آن واستقبل ابن عمر و انس الامام و روی کرد ابن عمر و انس امام را

حدثنا معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام عن یحیی عن هلال بن ابی میمونة قال حدثنا عطاء بن یسار انه سمع ابا سعید الخدری ان النبی بتحقیق شنید عطا ابا سعید خدری را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جلس ذات یوم علی المنبر وجلسنا حوله نشست روزی بر منبر و نشستیم ما گرد او و دلالت حدیث بر ترجمه باعتبار انیست که نشستن آن حضرت بر منبر ظاهر است که برای خطبه بود و گرد او که مردم نشسته اند همه روی بآنحضرت خواهند بود و برای غرضی که گذشت

باب من قال فی الخطبة بعد الثناء اما بعد رواه عکرمة عن ابن عباس عن النبی

عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال اذا جلس بین شعبها الاربع چون بنشیند مرد میان چهار شعبه زن و شعبه بضم شین معجمه پاره از چیزی و شاخ و مراد اینجا دو دست و دو پای یا دو ران و دو ساق یا دو ران و دو جانب فرج یا هر چهار جانب فرج ثم جهدها پس تر کوشش کند آن را کنایت از معالجه و در آوردن ذکر است در فرج و در روایة ابی داؤد بدل کلمه مذکوره والزق الختان بالختان است و در روایة ترمذی از عائشه آمده چون تجاوز و در گذرد ختان مرد از ختان زن فقد وجب الغسل پس بتحقیق واجب میگردد غسل بر مرد و زن یعنی بمجرد دخول حشفه واجب است و موقوف بر انزال نیست چنانچه در روایة مسلم صریح است وان لم ینزل و همین است مذهب ائمه اربعه و اکثر صحابه و خلفاء اربعه و عائشه و تابعین و غیر ایشان تابعه عمرو بن مرزوق البصری ابو عثمان باهلی سنه دویست و بیست و چهار عن شعبه که ظاهر آنست که ضمیر تابعه راجع بابی نعیم باشد یعنی چنانچه ابی نعیم بیک واسطه از قتاده روایت کرده عمرو نیز بیک واسطه شعبه از قتاده آورده چنانکه در فوائد عثمان بن سماک بهمین طریق موصول آمده و عمرو و ابو نعیم هر دو شیخ مولف اند و آنچه عسقلانی و عینی گفته که در یک مرتبه راجع بهشام است محل نظر است وقال موسی بن اسمعیل تبوذکی قال حدثنا ابان بن یزید عطار قال حدثنا قتادة قال اخبرنا الحسن مثله درین طریق تصریح است باخبار حسن قتاده را پس تهمت تدلیس گنجایش ندارد و موسی اگرچه شیخ مولف است اما چون روایت درینجا بطریق تحدیث موافق نکرده قال گفت از جهت است که گفته اند متابعت قوی تر است از قول چه قول عام است که بطریق تحمیل باشد یا بر سبیل مذاکره کذا قال الکرمانی

باب غسل ما یصیب من فرج المرأة ذکر شستن آنچه میرسد مرد را از فرج زن نزد التقای انزال از رطوبت و جز آن

حدثنا ابو معمر بفتح میم مشهور بمقعد قال حدثنا عبد الوارث بن سعید تنوری عن الحسین بن ذکوان المعلم قال حدثنا یحیی بن ابی کثیر و در بعضی نسخ حدثنا نیست ابن عربی گفته حسین نشنیده این را از یحیی از جهت گفت قال یحیی و دلیلی بر عدم سماع بیان کرده و این نیز در روایة حسین از یحیی تصریح کرده بتحدیث و در مسلم نیز اشعار بدان است و در نسخه که در ینجا از قلم ساقط شده قال واخبرنی ابو سلمة بن عبد الرحمن واو عطف مشعر است بانکه سوای این خبر ابو سلمه خبری دیگر نیز

صلى الله عليه وسلم كسى كه گفت در خطبه بعد از ستايش خدا كلمه اما بعد اما كلمه شرط است جواب انچه پس از وى مذكور ميشود و معنى آنست كه هر چه باشد پس از حمد خدا انيست روايت كرده است آنرا عكرمه از ابن عباس روى از پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وى **وقال محمود حدثنا** ابو اسامة قال حدثنا هشام بن عروة قال اخبرتني فاطمة بنت المنذر عن اسماء بنت ابي بكر قالت دخلت على عائشة والناس يصلون گفت اسماء بنت ابو بكر در آمدم بر عايشه و حال آنكه مردم نماز ميگذاردند قلت ما شان الناس فاشارت برأسها الى السماء گفتم چه حال مردم است كه اضطرابى دارند پس اشارت كرد بسر خود بسوى آسمان و كسوف آفتاب مؤلف رح اين حديث از محمود بطريق حدثنا نيا ورد اشارت بآنست كه از محمود بطريق تحميل نشنيده بلكه بطريق نقل و حكايت شنيده است فقلت آية فاشارت برأسها اى نعم پس گفتم كه گرفتن آفتاب علامت حادثه ايست پس اشارت بسر خود كرد اى خواهر آرى علامتى است قالت فاطال رسول الله صلى الله عليه وسلم جدا حتى تجلانى الغشى گفت اسماء دراز كرد آن حضرت قيام را بسيار تا آنكه بر دويد سر ابهو شى وفى جنبى قربة فيها ماء ففتحتها فجعلت اصب منها على راسى و در پهلوى من مشكى بود در وى آبى پس كشادم دهن آنرا پس گشتم من كه ميريزم از آن مشك آب بر سر خود فانصرف رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد تجلت الشمس فخطب الناس فحمد الله واثنى عليه بما هو اهله ثم قال اما بعد پس بر گشت رسول خدا از نماز و حال آنكه تحقيق روشن شده بود آفتاب پس خطبه خواند مردم را و ستايش كرد خدا را بچيزيكه سزاوار آنست پس تر گفت كلمه اما بعد قالت ولغط نسوة من الانصار فانكفات اليهن لاسكتهن گفت اسما و آواز بلند كردند در حرف و حكايت زنان انصاريه پس ميل كردم و باز گشتم بسوى آنها تا خاموش گردانم آنها را فقلت لعائشة ما قال قالت قال ما من شئ لم اكن اريته الا وقد رأيته فى مقامى هذا حتى الجنة والنار پس گفتم مر عايشه را كه چه فرمود آن حضرت در نبوقت كه من رفتم گفت فرمود نيست چيزى كه ننمودم من كه نموده شوم آنرا مگر آنكه ديدم او را در جاى خود كه انيست تا آنكه ديدم بهشت را و دوزخ را گفته اند اين ديدن احتمال دارد كه بچشم باشد يا بانكه كشف كرد الله تعالى پرده را چنانكه ديد آن حضرت مسجد اقصى را وقتى كه باز نماز معراج وجه آنرا بيان كرد براى قريش يا ديدن علمى باشد كه در نبوقت وحى آمد و مطلع ساخت آنحضرت را بر تفصيلى كه پيش از ين بر آن مطلع نبود و فرمودن آنحضرت قد اوحى الى انكم الخ منافات بمعنى اول ندارد چه ميتواند كه بهشت و دوزخ بكشف عيانى معلوم شده باشد و اين معنى بوحى دانسته باشند و بمعنى ثانى نيز منافى نيست ميتواند كه تخصيص بعد از تعميم باشد وانه قد اوحى الى انكم تفتنون فى القبور مثل او قريبا من فتنة المسيح الدجال و تحقيق شان انيست كه وحى كرده شد بسوى من كه تحقيق شما مبتلا كرده ميشويد در قبرها مانند فتنه دجال يا نزديك از آن يؤتى احدكم فيقال له ما علمك بهذا الرجل آورده مى شود يكى از شما نزد مردم پس گفته ميشود مر او را چيست علم تو باين مرد فاما المؤمن او قال الموقن شك هشام اما مسلمان يا گفت مسلمان يقين كننده شك كرده است درين لفظ هشام كه راويست فيقول هو رسول الله هو محمد جاءنا بالبينات والهدى فامنا واجبنا واتبعنا وصدقنا پس ميگويد او رسول خداست او محمد است آمد ما را بمعجزات و دلايل سبق براه راست نمودن پس ايمان آورديم و اجابت كرديم فرموده او را و متابعت كرديم فعل او را و تصديق كرديم او را فيقال له نم صالحا قد كنا نعلم ان كنت لمؤمنا به پس گفته مى شود او را خواب كن در حالى كه منتفع هستى تحقيق بوديم كه ميدانستيم كه تحقيق بودى تو ايمان آرنده بوى اين قول فرشتهاى منكر و نكير است واما المنافق او المرتاب شك هشام اما منافق كه ظاهر ميكند خلاف انچه در دل دارد يا شك كننده در رسالت آنحضرت شك كرده است درين لفظ هشام فيقال له ما علمك بهذا الرجل فيقول لا ادرى سمعت الناس يقولون شيئا فقلت پس گفته ميشود مر او را چيست علم تو باين مرد پس ميگويد نميدانم شنيدم مردم را كه ميگفتند چيزى پس گفتم من قال هشام فلقد قالت لى

ابجز التا شيخ الاسلام | **كتاب الغسل**

ما صرفه بذلك پس امر كردند بانچه عثمان گفته بود و اخبرني ابو سلمة عطف است بر اخبرني سابق و در روايه غيرابي ذر قال يحيى واخبرني است ان عروة بن الزبير اخبره ان ابا ايوب اخبره انه سمع ذلك من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت يحيى و خبر داد مرا ابو سلمه عروه خبر داد او را كه ابو ايوب انصارى شنيد اين حكم را از حضرت رسالت پس ابو سلمه رفع كرد اين حكم را با نحضرت بدو طريق و مروى است از احمد كه گفت ثابت شد از پنج صحابه فتوى بخلاف انچه درينجا است و همچنان از على بن مدينى شيخ مولف محكى است تا آنكه نسبت كرده اند حديث زيد را بشذوذ و علت و يعقوب ابن شيب گفته اينحديث منسوخ است بود اين فتوى در اول اسلام پس تر آمده حديث بوجوب غسل پس از آن حاصل شد اجماع بر آن نقل الكرمانى و اين قدح نميكند در صحت حديث و منافاة ندارد بساخته منسوخ اند بصناعة اهل حديث **حدثنا مسدد** قال حدثنا يحيى عن هشام بن عروة قال اخبرني ابى قال اخبرنى ابو ايوب قال اخبرني ابى بن كعب ازينجا معلوم شود كه ابو ايوب سماع اينحديث از ابى دارد نه از آن حضرت چنانكه در روايت سابق بود و تواند كه هر دو ثابت باشد و اختلاف نسبت بحسب اختلاف الفاظ و تفاوت معنى است انه قال يا رسول الله اذا جامع الرجل المرأة فلم ينزل گفت ابى اى پيغمبر خدا چون جماع كند مرد زن را و انزال نكند حكمش چه باشد قال يغسل ما مس المرأة منه ثم يتوضأ ويصلى فرمود بشويد انچه مساس كرده است فرج زن را از عضو آن مرد بعد وضو كند و نماز گذارد قال ابو عبد الله گفت مولف الغسل احوط غسل درين صورت كه ثابت بحديث باب متقدم است بيشتر است از روى احتياط و ذلك الآخر يعنى اين حديث متاخر در ذكر درين باب از حديث غسل انما بيناه لاختلافهم بيان كرده ايم آن را مگر براى اشعار باختلاف صحابه در حكم مسئله و در بعضى نسخ زياده آمده والماء انقى و آب يعنى غسل پاك كننده تر است پس اين اولى باشد بالخذ در مقام شبه جنابت نه اختلاف اشكال كرده ابن عربى درين كلام كه اتفاق كرده اند صحابه و كسى كه بعد از ايشان است بر وجوب

اسماء الرجال

فاطمة في عتبة عبد انها ذكرت ما يغلظ عليه گفت هشام که روایت کرده است از فاطمه گفت مرا فاطمه بحالی که یاد گرفتم آن را از آنکه فاطمه ذکر کرده است چیزی که شدت کرده می‌شود بر منافق آن را یاد گرفته‌ام و در بعضی نسخ فاو عيبه و در بعضی باو عابیه او عیب بمعنی اد خلت فی وعائی و کلمه ما در ما و عیبه موصولات و همه معانی صحیح و درست است حدثنا محمد بن معمر قال حدثنا ابو عاصم عن جرير بن حازم قال سمعت الحسن يقول حدثنا عمرو بن تغلب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اتي بمال او بشي فقسمه فاعطى رجالا وترك رجالا میگوید حسن حدیث کرد ما را عمرو که رسول خدا رحمت و سلامت حق باد بر وی آورده شد بمالی یا بچیزی پس قسمت کرد او را پس داد جمعی را و گذاشت جمعی را فبلغه ان الذين ترك عتبوا پس رسید آنحضرت را آن کسان که نداد آنها را آنحضرت را عتاب کرده بر ترک فحمد الله ثم اثنى عليه ثم قال اما بعد فوالله اني اعطي الرجل وادع الرجل پس حمد گفت خدا را و ستایش کرد بر خدا بر وجه لایق بستر زمود اما بعد پس سوگند خدا بتحقیق من میدهم مردی را و میگذارم مردی را والذي ادع احب الي من الذي اعطي و کسی که میگذارم او را دوست تر است بسوی من از کسی که میدهم او را ولكن اعطي اقواما لما ارى في قلوبهم من الجزع والهلع و لیکن میدهم جمعی را از جهت چیزی که می‌بینم در دلهای ایشان بی صبری و بیطاقتی بسیار جزع بجیم و زای بی صبری و هلع بفتح لام بسوا تر از جزع است واكل اقواما الى ما جعل الله في قلوبهم من الغنى والخير فيهم عمرو بن تغلب و میگذارم جمعی را بحالی که گردانیده است خدا در دلهای ایشان از بی نیازی و نکوئی جبلی که داعی بر صبر و تعفف است در میان این جماعت عمرو بن تغلب فوالله ما احب ان لي بكلمة رسول الله صلى الله عليه وسلم حمر النعم عمرو گوید پس سوگند خداست که دوست نمیدارم که مرا بدل کلمه رسول خدا که در حق من فرموده شتران سرخ مو باشد حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني عروة ان عائشة اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج ذات ليلة من جوف الليل فصلى في المسجد فصلى رجال بصلوته عایشه خبر داد عروه را که آنحضرت برآمد شبی از میان شب پس نماز گذارد در مسجد و نماز گذاردند مردم و اقتدا کردند بوی فاصبح الناس فتحدثوا پس صباح کردند مردم و گفتند بیکدیگر فاجتمع اكثر منهم فصلوا معه پس جمع شدند شب دیگر بیشتر از مردم پس اقتدا کردند بآن حضرت فاصبح الناس فتحدثوا فكثر اهل المسجد من الليلة الثالثة پس صباح کردند مردم و حدیث کردند بیکدیگر پس بسیار شدند اهل مسجد در شب سیوم فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلوا بصلوته پس برآمد شب سیوم رسول خدا و نماز کردند مردم در حالی که مقتدی بودند بنماز او فلما كانت الليلة الرابعة عجز المسجد عن اهله پس وقتی که شب چهارم شد تنگ آمد مسجد از جمعی که حاضر شدند و آن حضرت بیرون نیامد حتى خرج لصلوة الصبح فلما قضى الفجر اقبل على الناس فتشهد ثم قال اما بعد تا آنکه برآمد مر نماز صبح را و وقتی که تمام کرد نماز فجر را روی کرد بر مردم پس تلفظ بشهادت کرد و در اول خطبه بستر فرمود اما بعد فانه لم يخف علي مكانكم بتحقیق پوشیده نبود بر من جای شما و حال شما که در مسجد انتظار کشیدید لكني خشيت ان تفرض عليكم فتعجزوا عنها لیکن ترسیدم که اگر مداومت کنید فرض شود بر شما این نماز پس عاجز آئید از آن تابعه يونس مؤلف رح میگوید متابعت کرده است عقیل را یونس و او هم روایت کرده است از ابن شهاب حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني عروة عن ابي حميد الساعدي انه اخبره ان رسول الله گفت زهری خبر داد مرا عروه از ابی حمید که بتحقیق ابو حمید خبر داده است عروه را که رسول خدا صلى الله عليه وسلم قام عشية بعد الصلوة فتشهد واثنى على الله بما هو اهله خطبه خواند شبی پس از نماز پس شهادت ادا کرد و ستایش کرد بر خدا بچیزی که سزاوار اوست ثم قال اما بعد تابعه متابعت کرده است شعیب را قسطلانی گوید زهری را ابو معاوية وابو اسامة عن هشام عن ابيه عن ابي حميد الساعدي عن النبي

یعنی اگر در خواب جماع بکند واجب نمی‌شود غسل تا که آب منی نه بیند و بظاهر و در ام آنکه مشتمل اند بر صورت حال و بیان حکم آن از عدم غسل آنها منسوخ اند بحدیث ابی هریره و عائشه که در متن و شرح در باب سابق مشروح شده قد دلیل بر نسخ اخبار احمد و غیره از ابی ابن کعب آورده که گفت فتوی الماء من الماء رخصتی بود در اول اسلام بعد از آن امر کرده شد باغتسال یعنی در صورت عدم انزال که ترمذی گفته همچنین روایت کرده بسیاری از صحابه که این در ابتداء اسلام بود بعد از آن منسوخ گشت و حکم شد که چون ملاقات مرد بفرج زن در رود رفت والتقاء ختانین شد غسل واجب شد انزال شود یا نه و طحاوی روایت کرده که مذاکره کردند یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه در غسل جنابت بعضی گفتند چون تجاوز کند ختان ختان را پس بتحقیق واجب شود غسل و بعضی گفتند آب از آب است یعنی غسل از انزال پس گفت عمر تحقیق اختلاف کردید و حال آنکه شما اهل بدر بدید که بهترین صحابه باشید پس چه حال مردم را که پس از شما باشند پس گفت علی ابن ابیطالب رضی الله عنه ای امیر المومنین اگر بخواهی که بدانی حکم آن را پس بفرست کسی را بسوی ازواج پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و بپرس انها را ازین حکم پس فرستاد بسوی عایشه پس گفت عایشه چون تجاوز کند ختان ختان را و در گذارد پس بتحقیق واجب شود غسل پس گفت عمر نداند هیچ کسی را که بکند این کار و غسل نکند مگر آنکه بگردانم آن را عذاب و این را ابن ابی شیبه نیز آورده بتفصیل بیان ترازان گفت طحاوی پس عمر بر انگیخت مردی را برین حکم بحضور یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس انکار نکرد آن را هیچ یکی انتهی و معلوم است که اجماع متاخر رفع میکند اختلاف متقدم را و نیز حدیث الماء من الماء معارض نمیشود حدیث التقاء ختانین را زیرا که دلالت اول بر عدم وجوب غسل بلا انزال مفهوم است و دلالت ثانی بر وجوب بمنطوق و تواند که مراد از اول حدیث عام باشد از آب حقیقة و تقدیرا و در غیبت حشفه که مظنه انزال است آب ثابت است تقدیرا والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الحيض

در اصل بمعنی سیلان است گفته می‌شود حاض الوادی چون سیلان کند آب وی و حوض بقول لیز ماخوذ ازوست زیرا که سیلان میکند آب بسوی وی بعد از آن در عرف مخصوص گشت بسیلان خون زن از رحم و در شرع عبارت است از خونی که از رحم آید بی علت در هنگام معلوم والله اعلم

صلی الله علیه وسلم قال اما بعد تابعه العدنی عن سفیان فی اما بعد متابعت کرده است عدنی از سفیان و لفظ اما بعد

ذکر کرد در تمام حدیث **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی علی بن الحسین عن المسور بن

مخرمة قال قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فسمعته حین تشهد یقول اما بعد تابعه الزبیدی

عن الزهری متابعت کرده است شعیب را زبیدی از زهری **حدثنا** اسمعیل بن ابان قال حدثنا ابن الغسیل

که نام او عبد الرحمان بن سلیمان بن عبد الله بن حنظله که او را غسیل الملائکه خوانند در غزوهٔ احد جنب شهید شده بود آن حضرت دید که ملائکه

او را غسل میدهند از حقیقت پرسید گفتند که وی جنب بود چون شنید که آن حضرت بجهاد برآمده اند بغسل نپرداخته دوید و شهید شد

قال حدثنا عکرمة عن ابن عباس قال صعد النبی صلی الله علیه وسلم المنبر وکان آخر مجلس جلسه متعطفا

ملحفة علی منکبیه گفت ابن عباس برآمد آن حضرت منبر را و بود این برآمدن آخر مجلسی که نشست منبر را در حالی که پیچیده است چادر

بر بر و دوش خود قد عصب راسه بعصابة دسمة تحقیق بسته بود سر خود را بعمامهٔ سیاه با آنکه چون طیب و غالیه بآن رسیده بود

رنگ او متغیر شده بود فحمد الله واثنی علیه ثم قال ایها الناس الیّ فثابوا الیه پس حمد گفت خدا را و ستایش کرد بروی بستر

گفت ای مردمان نزدیک آئید بمن پس مجتمع شدند مردم نزد آن حضرت ثم قال اما بعد فان هذا الحی من الانصار یقلون

ویکثر الناس تحقیق این قبیله از انصار کمتر میشوند و بسیار میشوند مردم و دیگران خبری است از مغیبات چه مسلمانان از غیر انصار بسیار

بوند فمن ولی شیئا من امة محمد صلی الله علیه وسلم فاستطاع ان یضر فیه احدا او ینفع فیه احدا پس کسی

که والی شود چیزی را از امت محمد رحمت خدا باد بروی پس بتواند ضرر رساندن در آن چیز یا نفع رساندن در وی کسی را فلیقبل من محسنهم

ویتجاوز عن مسیئهم پس گو قبول کند از نکوکاران امت نیکی را و در گذرد از بدکاران بدی آنرا مگر در حق حدود **باب**

القعدة بین الخطبتین یوم الجمعة بیان قعده که هست میان دو خطبه روز جمعه **حدثنا** مسدد قال حدثنا بشر بن

مفضل قال حدثنا عبید الله بن عمر عن نافع عن عبد الله بن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخطب خطبتین

یقعد بینهما گفت ابن عمر بود آن حضرت که میخواند دو خطبه بحالی که می نشست در میان این دو خطبه **باب** الاستماع الی

الخطبة گوش داشتن بسوی خطبه **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب عن الزهری عن ابی عبد الله الاغر عن

ابی هریرة رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم الجمعة وقفت الملائکة علی باب المسجد

یکتبون الاول فالاول فرمود وقتی که می باشد روز جمعه می ایستند فرشتها در مسجد بحالی که مینویسند اول را پس دیگر را و مثل

المهجر کمثل الذی یهدی بدنة و مانند آنکه می آید در روز جمعه اول وقت مانند کسی است که هدی میکند شتر را یعنی تصدق

میکند شتری را و اقرب بمسجد بر آن ثم کالذی یهدی بقرة ثم کبشا ثم دجاجة ثم بیضة پستر مانند دوم مانند کسی است

که تصدق میکند گاوی را و مانند سیوم مانند کسی است که گوسفند میدهد و رابع آنکه مرغ میدهد و پنجم آنکه بیضه میدهد فاذا خرج الامام

طووا صحفهم یستمعون الذکر پس وقتی که بر آید امام برای خطبه بپیچند فرشتها صحیفهای خود را و می شنوند ملکیه خطبه را و در ین معنی

ترغیب مردم را که اقتدا بملائکه کنند و خطبه را بشنوند و این جزء با معنی حدیث مطابق ترجمه است بدانکه در شنیدن خطبه و خاموشی در آن

اختلافست میان ائمه امام ابو حنیفه گوید واجب است و ترک آن حرام لقوله تعالی اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا امر اوّل از قرآن

در آیت خطبه است زیرا که مشتمل است بر آن جهت ثبوت پیوسته که نزول آن در خطبه بوده است و امر برای وجوب است تائید میکند آنرا احادیثی که

صریح است در منع کلام و باطل بودن آن چنانچه در ابواب لاحق معلوم شود و حدیث اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام نیز تائید و

الجزء الثانی شیخ الاسلام — کتاب الحیض

یا در مکان آن که در فرج باشد مراد با زماندن از جماع است

بجهة قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر کرده نشده

اید مگر باعتزال مجامعت اینها وقتیکه حایض شوند و امر

نکرده است شما را بیرون آوردن اینها از خانها و این

اعتدال است میان افراط یهود و تفریط نصاری که اینها

جماع میکنند و باک ندارند بحیض کذا ذکره البیضاوی ولا تقربوهن

حتی تطهرن و نزدیک نشوید زنان را تا آنکه پاک

شوند تاکید است مر حکم سابق را و بیان غایت است

که پاکی چو شوند و غسل کنند بعد انقطاع فاذا تطهرن

فاتوهن من حیث امرکم الله و چون پاک شوند پس

بیائید اینها را بجماع از جهتی که فرموده است شما را خدا تعالی

از حل سابق یعنی نکاح و مهر یا از جائی که فرموده است یعنی از

قبل و از جانب آن ان الله یحب التوابین بدرستیکه

خدا تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را و باز مانندگان

را از آنچه خدا تعالی منع فرموده ویحب المتطهرین و دوست

میدارد پاکان را از نوث پلیدی ظاهر و باطن **باب** کیف

کان بدء الحیض چگونه بود ابتدا حیض قدیم است

بودن آن یا حادث از زمان قریب وقول النبی صلی الله

علیه وآله وسلم هذا شیء کتبه الله علی بنات آدم

این حیض چیزیست که تقدیر کرده است آنرا خدا تعالی

بر دختران آدم صلبی و غیر صلبی و خالی نیست از آن عصری

و قومی چنانچه موصولا بیاید وقال بعضهم و گفته است

بعضی از ایشان چون عبد الله بن مسعود کان اول ما

ارسل الحیض علی بنی اسرائیل بود نخستین ارسال

حیض بر زنان قوم بنی اسرائیل بود که مردان و زنان فساق

در مساجد جمع می شدند و نماز میکردند و ظاهر میگردید

ذوق مردان پس فرستاد خدا تعالی بر زنان حیض و منع

کرد ایشان از در آمدن در مساجد چنانچه عبد الرزاق از

ابن مسعود باسناد صحیح اخراج کرده و داؤدی در تطبیق

امر میکند امام شافعی گوید مکروه است و امر را بر مذهب حمل میکند از جهت ثبوت کلام در اثنای خطبه چنانکه معلوم شود و نیز اختلاف است در حنفیه که مراد کلام الناس است نه تسبیح و تهلیل و مثل آن بعضی همه مکروه است و در بعضی کتب حنفیه واقع شده که نزاع در جواب موذن است سوای آن باتفاق حرام است و قول اول اصح است و ابتدای حرمت صلوة و کلام نزد امام ابو حنیفه خروج امام است برای خطبه و صاحبیه گویند حرمت نماز از وقت خروج امام است و کلام در وقت خطبه خواندن **باب** اذا رأی الامام رجلا جاء وهو یخطب امره ان یصلی رکعتین وقتی که دید امام مردی را که آمده و حال آنکه خطبه میخواند امر کرد آن مرد را اینکه بگذارد دو رکعت **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن عمرو بن دینار عن جابر بن عبد الله قال جاء رجل والنبی صلی الله علیه وسلم یخطب الناس یوم الجمعة گفت آمد مردی در حالی که پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بروی خطبه میخواند مردمان را روز جمعه فقال اصلیت یا فلان پس فرمود آیا نماز کرده تو ای فلان فقال لا پس گفت که نی قال قم فارکع رکعتین فرمود برخیز و نماز کن دو رکعت **باب** من جاء والامام یخطب صلی رکعتین خفیفتین بیان حال کسی که آمد بجائی که امام خطبه میخواند نماز کرد دو رکعت سبک بکم کردن غیر واجب **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن عمرو سمع جابرا قال دخل رجل یوم الجمعة والنبی صلی الله علیه وسلم یخطب فقال اصلیت قال لا قال قم فصل رکعتین ترجمه در باب سابق معلوم شد و این حدیث بر ترجمه هر دو باب مناسب است **باب** رفع الیدین فی الخطبة برداشتن دستها بدعا در خطبه **حدثنا** مسدد قال حدثنا حماد بن زید عن عبد العزیز بن صهیب عن انس ح وعن یونس عن ثابت عن انس یعنی مسدد حدیث کرده بدو اسناد از انس بوساطت حماد بن زید و عبد العزیز و یونس و ثابت از فتح الباری معلوم میشود که از یونس حماد روایت کرده نه مسدد قال بینما النبی صلی الله علیه وسلم یخطب یوم جمعة اذ قام رجل فقال یا رسول الله هلك الكراع هلك الشاء گفت انس در میان آنکه پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در حالی که خطبه میخواند روز جمعه ناگاه برخاست مردی پس گفت ای رسول خدا مردند اسپان و مردند بزها کراع بضم کاف و راء مهمله گله اسپان در اصل بمعنی پاچه پایان از ستوراست فادع الله ان یسقینا فمد یدیه ودعا پس دعا کن خدا را اینکه آب دهد ما را پس دراز کرد آن حضرت هر دو دست خود را و دعا کرد چون دراز کردن مستلزم برداشتن است همراه از این جهت در حدیث باب لاحق که این حدیث جزوی از آنست بجای مد رفع واقع شده بر ترجمه موافق خواهد بود **باب** الاستسقاء فی الخطبة یوم الجمعة در بیان استسقاء در خطبه روز جمعه **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال حدثنا الولید بن مسلم قال حدثنا ابو عمرو الاوزاعی قال حدثنی اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالك قال اصابت الناس سنة علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم گفت انس بن مالک رسید مردم را قحطی در زمان پیغمبر خدا فبینا النبی صلی الله علیه وسلم یخطب فی یوم جمعة قام اعرابی فقال یا رسول الله هلك المال وجاع العیال پس در میان آنکه پیغمبر خدا خطبه میخواند در روز جمعه ایستاد اعرابی گفت ای رسول خدا هلاک شد مواشی و گرسنه شد عیال فادع الله لنا فرفع یدیه پس دعا کن خدا را برای ما پس برداشت آنحضرت هر دو دست مبارک خود را وما نری فی السماء قزعة فوالذی نفسی بیده ما وضعها حتی ثار السحاب امثال الجبال و حال آنکه نمیدیدیم در آسمان پاره ابری پس سوگند کسی که ذات من بدست قدرت اوست فرو دنیاورد آن حضرت دست را تا آنکه منتشر شد ابر مانند کوهها ثم لم ینزل عن منبره حتی رایت المطر یتحادر علی لحیته پستر فرود نیامد از منبر تا آنکه دیدم باران را که میریزد بر ریش مبارک او فمطرنا یومنا ذلك ومن الغد ومن بعد الغد والذی یلیه حتی الجمعة الاخری پس باران داده شدیم آن روز و فردا و پس فردا و آن روز که متصل است آنرا تا جمعه دیگر وقام ذلك الاعرابی او قال غیره پس ایستاد همان اعرابی یا گفت غیر او فقال یا رسول الله تهدم البناء وغرق المال فادع الله لنا

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الحیض

از ابن عباس روایت کرده که ابتدا حیض بر حوا بود بعد از آنکه فرود آمد از بهشت و بر این تقدیر دختران آدم دختران حوا اند **باب** الامر بالنفساء بضم نون و فتح فا و سین مهمله و مد اذا نفسن بفتح نون و ضم آن و کسر فا بصیغه جمع مونث در حیض و نفاس هر دو مستعمل آمده لیکن مشهور در حیض بفتح نون است و بقولی در حیض جز فتح نیست و در اصل بمعنی خروج دم است و خون را نفس گویند یعنی باب امر کردن بحایض باد ربعضی اعمال وقتیکه حایض شوند و از اینجا معلوم شود که اطلاق نفسا بر حایض نیز آمده و این ترجمه در غیر روایت ابی ذر و ابی الوقت نیست و حدیث آینده ظاهرا مناسب است بهر دو باب **حدثنا** علی بن عبد الله مدینی قال حدثنا سفیان بن عیینة قال سمعت عبد الرحمن بن القاسم بن محمد ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال سمعت القاسم یقول سمعت عائشة تقول خرجنا لا نری الا الحج شنید عبد الرحمن پدر خود قاسم را که میگفت شنیدم عائشه را که میگفت بر آمدیم ما از مدینه بسوی مکه بحالی که گمان نداشتیم مگر حج را و عمره قصد نمود فلما کنا بسرف پس هرگاه شدیم منزل سرف بفتح مهمله و کسر را بعد از آن فا که جای است نزدیک مکه بر شش میل حضت فدخل علی رسول الله حایض شدم پس در آمد بر من پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وانا ابکی بحالی که من گریه میکردم فقال ما لك انفست پس فرمود چیست مر ترا آیا حیض کردی قلت نعم گفتم آری قال ان هذا امر کتبه الله علی بنات ادم فرمود بتحقیق آن چیزیست که نوشته است آنرا خدای تعالی در ازل بر دختران آدم فاقضی ما یقضی الحاج پس ادا کن از اعمال آنچه ادا میکنند حاجیان غیر ان لا تطوفی بالبیت جز آنکه طواف مکن به بیت الله قالت وضحی رسول الله گفت عائشه و قربانی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم عن نسائه بالبقر

فرفع یدیه فقال اللهم حوالینا ولا علینا پس گفت ای رسول خدا شکست و ریخت خانها و غرق شد مواشی پس دعا کن خدا را برای ما پس برداشت آن حضرت دستها را و گفت ای خدا باران بده بر اطراف و نازل مکن بر ما فما یشیر بیده الی ناحیة من السحاب
الا انفرجت پس اشارت نمیکرد آن حضرت بدست خود بسوی طرفی از ابر مگر آنکه کشاده میشد وصارت المدینة مثل الجوبة
وگشت مدینه مانند فرجه که در کوه می باشد جوبه بفتح جیم و سکون واو و فتح موحده فرجه که در ابر و کوه میباشد بدور مانند سپر وسال الوادی قناة
شهرا و سیلان کرد رود که قناتست یکماه قناة بفتح قاف و نون مخفف و الف و تاء تانیث نام رودیست در مدینه معلوم و غیر منصرف بعلت زعدو
ولم یجئ احد من ناحیة الا حدث بالجود و نیامد هیچ کسی از جانبی مگر آنکه گفت بباران بسیار بسیار جود بفتح جیم و سکون واو و دال باران

بسیار **باب الانصات یوم الجمعة والامام یخطب** بیان خاموش کردن روز جمعه در حالی که امام خطبه میخواند واذا قال
لصاحبه انصت فقد لغا و وقتی که گفت مردی مر یار خود را که سخن مکن خاموش شو پس لغو کرد و در کلام لغو کلامی که آنرا اصلی نباشد
وازا باطیل باشد یا غیر آن این کلام نیز داخل ترجمه است و جز حدیثی صحیح است وقال سلمان عن النبی صلی الله علیه وسلم ینصت
اذا تکلم الامام گفت سلمان از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی خاموش کند شنونده خطبه وقتی که خطبه خواند امام این حدیث را برای تایید
وتقیید ترجمه آورده است **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی سعید
المسیب ان ابا هریرة اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا قلت لصاحبك یوم الجمعة انصت
والامام یخطب فقد لغوت فرموده وقتی که گفتی تو مر یار خود را در جمعه خاموش کن در حالی که امام خطبه میخواند پس تحقیق لغو کردی گفته است
نفطویه که لغو بمعنی کلام ساقط است نضر بن شمیل گوید لغوت یعنی ضایع کردی ثواب خود را بعضی گویند معنی آنست که جمعه تو ظهر شد چنانکه امام احمد
روایت کرده مرفوعا من قال لاخیه فقد تکلم ومن تکلم فلا جمعة له این نفی را باید بر نفی کمال حمل کنند و گرنه جماعتست بر آنکه در ین وقت فرض همین
جمعه است و این تنبیه است بادنی بر اعلی یعنی هرگاه کلمه که امر معروفست اینحال دارد کلام بسیار بطریق اولی لغو خواهد بود و باین رفته اند جمهور
علما خطیب در وقتی که مشغول شود بانچه در خطبه مشروع نیست تکلم را مانع نداشته اند **باب الساعة التی فی یوم الجمعة** بیان ساعتی که
مستجاب است در وی دعا در روز جمعه **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر یوم الجمعة فقال فیه ساعة پیغمبر خدا ذکر کرد روز جمعه را پس فرمود در ان روز ساعتی است لا یوافقها عبد مسلم
وهو قائم یصلی یسال الله شیئا الا اعطاه ایاه موافقت نمیکند یعنی در نمی یابد آن ساعت را گزیده مسلمان در حالی که استاده است
و در حالی که نماز میکند و بجائی که سوال میکند خدا را چیزی که لایق اهل دین واسلامست مگر آنکه بدهد آن بنده را آن چیز واشار بیده یقللها
واشارت کرد آن حضرت بدست خود در حالی که تقلیل میکند آن ساعت را یعنی آن ساعت بسیار اندک است و کوتاه بدانکه این ساعت باوقات مختلفه
تعیین یافته صحیح و ارجح از ان دو قول است یکی آنکه بعد از بر آمدن امام بخطبه تا آخر شدن نماز دوم ساعت آخر روز جمعه و روز دوازده ساعت است
تفصیل این اقوال با آثار مذکور است در شرح سفر السعادت اگر خواهی آنجا بطلب **باب** اذا نفر الناس عن الامام فی صلوة الجمعة فصلوة
الامام ومن بقی جائزة وقتی که بگریختند مردم از اقتدای امام در نماز جمعه پس نماز امام و کسی که باقی مانده است از جماعت روا است
یعنی نماز جمعه باطل نمی شود قسطلانی گوید ذکر نکرد مولف رح حدیثی که استدلال کرده شود بوی بر عدد اقل که منعقد شود در آن جمعه نیز که در همین حدیثی
بر شرط خود نیافته است **حدثنا** معاویة بن عمرو قال حدثنا زائدة عن حصین عن سالم بن ابی الجعد قال حدثنا جابر بن
عبد الله قال بینما نحن نصلی مع النبی صلی الله علیه وسلم اذ اقبلت عیر تحمل طعاما گفت جابر در میان آنکه ما نماز
میگذاردیم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی ناگاه پیش آمد کاروان شتر که غله از شام آورده بود فالتفتوا الیها حتی ما بقی

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الحیض

اکبر واحفظ واتقن کاتبان است سنه یکصد و نود و هفت
ان ابن جریج بدو جیم و تصغیر عبد الملك بن عبد العزیز
ابن جریج مکی قرشی از علماء مشهورین است سنه یکصد و پنجاه
اخبرهم خبر داد هشام بن یوسف را و کسی را که با وی
می شنیدند قال اخبرنی هشام بن عروة عن عروة انه
سئل تخدمنی الحائض پرسیده شد عروه که آیا خدمت
کند مرا حائض او تدنو منی المرأة وهی جنب یا نزدیک شود
از من زن در حال آنکه وی جنب است فقال عروة کل
ذلك علی هین پس گفت عروه همه آنچه تو گوئی بر من آسان
است وکل ذلك تخدمنی و هر دو اینها خدمت
میکنند مرا ولیس علی احد فی ذلك باس و نیست
بر هیچکس در ین امر باکی و حرجی و بعد از ان عروه استدلال
کرد بر آن باینکه اخبرتنی عائشة انها کانت ترجل
رسول الله خبر داد مرا عائشه که وی شانه می کرد پیغمبر خدا
را صلی الله علیه وآله وسلم وهی حائض حال
آنکه وی حائض بودی ورسول الله و پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم حینئذ مجاور فی المسجد یدنی لها
راسه در ین حال معتکف بود در مسجد نزدیک میکرد برای
عائشه سر مبارک خود را وهی فی حجرتها و حال آنکه عائشه

مع النبی صلی الله علیه وسلم الا اثنا عشر رجلا پس متوجه شدند و رفتند مردم بسوی کاروان تا آنکه باقی نماند با آن حضرت
مگر دوازده نفر عشره مبشره و بلال و ابن مسعود فنزلت هذه الآیة واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوك قائما
وقتی که دیدند تجارتی یا لهوی پراگنده شدند بسوی آن و گذاشتند ترا استاده ثابت شده است از طرق دیگر که مسلم و غیر او دارند که پراگندن مردم
در اثنای خطبه بود پس معنی نصلی که درین حدیث واقع شده محمول بر آنست که خطبه چون شرط نماز جمعه است گویا نماز است یا آنکه انتظار نماز
حکم نماز دارد و بعضی گویند که آن حضرت دران ایام نماز پیش از خطبه میخواندند مانند نماز عید و همین واقعه سبب تقدم خطبه شده است آورده است
این قول را ابو داود در مراسیل پوشیده نماند که این حدیث صریح است در آنکه چهل نفر شرط جماعت جمعه نبوده است چنانکه شافعیه شرط
کرده اند گویند چهل مرد احرار که متوطن باشند در شهر جمعه که بر آیند از آنجا در صیف و شتا مگر برای حاجت شرط است برای فرضیت جمعه درین
چهل کس اگر یکی از مقتدیان بفاتحه بسمله ضم نکند نماز جمعه باطل میشود و حجتی که برین اشتراط آورده اند نیز قوتی ندارد قسطلانی در استدلال برین
معنی دو حدیث آورده نخستین حدیث کعب بن مالک است گفته است اول کسی که جمعه کرد با ما در مدینه اسعد بن زراره است پیش از قدوم اشرف آنحضرت
در مدینه و ما چهل کس بوده ایم روایت کرده است آنرا بیهقی و غیر او و تصحیح نموده اند آنرا دیگر حدیث که هم بیهقی روایت کرده است که آن حضرت صلی الله
علیه وسلم نماز جمعه کرد بمدینه و چهل مرد بودند درین جماعت پوشیده نماند که این هر دو حدیث دلالت بر اشتراط بر وجهی که شافعیه دارند نمیکنند قسطلانی
گوید اصحاب ما در توجیه استدلال چنین تقریر کرده اند که امت اجماع کرده اند بر اشتراط عدد پس صحیح نباشد جمعه مگر بعددی که از جانب شارع
معلوم شده باشد و عدد چهل خود معلوم شد و نیز ثابت شد که آن حضرت فرموده صلوا کما رایتمونی اصلی یعنی نماز گذارید چنانکه دیدید مرا که نماز میگذارم
و ثابت نشده است نماز آنحضرت در جمعه از کمتر از چهل پس کمتر از آن روا نباشد انتهی پوشیده نماند که نه از ین دو حدیث معلوم میشود آنکه بحسب اتفاق
بچهل کس این جماعت منعقد شده بود و آنکه بکمتر از آن روا نیست چنانکه معنی شرط است بهیچ وجه معلوم نمیشود و نیز حدیث صلوا کما رایتمونی اصلی با تفاق
در جمیع احکام مندوبه و واجبه صادر شده چنانکه گذشته پس دلالت آن بر وجوب بعضی از آن احکام دون بعضی قطعی چگونه تواند بود و دلیل
برین مدعا شود و آنکه گفته که اتفاق کرده اند بر اشتراط عدد الخ گوئیم آری عدد شرط است یعنی آنکه این نماز باجتماع گذارند و جمع و اجتماع صادق
است از سه عدد تا غیر متناهی و درین معنی خفائی نیست تا تعین آن منحصر در باشد و همین حدیث مذکور درین باب ظاهر شد که بدوازده نفر که مانده بودند
نماز امام و کسی که باقی مانده بود تمام شد **باب** الصلوة بعد الجمعة وقبلها در بیان نماز راتبه بعد از جمعه و پیش از آن تقدیم کرد بعد را بر قبل آنکه
عادت بر خلاف آنست از آنکه حدیث صریح است در نماز بعد جمعه است نه در قبل و چون جمعه قایم مقام ظهر است نماز قبل بقیاس ظهر گذاشته است **حدثنا**
عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی قبل الظهر رکعتین وبعدها رکعتین بود آنحضرت که میگذارد
پیش از فرض ظهر دو رکعت و پس از آن دو رکعت و میگذارد چهار رکعت پیش از ظهر نیز احادیث آمده که دلایل امام ابو حنیفه است
ترمذی و نسائی از عایشه و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از ام حبیبه آورده اند که آنحضرت فرمود که کسی بگذارد دوازده رکعت بهشت
و در روایتی دوازده رکعت تطوع غیر فریضه بنا کند او را خدا خانه در بهشت و زیاده کرده ترمذی تفصیل را که چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت
بعد از وی و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا و دو رکعت پیش از فجر اگرچه ترمذی حدیث عایشه را غریب گفته و سخن کرده در بعضی
رجال آن لیکن حدیث ام حبیبه که گفته اند رواه الجماعة غیر البخاری شاهد اصل حدیث و صحت آنست و نیز ترمذی از عاصم بن ضمره از امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب رضی الله عنه آورده که میگفت میگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از وی دو رکعت و گفته که
درین باب حدیث علی حسن است و همین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر و تابعین که بعد از ایشان اند و همین است قول سفیان ثوری
و ابن مبارک و اسحق و دلیل مذهب امام شافعی که پیش از ظهر دو رکعت راتبه گفته همین حدیث ابن عمر است که مولف آورده و حنفیه در تطبیق این

حدیث کرد او را که عایشه حدیث کرد آن را که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم کان یتکی فی حجری وانا
حایض بود که تکیه میکرد در کنار من و من حایض می بودم
ثم یقرء القرآن پس تر می خواند قرآن را دران حال
باب من سمی النفاس حیضا کسیکه نام کرد
نفاس را که اصل است در تعبیر از دم خارج حیض و این
مطابق تعبیر ام سلمه است در حدیث خون معتاد خود را
که بحسب اصل لغت معبر بنفاس بود تعبیر کرد بحیض یا مراد
کسی که نام کند بنفاس حیض را و اطلاق کند بر آن چنانچه
اطلاق کرد آنحضرت درین حدیث **حدثنا** المکی
ابن ابراهیم بلخی قال حدثنا هشام دستوائی عن
یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة بن عبد الرحمن ابن
عوف ان زینب بنت ام سلمة صحابیة حدثته ان
ام سلمة حدثتها زینب دختر ام المؤمنین ام سلمه حدیث کرد ابو سلمه را که ام سلمه
حدیث کرد او را و سلمه پسر ابو سلمه غیر سلمه پسر ام سلمه است
قالت بینا انا مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم
مضطجعة فی خمیصة اذ حضت گفت ام سلمه
در اثنا آنکه من با پیغمبر خدا دراز کشیده بودم در چادری
ناگاه حایض شدم خمیصه چادر سیاه مربع که او را دو علم باشد
فانسللت پس بیرون کشیدم خود را از آن چادر بجهت کراهت
مصاحبت با آن حال با آن حضرت و خوف تلوث جامه
شریف در آن فاخذت ثیاب حیضتی پس گرفتم جامهائی که می پوشیدم
آن را در حالت حیض حیضه بکسر حا کذا فی نسخة الشیخ حالتی
که زن بر آن باشد و بفتح حا نیز مروی است بمعنی یکبار
حیض و غالب اول است روایة و معنی فقال انفست
بفتح نون کذا فی نسخة الشیخ پس فرمود آنحضرت آیا حایض
شدی قلت نعم گفتم آری فدعانی فاضطجعت
معه فی الخمیلة پس خواند مرا پس خفتم با آن حضرت
دران چادر خمیله بمعنی جامه که او را پرز باشد ارشاد است
بجواز خواب با حایض در یک جای و در یک چادر چنانکه
در باب بعد مذکور شود **باب** مباشرة الحائض
اختلاط نمودن مرد و بهم سودن بدن وی به بدن حایض
نه بمعنی جماع که ظاهر الحرمت است **حدثنا** قبیصة
ابو عامر کوفی قال حدثنا سفیان ثوری عن منصور
بن معتمر عن ابراهیم نخعی عن الاسود بن یزید
عن عایشة قالت کنت اغتسل انا والنبی
گفت عایشه بودم که غسل میکردم من و پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم من اناء واحد از یک
آوند کلانا جنب هر دو جنب بودیم شرح این در کتاب
الغسل گذشت وکان یامرنی فاتزر و بود آنحضرت
که میفرمود مرا پس ازار می پوشیدم و مباشرت میکرد با من و من حایض
پس می بود که میرسانید بدن شریف را به بدن من و من
حایض می بودم و از این حدیث معلوم میشود که استمتاع
بچیزی که در میانه ناف و زانو است و بعد از ازار و شد و فقها از آن
ناف تا زانو است و عموم منع ما تحت الازار مذهب امام ابو حنیفه

ودو حديث گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم این چهار رکعت را در خانه میگذارد و بعد از آنکه بمسجد می آمد دو رکعت نماز میگذارد و که تحیة المسجد است ابن عمر همین دو رکعت را میدید و گمان میبرد که راتبه ظهر است انچهار رکعت در درون خانه عایشه و ام حبیبه مطلع بودند والله اعلم

هذا منقول من شرح سفر السعادت وبعد المغرب رکعتین فی بیته و میگذارد و بعد از فرض مغرب دو رکعت در خانه وبعد العشاء رکعتین و بعد از فرض عشاء دو رکعت وکان لا یصلی بعد الجمعة حتی ینصرف فیصلی رکعتین و بود آنحضرت که نمیگذارد و بعد از نماز جمعه تا آنکه بر میگشت بخانه پس میگذارد و در دو رکعت و در صحت مسجد میگذارد تا کسی توهم نکند که آن دو رکعتی هست که از نماز جمعه باظهر ساقط شده یا آنکه نماز نفل در خانه بهتر است بدانکه جمعی از محدثین نماز پیش از جمعه را بمبالغه انکار کرده اند و در نماز بعد از جمعه اختلاف است که دو رکعت بود یا چهار یا شش در چهار رکعت احادیث صحیحه واقع شده و گویا نزد مولف رح بشرطی که دارد ثابت نشده و در سفر السعادت میگوید بعد از جمعه چون بمنزل باز گشتی چهار رکعت نماز بگذاردی و اگر در مسجد گذاردی دو رکعت گذاردی و میفرمود من کان منکم مصلیا بعد الجمعة فلیصل بعدها اربعا کسی که باشد از شما نماز گذار بعد از نماز جمعه پس گو بگذارد چهار رکعت اما شش رکعت ابو داؤد و ترمذی از عطا آورده که دید ابن عمر را که گذارد بعد از جمعه در مسجد دو رکعت پس تر گذارد و بعد از ان چهار رکعت ترمذی گوید که روایت کرده شده است از علی بن ابی طالب رضی الله عنه که وی امر میکرد بگذاردن دو رکعت بعد جمعه پس تر چهار رکعت و سنت بعد از جمعه چهار است نزد امام ابی حنیفه و نزد صاحبین شش رکعت است اول چهار بعد از ان دو رکعت اما نماز پیش از جمعه نیز ثابت شده است ترمذی در جامع خود بابی منعقد کرده است بعنوان باب الصلوة قبل الجمعة وبعدها و گفته است که روایت کرده شده است از ابن مسعود که می گذارد پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبد الله بن المبارک بمذهب ابن مسعود رفته اند انتهی باب قول الله عز وجل فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله در بیان فرموده خدای قوی و بزرگ پس وقتی که ادا کرده شود نماز پس بگردید در زمین و طلب کنید از فضل خدا امر برای استحباب است یعنی معاش دنیا اگر محتاج آن باشید بعد از فراغ از نماز طلب کنید که مباحست و از بعضی سلف منقول است کسی که بعد از نماز جمعه بیع و شرا کند برکت دهد او را حق تعالی جل شانه هفتاد بار مروی است از ابی هریره مر فوعا که مراد طلب امور دنیوی نیست بلکه عیادت بیمار و حضور جنازه و زیارت برادر حقانی است حدثنا سعید بن ابی مریم قال حدثنا ابو غسان قال حدثنی ابو حازم عن سهل بن سعد قال کانت فینا امرأة تجعل علی اربعاء فی مزرعة لها سلقا گفت سهل بود زنی در میان ما که میگرد بر جویهای که در کشت زار مر او را بود گزر و چغندر اربعا جمع ربیع است چنانکه اصباح جمع نصیب یعنی جوی خورد مزرعه بفتح را و کسر و ضم نیز خوانده اند سلق بکسر سین و سکون لام و قاف فکانت اذا کان یوم الجمعة تنزع اصول السلق فتجعله فی قدر پس بود وقتی که بودی روز جمعه میکند بیخهای سلق را پس میکرد آنرا در دیگ ثم تجعل علیه قبضة من شعیر تطحنها پس میکرد بر ان سلق مشتی از جو در آنحال که سائیده بود آنرا فتکون اصول السلق عرقه پس می بود بیخهای سلق بجای گوشت عرقه بفتح عین مهمله و سکون را و فتح قاف گوشتی که بر استخوان میباشد و در روایتی چنانکه در سیوطی و فتح الباری است غرقه بفتح غین معجمه و کسر را و بعد او قاف و تاء تانیث و معنی آنکه آنقدر را نار در جو شوربا میکرد که بالای سلقها میبود و سلقهای دران غرقه میبودند وکنا ننصرف من صلوة الجمعة فنسلم علیها و بودیم ما که بر گشتیم از نماز جمعه پس سلام میکردیم بر آن زن فتقرب ذلک الطعام الینا فنلعقه پس می آورد آن طعام را پیش ما پس میلیسیدیم و میخوردیم آنرا وکنا نتمنی یوم الجمعة لطعامها و بودیم ما آرزو میکردیم طعام او را روز جمعه یعنی انا آرزو که از وجه حلال و کد یمین بود و بکمال مهربانی و تعظیم و آرزوی محبت دینی دعوت میکرد آن زن ایشانرا و برای تشحیذ خاطر او اجابت میکردند و طرفین بثواب جمیل میرسیدند و میتواند

بسری من که در حجره می بودم و حال آنکه خود معتکف بود فاغسله وانا حایض پس می شستم سر او را بحال آنکه من حایض می بودم از ینجا معلوم شود که مباشرت اعضاء حایض درست است حدثنا اسمعیل بن خلیل بخاء معجمه ابو عبد الله خراز بمهمله و تانی مشدد کوفی سنه دو صد و بیست و پنج قال اخبرنا علی بن مسهر بضم میم و سکون مهمله و کسر ها قرشی کوفی سنه یک صد و هشتاد و نه قال اخبرنا ابو اسحاق سلیمان بن فیروز تابعی سنه یک صد و چهل و یک هو الشیبانی بفتح شین معجمه و زیادت لفظ هو ظاهرا برای تنبیه است بر آنکه از مولف است نه از علی راوی عن عبد الرحمن بن الاسود تابعی سنه نود و نه عن ابیه اسود بن یزید نخعی عن عایشة رضی الله عنها قالت کانت احدانا اذا کانت حایضا فاراد رسول الله گفت عایشه بود یکی از ما زنان پیغمبر وقتی که حایض میشد پس قصد کردی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ان یباشرها امرها ان تتزر فی فور حیضتها مباشرت آن را امر کردی او را که ازار بسته شود در ابتداء جوشش حیض خود بیش از آنکه فرو نشیند شدت آن ثم یباشرها پس تر مباشرت و ملاعبت می کرد آنرا او را و را ازار قالت ایکم یملک اربه گفت عایشه کدام یکی از شما مالک است حاجت خود را و ضبط میتواند کرد از جماع نزد شورش شهوة از ملاعبت کما کان النبی چنانکه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یملک اربه مالک و قادر می بود حاجت خود را و مغلوب هوا نمی گشت با وجود آن از مباشرت فوق الازار تجاوز نمی نمود بجهة تشریع و تحدید برای غیر خود ارب بکسر همزه و سکون مهمله عضو استمتاع و حاجت و بفتحتین نیز آمده تابعه متابعت کرد علی بن مسهر را در روایة این حدیث خالد بن عبد الله واسطی سنه یک صد و هشتاد و دو و این تعلیق است از مولف زیراچه وی در نیافته زمان او را و جریر بن عبد الحمید کوفی ثم الرازی سنه یک صد و هشتاد و هفت عن الشیبانی ابی اسحق حدثنا ابو النعمان محمد بن فضل سدوسی معروف بعارم قال حدثنا عبد الواحد بن زیاد بصری قال حدثنا الشیبانی ابو اسحق قال حدثنا عبد الله بن شداد بن اسامة تابعی سنه هشتاد و دو قال سمعت میمونة ام المومنین قالت کان رسول الله

كه يعني چنين باشد ما آرزوي جمعه ميكرديم كه كي برسد تا طعام او بخوريم و باين ثواب ها برسيم **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا ابن ابي حازم عن ابيه عن سهل بن سعد بهذا يعني باين حديث مذكور وقال ما كنا نقيل ولا نتغدى الا بعد الجمعة و زياده كرد بران اين را كه گفت نبوديم ما كه قيلوله كنيم و طعام روزانه ميخورديم مگر بعد از نماز جمعه **باب** القائلة بعد الجمعة در بيان خواب كه معتاد مردم است بعد از نماز جمعه قائله بمعنى قيلوله است **حدثنا** محمد بن عقبة الشيباني قال حدثنا ابو اسحق الفزاري عن حميد عن انس قال كنا نبكر الى الجمعة ثم نقيل روايت كرده حميد از انس بن مالك كه گفت بوديم ما كه پگاه ميرفتيم بنماز جمعه پس بعد از نماز جمعه خواب ميكرديم **حدثنا** سعيد بن ابي مريم قال حدثنا ابو غسان قال حدثني ابو حازم عن سهل بن سعد قال كنا نصلي مع النبي صلى الله عليه وسلم الجمعة ثم تكون القائلة گفت سهل بن سعد بوديم ما نماز ميكرديم با پيغمبر خدا رحمت كنا د خدا بروي جمعه را پس ميبود قيلوله

بسم الله الرحمن الرحيم **باب** صلوة الخوف در بيان نماز كه وقت ترسيدن دشمن و مقابله او كنند و اين صلوة الخوف بانحاء شتى و انواع مختلف نقل كرده اند از انجمله انيست كه آيه كريمه بدان اشارت ميكند وقول الله عز وجل در بيان فرموده خداى تعالى و بزرگ واذا ضربتم في الارض و وقتي كه راه رويد در زمين يعني بازرگانها بر آمده باشيد فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة پس نيست بر شما گناهي اينكه كم كنيد از نماز شافعيه كه قائلند بجواز قصر و اباحت آن در سفر نه بوجوب قصر چنانكه حنفيه گويند باين آيه استدلال كرده اند كه نفي حرج دلالت ميكند بر اباحت حنفيه در ابطال اين دليل گفته اند كه قصر محتمل است كه بحسب اوصاف باشد از ترك قيام و قعود و ترك سجود و ركوع بايماء از جهت ترس دشمنان چنانكه تعليق قصر بخوف فتنه كفار دلالت بران دارد و قصر در سفر باجماع متعلق بنفس سفر است ترس دشمن دران شرط نيست و قصر اوصاف را نيز وقتيكه جائز و مباح ميگوييم و نيز ميگويند كه اكثر سلف بر آنند كه اين آيت در صلواة خوف واقع شده چنانكه آيتيكه متصل اين آيت است بيان آن ميكند و لهذا مولف رح اين آيات را در ترجمه باب صلواة الخوف آورده اند ابن عمر پرسيدند كه ما قصر صلواة خوف در قرآن مي يابيم و نمي يابيم قصر صلواة مسافر را ابن عمر گفت ما يافتيم پيغمبر خود را كه در سفر قصر ميكرد ما نيز ميكنيم انتهى معلوم شد كه اين تعليق بقصر نماز سفر ندارد و حنفيه بعد از تضعيف اين استدلال حجت آورده اند از دو حديث نخست حديث عائشه كه شيخين متفق اند در اخراج آن كه اول نماز كه فرض كرده شد دو ركعت است مقرر داشته شد در سفر همانرا و در حضر زيادت كرده شد و اين حديث صريح است كه نماز سفر مقصور نيست ديگر قول عمر رضي الله عنه كه روايت كرده آنرا نسائي و ابن ماجه و ابن حبان صلواة السفر ركعتين تمام غير قصر على لسان نبيكم و دو شد و نيست كه در برابر اين نصيصها عمل بمحتمل مرجوح آيه كردن درست نخواهد بود ان خفتم ان يفتنكم الذين كفروا اگر بترسيد اين را كه مبتلا ميكنند شما را بقتال و حمله بيكباره آنانكه كفر ورزيده اند ان الكافرين كانوا لكم عدوا مبينا تحقيق كافران هستند براى شما دشمن ظاهر و اذا كنت فيهم فاقمت لهم الصلوة و وقتيكه باشي تو در ميان ايشان اي پيغمبر خدا پس اقامت كني مر ايشانرا نماز خوف يعني تعليم كني احكام و طريق اداى آنرا فلتقم طائفة منهم معك پس گو بايستند جمعي از ايشان با تو تمامي آيت انيست و ليأخذوا اسلحتهم و گو بگيرند اسلحه خود را يعني جماعة ايستاده اى در نماز سلاحهاى خود را از براى احتياط و دور بيني فاذا سجدوا فليكونوا من ورائكم پس وقتيكه سجده كردند يعني يك ركعت گذاردند پس گو باشند از ايشان از پس شما براى نگهبانى شما از فتنه كافران ولتأت طائفة اخرى لم يصلوا فليصلوا معك و گو بيايند طائفه ديگر كه نماز نكرده اند پس نماز بگذارند با تو و ليأخذوا حذرهم واسلحتهم و گو بگيرند دور بيني و آگهي خود را و سلاحهاى خود را حذر را با اسلحه يكجا كرد اشارت بآنكه احتياط و آگاهي از قبيل سلاح است و از لوازم حرب كه غازيان در وقت اعدا استعمال آن كنند ود الذين كفروا لو تغفلون عن اسلحتكم وامتعتكم فيميلون عليكم ميلة واحدة دوست دارند آنكسانيكه كفر ورزيدند اگر غافل شويد از اسلحه و متاعهاى خود پس حمله كنند بر شما يكباره بقتال پس غافل نباشيد ولا جناح

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الحيض

صوم را بتخصيص صوم بجهة بودن ترك آن بسبب حيض برخلاف قياس زيرا كه طهارت شرط نيست دران بخلاف نماز كه چون طهارت شرط است ترك آن ظاهر شد كذا قالوا و غالب الست كه علاوه ذكر صلوة درينجا بجهة ذكر آنست بباب تحته لا تقضي الحائض الصلوة باعتبار اعتبار آن بحكم عدم وجوب ادا و قضا بر حائض بخلاف صوم والله اعلم **حدثنا** سعيد بن ابي مريم حكم بن محمد بن سالم مصري ملاقات كرده او را بخاري و روايت دارند از وي مسلم و اصحاب سنن بواسطه قال اخبرنا محمد بن جعفر بن ابي كثير الانصاري قال اخبرني زيد هو ابن اسلم ابو اسامة مدني عن عياض بكسر مهمله و خفت تحتيه و بمعجمه بن عبد الله بن سعد بن ابي سرح عامري عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال خرج رسول الله گفت ابو سعيد بيرون آمد پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم في اضحى در روز عيد اضحى بفتح همزه و سكون معجمه جمع اضحاة است در اصل نام گوسفند است كه قربانى كرده شود و بر روز نحر نيز اطلاق كنند او فطر يا روز عيد فطر شك راوي است الى المصلى بسوى عيدگاه پس وعظ كرد مردم را و امر كرد ايشان را بصدقه فمر على النساء پس گذشت آنحضرت بر جماعه زنان و لهذا نيز دران وقت برخصت شرعي بعيدگاه مي رفتند چنانچه آيد فقال پس فرمود يا معشر النساء تصدقن اى گروه زنان صدقه دهيد در راه خدا فاني اريتكن بضم همزه و كسر را اكثر اهل النار پس بدرستيكه من نموده شده ام در شب اسرا يا بكشف و عيان يا دانا نيده شده ام باخبار شما را بيشتر از اهل دوزخ بنسبت مردان فقلن و بم پس گفتند زنان بچه سبب ما بيشتر از اهل دوزخ باشيم يا رسول الله قال تكثرن اللعن فرمود سبب اين است كه بسيار ميكنيد لعنت را و جاري ميشود چنين الفاظ در كلام اكثر زبانهاى شما ازينجا معلوم شود كه اكثار لعن شيمه ذميمه و كار دوزخيان است و ديگر معلوم شد كه زبان را فحش و بد گويي آلوده كنند حاصل وقت جز بطالت و بدعت و عادت بد

عليكم ان كان بكم اذى من مطر او كنتم مرضى ان تضعوا اسلحتكم گناه نيست بر شما اگر باشد بشما آزاری از باران يا باشيد شما بيمار
و گرانی كند برداشتن سلاح بر شما اينكه بگذاريد و جدا كنيد سلاح از خود وخذوا حذركم و بگيريد سلاح دور بيني وآگاهی و غافل نشويد از حال آنها
معلوم شد كه برداشتن سلاح از واجبات نبوده است لا در جنگ از واجبات است ان الله اعد للكافرين عذابا مهينا تحقيق
خدا آماده كرده است مر كافران را عذابی خوار كننده ايشان بنصرت مسلمانان و مقهوری كافران **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا
شعيب عن الزهري قال سألته هل صلى النبي گفت شعيب پرسيدم زهری را آيا گذارده است پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
يعنی صلوة الخوف ميخواهد نماز خوف را فقال اخبرني سالم ان عبد الله ابن عمر قال غزوت مع النبي پس گفت زهری
خبر داد مرا سالم كه ابن عمر گفته غزا كردم با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قبل نجد فوازينا العدو فصاففنا لهم
جانب نجد پس مقابله كرديم دشمن را پس صف بستيم مر ايشان را نجد بمعنی زمين بلند است از عرب و آن از تهامه تا عراق است و اين غزوه
ذات الرقاع است كه در زمين غطفان رو داده بود و اول صلوة خوف درين غزوه گذارده اند فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم
يصلي لنا فقامت طائفة معه واقبلت طائفة على العدو پس ايستاد پيغمبر خدا در حالی كه نماز ميكند برای ما و ايستادند طايفه آن
حضرت و روی كردند طايفه با بر روی دشمن فركع رسول الله صلى الله عليه وسلم بمن معه وسجد سجدتين پس گذارد ركوع
پيغمبر خدا با جمعی كه همراه آن حضرت بودند و دو سجده كرد يعنی ركعت تمام كرد ثم انصرفوا مكان الطائفة التي لم تصل پس رفتند
اين جماعه بجای طايفه كه نماز نگذارده بودند فجاؤا فركع رسول الله صلى الله عليه وسلم بهم ركعة وسجد سجدتين پس آمدند
آن طايفه و ركوع كرد پيغمبر خدا با ايشان ركعتی و سجده كرد دو سجده ثم سلم پس تر سلام داد آن حضرت فقام كل واحد منهم فركع لنفسه
ركعة وسجد سجدتين پس ايستاد هر واحدی ازين دو طايفه پس ركوع كرد برای خود و دو سجده كرد و صورتش اينست كه اين طايفه اخير
يك ركعت كرده بجای آن طايفه كه يك ركعت گذارده مقابل دشمن ايستادند رفتند و آنها آمده يك ركعت ديگر گذاردند و صورتی كه در كتب حنفيه از هدايه و غيره آمده
همين است **باب** صلوة الخوف رجالا وركبانا در بيان نماز خوف كه گنجايش از اسپ فرود آمدن نباشد و صف بسته جدا نماز كردن
بجماعت ميسر نبود و هجوم صف جنگ پياده و سوار نماز كنند تنها و ركوع و سجود با ايما ادا كنند خواه رو بقبله بود يا نه راجل قائم يعنی رجالا
كه در عنوان واقع شده جمع راجل است بمعنی قايم **حدثنا** سعيد بن يحيى بن سعيد القرشي قال حدثني ابي قال حدثنا
ابن جريج عن موسى بن عقبة عن نافع عن ابن عمر نحوا من قول مجاهد اذا اختلطوا قياما روايت كرده نافع از ابن عمر مانند قول
مجاهد كه از رای خود گفته وقتی كه درهم شوند مسلمانان با كفار در محاربه نماز كنند در حالی كه ايستاده اند بر پای خود يعنی برای ركوع و سجود باشارت
اكتفا كنند وزاد ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم وان كانوا اكثر من ذلك فليصلوا قياما وركبانا
و زياده كرده است ابن عمر از پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و اگر باشند بيشتر از آن يعنی در حالت سخت تر از اختلاط كه ترس بيشتر باشد و در مقاتله
و مضاربت باشند پس نماز كنند بر پا ايستاده و سوار بر دواب خواه رو بقبله باشند يا نه كرمانی تقرير معنی اين كلام چنين كرده كه نافع از ابن عمر مانند
قول مجاهد كه هم از ابن عمر روايت كرده است يعنی آن چنانكه مجاهد موقوف بر ابن عمر آورده نافع نيز موقوف بر ابن عمر ايراد كرده و زياده كرده است
نافع بر روايت مجاهد وقت ديگر كه گفت ابن عمر از پيغمبر خدا يعنی رفع كرده است فاعل زاد نافع است و فعل ابن عمر كه قال باشد مقدر است و مرجوع
مفعول زاد است **باب** يحرس بعضهم بعضا في صلوة الخوف پاس ميدارند بعضی مردم بعضی ديگر را در نماز خوف **حدثنا**
حيوة بن شريح قال حدثنا محمد بن حرب عن الزبيدي عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن ابن عباس
قال قام النبي صلى الله عليه وسلم وقام الناس معه گفت ابن عباس ايستاد آن حضرت برای نماز و ايستادند مردم با وی

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الحيض

ابعاد از رحمت خاص و مقام قرب نيز آمده و اين مخصوص
كافران است بلكه بر غير آن نيز بقصد تغليظ و تشديد آمده
بالجمله صلاح حال اسلام شما بيان هر گونه و كم گو پوشيده نيست
بالسد العادي و تكفرن العشير و كفران نعمت ميكنند
شوهران را اگر صد نا از نعمت ديده باشند بيك تقصير
ميگويند هرگز از تو روی نيكی نديده ام ما رأيت من ناقصات
عقل ودين اذهب للب الرجل الحازم من احديكن نديده ام هيچ يكی از ناقصات عقل و دين برنده
تر در ربايندۀ عقل خالص مرد ضابط و هوشيار را از يكی از
شما زنان انجمله هم از كلمات و مقوبات حجاب است
مقصود از آن استعجاب اذهاب عقل مرد دانا با صفت
نقصان عقل و دين اينها است يعنی آنكه در رواج ناقصات
عقل و دين سوای اين فرقه باشند كه درين صفت از آنها
بانيها رسد قلن وما نقصان ديننا وعقلنا گفتند
زنان و چيست نقصان دين ما و عقل ما يا رسول الله
قال اليس شهادة المراة مثل نصف شهادة
الرجل فرمود آيا نيست گواهی زن در شرع مانند نيم گواهی
مرد كه دو زن بجای يك مرد است قلن بلى گفتند آری
همچنان است قال فذلك من نقصان عقلها
فرمود پس اينكه ناشی از كمی عقل اينها است كه انقدر
نقه و تحفظ در تحمل شهادت و ادا آن ندارد كه مرد دارد قال
بهتر فرمود اليس اذا حاضت لم تصل ولم تصم
آيا نيست كه چون حائض شود زن نماز نكند و روزه
ننهاده قلن بلى گفتند آری چنين است قال

اسماء الرجال

فکبر وکبروا معه ورکع ورکع ناس منهم پس تکبیر گفت آن حضرت وتکبیر گفتند مردم باوی ورکوع کرد ورکوع کردند مردم از آنها
ثم سجد وسجدوا معه وسجده کرد آنحضرت وسجده کردند مردم بوی ثم قام للثانیة فقام الذین سجدوا وحرسوا اخوانهم
پستر استاد آنحضرت برای رکعت دوم وایستادند آن کسانیکه سجده کرده بودند با آنحضرت مقابل دشمن وپاس داشتند برادران خود را واتت
الطایفة الاخری فرکعوا وسجدوا معه وآمدند جمعی دیگر که پاس داشته بودند پس رکوع کردند وسجود کردند با آن حضرت والناس
کلهم فی صلوة ولکن یحرس بعضهم بعضا ومردم همه در نماز ند ولیکن پاس میدارند بعضی از ایشان بعضی را ظاهر این حدیث
آنست که هر طایفه یک رکعت کرد وبس ومسلم وابو داؤد ونسائی آورده اند از مجاهد از ابن عباس گفت فرض کرده خدا نماز را بر زبان پیغمبر شما در حضر
چهار رکعت ودر سفر دو رکعت ودر وقت خوف یک رکعت وجمهور برانند که قصر خوف قصر هیئت وصفت است نه قصر عدد ودرین حدیث مراد آنست
که یک رکعت با آن حضرت ورکعتی دیگر تنها گذارند وبقیاس گذاشته است این جزو را وحدیث مجاهد را نیز مثل این تاویل کرده اند اگر چه لفظ فرض
ومقابله باوی دیگر را بمعنی مذکور ابا دارد وانان **باب** الصلوة عند مناهضة الحصون ولقاء العدو در بیان نماز وقت امکان
فتح قلعه وغلبه ظن بر قدرت فتح آن ونزد ملاقات دشمن مناهضه بر وزن مقاتله بها وضاد معجمه است وقال الاوزاعی ان کان تهیأ
الفتح ولم یقدروا علی الصلوة صلوا ایماء کل امرء لنفسه گفت اوزاعی اگر آماده شده باشد فتح وقدرت نیابند بر نماز نماز گذارند
باشارت هر مردی برای خود وان لم یقدروا علی الایماء اخروا الصلوة حتی ینکشف القتال او یامنوا فیصلوا رکعتین
واگر قدرت نیابند بر اشارت ودر عین روبرو باشند تاخیر کنند نماز را تا آنکه دور شود قتال یا ایمن شوند بدو بعضی از اهل محاربه وبدانند که
دشمنان حمله بقتال نخواهند کرد پس بگذارند دو رکعت فان لم یقدروا صلوا رکعة وسجدتین واگر قدرت نیابند گذاردن دو رکعت
را بگذارند یک رکعت ودو سجده چنانکه معلوم شده فان لم یقدروا فلا یجزیهم التکبیر ویؤخرونها حتی یامنوا پس اگر قدرت نیابند
برین طریق نماز پس وا نیست ایشان را تکبیر نماز گفتن یعنی ادای نماز کردن وتاخیر کنند نماز را تا ایمن شوند از دشمنان وبه قال مکحول
وباین گفته است مکحول که از کبار تابعین است قال انس بن مالک حضرت عند مناهضة حصن تستر عند اضاءة الفجر گفت انس
حاضر شدم نزد غلبه فتح قلعه تستر در خلافت عمر رضی الله عنه نزد روشنی صبح تستر بر وزن تا شناة اول مضموم وثانی مفتوح ودر میان سین مهمله
وآخرش راء است شهریست از اهواز نجاست سهل تستری فتح شده در سال بیستم در زمان خلافت عمر واشتد اشتعال القتال فلم
یقدروا علی الصلوة وسخت شد گرمی آتش جنگ پس قدرت نیافتند مسلمانان بر نماز صبح فلم نصل الا بعد ارتفاع النهار
پس نماز نگذاردیم مگر بعد از بلند شدن روز فصلیناها ونحن مع ابی موسی ففتح لنا پس گذاردیم ما نماز صبح را با موسی اشعری
پس فتح شد برای ما حصن وقال انس بن مالک وما یسرنی بتلک الصلوة الدنیا وما فیها وگفت انس خوش نمیکند مرا بدل
آن نماز که نتوانسته ام گذاردن دنیا ومتاعی که در آنست **حدثنا** یحیی بن جعفر البخاری قال حدثنا وکیع عن علی بن
المبارک عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة عن جابر بن عبد الله قال جاء عمر یوم الخندق گفت آمد عمر روز غزوه خندق
فجعل یسب کفار قریش ویقول یا رسول الله ما صلیت العصر حتی کادت الشمس ان تغیب پس گشت عمر که دشنام
میکرد کافران قریش را ومی گفت ای رسول خدا نگذارده ام نماز عصر را تا آنکه نزدیک رسید آفتاب که غروب کند بعضی فهمیده اند ازین قول عمر که نماز
عصر نزدیک بغروب کرده بود ومقتضای عبارت آنست که انتهای نماز تا نزد غروب آفتاب بوده ما آنکه درین وقت نماز کرده لازم نمی آید
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم وانا والله ما صلیتها بعد پس فرمود پیغمبر خدا رحمت وسلامت حق باد بروی ومن
سوگند خدا نماز نکرده ام هنوز قال فنزل الی بطحان فتوضأ وصلی العصر بعد ما غابت الشمس ثم صلی المغرب بعدها

الجزء الثانی من شیخ الاسلام | کتاب الحیض

الا الطواف بالبیت مگر طواف بخانه کعبه که در مسجد
باشد وطهارت شرط است دران ونخواند آن چون رکیتین
ابعد وقال ابراهیم لا باس ان تقرأ الآیة وگفت ابراهیم
نخعی باک نیست اینکه بخواند حایض آیه قرآن را استشهاد
است بر مختار او بجواز ذکر وخواندن آن از عبادات با آثار واخبار
ودر قول ابراهیم چنانکه دارمی موصول آورده جنب و
حایض برابر است در جواز قرأت نخ آیه واز مالک بجواز
مرویست ودر روایتی از وی جایز است مطلقا یعنی خواندن
قرآن بی تقیید بآیه ودر روایتی جواز حایض را نه جنب را ق
لم یر ابن عباس بالقراءة للجنب باسا وندیده ابن
عباس بخواندن قرآن مر جنب را باکی تا آنکه میخواند ورد خود
را از قرآن باین حال وکان النبی وبود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم یذکر الله علی کل احیانه ذکر میکرد
خدا را بر جمیع احوال اوقات بی تخصیص بوقت طهارت بعموم ذکر درین
حدیث که بقرآن باشد یا بغیر آن استدلال کرده قائلان
جواز مطلقا بر قول خود باین حدیث چه فرق میان ذکر
تلاوت طالسمت بعرف وقالت ام عطیة گفت
ام عطیه که از عاقلات انصار است کنا نؤمر ان نخرج
الحیض بودیم ما زنان که امر کرده میشدیم در زمان آنحضرت
اینکه برآیند حایضان روز عید تا برآریم حایضان را از
خانه بسوی جبانه نخرج بفتح تحتیه از خروج وبضم نون و
کسر راء از اخراج هر دو مرویست فیکبرن بتکبیرهم
پس تکبیر گویند این زنان بتکبیر مردان ویدعون بدعائهم ودعا
خوانند بامید برکات آن روز که در اجتماع بدکر میسر گردد
وقال ابن عباس اخبرنی ابو سفیان ان هرقل
دعا بکتاب النبی وگفت ابن عباس خبر داد مرا ابو سفیان
که هرقل قیصر روم طلبید نامه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله
وسلم فقرأه فاذا فیه پس خواند هرقل نامه شریف را ناگاه
بود در روی این کلام که آیات اند بسم الله الرحمن الرحیم
این یک آیه است از قرآن یا اهل الکتاب تعالوا الی
کلمة سواء بیننا وبینکم الآیة تا آخر این آیه واز ین لازم
آمد جواز قرأت مر جنب را چه خواندن این کافر که جنب است
آیات را تجویز شارع است ومذهب جمهور حنفیه وشافعیه
وحنابله عدم جواز است بدلیل حدیث علی رضی الله عنه
بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مانع نمی شد او را از
قرآن چیزی که جنابت نمی بود روایت کرده آن را اصحاب سنن
وتصحیح کرده آن را ترمذی وابن حبان ولیکن مدار آن
بر عبد الله بن سلمه است تضعیف کرده آن را بعضی و

گفت جابر پس نزول کرد آنحضرت بسوی بطحان بضم موحده و سکون طا و حاء مهمله و آخر نون که آبی ست نزدیک بمدینه پس وضو کرد و گذارد نماز عصر را بعد از آنکه غروب کرد آفتاب پس تر نماز مغرب گذارد بعد از عصر
باب صلوة الطالب والمطلوب در بیان نماز کسی که طلب میکند دشمن را و در پی او میرود و نماز کسی که او را طلب میکند دشمن و از پی او می آید راکبا او قائما و ایماء و در آن حال که سوار است یا پیاده است و یا ایما میکند قال الولید ذکرت للاوزاعی صلوة شرحبیل بن السمط واصحابه علی ظهر الدابة فقال کذلک الامر عندنا اذا تخوف الفوت و گفت لید بن مسلم اموی ذکر کردم اوزاعی را نماز شرحبیل بن سمط و یاران او که بر پشت دابه میکردند پس گفت همچنین است امر نزد ما وقتی که ترسد فوت را و در وقتیکه در پی او میرود یا فوت نفس را هنگامی که عدو در پی او می آید واحتج الولید بقول النبی صلی الله علیه وسلم لا تصلین احد العصر الا فی بنی قریظة و حجت گرفته است ولید بقول پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی البته نماز نکند هیچ کسی عصر را مگر در بنی قریظه آنحضرت وقتیکه تاختند بر یهود بنی قریظه امر بسرعت کردند این را فرمودند
حدثنا عبد الله بن محمد بن اسماء قال حدثنا جویریة عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لنا لما رجع من الاحزاب لا یصلین احد العصر الا فی بنی قریظة روایت است از نافع که مولی ابن عمر است از ابن عمر گفت فرمود پیغمبر رحمت کناد خدا بروی برای ما وقتی که برگشت از غزوه احزاب نماز نکند هیچ کسی عصر را مگر در بنی قریظه بضم قاف و فتح را و ظا معجمه فرقه از یهود فادرک بعضهم العصر فی الطریق پس دریافتند بعضی از ایشان وقت عصر را در راه وقال بعضهم لا نصلی حتی ناتیها و گفت بعضی که در راه دریافتند وقت عصر را که نمی گذاریم ما تا بیایم بنی قریظه را وقال بعضهم بل نصلی لم یرد منا ذلک و بعضی از اینها گفتند بلکه نماز میکنیم نخواسته است آن حضرت از آنکه فرموده لا یصلین احد از ما این را که نماز نکنیم بلکه سرعت خواسته که لازم این قول است و در رفتن بشتاب تقصیر نکنیم فذکر ذلک للنبی صلی الله علیه وسلم فلم یعنف واحدا منهم پس ذکر کرده شد این خلاف مر پیغمبر خدا را پس سرزنش نکرد کسی را از این دو قوم بدانکه ولید تنویه کرده مذهب اوزاعی در مسئله طالب این قصه ابن بطال گوید اگر در طریقی از طرق این قصه یافته شود که این جماعه در راه بنی قریظه سواره نماز کردند احتجاج تمام بیود ولی این یافت میتوان گفت که قیاس کرده است ترک که ارکان را که در سواری یا پیاده است برین قصه که هرگاه جایز شد تاخیر نماز از وقت فرض روا باشد که طالب ترک ارکان کند و بایما اکتفا نماید و بعضی گویند که وجه استدلال طریقه اولویت است از آنرو که جمعی که تاخیر کردند در نماز تا رسیدند به بنی قریظه آنها را سرزنش نفرمود پس آنها که سواره یا پیاده کردند و رعایت وقت نمودند بهتر باشند از آنها که مطلقا نماز نکردند و این توجیهات این قول مطابق است بعضی ترجمه را که صلوة طالب است
باب التکبیر والغلس بالصبح والصلوة عند الاغارة والحرب در بیان سرعت و مبادرت و اختیار تاریکی بنماز صبح و بیان نماز نزد غارت کردن و هجوم آوردن در وقت غفلت و نزد جنگ کردن
حدثنا مسدد قال حدثنا حماد بن زید عن عبد العزیز بن صهیب وثابت البنانی عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الصبح بغلس ثم رکب فقال الله اکبر خربت خیبر آن حضرت نماز صبح کرد بتاریکی آخر شب پس سوار شد و گفت الله اکبر خراب شد خیبر و دعا بد کرد در حق اهل قلعه خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین بتحقیق ما وقتی که فرود آمدیم در صحن قومی پس بد است صباح جماعه ترسانده شده گان فخرجوا یسعون فی السکک ویقولون محمد والخمیس پس برآمده بودند مردم قلعه در حالی که راه میرفتند در کوچها بحالی که می گفتند این محمد است و لشکر قال والخمیس الجیش گفت مولف خمیس بمعنی لشکر است فظهر علیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم پس غالب آمد بر ایشان پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی فقتل المقاتلة وسبی الذراری پس کشت جماعه مردان جنگ را و بند کرد زن و فرزند ایشان را فصارت صفیة لدحیة الکلبی پس گشت صفیه بنت حیی که سید بنی قریظه بود در بند در آمد برای دحیه کلبی که آنحضرت او را اعطا کردند و صارت لرسول الله صلی الله علیه وسلم

در جا و امثال آن چنانچه در رساله محافظت بسمله در نماز مفصل بیان یافته و احکام ذکر اسما ماله و جز آن نیز همشرح گشته و بجهان تصریح کرده احمد که جایز است مانند آن در مکاتب برای مصلحت تبلیغ و گفته اند بدان بسیاری از شافعیه چنانکه عسقلانی ما نا ابراهیم نخعی نیز کراهت قرات مروی ست و بر ما یعنی نخواند قرآن را امام که جنب باشد روایت کرده بر دو آن را ابن ابی شیبه و بر بلقی از وی بخواند ما دون آیه تامه کذا نقله العینی وقال عطاء عن جابر گفت عطاء بن ابی رباح ناقلا از جابر حاضت عائشة فنسکت المناسک کلها حیض کرد عایشه پس ادا کرد مناسک حج را همه آن غیر الطواف بالبیت ولا تصلی جز طواف بکعبه و نماز نمیکرد وقال الحکم و گفت حکم بن عتبه کوفی انی لاذبح وانا جنب وقال الله عز وجل بتحقیق من هر آینه ذبح میکنم بحال جنابت و حال آنکه گفته است خدا و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه مخورید از آنچه ذکر کرده نشده است نام خدا بروی مقصود حکم اظهار عمل خود تسمیه است بحال جنابت وقت ذبح مقتضی این آیه که باتفاق مفسرین محمول بر حکم ذبح است لیکن مالک و شافعی قائل اند بحل متروک تسمیه اگرچه عمدا باشد بحدیث ذبیحه مسلم حلال است اگرچه نام خدا گرفته نشود بروی و اما ابو حنیفه فرق کرده میان عمد و نسیان و تاویل کنند آیه را بغیر مذبوح یا بآنچه ذکر کرده شده بر آن غیر اسم خدا حدثنا ابو نعیم فضل بن دکین قال حدثنا عبد العزیز بن ابی سلمة الماجشون عن عبد الرحمن بن القاسم عن القاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضی الله عنها عن عائشة قالت خرجنا مع النبی صدیقه گوید برآمدیم بار ما از مدینه با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم لا نذکر الا الحج بحالی ذکر نمی کردیم مگر حج را چه در آن وقت منع متعه عمره در ماه های حج فلما جئنا سرف طمثت پس چون آمدیم موضع سرف را که نزدیک مکه است پس حیض کردم فدخل النبی پس درآمد بمن پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله

بعد از آن گشت صفیه برای پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی روایت کرده اند که آن حضرت بدحیه فرموده بود که جاریه از بندیان بگیر و وی صفیه را که بنسب و شرافت بهترین جاریها و بحسن و جمال گزیده ترین آنها بود گرفت چون این خبر از حال او بآن حضرت رسانیدند و گفتند که او لایق حرم محترم آن حضرت است و ظاهر شد که نفوس مردم ازین معنی شوریشی داشتند آن حضرت از وی استرداد کرد و عوض او جاریه دیگر یا بهای آنرا بدحیه داد و وی بدان رضامند شد و صفیه را برای خود گرفت ثم تزوجها وجعل صداقها عتقها پس آن حضرت او را بنکاح خود در آورد و گردانید مهر او را آزادی او را که نزد او عزیزتر بود از بسیار اموال فقال عبد العزیز لثابت یا ابا محمد انت سألت انس بن مالك ما امهرها فقال امهرها نفسها فتبسم پس گفت عبد العزیز ثابت را ای ابو محمد تو پرسیدهٔ انس را که چه کرد مهر صفیه را پس گفت انس مهر کرد او را ذات او را پس تبسم کرد عبد العزیز یعنی باآنکه در روایت ذکر یافته بود چون از خصایص آن حضرت است و در مسلمانان متعارف نبود از برای تاکید علم سامعان تکرار کرد و مناسبت این حدیث بترجمه بهمان قول است که صلی الصبح بغلس

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب العیدین

در بیان نماز عید و احکام آن در روایت ابی ذر بسمله متروک است و بجای کتاب ابواب است **باب ما جاء فی العیدین والتجمل فیه** در بیان خبری که آمده است در شریعت در عیدین و آراستن و زینت گرفتن در هر یکی ازین دو عید **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر قال اخذ عمر جبة من استبرق تباع فی السوق فاخذها فاتی بها رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عمر گرفت عمر رضی الله عنه جبه را از ابریشم غلیظ استبرق معرب ابریشم است درحالیکه فروخته میشد در بازار پس گرفت آنرا و درآورد آنرا برای رسول خدا فقال یا رسول الله ابتع هذه تجمل بها للعید والوفود پس گفت ای رسول خدا بخر این جبه را و زینت کن بآن برای عید و آمدن ایلچیان فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم انما هذه لباس من لا خلاق له پس فرمود عمر را رسول خدا رحمت کناد خدا بروی نیست این لباس مگر کسی را که نیست نصیبی او را در آخرت فلبث عمر ما شاء الله ان یلبث پس درنگ کرد عمر مدتی که خواست خدا درنگ او ثم ارسل الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم بجبة دیباج فاقبل بها عمر فاتی بها رسول الله صلی الله علیه وسلم پس فرستاد بعمر رسول خدا جبهٔ دیبا پس قبول کرد عمر آنرا و آمد آن جبه به پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی فقال یا رسول الله انك قلت انما هذه لباس من لا خلاق له وارسلت الی بهذه الجبة پس گفت عمر تحقیق گفتی تو این لباس کسی است که نیست نصیبی او را و فرستادی تو بسوی من این جبه را فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم تبیعها وتصیب بها حاجتك پس فرمود آنحضرت بفروشی تو آنرا و برسی بآن بعض حاجت خود را **باب الحراب والدرق یوم العید** بیان بازی حبشیان که بحربه و سپر روز عید میکردند برای آنکه استعمال محاربه اند ست زره و حراب بکسر حاء مهمله جمع حربه است و درق بدال و راء هر دو مهمله مفتوحه جمع درقه بمعنی سپر که از چرم گیرند و حبشیان بحربه و سپر بازی میکنند **حدثنا** احمد قال حدثنا ابن وهب قال اخبرنا عمرو ان محمد بن عبد الرحمن الاسدی حدثه عن عروة عن عائشة قالت دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وعندی جاریتان تغنیان بغناء بعاث گفت عایشه در آمد بر من رسول خدا رحمت کناد خدا بروی و نزد من دو جاریه بودند از انصار که سرود میکردند بواقعه حرب اوس و خزرج که میان ایشان مقاتله شده و در روایت ترمذی واقع شده تدففان یعنی میزدند دف را و در بعضی روایت آمده و لیستا بمغنیتین بعاث بفتح و ضم موحده و عین مهمله آخر ثاء مثلثه است نام قلعه است که نزد آن میان قوم اوس و خزرج قتال عظیم روی داده و آخر اوس نصرت یافته اند و در میان ایشان تا صد و بیست سال عداوت بود آخر بطلوع آفتاب اسلام ببرکت آن حضرت صلی الله علیه وسلم بمحبت و الفت مبدل شد فاضطجع علی الفراش وحول وجهه پس پهلوی نهاد آنحضرت

عاذل است نه از رحم و آن زن را مستحاضه گویند و افعال که مشتق اند از استحاضه همه بر لفظ مجهول مستعمل می شوند و تفصیل احکام درین احادیث مذکور گردد **حدثنا** عبد الله بن یوسف التنیسی قال اخبرنا مالك عن هشام ابن عروة عن ابیه عن عائشة انها قالت گفت عایشه قالت فاطمة بنت ابی حبیش بضم مهمله و فتح موحده و سکون تحتیه و معجمه در آخر لرسول الله گفت فاطمه دختر ابی حبیش پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یا رسول الله انی لا اطهر افادع الصلوة تحقیق من پاک نمی شوم از خون و پیوسته روان می باشد آیا ترک کنم نماز را چنانکه در حیض حکم است فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم انما ذلك عرق ولیس بالحیضة نیست منشاء این خون مگر رگی از رگها ونیست حیض که از رحم میرود و سبب ترک نماز باشد بعد ازان ارشاد کرد بطریق عمل و فرمود فاذا اقبلت الحیضة فاترکی الصلوة پس وقتیکه بیش آید ایام حیض پس ترک کن نماز را بقدر ایام عادت اگر باشد و الا اکثر حیض که ده روز است و این مذهب ما ست و نزد همه دیگر در مبتداه عمل بتمیز کنند که اگر خون سیاه و غلیظ بود از حیض است و اگر نه از استحاضه و چون تمیز متعسر است اعتبار اکثر حیض را ترجیح کرده اند فاذا ذهب قدرها فاغسلی عنك الدم وصلی و وقتیکه برود قدر زمان حیض پس بشو از خود خون را و نماز کن یعنی سقوط نماز تا مدت حیض است و بعد ازان پاک شود بغسل و بعد غسل چنانکه پیشتر باید نماز واجب گردد و سیلان خون مانع نباشد بلکه حکم وی حکم معذوران است چون صاحب سلسل بول و جرح سایل و جز آن که وضو کنند برای وقت هر نماز و بگزارند بدان از فرایض و نوافل و قضی و فائت هر قدر که خواهد در آن وقت و زیادت توضئی لکل صلوة که در روایات آمده نزد علماء ما محمول برین است یعنی وضو کن بوقت هر نماز و نزد شافعی نماز کنند بیک وضو زیاده از یک فرض ادا یا قضا و داد و عروه و احمد و غیر ایشان نیز همچنان حکم کرده است و نزد مالک و داود و ربیعه استحاضه ناقض وضو نباشد و جایز است

برفراش خواب وگردانید روی مبارک خود را از جهت اعراض ازان الا انکه مقام عالی آن حضرت بقتضی آن بود که گوش هم برآن ننهند لیکن
چون انکار نکرد و منع نفرمود تجویز نمود ازین جهت ازان فهم میشود وجه تقریر آن حضرت بر باطل محض روانبود ولیکن اهل اتباع را باید که تجاوز نکنند ازانچه
تفصیص یافته از وقت وکیفیت آن وتمادی نکنند در لهو ولعب که اهل دین را تنزه ازان واجب است ودخل ابو بکر فانتهرنی وقال
مزمارة الشیطان عند النبی صلی الله علیه وسلم پس درآمد ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس زجر وسرزنش کرد مرا
وگفت مزمار شیطان را آورده نزد پیغمبر خدا مزمار بکسر میم وزای آخر او تاء تانیث مشتق از زمر است وآن آوازیست که مر و را صفیر باشد
اطلاق میکنند بر آواز خوش وبر غنا مراد اینجا غناست باد ف ونسبت بشیطان کردند انکه شیوه فساق واهل غفلت بود وابو بکر صدیق
بمقتضای علمی که از منع آن شیوهٔ فساق داشت زجر کرد وعایشه را بارتکاب آن میدانست که آن حضرت در خواب اند ونمی دانست که
اینقدر در وقت عید تجویز دارد فاقبل علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال دعهما پس روی کرد برابو بکر رسول خدا وفرمود
بگذار انها را فلما غفل غمزتهما فخرجتا پس وقتی که غافل شد ابو بکر وبطرفی دیگر متوجه شد اشارت کردم آن دو جاریه را پس بیرون آمدند وبیش
من وکان یوم عید یلعب فیه السودان بالدرق والحراب وبود آن روز روز عید وبازی میکردند دران روز حبشیان
بسپرها وحربها این جز حدیث دیگر است که مولف جمع کرده است فاما سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم واما قال تشتهین
تنظرین پس یا سوال کردم آنحضرت را ویا آنحضرت از خود فرمود آیا میخواهی تو که نظر کنی فقلت نعم پس گفتم آری میل
دارم که ببینم فاقامنی وراءه خدی علی خده پس ایستاده کرد مرا از پس خود در حالی که رخساره من بر رخساره آن حضرت بود و
هو یقول دونکم یا بنی ارفدة وآن حضرت میفرمود لازم گیرید این کار را ای اولاد ارفدة ارفده بفتح همزه وسکون راء وکسر فا
ودال مهمله دونکم کلمه اغراست بچیزی یعنی برانگیختن بکاری ارفده نام جد حبشیان است که بنسبت او همه را بنی ارفده گویند حتی اذا مللت
قال حسبک قلت نعم قال فاذهبی تا وقتی که ملول شدم من فرمود آیا بس است ترا گفتم آری فرمود پس برو اگر گوئی چگونه روا بود دیدن
زن مردان اجنبی را وتجویز آن حضرت مر این را با آنکه نظر زن بمرد حرام است خواه بشهوت باشد یا بغیر شهوت گوئیم عایشه در نیوقت صغیره بود
واز تجویز آن حضرت معلوم شد که دیدن صغیره مردان را حرام نبوده است واینواقعه پیش از آیت حجاب بود ونیز قیاس امهات المومنین
در جمیع امور بر سایر زنان تمام نیست وانکه شراح توجیه کرده اند که عایشه نظر نمیکرد مگر بر آلات بازی ایشان نه بر روی وبدن ایشان خالی
از بعد وتکلف نیست **باب** الدعاء فی العید در بعضی روایات باب سنة العیدین لاهل الاسلام واقع شده واین مناسب قراءت
بحدیثهای که درباب آورده **حدثنا** حجاج قال حدثنا شعبة قال اخبرنی زبید قال سمعت الشعبی عن البراء قال
سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یخطب فقال ان اول ما نبدء فی یومنا هذا ان نصلی گفت براء بن عازب شنیدم پیغمبر خدا را
رحمت وسلامت حق باد بروی در حالی که خطبه میخواند پس فرمود تحقیق نخستین چیزی که ابتدا کنیم درین روز اینست که نماز کنیم ثم نرجع فننحر
فمن فعل فقد اصاب سنتنا پستر رجوع کنیم بخانه وذبح قربانی کنیم پس کسی که کرد اینچنین بتحقیق رسید طریقه مسنونه ما را مطابقت بحدیث
بعنوان بروایت ثانی ظاهر است وباول بانیوجه تواند بود که خطبه متضمن دعا میباشد نماز عید سنت موکده است نزد امام شافعی وامام مالک
ونزد امام احمد فرض کفایت است واصح از امام ابو حنیفه وجوب است ودلیل بران مواظبت آن حضرت است بی ترک وانانکه
قائل بسنت اند حجت آورده اند حدیثی که آن حضرت باعرابی بعد از سوال که هل علی غیرها فرمود لا الا ان تطوع پوشیده نماند که نماز عید حکم
نماز جمعه دارد در شرایط صاحب کفایه شارح هدایه از ایضاح نقل کرده که اقامت نماز عید برای اظهار شعایر اسلام است وملحق است بجمعه در اعتبار
شرایط جمعه مگر خطبه واعرابی صاحب آن شرایط نبوده ازین جهت بروی حکم بفرضیت جمعه هم نفرمود یا آنکه باجماع از جمله

خون از حیض چگونه پاک کند فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم اذا اصاب ثوب احدکن
الدم من الحیضة فلتقرصه چون برسد جامه
یکی از شما را خون الحیض پس باید که بمالد آن را بسر انگشتان
تا منقلع گردد ثم لتنضحه بماء بستر بشوید آن را بآب
که باین کیفیت پاک شود واثری ازان باقی نماند ثم
لتصلی فیه بستر نماز کند دران جامه **حدثنا**
اصبغ بهاء وحاء ساکن وغین معجمه در آخر قال اخبرنی
ابن وهب عبد الله قال حدثنا عمرو بن الحارث
علماء مصریان اند عن عبد الرحمن بن القاسم حدثه
عن ابیه عن عایشة قالت کانت احدانا تحیض
ثم تقرص الدم عن ثوبها عند طهرها گفت عایشه
بود یکی از ما زنان که حیض میکرد وبستر می مالید خون را بسر انگشتان
از جامه خود نزد پاک شدن وی از حیض ودر بعضی روایات
عند طهره نزد پاک شدن جامه یعنی قصد تطهیر آن فتغسل
پس می شست آن جامه را وتنضح علی سایره وبیرخت
آب را بر باقی جامه برای وسوسه عدم طهارت بی آنکه بمالد
وبفشرد ثم تصلی فیه بستر نماز میکرد دران جامه
باب اعتکاف المستحاضة جواز معتکف شدن
زن با استحاضه در مسجد **حدثنا** اسحق بن شاهین
ابو بشر واسطی قال حدثنا خالد بن عبد الله ابو الهیثم
طحان عن خالد بن مهران حذاء عن عکرمة مولی ابن
عباس عن عایشة ان النبی مرویست از عایشه
که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اعتکف
معه بعض نسائه به اعتکاف کرد با آن حضرت بعضی
از زنان او در مسجد شریف وهی مستحاضة تری الدم
وحال آنکه آن زن مستحاضه بود که میدید خون را فربما
وضعت الطست تحتها من الدم پس بسا که می نهاد
طشت را زیر خود از شورش خون بخوف تلوث مسجد و
اختلاف است در تعیین آن زن صحیح آنست که ام سلمه
بود وزعم ان عایشة رات ماء العصفر گفت
خالد وگفته است عکرمه که تحقیق عایشه دید آب گل قرطم
را که درین دیار آن را شهاب خوانند ووی مثل است
در سرخی رنگ فقالت کان هذا شیء کانت فلانة
تجده پس گفت عایشه گویا که این آب سرخ عصفر چیزیست
که بود فلان زن که می یافت آن را در استحاضه خود از زنان
زن معتکفه مذکور است **حدثنا** قتیبة بن سعید
قال حدثنا یزید بن زریع عن خالد عن
عکرمة عن عایشة قالت اعتکفت مع رسول الله
گفت عایشه اعتکاف کرد با پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم امراة من ازواجه زنی از جفتهای او

فرایض ست وسوال او هم از حال خود بوده چنانکه گفته بل علی تخیره ونگفته است که فرضی دیگر هم هست یا نه تا در جواب نفی مطلق لازم آید و دیگر حجت گرفته اند از حدیث خمس صلوة کتبهن الله فی الیوم واللیلة درین حدیث هم میتوان گفت که مقصود بیان فرایض شبانه روز است پس چنانچه نفی فرضیت نماز جمعه نمیکند نفی فرضیت نماز عید هم ندارد والله اعلم **حدثنا** عبید بن اسمعیل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابیه عن عائشة قالت دخل ابو بکر وعندی جاریتان من جوار الانصار تغنیان بما تقاولت الانصار یوم بعاث قالت ولیستا بمغنیتین فقال ابو بکر ابمزامیر الشیطان فی بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم وذلک فی یوم عید فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا بکر ان لکل قوم عیدا وهذا عیدنا این همان حدیث هست که در باب سابق ترجمه گذشت باندکی تفاوتی که دارد وتطبیق این حدیث بترجمه اول ظاهر نیست وبیانی میتوان تطبیق داد والله اعلم

باب الاکل یوم الفطر قبل الخروج در بیان خوردن چیزی روز عید فطر پس از برآمدن بمصلی

حدثنا محمد بن عبد الرحیم قال اخبرنا سعید بن سلیمان قال اخبرنا هشیم قال اخبرنا عبید الله بن ابی بکر بن انس عن انس بن مالک قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغدو یوم الفطر حتی یاکل تمرات گفت انس بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی روز عید فطر طعام نمیخورد تا آنکه میخورد چند خرما والتزام برای آن داشت که ظاهر شود بر مردم که آنچه در اول اسلام حرمت چیزی خوردن پیش از نماز بود منسوخ شده است وتخصیص بخرما ازان جهت بود که حلاوت تقویه نظر ودل میکند که روزه ضعف بصر ورقت دل آورده باشد هم ازین جهت مستحب داشته بعضی از تابعین خوردن مطلق شیرین عسل وغیر آن گفته اند ترک این اکل مکروه است اگر در خانه نخورده باشد در راه هم خورد وشربت حکم آن دارد وقال مرجی بن رجاء حدثنی عبید الله بن ابی بکر قال حدثنی انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وسلم ویاکلهن وترا انس بن مالک نقل کرده از پیغمبر خدا ومیخورد خرمارا طاق یعنی سه یا پنج یا هفت مرجا بوزن معلا است ورجا بمد خوف ست در بخاری غیر ازین تعلیق مروی نیست ومولف در تاریخ موصول آورده است

باب الاکل یوم النحر در بیان حکم خوردن پیش از نماز روز عید الضحی که روز نحر است **حدثنا** مسدد قال حدثنا اسمعیل عن ایوب عن محمد بن سیرین عن انس بن مالک قال قال النبی صلی الله علیه وسلم من ذبح قبل الصلوة فلیعد فرمود کسی که ذبح کند پیش از نماز عید پس گو اعاده کند قربانی دیگر فقام رجل فقال هذا یوم یشتهی فیه اللحم وذکر من جیرانه پس ایستاد مردی وآن ابو برده بن نیار است چنانکه در حدیث تصریح آن رفته وگفت این روزیست که میل کرده میشود در وی گوشت وذکر کرد از همسایگان خود که فقرا ومحتاج بودند فکان النبی صلی الله علیه وسلم صدقه پس گویا که پیغمبر خدا راست گو کرد او را در آنچه خبر داد از احتیاج همسایهای خود فقال وعندی جذعة احب الی من شاتی لحم پس گفت ونزدیک من ماده بز یکساله است که دوست تر است نزد من از هر دو بز گوشت فرخص له النبی صلی الله علیه وسلم پس رخصت داد او را پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی برای قربانی با آنکه از بز کمتر از دو ساله روا نیست فلا ادری ابلغت الرخصة من سواه ام لا انس گوید نمیدانم آیا رسیده است این رخصت سوای او را یا نه خاص بهمان سایل است درین مسئله اصولیان خلاف دارند که در خطاب شارع که بیکی واقع شده باشد آیا مخصوص است بهمان یکی یا عام است چنانکه بعموم رفته اند وظاهر آنست که بانس رضی الله عنه حدیثی که از براء بن عازب بعد ازین باب آورده ودرین تجزی عن احد بعدک نرسیده وانحدیث را مولف ومسلم ونسائی در اضاحی نقل کرده اند **حدثنا** عثمان قال حدثنا جریر عن منصور عن الشعبی عن البراء بن عازب قال خطبنا النبی صلی الله علیه وسلم یوم الاضحی بعد الصلوة گفت براء بن عازب خطبه خواند پیغمبر خدا روز عید اضحی بعد از نماز فقال من صلی صلوتنا ونسک نسکنا فقد اصاب النسک کسی که نماز کرد

نیز دور تر است وزنانیکه استحاضه آنها در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم معلوم شده از امهات المومنین ام سلمه وزینب بنت جحش وسوده بنت زمعه واز صحابیات زینب بنت ام سلمه وحمنه وام حبیبه خواهران جحش واسماء خواهر میمونه وفاطمه بنت ابی حبیش وسهله بنت سهل واسماء بنت مرثد وبادنه بنت غیلان است

باب هل تصلی المراة فی ثوب حاضت فیه آیا نماز گذارد زن در جامه که حیض کرده است در آن

حدثنا ابو نعیم قال حدثنا ابراهیم بن نافع مخزومی از ثقات شیوخ مکه عن ابن ابی نجیح بفتح نون عبد الله بن یسار عن مجاهد مفسر مکی قال قالت عائشة سماع مجاهد از عائشه واقع شده است تصریح بدان از بخاری در غیر این اسناد وثابت کرده است آنرا علی ابن مدینی ووی مقدم است بر کسی که نفی سماع کرده ما کان لاحدانا الا ثوب واحد تحیض فیه نبود یکی از ما زنان پیغمبر را مگر یک جامه که حیض میکرد در ان مخصوص بحال ابتدا است

نماز مارا و عبادت کرد مانند عبادت ما مراد اضحیہ است یعنی ذبح کرد بعد از نماز عید پس بتحقیق رسید نسک را و دا شد از وی و من نسک قبل الصلوٰۃ فانہ قبل الصلوٰۃ ولا نسک لہ و کسی کہ ذبح کرد پیش از نماز بتحقیق آن پیش از نماز است این شرط و جزا در لفظ متحد است مثل آنست کہ در حدیث انما الاعمال بالنیات فہجرتہ الی ما ہاجر الیہ واقع مراد از جزا لازم معنی است یعنی در حساب اضحیہ نیست ولا نسک لہ توضیح در بیان آن میکند فقال ابو بردۃ بن نیار خال البراء پس گفت ابو بردہ بن نیار خالوی براء بن عازب است نیار بکسر نون است و خفت یا مثناۃ تحتیہ بعد از الف را است یا رسول اللہ فانی نسکت شاتی قبل الصلوٰۃ ای رسول خدا من ذبح کردم بز خود را پیش از نماز وعرفت ان الیوم یوم اکل و شرب و دانستم کہ امروز روز خوردن و نوشیدن است یعنی دانستم کہ ذبح کردن برای ہمین است و ندانستم کہ درین امر تعبدی ہم ہست و این تعبد بعد از نماز است واحببت ان یکون شاتی اول شاۃ تذبح فی بیتی و دوست داشتم کہ باشد بز من نخستین بزی کہ ذبح کردہ شود در خانہ من تا میل و لذت تمام خورد و ندہ مردم فذبحت شاتی وتغدیت قبل ان اٰتی الصلوٰۃ پس ذبح کردم بز خود را و خوردم پیش از آنکہ بیایم نماز را قال شاتک شاۃ لحم فرمود بز تو بز گوشت است یعنی از وی گوشت حاصل است نہ ثواب و قرب الٰہی قال یا رسول اللہ فان عندنا عناقا لنا جذعۃ ھی احب الی من شاتین گفت ای پیغمبر خدا بتحقیق نزد ما مادہ بزی است کہ ما راست و یکسالہ است کلمہ لنا و جذعۃ ہر دو صفت عناق است کہ آن دوست تر است نزد من از دو بز از جہت فربہی و پاکی گوشت و زیادتی قیمت افتجزی عنی قال نعم ولن تجزی عن احد بعدک آیا کافی است در قربانی از جانب من فرمود آری کافیست و کافی نیست از ہیچ کس غیر تو

باب الخروج الی المصلی بغیر منبر در بیان برآمدن بسوی صحرا برای نماز بی منبر سیوطی گفتہ مسافت در میان مسجد و این مصلی ہزار ذراع بودہ است حدثنا سعید بن ابی مریم قال حدثنا محمد بن جعفر قال اخبرنی زید بن اسلم عن عیاض بن عبد اللہ بن ابی سرح عن ابی سعید الخدری قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی گفت ابو سعید خدری بود پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق بر روے بیرون می آمد روز فطر و عید اضحی بسوی مصلے نزد حنفیہ برآمدن بمصلے بہتر است از نماز در مسجد از آنکہ آن حضرت تا بود مواظبت داشت بر آن باوجود فضیلت مسجد خود و شافعیہ بر آنند کہ در مسجد حرام و بیت المقدس افضل است از صحرا اگر مسجد تنگی کند بصحرا برآید و در مسجد خلیفہ بگذارد کہ ضعفا کہ در صحرا نتوانند رسید نماز گذارد و آنکہ در بعضی دیار ما متعارف شدہ کہ در ہمہ مساجد جامعہ نماز عید میکنند آنرا سندی نیست مگر قیاس بر جمعہ کنند و آن نیز خالی از کراہیت نیست فاول شی یبدأ بہ الصلوٰۃ پس نخست چیزی کہ ابتدا میکرد بوی نماز است ثم ینصرف فیقوم مقابل الناس والناس جلوس علی صفوفھم پستر بر میگشت از نماز و می استاد روی بر روی مردم و حال آنکہ مردم نشستہ بودند بر صفہای خود فیعظھم ویوصیھم ویامرھم پس پند میکرد و وصیت میفرمود احکام دین را فان کان یرید ان یقطع بعثا قطعہ پس اگر میخواست کہ جدا کند لشکری برای غزا جدا میکرد او یامر بشیء امر بہ یا خواستی کہ امر کند بچیزی میفرمود بآن چیز ثم ینصرف پستر بر میگشت از خطبہ قال ابو سعید فلم یزل الناس علی ذلک گفت ابو سعید ہمیشہ بودند مردم برین سنت حتی خرجت مع مروان وھو امیر المدینۃ فی اضحی او فطر تا آنکہ بیرون آمدم برای نماز عید با مروان حال آنکہ او امیر مدینہ بود از جانب معاویہ فلما اتینا المصلی اذا منبر بناہ کثیر بن الصلت پس وقتی کہ آمدیم مصلی را ناگاہ منبری دیدیم کہ بنا کردہ بود او را کثیر بن صلت کہ از کبار تابعین است فاذا مروان یرید ان یرتقیہ قبل ان یصلی پس ناگاہ مروان میخواہد اینکہ برآید منبر را و خطبہ خواند پیش از نماز گذاردن فجبذت بثوبہ فجبذنی فارتفع فخطب قبل الصلوٰۃ پس کشیدم جامہ او را کہ پیش از نماز خطبہ نخواند پس کشید مرا و بر رفت منبر را پس خطبہ خواند پیش از نماز فقلت لہ غیرتم واللہ پس گفتم مروان را تغیر کردید شما طریقہ پیغمبر خدا

باب نیز ظاہر است باب الطیب للمرأۃ عند غسلھا من المحیض استعمال خوشبو مر زن را نزد غسل وی از حیض حدثنا عبد اللہ بن عبد الوہاب حجبی قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب سختیانی عن حفصۃ بنت سیرین عن ام عطیۃ قالت کنا ننھی ان نحد علی میت فوق ثلث گفت ام عطیہ بودیم ما زنان کہ منع کردہ می شدیم از اینکہ ترک زینت کنیم بر مردہ زیادہ از سہ روز الا علی زوج اربعۃ اشھر و عشرا مگر بر شوہر چہار ماہ و دہ روز ولا نکتحل و نہی کردہ میشدیم کہ سرمہ نکنیم ہنگام سوگ ولا نتطیب و خوشبو نمالیم ولا نلبس ثوبا مصبوغا و نپوشیم جامہ رنگین الا ثوب عصب مگر جامہ عصب بفتح و سکون صاد و ہر دو مہملہ برد یمانی کہ ریسمان آنرا رنگ کردہ میبافند وقد رخص لنا عند الطھر اذا اغتسلت احدانا من حیضھا و تحقیق رخصت دادہ شد ما را نزد پاک شدن وقتیکہ غسل کند یکی از ما از حیض خود فی نبذۃ من کست اظفار در بارۂ از قسط اظفار چنین است درین روایت بی واو عطف ہمزہ در اول بلفظ جمع نوعی از طیب است بشکل ناخنہای انسان کہ در تازی اظفار الطیب و در ہندی نکھہ گویند و کست و قسط بضم اول ہر دو لغت است یعنی نوعی از طیب و در روایۃ مسلم باثبات او برای تخییر میان ہر دو اسم آمدہ شارح این متن گفتہ صواب ظفار بی ہمزہ است کہ شہریست بساحل یمن قسط ہندی در آنجا می برند و میفروشند و این رخصت در تجرید برای دفع بوی بد بود بجہۃ تہیۂ نماز وکنا ننھی عن اتباع الجنائز و بودیم کہ منع کردہ میشدیم از پیروی جنازہا کہ ہمراہ ان مسنون است و در تحاشی بیاید رواہ ہشام بن حسان ابو عبد اللہ بصری فردوسی بضم قاف و دال مہملہ سنہ یکصد و چہل و نہ عن حفصۃ عن ام عطیۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تعلیق است بقصد اظہار در نوعیت حدیث واللہ اعلم

باب دلک المرأۃ نفسھا اذا تطھرت من المحیض مالیدن زن بدن خود را وقتی کہ پاک شود از حیض وکیف تغتسل و چگونہ غسل

اسماء الرجال

پیغمبر خدا را بسوگند خدا فقال یا سعید قد ذهب ما تعلم پس گفت ای ابا سعید تحقیق رفت چیزی را که میدانی فقلت ما اعلم والله خیر مما لا اعلم پس گفتم که میدانم بخدا بهتر است از آنچه نمیدانم فقال ان الناس لم یکونوا یجلسون لنا بعد الصلوة پس گفت مروان تحقیق مردم نیستند که بنشینند برای ما بعد از نماز فجعلتها قبل الصلوة پس گردانیدم خطبه را پیش از نماز

باب

المشی والرکوب الی العید والصلوة قبل الخطبة بغیر اذان ولا اقامة در بیان پیاده رفتن و سوار رفتن نماز عید و بیان نماز گذاردن پیش از خطبه و بیان آنکه این نماز بی اذان و اقامت است **حدثنا** ابراهیم بن المنذر الحزامی قال حدثنا انس بن عیاض عن عبید الله عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی فی الفطر والاضحی ثم یخطب بعد الصلوة تحقیق رسول خدا صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد در روز عید فطر و عید اضحی پس خطبه میخواند بعد از نماز **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام ان ابن جریج اخبرهم قال اخبرنی عطاء عن جابر بن عبد الله قال سمعته یقول ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج یوم الفطر فبدأ بالصلوة قبل الخطبة برآمد آنحضرت روز عید فطر پس ابتدا کرد بنماز پیش از خطبه قال واخبرنی عطاء ان ابن عباس ارسل الی ابن الزبیر فی اول ما بویع له گفت ابن جریج و خبر داد مرا عطا که ابن عباس فرستاد بسوی عبد الله ابن زبیر در اول حالی که بیعت کرده شد مر او را انه لم یکن یؤذن بالصلوة یوم الفطر وانما الخطبة بعد الصلوة تحقیق شان اینست نبود که اذان گفته شود بنماز روز عید فطر و نیست خطبه مگر بعد از نماز واخبرنی عطاء عن ابن عباس وجابر بن عبد الله قالا لم یکن یؤذن یوم الفطر ولا یوم الاضحی ابن جریج گوید و خبر داد مرا عطا از ابن عباس و جابر که گفتند نبود که اذان گفته شود بنماز روز عید فطر و نه روز عید اضحی وعن جابر بن عبد الله قال سمعته یقول ان النبی صلی الله علیه وسلم قام فبدأ بالصلوة ثم خطب الناس بعد و عطا روایت کرده از جابر گفت شنیدم جابر را که می گفت پیغمبر خدا ایستاد در روز عید پس ابتدا کرد بنماز پس خطبه خواند مردم را بعد از نماز فلما فرغ نبی الله صلی الله علیه وسلم نزل فاتی النساء فذکرهن وهو یتوکأ علی ید بلال پس وقتی که فارغ شد از خطبه پیغمبر خدا فرود آمد از منبر بلند که ایستاده بود پس آمد صف زنان را پس یاد داد ایشان را از احوال بهشت و اهوال دوزخ و حال آنکه آن حضرت تکیه کرده بود بر دست بلال وبلال باسط ثوبه یلقی فیه النساء صدقة و بلال فراخ کرده بود جامه خود را در حالی که می انداختند در جامه او زنان صدقه را قلت لعطاء اتری حقا علی الامام الآن ان یاتی النساء فیذکرهن حین یفرغ ابن جریج گوید گفتم مر عطا را آیا می بینی حقی بر امام الآن باینکه آید زنان را پس تذکیر کند ایشان را هنگامی که فارغ شود از خطبه قال ان ذلک لحق علیهم وما لهم ان لا یفعلوا گفت عطا تحقیق این تذکیر ثابت است بر ایشان و نیست عذری مر ایشان را که نکنند

باب

الخطبة بعد العید بیان خطبه بعد از نماز عید **حدثنا** ابو عاصم قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی الحسن بن مسلم عن طاؤس عن ابن عباس قال شهدت العید مع رسول الله صلی الله علیه وسلم وابی بکر وعمر وعثمان فکلهم کانوا یصلون قبل الخطبة گفت ابن عباس حاضر شدم عید را با رسول خدا و با ابی بکر و عمر و عثمان پس همه ایشان بودند که نماز عید میکردند پیش از خطبه **حدثنا** یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنا عبید الله عن نافع عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم وابو بکر وعمر یصلون العیدین قبل الخطبة گفت ابن عمر بود رسول خدا و ابو بکر و عمر که نماز هر دو عید میکردند پیش از خطبه **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن عدی بن ثابت عن سعید بن جبیر عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی یوم الفطر رکعتین لم یصل قبلها ولا بعدها مرویست از ابن عباس که پیغمبر خدا گذارد در روز عید فطر دو رکعت که گذارده بود پیش از آن و نه بعد از آن و حکم این نماز خواهد آمد ثم اتی النساء ومعه بلال فامرهن بالصدقة پس آمد آنحضرت صف زنان را و بلال همراه بود پس امر فرمود ایشان را بصدقه فجعلن یلقین تلقی المرأة خرصها

الجزء الثانی تیسیر شیخ الاسلام | کتاب الحیض

ترجمه بحدیث و شارحان چیزها گویند **حدثنا** یحیی بن موسی بلخی چنانچه جزم کرده بدان ابن سکن در روایة وی از فربری و وفاتش سنه دو و بیست و جیل با ابن جعفر بیکندی چنانچه بیهقی گفته قال حدثنا ابن عیینة عن منصور بن صفیة بنت شیبة بن عثمان بن ابی طلحه عبدری و نام پدرش عبد الرحمان بن طلحه بن حارث بن طلحه بن ابی طلحه عبدری است عن امه و این مادرش از صحابیات است عن عائشة رض ان امرأة سالت النبی تحقیق زنی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم عن غسلها من المحیض از غسل خود از حیض فامرها کیف تغتسل پس فرمود آن زن را چگونه غسل کند یعنی ارشاد کرد کیفیت غسل را و ظاهر در اینجا من حیث المعنی واز روایت باب آینده تقدم کیف تغتسل بر فامرها است کما لا یخفی قال خذی فرصة من مسک فتطهری بها فرمود بگیر پارچه مشک پس پاک کن بدان چون حقیقت اغتسال معلوم هر یکی است وسوال از قدر زائد بود که در طهارت مخصوص بحیض باشد بیان فرمود آن را و در بعضی روایات بفتح هم است بمعنی جرم و بعضی ترجیح دهند آن را نظر بگران قیمتی مشک و فقر آن زنان ولیکن این استبعاد مجرد است ترجیح داده کسر را نووی و بسیاری از علما و تحقیق معلوم شده کثرت استعمال طیب از شان اهل حجاز هست و بعض این خود حال از باب سابق بوضوح پیوست قالت کیف اتطهر بها گفت آن زن چه قسم پاک کنم بدان پارچه قال تطهری بها باز فرمود پاک و صاف کن بدان قالت کیف اتطهر بها باز گفت آن زن همین سوال قال فرمود دیگر بار لا سبب از خفا این امر ظاهر که محتاج بفکر نباشد سبحان الله پاکست خدا از اینکه نسبت کرده شود بسوی نقصانی تطهری پاک کن یعنی مقصود از این پارچه نظافت و زوال...

وسخابها پس گشتند زنان که می انداختندی انداختن زنی گوشوارهٔ خود را وعقد گلوی خود را خرص بضم خاء معجمه وسکون راء وصاد مهملة حلقهٔ خوروی که بگوش آویزند سخاب بکسر سین مهمله وخاء معجمه بعد از الف باء موحده است رشته که در وی مهره انداز ند مولف گفته است یعنی قلاده که از مشک وقرنفل کنند ودر وی جوهری نباشد **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا زبید قال سمعت الشعبی عن البراء بن عازب قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اول ما نبدأ فی یومنا هذا ان نصلی ثم نرجع فرمود اول چیزی که ابتدا کنیم درین روز خود انیست که نماز گزاریم بعد از آن رجوع کنیم بمنزل پس ذبح قربانی کنیم فمن فعل ذلک فقد اصاب سنتنا پس کسی که کرد این را بتحقیق رسید سنت وطریقه ما را ومن نحر قبل الصلوة فانما هو لحم قدمه لاهله لیس من النسک فی شیء وکسی که ذبح کرد پیش از نماز پس نیست آن ذبح مگر گوشتی که پیش آورده است مر اهل وعیال خود را نیست از جملهٔ عبادت این روز در حالی از احوال فقال رجل من الانصار یقال له ابو بردة بن نیار یا رسول الله ذبحت وگفت مردی از انصار که گفته می شد او را ابو برده بن نیار ای رسول خدا من ذبح کردم پیش از نماز وعندی جذعة خیر من مسنة قال اجعله مکانه وگفت نزد من ماده بزی است یکساله که بهتر است از بز دو ساله فرمود بگردان همین جذعه بدل آنچه گذشته ولن توفی او تجزی عن احد بعدک ونیست کافی از هیچ یکی بغیر تو او تجزی شک راوی است توفی بفتح تاء وواو وتشدید فاء وتجزی بفتح تاء وسکون جیم وکسر زای **باب** ما یکره من حمل السلاح فی العید والحرم بیان چیزی که مکروه است از برداشتن سلاح از شمشیر ونیزه وخنجر اندر روی تکبر وشان روز عید ومسجد حرم وزمین حرم بی آنکه محافظت کند در وقت برداشتن وبر آوردن از خود که آزاری رسد بمردم خصوص در هجوم ودر راههای تنگ وقال الحسن نهوا ان یحملوا السلاح یوم العید الا ان یخافوا عدوا وگفته است حسن بصری که منع کرده شده اند مردم این را که بردارند سلاح را روز عید مگر آنکه بترسند دشمن را پس مباح است درین وقت از جهت ضرورت وروایت کرده ابن ماجه بسندی که ضعیف دارد از ابن عباس که ممنوع است پوشیدن سلاح در بلاد اسلام مگر آنکه بحضور دشمن باشند **حدثنا** زکریا بن یحیی ابو السکین قال حدثنا المحاربی قال حدثنا محمد بن سوقة عن سعید بن جبیر قال کنت مع ابن عمر حین اصابه سنان الرمح فی اخمص قدمه گفت سعید بودم من با ابن عمر هنگامی که رسید او را پیکان نیزه در کف پای اخمص بسکون خاء معجمه وفتح میم وصاد مهمله بلندی کف پای که در راه رفتن بزمین نمیرسد فلزقت قدمه بالرکاب پس پیوسته وبند شد پای او برکاب فنزلت فنزعتها وذلک بمنی پس فرود آمدم از مرکب خود پس کشیدم آن را وانیواقعه بمنا در زمان استیلای حجاج بود وضمیر نزعتها راجع بسنان است باعتبار آنکه سلاح است ولفظ سلاح مونث است ویا باعتبار حدیدا است وراجع بقدم هم داشته اند چه میتوان گفت که پای از سنان کشیدم چنانکه میگویند موزه کشیدم از پای یا آنکه پای را از موزه می کشند واین از باب قلب است فبلغ الحجاج فجاء یعوده پس رسید این واقعه بحجاج پس آمد بحالی که عیادت میکند ابن عمر را فقال الحجاج لو نعلم من اصابک پس گفت حجاج اگر بدانم کسی را که رسانده است ترا این سنان بسزا رسانم فقال ابن عمر انت اصبتنی گفت ابن عمر تو رسانده مرا قال وکیف گفت حجاج چگونه من رسانده ام قال حملت السلاح فی یوم لم یکن یحمل فیه گفت ابن عمر برداشتی تو سلاح را در روزی که نبود که برداشته شود سلاح دران روز ومردم دیگر بحکم ومتابعت تو برداشتند وادخلت السلاح فی الحرم ولم یکن السلاح یدخل فی الحرم ودر آوردی سلاح را در زمین حرم ونبود که در آورده شود سلاح در زمین حرم حاصل این کلام آنست که نسبت اصابت بحجاج بواسطه سببیت است لیکن نقل کرده زبیر بن بکار در انساب عبدالملک بحجاج نوشته بود که مخالفت ابن عمر نخواهی کرد واین معنی بران ظالم گران آمده بود پس گفت بیکی که حربه زهرناک را در قدم ابن عمر زند

چگونه غسل کنم از حیض قال خذی فرصة ممسکة فرمود بگیر پارچه مشکین را فتوضاء ثلثا پس پاک وصاف کن سه بار مراد از تنظیف است یا فرمود این را سه بار بسبب تکرار سوال چنانکه در روایت سابقه ست ثم ان النبی استحیی تحقیق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم استحیی فاعرض بوجهه شرم کرد وگردانید روی مبارک خود را وقال یا فرمود توضأی بها تردد است در زیادت لفظ بها با توضأی یا آنکه تردد در میان لفظ ثلثا ولفظ بها است فاخذتها فجذبتها عائشه گوید پس گرفتم آن زن را وکشیدم او را فاخبرتها بما یرید النبی پس آگاه کردم آن را بانچه اراده میداشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از کلام شریف خود از تتبع از خون وتنظیف **باب** امتشاط المرأة عند غسلها من المحیض شانه کردن زن موی سر را نزد غسل وی از حیض **حدثنا** موسی بن اسمعیل تبوذکی قال حدثنا ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف قال حدثنا ابن شهاب عن عروة ان عائشة قالت اهللت مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی حجة الوداع گفت عائشه احرام بستم وتلبیه کردم با آن حضرت در حج الوداع فکنت ممن تمتع ولم یسق الهدی پس بودم از آن جماعه که تمتع کردند ونفرستادند هدی را بسوی مکه هدی بفتح ها قربانی که بحرم فرستند وقول عائشه در حدیث سابق خرجنا لا نذکر الا الحج محمول بر وقت خروج است وبعد از آن تخییر شد میان فسخ حج بعمره وادامه میان بقا بر آن ودران جماعه فرقه شدند بعضی احرام عمره بسته هدی با خود فرستادند آنها را حکم شد که با عمره احرام حج نیز ببندند واز هر دو یکجا حلال شوند وبر آیند وجمعی با احرام عمره هدی نفرستادند وعمره بجا آوردند پس حکم شد که اول ازین احرام بر آیند بعد از آن احرام حج ببندند واین هر دو متمتع شدند ودیگران احرام حج ثابت ماندند وقصدی اتمام آن داشتند چنانچه در محلش مفصل معلوم شود وعائشه هنوز طواف عمره نکرده بود که عارضهٔ پیش آمد فزعمت انها حاضت پس دانست عائشه که وی حایض شد ولم تطهر حتی دخلت لیلة عرفة وپاک نشد تا آنکه آمد شب عرفه فقالت پس گفت عائشه یا رسول الله هذه لیلة یوم عرفة این شب روز عرفه است که روز حج است وانما کنت تمتعت بعمرة ونبودم من مگر متمتع بعمره واحرام برای آن بسته بودم فقال لها رسول الله پس گفت مر عائشه را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم انقضی راسک وامتشطی وامسکی عن عمرتک بکشا موی خود را وشانه کن وباز دار از عمره خود ففعلت عائشه گوید پس کردم آنچه فرمود مرا فلما قضیت الحج پس هرگاه ادا کردم حج را در وقت وی

وروی رضی الله عنه بیان بیماری در گذشته است و در روایتی آنست که چون ابن عمر انکار کرد بر حجاج که منجنیق بر کعبه نهاد و عبد الله بن زبیر را کشت آن ظالم یکی از اہل شام گفت که شمشیری زد بر ابن عمر روز دیگر حجاج بعیادت آمد ابن عمر گفت مرا میکشی و بعیادت می آئی بس است خدا حکم میان من و تو

حدثنا احمد بن یعقوب قال حدثنی اسحق بن سعید بن عمرو بن سعید بن العاص عن ابیه قال دخل الحجاج علی ابن عمر وانا عنده گفت پدر اسحق که سعید بن عمر است درآمد حجاج بر ابن عمر و حال آنکه من نزد ابن عمر بودم فقال کیف هو قال صالح پس گفت حجاج چگونه است زخم تو گفت صالح است فساد ندارد فقال من اصابک قال اصابنی من امر بحمل السلاح فی یوم لا یحل فیه حمله یعنی الحجاج پس گفت حجاج که رسانده است ترا این زخم گفت رسانده است مرا کسی که فرموده است بر داشتن سلاح در روزی که حلال نیست در آن روز برداشتن آن میخواهد حجاج را که وی امر کرده بود بر مردم که سلاح بردارند **باب** التبکیر للعید در بیان مبادرت و سرعت کردن برای خروج نماز عید بتکبیر بتقدیم با بر موحده بر کاف است و در روایت بعضی تکبیر بعکس است گفته که از تحریفات رواتست

وقال عبد الله بن بسر ان کنا فرغنا فی هذه الساعة وذلک حین التسبیح گفت عبد الله بن بسر بتحقیق شان اینست که بودیم که فارغ می شدیم درین ساعت و آن وقت فراغ صلوة ضحی است سبحه نماز نفل را گویند و این نقل را ضحی میخوانند وقت نماز عید از ارتفاع آفتاب یک نیزه تا وقت زوال است نزد حنفیه و مالکیه و حنابله **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن زبید عن الشعبی عن البراء بن عازب قال خطبنا النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر فقال ان اول ما نبدأ به فی یومنا هذا ان نصلی ثم نرجع فننحر فمن فعل ذلک فقد اصاب سنتنا ومن ذبح قبل ان یصلی فانما هو لحم عجله لاهله لیس من النسک فی شیء فقام خالی ابو بردة بن نیار فقال یا رسول الله انی ذبحت قبل ان اصلی وعندی جذعة خیر من مسنة قال اجعلها مکانها او قال اذبحها ولن تجزی جذعة عن احد بعدک ترجمه این حدیث مکرر گذشته **باب** فضل العمل فی ایام التشریق بیان زیادتی ثواب عمل در ایام تشریق که آن چهار روز است روز عید و سه روز دیگر تشریق در اصل لغت بمعنی خشک کردن گوشت است و چون درین ایام گوشتهای قربانی را خشک میکنند این ایام را باین نام خوانند وقال ابن عباس واذکروا الله فی ایام معلومات ایام العشر وگفت ابن عباس در تفسیر ایام معلومات که در قوله تعالی واذکروا الله فی ایام معلومات واقع شده مراد ده روز ذی الحجه است والایام المعدودات ایام التشریق و در سوره بقره که معدودات واقع شده تفسیر کرده با ایام تشریق پوشیده نماند که لفظ معلومات در سوره حج اینچنین هست ویذکروا اسم الله فی ایام معلومات و در سوره بقره واذکروا الله فی ایام معدودات و آنچه در کتاب نقل کرده شد روایت کریمه است و ابو ذر از حموی و مستملی روایت کرده ویذکروا الله فی ایام معدودات بدال و نیز ابو ذر از کشمیهنی آورده چنانکه در فتح الباری است ویذکروا الله فی ایام معلومات بلام نسبت کرده این را بسوره بقره کذا فی القسطلانی بهر حال در جمیع این روایتها از راویان خبطی و سهوی واقع شده و متلو در قرآن آنست که ما اول نقل کردیم وکان ابن عمر وابو هریرة یخرجان الی السوق فی ایام العشر یکبران ویکبر الناس بتکبیرهما و بودند ابن عمر و ابو هریره که بیرون می آمدند بسوی بازار در ده روز نخستین ذی الحجه در حالی که تکبیر میگفتند و مردم تکبیر میگفتند موافق تکبیر ایشان این روایت هیچ تائید ترجمه نمیکند مؤلف بادنی ملابسه که تکبیر ایامی است که مناسبت با ایام تشریق دارد آورده وکبر محمد بن علی خلف النافلة و تکبیر گفته است محمد ابن علی پس نماز نفل نیز در ایام تشریق **حدثنا** محمد بن عرعرة قال حدثنا شعبة عن سلیمان عن مسلم البطین عن سعید بن جبیر عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما العمل فی ایام افضل منها فی هذه فرمود نیست عملی در ایام بهتر از عمل که درین ایام عشره ذی الحجه است ضمیر منها راجع بعمل باعتبار آنکه عبارت از قربت است قالوا ولا الجهاد فی سبیل الله قال ولا الجهاد

که هرگاه که امتشاط در غسل احرام مشروع باشد در غسل حیض که واجب است بطریق اولی و لیکن مخفی نماند که امر بغسل که مخصوص بعایشه شده اهتمام بیان بدلالت ناظر بحالت حیض است و انما دمولف این حدیث درین دو باب نیز اشارت باین معنی است والله اعلم

باب نقض المرأة شعرها عند غسل المحیض کشودن زن موی سر خود را نزد غسل حیض مذهب جمهور عدم وجوب است بحدیث ام سلمه که گفت یا رسول الله من زنی ام که می بندم موی سر خود را آیا کشایم آن را برای غسل جنابت و بروایتی برای حیض و جنابت فرمود نه و حمل کنند حدیث باب را بر استحباب بالشرط عدم وصول آب بدان فی نقض و بعضی از تابعین بوجوب رفته در حایض نه در جنب و این قول امام احمد است لیکن جمعی از اتباع وی ترجیح دهند استحباب را **حدثنا** عبید بن اسمعیل ابو محمد هباری بفتح ها و شدت موحده و رای مهمله کوفی سنه دو و بیست و پنجاه قال حدثنا ابو اسامة حماد بن اسامه هاشمی کوفی عن هشام عن ابیه عن عائشة قالت خرجنا موافین لهلال ذی الحجة گفت عائشه برآمدیم ما برای حج بحالی که متقارب و آینده بودیم هلال ماه ذی حجه را چه ثبوت پیوسته که خروج آنحضرت از مدینه وقتیکه پنج شب باقی بود از ماه ذی قعده و دخول بمکه وقتیکه چهار یا پنج شب گذشته بود از ذی حجه موافات مصدر وافاه ای اتاه وقال رسول الله ... وفرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم من احب ان یهل بعمرة فلیهلل کسیکه دوست دارد که احرام بندد بعمره پس گو که احرام بندد و بدان فسخ کند احرام حج را و منع نماند عمره را در حیض ان فانی لو لا انی اهدیت لاهللت بعمرة پس تحقیق من اگر نمی بود که هدی فرستاده ام بسوی مکه هر آینه احرام می بستم بعمره و بیرون می آمدم از احرام حج تسلی است مر اصحاب را تا از مخالفت خاطر اندیشه نکنند فاهل بعضهم بعمرة پس احرام بستند بعضی بعمره واهل بعضهم بحج و تلبیه گفتند بعضی بحج و بر احرام سابق باقی ماندند وکنت انا ممن اهل بعمرة عایشه گوید و بودم من از آنان جماعه که احرام بسته بودند بعمره و بعضی بعد فسخ احرام حج که وقت برآمدن از مدینه بخاطر داشتند فادرکنی یوم عرفة وانا حائض پس دریافت مرا روز عرفه بحالی که حایض بودم فشکوت الی النبی پس شکوه کردم ازین حال بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فقال دعی عمرتک وانقضی راسک وامتشطی واهلی بحج پس فرمود ترک کن عمره خود را

الا رجل خرج يخاطر بنفسه وماله فلم يرجع بشئ گفتند حاضران نيست جهاد در راه خدا بهتر ازين فرمود ونيست جهاد مگر جهاد مردى
كه بيرون آمد در حالى كه ارتكاب مخاطره ميكند بنفس خود ومال خود و رجوع نكرد به هيچ چيزى از نفس ومال يعنى نفس ومال را در راه خدا درباخت
وبشرف شهادت رسيد **باب** التكبير ايام منى واذا غدا الى عرفة در بيان تكبير گفتن در ايام منى كه روز عيد وسه روز ديگر بعد از وست
وبيان تكبير وقتى كه رفت بعرفات كه نهم ذى حجه است وكان عمر يكبر فى قبته بمنى فيسمعه اهل المسجد فيكبرون ويكبر
اهل الاسواق حتى ترتج منى تكبيرا وبود عمر رضى الله عنه تكبير ميگفت در قبه كه بمنى داشت پس ميشنيدند تكبير او را اهل مسجد پس تكبير ميگفتند
اهل بازارها تا آنكه در لرزه مى آمد منا از جهت تكبير وكان ابن عمر يكبر بمنى تلك الايام وخلف الصلوة وبود ابن عمر كه تكبير ميگفت
بمنا دران ايام تشريق وتكبير ميگفت عقب نمازها وعلى فرشه وفى فسطاطه ومجلسه وممشاه تلك الايام جميعا وتكبير ميگفت
بر فرشها ودر خيمه ودر نشستن وراه رفتن دران روزها همه روزها وكانت ميمونة تكبر يوم النحر وبود ميمونه كه تكبير ميگفت
روزى كه نحر ميكنند شتر را وكان النساء يكبرن خلف ابان بن عثمان وعمر بن عبد العزيز ليالى التشريق مع الرجال
فى المسجد وبودند زنان كه تكبير ميگفتند پس ابان بن عثمان بن عفان رضى الله عنهما كه در زمان عبد الملك امير مدينه بود وپس امير المومنين
عمر بن عبد العزيز شبهاى تشريق با مردان در مسجد اين همه آثار دلالت دارد بر تكبير دران ايام **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا مالك بن
انس قال حدثنى محمد بن ابى بكر الثقفى قال سالت انسا ونحن غاديان من منى الى عرفات عن التلبية
گفت محمد ابن ابى بكر ثقفى پرسيدم انس را وحال آنكه من وانس ميرفتيم از منى بسوى عرفات پرسيدم از تلبيه كيف كنتم تصنعون
مع النبى صلى الله عليه وسلم قال كان يلبى الملبى لا ينكر عليه ويكبر المكبر فلا ينكر عليه چگونه بوديد كه ميكرديد با پيغمبر
خدا رحمت كناد خدا بروى گفت بود كه تلبيه ميكرد تلبيه كننده در حالى كه انكار كرده نمى شد بروى وتكبير ميگفت تكبير گوينده در حالى كه انكار كرده
نمى شد بروى يعنى گاه تكبير ميگفتند بجاى تلبيه وگاه تلبيه ميكردند وهر دو روا ميداشتند وترك تلبيه مطلق روا نيست مگر وقت رمى جمره عقبه واين
مذهب ابو حنيفه وشافعى رحمهما الله **حدثنا** محمد قال حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابى عن عاصم عن حفصة عن
ام عطية قالت كنا نؤمر ان نخرج يوم العيد حتى تخرج البكر من خدرها گفت ام عطيه بوديم كه امر كرده مى شديم
اين را كه برآييم روز عيد تا آنكه مى برآيد دختر از پرده خود وحتى تخرج الحيض فيكن خلف الناس وتا آنكه مى برآمدند حايضان
پس جا ميگرفتند عقب مردم حيض بضم حاء مهمله وتشديد مثناة تحتيه جمع حايض است فيكبرن بتكبيرهم ويدعون بدعائهم پس تكبير
ميگفتند زنان موافق تكبير مردان ودعا ميكردند بدعاى مردان يرجون بركة ذلك اليوم وطهرته اميد ميداشتند بركت آن روز را وپاكى
از گناهان كه دران روز متوقع است طهرت بضم مهمله وسكون ها وفتح راء بمعنى تطهير است **باب** الصلوة الى الحربة يوم العيد
در بيان نماز بسوى نيزه خورد كه بجاى ستره باشد روز عيد ويوم العيد در اكثر روايات كتاب نيست **حدثنا** محمد بن بشار قال
حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا عبيد الله عن نافع عن ابن عمر ان النبى صلى الله عليه وسلم كان تركز له الحربة
قدامه يوم الفطر والنحر ثم يصلى بود آنحضرت كه خلانده مى شد مر او را حربه پيش او تا ستره باشد روز عيد فطر وعيد نحر پس نماز
ميكرد بسوى آن **باب** حمل العنزة او الحربة بين يدى الامام يوم العيد در جواز برداشتن نيزه خوردى يا حربه پيش امام
روز عيد عنزه كوتاه تر از رمح است كه در طرف اسفل او پاره سنان آهن باشد **حدثنا** ابراهيم بن المنذر الحزامى قال حدثنا
الوليد قال حدثنا ابو عمرو الاوزاعى قال حدثنى نافع عن ابن عمر قال كان النبى صلى الله عليه وسلم يغدو الى المصلى والعنزة
بين يديه تحمل وتنصب بالمصلى بين يديه فيصلى اليها بود آنحضرت كه روزانه ميرفت بسوى عيدگاه وحال آنكه عنزه

بمره وچون ميسر نشد اتمام آن باز رجوع كرد بحج چنانكه گفته اند
وتحقيق حال در محلش مذكور شود **باب** قول الله عز وجل
مخلقة وغير مخلقة هر دو صفت مضغه اند در قرآن
ومراد از مخلقة ظاهرا آنچه تمام شده خلقت او بعظم ولحم
ودميدن روح وما لا يبان بدليل مخلقة المضغة
عظاما الآية وغير مخلقة آنچه هنوز با تمام آفرينش پيرايه نيافته
وباين اشارت ميكند لفظ حديث چه نوشتن اين امور
در بطن مادر وقت تمام خلقت است وغرض از ايراد
اين ترجمه در كتاب الحيض چنانكه گفته اند تنبيه است
بر آنكه خون كه ظاهر شود حامله را از مخرج معتاد حيض نيست
زيراكه رحم مشغول است در پرورش باتمام ترتيب جنين بخون
حيض وآنچه نمودار شود گاهى زيادت غذاى جنين وفضله
اوست يا ناشى از علت است وبسيارى از آثار
واخبار كه در آن ظهور حيض مقابل آمده ظهور حمل را وبخوان
شاهد برين مدعا ودر رويست از على مرتضى رضى الله عنه
كه خداى تعالى رفع كرده حيض را از حامل وگردانيده است
خون را رزق ولد از آنچه ميرسد از رحم روايه كرده آن را
ابو حفص وابن شاهين ونحو آن از ابن عباس نيز آمده
رواه ابن شاهين ايضا وهمين است مذهب علماء ما
واحمد بن حنبل واوزاعى وثورى وبسيارى از مشاهير
تابعين واهل كوفه وشافعى در قول قديم ودر روايتى از مالك
ودر روايتى ديگر از وى وشافعى حايض ميشود حامله و
حال آنكه اتفاق كرده اند همه بر آنكه استبراء جاريه بحيض
است واگر حمل با حيض جمع شود استبراء ثابت
نميشود **حدثنا** مسدد قال حدثنا حماد
بن زيد بصرى عن عبيد الله بتصغير ابن ابى بكر بن
انس عن انس بن مالك عن النبى صلى الله عليه
واله وسلم قال ان الله عز وجل وكل بالرحم
ملكا يقول فرمود تحقيق خداى غالب بزرگ گماشته است
برحم زن فرشته را كه ميگويد يا رب نطفة يا رب علقة
يا رب مضغة اى پروردگار من پيدا كردى گردانيدى از آب
منى مرد نطفه وخون بسته وگوشت پاره در رحم وبواند
كه مراد دعا وطلب باشد ماده تكوين انسانى تا برزق

اسماء الرجال

پیش او بر داشته می شد و ایستاده کرده می شد بنماز گاه پس نماز میکرد بجانب آن **باب** خروج النساء والحُيَّض الى المصلى
بیان بر آمدن زنان و حایضان بسوی نماز گاه عید **حدثنا** عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب
عن محمد عن ام عطیة قالت امرنا نبینا صلی الله علیه وسلم ان نخرج العواتق ذوات الخدور گفت ام عطیه فرمود
ما را پیغمبر اینکه بر آریم دختران بلوغ رسیده پرده نشین را عواتق جمع عاتقه است بمعنی آزاد و بالغه بالغه را عاتقه گفتند از انکه آزاد
شده از خدمت مادر و پدر یا از تکلیف مادر و پدر وعن ایوب عن حفصة بنحوه و مرویست از ایوب که حفصه روایت کرد مانند حدیث
مذکور و زاد فی حدیث حفصة قال او قالت العواتق وذوات الخدور و زیاده کرده ایوب در حدیث شک کرده گفت
یا گفته حفصه عواتق و ذوات بزیادتی واو عطف بر فرات و یعتزلن الحُيَّض المصلى و گوشه میگرفتند حایضان جای نماز را
تعتزلن الحیض از باب اکلونی البراغیث است که جمع کرده شده در میان فاعل مضمر و مظهر **باب** خروج الصبیان الى المصلى
در بیان بر آمدن خورد سالان بسوی نماز گاه عید **حدثنا** عمرو بن عباس قال حدثنا عبد الرحمن قال حدثنا
سفیان عن عبد الرحمن ابن عابس قال سمعت ابن عباس قال خرجت مع النبی صلی الله علیه وسلم یوم الفطر او اضحى
گفت ابن عباس بر آمدم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی روز عید فطر یا روز عید اضحی شک راویست فصلی ثم خطب ثم اتى
النساء فوعظهن وذکرهن وامرهن بالصدقة پس نماز کرد آنحضرت پیشتر خطبه خواند پس از ان آمد صف زنان را پس پند کرد و یاد
داد از بهشت و دوزخ و فرمود آنها را بصدقه **باب** استقبال الامام الناس فی خطبة العید روی کردن امام مردم را در
خطبه عید وقال ابو سعید قام النبی صلی الله علیه وسلم مقابل الناس گفت ابو سعید ایستاد آنحضرت در خطبه روبروی مردم
حدثنا ابو نعیم قال حدثنا محمد بن طلحة عن زبید عن الشعبی عن البراء قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم
یوم اضحى الى البقیع گفت براء بیرون آمد پیغمبر خدا روز عید اضحی بسوی بقیع بقیع در اصل بمعنی زمین بلند است و نام مقبره مدینه است
درین وقت معلوم نیست که مقبره بقیع صورت یافته باشد مگر یک دو قبره و مقبره را بقیع غرقد میگویند و غرقد نام درختی است که در آنوقت
بود و ظاهر آنست که مصلی و در آن وقت بهمان جا بود یا راه مصلی از انجانب بود والله اعلم فصلی رکعتین ثم اقبل علینا بوجهه
پس گزارد دو رکعت پیشتر روی کرد بر ما فقال ان اول نسکنا فی یومنا هذا ان نبدأ بالصلوة ثم نرجع فننحر من فعل ذلك
فقد وافق سنتنا ومن ذبح قبل ذلك فانما هو شیء عجله لاهله لیس من النسك فی شیء فقام رجل فقال یا
رسول الله انی ذبحت وعندی جذعة خیر من مسنة فقال اذبحها ولا تفی عن احد بعدك ترجمه مکرر گذشته
است **باب** العلم بالمصلى گرفتن علم را بمصلی تا شناخته شود آن **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن سفیان
قال حدثنی عبد الرحمن بن عابس قال سمعت ابن عباس قیل له اشهدت العید مع النبی صلی الله علیه وسلم قال نعم
گفته شد ابن عباس را آیا حاضر شده تو عید را با پیغمبر خدا گفت آری ولولا مکانی من الصغر ما شهدته اگر نبودی جای من
از خوردی حاضر نمی شدم یعنی اگر خورد سال نبودم همراه آنحضرت نمیرفتم گویا این را بملاحظه آن گفته که آنحضرت درین صحبت بسوی
زنان رفته و ابن عباس همراه بود و بعضی شراح گفته اند که درین عبارت تقدیم و تاخیر است و معنی آنست که اگر منزلت و عزت من نزد
آنحضرت نبودی حاضر نمی شدم از جهت صغر حتى اتى العلم الذی عند دار کثیر ابن الصلت بر آمد آنحضرت تا آنکه آمد آنحضرت
چوبی را که بر پا بود نزد سرای کثیر بن صلت فصلی ثم خطب پس نماز کرد پس از ان خطبه خواند ثم اتى النساء ومعه بلال
فوعظهن وذکرهن وامرهن بالصدقة پیشتر آمد زنان را و با او بلال بود پس پند کرد و تذکیر فرمود و امر کرد بصدقه دادن

در شکم مادر آن مخلوق انچه سعین می فرماید ازین احوال
دو گونه است و انوشته ظاهر است که متعلق کتابت نیست
بلکه گون آن در آن وقت است نوشته می شود این امور
بر پیشانی وی و در حدیث دیگر آمده که نوشتن آن میان
دو چشم است و سر نوشت عبارت از ان است و در
روایتی آمده که در صحیفه نیز می نویسند بالجمله این نوشتن غیر نوشتن مقادیر
سابقه بر خلق سماوات و ارض است سنت الهی برین جاری شده که از
برای تاکید و تقریر سابق در امثال این وقت نیز نویسند و تفصیل کلام
در محلش مذکور شود ان شاء الله تعالی و سیاق این حدیث در روایت
طبری از ابن مسعود چنین است چون می افتد نطفه در رحم میفرستد
خدا تعالی فرشته را پس میگوید آن فرشته ای پروردگار من مخلقه است
یا غیر مخلقه اگر فرماید غیر مخلقه می اندازد آن را رحم خون کرده و اگر فرماید
مخلقه گوید آن فرشته پروردگارا چیست حال و شان این
نطفه الحدیث **باب** کیف تهل الحایض بالحج و
العمرة چگونه احرام بندد حایض بحج و عمره یعنی جایز است
که احرام بندد و اعمال ادا کند جز طواف که آن را منتظر ماند
حدثنا یحیی ابن بکیر بتصغیر قال حدثنا اللیث
بن سعد عن عقیل بتصغیر ابن خالد بن عقیل بفتح عین
ایلی عن ابن شهاب عن عروة عن عایشة قالت
خرجنا مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی حجة
الوداع فمنا من اهل بعمرة ومنا من اهل بحج بر آمدیم
ما با آنحضرت در حجة الوداع پس بعضی از ما کسی بود که احرام
بعمره بسته و بعضی از ما احرام بحج فقدمنا مكة فقال
رسول الله پس قدوم آوردیم مکه را پس فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم من احرم بعمرة ولم یهد
فلیحلل کسی که احرام بعمره بسته و هدی نفرستاده پس باید
که حلال شود و بر آید از احرام تا احرام حج در ایام آن ببندد
ومن احرم بعمرة واهدى فلا یحل حتى یحل
اول بفتح تحتیه وضم لام و ثانی بعکس نحر هدیه و کسیکه
احرام بعمره بسته و هدی فرستاده پس حلال نشود تا آنکه حلال
کند او را ذبح کردن هدی او و در روایتی یا احلال از حج که نیز
احرام آن بسته بود ومن اهل بحج فلیتم حجه و کسی که
احرام حج بسته تمام کند آن را قالت فحضت گفت
عایشه پس حایض شدم پیش از رسیدن بمکه و باز ماندم
از طواف نزد قدوم فلم ازل حایضا حتى کان یوم
عرفة پس پیوسته حایض ماندم در ان ایام تا آنکه شد روز
عرفه ولم اهلل الا بعمرة و احرام نبسته بودم مگر بعمره و آن
میسر نشد فامرنی النبی پس فرمود مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم ان انقض راسك وامتشط واهل بالحج
واترك العمرة آنکه بکشایم موی سر خود را و شانه کنم و احرام
بندم بحج و فسخ کنم عمره را ففعلت ذلك حتى قضیت

اسماء الرجال
عبد الرزاق بن همام ... اسحاق بن ابراهيم بن نصر السعدي البخاري ... الحسن بن مسلم بن يناق المكي

فرايتهن يهوين بايديهن يقذفنه في ثوب بلال پس ديدم زنانرا كه مى انداختند بدستهاى خود مى انداختند صدقه را
درجامه بلال ثم انطلق هو وبلال الى بيته پس رفت آنحضرت وبلال درخانه خود **باب موعظة الامام النساء يوم العيد**
پند كردن امام زنانرا روز عيد **حدثنا** اسحق بن ابراهيم بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جريج قال
اخبرني عطاء عن جابر بن عبد الله قال سمعته يقول قام النبي صلى الله عليه وسلم يوم الفطر گفت عطاء شنيدم
جابر را كه ميگفت استاد پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروى روز عيد فطر فصلى فبدأ بالصلوة ثم خطب پس قصد نماز كرد
پس ابتدا كرد بنماز پس تر خطبه خواند فلما فرغ نزل فاتى النساء فذكرهن وهو يتوكأ على يد بلال وبلال باسط ثوبه
تلقي فيه النساء الصدقة پس وقتى كه فارغ شد از خطبه فرود آمد از جاى بلندى كه استاده بود پس آمد زنانرا و
تذكير كرد وحال آنكه تكيه كرده بر دست بلال وبلال فراخ كرده بود جامه خود را در حالى كه مى انداختند در جامه زنان صدقه را قلت لعطاء
زكوة يوم الفطر قال لا ولكن صدقة يتصدقن حينئذ ابن جريج گويد گفتم عطا را اين صدقه زكوة روز عيد فطر بود گفت
نه وليكن صدقه بود كه تصدق ميكردند در آن وقت تلقي فتخها وتلقين مى انداختند زنان انگشترين را ومى انداختند هر قسم زيور را
تكرار تلقين براى افاده تعميم است فتخ بفتح فا وتا والخاء المعجمة در بعضى روايات فتختها بتا وحد قست بمعنى حلقها كه در انگشت پاى ميپوشند
وزنر وبعضى بمعنى مطلق خاتم است خصوصيت بانگشت پاى ندارد واين تصريح است بآنكه صدقه فطر نبوده است از انكه صدقه فطر صاع
يا نيم صاع از غله است قلت لعطاء اترى حقا على الامام ذلك ان يذكرهن قال انه لحق عليهم ومالهم
لا يفعلونه گفتم مر عطا را آيا ميدانى ثابت است بر هر امام كه تذكير كند زنانرا گفت اين امر ثابت است بر امامان وچيست مر ايشانرا وجه
كه نميكنند قال ابن جريج واخبرني الحسن بن مسلم عن طاؤس عن ابن عباس قال شهدت الفطر مع النبي صلى الله عليه وسلم
وابي بكر وعمر وعثمان يصلونها قبل الخطبة ثم يخطب بعد گفت ابن جريج بهمين اسناد كه از عطا آورده
خبر داد مرا حسن بن مسلم از طاوس از ابن عباس گفت حاضر شدم عيد فطر را با پيغمبر وابو بكر وعمر وعثمان درحالى كه نماز ميكردند پيش از خطبه
پس تر خطبه خوانده مى شد يا خطبه ميخواند هر يك از ايشان بعد از نماز خرج النبي صلى الله عليه وسلم كاني انظر اليه
حين يجلس بيده ثم اقبل يشقهم برآمد پيغمبر خدا رحمت وسلامت حق باد بروى گويا مى بينم بسوى آن حضرت هنگامى
كه مى نشاند مردم را باشارت دست خود درين كلام اظهار شوق علم ولذت نظر خود را كرده است پس تر روى كرد بمردم در رنج مى انداخت
بند كريا نيكه نشسته باشند همه صفها وازجا برخيزند حتى جاء النساء معه بلال فقال يا ايها النبي اذا جاءك المؤمنات
يبايعنك الاية تا آنكه آمد زنانرا پس خواند اين آيت كه متضمن نصيحت زنانست ثم قال حين فرغ منها ا انتن
على ذلك پس تر فرمود هنگامى كه فارغ شد از خواندن شما اى زنان آيا برين هستيد ظاهر ولكن بوده است فقالت امرأة واحدة
منهن لم يجبه غيرها نعم پس گفت يك زنى از آنها بجالى كه جواب نداد غير او آرى برهمين هستيم لا يدري الحسن من هي پيدا نشد
حسن بن مسلم كيست اين زنى كه جواب داده قال فتصدقن فرمود آنحضرت اگر برهمين هستيد پس تصدق كنيد فبسط بلال ثوبه
ثم قال هلم پس فراخ كرد بلال جامه خود را پس تر گفت بلال جمع كنيد هلم اصل لم است بمعنى جمع ميگويند لم الله شعثه يعنى جمع كند خدا پريشانى
او وهاى تنبيه است كه الف آنرا حذف كرده مجموع يك كلمه ساخته اند برابر است در وى واحد وجمع ومذكر وتانيث در لغت اهل حجاز
لكن فداء ابي وامي هر آينه پدر ومادر من فداى شما است وتقدير كلام اينست كه ابي وامي مبتدا است وفدا خبر آنست ولكن متعلق بفدا
فيلقين الفتخ والخواتيم في ثوب بلال قال عبد الرزاق الفتخ الخواتيم العظام كانت في الجاهلية گفت عبد الرزاق

بسكه طريق ضبط نموده بضم اول باسكون ثانى وفتح آن و
بفتحتين وروايت جمهور ساقط كرده تفسير كرده اند آن را باوند يا
جامه پاره وكرسف بضم كاف وسين مهمله بمعنى پنبه
فيقول لا تعجلن حتى ترين القصة البيضاء پس
ميگفت عائشه در جواب شتابى نكنيد بديدن زردى تا
آنكه به بينيد لته بچون نوره سفيد كه دران اثر زردى ونحو آن
نباشد قصه بفتح قاف وكسر نيز لغت است وتشديد صاد بمعنى
نوره وكلام محمول بر استعاره ومعنى تشبيه است وبعضى
تفسير كنند بآب سفيد كه دفع ميكند آن را رحم نزد انقطاع
حيض ومروي است از مالك كه پرسيدم زنان را از تفسير آن
پس ظاهر شد كه آن چيز نيست معلوم نزد اينها كه مى بينند
آن را نزد طهر وبرين تقدير كلام بى تجوز درست باشد
تريد بذلك الطهر من الحيضة اراده دارد عائشه
ازين كلام بيان طهر را از حيض كه حاصلش ديدن سفيدى
خالص است وهمين است مذهب امام ابو حنيفه و
مالك وشافعى وبلغ ابنة زيد بن ثابت انصارى
كاتب وحى آنحضرت ان نساء يدعون بالمصابيح
من جوف الليل ينظرن الى الطهر وخبر رسيد دختر زيد
بن ثابت را كه جمعى زنان ميطلبند چراغها را در ميانه شب
وى نگرند بسوى طهر كه حاصل شده يا نه بسوى كرسف كه نگ
آن فقالت ما كانت النساء يصنعن هذا پس گفت
دختر زيد نبودند زنان پيشين كه ميكردند اين عمل را وعابت
عليهن وعيب كرد بر اينها اين را بجهت بودن آن تكلف
بى فايده زيرا چه متميز نميشود بچراغ سفيدى خالص از
نيم رنگ **حدثنا** عبد الله بن محمد مسندي قال
حدثنا سفيان بن عيينة عن هشام عن ابيه عن
عائشة ان فاطمة بنت ابي حبيش تصغير كانت تستحاض
بدرستى كه فاطمه دختر ابى حبيش بود كه مستحاضه شده فسالت
النبي پس پرسيد از حكم آن آنحضرت را صلى الله عليه
وآله وسلم فقال ذلك عرق پس فرمود اين خون رگ
است وليست بالحيضة ونيست حيض فاذا اقبلت
الحيضة فدعي الصلوة پس چون پيش آيد ايام حيض
پس ترك كن نماز را واذا ادبرت فاغتسلي وصلي
وچون سپرى شود ايام حيض پس غسل كن براى طهارت از حيض
ونماز گذار كه حكم منع منتهى شد **باب لا تقضي الحائض**
الصلوة قضا نكند حائض نماز را ظاهر از لفظ قضا عمل بعد
مرور وقت است وبمعنى ادا نيز مستعمل است چنانچه در باب
تقضي الحائض المناسك گذشته وحديث موصول باب
با اول مناسب ترست وتعليق بثانى وتوان كه مراد در عنوان
مطلق عمل باشد شامل ادا وقضا ونفى عام باشد بهر دو
فرد لكن ظاهر از عموم نفى اينجا منع نماز روزانه وغير وقتى
است حائض را ومقصود عدم وجوب نماز است بر وى
ادا در ان وقت ونه قضا آن بعد مرور آن ايام وقال

فتح یعنی انگشتریهای کلانست که متعارف بود در ایام جاهلیت **باب** اذا لم یکن لها جلباب وقتی که نباشد مر زن را چادری کو پوشیده و بود آمد خیر بزاید علم او را بیان میکند **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ایوب عن حفصة بنت سیرین قالت کنا نمنع جوارینا ان یخرجن یوم العید گفت حفصه بودیم ما که منع میکردیم دختران خورد سال را اینکه برآیند روز عید فجاءت امرأة فنزلت قصر بنی خلف فاتیتها فحدثت ان زوج اختها غزا مع النبی صلی الله علیه وسلم ثنتی عشرة غزوة پس آمد زنی و فرود آمد خانه بنی خلف را پس آمدم آن زن را پس حدیث کرد آن زن که شوهر خواهر او غزا کرده با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی دوازده غزوه وکانت اختها معه فی ست غزوات و بود خواهر او با شوهر خود در شش غزوه قالت فکنا نقوم علی المرضی ونداوی الکلمی گفت خواهر او بودیم ما که تیمارداری میکردیم و دوا میکردیم زخمیان را فقالت یا رسول الله علی احدانا باس اذا لم یکن لها جلباب ان لا تخرج پس گفت همان خواهر ای پیغمبر خدا آیا بر یکی از ما گناهی هست وقتی که نباشد مر او را چادری اینکه بر نیاید فقال لتلبسها صاحبتها من جلبابها پس فرمود که بپوشاند او را همراه او از چادر خود یعنی از جنس چادری دیگر که داشته باشد ظاهر اینست که چادری که پوشیده است یعنی در یک چادر برآیند هر دو چنانکه این معنی صریح در حدیث آمده فلیشهدن الخیر ودعوة المؤمنین پس گو حاضر شوند مجالس خیر را چنانکه عیادت بیماران و دعوت مسلمانانست قالت حفصة فلما قدمت ام عطیة اتیتها فسألتها أسمعت فی کذا وکذا فقالت نعم بابی پس وقتی که قدوم آورده ام عطیه آمدم او را پس پرسیدم آیا شنیده تو در چنین و چنین یعنی کنایت از برآمدن زنانست در مجالس خیر گفت آری شنیده ام بابی یعنی پدر من فدای پیغمبر باد فدا یعنی بابی ست وقل ما ذکرت النبی صلی الله علیه وسلم الا قالت بابی و کم است یاد کردن او پیغمبر خدا را مگر آنکه گفتی این کلمه بابی یعنی مذکور قال لتخرج العواتق ذوات الخدور او قال العواتق وذوات الخدور شک ایوب والحیض زمود که برآیند دختران بلوغ رسیده که خداوندان پرده اند یا گفته است برآیند عواتق و زنان پرده نشین شک کرده است در عبارت ایوب و برآیند زنان حیض دار فتعتزل الحیض المصلی پس گوشه گیرند و بیک طرف نشینند زنان حیض دار از مصلی ولیشهدن الخیر ودعوة المؤمنین و گو حاضر شوند مجلسهای خیر را و دعوت مسلمانان را قالت فقلت لها الحیض قالت نعم الیس الحایض تشهد عرفات وتشهد کذا وتشهد کذا گفت پس گفتم مر ام عطیه را آیا حایضان برآیند گفت آری برآیند آیا نیست حائض حاضر میشوند عرفات را و حاضر میشوند مناسک را چنانکه مزدلفه و رمی جمار و طواف است **باب** اعتزل الحیض المصلی در بیان گوشه گرفتن زنان حائض جای نماز عید **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا ابن ابی عدی عن ابن عون عن محمد قال قالت ام عطیة امرنا ان نخرج فنخرج الحیض والعواتق وذوات الخدور گفت ام عطیه مامور شدیم ما زنان این را که برآئیم روز عید پس می برآوردیم حائضان را و دختران بالغه را و پرده نشینان را او قال ابن عون او العواتق ذوات الخدور و گفت ابن عون یا بابن عبارت یعنی شک کرده است در آنکه ذوات برادا است یا بی واو فاما الحیض فیشهدن جماعة المسلمین ودعوتهم ویعتزلن مصلاهم و مامور شدیم در باره حایضان پس حاضر می شدند جماعت مسلمانان را و دعوت ایشان را و گوشه میگرفتند جای نماز خود را **باب** النحر والذبح یوم النحر بالمصلی در بیان کشتن شتر و ذبح کردن شتر و غیر آن بمصلای عیدگاه در ترجمه بواو آورده است با آنکه در حدیث باو واقع است برای اشارت با آنکه جمع میان نحر و ذبح رواست چنانکه در احادیث دیگر آمده است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی کثیر بن فرقد عن نافع عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان ینحر او یذبح بالمصلی بتحقیق پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باد بروی بود که می کشت شتر را یا ذبح میکرد غیر شتر را روز عید بمصلا از برای فضل اعلان این سنت تا مردم همه بدانند

دیگر معلوم شده که این زن همان معاذه است و یجوز احدانا صلوتها اذا طهرت آیا قضا کند یکی از ما نماز خود را که فوت شده هنگام حیض وقتیکه پاک شود فقالت احروریة انت پس گفت عائشه آیا از قوم خارجیان هستی تو حروریة بفتح حا و ضم را اولی هر دو مهمله نسبت بحرورا شهر یست بر دو میل از کوفه که اول اجتماع خوارج در آنجا بود و اینها جماعه متشدد اند بر اخذ آنچه دلالت میکند بران قرآن و رد زیادت بر آن از حدیث و این مسئله نیز ازین قبیل است که واجب میکند بظاهر کتاب قضاء نماز زمان حیض او این خلاف اجماع است و در روایة مسلم زیادت آمده که گفت پس گفتم نه اینچنین ام و لیکن می پرسم سوالی مجرد برای طلب علم نه برای تعنت پس گفت عائشه قد کنا نحیض مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم فلا یامرنا به تحقیق بودیم ما که حیض میکردیم بجائی که با پیغمبر خدا بودیم پس امر نمی کرد ما را بقضاء این نماز او قالت فلا نفعله یا گفت عائشه پس نمیکردیم قضاء آن را شک راوی است و ثانی صریح تر است در استدلال بر عدم وجوب اما اول پس از عدم امر تحمیل که بنا بر حکم عام بقضا باشد لیکن امر بقضا از معدوم یا عدم امر بقضاء نماز از شارع در مقام حاجت بیان است وجوب و عدم وجوب را و گفته اند وجه فرق وجود مشقت در قضاء نماز است بجهة کثرت و تکرار آن در هر ماه بخلاف روزه که بعد از یکسال باز آید **باب** النوم مع الحایض وهی فی ثیابها خواب کردن با حایض و حال آنکه وی در جامهای حیض خود است **حدثنا** سعد بن حفص طلحی معروف بضخم قال حدثنا شیبان نحوی عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة بن ابی عبد الرحمان بن عوف عن زینب بنت ابی سلمة بن عبد الاسد مخزومی حدثته ان ام سلمة قالت حضت وانا مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی الخمیلة گفت ام سلمه حیض کردم بجائی که من با آنحضرت بودم در بالاپوش فانسللت فخرجت منها پس آهسته کشیدم خود را و برآمدم از آن چادر خواب فاخذت ثیاب حیضتی فلبستها پس گرفتم جامهای حیض را که مهیا داشتم برای این ایام پس پوشیدم آنرا فقال

باب کلام الامام والناس فی خطبة العید در بیان سخن کردن امام و مردم دیگر در خطبه نماز عید و اذا سئل الامام عن شیء وہو یخطب و وقتی که پرسیده شود امام از خبری و حال آنکه امام خطبه میخواند این معنی نیز داخل ترجمہ باب است حدثنا مسدد قال حدثنا ابو الاحوص قال حدثنا منصور بن المعتمر عن الشعبی عن البراء بن عازب قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم النحر بعد الصلوة گفت براء بن عازب خطبه خواند مارا پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی روز عید اضحی بعد از نماز فقال من صلی صلوتنا ونسک نسکنا فقد اصاب النسک پس فرمود کسی که نماز گذارد و نماز ما که ما کردیم و ذبح کرد چنانکه ما ذبح کردیم تحقیق خطا نکرد در ذبح را ومن نسک قبل الصلوة فتلک شاة لحم وکسی که ذبح کرد پیش از نماز پس آن شاة گوشت است ثوابی بر آن مترتب نیست فقام ابو بردة بن نیار فقال یا رسول الله والله لقد نسکت قبل ان اخرج الی الصلوة پس استاد ابو برده و گفت یا رسول الله بخدا که تحقیق ذبح کردم من پیش از آنکه برآیم بسوی نماز و عرفت ان الیوم یوم اکل وشرب فتعجلت فاکلت واطعمت اهلی وجیرانی و دانستم که امروز روز خوردن و نوشیدن است پس شتاب کردم در ذبح و خوردم گوشت و خورانیدم اہل خانه و ہمسایگان خود را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم تلک شاة لحم قال فان عندی عناق جذعة هی خیر من شاتی لحم گفت نزد من بزغاله یکساله است که آن بہتر است از روی فربہی و نفاست از دو بز گوشت فهل تجزی عنی قال نعم ولن تجزی عن احد بعدک آیا کفایت میکند از من فرمود آری و کفایت نمیکند ہیچ کسی را بعد تو حدثنا حامد بن عمر عن حماد بن زید عن ایوب عن محمد ان انس بن مالک قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی یوم النحر ثم خطب فامر من ذبح قبل الصلوة ان یعید ذبحه آنحضرت نماز کرد در روز عید اضحی پس تر خطبه خواند و فرمود کسی که ذبح کرده است پیش از نماز دیگر ذبح کند و در بعضی روایات ذبح بکسر ذال معجمه است بمعنی مذبوح فقام رجل من الانصار فقال یا رسول الله جیران لی اما قال بهم خصاصة واما قال بهم فقر پس استاد مردی از انصار و گفت ای رسول خدا ہمسایہا اند مرا یا گفته است بایشان گرسنگی یا گفته است بایشان فقر و احتیاج است وانی ذبحت قبل الصلوات وعندی عناق لی احب الی من شاتی لحم فرخص له فیها پس رخصت کرد آن حضرت مر ورا در آن حدثنا مسلم قال حدثنا شعبة عن الاسود عن جندب قال صلی النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر ثم خطب ثم ذبح وقال من ذبح قبل ان یصلی فلیذبح اخری مکانها آنحضرت نماز کرد و بعد از خطبه و فرمود کسی که ذبح کرد پیش از آنکه نماز کند گو ذبح بکند دیگر ذبیحه را بجای ذبیحه سابق ومن لم یذبح فلیذبح باسم الله وکسی که ذبح نکرده است پس گو که ذبح کند بنام خدا

باب من خالف الطریق اذا رجع یوم العید کسی که مخالفت کند راه را وقتی که رجوع کند بمنزل از روز عید یعنی براہی دیگر که رفته است برگردد حدثنا محمد قال اخبرنا ابو تمیلة یحیی بن واضح عن فلیح بن سلیمان عن سعید بن الحارث عن جابر بن عبد الله قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم عید خالف الطریق بود آنحضرت وقتی که می بود روز عید خلاف کردی راه را در رفتن و باز آمدن و قصد وی صلی الله علیه وسلم آن بودی که مشرف شوند اہل ہر دو راه بجمال با انوار او و مطلع شوند بر مشروعیت این شعار اسلام و بر آمدن آنحضرت بنماز عید تابعه یونس بن محمد عن فلیح عن سعید عن ابی هریرة وحدیث جابر اصح متابعت کرده است ابا تمیله را یونس از فلیح از سعید از ابی ہریره و حدیث جابر باسنادی که مذکور شد صحیح تر است از حدیث ابی ہریره که یونس آورده است

باب اذا فاته العید یصلی رکعتین در بیان آنکه وقتی که فوت شود از کسی نماز عید دو رکعت نفل گذارد وکذلک النساء ومن کان فی البیوت والقری و ہمچنین بگذارند دو رکعت را زنان که بمصلی حاضر نشده باشند و کسی که باشد در خانہا و قریہا اختلاف کرده اند درین دو رکعت که به نیت نماز عید کند اگر از کسی فوت شده باشد بامام امام مالک و شافعی آنکه بسنت نماز عید قایلند گویند دو رکعت گذارد

اسماء الرجال

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الحیض

زہرانی بصری قال حدثنا ہشام دستوائی عن یحیی عن ابی سلمة عن زینب بنت ابی سلمة عن ام سلمة قالت بینا انا مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم مضطجعة فی خمیلة حضرت گفت ام سلمه در اثنا آنکه من با آنحضرت خوابیده بودم در چادری حیض کردم فانسللت فاخذت ثیاب حیضتی فقال انفست فقلت نعم فدعانی فاضطجعت معه فی الخمیلة پس خواب کردم با آن حضرت حسب الامر در آن چادر

باب شهود الحائض العیدین ودعوة المسلمین حاضر شدن حائض نماز ہر دو عید را و دعای مسلمانان را چون استسقا از عیدگاه تا احراز برکت نمایند بحضور و گفتن آمین و اظہار شعار اسلام ویعتزلن المصلی بجائیکه گوشه گیرند عیدگاه را بخوف تلوث و اختلاط بحاجت حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا عبد الوهاب الثقفی عن ایوب سختیانی عن حفصة خواہر محمد بن سیرین انها قالت کنا نمنع عواتقنا ان یخرجن فی العیدین گفت حفصه بودیم ما دختران را که منع میکردیم زنان نوجوان خود را ازین که برآیند در عیدین نظر بحدوث فساد در زنان عواتق جمع عاتق زن نوجوان نو رسیده فقدمت امراة فنزلت قصر بنی خلف پس قدوم

وامام احمد چهار رکعت وامام اعظم با آنکه اصح اقوال آنست که نماز عید واجب است قائل باین دو رکعت نشده گویند نماز عید چنانکه نماز جمعه شرایط نماز تنها میسر نیست که بگذارد و لهذا اقتضای جمعه هیچ کس قائل نشده و گویا این اقوال نزد امام بثبوت نه پیوسته والله اعلم لقول النبي صلى الله عليه وسلم هذا عيدنا اهل الاسلام از جهت فرموده پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی این عید ماست که اهل اسلامیم و وجه استدلال آنست که کلمه هذا اشارت بنماز عید است و نسبت کرده آنرا بجمیع مسلمانان بی آنکه فرقی کرده باشد میان کسی که با امام نماز دریافته باشد و این استدلال خالی از ضعف و تکلف نیست مگر آنکه مؤید سازند به تنصیص اقوالی که مذکور است وامر انس بن مالك مولاه ابن ابي عتبة بالزاوية و فرمود انس بن مالک مولای خود را که ابن ابی عتبه است بموضع زاویه که بر دو فرسخ از بصره زمینی بود مر انس را زاویه نام جای معجمه است فجمع اهله وبنيه وصلى كصلوة اهل المصر وتكبيرهم پس جمع کرد ابن عتبه اهل آن موضع و فرزندان او را و نماز کرد مانند نماز اهل شهر و تکبیر ایشان که در نماز میکنند این چنین تقریر کرده اند این معنی را و خوانده که ضمیر اهله و بنیه راجع بمولی باشد بلکه ضمیر صلی نیز بمولی والله اعلم وقال عكرمة اهل السواد يجتمعون في العيد يصلون ركعتين كما يصنع الامام وگفت عکرمه اهل سواد شهر جمع شوند در روز عید در حالی که میگذارند دو رکعت مانند آنچه میکنند امام توان گفت که معنی این قول عکرمه آنست که ترغیب کرده و خبر داده آنانکه در سواد شهر باشند آمده با امام نماز عید کنند بر طبق نماز او و فیه دلالت بر ترجمه نمازد وقال عطاء اذا فاته العيد صلى ركعتين وگفته است عطا وقتی که فوت شدی او را نماز عید گذاردی دو رکعت و در بعضی روایات بجای قال کان است حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة ان ابا بكر دخل عليها وعندها جاريتان في ايام منى تدففان وتضربان مرویست از عایشه که بتحقیق ابو بکر درآمد بروی و نزد عایشه دو دختر بود در ایام منی در حالی که می نواختند دف را و میزدند آنرا گویا تکرار تضربان برای آنست که بآواز بلند می نواختند والنبي صلى الله عليه وسلم متغش بثوبه و آن حضرت پیچیده بود خود را بجامه خود فانتهرهما ابو بكر فكشف النبي صلى الله عليه وسلم عن وجهه فقال دعهما يا ابا بكر فانها ايام عيد وتلك الايام ايام منى پس منع کرد ابو بکر آن جاریها را پس برداشت جامه آنحضرت از روی خود فرمود بگذار اینها را ای ابو بکر بتحقیق این روزهای عید است شراح در توفیق این حدیث بترجمه براه تکلف رفته و گفته اند که اضافت کرده عید را بروز مطلقا پس برابر است در اقامت آن هر که باشد از مسلمانان زن و مرد و تنها و جماعة پس اگر از یکی نماز بجماعت فوت شده باید که تنها بگذارد وقالت عائشة رايت النبي صلى الله عليه وسلم يسترني وانا انظر الى الحبشة وهم يلعبون في المسجد فزجرهم عمر فقال النبي صلى الله عليه وسلم دعهم امنا بني ارفدة وگفت عایشه دیدم پیغمبر خدا را که می پوشید مرا در حالی که من نظر میکردم بسوی حبشیان در حالی که بازی میکردند در مسجد پس سرزنش کرد ایشان را عمر بن خطاب پس فرمود پیغمبر خدا بگذار ایشان را در حالی که امین اید ای بنی ارفده مر سید یعنی من الامن مولف تفسیر کرده که امنا مشتق است از امن بمعنی ضد خوف بعضی گویند مراد آنست که تنوین امنا برای تقلیل و تبعیض است یا مراد آنست که منصوب است بفعلی که وارد با تمیز است بمعنی آنکه بگذار از جهت امنی که ایشان را داده ایم شرح این حدیث گذشته است و این حدیث را اصلا مناسبتی بترجمه نیست

باب الصلوة قبل العيد وبعدها

در بیان نماز کردن پیش از نماز عید و بعد از آن وقال ابو المعلى سمعت سعيدا عن ابن عباس كره الصلوة قبل العيد وگفت ابو المعلی شنیدم سعید بن جبیر را که روایت کرده از ابن عباس که مکروه داشته ابن عباس نماز پیش از نماز عید حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة قال حدثني عدي بن ثابت قال سمعت سعيد بن جبير عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج يوم الفطر فصلى ركعتين لم يصل قبلها ولا بعدها ومعه بلال مرویست از ابن عباس که پیغمبر خدا رحمت و سلامت

ويعتزلن الحيض المصلى وقیام مینمودیم بر بیماران بجا و ادویه آنها و این از جمله فواید خروج زنان در غزو و آنست فسالت اختي النبي پس پرسید خواهر من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم اعلى احدانا باس اذا لم يكن لها جلباب ان لا تخرج آیا هست بر یکی از ما باکی و حرجی و تنگی که نباشد مر او را چادری اینکه بر نیاید بعیدگاه و جایی که بجا می آنحضرت بود بخروج زنان روز عید فقال لتلبسها صاحبتها من جلبابها فرمود که بپوشاند او را از جمله جنس چادر خود یکه پوشیده است یا عاریت دهد چادر دیگر را که فاضل دارد ولتشهد الخير وگو که حاضر شود و مشاهده خیر را چون سماع حدیث و وعظ و نخوان و دعوة المؤمنين و دعای مسلمانان را چون استسقاء و جز آن شریک شوند فلما قدمت ام عطية سالتها اسمعت النبي حفصه گوید پس هرگاه قدوم آورد ام عطیه پرسیدم آیا شنیده پیغمبر خدا را که سفر سود این مذکور را صلى الله عليه وآله وسلم فقالت بابي نعم پس گفت ام عطیه فدایش پدر من آری شنیده ام وكانت لا تذكره الا قالت بابي و بود ام عطیه که ذکر نمیکرد آنحضرت را مگر آنکه گفتی این کلمه را بابی یعنی فدایش پدر من و این کلام از حفصه جمله معترضه است میان دو خبر فقالت ام عطية سمعته يقول شنیده ام آنحضرت را که میفرمود یخرج العواتق وذوات الخدور والحيض بیرون آیند زنان نوجوان و پرده نشینان و حایضان خدر و جمع خدر است بکسر خا پرده که کشیده می شود زن بکر را در گوشه خانه تا بشنید دوری و حیض بضم حا و فتح تحتیه مشدده جمع حایض است ليشهدن الخير و دعوة المؤمنين وگو که حاضر شوند محاضر خیر و دعای مسلمانان را و احراز برکت نمایند ويعتزل الحيض المصلى و گوشه گیرند حایضان مصلی را اگرچه مسجد نیست بجهت احتراز از مخالطه مردان و تنزیه خیرات قالت حفصة فقلت الحيض بهمزه استفهام تعجبی مقدره گفت حفصه پس گفتم ام عطیه را آیا حایضان نیز این مشاهد حاضر آیند فقالت ليس تشهد عرفة وكذا وكذا پس گفت ام عطیه آیا نیست که حاضر میشوند عرفه و جنین و چنین را یعنی منی و مزدلفه و نحو آن اختلاف کرده اند سلف در خروج زنان بجمعی که ابو بکر صدیق و علی مرتضی از ایشانند حق دانسته آن را چنانکه در زمان شریف بود و جمعی منع کنند و ابن مسعود و عایشه و عروه و قاسم و یحیی بن سعید و مالک و ابن مبارک و ثوری از ایشانند و علمای حنفیه و شافعیه منع کردند شواب را مطلقا و عجایز را در ظهر و عصر نزد امام ابی حنیفه در روایات در مغرب مختلف آمده و بعضی از امام حکایت کرده که ملازمان بیوت بر نیایند و نزد صاحبین و شافعی رخصت است در عجایز مطلقا بری فلت رغبت در آن و در حدیث زید تاکید است برای خروج بمشاهد خیر که بهر قسم که تواند می باید رفت حتی ملتقي

بجز راقم شیخ الاسلام | کتاب الحیض

خداباو بروی ابرون آمد روز فطر پس نفی اردو در کعت نماز عید نگذارد نمازی پیش از ان و نه بعد از ان و با او بلال بود **بسم الله الرحمن الرحيم ابواب الوتر**

باب ماجاء في الوتر بیان چیزی که آمده است در احکام وتر بدانکه وتر واجب است نزد امام ابی حنیفه وحجت او در و

انحدیث که خدا زیاده کرد مر شمار ایک نمازی و آن وتر است پس کنید آنرا در میان نماز عشاء و طلوع صبح و امر برای وجوبست و نزد صاحبین

سنت است واجماع دارند بر وجوب قضا **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع وعبد الله بن دینار

عن ابن عمر ان رجلا سال النبي صلى الله عليه وسلم عن صلوة الليل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة

الليل مثنى مثنى مردی پرسید پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی از نماز شب پس فرمود نماز شب دو دوگان دوگانست مثنی دوم برای تاکید است

فاذا خشي احدكم الصبح صلى ركعة واحدة توتر له ما قد صلى پس وقتی که بترسد یکی از شما طلوع صبح را یک رکعت دیگر کند که

این رکعت وتر میگرداند نمازی را که گذارده و عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يسلم بين الركعة والركعتين في الوتر حتى

يامر ببعض حاجته بدانکه در وتر سه رکعت بیک سلام یا بدو سلام احادیث واقوال مختلف آمده است چنانکه در حدیث سیوم ازین

باب از قاسم بن محمد بن ابی بکر نقل کرده قال القاسم رأينا اناسا منذ ادركنا يوترون بثلاث الحديث وبموجب آن علما نیز اختلاف کرده اند

مذهب ائمه ثلاثه همین یک رکعت است که بعد از سلام بر دو رکعت بگذارند و مذهب امام ابی حنیفه رح وتر سه رکعت است وما دلایل واحادیث

واقوال که موید مذهب حنفیه است ایراد میکنم وبالله التوفیق ترمذی از امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه آورده که گفت بود پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم وتر میکرد به سه رکعت وگفت درین معنی از عمران بن حصین وعایشه وابن عباس وابی ایوب انصاری نیز روایت کرده اند

بعضی از صحابه وغیرهم باین رفته اند وگفته اند وتر سه رکعت است سفیان ثوری گوید مستحب نزد ما آنست که وتر به سه رکعت کرده شود

وگفته قول ابن مبارک واهل کوفه همین است زرکشی در شرح خرقی که کتابی معتمد در مذهب امام احمد حنبل است میگوید که در روایت امام احمد

وابو داؤد ونسائی از ابی ایوب انصاری رضی الله عنه آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم وتر حق است یعنی واجب بر هر مسلمان

پس اگر خواهد که وتر کند پنج رکعت واگر خواهد به سه رکعت در جامع الاصول از صحیحین از عایشه می آرد که گفت زیاده نمیکرد در نماز تهجد

آنحضرت نه در رمضان نه در غیر رمضان بر یازده رکعت میگذارد چهار رکعت مپرس از حسن آن و درازی آن پس تر میگذارد چهار رکعت

دیگر و مپرس از خوبی و درازی آن پستر میگذارد سه رکعت واگر فصل میکرد آنحضرت در وتر سه رکعت بسلام البته عایشه میگفت که پستر میگذارد

دو رکعت پس از ان یک رکعت روایت کرد نسائی وحاکم به شرط بخاری ومسلم از عایشه که آنحضرت وتر سه رکعت میکرد و سلام نمیداد مگر در

آن طحاوی از ابی العالیه آورده که تعلیم میکردند مارا اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وتر مثل نماز مغرب است این وتر لیل است و آن وتر

نهار امام محمد در موطا میگوید که خبر داد مارا ابوحنیفه از حماد از ابراهیم نخعی از عمر بن خطاب که دوست ندارم که ترک کنم وتر را به سه رکعت وباشد مرا شتران

سرخ موی و هم در موطا از عبد الله بن مسعود آورده که گفت الوتر ثلث رکعات کثلث المغرب و در روایتی دیگر کصلوات المغرب و هم از وی می آرد

که کفایت نمیکند یک رکعت هرگز و از ابن عباس می آرد که الوتر کصلوة المغرب و از عایشه می آرد که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در رکعتین وتر سلام نمیداد

در سنن الهدی از روایت ابی بن کعب وعایشه ایتار به سه رکعت آورده و از عایشه تصریح آمده که آنحضرت وتر سه رکعت میکرد و فصل نمیکرد میان

آنها و از حسن بصری اجماع سلف بر سه رکعت نقل کرده و در نهایه شرح هدایه آورده که چون عمر رضی الله عنه دید سعد بن ابی وقاص را که وتر میکند

برکعت واحده گفت ما هذه البتیراء اشفع کن آنرا و گرنه ادب میکنم ترا و از انجمله که دلالت دارد بر آنکه مشهور و متعارف میان صحابه رضی الله عنهم وتر

به سه رکعت بوده نه بیک رکعت حدیث بخاریست از ابن عباس چنانکه صاحب مشکوة آورده که وتر کرد معاویه بعد از عشا بیک رکعت و بود نزد وی

مولی ابن عباس پس رسانید این خبر را بابن عباس که معاویه بیک رکعت وتر گذارد گفت بگذار که وی صحبت داشته به پیغمبر خدا و در روایتی آنکه

زنان بعد از وی هر آینه منع میفرمود اینها را از مساجد چنانچه منع کرده شد مر زنان بنی اسرائیل

باب اذا حاضت في شهر ثلث حيض بکسر حا و فتح یا جمع حیضه وقتی که حیض کند زن در ماهی سه

حیض وما يصدق النساء في الحيض والحمل فيما يمكن من الحيض و راست گو دانستن زنان در اظهار

حیض وحمل خود را در انچه ممکن باشد از حیض و اما انچه ممکن نباشد از ان چنانچه مثلا بفصل قلیل کم از مدت مذکور

ظاهر نماید تصدیق کرده نشود و چون این تفصیل در حمل نمی تواند شد تخصیص کرد بحیض بقول الله تعالی

ولا يحل لهن ان يكتمن ما خلق الله في ارحامهن بدلیل فرمود خدا که حلال نیست مر زنان مطلقه را که

پوشیده دارند انچه پیدا کرده است خدای تعالی در رحمهای اینها از فرزند یا حیض یعنی نگویند هنگام حمل که حایض شده ایم

و نه هنگام حیض که حامله شده ایم بجهت استعمال عدت و ابطال حق رجعت پس از منع کتمان معلوم شد که قول زنان

مقبول و معتبر است درین بیان ویذکر عن علي وشريح بتصغیر ابن الحارث کندی کوفی زمان سعادت

نشان را دریافته و بشرف صحبت مشرف نشده مقلد کرده بود او را عمر بن خطاب رضی الله عنه بقضاء کوفه

و ماند برین کار تا آنکه خود ترک گذاشت آنرا از زمان حجاج فتوی میداد بحضور صحابه سنه نود وهشت یعنی ذکر کرده

میشود از علی ابن ابیطالب رضی الله عنه وشریح ان امرأة بکسر نون در اکثر روایات لفظ امرأة نیست جاءت

ببينة من بطانة اهلها ممن يرضى دينه که اگر زنی آورد گواه از مخصوصان مردم خود از آنکسانی که رضی و ممدوح باشد دین و دیانت آن بعدالت و امانت انها

حاضت ثلثا في شهر صدقت گواه آورد بر اینکه وی حیض کرده سه بار در ماهی تصدیق کرده شود موصول

آورده این تعلیق را دارمی باسنادی که رجال آن همه ثقات اند از شعبی که گفت آمد زنی بسوی علی رضی الله عنه

که خصومت میکرد شوهر خود را که طلاق داده بود پس گفت حیض کردم در ماهی سه حیض پس گفت علی مر شریح را حکم

کن میان این دو کس شریح گفت یا امیر المومنین و حال آنکه تو اینجا حاضر باشی یعنی نمی سزد مرا قضا بحضور تو گفت

قضا کن میان اینها گفت شریح این کلمات را لیکن در روایه ارمی بعد لفظ ثلث حیض اینچنین است که پاک

میشود نزد هر حیض و نمازی خواند جایز است مر آن زن را یعنی برآمدن از عدت طلاق والا فلا گفت علی رضی الله

عنه قالون وقالون که بزبان روم بمعنی نیک و خوب کردی وقال عطاء اقراؤها ما كانت وگفته است عطا

بن ابی رباح حیضها زمان عدت او آنست که پیش از ان عادت بوده اگر دعوی بر خلاف عادت کند مقبول

وی غفیا است پس این وحشت کشیدن ماضراں در جواب ابن عباس کہ بفقاہت معاویہ حوالہ کرد ولالتی صریح دارد کہ متعارف در آن وقت وتر بیک رکعت نبوده وحدیثی کہ مولف آورده دلالت ندارد بر آنکہ فصل کردن فرمود بسلام بلکہ گویم معنی آنست کہ اگر ترسی صبح را شفعہ اخیر یک رکعت دیگر منضم کن تا سہ رکعت گردد آری آنچہ نافع بطریق غیر مرفوع آورده نص است در فصل بسلام پس میتواند مبین حدیث مرفوع شد این ہمہ کہ ذکر کرده شد منقول است از شرح سفر السعادت تالیف شیخنا الاوحد ابو المجد عبد الحق رحمہما اللہ رحمۃ واسعۃ **حدثنا**

عبد اللہ بن مسلمۃ عن مالک بن انس عن مخرمۃ بن سلیمان عن کریب ان ابن عباس اخبرہ انہ بات عند میمونۃ

و ھی خالتہ ابن عباس خبر داد کریب را کہ وی شب کرد نزد میمونہ مادر مسلمانان و میمونہ خالہ ابن عباس است فاضطجعت

فی عرض الوسادۃ واضطجع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واھلہ فی طولھا پس دراز شید ابن عباس بر پہلو در عرض وسادہ و پہلو نہاد آنحضرت و میمونہ در طول وسادہ عرض وطول وسادہ بر خلاف ظاہر بر قیاس طول و عرض آدمی ست چنانکہ پیش ازین معلوم شده فنام حتی انتصف اللیل او قریبا منہ پس خواب کرد آنحضرت تا آنکہ نیم شب گذشت یا نزدیک بہ نیم شب ودر روایت دیگر ووقع ثلث ہم آمده ظاہر اعادت شریف مختلف بود دریں شب کہ ابن عباس این حدیث کرده ہمین خواہد بود فاستیقظ یمسح النوم عن وجھہ پس بیدار شد آن حضرت در حالی کہ دور میکرد اثر خواب را از روی خود ثم قرأ عشر آیات من آل عمران پستر خوانده آیت از سورۂ آل عمران از ان فی خلق السموات والارض تا آخر سورہ ثم قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی شن معلقۃ فتوضأ فاحسن الوضوء پستر ایستاد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی بسوی مشکی پر آب کہ آویزان بود پس وضو کرد و نیکو کرد وضو را بجمیع آداب و مستحبات ثم قام یصلی پستر ایستاد آنحضرت بحالی کہ نماز میکند فصنعت مثلہ وقمت الی جنبہ پس کردم مانند آنچہ کرد آنحضرت از خواندن و وضو کردن وایستادم بجانب پہلوی آنحضرت فوضع یدہ الیمنی علی راسی واخذ باذنی یفتلھا پس نہاد دست راست مبارک خود بر سر و گرفت گوش من در حالی کہ میکند آنرا از برای بیدار کردن یا برای اظہار محبت و مہربانی ثم صلی رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم اوتر پستر گذارد شش دوگانہ پستر وتر کرد و ظاہر انیست کہ وتر یک رکعت کرد تا کلمہ نماز شب زیاده بر سیزده رکعت نیامده است و باوجود آن صحیح نیست کہ در دوگانہ پسین سلام داده یک رکعت دیگر بسلام دیگر گذارد ثم اضطجع حتی جاءہ المؤذن فقام فصلی رکعتین پستر بر پہلو خواب کرد تا آنکہ آمد موذن پس ایستاد و نماز کرد دو رکعت بی آنکہ تجدید وضو کند ثم خرج فصلی الصبح پس بیرون آمد و نماز فرض فجر گذارد **حدثنا** یحیی بن سلیمان قال حدثنی عبد اللہ بن وھب قال اخبرنی عمرو بن الحارث ان عبد الرحمن بن القاسم حدثہ عن ابیہ عن عبد اللہ بن عمر قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلوۃ اللیل مثنی مثنی فرمود نماز شب دو دو رکعت است فاذا اردت ان تنصرف فارکع رکعۃ توتر لک ما صلیت پس وقتی کہ خواہی تو کہ باز آئی از نماز پس بگذار یک رکعت کہ وتر کند ترا نمازی را کہ گذارده قال القاسم ورأینا اناسا منذ ادرکنا یوترون بثلاث گفت قاسم بن محمد بن ابی بکر رضی اللہ عنہ و دیده ام مردمانرا از وقتی کہ بالغ وعاقل شده ام کہ وتر میکردند بسہ رکعت وان کلا لواسع ارجو ان لا یکون بشیء منہ باس و بتحقیق ہر یکی از وتر یک رکعت و سہ رکعت ہر آئینہ گنجائش دار و امید دارم کہ نباشد بچیزی از ان باکی در شرع **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزھری قال حدثنی عروۃ عن عائشۃ اخبرتہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی احدی عشرۃ رکعۃ کانت تلک صلوتہ تعنی باللیل عائشہ خبر داد عروه را کہ رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی بود کہ نماز میکرد یازده رکعت بود این نماز او میخواہد نماز او در شب فیسجد السجدۃ من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیۃ پس سجده میکرد از ان نماز سجده

الجزء الثانی عشر من تیسیر الاسلام | کتاب الحیض

کہ مذکور شد ولیکن بجہت تردد در سماع شعبی از علی جزم نکرده بدان مولف بصیغہ تمریض آورده و ہمین است قول احمد واقل حیض نزد وی یکشبانہ روز است و امام ابو حنیفہ گفتہ اقل مدت انقضاء عدت کہ تصدیق کرده نشود زن کمتر از ان شصت ۶۰ روز است زیرا کہ طلاق شرعی در اول طہر است و عدت سہ حیض و اقل طہر پانزده روز است و اقل حیض سہ روز ولا بد چون واقع شود در اول طہر بعد اعتبار اقل آن نیز حیض را اقل نمیتواند گرفت چہ در عادت اقل حیض یا اقل طہر جمع نمیشود بلکہ باعتبار غالب عادت نصف ده روز اکثر مدت حیض را کہ پنج باشد اضافہ نمایند و ہمچنان در طہر و دو حیض گر گیرند جملہ شصت ۶۰ می شوند و نزد صاحبین منقضی می شود در سی و نہ ۳۹ روز باعتبار اقل حیض اولا و اقل طہر تا سہ حیض و دو طہر باشند و با این قائل شده ثوری و شافعی گفتہ مدت سہ طہر است و اقل طہر پانزده روز و اقل حیض یکشبانہ روز میتواند بود کہ واقع شود طلاق در وقتی کہ یک لحظہ از طہر باقی مانده آنرا یک طہر شمار کنند و یک روز حیض را گیرند و پانزده روز طہر ثانی را و ہمچنین شانزده روز دیگر گیرند تا سہ طہر متحقق شود جملہ سی و دو روز و یک لحظہ باشد و اہل مدینہ گویند عدت محمول بر معروف از حیض زنان است نہ بر حیض یک روز و نزد مالک حد نیست اقل طہر را و نہ اقل حیض را مگر آنچہ بیان کنند آن از زنان و آن امام ابو حنیفہ آرند کہ برای تحقیق معروف حیض چہار صد زن میسر نمی گاه و یا شتہ بود و سبب انجا در امیسر شود آنہ مرتبہ میسر شود از مرتبہ تحقیق دیگر سے کے مستقیم اد باشد و احادیث بسیار با تعدد طرق دلالت دارند بر آنکہ اقل حیض سہ روز است و اکثر آن ده روز اگرچہ بعضی از ان من جہۃ بعض الرواۃ محکوم بضعف اند لیکن تعدد طرق جبر این نقصان کرده از حجت نیفتاده اند و جملہ از ان در فتح المنان فی تائید مذہب النعمان کہ از مولفات شیخ اجل قدس سره است بتفصیل و تنقید مذکور ہست **حدثنا** احمد بن ابی رجاء بروزن سما نامش عبد اللہ ابو الولید بن ایوب حنفی در سیت سنہ دو صد و سی و دو قال حدثنا ابو اسامۃ حماد بن اسامہ کوفی قال سمعت ہشام بن عروۃ قال اخبرنی ابی عن عائشۃ ان فاطمۃ بنت ابی حبیش سالت النبی تحقیق فاطمہ دختر ابی حبیش پرسید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وگفت انی استحاض فلا اطہر گفت فاطمہ کہ من مستحاضہ میشوم و از خون پاک نمیگردم افادع الصلوۃ

مقدار چیزی که میخواند یکی از شما پنجاه آیت را قبل ان یرفع راسه پیش از آنکه بردارد سر خود را یعنی مقدار پنجاه آیة تمام می شد
در زمان سجود و یرکع رکعتین قبل صلوة الفجر ثم یضطجع علی شقه الایمن حتی یاتیه المؤذن للصلوة پس دراز
میکشید بر جانب راست تا آنکه می آمد او را موذن برای نماز صبح **باب** ساعات الوتر در بیان اوقات نماز وتر قال ابوهریرة
اوصانی النبی صلی الله علیه وسلم بالوتر قبل النوم گفت ابوهریره وصیت کرد مرا پیغمبر خدا بنماز وتر پیش از خواب کردن گفته اند
که این در حق کسی است که اعتماد بر بیداری خود ندارد و شیخ رضی الله عنه میگفت که این در شان اهل علم است که اکثر اوقات مشغول تعلیم
و تعلم اند **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید قال حدثنا انس بن سیرین قال قلت لابن عمر ارایت الرکعتین
قبل صلوة الغداة اطیل فیهما القرءة گفت انس بن سیرین گفتم مر ابن عمر را آیا دیده دو رکعت پیش از نماز صبح که دراز میکرده
در آن دو رکعت قرارت را یعنی خبر بده مرا اگر از فعل آنحضرت خبر داری قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل مثنی
مثنی و یوتر برکعة بود آنحضرت که نماز میکرد در شب دوگان دوگان رکعت و وتر میکرد آنرا بیک رکعت و دلالت حدیث بر ترجمه بهمین جزو
است که شب مطلقا واقع شده برای وتر و یصلی رکعتین قبل صلوة الغداة و کان الاذان فی اذنیه و نماز میکرد
آنحضرت دو رکعت پیش از نماز صبح و گویا اذان در دو گوش اوست یعنی شتابی میکرد و تخفیف می نمود در آن قال حماد ای لسرعة
گفت حماد در معنی آن که شتابی نماز میکرد یعنی چنانستی که آواز موذن باقی بود در هر دو رکعت پس تخفیف میکرد این دو رکعت تا عمل موجب اذان
که داعی بود باد ای فریضه نماز صبح فائم **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی مسلم
عن مسروق عن عائشة قالت کل اللیل اوتر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وانتهی وتره الی السحر گفت عائشه
همه شب وتر میکرد رسول خدا و منتهی شده وتر او تا سحر یعنی از اول شب بعد از نماز عشا تا آخر شب وقت وتر او بود از ینجا معلوم ظاهر میشود
که نماز تهجد آن حضرت هم دایم آخر شب بود یا وتر دایم بعد از تهجد بود لهذا **باب** ایقاظ النبی صلی الله علیه وسلم اهله بالوتر
بیدار کردن آن حضرت اهل خانه را برای نماز وتر **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی قال حدثنا هشام قال حدثنی ابی عن
عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی وانا راقدة معترضة علی فراشه گفت عائشه بود پیغمبر خدا که نماز میکرد
و حال آنکه من در خواب بودم افتاده بر پهنای فراش او فاذا اراد ان یوتر ایقظنی فاوترت پس وقتی که خواستی که وتر کند
بیدار میکرد مرا پس وتر میکردم و فحوای حدیث آنست که وتر را آخر شب کردن مستحب است خواه تهجد کند یا نکند **باب** یجعل آخر صلوته وترا
گو بگرداند آخر نماز شب وتر را **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن عبید الله قال حدثنی نافع عن عبد الله
عن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا فرمود بگردانید آخر نماز خود شب وتر را **باب**
الوتر علی الدابة گذاردن نماز وتر در سیر دابه روا است اگرچه افضل آنست که فرود آمده گذارند و از آن حضرت بر سبیل تجویز و تشریع
واقع شده است وا گذاردن وتر بر دابه سنیت لازم نمی آید انا نکه تهجد بر آن حضرت واجب بود و آنرا نیز بر دابه میگذارد ند بلکه این معنی از جانه
رخصات سفر است **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن ابی بکر بن عمر بن عبد الرحمن بن عبد الله بن
عمر بن الخطاب عن سعید بن یسار انه قال کنت اسیر مع عبد الله بن عمر بطریق مکة گفت سعید بن یسار بودم من که راه میرفتم
با عبد الله بن عمر براه مکه فقال سعید فلما خشیت الصبح نزلت فاوترت ثم لحقته پس گفت وقتی که ترسیدم طلوع صبح را
فرود آمدم از دابه پس وتر گذاردم پس تر لاحق شدم ابن عمر را فقال عبد الله بن عمر این کنت فقلت خشیت الصبح فنزلت
فاوترت پس گفت ابن عمر کجا بودی تو گفتم ترسیدم طلوع صبح را پس فرود آمدم و وتر گذاردم فقال عبد الله بن عمر الیس لک

و هو الدلیل الوجوب لانه لو لم یکن واجبا لما نزل بل اداه علی
الدابة کسائر النوافل ففیه ان هذا الاستدلال لا یصح علی
قواعد الاصول والعرف العام ایضا فان فعل ابن عمر رضو
لا یدل علی الوجوب اصلا لان فعله ذلک لا یلزم ان یکون
لاعتقاده عدم جواز الایثار علی الدابة حتی یدل علی الوجوب
بل یجوز ان یکون فعله اختیارا للاولی والانسبة فی ان النزول
عن الدابة لاداء النوافل ایضا اولی کیف قوله فی هذا الحدیث
صریح فی ان النزول غیر لازم فتدبر

اسماء الرجال

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الحیض

قالت کنا گفت ام عطیه بودیم ما زنان در زمان آنحضرت
با وجود علم وی لا نعد الکدرة والصفرة شیئا شمار
نمیکردیم تیره و زرد را که در غیر ایام معتاد میدیدیم چیزی که موجب
احکام خون عادت باشد و ما ماند را مام حیض پس آن نیز از
حیض است و مالک هر دو را مطلقا حیض گفته و این حدیث
حجت است بروی **باب** عرق الاستحاضة ذکر
رگ استحاضه که ناشی عاذل است **حدثنا** ابراهیم
بن المنذر حزامی بکسر مهمله و تخفیف معجمه قال حدثنا
معن بن عیسی قال حدثنی ابن ابی ذئب محمد بن
عبد الرحمن عن ابن شهاب عن عروة عن عمرة بفتح
مهمله بنت عبد الرحمن بن سعد انصاریه عالمه سنه نود و
هشت عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه
وآله وسلم زهری روایة میکند از دو کس عروه و عمره
و این هر دو روایت میکنند از عائشه ان ام حبیبة
استحضت سبع سنین تحقیق ام حبیبه بنت جحش

فی رسول الله اسوة حسنة فقلت بلی و الله پس گفت ابن عمر آیا نیست مر ترا در پیغمبر خدا اتباعی و اقتدای نیک پس گفتم آری است اقتدا بآن حضرت بخدا سوگند قال فان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یوتر علی البعیر گفت پس بتحقیق پیغمبر خدا بود که وتر میگذارد بر پشت شتر **باب** الوتر فی السفر گذاردن وتر در سفر درین باب روایت بر ضحاک که گفته در سفر وتر نیست **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا جویریة بن اسماء عن نافع عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فی السفر علی راحلته حیث توجهت به بود آن حضرت که نماز میکرد در سفر بر راحله خود آنجا که توجه کرد راحله بآن حضرت یومی ایماء صلوة اللیل الا الفرائض ویوتر علی راحلته ایما میکرد برای رکوع و سجود و میگذارد نماز تهجد را مگر فرائض و وتر میکرد بر راحله خود **باب** القنوت قبل الرکوع وبعده در بیان قنوت خواندن بعد از رکوع و پیش از آن **حدثنا** مسدد قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن محمد بن سیرین قال سئل انس بن مالک اقنت النبی صلی الله علیه وسلم فی الصبح قال نعم گفت ابن سیرین پرسیده شد انس بن مالک آیا قنوت خوانده است آن حضرت در نماز صبح گفت آری خوانده است فقیل اوقنت قبل الرکوع پس گفته شد بانس آیا قنوت خوانده است پیش از رکوع قال بعد الرکوع یسیرا گفت بعد از رکوع اندکی یعنی وقتی در زمانی که بعد ازین است یکماه واقع شده **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا عاصم الاحول قال سألت انس بن مالک عن القنوت فقال قد کان القنوت گفت عاصم احول که پرسیدم انس بن مالک از قنوت پس گفت بتحقیق بود قنوت قلت قبل الرکوع او بعده قال قبله گفتم پیش از رکوع بود یا بعد از رکوع گفت قبل از رکوع قال فان فلانا اخبرنی عنک انک قلت بعد الرکوع گفت هر آینه فلان خبر داده مرا از تو که بتحقیق تو گفته که بعد از رکوع بوده فقال کذب پس گفت انس دروغ گفته است انما قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا قنوت نخوانده است رسول خدا رحمت کناد خدا بروی بعد از رکوع مگر یکماه اراه کان بعث قوما یقال لهم القراء زهاء سبعین رجلا الی قوم من المشرکین دون اولئک گمان میبرم که فرستاده بود جمعی را که گفته می شد مر ایشان را قراء مقدار هفتاد مرد بسوی قومی از کافران غیر آنهائی که بر ایشان دعای بد میکرد زهاء بضم زاء و تخفیف هاء ممدوده وکان بینهم وبین رسول الله صلی الله علیه وسلم عهد فقنت رسول الله صلی الله علیه وسلم شهرا یدعو علیهم و بود میان این قوم و میان رسول خدا عهد و پیمان پس آنها غدر کردند و کشتند قرا را پس قنوت خواند رسول خدا رحمت کناد خدا بروی یکماه دعای بد میکرد بر ایشان **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا زائدة عن التیمی عن ابی مجلز عن انس بن مالک قال قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم شهرا یدعو علی رعل وذکوان رعل بکسر راء و سکون مهمله و ذکوان بذال معجمه مفتوحه و سکون کاف آخر او نون دو قبیله است از بنی سلیم **حدثنا** مسدد قال حدثنا اسمعیل قال اخبرنا خالد عن ابی قلابة عن انس بن مالک قال کان القنوت فی المغرب والفجر گفت انس بن مالک بود قنوت در مغرب و فجر احادیثی که درین باب آورده که گفت قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم شهرا همه مطابق مذهب حنفی است که قنوت یکماه بیش نبود و آنکه شافعیه دایم میخوانند و همین حدیث انس را متمسک خود ساخته اند دلالت صریح بر نفی دوام میکند

بسم الله الرحمن الرحیم ابواب الاستسقاء

باب الاستسقاء وخروج النبی صلی الله علیه وسلم فی الاستسقاء در بیان استسقا و طلب باران و بر آمدن آن حضرت در استسقا بصحرا و لفرح وقت بر آمدن ذکر کرده ابو داود و ابن حبان از عائشه روایت کرده اند بر آمد آن حضرت هنگامی که اول آفتاب ظاهر شد و باین حدیث نزد ابی حنیفه و مالک و احمد وقت استسقا وقت نماز عید است و نزد شافعی وقتی معین از ساعات روز و شب نیست هرگاه خواهد استسقا کند لیکن مستحب نزد او همین وقت عید است

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الحیض

مستحاضه شد پس امر کرد او را آنحضرت این که انتظار کند ایام حیض خود را پس غسل کند و نماز گذارد پس اگر ببیند چیزی را از آن وضو کند و نماز کند **باب** المرأة تحیض بعد الافاضة زنیکه حایض شود بعد طواف افاضه که نام طواف روز نحر است که فرض است در حج و بعد از رجوع از منا بمکه ادا کنند و هنوز طواف وداع باقی باشد و در اصل افاضه بمعنی رجوع است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم بفتح مهمله و سکون معجمه الانصاری عن ابیه عن عمرة بفتح مهمله بنت عبد الرحمن عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم انها قالت لرسول الله گفت عائشه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یا رسول الله ان صفیة بنت حیی بضم مهمله و فتح تحتیه اولی مخففه و تشدید ثانیه ابن اخطب بخاء معجمه از اولاد هارون علیه السلام است سبی کرد او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم سال خیبر پس آزاد کرد و تزوج نمود و عتق او مهرش گردانید و فاتش سن شصت قد حاضت بتحقیق صفیه حایض شد قال رسول الله فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم لعلها تحبسنا شاید که صفیه بند کرد و ما را از بر آمدن از مکه بجهة طواف

حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن عبد الله بن ابی بکر عن عباد بن تمیم عن عمه قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم یستسقی وحوّل رداءه گفت عم عباد که عبد الله بن زید بن عاصم است بیرون آمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در ماه رمضان سنه ششم از هجرت بمصلی بحالی که طلب باران میکند و تحویل کرد ردا را صورت تحویل ردا آنست که از دو طرف پایان ردا بگیرد جانب راست را بدست چپ و جانب چپ بدست راست گرفته پایان را بالا کند باب دعاء النبی صلی الله علیه وسلم اجعلها سنین کسنی یوسف دعا کردن آنحضرت بر کفار که بگردان ایام و یا سال کفار را سالهای قحط همچو قحط زمان یوسف صدیق علیه السلام ذکر این باب در ابواب استسقا از آن روست که تنبیه کند چنانچه دعا و استسقا برای مسلمانان آمده دعای برای قحط بر کافران نیز مشروع است و مقتضی با آنست که کافران التجا آرند بآن حضرت برای دفع قحط واقع شده و آن حضرت استسقا کرد باران بارید چنانکه معلوم میشود حدثنا قتیبة قال حدثنا مغیرة بن عبد الرحمن عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا رفع راسه من الركعة الآخرة بود آن حضرت وقتی که برداشتی سر خود را از رکعت آخر یقول اللهم انج عیاش بن ابی ربیعة اللهم انج سلمة بن هشام میفرمود ای بار خدای خلاص کن عیاش بن ربیعه را خلاص کن سلمه بن هشام را اللهم انج الولید بن الولید اللهم انج المستضعفین من المؤمنین خداوندا رهائی ده ولید بن ولید را خداوندا رهائی کرامت کن ناتوانان از مسلمانان اللهم اشدد وطاتك علی مضر اللهم اجعلها سنین کسنی یوسف خداوندا سخت گیر اهلاک و عقوبت خود را بر قوم مضر خداوندا بگردان ایام ایشان را قحط همچو قحط زمان یوسف نسبت این ایام قحط بیوسف علیه السلام از آن جهت است که خبر داده وی علیه السلام باین قحط و هم درین ایام خلاص شده بود از بند ان النبی صلی الله علیه وسلم قال غفار غفر الله لها واسلم سالمها الله وتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی فرمود قوم غفار بخشد خدا او را و قوم اسلم جنگ مکناد خدا بوی یعنی بعقوبت نیندازد و تواند که سالم از سلامت باشد غفار بکسر غین معجمه تخفیف فا پدر قبیله کنانه است و اسلم بهمزه مفتوح و سین مهمله ساکن و لام مفتوح قبیله ایست از خزاعه تخصیص دعا باین دو قبیله از آن رو فرموده که قوم غفار از قدیم اسلام آورده اند و قوم اسلم با آن حضرت مصالحه کرده بودند و غدر نکرده اند قال ابن ابی الزناد عن ابیه هذا کله فی الصبح گفت ابن ابی الزناد از پدر خود که زنا و است این دعاها همه در نماز صبح بوده است و آنچه در حدیث سبق ذکر یافته است در آنکه می افتاد در تکبیر هنگام سجده حدثنا الحمیدی قال حدثنا سفیان عن الاعمش عن ابی الضحی عن مسروق عن عبد الله ح وحدثنا عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن ابی الضحی عن مسروق قال کنا عند عبد الله فقال ان النبی صلی الله علیه وسلم لما رای من الناس ادبارا قال اللهم سبعا کسبع یوسف گفت مسروق تا اینجا در نسخه شرح که در نظر است نیاورده شروع اسناد از قول اوست حدثنا عثمان بن ابی شیبة بتغییر واو و حا تحویل هم درست نمی آید والله اعلم پس گفت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی هرگاه دید از مردم یعنی قریش رجوع از اسلام فرمود ای خدا مسلط کن بر ایشان هفت سال قحط چون هفت سال زمان یوسف علیه السلام فاخذتهم سنة حصّت کل شیء من النبات حتی اکلوا الجلود والمیتة والجیف پس گرفت این قریش را قحطی که از بیخ برکند و برد همه چیز را از نباتات تا آنکه خوردند چرمها را و مردار را و مردار ارا حصت بالحاء والصاد المهملتین بمعنی استاصلت یعنی از بیخ برکند گیاه را تا آنکه خالی شد زمین جیف بکسر جیم و فتح یا جمع جیفه بمعنی مرده گندهٔ بوی فینظر احدهم الی السماء فیری الدخان من الجوع پس می دید یکی از ایشان بسوی آسمان می پنداشت دود مطبخ از گرسنگی و اشتیاق طعام یا از ضعف بصری که از گرسنگی روی داده بود فاتاه ابو سفیان فقال یا محمد انك تامر بطاعة الله وبصلة الرحم وان قومك

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الحیض

ابن عباس رضی الله عنهما قال رخص للحایض ان تنفر اذا حاضت رخصت داده شد مر حایض را اینکه برگردد از مکه بعد تمام ارکان حج بی طواف وداع وقتیکه حیض کند وکان ابن عمر یقول فی اول امره انها لا تنفر طاوس گوید و بود ابن عمر که میگفت در اول حال خود که حایض برنگردد بدون این طواف ثم سمعته یقول تنفران رسول الله پس شنیدم ابن عمر را که میگفت برگردد تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم رخص لهن رخصت داد اینها را باب اذا رأت المستحاضة الطهر چون به بیند مستحاضه طهر را بانقطاع خون یا بمرور ایام حیض که معتاد بود قال ابن عباس تغتسل وتصلی ولو ساعة من نهار گفته است ابن عباس در این صورت غسل کند و نماز گذارد اگرچه طهر یکساعته باشد ویاتیها زوجها و بیاید بعنی جماع کند او را شوهر او و بیان اباحت است از قول ابن عباس بر خلاف آنچه منقول است از ابراهیم نخعی و حکم و زهری و غیر ایشان از منع وطی و تنبیه کرد بر جواز آن بطریق عقلی بقول خود اذا صلت الصلوة اعظم یعنی جواز جماع بطریق اولی هست که چون نماز گذارد جایز باشد او را نماز چه نماز عظیم تر است و نزدیکی آن در هنگام عدم طهارت محذورتر گردد حدثنا احمد بن یونس یربوعی که مشهور نسبت بجد است و نام پدر عبد الله است عن زهیر بن معاویة جعفی قال حدثنا هشام عن عروة عن عایشة قالت قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا اقبلت الحیضة فدعی الصلوة پس چون پیش آید ایام حیض بس ترک کن نماز را و اذا ادبرت فاغسلی عنك الدم وصلی و چون پشت دهد و بگذرد ایام حیض که فصل یکساعت نیز دلیل است اگرچه خون جاری باشد پس بشو از خود خون را و نماز کن مختصر است از حدیث فاطمه بنت ابی حبیش در حکم مستحاضه چنانچه گذشت باب الصلوة علی النفساء وسنتها نماز جنازه بر زنی که مرده و سنت آن که کجا ایستد در نماز مقصود از ایراد این ترجمه در کتاب الحیض اشارت باتحاد حکم حایض و نفسا است در طهارت ذات آنها چه اقبال بر نفسا بنماز و ایستاده شدن نزد وی جهت اتصال اگر ذات وی نجس بودی روا نشدی خصوصا جناب مصطفی را صلی الله علیه وآله وسلم بلکه حکم آن حکم سایر زنان است در اقبال و اتصال و نماز بسوی آن و شارحان درین مقام در حیض و حیض بامد حدثنا احمد بن ابی سریج

فدعا ہلکوا فاتی الله ہم پس آمد ابوسفیان پدر او یام کفر در مکہ چون معلوم کرده بود کہ این بلا بر ایشان بدعای آن حضرت است پس گفت ای محمد تحقیق می فرمائی تو بطاعت خدا و بصله رحم و بدرستی که قوم تو وذوی رحم تواند بتحقیق ہلاک شدند کسی نخواهد ماند که خدا را طاعت کند پس دعا کن برای ایشان از حدیث معلوم نشده که آن حضرت دعا کرد اما از سورهٔ دخان معلوم شده که آنحضرت دعا کرد و باران بارید قحط دور شد قوله تعالی فاستسقى لهم الخ وقال الله عز وجل فارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين الى قوله انكم عائدون پس منتظر باش ای محمد عذاب مشرکان را روزیکه بیارد آسمان دخانی را که ظاهر است آیاتی که متروکست حاصل آن اینست که چون عذاب نازل شد کافران گفتند خداوندا دور کن از ما عذاب را که ایمان می آریم چون عذاب دور کرده شد باز بر همان کفر وشقاوت مقر ماندند میفرماید اگر دور کنم از شما عذاب را بتحقیق شما عود میکنید بکفر وقوله تعالى يوم نبطش البطشة الكبرى الآية تتمه آیة اینست انا منتقمون یعنی روزی که بگیریم گرفتنی کلان وسخت بتحقیق انتقام کشنده ایم فالبطشة يوم بدر پس بطشه کہ آیت کو میدا اشارت بآن میکند روز غزوهٔ بدر بوده است که رئیسان کفره ہلاک شدند وبجهنم شتافتند فقد مضت الدخان والبطشة واللزام وآية الروم پس تحقیق گذشت عذاب دخان که در ایام قحط از گرسنگی دیدند وبطشه که روز بدر بدان گرفتار شدند ومراد از لزام که در آیت کریمه فسوف یکون لزاما مذکور است بعضی گویند قحط است وبعضی تفسیر کرده که پیوستن کشتگان هست که بیک دیگر در چاه بدر شده بودند وبعضی بگرفتن بندیان روز بدر تفسیر کرده ومراد از آیه روم آیه اول سورهٔ روم است که حق سبحانه خبر داده غلبت الروم فی ادنی الارض چنانکه در تفاسیر مذکور است حاصل آنکه این همه وعیدها که در شان کفره بوده همه واقع شد وگذشت

باب سؤال الناس الامام الاستسقاء اذا قحطوا

در بیان پرسیدن مردم امام را برای استسقا وقتی که گرفتار قحط شوند قحط در اصل لغت بمعنی احتباس است یعنی وقتی که محتبس شوند بنا یافت باران قحطوا بفتح قاف وحا بصیغه معلوم نیز خوانده اند یقال قحط المطر قحوطا اذا احتبس ترجمه تقدیر از باب قلب است زیرا که محتبس مطر میباشد نه مردم **حدثنا** عمرو بن علي قال حدثنا ابو قتيبة قال حدثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار عن ابيه قال سمعت ابن عمر يتمثل بشعر ابي طالب گفت دینار شنیدم ابن عمر را که میخواند شعر ابو طالب پدر امیر المومنین علی رضی الله عنه را وابيض يستسقى الغمام بوجهه ثمال اليتامى عصمة للارامل پسفید روی که طلب کرده می شود باران بوسیله روی مبارک او پناه یتیمان مانع بیوگان از آنچه آزار کنند ایشان را گفته است این را از مشاهدهٔ آثار کمالات شمائل مبارک پیش از آنکه استسقائی بآن حضرت واقع شده باشد ثمال بکسر مثلثه بمعنی ملجا ومددگار ارامل جمع ارمله بمعنی زن محتاج بی شوهر ومرد بی زن استعمال در اول مشهورتر است مطابقت این حدیث بترجمه خالی از خفائی نیست وگفته اند که در ترجمه استدلال بطریق اولی امری است از آنکه هرگاه مردم از خدا تعالی در استسقا سوال کرده باشند پس سزاوارتر است که از امام سوال کنند که از خدا درخواهد وقال عمر بن حمزة حدثنا سالم عن ابيه وربما ذكرت قول الشاعر وانا انظر الى وجه النبي صلى الله عليه وسلم يستسقى وگفت عمر بن حمزه بن عبد الله بن عمر بن الخطاب که حدیث کرد مرا عم من سالم از پدر خود که ابن عمر است بسا است که من یاد کرده ام قول شاعر را وشعر مذکور که از ابی طالب است در حالی که من نظر میکنم بسوی روی پیغمبر خدا بحالی که استسقا میکرد بر منبر فما ينزل حتى يجيش كل ميزاب پس فرود نمی آمد از منبر مگر آنکه پر میشد از آب هر ناوه دان بام

حدثنا الحسن بن محمد قال حدثنا محمد بن عبد الله الانصاري قال حدثنا ابي عبد الله بن المثنى عن ثمامة بن عبد الله بن انس عن انس بن مالك ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه كان اذا قحطوا استسقى بالعباس بن عبد المطلب بود عمر بن خطاب رضی الله عنه وقتیکه مردم در قحط می افتادند استسقا میکرد بعباس بن عبد المطلب رضی الله عنه فقال اللهم انا كنا

پس میستاد آن حضرت میانه آن برای نماز بفتح سین وسکون آن هر دو روایة است وکلام در آن در کتاب الجنائز بیاید انشاء الله تعالی **باب** بترجمه چنانچه در روایت ابی ذر است بی ترجمه بمنزله فصل و بر بعض نسخ وغیره ساقط است وحدیث باب که متضمن طهارت حائض است با باب صلوة علی النفساء جهة فصل ووصل هر دو دارد کما لا یخفی **حدثنا** الحسن بن مدرک بضم میم وکسر را ابو علی سدوسی بصری قال حدثنا یحیی بن حماد شیبانی داماد ابو عوانه سنه دو و بیست و پانزده قال اخبرنا ابو عوانة بفتح مهمله وتخفیف واو نامش وضاح است من كتابه یعنی از کتاب خود نه از حفظ وی اشاره است بآنچه امام احمد گفته چون حدیث کند ابو عوانه از کتاب خود خبر آن اثبت است وچون حدیث کند بی کتاب بسی بسا که غلط کند قال اخبرنا سليمان الشيباني هو ابو اسحاق هو ابن سليمان فيروز عن عبد الله بن شداد بن هاد مادرش سلمی بنت عمیش خواهر مادری میمونه است قال سمعت خالتي ميمونة زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم انها كانت تكون حائضا لا تصلي ابن شداد گوید شنیدم خاله خود میمونه بحضرت کہ گفت میبود که میگشت حائض که نماز نمیکرد وهی مفترشة بحذاء مسجد رسول الله بحالی که وی دراز کشیده بود برابر سجده گاه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وهو یصلی علی خمرته وحال آنکه آنحضرت نماز میکرد بر مصلای خود خمره بالضم سجاده خورد که ساخته میشود از برگ خرما وجز آن نام کرده شد بدان بجهت ستر وی کاروی وکفین را از حرو برد زمین واگر کلان باشد آن را حصیر گویند کذا قال الطیبی

نتوسل اليك بنبينا صلی الله علیه وسلم فتسقينا پس گفت عمر خداوندا ما بوديم كه در استسقا توسل ميكرديم بسوی تو بپيغمبر خود رحمت باد بروی پس آب ميدادی مارا وانا نتوسل اليك بعم نبينا فاسقنا قال فيسقون وما توسل ميكنيم بسوی تو بعم پيغمبر ما پس آب بده گفت انس پس آب داده می شدند

باب تحويل الرداء في الاستسقاء گردانيدن ردا از پايان ببالا وردعای استسقا **حدثنا** اسحق قال حدثنا وهب بن جرير قال اخبرنا شعبة عن محمد بن ابی بكر عن عباد بن تميم عن عبد الله بن زيد ان النبی صلی الله علیه وسلم استسقی وقلب رداءه مرويست از عبد الله بن زيد كه بتحقيق پيغمبر خدا رحمت وسلامت حق باد بروی استسقا كرد وگردانيد ردا را كه پوشيده بود ومعنی تقلب سبق ذكر يافته **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن عبد الله بن ابی بكر انه سمع عباد بن تميم يحدث اباه عن عمه عبد الله بن زيد ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج الی المصلی فاستسقی فاستقبل القبلة وحول رداءه وصلی ركعتين بر آمد آنحضرت بسوی مصلای عيد پس استسقا كرد وروی كرد بقبله وگردانيد ردا را قال ابو عبد الله كان ابن عيينة يقول هو صاحب الاذان گفت ابو عبد الله يعنی مولف رحمه الله بود ابن عيينه كه سفيان است ميگفت راوی اين حديث عبد الله بن زيد بن عبد ربه بن ثعلبه است كه صاحب اذانست يعنی آنكه اذان را در خواب ديده بود ولكنه وهم فيه لان هذا عبد الله بن زيد بن عاصم المازنی مازن الانصار ليكن اين قول سفيان خطاست زيرا كه راوی حديث عبد الله بن زيد بن عاصم مازنی است مازن انصاری نه مازن بنی تميم بدانكه نماز در استسقا اكثر علما قائل شده اند وسند انها همين حديث است ونزد امام ابو حنيفه جايز است كه نماز كنند تنها تنها وتضرع وزاری بدعا نمايند واستغفار كنند ليكن سنت بودن آن بجماعت نزد اين امام همام ثبوت نه پيوسته ميگويد سنت آنست كه آنحضرت مواظبت كرده باشد بر آن با ترك احيانا يعنی فعل آن غالب باشد بر ترك واز آن حضرت بكرات شش يا هفت وجه در استسقا منقولست ونماز جز يكبار كه عباد بن تميم راوی آنست نقل نكرده اند پس بمقتضای آن جايز باشد نماز نه مسنون وبصحت رسيده كه امير المومنين عمر رضی الله عنه استسقا كرده ودروی همين دعا واستغفار بود وبس اگر نمازی مسنون بودی از عمر بن خطاب ناد انستن آن باين عموم بلوی با ترك پس از علم بآن گنجايش ندارد ونيز در حديث مذكور صريح نيست كه آن حضرت بجماعة نماز كردند وآنانكه قائل شده اند به نماز گويند مانند نماز عيد بتكبيرات وخطبتين كنند اين مسئله در شرح سفر السعادة بتفصيل نيز مذكور است اگر كسی خواهد بر تفصيل مطلع شود رجوع بآن كند

باب انتقام الرب عز وجل من خلقه بالقحط اذا انتهك محارمه انتقام كشيدن پروردگار تعالی از خلق بقحط وقتی كه حرمت ببرند محرمات حق را اين باب باين عنوان در روايت حموی بی آنكه حديثی واثری در آن باشد واقع شده گويند كه عادت مولف رح آن بود كه اول ترجمهای نوشت بعد از آن در مرويات خود نظر ميكرد درين باب حديثی بر شرطی كه درين كتاب التزام كرده نيافته است اما حديث عبد الله بن مسعود كه بدعای آنحضرت بر كفار قحطی واقع شده وابو سفيان بدر معاويه آمده وندامت بر احوال خود ظاهر كرده التماس استسقا نموده است تمام مناسبت وارد

باب الاستسقاء فی المسجد الجامع بيان استسقا در مسجد جامع در وقت نماز وخطبه جمعه واز ينجا معلوم ميشود كه خروج بصحرا شرط استسقا نيست **حدثنا** محمد قال اخبرنا ابو ضمرة انس بن عياض قال حدثنا شريك بن عبد الله بن ابی نمر انه سمع انس بن مالك يذكر ان رجلا دخل يوم الجمعة من باب كان وجاه المنبر عبد الله بن ابی نمر شنيد انس بن مالك را در حالی كه ذكر ميكرد كه مردی در آمد روز جمعه مسجد را از دری كه بود مقابل منبر ورسول الله صلی الله علیه وسلم قائم يخطب فاستقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم قائما در حالی كه پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروی ايستاده خطبه ميخواند پس روی كرد آنمرد به پيغمبر خدا در حالی كه ايستاده است فقال

يعنی اگر چنين وچنان باشد پس نيابيد شما قدرت بر استعمال آب پس قصد كنيد زمين پاك را فامسحوا بوجوهكم وايديكم منه پس مسح كنيد بر روها خود ودستهای خود از جنس آن زمين زجاج گفته صعيد روی زمين خاك باشد يا سنگ بی خاك ابراد كرده مولف بر طبق عادت خود ... در كتاب تيمم آيتی را كه اصل بود در آن عهد اتيان آورد حديثی در شان نزول آن **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن عبد الرحمن بن القاسم بن محمد بن ابی بكر صديق رضی الله عنه عن ابيه عن عايشة زوج النبی صلی الله علیه واله وسلم قالت خرجنا مع رسول الله گفت عايشه بر آمديم ما با پيغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فی بعض اسفاره در بعضی از سفرهای وی گفته اند كه آن غزوه بنی المصطلق بود كه آن را غزوه مريسيع نامند حتی اذا كنا بالبيداء تا آنكه چون شديم به بيداء بفتح موحده ومد كه نام موضعی است بلند نزديك ذو الحليفه جانب مكه او بذات الجيش يا بموضع ذات الجيش كه يك منزل است از مدينه در راه مكه شك راوی است انقطع عقد لی گسست گردن بند من فاقام رسول الله صلی الله علیه واله وسلم علی التماسه پس ايستاد ووقفه نمود آنحضرت بر جستن آن واقام الناس معه وتوقف كردند مردم با وی وليسوا علی ماء بحاليكه نبودند در آنجا بر سر آبی كه بدان وضو توانند كرد فاتی الناس الی ابی بكر الصديق پس آمدند مردم بسوی ابو بكر صديق رضی الله عنه فقالوا الا تری ما صنعت عايشة اقامت برسول الله صلی الله علیه واله وسلم والناس وليسوا علی ماء وليس معهم ماء پس گفتند ابو بكر را آيا نمی بينی چه كرد عايشه ايستاده داشت آنحضرت ومردم را بجائی كه نيستند بر سر آب ونيست بايشان آبی فجاء ابو بكر ورسول الله صلی الله علیه واله وسلم واضع راسه علی فخذی قد نام پس آمد ابو بكر وحال آنكه آنحضرت نهاده بود سر مبارك خود را بر ران من بخواب رفته فقال حبست رسول الله پس گفت ابو بكر نگاهداشتی تو پيغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم والناس وليسوا علی ماء وليس معهم ماء ومردم را ونيستند بر سر آبی ونه با ايشان آبست فقالت عايشة فعاتبنی ابو بكر وقال ما شاء الله ان يقول پس گفت عايشه عتاب كرد مرا ابو بكر وگفت آنچه خواسته بود خدا كه بگويد وجعل يطعننی بيده فی خاصرتی وگشت ابو بكر خله ميزد بدست خود در تهيگاه من برای تاديب فلا يمنعنی من التحرك الا مكان رسول الله پس باز نميداشت مرا از جنبيدن مگر بودن پيغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم علی فخذی بر ران من فقام رسول الله صلی الله علیه واله وسلم حين اصبح علی غير ماء پس برخاست آنحضرت وقتی كه صبح كرد در حال بی آبی فانزل الله عز وجل آية التيمم پس نازل كرد خدا تعالی آيه تيمم را فتيمموا پس تيمم كردند واين بر تقدير يست كه لفظ ماضی اعتبار

کتاب التیمم

[illegible]

یارسول الله هلکت المواشی و انقطعت السبل پس گفت ای رسول خدا هلاک شدند مواشی و چارپایها و راهها منقطع شدند از هلاک شتران و ناتوانی آنها از بی علفی و بی آبی یا از آنکه زاد راه بهم نمی رسد که کسی جائی تواند رفت فادع الله ان یغیثنا پس دعا کن خدا را کہ بدهد ما را باران میدهد ما را یغیثنا برفع است و بنصب نیز روایت کرده اند بتقدیر آن چنانکه در بعضی روایات تصریح آن واقع شده معنی آنکه دعا کن این را که باران دهد و یغیثنا بفتح یا بصیغه ثلاثی مجرد هم روایت کرده بمعنی دعا کن که بفریاد ما رسد و اغاث دعا کند و غاث و اغاث بیک معنی آمده قال فرفع رسول الله صلی الله علیه وسلم یدیه فقال اللهم اسقنا اللهم اسقنا اللهم اسقنا گفت انس پس برداشت پیغمبر خدا هر دو دست را و گفت سه بار خداوندا آب ده ما را قال انس ولا والله مانری فی السماء من سحاب ولا قزعة ولا شیئا گفت انس سوگند بخدا نمیدیدیم در آسمان چیزی از ابر و نه پاره از ابر تنک و نه علامتی از باد و جز آن که دلالت کند بر باران وما بیننا و بین سلع من بیت ولا دار و نبود میان ما و میان کوه سلع از خانه و نه سرای یعنی حاجبی میان ما نبود و سلع بفتح مهمله و سکون لام و مهمله نام کوهی است بمدینه مطهره قال فطلعت من ورائه سحابة مثل الترس گفت انس پس ظاهر شد از طرف سلع یک ابر که مانند سپر تشبیه در گردی و مستدیر است فلما توسطت السماء انتشرت ثم امطرت پس هرگاه میان آسمان رسید منتشر شد پس تر باران بارید قال فوالله ما رأینا الشمس سبتا گفت انس سوگند بخدا که ندیدیم آفتاب را یکهفته ثم دخل رجل من ذلک الباب فی الجمعة المقبلة و رسول الله صلی الله علیه وسلم قائم یخطب پس تر درآمد مردی از آن در که مقابل منبر است در جمعه آینده و حال آنکه رسول خدا استاده خطبه میخواند فاستقبله قائما فقال یارسول الله هلکت الاموال و انقطعت السبل پس روی کرد آنمرد آن حضرت را در حالی که استاده است پس گفت ای رسول خدا هلاک شد مواشی و راهها از رفتن ماند از کثرت سیلاب و باران فادع الله ان یمسکها پس دعا کن خدا را که نگهدارد باران را قال فرفع رسول الله صلی الله علیه وسلم یدیه ثم قال اللهم حوالینا ولا علینا گفت انس پس برداشت رسول خدا هر دو دست مبارک را پستر گفت خداوندا بر اطراف ما باران نازل کن و نازل مکن بر ما اللهم علی الآکام و الجبال والظراب والاودیة و منابت الشجر خداوندا بفرست بر توده ریگ و کوههای بلند و پشتهای پست هموار بر زمین و بر وادیها و جاهای رستن درخت آکام بروزن جبال و بروزن آلام نیز خوانده اند جمع اکمه بفتحات توده ریگ و ظراب بکسر معجمه و را آخر باء موحده جمع ظرب بروزن کتف قال فاقلعت و خرجنا نمشی فی الشمس گفت انس پس دور شد ابر و باران و برآمدیم از آن مجلس بحالی که راه میرفتیم در آفتاب قال شریک فسألت انسا اهو الرجل الاول قال لا ادری گفت شریک پرسیدم انس را آیا همان مرد اول بود که شکایت کرده بود گفت نمیدانم بدانکه آن حضرت با آنکه مهربان تر و مشفق تر بود بمردم از نفوس ایشان در موقت که عالمی هلاک می شد ابتدا باستسقا نکرد و بعد از سوال مردم بدعا متوجه شدند وجه آن انیست که مقام آنحضرت توکل و صبر و تسلیم و رضا بر بلایا و قضا ابد بود و مقام صحابه انصار آنحضرت ببرکت صحبت همین بود بنابر آن در مجاری قضا همه تسلیم و رضامند بودند چون در مردم ضعفا اضطرابی مشاهده کردند برای رعایت حال این جماعه و اقامت سنت سنیه دراز منه آتیه که بلاهل آن جزع و فزع و بیصبری خواهد بود توجه باستسقا فرمودند والله اعلم

باب الاستسقاء فی الخطبة الجمعة غیر مستقبل القبلة

در بیان استسقا در خطبه جمعه در حالی که روی نیست بجانب قبله بهمین جهت اخیر ترجمه این باب را جدا آورده **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن شریک عن انس بن مالک ان رجلا دخل المسجد یوم الجمعة من باب کان نحو دار القضاء آمد مردی در مسجد روز جمعه از دری که بود جانب دار القضا

آن باشد که غرض وضعی نیز مستفاد گردد به تنزیل و بعضی گفته بتحقیق که اول آیة وضو از قدیم نازل بوده که عمل بدان کرده باشند بعد از آن نازل شد بقیه این آیة که ذکر تیمم است درین قصه لیکن روایت عمرو بن الحارث که مولف در کتاب التفسیر آورده دلالت دارد برآنکه تمام آیة نازل شده درین قصه و تواند که این روایت باعتبار جزء آخر آیة باشد والله اعلم قال اسید بن الحضیر بر وزن ملفظ تصغیر و ثانی بجا رمهمله و ضاد معجمه ابو یحیی انصاری اشهلی اوسی یکی از نقبا لیلة عقبه ثانیه سنه بیست ماهی باول برکتکم یا آل ابی بکر پس گفت اسید نیست این برکت رخصت به تیمم که حاصل شد مسلمانان را بسبب درنگ کردن عایشه نخستین برکت شما در دین ای آل ابی بکر بلکه برکتهای دیگر نیز شده آمده و مراد از آل درینجا معنی شامل نفس مدلول و اتباع است و تفسیر کرده اند برکت را بکثرت خیر قالت فبعثنا البعیر الذی کنت علیه برخیزانیدیم شتری را که بودم سوار بر آن وقت سیر یا این جستجو آنان است که فرستاد آنحضرت اسید بن حضیر و جمعی از مردم را بازی بجهت طلب عقد و تفتیش آن و نایافته برگشتند و قصد کوچ نمودند فاصبنا فوجدنا العقد تحته پس رسیدیم و یافتیم گردن بند را از زیر شتر **حدثنا** محمد بن سنان بکسر مهمله و تخفیف نون عوقی بفتحتین و بقاف باهلی بصری قال حدثنا هشیم بتصغیر ابن بشیر بفتح موحده ابو معاویه واسطی یکی از ائمه حدیث است سنه یکصد و هشتاد و سه ح تحویل است و قال حدثنی سعید بن النضر بفتح نون و سکون معجمه ابو عثمان بغدادی سنه دویست و سی و چهار قال اخبرنا هشیم قال اخبرنا سیار بفتح مهمله و تشدید تحتیه ابن ابی سیار وردان بفتح واو و سکون را ابو الحکم واسطی سنه یکصد و بیست و دو قال حدثنا یزید الفقیر ضد غنی لقب یزید او که مسمی بصهیب است بتصغیر خوانده شد باین لقب بجهت رنج فقرهای پشت و یزید ابو عثمان کوفی تابعی مشهور است از شیوخ امام ابو حنیفه قال اخبرنا جابر بن عبد الله الانصاری ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اعطیت خمسا فرمود داده شده ام پنج کرامتی لم یعطهن احد قبلی که داده نشده آن را هیچ یکی از انبیا پیش از من خصایص آنحضرت خود بیشتر ند خارج از حد حصر و احصا هر کسی از سالکان طریق تعداد کم و بیش بقدر قوت احصا ایراد نموده و ابو سعید نیشاپوری در کتاب شرف المصطفی عدد خصایص شریف را شصت خصلت گفته و در احادیث نیز بحسب مقتضیات احوال مختلف آمده در بعضی پنج و در بعضی شش و در بعضی سه و در بعضی هفت و زیاده مقصود پنج با حصر نیست از تخصیص بر عدد دلالت بر نفی ما عدا نمیکند نزد عامه علما نصرت بالرعب مسیرة شهر فتح و ظفر داده شده ام بترس که انداخته شده در دل دشمنان این بر مسافت یکماه بی اسباب ظاهر از حشمت و شوکت چنانکه سلاطین و جابره را بود زیرا که گفته اند اگر تنها بی لشکر باشند نیز همین نصرت

[illegible]

دار القضا خانهٔ عمر بن خطاب بود که بعد از فوت او فروخته شد و ادای قرضی که از بیت المال بر ذمهٔ عمر مانده بود و وصیت کرده بود ابن عمر را که اموال او را فروخته ادای دین کند ابن عمر همین خانه را بدست معاویه فروخته بود نام آن خانه بهمین اسم افتاده است

ورسول الله صلی الله علیه وسلم قایم یخطب فاستقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم قایما ثم قال یا رسول الله هلکت الاموال وانقطعت السبل فادع الله یغیثنا فرفع رسول الله صلی الله علیه وسلم یدیه ثم قال اللهم اغثنا اللهم اغثنا اللهم اغثنا قال انس ولا والله ما نری فی السماء من سحاب ولا قزعة وما بیننا وبین سلع من بیت ولا دار قال فطلعت من ورائه سحابة مثل الترس فلما توسطت السماء انتشرت ثم امطرت فلا والله ما رأینا الشمس سبتا ثم دخل رجل من ذلک الباب فی الجمعة المقبلة ورسول الله صلی الله علیه وسلم قایم یخطب فاستقبله قایما فقال یا رسول الله هلکت الاموال وانقطعت السبل فادع الله یمسکها عنا قال فرفع رسول الله صلی الله علیه وسلم یدیه ثم قال اللهم حوالینا ولا علینا اللهم علی الآکام والظراب وبطون الاودیة ومنابت الشجر قال فاقلعت وخرجنا نمشی فی الشمس قال شریک فسألت انس بن مالک اهو الرجل الاول قال ما ادری اقلعت بفتح همزه وقاف ساکن بمعنی کف وامساک است ترجمهٔ حدیث از جهت سقامت تکرار گذاشته شد **باب** الاستسقاء علی المنبر طلب کردن باران بر منبر **حدثنا** مسدد قال حدثنا ابو عوانة عن قتادة عن انس بن مالک قال بینما رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب یوم الجمعة اذ جاء رجل فقال یا رسول الله قحط المطر فادع الله ان یسقینا فدعا فمطرنا فما کدنا ان نصل الی منازلنا

گفت انس در میان آنکه پیغمبر خدا خطبه میخواند در روز جمعه ناگاه آمد مردی پس گفت ای رسول خدا حبس شد باران پس دعا کن خدا را اینکه آب دهد ما را پس دعا کرد آنحضرت و باران داده شدیم پس نزدیک نبود که برسیم بجا نهای خود از کثرت باران فما زلنا نمطر الی الجمعة المقبلة پس دایم بود که باران می بارید تا جمعهٔ آینده قال فقام ذلک الرجل او غیره فقال یا رسول الله ادع الله ان یصرفه عنا گفت انس پس استاد آن مرد و غیر او پس گفت ای رسول الله دعا کن خدا را اینکه باز دارد باران را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم حوالینا ولا علینا پس گفت رسول خدا رحمت کناد خدا بر وی ای خداوند بر گرد ما و اطراف ما نه بر ما نازل کن قال فلقد رایت السحاب یتقطع یمینا وشمالا یمطرون ولا یمطر اهل المدینة گفت انس تحقیق دیدم ابر را که پاره پاره شده جانب راست و چپ مردم باران باریده می شدند و باریده نمی شدند اهل مدینه **باب** من اکتفی بصلوة الجمعة فی الاستسقاء کسی که بسنده کند از نماز استسقا بنماز جمعه در استسقا **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالک عن شریک بن عبد الله عن انس قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال هلکت المواشی وتقطعت السبل فادع الله فدعا فمطرنا من الجمعة الی الجمعة انس گفت آمد مردی نزد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی پس گفت هلاک شدند چارپایها و ناماندند راهها از رفتن پس دعا کن خدا را و آنحضرت دعا کرد پس داده شدیم باران از جمعه تا جمعهٔ دیگر ثم جاء فقال تهدمت البیوت وتقطعت السبل وهلکت المواشی فادع الله ان یمسکها پس باز آمد وی و گفت افتادند خانها و نماندند راهها از رفتن و هلاک شدند چارپایها پس دعا کن خدا را که باز دارد باران را فقام فقال اللهم علی الآکام والظراب والاودیة ومنابت الشجر پس استاد و گفت آنحضرت خداوندا بر کوهها و وادیها و جاهای روئیدن درختان باران ببار فانجابت عن المدینة انجیاب الثوب پس منقطع شد و جدا گشت ابر مانند پاره پاره شدن جامه در وقت قطع یا جدا گشتن جامه از بدن **باب** الدعاء

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب التیمم

دران یوم او نزول آیت شد بهت خواهد بود و طهور یا پاک کننده از حدث بطریق تیمم نزد عدم قدرت بر آب بخلاف سابقین که جز بآب طهارت نداشتند و در حدیث دلیل است بر جواز تیمم بهر چه از جنس زمین است خاک و ریگ و سنگ و نحو آن چه لفظ ارض همه را شامل است و همین است مذهب امام ابو حنیفه و مالک و محمد و احمد در روایتی از وی و در حدیث مسلم بروایت حذیفه وجعلت تربتها لنا طهورا ثبت کرده بدان شافعی و احمد در اقوی روایتین و ابو یوسف در تخصیص تراب برای تیمم چنانکه در بعضی روایات بجای تربت لفظ تراب آمده اصیلی گفته متفرد شده است ابو مالک باین لفظ یعنی لفظ تربت مخصص نیست حدیث ارض را چه تخصیص مبنی بر تخالف هر دو حکم است در ظاهر و اینجا هر دو موافق اند در اثبات پس مذهب ما بهر حدیث عامل باشد و لفظ تربت نیز مخصوص بتراب نیست چه تربت هر مکان آنچه در وست از تراب و غیره کذا قیل و لفظ صعید نیز عام است از تراب قایما رجل من امتی ادرکته الصلوة فلیصل پس هر کدام مرد از امت من که دریابد او را وقت نماز در هر جا که باشد و بهر حال که بود بیاید که نماز بخواند چه زمین طهور او و مسجد او ست و این وجه ثانی نیز تفصیل دو خصلت اند واحلت لی المغانم و حلال کرده شد برای من غنیمتها که در جنگ از کفار بدست آید ولم تحل لاحد قبلی و حلال نشده مر هیچ کی را پیش از من چنانکه در جای مذکور شود واعطیت الشفاعة و داده شده ام شفاعت را برای عاصیان جمیع امم و فرو ماندگان ایشان در روز قیامت وکان النبی یبعث الی قومه خاصة و بود هر پیغمبر که برانگیخته میشد مر کسی از ان پیش از من بسوی قوم خود که در آنها می بود نه قوم دیگر و بعثت الی الناس عامة و فرستاده شده ام من بسوی مردم همه از عرب و عجم و جن و انس و در روایت مسلم از ابو هریره وارسلت الی الخلق کافة و این اشمل روایات است بانکه ایراد کرده اند بر خصوص بعثت انبیای سابقین باقوام ایشان بعثت نوح و سلیمان علیهما السلام کذلک بر آن عموم است چه در هر دو زمان و چند پیغمبری

باب اذا انقطعت السبل من كثرة المطر دعا كردن وقتی که منقطع شود راهها از بسیاری باران **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك عن شريك بن عبد الله بن ابي نمر عن انس بن مالك قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله هلكت المواشي وتقطعت السبل فادع الله فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم فمطروا من جمعة الى الجمعة فجاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله تهدمت البيوت وتقطعت السبل وهلكت المواشي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم على رؤس الجبال والآكام وبطون الاودية ومنابت الشجر فانجابت عن المدينة انجياب الثوب **باب** ما قيل ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يحول رداءه في الاستسقاء يوم الجمعة در بيان خبری که گفته شده است که پيغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی نگردانيده است ردای خود را در استسقا روز جمعه **حدثنا** الحسن بن بشر قال حدثنا معافى بن عمران عن الاوزاعي عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك ان رجلا شكى الى النبي صلى الله عليه وسلم هلاك المال وجهد العيال فدعا الله يستسقي مردی شکایت کرد به پيغمبر خدا تلف شدن مواشی و رنج کشيدن وابستگان پس دعا کرد آنحضرت در حالی که استسقا ميکند ولم يذكر انه حول رداءه ولا استقبل القبلة و ذکر نکرده است انس که درين صورت گردانيده است آنحضرت ردا را و نه گفته است که روی کرد قبله را چون اکتفا بهمين نماز جمعه کرده بود استسقا را بوجه مقرر ادا نکرده بود **باب** اذا استشفعوا الى الامام ليستسقي لهم لم يردهم وقتی که شفاعت جويند بامام تا استسقا کند مر ايشان را رد نکند سوال ايشان را **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن شريك بن عبد الله بن ابي نمر عن انس بن مالك انه قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله هلكت المواشي وتقطعت السبل فادع الله فدعا الله فمطرنا من الجمعة الى الجمعة فجاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله تهدمت البيوت وتقطعت السبل وهلكت المواشي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم على ظهور الجبال والآكام وبطون الاودية ومنابت الشجر فانجابت عن المدينة انجياب الثوب ترجمه اين حديث مکرر شده است اگر گوئی که بابی بهمين عنوان سبق ذکر يافته آنجا که گفت سوال الناس الامام اذا قحطوا و در اينجا هم مويد بهمين حديث ساخته اين اعاده براي چيست گويم باب سابق در بيان آنست که آنچه بر مردم است از سوال استسقا و اينجا در بيان آنچه بر امام است از اجابت سوال **باب** اذا استشفع المشركون بالمسلمين عند القحط وقتی که طلب شفاعت کنند کافران بمسلمانان نزد امساک باران بتوان اجابت کرد **حدثنا** محمد بن كثير عن سفيان قال حدثنا منصور والاعمش عن ابي الضحى عن مسروق قال اتيت ابن مسعود فقال ان قريشا ابطؤا عن الاسلام فدعا عليهم النبي صلى الله عليه وسلم فاخذتهم سنة حتى هلكوا فيها واكلوا الميتة والعظام گفت مسروق آمدم ابن مسعود را پس گفت تحقيق کفار قريش درنگ کردند از اسلام پس دعائی کرد بر ايشان پيغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بامر ويست که اين دعا در زمی بود که اين اشقيا شکنبه شتری بر پشت آن حضرت در وقت سجده انداخته بودند چنانکه اين حديث گذشته است پس در گرفت ايشان را قحطی تا آنکه هلاک شدند دران قحط و خوردند مردار ها و استخوانها فجاءه ابو سفيان فقال يا محمد جئت تامر بصلة الرحم وان قومك قد هلكوا فادع الله عز وجل پس آمد آن حضرت را ابو سفيان و گفت ای محمد آمده و تو کار ميکنی بصله رحم و احسان با ايشان بتحقيق قوم تو هلاک شدند پس دعا کن خدا را فقرء فارتقب يوم تاتي السماء بدخان مبين الاية پس خواند آن حضرت اين آيت را که ازين حال ايشان خبر ميدهد چنانکه گذشت ثم عادوا الى كفرهم فذلك قوله تعالى يوم نبطش البطشة الكبرى يوم بدر پس برگشتند بسوی تمرد و کفر پس اينست يعنی برگشتن و جزا يافتن که اشارت ميکند قول سبحانه يوم نبطش البطشة

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب التيمم

خود را بتوحيد رسيده باشد تا ائمه مردم را اگرچه بسوی همه آن مبعوث نبوده و بعد از علم اين دعوت حق منادی شده بر شرک پس مستحق شدند عذاب را و تو لا بد که در حق بعضی انبيا دعوت وی بتوحيد عام باشد اگرچه بفروع شريعت عام نبود از نتيجه است دعای نوح و کشتن سليمان و تهديد وی بقتال وی تکلف آنست که گويند انبيای پيشين بعثت بعضی از ايشان بسوی قبيله خود معلوم شده و بعضی بسوی اهل قريه و بعضی بسوی اهل آن عصر خود و در سنی محدود با پيغمبر ديگر تجاوز نکنند واز حد خصوص بعثت بر نيايند و بعثت سيد المرسلين صلی الله عليه وآله وسلم عام است تمامه خلق را اهل عصر و غير آن اولين و آخرين را و معنی بعثت در اولين باين معنی است که اگر انبيا موجود شوند بحکوم بحکم محمدی گردند چنانچه حديث لو كان موسى حيا لما وسعه الا اتباعي و قصه نزول عيسی در آخر زمان بشريعت مصطفی دليل آنست بالجمله معنی عموم بعثت احمدی و خصوص بعثت انبيای پيشين ظاهر و بارست والله اعلم **باب** اذا لم يجد ماء ولا ترابا و تتيکه نيابد شخصی برای تطهير آب را و نه خاک را چنانچه در کشتی باشد که دران آب نمی تواند رسيد و يا بخسيس زمين يا در زندانی که زمين و ديوار آن نجس باشد **حدثنا** ذکريا بن يحيى بن صالح ابو لوی البلخی سنه و در نسبت وی با ابن عمر طائی کوفی ابو السکن بضم مهله و کاف سنه و دويست و پنجاه و يک از سر دو روايت دارد بخاری و مسرد و از عبد الله بن نمير قال حدثنا عبد الله بن نمير مصغر کوفی سنه کمصد ونود ونه قال حدثنا هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة انها استعارت من اسماء قلادة بتحقيق عائشه بعاريت گرفت از خواهر خود اسما گردن بندی را در سفری ظاهر آنست که اين همان قصه عقد عائشه است که در حديث اول تيمم گذشت و اضافه وی بعائشه در آنجا باعتبار يد و تصرف اوست و گرنه در حقيقت ملک اسما بود فهلكت پس آن ناگم شد فبعث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رجلا پس گماشت پيغمبر خدا مردی را تا بجويد آن را سيد آن حضير بود يا مردی ديگر فوجدها پس يافت قلاده را در شهر مرد آخر کار ...

الکبری که در روز بدر واقع شده و زاد اسباط عن منصور را زیاده کرده است درین حدیث اسباط از منصور فدعا رسول الله صلی الله علیه وسلم فسقوا الغیث فاطبقت علیهم سبعا پس دعا کرد آن حضرت پس آب داده شدند باران را پس گرفت و دایم شد باران بر ایشان هفته وشکا الناس کثرة المطر فقال اللهم حوالینا ولا علینا وشکایت کردند مردم بسیاری باران پس گفت آنحضرت این دعا فانحدرت السحابة عن رأسه فسقوا الناس حولهم پس بجنبید ابر از سر او پس آب داده شدند مردم حوالی ایشان باب الدعاء اذا کثر المطر حوالینا ولا علینا در بیان دعا کردن وقتی که بسیاری شود باران باین قول حوالینا ولا علینا حدثنا محمد بن ابی بکر قال حدثنا معتمر عن عبید الله عن ثابت عن انس بن مالک قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخطب یوم الجمعة فقام الناس فصاحوا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند روز جمعه پس ایستادند مردم پس بلند کردند آواز فقالوا یا رسول الله قحط المطر واحمرت الشجر وهلکت البهائم فادع الله ان یسقینا پس گفتند ای رسول خدا امساک کرده شد باران و سرخ شدند درختان از خشکی و هلاک شدند چارپایها پس دعا کن خدا را اینکه آب دهد ما را فقال اللهم اسقنا مرتین پس گفت آنحضرت ای خداوند آب ده ما را دو بار گفت این کلمه دعا وایم الله ما نری فی السماء قزعة من سحاب فنشاءت سحابة وامطرت وسوگند خدا نمی دیدیم در آسمان پارچه از ابر پس یکبارگی پیدا شد ابری و بارید و نزل عن المنبر فصلی فلما انصرف لم یزل تمطر الی الجمعة التی تلیها و فرود آمد آنحضرت از منبر پس نماز جمعه گزارد پس چون که برگشت از نماز دایم بود باران تا جمعه که پیوسته بآن بود فلما قام النبی صلی الله علیه وسلم یخطب صاحوا الیه پس وقتی که ایستاد آنحضرت در حالی که خطبه میخواند در جمعه دیگر آواز بلند کردند بسوی آنحضرت تهدمت البیوت وانقطعت السبل فادع الله ان یحبسها عنا افتاد خانها و منقطع شد راهها پس دعا کن خدا را اینکه نگهدارد باران را از ما قال فتبسم النبی صلی الله علیه وسلم گفت انس پس تبسم کرد پیغمبر خدا از مشاهده عجائب و بی صبری مردم و ملال ایشان وقال اللهم حوالینا ولا علینا فرمود خداوندا باران ببار در جائی که در اطراف ماست و باران مفرست بر ما فتکشطت المدینة پس کشاده شد مدینه فجعلت تمطر حولها ولا تمطر بالمدینة قطرة پس گشت باران که می بارد گرد مدینه و نمی بارد بر مدینه قطره فنظرت الی المدینة وانها لفی مثل الاکلیل پس نظر کردم بسوی مدینه و حال آنکه بتحقیق آن مدینه در مانند اکلیل بود و اکلیل چیزی که احاطه کند بچیزی و عصابه که مرصع بجواهر باشد و تاجی که بادشاهان بر سر بندند آن را نیز اکلیل گویند باب الدعاء فی الاستسقاء قائما دعا کردن در وقت استسقا بحالی که ایستاده است در خطبه و غیر خطبه تا مردم ببینند و اقتدا کنند بوی وقال لنا ابو نعیم عن زهیر عن ابی اسحق خرج عبد الله بن یزید الانصاری وخرج معه البراء بن عازب وزید بن ارقم فاستسقی فقام لهم علی رجلیه علی غیر منبر و گفت ما را ابو نعیم از زهیر و وی از ابی اسحق که برآمد عبد الله بن یزید الانصاری در وقتی که امیر بود در کوفه از جانب عبد الله بن زبیر و برآمد با وی براء بن عازب و زید بن ارقم پس استسقا کرد عبد الله بن یزید و ایستاد باین مردمان همراه بر دو پا بر غیر منبری فاستغفر فاستسقی ثم صلی رکعتین یجهر بالقراءة ولم یؤذن ولم یقم پس استغفار خواست از خدا و استسقی کرد و بعد گزارد دو رکعت بحالی که جهر میکرد بقرائت درین دو رکعت و اذان نگفت و اقامت هم نگفت ظاهر ازین حدیث آنست که خطبه پیش از نماز نخوانده چنانکه در بعضی روایات تصریح باین آمده قال ابو اسحق ورأی عبد الله بن یزید النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابو اسحق و دیده است عبد الله بن یزید پیغمبر خدا را و در بعضی روایات آمده و روی عبد الله بن یزید عن النبی صلی الله علیه وسلم یعنی روایت کرده است عبد الله بن یزید از پیغمبر خدا برین تقدیر مراد این است که انچه صادر شد از عبد الله بن یزید از نماز و جهر در ان حدیث مرفوع خواهد بود و بر تقدیر اول که مطلق دیدن است موقوف است بر وی حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنا عباد بن تمیم

الجزء التاسع شیخ الاسلام | کتاب التیمم

که معلوم شده از شارع بودن آن طهور در آن وقت چه بقرر فرموده آنحضرت انچه کرده بسبب الحال که تیمم نیز طهور گشته اگر هر دو طهور را نیابد حکمش همچنان باشد که در فقدان آب بود وقت انحصار طهور در ان و باین قایلند شافعی واحمد و جمهور محدثین و اکثر مالکیه لیکن اختلاف کرده اند در وجوب اعاده منصوص از شافعی وجوب وست و مشهور از احمد عدم وجوب و مذهب امام ابو حنیفه و مالک در مشهور عدم جواز نماز است در آن حال بجهت عدم طهارت و وجوب آن برای وجوب قضا است چه نماز ساقط نمیگردد و بهیچ حال مگر بعذری که معلوم شده از شارع تخصیص عفو مان و آن حدیث ساکت است از تمام قصه حال پس دلیل بر وجوب نماز علی الاطلاق حجت نباشد باب التیمم فی الحضر اذا لم یجد الماء وخاف فوت الصلوة جواز تیمم در شهر وقتی که قدرت نیابد آب را و ترسد فوت نماز را بر تقدیر توقف و انتظار وضو خضر ضد بادیه وبه قال عطاء و باین گفته است عطاء بن ابی رباح و شافعی نیز لیکن با زیادت وجوب قضا وقال الحسن فی المریض عنده الماء ولا یجد من یناوله یتیمم و گفته است حسن بصری در شان بیماری که نزد وی آب است و نمی یابد کسی را که بدهد او را آب و اعانت نماید تیمم کند واقبل ابن عمر من ارضه بالجرف و آمد ابن عمر از زمین خود که بجرف بود و جرف بضم جیم و را مهمله در آخر فا موضعی است بر سه میل از مدینه بطرف شام فحضرت العصر بمربد النعم بکسر میم و فتح نیز مروی است و سکون را و فتح موحده در آخر مهمله پس حاضر شد نماز عصر بمربد النعم که بمعنی جای بستن شتر و گوسفند و جز آن و آن بر دو میل است از مدینه فصلی پس نماز گزارد یعنی بعد از تیمم و ذکر تیمم در روایت شافعی و مالک و غیر ایشان صریح آمده و چون شیوخ مولف در روایت اختصار باین قدر نموده اند همان قدر اختصار نموده جلبی گفته که حذف آن از ناسخ است و بعدا ازان امر برین حال ثابت ماند ثم دخل المدینة والشمس مرتفعة

ان عمہ وکان من اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم اخبرہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفت شعیب از زہری کہ حدیث کرد مارا عباد کہ
گرید عم او وبود از اصحاب پیغمبر خدا خبر دادہ عباد را کہ پیغمبر خدا خرج بالناس یستسقی لھم فقام فدعا اللہ قائما
برآمد آن حضرت بمردم بجائی کہ طلب باران میکند برای مردم پس استادہ دعا کرد در حالی کہ استادہ است ثم توجہ قبل القبلۃ
وحول رداءہ فاسقوا پستر توجہ کرد جانب قبلہ وگردانید ردای خود را پس آب دادہ شدند مردم **باب** الجھر بالقراءۃ
فی الاستسقاء در بیان جہر بقرات در نماز استسقا **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا ابن ابی ذیب عن الزھری عن
عباد بن تمیم عن عمہ قال خرج النبی صلی اللہ علیہ وسلم یستسقی فتوجہ الی القبلۃ یدعو وحول رداءہ ثم صلی رکعتین جھر فیھما
بالقراءۃ گفت عم عباد بیرون آمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بجائی کہ استسقا میکند پس روی کرد بسوی قبلہ بحالی کہ
دعا میکند وگردانید ردا را پستر نماز گذارد دو رکعت کہ جہر میکرد دران دو رکعت بقرات **باب** کیف حول النبی صلی اللہ علیہ
وسلم ظھرہ الی الناس در بیان آنکہ چگونہ گردانید پیغمبر خدا پشت خود را بسوی مردم **حدثنا** ادم قال حدثنا ابن ابی
ذیب عن الزھری عن عباد بن تمیم عن عمہ قال رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یوم خرج یستسقی گفت دیدم پیغمبر خدا را
روزی کہ برآمد بجائی کہ استسقا میکند قال فحول الی الناس ظھرہ واستقبل القبلۃ یدعو ثم حول رداءہ ثم صلی لنا رکعتین
جھر فیھما بالقراءۃ گفت پس گردانید بسوی مردم پشت خود را و روی کرد بقبلہ بحالی کہ دعا میکرد وپستر گردانید ردا را
پستر نماز کرد برای ما دو رکعتی کہ جہر کرد دران دو رکعت بقرات از نحدیث معلوم شد کہ تحول ردا وقت دعا بودہ است **باب**
صلوۃ الاستسقاء رکعتین در بیان آنکہ نماز استسقا دو رکعت است **حدثنا** قتیبۃ بن سعید قال حدثنا سفیان
عن عبد اللہ بن ابی بکر عن عباد بن تمیم عن عمہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم استسقی فصلی رکعتین وقلب
رداءہ بتحقیق آنحضرت استسقا کرد پس گذارد دو رکعت وگردانید ردا را اینجا اگرچہ قلب ردا بعد از نماز ذکر کرد چون بواو
کہ معنی مطلق جمع است آوردہ تنصیص در تاخیر ندارد **باب** الاستسقاء فی المصلی استسقا کردن در مصلای عید **حدثنا**
عبد اللہ بن محمد قال حدثنا سفیان عن عبد اللہ بن ابی بکر سمع عباد بن تمیم عن عمہ قال خرج النبی صلی اللہ علیہ
وسلم الی المصلی یستسقی واستقبل القبلۃ فصلی رکعتین وقلب رداءہ قال سفیان واخبرنی المسعودی
عن ابی بکر قال جعل الیمین علی الیسار گفت سفیان بن عیینہ خبر دادہ است مرا مسعودی
کہ از بنای ابن مسعود است از ابو بکر پدر عبد اللہ مذکور گفت در تفسیر قلب ردا گردانید طرف راست ردا را بر دوش دست چپ وجانب چپ
را بر دوش دست راست واین قول مولف تعلیقی نیست چنانکہ بعضی توہم کردہ اند بلکہ موصول است عطف است بر عبد اللہ بن محمد مذکور در
اول سند **باب** استقبال القبلۃ فی الاستسقاء روکردن بقبلہ در دعای استسقا **حدثنا** محمد بن سلام قال حدثنا
عبد الوھاب قال حدثنا یحیی بن سعید قال اخبرنی ابو بکر بن محمد ان عباد بن تمیم اخبرہ ان عبد اللہ بن زید الانصاری
اخبرہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خرج الی المصلی یدعو وانہ لما دعا او اراد ان یدعو استقبل القبلۃ وحول رداءہ
برآمد آن حضرت بسوی مصلا بحالی کہ دعا میکند وبتحقیق آن حضرت وقتی کہ دعا کرد یا ارادہ دعا کرد روی کرد بقبلہ وگردانید ردا را در این
روایت تصریح است بآنکہ قلب ردا در وقت دعا کردہ قال ابو عبد اللہ گفت مولف عبد اللہ بن زید ھذا مازنی والاول
کوفی ھو ابن یزید یعنی عبد اللہ بن زید کہ درین اسناد مذکور شدہ وعباد بن تمیم از وی نقل کردہ مازنی انصاری دیگر است وعبد اللہ کہ سابقا مذکور
شد در باب دعا در استسقا عم عباد است کہ ہم عباد بن تمیم از وی نقل دارد دیگر است بواسطہ رفع اشتباہ کہ عباد از ہر دو نقل میکند

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب التیمم

الا امام مرویست سجدہ است مرکسی را کہ امید نزدیک
ابن کہ تاخیر کند نماز را تا آخر وقت **حدثنا** یحیی بن بکیر
بتصغیر نسبت بجد است ونام پدر عبد اللہ است قال حدثنا
اللیث بن سعد عن جعفر بن ربیعۃ بفتح را ابن شرجیل
کندی مصری سنہ یکصد وسی وپنج عن الاعرج عبد الرحمن
بن ہرمز قال سمعت عمیرا بتصغیر ابن عبد اللہ ہاشمی سنہ
یکصد وچہار مولی ابن عباس قال اقبلت انا وعبد اللہ
بن یسار مولی میمونۃ زوج النبی گفت عمیر پیش
آمدم من وعبد اللہ بن یسار مولی میمونہ جفت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ والہ وسلم حتی دخلنا علی ابی جھیم
بن الحارث تا آنکہ در آمدیم بر عبد اللہ ابی جہیم بلفظ تصغیر ابن
الصمۃ بکسر مہملہ وتشدید میم ابن عمرو بن عتیک خزرجی
الانصاری فقال ابو جھیم اقبل النبی صلی اللہ علیہ
والہ وسلم من نحو بئر جمل پس گفت ابو جہیم پیش آمد پیغمبر خدا
از جانب بئر جمل کہ موضعی است مشہور نزدیک مدینہ فلقیہ
رجل فسلم علیہ پس ملاقی شد آنحضرت را مردی کہ ہمین
ابی الجہیم باشد وسلام کرد بروی فلم یرد علیہ النبی کہ جواب سلام
نداد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ والہ وسلم حتی اقبل علی
الجدار تا آنکہ پیش آمد آنحضرت بدیوار برای تیمم ظاہرا دیوار
مباح بود یا ملک کسی کہ معلوم بود رضا او کسی بوجھہ
ویدیہ ثم رد علیہ السلام پس مسح کرد روی مبارک ودو
دست مبارک خود را پستر رد کرد بآنمرد سلام او در روایت
طبرانی زیادت آمدہ فرمود منع نکرد مرا از ینکہ رد کنم سلام ترا
بر تو مگر آنکہ بودم من بر غیر طہر یعنی مکروہ داشت کہ ذکر کنہ
اسم الہی را کہ سلام است بی طہارت وچون تیمم در حضر جایز
باشد برای رد سلام کہ بی طہارت نیز جایز است پس کسی کہ
خوف کند فوت نماز را در حضر تیمم او را بطریق اولی جایز باشد
کہ نماز بی طہارت درست نبود ولیکن ظاہر آنست کہ ذکر اللہ
شریف در حضر با حدث واستباحت محظور نبود بلکہ مجرد تشبہ
باہل طہارت برای حسن ادب یا تخفیف حدث بود چنانکہ
مشروع است امساک در رمضان مرکسی را کہ مباح است
او را افطار برای حرمت صوم ومشروع است تخفیف جنابۃ
بوضوء وگرنہ فقدان آب کہ شرط تیمم است در مدینہ صورت
نداشت وحدیث عائشہ رضی اللہ عنہا صحیح است در آنکہ آنحضرت
ذکر میکرد خدا را بر جمیع اوقات واحوال وے

باب ھل ینفخ فی یدیہ بعد ما یضرب بھما الصعید
للتیمم آیا دم کند تیمم کنندہ در دو دست خود بعد از آنکہ زدہ باشد آن
دو دست بزمین برای تیمم **حدثنا** آدم بن ابی ایاس قال
حدثنا شعبۃ قال حدثنا الحکم بن نافع عن ذر
بفتح ذال معجمہ وتشدید را ابن عبد اللہ ہمدانی بسکون میم

باب رفع الناس ایدیهم مع الامام فی الاستسقاء برداشتن مردم دستها را بموافقت امام در دعاء استسقاء مولف رح تنبیه کرده است
وقال ایوب بن سلیمان حدثنی ابوبکر بن ابی اویس عن سلیمان بن بلال قال یحیی بن سعید سمعت انس بن مالک قال اتی رجل اعرابی من اهل البدو الی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الجمعة گفت انس آمد مردی صحرانشین از اهل صحرا بسوی پیغمبر خدا روز جمعه فقال یا رسول الله هلکت الماشیة هلکت العیال هلک الناس پس گفت اعرابی ای رسول خدا هلاک شد چارپایه هلاک شد عیال هلاک شدند همه مردم فرفع رسول الله صلی الله علیه وسلم یدیه یدعو پس برداشت پیغمبر خدا دو دست خود را در حالی که دعا میکند ورفع الناس ایدیهم مع رسول الله صلی الله علیه وسلم و برداشتند مردم دستهای خود را بموافقت پیغمبر خدا قال فما خرجنا من المسجد حتی مطرنا گفت انس بیرون نیامدیم از مسجد تا باران داده شدیم فما زلنا نمطر حتی کانت الجمعة الاخری پس دایم در باران بودیم تا جمعه دیگر فاتی الرجل الی نبی الله صلی الله علیه وسلم پس آمد همان مرد بسوی پیغمبر خدا فقال یا رسول الله بشق المسافر ومنع الطریق پس گفت ای رسول خدا ملول شد مسافر و بازداشته شد راه بشق ای ملّ تفسیر کرده مولف بشق را که بشین معجمه و قاف است در اول موحده بمعنی ملّ از ملالت بعضی گفته اند بمعنی سخت شد ضرر بعضی گفته اند عاجز و ناتوان شد از سیر وقال الاویسی حدثنی محمد بن جعفر عن یحیی بن سعید وشریک قالا سمعنا انسا عن النبی صلی الله علیه وسلم رفع یدیه حتی رأیت بیاض ابطیه گفت اویسی که نام او عبد العزیز بن عبد الله است حدیث کرد مرا محمد بن جعفر از یحیی بن سعید و از شریک که این هر دو شنیدند انس را که نقل کرد از مشاهده پیغمبر خدا که برداشت آنحضرت هر دو دسته بجانب آسمان تا آنکه دیدم سپیدی رنگ بغلهای آنحضرت را یعنی بسیار برداشت دستها بجانب آسمان

باب رفع الامام یده فی الاستسقاء در بیان برداشتن امام دستهای خود را در طلب باران **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا یحیی وابن ابی عدی عن سعید عن قتادة عن انس بن مالک قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یرفع یدیه فی شیء من دعائه الا فی الاستسقاء گفت انس بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی برنمیداشت دستها را در هیچ دعای خود مگر در دعای استسقاء فانه کان یرفع حتی یری بیاض ابطیه تحقیق آنحضرت برمیداشت دستها را تا آنکه دیده می شد سفیدی بغلها او و معنی آنست که این قدر برداشتن دستها که درون بغلها نمایان شود نبوده مگر در استسقاء و گرنه برداشتن دستها در دعا بثبوت پیوسته باحادیثی که هم در صحیحین آورده و ابوداود و نسائی نیز ایراد کرده نووی در شرح مهذب نزدیک بسی حدیث از صحیحین و غیرهما جمع کرده و شافعیه گویند در دعای امساک باران و دیگر بلاها پشت دست را بجانب آسمان کنند و نکته درین همان خواهد بود که در تقلیب روا گفته اند **باب** ما یقال اذا مطرت در بیان چیزی که گفته می شود در وقت باران یا چیست که گفته می شود در موقت وقال ابن عباس کصیّب المطر و گفته است ابن عباس قول الله تعالی که در کلام مجید واقع شده کصیب بمعنی مطر است و مقصود مولف رحمه الله از نقل این تفسیر آنست که آنچه واقع شده در حدیث مذکور درین باب صیب بمعنی مطر است در کشاف گفته که صیب بمعنی باران نازل واقع است و سحاب را نیز صیب میگویند وقال غیره صاب واصاب یصوب و گفته است غیر ابن عباس که صاب مانند اصاب است در معنی و اشتقاق و صیب مشتق از اجوف واوی است **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا عبید الله عن نافع عن قاسم بن محمد عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا رای المطر قال اللهم صیبا نافعا بود آنحضرت وقتی که میدید باران را میگفت این دعا خداوندا بارانی نافع بفرست تابعه القاسم بن یحیی عن عبید الله متابعت کرده است عبید الله قاسم بن یحیی از عبید الله ورواه الاوزاعی وعقیل عن نافع و روایت کرده است حدیث مذکور را اوزاعی و عقیل هر دو از نافع **باب** من تمطر فی المطر

الجزء الثاني شیخ الاسلام | کتاب التیمم

پس گفت عمار عمر را آیا یاد نداری که ما بودیم در سفری من و تو یعنی هر دو جنب شدیم چنانچه در روایت باب آینده است فاما انت فلم تصل اما تو نگذاردی نماز را بامید رسیدن آب پیش از خروج وقت یا بگمان اختصاص آیه تیمم بحدث اصغر واما انا فتمعکت واما من غلطیدم در خاک بقیاس حدث اکبر بر اصغر لیکن چون تیمم بدل وضو بهیئت وضو شد تیمم بدل غسل بهیئت غسل کردم تمعک در زمین غلطیدن فصلیت پس نماز گذاردم فذکرت ذلک للنبی پس ذکر کردم این حال مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم انما کان یکفیک هکذا پس فرمود آنحضرت جز این نیست که کفایت میکند ترا اینچنین فضرب النبی صلی الله علیه وآله وسلم بکفیه الارض پس زد آنحضرت برای بیان اشارت قدر کفایت هر دو دست خود زمین را ونفخ فیهما و دمید در هر دو دست برای تخفیف غبار ثم مسح بهما وجهه وکفیه پس مسح کرد هر دو دست روی هر دو دست مبارک را **باب** التیمم للوجه والکفین تیمم برای روی و هر دو کف دست است یعنی مسح همین اعضا است فقط و اختلاف کرده اند علما در صفت تیمم مذهب امام احمد و قول قدیم شافعی و منقول از عطا و مکحول و اوزاعی و اسحق بن راهویه و جمیع اصحاب حدیث تیمم یک ضربه است برای روی و کفهای دست بظاهر حدیث عمار چنانچه در صحیحین آمده و نزد امام ابوحنیفه و صاحبیه و مالک و شافعی در آنچه محفوظ و مختار او ست بعضی از اصحاب احمد تیمم دو ضربه است یکی برای وجه و دوم برای هر دو دست تا رسغ و همین است قول علی مرتضی و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله و ثوری و اکثر علمای امصار و اعصار و ثابت شده رفع آن بطرق متعدده بروایة ابی داود و حاکم و دارقطنی اگرچه بعضی از آن محکوم بضعف نمی شوند و در حدیث جابر نزد طبرانی و دارقطنی مرفوعا آمده تیمم دو ضربه است یکی برای رو و یکی

اسماء الرجال

حتی یتحادر علی لحیته کسی که پیش آمد باران را و خواهان باران بروی ببارد تا آنکه بریزد بر ریش او به نیت آنکه قریب العهد است از نزد خداوند تعالی بوده است بدست کسی نرسیده است برزمین که در روی غیر خدا را می پرستند و تیره نساخته است آب را یتحادر مانند یتقاطر بحاء مهمله و دال مهمله و راست **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله بن المبارك قال اخبرنا الاوزاعی قال حدثنا اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة الانصاری قال حدثنی انس بن مالك قال اصابت الناس سنة علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فبینا رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب علی المنبر یوم الجمعة گفت انس رسید مردم را قحطی در عهد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس در میان آنکه پیغمبر خدا خطبه میخواند روز جمعه بر منبر قام اعرابی فقال یا رسول الله هلك المال وجاع العیال فادع الله لنا ان یسقینا استاد اعرابی پس گفت ای رسول خدا هلاک شد چارپایها و گرسنه شد عیال پس دعا کن خدا را برای ما که آب دهد ما را قال فرفع رسول الله صلی الله علیه وسلم یدیه وما فی السماء قزعة قال فثار السحاب امثال الجبال گفت انس پس برداشت پیغمبر خدا دو دست خود را و نبود در آسمان پارهٔ از ابر پس برانگیخته شد ابر مانند کوهها ثم لم ینزل عن منبره حتی رایت المطر یتحادر علی لحیته پستر فرود نیامد آن حضرت از منبر خود تا آنکه دیدم باران را که میریزد بر ریش مبارک او منبر درون مسجد بود و محتمل که از سقف مسجد آب چکیده باشد و بر ریش مبارک رسیده قال فمطرنا یومنا ذلك ومن الغد ومن بعد الغد والذی یلیه الی الجمعة الاخری گفت انس باران داده شدیم آن روز و فردای او و پس فردا و دیگری که متصل آن بود تا جمعه دیگر فقام ذلك الاعرابی او رجل غیره فقال یا رسول الله تهدم البناء وغرق المال فادع الله لنا پس ایستاد همان اعرابی یا مردی دیگر و گفت ای رسول خدا افتاد بنا و غرق شد چارپایها پس دعا کن خدا را برای ما فرفع رسول الله صلی الله علیه وسلم یدیه فقال اللهم حوالینا ولا علینا قال فما جعل رسول الله صلی الله علیه وسلم یشیر بیده الی ناحیة من السماء الا تفرجت پس نگشت رسول خدا در حالی که اشاره میکرد بدو دست خود بسوی طرفی از آسمان مگر آنکه کشاده شد حتی صارت المدینة فی مثل الجوبة تا آنکه گشت مدینه در مانند سپری جوبه بفتح جیم و سکون واو و با ای موحده چیزی گرد حتی سال الوادی وادی قناة شهرا تا آنکه سیلان کرد وادی که نام آن وادی قناة است در مدینه یکماه قال فلم یجیء احد من ناحیة الا حدث بالجود گفت انس پس نیامد هیچکس از گوشه مگر آنکه از حدیث کرد باران وسیع جود بفتح جیم و سکون واو و دال مهمله باران بسیار **باب** اذا هبت الریح وقتیکه می وزد بادی تند چه باید کرد گفت این باب و ابوابی چند که تا کتاب کسوف است بمناسبتی که با ابواب استسقاء دارد در ذیل آن ایراد کرده است **حدثنا** سعید بن ابی مریم قال اخبرنا محمد بن جعفر قال اخبرنی حمید انه سمع انس بن مالك یقول کانت الریح الشدیدة اذا هبت عرف ذلك فی وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفت انس باد تند وقتی که می وزید شناخته شدی کراهت آن باد در روی پیغمبر خدا از تغیری که ظاهر می شد در روی مبارک که مبادا مقدمهٔ نزول بلائی باشد بر بندها چنانکه بعضی امم سابقه هلاک شده اند از آن **باب** قول النبی صلی الله علیه وسلم نصرت بالصبا فرمود پیغمبر خدا فتح یافته ام من بباد صبا صبا بادیست که از جانب مشرق آفتاب می آید و آنرا قبول نیز نامند نزد بعضی مهب یعنی جای وزیدن آن مطلع ثریاست تا ثبات نعش و نصرت دادن آن حضرت را روز غزوهٔ احزاب که کافران بلا جمع شده مقدار دوازده هزار کس بر مدینه آمده بودند بعد از جنگها و جدل شبانه شبی باد سرد صبا بر گماشت که خاک بر سر و روی آن نگونساران کرد و خیمه آنها بر کند و تار و مار گشت بمشاهدهٔ این غضب الهی آن تیره بختان گریختند منقول است که همین باد صبا که به یعقوب علیه السلام بوی پیراهن یوسف پیش از قافله بشیر رساند **حدثنا** مسلم قال حدثنا شعبة عن الحکم عن مجاهد عن ابن عباس ان النبی

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب التیمم

بیهقی بسند صحیح الی المرفقین بالجمله روایات مختلف و متعارض اند درین باب و ترجیح بقیاس وضو روایت ضربتین و مرفقین راست قاآنین قیاس مقابل نص نیست بلکه موافق است روایات صحیحه را و ظاهر سیاق کتاب نیز شاهد آنست چه درهمین آیه مدبیان وضو و غسل یدین مرفقین بیان یافته و این حدیث بیان مجرد صورت ضربت است برای تعلیم در مقابل غلطیدن عمار نه بیان تفصیل ما یحصل به التیمم و با انهمه روایت گفتن خود محمول بر حقیقت البته نیست بالاتفاق بلکه مراد از آن یدین است که شامل ظهر و بطن هر دو باشد و آن مجمل است نزد ائمه ثلثه و در نحو تحریم و بشهادت روایة و در آیت محدود مرفقین است والله اعلم و زیادة بر آن کلام از شرح عربی مشکوة و شرح سفر السعادت باید جست **حدثنا** حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة قال اخبرنی الحکم عن ذر عن سعید بن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیه قال قال عمار بهذا حدیث کرد حجاج باسناد سابق تا عبد الرحمن که گفت عمار این حدیث که آورده در روایت قصه عمر نیست و ضرب شعبة بیده الارض از قول حجاج است عطف است بر حدثنا شعبة یعنی زد شعبه هر دو دست خود بر زمین برای تصویر منقول ثم ادناهما من فیه پستر نزدیک گردانید آن هر دو را از دهن خود تا نفخ کند ثم مسح بهما وجهه وکفیه پستر مسح کرد او را و هر دو کف را وقال النضر بن شمیل تعلیق است و صورت وی سند رسیده است باتفاق بخاری دریکی سال پیش او اخبرنا شعبة عن الحکم قال سمعت ذرا یحدث بلفظ سماع عن ابن عبد الرحمن بن ابزی قال الحکم تا آنست که استکلام شعبه وقد سمعته من ابن عبد الرحمن عن ابیه قال قال عمار یعنی حکم تصریح کرده بسماع خود حدیث عمار را از دو شیخ او که سعید بن عبد الرحمن است پس حجاج او را از سعید بواسطه ملا واسطه هر دو باشد **حدثنا** سلیمان بن حرب ازدی بصری قاضی مکه قال حدثنا شعبة عن الحکم عن ذر عن ابن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیه انه شهد عمر وقال له عمار مرویست از عبد الرحمن که وی حاضر شد عمر را بحالی که گفت مر عمر را عمار کنا فی سریة فاجنبنا بودیم ما در لشکری که فرستاده بود آنحضرت پس جنب گشتیم ما وقال تفل فیهما و گفت عمار در روایت تتمه حدیث تفل بجای نفخ یعنی تف کرد آنحضرت در هر دو دست تفل نفخی که با وی اندک آب دهن باشد گویند مرتبه نخستین بزق است ثم التفل ثم النفث ثم النفخ **حدثنا** محمد بن کثیر قال حدثنا شعبة عن الحکم عن ذر عن ابن عبد الرحمن بن ابزی عن ابیه عبد الرحمن قال قال عمار لعمر تمعکت فاتیت النبی در طریق محمد بن کثیر چنان است که گفت عمار مر عمر را در صورت مذکور غلطیدم در خاک پس آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم فقال یکفیك الوجه والکفان پس فرمود کفایت میکند ترا مسح رو و هر دو کف تا کس کمنی رو و کفین را جر برفع و نصب آخر هر دو روایت ست **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا شعبة عن الحکم

صلی الله علیه وسلم قال نُصرت بالصبا مرویست از ابن عباس که پیغمبر خدا فرمود یاری داده شده ام من بباد صبا واهلکت عادٌ بالدبور هلاک کرده شده اند قوم عاد بباد دبور دبور باد مقابل صباست که از جانب مغرب می وزد مرویست که باد دبور بر قوم عاد مسلط شد چنانکه از بیخ بر میکند درختها را و می انداخت خانهای ایشان را و سنگها را می انداخت بر ایشان چنانکه گردنهای ایشان را می شکست و آنرا ابن عباس هم مرویست که ایشان درون خانها درآمدند و درها بر بستند باد آمد و درها را شکست و خاکها را درون خانها انداخت تا هشت روز درون خاک ناله و داد میکردند و آخر هلاک شدند **باب** ما قیل فی الزلازل والآیات در بیان خبری که گفته شده و وارد شده در زلزلهای زمین و علامتهای دیگر چنانکه در حدیث مذکور شود **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن عبد الرحمٰن عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی یقبض العلم و تکثر الزلازل گفت ابوهریره فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی قایم نمیشود قیامت تا آنکه برگرفته شود علم از دلهای مردم و بمیرند علما و تحصیل نکنند دیگر مسلمانان آنرا و بسیار شود زلزلها و یتقارب الزمان و نزدیک شوند زمانها تقارب زمان کنایه است از قلت برکت و عدم فواید و بی بهرگی مردم از کارهای خیر و نیز تواند که کنایت از کثرت هموم و بسیاری حوادث و شداید باشد از آنکه باین احوال چون دلهای در غم واندوه فرو رفته باشند ندانند که کی گذشت و چگونه میگذرد شب و روز و آنکه در جامع ترمذی از حدیث انس واقع شده که سال چون ماه و ماه چون هفته و هفته چون روز و روز چون ساعت و ساعت چون ضربه چقماق باشد بهمین معنی خواهد بود و حمل بر حقیقت کردن خالی از خفا نیست بعضی گویند مراد از تقارب زمانه برابری شب و روز است یعنی این تفاوتی که در شب و روز است در آخر ایام دنیا نخواهد ماند و این از علامتهای آخرت است بعضی گویند مراد آخر شدن مدت دنیاست و زمان عبارت از همه مدت دنیاست یعنی قریب میشود آخر آن و تظهر الفتن و یکثر الهرج و پیدا میشود فتنها و بسیار شود هرج و هو القتل القتل و آن هرج کشتن است کشتن دو بار فرمود برای تاکید آنکه مراد نفس قتل است حتی یکثر فیکم المال فیفیض بفتح حرف مضارع است از باب بلغ یبلغ میگویند فاض الماء یفیض وقتی که بسیار شود آب در وادیها و بریزد بر کنارها تا آنکه بسیار شود مال در میان مردم و بریزد مال چنانکه آب بعد از پر شدن و این بسیاری مال از کمی مردم و کوتاهی املها و بی رغبتی در حصول مطالب و مآرب از جهت هول قیامت خواهد بود و تواند که از بیرون انداختن زمین مالهای مدفون را باشد چنانکه قرآن مجید بدان خبر میدهد **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا حسین بن الحسن قال حدثنا ابن عون عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اللهم بارك لنا فی شامنا و فی یمننا مرویست از ابن عمر که آن حضرت این دعا کرد خداوندا برکت کن ما را در شام ما و یمن ما مراد ازین دو ملک مشهور است و محتمل که بلادی که در جانب یمین و شمال است مراد دارند یقال نظرت یمنة و شامة یعنی دیدم جانب یمین و شمال قال قالوا و فی نجدنا گفت ابن عمر گفتند حاضران و در نجد ما یعنی التماس کردند در حق ولایت نجد نیز دعای برکت کند قال قال اللهم بارك لنا فی شامنا و فی یمننا گفت ابن عمر فرمود خداوندا برکت ده برای ما در شام ما و یمن ما قال قالوا و فی نجدنا گفت ابن عمر گفتند حاضران و در نجد ما یعنی مکرر التماس این معنی کردند قال هنالك الزلازل والفتن فرمود آنجا زلزلها و فتنها واقع میشود و بها یطلع قرن الشیطان و بنجد ظاهر می شود لشکر شیطان که دجال است قرن بفتح قاف و سکون را بمعنی امت و گروه است حاصل کلام آنکه چون آنحضرت دانسته که در ان دیار فتنها و زلزلها واقع خواهد شد ترک دعا کرد و تعلیم کرد ادب آنست که بعد از علم بتقدیر الٰهی دعا بر خلاف تقدیر الٰهی نباید کرد **باب** قول الله عز وجل و تجعلون رزقکم انکم تکذبون در بیان فرمودهٔ خدا و میگردانید شما رزق خود را اینکه دروغ میگوئید قال ابن عباس شکرکم یعنی مراد از رزق در ین

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب التیمم

مرفوعا و تصحیح کرده ابن قطان و لیکن دارقطنی گفته صواب ارسال آنست و ابوداود نیز از حدیث ابی ذر مرفوعا با زیادت و لو الی عشر سنین و در روایة احمد و دیگر اصحاب سنن بجای لفظ وضوء طهور است با لفظ ان لم یجد الماء عشر سنین یعنی طهور مسلمان است اگرچه نیابد آب را ده سال و تصحیح کرده آن را ترمذی و ابن حبان و دارقطنی و این ظاهر است در بودن تیمم خلف مطلق چنانکه حنفیه گویند و قال الحسن یجزیه التیمم ما لم یحدث حسن بصری گفته کفایت میکند تیمم او را مادام که حدث نکند و بگذارد همه نمازها از فرایض و نوافل چه وضو نقض میکند آنرا اگر حدث و قدرت بر آب و باین قایلند اصحاب ما و ابراهیم نخعی و عطاء و ابن مسیب و زهری و لیث و امثال ایشان و روایه کرده ابن منذر از ابن عباس که واجب نیست تیمم برای هر فرض جدا و ام ابن عباس و هو متیمم و امامت کرد ابن عباس متوضیان را در حالی که خود متیمم بود و در ان جماعت عمار بن یاسر نیز بود و همچنان از عمرو بن عاص نیز مرویست چنانچه در باب اذا خاف الجنب بیاید و اگر طهارت بدان ضعیف کود امامت میکردند و باین قایلند ایمه ثلثه و مالک مکروه داشته آن را و قال یحیی بن سعید لا باس بالصلوة علی السبخة والتیمم بها و گفته است یحیی بن سعید انصاری باک نیست نماز بر شورستان و تیمم بدان بسبب آن از جنس صعید طیب است سبخة بفتحات محله و سجده و شجر زمین شوره که نروید در ان مگر بعضی اشجار و چون نعت افتد لفظ ارض را بکسر موحده خوانند **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید قطان قال حدثنا عوف معروف بصدوق قال حدثنا ابو رجاء بفتح را و تخفیف جیم و مد عطاردی نامش عمران بن ملحان بکسر میم و سکون لام مهمله دریافته زمان آن حضرت را ایمان و اسلام آورد بعد فتح مکه عمرش یکصد و بیست سال و در سنه یکصد و چند عن عمران بن حصین بجا و صاد هر دو مهمله

ودرین آیة شکر است ورزق در لغت نامی است از نامهای شکر وحاصل آنست که شکری که شما را بر باران باید کرد دروغی است که میگوئید باران داده ما را کواکب **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن صالح بن کیسان عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة ابن مسعود عن زید بن خالد الجهنی انه قال صلی لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الصبح بالحدیبیة علی اثر سماء کانت من اللیل گفت زید بن خالد گذارد آن حضرت برای ما نماز صبح بموضع حدیبیه بر پس بارانی که باریده بود در شب فلما انصرف النبی صلی الله علیه وسلم اقبل علی الناس پس وقتی که برگشت آن حضرت از نماز روی کرد بر مردم فقال هل تدرون ماذا قال ربکم قالوا الله ورسوله اعلم قال اصبح من عبادی مؤمن بی وکافر پس فرمود آیا میدانید که چه گفت پروردگار شما گفتند صحابه خدا و رسول خدا داناتر است گفت خدا صباح کردند از بندگان من دو گروه ایمان آرنده است بمن وکافر است فاما من قال مطرنا بفضل الله ورحمته فذلک مؤمن بی وکافر بالکوکب واما کسی که گفت باران داده شدیم بمحض فضل خدا و رحمت او پس او ایمان آرنده است بمن وکافر است بکواکب واما من قال مطرنا بنوء کذا وکذا فذلک کافر بی مؤمن بالکوکب واما کسی که گفت باران داده شدیم بطلوع کوکب و منازل قمر که چنین و چنین است پس او کافر است بمن وایمان آرنده است بکواکب شرح این حدیث بتحقیق این مقام سبق ذکر یافته است در ابواب صلوة در باب یستقبل الامام الناس اذا سلم

باب لا یدری متی یجیء المطر الا الله عز وجل در بیان آنکه نمیداند کسی که کی می آید باران مگر خدای بزرگ وتوانا وقال ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم خمس لا یعلمهن الا الله عز وجل وگفت ابو هریره از پیغمبر خدا رحمت کنادخدا بر وی پنج چیز است که نمیدانند آنرا مگر خدا **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر قال قال النبی صلی الله علیه وسلم مفتاح الغیب خمس لا یعلمها الا الله گفت ابن عمر فرمود پیغمبر خدا خزینهای غیب پنج است نمیدانند آنرا هیچ کسی مگر خدا در روایت کشمیهنی مفاتح است بر وزن مساجد جمع مفتح بفتح میم وسکون فا بمعنی مخزن جای خزینه ویا جمع مفتاح بکسر میم باشد بمعنی کلید بطریق استعارت که انچه بوی رسیده شود بغیوب تشبیه داده باشد آنرا بکلید که بوی بسته درها بگشایند اگر گوئی ظاهر از سوق کلام آنست که خمس عبارت از پنج معلوم است که نمیدانند آنرا کسی مگر خدا حمل آن بر مخزن ومفتاح چگونه درست آید گوئیم که چون معلومات خمس را که باعتبار استتار وخفا خزینه گفته مخزن ومفتاح آنرا نیز میتوان گفت که پنج است وباوجود این قوله لا یعلمها الخ که بیان خزاین است منافاتی ندارد واگر گوئی مغیبات که آنرا جز خدا کسی نمیداند بسیار است قال الله تعالی وما یعلم جنود ربک الا هو یعنی نمیداند کسی لشکرهای پروردگار را مگر پروردگار تخصیص بپنج چیست جوابش آنکه مردم اعتقاد داشته اند که این پنج چیز را میدانند حق جل شانه نفی این اعتقاد ایشان فرموده ونیز از این امور پرسیدند آن حضرت را در جواب آنها این آیت نازل شده که آنرا کسی نمیداند مگر الهی تعالی با آنکه تخصیص بعددی دلالت ندارد بر نفی زیاده از آن پوشیده نماند که درین جواب وسوال وجه تخصیص بهمین پنج چیز باقی است اگر گوئی از آثار صحیح بوضوح پیوسته که بسیاری از انبیا واولیا از این امور مذکوره ودیگر مغیبات دانسته وخبر داده اند گوئیم این علم ایشان بتعلیم الهی است پس منافات ندارد با آنچه گفته شد لیکن مشکل میشود بر قول کسی که میگوید حصول جمیع علوم هر چند استدلالی وحسی باشد بافاضه وخلق او است تعالی فتدبر لا یعلم احد ما یکون فی غد نمیداند هیچ کسی جز خدا چیزی را که میباشد فردا ولا یعلم احد ما یکون فی الارحام ونمیداند احد

نکرد مار اگر حر شمس پس آدم نزدیک ترین قوم را من پس بیدار کردم آن را و بیدار کردند بعض بعض را تا آنکه بیدار شد آنحضرت ثم عمر بن الخطاب الرابع پس بیدار گشت عمر بن خطاب چهارم ایشان وکان النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا نام لم توقظ حتی یکون هو یستیقظ و بود آنحضرت که چون خواب میکرد بیدار نمیکردیم او را تا آنکه خودش بیدار میشد لانا لا ندری ما یحدث له فی نومه زیرا که نمیدانیم که چه روی میداد او را در خواب وی پس اگر وحی در خواب می آمد مبادا بایقاظ در خلل افتد فلما استیقظ عمر ورای ما اصاب الناس پس چون بیدار شد عمر و دید آنچه رسیده است مردم را از فوت نماز صبح بخواب یا درماندگی از آب وکان رجلا جلیدا و بود عمر مردی سخت واستوار فکبر ورفع صوته بالتکبیر فما زال یکبر ویرفع صوته بالتکبیر پس الله اکبر گفت بجهة عظم حادثه وسلوک طریق ادب در ایقاظ و بلند کرد آواز خود را بتکبیر حتی استیقظ بصوته النبی تا آنکه بیدار شد بشنیدن آواز وی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اینجا اشکال کنند که در حدیث آمده که آن حضرت فرمود که چشم من خواب میکند ونمی خوابد دل من پس با وجود بیداری دل چرا از طلوع فجر آگاه نشد وگفته اند در جواب که دریافت طلوع وغروب کار چشم است نه دل چون چشم در خواب باشد طلوع وغروب را مدرک نشود اگرچه دل بیدار است ونیز با وجود بیداری دل تواند که در آن وقت حالتی وشهودی دست داده که در آن مستغرق مانده و از ما سوای شهود از جمیع صور ومعانی ذاهل وغافل گشته چنانکه در بعضی احیان در حالت وحی مانند آن رو میداد پس باعث عدم تنبیه نوم قلب نبوده و باشد که حکمت در وقوع فوت بیان تشریع احکام است بفعل که آن واقع است در نفس چنانکه در قصه سهو آنحضرت در نماز واسد اعلم فلما استیقظ شکوا الیه الذی اصابهم پس هرگاه بیدار شد آنحضرت گله کردند یاران بسوی او آنچه رسیده بود ایشان را فقال لا ضیر پس فرمود هیچ ضرر نیست او لا یضیر یا فرمود ضرر نخواهد کرد شک راوی است ارتحلوا فرمود کوچ کنید از اینجا فارتحلوا پس کوچ کردند و در روایت مسلم از ابو هریره زیاده آمده زیرا چه این فرودگاه حاضر شده است در آن شیطان و در روایة ابی داود از ابن مسعود تحولوا کنید از جای خود که رسیده است شما را در اینجا غفلت و تواند که حکمت در امر بارتحال انتظار وحی یا تحرز از عدو یا حصول نشاط به بیداران یا عدم آب باشد یا تخریج جواز تاخیر قاضیه از وقت ذکر نماز بمصلحت فسار غیر بعید پس روانه شد آنحضرت بالشکر مقداری که دور نبود ثم نزل پس فرود آمد بالشکر فدعا بالوضوء فتوضأ ثم طلب آب وضو را پس وضو کرد ونودی بالصلوة وندا کرده شد بنماز یعنی اذان گفته شد چنانکه در آخر مواقیت بیاید فصلی بالناس پس نماز گذارد بجماعت مردم از اینجا سنیت اذان وجماعت در قضا نیز معلوم شود بدانکه

کسی چیز را از پسر و دختر که باشد در شکمهای مادران ولا تعلم نفس ماذا تکسب غدا و نمیداند هیچ کسی که چه میکند فردا از کار بد و نیک بساهست که قصد کاری میکند و بخلاف آن روسید هر ماتدری نفس بای ارض تموت و نمیداند هیچ نفسی که بکدام زمین میرد و کی میرد و ما یدری احد متی یجیء المطر و نمیداند هیچ کسی که کی مے آید باران بدانکه در قرآن پنج چیزی که علم آنرا بجز خداوند سبحانه دیگری نمیداند از جمله آن علم بقیام قیامت ست درین حدیث ذکر آن نکرده و پنجم را علم بنزول باران داشته اند شارحان گفته اند که علم ساعت قیامت داخل است در لا یعلم احد ما یکون فی غد با وجود آن ترک اسلوب کتاب اللہ و زیادتی ذکر نزول مطر وجهی میخواهد و در روایت سالم عن ابیه در سوره انعام گفته مفاتح الغیب خمس ان اللہ عنده علم الساعة تا آخر سوره لقمان است

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بسمله در روایت کریمه است پس ابواب الکسوف و بعضی نسخ کتاب الکسوف است **باب الصلوٰة فی کسوف الشمس**

بیان نمازی که مسنون است در کسوف آفتاب کسوف گرفتن آفتاب و تیره شدن آنرا گویند و خسوف و کسوف هر دو بیک معنی است بعضی خسوف را در ماه و کسوف را در آفتاب گفته اند و بعضی گویند خسوف و کسوف رفتن تمام نور آفتاب و ماه است بعضی گویند بکاف در ابتدا است و بخاء معجمه در انتها و در کسوف تنبیه است مر غافلان را که از مکر الٰہی ایمن نباشند و اعلام است که اینچنین در چشم نورانی را حق سبحانه بی گناه چنین سیاه و تیره میگرداند و لهارا که مرتکب گناه باشند نیز تیره میتواند کرد و نیز آگاه کردن است از قیامت که آفتاب و ماه در آن روز تیره و سیاه خواهند شد **حدثنا** عمرو بن عون قال حدثنا خالد عن یونس عن الحسن عن ابی بکرة قال کنا عند النبی صلی اللہ علیه وسلم فانکسفت الشمس فقام النبی صلی اللہ علیه وسلم گفت ابو بکره بودیم نزد پیغمبر خدا رحمت و سلامت حق باو بر وی پس گرفته شد آفتاب پس ایستاد آنحضرت یجر رداءه حتی دخل المسجد فدخلنا فصلی بنا رکعتین در حالی که میکشید چادر خود را یعنی بسرعت آمده تا آنکه در آمد در مسجد پس در آمدیم ما پس نماز گذارد بما دو رکعت حتی اذا انجلت الشمس فقال ان الشمس والقمر لا ینکسفان لموت احد تا وقتی که روشن شد آفتاب پس گفت بتحقیق آفتاب و ماه گرفته نمی شوند از جهت مردن کسی اول کسوفی که واقع شده در زمان آنحضرت روز فوت ابراهیم بن رسول اللہ بود مردم گمان بردند که ازین جهت آفتاب منکسف شده چنانکه در حدیث مذکور است فاذا رأیتموها فصلوا وادعوا حتی یکشف ما بکم پس وقتی که ببینید آفتاب را که گرفته شده پس نماز کنید و دعا کنید تا آنکه دور کرده شود چیزی که رو داده بشما از آیات قیامت **حدثنا** شهاب بن عباد قال حدثنا ابراهیم بن حمید عن اسمعیل عن قیس قال سمعت ابا مسعود یقول قال النبی صلی اللہ علیه وسلم ان الشمس والقمر لا ینکسفان لموت احد من الناس آفتاب و ماه گرفته نمی شوند از جهت مردن کسی از مردم ولکنهما آیتان من آیات اللہ فاذا رأیتموها فقوموا و صلوا لیکن گرفتن اینها علامتی است از علامتهای خدا از برای نزدیکی روز قیامت پس وقتی که ببینید اینها را باین حال پس برخیزید و نماز کنید ظاهر حدیث آنست که هر وقت که کسوف واقع شود نماز کنند حنفیه استثنا کرده اند اوقات مکروهه را بنصی که در سجده کردن درین اوقات وارد شده درین وقت اکتفا بدعا و تضرع میکنند و مشهور از مذهب امام احمد هم اینست **حدثنا** اصبغ قال اخبرنی ابن وهب قال اخبرنی عمرو عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن ابن عمر انه کان یخبر عن النبی صلی اللہ علیه وسلم بود ابن عمر خبر میداد از پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم ان الشمس والقمر لا یخسفان لموت احد آفتاب و ماه گرفته نمی شوند از جهت مردن کسی ولا لحیاته و نه از جهت زیستن کسی ولکنهما آیتان من آیات اللہ فاذا رأیتموها فصلوا **حدثنا** عبد اللہ بن محمد قال حدثنا هاشم بن القاسم قال حدثنا شیبان ابو معاویة

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب التیمم

در نماز و بیهقی ابو بکر با آنحضرت نیز ذکر کرده و عبد الرزاق از عطا بن یسار مرسلا آورده که تعریس در راه تبوک بود و طبرانی از حدیث عمرو بن امیه شبیه بقصه عمران روایه کرده و در آن مذکور است کسی که نگاهبانی کرد برای ایشان فجر را ذو مخبر است و اخراج کرده آنرا از طریق ذی مخبر نیز و در صحیح ابن حبان از حدیث ابن مسعود است که ابن مسعود کلارت کرد برای ایشان فجر را پس بعضی قصد کرده توفیق را میان بعضی ازین روایات باین که زمان رجوع از خیبر نزدیک بزمان رجوع از حدیبیه است و طریق که بر هر دو صادق است و بودن آن تکلف بیفایده پوشیده نیست در اختلاف اول ستنظاجیه توان کرد و ظاهر التعدد واقعه است و در روایت مسلم که عمران شنیده عبد اللہ بن رباح را که حدیث میکرد بطول آن از ابی قتاده پس گفت مرا در این که چگونه حدیث میکنی زیرا چه من شاهدم آن قصه را پس انکار نکرد عمران بر عبد اللہ حدیث را از حدیث ابی قتاده دلالت ندارد بر اتحاد قصه جایز است که عمران حاضر شده هر دو قصه را پس خود حدیث کرد بیکی و تصدیق کرد عبد اللہ را در دیگر واللہ اعلم فلما انفتل من الصلوٰة پس هرگاه برگشت از نماز اذا هو برجل معتزل لم یصل مع القوم ناگاه آنحضرت واقف شد بمردی که جدا و یکسو شده که نگذارده نماز با قوم قال ما منعك یا فلان ان تصلی مع القوم فرمود چه چیز باز داشت ترا ای فلان ازین که نماز گذاری با قوم فقال اصابتنی جنابة ولا ماء پس گفت رسیده است مرا جنابت و آب نیست که غسل کنم قال علیك بالصعید فانه یکفیك فرمود لازم است بر تو تیمم بزمین پس آن کفایت میکند ترا استنباط است بر آنکه حکم آیه تیمم عام است حدث و جنابت را ثم سار النبی پس بعد ازین سیر کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم فاشتکی الناس الیه من العطش پس شکایت کردند مردم بسوی آنحضرت از تشنگی فنزل فدعا فلانا کان یسمیه ابو رجاء نسیه عوف پس فرود آمد آنحضرت و طلبید فلان را که نام می برد او را ابو رجاء و فراموش کرد آن را عوف وی عمران ابن حصین است بدلالت روایه مسلم از

عن زياد بن علاقة عن المغيرة بن شعبة قال كسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم مات ابراهيم
گفت مغيره گرفته شد آفتاب در زمان پيغمبر خدا روز وفات ابراهيم فقال الناس كسفت الشمس لموت ابراهيم پس گفتند
مردم منكسف شد آفتاب از جهت مردن ابراهيم فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الشمس والقمر لا ينكسفان لموت احد
ولا لحياته فاذا رايتم فصلوا وادعوا الله عز وجل

باب الصدقة في الكسوف

بيان صدقه دادن در وقت حدوث كسوف

حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة انها
قالت خسفت الشمس في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس
مرويست از عايشه كه بتحقيق وی گفت گرفته شد آفتاب در زمان پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وی پس نماز گذارد پيغمبر خدا بر مردم نماز كسوف
فقام فاطال القيام پس قيام كرد در نماز و دراز كرد قيام را بدرازی قرات گفته اند كه بقدر سوره بقره بود ثم
ركع فاطال الركوع پستر ركوع كرد و دراز كرد در ركوع را بتسبيحات و اندازه كرده اند اين تسبيحات را بصد آيت سوره بقره
ثم قام فاطال القيام وهو دون القيام الاول پستر قيام كرد و دراز كرد اين قيام را و حال آنكه اين قيام
كمتر از قيام اول بود و اندازه كرده اند آنرا به هشتاد آيت ثم ركع فاطال الركوع وهو دون الركوع الاول پستر ركوعی
ديگر كرد و دراز كرد اين ركوع را و حال آنكه اين ركوع كمتر بود از ركوع اول ثم سجد فاطال السجود پستر سجده كرد و دراز كرد سجود را
ظاهر اينست كه دو سجده خواهد بود مثل سجده نماز ها چنانكه در آخر ابواب تصريح بآن كرده ثم فعل في الركعة الاخرى مثل ما
فعل في الركعة الاولى پستر كرد از افعال نماز مانند آنچه كرده بود در ركعت نخستين از قيام دراز و قعود در ركوع و سجود و درازی آنها ثم
انصرف وقد تجلت الشمس پستر برگشت از نماز و حال آنكه بتحقيق روشن شده بود آفتاب فخطب الناس وحمد الله
واثنى عليه پس خطبه خواند مردم را و حمد گفت خدا را و ثنا كرد بر خدا ثم قال ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله
لا يخسفان لموت احد ولا لحياته پستر گفت آفتاب و ماه دو آيتی است از آيات خدا گرفته نميشوند از جهت مردن كسی و نه
از جهت زيستن كسی بلكه گرفتن و تيره ساختن آنها از براهی ترسانيدن بندها است فاذا رايتم ذلك فادعوا الله وكبروا
وصلوا وتصدقوا پس وقتی كه ببينيد شما آنرا پس دعا كنيد و تكبير گوئيد و نماز كنيد و صدقه دهيد يعنی زاری كنيد والتجا آريد بخدا باين
افعال حسنه ثم قال يا امة محمد والله ما من احد اغير من الله ان يزني عبده او تزني امته پستر گفت ای امت
محمد سوگند بخدا نيست هيچكس غيرتناك تر از خدا اينكه زنا كند بندهٔ او يا زنا كند داه او پس باز دارد او را و ترسانيدن بآيات كه از جمله آن
تيره ساختن اين آيات روشن و تابانست چه جای دلهای مردم مراد از غيرت بمعنی هيجان غضب و تغير حال است و آن بر خدا وند تعالی
محال لازم آنست كه منع و زجر است و تخصيص بمنع زنا از آنست كه بد ترين گناه است و طبيعت بشری بآن مائل تر است يا امة محمد والله
لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا ای امت محمد اگر بدانيد شما آنچه ميدانيم از صفات قهريه الهی هر آئينه خنده
كنيد اندكی و گريه كنيد بسيار

باب النداء بالصلوة جامعة

در بيان ندا كردن اين قول كه بيائيد نماز را در حالی كه جامع است
آن نماز في الكسوف اين ندا كردن در وقت كسوف است **حدثنا** اسحق قال حدثنا يحيى بن صالح قال
حدثني معاوية بن سلام بن ابي سلام الحبشي الدمشقي قال حدثنا يحيى بن ابي كثير قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف الزهري
عن عبد الله بن عمرو قال لما كسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم نودي ان الصلوة جامعة
گفت ابن عمرو وقتی كه گرفته شد آفتاب در زمان پيغمبر خدا ندا كرده شد كه بتحقيق نماز جامع است بيائيد از او

باب خطبة الامام

مردمان ما پس مانده اند نفر گروه مردم از سه تا ده و خلوف
بضم معجمه و لام جمع خالف است بمعنی آب كشنده و پس مانده
و گويا اينجا اخير تحذير كرد آن دو صحابی را پس گفتا تنها چند تشنه
ميروند بر آب مزادها قالا لها انطلقي اذا گفتند مر آن زن
را روانه شو حالا قالت الى اين زن گفت كجا روم قالا
الى رسول الله گفتند بسوی پيغمبر خدا صلی الله عليه
وآله وسلم قالت الذي يقال له الصابي زن گفت
آنكه گفته مي شود او را صابی يعنی آمده از دينی بدينی ديگر يعنی
ترك ور دين قريش قوم خود را قالا هو الذي تعنين
فانطلقي گفتند همان كسی است كه مراد داشتی تو پس روانه
شو فجاءا بها الى رسول الله پس آوردند بسوی پيغمبر
خدا صلی الله عليه وآله وسلم وحدثاه الحديث
و حكايت كردند كلام را كه گذشته بود در ميان ايشان و آن
زن قال گفت راوی تا آنكه فرمود آنحضرت باصحاب فاستنزلوها
عن بعيرها پس فرمود زير آورند او را از شتر او و دعا
النبي صلى الله عليه وآله وسلم باناء و طلبيد آنحضرت
ظرفی را فافرغ فيه من افواه المزادتين او السطيحتين
پس ريخت يعنی امر كرد بريختن آب در آن ظرف از دهانهای
هر دو مشك واوكى افواههما بست دهنهای هر دو را
واطلق العزالي و كشاد دهنهای پائين را بفتح الی بفتح
عين مهمله و زاء معجمه و كسر لام و فتح نيز آمده جمع عزلاء بسكون
زای و هو مآخر من پائين مشك ونودي في الناس
اسقوا و ندا كرده شد در مردم كه بنوشانيد آب بمردم و دواب
واستقوا بكسر همزه از سقی و بفتح از اسقاء مر دو بمعنی آب
خورانيدن و استقوا بنوشيد و كر پيدا از مشك و سير شويد
استقاء خواندن آب و كشيدن از چاه و بمعنی فربه شدن
نيز آمده فسقى من سقى پس نوشانيد كسی كه خواست
واستقى من شاء و نوشيد و گرفت و سير شد كسی كه خواست
وكان آخر ذلك ان اعطى الذي اصابته الجنابة
اناء من ماء و بود آخر كار اينكه داد آنحضرت كسی كه رسيده
بود او را جنابت ظرفی را از آب از اينجا تقديم تشنه بر جنب
معلوم ميشود قال اذهب فافرغه عليك فرمود برو و
بريز آب را بر خود وهي قائمة تنظر الى ما يفعل بمائها
و آن زن ايستاده بود و نظر ميكرد بسوی آنچه كرده ميشد
باب او و وی كافره بود جبر بر تقدير بودن وی ذمیه
ضرورت عطش مبيح شد مسلمانان را گرفتن آب وايم
الله و سوگند خدا لقد اقلع عنها بلفظ مجهول و انه
ليخيل الينا انها اشد ملاة منها حين ابتدا فيها
هر آئينه باز مانده شد از آن مزاده و حال آنكه بتحقيق در
خيال ما انداخته مي شد بسوی ما كه آن مزاده سخت تر پر
بود از روی پری از خودش كه در نخست بود اقلاع باز
داشتن از كاری و باز ايستادن فقال النبي صلى الله

فی الکسوف در بیان خطبه خواندن امام در وقت کسوف وقالت عایشة واسماء خطب النبی صلی الله علیه وسلم
گفت عایشه واسما خواهر عایشه خطبه خوانده است پیغمبر خدا یعنی بعد از نماز کسوف حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا
اللیث عن عقیل عن ابن شهاب ح برای تحویل اسناد است وحدثنی احمد بن صالح قال حدثنا عنبسة قال حدثنا
یونس عن ابن شهاب قال حدثنی عروة عن عایشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت خسفت الشمس
فی حیاة النبی صلی الله علیه وسلم فخرج الی المسجد گفت عروه گرفته شد آفتاب در زمان حیات پیغمبر خدا پس
بیرون آمد بسوی مسجد چون مبادرت باین نماز بیش از انجا مطلوب است بصحرا تشریف نبردند همدر مسجد نماز گذاردند قال فصف
الناس وراءه گفت عروه پس صف بستند مردم پس آن حضرت یعنی اقتدا کردند بآن حضرت فکبر فاقترأ رسول الله
پس تکبیر تحریمه کرد وخواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قراءة طویلة قرءة دراز بعد از فاتحه وتعوذ ثم کبر فرکع رکوعا طویلا
پستر تکبیر گفت ورکوع کرد رکوعی دراز ثم قال سمع الله لمن حمده فقام ولم یسجد وقرأ قراءة طویلة هی
ادنی من القراءة الاولی پس قیام کرد بعد از رکوع وبسجده نرفت وخواند درین قیام قرائتی دراز
که آن کمتر بود از قرارت اول ثم کبر ورکع رکوعا طویلا هو ادنی من الرکوع الاول پستر تکبیر گفت ورکوع کرد رکوع
دراز که آن کمتر بود از رکوع اول ثم قال سمع الله لمن حمده ربنا ولک الحمد پستر گفت بعد از سر برداشتن از رکوع دوم این
دو کلمه را ثم سجد پستر سجده کرد ثم قال فی الرکعة الاخرة مثل ذلک پستر گفت وکرد در رکعت اخیر مانند آنچه گفت وکرده بود
در رکعت اول فاستکمل اربع رکعات فی اربع سجدات پس تمام کرد چهار رکعت در چهار سجده واز این حدیث معلوم
شده که آنحضرت نماز کسوف چهار رکعت گذارده ومراد از چهار سجده سجدات تمام نماز است بر دو سجده رکعت را یکی شمار کرده وانجلت
الشمس قبل ان ینصرف پس روشن شد آفتاب پیش از انکه بر گردد وتمام کند نماز را ثم قام فاثنی علی الله بما هو اهله
پستر استاد برای خطبه وثنا گفت بر خدا بخیری که سزاوار آنست ثم قال هما آیتان من آیات الله لا ینخسفان لموت احد ولا لحیاته
فاذا رأیتموها فافزعوا الی الصلوة پس وقتی که ببیند آفتاب را یا آنکه هر کدام آفتاب وماه را باین حال پس التجا
کنید وتوجه نمائید بسوی نماز چنانکه دیدید وکان یحدث کثیر بن عباس ان عبد الله بن عباس کان یحدث
یوم خسفت الشمس بمثل حدیث عروة عن عایشة وبود کثیر بن عباس که حدیث میکرد که عبد الله بن عباس
بود که میگفت روزی که خسوف کرد آفتاب بمانند حدیث عروه از عایشه که مذکور شد فقلت لعروة ان اخاک یوم خسفت
الشمس بالمدینة لم یزد علی رکعتین مثل الصبح ابن شهاب گوید گفتم عروه را که برادر تو که عبد الله بن زبیر است
روزی که گرفته شد آفتاب بمدینه مطهره زیاده نکرد بر دو رکعت مانند نماز صبح در عدد رکعات وتخفیف وهیئت آن قال اجل لانه
اخطاء السنة گفت آری این چنین کرد از انکه خطا کرد سنت پیغمبر را وتجاوز کرد از آن بسهو یا عمدا اجتهادا وبرین آورد
که دراز نکرده قرارت را ودر هر رکعت دو رکوع نکرد واقتصار نمود بر دو رکعت احادیث دیگر بعد ازین همدرین ابواب می آید که صریح است
در آنکه آن حضرت دو رکعت نماز گذارده اند باب هل یقال کسفت الشمس او خسفت آیا رواست که گوید کسی کسفت الشمس
بکاف یا خسفت بخا معجمه این باب را برای رد قول کسی که گفته است اطلاق کسوف بکاف بر آفتاب نیامد چنانکه سعید بن منصور
باسناد صحیح موقوف بر عروه از طریق زهری آورده که لا تقولوا کسفت الشمس ولکن قولوا خسفت وصحیح آنست که کسوف وخسوف هر دو
بیک معنی است واطلاق هر یک بر هر یک از ماه وآفتاب آمده است چنانکه از حدیثی که آورده درین باب بوضوح میرسد قال الله تعالی

هر آن زن را سید انکه حکم نکرده ایم مال آن آب توچیزی را از زن ما
نقصان ما ویکسر تحریر وفتح نیز آمده ولکن الله هو الذی
اسقانا ولیکن خداست آنکسی که آب داد ما را وآنچه پیدا
شده از آب که بکار آمد فعل آلهی است که ظاهر شده بر دست
ما نه از مال تو چیزی نیز آمده وانهمه تفصیل بود بمصلحت تالیف
تا تو طلبه سلام ورعایت جماعت کرده فاتت اهلها وقد
احتبست عنهم پس آمد آن زن مردم خود را وتحقیق
بند مانده بود چندی از آنها فقالوا ما حبسک یا فلانة
پس گفتند آن مردم چه چیز بند داشته بود ترا ای فلانه
قالت العجب گفت بند داشته بود امری غریب لقینی
رجلان فذهبا بی الی هذا الرجل الذی یقال له
الصابی در خوردند مرا دو مرد پس بردند مرا بسوی این
مرد که گفته میشود او را صابی ففعل کذا وکذا پس کرد
آن مرد چنین وچنان ماجرا نقل کرد فوالله انه لاسحر الناس
من بین هذه وهذه پس سوگند خدا که تحقیق وی آینه
ساحرترین مردم است از میان این واین وقالت
باصبعها الوسطی والسبابة واشارت کرد در میان
مراد دیده وبده بدو انگشت خود میانه وسبابه که آن را
مسبحه نیز گویند فرفعتهما الی السماء تعنی السماء و
الارض پس برداشت آن هر دو را بسوی آسمان بحالی
که قصد میکند باشارت آسمان وزمین را او انه لرسول
الله حقا یا آنکه تحقیق او هر آینه پیغمبر خداست برحق تردد
کرد در حال شریف وی بمشاهده بعضی از غرایب بیان
سحر ورسالت فکان المسلمون بعد یغیرون علی من
حولها من المشرکین پس بودند مسلمانان که تاخت
بر جاهای گرد آن زن که از مشرکان بود ولا یصیبون الصرم
الذی هی منه وغیر سید ندخانهای مردم را که آن زن
از انجا بود بطمع اسلام آنها باستیلاف به یکسیر خانهای
مجتمع از مردم فقالت یوما لقومها ما اری ان هؤلاء
القوم قد یدعونکم عمدا پس گفت آن زن روزی مر قوم
خود را آنچه میدانم وگمان برده میشوم نیست که تحقیق این
قوم که تاراج مشرکان می آیند میگذارند شما را قصدا با وجود قدرت یعنی
دیده ودانسته تعرض نمیکنند بشما بمصلحت استیلاف وطمع در قت از شما
نه از راه سهو وغفلات وخون شما فهل لکم فی الاسلام پس آیا هست شما را
رغبتی ومصلحتی در اسلام فاطاعوها پس قبول کردند گفته او را فدخلوا
فی الاسلام پس آمدند در اسلام قال ابو عبد الله گفت مولف در تفسیر
صباء که فعل است ممنوع صابی را خرج من دین الی غیره
بر آمد از دینی بسوی غیر آن دینی واگر بقیاس تفسیر مصنف
اصبا بمعنی امل چنانکه در تفسیر سوره یوسف باید ودر نجا
نیز در بعضی نسخ آمده صابی از صبوب بمعنی میل گیرند
متوانند شدو قال ابو العالیة وگفته رفیع بن مهران ریاحی
در تفسیر الصابئین که در قرآن واقع است فرقة من

اسماء الرجال

اسماء الرجال

وخسف القمر وگفته خدای برتر در سورهٔ قیامت خسف بجا آورده را ایراد این قول برای آنست که خسوف مخصوص بآفتاب نیست بماه نیز نسبت کرده اند **حدثنا** سعید بن عفیر قال حدثنا اللیث قال حدثنا عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة بن الزبیر ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم اخبرته خبر داده که عائشه زوج پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی خبر داده اورا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی یوم خسفت الشمس رسول خدا نماز گذارد در روزی که گرفته شد آفتاب فقام فکبر فقرء قراءة طویلة ورکع رکوعا طویلا پس استاد آنحضرت و تکبیر گفت پس خواند خواندنی دراز و رکوع کرد رکوعی دراز ثم رفع راسه فقال سمع الله لمن حمده وقام کما هو پستر برداشت سر خود را و گفت این تسبیح و استاد از رکوع چنانکه استادن قراءت بود ثم قرء قراءة طویلة وهی ادنی القراءة من الاولی پستر خواند درین قیام قراءتی دراز و حال آنکه کمتر بود از قراءة نخستین ثم رکع رکوعا طویلا وهی ادنی من الرکعة الاولی پستر رکوع دیگر کرد رکوعی دراز و حال آنکه آن رکوع کمتر بود از رکوع نخستین ضمیر هی راجع برکوع است باعتبار تاویل آن برکعة ثم سجد سجودا طویلا پستر سجده کرد سجده دراز ثم فعل فی الرکعة الاخرة مثل ذلک ثم سلم وقد تجلت الشمس پستر کرد در رکعت دیگر مانند آنچه در رکعت اول کرده بود پستر سلام داد و حال آنکه روشن شده بود آفتاب ظاهر ازین حدیث آنست که همین دو رکعت نماز کرده و در حدیث سابق چهار رکعت واقع شده و مخفی نماند که قصه در جمیع احادیث از یک حال روایات متعدده آمده است فخطب الناس فقال فی کسوف الشمس والقمر انهما ایتان من ایات الله پس خطبه خواند برای مردم و گفت در کسوف آفتاب و قمر که هر دو آیتی اند از آیتهای خدا لا یخسفان لموت احد ولا لحیوته خسف کرده نمی شوند از جهت مردن کسی و نه از جهت حیات کسی ازینجا معلوم شد که اطلاق کسوف بر آفتاب آمده و خسوف نیز اطلاق یافته همچنین بر هر دو در ماه واقع شده پس هر دو بیک معنی باشد و اطلاق کسوف بر آفتاب مقصود از عنوان بوده و آنکه اطلاق خسوف هم آمده ملحوظا بالقصد نیست تا وارد شود که در لا یخسفان تواند که بطریق تغلیب باشد فاذا رایتموها فافزعوا الی الصلوة پس وقتی که ببینید هر دو را در حال کسوف پس توجه کنید بمبادرت بسوی نماز **باب** قول النبی صلی الله علیه وسلم یخوف الله عز وجل عباده بالکسوف در بیان فرمودهٔ پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی می ترساند خدای تعالی بندهای خود را بگرفتن آفتاب و ماهتاب قاله ابو موسی گفته است این قول را ابو موسی اشعری عن النبی صلی الله علیه وسلم **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا حماد بن زید عن یونس عن الحسن عن ابی بکرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشمس والقمر ایتان من ایات الله لا ینکسفان لموت احد ولا لحیوته ولکن یخوف الله بهما عباده آفتاب و ماهتاب دو آیت اند از آیات خدا گرفته نمی شوند از جهت موت کسی و نه از جهت حیات کسی ولیکن می ترساند خدا بگرفتن آن هر دو بندهای خدا از جهت سوء که یاد می دهند از قیامت تا ترک گناهان کنند و بطاعت گرایند گناه موجب ظلمت و تیرگی باطن است و طاعت نورانی میکند باطن را و آنکه فلسفیان میگویند کسوف آفتاب و ماه امری عادیست که در وقت معین البته واقع می شود نه پیش و پس ازان وقت گنجایش ندارد جوابش اولا گوئیم که اگر نیز قائل بخدا و افعال او شده اند این معنی منافات تخویف الهی ندارد و این تخویف که بتذکیر قیامت است در وقتی معین بحسب عادت باشد و اگر بخدا و فعل وی و قیامت و آنچه در آن روز واقع شده است قائل نیستند کافر اند که گمراه شده اند در پی عقول ناقصه اتفاقا با آنها نیز در اگر گویند که جرم آفتاب و ماه تیره نمی شوند بلکه نسبت با حاجبی در میان می آید که جرم روشن آنها از نظر محجوب میکرده گوئیم این هم مبنی بر دلائل ظنیه ایشانست بر تقدیر تسلیم اگر ایمان بخبر صادق دارند باید که اعتقاد کنند که در هر وقت که بحساب ایشان حاجبی در میان آمده ذات اجرام را حق سبحانه تیره می ساخته باشد نشنیده اند که کسوف آفتاب در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و از دهم ماه بود در بحساب ایشان جز

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب التیمم

تیمم کند با وجود آب ویذکر ان عمرو بن العاص ابو عبد الله سهمی از وجوه قریش اسلام آورده پیش از فتح در سنه هشت و بود که بر نمیداشت نظر خود را بسوی آنحضرت بجهت حیا از وی سنه چهل و سه اجنب فی لیلة باردة فتیمم و ذکر کرده می شود که عمرو بن عاص جنب شد در شبی سرد در غزوه ذات السلاسل پس تیمم کرد بخوف هلاک و نماز گذارد بیاران خود صبح را و تلا و خواند این آیه را برای استدلال بر جواز تیمم ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما و مکشید نفسهای خود را با نداختن آن در هلاکت تحقیق خدا هست بشما مهربان بخشنده نمی خواهد بشما تنگی را بلکه آسانی خواهد فذکر ذلک للنبی صلی الله علیه وآله وسلم فلم یعنف پس ذکر کرده شد یا ذکر کرد عمرو این ماجرا مر آن حضرت را پس سرزنش و ملامت نکرد عمرو را و این تقریر است از آن حضرت فعل وی را و تعلیق این قصه بلفظ تمریض بجهة وقوع اختصار است از مصنف بحسب مقام و گرنه در روایة ملامت آید از عمر و بحضور آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم و حدیث دلالت دارد بر جواز تیمم بخوف هلاک از استعمال آب بسبب سردی یا غیر آن **حدثنا** بشر بن خالد بکسر موحده ابو محمد فرائضی عسکری که سنه دو و بیست و پنجاه و سه قال حدثنا محمد هو غندر عن شعبة عن سلیمان عن ابی وائل قال قال ابو موسی لعبد الله بن مسعود اذا لم یجد الماء لا یصلی گفت ابو موسی اشعری ابن مسعود را وقتی که نیابد جنب آب را نماز نگذارد و مراد استفهام است از حکم جنب بقرینه آینده و ظاهر فتوی عبد الله بسمع ابی موسی رسیده فقال عبد الله لو رخصت لهم فی هذا کان اذا وجد احدهم البرد قال هکذا گفت عبد الله اگر رخصت دهم مردم را درین باشد که چون بیابد یکی از شما سردی را بکند همچنین یعنی تیمم و صلی مراد میدارد عبد الله از لفظ هکذا اینکه تیمم کند انکس و نماز گذارد و گفته اند تفسیر الی موسی است و این نظر بظاهر لفظ قلت باشد که دلالت دارد بر ورود ابی موسی این حکایت را بابی وائل و گرنه ابو وائل نیز حاضر این قصه بود و حرا تفسیر از وی باشد در رب ملازمت بیان تیمم جنب و تیمم سرد و اشتراک هر دو در عدم قدرت است قال گفت ابو موسی قلت فاین قول عمار لعمر گفتم پس کجا است و چه محمل دارد قول عمار مر عمر را رضی الله عنهما که بودیم ما و تو در سفری تا آخر قال گفت عبد الله انی لم ار عمر قنع بقول عمار تحقیق من ندیدم عمر را که قناعت کرده بقول عمار **حدثنا** عمر بن حفص بن غیاث قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش سلیمان قال سمعت شقیق بن سلمة ابا وائل قال کنت عند عبد الله وابی موسی گفت شقیق بودم من نزد ابن مسعود و ابی موسی فقال له ابو موسی ارایت یا عبد الرحمن اذا

واجتماع بصورت ندا و نعم من قال گفته یعنی بیان پیغام نفس است و هو ابه حجت ایمانیان فرموده پیغمبر است و آن حضرت که دارا اعمال خصوصا عبادات بروحی منزل و ابلاغ جبرئیل داشته در وقت کسوف اینهمه تضرع و ابتهال نموده و نمازی که باین درازی کرده امت را بزاری و تضرع امر کرد از جهت بدی این ساعت بود تا از راه جهل و نادانی پناه و بدخواه اسلامیان را که بعض گفته منجمان باین کفر و ضلالت افتند لو یذکر عبد الوارث وشعبة وخالد بن عبد الله وحماد بن سلمة عن یونس یخوف الله بهما عباده یعنی این چهار کس که روایت کرده اند این حدیث را از یونس نقل نکرده اند این خبر را وتابعه موسی عن مبارك عن الحسن قال اخبرنی ابو بکرة عن النبی صلی الله علیه وسلم یخوف الله بهما عباده متابعت کرده است حماد را موسی باز مبارک از حسن گفت خبر داد مرا ابو بکره مذکور در اسناد سابق این قول را وتابعه اشعث عن الحسن متابعت کرده است یونس را اشعث از حسن بصری

باب التعوذ من عذاب القبر فی الکسوف در بیان پناه جستن بخدا از عذاب قبر در وقت نماز کسوف **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن یحیی بن سعید عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان یهودیة جاءت تسألها فقالت لها اعاذك الله من عذاب القبر بتحقیق زنی یهودیه آمد عائشه را در حالی که سوال میکند او را پس گفت آن زن مر عائشه را پناه دهد ترا خدا از عذاب قبر فسألت عائشة رسول الله صلی الله علیه وسلم ایعذب الناس فی قبورهم پس پرسید عائشه رسول خدا را رحمت کناد خدا بروی آیا عذاب کرده می شوند مردم در قبرهای شان فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم عائذا بالله من ذلك پس فرمود پیغمبر خدا پناه میجویم پناه جستنی بخدا از عذاب قبر عائذ بر وزن فاعل است از صفاتی است که قائم می شود مقام مصدر فعل او محذوف است ثم رکب رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات غداة مرکبا فخسفت الشمس فرجع ضحی پس سوار شد آن حضرت صباحی برای تدفین ابراهیم بن رسول الله پس گرفته شد آفتاب پس رجوع کرد آن حضرت وقت چاشت بعد از فراغ تدفین فمر رسول الله صلی الله علیه وسلم بین ظهرانی الحجر پس گذشت رسول خدا میان حجرهای ازواج مطهره و ظهرانی بفتح ظاء معجمه و نون صیغه تثنیه و حجر بضم حاء و فتح جیم جمع حجره است والف و نون ظهرانی زاید است بلکه تمامه کلمه ظهرانی زایده است ثم قام یصلی وقام الناس وراءه پس برخاست آن حضرت بجائی که نماز میکند و استادند مردم پس پشت آن حضرت فقام قیاما طویلا پس استاد استادنی دراز ثم رکع رکوعا طویلا ثم رفع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول ثم رفع فسجد ثم قام فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول ثم رفع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول ثم رفع فسجد وانصرف فقال ما شاء الله ان یقول پس برگشت از نماز پس گفت چیزی را که خواست خدا که بگوید ثم امرهم ان یتعوذوا من عذاب القبر پس فرمود مردم را که پناه جویند از عذاب قبر ظاهر این حدیث نیز همین است که دو رکعت نماز کردند از اینجاست که نزد حنفیه چهار رکعت و دو رکعت هر دو مسنون است

باب طول السجود فی الکسوف در بیان درازی سجده در نماز کسوف **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا شیبان عن یحیی عن ابی سلمة عن عبد الله بن عمرو انه قال لما کسفت الشمس علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم نودی ان الصلوٰة جامعة گفت عبد الله بن عمرو بن عاص وقتی که گرفته شد آفتاب در عهد پیغمبر خدا رحمت کناد و خدا بروی ندا کرده شد که بتحقیق نماز جامع است فرکع النبی صلی الله علیه وسلم رکعتین فی سجدة پس رکوع کرد دو رکوع در یک رکعت مراد از رکعتین دو رکوع است و از سجده رکعت ثم قام فرکع رکعتین فی سجدة پس تر استاد برای رکعت دیگر پس رکوع کرد دو رکوع در یک رکعت ثم جلس

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب التیمم

که نص است در تیمم فما دری عبد الله ما یقول پس در نیافت عبد الله در آن وقت که چه جواب از این آیه فقال پس گفت عبد الله انا لو رخصنا لهم فی هذا لاوشك اذا برد علی احدهم الماء ان یدعه ویتیمم تحقیق اگر رخصت دهیم مردم را در این امر هر آینه نزدیک است که چون سردی کند بر یکی از ایشان آب اینکه بگذارد آب را و تیمم کند فقلت لشقیق اعمش گوید پس گفتم شقیق را از روات وی فانما کره عبد الله لهذا پس مکروه داشته بود عبد الله تیمم جنب را مگر همین جهت که گفت قال نعم گفت شقیق آری همین جهت گفته اند عدم قناعت عمر بقول عمار بجهت عدم تذکر قصه بود که خبر داد عمار یعنی در عمر زمان سفر و بود او باوی ولهذا در روایت مسلم آمده که گفت عمر عمار را بترس خدا را ای عمار یعنی در آنچه روایت میکنی شاید که فراموش کرده باشی یا شبهه شده بر تو که من با تو بودم گفت عمار بعمر اگر خواهی حدیث نکنم باین یعنی اگر مصلحت در باز ماندن از ذکر این حدیث بینی سوا گفت کنم ترا در کتمان بعد از آنکه یکبار ظاهر کردم تا گفت مر او را عمر بعهده تو کردم چیزی را که بعهده آن گرفته یعنی منع نمیکنم مرا بگو اگر میدانی چه لازم نمی آید از عدم تذکر من اینکه حق در نفس الامر نباشد ولیکن عذر عمر در توقف از این حدیث ابن مسعود را نمی شود و همچنین ابطال رخصت تیمم و اسقاط نماز نظر باین که مردم استعمال کنند آن را در غیر وقت آن و بر غیر وجه آن مثل ابن مسعود و نمی سزد مگر آنکه گفته شود که ابن مسعود بجز توقف عمر از خصوص عذر وی اطلاع نداشت و حمل میکرد چون عمر رضی الله عنهما آیه را بر غیر صورت جنابه و ملامسه را که در آیه است بر ما دون جماع اگرچه خلاف ظاهر سیاق آیه باشد چه این عمیری دیگر است و تفتیشی دیگر و سکوت ابن مسعود از جواب آیه باین نحو بجهة شهرت خلاف باشد در بودن آن نص در عموم حکم مر سر دو حدث را و گرنه مخالفت نص صریح و اعراض از آن چه امکان داشت بالجمله سخن در توجیه کلام ابن مسعود است نه در ترجیح آن و اخراج کرده ابن ابی شیبه از وی بسندی که در آن انقطاع است رجوع وی از تیمم تنزل و الله اعلم

باب التیمم ضربة تیمم همین یک ضربه است

ثم تجلى عن الشمس پس روشن شد آفتاب و قالت عائشة ما سجدت سجودا قط كان اطول
منها گفت عبداللہ گفته است عائشه سجده نکرده ام هرگز سجده دراز تر ازین سجده **باب** صلوٰة الكسوف جماعة بیان
شروعیت نماز کسوف بجماعت وصلی لھم ابن عباس فی صُفّة زمزم و نماز گذارد برای مردم یعنی بجماعت مردم ابن عباس
در جانب عمارت چاه زمزم و صُفّه بفتح و کسر میم جانب رو و پهلوی زمزم بنائی بود که ابن عباس در آنجا نماز میگرد و عینی شارح کتاب گوید
صفه جای سایه دار که در دار و غیر آن کنند و کرمانی بضم مهمله تصحیح کرده و گفته در بعضی روایات بمعجمه است بفتح و کسر بمعنی جانب و اد
و ضبط فا که مخفف است یا مشدد از شارحان کسی تعرض نکرده است ظاهر از کتب لغت آنست که بهر دو صورت بتشدید فاست و جمع
علی بن عبداللہ بن عباس وصلی ابن عمر جمع کرد مردم را برای نماز کسوف علی بن عبداللہ ابن عباس و ابن عمر امامت کرد

حدثنا عبداللہ بن مسلمة عن مالك بن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن عبداللہ بن عباس قال
انخسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت گرفته شد آفتاب در عهد پیغمبر خدا فصلی رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقام قیاما طویلا نحوا من قراءة سورة البقرة پس قیام کرد قیامی دراز مانند از خواندن سوره بقره
ثم رکع رکوعا طویلا ثم رفع پستر برداشت سر را فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول ثم رکع رکوعا طویلا
وهو دون الرکوع الاول ثم سجد پستر سجده کرد ثم قام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول
پستر استاد برای رکعت دوم استادن و حال آنکه کمتر از قیام رکعت اول بود ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول
ثم رفع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول ثم
سجد ثم انصرف وقد تجلت الشمس این حدیث نیز صریح است در آنکه دو رکعت نماز گذارد فقال ان الشمس والقمر
آیتان من آیات الله لا یخسفان لموت احد ولا لحیوته فاذا رایتم ذلك فاذکروا الله
پس وقتی که ببینید آنرا پس یاد کنید خدا را بنماز و دعا قالوا یا رسول الله رایناك تناولت شیئا فی مقامك
گفتند حاضران ای رسول خدا دیدیم ترا که گرفتی یعنی اراده گرفتن کردی چیزی را در جائی که استاده ثم رایناك کعکعت پستر
دیدیم ترا که پس پا آمدی کعکعت بدو کاف مفتوح و دو عین مهمله ساکن قال انی رایت الجنة فتناولت عنقودا فرمود
بتحقیق من دیدم بهشت را و اراده کردم که بگیرم خوشه از میوه های آن مسلم بروایت خود نقل کرده و باز کردم دست خود را و خواستم
که بگیرم از میوه های آن پستر ظاهر شد مرا که نگیرم و در روایت امام احمد آمده که اذن کرده نشد مراد درین کار ولو اصبته لاکلتم
منه ما بقیت الدنیا و اگر قدرت می یافتم در گرفتن آن هر آینه میخوردید شما از آن مدت بقای دنیا از جهت خاصیت میوه بهشت
که هر دانه او کم شود بدل آن دیگر بهم میرسد و سبب در نا گرفتن آنست که فواکه بهشت جزای عمل حسنه است اگر میخورد ندا از عمل باز میماند
و نیز دار الجزا آخرت است نه دنیا والله اعلم واریت النار فلم ار منظرا کالیوم قط افظع و نموده شدم من دوزخ را پس
ندیده ام نظاره گاهی چنانچه امروز هرگز قبیح تر و شنیع تر و رایت اکثر اهلها النساء و دیدم بیشتر اهل دوزخ زنان را گویا
جزا از ابتدای حال است و تنبیه بر آنکه این معنی موجب عقوبت زنان خواهد شد و گرنه زنان مسلمه دایم در دوزخ نخواهند ماند قالوا بم
یا رسول الله قال بکفرهن گفتند بچه زنان دوزخی آمد فرمود بسبب کفر ایشان قیل ایکفرن بالله گفته شد آیا
کفر میکنند بخدا قال یکفرن العشیر فرمود کفران میکنند شوهر را و یکفرن الاحسان و کفران میکنند احسان
شوهر را این جمله بیان جمله سابق میکند لو احسنت الی احدیهن الدهر کله اگر احسان کنی بسوی یکی از ینها همه زمان ثم رات

الجزء الثانی شیخ الاسلام كتاب التیمم

هنگام بیماری یا سفر بعد از آنکه آمده باشید از خانه یا لمس کرده باشید زنان را پس قصد کنید خاک پاک را فقال عبدالله
لو رخص لهم فی هذا لاوشکوا اذا برد علیهم الماء
ان یتیمموا الصعید پس گفت ابن مسعود اگر رخصت داده
شود مردم را در جنابت به تیمم هر آینه قریب است که چون سردی
کند بر ایشان آب نیز قصد خاک کنند قلت وانما کرهتم
هذا لهذا گفتم و ناخوش نداشتند تیمم را در جنابت مگر همین سبب
مقوله شقیق است عبدالله را و مقوله اعمش مر شقیق را
در روایت سابق بلفظ غایب بود قال نعم گفت عبدالله
آری فقال ابو موسی الم تسمع قول عمار لعمر بن الخطاب
پس گفت ابو موسی عبدالله را آیا نشنیده قول عمار مر عمر را
بعثنی رسول الله فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه
واله وسلم فی حاجة فاجنبت فلم اجد الماء فتمرغت
فی الصعید کما تمرغ الدابة در کاری پس جنب گشتم و نیافتم
آب را پس غلطیدم در زمین چنانکه می غلطد چارپایه تمرغ
غلطیدن فذکرت ذلك للنبی پس عرض کردم این
ماجرا پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فقال انما
کان یکفیك ان تصنع هکذا پس فرمود بس بود ترا که
کفایت میکرد ترا اینکه میکردی چنین فضرب بکفه ضربة
علی الارض ثم نفضها و زد آن حضرت بکف دست مبارک
زدنی بر زمین پستر فشاند غبار زاید ضربه را جهت سیدن در کف
نفض فشاندن ثم مسح بها ظهر کفه بشماله پستر مسح
کرد بآن ضربه پشت کف دست راست را بدست چپ خود
او ظهر شماله بکفه یا پشت دست چپ او بکف دست
راست شک راوی است در جمیع روایات کتاب ثم
مسح بهما وجهه پستر مسح کرد بدو دست روی خود را
درین روایت تصریح است بضربه واحده و بی تعرض ضربه
دیگر و ظاهر آن در مسح روا ست بهمان ضربه چنانکه تثبت
کرده اند بآن جمعی و نیز تصریح است بمسح پشت یکدست
و تقدیم آن بر مسح رو بهر دو دست و بر طبیعت انصاف
پوشیده نماند که این صنع آن حضرت اشارتیست با عضای
تیمم که کتاب الهی است بر خلاف صنع عمار که تمرغ نکلف
کرد به تصویر تیمم مشروع کما هو و گرنه مسح یکدست و تقدیم
آن بر مسح رو که خود باتفاق غیر مشروع است و در روایات دیگر
تصریح است بوقوع ضربتین و مسح ذراعین که ثابت شده
صحت آن و عدم اجمال از آن و در باب التیمم للوجه بعض
تفصیل ذکر یافت فقال عبدالله الم تر عمر لم تقنع
بقول عمار پس گفت عبدالله آیا ندیدی عمر را که قناعت
نکرد بقول عمار و زاد یعلی زیاده کرد یعلی بفتح تحتیه و سکون مهمله و فتح لام
ابو یوسف بن عبید طنافسی حنفی کوفی فی سنه دو و بیست و نه
عن الاعمش عن شقیق قال کنت مع عبدالله و ابی

منك شیئا قالت ما رایت منك خیرا قط پس گفت ندیدم از تو هرگز چیزی از تقصیر گوید دیده ام از تو خیری هرگز **باب**
صلوة النساء مع الرجال فی الکسوف مشروعیت نماز زنان با مردان در نماز کسوف **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال
اخبرنا مالك عن هشام بن عروة عن امرأته فاطمة بنت المنذر عن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنه انها
خبر داد از هشام بن عروة بن الزبیر بن العوام و هشام از زن خود که فاطمه بنت منذر بن زبیر است از اسماء بنت ابی بکر صدیق انها قالت
اتیت عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم حین کسفت الشمس گفت اسما آمدم عائشه زوج پیغمبر خدا را وقتی که گرفته شد
آفتاب فاذا الناس قیام یصلون پس ناگاه مردم استاده اند بجائی که نماز میکنند واذا هی قائمة تصلی و ناگاه عائشه
استاده است درحالی که نماز میکند فقلت ما للناس فاشارت بیدها الی السماء اسما گوید گفتم که چه حال است مردم را که در
فزع استاده اند پس اشارت کرد عائشه بدست خود بسوی آسمان وقالت سبحان الله و گفت این کلمه تسبیح که در مقام حیرت
و وحشت گویند فقلت ایة فاشارت ای نعم پس گفتم آیا این کسوف علامت امری است شدید پس اشارت کرد آری علامتی
است هولناک قالت فقمت حتی تجلانی الغشی اسما گوید استادم من تا آنکه فرو گرفت مرا بیهوشی فجعلت اصب فوق
راسی الماء پس گشتم بحالی که میریزم بر سر خود آب را فلما انصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم حمد الله واثنی علیه
پس وقتی که برگشت آن حضرت از نماز ستایش کرد خدا را و ثنا کرد بروی ثم قال ما من شیء کنت لم اره الا وقد رایته فی مقامی
هذا حتی الجنة والنار پستر فرمود نیست هیچ چیزی که بودم من که ندیده بودم آنرا مگر آنکه بتحقیق دیده ام آنرا در جای خود
که اینست تا آنکه دیدم بهشت و دوزخ را ولقد اوحی الی انکم تفتنون فی القبور مثل او قریبا من فتنة الدجال
و بتحقیق وحی کرده شد بسوی من که بتحقیق شما که مبتلا کرده میشوید در قبرها مانند فتنه دجال یا نزدیک از فتنه دجال لا ادری ایتهما
قالت اسماء نمیدانم کدام یکی ازین دو لفظ گفته است اسما یوتی احدکم فیقال له ما علمك بهذا الرجل بیان وحی است
آورده میشود یکی از شما پس گفته میشود مر او را چیست دانستن تو باین مرد که آورده شده است وجه اعتقاد کرده او را فاما المومن
او قال الموقن لا ادری ای ذلك قالت اسماء اما مومن نمیدانم کدام این دو لفظ گفته اسما فیقول هو محمد رسول
الله جاءنا بالبینات والهدی پس میگوید محمد است پیغمبر خدا آمده ما را بدلایل و هدایت فاجبنا وامنا واتبعنا پس اجابت
کردیم و ایمان آوردیم و متابعت کردیم فیقال له نم صالحا فقد علمنا ان کنت لموقنا پس گفته میشود مر او را خواب کن در حالی که
صالح هستی و فسادی بتو راه ندارد و بتحقیق دانسته بودیم ترا که بتحقیق هستی مسلمان واما المنافق او المرتاب لا ادری
ایتهما قالت اسماء اما منافق یا مرتاب یعنی شک کننده در ایمان نمیدانم که کدام یکی ازین دو کلمه گفته است اسما فیقول لا ادری
سمعت الناس یقولون شیئا فقلته مرد کی بی ایمان گفته می شود بوی آنچه گفته میشود در باب ایمان میگوید نمیدانم شنیدم مردم
را که میگفتند چیزی پس گفتم من آنرا یعنی یقین نکرده ام بصدق او **باب** من احب العتاقة فی کسوف الشمس کسیکه
دوست دارد آزاد کردن بنده یعنی مستحب میداند آزادی بنده در حال کسوف آفتاب **حدثنا** ربیع بن یحیی قال حدثنا
زائدة عن هشام عن فاطمة عن اسماء قالت لقد امر النبی صلی الله علیه وسلم بالعتاقة فی کسوف الشمس گفت اسما
بنت ابی بکر صدیق بتحقیق فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بآزاد کردن بنده در کسوف آفتاب چون معلوم شده که در کسوف تخویف
الهی است بعذاب اخروی و صدقه موجب ثواب و رفع عذاب است در آزاد کردن بنده کمال تصدق است چنانکه فرمود صلی الله
علیه وسلم من اعتق رقبة مومنة اعتق الله لکل عضو منها عضوا منه من النار کسی که آزاد کند بنده مسلمان

الجزء الثانی من کتاب شیخ الاسلام

صلی الله علیه واله وسلم برای رجلا معتزلا لم یصل
فی القوم دید مردی را گوشه گرفته که نماز نخوانده است میان
جماعت فقال یا فلان ما منعك ان تصلی فی القوم
پس فرمود ای فلان چه چیز باز داشت ترا از آنکه نماز گذاری
با مردم فقال یا رسول الله اصابتنی جنابة ولا ماء
پس گفت ای رسول خدا رسیده است مرا جنابت و آب نیست
که غسل کنم قال علیك بالصعید فانه یکفیك فرمود
لازم گیر بر خود تیمم بصعید که آن کفایت کند ترا و چون فارغ
شدیم از شرح طهارت شروع میکنیم در شرح نماز

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الصلوة

صلوة در لغت بمعنی دعا و رحمت و استغفار است و صلی
بمعنی نرم کردن چوب و راست کردن وی باتش و جمیع
این معنی متحقق است در نماز که معنی شرعی آنست چه مصلی سیکند از
نفس خود را باتش مجاهده بدعا و استغفار بخضوع و خشوع
و احسان و اخلاص در رحمت میگرداند از اعوجاج طبیعی انکه
اقتصار نظر بر سوطح طبیعت و انهماک در مقتضیات آن
بقیشار دیگر است تا مورد می گردد در رحمت مشاهده انوار
و مکاشفه اسرار و قرب مولی را و این معنی است بودن
آن معراج مومن و از نیجاست که در شب معراج فرض شد
و در حقیقت نماز گویا هویت خارجیه و صورت شخصیه و تجسیم
معنی اخلاص و انقیاد است و لهذا نامی جمله عبادات
بعد ایمان و عماد دین آمد که هیچ عبادت بدون اخلاص صورت
نبندد و در شرح اجمال را مقامی دیگر است **باب** کیف فرضت
الصلوة فی الاسراء چگونه فرض شده نماز در حال معراج
اسرا بردن بشب مراد بردن آنحضرت است باسمان سوم تحقیق
معلوم که قصه اش برخی درین باب مذکور شود و این میل است
از مولف بانکه معراج در شب اسرا بود و دران اختلاف است
چنانکه در محلش مبین گردد وقال ابن عباس حدثنی ابو سفیان
بن حرب فی حدیث هرقل و گفته است ابن عباس
حدیث کرد ما را ابو سفیان اموی در ضمن حدیث قصه
هرقل فقال یامرنا یعنی النبی صلی الله علیه واله وسلم
بالصلوة والصدق والعفاف پس گفت ابو سفیان
در جواب استفسار هرقل از احوال شریف آنحضرت امر میکند
ما را یعنی این پیغمبر بنماز و راست گوئی و باز ماندن از حرام
مقصود ازین تعلیق اشارت بانکه نماز بمکه فرض شده زیرا چه
ابو سفیان ملاقات نکرده آنحضرت را بعد هجرت تا وقتی که
جمع شدند با هرقل بجوئی که امر شریف او را حقیقة میشنوانند شد
و اسبر ابو خود بیش باز هجرت است الی خلاف بیکسال الشب
بیست و هفتم ربیع الآخر یا زیادت پنجاه و سه ماه پیش

آزاد کند خدا بهر عضوی از آن بنده عضوی از آن کس از آتش دوزخ **باب** صلوة الکسوف فی المسجد در جواز نماز کسوف
در مسجد **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالك عن یحیی بن سعید عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة ان یهودیة
جاءت تسألها فقالت اعاذك الله من عذاب القبر روایت است از عائشه که زنی یهودیه آمد بجائی که سوال میکند عائشه را
پس گفت آن زن پناه دهد ترا خدا از عذاب قبر فسألت عائشة رسول الله صلی الله علیه وسلم ایعذب الناس فی قبورهم
پس پرسید عائشه پیغمبر خدا را آیا عذاب کرده میشوند مردم در قبرهای ایشان فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم عائذا
بالله من ذلك پس گفت پیغمبر خدا در حالی که پناه جسته بخدا از عذاب قبر ثم رکب رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات
غداة مرکبا فکسفت الشمس پستر سوار شد پیغمبر خدا رحمت وسلامت حق باد بروی صباحی مرکب را بسبب موت ابراهیم
بن رسول الله پس گرفته شد آفتاب فرجع ضحی پس بازگشت وقت چاشت بعد از تدفین ثم رسول الله صلی الله علیه وسلم
بین ظهرانی الحجر ثم قام فصلی وقام الناس وراءه وقام قیاما طویلا ثم رکع رکوعا طویلا ثم رفع وقام قیاما طویلا
وهو دون القیام الاول ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول ثم رفع فسجد سجودا طویلا ثم قام قیاما
طویلا وهو دون القیام الاول ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول ثم قام قیاما طویلا وهو دون
القیام الاول ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول ثم سجد وهو دون السجود الاول ثم انصرف
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما شاء الله ان یقول ثم امرهم ان یتعوذوا من عذاب القبر
شرح و ترجمه حدیث در ورق سابق گذشته تطبیق حدیث بترجمه بآن جزو است که مر بین ظهرانی الحجر فصلی یعنی گذشت میان حجرهای
ازواج تا آنکه بمسجد درآمد و نماز کرد بر مصلا چنانکه در حدیث مسلم صریح مذکور است **باب** لا ینکسف الشمس لموت
احد ولا لحیاته رواه ابو بکرة والمغیرة وابو موسی وابن عباس وابن عمر روایت کرده اند این حدیث را این پنج صحابی مشهور
حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن اسمعیل قال حدثنی قیس عن ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الشمس والقمر لا ینکسفان لموت احد ولا لحیاته ولکنهما آیتان من آیات الله فاذا رأیتموهما فصلوا
حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام قال اخبرنا معمر عن الزهری وهشام بن عروة عن عروة عن عائشة رضی الله عنها قالت کسفت الشمس
علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم فقام النبی صلی الله علیه وسلم فصلی بالناس گفت عائشه گرفته شد آفتاب در عهد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی
پس استاد آن حضرت و نماز کرد فاطال القراءة پس دراز کرد قراءت را ثم رکع فاطال الرکوع پستر رکوع کرد و دراز
کرد رکوع را ثم رفع راسه فاطال القراءة پستر برداشت سر خود را از رکوع و دراز کرد قراءت را در قیام بعد از رکوع
ظاهر آنست که مراد از این قراءت تسبیح است وهی دون قراءته الاولی وحال آنکه این قراءت او کمتر از قراءت اولی بود
ثم رکع فاطال الرکوع وهو دون رکوعه الاول ثم رفع راسه فسجد سجدتین ثم قام فصنع فی الرکعة الثانیة مثل ذلك
پستر استاد و کرد در رکعت دویم مانند آنچه در رکعت اول کرده بود ثم قام فقال ان الشمس والقمر لا یخسفان لموت احد ولا لحیوته
ولکنهما آیتان من آیات الله یریهما عباده ولیکن این هر دو دو آیت اند که می نماید خدا گرفتن آنها را برای بندگان
خود فاذا رأیتم ذلك فافزعوا الی الصلوة پس وقتی که ببینید کسوف آنها را پس التجا کنید بزاری بسوی نماز و دیگر عبادات
از صدقه و دعا **باب** الذکر فی الکسوف رواه ابن عباس در بیان ذکر خدا و استغفار نزد کسوف روایت کرده است
این معنی را ابن عباس **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن برید بن عبد الله عن ابی بردة

و از آنجا شرح که بهشت فانزل جبرئیل علیه السلام ففرج صدری
پس فرود آمد جبرئیل از میان سقف و کشاد سینه مرا بشکافتن آن
فرج اینجا بلفظ معلوم است و اول مجهول و حکمت آمدن جبرئیل از راه
سقف مبالغه است در یکبارگی رسیدن و تنبیه است بر طلب تعجیل
ساد و تمثیل است بانفراج سقف التیام آن فی الحال بلا اثر خواهد
کرد از شق صدر و وصل آن ثم غسله بماء زمزم پس شست سینه مرا
بآب زمزم که چاهی است در مسجد بیت حرام و آب آن فاضلترین آبها است
ثم جاء بطست من ذهب ممتلی حکمة وایمانا پستر آورد طشتی
را از طلا پر از حکمت و ایمان و این از باب کنایت و تمثیل
است یا تمثل شده مر او را معانی چنانچه متمثل می شود اعمال
برای وزن و موت برای ذبح روز قیامت و نیز گفته اند هر عمل را از
نیک و بد صورتیست در عالم مثال که نموده میشود نزد تجرد
و اتصال بآن عالم و مراد از حکمت کمال علم و معرفت است
و در حقیقت نطاق بیان از صفت حکمت و ایمان و ظرف
آن که جبرئیل آن را آورده در قلب مصطفی ریخت قاصر و
کوتاه است فافرغه فی صدری ثم اطبقه پس ریخت
طشت را در سینه من پستر بهم پیوست سینه را و شق صدر
شریف بنحو مذکور چهار بار واقع شده اول در صغر سن هم
وقتی که نزد حلیمه بود آمد او را جبرئیل بحالیکه با کودکان بازی
میکرد پس گرفت او را و مینداخت بر زمین و بشکافت
دل او را و بیرون آورد از آن خون بسته که ماده فساد
و عصیان باشد و گفت این نصیب شیطان است از
تو دوم در ده سالگی سیوم نزد بعث چهارم در شب اسرا
و بر روایتی بار پنجم نیز آمده و ثابت نمیشود ذکره العسقلانی
ثم اخذ بیدی فعرج بی الی السماء الدنیا پستر گرفت
جبرئیل دست مرا پس بالا برد مرا تا آسمان نزدیک و در اینجا
ذکر سواری براق و سیر تا مسجد اقصی نیست از اینجا گفته اند
بعضی بآن که معراج دیگر غیر شب اسرا بود و شاید که راوی
اختصار کرده چنانچه لفظ ثم اشاره میکند بتراخی و در روایتی
آمده برداشت او را جبرئیل بر بازوی خود و تا آسمان برد فلما
جئت الی السماء الدنیا قال جبرئیل لخازن السماء
افتح پس هرگاه آمدم بسوی آسمان نزدیک گفت جبرئیل
نگهبان آن آسمان را بکشا در آسمان را قال من هذا
گفت خازن کیست این قال هذا جبرئیل گفت جبرئیل
که جبرئیل است قال هل معك احد گفت خازن آیا
هست با تو کسی قال نعم معی محمد گفت آری با من محمد است
صلی الله علیه وآله وسلم قال أارسل الیه گفت خازن آیا
فرستاده شده بسوی او برای طلب استعجاب است
است بعد دوم آنحضرت قال نعم گفت آری از اینجا آداب
حواله دار یافت که چه قدر تفتیش کرد فلما فتح علونا
السماء الدنیا پس هنگامی که کشاده در را بالا شدیم آسمان

عن ابی موسی قال کسفت الشمس فقام النبی صلی الله علیه وسلم فزعًا یخشی ان تکون الساعة گفت ابوموسیٰ
اشعری گرفته شد آفتاب پس استاد پیغمبر خدا در حالی که ترسنده است می ترسد اینکه باشد این آیت مقدمهٔ قیامت پوشیده نماند که قیامت را
مقدمات بسیار است که در آن وقت وقوع نیافته بود مثل فتح بلاد و شیوع اسلام و خروج دجال و برآمدن امام مهدی و نزول عیسی
و طلوع آفتاب از مشرق و غیر آن که باحادیث صحیحه معلوم شده و باقطع النظر ازین مقرر بوده است که قیامت قایم خواهد شد بر اشرار مردم
و آن حضرت در آن میان نخواهند بود پس چه معنی دارد که آن حضرت از خسوف آفتاب ترسیده ند که همین ساعت قیامت خواهد بود و آنکه
بعضی شارحان در دفع این اشکال گفته اند که این حال تواند که پیش از علم آن حضرت بمقدمات دیگر باشد چیزی نیست ازانکه این کسوف
در سنه دهم از هجرت است روز موت ابراهیم بن رسول الله و معنی ندارد که آن حضرت تا این وقت بر اشراط قیامت و علامت که خبر داده
بدان مطلع نشده باشد بهترین وجهی که در دفع این اشکال توان گفت آنست که این معنی از ابوموسی بطریق تشبیه واقع شده باشد یعنی
آنحضرت درین وقت فزع کرد آنچنانکه در وقت رویت قیام و قرب وقوع آن روز هولناک مردم خواهند کرد فاتی المسجد فصلی باطول
قیام و رکوع و سجود ما رأیته قط یفعله ندیده ام پس آمد آنحضرت مسجد را پس نماز کرد بدراز ترِ قیام و رکوع و سجود
آنحضرت را هرگز که میکرد چنین نمازی در اکثر روایات رأیته بغیر کلمهٔ ما نافیه واقع شده و توجیه آنست که کلمهٔ ما مقدر است چنانکه در قول خدا تفتؤ
تذکر گفته اند که معنی آنست که لا تفتؤ ای لا تزال تذکره و نیز گفته اند که این لفظ قط بفتح قاف و سکون طا بمعنی حسب است یعنی نماز گذارد
باطول قراءت در آن روز که دیدم آن حضرت و بس وقال هذه الآیات التی یرسل الله عز وجل لا تکون لموت احد ولا لحیاته
و فرمود این آیتها که میفرستد خدای قوی بزرگ نمی باشد از جهت موت کسی و نه از حیات کسی ولکن یخوف الله بها عباده فاذا رأیتم
شیئًا من ذلک فافزعوا الی ذکره ودعائه واستغفاره پس وقتی که ببینید چیزی را ازان آیات پس التجا کنید
بذکر خدا و دعا و طلب مغفرت او تعالی **باب** الدعاء فی الکسوف در بعضی روایات فی الخسوف است قاله ابوموسی
وعائشة عن النبی صلی الله علیه وسلم گفته است دعا را در وقت خسوف ابوموسی اشعری و عائشه از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی

حدثنا ابو الولید قال حدثنا زائدة قال حدثنا زیاد بن علاقة قال سمعت المغیرة بن شعبة یقول انکسفت
الشمس یوم مات ابراهیم گفت زیاد شنیدم مغیره را میگفت گرفته شد آفتاب روزی که مرد ابراهیم بن رسول الله فقال الناس
انکسفت الشمس لموت ابراهیم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتند مردم گرفته شده است از جهت مردن ابراهیم پس
فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله لا ینکسفان لموت احد ولا لحیاته فاذا
رأیتموهما فادعوا الله وصلوا حتی ینجلی آفتاب و ماه دو آیتی است از آیتهای خدا گرفته نمیشود از جهت مردن
کسی و نه از جهت زیستن کسی پس وقتی که ببینید هر کدام این حال را پس دعا کنید خدا را و نماز گذارید تا آنکه روشن شود **باب** قول
الامام فی خطبة الکسوف اما بعد گفتن امام در خطبهٔ کسوف کلمهٔ اما بعد را وقال ابو اسامة و گفته است این را ابو اسامه که حماد نام او است
پسر اسامه مولف رحمه الله علیه درین باب از ابو اسامه بطریق تعلیق آورده و در باب جمعه موصول آورده است **حدثنا**
هشام قال اخبرتنی فاطمة بنت المنذر عن اسماء قالت فانصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم وقد تجلت الشمس
فخطب فحمد الله بما هو اهله ثم قال اما بعد گفت اسما باز گشت پیغمبر خدا و حال آنکه روشن شده بود آفتاب پس خطبه خواند و حمد گفت
خدا را بچیزی که او خدا سزاوار آنست پس گفت اما بعد **باب** الصلوة فی کسوف القمر در بیان مشروعیت نماز در گرفته شدن ماه
حدثنا محمود بن غیلان قال حدثنا سعید بن عامر عن شعبة عن یونس عن الحسن عن ابی بکرة قال

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الصلوة

وصفات جمیل و حقیقت آن جناب حضرت غوث الثقلین
رضی الله عنه در فتوح الغیب فرموده فنای عبد است
بکلیه از وجود و هستی تو که باشد به از هستی با قیست
فساد است و چون فنا فی الله کامل شود بقا بالله نیز
کامل خواهد بود و اکمل افراد آن حضرت سید السادات
و افضل کائنات است صلی الله علیه وآله وسلم کذا فی ترجمة
الشیخ الاجل للمشکوة قلت لجبریل من هذا الغم
جبریل را که کیست این مرد که نشسته باین حال و مقال
قال هذا آدم گفت جبریل آن آدم است وهذه الاسودة
عن یمینه وعن شماله نسم بنیه و این اشخاص از
جانب راست و چپ وی ارواح اولاد وست که متمثل
گشته اند نسم بفتح نون و مهمله نفس و روح و بدن و
انسان نیز آید اینجا اشکال کنند که معلوم از کتاب و
سنت بودن ارواح کفار در سجین است در زیر هفتم زمین
و بودن ارواح مسلمانان منعم در بهشت پس چگونه مجتمع
باشند بر آسمان دنیا و گویند در جواب تحمل که معروض شده باشند
درین وقت بر آدم اگرچه در اوقات دیگر در مقامات خود باشند
یا آنکه بهشت در جانب راست آدم بود و دوزخ بجانب چپ
و کشف کرده باشند از هردو برای وی و فاره میشود
برای وی که ارواح کفار گشاده نمیشود برای آن درهای آسمان
بنص قرآن مگر آنکه حمل کنند آن را بر عدم فتح بطریق تکریم و رحمت
و احمال و توسعه و تواند که بجهت راست آدم ارواح باشند
که نه در آمده هنوز اجساد را وقتاً که آینده شد آدم بالا برهاسی
جنت یا آینده ارواح گذشتگان یا آنانکه در ابدان اند و در بعضی
روایات آمده که عرض کرده میشد بر آدم ارواح ذریهٔ مسلمانان
وی پس میگفت روح پاک است و نفس پاک بگردانید آن را
در علیین و عرض کرده میشد بروی ارواح ذریهٔ فاجران
وی پس میگفت روح ناپاک است و نفس ناپاک بگردانید
آن را در سجین و در بعضی چنین است تا گاه جانب راست
وی در ریست که بوی آید از آن بوی باد خوش و از جانب
چپ وی دری است که بر می آید از آن بوی باد ناخوش و این روایات
اگر صحیح باشند کفایت میکند حل اشکال را لکن ضعیف
الاسناد اند کذا قال الشیخ ابن حجر فاهل الیمین منهم
اهل الجنة پس اهل یمین ایشان بهشتیان اند والاسودة
التی عن شماله اهل النار و اشخاصی که از جانب چپ اند
دوزخیان فاذا نظر عن یمینه ضحک واذا نظر قبل
شماله بکی پس چون می بیند جانب راست خود میخندد و
چون می نگرد جانب چپ میگرید حتی عرج بی الی السماء
الثانیة تا آنکه بالا برده مرا تا آسمان دوم فقال لخازنها

انكسفت الشمس على عهد النبی صلی الله علیه وسلم فصلی رکعتین گفت ابو بکره گرفته شد آفتاب در زمان حیات آنحضرت پس گذارد دو رکعت بعضی ناظران بر مولف اعتراض کرده اند که این حدیث را با ترجمه مناسبتی نیست نه صریحاً و ضمناً در جواب این اعتراض گفته اند که این حدیث مختصر از حدیث لاحق است و آن هم از مرویات ابی بکره است پس باعتبار آن دلالتی دارد یا آنکه اصلی از مولف درین حدیث بدل شمس قمر روایت کرده است فافهم حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا یونس عن الحسن عن ابی بکرة قال خسفت الشمس على عهد النبی صلی الله علیه وسلم فخرج یجر رداءه حتی انتهی الی المسجد گفت ابو بکره گرفته شد آفتاب در زمان پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس شتاب برون آمد از حجره بحالی که میکشید ردای خود را تا آنکه رسید بسوی مسجد وثاب الیه الناس و جمع شدند بسوی آن حضرت مردم ثاب بمثلثه پیش از الف و آخر آن با موحده است یعنی اجتمع فصلی بهم رکعتین فانجلت الشمس پس نماز کرد بمردم دو رکعت پس روشن شد آفتاب فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله وانهما لا ینخسفان لموت احد فاذا کان ذلك فصلوا وادعوا حتی یکشف ما بکم فرمود آفتاب و ماه دو آیت است از آیتهای الٰهی و بتحقیق این هر دو گرفته نمی شوند از جهت مردن کسی پس وقتی که باشد خسوف آنها پس نماز گذارید و دعا کنید تا برطرف شود و احتمال که تحریف بشناسند جای استدلال حدیث بر ترجمه همین جزو است و پوشیده نماند که مولف رح نقل نکرده که آنحضرت در حال خسوف ماه نماز کرده و همین تقریب خسوف آفتاب کسوف ماه تا آنکه در ترجمه خسوف قمر گرفته را فرموده اند گویا حدیثی در خسوف ماه از آن حضرت موافق شرط خود نداشته است و ابن حبان باسنادی که دارد از آنحضرت نقل کرده که گذارد آن حضرت در کسوف آفتاب و ماه دو رکعت نفل بی تکرار رکوع و تطویل ارکان و نقل کرده است صاحب عمده که خسوف ماه در سنه چهارم در جمادی الآخر واقع شده بوده و شهرت نگرفته است که آن حضرت برای نماز مردم را جمع کرده و ابن حبان روایت کرده که در سنه پنجم آن حضرت باصحاب نماز گذارد و این اول نماز کسوف بود در اسلام مذهب امام مالک و حنفیه آنست که در نماز خسوف ماه دو رکعت تنها تنها مانند دیگر نوافل کنند نزد ایشان اجماع درین نماز ثبوت نرسیده است وذلك ان ابنا للنبی صلی الله علیه وسلم یقال له ابراهیم مات فقال الناس فی ذلك واین فرمودن آن حضرت و مورد آن امیست که پسری مر آن حضرت را که نام او گفته می شد ابراهیم مرده بود و بهمان روز کسوف واقع شده و مردم گفتند که از جهت موت ابراهیم بود باب صب المرأة الماء على رأسها اذا اطال الامام القیام در بیان ریختن زن آب را بر سر خود وقتی که دراز کند امام قیام را درین باب حدیثی نیاورده و حدیث اسماء که گذشته دلیل آن بوده است گویا اکتفا کرده بآنچه سابقاً گذشت اگر چه این قسم اکتفا از عادات مولف رح نیست و در بعضی نسخ این باب هم نیاورده اند باب الرکعة الاولى فی الکسوف اطول من الثانیة رکعت نخستین در نماز کسوف درازتر از رکعت دومین است حدثنا محمود بن غیلان قال حدثنا ابو احمد قال حدثنا سفیان عن یحیی عن عمرة عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی بهم فی کسوف الشمس اربع رکعات فی سجدتین آن حضرت میگذارد بمردم در نماز کسوف آفتاب چهار رکوع در دو رکعت الاول الاول اطول یعنی رکعت نخستین درازتر از دوم است و باکثر روایات الاول فالاول اطول حاصل معنی هر دو یکی است باب الجهر بالقراءة فی الکسوف بیان جهر کردن بقراءت در نماز کسوف امام ابو حنیفه و امام شافعی و امام مالک و جمهور فقها بر آنند که این جهر مخصوص بخسوف قمر است نه خسوف آفتاب بآنکه نماز خسوف آفتاب نهاری است و نماز خسوف قمر لیلی و جهر مسنون در نوافل شب است و نیز واقع شده که تخمین کرده قراءة را نزدیک بسوره بقره بود اگر جهر بودی حاجت باندازه نبودی اگر چه سامع دور هم باشد

زهری و شریک از انس بودن ابراهیم در هفتم است پس اگر تعدد معراج گوییم تعارض نیست و گرنه راجح روایت جماعة است زیرا چه در حدیث جماعة آمده که دیده او را تکیه زده به بیت المعمور و نیز درینجا گفته که ثابت نکرده راوی منازل ایشان و در روایت مثبت منازل راجح باشد انتهی و در حقیقت در تعیین سماوات و دیدن انبیا در آن اختلاف گونه در احادیث واقع شده است و آن یا باشتباه روایة است یا تواند که در هر دو آسمان دیده باشد و درینجا انس ملاقات انبیا دیگر یا بی تعیین مقامات چنانکه از ابی ذر شنیده بیان میکند قال انس فلما مر جبریل بالنبی صلی الله علیه واله وسلم بادریس قال مرحبا بالنبی الصالح والاخ الصالح گفت انس پس هنگامی که گذشت جبرئیل با پیغمبر بادریس گفت ادریس مرحبا باین پیغمبر صالح و برادر صالح ذکر انس این جمله را بطریق نقیه و حکایت بالمعنی برخلاف سباق و سیاق حدیث گویا برای تغیر اسلوب بیان است از تعیین مقامات بعدم تعیین و ازینجا استدلال کرده بعضی بر نفی ابوة ادریس آنحضرت را و مشهور ثبوت آنست تواند که اخ از راه تلطف و تادب و تواضع گفته باشد و انبیا همه برادران یکدیگر اند فقلت من هذا این حکایت لفظ آنحضرت بعینها است پس گفتم جبرئیل را کیست این قال هذا ادریس گفت جبرئیل این ادریس است ثم مررت بموسی علیه السلام پس گذشتم بموسی پیغمبر لفظ ثم اینجا بانا بلاست از انس بروی تراخی بیان یا بر حقیقت خود نیست چه ترتیب و تراخی مرور موسی از ادریس معلوم نیست چنانکه انس تصریح کرد بدان اولا و همچنین در ما بعد فقال مرحبا بالنبی الصالح والاخ الصالح قلت من هذا قال هذا موسی ثم مررت بعیسی علیه السلام در روایات دیگر متفق اند در آنکه مرور بعیسی پیش از مرور بموسی است فقال مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح قلت من هذا قال هذا عیسی ثم مررت بابراهیم علیه السلام فقال مرحبا بالنبی الصالح والابن الصالح قلت من هذا قال هذا ابراهیم ترجمه گذشت قال ابن شهاب فاخبرنی ابن حزم بفتح مهمله و سکون زا معجمه ابو بکر بن محمد بن عمرو بن حزم انصاری سنه یک صد و بست و پدرش محمد متولد شده در زمان شریف آن حضرت و لیکن تابعی است فقیه فاضل و مقدم است موت او از زمان زهری روز حره بعمر پنجاه و سه ساله ان ابن عباس وابا حبة الانصاری بفتح مهمله و تشدید موحده مقبول مشهور و بعضی بتحتانیه گفته و بعضی بنون نامش عامر است یا عمرو یا ثابت یا مالک صحابی است کانا یقولان گفت ابن شهاب زهری خبر داد مرا ابو بکر بن حزم که ابن عباس و ابا حبه بودند که می گفتند قال النبی گفت پیغمبر ما صلی الله علیه واله وسلم ثم

حال قراءت آن حضرت از یکه که معلوم گردی **حدثنا** محمد بن مهران قال حدثنا الولید بن مسلم قال اخبرنا ابن نمر سمع ابن شهاب عن عروة عن عایشة قالت جهر النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوٰة الکسوف بقراءته گفت عایشه جهر کرد پیغمبر خدا در نماز کسوف بقراءت خود فاذا فرغ من قراءته کبر فرکع واذا رفع من الرکعة قال سمع الله لمن حمده ربنا ولك الحمد پس وقتی که فارغ شد از خواندن تکبیر گفت پس رکوع کرد وقتی که برداشت سر از رکوع گفت این دو کلام را ثم یعاود القراءة فی صلوٰة الکسوف اربع رکعات فی رکعتین واربع سجدات پس معاودت میکرد در نماز کسوف چهار رکوع را در دو رکعت و چهار سجده را در دو رکعت وقال الاوزاعی وغیره گفت اوزاعی وغیر او عطف است بر قول حدثنا ابن نمر یعنی مقوله ولید ابن مسلم است سمعت الزهری عن عروة عن عایشة ان الشمس خسفت علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم گفت اوزاعی شنیدم زهری را که از عروه و وی از عایشه روایت کرده که آفتاب گرفته شد در زمان پیغمبر خدا فبعث منادیا بالصلوٰة جامعة پس برانگیخت منادی را که نداکرد باین قول که بیایید بنماز در حالی که جامع است فتقدم فصلی اربع رکعات فی رکعتین واربع سجدات پس پیش رفت وگذارد نماز بچهار رکوع و چهار سجدات در دو رکعت واخبرنی عبدالرحمن بن نمر سمع ابن شهاب عن عروة عن عایشة مثله این هم قول ولید است که گفت وخبر داد مرا عبدالرحمن بن نمر که شنیده است ابن شهاب از عروه از عایشه مانند حدیث مذکور قال الزهری فقلت ما صنع اخوك ذلك عبد الله بن الزبیر گفت زهری که ابن شهاب است پس گفتم عروه را چه کرد برادر تو که عبدالله بن زبیر است ما صلی الا رکعتین مثل الصبح اذا صلی بالمدینة نگذارد مگر دو رکعت مانند نماز صبح وقتی که گذارد نماز کسوف را بمدینه قال اجل انه اخطاء السنة گفت آری بتحقیق وی خطا کرد سنت نبوی را که دو رکعت بی تطویل و تکرار رکوع گذارد تابعه سلیمان بن کثیر وسفیان بن حسین عن الزهری فی الجهر متابعت کرده است عبدالرحمن را سلیمان ابن کثیر وسفیان ابن حسین که روایت کرده اند از زهری در ذکر جهر

بسم الله الرحمن الرحیم

ابواب سجود القرآن

ذکر بابها که از آن سجدهای تلاوت قرآن معلوم می شود

باب ما جاء فی سجود القرآن وسنتها در بیان آنچه آمده است در مواضع سجده تلاوت و بیان مسنون بودن آن بفعل آن حضرت **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق قال سمعت الاسود عن عبد الله قال قرأ النبی صلی الله علیه وسلم النجم بمکة فسجد فیها وسجد من معه وگفت عبدالله بن مسعود خواند پیغمبر خدا رحمت کناد بر وی سوره نجم را بمکه پس سجده کرد در آخر سوره و سجده کرد کسی که با آن حضرت بود سوره نجم اول سوره تهائی است که مشتمل بر سجده نزول یافته ازین جهت ابتدا کرد مولف رحمه الله باین سوره غیر شیخ اخذ کفا من حصی او تراب فرفعه الی جبهته وقال یکفینی هذا غیر مردی که گرفت کفی از سنگ ریزه یا خاک پس برداشت آن را بسوی پیشانی خود وگفت بس است مرا این فرأیته بعد قتل کافرا پس دیدم آن مرد را که کشته شد در آن حالی که کافر است در تعیین این مرد اقوال مختلف آمده صحیح تر آنست که امیه بن خلف بود که روز بدر کشته شد

باب سجدة تنزیل السجدة در بیان سجده که در سوره الم تنزیل سجده واقع است درین حدیث بیان نکرد که آن حضرت در سوره الم تنزیل سجده کرد یا نه اگرچه سجده درین سوره متفق علیه جمهور است لیکن اختلاف است اینکه اندر نماز هم سجده کردن روایت یا نه **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن سعد بن ابراهیم عن عبدالرحمن عن ابی هریرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الجمعة فی صلوٰة الفجر الم تنزیل السجدة وهل اتی علی الانسان

مسلط علیه الشیطان حاشا جنابه عن نسبة امثال هذه الواهیات ثم حاشا هذا وقد قال الله تعالی فی حق عامة الصلحاء ان عبادی لیس لك علیهم سلطان نافا دقیقة بكل الوجوه فاخفتك لسید البشر والشفیع المشفع یوم المحشر الذی اسجد الله معجزه فقال بعبرك یا حبیبی بل الحق ان المشرکین انما سجد وبغلبة جلاله وجبروته علیه السلام وبسماع المواعظ العلیة فی القرآن فاضطروا الی السجود ولم یبق اختیارهم فی ایدیهم وکیف یستبعد ذلك وقد قال الله تعالی کلما اضاء لهم مشوا فیه وقال وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما وعلوا

اسماء الرجال

الجزء الثالث فی تیسیر الاسلام — کتاب الصلوٰة

فرض خمسین صلوٰة گفتم فرض کرده پنجاه نماز قال فارجع الی ربك فان امتك لا تطیق ذلك گفت موسی پس رجوع کن بسوی پروردگار خود و تخفیف خواه زیرا که امت تو طاقت ندارد آن را و تحقیق تجربه کرده ام مردم را پیش از تو و علاج کرده ام بنی اسرائیل را شدید علاج و صلاح نپذیرفتند فراجعت پس بازگردانیدم سخن را و سوال

گفت ابو هریره بود پیغمبر خدا که میخواند در روز جمعه در نماز فجر سوره الٓمٓ تنزیل سجده را و سوره که هل اتی در اول اوست **باب** سجدة ص

دربیان سجده سوره صاد **حدثنا** سلیمان بن حرب و ابو النعمان قالا حدثنا حماد هو ابن زید عن ایوب عن عکرمة

عن ابن عباس قال ص لیس من عزائم السجود گفت ابن عباس سجده سوره ص نیست از واجبات وقد

رایت النبی صلی الله علیه وسلم یسجد فیها و تحقیق دیده ام پیغمبر خدا را که سجده میکرد در ان برای موافقت داود علیه السلام

و گفت آن حضرت سجده کرده آنجا داود برای توبه و ما سجده میکنیم برای شکر قبول توبه داود **باب** سجدة النجم

قاله ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم گفته است این را ابن عباس بودن سجده درین سوره از پیغمبر خدا **حدثنا**

حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق عن الاسود عن عبد الله ان النبی صلی الله علیه وسلم قرأ

سورة النجم فسجد بها فما بقی احد من القوم الا سجد روایت است از عبد الله بن مسعود که پیغمبر خدا خواند سوره نجم

را پس سجده کرد در ان پس باقی نماند هیچ کس از مردم مومن و کافر مگر آنکه سجده کرد فاخذ رجل من القوم کفا من حصی

او تراب فرفعه الی وجهه وقال یکفینی هذا پس گرفت مردی ازین مردم مشتی از سنگریزه یا مشت خاک

پس برداشت بسوی روی خود و گفت بس است مرا این قدر قال عبد الله فلقد رایته بعد قتل کافرا گفت عبد الله

بن مسعود پس تحقیق دیدم من او را بعد ازان کشته شد در حالی که کافر است **باب** سجود المسلمین مع المشرکین

والمشرک نجس لیس له وضوء دربیان سجده مسلمانان با مشرکان و حال آنکه مشرک ناپاک است نیست مر او را وضوء شرعا اگرچه

توضی کند زانکه از اهل عبادت نیست وکان ابن عمر یسجد علی غیر وضوء و بود ابن عمر که سجده تلاوت میکرد بر غیر حال وضو

و در بعضی روایات علی وضوء آمده است گفته اند که این روایت خطاست ازانکه معروف و مشهور همانست که ابن عمر سجده میکرد بی وضو

یا آنکه این قول برین روایت گفتنی هم ندارد و بعضی روایت کرده از ابن عمر که وی گفته جائز نیست سجده تلاوت مگر بر طهارت تطبیق

کرده اند این قول را با آنکه مراد طهارت از جنابت است و آنکه بعضی تطبیق داده بحالت اختیار و اضطرار چیزی نیست ازانکه در سجده تلاوت

اضطراری نیست بتاخیر و مهلت نیز ادای یابد و مقصود مولف رح اثبات این فعل ابن عمر تنکیر و استبعاد است ازانکه این سجده سجده

عبادت است و سجده عبادت بی وضو هیچکس نرفته است و بوی موافقتی نکرده بر مقول شراح اما ابن بطال نقل اعتراض کرده اند که مقصود

مولف اگرچه احتجاج است بر قول ابن عمر بفعل مشرکان بطلانش ظاهر است ازانکه فعل مشرکان شایسته اعتبار نیست چه جای

آنکه آنرا حجت شرعی توان کرد و اگر مقصود رد بر ابن عمر باشد بقول او که والمشرک نجس نزدیک بصواب است نهی پوشیده نماند که حجت بودن این

این قول بر بطلان عمل ابن عمر نزدیک بخطاست نه بصواب فلیتفکر **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا

ایوب عن عکرمة عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم سجد بالنجم وسجد معه المسلمون والمشرکون والجن والانس

مرویست از ابن عباس که تحقیق پیغمبر خدا سجده کرد بخواندن سوره نجم و سجده کردند با وی مسلمانان و کافران و پری و آدمیان که

در انوقت حاضر بودند گفته اند این قول جن و انس اجمال بعد از تفصیل است یا تفصیل بعد از اجمال بهتر آنست که گوئیم برای تاکید است

لا محالة معنا ها سجده پری بقرءة سوره آن حضرت معلوم شده باشد تواند که راوی نیز مطلع شده باشد ازانکه بسیار است که جنیان مرئی میشوند

رواه ابراهیم بن طهمان عن ایوب روایت کرده این حدیث را ابراهیم ابن طهمان از ایوب **باب** من قرأ السجدة

ولم یسجد کسی که خواند آیت سجده را و سجده نکرد در ان وقت **حدثنا** سلیمان بن داؤد ابو الربیع قال حدثنا اسمعیل

جعفر قال حدثنا یزید بن خصیفة عن ابن قسیط عن عطاء بن یسار انه اخبره انه سأل زید بن ثابت عطا خبر داد

کتاب الصلوة	الجزء الثانی شیخ الاسلام

امتک لا تطیق ذلک فراجعت پس دیگر بار مراجعت کردم

پروردگار را بمشوره موسی مقصود تعدد و تکثر رجوع

و مراجعت است نه تعدد آن سه بار بقرینه روایات دیگر

فقال هی خمس وهی خمسون پس فرمود در بار آخر بعد

پذیرائی عرض تخفیف بتکرار نماز فرض پنج است بصورت

در عمل و آن پنجاه اند در ثواب یک حسنه بده مانند و این

مزید تفصیل است که بعد تخفیف باقی را ثواب قدر اول

افزوده دهند بلکه باین تقریب انجام را حام گردانند و سایر

حسنات لا یبدل القول لدی تبدیل کرده نمیشود قول

نزد من بخلف وعده و در وعید نیز و عفو بعضی گناهگاران

بمقتضای کرم موجب وعده نحو یغفر لمن یشاء است

فرجعت الی موسی فقال ارجع الی ربک فقلت

استحییت من ربی پس باز آمدم بسوی موسی پس گفت

باز رو به پروردگار خود پس گفتم شرم داشتم از پروردگار

خود حالا از کثرت سوال گویا تفرس کرد آن حضرت از تخفیف پنج پنج

در هر سوال که اگر باز سوال کنم تخفیف را سایل برفع تکلیف

نماز باشم و این بجز بی صبوری و ترک ادب شکر نعمت نمی ماند

ثم انطلق بی پس رهسپار روانه شد جبرئیل با من حتی انتهی بی

الی السدرة المنتهی تا آنکه رسانید مرا تا سدرة المنتهی

که نام درختی است در آسمان هفتم و بیخ او بر آسمان ششم

است و شاید که این تسمیه بجهة تشبیه است بدرخت

کنار که اصل معنی سدره است در با جتماع و استغراق زیر

سایه آن کذا قیل بجهت اشتراک اسم است یا تحلیل آن بمقامی

است که آن را منتهی ازان گویند که منتهی می شود نزد آن

علوم خلایق و اعمال ایشان و هیچکس ازان نگذشته

تا آنکه جبرئیل نیز مگر پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم فغشیها

الوان لا ادری ما هی و پوشیده بود آن را رنگهای گوناگون

گون که ندانستم چیست حقیقت آن رنگها مقصود

مبالغه در توصیف و تعظیم آن الوان است یعنی در تمیز سدره

بوصف آن هیچ ادراکی و فهمی چنانکه مبهم داشت آن را

خدا تعالی در کریمه اذ یغشی السدرة ما یغشی و در حدیث

دیگر آمده است که بر هر برگ آن فرشته ایستاده است

ابن قسط را که بتحقیق او رسیده است زید بن ثابت انصاری را فزعم انه قرأ علی النبی صلی الله علیه وسلم والنجم فلم
یسجد فیها پس گفت زید بن ثابت که بتحقیق وی خوانده بر پیغمبر خدا سورهٔ والنجم را پس سجده نکرد آن حضرت دران و این از
برای تعلیم بود که تاخیر سجدهٔ تلاوت روا است ولازم نیست بمجرد وقت سماع **حدثنا** ادم بن ابی ایاس قال حدثنا ابن ابی ذئب
قال حدثنا یزید بن عبد الله بن قسیط عن عطاء بن یسار عن زید بن ثابت قال قرأت علی النبی صلی الله علیه وسلم والنجم فلم یسجد فیها

باب سجدة اذا السماء انشقت سجده کردن در آیهٔ سجده که در سورهٔ انشقت واقع شده **حدثنا**

مسلم بن ابراهیم و معاذ بن فضالة قالا حدثنا هشام عن یحیی عن ابی سلمة قال رأیت ابا هریرة قرأ اذا السماء
انشقت فسجد بها گفت ابو سلمه دیدم ابا هریره را که خواند سورهٔ اذا السماء انشقت پس سجده کرد دران فقلت
یا ابا هریرة الم ارک تسجد پس گفت ابو سلمه ای ابو هریره آیا نه بینم ترا که سجده کنی تو همزهٔ استفهام برای انکار است
و مشعر است بانیکه عمل صحابه مستقر شده است برخلاف آن چنانکه روایت کرده شده است که آن حضرت سجده نکرده است
در سورتهای مفصله مدتی که رجوع کرده هجرت بسوی مدینه و نیز انکار کرده است بر ابو هریره ابو رافع چنانکه در من نزدیکی
معلوم شود قال لو لم ار النبی صلی الله علیه وسلم یسجد لم اسجد گفت ابو هریره اگر ندیدمی پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا
بروی که سجده کرده سجده نمیکردم **باب** من سجد لسجود القاری بیان حال کسی که سجدهٔ تلاوت کند بسبب سجود
خوانندهٔ آیت سجده وقال ابن مسعود لتمیم بن حذلم وهو غلام گفت ابن مسعود مر تمیم بن حذلم را و حال آنکه تمیم
خورد سال بود فقرأ علیه سجدة فقال اسجد فانک امامنا فیها پس خواند تمیم بر ابن مسعود آیهٔ سجده را پس
گفت ابن مسعود مر تمیم را سجده بکن بتحقیق تو امام مائی درین سجده اگرچه خورد سال و بر تو واجب نیست یعنی این سجده
که بر ما لازم آمده از جهت تو و خواندن تو لازم آمده است و این معنی مراد که اگر تو سجده کنی من هم سجده نکنم از انکه سجده چنانکه
بر خواننده است بر شنونده هم هست خواه بقصد شنیده باشد یا نه و از هر که شنیده باشد **حدثنا** مسدد قال حدثنا
یحیی قال حدثنی عبید الله قال حدثنا نافع عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ علینا السورة
التی فیها السجدة فیسجد ونسجد حتی ما یجد احدنا موضع جبهته گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی
میخواند بر ما سوره که دران سجده است پس سجده میکرد و سجده میکردیم ما همه تا آنکه نمی یافت یکی از ما جای نهادن پیشانی
از ازدحام و هجوم مردم که یکبار میکردند **باب** ازدحام الناس اذا قرأ الامام السجدة هجوم کردن مردم وقتی
که خواند امام آیت سجده را **حدثنا** بشر بن ادم قال حدثنا علی بن مسهر قال اخبرنا عبید الله عن نافع عن
ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ السجدة ونحن عنده فیسجد ونسجد معه میخواند آن حضرت آیهٔ سجده را در حالی
که بودیم ما نزد آن حضرت پس سجده میکرد و سجده میکردیم ما با آن حضرت فنزدحم حتی ما یجد احدنا لجبهته
موضعا یسجد علیه پس هجوم میکردیم ما تا آنکه نمی یافت یکی از ما برای پیشانی خود جائی که سجده کند بر آنجا **باب**
من رای ان الله عز وجل لم یوجب السجود بیان سند کسی که اعتقاد کرده است که بتحقیق خدای قوی
و بزرگ واجب نکرده است سجدهٔ تلاوت را و گمان میکند که سنت است بدانکه سجدهٔ تلاوت واجب داشته امام اعظم ابو حنیفه رح
و دلیلی که امام بآن تمسک کرده است آیاتی است که در باب این سجده واقع شده همه دلالت دارند بر وجوب چنانکه بعضی صیغه
امر است مثل فاسجدوا لله و مطلق امر برای وجوب است و بعضی آیات مشتمل است بر وعید شدید بر ترک آن و این نیز دلالت

که آن سنه بود چنانکه در روایت دیگر صریح است فاقرت
صلوة السفر یعنی مقرر داشته شد نماز سفر بر قدر اول
که دو رکعت بود و زیاده کرده شد فی صلوة الحضر و زیاده کرده
شد بر آن در نماز حضر چهارگانه دو رکعت دیگر بعد از هجرت پس
معلوم شد که دو رکعت سفر رخصت است بعد از
شریعت چهار بلکه اصل مشروع دران همین قدر است
پس عزیمت باشد چنانکه مذهب حنفیه است و اما عمل عائشه
با نماز در سفر پس چون پرسیده شد عروه ازان گفت
که حضرت عائشه تاویل کرده چنانکه تاویل کرده عثمان پس اگر
روایة حضرت عائشه صحیح باشد بی معارضه و رای او مبنی
بر تاویل و شاهد است آن را روایة مسلم از ابن عباس
فرض کرده خدا بر زبان پیغمبر شما در حضر چهار رکعت و در سفر
دو رکعت و در روایة مسلم است از وی فرض کرده پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم دو رکعت در سفر چنانکه
فرض کرده در حضر چهار و در روایة نسائی و ابن ماجه
و ابن حبان از عبد الرحمن بن ابی لیلی از عمر رضی الله
عنه نماز سفر دو رکعت اند و نماز اضحی دو رکعت
و نماز فطر دو رکعت و نماز جمعه دو رکعت اند تمام
غیر قصر بر زبان پیغمبر شما صلی الله علیه و آله وسلم
یعنی تمام اند در ثواب مانند چهار و قصر
نیستند از چهار بلکه فرض وقت همین است و حکم کرده
مسلم در مقدمه کتاب خود بسماع ابن ابی لیلی عمر ابن خطاب
را و صحیح گفته ابو یعلی موصلی در مسند خود از ابن ابی لیلی
آورده آنچه دلالت بر سماع که گفته بر آمدم با عمر بن الخطاب
الحدیث پس حکم نسائی بانقطاع این روایت درست
نباشد و اما تتمه قصر را رخصت گویند بحدیث جابر سوای
بخاری که فرموده صدقه است که تصدق کرده بدان خدای
شما پس قبول کنید صدقه او را و بظاهر آیة لا جناح علیکم
ان تقصروا من الصلوة باکی نیست بر شما وقتیکه سیر کنید
در زمین این که قصر کنید از نماز و بحدیث دار قطنی از عائشه
بود آنحضرت که قصر میکرد نماز را و تمام میکرد و روزه میداشت و افطار
میکرد و پوشیده نماند که حدیث جابر در حقیقت حجت است
برای آنکه دران امر است بقبول صدقه و تصدق بلکه احتمال

برجوب بنا رو و برخی منطوی بر استنکاف کفره و عدم انقیاد ایشان بر سجده است و از تشبیه کفره برحذر بودن از واجبات است
و آن بسجده کردن است و پاره از آن منطوی است بر اخبار از فعل ملئکه و اقتدا بملئکه نیز لازم است از آنکه در وی تبری از فعل
شیطانست و دلیلی که قائلان بسنت دارند از آن جمله حدیث سابق است که سورهٔ والنجم را بر آن حضرت خواندند و آن حضرت
سجده نکردند و این دلیل معارض آیات داله بر وجوب نمیشود برای آنکه شاید قاری دو کلمه آخر سوره نخوانده باشد و بر تقدیر
تسلیم تراخی در سجدهٔ تلاوت رواست و آن حضرت برای تعلیم و تشریع در آنوقت نکرده اند و آنچه از فعل بعضی صحابه روایت
کرده اند آنهم بر خلاف نص قرآن حجت نمی شود و امری که ناطق بسجود است آنرا بر سجدهٔ نماز حمل کردن با آنکه دلیل واضح مطلقا
نزد قایلان بسنت نیز باطل است چه حمل کردن یک صیغه امر بر ندب در سجدهٔ تلاوت و بر وجوب در نماز از قبیل استعمال یک کلمه
در یک حالت بر دو مفهوم است و این همه باطل است وقیل لعمران بن حصین الرجل یسمع السجدة ولم یجلس لها
و گفته شد مر عمران را که مردی می شنود آیت سجده را و نه نشسته برای شنیدن یعنی بقصد شنیدن آیت سجده نه نشسته است
حکم آن چیست قال ارأیت لو قعد لها گفت عمران خبر ده ما را اگر بنشیند برای سجده حکم او چیست کانه لا یوجبه علیه
این مقوله مولف رح علیه گویا واجب نمیکند بر کسی که بقصد شنیدن نشسته باشد و حاصل جواب عمران مر سائل را آنست
که هرگاه بر کسی که بقصد استماع نشسته باشد سجده واجب نباشد بر کسی که بی قصد شنیده باشد بطریق اولی خواهد بود
وقال سلمان ما لهذا غدونا و گفت سلمان برای این بر آمده ام تا سجده کنم روایت کرده اند که سلمان فارسی
گذشت بر جمعی که قرآن میخواندند و چون بآیت سجده رسیدند همه سجده کردند و سلمان سجده نکرد و بوی گفتند که چرا سجده نکردی گفت
برای شنیدن این آیت بر آمده ایم این قول ناظر است با آنکه اگر بقصد هم کسی بشنود سجده نکند وقال عثمان انما السجدة
علی من استمعها و گفت عثمان بن عفان رضی الله عنه نیست سجده مگر بر کسی که بقصد شنود آیت سجده را این قول عثمان ناظر
بآنست که سجده بر شنونده واجب است و حمل مستمع بر قاصد سماع و سامع را بر غیر قاصد وجهی دیگر میطلبد بر تقدیر این اقوال
نفی وجوب بر قاری میکند و در ترجمه ادعای عدم وجوب مطلق است وقال الزهري لا یسجد الا ان تکون طاهرا
و گفت زهری سجده مکن مگر آنکه باشی تو پاک از حدث این قول زهری رد بر قول ابن عمر میکند که گفت سجده تلاوت بغیر وضو
رواست نه بر عدم سجده مطلقا فاذا سجدت وانت فی حضر فاستقبل القبلة وان کنت راکبا فلا علیک
حیث کان وجهک پس وقتی که سجده کنی و تو در حضر باشی پس رو بقبله کن در سجده و اگر در سفر سوار باشی پس باکی
نیست بر تو سجده کن بر هر جانب که باشد روی تو باین قول استدلال کرده مولف رح که سجده اگر واجب بودی بر مرکب ادای
آن روا نبودی اما بر کسی که ادای وتر واجب را بر مرکب روا داشته حجت نمی شود و نیز بعد از انعقاد تحریمه نفل افعال نماز
همه بر مصلی واجب می شود پس سجدهٔ نفل که بر مرکب میکند سجدهٔ واجب است که سجدهٔ تلاوت که بعد از نماز بر مرکب واجب
میشود از این قبیل باشد وکان السائب بن یزید لا یسجد لسجود القاص و بود سائب بن یزید که سجده نمیکرد از شنیدن
قرآن قصه خوان از آنکه قصه خوان آیت را بقصد تلاوت قرآن نمیخواند یا از آنکه در مجلس قصه نمی نشست و بقصد نمی شنید
و جواب حنفیه از این اقوال در ضمن تقریر اول معلوم شده است حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام بن
یوسف ان ابن جریج اخبرهم قال اخبرنی ابو بکر بن ابی ملیکة عن عثمان بن عبد الرحمن التیمی عن ربیعة بن
عبد الله بن الهدیر التیمی قال ابو بکر وکان ربیعة من خیار الناس گفت ابو بکر بن ابی ملیکه و بود ربیعه

زیرا چه علما اجماع کرده اند بر جواز نماز اگر قصر کنند و اختلاف
کرده اند در آن اگر تمام کنند و اجماع مقدم است از اختلاف
باب وجوب الصلوة فی الثیاب واجب شدن نماز
در جامه ها یعنی واجب است که در جامه گذارند و ستر عورت
کنند بخصوص درین حال که از شرایط نماز است و همین است
مذهب جمهور وقول الله تعالی و بیان این آیه خذوا زینتکم
عند کل مسجد بگیرید پوشش خود را نزد در آمدن هر مسجد را
بر طواف و نماز و مراد ستر عورت است در نماز و طواف
ومن صلی ملتحفا فی ثوب واحد کسیکه گذارد نماز را جامه یک
پیچیده است در یک جامه استشهاد است بالتحاف در یک
جامه برای نماز بر وجوب ستر در نماز چه التحاف همین جهت بود
که تا در انتقالات رکوع و سجود انکشاف عورت نشود
و آنچه از ثیاب بباید مقصود از آن بیان شرعیت التحاف
و کیفیت آنست ویذکر عن سلمة بن الاکوع ان النبی
صلی الله علیه واله وسلم قال تزره ولو بشوکة
و ذکر کرده میشود از سلمه بن اکوع که آن حضرت فرمود در
جواب سوال وی از نماز در قمیص واحد تکمه بند و آن را
اگرچه بخاری باشد یعنی ببند آن را از پیش خود هر چه
میسر شود تا دیده نشود عورة تعلیق آورد بصیغه تمریض
و گفت در اسناده نظر و در اسناد این حدیث سخن
است از جهت اضطراب در آن چنانکه بنظر در طرق آن معلوم
در تاریخ خود و ابوداود و ابن خزیمه و ابن حبان آورده اند
واضح شود ومن صلی فی الثوب الذی یجامع فیه
ما لم یر فیه اذی و کسیکه نماز گذارد در جامه که جماع
میکنند در آن مادام که ندیده است در آن چرکی و نجاستی
ماخوذ است از حدیث ابوداود و نسائی و غیر ایشان
از معاویه که وی پرسید خواهر خود ام حبیبه را آیا بود آن حضرت
که نماز میگذارد در جامه که جماع میکرد در آن گفت آری اگر
نمیدید در آن چرکی مقصود جواز ستر است بچنین جامه
وامر النبی امر کرد پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم ان
لا یطوف بالبیت عریان اینکه طواف نکند بکعبه برهنه
و چون طواف برهنه ممنوع است نماز اولی است باین حکم
حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا یزید
بن ابراهیم بصری قشیری سنه بکصد و شصت و یک

از نیکان مردم عما حضر ربیعة من عمر بن الخطاب عما متعلق است باخبرنی وقول او عن عثمان متعلق است بمحذوف مثل
راویا و معنی آنست که خبر داد مرا ابو بکر بن ابی ملیکه در حالی که راوی است از عثمان وی از ربیعه از قصه حضور حوز مجلس عمر بن خطاب
راکه وی رضی عنه قرأ یوم الجمعة علی المنبر بسورة النحل خواند عمر روز جمعه بر منبر بسورهٔ نحل حتی اذا جاء
السجدة نزل فسجد وسجد الناس تا آنکه وقتی که آمد عمر آیت سجده را که انیست ولله یسجد ما فی السموات الآیة فرود آمد از منبر
پس سجده کرد و سجده کردند مردم با وی حتی اذا کانت الجمعة القابلة قرأ بها حتی اذا جاء السجدة تا آنکه
وقتی که بود جمعه آینده خواند باز آن سورهٔ نحل تا آنکه آمد سجده را قال یا ایها الناس انما نمر بالسجود فمن سجد فقد اصاب
ومن لم یسجد فلا اثم علیه ولم یسجد عمر رضی الله عنه گفت عمر ای مردم جز این نیست که ما میگذریم
بسجده پس کسی که سجده کرد بتحقیق رسید بسنت و کسی که سجده نکرد پس نیست گناهی بروی و سجده نکرد عمر بن خطاب باین
جز حدیث استدلال کرده بر عدم وجوب سجده و زاد نافع عن ابن عمر ان الله لم یفرض علینا السجود
الا ان نشاء گفته است ابن جریج خبر داد مرا ابن ابی ملیکه باسناد سابق که زیاده کرده نافع از ابن عمر که تحقیق خدا فرض
نکرده است بما سجده را مگر آنکه ما خواهیم والتزام سجده کنیم این جز حدیث دلالت بر ترجمه ندارد از آنکه نفی فرضیت موجب
عدم وجوب نیست از آن روکه مرتبه وجوب کمتر است از مرتبه فرض و اگر هر دو بیک معنی باشد میتوان گفت معنی آنست که فرض
نکرده است که همین ساعت متصل قرارت آیت سجده کنیم بلکه بمهلت و تراخی نیز میتوان کرد و باید که همین معنی باشد قول او را
که گفت کسی که سجده نکرد یعنی همین ساعت گناهی نیست بروی از تاخیر و مهلت تا محفوظ ماند آیاتی که دلالت بر وجوب دارد از
البطلان معنی ظاهر و نقض آن **باب** من قرأ السجدة فی الصلوة فسجد بها بیان حکم کسی که خواند آیت سجده را در
نماز پس سجده کرد در نماز **حدثنا** مسدد قال حدثنا معتمر قال حدثنا ابی قال حدثنی بکر عن ابی رافع
قال صلیت مع ابی هریرة العتمة فقرأ اذا السماء انشقت فسجد فقلت ما هذه گفت ابو رافع نماز گذاردم با ابو هریره
نماز خفتن پس خواند سورهٔ اذا السماء انشقت پس سجده کرد پس گفتم چه بود این سجده که در نماز کردی قال سجدت
بها خلف ابی القاسم صلی الله علیه وسلم فلا ازال اسجد فیها حتی القاه گفت ابو هریره سجده کرده ام پس
آن حضرت پس همیشه سجده میکنم در نماز تا بمیرم و ملاقات کنم آن حضرت را **باب** من لم یجد موضعا للسجود
مع الامام من الزحام کسی که نیافت جائی برای سجده با امام از هجوم مردم **حدثنا** صدقة بن الفضل
قال اخبرنا یحیی بن سعید عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ السورة التی
فیها السجدة فیسجد ونسجد معه حتی ما یجد احدنا مکانا لموضع جبهته گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا
رحمت کناد خدا بروی میخواند سورهٔ را که در وی سجده است پس سجده میکرد و ما سجده میکردیم با آن حضرت تا آنکه نمی یافت
یکی از ما جائی برای نهادن پیشانی خود ظاهر این حال در غیر صفهای نماز خواهد بود بفهم **بسم الله الرحمن الرحیم**

ابواب تقصیر الصلوة در ذکر بابهای قصر نماز در سفر **باب** ما جاء فی التقصیر وکم یقیم حتی یقصر در بیان
چیزی که آمده است در قصر کردن نماز چهارگانه و بیان آنکه چند روز اقامت کند تا جائز باشد در آن ایام قصر نماز و زیاده بر آن قصر
نکند یعنی غایت قصر چند روز است **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة عن عاصم وحصین
عن عکرمة عن ابن عباس قال اقام رسول الله صلی الله علیه وسلم تسعة عشر یقصر گفت ابن عباس

للمسافر انه عد ایام منی ویوم عرفات فی ایام مکة جعلها
مکانا واحدا فکان کلها مکة وتمنا قال اقمنا بها عشرا وان
لم ینوی الاقامة فقال اکثر العلماء انه یقصر وان اقام
شهورا بل سنین بفعل ابن عمر رضی الله عنه حین اقام
باذربیجان ستة اشهر یقصر وقال بعضهم بل تمم بعض بعضه
ثمانیة عشر یوما وقال بعضهم بعض تسعة عشر یوما ماخذ
ذلک من قصة الفتح علی اختلاف الروایات کذا

اسماء الرجال

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الصلوة

وبعد عمرو غدانی بضم معجمه و خفت مهمله و بنون بصری سنه
دو بیست و نوزده قال حدثنا عمران بکسر مهمله بن داود
بفتح مهمله و زاء و قطان بصری قال حدثنا محمد بن سیرین
قال حدثنا ام عطیة تصریح تحدیث ام عطیه رد است
بر کسی که وهم کرده که ابن سیرین از خواهر خود حفصه حدیث
دارد نه از ام عطیه قالت سمعت النبی صلی الله علیه واله
وسلم بهذا باین امر وجوب **باب** عقد الازار علی
القفا فی الصلوة بستن ازار بر بن گردن در نماز وقال
ابو حازم سلمة بن دینار زاهد اعرج مدنی عن سهل بن سعد
ساعدی انصاری آخر کسی که مرد از صحابه بمدینه سنه نود و
یک صلوا مع النبی صلی الله علیه واله وسلم عاقدی
ازرهم علی عواتقهم وگفته است ابو حازم از سهل نماز
گذارد ندا صحاب با پیغمبر خدا بحالی که بسته بودند ازارهای
خود را بر گردنهای خود تا مستور باشند وقت رکوع و سجود زیرا که
نبود ایشان را ازارهای دوخته و غالبا این صفت اهل
صفه بود از رضیتین جمع ازار و آن چادر بسیت که او را
در میان می بندند عواتق جمع عاتقه میان دوش و گردن
حدثنا احمد بن یونس نسبته بجد است و پدرش
عبد الله سنه دو بیست و هفده قال حدثنا عاصم
بن محمد ابن زید بن عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال
حدثنی واقد بن محمد برادر عاصم است عن محمد بن
المنکدر بضم میم و سکون نون تابعی مشهور است
قال صلی جابر فی ازار قد عقده من قبل قفاه
نماز گذارد جابر صحابی مشهور در ازاری که تحقیق بسته بود

اقامت کرد آن حضرت بمکه نوزده روز در حالی که قصر میکرد نماز چهار گانی را فنحن اذا سافرنا فاقمنا تسعة عشر قصرنا وان زدنا اتممنا پس ما بمتابعت آن حضرت وقتی که مسافر میبودیم پس اقامت میکردیم نوزده روز قصر میکردیم واگر زیاده اقامت میکردیم تمام میکردیم نماز را **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا یحیی بن ابی اسحق قال سمعت انسا یقول خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم من المدینة الی مکة **فکان** یصلی رکعتین رکعتین حتی رجعنا الی المدینة گفت ابو اسحق شنیدم انس بن مالک را که میگفت برآمدیم با پیغمبر خدا از مدینه بسوی مکه پس بود آن حضرت که نماز میگذارد دو دو رکعت تا آنگاه که باز گشتیم بسوی مدینه قلت اقمتم بمکة شیئا قال اقمنا بها عشرا یقصر الصلوة ابو اسحق گوید گفتم انس را آیا اقامت کردید شما بمکه مدتی گفت اقامت کردیم بآنجا ده روز در حالی که قصر میکرد آنحضرت نماز را گفته اند که این اقامت در حجة الوداع بود وآنچه در حدیث سابق گذشت در وقت فتح مکه بود و پوشیده نماند که در حجة الوداع آن حضرت صباح تاریخ چهارم ذی حجه داخل مکه شده اند چنانکه در باب آینده تصریح بدان کرده اند و بمنی بتاریخ هشتم تشریف برده اند پس در مکه همگی چهار روز اقامت فرموده اند از ینجاست که امام احمد گفته لا وجه لهذا الحدیث فتدبر **باب** الصلوة بمنی حکم نماز در بقعه منی **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله قال اخبرنی نافع عن عبد الله بن عمر قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم بمنی رکعتین وابی بکر وعمر ومع عثمان صدرا من امارته ثم اتمها گفت ابن عمر نماز گذاردم با پیغمبر خدا در منی دو رکعت وبا ابو بکر وعمر وبا عثمان در اوایل امیری عثمان پس تر تمام کرد عثمان نماز را چهار رکعت گذارد ونزد عثمان قصر واتمام هر دو روا بود ودر وقتی که تمام کرده است از جهت مشقت که موجب مزید اجر است ونیز در ایام حج که اعراب نو مسلم بسیار آمده بودند ترجیح کرده اتمام را تا گمان نبرند نو آمدها که همین دو رکعت نماز بوده است **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة قال انبأنا ابو اسحق قال سمعت حارثة بن وهب قال صلی بنا النبی صلی الله علیه وسلم آمن ما کان بمنی رکعتین گفت حارثه نماز گذارد آن حضرت بمنی دو رکعت در حالی که ایمن تر اوقات بود وترسی در میان نداشت گویا این مقاله برای آن گفته که در آیت کریمه که در قصر نماز وارد شده بظاهر شرط خوف است **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا عبد الواحد بن زیاد عن الاعمش قال حدثنا ابراهیم قال سمعت عبد الرحمن بن یزید یقول صلی بنا عثمان بن عفان بمنی اربع رکعات گفت ابراهیم شنیدم عبد الرحمن بن یزید را که میگفت نماز گذارد با عثمان رضی الله عنه بمنی چهار رکعت فقیل فی ذلک لعبد الله بن مسعود پس گفته شد درین فعل عثمان مر عبد الله بن مسعود را فاسترجع ثم قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنی رکعتین وصلیت مع ابی بکر الصدیق بمنی رکعتین پس استرجاع کرد ابن مسعود وگفت انا لله وانا الیه راجعون این مقال در وقت مصیبت رسیدن متعارف است که ترک اتباع آن سرور بر ابن مسعود مصیبتی بوده است وگفت نماز گذاردم با پیغمبر خدا بمنی دو رکعت وگذاردم با ابو بکر صدیق بمنی دو رکعت وصلیت مع عمر بن الخطاب بمنی رکعتین وگذاردم با عمر رضی الله عنه بمنی دو رکعت فلیت حظی من اربع رکعات رکعتان متقبلتان پس کاش نصیب من ازین چهار رکعت دو رکعت مقبوله نزد خدا بودی یعنی کاش عثمان گذاردی دو رکعت بدل چهار رکعت چنانکه پیغمبر خدا و یاران او گذارده اند ودرین قول اظهار کراهت وتعریض است بعثمان یعنی وکاشکی دو رکعت میگذارد چنانکه سنت آن حضرت وسنت شیخین بوده است وترک اتباع آنها میکرد واین حدیث صریح است در آنکه جا نچار رکعت نماز در سفر معلوم صحابه نبود سیما ابن مسعود را که مدام مصاحب آن حضرت بود در حق او فرموده که راضی شدم برای امت خود بآنچه راضی شده است بآن ابن مسعود واین معنی یعنی عام جواز ستعاضد است

رضی الله عنهما واکثر ان تعیین والا بیة بعده فحمل بالجائز وترک الاولی لهذه المفسدة التی هی تقضی الی تحریف الدین وعن ذلک عثمان رضی الله عنه کیف وقد قیل ترک الخیر الکثیر لاجل الشر القلیل شر کثیر وثانیهما ان عنه رضی الله عنه ان الرجل اذا تزوج فی موضع متعددة واخذ المساکین فی مکة وتزوج هناک فلذلک کان تیمم الصلوة فی منی والله اعلم ۱۲

اسماء الرجال

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الصلوة

ودرین تنبیه است بر ترک طعن واعتراض بر اصحاب بترک سنت وحسن ظن بایشان اگرچه بظاهر خلاف صواب نماید وبرین طریقه اند علماء راسخ در علم از اهل استقامت واولی سوال واستفسار است نه اعتراض وانکار

ومن کان له ثوبان فی عهد النبی وکدام کس از ما مراورا دو جامه در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم این باعتبار غالب واکثر است وتعقیب کرد مولف این روایة بروایتی دیگر که مصرح است بوقوع این عمل از آنحضرت تا بیان جواز بدان واقع تر باشد در دل **حدثنا** مطرف بضم میم وفتح طاء وکسر راء مشدده ابو مصعب بن عبد الله اصم مکی مولی ام المؤمنین میمونه از اصحاب امام مالک است سنه دو وبیست وبست قال حدثنا عبد الرحمن بن ابی الموالی بفتح میم بروزن جواری ودر بعضی نسخ بدون یا است ابو محمد مولی علی بن ابی طالب رضی الله عنه سنه ... عن محمد بن المنکدر قال رأیت جابرا یصلی فی ثوب واحد گفت محمد بن منکدر دیدم جابر را که نماز میگذارد در یک جامه وقال رأیت النبی وگفت جابر دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم یصلی فی ثوب نماز میگذارد در جامه **باب** الصلوة فی الثوب الواحد ملتحفا به نماز گذاردن مصلی در یک جامه بحالی که ملتحف است بآن وقال الزهری فی حدیثه وگفته است زهری

باحادیث دیگر که نص اند درین معنی چنانچه معلوم شود و باآین همه ابن مسعود چهار رکعت باعثمان کرده و تابع اجتهاد او شده مخالفت خلیفه که موجب فساد عظیم است روا نداشت و همچنین جمیع صحابه متابعت کردند **باب** کم اقام النبی صلی الله علیه وسلم فی حجته

دربیان آنکه چند روز اقامت کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بمکه در ایام حجة الوداع **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا ایوب عن ابی العالیة البراء عن ابن عباس قال قدم النبی صلی الله علیه وسلم و اصحابه لصبح رابعة یلبون بالحج گفت ابن عباس قدوم آورد بمکه پیغمبر خدا و یاران او صبح چهارم ذی الحجه در حالی که لبیک میگفتند برای حج فامرهم ان یجعلوها عمرة الا من کان معه هدی پس فرمود ایشان را که عمره کنند این تلبیه احرام یا حج را مگر کسی که باشد بوی هدی بفتح ها و سکون دال چارپایه که بوی تقرب میکنند درحج و جه استثنا آنست که بعد از سوق هدی روا نیست که از احرام برآیند تا هدی را بمحل نرسانند این مذهب امام احمد است و حق که در زنگ بسیار شود و میتوان بعمره از احرام برآمد و فسخ حج کرد و جمهور علما گفته اند که این مخصوص بهمان وقت بود تابعه عطاء عن جابر متابعت کرده است برا را عطا از جابر **باب** فی کم

تقصر الصلوٰة درمدت چند روز سفر قصر کرده می شود نماز و سمی النبی صلی الله علیه وسلم السفر یوما ولیلة و نامیده است آن حضرت سفر را یکشبانه روز و کان ابن عمر و ابن عباس یقصران و یفطران فی اربعة برد و هی ستة عشر فرسخا و بود ابن عمر و ابن عباس که قصر میکردند نماز را و افطار میکردند در مسافت چهار برید و چهار برید شانزده فرسخ است و فرسخی سه میل است پس چهار برید چهل و هشت میل باشد **حدثنا** اسحق قال قلت لابی اسامة حدثکم عبید الله عن نافع عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تسافر المرأة ثلثة ایام الا مع ذی محرم گفت اسحق گفتم مر ابو اسامه را حدیث کرده است شما را عبید الله از نافع و وی از ابن عمر که بتحقیق پیغمبر خدا فرموده است مسافرت نکند زن سه شبانه روز مگر باکسی که حرام است بروی جوهری گفته محرم بمعنی حرام است در بعضی روایات فوق ثلثة ایام واقع شده یعنی زیاده بر سه شبانروز مسافرت نکند تنها **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن عبید الله قال اخبرنی نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تسافر المرأة ثلثا الا معها ذو محرم فرمود مسافرت نکند زن سه روز مگر آنکه باشد باوی صاحب حرمتی یعنی آنکه نکاح بوی حرام است تابعه احمد عن ابن المبارک عن عبید الله عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم متابعت کرده است مسدد را احمد بن محمد مروزی که یکی از شیوخ مولف است از ابن مبارک و وی از عبید الله و وی از نافع و وی از ابن عمر از آن حضرت **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب قال حدثنا سعید المقبری عن ابیه عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یحل لامرأة تومن بالله والیوم الآخر ان تسافر مسیرة یوم ولیلة لیس معها حرمة فرمود حلال نیست مر زنی را که ایمان می آرد بخدا و روز قیامت اینکه مسافرت کند یک روز و شب در حالی که نیست باوی محرمی تابعه یحیی بن ابی کثیر و سهیل و مالک عن المقبری عن ابی هریرة متابعت کرده ابن ابی ذئب را یحیی و سهیل و مالک از مقبری از ابوهریره پوشیده نماند که این سه حدیث متصل واقع شده حدیث اول از آن دلالت میکند بروایتی که فوق ثلثة ایام واقع شده بر آنکه جایز نیست سفر زن تنها زیاده بر سه روز و دوم بر آنکه جایز نیست سفر سه روز و سیوم بر آنکه جایز نیست سفر یک روز در توفیق این احادیث گفته اند که عدد را اعتباری نیست مراد آنست یعنی روا نیست زن را سفری اصلا الا آنکه بوی محرمی باشد و اختلاف احادیث برآمده است بروفق سوال سائل یکی پرسیده که زیاده بر سه روز میتواند زن تنها سفر کند فرمودند و دیگری سوال کرده که سه روز سفر کند فرمودند و دیگری سوال کرده که یک روز سفر کند فرمودند مگر با محرمی تطبیق احادیث مذکوره بهر جهت خالی از تکلف نیست الا آنکه منطوق احادیث جز این نیست که زن در مسافت با محرم سفر نکند مگر آنکه تکلف کنند و گویند که قصر نماز باتفاق و حکم نص قرآنی در سفر است و از این احادیث معلوم میشود که این قدر سفر هم زن را از آن منع شده

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الصلوٰة

واقع شده وقالت ام هانی گفت ام هانی التحف النبی التحاف کرد پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم بثوب له بجای وخالف بین طرفیه علی عاتقیه و مخالفت کرد میان دو طرف آن بر دو دوش خود چنانکه گفته شد و عطف برای تفسیر است **حدثنا** عبید الله بن موسی قال حدثنا هشام بن عروة عن ابیه عن عمر بن ابی سلمة ابوحفص مخزومی ربیب آنحضرت پسر ام سلمه سنه هشتاد و سه ان النبی صلی الله علیه واله وسلم صلی فی ثوب واحد قد خالف بین طرفیه تحقیق آنحضرت نماز گذارد در یک جامه که مخالفت کرده بود میان دو طرف آن **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی قطان قال حدثنا هشام قال حدثنی ابی عن عمر بن ابی سلمة انه رای النبی صلی الله علیه واله وسلم یصلی فی ثوب واحد فی بیت ام سلمة قد القی طرفیه علی عاتقیه عمر بن ابی سلمه دید آن حضرت را که نماز می کرد در یک جامه در خانه ام سلمه بجائی که انداخته بود دو طرف آن را بر دو دوش خود **حدثنا** عبید بن اسماعیل بتصغیر ابو محمد هباری بفتح ها و تشدید موحده کوفی سنه هشتاد و پنج قال حدثنا ابو اسامة حماد بن اسامه عن هشام عن ابیه ان عمر بن ابی سلمة اخبره قال رایت رسول الله گفت عمر بعروه دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم یصلی فی ثوب واحد مشتملا به که نماز میگذارد بجائی که اشتمال کننده بود آنحضرت بآن جامه فی بیت ام سلمة در خانه ام سلمه واضعا طرفیه علی عاتقیه نهنده بود هر دو طرف آن را بر دو دوش خود **حدثنا** اسمعیل بن ابی اویس بضم همزه و فتح واو و سکون تحتیه در آخر مهمله قال حدثنا مالک بن انس عن ابی النضر سالم بن ابی امیة مولی عمر بن عبید الله بر دو بضم مهمله سنه یکصد و بست و نه ان ابا مرة بضم میم و شدت را مهمله مولی ام هانی بنت ابی طالب اخبره انه سمع ام هانی بنت ابی طالب رضی الله عنها تقول ابو مره معتق ام هانی خبر داد ابا نضر را که وی شنیده ام هانی را که میگفت ذهبت الی رسول الله رفتم بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم عام الفتح سال فتح مکه فوجدته یغتسل وفاطمة ابنته تستره پس یافتم او را که غسل میکرد و فاطمه زهرا دختر آن حضرت پرده میکرد او را قالت فسلمت علیه گفت ام هانی پس سلام کردم بر آنحضرت فقال من هذه پس فرمود کیست این زن فقلت انا ام هانی بنت ابی طالب پس گفتم منم ام هانی بنت ابی طالب فقال مرحبا بام هانی پس فرمود خوش آمدی ای ام هانی فلما فرغ

باب یقصر اذا خرج من موضعه قصر میکند مصلی وقتی که بیرون آید از جای اقامت خود بقصد سفری دراز وخرج علی بن ابی طالب فقصر وهو یری البیوت بیرون آمد علی بن ابی طالب رضی الله عنه پس قصر کرد نماز را وحال آنکه میدید خانهای شهر کوفه فلما رجع قیل له هذه الکوفة قال لا حتی ندخلها پس وقتی که رجوع کرد ازین سفر گفته شد مر علی بن ابی طالب این کوفه است که می نماید آیا قصر میکنی یا اتمام میکنی گفت تمام میکنیم تا آنکه در آییم کوفه را نزد حنفیه ابتدای قصر وقتی است که بگذرد از خانهای شهر وپشت دهد آنها را واین قول امیر المومنین موافق آنست **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن محمد بن المنکدر وابراهیم بن میسرة عن انس بن مالک قال صلیت الظهر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمدینة اربعا والعصر بذی الحلیفة رکعتین گفت انس گذاردم نماز ظهر با پیغمبر خدا رحمت کنا وخدا بروی بمدینه چهار رکعت وعصر را بذی الحلیفه که اول منزلی است از مدینه جانب مکه وشش میل است از شهر دو رکعت گذاردیم **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفیان عن الزهری عن عروة عن عائشة قالت الصلوة اول ما فرضت رکعتان فاقرت صلوة السفر واتمت صلوة الحضر گفت عائشه نخستین زمانی که فرض کرده شد نماز دو رکعت است وثانی الحال مقرر داشته شد نماز سفر بر همان وتمام کرده شد یعنی چهار کرده شد نماز حضر قال الزهری فقلت لعروة فما بال عائشة تتم قال تاولت ما تاول عثمان پس گفت زهری گفتم عروه را پس چه حال است که تمام میکند عائشه در سفر گفت تاویل کرده است بچیزی که تاویل کرده عثمان آنکه قصر در وقت سیر است وکسی که اقامت کند در اثنای سفر حکم مقیم دارد ویک وجه دیگر سبق بیان یافته است در تبیین احادیث ترجمه گفته اند که سفر ونماز سفر در روی مذکور شده وظاهر است که سفر بعد از بیرون آمدن از شهر می باشد بدانکه علمای امت اجماع کرده اند بر قصر نماز چهارگانه در سفر لیکن امام ابو حنیفه وبر قول مختار امام مالک بر آنند که قصر واجب وعزیمت است وامام شافعی وامام احمد قائل برخصت شده گویند مصلی مخیر است در قصر واتمام ودلیل ایشان ظاهر قول خداوند عز وجل است فاذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة وقتی که سیر کنید شما در زمین پس نیست گناهی اینکه قصر کنید از نماز گویند ظاهر این قول که قصر کردن گناهی ندارد ناظر در رخصت واباحت است ونیز قیاس میکنند بر روزه که باتفاق افطار رخصت است در سفر پس باید که نماز هم اینچنین باشد ودیگر فعل عثمان که در منی چهار رکعت گذارد ونیز دلالت دارد که قصر واجب نبوده است ونیز فعل عائشه که تمام میکرد چهار رکعت نیز دلیل عدم وجوب است حنفیه بعد از تمسک باحادیث صحیحه که نص است در وجوب چنانکه برخی ازان مذکور گردد گویند آیت مذکور نص در عدم وجوب نیست واختیار این عبارت که در قصر گناهی نیست ازانروست که مسلمانان چون کمال حرص وشغف در عبادات سیما نماز که افضل عبادات است کمال الفت ومحبت داشتند در سفر چون بر دو رکعت اقتصار یافته در خود حرجی ونقصانی می یافتند ودر تعبد قصوری خیال میکردند وحی آمد برای تطییب نفوس ایشان که در نصوص تقصیری وگناهی بر شما نیست باید که حرج نکشید ونقصانی گمان نکنید که این دو رکعت در تعب ورنج سفر حکم تمام در حضر دارد چنانکه در سعی بین الصفا والمروة واقع شده فلا جناح علیه ان یطوف بهما با آنکه جمعی کثیر بوجوب آن سعی رفته اند وقیاس بر صوم تمام نیست ازانکه قضا در روزه لازم وواجب است واین علامت عدم وجوب روزه است در سفر وقصری که در آیت واقع شده تواند که نسبت بسنن ورواتب ونوافل باشد یعنی گناهی نیست که در سفر اقتصار بر فرائض کنند ووجه اتمام عثمان معلوم شده که مجرد اجتهاد او بوده که مقید داشته بقید خوف یا بحال سیر ودرین اجتهاد دیگر صحابه توقف کرده ولهذا ابن عباس استرجاع کرد اما احادیثی که نص است در آنکه قصر واجب است ازانجمله حدیث عائشه است که در کتاب مذکور شد ومسلم نیز بطریق متعدده روایت کرده است که نماز در اوایل دو رکعت بود در سفر وحضر پس مقرر داشته شد در سفر همان دو رکعت وزیاده کرده شد در حضر ونسائی وابن ماجه نیز از امیر المومنین عمر رضی الله عنه آورده که صلوة سفر دو رکعت است

المسیب عن ابی هریرة ان سائلا سئل رسول الله مرویست از ابو هریره که سائلی سوال کرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم عن الصلوة فی ثوب واحد از جواز نماز در یک جامه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اولکلکم ثوبان پس فرمود آیا هست مر هر شما را دو جامه یعنی چون همه شما دو جامه ندارید پس اگر جایز در یک جامه نباشد چگونه همه را از عهده نماز توان بر آمد ازینجا واضح شود که حکم من بر یک کس حکم من بر جماعة وهمه کس است در جواز صلوة در یک ثوب مذهب جمهور صحابه وتابعین وائمه مجتهدین رضوان الله علیهم اجمعین است ولیکن مستحب نماز در زیادت ازان است **باب** اذا صلی فی الثوب الواحد فلیجعل علی عاتقیه چون نماز گذارد کسی در یک جامه باید که بگرداند آن را بر هر دو دوش خود چنانکه در شرح احادیث مذکور شده تا ستر کند تمام بدن را وایمن باشد از افتادن آن ومقصود از باب علحده تنبیه بر افادت انحکم است اگرچه در ضمن احادیث باب اول میتوان معلوم کرد یا ایراد احادیث دیگر بطرقی است که آن طرق درین باب رسیده چنانکه در مقدمه بیان یافت **حدثنا** ابو عاصم ضحاک بن مخلد نبیل عن مالک عن ابی الزناد عبد الله بن ذکوان عن عبد الرحمن الاعرج عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا یصلی احدکم فی الثوب الواحد لیس علی عاتقیه شیء نماز نگذارد یکی از شما در یک جامه که نیست بر هر دو دوش وی چیزی ازان مراد نهی است چنانچه در بعضی روایات بلفظ نهی آمده ومحمول بر تنزیه است نزد ائمه ثلثه وجمهور علما بعلت خوف کشف عورت بهمین تقدیر و اگر دست راست گرفته نگاه دارد نهادن دست بر سینه مثلا که سنت است در نماز فوت شود ونیز بر دو دوش داشتن مشتمل بر ستر اعالی بدن است ولیکن اگر واجب ستر میسر است قدر ضروری آن حاصل است ونماز درست الا نزد امام احمد در روایت مشهور ازوی و بعض سلف نظر بظاهر این حدیث وحدیث جابر که در باب آینده بیاید سوید اول است کما لا یخفی **حدثنا** ابو نعیم بن دکین بروزن تصغیر قال حدثنا شیبان بن عبد الرحمن عن یحیی بن ابی کثیر عن عکرمة قال سمعته گفت یحیی شنیده ام عکرمه را یعنی یا لقد سوال او کنت سالته یا بودم که سوال کرده بودم او را فقال پس گفت عکرمه بعد سوال من یا بی سوال آن سمعت ابا هریرة یقول شنیدم ابا هریره را که میگفت اشهد انی سمعت رسول الله گواهی میدهم که من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یقول من صلی فی ثوب واحد فلیخالف بین طرفیه کسی که نماز گذارد در یک جامه پس باید که مخالفت کند میان دو طرف آن جامه چنانکه گذشت محمول بر استحباب است نزد جمهور **باب** اذا کان الثوب ضیقا چون باشد جامه تنگ باشد

اسماء الرجال

کار های خود و جدا نه یصلی پس یافتم آنحضرت را که نماز میگذارد و علی ثوب واحد فاشتملت به و بر من یک جامه بود پس اشتمال کردم بدان وصلیت الی جانبه و نماز گذاردم پیوسته بجانب آنحضرت فلما انصرف قال ما السری یا جابر پس چون بازگشت آنحضرت از نماز فرمود چیست این سیر شب یا جابر و چه باعث وارد فاخبرته بحاجتی پس خبر دادم آنحضرت را بحاجت خود فلما فرغت قال ما هذا الاشتمال الذی رایت پس چون فارغ شدم از عرض حاجت خود فرمود بطریق انکار چیست این اشتمال که دیدم و وجه انکار چنانچه در مسلم است که جامه تنگ بود و مخالفت کرده جابر میان دو طرف وی و مایل کرده قامت خود را گویا از و مخالفت میان دو طرف ساتر نمی شد پس منحنی گشت تا ستر کند پس انکار نمود او را آنحضرت بر مخالفت در صورتیست که جامه فراخ بود نه تا تنگ کفایت میکند ازان که ازار کنی آن را زیرا چه قصد اصلی ستر عورتست و آن حاصل می شود بازار و محتاج نیست بان چیزی که منافی است ستر را که ماموراست و تواند که آن اشتمال تنگ پیچیدن ثوب باشد بر تمام بدن بنحوی که بر نیاید دست ازان قلت کان ثوب یا جابر گوید گفتم بود همین یک جامه قال فان کان واسعا فالتحف به یعنی در صورت اگر آن جامه فراخ باشد التحاف کن بدان وان کان ضیقا فاتزر به و اگر تنگ باشد پس ازار کن که بسند است در ستر عورت **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی قطان عن سفیان ثوری قال حدثنی ابو حازم عن سهل قال کان رجال یصلون مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم عاقدی ازرهم علی اعناقهم کهیئة الصبیان گفت سهل بن سعد بود جمعی از مردان که نماز می کردند با آنحضرت بحالی که بسته بودند ازار های خود را بر گردنهای خود از تنگی ازار ها مانند کودکان وقال للنساء لا ترفعن رؤسکن حتی تستوی الرجال جلوسا و فرموده بود زنان را که عقب مردان نماز میکردند بر مدارند سرهای خود را از سجده تا آنکه مردان برابر نشسته گردند تا از پائین عورات مردان نظر نیفتد چه بسبب عقد ازارها بر اعناق غالبا از پائین کشاده می بود ازینجا عدم وجوب ستر از اسفل معلوم شود **باب** الصلوة فی الجبة الشامیة نماز در جبه بافته شامیان کفار گفته اند مراد بیان جواز بافته مطلق کفار است ما دام که یقین نشود نجاست آن و تعبیر بشامیه برعایت لفظ حدیث است وقال الحسن فی ثیاب ینسجها المجوس لم یر بها باسا و گفته است حسن بصری در جامهای که می بافند آن را مجوس ندیده است حسن بنماز دران باکی اگرچه شسته نشده و مکروه داشته آن را ابن سیرین وقال معمر بن راشد رایت الزهری یلبس من ثیاب الیمن

وصلوة اضحی دو رکعت است وصلوة فطر دو رکعت وصلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر لسان محمد صلی الله علیه وسلم و ابن حبان در صحیح و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدا تعالی نماز را بر زبان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد طبرانی باین لفظ که فرض کرد رسول خدا دو رکعت در سفر چنانکه فرض کرد در حضر چهار رکعت اینهمه منقول است از شرح سفر السعادت که از شیخ ابن الهمام نقل کرده و نیز مسلم روایت کرده از عمر بن الخطاب که فرمود پیغمبر خدا این یعنی قصر نماز در سفر صدقه ایست که تصدق کرده است پروردگار تعالی بر شما پس قبول کنید صدقه او را و از آنحضرت بطریق شهرت نقل کرده اند که در سفر هرگز چهار رکعت نگذارده اگر رخصت می بود گاهی برای بیان مشروعیت چهار رکعت میگذارد **باب** یصلی المغرب ثلثا فی السفر میگذارد مسافر نماز مغرب را سه رکعت در سفر چنانکه میگذارد در حضر **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سالم عن عبد الله ابن عمر قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اعجله السیر فی السفر یؤخر المغرب حتی یجمع بینها وبین العشاء گفت ابن عمر دیدم رسول خدا را رحمت کناد خدا بر وی وقتی که در شتاب می آورد او را سیر در سفر تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه جمع میکرد میان مغرب و میان عشا یعنی آخر وقت مغرب فرود می آمد و نماز مغرب کرده در اول وقت عشا را میکرد و انیست معنی جمع هر جا که در حدیث واقع شده چنانکه منطوق حدیث ابن عمر است قال سالم وکان عبد الله بن عمر یفعله اذا اعجله السیر گفت سالم و بود ابن عمر که میکرد این را وقتی که در شتاب می آورد او را سیر وزاد اللیث قال حدثنی یونس عن ابن شهاب قال سالم کان ابن عمر یجمع بین المغرب والعشاء بالمزدلفة و زیاده کرده است لیث گفت حدیث کرد مرا یونس از ابن شهاب که گفت سالم بود ابن عمر که جمع می کرد میان مغرب و عشا بمزدلفه و درین جمع حنفیه نیز قائل اند که بمزدلفه جمع کرد آنحضرت و مغرب را در وقت عشا گذارد و گویند غیر ازین جمع از آنحضرت نیامده است قال سالم واخر ابن عمر المغرب وکان استصرخ علی امراته صفیة بنت ابی عبید گفت سالم بود ابن عمر که تاخیر کرد مغرب را و بود که خبر داده شد بموت زن او و فریاد کرده بآواز بلند بر مصیبت او که صفیه دختر ابی عبید بود فقلت له الصلوة فقال سر پس گفتم ابن عمر را بگذار نماز را گفت برو فقلت له الصلوة فقال سر پس باز گفتم مر ابن عمر را نماز را حاضر باش حتی سار میلین او ثلثة تا آنکه رفت دو میل یا سه میل ثم نزل فصلی ثم قال هکذا رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی اذا اعجله السیر پس تر فرود آمد از راحله در او اخر وقت مغرب و نماز کرد پس تر گفت همچنین دیده ام رسول خدا را رحمت کناد خدا بر وی که نماز میکرد وقتی که در شتاب می آورد او را رفتن وقال عبد الله رایت النبی صلی الله علیه وسلم اذا اعجله السیر یقیم المغرب فیصلیها ثلثا ثم یسلم و گفت عبد الله بن عمر دیدم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی وقتی که بشتاب آوردی او را رفتن تیره میکرد شام را یا تاخیر از اول وقت پس میگذارد مغرب را سه رکعت پس تر سلام میداد و یعتم بعین مهمله از عتمه یعنی تیرگی شب و در بعضی روایات یقیم بالمغرب بقاف از اقامت است ثم قل ما یلبث حتی یقیم العشاء فیصلیها رکعتین ثم یسلم پس تر اندکی درنگ میکرد تا آنکه اقامت میگفتند عشا را پس نماز میگذارد نماز عشا را دو رکعت پس تر سلام میداد و این عبارت ابن عمر صریح است در ان معنی جمع که حنفیه میگویند ولا یسبح بعد العشاء حتی یقوم من جوف اللیل و نفل نمیگذارد بعد از عشا تا آنکه قیام می نمود از میان شب بدانکه در احادیث صحیحه جمع بین الصلوتین آمده و در بعضی مطلق و در بعضی مقید بحالت سیر نه نزول و در بعضی مقید بحالت سیر بشتاب و در بعضی بحالت عذر زاید بر سفر ازینجاست اختلاف علما شافعیه بجواز جمع علی الاطلاق قائل اند صاحب سفر السعادت میگوید جمع در سفر عادت دائمی نبود بلکه چون سیر تعجیل بودی جمع کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست و نیز اختلاف کرده اند

اسماء الرجال

در جمع تقدیم و جمع تاخیر مروی است از امام احمد جمع تاخیر است نه جمع تقدیم و مقید است بحالت سیر و در فتح الباری میگوید که مروی است از امام مالک نیز جواز جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد امام ابوحنیفه جایز نیست مطلقا و وجه قول این امام همام آنست که تعیین اوقات نماز قطعی است وثابت بتواتر که شبهه بوی راه ندارد تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم آن از کبایر شمرده اند امام محمد در موطا خود گوید که رسیده است بما از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که نوشت بحکام خود در آفاق و نهی کرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را که جمع صلوتین در یکوقت کبیره است از کبایر و میگوید روایت کرد ما را باین خبر ثقات از علا بن الحارث وی از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی است و متواتر پس معارض نشود آنرا اخبار احاد بخلاف افطار در سفر که بنص قرآن ثابت شده و روایت کرده بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که گزارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت آن مگر دو نماز مغرب و عشا را که جمع کرد آنها را بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و باین جمع قائل است امام ابوحنیفه و میگوید که این جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر و نیز و قوع فعل جمع از آن حضرت دایما نقل نکرده اند و آنچه نقل کرده اند در غزوه تبوک است و ثابت نشده که در دیگر غزوه نیز همراه میکردند و لفظ کان که در حدیث واقع شده تحقیق آنست که بمعنی دوام نیست و آمدنی همه جا راست نمی آید و در جامع الاصول بروایت ابی داود از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکبار و از ابن عمر نیز آورده اند که وی جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجه او آورده بود و از آنچه روایت کرده موطا نیز معلوم شد که جمع نیز در یکوقت نبوده است چنانکه اشارتی بآن کرده شده و از ترمذی آورده که از سالم بن عبد الله بن عمر پرسیدند آیا جمع میکرد عبد الله گفت نه مگر بمزدلفه و این معنی که حنفیه در جمع میان دو نماز سفر تصدیر کرده اند در حدیث حمنه بنت جحش در باب استحاضه آمده و اطلاق لفظ جمع برین معنی کرده اند و تحقیق تخفیف و دفع حرج که سبب جمع در بعضی روایات آمده باین معنی حاصل است و آنکه بعضی شافعیه میگویند که در عمل باین طریق حرجی تمام است چه تعیین آخر وقت و اول آن خواص را اشکال است چه جای عوام گوییم در شناخت آخر وقت مغرب عامه را اشکالی نیست و آخر ظهر بحسب ظن و تخمین و تحری که در بعضی احوال اکتفا بآن میرود همه را میسر است خصوصا در وجود کثرت مردم و جماعتی که مصلیان از آنجا باشند با آنکه میگوییم اگر میسر نشود در حرج رنج بدن افتادن آسان تر است از حرج ارتکاب کبیره و تحقیق روایت کرده است ابوداود از امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه که چون مسافرت میکرد سیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک می شد که تاریک شود نزول میکرد و میگذارد مغرب را پس میطلبید طعام را و تعشی میکرد پس میگذارد عشا را و ارتحال میکرد و میگفت این چنین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و امام محمد در موطا مانند این ذکر کرده است شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که ترک جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده که جمع کروه است و فعل آنحضرت یکبار محض برای جواز بوده والله اعلم کل ذلک منقول من شرح سفر السعادة فتدبر

باب صلوة التطوع على الدابة حيث ما توجهت

در بیان جواز نماز نفل بر دابه جایی که توجه کند جانب قبله باشد یا نه حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا معمر عن الزهری عن عبد الله بن عامر بن ربيعة عن ابيه قال رايت النبی صلی الله علیه وسلم يصلى على راحلته حيث توجهت به گفت عامر بن ربیعه دیدم پیغمبر خدا را که نماز میکرد بر مرکب خود هر جا که رو میکرد راحله آن حضرت حدثنا ابو نعيم قال حدثنا شيبان عن يحيى عن محمد بن عبد الرحمن ان جابر بن عبد الله اخبره ان النبی صلی الله علیه وسلم كان يصلى التطوع وهو راكب فى غير القبلة جابر بن عبد الله خبر داد محمد بن عبد الرحمان را که پیغمبر خدا بود که نماز نفل میگذارد و حال آنکه سوار بود در غیر جانب قبله حدثنا عبد الاعلی بن حماد

پس روانه شد آنحضرت تا آنکه پنهان شد از چشم من فقضى حاجته پس قضا کرد حاجت خود را و عليه جبة شامية و بود بر آنحضرت جبه شامی بافته کافران آنجا چه شام در آن وقت دار الکفر بود فذهب يخرج يده من كمها فضاقت پس رفت تا برآرد دست خود را از آستین آن پس تنگی کرد آستین جبه چنانکه شان جبه شامیان میباشد فاخرج يده من اسفلها پس بیرون آورد دست خود را از پایین آستین جبه و این جبه ایست که در احادیث ذکر آن واقع شده که برومی جبه رومیه بود و تنگ بوده و از اینجا معلوم شود که آن حضرت جامه تنگ پوشیده است و لیکن میگویند که آن را در سفر می پوشید فصببت عليه فتوضأ وضوءه للصلوة پس ریختم آب بر آن حضرت پس وضو کرد وضوی معتاد برای نماز و مسح على خفيه و مسح کرد بر دو موزه خود که پوشیده بود بجای غسل پاها ثم صلى پس نماز کرد

باب كراهة التعرى فى الصلوة وغيرها

مکروه بودن برهنگی در نماز و غیر نماز حدثنا مطر بن الفضل مروزی قال حدثنا روح بفتح مهمله ابن عبادة قال حدثنا زكريا بن اسحق على قال حدثنا عمرو بن دينار مکی بضم جیم و فتح میم و مهمله قال سمعت جابر بن عبد الله يحدث ان رسول الله گفت عمرو بن دینار شنیدم جابر را که حدیث میکرد که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم كان ينقل معهم الحجارة للكعبة بود که بر دوش می برد با قریش سنگ را برای بنای کعبه و عمر شریفش درین وقت سی و پنج ساله بود و بقولی پانزده ساله و بقولی از بعثت پانزده سال وعليه ازاره و بر آنحضرت ازار او بود فقال له العباس عمه يا ابن اخى لو حللت ازارك فجعلته على منكبيك دون الحجارة پس گفت مر او را عباس عم او ای برادرزاده من اگر وا کنی ازار خود را و بکنی آن را بر دو دوش خود زیر سنگ که بر سیداری بهتر و آسان باشد و برهنگی در آن زمان متعارف بود تا آنکه برهنه طواف کعبه میکردند قال فحله فجعله على منكبيه پس بگشاد آن را و گردانید بر دو دوش خود فسقط مغشيا عليه پس افتاد بحالی که بیهوشی بود بروی از انکشاف عورت و فرط حیا و حیا که آنحضرت را بود دیگر محاسن اخلاق جبلی بود تا آنکه وارد شده که سخت تر بود در حیا از بکر در پرده و عایشه صدیقه که محرم محرم بخانه او بود میگوید ندیده است هرگز آن حضرت عورت مرا و ندیده ام من عورت او را و مروی است که فرشته فرود آمد و بست ازار آنحضرت را فما رای بعد ذلك عريانا پس دیده نشد آنحضرت بعد از آن برهنه گاهی نه پیش از بعثت و نه بعد از آن نه در نماز و نه در غیر آن پس معلوم شد کراهت تعری در همه حال

باب الصلوة فى القميص والسراويل والتبان والقباء

نماز در پیراهن و ازار دوخته و ازاری کوچک تر وجها تبان بضم فوقیه و تشدید موحده مراد بل کوچک تر

قال حدثنا وهيب قال حدثنا موسى بن عقبة عن نافع قال كان ابن عمر يصلي على راحلته ويوتر عليها ويخبر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يفعله گفت نافع بود ابن عمر که نماز میگذارد بر مرکب خود و وتر میگذارد بر راحله و خبر میداد که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی بود که میکرد این را **باب** الایماء على الدابة در بیان ایما کردن برای رکوع و سجود بر سر سواری **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد العزيز بن مسلم قال حدثنا عبد الله ابن دينار قال كان عبد الله بن عمر يصلي في السفر على راحلته ايما توجهت به يومي گفت عبد الله بن دینار بود ابن عمر نماز میکرد و در سفر بر مرکب خود هر جا که روی میکرد و در حالیکه اشاره میکرد برای رکوع و سجود وذكر عبد الله ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يفعله وگفت عبد الله بن عمر که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی بود که میکرد این را **باب** ينزل للمكتوبة در بیان آنکه فرود می آید برای ادای نماز فرض **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن عبد الله بن عامر بن ربيعة ان عامر بن ربيعة اخبره قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو على الراحلة يسبح يومي براسه روایت از عبد الله بن عامر بن ربیعه که عامر خبر داد او را گفت دیدم پیغمبر خدا را و حال آنکه آنحضرت بر راحله بود و نفل میگذارد بجائی که ایما میکرد و بسر خود قبل اى وجه توجه جانب هر طرفی که رو میکرد ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنع ذلك في الصلوة المكتوبة و نبود پیغمبر خدا که میکرد این را در نماز فرض وقال الليث حدثني يونس عن ابن شهاب قال قال سالم كان عبد الله بن عمر يصلي على دابته من الليل وهو مسافر گفت ابن شهاب گفت سالم بود عبد الله بن عمر که نماز میکرد بر دابه خود در وقت شب و حال آنکه مسافر بود وما يبالي حيث كان وجهه و باک نمیداشت آنجا که بودی روی او قال ابن عمر وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسبح على الراحلة قبل اى وجه توجه ويوتر عليها غير انه لا يصلي عليها المكتوبة گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا نماز نفل میکرد بر راحله جانب هر وجه که توجه میکرد و وتر میگذارد بر دابه جز آنکه نماز فرض نمیگذارد بر دابه **حدثنا** معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام عن يحيى عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان قال حدثني جابر بن عبد الله ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي على راحلته نحو المشرق فاذا اراد ان يصلي المكتوبة نزل فاستقبل القبلة بتحقیق پیغمبر خدا بود که نماز میگذارد بر راحله خود جانب مشرق پس وقتی که خواستی که بگذارد فرض را بسبب نزول کردی و روی بقبله کرده گذاردی بدانکه نزد امام ابو حنیفه رضی الله عنه اصح چنانچه ظاهر مذهب اوست در جواز نماز بر راحله سفر شرط نیست شرط خارج مصر است و در روایتی از امام ابی یوسف مسافرت شرط است از آنکه جواز آن از جهت ضرورت است تا نافله و یا قافله منقطع نشود و احادیثی که درین باب وارد است بعضی مطلق است و بعضی مقید بسفر اگر مطلق را بر اطلاق گذارند چنانکه مذهب اوست مسافر را نیز روا باشد و اگر احادیث مطلق را مقید سازند بقرائن و دلائل جواز در حق غیر مسافر بقیاس خواهد بود از آن رو که مانند ضرورتی که مسافر راست در غیر مسافر نیز تحقق دارد و واضح آنست که غیر مسافر را بعد از خروج و مفارقت از بیوت بلد است و سنن و رواتب نوافل درین معنی برابر است و وتر مانند فرایض روا نیست که بر راحله گذارند مگر بضرورت که آن مستثنی است از قواعد شرع چنانکه انقطاع قافله و خوف هلاک نفس و مال غالب باشد یا مرکب جموح و سرکش بود که بعد از نزول بآسانی سواری نتواند یا شیخ کبیر و ضعیف بود و کسی درین وقت حاضر نباشد که سوار کند یا زمین همه گل باشد یا آب که سجده بر آن نتواند کرد بگذارد کذا فی بعض شروح الهداية و صلوة منذور و سجدهٔ تلاوت که بر زمین خوانده باشد و نماز جنازه حکم فرایض دارد والله اعلم بالصواب ۵

تم الجزء الرابع من الاجزاء الثلثين ويتلوه الجزء الخامس بتوفيقه تعالى

خود را لفظ خبر است بمعنی امر برای ندب و همچنین لفظ صلى رجل في ازار ورداء نماز گذارد مردی در دو جامه در ازار و چادر بالا في ازار و قميص در ازار و پیراهن في ازار وقباء في سراويل ورداء في سراويل وقميص في سراويل وقباء في تبان وقباء في تبان وقميص هشت صورت دوگانه ذکر کرد قال واحسبه قال گفت ابو هریره و گمان می برم عمر را که گفته است في تبان ورداء صورت نهم نیز که باقی بود از امتزاجات دوگانه **حدثنا** عاصم بن علي بن عاصم واسطی سنه دویست و بست و یک قال حدثنا ابن ابي ذئب محمد بن عبد الرحمن عن الزهري عن سالم عن ابن عمر قال سال رجل رسول الله پرسید مردی پیغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم فقال ما يلبس المحرم وگفت چه پوشد کسی که احرام بسته فقال لا يلبس القميص ولا السراويل ولا البرنس پس فرمود نپوشد پیراهن و نه ازار دوخته و نه کلاه را که در زمان قدیم متعارف بود و از جامهای دوخته اند از ینجا معلوم شود که نماز بی قمیص و سراویل و نحو آن درست است بکراهت ولا ثوبا مسه زعفران ولا ورس و نه جامه که سوده است آن را زعفران و اسپرک فمن لم يجد النعلين فليلبس الخفين پس کسی که نیابد کفشها گو بپوشد موزها وليقطعهما حتى يكونا اسفل من الكعبين وگو ببرد موزها تا آنکه باشند پایان تر از کعبین تا از حد موزگی بر آیند وعن نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم مثله و مروی است از نافع از ابن عمر از پیغمبر خدا مانند حدیث مذکور در لفظ و معنی **باب** ما يستر من العورة الخ پوشیده شود و واجب است پوشیدن آن از عورت بمعنی اندام شرم مردم و هر چه از نمودن و دیدن آن شرم آید **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا ليث بن سعد عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابي سعيد الخدري انه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن اشتمال الصماء گفت ابو سعید نهی کرد پیغمبر خدا از پیچیدن جامه بنحوی که بگرداند آن را بر یکی از دو دوش پس ظاهر ماند یکی از دو جانب وی چنانچه همین مفسر است آن در کتاب اللباس و این موافق است تفسیر فقها را که گویند اشتمال کند بجامه که نیست بر روی غیر آن بستر و بدارد آن را از یکی از دو جانب آن و بنهد بر دو دوش خود و برین تقدیر اگر منکشف شود بعض عورت حرام است وگرنه مکروه و اصمعی گفته اشتمال کند بجامه تا آنکه بپوشد بدن خود را و بر ندارد از آن هیچ سو را پس باقی نماند راهی که دست از آن تواند بر آورد و آن را صما بنا بر تشبیه گویند بسنگ

تم الجزء الرابع

اسماء الرجال

پاره پنجم

الجزء الخامس من الثلثين

باب صلوة التطوع على الحمار روا بودن نماز نفل بر پشت خر **حدثنا** احمد بن سعيد قال حدثنا حبان قال حدثنا همام قال اخبرنا انس بن سيرين قال استقبلنا انس بن مالك حين قدم من الشام گفت انس بن سيرين که برادر محمد بن سيرين است استقبال کرديم انس بن مالک را هنگامی که قدوم آورد از شام برای شکوه حجاج ثقفی بسوی عبدالملک بن مروان فلقيناه بعين التمر پس ملاقات کرديم انس را بموضع عين التمر فرايته يصلي على حمار ووجهه من ذا الجانب يعني عن يسار القبلة پس ديدم او را که نماز ميکرد بر پشت خر وروی او از ينجانب بود يعني بر جانب چپ قبله فقلت رايتك تصلي لغير القبلة پس گفتم انس را ديدم ترا که نماز ميکنی جانب غير قبله فقال لولا اني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعله لم افعله پس گفت انس اگر نيست که من بتحقيق ديده ام پيغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی که ميکرد آنرا نميکردم من آنرا رواه ابرهيم بن طهمان عن حجاج عن انس بن سيرين عن انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه وسلم مولف تائيد کرده حديث مذکور را باسنادی ديگر متصل مرفوع **باب** من لم يتطوع في السفر دبر الصلوة وقبلها بيان حال کسی که نفل نميکند در سفر پس نمازها و پيش نمازها مراد سنن رواتب هست وگرنه نوافل ديگر بر داية ابن عمر وغيره او بسيار کرده اند **حدثنا** يحيى بن سليمان قال حدثنا ابن وهب قال حدثني عمر بن محمد ان حفص بن عاصم حدثه قال سالت ابن عمر فقال صحبت النبي صلى الله عليه وسلم فلم اره يسبح في السفر گفت حفص بن عاصم پرسيدم ابن عمر را از نماز نفل در سفر پس گفت صحبت داشتم پيغمبر خدا را پس نديده ام آن حضرت را که نفل ميگذارد در سفر وقال الله عز وجل لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة وگفت خدای تعالی و بزرگ بتحقيق هست شما را در پيغمبر خدا اقتدای نيک پس اتباع کنيد او را **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن عيسى بن حفص بن عاصم قال حدثني ابي انه سمع ابن عمر يقول صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت حفص حديث کرد مرا پدر من عاصم که بتحقيق او شنيده ابن عمر را که ميگفت صحبت داشتم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم فكان لا يزيد في السفر على ركعتين پس بود آنحضرت که زياده نميکرد در سفر بر دو رکعت فرض وابا بكر وعمر وعثمان كذلك وصحبت داشتم ابا بکر و عمر و عثمان را در سفرها همچنين که زياده نميکردند بر دو رکعت نماز در سفر و آنکه عثمان يکبار در منی چهار رکعت کرده وجه آن مذکور شده هنالک يا اين نفل ندارد **باب** من تطوع في السفر في غير دبر الصلوة وقبلها کسی که نماز کرد در سفر در غير پس و پيش نمازها يعنی نوافل غير رواتب وركع النبي صلى الله عليه وسلم في السفر ركعتي الفجر وگذارد پيغمبر خدا در سفر دو رکعت سنت فجر از انکه او کد سنن بود **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن ابن ابي ليلى قال ما اخبرنا احد انه راى النبي صلى الله عليه وسلم صلى الضحى غير ام هاني گفت ابن ابي ليلى خبر نداده ما را هيچ کس که ديده است پيغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی که نماز چاشت گذارد غير از ام هانی ذكرت ان النبي صلى الله عليه وسلم يوم فتح مكة اغتسل في بيتها فصلى ثمان ركعات گفت ام هانی بتحقيق پيغمبر خدا روز فتح مکه غسل کرد در خانه او پس گذارد هشت رکعت فما رايته صلى صلوة اخف منها غير انه يتم الركوع والسجود ام هانی گو نديده ام آنحضرت را که نمازی گذارده سبکتر از ين هشت رکعت جز آنکه آن حضرت تمام ميکرد رکوع و سجود را يعنی تخفيف در همين قراءت بود و بس و مناسبت حديث بترجمه ظاهر است که در سفر نماز نفل کرد غير رواتب فرايض وقال الليث حدثني يونس عن ابن شهاب قال حدثني عبدالله بن عامر بن ربيعة ان اباه اخبره انه راى النبي گفت ابن شهاب حديث کرد ما را عبدالله بن عامر

فقال لولا اني رايت الخ تا زعمه الاسماعيلي فقال ليس في الحديث ما يدل على انه صلى الله عليه وسلم صلى على الحمار قلت صلى انس على الحمار ثم قال لولا اني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم فعله لم افعله فهذا لا يخلوا من ان يكون انس اراه يصلي على حمار او راه على دابة غير الحمار ويحقق صدره انه لا فارق بينهما وبين الحمار وعلى كل وجه ثبت صحة الصلوة على الحمار

اسماء الرجال

الجزء الثاني شيخ الاسلام

كتاب الصلوة

بالخيار روية ونحو آن والنباحر وازسبع بناکه آن را مناور گويند و آن اند مختص شايع است واکتفا بدان در سبع از نظر و کلمه تراضی و نحو آن و شرح آن در سبع است وان يشتمل الصماء و نهی کردار زدو و نحو يشش يکی اشتمال صماء وان يحتبي الرجل في ثوب واحد و ديگر احتبا در يکتوبا نحوی که مذکور شد و مطلق اختبا محمول بر مقيد است در حديث سابق **حدثنا** اسحق بن ابراهيم مشهور براهويه قال حدثنا يعقوب ابن ابراهيم بن سعد بن ابراهيم بن عبدالرحمن بن عوف قال حدثنا ابن اخي ابن شهاب محمد بن عبدالله برادرزاده ابن شهاب زهري عن عمه از عم خود زهري قال اخبرني حميد بضم حا ابن عبدالرحمن بن عوف ان ابا هريرة قال بعثني ابو بكر في تلك الحجة گفت ابو هريره فرستاد مرا ابو بکر صديق در آن حج

کہ پدر او عامر خبر داده او را که او دیده است پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی السبحة باللیل فی السفر علی ظهر راحلته
حیث توجهت به که آن حضرت نماز نفل گذارد بوقت شب در سفر بر پشت مرکب خود آنجا که روی کردی بآن حضرت **حدثنا**
ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سالم بن عبد الله عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان یسبح علی ظهر راحلته حیث کان وجهه روایت کرد ابن عمر که بتحقیق پیغمبر خدا نماز نفل میکرد بر پشت مرکب خود هر جا که بودی روی
آن مرکب یومی برأسه وکان ابن عمر یفعله اشارت میکرد آن حضرت بسر خود و بود ابن عمر که میکرد همچنین **باب**
الجمع فی السفر بین المغرب والعشاء در بیان جمع کردن در سفر میان نماز مغرب و عشا تحقیق این مقام و جمع میان دو نماز در باب
یصلی المغرب ثلثا گذشته با آنها اختلاف که در جمع با نحا متعدده واقع شده که در سفر دراز بوده یا در سفر کوتاه و باز جمع تقدیم است یا جمع
تاخیر یا مخصوص بعرفه بوده یا عام است یا در سفر و سیر بسرعت است یا مخصوص است بآنکه عذری دیگر باشد هر یک ازین اقوال جمعی از اهل علم
رفته اند چنانکه قسطلانی بتفصیل نقل کرده و چون تعیین نماز ها با وقات قطعا معلوم شده و در غیر وقت گذاردن از جمله گناه کبیره است و هر که
قائل شده بجمع بجواز قائل شده نه بوجوب احتیاط در آنست که مسلمان مبادرت و جرأت بآن نکند چه جای التزام آن والله الموفق بالصواب

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال سمعت الزهری عن سالم عن ابیه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
یجمع بین المغرب والعشاء اذا جد به السیر گفت پدر سالم که ابن عمر است بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی وقتی که در سرعت واهتمام
می آورد او را راه رفتن جمع میکرد میان نماز مغرب و عشا هر دو را یکجا میگذارد و گفته اند اقتصار ابن عمر بر جمع میان مغرب و عشا نه ظهر
و عصر از آنست که چون ابن عمر در وقت شنیدن خبر فوت زن او درین دو نماز جمع کرده بود و مردم از غرابت این جمع پرسیدند جواب
بر طبق سوال آنها داده است وقال ابراهیم بن طهمان عن الحسین المعلم عن یحیی بن ابی کثیر عن عکرمة عن ابن عباس قال
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجمع بین صلوة الظهر والعصر اذا کان علی ظهر سیر و یجمع بین المغرب
والعشاء گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا که جمع میکرد میان نماز ظهر و عصر وقتیکه بودی بر سر سیر و جمع میکرد میان نماز مغرب
و عشا لفظ ظهر مقحم است چنانچه در حدیث خیر الصدقة ما کان علی ظهر غنی و در بعضی روایت علی ظهر سیر بصیغه مضارع و تنوین ظهر است بر تقدیر مراد از ظهر پشت مرکوب خواهد بود و عن حسین عن یحیی بن ابی کثیر عن حفص بن عبید الله بن انس عن انس بن مالك
قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یجمع بین صلوة المغرب والعشاء فی السفر گفت انس بن مالک بود
پیغمبر خدا که جمع میکرد میان نماز مغرب و عشا در سفر این روایت را مولف رح بواسطه ابراهیم بن طهمان از حسین معلم از یحیی بن ابی کثیر
شنیده لیکن درین روایت یحیی از حفص و وی از عبد الله و وی از انس بن مالک شنیده تابعه علی بن المبارك عن یحیی عن حفص
عن انس جمع النبی صلی الله علیه وسلم متابعت کرده حسین معلم را علی بن المبارک و در بعضی نسخ و حرب
بن شداد از یحیی از حفص از انس باین لفظ جمع النبی و توجیه دوم دورتر از نخستین است ترک بعضی اوقات باین عبارت نمیتوان او اکرد
و دایم ترک آن نمود والله اعلم **باب** هل یؤذن او یقیم اذا جمع بین المغرب والعشاء آیا اذان گوید یا اکتفا کند
باقامت برای نماز وقتی که جمع کند میان مغرب و عشا **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی
سالم عن عبد الله بن عمر قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اعجله السیر فی السفر یؤخر صلوة
المغرب حتی یجمع بینها وبین العشاء گفت ابن عمر دیدم پیغمبر خدا را رحمت و سلامت حق باد بر وی وقتی که بشتاب می آورد
آن حضرت را راه رفتن در سفر تاخیر میکرد نماز مغرب را تا آنکه جمع میکرد میان مغرب و میان عشا قال سالم وکان عبد الله بن عمر یفعله

ابو هریرة فاذن معنا علی فی اهل منی یوم النحر
لا یحج بعد العام مشرک ولا یطوف بالبیت عریان گفت ابو هریره
پس آگاه کرد با ما منادیان علی مرتضی رضی الله عنه روز نحر
که حج نکند بعد ازین سال کافری و طواف نکند به بیت الله
برهنه **باب** الصلوة بغیر رداء نماز بی چادر **حدثنا**
عبد العزیز بن عبد الله الاویسی قال حدثنی ابن ابی
الموال عن محمد بن المنکدر قال دخلت علی جابر
بن عبد الله وهو یصلی فی ثوب واحد ملتحفا به گفت
محمد بن منکدر آمدم بر جابر و حال آنکه او نماز میکرد در یک جامه
بحالی که التحاف کرده بود بآن و رداءه موضوع و چادر
بالای او نهاده شده بود یعنی جدا بر سه پایه فلما انصرف
قلنا یا ابا عبد الله تصلی ورداءك موضوع پس هرگاه
برگشت جابر از نماز گفتیم ای ابا عبد الله و آن کنیت جابر
است نماز میگذاری بحالی که چادر تو نهاده شده جدا و تنها در
ازار میگذاری قال نعم احببت ان یرانی الجهال مثلکم
گفت آری خواستم که ببینند مرا جاهلان مانند شما و بدانند جواز
نماز را در یک جامه رایت النبی و دیدم پیغمبر را صلی الله علیه
وآله وسلم یصلی هکذا نماز میگذارد همچنان که گذاردم
باب ما یذکر فی الفخذ آنچه ذکر کرده می شود در حکم ران
ویروی عن ابن عباس وجرهد بفتح جیم و با ابن عبد الرحمن
بن خویلد اسلمی مدنی از اهل صفه است متشلت و یک
ومحمد بن جحش یعنی محمد بن عبد الله بن جحش بفتح جیم و سکون
مهمله و در آخر شین معجمه قرشی صحابی برادر زاده ام المومنین
زینب یعنی روایه کرده میشود ازین هر سه صحابی عن النبی
صلی الله علیه وآله وسلم الفخذ عورة ران عورتست
وقال انس حسر النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن
فخذه گفت انس کشاد ران حضرت از ران خود و این دلالت
دارد بر خلاف اول وحدیث انس اسند وحدیث
انس قوی تر است از روی اسناد یعنی اگرچه حدیث جرهد
طرق کثیره دارد و ترمذی تحسین و تصحیح کرده اند آن را ائمه اصحاب
حدیث و از جهة است که نسبت کرده آن را بجرهد با آنکه
همچنان مرویست از ابن عباس و محمد بن جحش ولیکن در
اسناد وی اضطراب است چنانکه حکم کرده مولف بدان
در تاریخ خود وحدیث جرهد احوط وحدیث جرهد
عمل بدان احوط است در دین حتی نخرج من اختلافهم
تا بیرون آمده شود از حد اختلاف علما و اخذ کرده شود بمقتضای
اتفاق ایشان چه پوشیدن ران هیچکس منع نکرده بخلاف
کشف آن که جمهور تابعین چون امام ابو حنیفه و صاحبینه و مالک
در اصح اقوال وی و شافعی در اصح روایة از وی بر آنند
که فخذ عورت است باید پوشید و نیز زود تعارض قول
و فعل شریف که جز یک دو بار ثابت نمیشود با احتمال اختصاص
ترجیح بر قول است چنانکه گفته اند وقال ابو موسی غطی

گفت سالم و بود ابن عمر که میکرد و اقرا اذا اعجله السیر یقیم المغرب فیصلیها ثلثا ثم یسلم و تنگیکه شتاب می آورد او را سیر بر پا میداشت مغرب را باذان مع اقامت چنانکه مسنون است یا تنها باقامت دارقطنی از نافع از ابن عمر آورده که نزول میکرد و نماز را اقامت میکرد و بود که ندا نمیکرد پیچ نمازی را در سفر ظاهر آنکه ندا اذان است و آنکه تنها باقامت اکتفا میکرد و چون در لفظ حدیث هر دو معنی محتمل است مولف در ترجمه بطریق تردد آورده است پس میگذارد سه رکعت پس تر سلام میداد و فارغ میشد از نماز مغرب ثم

قلما یلبث حتی یقیم العشاء فیصلیها رکعتین ثم یسلم پس تر اندکی درنگ کردی تا آنکه اقامت میگفت عشا را پس میگذارد دو رکعت پس تر سلام میداد و کا یسبح بینهما برکعة و لا بعد العشاء بسجدة و نمی گذارد ابن عمر میان این دو نماز نمازی و نه بعد نماز عشا نمازی و گفته است صحبت داشتم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ندیده ام آن حضرت را که نماز نفل گذارده باشد در سفر و این شامل است رواتب و نوافل و غیر آنرا نووی گوید شاید آن حضرت رواتب را در رحل میگذارد باشد و ندیده آنرا ابن عمر یا ترک کرده در بعضی اوقات برای بیان جواز انتهی پوشیده نماند که این توجیه نووی بسیار بعید دارد و آنانکه صحابه سیما از ابن عمر نهایت بعید است که تفحص احوال آنحضرت خصوصا درین قسم عبادت که دائمی بود آگاه نشده باشند معنی لم اره همین نیست که بچشم ندیده ام بلکه خبر از عدم علم خود میدهد حتی یقوم من جوف الليل تا آنکه بر میخواست در میان شب **حدثنا** اسحق قال اخبرنا عبد الصمد بن عبد الوارث قال حدثنا حرب قال حدثنا یحیی قال حدثنا حفص بن عبید الله بن انس ان انسا حدثه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يجمع بين هاتين الصلوتين في السفر يعني المغرب والعشاء انس بن مالک حدیث کرد عبید الله را که پیغمبر خدا جمع کرد میان این دو نماز در سفر میخواهد ازین دو نماز مغرب و عشا را کرمانی در تطبیق این حدیث بر ترجمه میگوید هرگاه راوی تعرض بترک اذان و اقامت نکرد و مطلق آورد لفظ صلوتین را اینجا استفاده میشود که نماز با ارکان و شرایط و سنن خواهد بود قسطلانی گوید این حدیث مجمل است و مفسر است بحدیث سابق ابن عمر و هر دو تکلف است از آنکه مولف همه جا استدلال کرده باحادیثی که در باب می آرد و بر مضمون ترجمه فقد بر **باب** یوخر الظهر الی العصر اذا ارتحل قبل ان تزیغ الشمس تاخیر کند مسافر نماز ظهر را تا وقت نماز عصر وقتی که رحلت کند پیش از زوال آفتاب زیغ میل کردن آفتاب بر پستی فیه ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم در اسناد این حدیث ابن عباس است که روایت کرده از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی **حدثنا** حسان الواسطی قال حدثنا المفضل بن فضالة عن عقیل عن ابن شهاب عن انس بن مالک قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ارتحل قبل ان تزیغ الشمس اخر الظهر الی وقت العصر گفت انس بود پیغمبر خدا وقتی که کوچ کردی پیش از میل کردن آفتاب به پستی تاخیر کردی نماز ظهر را تا قریب وقت نماز عصر ثم نزل فجمع بینهما پس تر فرود آمدی پس جمع کردی میان ظهر و عصر فاذا زاغت صلی الظهر ثم رکب وقتی که میل کردی آفتاب پیش از کوچ گذاردی نماز ظهر پس تر سوار شدی **باب** اذا ارتحل بعد ما زاغت الشمس صلی الظهر ثم رکب وقتی که کوچ کردی بعد از میل آفتاب گذاردی نماز ظهر پس تر سوار شدی **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا المفضل بن فضالة عن عقیل عن ابن شهاب عن انس بن مالک قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ارتحل قبل ان تزیغ الشمس اخر الظهر الی وقت العصر ثم نزل فجمع بینهما فان زاغت الشمس قبل ان یرتحل صلی الظهر ثم رکب ترجمه معلوم شده است مولف رح حدیثی که دلالت بر جمع تقدیم داشته باشد نیاورده و اشکال در جمع تقدیم بیشتر از جمع تاخیر است از آنکه تاخیر یک نماز حکم قضا دارد و اسقاطا و نه و در آن گنجایشی دارد اما در تقدیم نه اداست و نه بر صورت قضا **باب** صلوة القاعد در جواز نماز نشسته گذاردن **حدثنا** قتیبة بن سعید عن مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة انها قالت صلی رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيته وهو شاك فصلی جالسا وصلی وراءه

و حفصه آمده که آن حضرت دراز کشیده بود در خانه من بحالی که کشف کننده است از ران خود الحدیث آن قصه دیگر است که شاید نزد مولف ثابت نیست و در روایت مسلم شک آمده که کاشف از فخذین یا از ساقین باشک حجت نمیشود ابو بکر و عمر حکم کرده باضطراب حدیث عایشه و عینی از تهذیب الآثار طبری آورده که اخبار در دیده از آنحضرت که در آمد بروی ابو بکر و عمر بحالی که کاشف بود فخذ خود را واهی اند ثابت نمی شوند مانند آن حجت درین و اخباری که وارد اند بامر پوشیدن ران و نهی از کشف آن صحاح اند و قال زید بن ثابت ابو سعید انصاری از فقها و فضلا صحابه کاتب وحی در زمان آنحضرت و جمع شده قرآن بر دست وی در زمان ابو بکر صدیق رضی الله عنه سنه چهل و پنج یا شصت و یا دو با نزل الله علی رسوله و فخذه علی فخذی گفت زید بن ثابت نازل کرد خدا تعالی بر پیغمبر خود وحی را بحالی که ران آنحضرت بر ران من بود فثقلت علی حتی خفت ان ترض فخذی پس گران شد بر من تا آنکه ترسیدم که بشکند ران من و چون حقیقت این کلام نهادن ران بر ران بحایل است لازم آید که فخذ عورت نباشد چه مساس عورات بحایل درست نیست و لیکن مفهوم متعارف کلام پوشیده نیست و ظاهر آنست که استدلال بر نفی عورت از فخذ از جهة خالیدن یکی در دیگر است که آن در عورات درست نبود و در صورت خلیدن تجرد و هم جای نمی گردد رضه ما فیه **حدثنا** یعقوب بن ابراهیم ذورقی قال حدثنا اسمعیل بن علیة بضم مهمله و فتح لام و تشدید تحتیه انصاری قال حدثنا عبد العزیز بن صهیب بنانی اعمی عن انس ان رسول الله مروی است از انس تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم غزا خیبر قصد کرد جهاد خیبر را که شش منزل است از مدینه در سال هفتم فصلینا عندها صلوة الغداة بغلس پس نماز گذاردیم نزدیک خیبر نماز صبح در تاریکی شب فرکب نبی الله پس سوار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و رکب ابو طلحة و سوار شد ابو طلحه زید بن سهل انصاری نقیب آن حضرت سنه سی و چهار یا دو و ما انس ربیب او است و انا ردیف ابی طلحة و من سوار بودم پس پشت ابی طلحه بر یک مرکب فاجری نبی الله پس راند مرکب را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فی زقاق

فقم قیاما فاشار الیهم ان اجلسوا گفت عائشه نماز گذارد آن حضرت در خانه خود و حال آنکه دردناک بود پس نماز گذاردند در حالیکه نشسته بود و نماز گذاردند پس آنحضرت قوم صحابه در حالی که استاده اند پس اشاره کرد بسوی ایشان که بنشینید فلما انصرف قال انما جعل الامام لیوتم به پس وقتی که باز گشت فرمود گردانیده نشده است امام مگر آنکه اقتدا و اتباع کرده شود بوی و این حکم منسوخ شده است بفعل آن حضرت که در آخر مرض موت خود نشسته نماز گذاردند و مردم همه در عقب ایستاده بودند فاذا رکع فارکعوا واذا رفع فارفعوا پس وقتی که رکوع کند پس رکوع کنید و وقتی که سر بردارد از رکوع سر بردارید چون از مردم مساهله در رکوع و سر برداشتن واقع می شد تخصیص کرد بعد از تعمیم تا آن اهتمام کردن شان آنرا **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا ابن عیینة عن الزهری عن انس بن مالک قال سقط رسول الله صلی الله علیه وسلم عن فرس فخدش او فجحش شقه الایمن گفت انس افتاد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی از پشت اسپ پس خراشیده شد پهلوی راست آن حضرت خدش و جحش هر دو بیک معنی است راوی شک کرده است درین لفظ فدخلنا علیه نعوده پس درآمدیم بر آنحضرت در حالی که عیادت میکنیم فحضرت الصلوة فصلی قاعدا فصلینا قعودا پس رسید وقت نماز پس نماز گذارد آنحضرت در حالی که نشسته است و گذاردیم ما بحالی که نشسته ایم وقال انما جعل الامام لیوتم به و فرمود گردانیده نشده است امام مگر برای آنکه اقتدا کرده شود بوی فاذا کبر فکبروا واذا رکع فارکعوا پس وقتی که تکبیر گوید امام پس تکبیر گوئید شما و وقتی که رکوع کند در رکوع کنید واذا رفع فارفعوا وقتی که سر بردارد از رکوع سر بردارید شما واذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا اللهم ربنا ولک الحمد و وقتی که گوید سمع الله لمن حمده یعنی شنید خدا مر کسی را که ستایش کرد او را گوئید ای خدای ای پروردگار ما مر تراست حمد **حدثنا** اسحق بن منصور قال اخبرنا روح بن عبادة قال اخبرنا حسین عن عبد الله بن بریدة عن عمران بن حصین انه سال النبی صلی الله علیه وسلم **ح** وحدثنا اسحق قال اخبرنا عبد الصمد قال سمعت ابی قال حدثنا الحسین عن ابن بریدة قال حدثنا عمران بن حصین وکان مبسورا انه سال النبی صلی الله علیه وسلم عن صلوة الرجل قاعدا گفت ابن بریده حدیث کرد مارا عمران بن حصین و بود وی که بیماری بواسیر داشت که بتحقیق پرسیده است عمران آن حضرت را از نماز مرد در حالیکه نشسته است ظاهر آنست که سوال عمران از عجز بیماری از نماز فرض خواهد بود و محتمل که از نماز نفل باشد فقال ان صلی قائما فهو افضل فرمود اگر نماز گذارد ایستاده پس آن بیشتر ثواب است ومن صلی قاعدا فله نصف اجر القائم و کسی که نماز گذارد بحالیکه نشسته است پس مر او راست نیمه ثواب ایستاده گذار است ومن صلی نائما فله نصف اجر القاعد و کسیکه نماز گذارد خوابیده و به پهلو افتاده پس مر او راست نیمه ثواب نشسته گذار است گفته اند که این حکم در غیر آنحضرت است نماز از خصایص وی است انما نماز نشسته و ایستاده گذاردن برای آنحضرت برابر بود و مسلم و ابو داود و نسائی از ابن عمر آورده که آنحضرت فرمود که نماز مرد نشسته بر نیمه نماز ایستاده است گفت آمدم روزی نزد آنحضرت دیدم که نشسته نماز میگذارد و من دست خود را بر سر خود نهادم فرمود چه میگیرد ای عبد الله عرض کردم تو فرموده این را گفت آری لیکن من نیستم مثل یکی از شما و آنکه بسیاری از علما گفته اند و نقل کرده است ترمذی از ثوری که این حکم در نفل گذار است که قدرت قیام هم دارد و جمعی گویند که در حق معذور مثلی است که در ایستادن رنج و الم میکشد و در ترغیب او فرموده که برنج و مشقت قیام نماید اگر چه او را نشسته نماز گذاردن رواست و همین است حکم مضطجع **باب** صلوة القاعد بالایماء نماز گذاردن قاعد باشارت رکوع و سجود با وجود قدرت بر آن **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا حسین المعلم عن عبد الله بن بریدة ان عمران بن حصین وکان رجلا مبسورا و بود عمران مردی بیمار بواسیر وقال ابو معمر مرة عن عمران بن حصین مولف میگوید گرفته است ابو معمر گاهی بیواسطه استاد مذکور از عمران بن حصین قال سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم

دخل القریة قال پس هرگاه داخل شد آنحضرت قریه خیبر را گفت الله اکبر خدا بزرگتر است خربت خیبر ویران شد خیبر اخبار بغیب است یا انشاء و دعا یا تفاول است بآنچه دید اهل آنجا را که برروی مردم آمدند با آلات هدم از کلند و بیل و جز آن انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین تحقیق ما وقتیکه فرود آئیم بزمین قومی بقصد هلاک پس بد است صبح آن قوم ترسانیده شده ساحت کشادگی سرای قالها ثلثا فرمود این مقوله را آن حضرت سه بار قال گفت انس وخرج القوم الی اعمالهم و بیرون آمدند مردم قریه بسوی عملهای خود که میکردند آن را فقالوا هذا محمد پس گفتند اینک محمد است قال عبد العزیز گفت عبد العزیز راوی انس وقال بعض اصحابنا و گفته است بعض یاران ما در روایت خود از انس زیاده والخمیس بعد از آن تفسیر کرد این کلمه را یعنی الجیش مراد سپاه است لفظ خمیس لشکر را و لشکر را خمیس گویند از آنکه مشتمل بر پنج قسم میباشد مقدمه و ساقه و قلب و میمنه و میسره قال فاصبناها عنوة گفت انس پس فتح کردیم خیبر را بقهر و غلبه با بصلح و زری عنوه بفتح مهمله و سکون نون از کلماتی است که در دو معنی ضدی آیده باول تفسیر کرده در ینجا کرمانی و شیخ محقق عسقلانی و اختلاف است در فتح خیبر که بصلح بود یا بقهر یا بجلا و طن منذری تصحیح کرده که بعضی بصلح و برخی بقهر و قدری باجلا فجمع السبی پس فراهم آورده شد بندیان فجاء دحیة بکسر اول فقال پس آمد دحیه کلبی و گفت یا نبی الله اعطنی جاریة من السبی ای پیغمبر خدا بده مرا دایی از بندیان فقال اذهب فخذ جاریة فرمود برو و بگیر دایی را فاخذ صفیة بنت حیی پس گرفت صفیه دختر حیی را فجاء رجل الی النبی پس آمد مردی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فقال یا نبی الله اعطیت دحیة صفیة بنت حیی سیدة قریظة والنضیر پس گفت آن مرد ای پیغمبر خدا دادی دحیه را صفیه دختر حیی که مهتر قبیله قریظه و قبیله نضیر است از اولاد هارون علیه السلام لا تصلح الا لک لایق نیست این زن صاحب نسب و جمال کسی را قال ادعوه بها فرمود بطلبید دحیه را با صفیه فجاء بها پس آورد دحیه آن را فلما نظر الیها النبی پس هرگاه نظر کرد بسوی او آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قال خذ جاریة من السبی غیرها فرمود دحیه را بگیر دایی از بندیان غیر این چون اسلام کرده بگرفتن وایی نه از فضل سبی زیرا فضل را باز گرفت از وی تا اختیار نشود دحیه را از اختیار اهل لشکر و شاید حرمت صفیه نگرده مردم و مروت کرد اورا و اخراج کنانه بن ربیع شوهر صفیه و بر روایتی دمشق ترنج از صفیه قال فاعتقها النبی انس گوید

عن صلوة الرجل وهو قاعد گفت عمران پرسیدم پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی از نماز کردن مرد در حال آنکه نشسته است فقال من صلی قائما فهو افضل ومن صلی قاعدا فله نصف اجر القائم پس فرمود کسی که نماز کند بجائی که استاده است پس آن بهتر و موجب بیشتر ثواب است و کسی که نماز کند نشسته پس مر وراست نیمهٔ ثواب نماز استاده گذار است ومن صلی نائما فله نصف اجر القاعد و کسی که نماز کند بر پهلو افتاده مر وراست ثواب نیمهٔ نماز نشسته گذار است پوشیده نماند که درین حدیث معلوم نشد که نماز قاعد با یما باشد اللهم الا ان یقال که رکوع قاعد رکوع نیست بلکه ایما برکوع است ونیز قومه ثابت است حقیقةً قومه نیست و در کتب فقهیه گفته اند یصلی قاعدا یرکع ویسجد فتدبر قال ابو عبد الله نائما عندی مضطجعا گفت مولف ابو عبد الله مراد از نائم مضطجع است یعنی بر پهلو خوابیده

باب اذا لم یطق قاعدا صلی علی جنب وقتی که طاقت ندارد مصلی که نماز کند نشسته نماز کند بر پهلو افتاده وقال عطاء اذا لم یقدر علی ان یتحول الی القبلة صلی حیث کان وجهه وگفت عطاء ابن ابی رباح وقتی که توانا نیست برینکه بگردد بسوی قبله نماز کند آنجا که باشد روی او بدانکه حدیثی که درین باب آورده دلالت دارد بر حکمی که در ترجمه ذکر کرده است واین قول عطاء نیز تائید می‌کند مر ترجمه را باین وجه که هرگاه از راه عجز روی بقبله ناکردن رخصت باشد نشسته گذاردن هم در عجز روا خواهد بود واگر گویند حکم دیگر بتقریب آورده نیز گنجایش دارد **حدثنا** عبدان عن عبد الله بن المبارک عن ابراهیم بن طهمان قال حدثنا الحسین المکتب عن ابن بریدة عن عمران بن حصین قال کانت بی بواسیر گفت عمران بود مرا بیماری بواسیر یعنی ضعفی داشتم ازین بیماری فسالت النبی صلی الله علیه وسلم عن الصلوة پس پرسیدم آنحضرت را از حال نماز که ایستاده کنم یا نشسته گذارم — فقال صل قائما فان لم تستطع فقاعدا فان لم تستطع فعلی جنب پس فرمود نماز کن ایستاده پس اگر نتوانی نشسته گذار واگر نتوانی نشسته گذاردن پس بر پهلو گذار و در هدایه همین حدیث را آورده و بر زیاده آنکه ایما کند بسر وازین نماز باتفاق اسقاط ذمه می‌شود از آنکه تکلیف عبادت بقدر طاقت است وتفصیل نماز بیماری در کتب فقه مبین است مکتب صیغه اسم فاعل است از باب افعال لقب حسین معلم است وصف کرده اند او را گاه بمعلم وگاه بمکتب

باب اذا صلی قاعدا ثم صح او وجد خفة تمم ما بقی وقتی که نماز گذارد معذور بحالی که نشسته است پس تر صحت یافت همدر اثنای نماز یا یافت خفتی از بیماری که از آن قدرت ایستادن نداشت تمام کند نماز را که باقی مانده و واجب نیست استیناف از سر گرفتن نماز را وقال الحسن ان شاء المریض صلی رکعتین قاعدا ورکعتین قائما وگفت حسن بصری اگر خواهد بیمار بگذارد نماز فرائض دو رکعت نشسته در حال عجز و دو رکعت ایستاده و در تائید این قول ترجمه اگر گفته تمم ما بقی معنی نمی‌نماید که بی شبهه فردی ازین معنی عام است قسطلانی گوید نزاع کرده است عینی در بودن این قول بمعنی مذکور **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین انها اخبرته روایت کرده عروه از عائشه مادر مسلمانان که وی خبر داده عروه را انها لم تر رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی صلوة اللیل قاعدا قط که تحقیق عائشه ندیده است پیغمبر خدا را که میگذارد نماز شب را یعنی تهجد را در حالی که نشسته باشد هرگز حتی اسن تا آنکه کلان سال شد فکان یقرأ قاعدا حتی اذا اراد ان یرکع قام فقرأ نحوا من ثلاثین او اربعین آیة ثم رکع پس بود آنحضرت که قراءت میکرد بجائی که نشسته است تا وقتی که خواستی رکوع کردن ایستادی پس خواندی سی یا چهل آیت گفته اند شک راویست از آنکه عائشه یکی ازین دو گفته باشد انتهی وتواند که هم از عائشه باشد چون از روی تخمین گفته تردد کرده است پس تر رکوع کردی **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الله بن یزید وابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة ام المؤمنین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی جالسا فیقرأ وهو جالس

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الصلوة

یا صبح کرد باین حال عروس بر وزن صبور اطلاق آن بر مرد و زن یکسان است ولیکن فرق است در جمع که مرد را عرس است و زن را عرائس فقال من کان عنده شیء فلیجیء به پس فرمود کسی که باشد نزد وی چیزی از جنس طعام پس گو که بیارد آن را وبسط نطعا و گسترانید سفرهٔ چرمی را نطع بکسر نون وفتح آن وسکون طا وفتح آن فجعل الرجل یجیء بالتمر پس گشت مردی که می آورد خرما را وجعل الرجل یجیء بالسمن وگشت مردی که می آورد روغن را قال واحسبه قد ذکر السویق گفت عبد العزیز گمان می‌برم انس را که ذکر کرده است سویق را نیز قال فحاسوا حیسا گفت انس پس آمیختند حیس را حیس بفتح مهمله وسکون تحتیه طعامی است که ساخته می‌شود از خرما و لحان و روغن وگاهی بجای لحان فروت می اندازند فکانت ولیمة رسول الله پس بود این مجموع طعام عرس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وتتمهٔ کلام در کتاب الولیمه بیاید انشاء الله تعالی

باب فی کم تصلی المرأة من الثیاب در چند جامه‌ها نماز کند زن نزد امام ابو حنیفه ومالک وشافعی در دو جامه پیراهن و سر انداز و عطاء تابعی ازار زیاده کرده وابن سیرین چادر دیگر گفته وابن منذر گوید واجب بر زن ستر تمام بدن است مگر روی هر دو کف دست خواه بیک جامه باشد یا زیاده واقوال مذکور بیان استحباب است نه مراد قدر واجب وظاهر از سیاق کلام مصنف نیز همین است چه بعد از ترجمه ذکر کرد تعلیق و مسند را که هر دو دال اند بر اکتفا وقال عکرمة لو وارت جسدها فی ثوب جاز وگفت عکرمه مولی ابن عباس اگر پوشید زن بدن خود را در یک جامه جائز است او را در نماز و جز آن **حدثنا** ابو الیمان حکم بن نافع قال اخبرنا شعیب بن ابی حمزة عن الزهری قال اخبرنی عروة عن عائشة قالت لقد کان رسول الله گفت عائشه هر آینه تحقیق بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یصلی الفجر نماز میکرد فجر را فتشهد معه نساء من المؤمنات متلفعات فی مروطهن پس حاضر می‌شدند با وی زنان مسلمان بحالی که پوشیده بودند سر و تن را در چادرها تلفع بفاء پیش از عین مهمله پیچیدن بجامه بنحوی که سر نیز پوشیده شود و مروط جمع مرط بکسر میم چادر دراز ابریشمی یا پشمی یا خز ثم یرجعن الی بیوتهن ما یعرفهن احد من الغلس پس تر بر می‌گشتند بجاهای خود بحالی که نمی‌شناخت ایشان را هیچ یکی از فرط تغلس یعنی تاریکی

باب اذا صلی فی ثوب له اعلام ونظر الی علمها در حکم صورتی که نماز گذارد مردی در جامه که مر آن را علمها است ونگاه کند بسوی علم آن و در بعضی نسخ الی علمه تذکیر وتانیث ضمیر باعتبار ثوب و خمیصه است که چادر علم دار باشد **حدثنا** احمد بن یونس نسبت بجد کرده

بود آنحضرت که نماز میگذارد و در حالی که نشسته بود پس میخواند قرآن را در حالی که نشسته بود فاذا بقی من قراءته نحو من ثلاثین اية او اربعین اية قام پس وقتی که باقی ماندی از قرائت او نزدیک از سی آیت یا چهل آیت استادی فقراءها وهو قائم ثم رکع ثم سجد پس خواندی آن تتمه قرائت را بحالی که استاده است پستر رکوع کردی و پستر سجده کردی یفعل فی الرکعة الثانية مثل ذلک میکرد در رکعت دوم مانند آن فاذا قضی صلوته نظر فان کنت یقظی تحدث معی وان کنت نائمة اضطجع پس وقتی که تمام میکرد نماز را دیدی اگر بودمی بیدار سخن میکرد و اگر می بودم در خواب پهلو نهادی برای خواب

كتاب التهجد

این کتاب در ابواب احکام تهجد است بسم الله الرحمن الرحیم باب التهجد باللیل در بیان نماز شب تهجد در اصل بمعنی ترک هجود است و هجود بمعنی خواب است چنانکه تاثم بمعنی ترک اثم است ابن فارس گفته است المتهجد المصلی باللیل وقوله عز وجل ومن اللیل فتهجد به نافلة لک و در بیان قول خدای قوی و بزرگ واز شب پس ترک خواب کن برای نماز بقرآن در آن حال که فرضی زیاده است مر ترا و مخصوص است بتو از میان امت تو مولف رحمه الله تفسیر کرده است تهجد را باسهر بمعنی بیداری و باین معنی شهرت دارد در لغت و این لفظ از اضداد است بمعنی خواب و بیداری هر دو آمده بعضی گفته اند تهجد بمعنی نوم و هجد بمعنی سهر بعضی گویند تهجد بیداری بعد از خواب را گویند قاله السیوطی و در سفر السعادة گفته علما را اختلاف است که قیام شب بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرض بود یا سنت هر دو طایفه همین آیت فتهجد به نافلة لک را دلیل گرفته اند قایلان سنت گویند نافله که بمعنی نماز نفل است صریح است در عدم وجوب و درین استدلال سخن است از انکه نافله اگر بمعنی نماز نفل باشد قید لک که مشعر باختصاص است بیفائده میگردد و نفل و تطوع مخصوص بآن حضرت نیست پس بمعنی زیاده است که وجوب آن بر آنحضرت زیاده بر فرایض است و مطلق زیادتی دلالت بر تطوع نمیکند قائلان وجوب گویند امر تهجد برای وجوب است و قیام آن حضرت دایم بود در سفر و حضر و در حال صحت و بیماری و اگر گاهی بسبب ضعف قوتی یا غلبه خواب نتوانستی استاد و فوت شدی قضای آن در روز میکرد و این نیز امارت وجوب است و این استدلال نیز خالی از چیزی نیست اولا آنکه امر برای وجوب است اگر قرینه صارفه نباشد و اینجا نافله قرینه می تواند شد از انکه حمل لفظ در کلام شارع باید که بر معنی عرفی شرعی باشد نافله بمعنی زایده معنی لغویست و قید لک از راه اختصاص خطاب آن حضرت آمده باشد و مواظبت و قضا نیز دلیل نمی شود با آنکه در اعتکاف عشره اخیره ماه رمضان انچنین است و باتفاق آن از سنن است گفته اند و ظاهر القول صریح سنیت معلوم شده باشد قسطلانی میگوید مرویست از ابن عباس که تهجد بران حضرت واجب بود و مامور شده است آن حضرت نه امت او و تصحیح کرده است نووی که این وجوب منسوخ شده از آن حضرت چنانکه منسوخ است از امت میگوید که نقل کرده است این را شیخ ابو حامد و انیست اصح بلکه صحیح و در مسلم از عایشه منقول است چیزی که دلالت دارد برین معنی گفته است او فضیلت لک از انکه بخشیده است او را گناه پیش و پس و این نماز ها در حق آنحضرت مکفر ذنوب نیست محض فضل و کثرت ثواب است و درجات است و تکالیف همه در حق آن حضرت بحالی که قرة عین اوست و نماز او در دنیا مانند تسبیح اهل جنت است در جنت نیست بر وجه کلفت و تکلیف و این متفرع است بر طریقه امام حرمین و بر طریقه قاضی ابو بکر باقلانی استوجبه تحفت تامه است میگوید مرحوم اجب کرده است خدا واجب است اگرچه وعید بر ترک آن نباشد و این معنی یعنی ترک وعید منافی بقا وجوب نیست آن حضرت را آرام دل و اطمینان جان باین تکالیف شده بود و باندیشه مغفرت و ملاحظه وعید نمیکرد و بهر تقدیر وی معصوم است و گناه و عیب را گرد سراپرده عزت و طهارت او راه نبود و امر استغفار چنانکه در قول خدای عز وجل است فسبح بحمد ربک واستغفره بقید فرض و تقدیر است یعنی می آمرزم ترا بر تقدیری که در گناه می افتادی اگر نه عصمت من مر ترا میبود انتهی کلامه و میتوان گفت که چون آنحضرت را دایم غم امت و فکر حال ایشان در تب و تاب داشت چنانکه در تفسیر حدیث شیبتنی سوره هود معلوم شده که این دریافت پیری بعد از نزول آیت فاستقم کما امرت ومن تاب معک که در سوره هود است

مستقیم ماند و لیکن چون طبیعت نقش و نگار شاغل و حائل آمد نظر بعجز و قصور این هیکل و شدت ملایمت آن بمیلان باین امثال و کمال تجرد و تنزه و تقدس معبود حقیقی خوف افتان پیدا شد که مبادا مشغول دارد بار دیگر مدتی مزید بر آن و بر کشد بسوی میل و توجه بعالم سفلی و نزول نماید برین تقدیر التفت و اخاف ان یفتننی بر روی حقیقه راست آید شیخ اجل در ترجمه مشکوة میفرماید از ینجا ظاهر میگردد که صور و نقوش ظاهر را در نفوس طاهره و قلوب صافیه تاثیر تمامی هست با وجود علو مقام و کمال نزاهت و نظر بتحقیق این تاثیر و تغیر ناشی از کمال صفا و غایت لطافت است چنانکه در جامه سفید یک نقطه سیاه اگر افتد نمایان گردد و هر چند سفید تر و صاف تر نمایان تر و آلودگان و تیره دلان را ازان معنی آگاهی نبود و نیز درین این تعلیم است مر امت را و تنبیه است بر تشعب و احتیاط و احتراس در ساتر ترت و بلا نسبت ملاهی و مشاغل والله اعلم بحقیقة الحال انتهی هذه دریا قال و نیز میتوان گفت که حضور حق را مراتب و درجات غیر متناهی است آن مرتبه که خاصه آنحضرت بود اگر ازانجا تنزل نماید هنوز در جائی خواهد بود که مقربان دیگر بصد جهد و فنا بعمرهای دراز آنجا میرسیده باشند با وجود آن حضرت روا ندارد تنزل ازان مرتبه خود باید دانست که رد این خمیصه تجویز پوشیدنش نمیخواهد بلکه تواند برای انتفاع باشد به بیع و نحو آن چنانکه رد حله حریر بعمر رضی الله عنه با تحریم لباس آن بروی و گویند ابو جهم بصیر بود او را مانع از حضور نمی تواند شد وقال هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم کنت انظر الی علمها وانا فی الصلوة فاخاف ان یفتننی فرمود بودم که نظر میکردم بسوی علم آن بحالی که در نمازم پس ترسیدم که در فتنه اندازد مرا

باب

ان صلی فی ثوب مصلب اگر نماز گذارد در جامه که مصور است بصورت صلیب منقوش باشد بران منسوخ دران صلیب چلیپا ترسایان که شه گونیا باشد او فیه تصاویر یا جامه که دران صور تها است سوای آن هل تفسد صلوته آیا فاسد می شود نماز مصلی وما ینهی عنه من ذلک وانچه نهی کرده شده از ان از جنس آن مذکور حدثنا ابو معمر عبد الله بن عمرو قال حدثنا عبد الوارث بن سعد قال حدثنا عبد العزیز بن صهیب عن انس قال کان قرام لعایشة سترت به جانب بیتها و گفت انس بود پرده باریک پشمین رنگین منقش مر عایشه را که پرده کرده بود بان طرف خانه خود را ظاهر ادیوار خانه را بدان پوشیده و فرین ساخته و تواند که مانند حجله عروس ساخته باشد یا متاعی در خانه داشت که باین پرده آن پوشیده فقال النبی پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم امیطی عنا قرامک هذا دور کن از ما این پرده خود را فانه لا تزال

از غم و اندیشه عدم استقامت امت بود پس خداوند مهربان امر کرد حبیب خود را که استغفار کند برای امت تا بیامرزد ایشان را و نیز
میتوان گفت که استغفار آن حضرت برای ترقی در مراتب والای قربت حق که بر از تناهی است بوده چنانکه در معنی حدیث صحیح انه
لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله سبعین مرة بتحقیق پرده می افتد بر دل من و من استغفار میکنم خدا را هفتاد بار گفته اند این پرده نه از
حاجب بود و از خدا انکه در سیر فی الله که نهایت ندارد و هر مقامی عالی که میرسید مقامی والاتر از آن بنظر درمی آمد این مقام نازل را حجاب
می شمرد و بعد از توجه تام که حمد پروردگار و استغفار مشعر از انست ترقی می نمود بآن مقام والا همچنین در هر مرتبه سیر آنحضرت آنا فآنا
در ترقی بود بلکه الآن نیز حال همین است از اینجاست که هیچ عارفی و صاحب قربتی نشانی از تقرب آن حضرت نیافته و یقین بر تبه قرب که او را
بخدا سبحانه وتعالی است نتواند کرد والله اعلم بحقیقة قرآن گفت که باینمعنی اشارت میکند حدیث لی مع الله وقت الحدیث **حدثنا**
علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا سلیمان بن ابی مسلم عن طاوس سمع ابن عباس قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل یتهجد گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی وقتی که برخاستی
از شب در حالی که اراده نماز تهجد کردی قال اللهم لك الحمد انت قیم السموات والارض ومن فیهن گفتی الخ
ای پروردگار مر تراست سپاس و ستایش و بس توئی برپا دارنده آسمانها و زمین و هرچه در آسمان و زمین است قیم و قیوم
بیک معنی است بعضی گویند قیم بمعنی قایم بکار خلق و مدبر عالم است در همه احوال و قیوم بمعنی آنکه قایم بود بنفس خود نه بغیر خود و جمیع موجودات
قایم بوی باشد و کلمه من که برای عقلاست در وی تغلیب کرده شده است و مراد جمیع موجودات است لك الحمد انت
نور السموات والارض ومن فیهن و مر تراست ستودگی توئی نورانی کننده آسمانها و زمین و کسی که در آنست یعنی
هرچه روشنی دارد بقدرت تو و از تو یافته است یا آنکه توئی نور هرچه نورانی است وانوار دیگر در جنب نور تو محو و متلاشی است پس
ظهور همه بظهور تست ولك الحمد وانت ملك السموات والارض ومن فیهن و مر تراست ستایش توئی مالک و کام
روای آسمان و زمین و هرچه در آنست ولك الحمد انت الحق توئی ثابت و متحقق بوجود خود بی سابقه عدم و عروض
فنا و وعدك الحق و وعده تو راست و ثابت است ولقاؤك حق و دیدار تو در آخرت ثابت است وقولك حق والجنة
حق و موعود تو از اوامر و نواهی مدلول آنها ثابت و درست و بهشت حق و ثابت است برای ثواب مطیعان والنار
حق و دوزخ ثابت است برای عقاب عاصیان والنبیون حق ومحمد حق و پیغمبران همه و محمد که اشرف آنهاست راستانند
و پیغمبران خدااند هرچه گفته اند از جانب خداست والساعة حق و روز قیامت راست و ثابت است تکرار حمد از جهت اهتمام
بشان آنست و تا فائده دهد که این همه امور که بر سر آن در آمده مناط حمد و موجب سپاس الهی است و همه نعمتهاست که مستدعی
امتنان حق و شکر خداوند تعالی و تقدس اللهم لك اسلمت وبك آمنت ای پروردگار مر ترا انقیاد نمودم و اطاعت
احکام تو کردم و بتو ایمان آوردم چنانکه فرمودی و تصدیق کردم آن چنان که هستی وعلیك توكلت و بر تو سپردم کارهای خود را
والیك انبت و بسوی تو رجوع کردم بجان و روآوردم بصدق دل وبك خاصمت و بتو خصومت کردم بحجت و قوتی که
داده مرا بکسی که خصومت کرد مرا از کفار والیك حاكمت و بسوی تو بردم هر که را باکر و قبول نمود احکامی که بآن مرا فرستادهٔ
فاغفر لی ما قدمت وما اخرت پس بیامرز مرا تقصیری که پیش ازین وقت کردم و بعد ازین کنم وما اسررت
وما اعلنت و آنچه پنهان کرده ام و پیدا کرده ام از گناهان که تعلق بدل و جوارح دارد و این دعاها از آن حضرت از روی
تواضع و اظهار کمال عبودیت در مقام اجلال و تعظیم خداست جل شانه یا محض برای تعلیم است هست انت المقدم وانت

حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث
عن یزید بن ابی حبیب عن ابی الخیر مرثد مزنی عن عقبة
بن عامر جهنی قاری بود و شاعر فصیح کاتب یکی از آن کسانیکه
جمع کردند قرآن را در مصحف و ترتیب آن غیر ترتیب عثمان
بود سنه پنجاه و هشت حاضر شد صفین را با معاویه قال
اهدی الی النبی گفت عقبه هدیه فرستاده شد بسوی
پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فروج حریر قبای
ابریشم و فرستنده آن اکیدر بود کلانتر دومة الجندل و
بعضی گویند دیگری بود فلبسه پس پوشید آن را ثم
صلی فیه بسترنماز گذارد در آن ثم انصرف فنزعه
بسترگشت از نماز پس برکشید آن را از بدن مبارک
نزعا شدیدا کالکاره له سخت کار کاره و ناخوش
دارنده آن را ثم قال لا ینبغی هذا للمتقین بستر فرمود
نمی سزد چنین جامه پرهیزگاران را از گناه یعنی لایق نیست
صلحا را که بپوشند بدین تقدیر نهی در حدیث جابر نزد مسلم
که بعد نزع آن فرمود آنحضرت نهی کرد مرا جبرئیل محمول بر
تنزیهی خواهد بود و مراد پرهیزگاران از کفر نفی باید و ممنوع
است مسلمانان را و بدین تقدیر نهی مذکور بر تحریم حمل شد
واحتمال تحریم حریر بود و همین است مذهب امام
ابوحنیفه و گفته اند اگر نماز گذارد مردی در جامه حریر صحیح
است ولیکن مکروه باشد عوض کار شود و بجهة ارتکاب
حرام و همین قایل است شافعی و مالک گفته اعادت
کند در وقت اگر جامه دیگر باید و ابن ماجشون پوشیدن
آن در نماز برای مفاخرة با کفار مستحب داشته و تتمهٔ
کلام در مقام لباس آمد **باب الصلوة فی الثوب**
الاحمر حکم نماز در جامه سرخ شیخ ابن حجر گفته اشارت
میکند مولف بسوی جواز و خلاف دران با حنفیه است
که گویند مکروه است پوشیده نماند که موضوع مسئله خلاف
مصبوغ بعصفر است نه مطلق احمر و کتب علماء حنفیه

اسماء الرجال

المؤخر تو پیش آرندہ و تو پس اندازندہ لا اله الا انت نیست معبودی بحق مگر تو لا اله غیرك ونیست سزاوار عبادت جز تو قال سفیان وزاد عبد الکریم ابو امیة ولا حول ولا قوة الا باللہ گفت سفیان زیادہ کردہ است بمضمون حدیث عبد الکریم کہ ابو امیہ است این کلمات را کہ لا حول ولا قوۃ الا باللہ است قال سفیان قال سلیمان بن ابی مسلم سمعه من طاوس عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم مقصود از ایراد این کلام آنست کہ سلیمان شنیدہ است بیواسطہ از طاوس و در اسناد سابق بطریق عنعنہ بود **باب** فضل قیام اللیل در بیان فضیلت و کثرت ثواب نماز تہجد و مسلم از ابو ہریرہ آوردہ کہ افضل نمازہا بعد از فرض نماز تہجد است و از ینجا لازم می آید افضلیت آن از سنت فجر با آنکہ حدیث در فضیلت سنت فجر بسیار واقع شدہ و بملاحظہ آن میتوان تخصیص کرد از نمازہا سنت فجر را و آیات و آثار بسیار در فضیلت نماز شب وارد است و حق جل شانہ مدح کردہ تہجد گذاران را چنانکہ فرمودہ کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون ہستند کہ اندکی از شب خواب میکردند و فرمودہ والذین یبیتون لربهم سجدا و قیاما و فرمودہ تتجافی جنوبهم عن المضاجع و فرمودہ ما تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین و غیر آن از احادیث و آثار **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام قال اخبرنا معمر ح وحدثنی محمود قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهری عن سالم عن ابیه قال کان الرجل فی حیاة النبی صلی الله علیه وسلم اذا رای رؤیا قصها علی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عمر پدر سالم بود مرد در زمان حیات پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بروی وقتی کہ دیدی خوابی را نقل کردی آنرا بر پیغمبر خدا فتمنیت ان اری رؤیا فاقصها علی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس آرزو داشتم من این را کہ بینم خوابی را پس بخوانم آنرا بر پیغمبر خدا وکنت غلاما شابا و بودم من پسر خورد سال نوجوان وکنت انام فی المسجد علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم و بودم من کہ خواب میکردم در مسجد در زمان حیات آنحضرت فرایت فی النوم کان ملکین اخذانی فذهبا بی الی النار پس دیدم در خواب گویا دو فرشتہ گرفتہ اند مرا پس بردند مرا بسوی دوزخ فاذا هی مطویة کطی البئر پس ناگاہ دیدم کہ دوزخ بنا کردہ شدہ است مانند بنا چاہ مطویہ بمعنی مبنی است و بر وزن آن بعضی گویند چاہ را بعد از بنا قلیب میگویند و پیش از بنا مطویہ واذا لها قرنان و ناگاہ آنرا دو گوشہ اند سیوطی گوید دو ران آن دو چوب استادہ کہ چوبی دیگر بر عرض آن ہر دو نہند و در روی قلابہای آہنین می باشند کرمی آویزند بآن دلو را چنانکہ قصابان فربیحہ را واذا فیها اناس قد عرفتهم و ناگاہ در وی مردمانند کہ شناختہ ام آنہا را فجعلت اقول اعوذ بالله من النار پس گشتم کہ میگویم پناہ میجویم بخدا از دوزخ قال فلقینا ملك آخر فقال لی لم ترع گفت ابن عمر پس ملاقات کرد مرا فرشتہ دیگر پس گفت مترس لم ترع بضم اول و فتح را و سکون مہملہ بمعنی لا تخف یعنی بعد ازین ترسی نیست فقصصتها علی حفصة فقصتها حفصة علی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس بر خواندم من آن خواب را بر حفصہ خواہر خود پس خواند حفصہ آنرا بر آن حضرت فقال نعم الرجل عبد الله لو کان یصلی من اللیل پس فرمود آن حضرت نیکو مردیست عبد اللہ اگر نماز گذاردی بشب فکان بعد لا ینام من اللیل الا قلیلا پس بود عبد اللہ بعد ازین کہ خواب منکرہ از شب مگر اندکی بدانکہ تعبیر کرد آن حضرت این خواب ابن عمر را بآنکہ تنبیہ است او را بقیام شب از نماز و کہ بردن آن دو فرشتہ بسر دوزخ و نمودن آن وی را از جہت فوت عبادتی است و از ابن عمر فرایض خود فوت نمی شد پس نیست آن مگر از جہت فوت او نماز تہجد را و ازینجا بوضوح پیوست کہ بعد از فرائض نمازی کہ بآن اہتمام باید نمود نماز تہجد است کہ از کثرت ثواب آن رہائی از دوزخ خواہد بود و باین توجیہ تطبیق یافت ترجمہ **باب** طول السجود فی قیام اللیل درازی سجدہ در نماز شب از برای دعا و زاری بدرگاہ حق و سجدہ نہایت مرتبہ تواضع و تذلل است ازینجاست کہ واقع شدہ نزدیک ترین احوالے

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الصلوٰة

بحد بلوغ نرسیدہ بود لیکن شنیدہ است از وی عن ابیه قال رایت رسول الله گفت ابو جحیفہ دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی قبة حمراء من ادم در خیمہ سرخ از چرم ادم بفتحتین چرم دباغت کردہ شدہ ورایت بلالا اخذ وضوء رسول الله و دیدم بلال را کہ گرفتہ آب وضوء پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مراد آبیست کہ جدا شدہ از اعضای شریفہ بعد شستن ورایت الناس یبتدرون ذلك الوضوء و دیدم مردم را کہ می شتافتند و شتابی میکردند بسوی آن آب فمن اصاب منه شیئا تمسح به پس کسی کہ میرسید وی یافت از آن آب چیزی تامی مالید بآن رو و اندام خود را ومن لم یصب منه شیئا اخذ من بلل ید صاحبه و کسیکہ نمیرسید از آن آب چیزی را میگرفت از تری دست یار خود ثم رایت بلالا اخذ عنزة له فرکزها پس تر دیدم بلال را کہ گرفتہ نیزہ خورد را و خلانید آن را در زمین و سترہ کرد عنزہ بفتح مہملہ و نون و زا نیزہ خورد دراز تر از عصا وخرج النبی و بر آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی حلة حمراء در جفت جامہ سرخ ازار و ردا گفتہ اند مراد دو چادر یمانی است کہ در میان تارہای سرخ داشت چنانکہ الاچہ در دیار ما یا آنکہ بافتہ شدہ از ریسمان سرخ کہ آن مکروہ نیست و تواند کہ سرخی آن از معصفر نباشد متہمًا بحالی کہ بر داشتہ بود ازار و کشمر کردہ بود پارہ از ساق صلی الی العنزة بالناس رکعتین گزارد بسوی نیزہ با مردم نماز ظہر دو رکعت ورایت الناس والدواب یمرون من بین یدی العنزة و دیدم مردم را و چاروا یان را کہ می گذشتند از پیش نیزہ **باب** الصلوٰة فی السطوح والمنبر والخشب نماز بربامہا و بر منبر و چوب مقصود بیان جواز اصل نماز است بر امثال این چیزہا برای دفع توہم عدم جواز بتوہم جدا بودن آن از زمین با قطع نظر از خصوص بودن مصلی امام بلند تر بر ین تقدیر ایراد تعلیق حسن و ابن عمر موجہ مینماید و خلاف مالکیہ و بعضی تابعین در جواز مکان بلند امام را آن مسئلہ جدا است اگر چہ در ضمن این باب معلوم شود قال ابو عبد الله گفت مولف ولم یر الحسن باسا ان یصلی علی الجمد بفتح جیم و سکون میم و فتح آن نیز روا نیست و ندیدہ است حسن بصری باکی این کہ نماز گذاردہ شود بر یخ و برف و تواند کہ جمد بضم جیم و سکون میم باشد معنی جای بلند سخت چنانکہ ابن بطال گفتہ و این با قناطیر و ترجمہ مناسب تر است اگر چہ شیخ

اسماء الرجال

حدثنا ابو اليمان قال حدثنا شعيب عن الزهري قال حدثني عروة ان عائشة اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي احدى عشرة ركعة كانت تلك صلوته يسجد السجدة من ذلك قدر ما يقرأ احدكم خمسين اية قبل ان يرفع رأسه

كرميا شد بنده را به پروردگار بجالی است که در سجده است گفت زهری حدیث کرد مرا عروه که عائشه خبر داد او را که پیغمبر خدا بود که نماز میگذارد یازده رکعت در شب بود این نماز آن حضرت بحالی که سجده میکرد سجده از ان نماز بقدر آنکه میخواند یکی از شما پنجاه آیت پیش از آنکه بردارد سر خود را بروایتی میگفت سبحانک اللهم اغفرلی و بروایتی سبحانک لا اله الا انت ویرکع ركعتين قبل صلوة الفجر ثم يضطجع على شقه الايمن حتى يأتيه المنادى للصلوة و میگذارد دو رکعت پیش از نماز فجر و در وقت آن بستر پهلو می نهاد بر طرف راست تا آنکه می آمد او را ندا کننده برای نماز فجر

باب ترك القيام للمريض

جواز ترک کردن نماز شب مر بیمار را حدثنا ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن الاسود قال سمعت جندبا يقول اشتكى النبي صلى الله عليه وسلم فلم يقم ليلة او ليلتين گفت اسود بن قیس شنیدم جندب را که میگفت بیمار شد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی پس نماز نکرد یک شب یا دو شب حدثنا محمد بن كثير قال اخبرنا سفيان عن الاسود بن قيس عن جندب بن عبد الله قال احتبس جبريل عن النبي صلى الله عليه وسلم گفت جندب باز ماند جبرئیل از ان حضرت و مدتی وحی نیاورده فقالت امرأة من قريش ابطأ عليه شيطانه پس گفت زنی از قبیلهٔ قریش در روایت حاکم واقع شده که آن زن ام جمیل دختر حرب خواهر ابو سفیان زن ابو لهب است که در شان اوست حمالة الحطب و رنگ کرد بروی شیطان او فنزلت والضحى والليل اذا سجى ما ودعك ربك وما قلى پس نازل شده سورهٔ الضحی ضحی بمعنی چاشت است یا تمام روز یعنی سوگند روز و شب وقتی که پیش می آید به تیرگی که قطع نکرده است و نه بریده است ترا از محبت و اکرام خود و خشم نگرفته است بتو در بعضی روایات آمده که در اوائل ایام که در وحی فتوری رفت خدیجهٔ کبری به پیغمبر خدا گفت که ان ربک قد قلاک پس این سوره نازل شد و این روایت در غایت دوری از قبول است خدیجهٔ کبری با آن قوت ایمانی و فراست خداداد چنانکه در حدیث بدء الوحی دانستی چگونه این حرف بر زبان آرد والله اعلم

باب تحريض النبي صلى الله عليه وسلم على قيام صلوة الليل والنوافل من غير ايجاب

در بیان برانگیختن پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بر نماز تهجد و سایر نمازهای نفل از غیر واجب گردانیدن وطرق النبي صلى الله عليه وسلم فاطمة وعليا ليلة للصلوة و شبی آمد آن حضرت فاطمه و علی را رضی الله عنهما از برای برانگیختن برای نماز شب ظاهر آنست که در ابتدای احوال خواهد بود یا برای ملاطفه و اظهار دوستی حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهري عن هند بنت الحارث عن ام سلمة ان النبي صلى الله عليه وسلم استيقظ ليلة فقال سبحان الله ماذا انزل الليلة من الفتنة ماذا انزل من الخزائن گفت ام سلمه بیدار شد شبی آن حضرت و گفت پاک است خدا این کلمه را در مقام تعجب و ظهور آثار غریبه بر زبان می آرند چه چیزها نازل کرده شده است امشب از بلا چه چیزها نازل کرده شد از خزانهای رحمت الهی مراد آنست که درین شب کشف کرده شد بر آن حضرت فتنهائی که در آخر زمان بوقوع می آید و عطاهای رحمت الهی که برای بندگان خود آماده کرده است بعضی گویند که مراد فتنه ایست که در صحابه بعد از قتل امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه روی داد و آخر منجر شد بامارت بنی امیه و غیر ایشان و تواند که مراد فتنه و ابتلای معاصی باشد که مردم را در اهل و مال پیش آمد و نمازها و روزه ها و صدقات مکفر آنست من يوقظ صواحب الحجرات يا رب كاسية في الدنيا عارية في الاخرة کیست که آگاه کند و بیدار سازد اهل حجرها را کنایت از ازواج مطهره است تا نماز کنند و التجا بجناب الهی نمایند و درخواست نعمتهای

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الصلوة

گفت ابو حازم پرسیدند سهل ساعدی را از چه چیز است منبر شریف نبوی فقال ما بقي بالناس اعلم به مني پس گفت سهل باقی نمانده در مردم داناتر بآن از من هو من اثل الغابة آن منبر از درخت گز صحرای غابه بود که چوب آن جید ترین چوبهای آنجا است ساخته می شود از ان آوندهای خرد و بزرگ و بنا نهاد و کاسها و در وازها و جز آن اثل بفتح همزه و سکون مثلثه درخت گز و بعضی گویند مشابه آنست بزرگتر از وی و غابه بتخفیف بای معنی بیشه است غالب آمده بر موضعی جانب بلندیهای مدینه عمله فلان مولى فلانة لرسول الله صلى الله عليه واله وسلم ساخته است آن منبر را فلان که غلام فلان زن بود برای آنحضرت و نام آن غلام یا قوم رومی بود یا میمون و نام آن زن عدایه بعین و دال و ثلثه یا عایشه انصاریه یا دیگری بالجمله فرمود آنحضرت بآن زن که اگر غلام نجار تو اگر برای ما منبری سازد پس ساخته پس چلونه منبر سه پایه ارتفاع هر پایه بقدر شبری و درازی یک ذراع وقام عليه رسول الله و ایستاد بر وی پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم حين عمل ووضع هنگامی که ساخته و نهاده شد فاستقبل القبلة پس روکرد آنحضرت بقبله وكبر و تکبیر تحریمه گفت وقام الناس خلفه و ایستادند مردم پس آنحضرت فقرأ وركع وركع الناس خلفه پس قرأة کرد و رکوع نمود و رکوع کردند مردم پس وی ثم رفع رأسه بستر بر داشت سر مبارک خود را از رکوع ثم رجع القهقرى پس تر بازگشت پس پا تا نهشت بقبله نشود و قهقری بفتح هر دو قاف و راء و سکون هاء میان بقصر این نوع برجوع

حق کنند و غره نباشند بر آنکه ازواج پیغمبر خدا اند ای قوم بسا جامه پوش باشند در دنیا برهنگان شوند در آخرت یعنی بسیار متنعم متعزز در دنیا که خوار و رسوا باشند در آخرت از افلاس اعمال صالحه باین تقریر که کرده شد مطابقت حدیث بترجمه بظهور پیوست **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی علی بن الحسین ان حسین بن علی اخبره ان علی بن ابی طالب اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم طرقه و فاطمة بنت النبی صلی الله علیه وسلم لیلة فقال الا تصلیان گفت زهری خبر داد مرا امام زین العابدین که امام حسین خبر داده او را که خبر داد او امیر المومنین علی امام حسین را که شبی آمد آن حضرت او را و فاطمه را دختر پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر ایشان پس فرمود آیا نماز نمیکنید شما فقلت یا رسول الله انفسنا بید الله فاذا شاء ان یبعثنا بعثنا پس گفتم ای رسول خدا انفسهای ما بدست قدرت خداست پس وقتی که میخواهد که برخیزاند ما را برمیخیزاند فانصرف حین قلت ذلک ولم یرجع الی شیئا پس برگشت آنحضرت هنگامی که گفتم آنرا و رجوع نکرد بگفتار بسوی من ثم سمعته وهو مول یضرب فخذه وهو یقول وکان الانسان اکثر شیء جدلا پس تر شنیدم آنحضرت را در حالی که پشت داده بود میزد بدست ران خود را بحالی که میخواند این آیت را هست مردم اکثر چیزی از روی جدل یعنی نزدی گوید این مثل و قول از آن حضرت از روی تعجب و شتابی جواب علی و عدم قبول او بوده بعضی گویند که خواندن این آیت برای تسلیم عذر او بود یعنی طبع آدمی مجبول برین است و عتابی ازین راه بر علی نخواهد بود **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة قالت ان کان النبی صلی الله علیه وسلم لیدع العمل وهو یحب ان یعمل به گفت عائشه تحقیق شان اینست که بود پیغمبر خدا که تحقیق ترک میکرد عملی را از غیر فرایض و حال آنکه دوست میداشت که عمل کند بآن خشیة ان یعمل به الناس فیفرض علیهم ترک میکرد از ترس آنکه عمل کنند بآن مردم پس فرض کرده شود بر ایشان یعنی رفته بود عادت خداوندی وما سبح رسول الله صلی الله علیه وسلم سبحة الضحی قط وانی لاسبحها و نخوانده است آنحضرت نماز چاشت را هرگز و تحقیق من میگذارم نماز چاشت را از آنکه الآن که وحی منقطع شده ترس فرضیت نمانده است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة ام المومنین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی ذات لیلة فی المسجد مرویست از عائشه که تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی نمازی گذارد یک شبی از شبهای رمضان در مسجد فصلی بصلوته ناس پس نماز گذاردند مردم در حالی که مقتدی بودند مردم بنماز او ثم صلی من القابل فکثر الناس پستر نماز گذارد در شب آینده یعنی شب دیگر پس بسیار شدند مردم و هجوم کردند ثم اجتمعوا من اللیلة الثالثة او الرابعة پستر جمع شدند همه مردم از شب سیوم یا چهارم در روایت مالک شک واقع شده و یونس از ابن شهاب چنانکه مسلم آورده شک نکرده گفته برآمد پیغمبر خدا شب دوم پس نماز گذاردند باوی و صباح آن نقل کردند مردم و بسیار آمدند شب سیوم و آنحضرت برآمد و نماز کرد با آنها چون شب چهارم شد همه مردم در مسجد نگنجیدند فلم یخرج الیهم رسول الله صلی الله علیه وسلم پس برنیامد بسوی ایشان پیغمبر خدا آن شب فلما اصبح قال قد رایت الذی صنعتم پس هرگاه صبح شد فرمود تحقیق دیدم چیزی را که کردید شما از اجتماع و حرص بر نماز تراویح فلم یمنعنی من الخروج الیکم الا انی خشیت ان یفرض علیکم پس باز نداشت مرا از برآمدن مگر آنکه ترسیدم اینکه فرض کرده شود بر شما این نماز وذلک فی رمضان و بود این مذکور در ماه رمضان تحقیق این مطلب در ما سبق گذشته حاصل آنست که نماز تراویح از جمله سنتهاست و آنحضرت سه شب گذارده و ترک آن بجماعت این عذر است و چون این معنی در غیر زمان وحی متصور نبود پس بسعی عمر بن خطاب رضی الله عنه این سنت اقامت و رواج یافت **باب** قیام النبی

از ... تمام این حدیث مگر اینکه تحقیق پیغمبر خدا بلند تر ایستاده بود ... مردم پس باک نیست که باشد امام بلند تر از مقتدیان بسوی ... این حدیث ... است مذهب حنفیه و شافعیه و احمد ... لیکن با کراهت بر خلاف قول مالک و اوزاعی که منع کننده پوشیده نماند که در جواز بلند ایستادن امام بقصد تعلیم هیچکس را خلاف نیست و اینکه چون این قصد نبود چنانکه ... روایت دیگر آمده که فرمود کرده ام این ... ای اینکه اقتدا کنید مرا ... و بدانید نماز ... و قائلان کراهت ... حجت نباشد قال گفت علی فقلت ان سفیان بن عیینة کان یسئل عن هذا کثیرا فلم تسمعه منه پس گفتم احمد را که تحقیق سفیان بود که پرسیده میشد از تمام این حدیث بسیار پس نشنیده آن را از وی قال گفت احمد نشنیده ام تمام این حدیث را از وی اگرچه بعض را شنیده است که در سند خود تا قول سهل من اثل الغابة آورده و قصه نماز روایت نکرده و از حدیث ظاهر شد جواز نماز بر منبر و بر چوب و مکروه داشته تابعی را حسن و ابن سیرین و ابن مسعود و ابن عمر نحو آن روایت کنند و از مسروق و ابن سیرین آمده که بر میداشتند خشتی را در سواری کشتی پس سجده میکردند بر آن عسقلانی گفته معتمد قول بجواز است تا بآنکه نزول و صعود منبر فعل کثیر نبود که مفسد صلوة باشد زیراکه منبر سه پایه داشت متقارب که نزول و عروج بیک خطوه میسر بود خصوصا اگر ایستادن آنحضرت بر پایه پایان بود و تکرار خطوات که متفرق باشد فعل کثیر نیست والله اعلم **حدثنا** محمد بن عبد الرحیم بغدادی معروف بصاعقة قال حدثنا یزید بن هارون واسطی قال حدثنا حمید بتصغیر الطویل عن انس بن مالک ان رسول الله تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم سقط عن فرس افتاد از اسپی فجحشت تقدیم جیم بر حا ساقه او کتفه پس خراشیده شد پوست ساق یا شانه وی شک راوی است و افعال طبعی بحکم بشریت واقع میشد از آن حضرت مگر بطریق مجاز وآلی من نسائه شهرا و سوگند خورد از در آمدن بر زنان خود یکماه و این ایلاء مصطلح فقهی است فجلس فی مشربة له پس نشست آنحضرت در بالا خانه که مراو را بود درجتها من جذوع النخل زینه آن از تنه های خرما بود فاتاه اصحابه یعودونه پس آمدند آنحضرت را اصحاب بجای او عیادت میکردند آنحضرت را فصلی بهم جالسا وهم قیام ... نشسته و ایشان ایستاده بودند ... جواز نماز ... فلما سلم قال انما جعل الامام لیوتم به پس هرگاه سلام داد از نماز فرمود گردانیده شده است امام مگر برای آنکه اقتدا و اتباع کرده شود پس فاذا کبر فکبروا واذا رکع فارکعوا واذا سجد فاسجدوا پس چون تکبیر گوید تکبیر گوئید و چون رکوع کند رکوع کنید و چون سجده کند سجده کنید وان صلی قائما فصلوا قیاما و چون ایستاده کند نماز ایستاده کنید و نزد مولف بطریق متعدده درین حدیث زیادة آمده و اگر نشسته گذارد نشسته گذارید شما همه چنانکه در ابواب امامت بیاید و نیز در اجماع از حمیدی شیخ خود آورده که گفت حکم اتباع در جلوس

اسماء الرجال

صلی الله علیه وسلم حتی ترم قدماه ایستاد آن حضرت در نماز شب تا آنکه آماسید هر دو پای او وقالت عایشة فقام حتی تتفطر قدماه گفت عایشه ایستاد آن حضرت تا آنکه شگافته شد پایهای او والفطور التشقق انفطرت انشقت مولف رحمه الله میگوید فطور بمعنی شگافت است وانفطرت بمعنی انشقت است ونیز مولف رحمه الله تفسیر کرده است لفظ مفرد را که فطر است بلفظ جمع که شقوق است جمع شق فقد بر حدثنا ابو نعیم قال حدثنا مسعر عن زیاد قال سمعت المغیرة یقول ان کان النبی صلی الله علیه وسلم لیقوم او لیصلی حتی ترم قدماه او ساقاه میگفت مغیره تحقیق شان اینست که پیغمبر خدا آینه می ایستاد یا نماز میکرد شک راویست تا آنکه آماسید هر دو پای او یا هر دو ساق او شک راویست فیقال له پس گفته میشد مر آنحضرت را که چرا اینهمه تعب و رنج میکشی حق جل وعلا بخشیده است ترا و بنهایت مرتبه قرب رسانیده فیقول افلا اکون عبدا شکورا پس در جواب میفرمود آیا نباشم من بنده شکرگذار یعنی بسبب طاعت وعبادت من همین است که خداوند مرا بخشیده است ونکوئی دنیا وآخرت بمن ارزانی داشته باب من نام عند السحر کسی که خواب کرده آخر شب حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا عمرو بن دینار ان عمرو بن اوس اخبره ان عبد الله بن عمرو بن العاص اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال له احب الصلوة الی الله صلوة داؤد واحب الصیام الی الله صیام داؤد تحقیق پیغمبر خدا فرمود مر عمرو بن عاص را که دوست ترین نمازها بسوی خدا نماز داؤد است علیه السلام ودوست ترین روزها بسوی خدا روزه داؤد است وکان ینام نصف اللیل ویقوم ثلثه وینام سدسه بود داؤد که خواب میکرد نیم شب وقیام می نمود بنماز ثلث شب وخواب میکرد بقیه شب که سدس است واین قیام احب از آن روست که مصلی را کلالتی نمی آرد وبذوق وحضور قیام می نماید ویصوم یوما ویفطر یوما وروزه میگرفت یکروز وافطار میکرد یکروز حدثنا عبدان قال اخبرنی ابی عن شعبة عن اشعث قال سمعت ابی قال سمعت مسروقا قال سألت عایشة ای العمل کان احب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم قالت الدائم گفت مسروق پرسیدم عایشه را کدام عمل بود محبوب تر نزد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی گفت عملی که همیشه کنند ومراد از دوام عمل آنست که هر روز بوقت آن بی فتور انا نمایند قلت متی کان یقوم گفتم کدام وقت شب بود که قیام می نمود برای نماز قالت یقوم اذا سمع الصارخ گفت قیام می نمود وقتی که می شنید آواز خروس را صارخ بمعنی آواز بلند است ومراد آواز خروس است از ابن ناصر منقول است که اول آوازی که خروس میکند به نیم شب میکند وابن بطال گوید نزد سیوم بهره شب اول یعنی موافق حدیث سابق ودیگر روایات است ودوم موافق حال این زمان است حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا ابو الاحوص عن الاشعث قال اذا سمع الصارخ قام فصلی وقتی که می شنید آنحضرت آواز مرغ را می ایستاد ونماز میکرد حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابراهیم بن سعد قال ذکر ابی عن ابی سلمة عن عایشة قالت ما الفاه السحر عندی الا نائما تعنی النبی صلی الله علیه وسلم گفت عایشه ونیافت او را آخر شب نزد من مگر در حالیکه نایم بودی میخواهد از ضمیر الفاه آن حضرت را حاصل یعنی آنکه آخر شب بعد از فراغ نماز از تعب استراحت بخواب میفرمود باب من تسحر ثم قام الی الصلوة فلم ینم حتی یصلی الصبح بیان حال کسی که طعام سحری خورد پس تر بایستاد بنماز مراد نماز فجر است پس خواب نکند تا آنکه میکند نماز صبح را مناسبت باب بکتاب تهجد وایراد آن در ضمن ابواب این کتاب گویا ازان روست که تسحر پس از نماز تهجد بوده است حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال اخبرنا روح قال حدثنا سعید بن ابی عروبة عن قتادة عن انس بن مالک ان نبی الله صلی الله علیه وسلم وزید بن ثابت تسحرا از انس روایت کرده اند که پیغمبر خدا وزید بن ثابت شبی سحور خوردند فلما فرغا من سحورهما قام نبی الله صلی الله علیه وسلم الی الصلوة فصلی پس ایستاده

کان رسول الله گفت ام المومنین میمونه تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یصلی وانا حذاءه نماز میگذارد بجائیکه من بپهلوی او بودم وانا حائض ومن حایض بودم وربما اصابنی ثوبه اذا سجد وبسا که میرسید جامه آنحضرت وقتیکه سجده میکرد قالت وکان یصلی علی الخمرة گفت میمونه بود آنحضرت که نماز میکرد بر بوریای خرما خمره سجاده خورد که از برگ خرما بافته آن بافند بقدر درازی مرد یا زیاده باشد آن حصیر نامند قاله ابن بطال وتفصیل در آخر کتاب الحیض گذشت باب الصلوة علی الحصیر ذکر نماز بر بوریای کلان وصلی جابر وابو سعید فی السفینة قائما نماز گذارد جابر بن عبد الله وابو سعید خدری در سفینه ایستاده گفته اند ایراد این تعلیق درین باب بجامع اشتراک است در نماز بر غیر زمین برای دفع توهم اشتراط مباشرت خاک که ناشی از حدیث معاذ عفر وجهک فی التراب است آلوده کن روی خود را در خاک ومتیوان گفت که چون سفینه از رطوبت وملوثیت خالی نباشد غالبا نماز دران بی بوریا که ستار آن وقت روا راسته نخواهد بود پس نماز بجماعت بوده لابد بوریای کلان باید وگفت حسن بصری کسی را که وی پرسید از نماز در کشتی که نشسته گذارد یا ایستاده تصلی قائما ما لم تشق علی اصحابک نماز گذاری ایستاده مادام که دشوار نبود بقیام بر یاران خود اهل کشتی یا اهل نماز تدور معها میگردی با آن کشتی هر سو که بگردد قبله وغیر قبله والا نماز واگر دشوار شود بر یاران خود بقیام بوجه ... نشسته زیرا که حرج مدفوع است وامام ابو حنیفه تجویز کرده نماز را نشسته در کشتی ... خالی ...

فارغ شدند از خوردن طعام استاد پیغمبر خدا بسوی نماز فجر پس بگذارد نماز فقلنا لانس بن مالك کم کان بین فراغهما من سحورهما ودخولهما فی

الصلوة پس گفتیم مر انس را چند ساعت بود میان فراغ ایشان از سحور و میان در آمدن ایشان در نماز قال کقدر ما

یقرأ الرجل خمسین آیة گفت انس بود بقدر زمانی که میخواند مردی پنجاه آیت قرآنی را تو رتیلی گوید روا نیست همه کس را

عمل کردن باین وقت از دشواری ضبط این وقت نازک آن حضرت با وجود عصمت و کمال دریافت باخبار الٰهی واثق بود از روی

وثوق عمل باین وقت میکرد **باب** طول القیام فی صلوة اللیل در بیان استحباب درازی قیام در نماز شب **حدثنا**

سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن الاعمش عن ابی وائل عن عبد الله قال صلیت مع النبی صلی الله علیه

وسلم لیلة فلم یزل قائما حتی هممت بامر سوء گفت عبد الله بن مسعود نماز کردم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا

بروی یک شبی پس همواره بود استاده تا آنکه قصد کردم من بکاری بد قلنا ما هممت قال هممت ان اقعد واذر النبی

صلی الله علیه وسلم گفتیم ما ابن مسعود را چه قصد کرده بودی گفت قصد کردم که بنشینم و بگذارم پیغمبر خدا را **حدثنا** حفص

عمر قال حدثنا خالد بن عبد الله عن حصین عن ابی وائل عن حذیفة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان

اذا قام للتهجد من اللیل یشوص فاه بالسواك بود آن حضرت وقتی که استادی برای نماز تهجد و قصد آن کردی مالیدی

دهن خود را بمسواک ایراد این حدیث درین باب و مناسبت آن بترجمه اشکالی دارد خطابی گفته که غلط ناسخ است و دیگر ناظران تکلفها

کرده اند از آن جمله آنکه لفظ تهجد مشعر به بیداریست و شک نیست که در مسواک کردن مددی در دفع نوم است و این مستعد درازی

نماز است با وجود این تکلف در فتح الباری گفته که این توجیه اقرب توجیهات است پوشیده نماند اگر مراد از ین مسواک بعد از قیام نماز

و در اثنای آن باشد پر دور نخواهد بود چنانکه این معنی در احادیث واقع شده شافعیه سنت گرفته اند و چون عادت دائمی آن حضرت

آن بود که بعد از تکلم بسیار مسواک کردی و این حال مستلزم کثرت قرائت است و کثرت مستلزم طول قیام است بی تکلف حدیث مطابق

ترجمه می شود بفهم و بالله التوفیق **باب** کیف کان صلوة اللیل وکم کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی باللیل

در بیان آنکه چگونه بود نماز شب دو دو رکعت بود یا چار چار بوتر بود یا بغیر وتر و چند رکعت پیغمبر خدا میگذارد نماز بشب **حدثنا**

ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر قال ان رجلا قال یا رسول الله

صلی الله علیه وسلم کیف صلوة اللیل قال مثنی مثنی گفت عبد الله بن عمر که مردی گفت ای رسول خدا چگونه است نماز

شب فرمود دو دو رکعت است فاذا خفت الصبح فاوتر بواحدة پس وقتی که بترسی طلوع صبح را پس طاق کن آنرا

بیکرکعت یعنی بدو رکعت آخر یکرکعت دیگر ضم کن که ادای نماز وتر شود و گرنه یکرکعت تنها را نماز نمیگویند و معلوم شد که مغرب وتر

نهار است بقیاس آن وتر شب هم سه رکعت باشد **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن شعبة قال حدثنی ابو جمرة

عن ابن عباس قال کانت صلوة النبی صلی الله علیه وسلم ثلث عشرة رکعة یعنی باللیل گفت ابن عباس بود نماز پیغمبر خدا رحمت کناد

خدا بروی سیزده رکعت میخواهد نماز بشب سیزده رکعت بود **حدثنا** اسحق قال اخبرنا عبید الله بن موسی قال اخبرنا

اسرائیل عن ابی حصین عن یحیی بن وثاب عن مسروق قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم باللیل

گفت مسروق پرسیدم عائشه را از نماز آن حضرت که بشب میگذارد فقالت سبع وتسع واحدی عشرة سوی رکعتی الفجر

پس گفت بود هفت رکعت و نه رکعت و یازده رکعت یعنی در اوقات مختلف از آن حضرت واقع شده است گاه هفت رکعت و گاه

نه و گاه یازده ورای دو رکعت سنت فجر **حدثنا** عبید الله بن موسی قال اخبرنا حنظلة عن القاسم بن محمد عن عائشة

از آن طعام ثم قال قوموا فلاصلی لکم بکسر لام جزم یا چنانکه در اکثر روایات هست پیشتر فرمود برخیزید تا نماز کنیم

برای شما و برکت آن بشما عاید شود قال انس فقمت

الی حصیر لنا قد اسود من طول ما لبس گفت

انس پس ایستادم بسوی بوریائی که ما را بود سیاه شده

از درازی استعمال فنضحته بماء پس شستم آن را با آب

تا نسوان و پاکیزه شود فقام رسول الله پس نماز ایستاد

پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وصففت انا و

الیتیم وراءه والعجوز من ورائنا و

نام عقب آنحضرت والعجوز من ورائنا و آن پیرزال ملیکه

از پس ما فصلی لنا رسول الله پس نماز گذارد برای ما پیغمبر خدا

صلی الله علیه وآله وسلم رکعتین دو رکعت نفل تحیه

انصرف پس بر گشت از نماز و مراجعت فرمود

باب الصلوة علی الخمرة ذکر نماز بر سجاده خرد

ابن حجر درینجا قایل گشته که جدا آوردن آن ترجمه جهت آنست

که شیخ وی ابو الولید حدیث کرده او را باین حدیث مختصر

و این راجع بهمان سخن است که در مقدمه ذکر رفت

حدثنا ابو الولید طیالسی قال اخبرنا شعبة

قال حدثنا سلیمان الشیبانی عن عبد الله بن

شداد عن میمونة قالت کان رسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم یصلی علی الخمرة گفت

میمونه بود پیغمبر خدا که نماز میکرد بر سجاده خرد و خلاف

نیست در جواز نماز بر آن مر هیچکس را مگر آنچه مروی است

از عمر بن عبد العزیز که وی آورده میشد بخاک پس نهاده

می شد بر خمره در سجده گاه وی پس سجده میکرد بر آن

شاید از راه مبالغه در خشوع باشد و از عروه و غیر وی

روایت است که مکروه میداشت نماز را بر هر چه بر زمین

باشد و این محمول بر تنزیه خواهد بود و گرنه حجت نیست

مر هیچکس را در خلاف آنچه کرده باشد آن را پیغمبر خدا

صلی الله علیه وآله وسلم و کرده است آن را جابر و ابوذر

و زید بن ثابت و ابن عمر رضی الله عنهم از ینجاست که

سعید بن مسیب گفته نماز بر خمره سنت است نقله العینی

باب الصلوة علی الفراش نماز بر بساط از هر قسم

که باشد فراش بکسر فا آنچه گسترده شود وصلی انس علی

اسماء الرجال

قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي من الليل ثلث عشرة ركعة منها الوتر و ركعتا الفجر گفت عايشه
بود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروی كه نماز ميگذارد از شب سيزده ركعت كه از ان جمله وتر بود و دو ركعت سنت نماز فجر

باب

قيام النبي صلى الله عليه وسلم بالليل من نومه وما نسخ من قيام الليل در بيان قيام پيغمبر خدا برای نماز وقت شب و خواب آنحضرت
و بيان چيزی كه منسوخ شده است از قيام شب و قوله عز وجل و بيان فرموده خدای توانا و بزرگ يا ايها المزمل
ای پيچيده در جامهای خود از ابن عباس مرويست ای محمد پيچيدی تو قرآن را يعنی گرفتی آنرا اصل مزمل متزمل است تا را بزای بدل
كرده ادغام كرده اند قم الليل الا قليلا نصفه برخيز شب را مگر اندكی از ان كه نيم شب است يعنی قيام كن نيم شب او انقص
منه قليلا يا كم كن از نصف اندكی او زد عليه يا زياده كن بر نيم شب حاصل آنكه اختيار داری ميان اين كه نصف شب يا كم
و زياده از نصف قيام كنی ورتل القرآن ترتيلا و بخوان قرآن را به اظهار حروف و تمامی حركات بی افراط و تفريط يا آنكه تدبر
و تفكر كن لطائف خطابات را و مطالبه كن نفس خود را بالقيام باحكام آن و دل خود را بفهم معانی و سر خود را باقبال بر آن انا
سنلقي عليك قولا ثقيلا بتحقيق القا ميكنيم بر تو قولی گران كه قرآنست و گرانی آن عمل بر آنست يا آنكه گرانست ثواب آن
در ميزان ان ناشئة الليل هي اشد وطأ بتحقيق قيام شب سخت قيامی است و اقوم قيلا و درست تر قولی است
و راست تر برای اجابت دعا ان لك في النهار سبحا طويلا بتحقيق ترا در روز تصرفی است دراز در جهات و مشاغل
خود و ديگران و فراغی است كه قضای حوائج ميكنی پس فارغ شو از همه در وقت شب و منقطع باش بكمال انقطاع مناسب آن بود
كه مولف تتمه آيت را كه انيست واذكر اسم ربك و تبتل اليه تبتيلا نيز ذكر ميكرد و قوله تعالى و بيان قول خداوند سبحانه علم ان لن
تحصوه و دانست خدا كه طاقت نداريد قيام شب را فتاب عليكم پس رخصت كرد در ترك آن فاقرؤا ما تيسر من
القرآن پس بگذاريد قدری كه آسان باشد از قيام شب گفته اند كه اين آيت ناسخ اول است كه در وی فرض كرده بود
قيام نصف يا اندكی كمتر يا زياده بر آن و درين آيت حكم شد كه هر قدری كه توانيد قيام كنيد و اين همه منسوخ شده بفرضيت نمازهای
پنجگانه علم ان سيكون منكم مرضى دانست خداوند سبحانه كه بتحقيق شان اينست كه خواهد بود از شما بيماران كه طاقت قيام نداشته
باشند و آخرون يضربون في الارض يبتغون من فضل الله و ديگران سفر ميكنند در زمين بجائی كه طلب ميكنند رزق را
از فضل خدا و آخرون يقاتلون في سبيل الله و ديگران قتال و جهاد ميكنند بكفار در راه خدا فاقرؤا ما تيسر منه
پس بگذاريد چيزی كه آسان باشد از قيام و يا بخوانيد چيزی كه آسان باشد از قرآن در نماز مغرب و عشا و اكتفا كنيد بهمين و اقيموا
الصلوة و آتوا الزكوة و بر پا داريد نماز فرض را و بدهيد زكوة را كه واجب و لازم است بر شما مراد از زكوة صدقه فطر است
از انكه زكوة در وقت نزول اين سوره در مكه فرض نشده بود و يا رب مگر گويند كه اين آيت مدنی است در مدينه نازل شده است و اقرضوا الله
قرضا حسنا و وام دهيد خدا را وامی نيكو يعنی عمل كنيد به نيت صالحه و اخلاص كه جزای آن بر آن مترتب باشد بطريق تاكيد مانند
ادای قرض يا صدقه دهيد به بندهای خدا به نيت ثواب بی منت و ايذا و ما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه
عند الله هو خيرا و اعظم اجرا و چيزی كه پيش ميفرستيد برای خود از نيكوئی می يابيد جزای آنرا نزد خدا كه آن نيكوئی
افزونيست و بزرگتر اجر است و استغفروا الله ان الله غفور رحيم و طلب آمرزش كنيد خدا را برای گناهان بتحقيق خدا
آمرزش كننده است كسی كه توبه كند و انابت نمايد و رحمت كننده است استغفار كنندگان را قال ابن عباس نشأ قام بالحبشية
مولف ميگويد رحمه الله گفت ابن عباس نشا بمعنی قام است بزبان حبشی چون در قرآن غير عربی نيست اين لفظ از قبيل توافق

سجده ميكرد و غلط كردی مرا پس ميكشيدم پاهای خود را
واذا قام بسطتهما و چون بر ميخاست باز ميكشادم آن هر دو پا را
قالت والبيوت يومئذ ليست فيها مصابيح گفت
عايشه و خانها روزی كه چنين بود نبود در ان چراغها
از تنگی معاش اعتذار كرد عايشه بتاريكی از خواب خود
باين وضع از ينجا عدم نقض وضو بمس امرأة ظاهر گردد
چنانكه حنفيه گويند چه ظاهر عدم حائل است ميان انگشت
و پا و در رواية آينده تصريح است بانكه نماز بر فراش اهل
بود پس مناسبت بترجمه پيدا باشد حدثنا يحيى
بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل بضم مهله ابن
خالد بن عقيل بفتح مهله عن ابن شهاب قال اخبرني
عروة ان عايشة اخبرته ان رسول الله عايشه
خبر داد عروه را كه تحقيق پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم
كان يصلي وهي بينه وبين القبلة على فراش اهله
بود كه نماز ميكرد بر فراش اهل خود بحالی كه عايشه ميان وی و ميان
قبله بود در اعتراض الجنازة مانند حائل بودن جنازه
ميان نماز جنازه و ميان قبله اعتراض بر پهنا بودن و حائل
شدن پيش چيزی [illegible] حدثنا عبد الله بن يوسف
قال حدثنا الليث عن يزيد بن ابي حبيب عن عراك
بكسر مهله و خفت را ابن مالك غفاری صايم الدهر بود در
در زمان يزيد بن عبد الملك عن عروة ان النبي صلى الله
عليه وآله وسلم كان يصلي وعايشة معترضة بينه
وبين القبلة على الفراش الذي ينامان عليه روايه
ميكند عروه بطريق ارسال كه آنحضرت نماز ميكرد و عايشه
بر پهنا حائل بودی ميان وی و ميان قبله بر بستری كه
خواب ميكردند هر دو بر آن

باب السجود على الثوب في شدة الحر

سجده كردن بر جامه پوشش در سختی گرمی
مثلا وقال الحسن كان القوم يسجدون على العمامة
والقلنسوة ويداه في كمه گفت حسن بصری ربود زند
گروه صحابه كه سجده ميكردند بر دستار و كلاه بجائی كه در دستار
مصلی را آستين ميبود يعنی چنانچه سجده بحائل دستار
و كلاه ميكردند دستها بحائل آستين بر زمين مينهادند و
مرويست از ابو هريره و ابن عباس و ابن عمر و عبد الله بن
ابي اوفى و انس كه ايشان ديدند آنحضرت را كه سجده ميكرد
بر پيچ دستار خود تخريج كرده اند احاديث هر يك اصحاب در
كتب خود بطرق مختلفه بر وجه اگرچه بآن مرتبه نرسيد اما
بتوافق و تعاضد قوت گيرد و عمل ميكرد بران جمعی از صحابه
و باين قائل است امام ابو حنيفه و از علي ابن ابي طالب
عباده بن صامت و ابو عبيده و جمعی ديگر از تابعين آمده
كه مكروه ميداشتند سجده را بر دستار و ليكن ظاهر قول
حسن ابا دارد از ين روايت را ماخذ كرده آن را مالك و
شافعيه منع كنند حدثنا ابو الوليد هشام بن
عبد الملك طيالسي قال حدثنا بشر بكسر موحده
بن المفضل بضم ميم و فتح ضاد معجمه مشدده رقاشی نيز
را قال حدثنا غالب بن خطاف القطان عن بكر
بن عبد الله مزنی عن انس بن مالك قال كنا نصلي
مع النبي گفت انس بوديم با اصحاب كه نماز ميكرديم با پيغمبر
صلى الله عليه وآله وسلم فيضع احدنا طرف الثوب

دو لغت است در موضع وِطَاءً قال مواطاة للقرآن اشد موافقة لسمعه وبصره وقلبه لفظ وطاء القرآن ومواطاة للقرآن یعنی سخت موافقت است سامعه را و باصره را و دل را لیواطئوا لیوافقوا فقعلوا لیواطئوا که در قول او سبحانه لیواطئوا عدة ما حرم الله است یعنی لیوافقوا است **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا محمد بن جعفر عن حمید انه سمع انس بن مالك یقول کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفطر من الشهر حتی یظن ان لا یصوم منه شیئا گفت انس بود پیغمبر خدا که افطار میکرد در ماهی تا آنکه گمان برده می شد که روزه نخواهد گرفت ازین ماه ویصوم حتی یظن انه لا یفطر منه شیئا و روزه میگرفت در ماهی تا آنکه گمان برده می شد که آنحضرت افطار نمیکند از آن ماه چیزی را یعنی در بعضی ماهها اکثر روزه دار می بود و در بعضی اکثر افطار میکرد وکان لا تشاء ان تراه مصلیا من اللیل الا رایته بود آنحضرت که نمیخواستی اینکه ببینی آنحضرت را نماز گذار از شب مگر آنکه میدیدی آن حضرت را نماز گذار ولا نائما الا رایته و نمی خواستی که ببینی در خواب مگر آنکه میدیدی در خواب یعنی بعضی شبها تمام شب نماز میکرد و بعضی شبها خواب میکرد و این دلیل است بر آنکه قیام شب واجب نبود بر آن حضرت یا آنکه در شب بعضی خواب میکرد و ساعتی دیگر قیام می نمود یا آنکه وقتی معین برای قیام و خواب نداشت پس بسبب اتفاق کسی که بآن وقت نماز بیدار می شد در نماز می میدید و اگر در وقت خواب بیدار شد در خواب میدید تابعه سلیمان وابو خالد الاحمر عن حمید متابعت کرده است محمد بن جعفر را سلیمان وابو خالد از حمید **باب** عقد الشیطان علی قافیة الراس اذا لم یصل باللیل در بیان گرههای شیطان بر قفای سر وقتی که کسی نماز نکند در شب عُقَد بضم عین مهمله و فتح قاف جمع عقده است قافیه یعنی پایان گردن یا پایان سر و میان سر نیز آمده

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یعقد الشیطان علی قافیة راس احدکم اذا هو نام ثلث عقد روایت است از ابو هریره که رسول خدا رحمت کناد خدا او را فرمود گره میزند شیطان ابلیس یا اعوان او بر قافیه سر یکی از شما وقتی که خواب کرد سه گره یضرب علی کل عقدة علیك لیل طویل فارقد میزند بر هر گره بدست خود در حالی که قائل است شب بر تو دراز است پس خواب کن اختلاف است در آنکه این عقد تحقیقت است یا مجاز بر تقدیر اول مراد از عقد عقد ساحر است که بر رشته گره بازند و افسون بر آن خوانند پس مراد از قافیه گره [illegible] بود بر قافیه چنانکه در روایت ابن ماجه واقع شده که بر قافیه سر یکی از شما ریسمانی میباشد که در وی سه گره است و مانند اینست در روایت امام احمد و بر تقدیر ثانی تشبیه فعل شیطانست بفعل ساحر چنانکه سحر ساحر تاثیر میکند فعل شیطان نیز تاثیر مذکور دارد فان استیقظ فذکر الله انحلت عقدة پس اگر بیدار شد و ذکر کرد خدا را کشاده شد گرهی فان توضأ انحلت عقدة پس اگر وضو کرد کشاده شد گرهی دیگر فان صلی انحلت عقده پس اگر نماز کرد کشاده شد همه گرهها فاصبح نشیطا طیب النفس پس صبح میکند در حالی که نشاط کننده پاک نفس است والا اصبح خبیث النفس کسلان وگرنه صبح کند ناپاک نفس کاهل **حدثنا** مؤمل بن هشام قال حدثنا اسمعیل بن علیة قال حدثنا عوف قال حدثنا ابو رجاء قال حدثنا سمرة بن جندب عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الرؤیا قال اما الذی یثلغ راسه بالحجر فانه یاخذ القرآن فیرفضه وینام عن الصلوة المکتوبة گفت ابو رجاء سمرة بن جندب روایت کرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در تعبیر خواب اما کسی که شکسته میشود سر او بسنگ تعبیر او آنست که یاد میگیرد قرآن را پس ترک میکند حفظ او و عمل را بالقرآن و خواب میکند از روی فراموشی از نماز فرض ظاهرا نماز صبح و عشاست و نمازهای دیگر نیز مثل آن بود و این خواب غفلت از تسویل و افسون شیطان است **باب** اذا نام ولم یصل بال الشیطان فی اذنه وقتی که خواب کرد کسی و نماز نگذارد بول میکند شیطان در گوش او **حدثنا** مسدد قال حدثنا ابو الاحوص قال اخبرنا منصور عن ابی وائل

وتعظیم است در هر دو سجود تا اگر چیزی باشد که باز دارد از رسیدن حجم زمین و متمکن نشود جبهه بر آن جایز نباشد نزد جمهور نیز در صحابه آنقدر جامه ها نداشتند که از پوشش فاضل بودی با فراخ که بحرکت مصلی حرکت نکردی خصوصا اشتمال انس و سجود بر عمامه و قلنسوه نیز شاید در [illegible] اعلم

باب الصلوة فی النعال نماز با قرار از کفش و نعلین **حدثنا** آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة قال حدثنا ابو مسلمة بفتح میم و لام و سکون [illegible] سعید بن یزید الازدی قال سالت انس بن مالك اكان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یصلی فی نعلیه گفت سعید پرسیدم انس را آیا بود آنحضرت که نماز میگذارد در نعلین خود قال نعم گفت آری میگذارد در نعلین یعنی اگر نجس نبودی و گفته اند که نماز در نعال از باب رخصت است نه از مستحبات زیرا که داخل نیست در معنی مطلوب از نماز ولیکن بروایة ابی داود و حاکم از شداد بن اوس مرفوعا که آنحضرت فرمود مخالفت کنید یهود را که ایشان نماز میکنند در نعلها نه در موزه ها خود اقتضا دارد استحباب آن را از جهة قصد مخالفت و همچنین بودن آن از لباس زینت که [illegible] آن ماخذان با آیة و حکایت کرده امام غزالی [illegible] از بعضی علما که نماز در نعل افضل است و معلوم از بعضی احادیث شیوع نعل است در نماز میان صحابه چنانچه نیز ابو داود روایت کرده در اخبار که آنحضرت نماز میکرد ناگاه برکشید نعلین خود را پس صحابه این را دیدند نیز برکشیدند نعال خود را و چون تمام کرد آنحضرت نماز را فرمود چه باعث شد شما را بر انداختن نعال گفتند دیدیم ترا که انداختی نعلین خود را پس ما نیز انداختیم فرمود جبرئیل خبر داد مرا که در هر نعلین پلیدی است چون بیاید یکی از شما بمسجد را پس باید که نظر کند اگر در نعلین پلیدی باشد مسح کند آنرا و نماز گذارد در آن **باب** الصلوة فی الخفاف نماز در موزه ها خفاف بکسر جمع خف **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة عن الاعمش قال سمعت ابراهیم یحدث عن همام بن الحارث قال گفت اعمش شنیدم ابراهیم نخعی را که حدیث میکرد از همام که گفت رایت جریر بن عبد الله بال ثم توضأ ومسح علی خفیه دیدم جریر را که بول کرد و بعد از وضو ساخت و مسح کرد بر موزهای خود ثم قام فصلی پس استاد و نماز گذارد یعنی در آن و [illegible] اگر [illegible] کشیدن آن را بعد مسح بر آینه می شکست

عن عبد الله قال ذكر عند النبي صلى الله عليه وسلم رجل گفت عبد الله بن مسعود یاد کرده شد نزد پیغمبر خدا مردے
مسلمان فقیل ما زال نائما حتی اصبح ما قام الی الصلوة فقال بال الشیطان فی اذنه پس گفته شد که همیشه
می باشد بخواب تا آنکه صبح کند بجالی که قیام نکرده است بنماز پس فرمود آنحضرت بول کرده است شیطان در گوش او بدانکه حمل این کلام
بر معنی حقیقی هیچ استحاله ندارد از آنکه ثبوت پیوسته که شیطان میخورد و می نوشد و نکاح میکند پس بحقیقت بول هم میکرده باشد و این
بول در عروق و مسامات جمیع اعضا میدرآید و موجب کسل اعضا میشود و تواند که کنایت باشد از بازداشتن سامع از آواز مرغ
سحر و جز آن بگرانی که در گوش می آرد و این فعل خبیث او را ابول تعبیر کرده از توربشتی منقول است که مراد بر کردن گوش هست با باطیل
و ناشنوانی بحق تخصیص گوش بغفلت خواب با آنکه چشم مناسب تر است از آنست که انتباه و بیداری از خواب بشنیدن آواز خصوصا
آواز ندای حی علی الصلوة بگوش میباشد و گرانی خواب بیشتر از راه گوش دور میشود و لهذا در کلام مجید از حال اصحاب کهف آمده
فضربنا علی اذانهم فی الکهف یعنی خوابانیدیم اصحاب کهف چنانکه آواز بگوش شان نرسد و تخصیص بول هم از جهت سرایت آن در
خلال عروق است **باب** الدعاء فی الصلوة من آخر اللیل بیان دعا کردن در نماز آخر شب که ثلث اخیر است
وقال الله عز وجل کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون ای ینامون و گفت خداوند توانا و بزرگ در صفت
متقیان هستند که کمتری از شب هجوع میکنند یعنی خواب میکنند کلمه ما زاید است یا مصدریه **حدثنا** عبد الله بن
مسلمة عن مالک عن ابن شهاب عن ابی سلمة وابی عبد الله الاغر عن ابی هریرة
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ینزل ربنا تبارک وتعالی کل لیلة الی السماء الدنیا حین یبقی ثلث اللیل الآخر فرود می آید پروردگار ما بشب
بسوی آسمان نزدیک مراد نزول رحمت و مزید لطف و اجابت دعا است نه نزول حرکت و انتقال یعنی رحمت و کرم او در این وقت
بیشتر میباشد و دعاها را استجابت می نماید یقول من یدعونی فاستجیب له میگوید پروردگار کیست که بخواند مرا و
دعا کند پس اجابت کنم دعای او را من یسألنی فاعطیه کیست که سوال کند مرا پس عطا کنم مسئول او را من یستغفرنی
فاغفر له کیست که طلب آمرزش کند از گناه پس بیامرزم او را بدانکه این سه مطلب که دعا و سوال و استغفار است جامع
جمیع مقاصد نشائتین هست از آنکه مطلوب دفع ضر است یا جلب نفع و هر یک از نفع و ضر یا دینی ست یا دنیوی در استغفار
اشارت بدفع ضرر و نفع دینی هست و در سوال اشارت بنفع دینی و دنیوی است و در دعا اشارت بدفع ضرر دنیوی است و وجه
تخصیص خداوند سبحانه آخر شب را برای نزول و فور رحمت و مزید الطاف آن تواند بود که این وقت غفلت و استغراق مردم
در خواب هست پس بیداری و توجه بجناب رحمت الهی و قیام بمناجات و تضرع و ابتهال در این وقت نشان خلوص نیت و کمال
رغبت در فضل وی تعالی و تقدس خواهد بود لابد بحر کرم در نزول الهی جل شانه بجوش آمده او را محفوظ عنایت و رحمت میگرداند
و باینمعنی اشارت میکند حدیث قدسی من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا **باب** من نام اول اللیل واحیا آخره
بیان حال کسی که خواب کرد اول شب و زنده داشت آخر شب را وقال سلمان لابی الدرداء نم فلما کان من آخر
اللیل قال قم گفت سلمان فارسی ابی الدرداء را که خواب کن پس هرگاه که باشد آخر شب گفت برخیز قال النبی صلی
الله علیه وسلم صدق سلمان فرمود پیغمبر خدا راست گفت سلمان **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة ح وحدثنی
سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق عن الاسود قال سألت عائشة کیف کان صلوة
رسول الله صلی الله علیه وسلم باللیل گفت اسود پرسیدم عائشه را چگونه بود نماز پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی در وقت شب

النبی گفت پیغمبر وضو کنانده پیغمبر را صلی الله علیه وآله
وسلم فمسح علی خفیه وصلی پس مسح کرد آنحضرت بر دو
موزه خود و نماز گذارد **باب** اذا لم یتم السجود
وقتیکه تمام نکند مصلی سجده را و بطمانینت نگذارد
حدثنا الصلت بن محمد بن عبد الرحمن بفتح صاد و
سکون لام با فوقیه خارکی بمعجمه نسبت بساحل بصره است
قال حدثنا مهدی بن میمون ابو یحیی سنه یکصد و هفتاد
و دو در عن واصل بن حیان احدب عن ابی وائل عن
حذیفة انه رأی رجلا لا یتم رکوعه ولا سجوده
تحقیق حذیفه بن الیمان دید مردی را که تمام نمیکند رکوع
خود را و نه سجود خود را فلما قضی صلوته قال له حذیفة
ما صلیت پس هرگاه تمام کرد آن مرد نماز خود را گفت
مر او را حذیفه نماز نکردی تو یعنی بر طریقه که معهود بوده در
شرع او نشد دلالت میکند برین معنی اینکه قال گفت
ابو وائل واحسبه قال و گمان دارم حذیفه را که گفت
اگر بمیری و لو مت ولو مت و اگر مردی تو برین حال مت علی غیر
سنة محمد مردی بر غیر طریقه معهوده محمد مصطفی صلی الله
علیه وآله وسلم یعنی بر ترک سنت وی پس باید که تمارک
کنی با دای آن بوجه سنت بدانکه این باب با باب لاحق نزد
اکثر رواة بخاری همین جاست و نزد اصیلی پیشتر از باب
الصلوة فی النعال و در روایت مستملی در این ابواب مذکور
نیست اصلا گر در ابواب صفة الصلوة که مناسب تجاست
عسقلانی گفته تکرار این در ترجمه اینجا و در ابواب سجود و
حمل آن نزد من استحسان است بدلیل سلامت روایت
مستملی از آن و حال آنکه وی حافظ ترین رواة ست
باب یبدی ضبعیه ویجافی جنبیه فی السجود
ظاهر کند مصلی هر دو بازوی خود را و پهلو میانه و خالی
و گشاده دارد پهلوها را از ران در هنگام سجده ضبع بفتح
ضاد معجمه و سکون موحده میانه بازو و زیر بغل **حدثنا**
یحیی بن بکیر قال حدثنا بکر بن مضر بفتح میم و ضم
معجمه مصری سنه یکصد و سی و چهار عن جعفر بن ربیعة
عن ابن هرمز بضم ها و میم عبد الرحمن اعرج است
عن عبد الله بن مالک بن بحینة بضم موحده و فتح
مهمله و سکون تحتیه و فتح نون نام مادر عبد الله است مذکور
بنسبت والدین است صحابی است قدیم الاسلام
مرد زمان معاویه ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم
کان اذا صلی فرج بین یدیه تحقیق آنحضرت بود که
چون نماز میگزارد گشاده کردی میان هر دو دست را
یعنی هنگام سجده نماز هر دو آرنج را بیرون بر آوردی
حتی یبدو بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر می شد سفیدی
بغلهای وی وقال اللیث حدثنی جعفر بن ربیعة
نحوه و گفت لیث حدیث کرد ما را جعفر مانند این حدیث
در معنی تعلیق است با معطوف بر حدثنا بکر و جز تعلیق
شد از ابواب ستر عورت شروع کرد در باب استقبال
قبله و آنچه از توابع اوست از آداب مسجد **باب** فضل

قالت كان ينام اوله ويقوم آخره فيصلي ثم يرجع الى فراشه گفت عايشه بود آنحضرت كه خواب ميكرد اول شب و برمي خاست آخر شب پس نماز تهجد ميكرد و بستر باز مي آمد بجامه خواب خود فاذا اذن المؤذن وثب پس وقتي كه اذان ميگفت موذن ميجهيد از خواب فان كانت به حاجة اغتسل والا توضاء وخرج پس اگر بودي با آنحضرت حاجتي بغسل غسل كردي وگرنه وضو كردي و برون آمدي براي نماز فجر

باب قيام النبي صلى الله عليه وسلم بالليل في رمضان وغيره بيان نماز گذاردن آنحضرت بشب در رمضان وغير رمضان **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن سعيد بن ابي سعيد المقبري عن ابي سلمة بن عبد الرحمن انه اخبره انه سال عايشة كيف كانت صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم في رمضان بتحقيق ابو سلمه خبر داد سعيد بن ابي سعيد را كه وي پرسيده است عايشه را چگونه بود نماز پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي در شبهاي رمضان فقالت ما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يزيد في رمضان ولا في غيره على احدى عشرة ركعة پس گفت عايشه نبود آنحضرت كه زياده ميكرد در شبهاي رمضان و نه در غير آن بر يازده ركعت اين نماز تهجد است كه آن حضرت دايما بدان قيام مي نمود و سابقا گذشت كه آنحضرت چند شب در مسجد نماز گذارد و مردم هجوم كردند ظاهر است كه غير نماز تهجد بوده است و معلوم شده كه بيست ركعت بوده است و آن حضرت اين را بملاحظه كه مذكور شده ترك آن كرده بنماز دائمي خود در خانه قيام نموده است والله اعلم يصلي اربعا فلا تسال عن حسنهن وطولهن ميگذارد چهار ركعت پس مپرس از خوبي آنها و درازي آنها ثم يصلي اربعا فلا تسال عن حسنهن وطولهن باز ميگذارد چهار ركعت ديگر پس مپرس از خوبي آنها و درازي آنها ثم يصلي ثلاثا باز ميگذارد سه ركعت وتر قالت عايشة فقلت يا رسول الله اتنام قبل ان توتر گفت عايشه پس گفتم اي رسول خدا آيا خواب ميكني پيش از آنكه وتر گذاري فقال يا عايشة ان عيني تنامان ولا ينام قلبي پس فرمود اي عايشه بتحقيق دو چشم من خواب ميكنند و خواب نميكند دل من **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى بن سعيد عن هشام قال اخبرني ابي عن عايشة قالت ما رايت النبي صلى الله عليه وسلم يقرء في شيء من صلوة الليل جالسا گفت عايشه نديده ام پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروي كه ميخواند در هيچ نمازي از نماز شب نشسته حتى اذا كبر قرء جالسا تا وقتي كه كلان سال شد خواند قرآن را نشسته كبر بكسر با موحده بمعني اسن بسيار سال است و بضم بمعني عظيم است فاذا بقي عليه من السورة ثلثون او اربعون آية قام فقرءهن ثم ركع پس وقتي كه باقي ماندي بروي چيزي از سوره سي آيت يا چهل آيت ايستادي پس خواندي آنها را ايستاده ركوع كردي

باب فضل الصلوة عند الطهور بالليل والنهار بيان بسياري ثواب نماز نزد وضو كردن بشب و بروز **حدثنا** اسحق بن نصر قال حدثنا ابو اسامة عن ابي حيان عن ابي زرعة عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لبلال عند صلوة الفجر مرويست از ابي هريره كه بتحقيق آن حضرت فرمود مر بلال را نزد نماز صبح و آن وقت كه بعد از نماز خواب خود را ميگفت و تعبير خواب مردم ميكرد يا بلال حدثني بارجى عمل عملته في الاسلام اي بلال حديث كن مرا اميدوارترين عملي كه عمل كرده تو در اسلام يعني عملي كه تو اميدوارتري بآن از خود فاني سمعت دف نعليك بين يدي في الجنة پس بتحقيق شنيدم آواز پاي تو پيش خود در بهشت ظاهر كلام آنست كه من به بهشت رفتم و ترا دانستم كه پيش پيش ميرفتي و چون در آمدن به بهشت در بيداري در نشاء دنيا متصور نيست تاويل كرده اند كه در خواب اين واقعه بوده است و قرينه حال آنحضرت در وقت ذكر خوابها اين را فرموده اند استيناسي باين معني وارد و تواند كه آنحضرت را هم در بيداري كشف حال اخروي شده باشد كرماني گفته كه در آمدن آنحضرت هم در دنيا به بهشت بثبوت رسيده كه در شب معراج واقع شده است و از حديث در آمدن بلال به بهشت لازم

خيالية اي صورة كانت في خيالات الانسانية مخزونات كثيرة من الصور افما توجه الي بعضها قصدا و بالتفات غاب عنه البعض الآخر حتى انه ربما لا يلتفت بغتة و هذا كما اذا تخيل في خيالك انك سلطان جالس على العرش وعلى راسك التاج وبين يديك صفوف الغلمان وبيدك الحل والعقد تدبير الحرب وتقسيم الملك وانت في هذه الحالة لا تلتفت الى نفسك لا تراها بذلك خاشعة كواحدة من افنس الناس فان كنت تراها كمن خيالك على عقبه و تراه بما استعمله فيه فهذا كله مما يشهد به الرجوع الى الوجدان اذا تمهد هذا فاقول ان النبي صلى الله عليه وسلم راى نفسه الشريفة المقدسة في ذلك المنام احدا من عامة المؤمنين ... لم يلتفت الى صفة النبوة وكونه افضل الخلائق ... صورتها الخيالية عنده فلم هذه المرتبة الا استماع تقدم بلال بسبب هذا العمل عليه صلى الله عليه وسلم فتامل

اسماء الرجال

الجزء الثاني من صحيح الاسلام | كتاب الصلوٰة

كسي كه نماز كند مانند نماز ما يعني در صورت اگرچه نشسته از وي در نماز مسح نشده و استقبال قبلهٔ ما ورو آرد بقبلهٔ ما تعظيم چنانكه ما ميكنيم واكل ذبيحتنا بخورد ذبح كردهٔ ما فذلك المسلم الذي له ذمة الله وذمة رسوله پس او مسلماني است كه مر او را عهد و امان خداست و چنانكه اين امور صورتي دارند حقيقتي و حقيقت اين معني باطن است كه عبارت از اعتقاد و گرويدن بدل بجان عهد امان صورتي دارد كه ترك تعرض است در ظاهر و احكام دنيا و حقيقتي كه عند الله است صورت بصورت منوط و مربوط است و حقيقت بحقيقت فلا تخفروا الله في ذمته پس عذر مكنيد خدا را در عهد وي و ميازاريد چنين كس را بنا حق و ذكر اين سه چيز درين مقام نه ذكر اركان اسلام از شهادتين و جز آن بجهة آنست كه اين چيزها نشانهاي درست اند به اسلام و تميز مسلمانان از غير ايشان و ظاهر آنست كه هر واحد مستقل است در نشان ... بشرط عدم وجود و ظهور امري كه دليل ...

نمی آید از انکه قول فی الجنة متعلق است بقول او سمعت یعنی شنیدم من در بهشت آواز پای ترا که برون بهشت بود انتهی پوشیده نماند
که این توجیه بمذاق فهم درست نمی نشیند بفهم قال ما عملت عملا ارجی عندی انی لم اتطهر طهورا فی ساعة
لیل او نهار گفت عملی که کرده ام وارجی ست نزد من آنست که وضو نمیکنم هیچ وضوئی در ساعت شب یا روز الا صلیت
بذلك الطهور ما كتب لی ان اصلی مگر آنکه نماز کرده ام بآن وضو نمازی که تقدیر کرده شده برای من که بگذارم آنرا یعنی زیادتی
که بر دیگران دارم همین عمل است و امیدوارم که فضل الهی بموجب این عمل باشد **باب** ما یکره من التشدید فی العبادة
بیان چیزی که مکروه است از سخت گرفتن بر خود در عبادت که مبادا بملال انجامد **حدثنا** ابو معمر قال
حدثنا عبد الوارث قال حدثنا عبد العزیز بن صهیب عن انس بن مالك قال دخل النبی صلی الله علیه
وسلم فاذا حبل ممدود بین الساریتین گفت انس در آمد پیغمبر خدا در مسجد پس ناگاه دید که ریسمانی دراز کشیده اند میان ستونها
فقال ما هذا الحبل پس فرمود چیست این ریسمان قالوا هذا حبل لزینب گفتند این ریسمان مر زینب راست در نام پدر
این زینب اختلاف است که بنت جحش است یا بنت حمنه بنت جحش است قول اخیر منسوب بابی داود است مولف رحمه الله در ین کتاب
احادیث آورده که از آن جمله در حدیث قذف تصریح است و از آن آنکه حمنه بنت جحش خواهر زینب بنت جحش است فاذا فترت
تعلقت به وقتی که فتوری دست میدهد او را از ایستادن در نماز و کسل می یابد در خود می آویزد باین ریسمان فقال النبی صلی الله
علیه وسلم لا حلوه پس فرمود آنحضرت نکنید چنین بکشائید این ریسمان را لیصل احدکم نشاطه فاذا فتر فلیقعد
گو بگذارد نماز یکی از شما مدت نشاط و ذوق خود در مناجات چون فتوری شود در حال قیام گو بنشیند و تمام کند نشسته و اگر بعد از تسلیم
فتور شود باقی نوافل را نشسته کند و اگر در نشستن فتوری شود موقوف کند بر وقت دیگر فی الجمله عبادات و مناجات حق در وقت کسل
و بیذوقی روا نداشته اند وقال حدثنا عبد الله بن مسلمة و گفت مولف حدیث کرد مرا عبد الله بن مسلمه عن مالك عن هشام بن
عروة عن ابیه عن عائشة قالت کانت عندی امرأة من بنی اسد فدخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال من هذه قلت فلانة گفت عایشه بود نزد من زنی از قبیله بنی اسد پس در آمد بر من رسول خدا پس فرمود کیست این زن
گفتم فلان زن است ظاهرا راوی فراموش کرده یا عایشه را در وقت تحدیث نام او فراموش شده گفته اند نام او حولا بنت تویت است
فذکر لا تنام اللیل فذکر من صلوتها پس گفته شد که خواب نمیکند این زن شب را و گفته شد از نماز او که همه شب میکند
فقال مه علیکم بما تطیقون من الاعمال پس فرمود بگذار این تعریف را لازم گیرید بر خود چیزی که همواره تاب آن دارید از عملها و عبادتها
فان الله لا یمل حتی تملوا پس بتحقیق خدا اعراض نمیکند از شما تا آنکه ملول شوید شما ملال بمعنی فتوریست که عارض میشود آدمی را از بسیاری
عمل و موجب اعراض و کسل میگردد در عمل و چون این معنی در حق خداوند سبحانه محال است مراد لازم آنست که اعراض باشد از فضل و رحمت
باب ما یکره من ترك قیام اللیل لمن کان یقومه بیان چیزی که مکروهست یعنی ترک کردن نماز شب مر کسی را که قیام می نمود
بآن از جهت آن که مشعر باعراض از عبادت مولی است **حدثنا** عباس بن الحسین قال حدثنا مبشر بن اسمعیل
عن الاوزاعی ح وحدثنی محمد بن مقاتل ابو الحسن قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا الاوزاعی قال حدثنی یحیی بن ابی کثیر قال حدثنی ابو سلمة بن عبد الرحمن
قال حدثنی عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم یا عبد الله لا تکن مثل فلان
کان یقوم اللیل فترك قیام اللیل گفت عبد الله بن عمرو فرمود مرا پیغمبر خدا رحمت کناد خدا او را ای
ای عبد الله مباش مانند فلان مرد که قیام می نمود در شب پس ترک کرد قیام شب گویا مقصود آنست که تمام شب قیام مکن که موجب ملالت گردد

پس چون تمیک گفتند این کلمه را و نماز کردند بهچو نماز ما که ح و بخوان
و استقبال کردند قبله ما را و ذبح کردند مانند ذبیحه ما با تمام
خدا یعنی با توحید بجا آوردند این نحو شرایع را که مخصوص
اند بما و ظاهر و با هر اند در فرق بخلاف غیر آن از امور دین
که قبیل الوقوع یا غیر ظاهر اند فقد حرمت علینا
دماؤهم واموالهم پس بتحقیق حرام شد بر ما خونهای
ایشان و مالهای ایشان الا بحقها مگر بحق خونها و
مالها که لایق است بحال آن از تعرض بطریق قصاص
و مکافات و اخذ واجب وحسابهم علی الله و حساب
ایشان از تقصیر و قطمیر و محرمات باطن بعهده خداست
که بر خود گرفته و در روز جزا خواهد کرد ما را بجز معاملت
بظاهر حال تمیز سد وقال ابن ابی مریم سعید بن حکم
حدثنا یحیی بن ایوب خانقی بجیم و تقدیم فا بر قاف
قال حدثنا حمید الطویل قال حدثنا انس عن
النبی صلی الله علیه وآله وسلم مثله تقویت است
سابق را وقال علی بن عبد الله مدینی حدثنا خالد
بن الحارث الهجیمی بضم ها و فتح جیم و سکون تحتیه ابو عثمان
بصری که او را خالد صدوق گویند سنه یکصد و هشتاد
و شش قال حدثنا حمید قال سال میمون بن
سیاه انس بن مالك فقال یا ابا حمزة ما یحرم
دم العبد وماله پرسید میمون انس را ای ابا حمزه
کنیت انس است چه چیز حرام میگرداند خون بنده و مال
او را از تعرض فقال من شهد ان لا اله الا الله و
استقبل قبلتنا وصلی صلوتنا واکل ذبیحتنا فهو
المسلم پس گفت کسی که شهادت کند بکلمه توحید و رو
بقبله ما یان آرد و نماز همچو نماز ما گذارد و ذبیحه ما خورد پس
او مسلمان له ما للمسلم وعلیه ما علی المسلم
مر او راست از حقوق و منافع آنچه مسلمانان را باید و
واجب است بر او از تکالیف و مواخذات آنچه بر مسلمانان است
باب قبلة اهل المدینة واهل الشام بیان سمت
قبله اهل مدینه و اهل شام والمشرق عطف است بر قبله
یعنی و سمت مشرق و مغرب ایشان تا معنی استقبال
و استدبار و تشریق و تغریب برای ایشان متحقق شود
و اقتصار بر مشرق بجهت ظهور امر است یا نظر بکثرت شمول و
آن شارحان رحمهم الله درین عبارت رنجها کشیده و تکلفها
دور از کار ورزیده لیس فی المشرق ولا فی المغرب قبلة
نیست در سمت مشرق و مغرب این دو بلده مبارک قبله و
سمت قبله که درین بلاد جنوب است و سمت مشرق
و مغرب مختلف آمده بقول النبی برای فرموده پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم لا تستقبلوا القبلة
لغائط او بول ولکن شرقوا او غربوا رو نکنید بقبله
وقت غایط و بول ولیکن رو کنید بمشرق یا بمغرب خطاب
اهل مدینه راست و هر که را قبله مشرق و مغرب نیست سایت
بادی مختلف افتاده چون اهل شام بلکه اهل هر بلده که
از مشرق و مغرب در سمت قبله نباشد مشمول این حکم
اند اگرچه اهل مدینه مخاطب اول بوده اند از جهت وارد
حدیث آمده تخصیص کرد این در بلده را بذکر در ترجمه

وباعث بر ترک شود چنانکه این حال مروی راپیش آمده است قال هشام حدثنا ابن ابی العشرین قال حدثنا الاوزاعی قال
حدثنا یحیی عن عمر بن الحکم بن ثوبان قال حدثنی ابو سلمة بهذا مثله گفت هشام باسناد مذکور کتابا بوسلمه رسیده باشد این حدیث در سعنے
وتابعه عمرو بن ابی سلمة عن الاوزاعی ومتابعت کرده ابو العشرین را عمرو بن ابی سلمه از اوزاعی **باب** این باب ترجمه ندارد گویند برای
غرض فصل از ماقبل آورده اگر ترجمه باین عنوان میکرد که مایکره من دوام القیام والصیام گنجایش داشت **حدثنا** علی بن عبد الله
قال حدثنا سفیان عن عمرو عن ابی العباس قال سمعت عبد الله بن عمرو قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم الم
اخبر انك تقوم اللیل وتصوم النهار گفت عبد الله بن عمرو فرمود مرا پیغمبر خدا آیا خبر داده نمی شوم من این را که تو قیام
میکنی همه شب و روزه میداری همه روز یعنی خبر رسیده مرا از ینحال خود قلت انی افعل ذلك گفتم من که بتحقیق میکنم من این را
قال فانك اذا فعلت ذلك هجمت عینك ونفهت نفسك فرمود پس بتحقیق وقتی که کردی تو آنرا ضعیف میگردد چشم تو
ومانده می شود نفس تو چنانکه از عبادت مطلقا در مانی هجمت بفتح جیم است و نفهت بنون وفاء مکسوره است وان لنفسك حقا
ولاهلك حقا وبتحقیق مر نفس تراحقی است که آسوده داری تا از عهدهٔ عبادت بذوق بر آید و مر زن تراحقی است فصم وافطر وقم
ونم پس روزه دار وافطار کن گویا اشارت بصوم داود است که یکروز افطار کند ویکروز روزه دارد و قیام کن وخواب کن چنانکه تقتضا
ست ابعت ست **باب** فضل من تعار من اللیل فصلی ثواب کسیکه بیدار شد در شب پس نماز گذارد **حدثنا** صدقة قال اخبرنا الولید هو ابن
مسلم قال حدثنا الاوزاعی قال حدثنی عمیر بن هانی قال حدثنی جنادة بن ابی امیة قال حدثنی عبادة هو ابن الصامت عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من تعار من اللیل فقال
حدیث کرد عباده از پیغمبر خدا که فرموده کسی که بیدار گشت در شب وگفت این کلمات لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك
وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر الحمد لله وسبحان الله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا
قوة الا بالله ثم قال اللهم اغفر لی او دعا استجیب له پس تر گفت خداوندا بیامرز مرا یا دعائی کرد قبول
کرده میشود مر او را دعای او فان توضأ وصلی قبلت صلوته پس اگر وضو کند و نماز گذارد قبول کرده شود نماز او **حدثنا**
یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شهاب قال حدثنی الهیثم بن ابی سنان انه سمع ابا هریرة وهو یقص
فی قصصه وهو یذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم بتحقیق هیثم شنیده ابو هریره را وحال آنکه قصه میخواند در جمله
قصهای خود بحالی که ذکر میکرد پیغمبر خدا را ان اخا لکم لا یقول الرفث یعنی بذلك عبد الله بن رواحة بتحقیق برادر
کرم شمار است نمیگوید قولی باطل میخواهد ازین برادر عبد الله بن رواحه را این قول ابی هریره است حاصل کلام آنست که هیثم شنید ابا هریره
را که میگفت در وعظ خود و کشیده بود کلام بذکر آن حضرت وشعری که عبد الله بن رواحه که در نعت پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی گفته
انیست وفینا رسول الله یتلو کتابه و در میان ما رسول خداست در حالی که میخواند کتاب خدا را اذا انشق معروف من
الفجر ساطع وقتی که شگافته میشود معروف که فجر است وساطع است یعنی قرآنرا میخواند در وقت انشقاق زمان روشن که فجر است
ارانا الهدی بعد العمی فقلوبنا نمود ما را راه راست بعد از گمراهی کفر که داشتیم پس دلهای ما به موقنات ان ما قال
واقع بآن حضرت صلی الله علیه وسلم یقین کننده اند که بتحقیق هرچه گفته و خبرهای غیب داده واقع است یبیت یجافی جنبه
عن فراشه شب میکند در حالی که بر میدارد پهلوی خود را از جامه خواب یعنی نماز شب میکند اذا استثقلت بالمشرکین
المضاجع وقتی که گران است بر مشرکان خوابگاه‌ها مناسبت ترجمه همین بیت اخیر است در بیت اول اشارت بعلم آنحضرت است
ودر ثانی بتکمیل دیگران ودر سیوم بکمال عمل آن حضرت پس اوست مکمل وکامل علما وعملا صلی الله علیه وسلم تابعه عقیل متابعت کرده است

اسماء الرجال

الجزء الثاني شیخ الاسلام | کتاب الصلوة

در آداب نماز گذشت وعن الزهری عن عطاء بن یزید
قال سمعت ابا ایوب عن النبی صلی الله علیه وسلم
مثله یعنی باسناد سابق مانند حدیث مذکور در لفظ و
معنی باختلاف طریق روایت که بجای حدثنا الزهری عن
الزهری وتصریح عطا بلفظ سماع وعن النبی بجای ان النبی
نیز آمده **باب** قول الله تعالی واتخذوا من مقام
ابراهیم مصلی وبگیرید از نزد مقام ابراهیم روبروی کعبه
نمازگاه ظاهر امر برای مکہ یا وارد لان انجاست بطریق استحباب
یا مراد نمازگاه امام است بجهة انعقاد اجماع برانکه جایز است
نماز بهر طرف کعبه یا وقوع نماز از آنحضرت درون کعبه یا مراد
دو رکعت بعد از طواف اند چنانچه از احادیث باب معلوم
شود و مرویست از جابر که آنحضرت بعد از گذاردن این
دو رکعت خواند این آیة را و مقام ابراهیم سنگی است در مسجد حرام
که در روی اثر هر دو قدم ابراهیم است علیه وعلی نبینا
الصلوة والسلام واکنون این سنگ همانجاست که
در زمان عظمت وسعادت نشان آنحضرت بود گویند

يونس را عقيل وقال الزبيدي اخبرني الزهري عن سعيد وابي الاعرج عن ابي هريرة وگفت زبيدي که محمد بن وليد حمصي است خبرداد مرا زهري از سعيد بن مسيب و خبرداد اعرج که عبد الرحمن بن هرمز است از ابو هريره مقصود از نقل اين مقوله آنست که يونس جزم کرده که درين اسناد شيخ زهري سالم است و مخالفت کرده او را زبيدي که شيخ زهري درين اسناد سعيد بن مسيب است و اعرج گويد که شيخ او ابو هريره است و تواند که هر دو طريق صحيح باشند و ظاهر از اداي مولف رحمه الله ترجيح روايت يونس است که موید ساخته آنرا بمتابعت عقيل **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن نافع عن ابن عمر قال رايت على عهد النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابن عمر خوابي ديدم در زمان رسول خدا رحمت کناد خدا بر وي کان بيدي قطعة استبرق چنانستي که بدست من پاره ديباست استبرق بهمزه قطعي ديباي درشت فكاني لا اريد مكانا من الجنة الا طارت اليه و چنانستي که نميخواهم من جايي از بهشت مگر آنکه بر آمد مست آنجا مراد آنست که برده است مرا آنجا چنانکه در روايت ديگر آورده الا طارت لي اليه ورايت كان اثنين اتياني ارادا ان يذهبا بي الى النار و ديدم گويا دو کس آمدند مرا خواسته اند که ببرند مرا بسوي دوزخ فتلقاهما ملك فقال لم ترع خليا عنه پس پيش آمد آمده فرشته پس گفت ترسي مکن بگذاريد اين را فقصت حفصة على النبي صلى الله عليه وسلم احدى رؤياى پس خواند حفصه بر پيغمبر خدا يکي ازين دو ديدن من و بعضي روايتها روياي واقع است بمعني اسم جنس مضاف بياي متکلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم نعم الرجل عبد الله لو كان يصلي من الليل پس فرمود آنحضرت نيکو مرد است عبد الله اگر گذاردي نماز بشب اينحديث بتفصيل تر ازين در باب فضل قيام الليل و تعبير آنحضرت باين معني گذشته است وكان عبد الله يصلي من الليل و بود عبد الله ميگذارد نماز شب بعد ازين وكانوا لا يزالون يقصون على النبي صلى الله عليه وسلم الرؤيا و بودند صحابه که هميشه ميخواندند بر پيغمبر خدا خوابها را انها في الليلة السابعة من العشر الاواخر که بتحقيق شب قدر در شب هفتم از ده روز پسين ماه رمضانست فقال النبي صلى الله عليه وسلم ارى رؤياكم قد تواطأت في العشر الاواخر پس فرمود پيغمبر خدا مي بينم که خواب شما بتحقيق موافقت کرده است در ده روز پسين ماه رمضان فمن كان متحريها فليتحرها في العشر الاواخر پس کسي که جوياست وسعي دارد بشب قدر پس گو بجويد آنرا در ده روز آخر ماه رمضان

باب المداومة على ركعتي الفجر

در بيان مداومت آنحضرت بر دو رکعت سنت فجر **حدثنا** عبد الله بن يزيد قال حدثنا سعيد هو ابن ابي ايوب قال حدثني جعفر بن ربيعة عن عراك بن مالك عن ابي سلمة عن عائشة قالت صلى النبي صلى الله عليه وسلم العشاء ثم صلى ثماني ركعات وركعتين جالسا گفت عائشه گذارد آنحضرت نماز عشا را پس گذارد هشت رکعت و دو رکعت گذارد نشسته وركعتين بين الندائين ولم يكن يدعهما ابدا و دو رکعت ميان اذان و اقامت فجر و بود هميشه که بگذارد و ترک کند آنرا

باب الضجعة على الشق الايمن بعد ركعتي الفجر

در بيان پهلو نهادن بر زمين بر جانب راست بعد از اداي دو رکعت سنت فجر ضجعه بفتح معجمه است و کسر آن نيز خوانده اند اول بمعني مره است و ثاني بمعني هيئت **حدثنا** عبد الله بن يزيد قال حدثنا سعيد بن ابي ايوب قال حدثني ابو الاسود عن عروة بن الزبير عن عائشة قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا صلى ركعتي الفجر اضطجع على شقه الايمن گفت عائشه بود پيغمبر خدا وقتي که گذاردي دو رکعت فجر پهلو نهادي بر زمين بر جانب راست بدانکه در اضطجاع بعد از سنت فجر علما را اقوال است امام ابو حنيفه و امام مالک بر آنند که اگر بقصد استراحت از تعب قيام و بيداري نماز شب باشد پسنديده بود و آنچه منقول است از احاديث نيز ظاهر در آنست که بطريق

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الصلوة

عليه واله وسلم فطاف بالبيت سبعا وصلى خلف المقام ركعتين وطاف بين الصفا والمروة قد قدوم آورد آنحضرت و طواف کرد بکعبه هفت دور و گذارد عقب مقام ابراهيم دو رکعت و طواف کرد ميان صفا و مروه وقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة و تحقيق هست مر شما را در پيغمبر خدا اقتدا و اتباع نيک بموجب امر الهي پس انجا او کرده بجا آريد اقتباس است از آيه قرآن وسألنا جابر بن عبد الله و عمرو بن دينار گويد پرسيديم جابر را از حکم اين مرد فقال لا يقربنها حتى يطوف بين الصفا والمروة پس گفت جابر جماع نکند زن را و حلال نشود تا آنکه طواف کند ميان صفا و مروه تصريح کرد جابر بانچه بطريق اشارت گفته بود ابن عمر و مباحث اين احاديث در کتاب الحج مذکور شود **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى قطان عن سيف يعني ابن سليمان مخزومي سنه يک صد و پنجاه و يک قال سمعت مجاهدا قال اتي ابن عمر فقيل له آمده شد ابن عمر پس گفته شد مر او را يعني آمده آينده که نامش مذکور نيست و گفت ابن عمر را هذا رسول الله صلى الله عليه واله وسلم دخل الكعبة اينک پيغمبر خدا که در آمد کعبه را فقال ابن عمر فاقبلت والنبي صلى الله عليه واله وسلم قد خرج پس گفت ابن عمر پس پيش آمدم بکعبه بجائي که آنحضرت بر آمد از کعبه واجد بلالا قائما بين البابين بجائي که يافتم بلال را ايستاده ميان دو در کعبه يعني در مشق باب چه دران وقت دو در بود و بروايتي بين الناس فسألت بلالا فقلت اصلى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم في الكعبة پس پرسيدم بلال را و گفتم آيا نماز کرد آنحضرت درون کعبه قال نعم ركعتين بين الساريتين اللتين على يساره اذا دخلت گفت بلال آري گذارد دو رکعت ميان دو ستون خانه که بر جانب چپ در آينده است وقتيکه در آيي تو و در روايه حموي بسيار کي بکاف خطاب است و درانجا اشکال کنند که روايه مشهور از ابن عمر آنست که گفت فراموش کردم که بپرسم بلال را چقدر کرد آنحضرت نماز و اين دلالت دارد بر آنکه خبر نماد بلال از کميت نماز مگر تعيين موقف کعبه گو بپندا احتمال دارد که ابن عمر حمل کرد قول بلال را نعم بر نماز معهود در روز که کم از دو رکعت نفل در روز از آنحضرت منقول نشده پس تصريح کرد ابن عمر بانچه متحقق بود در موقع آن نزد وي و نيز مروي است که گفت ابن عمر در حديث پيش آمد مرا بلال پس گفتم چه کرد پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم اينجا پس اشارت کرد بلال بدست خود با انگشت شهادت و سبابه يعني گذارد دو رکعت بر تقدير روايه مشهور

عادت بود برای استراحت نه از راه تعبد چنانکه از عایشه مولف آورده و مسلم نیز روایت کرده که گفت عایشه چون میگذارد آن حضرت دو رکعت فجر را اگر من بیدار میبودم بمن سخن میکرد وگرنه خواب میکرد تا وقت اعلام موذن برای نماز فجر صاحب سفر السعادت این فصل را باین عنوان عبارت کرده عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم آن بود که بعد از دو رکعت سنت فجر پهلوی راست بر زمین نهادی و یک لحظه غنودی انتهی امام شافعی و دیگر علما باستحباب آن قائل اند بنا بر حدیثی که در غیر صحیحین بطریق امر واقع شده فلیضطجع و اولی مر استحباب را اما تواند که این امر هم برای استراحت شفقة علی الامة فرموده باشد چنانکه در باب سابق از حدیث ابن عمر گذشته صم وافطر وقم ونم و این امر محض برای استراحت نفس است چنانکه از سوق حدیث پیداست صاحب سفر السعادت گوید ابن حزم ظاهرا بفرضیت این اضطجاع قائل شده و شرط صحت فرض فجر داشته و بعضی از علما در نصرت این مذهب مجلدی تصنیف کرده و جمعی از مشایخ طریقت باین قول قائل شده همچون صاحب فتوحات وغیر وی انتهی و جمعی از علما بکراهت آن رفته و آنرا بدعت شمرده و در جامع الاصول از نافع می آرد که ابن عمر دید مردی را که گذارد دو رکعت نماز فجر پس اضطجاع کرد فرمود چه باعث است ترا ای مرد که چنین کردی آن مرد گفت خواستم تا فصل کنم میان سنت و فرض فرمود کدام فصل بالاتر از سلام ست پس گفت انها سنة فرمود بل هی بدعة پوشیده نماند که حکم ببدعت این عمل هم بغایت بعید است از جهت ورود احادیث صحیحه یا رب مگر از خصوصیات آن حضرت دارند یا ادعای نسخ کنند والله اعلم **باب** من تحدث بعد الركعتين ولم يضطجع در بیان جواز حال کسی که سخن کند بعد از دو رکعت سنت فجر و پهلو بر زمین ننهد **حدثنا** بشر بن الحكم قال حدثنا سفيان قال حدثني سالم ابو النضر عن ابي سلمة عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا صلى فان كنت مستيقظة حدثني بود آنحضرت وقتی که نماز گذاردی و فارغ شدی از ان اگر بودمی بیدار سخن کردی بمن والا اضطجع حتى يؤذن بالصلوة و اگر بیدار نمیبودم خواب کردی برای استراحت تا آنوقت که اذان گفته می شد بنماز فجر آنحدیث صریح در آن نیست که این نماز سنت فجر است و مولف حمل برین کرده بموجب احادیث دیگر که از عایشه مرویست و همدرین اسناد و بعضی روایات اذا صلى الفجر هم واقع شده **باب** ما جاء في التطوع مثنى مثنى در بیان آنچه آمده در نماز نفل که دو دو رکعت است قال محمد ويذكر ذلك عن عمار وابي ذر وانس وجابر بن زيد وعكرمة والزهري گفت محمد مولف رحمه الله ذکر کرده می شود این عمل از ین جماعة بزرگان صحابه و از زهری قال يحيى بن سعيد الانصاري ما ادركت فقهاء ارضنا الا يسلمون في كل اثنين من النهار گفت یحیی بن سعید انصاری در نیافته ام فقهای زمین خود را یعنی فقهای مدینه را مگر آنکه سلام میدادند در هر دو رکعت در روز **حدثنا** قتيبة قال اخبرنا عبد الرحمن بن ابي الموالي عن محمد بن المنكدر عن جابر بن عبد الله قال كان رسول الله گفت جابر بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم يعلمنا الاستخارة في الامور كلها كما يعلمنا السورة من القرآن تعلیم میکرد ما را نماز استخاره در همه کارها چنانچه تعلیم میکرد سوره از قرآن از جهت اهتمام بشان آن نماز يقول اذا هم احدكم بالامر فليركع ركعتين من غير الفريضة میفرمود وقتی که قصد کند یکی از شما کاری را پس گو بگذارد دو رکعت نفل ثم ليقل بعد از آن گو بگوید این دعا اللهم اني استخيرك بعلمك واستقدرك بقدرتك واسالك من فضلك العظيم خداوندا من طلب میکنم از تو بیان آنچه نیکوست مرا بسبب علم تو آنرا و طلب میکنم از تو که بگردانی مرا قادر بران نیکی بسبب قدرت تو بر آن و سوال میکنم از فضل عظیم تو یعنی بمحض فضل بی آنکه مرا استحقاقی باشد فانك تقدر ولا اقدر بتحقیق تو قدرت داری بر آن و قدرت ندارم وتعلم ولا اعلم بتحقیق تو میدانی آنچه نیک است نسبت بمن و نمیدانم من وانت علام الغيوب توئی داننده غیبها یا کسی که اورا اعلام کنی اللهم ان كنت تعلم ان هذا الامر خير لي خداوندا اگر تو هستی که میدانی این کار بهتر است برای من

الجزء الثاني من شيخ الاسلام | كتاب الصلوة

بن ابي رباح قال سمعت ابن عباس قال لما دخل النبي صلى الله عليه وآله وسلم البيت دعا في نواحيه كلها گفت ابن عباس هرگاه در آمد آنحضرت خانه کعبه را دعا کرد در گوشهای خانه همه آن ولم يصل حتى خرج منه و نماز نگذارد تا آنکه بر آمد از ان و ظاهر است که این حدیث مرسل ابن عباس است از آنکه بثبوت نرسیده که ابن عباس با آنحضرت داخل کعبه شده و مسلم از طریق محمد بن بکر از ابن جریج و اسماعیلی و ابو نعیم در مستخرج خود ها از طریق اسحق بن راهویه از عبد الرزاق باین اسناد ذکر روایت کرده اند آن را از روایت ابن عباس از اسامه بن زید و اجماع کرده اند اهل حدیث بر اخذ روایة بلال که با وی علمی زایده است و ترجیح آن بر روایت نفی چه تواند که اسامه مشغول باشد دران وقت در گوشه خانه سوای گوشه که آنحضرت دران بود و بود بلال نزدیک تر از ان حضرت پس مخفی ماند بر اسامه آنچه شاهده کرد آنرا بلال با سبکی عمل و بستگی در وهم آمده است که آنحضرت اسامه را بطلب آب بیرون فرستاد تا بدان صور تها که بر دیوار کشیده بودند بشوید پس تواند که نماز درین فرصت باشد و جایز بود که روا نفی بغلبه ظن از آنجاست که فقها ترجیح دهند جواز صلوة را در نافله فلما خرج ركع ركعتين في قبل الكعبة پس چون بر آمد آنحضرت از کعبه گذارد دو رکعت در مقابل کعبه و قال هذه هي القبلة و فرمود اینست قبله که امر بر آن قرار یافته و منسوخ نخواهد شد یا آنکه این کعبه همین است مسجد حرام که ماموریم باستقبال آن نه تمام حرم و نه تمام مسجد که گرد کعبه است اگرچه غایبان را حقیقت مقابله و مشابهه آن نبود بجهة تعذر و تعسر اطلاع **باب** التوجه نحو القبلة حيث كان رو کردن بسوی قبله در نماز هر جا که باشد مصلی دور یا نزدیک فرق نیست در هر دو صورت مگر بجانب حقیقی در نزدیک و تخمینی در دور و مراد نماز فرض است بقرینه حدیث ثانی باب و مشروع نماز نفل نیز همین حکم دارد و درین اشارتست بآنکه مراد از شطر در قول وی تعالی فولوا وجوهکم شطره جانب است و از مرجع ضمیر که مسجد حرام است قبله چه آنچه ماموریم بتعظیم و استقبال آن امری واحد است که مختلف نمیشود باختلاف اماکن و اشخاص و مسجد حرام که گرد آنست تابع و حریم او و تخمین جهت از دور چنانکه مسجد میگردان گرد کعبه نیز میتوان کرد و شکل تحقیق است نسبت هرچه باشد و قال ابو هريرة قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم استقبل القبلة فكبر فرمود روآر جانب قبله پس آن تکبیر تحریمه بگو **حدثنا** عبد الله بن رجاء قال حدثنا اسرائيل بن يونس ابي اسحق سبیعی کوفی جد اسرائیل عن البراء بن

فی دینی ومعاشی ودر دین من وزندگانی من وعاقبة امری او قال فی عاجل امری وآجله

یا گفته است در شتاب کار من ودرنگ کار من شک راویست بجای عاقبت امری فاقدره لی پس تقدیر کن او را برای من یعنی

آسان کن آنرا برای من ویسّره لی ومیسر کن آنرا برای من تفسیر جمله سابق است ثم بارک لی فیه پس برکت کن برای من

در آن کار وان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی ومعاشی واگر هستی که میدانی که این کار بد است برای من در دین

من وزندگانی من وعاقبة امری او قال فی عاجل امری وآجله وبد است در آخر کار من یا گفته است در شتاب کار من

ودیرین کار با نجا هم شک راویست فاصرفه عنی واصرفنی عنه پس بازدار این کار را از من وباز دار مرا از آن کار وتعلق مدار

دل مرا با این کار واقدر لی الخیر حیث کان ثم ارضنی به ومیسر کن برای من نیکی را از آنجا که باشد پس تر راضی گردان مرا

بآن کار قال ویسمی حاجته وگفته است راوی ونام برد حاجت خود را در میان دعا آنجا که گفته ان هذا الامر **حدثنا** المکی بن

ابراهیم عن عبد الله بن سعید عن عامر بن عبد الله بن الزبیر عن عمرو بن سلیم الزرقی سمع ابا قتادة بن ربعی الانصاری

قال قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم المسجد فلا یجلس حتی یصلی رکعتین

گفت ابو قتاده فرموده پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی وقتی که در آید یکی از شما در مسجد پس ننشیند تا آنکه بگذارد دو رکعت **حدثنا**

عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک قال صلی لنا رسول الله

صلی الله علیه وسلم رکعتین ثم انصرف گفت انس بن مالک دو رکعت گذارد آنحضرت برای ما یعنی امامت کرد

آنحضرت ما را پس بر گشت این حدیث جزو حدیثی است که بسبق ذکر یافته که جده انس ملیکه مهمان کرد آنحضرت را بعد از فراغ از طعام فرمود

برخیزید که برای شما نماز می کنم انس گوید که بوریائی آب شسته آوردم وآنحضرت بروی استاد ومن ویتیمی دیگر وجده او عقب

آن حضرت صف بستیم وآن حضرت دو رکعت نماز گذارد وواجعت فرمود **حدثنا** یحیی ابن بکیر قال حدثنا اللیث

عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی سالم عن عبد الله بن عمر قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم

رکعتین قبل الظهر ورکعتین بعد الظهر ورکعتین بعد الجمعة ورکعتین بعد المغرب ورکعتین بعد العشاء

گفت ابن عمر گذاردم با آن حضرت دو رکعت پیش از ظهر ودو رکعت بعد از ظهر ودو رکعت بعد از جمعه ودو رکعت بعد از مغرب ودو رکعت بعد از نماز

عشاء واحادیث گذشته پیش از ظهر وبعد از جمعه چهار رکعت نیز نقل کرده اند **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا

عمرو بن دینار قال سمعت جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یخطب اذا جاء احدکم

والامام یخطب او قد خرج فلیصل رکعتین فرمود پیغمبر خدا در حالی که خطبه جمعه میخواند وقتی که آید یکی از شما در حالی

که امام خطبه میخواند یا بر آمده است برای خطبه یا از خطبه پس گو بگذارد دو رکعت نفل **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا سیف بن

سلیمان المکی قال سمعت مجاهدا یقول اتی ابن عمر فی منزله گفت سیف مخزومی شنیدم مجاهد را که امام اهل تفسیر است میگفت

آمده شد ابن عمر در منزل او بمکه فقیل له هذا رسول الله صلی الله علیه وسلم قد دخل الکعبة پس گفته شد مر ابن عمر را این پیغمبر خدا

رحمت کناد خدا بروی بتحقیق در آمده است کعبه را گویا خبر دادند ابن عمر را نه در آمدن آن حضرت در کعبه تا تحقیق حال کند یا بطریق استفهام

پرسیده اند قال فاقبلت فاجد رسول الله صلی الله علیه وسلم قد خرج واجد بلالا عند الباب قائما گفت ابن عمر پیش رفتم

پس می یابم پیغمبر خدا را که بتحقیق بر آمده بود از درون کعبه ومی یابم بلال را نزد در کعبه قیاس در عبارت آن بود که بجای اجد وجدت

میگفت عدول کرد بصیغه حال برای استحضار حال وجدان خود فقلت یا بلال اصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الکعبة قال نعم

مسجد حرام فتوجه نحو القبلة پس بعد این امر رخ کرد

آنحضرت بسوی قبله وقال السفهاء من الناس و

گفتند بیخردان مردم وهم الیهود جمله معترضه است برای

تفسیر سفها بقوم یهود ما ولّٰهم عن قبلتهم التی کانوا

علیها چه چیز گردانید ایشان را از قبله که بودند بران پس امر آن شد

که قل لله المشرق والمغرب بگو ای محمد با این بیخردان

مر خدای راست مشرق ومغرب خصوصیت ذاتی هیچ جا

بکسی ندارد که مانع باشد از نماز قاست جای دیگر بجای آن

یهدی من یشاء الی صراط مستقیم هدایت میکند

خدا کسی را که میخواهد بسوی راه راست ودرست که مرضی

حکمت الهی ومقتضای مصلحت است وآن مختلف میشود

در آن زمان گاه توجه بیت المقدس است وگاه کعبه فصلی مع النبی صلی الله علیه وآله

وسلم رجل پس نماز گذارد با آنحضرت بسوی کعبه وی ثعالبی روایت آمست که نماز

ظهر بود ثم خرج بعد ما صلی پس بیرون آمد آن رجل بعد از آنکه نماز کرد فمر علی قوم من الانصار

فی صلوة العصر یصلون نحو بیت المقدس پس گذشت بر قومی از انصار شهر

مدینه در نماز عصر که نماز میکردند جانب بیت المقدس و

این منافی نیست با آنچه از ابن عمر آمده که آمد کسی در نماز

صبح مسجد قبا چه خبر بمردم شهر در عصر رسید ومسجد قبا که بیرون

شهر است در صبح روز دیگر فقال هو یشهد انه صلی

مع رسول الله پس گفت آن مرد که آمد در گواهی میدهد که وی

نماز گذارد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمد در

عبارت از ذات قائل است که راوی در نقل مقوله وی

او را بغیبت کرد وانه توجه نحو الکعبة وگواهی

میدهد که آنحضرت توجه کرد در نماز جانب کعبه فتحرف القوم

حتی توجهوا نحو الکعبة پس شنیدن این خبر برگشتند

مردم در نماز تا آنکه رو کردند جانب کعبه پوشیده نماند که بیت المقدس

جانب شمال مدینه واقع است وکعبه بجانب جنوب ودرین

تحول لازم می آید که صفوف مقتدیان مشی اقدام کرده باشند

تا بسمت پس وپیش میکه گر مبدل گردد ودر صحیح توانند

که برای تتمیم وتکمیل نماز بدستور مشی برای وضو بسبب حدث

در نماز تا عمل صحیح منقطع نشود واز شارح تقریر رفته بر خلاف

قیاس مر دیگر اعمال وضو را مقیس علیه نمود **حدثنا** مسلم

بن ابراهیم قال حدثنا هشام دستوائی قال حدثنا

یحیی بن ابی کثیر عن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان

ابن عبد الله عامری مدنی عن جابر قال کان

رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یصلی

علی راحلته حیث توجهت به نماز میگذارد بر شتر سواری

خود هر سو که روی آورد راحله یعنی نماز نفل ولیکن رو می آورد

بقبله وقت تحریمه چنانکه در حدیث انس آمده بروایت

ابو داؤد واشارت میکرد برای رکوع وسجود واشارت

سجود پست تر از رکوع بود چنانکه در مثلش بیاید فاذا اراد

الفریضة نزل فاستقبل القبلة وچون خواستی ادای

فریضه فرود می آمد از راحله خود ورو می آورد قبله را ونماز

بگذارد بسوی آن ودرین است اجماع ولیکن رخصت

داده شد در شدت خوف رکوب آن **حدثنا** عمر

اسماء الرجال

پس گفتم ای بلال نماز گذارد آنحضرت در کعبه گفت آری گذارد دو روی قلت فاین گفتم پس کجائی کعبه گذارد قال بین هاتین الاسطوانتین
گفت میان این دو ستون تعیین این دو ستون در حدیث سابق در اوائل صلوة در باب واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی گذشته ثم خرج
فصلی رکعتین فی وجه الکعبة پس برآمد آنحضرت نماز گذارد دو رکعت در مقابل روی کعبه احتمال دارد که این مقولهٔ بلال باشد که زیاده بر جواب
ابن عمر گفته یا مقولهٔ ابن عمر والله اعلم قال ابو هریرة اوصانی النبی صلی الله علیه وسلم برکعتی الضحی مؤلف میگوید گفت
ابوهریره وصیت کرد مرا پیغمبر خدا بدو رکعت وقت چاشت کبری وقال عتبان بن مالک غدا علی النبی صلی الله علیه وسلم
وابو بکر وعمر بعد ما اشتد النهار وصففنا وراءه فرکع رکعتین وگفت عتبان روز کرد بر من پیغمبر خدا
وابوبکر صدیق وعمر فاروق بعد از شدت وبلند شدن روز وصف بستیم ما یان عقب آن حضرت پس گذارد دو رکعت مؤلف رحمه الله
رحمة واسعة عنوان باب را عامتر گرفت از تطوع لیل ونهار ودر احادیث انچه مذکور شده همه نوافل نهار است مگر استخاره که خصوصیتی
بروز ندارد وگویند که قیاس شب بر روز کرده است ازین جهت مطلق تطوع ذکر کرده **باب الحدیث بعد رکعتی الفجر** در جواز
سخن کردن بعد از سنت فجر **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا ابو النضر حدثنی ابی عن ابی سلمة عن عائشة
ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی رکعتین فان کنت مستیقظة حدثنی والا اضطجع بود آنحضرت که میگذارد دو رکعت پس اگر
بودمی من بیدار سخن میکرد وگرنه خواب کردی قلت لسفیان قال بعضهم یرویه رکعتی الفجر قال سفیان هو ذاک
گفت علی گفتم مر سفیان را گفته است بعضی مردم که روایت از امام مالک است که روایت میکند که مراد ازین دو رکعت سنت فجر است گفت
سفیان این چنین است که مالک گفته **باب تعاهد رکعتی الفجر ومن سماهما تطوعا** دربیان نگهداشت دو رکعت سنت فجر وبیان
قول کسی که نامیده است این دو رکعت را نفل **حدثنا** بیان بن عمرو قال حدثنا یحیی بن سعید قال حدثنا ابن جریج عن عطاء
عن عبید بن عمیر عن عائشة قالت لم یکن النبی صلی الله علیه وسلم علی شیء من النوافل اشد تعاهدا منه گفت عایشه نبود پیغمبر خدا
علی رکعتی الفجر بر چیزی از نمازهای نفل سخت تر وبیشتر از روی تفقد ونگهداشت از خود بر دو رکعت سنت فجر **باب**
ما یقرأ فی رکعتی الفجر بطریق استفهام میگوید که چه خوانده می شود در دو رکعت فجر قرارت طویل یا خفیف پس استفهام از صفت
قرارت است نه از نفس قرارت **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عایشة
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی باللیل ثلث عشرة رکعة گفت عایشه بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی میگذارد
نماز شب سیزده رکعت تهجد ثم یصلی اذا سمع النداء بالصبح رکعتین خفیفتین پس میگذارد وقتی که شنیدی آوازن را
بوقت صبح دو رکعت سبک میخواند در رکعت نخستین قل یا ایها الکافرون ودر دوم قل هو الله احد روایت کرده است این را مسلم **حدثنا**
محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن محمد بن عبد الرحمن عن عمته عمرة عن عایشة قالت کان النبی صلی الله علیه
وسلم ح وحدثنا احمد بن یونس قال حدثنا زهیر قال حدثنا یحیی هو ابن سعید عن محمد بن عبد الرحمن عن عمرة عن
عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یخفف الرکعتین اللتین قبل صلوة الصبح
گفت عایشه بود آنحضرت که تخفیف میکرد در قرارت دو رکعتی که پیش از نماز فرض فجر است حتی انی لاقول هل قرأ بام القرآن
تا آنکه تحقیق میگفتم که آیا خوانده سورهٔ فاتحه را یا نه یعنی نسبت بقراءة نوافل دیگر محل آن بود که گویم فاتحه هم نخوانده نه آنکه شک دارد در آن
باب التطوع بعد المکتوبة دربیان نمازهای سنت که بعد از فرایض آمده است دو رکعت پیش از نماز ظهر نیز مذکور است گویا مقصود
مؤلف از حدیث همان بیان نفل بعد از نماز فرض است بعضی گفته اند که تغلیبا همه را بعد از فرض گفته و میتوان گفت بعدیت را بر بعدیت

الجزء الثانی من شیخ الاسلام | کتاب الصلوة

از آنچه واقع شده بود از کم و زیادتی رجلیه واستقبل
القبلة پس روی کرد مر دو پا را و روی کرد قبله را و سجد سجدتین
دو سجده کرد در سجدهٔ سهو ثم سلم پس تر سلام داد و وجه
عدم نقض کلام و ترک استقبال در خلال نماز در حدیث
ذوالیدین مذکور شود فلما اقبل علینا بوجهه قال پس
هرگاه روی کرد بر ما فرمود انه لو حدث فی الصلوة شیء لنبأتکم
به تحقیق اگر حادث می شد در نماز چیزی خبر میکردم
شما را بآن چیز که تبلیغ واجب است بر نبی ولکن انما
انا بشر مثلکم انسی کما تنسون ولیکن نیستم من مگر
آدمی مانند شما در احکام طبعی فراموش میکنم چنانچه فراموش
میکنید شما فاذا نسیت فذکرونی پس چون فراموش
کنم در نماز یاد دهید مرا بتسبیح و بخوان آن واذا شک
احدکم فی صلوته فلیتحر الصواب پس چون شک کند
یکی از شما در نماز خود پس باید که طلب کند صواب را بغالب
ظن فلیتم علیه پس باید که تمام کند نماز را بنا بر غلبه ظن
اگر داشته باشد و اگر هر دو جانب برابر باشند بنا بر اقل
کند و احادیث درین باب مختلف آمده در بعضی امر به بنا بر
اقل هست و در بعضی تحری و در بعضی استیناف شافعیه چون
قایل نیستند تحری را و تحری را مطلب نیز اخذ باقل دارند حنفیه گویند
که بنا بر تحری اصل معتبر است در شرع چنانکه در قبله و مانند
آن پس حدیث تحری را بر ظاهر دارند و تاویل کنند حدیث
بنا بر اقل را نزد عدم تحری گویند و استیناف را بر ابتدای
حدوث شک و عدم اعتبار حمل کنند و عامل بهر سه حدیث
گردند امام محمد در موطا گفته اگر بنا بر یقین کند تکرر بار تحات
بنا بدو را نچه می بیند از سهو که می در آید بروی از شیطان یعنی
بکثرت شک و در بنا بر تحری آثار بسیار آمده ثم لیسلم
پس تر سلام گوید ثم یسجد سجدتین پس تر سجده کند دو
سجدهٔ سهو این حدیث صریح است فعلا وقولا در تاخیر سجود
از سلام چنانکه حنفیه گویند و کلام در مسئله سجود سهو
مذکور شود **باب ما جاء فی القبلة** آنچه آمده است در
باب قبله سوای آنچه مذکور شده ومن لم یر الاعادة علی
من سهی فصلی الی غیر القبلة وکسی که ندیده است
اعادهٔ نماز واجب بر کسی که سهو کرد در قبله و نماز گذارد بسوی
غیر قبله یعنی بعد از تحری بسمت قبله که اختیار کرد جانبی غالب
را و بعد از نماز ظاهر شد که در تحری سهو و خطاست و در
حقیقت قبله نیست جمعی از تابعین گفته اعاده نکنند و ل
باین قایل است امام ابوحنیفه زیرا چه وی مامور بود باستقبال
جهت تحری وقت اشتباه پس آورد آنچه واجب بود بروی و
نزد زهری و مالک و غیر ایشان واجب است اعاده در
وقت نه بعد از آن و نزد شافعی اعاده کند مطلقا اگر تیقن

ربی حمل کرد **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى بن سعيد عن عبيد الله قال اخبرنی نافع عن ابن عمر قال صليت مع النبی صلی الله عليه وسلم سجدتين قبل الظهر وسجدتين بعد الظهر گفت ابن عمر گذاردم با پیغمبر خدا یعنی به تبعیت آنحضرت و در زمان وی صلی الله علیه وسلم دو رکعت پیش از فرض ظهر و دو رکعت بعد از ظهر وسجدتين بعد المغرب وسجدتين بعد العشاء وسجدتين بعد الجمعة گذاردم دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از نماز خفتن و دو رکعت بعد از نماز جمعه فاما المغرب والعشاء ففی بيته اما سنت مغرب و عشا پس در خانه میگذارد آنحضرت از آنکه نوافل مطلقا سیما نوافل شب افضل آنست که در خانه گذارده شود چنانکه وارد شده که بهترین نماز مرد آنست که در خانه گذارد مگر نماز فرض قال وحدثتنی اختی حفصة گفت ابن عمر و حدیث کرد مرا خواهر من حفصه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان يصلی سجدتين خفيفتين بعد طلوع الفجر تحقیق پیغمبر خدا بود که میگذارد دو رکعت سبک پس از طلوع صبح وكانت ساعة لا ادخل على النبی و بود آن نماز بعد از طلوع در ساعتی که نمی در آمدم من بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فيها و در آن ساعت ظاهر آنست که مقوله ابن عمر است تابعه كثير بن فرقد وايوب عن نافع متابعت کرده است عبید الله را کثیر بن فرقد و ایوب از نافع یعنی این هر دو هم از نافع نقل کرده اند وقال ابن ابی الزناد عن موسى بن عقبة عن نافع بعد العشاء فی اهله و گفته است ابن ابی الزناد از موسی از نافع باین لفظ که بعد عشا در خانه میکرد **باب** من لم يتطوع بعد المكتوبة در بیان سند کسی که نفل نمیکند بعد از نماز فرض

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن عمرو قال سمعت ابا الشعثاء جابرا قال سمعت ابن عباس قال صليت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ثمانيا جميعا وسبعا جميعا گفت ابن عباس گذاردم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی هشت رکعت ظهر و عصر همگی و هفت رکعت مغرب و عشاء همگی یعنی تمام نمازی که در این چهار وقت گذارد و همین بود و بس و باین قول جميعا مولف رح استدلال کرده است که اگر غیر فرض نماز دیگر بودی همگی نماز ظهر و عصر هشت رکعت نبودی و همچنین هفت رکعت مغرب و عشا آن حضرت وقتی اکتفا کرد بفرایض برای تعلیم امت تا بدانند که این رواتب لازم و واجب نیست قلت يا ابا الشعثاء اظنه اخر الظهر وعجل العصر وعجل العشاء واخر المغرب قال وانا اظنه عمرو گوید گفتم ای ابو الشعثاء گمان می برم آنحضرت را که تاخیر کرد نماز ظهر را و شتاب کرد نماز عصر را یعنی ظهر را در آخر وقت آن گذارد و عصر را در اول وقت و همچنین شتاب کرد نماز عشا را و تاخیر کرد نماز مغرب را گفت ابو الشعثاء من گمان دارم آن حضرت را که اینچنین کرده پوشیده نماند که این قول مؤید تاویل حنفیه است در جمعی که در نماز سفر واقع شده و دور نیست که این واقعه هم در سفر باشد والله اعلم **باب** صلوة الضحى فی السفر در بیان نماز چاشت که در سفر روایت کرده

حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى بن سعيد عن شعبة عن توبة عن مورق قال قلت لابن عمر تصلی الضحى قال لا گفت مورق گفتم مر ابن عمر را آیا میگذاری تو نماز چاشت گفت نی قلت فعمر قال لا گفتم پس عمر میگذارد گفت نی قلت فابو بكر قال لا گفتم پس ابو بکر میگذارد گفت نی قلت فالنبی صلی الله علیه وسلم قال لا اخاله گفتم پیغمبر خدا میگذارد گفت گمان ندارم آنرا **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عمرو بن مرة قال سمعت عبد الرحمن بن ابی ليلى يقول ما حدثنا احد انه رای النبی صلی الله علیه وسلم يصلی الضحى گفت عمرو بن مره شنیدم عبد الرحمن بن ابی لیلی را میگفت حدیث نکرده است مرا هیچ کسی که تحقیق او دیده است پیغمبر خدا را که میگذارد نماز چاشت غير ام هانیء فانها قالت ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل بيتها يوم فتح مكة جز ام هانی تحقیق او گفته است که پیغمبر خدا در آمد خانه او در روز فتح مکه فاغتسل وصلى ثمانی ركعات پس غسل کرد آنحضرت و گذارد هشت رکعت فلم ار صلوة قط اخف منها پس ندیده ام از آن حضرت نماز هرگز سبک تر ازین نماز که گذارد

الجزء الثانی شیخ الاسلام | كتاب الصلوة

بارای عمر ولیکن چون حکم قدیم است و رای حادث نسبت کرد موافقت را بجزو یا برعایت ادب و تخصیص ثلاث دلالت نمیکند بر نفی زیادت چه حاصل شده عمر را موافقت در چیزهای بسیار چون قصه اساری بدر و نماز بر منافقین و تحریم خمر و جز آن و شیخ ابن حجر گفته واکثر آنچه واقف شده ام با آن بضعه عشر پانزده موضع است و سیوطی در تاریخ خلفا بیست و پنج گفته تصحیح کرده ترمذی از حدیث ابن عمر که گفت نازل نشده بر مردم هیچ امر گاهی پس گفته باشند مردم در آن چیزی و گفته باشد عمر چیزی مگر آنکه نازل شد قرآن مانند آنچه گفته بود عمر و کلام در هر سه ام مفصل در تفسیر بیاید قلت يا رسول الله لو اتخذنا من مقام ابراهيم مصلى کجا نیست که گفتم ای پیغمبر خدا اگر بگیریم از مقام ابراهیم نمازگاه بهتر باشد فنزلت واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى پس نازل شد این آیه چنانکه گفته بودم من وآية الحجاب و دیگر آیه حجاب که قصه اش اینست قلت يا رسول الله لو امرت نساءك ان يحتجبن گفتم ای پیغمبر خدا اگر فرمای زنان خود را که در پرده باشند بهتر باشد فانه يكلمهن البر والفاجر پس تحقیق کلام میکنند با ایشان نیکوکار و بدکار و این لایق نیست فنزلت آية الحجاب پس نازل شد آیه حجاب يا ايها النبی قل لازواجك وبناتك الآية واجتمع نساء النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی الغيرة عليه و جمع شدند زنان آنحضرت در رشک بر آنحضرت فقلت لهن عسى ربه ان طلقكن ان يبدله ازواجا خيرا منكن پس گفتم مر این زنان را نزدیک است پروردگار آنحضرت اگر طلاق دهد وی شما را اینکه بدل دهد او را ازواج بهتر از شما فنزلت هذه الآية پس نازل شد این آیه چنانکه بر زبان من آمده بود قال ابو عبد الله گفت مؤلف برای تقویت اسناد سابق بتصریح تحدیث حمید با تحدیث و سماع وی از انس وقال ابن ابی مريم ظاهرا مولف از ابن ابی مریم که شیخ اوست بطریق مذاکره شنیده نه تحدیث اخبرنا يحيى بن ايوب قال حدثنی حميد قال سمعت انسا بهذا این حدیث عمر **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر قال بينا الناس بقباء گفت ابن عمر در اثنا آنکه مردم مسجد قبا بودند بفتح قاف و تخفیف موحده و بمد و صرف و عدم صرف و بقصر موضعی است نزدیک مدینه از طرف جنوب فی صلوة الصبح در نماز صبح اذ جاءهم آت فقال ان رسول الله ناگاه آمد ایشان را آینده و گفت تحقیق

باب من لم يصل الضحى ورآه واسعا کسی که نگذارده نماز چاشت ودیده است ترک آنرا گنجایش **حدثنا** آدم قال حدثنا ابن ابي ذئب عن الزهري عن عروة عن عائشة قالت ما رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يسبح سبحة الضحى واني لأسبحها گفت عائشه ندیدم پیغمبر خدا را که نماز میگذارد نماز چاشت وتحقیق من میگذارم آنرا گویا فرموده باشد آن حضرت عائشه را

باب صلوة الضحى في الحضر در بیان نماز چاشت در غیر سفر قاله عتبان بن مالك عن النبي صلى الله عليه وسلم گفته است صلوة ضحی را عتبان از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم **حدثنا** مسلم بن ابراهيم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عباس هو الجريري عن ابي عثمان النهدي عن ابي هريرة قال اوصاني خليلي صلى الله عليه وسلم بثلاث لا ادعهن حتى اموت گفت ابو هریره وصیت کرده است مرا دوست من رحمت خدا باد بروی بسه چیز که نمی گذارم آنها را تا آنکه می میرم صوم ثلثة ایام من كل شهر روزه سه روز از هر ماه واختیار کرده شده است برای روزه ایام بیض که سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم است وحکمت درین روزه آنست که نفس عادت کند بروزه گرفتن تا بآسانی وانشراح صیام فرض ادا کند ونیز گفته اند که باین روزها ثواب صوم دهر یابد از آنکه یک حسنه را ده مثل آن جزا است پس گویا هر ماه سی روزه گرفته باشد وصلوة الضحى دویم نماز چاشت در هر روز واقل آن دو رکعت است چنانکه امام احمد روایت کرده ونکته درین گفته اند که آدمی سیصد وشصت مفاصل دارد وهر دو رکعت گویا در شکر هر مفصل واقع می شود وباین اشارتست در حدیث مسلم ونوم على وتر وخواب کردن بعد از ادای وتر وروایت کرده شده است که ابو هریره درس حدیث وحفظ آن بر تهجد اختیار کرده بود وآن حضرت او را برین داشته بودند ومطابقت حدیث بترجمه ظاهر است از آنکه ابو هریره هرگاه التزام عمری کرده بود ناچار در حضر هم میکرده باشد **حدثنا** علي بن الجعد قال اخبرنا شعبة عن انس بن سيرين قال سمعت انس بن مالك قال قال رجل من الانصار وكان ضخما للنبي گفت انس گفت مردی از انصار وبود وی فربه مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اني لا استطيع الصلوة معك تحقیق من نمیتوانم نماز گذاردن با تو یعنی بمسجد برای جماعت نمیتوانم حاضر شد فصنع للنبي صلى الله عليه وسلم طعاما فدعاه الى بيته پس ساخت برای پیغمبر خدا طعامی پس دعوت کرد آن حضرت را بخانه خود ونضح له طرف حصير بماء فصلى عليه ركعتين پس پاک کرد برای آنحضرت طرف بوریائی بآب پس گذارد آن حضرت بر آن بوریا دو رکعت وقال فلان بن فلان ابن الجارود لانس بن مالك اكان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي الضحى گفت فلان کنایت از عبد الحميد ابن منذر بن جارود است چنانکه گذشته راوی فراموش کرده است نام او را مر انس را آیا بود پیغمبر خدا که نماز ضحی میکرد وقال ما رأيته صلى غير ذلك اليوم گفت انس ندیدم من آنحضرت را که گذارده نماز چاشت غیر این روز پوشیده نماند که از مجموع این احادیث ظاهر میشود که آن حضرت نماز چاشت گذارده وبعضی اصحاب فرموده وفعل آنحضرت دائمی نبوده ولهذا شهرت نیافته وآنرا دیدن انس لازم نمی آید که آنحضرت هرگز نگذارده باشد اگر دائم میبود نادیدن انس گنجایش نمی داشت وعائشه هم گفته است که ندیده ام که آنحضرت نماز چاشت میکرد وآنکه عائشه میگذارد وبفرموده آنحضرت خواهد بود

باب الركعتين قبل الظهر در ذکر دو رکعت پیش از فرض ظهر **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا حماد هو ابن زيد عن ايوب عن نافع عن ابن عمر قال حفظت من النبي صلى الله عليه وسلم عشر ركعات گفت ابن عمر یاد گرفته ام از پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بر وی ده رکعت سنت سوای فرایض ركعتين قبل الظهر وركعتين بعدها دو رکعت پیش از نماز فرض ظهر ودو رکعت پس از آن وركعتين بعد المغرب في بيته ودو رکعت بعد از نماز مغرب که در خانه میگذارد وركعتين بعد العشاء في بيته ودر بعضی روایات آمده که این دو رکعت اگر در مسجد گذارند از سنت معتبر نمیشود

الجزء الثاني شيخ الاسلام | **كتاب الصلوة**

بجای زنان چنانکه در بعضی روایات آمده وصورتش آنکه برگردید امام از جای خود که در مقدم مسجد بود بموخر آن زیرا که اگر برگردد بر جای خود چنانکه نشسته ورو به پشت کند جانی نماند پس پشت برای صفوف وچون امام از مقدم بموخر گردید لاجرم صف مردان نیز نزدیک امام بسوی موخر آیند وصف زنان که نزدیک بموخر بودند اینجا بمقدم آیند وتبادل صفوف همه گرشود واین ظاهر است در بودن آن عمل کثیر که تحول در عین نماز را گویا لازم متقدم ومتصل بود نیز از شارع مدر محلی باقتضای نص ضرورة ثابت گردد وآن را عموم نباشد واحکام دیگر را تبیع نبود ودر حدیث دلیل است بر آنکه ثبوت حکم ناسخ در حق مکلف موقوف بر بلوغ آن مکلف است زیرا که اهل قبا مامور نشدند باعادت نماز هائی که بعد تقرر استقبال کعبه در نفس الامر بطرف بیت المقدس گذاردند پس این نماز ما مانند نماز ساهی بسوی غیر قبله شد که در ترجمه گذشت ونیز دران قبول خبر واحد است ووجوب عمل بدان وشاید در آنجا علمی ضروری بصدق خبر بضمیمه قرائن حاصل شد که قطع کرد احتمال کذب ووهم را تا آنچه یقین بود نزد ایشان از قبله بیت المقدس آن را گذاشتند وبکعبه رو آوردند وبسبب آن میباشد در اخبار آحاد بیجان **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى قطان عن شعبة عن الحكم بن عتبة عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله قال صلى النبي نماز گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم الظهر خمسا ظهر را پنج رکعت فقالوا ازيد في الصلوة پس گفتند صحابه بعد سلام آیا زیاده کرده شد در نماز وحکم شد بدان قال وما ذاك فرمود چیست آن که پرسیدید قالوا صليت خمسا گفتند گذاردی پنج رکعت فثنى رجليه پس دو تا کرد هر دو پای خود را ورو بقبله نمود بعد از آنکه پشت بقبله داد بسهو وسجد سجدتين ودو سجده کرد وبحث احکام در سهو مذکور شود وچون فارغ شد مصنف از ابواب قبله شروع کرد در ابواب مسجد که ملحق بآن است وگفت

باب حك البزاق باليد من المسجد استحباب تراشیدن خیو بدست از مسجد بالیدن آن بزاق بضم موحده وزا خیو خیو ونیز بصاد وسین بجای زا در دو لغت دیگر بزدن معنی دور کردن وبعضی گفته هر سه لغت بمعنی آب دهن وتفنگ برآمده از دهان ودیده ام که در دهن است آن را ریق گویند واما

قبل صلوٰة الصبح کانت ساعة لا یدخل علی النبی صلی الله علیه وسلم فیها و بود این ساعت ساعتی که در آمده نمی شد بر پیغمبر خدا
دران ساعت از انکه وقت شب در خانه میگذارد و مشغول می بود بخدا ظاهر آنست که مراد بساعت دو رکعت صبح است و احتمال دارد
که متعلق بساعت نماز عشا و صبح هر دو باشد حدثتنی حفصة انه کان اذا اذن المؤذن و طلع الفجر صلی رکعتین
حدیث کرده است حفصه ام المؤمنین مر اظاهر انیست که مقوله ابن عمر است که تحقیق آنحضرت بود وقتی که اذان میگفت موذن و طلوع
کردی فجر گذاردی دو رکعت این حدیث حفصه تتمه حدیث سابق است وگرنه مناسب ترجمه نیست **حدثنا** مسدد قال
حدثنا یحیی عن شعبة عن ابراهیم بن محمد المنتشر عن ابیه عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان لا یدع اربعا
قبل الظهر و رکعتین قبل الغداة تحقیق پیغمبر خدا بود که ترک نمی کرد چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از نماز صبح تابعه ابن ابی
عدی و عمرو عن شعبة متابعت کرده است یحیی را ابن ابی عدی و عمرو که هم از شعبه روایت کرده اند باین حدیث موافق است
مذهب حنفیه که چهار رکعت راتبه ظهر پیش از فریضه گفته اند درین حدیث و حدیث ابن عمر که سبق ذکر یافت که گفته یاد گرفته ام دو رکعت
پیش از ظهر تعارضی نیست اولا آنکه حدیث ابن عمر دلالت بر ترک این چهار رکعت نمیکند و در حدیث عائشه نص است بر عدم ترک و نیز توانم
که چهار رکعت راتبه ظهر در خانه گذارده بمسجد در می آمد و دو رکعت تحیت المسجد در مسجد میگذارد و ابن عمر همین را دیده یاد گرفته باشد و شافعیه
گویند این چهار رکعت فی الزوال است و این خلاف سوق کلام است و نیز این چهار رکعت با دو رکعت سنت فجر که موکد ترین سنتهاست
برابر انداخته و چهار رکعت فی الزوال درین مرتبه نیست **باب** الصلوٰة قبل المغرب در بیان نماز پیش از فرض مغرب در وقت
آن **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث عن الحسین و هو المعلم عن عبد الله بن بریدة قال حدثنی عبد الله المزنی عن
النبی صلی الله علیه وسلم قال صلوا قبل صلوٰة المغرب فرمود بگذارید نمازی پیش از نماز مغرب دو رکعت چنانچه
ابوداؤد نقل کرده و مکرر فرموده برای تاکید قال فی الثالثة لمن شاء فرمود در کرت سیوم این امر کسی راست که خواهد کراهیة
ان یتخذها الناس سنة یعنی تخیر کرد از جهت ناخوش داشتن اینکه بگیرند مردم آن را طریقه واجب یا موکد **حدثنا** عبد الله بن یزید
هو المقبری قال حدثنا سعید بن ابی ایوب قال حدثنی یزید بن ابی حبیب قال سمعت مرثد بن عبد الله الیزنی
قال اتیت عقبة بن عامر الجهنی فقلت الا اعجبک من ابی تمیم یرکع رکعتین قبل صلوٰة المغرب گفت مرثد یزنی آمدم عقبه
را پس گفتم آیا در عجب نیندازم ترا از حال ابی تمیم که میگذارد دو رکعت پیش از نماز مغرب فقال عقبة انا کنا نفعله علی عهد النبی صلی
الله علیه وسلم گفت عقبه ما یان بودیم که میکردیم این دو رکعت را در زمان پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی فقلت ما یمنعک
الان قال الشغل پس گفتم چه چیز باز میدارد والآن ترا ازین فعل گفت اشتغال بکارها **باب** صلوٰة النوافل جماعة در جواز
نمازهای نفل بجماعت ذکره انس و عائشة عن النبی صلی الله علیه وسلم ذکر کرده این جواز را انس و عائشه از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا
بر وی چنانکه مولف رح موصولا در باب صلوٰة بر حصیر از انس و در باب نماز کسوف از عائشه آورده **حدثنا** اسحق قال حدثنا
یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابی عن ابن شهاب قال اخبرنی محمود بن الربیع الانصاری انه عقل رسول الله صلی الله علیه وسلم و عقل مجة
مجها فی وجهه من بئر کانت فی دارهم ابن شهاب گوید خبر داد مرا محمود بن ربیع که تحقیق وی شناخته است رسول خدا را و دانسته
و یاد دارد آب دهن را که انداخته آنحضرت بر روی وی از آب چاهی که بود در سرای آنها چنانکه سبق ذکر یافته که این فعل از روی طیبت بود
یا از روی تبرک و اکرام او در ویدر وی فزعم محمود انه سمع عتبان بن مالک الانصاری و کان ممن شهد بدرا مع النبی صلی
الله علیه وسلم پس گفت محمود که تحقیق وی شنیده عتبان بن مالک انصاری را و بود این عتبان از جمعی که حاضر شده اند

پروردگار خود را بقرآن و اذکار و ادعیه و روی می آرد بسوی
مناجات با یکدیگر سخن آهسته گفتن و تحقیق این معنی از آنکه
ظاهر است و اما از پروردگار تعالی باعتبار لازم معنی است
که توجه و اقبال برحمت و رضا و بر ای دعا حاصل است و ان ربه
بینه و بین القبلة و تحقیق پروردگار او میان وی و میان
قبله است بسبب روکردن وی بسوی حق بدینجانب اگرچه
وی تعالی مقدس و منزه است از تقیید بجهت و تمکن بمکان
و در بعضی روایات بجای و ان ربه و اذا یافته می شود شاید برای
تنویع بیان است فلا یبزقن احد کم قبل قبلته پس تف
نکند کسی از شما جانب قبله خود برعایت ادب ظاهر و این تعلیل
دلالت میکند بر آنکه بزاق انداختن مصلی طرف قبله حرام است
در مسجد باشد یا غیر آن و در صحیح ابن خزیمه و ابن حبان
مرفوعا آمده کسی که تف کند مقابل قبله آید روز قیامت و
انداخته او میان دو چشم او باشد و در روایتی دیگر مبعوث
میشود صاحب نخامه در قبله روز قیامت و آن نخامه در روی
او باشد و از نجا کراهت در حق غیر مصلی نیز ظاهر گردد ولکن
عن یساره او تحت قدمه ولیکن بیندازد جانب چپ یا
زیر پای چپ یعنی اگر مانعی از نحو فرش و گچ نباشد و دفن تواند کرد
چنانچه معلوم شود ثم اخذ طرف ردائه فبصق فیه
پس گرفت آنحضرت گوشه چادر خود را و بصاق انداخت دران
ثم رد بعضه علی بعض بستر باز گردانید پاره آن گوشه را
بر پاره دیگر و بهم مالید فقال او یفعل هکذا پس فرمود
یا بکند اینچنین که کردم و گفته اند که این تخیر در غیر مسجد است
و در مسجد شق اخیر متعین است **حدثنا** عبد الله
بن یوسف قال اخبرنا مالک عن نافع عن عبد الله
بن عمر ان رسول الله تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم رای بصاقا فی جدار القبلة فحکه و ید آب دهن
را در دیوار جانب قبله پس خراشید آن را یعنی بدست خود
چنانکه ظاهر است ثم اقبل علی الناس فقال پس رو کرد
بر مردم و فرمود اذا کان احدکم یصلی فلا یبصق قبل
وجهه وقتی که باشد کسی از شما که نماز میگذارد پس بصاق
نیفگند پیش روی خود فان الله سبحانه قبل وجهه
اذا صلی زیرا که خدا در روی اوست وقتی که نماز میکند
حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک

غزوهٔ بدر را با پیغمبر خدا یقول کنت اصلی لقومی بنی سالم میگوید عتبان بودم من که امامت میکردم برای قوم خود که بنی سالم اند
وکان یحول بینی وبینهم وادٍ اذا جاءت الامطار و بود که حایل میشد میان من و میان قوم من رودوادی وقتی که می آمد بارانها
فیشق علی اجتیازه قبل مسجدهم پس دشوار است بر من گذشتن آن جانب مسجد ایشان فجئت رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقلت له پس آمدم من رسول خدا را پس گفتم مر آنحضرت را انی انکرت بصری بتحقیق من از دست داده ام چشم خود را کنایت
از کوری یا از ضعف بصر است وان الوادی الذی بینی وبین قومی یسیل اذا جاءت الامطار و بتحقیق وادی رودی که میان
من و میان قوم من است جاری میشود وقتی که می آید بارانها فیشق علی اجتیازه پس دشوار است بر من گذشتن آن فوددت انک
تأتی فتصلی من بیتی مکانا اتخذه مصلی پس دوست دارم اینکه بیائی تو پس نماز گذاری از خانهٔ من جائی را که بگیرم آنرا جای نماز
در وقتی که نتوانم بمسجد رفت فقال النبی صلی الله علیه وسلم سأفعل ان شاء الله پس فرمود پیغمبر خدا سرانجام است که میکنم آنچه
التماس کردی اگر خدا خواسته فغدا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وابو بکر بعدما اشتد النهار پس فردا کرد بر من یعنی
آمد پیغمبر خدا و ابو بکر صدیق بعد از آنکه بلند شد روز فاستأذن رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذنت له پس طلب اذن در آمدن
کرد بخانهٔ من پیغمبر خدا پس اذن دادم او را فلم یجلس حتی قال این تحب ان اصلی من بیتک پس ننشست آنحضرت تا آنکه
فرمود کجا را دوست داری اینکه بگذارم نماز از خانهٔ تو فاشرت له الی المکان الذی احب ان یصلی فیه گفت عتبان اشارت
کردم آنحضرت را بجائی که دوست میداشتم آنرا که نماز کنند آنحضرت در آنجا فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فکبر وصففنا وراءه
پس استاد رسول خدا و تکبیر تحریمه گفت وصف بستیم ما پس آنحضرت فصلی رکعتین ثم سلم وسلمنا حین سلم پس گذارد آن حضرت
دو رکعت پس سلام داد آنحضرت و سلام دادیم ما مقتدیان هنگامی که سلام داد آنحضرت مطابقت این حدیث بترجمه بهمین جزء است فحبسته
علی خزیرة یصنع له پس نگاهداشتیم آنحضرت را برای طعامی که ساخته می شد برای او خزیره بفتح خاء معجمه و زای مکسوره و یای تحتیه ساکن
آخر آن را طعامی که از گوشت پاره و میده ساخته میشود فسمع اهل الدار رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بیتی فثاب رجال منهم
حتی کثر الرجال فی البیت پس شنیدند اهل محله که پیغمبر خدا در خانهٔ منست پس آمدند جمعی مردان از اهل محله تا آنکه بسیار شدند مردم
در خانهٔ من فقال رجل منهم ما فعل مالک لا اراه پس گفت مردی ازین حاضران چه کرده است مالک که یکی از آن محله بود که نمی بینم او را
بعضی گویند که نام او ابن دخشن است فقال رجل منهم ذاک منافق لا یحب الله ورسوله پس گفت مردی از ایشان گوید عتبان است
این مرد او منافق است دوست نمیدارد خدا و رسول خدا را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقل ذاک پس فرمود پیغمبر خدا مگو
این را الا تراه قال لا اله الا الله یبتغی بذلک وجه الله آیا نمی بینی تو او را که گفته است لا اله الا الله میخواهد باین قول
خدا را فقال الله ورسوله اعلم پس گفت عتبان خدا و رسول او دانا تر است واما نحن فوالله لا نری وده ولا
حدیثه الا الی المنافقین اما ما مردم سوگند خدا که نمی بینیم دوستی او را و نه حرف و حکایت او را مگر با منافقان فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله قد حرم علی النار من قال لا اله الا الله یبتغی بذلک وجه الله فرمود پیغمبر خدا بتحقیق
خدا حرام کرده است بر آتش کسی را که گفت لا اله الا الله در حالی که میخواهد بآن ذات خدا را و این شهادت بر دانان حضرت باخلاص او و دور
تهمت نفاق قال محمود بن الربیع فحدثتها قوما فیهم ابو ایوب الانصاری صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت محمود
بن الربیع پس گفتم این حکایت را مردمی را که در وی ابو ایوب انصاری بود یار پیغمبر خدا فی غزوته التی توفی فیها ویزید بن
معاویة علیهم بارض الروم گفتم این را با ابو ایوب در غزوه که وفات یافت در آن در سنه پنجاه و یک در ایام خلافت معاویه و یزید

ابا سعید حدثاه ان رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم رأی نخامة فی حائط المسجد فتناول
حصاة فحتها ابو هریره و ابو سعید هر دو حدیث کردند
که بتحقیق آنحضرت دید بلغمی را در دیوار مسجد پس گرفت
سنگریزه و خراشید آن را بوی فقال اذا تنخم احدکم
فلا یتنخمن قبل وجهه پس فرمود چون خواهد که بیندازد
یکی از شما پس نیندازد آن را پیش روی خود ولا عن یمینه
در جانب دست راست صریح است در حکم نخامه و نیز دلالت
میکند بر حکم مخاط که هر دو از یک قبیل اند و نیز ظاهر است
بحسب لفظ در عموم منع مصلی و غیر مصلی در مسجد و غیر آن
ولیبصق عن یساره او تحت قدمه الیسری
و گو بصاق انداز در جانب دست چپ یا زیر پای چپ خود
باب لا یبصق عن یمینه فی الصلوة خیو نیندازد
بجانب دست راست در نماز بجهت بودن فرشته که کاتب
حسنات است بدان جانب چنانچه در باب چهارم بیاید و
تواند که بجهت شرف یمین باشد روایة باب مطلق است از قید
نماز و حمل کرده آن را مولف بر روایة باب آینده در روایت
ابو هریره در باب دفن النخامه که مقید اند بدان و ساکت اند
از حکم آن بیرون نماز و منقول از مالک لا باس به است در غیر
نماز و جزم کرده نووی بمنع در هر حال و شاهد است آن را
آنچه مروی است از ابن مسعود و معاذ بن جبل و عمر بن عبد العزیز
بکراهت و امتناع ازان در غیر حال نماز نیز حدثنا
یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل بن خالد عن
ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن ان ابا هریرة
وابا سعید اخبراه ان رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم رأی نخامة فی حائط المسجد فتناول
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حصاة فحتها
ثم قال اذا تنخم احدکم فلا یتنخم قبل وجهه ولا عن
یمینه ولیبصق عن یساره او تحت قدمه الیسری
مذکور صریح در حدیث منع نخامه است و مفهوم میگردد ازان
منع بصاق خصوصا از مقابله لیبصق عن یساره بلا یتنخم قبل
وجهه و حدیث ابی سعید در باب آینده که دید آنحضرت نخامه
را بعد ازان منع کرد از بزاق نیز دلیل است بر اتحاد حکم نخامه
و بزاق حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة
قال اخبرنی قتادة قال سمعت انس بن مالک قال
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا یتفلن احدکم
بین یدیه نفث نکند یکی از شما پیش روی خود و نفل انداختن
چیزی از دهن چون بزاق رقیق کمتر ازان ولا عن یمینه
ولکن عن یساره او تحت رجله الیسری باب لیبزق
عن یساره او تحت قدمه الیسری و باید دانست
که جواز تفل جانب چپ در صورتیست که نباشد در آنجانب
احدی و اگر باشد بآن سو نیز نکند و در بعضی احادیث صحیح است
که گفت جانب چپ تو اگر فارغ باشد و گرنه آن نیز ممنوع
است و بزاق کند زیر پای خود در حالت و بر همین قیاس است
اگر زیر پای او فرش نباشد ... در صورت تعین در آنجا

کل یوم الیه وجلوسه علیه السلام فی المسجد لتحصیل نهار کل واحد واحد منهم واتباع ابن عمر رضی الله عنه فی ذلک علیه السلام لما ساغ من الاتباع فی السنن الزوائد

اسماء الرجال

او عن یمینه ولکن عن یساره او تحت قدمه الیسری
وعن الزهری یعنی روایة سفیان از زهری به دو طور است
یکی آنکه بلفظ حدثنا الزهری و دیگر بلفظ عن الزهری یا تصریح
زهری درین طریق بسماع وی از حمید چنانکه گفت سمع
حمیدا عن ابی سعید نحوه **باب کفارة البزاق فی المسجد** بیان کفاره گناه انداختن بزاق در مسجد کفر بالفتح
پوشیدن کفاره بتشدید فا پوشنده گناه و دور کننده بزاق
حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا قتادة
قال سمعت انس بن مالک قال قال النبی صلی الله
علیه واله وسلم البزاق فی المسجد خطیئة افگندن بزاق
در مسجد گناه است وکفارتها دفنها وکفاره این گناه گور
کردن آنست در مسجد اگر میسر شود والا بر آرد از مسجد و دور
کند بعد آن را قاضی عیاض گفته خطیه وقتی باشد که دفن
نکند و اگر قصد دفن دارد خطیه نباشد و رد کرده آن را نووی
که آن خلاف حدیث صریح است و خاص کرده قول شریف
را بیصق عن یساره الخ بخارج مسجد پوشیده نماند که جمع گردد
این قول بعدم دیدن نخامه در مسجد چنانچه در باب لا یبصق
گذشت ظاهر است در آنکه این حکم مخصوص بخارج مسجد
نیست و همچنین بلفظ فیه فیها در باب آینده نیز شاهد است
بمان و حدیث ابی امامه که اخراج کرده آن را احمد و طبرانی
مرفوعا که فرمود کسی که نخامه کند در مسجد و دفن نکند آن را سیئ
گناه است و اگر دفن کند حسنه است ظاهر است در آنکه
حکم سیئه مجرد ایقاع آن در مسجد باشد بلا گذاشتن آن غیر
مدفون و مرویست از ابی عبیدة بن الجراح که وی نخامه کرد

پسر معاویه امیر بود از جانب پدر بر جماعة بزمین روم بقسطنطنیة فانکرها علی ابو ایوب محمود بن ربیع گوید پس انکار کرد این قصه
را بر من ابو ایوب وقال والله ما اظن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما قلت قط و گفت سوگند بخدا گمان ندارم پیغمبر خدا را
که گفته چیزی را که گفتی تو از آنکه بآیات و احادیث بثبوت پیوسته که عاصیان امت با آنکه قائل بکلمه توحید و مصدق آن باشند حرام
نیست بر آنها آتش دوزخ این همان سخن است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم با ابوهریره فرموده که برده گوید و عمر بن خطاب نگذاشت
که این حرف شایع گردد تا مردم از عبادات باز مانند و آن حضرت قبول آن کرد فکبر ذلک علی پس بسیار بار کرده و گران آمد این انکار او
بر من فجعلت لله علی ان سلمنی الله حتی اقفل من غزوتی پس گردانیدم سوگند خدا بر خود اگر سلامت دارد مرا خدا تا
آنکه رجوع کنم از غزوه خود اقفل بقاف و فا ماندر جع است ان اسأل عنها عتبان بن مالک ان وجدته حیا فی
مسجد قومه آنکه بپرسم ازین قصه عتبان بن مالک را اگر یافتم او را زنده پرسم در مسجد قوم او بحضور جماعة فقفلت فاهللت
بحجة او بعمرة پس باز گشتم و احرام بستم بحج یا بعمره شک راویست ثم سرت حتی قدمت المدینة فاتیت بنی سالم
فاذا عتبان شیخ اعمی یصلی لقومه پس تر راه رفتم تا آنکه قدوم آوردم مدینه را پس آمدم قوم بنی سالم را پس ناگاه دیدم که عتبان پیر گردیده است
یصلی لقومه فلما سلم من الصلوة سلمت علیه نماز میگذارد مر قوم خود را پس هرگاه سلام داد از نماز سلام کردم
بروی واخبرته من انا و دانانیدم عتبان را که کیستم من ثم سألته عن ذلک الحدیث پس ترپرسیدم او را از آن حدیث
که انکار کرده بود آن را ابو ایوب فحدثنیه کما حدثنیه اول مرة پس حدیث کرد مرا چنانچه حدیث کرده بود مرا اول بار **باب**
التطوع فی البیت در استحباب نماز نفل در خانه **حدثنا** عبد الاعلی بن حماد قال حدثنا وهیب عن ایوب
وعبید الله عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم فرمود بگردانید در
خانهای خود بعضی از نمازهای خود را ولا تتخذوها قبورا و نگیرید خانهای را قبر که مرده وار افتاده باشید و عبادت خدا نکنید یا آنکه چون
خواب برادر موت است خانه را قبر نکنید یعنی محض برای خواب نسازید مراد نماز نفل است از آنکه در احادیث صحیحه صریحه بثبوت پیوسته
که ادای مکتوبه در مسجد بهتر است و فرمود گذاردن نفل در خانه بهتر است که از ریا دورتر است و خانه مورد رحمت الهی و ورود ملائکه رحمت
میگردد و روایت کرده اند که فضیلت نماز نفل غیر تراویح و دو رکعت جمعه در خانه همچنانست که فضیلت فرائض در مسجد تابعه عبد الوهاب
عن ایوب متابعت کرده است وهیب را عبد الوهاب که هم از ایوب روایت کرده لیکن باین عبارت روایت کرده که صلوا فی بیوتکم
ولا تتخذوها قبورا **بسم الله الرحمن الرحيم باب** فضل الصلوة فی مسجد مکة والمدینة در بیان فضیلت و زیادتی
ثواب نماز در مسجد مکه و مدینه **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة قال اخبرنی عبد الملک بن عمیر عن قزعة قال
سمعت ابا سعید اربعا قال سمعت من النبی صلی الله علیه وسلم وکان غزا مع النبی صلی الله علیه وسلم ثنتی عشرة غزوة
گفت قزعه شنیدم ابا سعید خدری را چهار کلمه که گفت شنیدم از پیغمبر خدا و بود ابو سعید که جهاد کرده بود با پیغمبر خدا دوازده غزوه این چهار
حدیث است که در باب مسجد بیت المقدس تمام ذکر خواهد کرد و اینجا بطریق اختصار اشارت کرده است بآن **حدثنا** علی قال
حدثنا سفیان عن الزهری عن سعید عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد بسته نشود
پالانها مگر بسوی سه مسجد یعنی سفر نکنید بقصد دریافت نفس امکنه و بقعه هائی که آنها فضیلت ذاتی باشد و نماز کردن در آن افضل بود
از جای دیگر مگر بسوی این سه مسجد و باین بیان خارج باشد ازین منع رفتن بجائی برای کسب علم و زیارت بزرگی زنده و مرده و تجارتی و جز آن
از آنکه درین صورت رفتن برای دریافت مکان و تبرک بدان نیست بلکه برای ادراک چیزی که در آن است و اگر مستثنی منه مطلق مسجد گیرند

نيز وجهی دارد ولیکن درآنوقت که این فرموده مسجدی نبوده که مردم قصد آن داشته باشند المسجد الحرام ومسجد الرسول
ومسجد الاقصی مسجد مکه ومسجد مدینه ومسجد بیت المقدس که قبلهٔ انبیا وامم سابق بوده است گفته اند که افضلیت یکی بر دیگری
بترتیب مذکور است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن زید بن رباح وعبید الله بن ابی عبد الله الاغر
عن ابی عبد الله الاغر عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال صلوة فی مسجدی هذا خیر من الف صلوة فیما سواه
فرمود نمازی در مسجد من که آنست یعنی مسجد مدینه بهتر است از هزار نماز در مساجدی که ورای اوست الا المسجد الحرام مگر مسجد مکه
که کعبه در وست که نماز در وی بهتر است از نمازی که درین مسجد کنند ابن حبان در صحیح خود آورده که یک نماز مسجد حرام برابر صد نماز
مسجد مدینه است وجمهور علما ازینجا استنباط کرده اند که مکه افضل ست از مدینه از آنکه شرافت وفضیلت مکان بحسب فضل عبادت
در وست ومشهور از امام مالک واکثر اصحاب او آنست که مدینه افضل ست از مکه از جهت شرافت وجود پیغمبر خدا که اشرف موجودات
وهمه مخلوقات طفیل اوست وظهور کمالات اسلامی واعلای اعلام دین محمدی همه در وی روی داده هر که وهر چه فضیلتی دارد
بفضل او فضیلت یافته اوست نور علی نور ومنبع فضائل ومصدر کمالات صلی الله علیه وسلم ولنعم ما قال من قال **شعر** اگر فضل
رسول از رکن وزمزم جمله برخیزد ٭ یکی سنگی بود رکن ویکی شور آب چه زمزم ٭ وباآنهمه اختلاف درین دو بلده استثنا کرده است
قاضی عیاض رحمة الله علیه بقعهٔ شریفه که مدفون شده در وی آن سرور کائنات ومفخر موجودات وگفته که اتفاق است بر آنکه افضل بقاع
زمین ست وابن عقیل حنبلی گفته که افضل ست از عرش عظیم **باب** مسجد قباء در فضیلت مسجد قبا بضم قاف ومد است وبقصر نیز
خوانده اند مسجدیست بر دو یا سه میل از شهر مدینه واول مسجدیست که آن حضرت بنا فرموده ونماز در آن کرده بقول ابن عباس مسجد اسس
علی التقوی در شان آنست وقبا نام جایی ست که این مسجد را بنام آن خوانده اند **حدثنا** یعقوب بن ابراهیم الدورقی
قال حدثنا ابن علیة قال حدثنا ایوب عن نافع ان ابن عمر کان لا یصلی من الضحی الا فی یومین یوم یقدم مکة فانه کان یقدمها ضحی
فیطوف بالبیت ثم یصلی رکعتین خلف المقام مرویست از نافع که ابن عمر بود نمیگذارد نماز چاشت
مگر در دو روز روزی که قدوم می آورد مکه را بتحقیق می درآمد در مکه وقت چاشت پس طواف خانهٔ مبارک میکرد وپیشتر میگذارد دو رکعت
پس مقام ابراهیم ویوم یأتی مسجد قباء فانه کان یأتیه کل سبت وروزی که می آمد مسجد قبا را پس تحقیق بود که می آمد آنرا هر روز شنبه فاذا دخل
المسجد کره ان یخرج منه حتی یصلی فیه پس چون می آمد مسجد را ناخوش میداشت اینکه برآید از وی تا آنکه میگذارد نماز در وی ظاهر است
که این نمازها نماز طواف ونماز تحیة المسجد است بحسب اتفاق در وقت چاشت واقع شده نه نماز ضحی قال وکان یحدث ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم کان یزوره راکبا وماشیا گفت نافع وبود ابن عمر که میگفت که بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی که زیارت میکرد
روز شنبه در حال سواری وپیادگی قال وکان یقول انما اصنع کما رأیت اصحابی یصنعون ومیگفت ابن عمر
مر نافع را میکنم مگر چنانکه دیده ام یاران خود را که میکردند ولا امنع احدا ان یصلی فی ای ساعة شاء من لیل او نهار ومنع نمیکنم
کسی را این که نماز کنند در هر وقت که خواهد از شب وروز غیر ان لا یتحروا طلوع الشمس ولا غروبها جز آنکه قصد نکنید وقت طلوع
آفتاب وغروب آنرا تعرضی بوقت استوا نکرده تا سبب چه خواهد بود **باب** من اتی مسجد قباء کل سبت کسی که آید مسجد قبا را هر روز
شنبه **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد العزیز بن مسلم عن عبد الله بن دینار عن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
یأتی مسجد قباء کل سبت ماشیا وراکبا عبد الله بن دینار روایت کرده از ابن عمر که پیغمبر خدا می آمد مسجد قبا را هر روز شنبه در حال پیادگی
وسواری هر چه میسر میشد وکان عبد الله بن عمر یفعله وبود عبد الله که میکرد این را که هر شنبه می آمد مسجد قبا سوار وپیاده **باب**

عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال اذا قام احدکم
الی الصلوة فلا یبصق امامه فرمود چون بایستد یکی از
شما بسوی نماز پس تف نکند پیش روی خود فانما یناجی
الله ما دام فی مصلاه زیرا که مناجات میکند خدا را تا که در
جای نماز خود است ولا عن یمینه فان عن یمینه ملکا
ونیز تف نکند جانب راست خود زیرا که بر راست وی فرشته
است که مستحق اکرام است چنانکه جای وی قرین است
از شیطان که مستحق تف وار غام است واین فرشته
با همان کاتب حسنات است چنانچه در بعضی احادیث
باین عنوان آمده یا فرشته ایست که حاضر میشود در نماز
از برای تائید والهام پر دل مصلی وآمین گفتن برای دعای
معلم زاید دارد بهر تقدیر درین تشریف وتکریم فرشته یمین
است ورنه فرشتهٔ شمال با آنکه مبیر سار راجیزی از تف بسبب
استحقاق مورد آن از قرین با آنکه مغلوب ومنکوب میگردد
هنگام نماز یا آنکه تابع ولاحق میگردد بفرشته یمین وشق اخیر
بر تقدیر یست که منع مخصوص بوقت نماز دارند چنانچه ظاهر
سیاق الحدیث است ولیبصق عن یسار او تحت
قدمه فیدفنها ولیکن تف کند جانب چپ خود یا زیر پای خود پس
ازان دفن کند آن را یعنی بعد نماز اگر باقی ماند اثر آن
باب اذا بدره البزاق فلیأخذ بطرف ثوبه چون
غلبه کند مصلی را خیو ویکایک برآید ویرا فرصت اختیار رست
وچپ پس باید که بگیرد آن را بگوشه جامهٔ خود **حدثنا**
مالك بن اسمعیل نهدی قال حدثنا زهیر بن تصغیر
ابن معاویه کوفی جعفی قال حدثنا حمید طویل عن انس
ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم رأی نخامة فی
القبلة فحکها بیده دید آن حضرت بلغمی را در دیوار قبله مسجد
پس خراشید آنرا بدست خود ورئی منه کراهیة ودیده
شد از آن حضرت ناخوش داشتن علی نخامه قبله او برای
کراهیته لذلك یا دیده شد ناخوش داشتن علی آنحضرت
مر آن عمل را شک کرده راوی درین دو لفظ وشدته علیه
ودیده شد درشتی وغضب آنحضرت برین کار وقال ان
احدکم اذا قام فی صلوته فانما یناجی ربه او ربه
بینه وبین قبلته فلا یبزقن فی قبلته ولکن عن یساره
او تحت قدمه ثم اخذ طرف ردائه فبزق فیه ورد
بعضه علی بعض قال او یفعل هکذا ترجمه در باب
حک البزاق گذشت اگرچه بعضی الفاظ متن مغایر ند که نیز
درین ضمن مترجم شده وازین زیادت شق اخیر واضح شد
که کسی را اگر خیو جانب چپ یا زیر قدم میسر نباشد چنانکه
کنداو را در سجدت برآید مبیر سار واتش دیگر که بجا
بگیرد وبرین تقریر مناسبت رعایت باب با ترجمه ظاهر باشد
ودر روایت مسلم از حدیث جابر بعد قوله تحت رجله الیسری
چنین است فان عجلت به بادرة فلیتفل بثوبه هکذا پس اگر

اتيان مسجد قباء راكبا وماشيا آمدن مسجد قبا را سوار و پیاده **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن عبيد الله قال حدثني نافع عن ابن عمر قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يأتي مسجد قباء راكبا وماشيا گفت ابن عمر می آمد آن حضرت مسجد قبا را سوار و پیاده زاد ابن نمير حدثنا عبيد الله عن نافع فيصلي فيه ركعتين زیاده کرده است ابن نمیر که حدیث کرد مرا عبید الله از نافع پس میگذارد آنحضرت دران مسجد دو رکعت تحیت مسجد

باب فضل ما بين القبر والمنبر در بیان فضیلت زمینی که میان قبر شریف و منبر مسجد شریف است **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن عبد الله بن ابي بكر عن عباد بن تميم عن عبد الله بن زيد المازني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما بين قبري ومنبري روضة من رياض الجنة فرمود میان قبر من و منبر مسجد من روضه ایست از روضهای بهشت که از بهشت آورده اند چنانکه حجر اسود را فرموده که از بهشت آورده اند و بلوازمی که این نشاء دنیا دارد بالفعل بصورت ظاهر است یا آنکه این قطعه زمین را به بهشت خواهند برد چنانچه در ماده ستونی که بمفارقت آن حضرت گریه کرده بود واقع شده که آنرا به بهشت می درآرند یا آنکه عبادتی که درین قطعه مطهره کنند موجب بهشت است و حاصل دروی روضه از ریاض بهشت میباید از ناظران کسی تعرض نکرده که در آن وقت که این حدیث بر زبان صداقت نشان رسیده در قید حیات بود در ما بین قبری چگونه صادر شده است اگر گوییم چنانکه حدیث ابی هریره ما بین بیتی و منبری نیز مشعر آنست در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرقد شریف همین قطع زمین متعین بوده است منافات دارد بآنکه صحابه در مدفن آنحضرت اختلاف واقع شد جمعی گفتند که هم در خانه وی که رحلت کرده و زمره گفتند در مسجد و فرقه گفتند در مقبره بقیع کنند و بعضی گفتند بمکه باید برد و گروهی گفتند به بیت المقدس که مراقد انبیا همه آنجاست ابوبکر صدیق گفت شنیده ام از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که دفن کرده نشود هیچ پیغمبری مگر آنجا که قبض کرده شده است وی و در روایتی از علی مرتضی آمده که گفت در روی زمین هیچ بقعه گرامی تر نزد خدا نیست از بقعه که روح پیغمبر خدا دران قبض کرده باشند یارب مگر این حدیث ما بین قبری و تعیین مرقد شریف از هول آن حادثه از خاطرها رفته باشد والله اعلم

حدثنا مسدد عن يحيى عن عبيد الله بن عمر قال حدثني خبيب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ما بين بيتي ومنبري روضة من رياض الجنة فرمود زمینی که میان خانه من و میان منبر منست روضه ایست از روضهای بهشت بدانکه قبر شریف هم در خانه عایشه بود که روح مقدس مطهر دران بعالم قدس خرامیده پس منافاتی بحدیث سابق ندارد ومنبري على حوضي و فرمود منبر من فردا بر حوض کوثر که داخل بهشت است خواهد بود مراد همین منبر است که در مسجد منیف بود و این معنی دوم که در حدیث سابق ذکر یافته موجه خواهد بود یا آنکه مطلق منبر است چنانکه معلوم شده که آنحضرت را بر کوثر منبری خواهند نصب کرد که بر آن بر آمده بهشتیان را به بهشت خواهد خواند

باب مسجد بيت المقدس در فضیلت مسجد اقصی **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن عبد الملك قال سمعت قزعة مولى زياد قال سمعت ابا سعيد الخدري يحدث باربع عن النبي گفت قزعه شنیدم ابوسعید خدری را که حدیث میکرد بچهار چیز از پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فاعجبنني وآنقنني پس در عجب در آورد مرا آن چهار چیز و در سرور انداختند مرا اعجبنني بفتح همزه و سکون مهمله و فتح جیم و سکون موحده صیغه جمع مونث است و هم چنین آنقنني بهمزه مفتوح ممدوده و فتح نون و سکون قاف و فتح نون قال لا تسافر المرأة يومين الا ومعها زوجها او ذو محرم گفت ابوسعید سفر نکند زن دو روزه راه چنانکه شب در جای دیگر کند مگر آنکه با وی شوهر او یا محرم او که نکاح بوی دایم حرام است باشد ولا صوم في يومين الفطر والاضحى و نیست روزه در دو روز روز عید فطر و روز عید اضحی ولا صلوة بعد صلوتين بعد الصبح حتى تطلع الشمس وبعد العصر حتى تغرب الشمس و روا نیست نماز پس از دو نماز پس از نماز فجر تا آنکه طلوع کند آفتاب و پس از نماز عصر تا آنکه غروب کند آفتاب

[illegible] است ... نمی بینم مگر پیش روی خود را از راه [illegible] خود را و در چنان است بلکه پس پشت و پیش در توجه و روی من برابر است قوله ما يخفى على ركوعكم ولا خشوعكم سوگند خدا است که مخفی نمی ماند بر من کیفیت رکوع شما و نه خشوع شما از عقب وقتیکه می باشم در نماز مراد از خشوع سجده است که در آن کمال خشوع است [illegible] که شامل جمیع اعمال نماز است اني لاراكم من وراء ظهري زیراکه هر آینه می بینم شما را از پس پشت خود چنانکه می بینم پیش روی خود را و این ظاهر است در رویت حقیقی و حجت است بر گرفتاران وهم و عادت که بمقابله و چیزهای دیگر رویت را شرط کنند و بدون آن ممکن ندانند و در جارحه ندانند که رویت بخلق الله تعالی است از هر عضو و بهر قسم که خواهد بنا بر عادت این امور موقوف علیه فعل آن نباشند جز در نظر عادت و اینجا خرق عادت است معجزه و از خصایص وی صلی الله علیه وآله وسلم و بعضی گویند در قفای آنحضرت دو سوراخ بود مانند سوراخ سوزن که میدید بآن هرچه پس پشت وی بود و حاجب نمی شد آن را جامه و نه غیر آن و بعضی گویند که میدید بآن کاتبان آنجمت را همیشه و این اثبات امری زاید است بی حاجت و بی ثبوت صحیح و بقولی منطبع میشد صور ایشان در دیوار قبله چنانکه منطبع میشود در آینه پس مشاهده میکرد [illegible] ایشان را و بعضی مراد از رویت علم دانند که حاصل میشد آنحضرت را بوحی یا بالهام **حدثنا** يحيى بن صالح [illegible] و تخفیف مهمله [illegible] سنه [illegible] و بیست [illegible] قال حدثنا فليح بصغير بن سليمان سنه [illegible] و شصت عن هلال بن علي فهري عن انس ابن مالك قال صلى لنا النبي صلى الله عليه وآله وسلم صلوة نماز گذارد برای ما آنحضرت نمازی را ثم رقي المنبر پس بر آمد منبر را فقال في الصلوة وفي الركوع اني لاراكم فرمود در شان نماز و در رکوع اني لاراكم من ورائي كما اراكم تحقیق من می بینم شما را از پس خود چنانکه می بینم شما را رو بروی [illegible] و رکوع درین روایات بجهت اهتمام آنست [illegible] مقصود دران بحسب عادت اکثری با مشاهده [illegible] آن دران حال والله اعلم

باب هل يقال مسجد بني فلان یعنی نسبت کنند مسجد را که منسوب بنا است چنانکه فرمود انما یعمر مساجد الله و ان المساجد لله [illegible] انسان یا جماعه آن بعلاقه بنا یا ملازمت یا وجهی دیگر و مروی است از ابراهیم نخعی که مکروه میداشت این نسبت را بجهت آیه مذکور و جمهور گویند این نسبت بطریق مجاز برای تمیز و تعریف است **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله تحقیق پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم سابق بين الخيل التي اضمرت [illegible] کرد میان اسپانی که لاغر [illegible] کرده شده اند [illegible] بیکدیگر پیشی کردن [illegible] اسپان [illegible] آنست که علف میدهند تا فربه [illegible]

لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجدی و بسته نشود پالانهای شتر یعنی سفر نکنید مگر بسوی سه مسجد مسجد مکه و مسجد بیت المقدس و مسجد من که در مدینه است

باب استعانة الید فی الصلوٰة

در حکم یاری جستن دست در نماز اذا کان من امر الصلوٰة وقتی که باشد آن یاری جستن از کار و افعال نماز چنانکه راست کردن جای سجده و بستن ازار تا برطی که بعبث نباشد که مکروه است و قال ابن عباس یستعین الرجل فی صلوته من جسده بما شاء و گفت ابن عباس رضی الله عنه که استعانت کند مرد در نماز خود از تن خود بهر چیزی که خواهد چنانکه گردانید آن حضرت ابن عباس را از جانب چپ بجانب راست و مالید گوش او را و قیاس برین روا ست که در افعال نماز خود استعانت ببدن خود کند و وضع ابو اسحٰق قلنسوته فی الصلوٰة و رفعها و نهاد ابو اسحٰق تابعی کلاه خود را بر زمین بدست خود در نماز و برداشت آنرا هم در نماز و وضع علی رضی الله عنه کفه علی رسغه الایسر و نهاد امیر المومنین علی کف دست راست خود را بر بند کف چپ چنانکه از آداب نماز است رصغ بصاد زیر لغت است و بسین افصح است یعنی هر یک از بندهای دست و پای حیوان و اینجا یعنی منصل کف است چنانکه در وضو و یغسل یدیه الی رسغیه الا ان یحك جلدا او یصلح ثوبا مگر آنکه می خارید علی رضی الله عنه پوست بدن را و اصلاح میکرد جامه را این تتمه حدیث علی است بالا ازو نیست که لا یزال کذلک حتی یرکع الا ان الخ همواره کف دست بر بند دست می نهاد تا رکوع میکرد مگر آنکه میخارید بدن را و اصلاح میکرد جامه را درین هنگام بر میداشت و استعانت میکرد بآن در حک و اصلاح و مولف استدلال کرده است باین حدیث و قول ابن عباس و ابی اسحٰق که هرگاه استعانت دست در غیر افعال نماز آمده در افعال نماز بطریق اولی خواهد بود و بعضی ناظران استثنای الا ان الخ از تتمه ترجمه داشته اند و این بسیار بعید است بفهم

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن مخرمة بن سلیمان عن کریب مولی ابن عباس انه اخبره عن عبد الله بن عباس گفت عبد الله خبر داد ما را مالک از مخرمه مخرمه از کریب که بتحقیق کریب خبر داد مخرمه را از ابن عباس انه بات عند میمونة ام المومنین و هی خالته که بتحقیق ابن عباس شب کرد نزد میمونه که مادر مومنانست و خاله ابن عباس است قال فاضطجعت علی عرض الوسادة گفت ابن عباس خواب کردم بر عرض بالش و اضطجع رسول الله صلی الله علیه و سلم و اهله علی طولها و سر نهاده خواب کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی و میمونه بر طول آن مگر مذکور شده که عرض و طول وساده بر طبق عرض و طول آدمی است که بر آن خواب میکند از جلس است که بفهم نمیدر آید فنام رسول الله صلی الله علیه و سلم حتی انتصف اللیل او قبله بقلیل او بعده بقلیل پس خواب کرد آنحضرت تا نیم شب یا پیش ازان اندکی یا بعد ازان اندکی ثم استیقظ رسول الله پس تر بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فجلس یمسح النوم عن وجهه بیده پس نشست بحالی که می مالید خواب را از روی خود بدو دست یعنی دستها بر روی مالید ثم قرأ العشر الآیات خواتم سورة آل عمران پستر خوانده ده آیت که آخرهای سورهٔ آل عمران است از قول خدا سبحانه ان فی خلق السموات و الارض الی آخرها ثم قام الی شن معلقة فتوضأ منها فاحسن وضوءه پستر استاد بسوی مشک آبی که آویخته بود و وضو کرد و نیک کرد وضو خود را برعایت استیعاب اعضا و آداب وضو خود را ثم قام یصلی پستر استاد بجائی که نماز میکرد و قال عبد الله ابن عباس فقمت فصنعت مثل ما صنع گفت ابن عباس پس استادم من و کردم مانند آنچه کرد آنحضرت ثم ذهبت فقمت الی جنبه پستر رفتم و استادم جانب پهلوی آن حضرت فوضع رسول الله صلی الله علیه و سلم یده الیمنی علی راسی و اخذ باذنی الیمنی یفتلها بیده پس نهاد رسول خدا دست راست خود را بر سر من و گرفت گوش راست مرا بحالی که میمالید آنرا تا آگاه کند او را از غفلتی که در افتد از وی و واقع شده که جانب چپ استاده بود و بایستی جانب پهلو راست می ایستاد و نیز چون شب بود برای موانست او این عمل کرد و این حدیث در باب تخفیف الوضوء گذشته با تتمه که دال باین جزء تائید کرده است ترجمه را بوجهی که و انستی فصلی رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین پس گذارد

سابق بود بتحقیق ابن عمر بود در جمعی که مسابقت کردند باین مسابقت تعبیر باسم ظاهر عبد الله خود را خودش نموده یا نافع راوی کلام او

باب القسمة و تعلیق القنو فی المسجد

بخش نمودن مال در مسجد و آویختن قنو در ان و مالی اگرچه ذکر قنو نیست در حدیث باب لیکن میتوان اخذ کرد جواز آن را از نهادن مال در مسجد برای محتاجان که آن نیز از ین قبیل است آری قنو یا آنچه این مجموع مذکور بود در مجلس که شیخ در تقریر این مجموع آن حدیث را روایه کرده پس آورد مولف بحیان با ترجمه وضع کرد و لا بنا بر حدیثی که درین باب آمده چنانچه نسائی روایه کرده و چون آن حدیث بر شرط مولف نبود اخراج نکرد آنرا درین صحیح قال ابو عبد الله گفت مولف القنو العذق قنو بکسر قاف و سکون نون بمعنی عذق است بکسر عین مهمله و سکون ذال معجمه یعنی خوشه خرما و الاثنان قنوان و الجماعة ایضا قنوان بمعنی تثنیه و جمع آن یک لفظ است بزیادت الف و نون بر قنو فرق همین است که نون در تثنیه مکسور می باشد و نزد اضافت محذوف و در جمع معرب است بحرکات ثلثه و تنوین و در اضافت ثابت مثل صنو و صنوان مانند صنو که مفرد است بوزن قنو و صنوان که مشترک است میان تثنیه و جمع و آن درختهای نخل مانند بر آمده از یک بیخ که هر واحد صنو باشد ایچنین است در شروح و در صراح گفته صنوان بالضم جماعت ظاهرا جمع بکسر و ضم هر دو مستعمل آمده و قال ابراهیم یعنی ابن طهمان بفتح مهمله و سکون ها ابن شعبه خراسانی سنه یکصد و شصت و سه تعلیق است عن عبد العزیز بن صهیب بضم مهمله و فتح ها عن انس قال اتی النبی آورده شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمال من البحرین بمالی از بحرین که شهریست میان بصره و عمان مصالحه کرده بود آنحضرت اهل آنرا و حامیه کرده بود بر ایشان علاء بن حضرمی را پس فرستاد خراج آن را بسوی آنحضرت و آن اول خراجی بود که برداشته شد بسوی وی صلی الله علیه و آله و سلم فقال انثروه فی المسجد پس فرمود بنهاذید آن را در مسجد و کان اکثر مال اتی به رسول الله و بود آن مال بیشتر مالی که آورده شد آن مال بپیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بود صد هزار چنانچه در روایة ابن ابی شیبه آمده با ابهام مال در حدیث باب ظاهر است در آنکه دراهم بود فخرج رسول الله پس بر آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الی الصلوٰة و لم یلتفت الیه بسوی نماز و التفات نکرد بسوی آن مال فلما قضی الصلوٰة جاء فجلس الیه پس هرگاه تمام کرد نماز را آمد و نشست بطرف آن مال تا بخش کند فما کان یری احدا الا اعطاه پس نبود که ببیند آنحضرت کسی را مگر آنکه بدادی او را ازان مال اذ جاءه العباس ناگاه آمد او را عباس فقال و گفت یا رسول الله اعطنی فانی فادیت نفسی و فادیت عقیلا ای رسول خدا بده مرا یعنی بزیادهٔ مستحق عطا ام زیرا که من فدیه دادم خود را و عقیل بن ابی طالب برادر زاده خود را روز بدر که اسیر شده بودیم پس زر خرج کردم و مقروض گشته ام فقال له رسول الله پس فرمود او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خذ بگیر آنقدر که

شش بار و دو رکعت نماز او تر ثم اضطجع پس تر گزارد و پسته خواب کرد حتی جاءه المؤذن فقام فصلی رکعتین خفیفتین تا آنکه آمد او را مؤذن صبح پس استاد و گزارد دو رکعت سبک از روی قرأت ثم خرج فصلی الصبح پس تر برآمد از خانه و گزارد نماز صبح

باب ما ینهی عنه من الکلام فی الصلوة در بیان چیزی که نهی کرده شده است از سخن کردن در نماز **حدثنا** ابن نمیر قال حدثنا ابن فضیل قال حدثنا الاعمش عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله قال کنا نسلم علی النبی صلی الله علیه وسلم وهو فی الصلوة فیرد علینا گفت عبد الله بن مسعود بودیم ما که سلام میکردیم بر پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و حال آنکه آنحضرت در نماز بودی پس رد سلام میکرد بر ما فلما رجعنا من عند النجاشی پس هرگاهی که باز آمدیم ما از نزد نجاشی که بادشاه حبشه بود و بشرف اسلام مشرف شده و صحابه از مکه هجرت کرده بودند بآنجا سلمنا علیه ولم یرد علینا سلام کردیم بر آن حضرت و رد نکرد سلام را بر ما وقال ان فی الصلوة لشغلا و فرمود بتحقیق در نماز کاری عظیم است که مصلی مناجات میکند بخدا و مستدعی استغراق هست در شهود وی تعالی و آنکه آنحضرت پیش ازین رد سلام میکرد از جهت تالیف قلوب و ادای واجب بوده و درین وقت منع فرمود که در حال نماز سلام نکنند **حدثنا** ابن نمیر قال حدثنا اسحق بن منصور السلولی قال حدثنا هریم بن سفیان عن الاعمش عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله عن النبی صلی الله علیه وسلم نحوه **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا عیسی هو ابن یونس عن اسمعیل عن الحارث بن شبیل عن ابی عمرو الشیبانی قال قال لی زید بن ارقم ان کنا لنتکلم فی الصلوة علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابو عمرو شیبانی گفت مرا زید بن ارقم بتحقیق شان اینست که بودیم ما که سخن میکردیم در نماز در زمان حیات آنحضرت یکلم احدنا صاحبه لحاجته سخن میکرد یکی از ما یار خود را بحاجت خود حتی نزلت حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین فامرنا بالسکوت تا آنکه نازل شد این آیت معنی آنست که محافظت کنید بر نمازها که دایم کنید آنرا و نماز میانه که بقول اکثری نماز عصر است و بایستید مر عبادت خدا را در حالی که خشوع و خضوع کننده اید پس مامور شدیم بخاموشی از غیر قرأت قرآن و ذکر نماز از آنکه سخن کردن بیکدیگر منافی خشوع و خضوع و لایق نیست بحال مناجات به پروردگار **باب** ما یجوز من التسبیح والحمد فی الصلوة للرجال در بیان آنچه رواست از تسبیح و حمد گفتن در نماز اگر عارض شود امری چنانچه تنبیه کردن امام را بر سهو و کور را اگر در پیش او چاهی باشد و مانند آن مردان را نه زنان را **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا عبد العزیز بن ابی حازم عن ابیه عن سهل بن سعد قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم یصلح بین بنی عمرو بن عوف بن الحارث گفت سعد برآمد پیغمبر خدا در حالی که صلح میکند میان اولاد عمرو بن عوف که بیکدیگر نزاعی داشتند وحانت الصلوة فجاء بلال ابا بکر فقال حبس النبی صلی الله علیه وسلم و رسید وقت نماز پس آمد بلال نزد ابوبکر و گفت کمند اشته شد پیغمبر خدا فتؤم الناس قال نعم ان شئتم پس آیا امامت میکنی تو مردم را گفت ابوبکر آری اگر خواهید شما فاقام بلال الصلوة فتقدم ابو بکر فصلی پس اقامت گفت بلال نماز را پس پیش رفت ابوبکر و نماز آغاز کرد فجاء النبی صلی الله علیه وسلم یمشی فی الصفوف یشقها شقا حتی قام فی الصف الاول پس آمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بحالی که میرفت در صفها تا نزد وی شگافت صفها را شگافتنی تا ایستاد در صف اول فاخذ الناس فی التصفیح پس شروع کردند مردم در تصفیح فقال سهل هل تدرون ما التصفیح هو التصفیق پس گفت سهل بن سعد آیا میدانید چه معنی دارد تصفیح آن تصفیق است یعنی دست زدن وکان ابو بکر رضی الله عنه لا یلتفت فی صلوته و بود ابوبکر التفات نمیکرد در نماز خود از استغراقی که داشت و آن زمان متعارف بود این دست زدن فلما اکثروا التفت فاذا النبی صلی الله علیه وسلم فی الصف پس هرگاه بسیار دست زدند التفات کرد پس ناگاه دید که آنحضرت در میان صف است فاشار الیه مکانک پس اشارت کرد آنحضرت ابوبکر را که بجای خود باش فرفع ابوبکر یدیه فحمد الله پس برداشت ابوبکر دو دست خود را بدعا و شکر کرد

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الصلوة

برداشته وی آن را برمن فرمود فلتشر عنه کیس آنحضرت دیگر باید از ان ثم احتمله فالقاه علی کاهله پس برداشت و انداخت آن را بر میان دو شانه خود ثم انطلق پس تر روان شد فما زال النبی صلی الله علیه واله وسلم یتبعه بصره حتی خفی علینا پس پیوسته آنحضرت در پی عباس میکرد نظر خود را تا آنکه پوشیده شد عباس بر ما و از نظر غایب شد عجبا من حرصه این پیوسته دیدن از راه تعجب بود از حرص عباس فما قام رسول الله صلی الله علیه واله وسلم وثم منها درهم پس برنخاست آنحضرت بحالی که در آنجا از اموال درهمی بود یعنی همه را بخش کرده و عطا فرموده برخاست **باب** من دعی لطعام فی المسجد کسی که دعوت کرده شده برای طعام در حال بودن وی در مسجد ومن اجاب فیه و کسی که قبول دعوت کند در ان و در اکثر روایات کتاب منه بدل فیه است یعنی کسیکه اجابت کند از مسجد و حاصل یکی است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة و این عبد الله برادر مادری انس است انه سمع انسا قال وجدت النبی گفت انس یافتم پیغمبر خدا را صلی الله علیه واله وسلم فی المسجد ومعه ناس در مسجد در حالی که با وی مردم اند فقمت پس استادم پیش آنحضرت بسلام فقال لی ارسلک ابو طلحة پس فرمود مرا فرستاده است ترا ابو طلحه قلت نعم گفتم آری قال لطعام قلت نعم فرمود برای طعام که مرا خواسته گفتم آری قال لمن حوله قوموا فرمود بکسانی که گرد آنحضرت بودند برخیزید تا بخانه ابو طلحه رویم فانطلق وانطلقت بین ایدیهم پس روان شد آنحضرت بطرف خانه وی و روان شدم در پیش مردم تا خبر دهم با طلحه را و تمام حدیث در علامات نبوت بیاید **باب** القضاء واللعان فی المسجد بین الرجال والنساء حکم کردن و لعان نمودن در مسجد میان مردان و زنان مراد باللعنة مر ناست از زن [illegible] تهمت وی از زن [illegible] معلوم شود [illegible] عدم مانعت [illegible] الرجال [illegible] **حدثنا** یحیی بن [illegible]

از تجویز آنحضرت او را بامامت و ارتفاع رتبه او باهل بودن برای امامت پیغمبر خدا رجع القهقری ورای خود پس تر رجوع کرد ابوبکر پس با جانب پشت خود و تقدم النبی صلی الله علیه وسلم فصلی و پیش رفت آنحضرت و نماز گذارد مردم از این حدیث فهم شد که نزد صحابهٔ کرام بعد از حضرت رسالت پناه برای امامت نماز ابوبکر صدیق رالایق دیدند مطابقت این حدیث بترجمه که گفته روایت تسبیح و حمد گفتن مقتدیان برای تنبیه امام وقت سهو ظاهر نشد و حمد اگرچه مستلزم تسبیح تواند بود اما حمد ابوبکر برای تنبیه امام نبود و تکلفی که در تطبیق کرده اند آنست که این حدیث چنانچه در باب من دخل لیؤم الناس فجاء الامام الاول گذشته تتمه دارد که آن حضرت فرموده کسی که حادث شود او را در نماز چیزی پس تسبیح کند و وقتیکه تسبیح کند ملتفت می شود امام و در آنجا اکتفا کرده بهمان حدیث سابق و اگر در ترجمه تخصیص نکنند به تسبیح و حمد برای تنبیه امام یا قیاس کنند جواز این حمد را بر حمدی که ابوبکر کرده و گویند که حمد مستلزم تسبیح است نزدیک تر بتوجیه تطبیق خواهد بود والله اعلم **باب** من سمی قوما او سلم فی الصلوة علی غیره مواجهة وهو لا یعلم حکم کسی که نام برد قومی را و در نماز یا سلام کرد در نماز بر غیری بحالی که روبرو نیست و حال آنکه نمیداند آیا باطل است نماز یا صحیح و حکم عمد دارد یا سهو **حدثنا** عمرو بن عیسی قال حدثنا ابو عبد الصمد العمی عبد العزیز بن عبد الصمد قال حدثنا حصین بن عبد الرحمن عن ابی وائل عن عبد الله بن مسعود قال کنا نقول التحیة فی الصلوة ونسمی ویسلم بعضنا علی بعض گفت ابن مسعود بودیم ما که میگفتیم تحیت در نماز بر مردم و میبردیم نام کسی را که بوی تحیت میکردیم و سلام میداد بعض با مردم بعضی را فسمعه رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال قولوا التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله فانکم اذا فعلتم ذلک فقد سلمتم علی کل عبد لله صالح فی السماء والارض پس بتحقیق وقتیکه گفتید این کلمات پس بتحقیق سلام دادید بر هر بنده که خدا راست صالح در آسمان و زمین **باب** التصفیق للنساء دستک زدن در نماز برای تنبیه و خبر آن روا است مر زنان را و مخصوص است بزنان **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا الزهری عن ابی سلمة عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال التصفیق للنساء والتسبیح للرجال فرمود دستک روا است مر زنان را و سبحان الله گفتن مر مردان را **حدثنا** یحیی قال حدثنا وکیع عن سفیان عن ابی حازم عن سهل بن سعد قال قال النبی صلی الله علیه وسلم التسبیح للرجال والتصفیق للنساء **باب** من رجع القهقری فی الصلوة او تقدم لامر ینزل به روا بودن حکم کسی که باز گردد پس پا در نماز یا پیش رود جهت کاری که نازل شود بوی رواه سهل بن سعد عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت کرد این حدیث را سهل بن سعد از پیغمبر خدا رحمت کنانندهٔ خدا بر وی **حدثنا** بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال حدثنا یونس قال الزهری اخبرنی انس بن مالک ان المسلمین بینا هم فی الفجر یوم الاثنین وابو بکر یصلی بهم زهری گوید خبر داد مرا انس بن مالک که مسلمانان در میان آنکه اینها در نماز فجر بودند روز دوشنبه در ایام مرض آنحضرت و ابوبکر صدیق نماز میگذارد با ایشان ففجاءهم النبی صلی الله علیه وسلم قد کشف ستر حجرة عائشة فنظر الیهم وهم صفوف فتبسم یضحک پس ناگهانی دریافت ایشان را آنحضرت بحالی که برداشت پردهٔ حجرهٔ عائشه که در آنجا تشریف داشت و بر آمد پس دید بسوی مردم و حال آنکه اینها صف صف بسته نماز میگذارند پس دندان سفید کرد بحالی که خنده میکند و مسرت مینماید از آنکه مسلمانان انقیاد امر آنحضرت کرده بامامت ابوبکر انقیاد نموده اند فنکص ابوبکر علی عقبیه وظن ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرید ان یخرج الی الصلوة پس بدریافت آنکه آنحضرت پرده

الجزء الثانی شیخ للاسلام — کتاب الصلوة

و تفحص نکند موضعی را برای نماز یعنی بعد از آن که مامور شده بمکان خاص یا تفحص نکند پاک و ناپاک را در مرد و صغیر و این اعم و اشمل است اگرچه بآن تفسیر کرده اند **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابن شهاب عن محمود بن الربیع بفتح را خزرجی صحابی الانصاری عن عتبان بضم مهمله و کسر آن بن مالک الانصاری سالمی اعمی امام قوم خود بود در عهد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم اتاه فی منزله بتحقیق آنحضرت تشریف فرمود در منزل وی بحسب درخواست وی فقال این تحب ان اصلی لک من بیتک پس فرمود کجا دوست میداری که بگذارم نماز برای تو از خانه تو تا آن را برای خود مصلی گیری چنانچه میخواستی قال گفت عتبان فاشرت له الی مکان پس اشارت کردم آنحضرت را بسوی جای از خانه خود فکبر النبی پس تکبیر تحریمه گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وصففنا خلفه فصلی رکعتین و صف بستیم ما جمعی که در خانه بودیم عقب آنحضرت پس گذارد دو رکعت نماز و تفصیل این قصه در باب آینده هست **باب** المساجد فی البیوت گرفتن نمازگاه در خانها وصلی البراء بن عازب فی المسجد فی داره جماعة و نماز گذارد دو رکعت براء بن عازب که صحابی مشهور است در جای نماز که در خانه خود مقرر داشت بجماعت **حدثنا** سعید بن عفیر بتصغیر قال حدثنا اللیث قال حدثنی عقیل بتصغیر عن ابن شهاب قال اخبرنی محمود بن الربیع الانصاری ان عتبان بن مالک وهو من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ممن شهد بدرا من الانصار انه اتی رسول الله گفت زهری خبر داد مرا محمود انصاری که تحقیق عتبان بن مالک که از یاران آنحضرت است از آن جماعه که حاضر شده اند غزوهٔ بدر را از قوم انصار آمد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم و این روایه بسماع محمود است از عتبان فقال یا رسول الله قد انکرت بصری پس گفت ای رسول خدا تحقیق نشناختم بینائی خود را مراد آنکه باضعف بصر است چنانکه اکثر روایات از عتبان که گفت زبون شد بینائی من و گشت بینائی من کم ماندگی بیکند رسید مراد از بصر من بعض شی ظاهر شد در وی ضعفی یا مراد کوری باشد چنانکه در بسیاری از روایات اطلاق اعمی آمده و تواند که وقت سوال بحد عمی نرسیده بعد از آن عمی عارض گشته یا آنکه اطلاق عمی بطریق مبالغه است بجهت قرب وی باینحال وانا اصلی لقومی و من نماز میکنم مر قوم خود را یعنی امامت فاذا کانت الامطار سال الوادی الذی بینی وبینهم پس وقتیکه میباشد بارانها روان میشود رودی

از در حجره برداشته رجوع کرد ابوبکر بر رو پاشنه خود یعنی آنکه پشت داد قبله را و گمان کرد که آنحضرت میخواهد که برآید از حجره برای نماز وهم المسلمون ان یفتتنوا فی صلوتهم فرحا بالنبی صلی الله علیه وسلم حین رأوه و قصد کردند مسلمانان اینکه مبتلا شوند در نماز خود و برآیند از آن در حالی که فرحناک اند بدین از صحبت آن حضرت هنگامی که دیدند آنحضرت را فاشار بیده ان اتموا پس اشارت کرد آن حضرت بدست خود که تمام کنید نماز را ثم دخل الحجرة وارخی الستر وتوفی ذلک الیوم صلی الله علیه وسلم پس در آمد حجره را و انداخت پرده را و وفات یافت همان روز رحمت کناد خدا بروی رحمتی که سزاوار است

باب اذا دعت الام ولدها فی الصلوة وقتی که بخواند مادر پسر خود را وحال آنکه پسر در نماز است حکم آن چیست از اقوال علما اختلافی ظاهر می شود بعضی گویند جواب ندهد اگر جواب دهد نماز او باطل است و بعضی گویند واجب است اجابت و نماز باطل میشود و بعضی گویند باطل نمی شود و بعضی گفته اگر نماز فرض است و وقت تنگ است جواب ندهد و اگر جواب دهد و در وجوب جواب احادیث نقل کرده اند سیوطی گفته در احادیث آمده است اگر بودی جریج عالم هر آئینه دانستی که اجابت مادر بهتر است از عبادت پروردگار گویا عبادت نافله مراد است و بعضی احادیث آمده که مادر را اجابت کن و پدر را جواب نده ظاهر از آن روایت که چون در مردان علم غالب است از جواب نادادن نخواستند رنجید وقال اللیث حدثنی جعفر بن ربیعة عن عبدالرحمن بن هرمز قال قال ابوهریرة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نادت امرأة ابنها وهو فی صومعة فرمودند آنحضرت که زنی در امم سابقه مر پسر خود را و حال آنکه پسر در صومعه مشغول بعبادت بود فقالت یا جریج فقال اللهم امی وصلوتی گفت آن زن ای جریج نام پسر او است گفت جریج بار خدایا جمع شده است اجابت مادر و نماز از توفیق ده مرا بهر چه بهتر است فقالت یا جریج قال اللهم امی وصلوتی قالت یا جریج قال اللهم امی وصلوتی بهر بار دعوی جواب نداد و قطع نماز نکرد مرتبه چهارم مادر و دعای بد کرد بروی قالت اللهم لایموت جریج حتی ینظر فی وجوه المیامیس گفت خداوندا نمیرد جریج تا آنکه گرفتار شود و ببیند در روی زنان زانیه یعنی چون سخن که مادر او بهم التفات نکرد بعقوبت صحبت و دیدن زنان فاحشه گرفتار شود و میامیس جمع مومسه بکسر میم ثانی یعنی زن زانیه کرمانی گوید میامیس در نسخها بیاست و صواب بی یاواست وکانت تأوی الی صومعته راعیة ترعی الغنم فولدت فقیل لها ممن هذا الولد قالت من جریج نزل من صومعته و بود جای میگرفت بسوی صومعه جریج زنی گله بان که میچرانید بز را پس زائید فرزندی و گفته شد بوی از کیست این فرزند گفت آن زن از جریج است و تهمت زنا کرد بوی تو انکه این تهمت اثر دعای مادر باشد که گفته بود ینظر الی وجوه المیامیس فنزل من صومعته پس فرود آمد از صومعه خود قال جریج این هذه التی تزعم ان ولدها لی گفت کجاست این زن که میگوید که فرزند او از من است قال یا بابوس من ابوک قال راعی الغنم گفت جریج مر آن ولد را ای بابوس کیست پدر تو گفت چراننده بزها بابوس بر وزن فاعول بدو بای موحده و سین مهمله نام آن ولد است بعضی گویند لفظ عربی است بعضی گویند معرب بابواست گویند هرگاه جریج اختیار کرد عدم ترک نماز بر جواب مادر حق جل شانه او را کرامتی ارزانی داشت که دفع تهمت او باحسن وجوه شد تائید این مقاله مر ترجمه را از آن وجه تواند بود که چون آنحضرت این قصه را بروجه ارتضا نقل کرده اند از اینجا بوضوح پیوست که جواب نادادن بهتر است

باب مسح الحصاة فی الصلوة هموار کردن سنگریزه و جز آن از سجده گاه در میان نماز **حدثنا** ابونعیم قال حدثنا شیبان عن یحیی عن ابی سلمة قال حدثنی معیقیب ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فی الرجل یسوی التراب حیث یسجد فرمود در حق مردی که هموار میکرد خاک را آنجا که سجده میکرد قال ان کنت فاعلا فواحدة فرمود اگر هستی هموار کننده پس یکبار کن

باب بسط الثوب فی الصلوة للسجود روائی گستردن جامه در نماز بر زمین **حدثنا** مسدد قال حدثنا بشر قال حدثنا غالب القطان عن بکر بن عبدالله عن انس بن مالک قال کنا نصلی مع النبی صلی الله علیه وسلم فی شدة الحر گفت بودیم ما که نماز میگذاردیم با پیغمبر خدا

روز شنبه و نیز بروایتی عمر زیارت آمده و بروایتی کسی که خواسته بود خدا از یاران آنحضرت شاید که نزد اتبدا بتوجه بخانه عتبان آنحضرت وابوبکر بودند و بعد از آن عمر و دیگر رسیدند فاستأذن رسول الله پس دستوری خواست پیغمبر خدا بدرآمدن خانه صلی الله علیه وآله وسلم فاذنت له پس اذن دادم من او را فلم یجلس حین دخل البیت پس ننشست وقتیکه در آمد خانه را تا شنائی کند و لا باینچه خواسته بود صاحب خانه از تبرک موضع بنماز ثم قال این تحب ان اصلی من بیتک پس فرمود کجا دوست میداری که نماز کنم آنجا از خانه تو قال فاشرت له الی ناحیة من البیت گفت عتبان پس اشارت کردم مر آنحضرت بسوی گوشه از خانه فقام رسول الله پس بنماز ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فکبر فقمنا فصففنا پس تکبیر تحریمه گفت و ایستادیم ما نیز بنماز و صف بستیم فصلی رکعتین ثم سلم پس گذارد دو رکعت نماز و بستر سلام داد قال وحبسناه علی خزیرة صنعناها له گفت عتبان و نگهداشتیم آنحضرت را از رجوع بر طلیعه که ساخته بودیم آن را برای وی خزیره بفتح معجمه وکسر زای و فتح را بعد از تحتیه ساکنه طعامی است که ساخته میشود از گوشت ریزه ریزه و ریخته میشود در آن آب بسیار و چون گداخته شود انداخته می شود در آن آرد و چون بی گوشت باشد آن را عصیده گویند و بعضی گویند که چون از سبوس آرد باشد خزیره گویند و اگر از شیر باشد حریره و بعضی گفته اند که خزیره از آرد و گوشت و حریره از آرد و شیر قال فثاب فی البیت رجال من اهل الدار ذوو عدد گفت عتبان پس آمدند در خانه مردم از اهل محله چندین کس وقتیکه شنیدند خبر قدوم شریف آنحضرت ثاب بمثلثه در اول و موحده در آخر یعنی رجع و اقبل بر وزن فاجتمعوا پس جمع شدند فقال قائل منهم این مالک بن الدخیشن بضم دال مهمله و فتح خاء معجمه و سکون تحتیه و کسر شین منقوطه آخرش نون پس گفت گوینده از ایشان مردم کجاست مالک بن دخیشن از اهل محله که نیامده او ابن الدخشن بضم دال اهمله و سکون معجمه و ضم شین منقوطه شک از راوی است و در بعضی روایات بجای نون میم آمده است و تصغیر کرده آن را بعضی فقال بعضهم ذلک منافق لا یحب الله ورسوله پس گفت بعضی از ایشان مالک که نیامده منافق است دوست نمیدارد خدا و رسول او را فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم لا تقل ذلک مگو این سخن را الا تراه قد قال لا اله الا الله آیا نمی بینی تو او را که گفت کلمه طیبه را یرید بذلک وجه الله بحالیکه قصد میکند بگفتن این کلمه جهت خدا را نه ریا و سمعه و نفس و نخوات و این شهادت است از آنحضرت باخلاص وی و بری او از نفاق که مطلع ساخته خدا تعالی بوحی در خصوص او

رحمت کناد خدا بروی در سختی گرما فاذا لم یستطع احدنا ان یمکن وجهه من الارض پس وقتی که نمیتوانستی یکی از ما اینکه جا کند روی خود را از زمین بسط ثوبه فسجد علیه گستردی جامهٔ خود را پس سجده کردی بر آن مراد جامه ایست که جدا از مصلی باشد تا متحرک نشود بحرکت او و چون عمل قلیل است یکبار روا داشته اند **باب** ما یجوز من العمل فی الصلوة چیزی که رواست از عمل ورای آنچه مذکور شد در نماز **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا مالک عن ابی النضر عن ابی سلمة عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت امد رجلی فی قبلة النبی صلی الله علیه وسلم وهو یصلی گفت عائشه بودم من که دراز میکردم پای خود را در جانب قبله آنحضرت و حال آنکه آنحضرت نماز میگذارد فاذا سجد غمزنی فرفعتها فاذا قام مددتها پس وقتی که سجده کردی خله کردی مرا پس برمیداشتم پای خود را پس وقتی که ایستادی دراز میکردم پای را **حدثنا** محمود بن غیلان قال حدثنا شبابة قال حدثنا شعبة عن محمد بن زیاد عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه صلی صلوة فقال ان الشیطان عرض لی تحقیق آن حضرت گذارد نمازی پس فرمود شیطان نمود خود را برای من در حدیثی آمده که بصورت گربه بود فشد علی لیقطع الصلوة علی پس حمله کرد بر من تا قطع کند نماز را بر من فامکننی الله منه فذعته پس قدرت داد و نگهداشت مرا خدا از وی پس سخت خفه کردم گلوی او را ذعت بذال معجمه و عین مهمله و تا مثناه صیغهٔ ماضی متکلم است ولقد هممت ان اوثقه الی ساریة حتی تصبحوا فتنظروا الیه و تحقیق قصد کردم که بربندم او را بستونی تا صبح کنید شما پس ببینید بسوی او فذکرت قول سلیمان رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی فرده الله خاسئا پس یاد کردم قول سلیمان را علیه السلام که این دعا کرده و در شان او مستجاب شده ای پروردگار من ببخش مرا ملکی که نباید مر هیچ یکی را پس از من پس گذاشتم و دور کرد خدا او را در حالی که رانده شده و حیرت زده بود در بحث دو خلجان خاطر را در خطره دارد یکی آنکه شیطان را چه یارای آن باشد که نماز آنحضرت را قصد قطع کند و باز دارد آنحضرت را از حضوری که بخدا داشته با آنکه در باب عمر رضی الله عنه واقع شده ان الشیطان یفر من ظل عمر تحقیق شیطان میگریزد از سایه عمر و بروی او نمی تواند شد قسطلانی در دفع این شبهه جوابی نقل کرده که مراد حقیقت فرار نیست بلکه بیان قوت عمر و صلابت اوست بر قهر شیطان و آنحضرت درین وقت نیز او را قهر و طرد کرد انتهی پوشیده نماند که حمل فرار شیطان که حمل از عمر بر غیر حقیقت خلاف تصریحاتی است که در منطوق احادیث واقع شده است و در حدیثی آمده که از آن راه که عمر میگذرد شیطان آن راه مقابل نمیتواند شد و آنچه در عجالة الوقت بخاطر فاتر میرسد آنست که این شیطان که بآن حضرت خود را نمود ابلیس نبود بلکه جنی بود چنانکه گفته اند عفریتی که از جن بود که آن حضرت او را راندند و رسوا کردند و آخر حدیث که ذکر قول سلیمان کردند نیز مشعر همین است حکم سلیمان بر جنیان بود نه بر ابلیس و از حضور جنیان نزد آنحضرت مانعی نبود نیک و بد آنها می آمدند و بعضی مسلمان هم می شدند و ایمان بآن حضرت می آوردند و ابلیس را مجال نبود که وسوسه را راه بگرد سراپردهٔ عصمت و حضور او دهد هرگاه او را مجال آن نیست که در خواب دیگری متمثل بصورت آنحضرت شود چه گنجایش دارد که مقابل آنحضرت آمده چنین قصد نماید و نیز میتواند که در مفضول بحسب خاصیت صفتی و حالی باشد که در افضل نبود شنیده که ابلیس از آواز بانگ نماز میگریزد و در وقتی که مصلی قرآن می خواند می آید و او را در وسوسه می اندازد از اینجا لازم نمی آید که اذان برابر یا افضل از قرآن باشد خلجان دوم آنکه همین قدر که یک جن را گرفته می بستند شرکتی در ملک سلیمان لازم نمی آید ملک سلیمان آنچه تفسیر کرده اند تسخیر کافه جن و طیور و ریاح و وحش بود و تصرف در وی اگر عدم اختصاص ملکی که سلیمان طلبیده بود و قبول درگاه شده لازم آید احاد مردم را بایستی نمیبود با آنکه تسخیر جن و وحوش بسیار ازین مردم را دست داده است قسطلانی تعرضی باین شبهه و دفع آن نکرده است کرمانی شبهه را بتفصیل تعرض کرده در جواب میگوید که آنحضرت خواست که احتراز از شرکت در جنس ملک سلیمان نماید انتهی گویا اشارت کرده درین جواب که آنحضرت از کمال خلقی که داشت و اهتمام رعایت برادری سلیمان می نمود باین جزئی تصرف هم روا دار نشد والله اعلم **باب** اذا انفلتت الدابة فی الصلوة

خورد سالی چه محمود در زمان وفات آنحضرت خورد سال بود و در قبول حدیث سماع خورد سالی اختلاف است و لیکن ظاهر شده سماع محمود این حدیث را از عتبان نه مشاهده این قصه هنگام صبا والله اعلم **باب** التیمن فی دخول المسجد وغیره شروع کردن بطرف راست در در آمدن مسجد و غیر آن از اعمال چنانکه در باب التیمن فی الوضوء والغسل گذشت وکان ابن عمر یبدء برجله الیمنی و بود ابن عمر که شروع میکرد بپای راست یعنی وقتی که در آمدی مسجد را القرینة فاذا خرج بدء برجله الیسری و چون برآمدی شروع کردی بپای چپ خود و در مستدرک حاکم از انس آمده که از سنت است چون در آئی مسجد را شروع کنی بپای راست و چون برآئی شروع کنی بپای چپ **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن الاشعث بن سلیم بتصغیر عن ابیه عن مسروق عن عائشة قالت کان النبی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یحب التیمن ما استطاع فی شانه کله دوست میداشت ابتدا بطرف راست را بقدر که توانستی در احوال خود همه فی طهوره و ترجله و تنعله در طهارت کردن و شانه کردن و نعلین پوشیدن و ذکر این سه چیز بطریق تمثیل است و هر چه از باب تشریف و تکریم و تحسین است همه ازین قبیل است و آنچه نه ازین باب است مانند بیرون آمدن از مسجد و بیرون آوردن جامه و پیش آمدن چیزی مکروه و چون استنجا و پاک کردن مینی مستحب در آن آغاز بچپ است و شاید که قول وی ما استطاع احتراز است ازین چیزها که در آن تیمن شرعا استطاعت نیست **باب** هل ینبش قبور مشرکی الجاهلیة ویتخذ مکانها مساجد آیا برکنده شود قبرهای کافران زمان پیش از اسلام و گرفته و ساخته شود بجای آن مسجدها استفهام برای تقریر و تجویز است و قید جاهلیت اتفاقیست قبرهای سایر مشرکان همین حکم دارد لقوله برای قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لعن الله الیهود اتخذوا قبور انبیائهم مساجد لعنت کند خدا یهود را که گرفته اند قبرهای پیغمبران خود را مسجدها خواه بطریق سجده و عبادت بسوی آن چنانکه بت پرستند یا بطریق توجه در نماز و عبادت حق بقبور ایشان باعتقاد قرب و رضای حق تعالی در آن یا بطریق نبش و اتخاذ مسجد بجای آن افراط و تفریط باین حدود و مراتب در شان قبور انبیا و صالحان ایشان محظور و محذور گشت و موجب لعن و طعن آمده و اما چون کفار حرج نیست در اهانت ایشان نبش و رد احتمال تعظیم در اتخاذ مسجد بجای آن بعد نبش پس آن را اباحت اصلی باشد و در روایة مسلم آمده که کسانیکه پیش از شما بودند میگرفتند قبرهای انبیا و صالحان خود را مسجدها آگاه باشید که مگیرید شما قبرها را مسجدها تحقیق من نهی میکنم شما را از آن و ما یکره من الصلوة فی القبور و آنچه مکروه است بکراهت تحریم از نماز در میان قبرها یعنی نحوی که قبر پیش مصلی باشد که در آن تشبه بر تعبد و تعظیم که مقصود واست و مع آن در نباب جناب اینقره اول ترجمه مقصود دفع شبهها نسته

وقتی که رها شود دابه و صاحب آن در نماز باشد چه کار کند و قال قتادة ان اخذ ثوبه یتبع السارق ویدع الصلوة گفت قتاده اگر گرفته شود جامه مصلی در پی دزد رود و بگذارد نماز را این قول تائیدی میکند ترجمه را مضمون آن با مضمون این قول نزدیک هم است **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا الازرق بن قیس قال کنا بالاهواز نقاتل الحروریة گفت ازرق بودیم با زمین اهواز که خوزستانست جنگ میکردیم بخوارج حروراء بمد و قصر دهی است از دهها کوفه که خوارج آنجا جمع شده بودند فبینا انا علی جرف نهر اذا جاء رجل یصلی واذا لجام دابته بیده فجعلت الدابة تنازعه پس در میان آنکه من بر طرف نهری بودم ناگاه دیدم مردی نماز میکرد و وقتی که لگام مرکب او بدست او بود گشت دابه او که میکشید او را و جعل یتبعها و گشت که دنبال او میرفت چون اجماع است که خطوات کثیره مبطل نماز است حمل باید کرد این حدیث را که خطوات اندکی بوده چنانکه در روایت عمرو بن مرزوق آمده که گرفت دابه را پس برگشت پس پا قال شعبة هو ابو برزة الاسلمی گفت شعبه این مرد ابو برزه اسلمی است فجعل رجل من الخوارج یقول اللهم افعل بهذا الشیخ پس گشت مردی از خوارج که میگفت و دعای بد میکرد بروی بار خدایا بکن انچه باید کرد باین پیر که نماز را گذاشته در پی اسپ خود میرود فلما انصرف الشیخ قال انی سمعت قولکم پس هرگاه برگشت شیخ از نماز گفت من شنیدم گفتار شما وانی غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ست غزوات او سبع غزوات او ثمانی غزوات وشهدت تیسیره بتحقیق من جهاد کرده ام همراه پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی شش غزوه یا هفت یا هشت غزوه و واقف شده ام آسانی و تسهیل آنحضرت را در احکام شرع برامت وانی ان کنت ان ارجع مع دابتی احب الی من ان ادعها ترجع الی مألفها فیشق علی و بتحقیق من اگر باشم اینکه رجوع کنم همراه خود دوست تر است بسوی من از اینکه بگذارم آنرا بجائی که رجوع کند مرا که آگاه مألوف خود پس دشوار آید بر من بدست آوردن آن **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن الزهری عن عروة قال قالت عائشة خسفت الشمس فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فقرأ سورة طویلة ثم رکع فاطال ثم رفع راسه گفت عروه گفت عائشه گرفته شد آفتاب پس استاد آنحضرت بنماز و خواند سوره دراز پس رکوع کرد و دراز کرد پس برداشت سر خود را ثم استفتح بسورة اخری ثم رکع حتی قضاها و سجد پس از برداشتن سر از رکوع آغاز کرد سوره دیگر پس رکوع دوم کرد تا تمام کرد آنرا و سجده کرد ثم فعل ذلک فی الثانیة پس کرد انچه کرده بود در رکعت دوم ثم قال انهما آیتان من آیات الله پس فرمود بتحقیق اینها آفتاب و ماه دو آیت اند از آیات نورانی خدا فاذا رأیتم ذلک فصلوا حتی یفرج عنکم پس وقتی که ببینید گرفتن آنها را پس نماز کنید و تضرع نمائید تا آنکه کشاده شود از شما نور اینها لقد رأیت فی مقامی هذا کل شیء وعدته بتحقیق دیدم درین جای خود که ایستاده ام هر چیزی را که وعده کرده شده ام آنرا حتی لقد رأیت الجنة اردت ان آخذ قطفا من الجنة حین رأیتمونی جعلت اتقدم تا دیدم بهشت را در آن حال که خواستم این را که بگیرم خوشه از بهشت هنگامی که دیدید مرا گشته ام که پیش میروم قطف بکسر قاف و سکون طا و فا انچه از درخت بشکنند و بچینند ولقد رأیت جهنم یحطم بعضها بعضا حین رأیتمونی تأخرت بتحقیق دیدم دوزخ را که میشکند و غالب می آید بعض آتش او بعضی را هنگامی را که دیدید مرا پس پا شدم ورأیت فیها عمرو بن لحی وهو الذی سیب السوائب و دیدم در دوزخ عمرو بن لحی را و وی آنکس است که نخست نام نهاد ناقه را سوائب سوائب جمع سائبه است و آن ناقه ایست که بروی سوار نمیشوند و میگذارند آنرا هر جا خواهد بچرد و آب خورد و نذر میکردند که اگر مریض شفا یابد یا کاری بسته کشاید ناقه را سر دهد و این را حق جل شانه منع کرده است در قول خود ما جعل الله من بحیرة ولا سائبة مطابقت این حدیث بترجمه خالی از خفائی نبوده است قسطلانی گوید ماخوذ است از تقدم و تاخر که در نماز واقع شده و آن محمول است بر فعل قلیل و گرفتن دابه نیز فعل قلیل است کرمانی گوید که در حدیث مذمت سیب وارد است و آن مطابق است

پس ذکر کردند انچه دیده بودند مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم فقال ان اولئک اذا کان فیهم الرجل الصالح فمات بنوا علی قبره مسجدا پس فرمود بتحقیق آن گروه یعنی اهل حبشه یا نصاری وقتیکه بودی میان ایشان مردی صالح و بمردی بنا کردندی بر قبر او مسجدی یعنی معبدی برای تعظیم قبر و عبادت آن میگرفتند وصوروا فیه تلک الصور و تصویر میکردند در آن مسجد آن صورتها را ظاهرا مراد صورت عیسی و مریم و صالحان ایشان که مرده اند باشند زیرا که اوائل ایشان میکردند این کار تا انس گیرند بدیدن آن صورتها و مشغول را در لباس محسوس آورده ادب کنند اصحاب تصویر و یاد کنند احوال صالحان ایشان را و تخلق نمایند باخلاق ایشان پس جمعی که بعد ازین آمدند از خلاف مراد اسلاف را فهمیده بوسواس شیطان دانستند که عمل اسلاف عبادت این صور بود پرستیدند آن را و منهمک گشتند درین ضلال پس فرمود آنحضرت در حق این گروهان اولئک شرار الخلق عند الله یوم القیامة آنجماعه بدترین خلق اند نزد خدا روز قیامت از جهة بنا مسجد بر قبر یا تصویر در آن تا عبادت کنند بسوی آن پس معلوم شد که نماز گزاردن بجانب قبر یا بصورت پیغمبر یا مردی صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است و مکروه است و هیچکس را در آن [illegible] نیست و اما کسی که گرفت مسجد را در جوار صالحی و قصد کرد تبرک بنزدیکی آن بی توجه بدانجانب و تعظیم آن داخل در آن وعید نخواهد بود کذا نقله الشیخ ابن حجر عن القاضی البیضاوی ووافقه الشراح فیه **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الوارث بن سعید تیمی عن ابی التیاح بفتح فوقیه و تشدید تحتیه یزید بن حمید ضبعی عن انس بن مالک قال قدم النبی قدوم آورد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم المدینة مدینه را فنزل اعلی المدینة فی حی یقال لهم بنو عمرو بن عوف پس فرود آمد بطرف بلند مدینه در قبیله که گفته می شود ایشان را بنی عمرو بن عوف فاقام النبی پس اقامت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فیهم اربعا وعشرین لیلة میان ایشان بیست و چهار شب و در بسیاری از روایات اربعة عشر لیلة چهارده شب آمده و تصویب کرده آن را شیخ ابن حجر بجهة موافقت آن روایات دیگر را ثم ارسل الی بنی النجار پس تر رسول فرستاد آنحضرت بسوی بنی نجار بفتح نون و تشدید جیم قبیله ایست از خزرج برادران سلمی مادر عبد المطلب فجاءوا متقلدی السیوف پس آمدند ایشان شمشیرها در بر انداخته تا تبعه خود بحالت ایشان بیرون نمایند فکأنی انظر الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی راحلته وابو بکر ردفه انس گوید پس آمدند جنانسی که گویا من مینگرم بسوی آنحضرت که سوار بود بر راحله خود و ابو بکر صدیق پس پشت آنحضرت برهان را مانند

باب ما یجوز من البصاق والنفخ فی الصلوٰة چیزیکه روا است از تف انداختن و پف کردن در نماز و یذکر عن عبد الله بن عمرو نفخ النبی صلی الله علیه وسلم فی سجوده فی کسوف و ذکر کرده میشود از عبد الله بن عمرو بن العاص که نفخ کرد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در سجدهٔ خود در نماز کسوف گفته اند اگر دو حرف الف و فا درست و ظاهر شود باطل میکند نماز را والا خواه در نماز باشد یا غیر نماز و این هر دو توجیه خالی از تکلف نیست

حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن نافع عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم رای نخامة فی قبلة المسجد دید آنحضرت آب بینی یا بلغمی که از سینه بر آید در دیوار قبلهٔ مسجد فتغیظ علی اهل المسجد پس خشمگین شد بر حاضران مسجد و قال ان الله قبل احدکم اذا کان فی صلوته پس فرمود به تحقیق خدا پیش روی یکی از شما وقتی که باشد در نماز خود فلا یتنخمن او قال لا یتنخعن پس بزاق نیندازد و البته یا فرمود نخاع نیندازد و نخع آب بینی انداختن و در بعضی روایات لا یتنخمن از نخامه یعنی آب بینی ثم نزل فحکها بیده پس تر فرود آمد پس دور کرد آنرا بدست خود گویا در وقت بر آمدن بر منبر دیده بود و قال ابن عمر اذا بزق احدکم فلیبزق علی یساره و گفت ابن عمر وقتی که بزاق اندازد یکی از شما پس بیندازد بر طرف چپ و این حدیث بشرح از روایت انس در ابواب مسجد گذشته است و ظاهر حدیث منع است از بزاق انداختن در وقت نماز و بقول ابن عمر بیان کرد که مقصود منع بزاق نیست بلکه منع از انداختن بجانب قبله و جانب یمین است پس حدیث مطابق شد ترجمه را

حدثنا محمد قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت قتادة عن انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا کان احدکم فی الصلوٰة فانما یناجی ربه فرمود وقتی که یکی از شما در نماز است پس مناجات میکند با پروردگار خود فلا یبزقن بین یدیه ولا عن یمینه پس بزاق نیندازد پیش روی خود و نه طرف راست خود ولکن عن شماله تحت قدمه الیسرٰی ولیکن اندازد طرف چپ خود زیر پای چپ گفته اند که این در غیر مسجد است و در مسجد اگر تف کند در جامهٔ خود کند

باب من صفق جاهلا من الرجال فی صلوته لم تفسد صلوته کسی که دستک زد از مردان برای تنبیه امام و غیر امام در نماز خود در حالی که جاهل است از حکم آن فاسد نمی شود نماز او و فیه سهل بن سعد عن النبی صلی الله علیه وسلم و درین باب روایت کرده سهل بن سعد از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی آنجا که گفته در حدیث سابق وقتی که ابو بکر امامت کرد و آنحضرت رسید مردان دستک زدند و فرمود دستک زدن از برای زنان است و تسبیح گفتن برای مردان و حکم بفساد نماز این مردان نکرد

باب اذا قیل للمصلی تقدم او انتظر فانتظر فلا باس وقتی که گفته شود مصلی را تقدیم کن یا گفته شود منتظر باش پس انتظار کرد باکی ندارد

حدثنا محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن ابی حازم عن سهل بن سعد قال کان الناس یصلون مع النبی صلی الله علیه وسلم وهم عاقدوا ازرهم علی رقابهم من الصغر گفت سهل بودند مردم که نماز میکردند با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و حال آنکه بسته بودند ازارهای خود را بر گردنها از کوتاهی سبب بستن ازارها نا افت روائی بوده باشد و از کوتاهی ازارها خوف کشف عورت است فقیل للنساء لا ترفعن رؤسکن حتی یستوی الرجال جلوسا پس گفته شد مر زنان را که برندارند سرهای خود را از سجده تا آنکه برابر شوند مردان از روی نشستن یعنی درست بنشینند چون مردان بیوند تنها که ازارهای کوتاه داشتند احتمال کشف عورت بود در حکم بزنان فرمود مطابقت حدیث بترجمه باین وجه است که زنان را فرمود که از سجده سر برندارند پس امر بانتظار کردند پس حدیث موید یکجز و خواهد بود اگر گوئیم که درین ضمن امر مردان بر داشتن سر پیش از زنان است مطابق هر دو جزء خواهد بود

باب لا یرد السلام فی الصلوٰة جواب سلام داده نشود در نماز

حدثنا عبد الله بن ابی شیبة قال حدثنا ابن فضیل عن الاعمش عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله قال کنت اسلم علی النبی صلی الله علیه وسلم وهو فی الصلوٰة فیرد علی گفت عبد الله بن مسعود بودم من که سلام میکردم بر پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و حال آنکه آنحضرت در نماز میبود و جواب سلام میداد

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الصلوٰة

بحائطکم هذا پس فروشید بمن این باغ خود را یعنی بنی نجار ذکر کنید در طلب قیمت این باغ خود که این است مراد از ثمن است بنی نجار را که خواسته بود در اینجا مسجد بنا کند قالوا لا والله لا نطلب ثمنه الا الی الله عز وجل گفتند بنی نجار سوگند خدا طلب نمیکنیم بهای آن را مگر از خدای قوی و بزرگ که برای عبادت وی میخواهی وقال انس وکان فیه ما اقول لکم و گفت انس و بود درینجا آنچه بیان میکنم بشما قبور المشرکین قبرهای مشرکان بودند وفیه خرب وفیه نخل و در اینجا خرابها بود از نشیب و فراز و نیز درختهای خرما بود فامر النبی صلی الله علیه وآله وسلم بقبور المشرکین فنبشت پس امر کرد آنحضرت بگورهای مشرکان پس برکنده شد ثم بالخرب فسویت پس امر کرد بخرابهای زمین پس هموار کرده شد وبالنخل فقطع و به درختهای خرما پس بریده شد فصفوا النخل قبلة المسجد پس صف بسته استاده کردند نخل را جانب قبلهٔ مسجد و جعلوا عضادتیه الحجارة و گردانیدند هر دو بازوی آن سنگها عضادة با بکسر مهمله و تخفیف معجمه چوب هر طرف از دو طرف دروازه و جعلوا ینقلون الصخر و گشتند صحابه که می آوردند سنگ را و می انداختند در اینجا وهم یرتجزون و ایشان رجز میگفتند و رجز میکردند تا نفسهای ایشان بنشاط آید و آسان شود مشقت سنگ بردن رجز بفتحتین نوعی از بحرهای شعر والنبی صلی الله علیه وآله وسلم معهم و حال که آنحضرت با ایشان بود درین عمل وهو یقول و بجای که می گفت اللهم لا خیر الا خیر الآخرة فاغفر للانصار والمهاجرة خداوندا نیست نیکی مگر نیکی آخرت و عیش دنیا در جنب آن مضمحل و ناچیز است پس بخش انصار که در نصرت پیغمبر کوشیده و جان و مال فدا کرده و جماعه مهاجرین را که در رفاقت پیغمبر رنجها کشیده و خانمان و اهل و عیال را بر باد داده

باب الصلوٰة فی مرابض الغنم نماز در مکانهای گوسفندان جمع مربض است بکسر موحده بمعنی جای نشست و جای آن

حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن ابی التیاح عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فی مرابض الغنم مرویست از انس که گفت بود آنحضرت که نماز میکرد در موضع گوسفندان ثم سمعته یقول کان یصلی فی مرابض الغنم قبل ان یبنی المسجد شعبه گوید پس تر شنیدم شیخ خود را بعد ازین که میگفت نماز میگذارد در مرابض غنم پیش از آنکه بنا کرده شود مسجد شریف نبوی یعنی ابو التیاح اول مطلق روایت میکرد و بعد از آن تقیید میکرد آن را بپیش از بنای مسجد کما قال الشیخ ابن حجر رحمه الله عبارت این روایة انس که متضمن ابو التیاح گویند که شنید انس اول با طلاق و ثانیا بتقیید والله اعلم و درین اشارت است بآنکه بعد از بنای مسجد نماز در مرابض غنم بلا نماز

فلما رجعت سلمت عليه فلم يرد علي السلام وقال إن في الصلوة لشغلا پس هرگاه باز آمدیم از پیش نجاشی سلام کردم برآنحضرت پس ردنکرد برمن سلام را وعذر آن فرمود که بتحقیق در نماز شغلی عظیم است که مناجات الهی واستغراق در مشهود اوست حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا كثير بن شنظير بکسر المعجمة وسکون النون بعدها ظاء معجمة مکسوره ویاء ساکنه وبعد ها راء پدر کثیر است ودر اصل بمعنی بدخلق است عن عطاء بن ابي رباح عن جابر بن عبد الله قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم في حاجة له گفت جابر فرستاد مرا پیغمبر خدا در پی حاجتی که او را بود در غزوه بنی المصطلق فانطلقت ثم رجعت وقد قضيتها پس رفتم وباز آمدم در حالی که بتحقیق قضای حاجت کردم فاتيت النبي صلى الله عليه وسلم فسلمت عليه فلم يرد علي فوقع في قلبي ما الله اعلم به پس آمدم وسلام کردم برآنحضرت ورد نکرد برمن سلام را پس افتاد در دل من چیزی یعنی اندوهی عظیم که خدا داناتر است بآن فقلت في نفسي لعل رسول الله صلى الله عليه وسلم وجد علي اني ابطأت عليه پس گفتم در دل خود شاید آنحضرت غضب کرد برمن اینکه درنگ کردم در آمدن بروی ثم سلمت عليه فلم يرد علي فوقع في قلبي اشد من المرة الاولى پستر باز سلام کردم بروے ورد نکرد برمن پس افتاد در دل من اندوهی سخت تر از مرتبه نخستین ثم سلمت عليه فرد علي پستر باز سلام کردم پس جواب داد برمن فقال انما منعني ان ارد عليك اني كنت اصلي پس فرمود منع نکرد مرا از جواب سلام تو مگر آنکه بتحقیق بودم من که نماز میکردم وكان على راحلته متوجها الى غير القبلة وبود آنحضرت بر مرکب خود در حالی که متوجه بود بسوی غیر قبله وروکرده بود بصوب مقصدی که داشت باب رفع الايدي في الصلوة لامر ينزل به برداشتن دستها در نماز از جهة کاری که حادث شود بمصلی حدثنا قتيبة قال حدثنا عبد العزيز بن ابي حازم عن سهل بن سعد قال بلغ رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بني عمرو بن عوف بقباء كان بينهم شئ گفت سهل رسید پیغمبر خدا را اینکه اولاد عمرو بن عوف که بقبا بودند هست در میان آنها نزاعی فخرج يصلح بينهم في اناس من اصحابه پس برآمد آنحضرت که صلح دهد میان ایشان رفت در چند کس از یاران خود فحبس رسول الله صلى الله عليه وسلم وحانت الصلوة پس نگهداشته شد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی یعنی درنگ شد در اصلاح حال آنها ورسید وقت نماز فجاء بلال الى ابي بكر فقال يا ابا بكر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد حبس وقد حانت الصلوة پس آمد بلال بسوی ابوبکر وگفت ای ابوبکر بتحقیق پیغمبر خدا نگهداشته شد وتحقیق رسید وقت نماز فهل لك ان تؤم الناس قال نعم ان شئتم آیا هست رغبت ترا که امامت کنی مردم را گفت آری رغبت دارم اگر خواهید شما فاقام بلال الصلوة وتقدم ابو بكر وكبر للناس پس اقامت گفت بلال نماز را وپیش رفت ابوبکر وتحریمه بست برای مردم فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم يمشي في الصفوف يشقها شقا حتى قام في الصف پس آمد پیغمبر خدا در حالی که مشی میکند در صفها وجدا میکند صفها را جدا کردنی تا ایستاد در صف اول فاخذ الناس في التصفيح قال سهل التصفيح هو التصفيق پس شروع کردند مردم در دستک زدن گفت سهل تصفیح بمعنی تصفیق است یعنی هردو بیک معنی است قال وكان ابو بكر لا يلتفت في صلوته گفت سهل وبود ابوبکر که التفات نمیکرد باین حال مردم در نماز خود از جهت حضوری که بخدا داشت فلما اكثر الناس التفت فاذا رسول الله صلى الله عليه وسلم وهرگاه بسیار دستک زدند مردم بگوشه چشم نگریست دید که در صف پیغمبر خداست فاشار اليه يامره ان يصلي پس اشارت کرد آن حضرت بسوی ابوبکر در حالی که میفرمایید او را آنکه نماز میکرده باشد فرفع ابو بكر يديه فحمد الله پس برداشت ابوبکر هر دو دست خود را بسوی آسمان وشکر گفت خدا را برین نعمت جزیل الهی که آنحضرت تجویز

الاول وحدیث عبد الله بن مغفل نزد نسائی وحدیث سبرة بن معبد نزد ابن ماجه وحدیث عقبه نزد حدیث اسید بن حضیر نزد طبرانی وحدیث عبد الله بن عمرو نزد احمد بالفاظ متقاربه که شامل است همه را لفظ مواضع ومعاطن حمل کنند این احادیث را بر کراهت وبعضی رفته اند بسوی آنکه نهی خاص بمعاطن است یعنی جایهای اقامت شتران نزد آب واماکن دیگر شتران را شامل نیست ونزد بعضی شامل است جایگاه اش آن را مطلقا حدثنا صدقة بن الفضل مروزی قال اخبرنا سليمان بن حيان بفتح حمله وتشدید تحتیه ابو خالد الاحمر ازدی جعفری کوفی سنه یکصد ونود ونه قال حدثنا عبيد الله بصیغه تصغیر ابن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب رضی الله عنه از بزرگان اهل مدینه بود از روی فضل وعبادت سنه یکصد وچهل وهفت عن نافع قال رايت ابن عمر يصلي الى بعيره گفت نافع دیدم ابن عمر را که نماز میگذارد بسوی شتر خود وستره می گرفت آن را وقال رايت النبي وگفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم يفعله که میکرد آن را ونزاع کرده اسمعیلی در استدلال باین حدیث که لازم نمی آید از نماز بسوی شتر عدم کراهت نماز در مبرک وی وجواب داده اند که مراد اشارت است بسوی ردانچه گفته اند از علت نهی که شتران از شیاطین اند چنانکه در حدیث عبد الله بن مغفل آمده یعنی اگر این از موانع صحت نماز بودی هر آینه منع شدی مانند این گردانیدن آن پیش مصلی وهمچنین نماز راکب آن وتحقیق ثابت شده که آنحضرت نماز نفل بر شتر مبارک خود میگذارد وبعضی فرق کرده میان یک شتر ومیان جماعت بلکه اینها مجبول اند بر انفار ونفر جماعت موجب تشویش است بخلاف نماز بر مرکوب یا بسوی یکی از آن که بسته باشد واز نیجا فرق میان گوسفندان وشتران نیز پیدا گردد که گوسفندان نفری نمی ارزد وتشویش نمی رسانند وبعضی در فرق میان اهل غنم گویند که عادت اصحاب ابل تغوط است نزدیک شتران پس نجس می باشد نشستگاه اینها وعادت اصحاب غنم ترک تغوط است واستبعاد کرده آن را طحاوی وتغلیط کرده وهمچنین کسی را که گفته معاطن می باشد در آن ابوال وارواث است چه مرابض نیز شریک اند دران وادرین حال وگفته نظر اقتضا میکند عدم فرق را میان ابل وغنم در نماز وجز آن چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است از جواز نماز دران هردو بی کراهت وتفاوت واحادیث نهی معارض هست آن را حدیث صحیح جعلت لي الارض مسجدا وطهورا واما ابن منذر گفته که محقق بمرابض غنم است وور بعضی احادیث بامر باب رحمت نیز مذکور گشته ولیکن در سند آن مقال است باب من صلى وقدامه تنور بفتح فوقیه وتشدید نون بقول سعر ب وبقولی عربی است که مستعمل است در جمیع لغات بمعنی جای افروخته شود در آن آتش برای پختن نان وجز آن او نار او شئ مما يعبد فاراد به وجه الله تعالى کسی که نماز گذارد در جائیکه پیش وی تنور است یا آتشی یا چیزی از آنچه پرستیده می شود در کیش کافران چون بت وجز آن پس اراده کند مصلی بدان جهت خدا را بلا التفات بمعبود

امامت خود کرد ثم رجع القهقری وراءه حتی قام فی الصف وتقدم رسول الله پستر باز گشت ابوبکر پس پای خود تا ایستاد
در صف از انکه فهمید که امر برای ایجاب نیست بلکه برای تکریم است وگرنه مخالفت میکرد و پیش رفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فصلی للناس پس نماز گذارد برای مردم فلما فرغ اقبل علی الناس پس هرگاه فارغ شد آنحضرت از نماز روی کرد بر مردم فقال یا ایها الناس
مالکم حین نابکم شئ فی الصلوة اخذتم بالتصفیح انما التصفیح للنساء پس فرمود ای مردم چه حال است شما را هنگامی که حادث شود شما را
چیزی در نماز شروع کردید شما در دستک زدن دست بکف زدن مرزنان راست که آواز آنها نیز عورت است من نابه شئ فی صلوته
فلیقل سبحان الله کسی که حادث شود او را چیزی در نماز پس بگوید سبحان الله ثم التفت الی ابی بکر فقال یا ابا بکر ما منعک
ان تصلی للناس حین اشرت الیک پستر التفات کرد آنحضرت بسوی ابوبکر صدیق و فرمود ای ابوبکر چه منع کرد
ترا آنکه نماز میگذاردی مر مردم را هنگامی که اشارت کردم بسوی تو که امام باشی قال ابوبکر ما کان ینبغی لابن ابی قحافة ان یصلی
بین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابوبکر نبود سزاوار مر پسر ابوقحافه را آنکه امام باشد و نماز کند پیش پیغمبر خدا
رحمت کناد خدا بروی و یاران وی بدانکه ظاهر از قول او کبر تنجا رسول الله آنست که ابوبکر رکعتی تمام نکرده بود و آن حضرت هم درین حال تحریمه
رسیده و امامت آنحضرت از قبیل استخلاف باشد چنانکه مولف فهمیده و بدان تایید ترجمه کرده و تواند که آنحضرت که پیش رفت و امام شد مردم را از سر
تحریمه اقتدا بآن حضرت بسته باشند و همچنین ابوبکر نیز تحریمه اقتدا کرده باشد برین تقدیر دست برداشتن ابوبکر در اثنای نماز نخواهد بود تا مطابق
ترجمه افتد و دلیل بران تواند شد فتدبر **باب الخصر فی الصلوة** خصر بخاء معجمه مفتوحه و سکون صاد مهمله و راء در آخر بچند معنی آمده یکی
بمعنی نهادن دست بر سرین دیگر بمعنی عصاست یعنی گرفتن عصا و تکیه کردن بر آن در نماز و دیگر بمعنی اختصار یعنی اختصار کردن
قراءة در نماز یا تخفیف در ادای ارکان بی طمانینت و هر دو حدیث مذکور درین باب هر یک ازین معانی را احتمال دارد و چون مشهور معنی اول است
و نیز در بعضی روایات واقع شده و یروی انه استراحة اهل النار و آنکه یهود بسیار میکردند این فعل را پس نهی کرده شده است از کراهت تشبه
بایشان مراد مولف همین خواهد بود **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد عن ایوب عن محمد عن ابی هریرة قال نهی عن الخصر فی الصلوة
گفت ابوهریره منع کرده شده است از خصر در نماز **حدثنا** عمرو بن علی قال حدثنا یحیی عن هشام قال حدثنا محمد عن ابی هریرة قال نهی ان یصلی
الرجل مختصرا وقال هشام وابو هلال عن ابن سیرین عن ابی هریرة نهی النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابوهریره منع کرده
شده است اینکه نماز گذارد مردی در حالی که خصر کننده است **باب** یفکر الرجل الشئ فی الصلوة روا است که فکر میکند مردی چیزی را
در نماز وقال عمر انی لاجهز جیشی وانا فی الصلوة و گفت عمر تحقیق من تدبیر و سامان میکنم لشکر خود را و حال آنکه من در نمازم و این
از قبیل تداخل عبادات است از انکه فکر در تدبیر لشکر جهاد عبادتی دیگر است **حدثنا** اسحق بن منصور قال حدثنا روح قال حدثنا
عمر هو ابن سعید قال اخبرنی ابن ابی ملیکة عن عقبة بن الحارث قال صلیت مع النبی صلی الله علیه وسلم العصر فلما
سلم قام سریعا دخل علی بعض نسائه ثم خرج گفت عقبه بن حارث نماز گذاردم با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی عصر را پس هرگاه سلام داد استاد
در حالی که شتاب بود و درآمد بر بعضی زنان خود پستر برون آمد ورای ما فی وجوه القوم من تعجبهم لسرعته و دید آنحضرت چیزی که بود در روی
مردم بود از تعجب کردن ایشان شتاب رفتن آنحضرت را فقال ذکرت وانا فی الصلوة تبرا عندنا پس فرمود یاد کردم و حال آنکه
من در نماز بودم پاره طلا را که نزد ما بود فکرهت ان یمسی او یبیت عندنا فامرت بقسمته پس مکروه داشتم اینکه شام کند یا شب کند
نزد ما پس فرمودم بقسمت کردن آن و بمسی و بیبیت شک راوی است ظاهر آنکه این نماز مغرب یا عشا خواهد بود مطابقت حدیث به ترجمه آنست
که آنحضرت در اثنای نماز یاد آورد تبر را و نا گذاشتن آن در خانه فکر کرد و اعاده نماز نکرد و جواز فکر در نماز معلوم شد **حدثنا** یحیی بن بکیر

که ایستادن ...بطریق رفع شی امام مخصوص است بلکه بمعنی رفع
حجاب و موانع علو رویت که کشف آنست چنانکه کشف
کرده شد مسجد اقصی و نحو آن اگرچه قدام آنحضرت نباشد
و بازپس شدن از مقام مشاهده هولناک سبب اتفاق شود
و ابعد تسلیم بودن آتش قدام آنحضرت این نه از قبیل آتش ...است
که معبود قومی بود و توجه میکند مصلی بسوی آن و نیز نکرده
بود آنحضرت را باختیار و نیت جز آنکه سو پیش شده بود
برای تنبیه عباد پس در واقع فعل آنحضرت نبود پس استدلال
باین صورت که نه از قبیل مدعا است درست نباشد و تحریر
... این حدیث باب است اگر برای استدلال گویند **حدثنا**
عبدالله بن مسلمة بفتح میم و سکون مهمله حن حال ... عن زید
بن اسلم مولی عمر رضی الله عنه عن عطاء بن یسار عن
عبدالله بن عباس قال انخسفت الشمس فصلی
رسول الله گفت ابن عباس گرفته شد آفتاب پس نماز
گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم یعنی نماز کسوف
ثم قال اریت النار فلم ار منظرا کالیوم قط افظع پستر
فرمود نموده شدم آتش دوزخ را یعنی درین نماز پس ندیدم
هیچ منظری را بچو امروز دیدم هرگز شنیع تر و رسواتر فظاعت
رسوائی و زشتی که از حد گذشته باشد **باب** کراهیة الصلوة
فی المقابر مکروه بودن نماز در گورستانها اختلاف کرده اند علما
درین مسئله مذهب امام احمد تحریم نماز است در مقبره و فرق
نکرده میان منبوشه و غیر منبوشه برابر است که فرش کرده گذارد
چیزی که نگاه دارد آنرا از نجاست یا آنکه مفروش نباشد و در میان
قبر باشد یا در مکانی جدا چون حجره و بالاخانه و مذهب ثوری
و امام محمد و ابوحنیفه و اوزاعی کراهت است و فرق کرده شافعی
میان مقبره منبوشه و غیر منبوشه و گفته اگر آمیخته باشد خاک آن به نجاست
ابدان مردگان جائز نیست نماز دران و اگر نماز گذارد در جای
پاک ازان کفایت کند و رافعی گفته نماز مکروه است دران
بهر حال و ندیده است مالک بنماز دران باکی و حکایت کرده
ابو مصعب از مالک کراهت را مانند قول جمهور و اهل ظاهر
بسوی تحریم رفته اند خواه مقابر مسلمین باشد یا کفار و ابن
حزم از عمر و علی و ابی هریره و انس و ابن عباس رضی الله عنهم
نهی ازان روایت کرده و همچنین از جماعه تابعین ابراهیم نخعی و نافع
بن جبیر و طاوس و عمرو بن دینار و سوای ایشان و خطابی در
معالم سنن از عبدالله بن عمر رخصت نماز در مقبره روایت کرده
و نیز از حسن بصری آورده که وی نماز گزارد در مقبره کذا نقله
العینی فی باب هل تنبش قبور مشرکی الجاهلیة و ترمذی و ابوداود
روایت ابی سعید مرفوعا آورده که فرمود آنحضرت زمین همه آن
مسجد است مگر مقبره و حمام و نیز ترمذی گفته درین باب
روایت از علی و غیر وی از چند صحابه که نام گرفته رضی الله عنهم
نیز هست و ظاهر این روایات بر شرط مولف نیست

قال حدثني الليث عن جعفر بن ربيعة عن الاعرج قال قال ابو هريرة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اذن بالصلوة ادبر الشيطان له ضراط حتى لا يسمع التاذين فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی وقتی که اذان گفته میشود برای نماز پس میرود ابلیس در حالی که مر ورا آواز باد در براست تا آنکه نشنود اذان گفتن را فاذا سكت المؤذن اقبل پس وقتی که خاموش میشود مؤذن پیش می آید فاذا ثوب ادبر فاذا سكت اقبل پس وقتیکه اقامت نماز گفته میشود واپس میگریزد و وقتیکه خاموش میکند مؤذن پیش می آید فلا يزال بالمرء يقول له اذكر ما لم يكن يذكر حتى لا يدري كم صلى پس دایم با آدمی نماز گذار میگوید مر ورا یاد کن چیزی را که نبود یاد کند و درین حال میباشد تا آنکه نمیداند چند رکعت نماز گذارده قال ابو سلمة بن عبد الرحمن اذا فعل ذلك احدكم فليسجد سجدتين وهو قاعد گفت ابو سلمة وقتی که بکند آنرا یکی از شما یعنی تردد کند که سه رکعت کرده یا چهار حکم درینصورت آنست که مدار بر اقل نهد و با وجود آن دو سجده کند اندروی استحباب نه از روی وجوب در حالی که نشسته است برای تشهد این حکم از کتب فقه حنفیه پیدا می آید وسمعه ابو سلمة من ابي هريرة و شنیده است این حدیث را ابو سلمة از ابو هریره حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا ابن ابي ذئب عن سعيد المقبري قال قال ابو هريرة يقول الناس اكثر ابو هريرة گفت سعید مقبری گفت ابو هریره میگویند مردم بسیار روایت کرده است ابو هریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلقيت رجلا فقلت بم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم البارحة في العتمة پس ملاقات کردم مردی را و گفتم چه چیز خواند پیغمبر خدا امشب در نماز عشا فقال لا ادري پس گفت آن مرد نمیدانم که کدام سوره خواند فقلت الم تشهدها قال بلى پس گفتم آیا حاضر نبوده تو نماز عشا را گفت آری حاضر بودم قلت لكن انا ادري قرأ سورة كذا وسورة كذا گفت ابو هریره گفتم لیکن من میدانم خواند سوره چنین و سوره چنین مقصود ابو هریره انیست که بسیاری روایت من از جهت آنست که من حفظ احوال و ضبط اقوال تمام میکردم و حال مردم دیگر آنست که مذکور شد دلالت حدیث بر ترجمه از آن رو تواند بود که نادانستگی آن مرد با آنکه حاضر در نماز بود از جهت خواطر پریشان در نماز خواهد بود که ضبط قرات نتوانست کرد و آنکه گویند ضبط ابو هریره هم از جمله خواطر است دال بر حکم ترجمه چنانکه قسطلانی گفته و اقتصار بر همین وجه کرده و کرمانی هم این احتمال را تجویز کرده بعید است از آنکه تدبر در قرآن اگرچه از جمله حضور در نماز است یاد ماندن قرآن که دران تدبر کرده از جمله فکر و خواطر نتوان گفت

بسم الله الرحمن الرحيم باب ما جاء في السهو

در بیان آنچه آمده در حکم سهو اندر نماز اذا قام من ركعتي الفريضة وقتی که برخاست مصلی در نماز چارگانی از دو رکعت فرض و سنت بعد از دو رکعت حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن الاعرج عن عبد الله ابن بحينة انه قال صلى لنا رسول الله عبد الله ابن بحینه گفت نماز گذارد برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بحینه بضم موحده و فتح مهمله نام مادر عبد الله است یا نام مادر پدر اوست هم ازین جهت بر سر ابن الف مینویسند ركعتين من بعض الصلوة گذارد دو رکعت از بعضی نمازها در روایتی دیگر مذکور است که نماز ظهر بوده ثم قام فلم يجلس پس ایستاد و در رکعت ایستاد برای رکعت سیوم و نه نشست برای تشهد اگرچه مردم سبحان الله هم گفتند چنانکه ابن خزیمه بروایت ضحاک از عثمان از اعرج آورده از اینجاست که اهل مذهب گفته اند که بعد از قیام برای تشهد نه نشینند که مستلزم اعراض از فرض برای واجب لازم می آید و اگر بنشینند نماز باطل میشود فقام الناس معه پس ایستادند مردم با آن حضرت فلما قضى صلوته ونظرنا تسليمه پس چون گاه تمام کرد چهار رکعت و منتظر شدیم سلام را كبر قبل التسليم فسجد سجدتين وهو جالس ثم سلم تکبیر گفت پیش از سلام دادن پس سجده کرد دو سجده در حالی که نشسته است بیشتر سلام داد حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن يحيى بن سعيد عن عبد الرحمن الاعرج عن عبد الله ابن بحينة انه قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قام من اثنتين من الظهر لم يجلس بينهما

باب الصلوة في مواضع الخسف والعذاب نماز در جاهای خسف زمین و دیگر جاها عذاب الهی که بکافران ام نازل شده و یذکر ان عليا كره الصلوة بخسف بابل و ذکر کرده می شود که علی مرتضی رضی الله عنه مکروه داشته نماز را در جای خسف که واقع شده بزمین بابل که شهریست در نواحی کوفه اشاره میکند بآن قول ربی تعالی قد مكر الذين من قبلهم فاتى الله بنيانهم من القواعد الآية گویند نمرود ابن کنعان دران شهر کوشکی عظیم بنا کرد که بلندی آن پنجهزار گز بود تا بر صعود و تطلع کند احوال آسمان را پس چون تمام شد حق تعالی باوی فرستاد که آن را برهم زد و افتاد و بر نمرود و قوم او همه ایشان هلاک شدند و فرو برد بایشان زمین را حدثنا اسماعيل بن عبد الله بن ابي اويس قال حدثني مالك عن عبد الله بن دينار مولى ابن عمر عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال فرمود آنحضرت باصحاب هنگام توجه بسوی تبوک وقتی که گذشتند بدیار ثمود از زمین حجر لا تدخلوا على هؤلاء المعذبين الا ان تكونوا باكين در نیائید بر جاهای اینجماعه که عذاب کرده شده اند مگر بحالی که باشید شما گریه کننده و عبرت گیرنده فان لم تكونوا باكين فلا تدخلوا عليهم پس اگر نباشید شما گرینده پس در نیائید بآنها لا يصيبكم ما اصابهم تا نرسد شما را بسبب قسوت دلها آنچه رسید بایشان بسبب آن و واقع شده در کتاب المغازی در آخر حدیث بستر پرده کرد آنحضرت سر مبارک خود را و شتاب رفت تا آنکه گذشت آن وادی را و این دلالت کرد بر آنکه آنحضرت نزول نکرد و درانجا نماز نگذارد چنانکه مرویست همچنان از علی مرتضی در خسف بابل و کراهت نزول و نماز دران موضع ظاهرا باعتبار شومی و بعد آن از مکان رحمت است چنانکه کوچ کرد از موضعی که خواب کرد درانجا از نماز فجر و گفت این جای شیطان است و در جای دیگر فرمود که ابراد کنید ظهر را در وقت برودت زیرا که سختی گرمی از دم دوزخ است

باب الصلوة في البيعة حکم نماز در بیعه بکسر موحده و سکون تحتیه بمعنی کلیسا ترسایان کنیسه در مشهور چنانکه صلوة معبد یهود را گویند و صومعه معبد پارسا ترسایان و مسجد مسلمین نیز و کنیسه بمعنی معبد ترسایان نیز آمده فسر به الجوهری و بهمین معنی است مستعمل درین باب و در قاموس کعب کنیسه معبد یهود یا نصاری یا کفار وقال عمر رضي الله عنه انا لا ندخل كنائسكم من اجل التماثيل التي فيها الصور گفت عمر رضی الله عنه مردی را از کلایان ترسایان بشام که ساخته بود برای وی طعامی و گفت دوست دارم که اجابت و اکرام کنی مرا پس در جواب گفت عمر ما در نمی آئیم کنیسهای شما را که دران صورتهاست از جهت آن صورتها وكان ابن عباس يصلي في البيعة الا بيعة فيها تماثيل و بود ابن عباس که نماز میگذارد در معبد نصاری مگر معبدی که دران صورتها بود اگر گوئی که تمثالها از جنس معبوداند و معلوم از باب من صلى و قدامه تنور او شئ مما يعبد جواز نماز در اشال آن بکراهت است گویم حکم تماثیل غیر حکم سایر معبود است زیرا چه آن در ذوات خود با محترم اند معبود شوند بانه بخلاف آتش و کواکب و جز آن و نیز تمثالها شاغل اند از حضور در نماز چنانکه گذشت که آنحضرت فرمود

اسماء الرجال

ثم سلم بعد ذلک ای بعد سلام الصلوة ... سجد سجدتین ... الی بکر ... قال سعد ... قسطلانی ۱۲

گفت عبد الله که تحقیق پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بروی استاد بعد از دو رکعت از نماز ظهر نشست میان دو رکعت یعنی درین دو رکعت و دو رکعت دیگر نشست برای تشهد فلما قضی صلوته سجد سجدتین ثم سلم بعد ذلک پس هرگاه تمام کرد نماز خود را هر چهار رکعت خواند دو سجده کرد پس تر سلام داد و بعد از سجدها درین دو حدیث و غیر آن تعرضی نیست بآنکه بعد از سجدتین سهو تشهد دیگر خوانده سلام داد و در باب آینده تصریح کرده در ترجمه که تشهد دیگر نخوانده و اهل مذهب را که تشهد دیگر مقرر کرده اند حدیثی که ثبت آنست خواهد بود چنانکه نقل کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی

باب اذا صلی خمسا وقتی که گزارد مصلی مثلا ظهر را پنج رکعت **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا شعبة عن الحکم عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر خمسا گذارد آنحضرت یکباری ظهر را پنج رکعت یک رکعت زیاده کرد فقیل له ازید فی الصلوة فقال وما ذاک پس گفته شد مر آنحضرت را آیا زیاده کرده شد در نماز پس فرمود چیست سوال زیادتی قال صلیت خمسا گفت گوینده گزاردی نماز پنج رکعت بدانکه اول بصیغه مجهول آورده و دوم بار بصیغه معلوم و جهی بخواهد نفهم فسجد سجدتین بعد ما سلم پس دو سجده کرد و بعد از آنکه سلام داد و ظاهر آنست که این سلامی است که بر سر پنج رکعت از روی سهو داده تمام کرده بود و آنچه در حدیث سابق گذشت آنست که چون علم بسهو داشت سلام نماز را موقوف داشته و دو سجده سهو کرد و سلام داد و از اینجا معلوم میشود که برای سهو آنچه لازم است همین دو سجده است سلامی دیگر در کار نیست پوشیده نماند که این حدیث معارض دو حدیث باب سابق نیست هر دو صورت رواست و سخن در افضلیت باقی است کذا قال الکرمانی و آنکه امام ابو حنیفه رحمة الله علیه گفته که اگر پنج رکعت گذارده رکعتی دیگر بوی ضم کند تا این یک رکعت بیترا نباشد و نماز یک رکعت مشروع نشده است ظاهر از حدیثی دیگر معلوم کرده باشد و آنچه ازین حدیث معلوم شده چون در اثنای نماز برین سهو واقف نشده و تکلمی نیز در میان آمده ضم رکعت سادسه درین صورت روا ندارد و ضم دران صورت میگوید که مصلی را هم در اثنای نماز بعد از رکوع رکعت پنجم بیاد آید والله اعلم

باب اذا سلم فی رکعتین او فی ثلث فسجد سجدتین مثل سجود الصلوة او اطول وقتی که سلام داد مصلی در دو رکعت یا در سه رکعت پس دو سجده کرد مانند سجدهٔ نماز یا دراز تر ازان حکم آن چیست **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة عن سعد بن ابراهیم عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال صلی بنا النبی گفت ابو هریره نماز گزارد با ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الظهر او العصر فسلم نماز ظهر بود یا عصر شک راویست پس سلام داد بر دو رکعت فقال له ذو الیدین الصلوة یا رسول الله انقصت پس گفت مر آنحضرت را ذو الیدین لقب صحابی است نماز ای پیغمبر خدا آیا کم شد بحکم شارع فقال النبی صلی الله علیه وسلم لاصحابه احق ما یقول پس فرمود آنحضرت مر یاران حاضر را که ابو بکر و عمر در میان آنها بود ند آیا راست هست چیزی که میگوید ذو الیدین که نقصانی در نماز رفته قالوا نعم فصلی رکعتین اخریین ثم سجد سجدتین گفتند حاضران آری نقصان شده است پس گزارد آنحضرت دو رکعت دیگر بسیتر دو سجده سهو کرد و این حدیث تمام پیشتر گذشته است قال سعد ورأیت عروة بن الزبیر صلی من المغرب رکعتین فسلم گفت سعد بن ابراهیم راوی حدیث و دیدم عروه را نماز گزارد از مغرب دو رکعت پس سلام داد وتکلم ثم صلی ما بقی وسجد سجدتین و سخن کرد پسترگزارد چیزی که باقی بود و دو سجده کرد وقال هکذا فعل النبی صلی الله علیه وسلم و گفت عروه این چنین کرده است پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بروی

باب من لم یتشهد فی سجدتی السهو حکم کسی که تشهد نخواند بعد از دو سجدهٔ سهو وسلم انس والحسن ولم یتشهدا و سلام داد انس بن مالک و حسن بصری و نخواندند تشهد را وقال قتادة لا یتشهد و گفته است قتاده که راوی از انس و حسن بصری است که تشهد نخواند سهو کننده **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک بن انس عن ایوب بن ابی تمیمة السختیانی عن محمد بن سیرین عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم انصرف من اثنتین فقال له ذو الیدین اقصرت الصلوة ام نسیت یا رسول الله پیغمبر خدا در نماز چهار گانی برگشته از دو رکعت پس گفت مر آنحضرت را ذو الیدین آیا کوتاه شد نماز یا فراموش کردی ای رسول خدا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اصدق

بنا میکنند بر قبر او مسجدی را و صورتها و فیه تلک الصور و تصویر میکنند دران مسجد آن صورتها را که دیده اولئک شرار الخلق عند الله اینجا عه بدترین خلق اند نزد خدای تعالی شرح این حدیث عنقریب گذشت و در حدیث اشارت است بسوی منع از نماز دران تا گرفته شود آن را مسجد بنماز

باب بغیر فصل از باب سابق است گویا بیان میکند دران که این فعل ایشان مذموم است با تصویر باشد یا بدون آن و در بعضی روایات این لفظ ساقط است

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة ان عائشة وعبد الله بن عباس قالا لما نزل برسول الله عائشه و ابن عباس گفتند هرگاه نازل شد مرض موت بار شد به پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزل بلفظ معلوم و مجهول هر دو روایة است و معنی ثانی مستعمل نمیشود مگر مجهولا طفق یطرح خمیصة له علی وجهه گشت که می انداخت چادری که مر او را بود بر روی مبارک خود فاذا اغتم بها کشفها عن وجهه پس وقتیکه گرم شد ملول از چادر دور کردی آن را از روی مبارک فقال وهو کذلک پس فرمود بحالیکه چنین بود که مذکور شد لعنة الله علی الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد لعنت خدا بر یهود و نصاری که گرفته اند قبرهای پیغمبران خود را مسجدها مراد انبیا و بزرگان اتباع ایشان اند چنانکه در روایة مسلم وصالحیهم زیادت آمده و در باب هل ینبش القبور گذشت و گرنه نصاری پیغمبری دیگر بجز عیسی ندارند که مرفوع بر آسمان است نه مقبور در زمین و لهذا جائی که تنها ذکر نصاری آمده چنانکه در حدیث سابق فرموده اذا مات فیهم الرجل الصالح و جائی که یهود تنها مذکور گشته چنانکه در حدیث ما بعد فرموده قبور انبیائهم یحذر ما صنعوا می ترسانید آنحضرت در آن وقت است خود را از آنچه کردند این اشیا تا نکنند بعد از رحلت وی آنچه کردند اینها **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال قاتل الله الیهود اتخذوا قبور انبیائهم مساجد فرمود پیغمبر خدا قتال یهود را یعنی کشته شوند یا لعنت ساز د یا مطرود و دور دارد از رحمت گرداند که گرفته اند قبرهای

ذو اليدين پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی آیا راست گفته است ذو اليدين که دو رکعت گذارده شد فقال الناس نعم پس گفتند
مردم آری دو رکعت گذارده شد فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی اثنتین اخریین ثم سلم ثم کبر فسجد مثل سجوده او اطول
پس ایستاد رسول خدا و گذارد دو رکعت دیگر پس تر سلام داد پس تر تکبیر گفت پس سجده کرد مانند سجده معتاد یا درازتر از آن پس تر برداشت
سر از سجده حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن سلمة بن علقمة قال قلت لمحمد في سجدتي السهو تشهد
قال ليس في حديث ابي هريرة گفت سلمه گفتم محمد بن سیرین را در دو سجده سهو تشهد هست یا نه گفت نیست در روایت ابو هریره ابن سیرین
از روایت خود که از ابو هریره کرده بود خبر داد و در باب سابق روایتی که از عبد الله بن بحینه و ابن مسعود آورده نیز روایت نکرده اند بر وجه
باستحباب تشهد دیگر بعد از سجدهای سهو قال شيخ المحدثين في زمانه في شرح العربي المشكاة اختلاف کرده اند ائمه در تشهد بعد از سجود سهو قائل شده
امام ابي حنيفة و احمد و بعضی مالکیه و بعضی شافعیه حنفیه تمسک کرده اند بحدیث ابن مسعود که روایت کرده آن را ابو داود و نسائی قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا كنت في صلوة فشككت في ثلث او اربع و اكثر ظنك على اربع تشهدت ثم سجدت سجدتين وانت جالس قبل
ان تسلم ثم تشهدت ايضا ثم تسلم ذكره الشمني در فتح الباري گوید و روواه البيهقي عن المغيرة ايضا واسنادهما ضعيف ومع ذلك له طرق يبلغ
درجة الحسن و قال انه عند ابن ابي شيبة عن ابن مسعود و بلغ درجة الصحة انتهى و اصح از قول شافعی آنست که تشهد بعد از سجده سهو غیر مسنون است
بعضی شافعیه گویند مسنون است بعضی گویند در قول قدیم او آمده است حافظ شیخ ابن حجر حمل کرده است بر زیادتی حرف نفی در لا تشهد
که در قول قتاده است از آن جهت که در روایت عبد الرزاق از معمر از قتاده ولی حرف نفی بتشهد واقع شده است و عینی شارح مواخذه
کرده بر شیخ ابن حجر که بر تقدیر صحت روایت عبد الرزاق توان گفت که از قتاده هر دو روایت است و نیز گفته وقتی که گفته شد
بزیادت حرف نفی در آنچه بخاری مولف کتاب نقل کرده مر قایلی را میرسد که گوید که در قول او بتشهد شاید حرف نفی از قلم ناسخ افتاده باشد
گوییم بر تقدیر ثبوت هر دو روایت مقرر علما و اصول است که مثبت راجح بر منفی است پس عمل بر مثبت باید کرد و آنچه از انس و حسن
منقول است نیز بطریق نفی است و احتمال سهو قلم ناسخ در کلام ثقه بعید است و زیادتی حرف لا بعدی ندارد و بسیار است در کلام الهی
تعالی مثل لا اقسم و جز آن آری تقدیر لا گنجایش دارد مثل لا اطیقه والله اعلم **باب** من يكبر في سجدتي السهو در بیان کسیکه
تکبیر گوید در سجدهای سهو **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا يزيد بن ابراهيم عن محمد عن ابي هريرة قال صلى النبي صلى الله عليه وسلم
احدى صلوتي العشي گفت ابو هریره گذارد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی یکی از دو نماز ظهر یا عصر قال محمد واكثر ظني انه العصر ركعتين
و گفت محمد بن سیرین بسیار گمان من آنست که نماز عصر بوده است گذارد دو رکعت ثم سلم ثم قام الى خشبة في مقدم المسجد
پستر سلام داد پستر ایستاد و تکیه کرده سوی چوبی که در جانب قبله در مسجد بود فوضع يده عليها پس نهاد آنحضرت دست خود را بر آن
وفيهم ابو بكر و عمر رضي الله عنهما فهابا ان يكلماه و در میان این حاضران ابو بکر و عمر مقرب ترین صحابه بودند و غالب آمد ایشان را
تعظیم و احترام آنحضرت که گویند آنحضرت را ازین معنی که مبهم اعتراض بود وخرج سرعان الناس و برآمدند شتاب زدگان مردم از مسجد سرعان
بسین و را و علی بهر سه مهمله مفتوحه جمعی که شتابی کنند بکاری و اقدام کنند بران بسرعت فقالوا اقصرت الصلوة پس گفتند بیکدیگر آیا
کوتاه شد نماز ورجل يدعوه النبي صلى الله عليه وسلم ذا اليدين و مردی بود که میخواند و نام میکرد او را پیغمبر خدا ذو اليدين فقال
انسيت ام قصرت پس گفت ذو اليدين آیا فراموش کردی یا کوتاه شد نماز فقال لم انس ولم تقصر پس فرمود فراموش
نکرده ام باعتقاد خود و نه قصر کرده شده است قال بلى قد نسيت گفت ذو اليدين آری بتحقیق فراموش کرده این حدیث بطرق
مختلفه آمده در بعضی روایات واقع شده که آنحضرت فرمود كل ذلك لم يكن و ذو اليدين گفته بعض ذلك قد كان و درین حدیث ابو اسحق

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الصلوة

حدثنا محمد بن سنان العوقي بفتح عين مهمله وبعد
از واو قاف است قال حدثنا هشيم بتصغير ابن بشير
قال حدثنا سيار بتشديد تحتيه هو ابو الحكم بفتحتين قال
حدثنا يزيد بن صهيب بتصغير الفقير ابن صفت يزيد
بطریق مسامحه است زیرا که آن لقب پدر او است قال
حدثنا جابر بن عبد الله قال قال رسول الله فرمود
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اعطيت خمسا
لم يعطهن احد من الانبياء قبلي داده شده ام پنج
کرامت که داده نشده آن را هیچ یکی از انبیا پیش از من مقصود
حصر نیست و ذکر پنج و شش بتقریب حال و سوال است
نصرت بالرعب مسيرة شهر فتح و ظفر داده شده ام با
انداختن ترس در دل دشمنان دین بر مسافت یکماه بی اسباب
ظاهر از حشمت و شوکت چنانکه ملوک جبابره بود وجعلت
لي الارض مسجدا وطهورا گردانیده شد برای من تمام
روی زمین نمازگاه و پاک کننده از حدث فايما رجل من
امتي ادركته الصلوة فليصل پس هر کدام مرد از امت من
که دریابد او را وقت نماز هر جا که باشد پس باید که نماز گذارد
و میسر است او را نماز و موقوف بر قدرت آب نیست واحلت
لي الغنائم و حلال گردانیده شده برای من غنیمتها نه پیغمبران
دیگر وكان النبي يبعث الى قومه
خاصة و بود جنس پیغمبر که فرستاده می شد بسوی قوم خود
که در ان می بود خاص بهمان قوم نه دیگر وبعثت الى الناس كافة
و مبعوث شدم من بسوی مردم همه از عرب و عجم و جن و انس
و تفصیل کلام در ان در اول تیمم گذشت واعطيت الشفاعة
و داده شده ام شفاعت عامه تا مردم را تا روز قیامت
باب نوم المرأة في المسجد خواب کردن زن در مسجد
و ماندن وی در ان و آن جایز است نزد حصول امن از فتنه
اگر مسکنی دیگر ندارد **حدثنا** عبيد بن اسمعيل
قرشی بخاری کوفی قال حدثنا ابو اسامة عن هشام
عن ابيه عن عائشة ان وليدة كانت سوداء
لحي من العرب مرویست از عائشه که تحقیق داهی بود
سیاه مر قبیله از عرب را ولیده در اصل بمعنی بچه دختر که نو
زاده شده و اطلاق کرده می شود بر داه نیز اگرچه کلان باشد
فاعتقوها پس آزاد کردند مالکان آن را فكانت معهم
پس بود با ایشان قالت گفت عائشه بتحقیق آن داه بقرینه فاتهموني
فخرجت صبية لهم عليها وشاح احمر من سيور
پس برآمد دختری که ایشان را بود بجائیکه بر آن دختر حمائلی است
سرخ از چرم مرصع بمروارید وشاح بکسر واو و ضم آن
و بهمزه نیز آمده حمائل ... نا سیده نشود و بوشاح تا آنکه
منظوم بوده بمروارید رشته و سیور جمع سیر است بمعنی
دوال قالت فوضعته گفت پس نهاد دختر آن وشاح را

تعیین گفته که نسیان شده است فتدبر و وجه این تعیین آن تواند بود که چون جواز نسیان نزد صحابه مقرر بود چنانکه فرموده انما انسی لاسن واگر وحی تازگی در قصر می آمد گنجایش نداشت که آن حضرت لم تقصر میگفت پس حمل بر همین شق نسیان کرد فصلی رکعتین ثم سلم ثم کبر فسجد مثل سجوده او اطول پس گذارد آنحضرت دو رکعت دیگر پس تر سلام نماز داد بعد ازان تکبیر گفت و سجده کرد مانند سجده معتاد یا دراز تر ازان ثم رفع راسه فکبر پستر برداشت سر از سجده پس تکبیر گفت ثم وضع راسه فکبر پستر نهاد سر بسجده و تکبیر گفت فسجد مثل سجوده او اطول پس سجده کرد مانند سجده معتاد یا دراز تر ثم رفع راسه وکبر پستر برداشت سر از سجده و تکبیر گفت **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن الاعرج عن عبد الله ابن بحینة الاسدی حلیف بنی عبد المطلب قسطلانی گفته صواب اسقاط لفظ بنی است ازانکه جد عبد الله ابن بحینة حلیف عبد المطلب بود یعنی عهد و پیمان بعبد المطلب بسته بود نه با پسران او انتهی پوشیده نماند که هر گاه عبد الله حلیف عبد المطلب شد باعتبار آنکه جد او حلیف عبد المطلب بود و این حلف باقی مانده میتوان گفت که عبد الله حلیف ابنای عبد المطلب است پس خطائی بزرگان گرفتن خطاست ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قام فی صلوة الظهر وعلیه جلوس تحقیق پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بروی استاد بر کعت سیوم در نماز ظهر و بر آنحضرت قعده و تشهد بود و مقتدیان نیز برخاستند فلما اتم صلوته سجد سجدتین یکبر فی کل سجدة پس هر گاه تمام کرد نماز خود را سجده کرد دو سجده در حالی که تکبیر میگفت در هر سجده وهو جالس وحال آنکه آن حضرت نشسته بود قبل ان یسلم پیش از انکه سلام نماز دهد وسجدهما الناس معه مکان ما نسی من الجلوس وسجده کردند آن دو سجده را مردم با آن حضرت بجای چیزی که فراموش کرده بود آنحضرت از قعده و فراموشی قعده مستلزم فراموشی تشهد است لیکن تعرض بآن نکرد ازانکه واجب همین قعده اولی است و تشهد در وی سنت است و سجده سهو بترک واجب میباشد تابعه ابن جریج عن ابن شهاب فی التکبیر متابعت کرده است لیث را ابو جریج از ابن شهاب زهری در باب تکبیر در سجده سهو **باب** اذا لم یدر کم صلی ثلاثا او اربعا سجد سجدتین وهو جالس وقتی که نداند مصلی که چند رکعت گذارده سه رکعت یا چهار رکعت سجده کند دو سجده در حالی که نشسته است **حدثنا** معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام ابن ابی عبد الله الدستوائی عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نودی بالصلوة ادبر الشیطان وله ضراط گفت ابو هریره فرمود آنحضرت وقتی که ندا کرده میشود بنماز پس میرود شیطان بجائی که مر او را آواز باد دبر است حتی لا یسمع الاذان و این کار میکند تا آنکه نشنود اذان را فاذا قضی الاذان اقبل پس وقتی که تمام کرده میشود اذان پیش می آید فاذا ثوب بها ادبر فاذا قضی التثویب اقبل پس وقتی که اقامت کرده میشود پس میرود و وقتی که تمام کرده میشود اقامت پیش می آید حتی یخطر بین المرء ونفسه تا آنکه وسوسه میکند میان آدمی و نفس او یعنی خواطر ردیه در دل می اندازد و یخطر بروزن یضرب ضبط کرده است قاضی عیاض یعنی یوسوس و گفته همین است وجه و شارحان بروزن ینصر ضبط کرده اند بمعنی یسلک و یمر یعنی نزدیک می آید و می گذرد میان آدمی و دل او چنانکه فراموش میکند افعال نماز را یقول اذکر کذا وکذا ما لم یکن یذکر میگوید شیطان یاد کن چنان و چنان که نبود مصلی که یاد کردی آنرا حتی یظل الرجل ان یدری کم صلی تا آنکه میگردد مرد و نمیداند که چند رکعت گذارده یظل مضارع ظل که از افعال ناقصه است بمعنی یصیر و ان در ان یدری نافیه است فاذا لم یدر احدکم کم صلی ثلاثا او اربعا فلیسجد سجدتین وهو جالس پس وقتی که نداند یکی از شما که چند رکعت گذارده سه رکعت یا چهار پس گو سجده کند دو سجده سهو در حال آنکه او نشسته است این دو سجده در وقت تردد از فقها معلوم نشده و آنچه در وقت تردد گفته اند همین است که بنا بر اقل نهاده نماز تمام کند **باب** السهو فی الفرض والتطوع در بیان آنکه سهو در فرض و نفل یکسان است یا تفاوتی دارد در حکم وسجد ابن عباس سجدتین بعد وتره و سجده کرد ابن عباس دو سجده سهو بعد از وتر و اعتقاد او آنست که وتر سنت است

تحاشی نماید و نسبت کند آنرا بمتکلم که قائل است قالت فوالله انی لقائمة معهم اذ مرت الحدیاة فالقته گفت سوگند خدا تحقیق من ایستاده بودم با ایشان ناگاه گذشت غلیواز پس انداخت آن حمیل را قالت فوقع بینهم گفت پس افتاد حمیل میان ایشان قالت فقلت هذا الذی اتهمتمونی به گفت پس گفتم اینست آنچه تهمت کردید مرا بآن زعمتم وانا منه بریئة وهو ذا هو گمان بد کردید در حق من و حال آنکه من پاک ام ازان و آن حاکم همان بی تصرف و تفاوت قالت گفت عایشه فجاءت الی رسول الله پس آمد آن ماه از نزد آن کافران عرب بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاسلمت پس اسلام آورد قالت عایشة فکان لها خباء فی المسجد گفت عایشه پس بود مر آن ماه را خیمه در مسجد شریف خبا بکسر معجمه ومد خرگاه و خیمه او حفش بکسر مهمله و سکون فاء و در آخر معجمه خانه صغیر شک کرده راوی میان دو لفظ قالت فکانت تاتینی فتحدث عندی گفت عایشه پس می آمد آن ماه مرا پس کلام میکرد نزد من قالت فلا تجلس عندی مجلسا الا قالت گفت عایشه پس نمی نشست نزد من هیچ مجلسی را مگر آنکه گفتی این بیت را ویوم الوشاح من تعاجیب ربنا و روز وشاح از عجائب کارهای پروردگار ماست کنایت میکند از روزیکه وشاح غلیواز برده و باز انداخت و شد آنچه شد تعاجیب بمعنی اعاجیب که جمع اعجوبه ونقل کرده ابن سیده که تعاجیب واحد نیست او را از لفظ او الا انه من بلدة الکفر انجانی آگاه باش که تحقیق پروردگار در آن روز از شهر کفر نجات داد که از آنجا پیش پیغمبر خود صلی الله علیه وآله وسلم رسانید و بشرف اسلام مشرف گردانید قالت عایشة فقلت لها ما شانک لا تقعدین معی مقعدا الا قلت هذا گفت عایشه پس گفتم مر او را چیست حال تو و چه شده که نمی نشستی هیچ نشستی مگر آنکه میگوئی این بیت را قال فحدثتنی بهذا الحدیث گفت عایشه پس حدیث کرد مرا باین قصه مذکوره **باب** نوم الرجال فی المسجد خواب کردن مردان در مسجد و اختلاف است در حکم آن بعضی رخصت دهند چون عمر و سعید بن المسیب و حسن و عطا و ابن سیرین و ابن جمحی و هو قول شافعی است و بعضی رخصت کرده مانند چون ابن مسعود و طاؤس و مجاهد و اوزاعی و ظاهر است که معتکف مستثنی خواهد بود و این قول امام ابی حنیفه رحمه الله است و از ابن عباس نیز کراهت مروی است مگر کسی را که قصد نماز دارد و منقول از مالک نقل است مهمان کسی و ... اند دار است پس مکروه باشد و کسیکه خانه ندارد پس مکروه نباشد و قال ابو قلابة بکسر قاف عن انس قدم رهط من عکل فنزلوا علی النبی گفت

كتاب الصلوة

حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان احدكم اذا قام يصلي جاء الشيطان فلبس عليه حتى لا يدري كم صلى فرمود بتحقيق يكی از شما وقتی که استاده نماز کند می آید شیطان پس خلط میکند بروی کار نماز را تا آنکه نمیداند که چند رکعت گذارده ولبس بتخفيف موحده مفتوحه است بعضی بتشدید می خوانند صحیح همان اول است فاذا وجد ذلك احدكم فليسجد سجدتين وهو جالس پس وقتی که یابد آنرا یکی از شما پس کو دو سجده کند از برای رغم انف شیطان بدانکه مذهب جمهور علما در نفل نیز سجده واجب است چنانکه در فرض و قراءت که نماز بعد از شروع واجب میشود پس تدارک آن بسجدهٔ سهو لازم باشد الا ابن سیرین و قتاده نقل کرده اند که در نوافل قایل بسجدهٔ سهو نیستند گویا از سیاق حدیث سابق که گفته شد افادهٔ نووی بصلوة الحدیث تخصیص بفرض کرده اند اما این حدیث و احادیث دیگر که فرموده ان احدکم اذا قام یصلی عام است شامل است نفل را **باب** اذا كلم وهو يصلي فاشار بيده واستمع وقتی که سخن کرده شود بکسی وحال آنکه او نماز می کند پس در جواب اشارت کرد بدست خود و شنید یعنی نماز باین اشارت و شنیدن کلام باطل نمیشود **حدثنا** يحيى بن سليمان قال حدثني ابن وهب قال اخبرني عمرو عن بكير عن كريب ان ابن عباس والمسور بن مخرمة وعبد الرحمن بن ازهر ارسلوه الى عائشة مرویست از کریب که ابن عباس و مسور و عبد الرحمن فرستادند او را بسوی عائشه فقالوا اقرء عليها السلام منا جميعا پس گفتند بخوان بر عائشه سلام از ما همه وسلها عن الركعتين بعد صلوة العصر و بپرس او را از گذاردن دو رکعت بعد از نماز عصر وقل لها انا اخبرنا انك تصليهما وقد بلغنا ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عنهما و بگو عائشه را که بتحقیق ما خبر داده شده ایم که تو میگذاری این دو رکعت را بعد از نماز عصر و بتحقیق رسیده است ما را که پیغمبر خدا منع کرده است ازین دو رکعت بعد از عصر قال ابن عباس وكنت اضرب الناس مع عمر بن الخطاب عنهما وگفت ابن عباس و بودم من که منع میکردم مردم را با عمر بن خطاب رضی الله عنه از گذاردن این دو رکعت قال كريب فدخلت على عائشة فبلغتها ما ارسلوني به گفت کریب پس در آمدم بر عائشه و رسانیدم ما او را خبری که فرستاده بودند بآن فقالت سل ام سلمة فخرجت اليهم فاخبرتهم بقولها پس گفت عائشه بپرس ام سلمه را پس بیرون آمدم بسوی ابن عباس و غیر او و خبر دادم ایشان را بگفتار عائشه فردوني الى ام سلمة بمثل ما ارسلوني به الى عائشة پس باز فرستادند مرا بسوی ام سلمه بمانند سوالی که فرستاده بودند بآن بسوی عائشه ظاهر نیست که سوال از ام سلمه از دو رکعت بعد از عصر خواهد بود اما انه مخصوص بعائشه است فقالت ام سلمة سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم ينهى عنهما ثم رايته يصليهما حين صلى العصر ثم دخل علي پس گفت ام سلمه شنیدم پیغمبر خدا را رحمت کنا د خدا بروی که نهی میکرد از آن نماز پس تر دیدم آنحضرت را که میگذارد آن دو رکعت را هنگامی که گذارده بود عصر را پس تر در آمد آن حضرت بر من و شروع در نماز کرد وعندي نسوة من بني حرام من الانصار فارسلت اليه الجارية و نزد من زنان بودند از اولاد حرام که از انصار است یعنی خود رفته نرسیدم و فرستاده بودم بسوی آنحضرت دختری را فقلت قومي بجنبه فقولي له تقول لك ام سلمة يا رسول الله سمعتك تنهى عن هاتين واراك تصليهما پس گفتم آن دختر را بایست بپهلوی آنحضرت و بگو مر او را که میگوید ام سلمه ای رسول خدا شنیده ام ترا که منع میکنی ازین دو رکعت و می بینم ترا که میگذاری فان اشار بيده فاستاخري عنه پس اگر اشارت کند آنحضرت بدست خود پس واپس شوی از آنحضرت ففعلت الجارية پس کرد دختر آنچه گفته بودم که بپهلوی آنحضرت باستد و بگوید فاشار بيده فاستاخرت عنه پس اشارت کرد آنحضرت بدست خود و واپس شد آن دختر از آن حضرت مطابقت حدیث ترجمه همین جز است فلما انصرف قال يا بنت ابي امية سالت عن الركعتين بعد العصر پس هرگاه برگشت از ادای دو رکعت بعد از عصر آمده پیش من فرمود ای دختر ابی امیه نام پدر ام سلمه

حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا عبد العزيز بن ابي حازم گویند در مدینه بعد مالک افقه از وی نبود عن ابي حازم سلمة بن دينار عن سهل بن سعد قال جاء رسول الله گفت سهل ساعدی آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بيت فاطمة فلم يجد عليا في البيت خانهٔ فاطمه زهرا پس نیافت علی را رضی الله عنه در آن خانه فقال اين ابن عمك پس فرمود کجاست پسر عم تو و تعبیر باین نسبت نذکر است فاطمه را القرابت که سبب سلوک طریقه محبت و مودت باشد گویا دریافت آنحضرت آنچه واقع شده بود میان ایشان از نزاکت و اطلاق ابن عم بر علی مرتضی نسبت فاطمه بطریق تسامح است که اقربای پدر را ابنا الاعمام گویند فقالت كان بيني وبينه شيء فغاضبني فخرج فلم يقل عندي پس گفت فاطمه بود میان من و وی چیزی از نزاکت پس غضب کرد مرا و بیرون بر آمد قیلوله نکرد نزد من فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم لانسان انظر اين هو ای ببین که کجاست علی فجاء پس گفت آنکس يا رسول الله هو في المسجد راقد ای پیغمبر خدا او در مسجد خفته است فجاء رسول الله پس آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی علی مرتضی را در مسجد وهو مضطجع قد سقط رداؤه عن شقه واصابه تراب وحال آنکه وی بر پهلو دراز کشیده است بحالی که افتاده است چادر او از یک جانب بر دوش از جانب دیگر بر خاک فجعل رسول الله پس گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم يمسحه عنه و دور میکرد خاک را از روی او بجهت تسلیه و تکرمه بوی ويقول قم يا ابا تراب میفرمود بطریق مزاح از فرط شفقت برخیز ای ابو تراب ملابسه وی بخاک و لازم حسبت در کنیت که نسبت ابوت و بنوت حقیقة باشد قم یا ابا تراب که فرموده این را و چون این کنیت از فرط مهربانی واقع شده دوست ترین کنیتها بود نزد علی رضی الله عنه **حدثنا** یوسف بن عيسى مروزي قال حدثنا ابن فضيل ابن غزوان کوفی نامش محمد ابو عبد الرحمان است سنه یکصد و نود و پنج عن ابيه عن ابي حازم سلمان کوفی اشجعی و این غیر ابی حازم سلمه بن دینار است مذکور در حدیث سابق و بزرگتر است از او در سن و آن راوی از سهل است و این از ابو هریره عن ابي هريرة قال لقد رايت سبعين من اصحاب الصفة ما منهم رجل عليه رداء گفت ابو هریره دیدم هفتاد کس را از اصحاب صفه که نبود از ایشان مردی که بروی چادری باشد بالای ازار اما ازار واما كساء قد ربطوا في اعناقهم یا ازار تنها داشتند یا چادری تنها که بسته بودند آن را در گردنهای خود فمنها ما يبلغ نصف الساقين پس بعضی از آن کسا یا چادری بود که میرسید به نصف ساقها و منها ما يبلغ الكعبين و بعضی از آن میرسید بشتالنگ فيجمعه بيده كراهية ان ترى عورته پس جمع میکرد آن را بدست خود از کراهت آنکه دیده شود عورت او

پرسیدی از این دو رکعت بعد از عصر وانه اتانی ناس من عبد القیس فشغلونی عن الرکعتین اللتین بعد الظهر فهما هاتان و بتحقیق آمدند مرا مردم از قبیله عبد القیس پس باز داشتند مرا از دو رکعتی که بعد از ظهر است پس آن دو رکعت اینست صاحب سفر السعادة میگوید که همیشه آنحضرت بعد از عصر دو رکعت گذاردی واین از خصایص آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوده در حق غیر وی مکروه هست انتهی قال شیخنا الاجل فی شرحه در جامع الاصول از بخاری ومسلم وابی داود ونسائی از عایشه آورده که گفت دو نماز بود که ترک نمیکرد آنحضرت آن را در سر او علانیه در سفر وحضر دو رکعت پیش از صبح ودو رکعت بعد از عصر ومیگذارد آنرا تا ملاقی شد پروردگار خود را واحادیث درین باب بطرق متعدده آمده وصریح در آنکه آن از راتبه عصر بوده ودر شرح آنکه گفته از خصایص آنحضرت بود آنچه میگوید چنانکه در روایت ابو داود آمده که میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر ونهی میکرد از آن ومیداشت روزه وصال ونهی میکرد از آن لیکن حدیث دیگر از ابی داود که در جامع الاصول آورده که پرسیدند ابن عمر را از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم هیچ یکی را در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم که میکرد آنرا ورخصت کرد آن حضرت در رکعتین بعد از عصر منافات دارد ببودن آن از خصایص آنحضرت ونهی مردم از آن انتهی ونیز از اول این حدیث مذکور درین باب معلوم شد که عایشه میکرد این دو رکعت را وباوجود آن چون از وی صحابه پرسیدند جواب نداد وحواله کرد آنرا بام سلمه ووی گفت آنچه دانستی گویا عایشه از خلاف مردم راضی نشد که این عمل ظاهر کند ودر گفتگو افتد چنانکه از امام احمد روایت کرده اند که میگذارد این دو رکعت درون خانه خود چون پرسیدند چرا پنهان میگذاری گفت از ترس مردم

باب الاشارة فی الصلوة در بیان جواز اشارت کردن در نماز قاله کریب عن ام سلمة عن النبی صلی الله علیه وسلم گفته است این حکم را کریب از ام سلمه از پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا یعقوب بن عبد الرحمن عن ابی حازم عن سهل بن سعد الساعدی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بلغه ان بنی عمرو بن عوف کان بینهم شیٔ فخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلح بینهم فی اناس معه فحبس رسول الله صلی الله علیه وسلم وحانت الصلوة فجاء بلال الی ابی بکر فقال یا ابا بکر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد حبس وقد حانت الصلوة فهل لك ان تؤم الناس قال نعم ان شئت فاقام بلال وتقدم ابو بکر فکبر للناس وجاء رسول الله صلی الله علیه وسلم یمشی فی الصفوف حتی قام فی الصف فاخذ الناس فی التصفیق وکان ابو بکر لا یلتفت فی صلوته فلما اکثر الناس التفت فاذا رسول الله صلی الله علیه وسلم فاشار الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم یامره ان یصلی فرفع ابو بکر یدیه فحمد الله ورجع القهقری وراءه حتی قام فی الصف فتقدم رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی للناس فلما فرغ اقبل علی الناس فقال یا ایها الناس مالکم حین نابکم شیٔ فی الصلوة اخذتم فی التصفیق انما التصفیق للنساء من نابه شیٔ فی صلوته فلیقل سبحان الله فانه لا یسمعه احد حین یقول سبحان الله الا التفت یا ابا بکر ما منعك ان تصلی للناس حین اشرت الیك فقال ابو بکر ما کان ینبغی لابن ابی قحافة ان یصلی بین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم

این حدیث بعینه تمام وکمال با ترجمه در اوراق سابقه در باب رفع الیدین فی الصلوة گذشته از جهت سآمت ناظران بتکرار نپرداخته واینجا اشارت باید کرد وآن جا التطبیق ترجمه است وآن در آنجاست که آنحضرت اشاره کرد بابو بکر که بجای خود باشد وامامت کند بمردم اما پوشیده نماند که این موقوف بر آنست که آنحضرت داخل در نماز ابو بکر شده ونیت اقتدا بوی کرده وچون آنحضرت پیش رفتند وامام شدند باید که بنا بر تحریمه سابق کرده تا لازم آید اشارت در اثنای نماز وهم چنین استدلال برفع یدین در نماز وقتی تمام باشد که ابو بکر نیز بنا واقتدا بر تحریمهٔ سابق کرده باشد چنانکه اشارتی در باب سابق باین معنی رفته است والله اعلم **حدثنا** یحیی بن سلیمان قال حدثنی ابن وهب

کہ ایجان قدوم کردی گفت آری وکان لی علیه دین بود مرا بر آنحضرت وبنی وآن بهای شتر بود که خرید وبود از وی در سفر بیک اوقیه فقضانی پس ادا کرد مرا دین من وزادنی وافزود مرا در بهای از آنچه قرار کرده بود از روی تفضیل واین حدیث مفصل مکرر آینده مذکور شود **باب اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع رکعتین** چون در آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگذارد دو رکعت نماز ومراد آن مراد تحیة المسجد است ودرین عبارت اشارت است بوصل کردن نماز بدخول چنانچه در بعضی نسخ بروفق حدیث آمده قبل ان یجلس **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن عامر بن عبد الله بن الزبیر عن عمرو بن سلیم بفتح عین وضم سین الزرقی بضم معجمه پیش از جمله انصاری عن ابی قتادة حارث بن ربعی بکسر مهمله السلمی بفتحتین قاضی عیاض گفته است اهل عربیت فتحه میدهند لام را بجهت کراهت توالی کسرات واکثر اصحاب حدیث کسره میدهند لام را بجهت نسبت دنیا بمعنی بکسر لام سنه پنجاه وچهار ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع رکعتین قبل ان یجلس فرمود چون در آید یکی از شما مسجدی را پس باید که بگذارد دو رکعت پیش از آنکه بنشیند واین برای تعظیم این بقعه شریفه چنانچه طواف تحیه مجرد قدوم در مکه واتفاق دارند ائمه فتوی بر آنکه این امر برای ندب است وابن بطال از اهل ظاهر وجوب نقل کرده وتصریح کرده ابن حزم بعدم وجوب ودلالت میکند بر آن آنچه در جواب سوال آیا هست بر من واجب سوای این پنج نماز فرمود نیست مگر آنکه تطوع کنی واگر در آید مسجد را بوقت مکروه یا وقت خطبه مکروه بود نماز نزد علماء ما ومالکیه وصحیح نزد شافعیه عدم کراهت است واگر آمد ونشست پیش از آنکه نماز کند نزد جمعی تدارک رکعتین روا نبود وابن حبان در صحیح خود روایت کرده که ابو ذر غفاری در آمد مسجد را پس فرمود آنحضرت آیا نماز کرده دو رکعت گفت نه فرمود برخیز وبگزار آن را محب طبری گفته احتمال دارد که پیش از جلوس وقت فضیلت باشد وبعد از آن وقت جواز یا پیش از آن ادا باشد وبعد از آن قضا وتواند که مشروعیت آن بعد جلوس محمول باشد بر وقتی که دراز نکند فصل الجلوس وباید دانست که تحیه مسجد حاصل می شود بنماز فرض یا نفل دیگر که پیش از جلوس گزارند **باب الحدث فی المسجد** ذکر حدث که واقع شود در مسجد با کراهت ایقاع آن در مسجد ومراد از حدث مانند بادیست که از پس بر آید **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك عن ابی الزناد بکسر معجمه عبد الله بن ذکوان عن الاعرج عبد الرحمن بن هرمز عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال ان الملائکة تصلی علی احدکم ما دام فی مصلاه الذی صلی فیه ما لم یحدث فرمود بتحقیق فرشتها دعا میکنند برای یکی از شما مادامی که وی در نمازگاه خود است که نماز کرده است در آن مادامی که حدث نکرده وچون حدث کند باز مانند از دعا اگرچه در آنجا نشسته باشد بجهة تاذی

قال حدثنا الثوري عن هشام عن فاطمة عن اسماء قالت دخلت على عائشة وهي تصلي قائمة والناس قيام
گفت اسما بنت ابي بكر در آمدم بر عائشه وحال آنكه او نماز ميگذارد استاده ومردم استاده نماز ميكردند فقلت ما شان الناس
فاشارت براسها الى السماء پس گفتم چه حال است مردم را كه همه نماز ميكنند پس اشارت كرد بسوى آسمان كه وقت خسوف
آفتاب بود فقلت اية فقالت براسها اى نعم پس گفتم اين خسوف آيا علامتى است پس گفت باشارت سر آرى آيتى است
اين حديث تمام در باب خسوف گذشته است **حدثنا** اسمعيل قال حدثنا مالك عن هشام عن ابيه عن
عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيته وهو شاك جالسا گفت عائشه نماز گذارد
آنحضرت در خانه خود وحال آنكه دردناك بود گذارد نماز در حالى كه نشسته بود وصلى وراءه قوم قياما وگذاردند مردم پس آنحضرت
در حالى كه استاده اند فاشار اليهم ان اجلسوا پس اشارت كرد بسوى مردم كه بنشينيد فلما انصرف قال انما جعل الامام
ليؤتم به پس هرگاه بر گشت از نماز فرمود گردانيده نشده است امام مگر آنكه اقتدا او موافقت كرده شود بوى در قيام وجلوس فاذا
ركع فاركعوا پس وقتى كه ركوع كند پس ركوع كنيد فاذا رفع فارفعوا وقتى كه سر بر دارد وسر بر داريد

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الجنائز

آنچه آمده است در شرع از احكام جنايز جنايز جمع جنازه بفتح جيم وكسر آن نام مرده است كه در نعش باشد يا بالفتح اسم مرده است وبكسر نعشى كه بر وى ميت باشد وبعضى بعكس آن گفته اند **باب** ما جاء في الجنائز ومن كان آخر كلامه لا اله الا الله
و كسى كه باشد آخر كلام او نزد بر آمدن از دنيا اين كلمه طيبه تمام آن يعنى ميدر آيد بهشت را وقيل لوهب بن منبه اليس لا اله الا
الله مفتاح الجنة گفته شد مر وهب ابن منبه را آيا نيست كلمه لا اله الا الله محمد رسول الله كليد بهشت قال بلى ولكن ليس مفتاح
الا له اسنان گفت آرى كليد است ليكن نيست كليدى كه در كشايد مگر آنكه ور او دندانها است ودندانه اين كليد اعمال حسنه بر وفق قوم
شرعيه است كه بناء اسلام بر آنست فان جئت بمفتاح له اسنان فتح لك والا لم يفتح لك پس اگر بيارى كليدى را كه مر او را
دندانها است كشاده شود برای تو در وگرنه كشاده نميشود يعنى اگر بيارى كليد دندانه دارى كشايد در بهشت بى توقف واهمال واين هم مبنى
بر غالب احوال است وگرنه حق آنست كه اگر خواهد خداوند سبحانه اهل كبائر را بى توقف به بهشت در آرد **حدثنا** موسى بن اسمعيل
قال حدثنا مهدي بن ميمون قال حدثنا واصل الاحدب عن المعرور بن سويد عن ابي ذر قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اتاني آت من ربي فاخبرني او قال بشرني گفت ابوذر فرمود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وى آمد مرا آينده از جانب
خداى پس خبر داد يا گفت راوى بشارت داد انه من مات من امتي لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة تحقيق كسى كه بمرد از امت
من اجابت در حالى كه انباز نميگرداند بخدا چيزى را در عبادت در آيد بهشت را فقلت وان زنى وان سرق قال وان زنى وان سرق
ابوذر گويد پس گفتم واگر چه زنا كند و دزدى كند فرمود اگر چه زنا كند و دزدى كند به بهشت مى در آيد يعنى مستحق در آمدن بهشت ميگردد اگر توبه
كرده ورد مظالم نموده بى توقف ميدر آيد واگر نه بعد از عقوبت گناهان اكتفا كرد باين دو گناه از آنكه زنا حق خداست و دزدى حق بنده است
پس كنايت است از عدم اداى جميع حقوق **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثنا شقيق
عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من مات يشرك بالله شيئا دخل النار فرمود كسى كه مرد در حالى كه انباز ميكند بخدا در عبادت
در آيد دوزخ را وقلت انا من مات لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة عبد الله بن مسعود ميگويد گفتم من كسى كه مرد در حالى كه شريك نميكند
بخدا در عبادت چيزى را در آيد بهشت را اين قول ابن مسعود يا باستدلال است از انتفاء سبب كه شرك است بر انتفاى مسبب كه دخول دوزخ است

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الصلوة

به بناء مسجد نبوى گفت صانع را اكن الناس من المطر پرده كن مردم
را از باران وسقف مسجد در زمان آنحضرت چنان بود اگر
باران مى باريد گل وآب از بالا بر سر مردم ميچكيد اكنان بكسر
پرده كردن واياك ان تحمر او تصفر او بپرهيز از ينكه سرخ
رنگ كنى يا زرد رنگ مراد نهى از مزخرف ساختن آنست فتفتن
الناس پس در فتنه اندازى مردم را كه مشغول شوند بديدن
آن وباز مانند از حضور در نماز واين برنياس رد چادر علدار
است بسوى ابى جهيم كه آنحضرت فرمود مشغول داشت
مرا از نماز من وقال انس بن مالك يتباهون بها ثم
لا يعمرونها الا قليلا وگفت انس مفاخرت كنند مردم در
زمان آينده بمساجد كه چنين ساختيم وچنان پرداختيم پس
معمور نسازند آن را بجماعت وعبادت مگر اندكى از مساجد
را بالتعمير اندك يا زمانى اندك واين حديث مرفوع است
وابن خزيمه وابو يعلى موصولا روايت كرده اند وقال ابن
عباس لتزخرفنها كما زخرفت اليهود والنصارى
گفت ابن عباس هر آئينه مى آرائيد مساجد را در زمان آينده
بنقش وتلوين چنانكه آراستند يهود ونصارى معابد خود
را بر تحريف كتب وتغير دين مقصود نهى از اهتمام بنقش
ونگار مساجد و باز ماندن از طاعت وعبادت دران است
كه موضوع اند براى آن چنانكه مضمون تعليق سابق بود
كه اين ناشى از هواى نفس ومباهات است يا منع زخرفه
بجهة فتنه شغل در نماز است وهمين است مذهب اكثر
علما وشيخ ابن حجر گفته قول ابى حنيفه رخصت است در صورتى
كه واقع شود بر سبيل تعظيم مساجد وواقع نشود صرف
بران از بيت المال وعينى منكر است اين نسبت را بحنفيه
وگفته مذهب اصحاب ما كراهت است وتاويل كرده لا بأس
بنقش المسجد را بانكه ترك وى اولى است وتصريح كرده اند
شارحان نقايه بعدم كراهت تزيين ودر سراجيه گفته باك
نيست بنقش مسجد بگچ وچوب ساج وآب طلا وقتيكه از مال
وقف نباشد وصرف بفقرا بهتر است وچنان در خلاصه
از جامع صغير نقل كرده ودر مضمرات گفته ودر قنيه است فتوى
ودر برجندى شرح مختصر از كافى آورده اگر جمع شود اموال
وقف وخوف كند طمع ظالمان را در ان پس باك نيست
بنقش وتزيين در ين هنگام **حدثنا** على بن عبد الله
قال حدثنا يعقوب بن ابراهيم بن سعد
قال حدثنا ابى عن صالح بن كيسان
قال حدثنا نافع ان عبد الله اخبره ان المسجد
النبوى كان على عهد رسول الله صلى الله عليه

اسماء الرجال

ابو الوليد ... الاشعث بضم الهمزة وسكون الشين ... معاوية بن سويد بن مقرن ... البراء بن عازب ... الاقسام ... القسي ...

باب ما ازانچه علم حاصل کرده است از احادیث و آیت ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک و مقرر است که جای دیگر ورای بهشت و دوزخ نیست و اعراف داخل منازل بهشت است **باب** الامر باتباع الجنائز در بیان امری که رفتن بجنازه آمده است حدثنا

ابو الولید قال حدثنا شعبة عن الاشعث قال سمعت معاویة بن سوید بن مقرن عن البراء بن عازب قال امرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم بسبع ونهانا عن سبع گفت براء بن عازب فرموده مارا پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بهفت چیز و منع کرد از هفت چیز امرنا باتباع الجنائز و عیادة المریض فرمود بهمراه رفتن جنازه او پرسیدن بیماران واجابة الداعی ونصر المظلوم و قبول کردن دعوت از هر که باشد از وضیع و شریف و یاری دادن هر ستم رسیده را وابرار القسم ورد السلام وتشمیت العاطس و بجا آوردن سوگندی که خورده باشد یا کردن کاری که دیگر قسم داده باشد بالتصدیق عائف و رد کردن سلام بر مسلمان و یرحمک الله گفتن هر کسی را که عطسه کند و الحمد لله گوید و آن واجب بالکفایه است و نزد بعضی سنت بالکفایه تشمیت مشتق از شوامت است یعنی قوایم گویا دعا میکند بر گوینده الحمد لله به ثبات و استقامت بر طاعات گفته اند که این امر شامل است مر واجب و مندوب را و لازم می آید ازین اطلاق اسم مشترک در معانی متعدده در استعمال واحد فلیتدبر ونهانا عن آنیة الفضة وخاتم الذهب و منع کرده مارا از استعمال ظروف نقره و از طلا بالطریق اولی خواهد بود از آنکه علت منع اسراف و تکبر است و از پوشیدن انگشتری طلا و این هر دو حرام است استعمال آنها نه مجرد ساختن والحریر والدیباج والقسی والاستبرق و منع کرد از پوشیدن این چهار ابریشمین جامها دیباج بکسر مهمله و قسی بفتح قاف و تشدید سین مهمله منسوب است ببلدی جوهری گوید که اهل حدیث بکسر قاف خوانند و اهل مصر بفتح بدانکه حریر اسم عام است فشامل است مر دیگر را از آنکه دیباج نوعی از حریر است و استبرق نوعی از دیباج و قسی چیزی که تار ابریشم آمیخته از آن بافته باشند و فائده ذکر خاص بعد از عام اهتمام بشان آنست درین روایت ذکر هفتم نکرده مولف رح در باب خواتیم سبب آورده که آن میثره حمراست و همانجا گفته که میثره مانند وطایف مر زنان را میباشد بعضی گویند که میثره چرم درنده است حدثنا محمد قال حدثنا

عمرو بن ابی سلمة عن الاوزاعی قال اخبرنی ابن شهاب قال اخبرنی سعید بن المسیب ان ابا هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول حق المسلم علی المسلم خمس گفت ابو هریره شنیدم پیغمبر خدا را که میفرمود حق مسلمان بر مسلمان پنج چیز است رد السلام وعیادة المریض واتباع الجنائز واجابة الدعوة وتشمیت العاطس یعنی این پنج حق مسلمانی است هر که باشد خصوصیتی بفردی دون فردی بیگانه و آشنا ندارد تابعه عبد الرزاق قال اخبرنا معمر متابعت کرده است محمد را عبد الرزاق در روایت از معمر ورواه سلامة بن روح عن عقیل و نیز روایت کرده است این حدیث را سلامة بن روح ابن خالد از عقیل که عم اوست **باب** الدخول علی المیت بعد الموت اذا ادرج فی اکفانه در بیان استحباب در آمدن بر مرده بعد از مردن وقتی که در آورده شود در کفنها **حدثنا** بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنی معمر ویونس عن الزهری قال اخبرنی ابو سلمة ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم اخبرته قالت اقبل ابو بکر علی فرسه من مسکنه بالسنح عائشه خبر داد ابو سلمه را گفت پیش آمد ابو بکر بر اسپ خود از جای سکونت او که سنح بوده سنح بضم سین مهمله و سکون نون و حای مهمله موضعی است در حوالی مدینه حتی نزل فدخل المسجد فلم یکلم الناس حتی دخل علی عائشة تا فرود آمد از اسپ پس در آمد مسجد را و سخن نکرد با مردم تا در آمد بر عائشه که آنحضرت در آنجا وفات یافته فتیمم النبی پس قصد دریافت پیغمبر خدا کرد صلی الله علیه وسلم وهو مسجی ببرد حبرة و آنحضرت پوشیده شده بود بچادر حبره حبره بوزن عنبه چادر یمنی خط دار از پنبه یا از کتان میباشد فکشف عن وجهه پس برداشت چادر را از روی مبارک او ثم اکب علیه پس افتاد بر آنحضرت اکب فعل لازم است و ثلاثی او کب متعدی از نوادر استعمال است فقبله ثم بکی پس بوسه داد میان دو چشم او پس گریه کرد از محبتی که با آنحضرت

الجزء الثانی شیخ الاسلام

کتاب الصلوة

از خشت خام و جرید نخل وامادعمده خشبا و باز ساخت ستونهای آن را از چوب چونکه بوسیده شده بودند ثم غیره عثمان پس تغیر داد آن را عثمان بشکایت مردم از تنگی و مشورت صحابه فزاده فیه زیادة کثیرة پس زیاده نمود در آن افزودن بسیار بود و رکه بنا را طول را ... وبنی جداره بالحجارة المنقوشة والقصة و بنا کرد دیوار آن را لبسنگهای نقش ساخته شده وجعل عمده من حجارة منقوشة وسقفه بالساج و گردانید ستونهای آن را نیز از سنگهای نقشی و سقف بست آن را بچوب ساج برای استحکام سقف بتشدید قاف ... باب التعاون فی بناء المسجد مددکردن یکدیگر در بنای مسجد وقول الله تعالی عز وجل و قول خدای توانا و بزرگ ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله نیرسد و نمی سزد مشرکان را اینکه عمارت کنند مسجدهای خدا را الآیة تا آخر آیه که اینست شاهدین علی انفسهم بالکفر اولئک حبطت اعمالهم وفی النار هم خالدون بحالیکه شاهدانند اینها بر نفوس خود بکفر و شرک که منافی است اخلاص و نیت را که مبنی و مدار اعمال است پس باطل اند اعمال اینها و در آتش دوزخ همیشه باشند پس عمارت مسجد حرام از مشرکان چنانچه عباس روز بدر از محاسن خود ظاهر کرد و این آنها زایل شد باطل ... باشد انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر واقام الصلوة وآتی الزکوة ولم یخش الا الله فعسی اولئک ان یکونوا من المهتدین ... مشرکان جز این نیست که عمارت میکنند مسجدهای خدا را مگر کسیکه ایمان آرد بخدا و بروز آخرت و برپا دارد نماز را و بدهد زکوة ... مگر خدا را پس نزدیک است که باشند ایشان ... مقصود یعنی عمارت مساجد عمده اعمال است ... مومنین مخلصین است نه کار مشرکین ... باشد بر فضل تعاون و این مبنی است بر آنکه مراد از عمارت بنا کردن باشد عام از آن و از آباد داشتن مساجد ... بذکر و دیگر اعمال صالحه که در مسجد باشند و گفته اند که ... عمارت است حدثنا مسدد قال حدثنا عبد العزیز بن مختار ... انصاری قال حدثنا خالد الحذاء بتشدید الذال المعجمة عن عکرمة مولی ابن عباس قال قال لی ابن عباس ولابنه علی گفت عکرمه گفت مرا ابن عباس و پسر خود را که ابو الحسن علی است ... انطلقا الی ابی سعید واسمعا من حدیثه بروید بسوی ابی سعید خدری که از قدمای صحابه و اکثر است از روی سماع پس

داشت ونیز متابعت آن حضرت کرد که وی صلی الله علیه وسلم عثمان بن مظعون بعد از وفات او را بوسه داده بود فقال بابی انت
یا نبی الله لا یجمع الله علیك موتتین پس گفت پدر من فدای تو ای پیغمبر خدا جمع نکند خدا بر تو دو موت را اشارت کرد باین قول
بسوی رد بعضی صحابه که گفتند مرده است آنحضرت وغشی واقع شده وبعضی گفتند که آنحضرت بار دیگر در دنیا مبعوث خواهد شد
واگر چنین باشد باز موتی دیگر خواهد بود چنانکه بر بعضی امم سابقه جمع شده است دو موت وآن از راه غضب الهی بود اما الموتة التی کتبت
علیك فقد متها اما موتی که تقدیر شده بر تو پس بتحقیق یافتی آن موت را قال ابو سلمة فاخبرنی ابن عباس ان ابا بکر
خرج وعمر یکلم الناس گفت ابو سلمه وخبر داد مرا ابن عباس که ابو بکر بر آمد از خانه عایشه وعمر سخن میکرد مردم را فقال اجلس فابی
وقال اجلس فابی پس گفت عمر بنشین را ابا کرد ابو بکر از نشستن بار دیگر گفت بنشین ابا کرد چون ابو بکر از مردم دهشتی زده بدیدی از
فوت آنحضرت یافته بود بر آمد فتشهد ابو بکر فمال الیه الناس وترکوا عمر پس خطبه خواند ابو بکر و میلان کردند مردم بسوی او وترک
کردند صحبت عمر را فقال اما بعد فمن کان منکم یعبد محمدا فان محمدا قد مات پس گفت ابو بکر در خطبه اما بعد حمد وصلوة پس کسی
که بود از شما که عبادت میکرد محمد را پس بتحقیق محمد فوت کرد این حرف از روی تعریض بمردم گفته ومن کان یعبد الله عز وجل فان الله حی
لا یموت وکسی که بود که عبادة میکرد خدا را پس بتحقیق خدا زنده است که نمی میرد قال الله عز وجل وما محمد الا رسول
قد خلت من قبله الرسل فرمود خدای توانا وبزرگ ونیست محمد مگر پیغمبر خدا بتحقیق گذشته اند پیش از وی پیغمبران تا قول خدا
الی الشاکرین یعنی تمام آیه را خواند فوالله لکان الناس لم یکونوا یعلمون ان الله انزلها حتی تلاها ابو بکر فتلقاها
الناس منه ابن عباس گوید سوگند خدا بتحقیق گویا مردم نبودند که میدانستند که بتحقیق خدا فرستاده است این آیه را تا آنکه
خواند آنرا ابو بکر رضی الله عنه پس تلقی کردند مردم آنرا از ابو بکر فما یسمع بشر الا یتلوها پس شنیده نمی شد بشری که میگفت چیزی
مگر آنکه میخواند این آیت را از اینجا معلوم توان کرد مرتبه صدیقیت وکمال تیقن واستقامت وی رضی الله عنه حدثنا یحیی بن بکیر
قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی خارجة بن زید بن ثابت ان ام العلاء امراة من الانصار بایعت
النبی صلی الله علیه وسلم اخبرته گفت ابن شهاب خبر داد مرا خارجه بن زید که ام علاء زنی از انصار که بیعت کرده بود پیغمبر خدا
رحمت کناد خدا بروی خبر داد خارجه را انه اقتسم المهاجرون قرعة فطار لنا عثمان بن مظعون بتحقیق شان این است
که قسمت کرده شدند بقرعه جماعه مهاجران در ابتدای نزول بمدینه مطهره برای انصار تا در منازل خود جا دهند و مهمانداری کنند پس در سهم
ما آمد عثمان بن مظعون فانزلناه فی ابیاتنا پس فرود آوردیم ما او را در خانهای خود فوجع وجعه الذی توفی فیه پس بیمار شد
بیماری که وفات یافت دران بیماری فلما توفی وغسل وکفن فی اثوابه پس هر گاه وفات یافت وغسل داده شد وتکفین کرده شد
در جامهای او دخل رسول الله صلی الله علیه وسلم درآمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقلت رحمة الله علیك ابا السائب ام علاء گوید پس گفتم
رحمت خدا باد بر تو ای ابا السائب کنیت عثمان بن مظعون است وی قرشی است ایمان آورده بعد از سیزده کس و هجرت کرده در هجرت
حبشه شده است غزوه بدر را دریافته واول کسی است که از مهاجران بمدینه وفات یافته فشهادتی علیك لقد اکرمك الله ... وگواهی من
ثابت است بر تو که بتحقیق گرامی کرده است ترا خدا امثال این ترکیب در استعمال عرف قسم اراده میکنند فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم وما یدریك ان الله قد اکرمه پس فرمود پیغمبر خدا ام علاء را چه میدانی تو که خدا گرامی کرده او را فقلت بابی انت
یا رسول الله فمن یکرمه الله پس گفتم پدر من فدای تو ای رسول خدا پس کرا گرامی میکند خدا یعنی هر گاه امثال این مسلمان مطیع متعبد مخلص
گرامی نباشد پس کرا خواهد کرد فقال اما هو فقد جاءه الیقین والله انی لارجو له الخیر پس فرمود اما عثمان پس بتحقیق آمد

لوان کلمه رحمت است مر کسی را که افتاد در بلائی که نه مستحق
آن بود چنانکه ویل کلمه عذاب است مر مستحق را تقتله الفئة
الباغیة کشته شد عمار گروه اهل بغی که بیرون آمده باشند
از طاعت امام بحق ونیست این جمله در اکثر روایات ونسخ
این صحیح ونه ذکر کرده آن را حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده گفته ذکر کرده
آن را بخاری اصلا وهمچنان گفته است ابو مسعود در اطراف
وشاید از جهت گفته اند جمعی از قدما شارحین صحیح نمی شود
این جمله گفته و خوارج که فرستاد بسوی ایشان امیر المومنین
علی رضی الله عنه ... مر ایشان را بسوی جماعت نه در حق هیچ
یکی از صحابه زیرا چه جایز نیست که تاویل کرده شود بر صحابه
مگر افضل تاویل ودر روایت کرده حدیث تقتل عمارا الفئة
الباغیة را جمعی از صحابه در غیر بخاری واقع شده ودر روایت
ابن سکن وکریمه وغیر ایشان ودر نسخه صغانی ذکر
کرده که وی مقابله کرده این نسخه را بر نسخه فربری که بخط او است
وشاید حذف کرده باشد بخاری این زیادت را بجهت آنکه نشنیده
بود ابو سعید این جمله را از آنحضرت پس ظاهر ادراج است
درین روایت ودر روایتی که ثابت است دران بخود بر شمرد مولف
در مسند بزار آمده در این حدیث که گفت ابو سعید پس حدیث
کردند مرا یاران من ونشنیدم آنرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم که فرمود عمار را تقتلك الفئة الباغیة پس اختصار کرد مولف
درین حدیث بر آن قدر که شنید ابو سعید از آنحضرت و ذکر نکرد
زیادتی که از غیر شنیده وبعد ثبوت این زیادت در روایات
مراد از این گروه لشکر معاویه است که عمار که با امیر المومنین
علی بود از دست ایشان در جنگ صفین کشته شد چنانکه
آورده اند که عمرو بن حزم نزد معاویه آمد و گفت که عجب کاری پیش
آمد که عمار بن یاسر بر دست ما کشته شد معاویه گفت چه شکل چیست
گفت من شنیده ام که آنحضرت بعمار گفت تقتلك الفئة
الباغیة گفت که عمار را ما کشته ایم علی کشت که او را بجنگ
آورد و درین هیچ از اول امر بنای جنگ و جدال بر ظن فاسد و
تاویل باطل بود که آنرا خطا در اجتهاد گویند نه آنکه دیده ودانسته
بلا اشتباه با امام مرتضی پیچیدند ودر افتادند بدلیل آنکه بعد از
قتل عمار بسیاری از صحابه بیاد این حدیث از پیروی معاویه پیمان
گشتند وچه جای این گمان است در شان اصحاب پیغمبر که
بهتر اند بکتاب وسنت ودر حقیقت این آثار فتنه عظمی است
از ... مر جب رخنه در دین ودر خاستن اعتقاد و یقین
است وکشودن راه جرح وطعن در صحابه بجز وگمان وتخمین
اگر در نفس الامر بنای جنگ بر تاویل است اینها معذور
وماذور بسوء اعتقاد البته بازور ... بالفرض ... تاویل است
اینها دانند با جنس ادب واعتقاد ما جز سلامت در آن
است که زبان از گفتگوی ایشان جز بخیر بسته دارد

یدعوهم الی الجنة ویدعونه الی النار میخواند عمار آن
گروه را بسوی بهشت باتباع امام حق ومیخواندند آنها او را
بسوی دوزخ بتخلف از بیعت آن امام اگر چه خود استدلال آنها بشبهه
غیر حق بجهت تاویل باطل وناداستند بود قال یقول عمار ... سعید
یقول عمار اعوذ بالله من الفتن گفت عمار پناه میجویم بخدا
از فتنها باب الاستعانة بالنجار والصناع فی اعواد
المنبر والمسجد یعنی یاری جستن بدرودگر وکارگران در چوبهای
منبر ومسجد ... صانع است ...

اور امرگ سوگند بخدا که هر آینه امید دارم مر ورا نکوئی آخرت اما غیر او پس خاتمهٔ او معلوم نیست که از انجمله باشد که برای او امید نیکی دارند
والله ما ادری وانا رسول الله ما یفعل بی سوگند بخدا نمیدانم من در حالی آنکه من پیغمبر خدا ام چیزی که کرده خواهد شد بمن یا چه کرده
خواهد شد بمن بدانکه این حرف صادر از مقام محض ادب عبودیت و ملاحظهٔ لاابالیت خداوند عزوجل و تنبیه دیگرانست که از خود چنین
فضولی نکنند و گرنه آنحضرت باین همه وحی متلو و غیر متلو که در تشریف و اعلای شان و منزلت او صادر شده بیقین میدانست که وی
مغفور و سید انبیاست روز قیامت ولواء حمد و شافع و مشفع شراح گفته اند که این مقوله پیش از نزول آیت سورهٔ فتح است که لیغفر لک الله
ما تقدم من ذنبک و ما تاخر است و پیش ازین آنحضرت چون الهی تعالی اعلام بآن نکرده بود نکوئی عاقبت خود نمیدانست تا آنکه تحسین
عاقبت عشرهٔ مبشره قطع کرده بود و متردد بود در مغفرت و عدم مغفرت خود بعد از ان که اعلام کردند دانست پوشیده نماند که این توجیه
بر دل عقیده مند ایمانیان جا نمیکند که آنحضرت تا نزول این آیت که بعد از صلح حدیبیه در اواخر زمان رسالتست بر حالی که او را نزد خدا
بوده آگهی نیافته و با این همه اکرام روز افزون و تشریفات بی نهایت در عاقبت خود متردد باشد تا کدام باطن ناپسند باشد که این
توجیه پسندیده او افتد و آنکه کرمانی و غیر او گفته اند که این معنی منسوخ شده است بآیهٔ سورهٔ فتح یا آنکه تجوز از ان معنی میکنند چیزی نیست
این معنی خبر است و خبر را نسخ نمیباشد از قرطبی و برماوی نقل کرده اند که مراد آنست که نمیدانم که چه خواهند کرد بمن و بشما در دنیا از نفع
و ضرر پوشیده نماند که این توجیه سوق حدیث اباء دارد و بیضاوی گوید که مراد تفصیل احوال ... است یعنی اگرچه اصل عزت و کمال
عظمت روز قیامت بیقین معلوم بوده اما اطلاع بر تفصیل نداشت از انکه علم بجمیع غیوب خاصه الهی است تعالی شانه و در بعضی روایات
آمده ما یفعل به و ضمیر راجع بعثمانست در فتح الباری در صحت این روایت از لیث سخن کرده است اگر بصحت پیوندد چنانکه مولف
اشاره کرده بروایت نافع بن یزید از عقیل که لفظ او ما یفعل به است و متابعت شعیب و عمرو بن دینار و معمر تقویه کرده این روایت را از تکلفات
توجیهات روایت بی خلاص میکند والله اعلم قالت فوالله لا ازکی احدًا بعده ابدًا گفت ام علا پس سوگند بخدا تزکیه نمیکنم هیچ یکی را هرگز
بعد از انکه از ان حضرت این کلام شنیدم **حدثنا** سعید بن عفیر قال حدثنا اللیث مثله گفت مولف حدیث کرد ما را سعید بن
عفیر از لیث مانند حدیث مذکور و قال نافع بن یزید عن عقیل ما یفعل به گفته است نافع بن یزید از عقیل بلفظ ما یفعل به پس
ضمیر راجع بعثمانست وتابعه شعیب و عمرو بن دینار و معمر و متابعت کرده است عقیل را شعیب و عمرو بن دینار و معمر **حدثنا**
محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت محمد بن المنکدر قال سمعت جابر بن عبد الله قال
لما قتل ابی جعلت اکشف الثوب عن وجهه ابکی و ینهونی عنه گفت جابر هرگاه کشته شد پدر من گشتم که بر میدارم جامه را
از روی او در حالی که گریه میکنم و منع میکردند مردم مرا از کشف جامه والنبی صلی الله علیه وسلم لا ینهانی و پیغمبر خدا رحمت کناد خدا
بروی منع نمیکرد مرا فجعلت عمتی فاطمة تبکی پس گشت عمهٔ من فاطمه که گریه میکرد فقال النبی صلی الله علیه وسلم تبکین او لا تبکین
ما زالت الملئکة تظله باجنحتها حتی رفعتموه پس فرمود آنحضرت گریه کنی تو یا گریه نکنی همواره فرشتها سایه میکنند او را بالهای
خود تا وقتیکه برداشتید او را و این سایه یا از جهت جمع شدن و مزاحمت ملائکه است برای بردن روح او و بشارت بانچه آماده کرده است
خدا مر او را از کرامت لفظ او در قول او لا تبکین برای تخییر و اباحت است کلام آنحضرت است شک راوی نیست تابعه ابن جریج
قال اخبرنی محمد بن المنکدر سمع جابرًا **باب** الرجل ینعی الی اهل المیت بنفسه مرد مباح است که ظاهر سکند خبر
موت یکی باهل میت بذات خود یعنی نایب نگرداند از جانب خود دیگری را اگرچه رفیع الشان باشد از انکه بسیاری از احکام دین
برین مترتب میشود که مردم بر جنازه او حاضر شوند و دعا و استغفار و تنفیذ وصایا و جز آن کنند آری ممنوع است بقصد

... اسلام شده ابن یحیی بن صفوان کوفی قال حدثنا عبد الواحد
بن ایمن بفتح همزه عن ابیه عن جابر ان امراة قالت
یا رسول الله الا اجعل لک شیئا تقعد علیه مرویست
از جابر که زنی گفت ای رسول خدا آیا بکنم برای تو چیزی را
که بنشینی بران در اثنا خطبه فان لی غلاما نجارا پس تحقیق
در غلامی نجار است قال ان شئت فرمود اگر خواهی بساز
فعملت المنبر پس ساخت منبر بدست غلام و اسناد عمل
جعل بسوی آن زن مجاز است و جمع میان هر دو حدیث
تخالف ظاهر است زیرا که حدیث جابر آنست که زن ابتدا کرد در امر
ساختن منبر و حدیث سهل آنست که آنحضرت فرمایش کرد
تا از دست غلام منبر بساز گفته اند باوی در ین ذکر بیان
ترست و چون اجمالی از ان غلام واقع شد آنحضرت یاد داد یاد در نگ
کردن زن بنا بر عدم صراحت قبول و تفویض امر بوی بقول
شریف ان شئت پس طیب خاطر آن زن باجابت معروض
بحسن قبول باعث شد با آنکه فرستادن کس پیش زن برای
تعریف صنعة موضع خاص منبر بود **باب** من بنی مسجدا
فضیلت کسیکه بنا کند مسجدی را **حدثنا** یحیی بن
سلیمان جعفی قال حدثنی ابن وهب عبد الله قال اخبرنی
عمرو یعنی ابن حارث ان بکیرا بتصغیر ابن عبد الله اشج حدثه
ان عاصم بن عمر بن قتادة اوسی انصاری سنه یکصد و
بست حدثه انه سمع عبید الله الخولانی بفتح معجمه ابن
اسود انه سمع عثمان بن عفان یقول عند قول الناس
فیه حین بنی مسجد رسول الله تحقیق عبید الله خولانی
شنید عثمان را رضی الله عنه که میگفت نزد گفتار و انکار مردم
در حق وی وقتی که بنا کرده بود از سر نو بعد هدم مسجد پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وآله وسلم انکم اکثرتم تحقیق شما ای مردم
بسیار کردید گفتار در حق من وانی سمعت رسول الله و تحقیق
من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یقول
من بنی مسجدا هر کسیکه بنا کند مسجدی را قال بکیر
حسبت انه قال گفت بکیر که از رجال این حدیث است گمان
می برم که شیخ من عاصم بعد من بنی مسجدا گفته است این لفظ
را یبتغی به وجه الله بحالیکه بخواهد باین عمل جهت حق را نه
ریا و سمعه و این جمله معترضه است میان شرط و جزا بنی الله
له مثله فی الجنة بنا میکند خدا تعالی برای آنکس مانند آن
مسجد خانه در بهشت پس هر چند فراخ تر و محکم و بلند تر باشد
جزا آن نیز همچنان خواهد بود مراد مماثلت در مسجد بنا از جهت
وسعت و نزاهت و نفاست است و اگرنه مماثلت
در خانهای دنیا و بهشت در هیچ حال صورت ندارد که یک شبر از ان
جای بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است بجزوی که یک شبر آن

اسماء الرجال

حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نعى للناس النجاشي في اليوم الذي مات فيه مرویست از ابی هریره که پیغمبر خدا خبر رسانید مردم را بموت نجاشی که بادشاه حبشه بود و بشرف اسلام مشرف شده در روزی که مرده بود و دران روز اندماه رجب سنه تاسع خرج الى المصلى فصف بهم وكبر اربعا برآمد آنحضرت بسوی مصلای عید پس صف بست بصحابه و تکبیر گفت در صلوة جنازه چهار تکبیر کسی که تجویز کرده نماز جنازه بر غایب این حدیث را حجت گرفته لیکن احتمال خصوصیت آن حضرت و کشف حجاب باقیست حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ايوب عن حميد بن هلال عن انس بن مالك قال قال النبي صلى الله عليه وسلم اخذ الراية زيد فاصيب ثم اخذها جعفر فاصيب فرمود گرفت رایت را زید پس شهید شد بیشتر گرفت آنرا جعفر بن ابی طالب پس شهید گشت ثم اخذها عبد الله بن رواحة فاصيب بیشتر گرفت رایت را عبد الله بن رواحه پس شهید شد وان عيني رسول الله صلى الله عليه وسلم لتذرفان میفرمود این را اندرون کشف و هر دو چشم او اشک میریخت ثم اخذها خالد بن الوليد من غير امرة ففتح له بیشتر گرفت رایت خالد بن ولید از غیر امیر ساختن او و پس فتح کرده شد برای او و تمام قصه این حدیث آنست که آنحضرت فوجی بموته که زمین شام است در جمادی الاول سنه ثمان فرستاده بود و امیر ساخته بود زید بن حارثه را و فرمود اگر آفتی رسد زید را جعفر امیر باشد در رایت گیر و چون جعفر شهید شود عبد الله بن رواحه امیر باشد این هر سه صحابه بهمین ترتیب امیر گشته شهید شدند و خالد بی آنکه در شان او فرموده باشد از مصلحتی که دران دید از فزونی دشمنان و ترس هلاک مسلمانان رایت گرفته بر دشمنان غالب آمد و فتح کرد و آن حضرت نیز راضی شد و این معنی نزد ضرورت حجت گشته و شرط اذن امام در چنین اوقات سقوط پذیرفته است باب الاذن بالجنازة در بیان اعلام کردن بموت کسی که مرده فرق درین ترجمه و ترجمه باب سابق آنست که نعی اعلام مردن باهل میت بود تا تجهیز او کنند و این اذن اعلام نماز باهل نماز است قال ابو رافع عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم الا اذنتموني فرمود درباره مردی سیاه یا زنی سیاه که جاروب دادی مسجد را و وی مرده چون شب بود و تصدیع آنحضرت نداده صحابه بروی نماز گذاردند و دفن کردند چون خبر ازین حال بآن حضرت رسید فرمود چرا اعلام نکردید مرا برگ او تا نماز بروی میکردم همین قصه است که در حدیث لاحق بروایت ابن عباس آورده اند حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا ابو معاوية عن ابي اسحق الشيباني عن الشعبي عن ابن عباس قال مات انسان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعوده فمات بالليل فدفنوه ليلا گفت ابن عباس بود کسی که بیمار پرسی او میکرد آنحضرت پس مرد و شبی و گور کردند او را همدران شب فلما اصبح اخبروه فقال ما منعكم ان تعلموني پس هرگاه صبح شد خبر دادند آنحضرت را فرمود چه چیز منع کرد شما را این که آگاه میکردید مرا از موت او قالوا كان الليل فكرهنا وكانت ظلمة ان نشق عليك گفتند شب بود پس ناخوش داشتیم و بود شب تیره و ترسیدیم که رنج دهیم بر تو فاتى قبره فصلى عليه پس آمد آنحضرت قبر میت را پس همه مردم نماز گذاردند بروی این حدیث سر آنست که اگر بی اذن اهل حق نماز جنازه گذارده شود اهل حق را اعاده میرسد باب فضل من مات له ولد فاحتسب در بیان فضیلت کسی که مرده او را فرزندی پس صبر کرد برای ثواب اخروی وقول الله وبشر الصابرين فرموده خدا و مژده بده مر صبر کنندگان را بثواب این آیت را برای تائید و تاکید حکم مذکور آورده حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا عبد العزيز عن انس قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ما من الناس من مسلم يتوفى له ثلاثة لم يبلغوا الحنث فرمود نیست از مرد مسلمان که بمیرد او را سه فرزند که نرسیده اند بلوغ را یا گناه را چنانکه در احادیث دیگر تصریح بآن واقع شده بعضی گفته اند که این معنی شامل است اولاد را و اولاد اولاد را پسری باشد یا دختری اگرچه متبادر اولاد صلبی است الا ادخله الله الجنة بفضل رحمته اياهم مگر آنکه در آرد او را خدا

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الصلوة

در مسجد تا آزار بکسی نرسد نصل پیکان و تیغ و نیزه و مثل آن جماعت و نبل تیر را واحد نیست آن را از لفظ آن و نبیل جمع آن نبال و انبال حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا سفيان ابن عيينة قال قلت لعمرو اسمعت جابر بن عبد الله يقول مر رجل في المسجد ومعه سهام فقال له رسول الله گفت سفیان آیا شما عمرو بن دینار را آیا شنیده تو جابر را که میگفت گذشت مردی در مسجد و با وی تیرها بود پس فرمود او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم امسك بنصالها بگیر پیکانهای تیرها را و بند کن آن را از خلیدن بکسی قال نعم گفت عمرو آری شنیده ام باب المرور في المسجد ذکر گذشتن در مسجد و صفت آن چون در حدیث جابر که گذشت مرور در کلام شریف نبوی مذکور نبود و در حدیث باب در کلام مرفوع مقصود و مرضوع حکم افتاده ترجمه مرور منون ساخت که اقبل حدثنا موسى بن اسمعيل منقری تبوذکی قال حدثنا عبد الواحد بن زياد قال حدثنا ابو بردة بضم موحده و سکون مهمله بريد بن عبد الله بن ابي برده عامر بن ابي موسى اشعری قال سمعت ابا بردة عامر عن ابيه ابي موسى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من مر في شيء من مساجدنا او اسواقنا بنبل فليأخذ على نصالها لا يعقر بكفه مسلما فرمود کسیکه بگذرد در چیزی از مسجد های ما یا از بازار ما با تیر پس گو که بگیرد پیکانهای آنرا بکف خود و بند دست بران تا زخم نکند مسلمانی را و درین روایت تقدیم و تاخیر است چه لفظ بکفه متعلق به لیأخذ است و موید آنست روایت مسلم از ابی اسامه فليمسك على نصالها بكفه ان يصيب احدا من المسلمين و در روایت اسمعیل نیز بکفه بر لا یعقر مقدم آمده و توجیه کرمانی بانکه مراد از کف باشد یعنی جراحت نکند باختیار خود یا اما در باز داشتن نفس باشد بعید است بسبب ترک اخذ نصال بتکلف زاید احتست باب انشاد الشعر في المسجد حکم شعر خواندن در مسجد حدثنا ابو اليمان الحكم بن نافع قال اخبرنا شعيب بن ابي حمزة اموی عن الزهري قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف انه سمع حسان بن ثابت الانصاري خزرجی شاعر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم سنه پنجاه و چهار بیست شهد ابا هريرة تحقیق ابا سلمه بن عبد الرحمن شنید حسان را که طلب گواهی میکرد ابا هریره را انشدك

بہشت بزیادتی رحمت خود ایشان را یعنی اولاد و آبا ہمہ را کرمانی گوید ضمیر ایاہم راجع است بسوی مسلم اذا انکہ این بشارت مر آباء اولاد متوفی را است چنانکہ در احادیث دیگر تصریح بآن واقع شدہ و این جزای صبر و شکیب بر مصیبت اولاد صغار است چنانکہ مولف نیز بر ہمین معنی حمل کردہ ترجمہ فضل من مات لہ ولد ساختہ و اولاد صغار مسلمانان بہشتی اند مر دہ بآنہا تحصیل حاصل است جمعیت ضمیر باعتبار آنست کہ مسلم نکرہ در سیاق نفی افتادہ افادۂ عموم میکند حافظ ابن حجر و عینی گویند کہ انچہ کرمانی گفتہ غیر ظاہر است بلکہ راجع باولاد است چنانکہ بعضی احادیث ناطق بآنست پوشیدہ نماند کہ برین تقدیر حدیث اصلا مطابق ترجمہ نمیشود فافہم **حدثنا** مسلم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عبد الرحمن بن الاصبہانی عن ذکوان عن ابی سعید ان النساء قلن للنبی صلی اللہ علیہ وسلم اجعل لنا یوما روایت از ابو سعید کہ زنان گفتند مر پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی بگردان برای ما روزی برای وعظ و تعلیم احکام فوعظهن وقال ایما امراة مات لها ثلثة من الولد کن لها حجابا من النار پس مقرر ساخت برای زنان روزی و رسید کہ آنہا را در آن روز و فرمود ہر کدام زنی کہ مردہ را سہ فرزند میباشند آن فرزندان مر او را پردہ از آتش دوزخ نمیگذارند کہ بدوزخ رود فقالت امراة واثنان قال واثنان پس گفت زنی و دو فرزند فرمود و دو فرزند مردہ باشند قال شریک عن ابن الاصبہانی حدثنی ابو صالح عن ابی سعید وابی ہریرة عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ابو ہریرة لم یبلغوا الحنث و گفتہ است شریک بن عبد اللہ از عبد الرحمن اصبہانی کہ حدیث کرد مرا ابو صالح ذکوان از ابو سعید و ابو ہریرہ از پیغمبر خدا و گفت ابو ہریرہ بزیادتی این کلمہ کہ نرسیدہ باشند آن فرزندان بلوغ را **حدثنا** علی قال حدثنا سفیان قال سمعت الزہری عن سعید بن المسیب عن ابی ہریرة عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یموت لمسلم ثلثة من الولد فیلج النار الا تحلة القسم فرمود آنحضرت نمی میرد مر مسلمانرا سہ فرزند پس اینکہ در آید دوزخ را مگر بقدر وقتی کہ کفارت کردہ می شود بآن وقت سوگند را یعنی بزمانی قلیل میگذرد و از ان بی آنکہ عذاب کردہ شود و بعضی شارحان گفتہ اند کہ الا اینجا بمعنی لا و نفی است یعنی نمیدر آید این مقدار ہم کہ کفارت یمین کردہ شود و عینی گوید ازین قبیل است قولہ تعالی لئلا یکون للناس حجة الا الذین ظلموا ای ولا الذین ظلموا و مراد از قسم آنست کہ بحکم الہی تعالی رفتہ و ان منکم الا واردہا نیست ہیچ یکی از شما مگر آنکہ می آید آتش دوزخ را چنانکہ در روایت کریمہ تصریح بآن رفتہ تحلہ بفتح تا مفتوح و کسر حاء حطہ و تشدید لام قولہ فیلج بنصب آخر است بتقدیر ان و در صحت این تقدیر سخن است زیرا کہ در جائی میباشد کہ ما قبل علت این فعل باشد و اینجا نہ چنین است بعضی گویند فا بمعنی واو است یعنی از مسلمانان این ہر دو کہ موت اولاد و ولوج نار است واقع نمیشود قسطلانی در تحقیق این مقام بسطی کردہ است اگر خواہی رجوع کن بآن بدانکہ در احادیثی کہ درین باب مذکور شد باید کہ قید کنند کہ فرزندان بمیرند و صبر کنند بر درد تا مطابق شود بترجمہ و این قید ظاہر است ازانکہ این بشارت مر صابر از است چنانکہ تصریح بآن در احادیث دیگر رفتہ است **باب** قول الرجل للمراة عند القبر اصبری در جواز گفتن مردم زنی را کہ گریہ کند نزد قبر صبر کن **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا ثابت عن انس بن مالک قال مر النبی صلی اللہ علیہ وسلم بامراة عند قبر وہی تبکی فقال اتقی اللہ واصبری گفت انس گذشت آنحضرت بزنی نزد قبری و حال آنکہ آن زن گریہ میکرد پس فرمود آن زن را کہ بترس خدا را و جزع مکن کہ جزع دور میکند اجر را و صبر کن کہ صبر می افزاید ثواب را **باب** غسل المیت ووضوئہ بالماء والسدر در بیان غسل میت و وضو دادن او بآب و برگ سدر بہم آمیختہ و جوشانیدہ غسل میت واجب است بر زندہ بسنت و اجماع است و موجب غسل حدث و آلایش ہست کہ در حالت غالب در وقت موت باسترخاء مفاصل میشود نہ از راہ نجاست میت چنانکہ بعضی بآن رفتہ اند بعضی شراح ضمیر وضوءہ را راجع بغاسل داشتہ اند یعنی غسل دہندہ را بعد از غسل وضو باید کرد یانہ و باحادیثی کہ غیر مرفوع آوردہ مناسب تر است باین معنی وحنط ابن عمر ابنا لسعید بن زید وحنوط مالید ابن عمر رضی اللہ عنہ مردہ پسری را کہ سعید بن زید را بود و این پسر خواہر زادۂ عمر است حنوط بمعنی طیب است و این لفظ مخصوص بطیب مردہ است وحملہ وصلی

شعر میخواند پس زجر کرد او را عمر پس گفت حسان شعر میخواندم درین مسجد و حال آنکہ دران کسی بود کہ بہتر از تست پس التفات کرد حسان بسوی ابی ہریرہ و گفت انشدک اللہ الحدیث از اینجا معلوم شود کہ مورد قصہ شعر در مسجد است و مرویست از عایشہ کہ گفت بود آنحضرت کہ می نہاد حسان را منبری در مسجد کہ می ایستاد حسان بر آن بجائی کہ مفاخرت یا منافحت یعنی مدافعت و مخاصمت میکرد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و میفرمود آنحضرت کہ بتحقیق خدا تعالی تائید میکند حسان را بجبرئیل مادام کہ مخاصمت یا مفاخرت میکند از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صاحب مشکوة گفتہ رواہ البخاری و انچہ روایۃ کردہ آن را ابن خزیمہ در صحیح خود و ترمذی از جد شعیب کہ گفت نہی کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از خواندن اشعار در مساجد پس جمع کرد ابن خزیمہ درین احادیث بانکہ نہی محمول است بر تنا شد اشعار جاہلیت و اہل بطالت و از انچہ مشتمل بر کذب و زور باشد و اما اشعار اسلام و محققان و انچہ سالم باشد از فحش پس ممنوع نیست و ابو عبد الملک بونی حرفی غریب گفتہ کہ انشاد حسان در مسجد در اول اسلام بود و بعد از کمال اسلام اینہمہ زایل گشت و موافقت نکردہ او را ہیچ کس درین قول و اما انشاد شعر در غیر مسجد پس مذہب شعبی و زہری و عامر بن سعید بجلی و ابن سیرین و ابن مسیب و قاسم و ثوری و ابو حنیفہ و مالک و احمد و ابو یوسف و محمد و اسحاق و ابو ثور و ابو عبید اباحت است در انچہ خالی از ہجو و ہتک آبروی مسلمانی و فحش باشد و مسروق و ابراہیم نخعی و سالم بن عبد اللہ و حسن بصری و عمرو بن شعیب گفتہ اند مکروہ است بحدیث مرفوع کہ فرمود ہر آینہ پر شدن شکم مردی از ریم بہتر است از پر شدن شکم از شعر ولیکن جمہور حمل کنند آن را بر شعر زور کہ مشتمل باشد بر فحش و کفر و معانی ناشایستہ یا آنکہ مشغول او ہمہ شعر باشد چنانکہ از قرآن و ذکر خدا و علوم شرعیہ باز دارد یا آنکہ وارد است در حق شخص خاص کہ شعر میخواند و آثار بی ادبی ازو باکی در روی معاینہ بود پس مذمت کرد شعر را کہ بدان مغرور و مبتلا است و کلام فصل درین باب ہمان است کہ آنحضرت فرمود شعر کلام است کہ نیک آن نیک است و بد آن بد یعنی انچہ زیادہ است در شعر وزن و قافیہ است و آن خود دخل در حرمت و کراہت ندارد مدار بر مضمون است واللہ اعلم **باب** اصحاب الحراب فی المسجد قصہ لعب اصحاب حراب کہ در مسجد بود و باحکم این عمل در مسجد و بازی ہا بسلاح لعب مجرد نیست بلکہ در آن عادت گرفتن جوانمردان است و تجربہ ہای رزم و استعداد است بمقابلہ عدو یا محافظت نفس و مسجد موضوع است برای امر جماعہ مسلمین پس انچہ از اعمال جامع باشد منافع اہل دین را جایز باشد در آن و تسمیہ آن لعب بصورت است زیرا کہ در او بینا بد قرن را ضرب و طعن بظاہر و در وہم می انداز و نیز قصد شمار دنا نزاد و نیز مد حراب بالکسر جمع حربہ بمعنی نیزۂ خورد و چوبدستی آمدہ و غالبا مراد در جا سلاح و ستی باشد **حدثنا** عبد العزیز بن عبد اللہ بن یحیی عامری قال حدثنا ابراہیم بن سعد عن صالح بن کیسان عن ابن شہاب قال اخبرنی عروة بن زبیر ان عایشة قالت لقد رایت

اسماء الرجال

ولم يتوضأ وبرداشت بروش خود ونماز گذارد بروی و وضو نکرد اگرچه مساس ببدن میت کرده بود وقال ابن عباس المسلم لا ينجس حيا ولا ميتا وگفت ابن عباس مسلمان نجس نمی شود در حالی که زنده است ونه در حالی که مرده است واین حدیث را دارقطنی وحاکم مرفوع آورده وقال سعد لو كان نجسا ما مسسته وگفت سعد بن ابی وقاص اگر مرده نجس بودی مساس نمیکردم من آنرا واین سعد غسل داده بود سعید بن زید بن عمرو را در عقیق وتکفین کرده وحنوط مالیده فقال النبي صلى الله عليه وسلم المؤمن لا ينجس وفرمود پیغمبر خدا صاحب ایمان نجس نمی شود وقال ابو عبد الله النجس القذر گفت مولف ابو عبد الله نجس قذر است یعنی گنده **حدثنا** اسمعيل بن عبد الله قال حدثني مالك عن ايوب السختياني عن محمد بن سيرين عن ام عطية الانصارية قالت دخل علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم حين توفيت ابنته ام عطیه که غسل میداد زنان را گوید در آمد بر ما پیغمبر خدا هنگامی که فوت کرده بود دختر آنحضرت زینب زوجه ابی العاص یا مادر امامه چنانکه مسلم گفته یا ام کلثوم چنانکه ابو داود گفته واول اصح است فقال اغسلنها ثلاثا پس فرمود بشوئید او را سه بار او خمسا او اكثر من ذلك ان رأيتن ذلك یا پنج بار بشوئید یا زیاده بر آن اگر بدانید آنرا یعنی اگر در تنقیه منوط حاجتی باشد وگرنه اسراف نکنید بماء وسدر بشوئید بآب وبرگ سدر واجعلن في الآخرة كافورا وبگردانید در مره اخیر کافور در آب وبشوئید بآن او شيئا من كافور یا چیزی از کافور شک راویست فاذا فرغتن فآذنني پس وقتی که فارغ شوید از غسل خبر کنید مرا فلما فرغنا آذناه فاعطانا حقوه پس هرگاه فارغ شدیم اخبار نمودیم آنحضرت را پس داد ما را ازار خود حقو بمعنی جای بستن ازار است وبمجاز اطلاق میکنند بر ازار فقال اشعرنها اياه پس فرمود شعار کنید او را این ازار تا برکت آن مغفرت شود وآنحضرت اول نداد آنرا تا فاصله نباشد میان اتصال بدن شریف وبدن او وبوی وعرق آنحضرت باوی باشد شعار جامه که متصل ببدن باشد یعنی ازار مولف میگوید مراد ام عطیه از حقو ازار است **باب** ما يستحب ان يغسل وترا در بیان آنکه مستحب است آنکه شسته شود میت یکبار یا سه بار یا پنج بار **حدثنا** محمد قال اخبرنا عبد الوهاب الثقفي عن ايوب عن محمد عن ام عطية قالت دخل علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن نغسل ابنته فقال اغسلنها ثلاثا او خمسا او اكثر من ذلك بماء وسدر واجعلن في الآخرة كافورا فاذا فرغتن فآذنني فلما فرغنا آذناه فالقى الينا حقوه فقال اشعرنها اياه ترجمه معلوم شده است فقال ايوب پس گفت ایوب که راویست درین حدیث از محمد وحدثتني حفصة بمثل حديث محمد وحدیث کرده است مرا حفصه بمانند حدیث محمد وكان في حديث حفصة اغسلنها وترا وكان فيه ثلاثا او خمسا او سبعا وبود در حدیث حفصه بنت سیرین خواهر محمد بن سیرین این زیادتی که بشوئید او را وتر وبود در حدیث او سه بار یا پنج بار یا هفت بار وكان فيه انه قال ابدؤا بميامنها ومواضع الوضوء منها وبود در حدیث حفصه که بتحقیق شان اینست که فرمود آنحضرت ابتدا کنید بطرفهای راست وجاهای وضو یعنی ابتدا بوضو کنید اول دست راست شوئید وپای راست وجانب راست از بدن وكان فيه ان ام عطية قالت ومشطناها ثلاثة قرون وبود در حدیث حفصه که ام عطیه گفت که شانه کشیدیم موی او را وساختیم سه گیسو آن **باب** ما يبدأ بميامن الميت آغاز کرده میشود در غسل بجانب های راست مرده چنانکه در حیات نیز مستحب همین است ونیز تفاول ست در اینکه بفضل الهی از اصحاب یمین گردد **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا اسمعيل بن ابراهيم قال حدثنا خالد عن حفصة بنت سيرين عن ام عطية قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت ام عطیه فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم في غسل ابنته ابدأن بميامنها ومواضع الوضوء منها در غسل دختر خود آغاز کنید باطراف راست وجاهای وضو از وی ونکته در اینجا گویا تجدید طهره وتحجیل واظهار سیمای اهل امانت **باب** مواضع الوضوء من الميت در استحباب بدایة از مواضع وضوی مرده **حدثنا** يحيى بن موسى قال حدثنا وكيع عن سفيان

ابیٰ بن شیخ الاسلام | کتاب الصلوٰة

... یعنی این لعب را در مسجد منع نکرد که آن در صورت حرب با اعدای دین وساز آن بود پس در حکم عبادت باشد چنانکه تیر اندازی که چون در محاربه با کفار بکار آید عبادت است ولیکن در بودن حقیقت عبادت در وی جانب شرط بود ودر روایتی دیگر آمده پس زجر کرد ایشان را عمر پس فرمود آنحضرت آمنا بنی ارفدة ایمن باشید و تر سید ای بنی ارفده و نیز آمده که فرمود بگذار اینها را ای عمر زیرا چه اینها بنی ارفده اند یعنی این شان وطریقه اینهاست گویا عمر بنا کرد بر آنچه احترام مساجد است یا آگاه نبود از حضور وروئیه شریف پس بیان فرمود آنحضرت جواز را وامثال آن ودر حدیث جواز نظر است بسوی لهو مباح وجواز نظر زنان بسوی مردان وقتیکه مامون باشند از شهوت وبیان حسن خلق است ومعاشرت با زنان

باب ذكر البيع والشراء على المنبر في المسجد ذکر بیع وشرا کردن وبیان حکم آن بر سر منبر در مسجد نه مباشرت این عقد که منع است در مسجد **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان ابن عيينة عن يحيى ابن سعيد الانصاري عن عمرة بفتح مهمله وسکون میم بنت عبد الرحمان بن سعد بن زرارة الانصارية عن عائشة قالت اتتها بريرة بفتح موحده وکسر مهمله وسکون تحتیه با مهمله دیگر تسألها في كتابتها گفت عائشه که آمده او را بریره که او را اهل او مکاتب ساخته بودند وچیزی از مال بدل کتابت بر ذمه او باقی بود بحالی که سوال میکرد عائشه را ومدد میخواست در ادای بقیه کتابت خود وکتابت فروختن مملوک است بدست نفس وی بدین سو جل معلوم القدر والاجل چنانکه محلش مذکور است وحکمش آنست که آزاد می شود باداء تمام بدل کتابت وثابت میشود ولاء عتاقه بالفتح واو یعنی ولایت خاص مولی را که سبب آزاد کردن اوست وآن ولایت میراث است بنحوی که در محلش معلوم است ونزد عجز از ادای تمام بدل باز بدستور مملوک میگردد واگر یک درهم بر ذمه وی باقی است آزاد نمی شود فقالت ان شئت اعطيت اهلك ويكون الولاء لي پس گفت عائشه بریره را اگر خواهی بدهم مولا ترا مال وولای آزادی برای من باشد نه مولا ترا وقال اهلها ان شئت اعطيتها ما بقي وگفتند موالی بریره عائشه را اگر خواهی بدهی بریره را آنچه باقی مانده از بدل کتابت وی یعنی اگر او را بقیه مالش بدهی اختیار داری که او بعدا ادای زر از ما آزاد خواهد شد وولا ما خواهد ماند نه آنکه مراد تو خواهی آزاد کنی وولا ترا باشد وقال سفيان مرة وگفت سفیان بن عیینه یکبار در روایة قول اهل بریره بدل شرطیه مذکوره چنین ان شئت اعتقتها ويكون الولاء لنا اگر خواهی ای عائشه آزاد کن بریره را بادا مال بدل وی بحالی که ولا برای ما باشد واین شرط است فلما جاء رسول الله پس هرگاه آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ذکر ته ذلك ...

عن خالد الحذاء عن حفصة بنت سیرین عن ام عطیة قالت لما غسلنا بنت النبی صلی الله علیه وسلم قال لنا ونحن نغسلها
ابدأن بمیامنها ومواضع الوضوء منها اکثر روات این کتاب ابدأنه بصیغه جمع مذکر نقل کرده اند باعتبار خطاب باشخاص
وکشمیهنی ابدأن بصیغه مونث نقل کرده وهو الظاهر مکرر مذکور شده که مولف رح بسیار است که حدیثی را که مشتمل بر احکام متعدده است تبعیض
هر حکمی که از شیخ خود شنیده همان حکم را ترجمه باب ساخته همان حدیث بتمام یا بعض چنانکه شنیده در باب آورده است با وجود آن کم است
که رجال اسناد متحد باشند بیک کس و دو کس اختلافی در سند میباشد چنانکه این قسم احادیث درین چند باب که بالا هم مذکور است از ین
تبیل است **باب** هل تکفن المرأة فی ازار الرجل آیا روا است که تکفین کرده شود زن در ازار مرد **حدثنا** عبد الرحمن بن حماد
قال اخبرنا ابن عون عن محمد عن ام عطیة قالت توفیت ابنة النبی گفت ام عطیه فوت کرد دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال
لنا اغسلنها ثلثا او خمسا او اکثر من ذلک ان رأیتن بماء وسدر واجعلن فی الآخرة کافورا او شیئا من کافور فاذا فرغتن
فاذنننی فلما فرغنا اذناه فنزع من حقوه ازاره پس کشید از بند ازار ازار خود را وقال اشعرنها ایاه وفرمود شعار کنید
او را این جامه **باب** این یجعل الکافور فی آخره **حدثنا** حامد بن عمر قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن محمد عن ام عطیة قالت
توفیت احدی بنات النبی گفت وفات یافت یکی از دختران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فخرج النبی صلی الله علیه وسلم فقال اغسلنها ثلثا او خمسا
او اکثر من ذلک ان رأیتن بماء وسدر واجعلن فی الآخرة کافورا او شیئا من کافور فاذا فرغتن فاذنننی قالت
فلما فرغنا اذناه فالقی الینا حقوه فقال اشعرنها ایاه وعن ایوب وعن حفصة عن ام عطیة بنحوه هم روایت است
از ایوب از حفصه از ام عطیه مانند روایت مذکوره وقالت انه قال اغسلنها ثلثا او خمسا او سبعا او اکثر من ذلک ان رأیتن
یعنی روایت ایوب اسبعا او اکثر واقع شده است قالت حفصة قالت ام عطیة وجعلنا رأسها ثلاثة قرون وگردانیدیم
سر او را سه اطراف وسه گیسو **باب** نقض شعر المرأة در بیان کشادن موی گیسوی زن مرده وقال ابن سیرین لا باس ان
ینقض شعر المیتة گفت ابن سیرین باک نیست اینکه کشاده شود گیسوی زن در وقت غسل **حدثنا** احمد قال حدثنا ابن وهب
قال اخبرنا ابن جریج قال ایوب وسمعت حفصة بنت سیرین قالت حدثتنا ام عطیة انهن جعلن رأس بنت رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثلثة قرون گفت حفصه حدیث کرد ما را ام عطیه که زنان غساله گردانیدند موی سر دختر پیغمبر خدا را سه طرف نقضنه
ثم غسلنه ثم جعلنه ثلثة قرون نقض کردند بر ای سر غسل داوند پس گردانیدند آنرا سه طرف **باب** کیف الاشعار للمیت
چگونه است جامه درون متصل بدن میت را وقال الحسن الخرقة الخامسة تشد بها الفخذین والورکین تحت الدرع
گفت حسن بصری خرقه پنجم از کفنهای میت بندد غاسل آن بر دوران و بر دو وراک زیر پیراهن **حدثنا** احمد قال حدثنا ابن وهب
قال اخبرنا ابن جریج ان ایوب اخبره قال سمعت ابن سیرین یقول ایوب خبر داد ابن جریج را که شنیدم ابن سیرین را که میگفت
جاءت ام عطیة امرأة من الانصار من اللاتی بایعن النبی صلی الله علیه وسلم آمد ام عطیه زنی از انصار از آن زنانی که بیعت کرده
اند پیغمبر خدا را قدمت البصرة تبادر ابنا لها این جمله بیان بدل است از جمله جاءت قدوم آورد بصره را در حالیکه شتابی میکند درین
آمدن برای دریافت پسری که مر او را در بصره بود فلم تدرکه پس در نیافت او را فحدثتنا قالت دخل علینا رسول الله صلی الله
علیه وسلم ونحن نغسل ابنته فقال اغسلنها ثلثا او خمسا او اکثر من ذلک ان رأیتن ذلک بماء وسدر واجعلن فی الآخرة
کافورا فاذا فرغتن فاذنننی قالت فلما فرغنا القی الینا حقوه فقال اشعرنها ایاه ولم یزد علی ذلک و زیاده نکرده است
ابن سیرین برین حدیث مذکور ودر بعضی روایات لم تزد است بصیغه مونث وضمیر مستتر راجع بام عطیه است ولا ادری ای بناته

شرطی اگر نیست در کتاب خدا پس نمی رسد آن شرط مر او را
واستحقاق آن ندارد وان اشترط مائة مرة اگرچه
شرط کند صد بار رواه مالک عن یحیی انصاری عن عمرة
ان بریرة درین روایة ارسال کرده وذکر عایشه را ولم یذکر
و ذکر نکرده ودرین روایة لفظ صعد علی المنبر را و در روایة
کریمه این تعلیق متاخر است وآنچه ذکر کردیم راجح است زیرا که
روایة یحیی قطان نحو روایة مالک است در ارسال وعدم ذکر
صعود منبر بخلاف روایت سفیان قال لی علی مولف گوید
گفت مرا شیخ من یعنی علی بن عبد الله قال یحیی بن سعید
قطان وعبد الوهاب یعنی عن یحیی انصاری عن عمرة نحوه
وقال جعفر بن عون عن یحیی قال سمعت عمرة قالت سمعت عایشة
طریق سماع یحیی از عمره وعمره از عایشه **باب** التقاضی
والملازمة فی المسجد باز خواستن مرد از مدیون ولازم
گرفتن وی در مسجد برای تقاضا دین **حدثنا** عبد الله
بن محمد بن عبد الله بن جعفر مسندی قال حدثنا عثمان
بن عمر بن فارس عبدی قال اخبرنا یونس عن الزهری
عن عبد الله بن کعب بن مالک انصاری عن کعب
انه تقاضی ابن ابی حدرد بفتح حا وسکون دال وفتح را
وآخر دال مهملات عبد الله بن سلامة اسلمی دینا
کان له علیه فی المسجد مرویست از کعب
شاعر یکی از ین سه نفر که نازل شده در شان ایشان وعلی
الثلاثة الذین خلفوا که بتحقیق او مطالبه کرد ابن ابی حدرد را
در مسجد نبوی دینی که مر کعب را بر وی بود ولازم گرفت او را
در روایة کتاب الصلح بیاید فارتفعت اصواتهما حتی سمعها
رسول الله پس بلند شد آواز های هر دو تا آنکه شنید آواز ها را
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وهو فی بیته بحالیکه
آنحضرت در خانه بود فخرج الیهما حتی کشف سجف حجرته
پس بر آمد آنحضرت بسوی این هر دو تا آنکه بر داشت سرا پرده حجره
خود را سجف بکسر مهمله وفتح آن وسکون جیم پرده فنادی یا
کعب پس ندا کرد آنحضرت که ای کعب قال لبیک یا رسول الله
گفت کعب حاضرم و قائم ام برای اطاعت تو ای پیغمبر خدا قال
ضع من دینک هذا کم کن وبگذار از دین خود این قدر را
واومأ الیه ای الشطر واشارت کرد بسوی او یعنی نصف را
وضع کن قال لقد فعلت گفت کعب سوگند است که تحقیق
کردم چنانکه فرمودی یا رسول الله قال قم فاقضه فرمود ابن ابی حدرد را
برخیز فاقضه بر خیز پس ادا کن نصف را الی مهلت

باب کنس المسجد والتقاط الخرق والقذی والعیدان
منه جاروب کردن مسجد وچیدن و بر گرفتن لتها و خاشاک
وچوبها از مسجد خرق بکسر معجمه وفتح را جمع خرقه یعنی پاره جامه
قذی خاشاک عیدان جمع عود است **حدثنا** سلیمان
بن حرب ازدی قاضی که قال حدثنا حماد بن زید از
عن ثابت بنانی عن ابی رافع عن ابی هریرة ان رجلا
اسود او امرأة سوداء کان یقم المسجد مرویست از
ابی هریره که بتحقیق مردی سیاه یا زنی سیاه بود که جاروب
میداد مسجد را یقم بضم قاف از قمه بکسر سیم وفتح قاف یعنی
جاروب ودر بعضی طرق آمده بود که مسجد را لتها وچوبها را

میدانیم که امیر دختران آنحضرت بود مقول ایوب است در عمه ان لا تشعاد الفیفنها فیه وگمان کرده است ایوب که اشعار که فهم
میشود از قول آنحضرت اشعرنها بمعنی الففنها ست یعنی بپیچید آن میت را در آن جامه و کذلک کان ابن سیرین یامر بالمرأة ان تشعر
ولا تؤزر و همچنین بود ابن سیرین که میفرمود برای زن اینکه شعار کرده شود جامه و ازار کرده نشود **باب** یجعل شعر المیتة ثلثة
قرون گردانیده میشود موی سر مرده زن سه طرف **حدثنا** قبیصة قال حدثنا سفیان عن هشام عن ام الهذیل عن ام
عطیة قالت ضفرنا شعر بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تعنی ثلثة قرون گفت ام عطیه بافتیم موی سر دختر پیغمبر خدا را میخواهد که سه طرف
کردیم وقال وکیع عن سفیان ناصیتها وقرنیها گفت وکیع از سفیان موی پیشانی او را یک گیسوی ساختیم و دو گیسو از موی جپ و راست **باب**
یلقی شعر المرأة خلفها انداخته شود موی زن پس پشت او **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن هشام بن حسان
قال حدثتنا حفصة عن ام عطیة قالت توفیت احدی بنات النبی صلی الله علیه وسلم فاتانا النبی صلی الله علیه وسلم فقال اغسلنها بالسدر وترا ثلثا
او اکثر من ذلک ان رایتن ذلک واجعلن فی الاخرة کافورا او شیئا من کافور فاذا فرغتن فآذننی فلما فرغنا آذناه فالقی الینا
حقوه فضفرنا شعرها ثلثة قرون والقیناها خلفها پس بافتیم موی او را سه گیسو و انداختیم از پس او و منطوق حدیث دلالت ندارد که این گیسو
بافتن و بر پشت انداختن بامر و تعلیم آنحضرت بود ابن قاسم گوید گیسو کردن و بر پشت انداختن ما سنت نمیدانیم اگر سنت بودی آنحضرت
چنانکه تعلیم سنن و مستحبات غسل کرده این را نیز فرمودی این فعل ام عطیه و دیگر صحابیات است و آنحضرت در نیوقت حاضر هم نبود تا گوئیم
تقریر فرمود از شافعیه نووی گوید ظاهر اطلاع آنحضرت است ... حنفیه آنست که موی را نبافند و منتشر بجا زند
بر روی و در بعضی روایات دو گیسو کنند و بر بازوها اندازند و در هدایه گوید شانه نباید کرد موی سر و ریش مرده را و در شرح گفته که مکروه است و حجه
آورده اند از عایشه رضی الله عنها علام تنصون میتکم هر چه چیز شانه و زینت میکنید مرده ای خود را قیاس هم بر زینت که زینت زنده را احتیاج اند
و مرده بی نیاز است از آن **باب** الثیاب البیض للکفن در بیان استحباب جامهای سفید برای کفن **حدثنا** محمد بن
مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا هشام بن عروة عن ابیه عن عایشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اثواب
مرویست از عایشه که پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی تکفین کرده شد در سه جامه که ازار و ردا و لفافه بود یمانیة بیض سحولیة من کرسف آنجامها
یمنی بود از قریه یمن که نام آن سحول بفتح سین و ضم آن و حا و حطه است و بعضی گفته اند که سحول یعنی گاذر است و جامه سفید را سحولی گویند
که شسته گاذر است و این جامها از پنبه است لیس فیها قمیص ولا عمامة نیست در آن جامها کفن پیراهنی و نه دستاری یعنی همین
سه جامه بود و بس جمهور علما این حدیث را باین معنی فهمیده اند و اختیار مولف رح نیز همین است چنانکه بابی بعنوان الکفن بغیر قمیص و بابی
دیگر الکفن بلا عمامة ساخته همین حدیث را آورده است و بعضی گویند مراد آنست که این جامها سوای پیراهن و دستار است و معنی اول
اصح و اشهر است **باب** الکفن فی ثوبین در جواز کفن کردن در دو جامه واجب در کفن یک جامه است که همه بدن را بپوشد جمعی گویند واجب
همانقدر است که ستر عورت کند زیاده سنت و مستحب است **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد عن ایوب عن سعید بن جبیر عن
ابن عباس قال بینما رجل واقف بعرفة اذ وقع عن راحلته فوقصته او قال فاوقصته گفت ابن عباس در آن میان که مردی حاجی
بود بعرفه ناگاه افتاد از مرکب سواری خود پس شکست مرکب او گردن او را گفته است او قصته بصیغه باب افعال شک کرده است
راوی قال النبی صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء وسدر وکفنوه فی ثوبین فرمود آنحضرت غسل دهید او را بآب و برگ سدر و کفن
کنید او را در دو جامه او که پوشیده است در احرام ولا تحنطوه ولا تخمروا راسه فانه یبعث یوم القیمة ملبیا و خوشبوی مالید
و نپوشید سر او را چنانکه در احرام است پس بتحقیق برانگیخته میشود روز قیامت در حالی که تلبیه میکند مانند محرمان شافعیه این حکم را بمقتضای

الجزء الرابع من تیسیر القاری شیخ الاسلام | کتاب الصلوة

حدثنا عبدان بفتح عین و سکون موحده ابن عبد الله بن عثمان مروزی عن ابی حمزة محمد بن میمون سکری عن الاعمش
عن مسلم بن صبیح عن مسروق عن عایشة قالت
لما نزلت الآیات من سورة البقرة فی الربا خرج النبی
صلی الله علیه وآله وسلم الی المسجد برآمد و نازل شد آیتها
که از سوره بقره است در تحریم ربا برآمد آنحضرت بسوی
مسجد فقراهن علی الناس پس خواند آن آیات را بر مردم
در مسجد که مشتمل است بر حل بیع و حرمت ربا و وجه مناسبت بیع ربا
از حلال بیع خمر است ثم حرم تجارة الخمر پس حرام گردانید
تجارت خمر را و تخصیص تجارت بیع جائز نباشد خصوصیت و ... تجارة
تجارت خمر اگرچه حرمت خمر پیش ازین بود و ممکن که حرمت
تجارة آن نیز پیش ازین باشد لیکن ظاهر کردن آن از روی تحت
علی رؤس الاشهاد برای تاکید و تذکیر نمود تا در مقام
تنبیه بر آنکه مراد از بیع حلال ماسوای آنست والله اعلم
باب الخدم للمسجد ذکر خادمان مسجد و قرار شغل نسبت
از قدیم وقال ابن عباس و گفته است ابن عباس در تفسیر
این آیه نذرت لک ما فی بطنی محررا حکایت قول حنه
والده مریم است که گفت و تنها حمل بود او را بسبب آرزوی
فرزند معالی انگه عاقر بود پروردگارا نذر کردم برای تو فرزند
که در شکم من است و گردانیدم او را آزاد از قید خود برای خدمت
تو تفسیر میکند ابن عباس یعنی این نذر و محررا یقبول خود
للمسجد یخدمه مقرر شد برای مسجد بیت المقدس تا
خدمت کند آن را بخصوص باشد همان و شاید که اینچنین
معهود بود در آن زمان در امید فرزند **حدثنا**
احمد بن واقد وی احمد بن عبد الملک بن واقد ابو یحیی است
نسبت بجد بنا بر شهرت است ... سنه ده بیست و
بیست و یک قال حدثنا حماد بن زید عن ثابت عن ابی رافع
عن ابی هریرة ان امرأة او رجلا کانت تقم المسجد از
ابی هریره است که زنی یا مردی بود که جاروب میکرد مسجد را
ولا اراه الا امرأة و گمان برده میشوم آن را مگر زن فذکر
حدیث النبی پس ذکر کرد ابو هریره حدیث پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم در شان وی مجرای که بیشتر
مذکور شد مطلب اش آنست که انه صلی علی قبرها یعنی
آنحضرت نماز گزارد بر قبر وی بعد خبر فوت و این اختصار
است از بعضی روایات **باب** الاسیر او الغریم
یربط فی المسجد ذکر گرفتار یا قرضدار که بسته شود در مسجد
حدثنا اسحاق بن ابراهیم ابن راهویه قال اخبرنا
روح بفتح عطا بن عبادة ... حدیث ...

اسماء الرجال

این حدیث عام گرفته شامل کردند مرهر کرا که درحال احرام بمیرد وامام ابوحنیفه ومالک گویند عبادت بعد از انقطاع حیات نمی باشد وانحضرت در باره همین شخص بوحی معلوم فرموده که بر میخیزد لبیک گویان این علتی نیست که قیاسی باشد تا در دیگران حکم او رانند

باب الحنوط للميت در بیان آنکه حنوط بر میت توان استعمال کرد یا نه **حدثنا** قتيبة قال حدثنا حماد عن ايوب عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال بينما رجل واقف مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بعرفة اذ وقع من راحلته فاقصعته بتقديم صاد بر عین مهملتین او قال فاقعصته بتقديم عين بر صاد شک راویست وهر دو بیک معنی ست یعنی زود کشت او را فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اغسلوه بماء وسدر وكفنوه في ثوبين ولا تحنطوه ولا تخمروا راسه فان الله يبعثه يوم القيمة ملبيا **باب** كيف يكفن المحرم چگونه تکفین کرده شود کسی که مرده در حال احرام **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا ابو عوانة عن ابي بشر عن سعيد بن جبير عن ابن عباس ان رجلا وقصه بعيره تحقیق مروی گردن او شکست شتر او ونحن مع النبي صلى الله عليه وسلم وهو محرم در حالی که ما همراه انحضرت بودیم وآن مرد احرام بسته بود فقال النبي صلى الله عليه وسلم اغسلوه بماء وسدر وكفنوه في ثوبين ولا تمسوه طيبا ولا تخمروا راسه فان الله يبعثه يوم القيمة ملبيا **حدثنا** مسدد قال حدثنا حماد بن زيد عن عمرو وايوب عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال كان رجل واقف مع النبي صلى الله عليه وسلم بعرفة فوقع عن راحلته قال ايوب فوقصته وقال عمرو فاقصعته گفت ایوب بلفظ فوقصته وگفت عمرو بلفظ فاقصعته هر دو بمعنی نزدیک بهم اند فمات فقال اغسلوه بماء وسدر وكفنوه في ثوبين ولا تحنطوه ولا تخمروا راسه فانه يبعث يوم القيمة قال ايوب يلبي گفت ایوب بلفظ مضارع یعنی برانگیخته میشود روز قیامت بحالی که لبیک اللهم لبیک میگوید وقال عمرو ملبيا وگفت عمرو بلفظ اسم فاعل ومعنی همانست که گفته شد **باب** الكفن في القميص الذي يكف او لا يكف در بیان کفن کردن در پیراهن که دوخته باشد یا دوخته نباشد یکف بضم یا وفتح کاف وتشدید فاست در هر دو جا از کف است بمعنی دوختن حاشیه وبعضی روایت کرده وتصویب نموده بفتح یا وضم کاف وتشدید فاست از کف بمعنی باز داشتن یعنی بترک جستن به پیراهن صلحا برای میت خواه باز دارد از عذاب یا نه وبعضی گویند یکف بفتح یا وسکون کاف وکسر فا تصویب کرده اند بعضی این روایت را وگفته که یا آخر از کاتب سهو شده است یعنی پیراهن طویل کافی یا قصیر غیر کافی باشد **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى بن سعيد عن عبيد الله قال حدثني نافع عن عبد الله بن عمر ان عبد الله بن ابي لما توفي جاء ابنه الى رسول الله نافع روایت کرده از ابن عمر که عبد الله بن ابی که سر منافقان بود هرگاه فوت کرد آمد پسر او که حباب نام داشت وانحضرت او را عبد الله خوانده اند بنام پدر او بسوی پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله اعطني قميصك اكفنه فيه وصل عليه واستغفر له پس گفت ای رسول خدا عطا کن مرا پیراهن خود که کفن کنم ابن ابی را در آن والتماس کرد که نماز کن بر جنازه او وطلب آمرزش کن مر او را از خدا فاعطاه قميصه فقال اذني اصلي عليه پس عطا کرد او را پیراهن خود وفرمود خبر کن مرا وقتی که فارغ شوی از تکفین نماز میکنم بروی فاذنه فلما اراد ان يصلي عليه جذبه عمر فقال اليس الله نهاك ان تصلي على المنافقين پس آگاه کرد پسر ابن ابی آنحضرت را پس هرگاه خواست آنحضرت که نماز کند بروی کشید آنحضرت را عمر بن خطاب وگفت آیا خدا منع نکرده است ترا از نماز کردن بر منافقان گویا عمر رضی الله عنه فهمیده است این را از قول حق سبحانه ما كان للنبي والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين ونماز جنازه همین استغفار است مر میت را ودر روایتی دیگر از ابن آمده که نماز میکنی در حالی که خدا منع کرده است ترا انیکه استغفار کنی ایشان را فقال انا بين خيرتين پس فرمود آنحضرت من میان دو خیارم یعنی مخیرم در استغفار وعدم استغفار قال استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم

الجزء الثاني شيخ الاسلام — كتاب الصلوة

مرفوعا از زهری ودر نسائی بروایت عایشه آمده پس دستگیر کردم او را وانداختم بر زمین وگلوی وی تنگ گرفتم تا آنکه یافتم خنکی زبان او را بر سینه ودست خود واردت ان اربطه الى سارية من سواري المسجد وخواستم که بربندم آن را بستونی از ستونهای مسجد حتى تصبحوا وتنظروا اليه كلكم تا صبح کنید وببینید بسوی وی همه شما فذكرت قول اخي سليمان پس یاد کردم قول برادرم سلیمان که رب اغفر لي وهب لي ملكا لا ينبغي لاحد من بعدي پروردگارا بیامرز مرا وبخش مرا سلطنتی که صحیح وسزاوار نباشد مر هیچ کسی را پس از من مانند آن مراد باین ملک چیزیست که مترتب شده بر دعا از تسخیر ریح وجن وشیاطین در عالم شهادت که متضمن است آن را آیه فسخرنا له الريح تجري بامره حيث اصاب والشياطين كل بناء وغواص وآخرين مقرنين في الاصفاد وچون سلیمان علیه السلام اینملک را مخصوص بخود خواست گذاشت آن حضرت تسخیر را در ان بظهور تسخیر از غیب عالم شهادت بجهت حیا از سلیمان کذا قیل وتحقیق کلام درین مقام در تفسیر سوره ص مذکور شود ان شاء الله تعالى قال روح فرده الله خاسئا گفت روح که از جمله اسناد است پس برگردانید وی را دور ساخت آن دیو را خدا تعالی خوار ورانده ونامراد وگفته اند استنباط کرده مولف ازین حدیث اباحه ربط اسیر در مسجد ونیز ربط غریم بقیاس بر آن وباید دانست که ابن بطال وغیره وی فهمیده اند ازین حدیث که شیطانی که پیش آمد انحضرت را جز بصورت اصلی خود متشکل نبوده وگویند که دیدن وی بر شکلی که مخلوق است بر آن خاص به پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه رویت ملائکه غیر انحضرت را ممکن نباشد بدلیل قول وی تعالى انه يراكم هو وقبيله من حيث لا ترونهم ولکن جایز است سایر مردم را که ببینند آن را وقتی که متشکل شود بغیر شکل خود وبقیه مباحث این مسئله در باب ذکر الجن از کتاب بدء الخلق مشروح گردد ان شاء الله تعالى

باب الاغتسال اذا اسلم غسل کردن کافر وقتی که اسلام آرد ونزدیک مسجد برای توطیه دخول مسجد وربط الاسير ايضا في المسجد وبستن گرفتار نیز در مسجد ...است در اکثر روایات وساقط است جزء دوم نزد نسفی

آنحضرت در بیان تخیر این آیه را خواند خدا فرمود استغفار کن مر ایشانرا یا استغفار مکن ایشانرا اگر استغفار کنی مر ایشانرا هفتاد بار پس هرگز نمی آمرزد خدا مر ایشانرا فصلی علیه پس نماز گذارد آنحضرت بر آن منافق ظاهر آنست که صحابه با آن حضرت موافقت و اقتدا کرده باشند فنزلت ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره پس نازل شد این آیت که نماز مکن بر یکی از منافقان و کافران که مرده باشد هرگز و استاده مشو بر قبر او بدانکه درین واقعه که ازین حدیث مفهوم شد خلجانی چند در وهله اولی دست میدهد که رفع آن از ضروریات حال است اولاً آنکه عبدالله پسر ابن ابی که از مخلصان اسلام و فدویان دین مسلمانی بود باوجود اطلاع بر کمال نفاق پدر و عداوتی که با آن حضرت و اهل اسلام داشته و چندین نصوص در تکفیر و تقبیح و سوء عاقبت اهل نفاق نزول یافته چنانچه برخی از آن در سوره منافقین مذکور است و وقتی که در غزوه بدر با اندک عقوری درجمعی از لشکر اهل اسلام دید گفت حالا که بمدینه رویم ما عزیزان این خواران را از شهر بیرون کنیم و انحرف او باین پسر سید سر راه پدر گرفته شمشیر کشید و گفت بگو که من و امثال من خوارانند و پیغمبر خدا و یاران او همه اعز مردم اند اگر نگوئی سر ترا باین تیغ از تن جدا کنم تا اقرار از وی نگرفت او را نگذاشت باین حال این التماسها از وی چگونه لایق باشد دیگر آنکه آنحضرت باوجود علم قطعی بحال این منافق چگونه التماسهای او را قبول فرمودند با آنکه آیت ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین قبل ازین در مکه بعد موت ابی طالب نزول یافته بود و دیگر آنکه آنحضرت افصح فصحا و اعرف باستعمال عرب و اعلم مراد او بود بدانکه از آیه استغفر لهم او لا تستغفر لهم الآیه تخیر در استغفار و عدم استغفار فرا گرفتند و مفسران گویند مراد برابری میان این دو امر است در عدم افاده مر ایشانرا چنانکه تصیص شده در آیت ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم قسطلانی در رفع این خلجانها فی الجمله دست و پائی زده ما آنرا ببعضی مقدمات که درین وقت از خامه فکرت تراود و موید آن باشد تمام کنیم و بسلک تحریر در آریم و بالله التوفیق پوشیده نماند که چون بظاهر حال ابن ابی بر وفق اهل اسلام میرفت و درین وقت پسر او اثر پشیمانی و ندامت نیز دریافته مجبتی که در اسلام او داشته و همراه خواهش آن میکرد مبادرت نمود که از برکات ظاهر و باطن آنحضرت ایمانی برد و مغفرتی نصیب او گردد در روایت کرده عبدالرزاق از معمر و طبری از طریق سعید هر دو از قتاده که ابن ابی پسر را نزد آنحضرت فرستاد و التماس حضور آنحضرت کرده و آنحضرت محبتی که بهدایت بندهای خدا در افتی که برنهاد داشته و بعنایتی که به پسر او داشتند تشریف ارزانی فرمودند هر گاه در آمدند بروی فرمودند هلاک کرد ترا محبت یهود گفت ای رسول خدا من فرستاده بودم که آمده استغفار برای من کنی نه آنکه سرزنش نمائی بعد از رغبت خود اسلام و اظهار پشیمانی التماس نمود که عطا کنند آنحضرت پیراهن خود را تا کفن کنند آنرا در فتح الباری گفته که این حدیث مرسل است و رجال او همه ثقه اند و تائید میکند آنرا آنچه طبرانی از طریق حکم ابن ابان از عکرمه از ابن عباس آورده که هر گاه بیمار شد ابن ابی آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسر او و گفت ابن ابی منت نه بر من تکفین کن مرا در پیراهن خود و نماز گذار بر من شیخ ابن حجر گوید باین ملتمسات رفع عار از پسر و عشیرت خود بعد از موت اراده کرده و اخفای نمود آنحضرت بر حسب آنچه ظاهر کرد حال خود را و رغبت نمود در آن تا آنکه پرده از حال او برافتاد و حکم آمد که ولا تصل علی احد منهم مات ابدا و استغفار نیز گوید این بهترین جوابهاست که تعلق باین واقعه دارد و نیز گفته اند وقتی که عباس را در غزوه بدر برهنه اسیر آوردند و پیراهنی که بر قامت او درست آید حاضر نبود عبدالله بن ابی که هم قامت عباس بود پیراهن خود را پوشاند آنحضرت مکافات کرد باین پیراهن تا منافق را نعمتی بر وی نباشد که مکافات نکرده باشد بران و نیز اول آنحضرت مجلس سوالی نکرده که نه گفته باشد و سائل در اینجا مسلمانی تمام اخلاص بود و آنحضرت سید النت که باوجود کفر او در میان این پیراهن و دیگر کفنها فرقی نیست و ضنت و بخل به پیراهنی منافی بکرم بود و پس ع لا اکره پیراهن او را و لهذا در آیتی که بعد از آن نازل شد تعرضی از اعطای پیراهن ننمود اگر گوئی آیت ما کان للنبی الآیة پیش ازین واقعه نزول یافته و صلوة بر جنازه نیست مگر استغفار برای میت باینجه گفتی رفع این خلجان صورت نیافت گوئیم ممنوع درین آیت استغفاریست که مرجو الاجابة و بقصد تحصیل مغفرت باشد

فقال بعد از ان که هر روز می پرسید او را چیست نزد تو ای ثمامه روی جواب میداد نزد من خیراست و اگر بکشی میکشی خداوند خون را و اگر انعام میکنی بر شاکری و اگر مال میخواهی پس بطلب تا داده شود آنچه میخواهی پس دید از وی آثار رشد و انابت فرمود او را روز سوم اطلقوا ثمامة رها کنید ثمامه را فانطلق الی نخل قریب من المسجد پس رفت ثمامه بسوی درختان خرما که نزدیک بود از مسجد فاغتسل پس غسل کرد بجائی که در ان بود آنچنین است در اکثر روایات یعنی نخل بخاء معجمه و شاید است این را روایة ابن خزیمه فانطلق الی حائط و در بعضی روایات بجیم بجای خاء معجمه بمعنی آبی که جاری شده از زمین ثم دخل المسجد فقال پس در آمد مسجد را و گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله گواهی میدهم که نیست معبودی مگر خدا و محمد فرستاده خداست و بحث دخول مشرک مسجد را در باب علیحده مذکور شود باب الخیمة فی المسجد للمرضی و غیرهم خیمه زدن در مسجد برای بیماران و غیر ایشان مرضی بفتح میم و ضاد جمع مریض است حدثنا ذکریا بن یحیی بلخی لولوی حافظ قال حدثنا عبد الله بن نمیر بضم نون و فتح میم قال حدثنا هشام ابن عروه عن ابیه عن عائشة قالت اصیب سعد یوم الخندق فی الاکحل گفت عائشه سعد بن معاذ انصاری که سید اوس بود و جنیده عرش بموت او بجنبید بشارت یافتند و هم روح او در غزوه خندق رسیده شد در اکحل که رگ هفت اندام باشد و زیر آن رگ جان است که چون بریده گردد خون بند نشود فضرب النبی صلی الله علیه وآله وسلم خیمة فی المسجد لیعوده من قریب پس زد آنحضرت خیمه را در مسجد برای سعد تا عیادت کند او را از نزدیک فلم یرعهم بفتح یا و سکون عین بیرون و خطو فی المسجد خیمة من بنی غفار بکسر معجمه و بجا معترضه است میان فعل و فاعل الا الدم یسیل الیهم پس در خوف نینداخت مردم را و حال آنکه در مسجد خیمه بود خیمه بنی غفار که نصب کرده بودند برای مداوای مجروحان ایشان مگر خون که سیلان میکرد بسوی اهل مسجد فقالوا یا اهل الخیمة ما هذا الذی یاتینا من قبلکم پس گفتند ایشان ای اهل خیمه سعد چیست اینکه می آید بما از جانب شما اشارت بخون کردند که سیلان کرده بود تا بایشان فاذا سعد یغذو جرحه دما پس بنو غفار ناگاه دیدند که سعد سیلان میکند زخم او از خون پس الحال خدمت کردند بعد از آنکه دانا جمعی داشتند بسبب ورآوردن زخم بهی ولاند ملل فمات منها یعنی مرد سعد ازان جراحت ... فیها بجای منها یعنی در ان خیمه باب ادخال البعیر فی المسجد للعلة در آوردن شتر در مسجد برای حکمتی و حاجتی ... عباس طاف النبی صلی الله علیه وآله وسلم علی بعیر گفت ابن عباس طواف کرد ... سواره بر شتر خود تا بینند آن را مردم ... میکند حدثنا عبد الله بن یوسف قال ...

در مسجد عبادت خصوص مسجد شریف نبوی که مهبط انوار است مناسب است **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا معاذ بن هشام دستوائی قال حدثنی ابی عن قتادة قال حدثنا انس ان رجلین من اصحاب النبی صلی الله علیه واله وسلم خرجا من عند النبی صلی الله علیه واله وسلم فی لیلة مظلمة حدیث کرد انس که دو مرد از اصحاب پیغمبر برآمدند از نزد آنحضرت در شب تاریک بعد از آنکه بودند بار دیگر در مسجد شریف و آن دو صحابی بزرگ اسید بن حضیر بلفظ تصغیر و عباد بفتح مهمله و تشدید موحده ابن بشر بکسر موحده بودند و معهما مثل المصباحین یضیئان بین ایدیهما و با ایشان مانند دو چراغ بود که روشنی میکردند پاروشن میشدند پیش ایشان فلما افترقا صار مع کل واحد منهما واحد پس چون جدا شدند از یکدیگر و هر یک راه خانه خود گرفت گشت همراه هر یکی از آن دو بزرگ یک چراغ حتی اتی اهله تا آنکه آمد هر یک اهل خود را و ظاهر شد ایشان را نمونه یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم

باب الخوخة والممر فی المسجد ذکر دریچه و گذرگاه که در مسجد بود خوخه بفتحه دو معجمه در میان واو ساکن دری که گذاشته میشود در دیوار برای روشنائی یا گذشتن بار در زمان عظمت نشان آنحضرت دریچه ها بود که ملاصق مسجد شریف بود و بار گذر با همه در آن نگاه مسجد میکردند که آنحضرت برآمده باشد و هم از آن راه مسجدی در آمدند و گاه ... میگذشتند در آخر حکم شد که همه دریچه ها بربندند الا دریچه ابابکر صدیق بکر بیان تفضیلا رضی الله عنه و از اینجا منع تطرق در مساجد معلوم شود **حدثنا** محمد بن سنان بکسر مهمله و تخفیف نون اول قال حدثنا فلیح بتصغیر قال حدثنا ابو النضر ... سالم ... عن عبید بن حنین ... ابو عبد الله مدنی سنه یکصد و پنج ... عن بسر ... سکون مهمله بن سعید تابعی مدنی سنه ... عن ابی سعید الخدری ... چنین است در اکثر روایات و در روایت ... عن بسر بن سعید ساقط است و این اگرچه صحیح است در نفس الامر لیکن محمد بن سنان حدیث ذکر کرده چنانچه در بقیه روایات است و اسند افروده از بخاری نقل کرده چنین حدیث کرده محمد بن سنان آن خطاست صحیح عن عبید بن حنین و عن بسر بعطف یعنی ابو النضر روایت میکند از دو شیخ عبید و بسر و هر دو از ابی سعید و مصنف در مناقب ابی بکر چنین آورده ابو عامر عن فلیح عن ابی النضر عن بسر ... فلیح گاهی جمع میکند روایة ابی النضر را ... و گاه اختصار میکند بر یکی پا جابه در صورت جمع در بین دو اسم واو لازم است قال خطب النبی گفت ابو سعید خطبه خواند پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم پیش از وفات فقال ان الله خیر عبدا بین الدنیا وبین ما عنده پس فرمود که تحقیق خدا اختیار داده بنده را میان دنیا و میان آنچه نزد خداست از نعمتهای گوناگون و لذتهای بی پایان که مضمون وصال است با محبوب فاختار ما عنده پس اختیار کرد آن بنده چیزی را که نزد خداست فبکی ابو بکر پس گریه کرد ابو بکر بشنیدن این سخن ... فقلت فی نفسی ما یبکی هذا الشیخ پس گفتم در دل خود چه چیزی گریاند این پیر را ان یکن الله عبدا بین الدنیا ...

چنانکه آنحضرت در باب ابوطالب داشت بخلاف این استغفار که در باب این منافق کرد بقصد تطییب و تالیف قلب پسر او بود و اعتبار او بر روایت کرده اند که بمشاهده این خلق کریمی که از آنحضرت واقع شد هزار کس از قوم خزرج بشرف ایمان مشرف شدند گفته هر گاه نسبت بکسی که بزبان ایمان داشت و بباطن او بر خلاف آن بود اینچه ترحم و تلطف و دعا از آنحضرت صادر شده نسبت بجمعی که بظاهر و باطن مومن باشند بیشتر و بهتر خواهد بود و نیز تواند که این نماز گذاردن آنحضرت برای تعلیم باشد که این احکام شرعیه مترتب بر ظواهر احوال است هر که اقرار بشهادت دارد اجرای احکام بروی باید کرد چنانکه اجماع امت بر همین معنی واقع است و آیة ولا تصل که بعد از این واقعه نازل شده در مواد مخصوصه منافقانست که باعلام الهی تعالی کفر آنها بیقین پیوسته اما جواب شافی از آنکه گفتی آنحضرت چگونه تخیر ازین آیت فراگرفتند خالی از دشواری نیست آنچه توان گفت آنکه حاشا که بر آنحضرت مراد الله و استعمال عرب پوشیده بود مراد الله همانست که آنحضرت فهمید قوله تعالی استغفر لهم او لا تستغفر لهم بحسب ظاهر ناظر در تخیر است و قوله ان تستغفر لهم سبعین مرة لا تم تخصیص بمعنی استوا میکند در حدیثی دیگر آمده که آنحضرت فرمود من زیاده از هفتاد بار استغفار میکنم یعنی حکم لن یغفر الله مترتب با ستغفار هفتاد بار است و من زیاده بر آن میکنم و سبعین همه جا بمعنی کثیر نمی باشد در معنی حقیقی خود که عدد معین است نیز مستعمل میشود و حمل آنحضرت که اعرف باستعمال فصحاست در اینجا تعیین همین معنی میکند و آیه ولا تصل تعیین یکجانب کرده و جاهای دیگر نیز ازین قسم واقعه از عمر سوی داده است چنانکه در اسیران بدر تردد در فدیه و قتل کردند اکثر صحابه جانب فدیه گرفتند و آنحضرت نیز پیش از نزول وحی تجویز رای اکثر کرد و عمر مخالف همه بود و آیه موافق رای عمر آمد والله اعلم **حدثنا** مالک بن اسمعیل قال حدثنا ابن عیینة عن عمرو سمع جابرا قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم عبد الله بن ابی بعد ما دفن فاخرجه فنفث فیه من ریقه والبسه قمیصه روایت است از عمرو بن دینار که شنید جابر بن عبد الله انصاری را که گفت آمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی عبد الله بن ابی را بعد از آنکه در خاک پنهان کرده بودند در حفره انداخته بودند پس بیرون آورد او را از حفره پس انداخت بر تن او از آب دهن خود و پوشانید او را پیراهن خود و این حدیث بظاهر مخالف حدیث سابق ابن عمر می نماید که در آنجا گفته پسر او طلب پیراهن کرده و آنحضرت بوی عطا کرد و فرمود وقتی که تجهیز و تکفین کنی مرا خبر کن که نماز میکنم آنحضرت آمد و نماز گذارد ... شاید مردم در وقتی که پسر برای خبر نزد آنحضرت رفته و توقع آنحضرت نداشتند مبادرت بتجهیز و تکفین نموده و در خاک پنهان کرده بودند چون آنحضرت ... آمدند او را از حفره بیرون آورده ... پیراهن خود را داده ... در روایت ابن عمر واقع شده فاعطاه قمیصه بمعنی قبول و وعده است که مجاز از اعطا گفته قسطلانی از بعضی راویان نقل کرده که آنحضرت پیراهن ... بودند در وقت که بر سر قبر او آمدند بالتماس پسر او پیراهن دیگر عطا فرمود میگویند ... اکلیل که کتابی است حاکم را روایتی است که تائید این معنی میکند

باب الکفن بغیر قمیص در جواز کفن کردن بی پیراهن باشد **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن هشام عن عروة عن عایشة قالت کفن النبی صلی الله علیه وسلم فی ثلثة اثواب سحولیة کرسف فیها قمیص ولا عمامة گفت عایشه تکفین کرده شد پیغمبر خدا در سه جامه سحولی پنبه که نبود در وی پیراهن و دستاری سابقا معلوم کردی که سحولی جامه ایست که از پنبه می بافند پس کرسف که بمعنی پنبه هست بیان آنست **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن هشام قال حدثنی ابی عن عایشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اثواب لیس فیها قمیص ولا عمامة قال ابو عبد الله ابو نعیم لا یقول ثلثة وعبد الله بن الولید عن سفیان یقول ثلثة گفت مولف ابو عبد الله بخاری ابو نعیم در روایت خود ذکر نمیکند لفظ ثلثة را و عبد الله از سفیان ذکر میکند لفظ ثلثة را

باب الکفن بلا عمامة **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عایشة

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اثواب بیض سحولیة لیس فیها قمیص ولا عمامة **باب** الکفن من جمیع المال کفن مرده از تمام مال اوست

نه از سیوم حصه چنانکه بعضی بآن رفته اند یعنی اگرچه همین قدر مال گذشته که صرف تجهیز و تکفین او شود همه را صرف باید کرد اگرچه قرضی

بر ذمه او باشد وبه قال عطاء والزهری وعمرو بن دینار وقتادة وباین قایل است عطا و زهری ره و قتاده وقال عمرو بن دینار

الحنوط من جمیع المال وگفته است عمرو بن دینار که خوشبوی که استعمال مرده کنند هم از تمام مال او گیرند وقال ابراهیم یبدأ

بالکفن ثم بالدین ثم بالوصیة وگفت ابراهیم نخعی در قسمت و صرف متروکه میت ابتدا بکفن کرده میشود و بیشتر بدین

که بر ذمه او باشد بیشتر در تنفیذ وصیت در سیوم حصه باقی وقال سفیان اجر القبر والغسل هو من الکفن گفت

سفیان مزد گور کندن و غسل دادن از قبیل کفن و تتمه آنست **حدثنا** احمد بن محمد المکی قال حدثنا ابراهیم بن

سعد عن سعد عن ابیه قال اتی عبد الرحمن ابن عوف یوما بطعام گفت پدر سعد که ابراهیم بن عبد الرحمن است

آورده شد عبد الرحمن که از اغنیای صحابه بود و صاحب ثروت و مال روزی بطعام یعنی طعامی پیش آوردند فقال قتل مصعب

بن عمیر وکان خیرا منی فلم یوجد له ما یکفن فیه الا بردة پس گفت کشته شد مصعب و بود بهتر از من پس یافته نشد

برای او چیزی از ملک او که کفن کرده شود مگر یک چادر وقتل حمزة او رجل اخر خیر منی فلم یوجد له ما یکفن فیه الا بردة

و شهید شد حمزه بن عبد المطلب در غزوهٔ احد یا مردی دیگر را نام برد شک راویست و حال آنکه او بهتر از من بود پس نیافتند مر او را

چیزی که کفن شود در وی مگر یک چادر مطابقت ترجمه بهمین جز است که اینها را در ملک خیر از یک چادر نبود و آنرا کفن ساختند

ولقد خشیت ان یکون قد عجلت لنا طیباتنا فی حیوتنا الدنیا ثم جعل یبکی و بتحقیق ترسیده ام من اینکه باشد که بتحقیق شتاب

کرده شده برای ما رزقهای خوش که وعده رفته است در آخرت برای مومنان در زندگانی ما که در دنیاست و محروم باشیم از آن در آخرت

پس گشت عبد الرحمن که گریه میکرد بر حال خود **باب** اذا لم یوجد الا ثوب واحد وقتی که یافته نشود میت را مگر یک جامه

برای کفن او بیان الکفن **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا شعبة عن سعد بن ابراهیم عن

ابیه ابراهیم ان عبد الرحمن بن عوف اتی بطعام وکان صائما فقال قتل مصعب بن عمیر وهو خیر منی کفن فی بردة ان غطی

رأسه بدت رجلاه وان غطی رجلاه بدا رأسه عبد الرحمن بن عوف آورده شد بطعامی و بود روزه دار پس گفت

شهید شد مصعب و حال آنکه از من بهتر بود تکفین کرده شد در یک چادری که اگر پوشیده شدی سر او ظاهر شدی پایهای او و اگر پوشیده

شدی پایها ظاهر شدی سر او واراه قال قتل حمزة وهو خیر منی ابراهیم مذکور گوید گمان می برم عبد الرحمن را که گفت

بجای مصعب حمزه مهلب و ابن بطال گویند اینکه مستحب شد تکفین درین برده از آنکه شهید شده در آن شیخ ابن حجر گوید درین جزم

نظر است و ظاهر آنست که نیافتند او را جز این یک چادر و مقتضای ترجمه هم اینست و نیز کافران بعد از شهادت بوی شناعتها کرده

بودند چادری کجا گذاشته باشند ثم بسط لنا من الدنیا ما بسط پس فراخ کرده شد برای ما از متاع دنیا آنچه فراخ کرده شد

کنایت از فزونی متاع دنیاست که بعد از آنحضرت در صحابه روی داد او قال اعطینا من الدنیا ما اعطینا یا گفته است

عبد الرحمن این عبارت که داده شدیم ما از متاع دنیا آنچه داده شده ایم شک کرده است ابراهیم وقد خشینا ان تکون

حسناتنا عجلت لنا و بتحقیق میترسیم ما اینکه باشد نکوئیهای ما شتاب داده برای ما یعنی میترسیم که باشیم در گروهی که گفته شده در حق

ایشان من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید کسی که هست میخواهد دنیا و اسباب آنرا زود میدهیم مر او را در دنیا چیزی را که

خواهیم و کسی را که خواهیم قید مشیت و اراده هر دو جا برای آنست که هر که هرچه آرزو کند نمی یابد یافت آن وابسته باراده الهی است تعالی

گیرنده ام نامت خود خلیلی را هر آینه می گرفتم ابا بکر را خلیل زیرا چه

اهل آنست وخلت بضم بمعنی صداقت و محبتی که در باطن

قلب در آید و در اکثر تصاریف مادهٔ این لغت نفوذ و توسط

مأخوذ است چون خلل و خلال و خلال ونحو آن و خلیل صدیق

است بمعنی فاعل و مفعول هر دو آید و ظاهر در بنجا ثانی است

که چون قلب شریف آنحضرت ممتلی است از خلت الهی

گنجایش نداشت خلت دیگری را پس خلیل مرد جز یکی نباشد

اما مطلق محبت پس تعلق قلب است بمحبوب و آن عام

است اگرچه مراتب متفاوت دارد بکمال و نقصان و شدت

و ضعف و لهذا ثابت کرد آنحضرت محبت ابی بکر و عایشه را که

این هر دو محبوب ترین مردم اند بسوی وی و نفی کرد از ایشان

خلت را که فرد اعلی است مخصوص و ابن فورک گفته خلت

صفای مودت است بدر آمدن اسرار و گفته اند که خلیل از خلت

بفتح خا بمعنی حاجت و انقطاع باشد یعنی اگر میگرفتم دوستی

از بشر که رجوع میکردم بسوی وی در حاجات خود ابا بکر را میگرفتم

ولیکن رجوع من در جمیع امور الی الله است ولکن اخوة

الاسلام ومودته ولیکن برادری مسلمانی و محبت با نجهت

ابو بکر بهتر و بیشتر از دیگران است لا یبقین فی المسجد

باب الا سد الا باب ابی بکر باقی نماند باز گذاشته نشود در

مسجد هیچ دری در دیوار احدی مگر آنکه بسته شود مگر در دیوار

ابو بکر تا خلیفه شود آنحضرت را در امامت و برآید از خانه خود

بمسجد چنانکه بر می آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کذا

قالوا و تتمه کلام درین مقام و رفع تعارض با احادیث دیگر

در کتاب المناقب مذکور میشود انشاء الله تعالی **حدثنا**

عبد الله بن محمد الجعفی قال حدثنا وهب بن جریر

بفتح جیم قال حدثنا ابی جریر بن حازم عتکی بفتح مهمله و

فوقیه قال سمعت یعلی بن حکیم بفتح تحتیه ولام و سکون

مهمله در میان ثقفی عن عکرمة عن ابن عباس قال خرج

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی مرضه الذی

مات فیه گفت ابن عباس برآمد آنحضرت از خانه در بیماری

خود که فوت شد در آن عاصبا راسه بخرقة بحالیکه بسته بود

سر مبارک را بجامه پاره فقعد علی المنبر پس نشست بر منبر

فحمد الله واثنی علیه پس ستایش کرد خدا را و ثنا گفت بر وی

ثم قال انه لیس من الناس احد امن علی فی نفسه وماله

من ابی بکر بن ابی قحافة بستر فرمود تحقیق شان اینست

که نیست از مردم هیچ کس بخشنده تر بر من در جان و مال خود از

ابی بکر بن ابی قحافه مقصود سبقت و مرتبت اوست درین

امر چنانکه منطوق حدیث سابق بود و ابو قحافه بضم قاف و خفت

مهمله عثمان بن عامر تیمی اسلام آورد بروز فتح و زیست

تا خلافت عمر و نیست در صحابه کسیکه در نسل وی سه بطن

صحابی باشد جز وی ولو کنت متخذا من الناس خلیلا

لاتخذت ابا بکر خلیلا اگر بودمی برگزیننده دوست جانی

خاص از مردم هر آینه برگزیدمی ابا بکر را جانی ولکن خلة

الاسلام افضل ولیکن دوستی مسلمانی بظاهر که با مردم

وتقدس ثم جعل يبكي حتى ترك الطعام سپری گشت عبدالرحمن که گریه میکرد تا آنکه گذاشت طعام را و نخورد آنرا درین وقت

باب اذا لم يجد كفنا الا ما يواري رأسه او قدميه غطى رأسه در بیان آنکه وقتی که نیابد کفنی را مگر مقداری که پوشیده شود سر او یا دو پای او و پوشیده شود بآن سر او را از انیکه سر افضل است از پای **حدثنا** عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثنا شقيق قال حدثنا خباب قال هاجرنا مع النبي صلى الله عليه وسلم نلتمس وجه الله فوقع اجرنا على الله گفت خباب بن ارت هجرت کردیم بموافقت پیغمبر خدا در حالی که میخواهیم ذات خدا را پس واجب شد اجر ما بر خدا وجوب شرعی بحسب وعده وی تعالی فمنا من مات ولم يأكل من اجره شيئا پس بعضی از ما کسی بود که مرد و نخورد از اجر خود چیزی از غنایم که یافت آنرا کسی که در زمان فتوحات اسلامی بوده و باز داشت نفس را از شهوات تا بیابد اجر را در آخرت منهم مصعب بن عمير از انجماعه که نخوردند اجر خود را در دنیا مصعب بن عمیر است ومنا من اينعت له ثمرته فهو يهدبها وبعضی از انجماعه کسی است که پخته و رسید میوه او پس او می چیند آنرا اینعت بهمزه قطعی و سکون تحتیه و نون و عین مهمله هر دو مفتوح یهدب بضم دال مهمله و کسر آن است قتل يوم احد فلم نجد ما نكفنه به الا بردة اذا غطينا بها رأسه خرجت رجلاه کشته شد مصعب روز غزوه احد پس نیافتیم از ملک او چیزی را که تکفین کنیم بآن مگر چادری که وقتی که پوشیدیم بآن چادر سر او را بیرون شد پایهای او واذا غطينا رجليه خرج رأسه و وقتی که پوشیدیم پایهای او را بر آمد سر او فامرنا النبي صلى الله عليه وسلم ان نغطي رأسه وان نجعل على رجليه من الاذخر پس فرمود ما را پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی آنکه بپوشیم سر او را و آنکه گردانیم بر پای او کاه اذخر از اینجا معلوم شد که کفن همین قدر کافیست وگرنه یاران مدد میکردند

باب من استعد الكفن في زمن النبي صلى الله عليه وسلم فلم ينكر عليه کسی که آماده داشته کفن را در زمان پیغمبر خدا پس انکار کرده نشد بر وی **حدثنا** عبدالله بن مسلمة قال حدثنا ابن ابي حازم عن ابيه عن سهل ان امرأة جاءت النبي مرویست از سهل بن سعد الساعدی که زنی آمد پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم ببردة منسوجة فيها حاشيتها بچادری که بافته شده بود و در وی حاشیه او یعنی درست بود و پاره نکرده بودند از جامه اتدرون ما البردة قالوا الشملة قال نعم سهل گفت میدانید که برده چیست گفتند چادری که در گیرد تمام بدن را گفت آری انچنین است قالت نسجتها بيدي فجئت لاكسوكها گفت آن زن بافته ام من این را بدست خود و آمده ام که بپوشانم ترا آن چادر فاخذها النبي صلى الله عليه وسلم محتاجا اليها پس گرفت آن چادر را پیغمبر خدا در حالی که بود محتاج بچادر فخرج الينا وانها ازاره پس بیرون آمد آنحضرت بسوی ما در حالی که آن چادر ازار او بود فحسنها فلان پس تحسین کرد آنرا فلان که عبدالرحمن بن عوف بود چنانکه طبرانی آورده یا اعرابی بود فقال اكسنيها ما احسنها پس گفت فلان بپوشان مرا این چادر چه عجب نیکوست فقال القوم ما احسنت پس گفتند مردم خوب نکردی لبسها النبي صلى الله عليه وسلم محتاجا اليها ثم سألته وعلمت انه لا يرد پوشیده است آنرا پیغمبر خدا در حالی که محتاج است بآن پس سوال کردی تو و دانسته که آنحضرت رد نمیکند سوال را قال اني والله ما سألته لالبسه انما سألته لتكون كفني گفت آن مرد بتحقیق سوگند خدا سوال نکرده ام آنرا برای آنکه بپوشم آن را سوال نکرده ام مگر برای آنکه باشد کفن من قال سهل فكانت كفنه گفت سهل پس بود آن چادر کفن او و این جواب رفع اعتراض قوم میکند چنانکه پوشیده نیست گویا گفته که این سوال من از راه خست طبع نبود بلکه خواستم تبرکی از آنحضرت گیرم تا برکت آن مغفرتی شود و همین معنی لائق عبدالرحمن بن عوف است مطابقت حدیث بترجمه بهمین جزو اخیر است که آنمرد چادر نگهداشت برای کفن و صحابه روا داشتند آنرا و اعتراضی دیگر بر معنی نکردند

باب اتباع النساء الجنازة در حکم از پی رفتن زنان مر جنازه را **حدثنا** قبيصة بن عقبة قال حدثنا

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الصلوة

ورطهای آن را استعار بجیب واستقرار وپاکیزگی است باندراس آن درین حال **حدثنا** ابو النعمان محمد بن فضل سدوسی وقتيبة بن سعيد قالا حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن نافع عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه واله وسلم قدم مكة مرویست از ابن عمر که آنحضرت قدوم آورد مکه را روز فتح فدعا عثمان بن طلحة ابن ابي طلحة عبدالله عبدری قرشی حجبی پس طلبید عثمان بن طلحه را که کلید کعبه حواله وی بود تا کشاید کعبه را ففتح الباب پس کشاد در کعبه او فرمود مر او را آنحضرت بگیرید این کلید را ای آل ابی طلحه بحالی که این حدیث همیشه و کهنه باشد شما را که بر نگشد آن را از شما مگر ظالمی پس نزول کرد مدینه را و اقامت کرد در آن تا وفات آنحضرت بعد از آن برگشت بمکه و مرد در آن سنه چهل و دو فدخل النبي صلى الله عليه واله وسلم وبلال واسامة بن زيد وعثمان بن طلحة پس در آمد کعبه را آنحضرت و بلال ابن رباح و اسامه خادمان آنحضرت و عثمان کلیددار ثم اغلق الباب پس بسته شد در کعبه از درون تا هجوم نکند مردم بر وی و تشویش ندهند فلبث فيه ساعة ثم خرجوا پس درنگ کرد در آنخانه ساعتی پس بر آمدند همه قال ابن عمر فبدرت فسألت بلالا پس زود و شتاب رفتم و سوال کردم بلال را از فعل آنحضرت درون کعبه فقال صلى فيه پس گفت بلال نماز گذارد آنحضرت در خانه کعبه فقلت في اي نواحيه پس گفتم بلال را در کدام گوشه از گوشهای کعبه نماز کرد فقال بين الاسطوانتين گفت میان دو ستون که در جانب چپ است در روایه دیگر تصریح است بانکه گردانید یک ستون را چپای خود و دو ستون را راستای خود و سه ستون در پس خود و کعبه را در ان روز شش ستون بود قال ابن عمر فذهب علي ان اسأله كم صلى گفت ابن عمر پس رفت بر من و از خاطر من که بپرسم بلال را چقدر نماز کرد آنحضرت و چند رکعت گذارد و تحقیق این مقام در باب واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى گذشت

باب دخول المشرك المسجد حکم در آمدن مشرک مسجد را و چون مشرک عام است از اسیر پس هرچه بسا مشرک غیر اسیر و بسیا اسیر ند غیر مشرک لاجرم این باب با باب ربط الاسير في المسجد مختلف آمد و با قطع نظر از ان اختلاف عنوان ربط و دخول موافق و تهره این کتاب کافیست در اختلاف باب **حدثنا** قتيبة مولف را این حدیث در باب ربط الاسیر از عبدالله بن یوسف رسیده بود و درین باب از قتیبه با این اختصار و در مغازی بتمامه مذکور شود انشاء الله تعالى قال حدثنا الليث عن سعيد بن ابي سعيد انه سمع ابا هريرة يقول بعث رسول الله صلى الله عليه واله وسلم خيلا قبل نجد فجاءت برجل من بني حنيفة يقال له ثمامة بن اثال فربطوه بسارية من سواري المسجد

سفيان عن خالد الحذاء عن ام الهذيل عن ام عطية انها قالت نهينا عن اتباع الجنائز ولم يعزم علينا گفت ام عطیه منع کرده شدیم ما زنان از رفتن برای جنازه‌ها و واجب نکرد بر ما ترک آن را پس نهی تحریمی نخواهد بود لیکن اولی ترک اتباع جنازه است زنان را و همین است مذهب امام ابی حنیفه رح **باب** حداد المرأة على غير زوجها در حکم غمگین بودن و ماتم داشتن زن بر میتی که نه شوهر اوست خواه از اقربا باشد یا بیگانه و در بعضی روایات احداد است از باب افعال از حد و حد در اصل لغت بمعنی منع است و مراد اینجا ترک زینت زن است در لباس و جز آن **حدثنا** مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل قال حدثنا سلمة بن علقمة عن محمد بن سيرين قال توفي ابن لام عطية فلما كان يوم الثالث دعت بصفرة فتمسحت به گفت ابن سیرین فوت کرد پسری مر ام عطیه را پس هرگاه روز سوم شد طلبید طیبی که رنگ زرد بود و از آن پس مالید آن را و قالت نهينا ان نحد اكثر من ثلاث الا بزوج و گفت منع کرده شده ایم ما اینکه عزاداریم و اندوهگین باشیم و ترک زینت کنیم زیاده از سه روز مگر بسبب شوهر **حدثنا** الحميدي قال حدثنا سفيان قال حدثنا ايوب بن موسى قال اخبرني حميد بن نافع عن زينب بنت ابي سلمة قالت لما جاء نعي ابي سفيان من الشام دعت ام حبيبة بصفرة في اليوم الثالث فمسحت عارضيها وذراعيها گفت زینب هرگاه آمد خبر مرگ ابوسفیان از شام خواند ام حبیبه که دختر اوست بطیبی که زردی داشت و در روز سوم پس مالید بر دو رخساره خود را و بازوهای خود را و قالت اني كنت عن هذا لغنية لولا اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يحل لامرأة تؤمن بالله واليوم الآخر گفت ام حبیبه بتحقیق بودم من از این تطیب و زینت بی نیاز اگر نبودی که شنیده ام پیغمبر خدا را میفرمود روا نیست مر زنی را که ایمان می آرد بخدا و روز آخرت ان تحد على ميت فوق ثلاث الا على زوج فانها تحد عليه اربعة اشهر وعشرا اینکه ماتم دارد بر مرده زیاده از سه روز مگر بر شوهر خود پس بتحقیق آن زن ماتم دارد بر شوهر چهار ماه و ده روز **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك عن عبد الله بن ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم عن حميد بن نافع عن زينب بنت ابي سلمة انها اخبرته که بتحقیق زینب دختر ابی سلمه خبر داد او را قالت دخلت على ام حبيبة زوج النبي صلى الله عليه وسلم گفت زینب در آمدم بر ام حبیبه زوجه پیغمبر خدا فقالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت ام حبیبه شنیدم پیغمبر خدا را صلعم که میفرمود يقول لا يحل لامرأة تؤمن بالله واليوم الآخر تحد على ميت فوق ثلاث الا على زوج اربعة اشهر وعشرا ترجمه معلوم شده است ثم دخلت على زينب بنت جحش حين توفي اخوها میگوید زینب بنت ابی سلمه بعد در آمدم بر زینب بنت جحش هنگامی که فوت کرده بود برادر او فدعت بطيب فمست به پس طلبید خوشبوی را پس مالید بر خود ثم قالت ما لي بالطيب من حاجة غير اني سمعت رسول الله پس گفت نیست مرا بخوشبوی حاجتی جز آنکه شنیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم يقول على المنبر در حالی که بر منبر بود لا يحل لامرأة تؤمن بالله واليوم الآخر ان تحد على ميت فوق ثلاث الا على زوج اربعة اشهر وعشرا **باب** زيارة القبور در بیان استحباب زیارت قبور **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا ثابت عن انس بن مالك قال مر النبي صلى الله عليه وسلم بامرأة تبكي عند قبر فقال اتقي الله واصبري گفت انس گذشت پیغمبر خدا بر زنی که گریه میکرد نزد قبری پس فرمود بترس از خدا و شکیب کن قالت اليك عني فانك لم تصب بمصيبتي ولم تعرفه گفت آن زن دور باش از من تحقیق تو نرسیده مصیبت او نمی شناسی در دم [illegible] فقيل لها انه النبي صلى الله عليه وسلم پس گفته شد بآن زن تحقیق این پیغمبر خداست فاتت باب النبي صلى الله عليه وسلم پس آمد در پیغمبر خدا را فلم تجد عنده بوابين [illegible] دربانانی نزد در آنحضرت و دربانان که منع کنند از در آمدن و در فائده این جمله بعضی شراح مشکوة گفته اند

الجزء الثاني شيخ الاسلام

كتاب الصلوة

ابن عبد الرحمن بن اوس و او را جعید بسکون عین مهمله نیز گویند قال حدثني يزيد بن خصيفة بضم معجمه و فتح مهمله و تحتیه و فا برادر زاده سائب است عن السائب بن يزيد و جعید مذکور از سائب نیز سماع دارد پس روایه یعنی این حدیث از جعید از سائب بلا واسطه یزید نیز میتواند شد قال كنت قائما في المسجد فحصبني رجل گفت سائب بودم ایستاده در مسجد پس سنگریزه زد مرا مردی و در بعضی نسخ نائما بنون است و موید است آن را روایة حاتم از جعید كنت مضطجعا فنظرت فاذا عمر بن الخطاب پس نظر کردم ناگاه عمر بود رضی الله عنه فقال اذهب فأتني بهذين پس گفت مرا عمر برو بیار این دو کس را اشارت کرد بدو مرد که در مسجد با واز بلند حرف میزدند فجئته بهما پس آوردم آن هر دو را فقال من انتما پس گفت عمر از کدام قبیله اید شما او من این انتما یا از کجا شما شک راوی است قالا من اهل الطائف گفتند از اهل طائف که نام شهری از ثقیف است به سه مرحله از مکه قال لو كنتما من اهل البلد لاوجعتكما گفت عمر اگر می بودید شما از اهل این شهر یعنی مدینه نامی شناخت حرمت مسجد شریف را یا مردم غریب ناشی بودید مستحق معفو و شفقت هر آینه درد ناک میکردم شما را و میزدم ترفعان اصواتكما في مسجد رسول الله بلندی کنید آواز های خود در مسجد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از این حدیث معلوم شود که آواز در مسجد نه ادب است خصوصا در مسجد شریف نبوی که مقام خاص و محل ورود نور حضور است و لهذا مکروه داشته آن را مالک مطلقا **حدثنا** احمد یعنی ابن صالح مصری قال حدثنا ابن وهب عبد الله مصری قال اخبرني يونس بن يزيد الايلي عن ابن شهاب قال حدثني عبد الله بن كعب بن مالك ان كعب بن مالك اخبره انه تقاضى ابن ابي حدرد دينا له عليه في عهد رسول الله خبر داد کعب پسر عبد الله یاد کرد مطالبه از ابن ابی حدرد دینی که کعب را بر وی بود در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم في المسجد در مسجد شریف فارتفعت اصواتهما پس بلند شد آواز های هر دو تا آنکه شنید آن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وهو في بيته فخرج اليهما رسول الله فنادى يا كعب

کہ چون بآن زن گفتند کہ پیغمبر خداست یعنی وہیبتی در دل وی افتاد و تصور کرد کہ مانند ملوک و پادشاہان است کہ باین حرف ناسزا مضرتی خواہد رسانید چون بر در آنحضرت آمد دید کہ شان آنچنان نیست کہ تصور کردہ بود و فقالت لم اعرفک یا رسول اللہ پس گفت در اعتذار از گستاخی کہ کردہ نشناختم ترا ای پیغمبر خدا فقال ان الصبر عند الصدمة الاولی پس فرمود صبر و شکیبائی نزد کوب و آسیب نخستین است کہ بر دل میخورد یعنی بگذار این اعتذار کہ انتقام از کسی گرفتن شیمہ من نیست و خشم نمیکنم مگر برای خدا و نظر کن بر حال خود کہ چہ چیز از تو فوت شدہ است از ثواب بجزع و فزع کہ کردی و شکیبائی نورزیدی در نخستین حالی کہ مصیبت دل کوب تو شد پوشیدہ نماند کہ فرمودن آنحضرت الصبر عند الصدمة الاولی از قبیل جواب بر اسلوب حکیم است مطابقت حدیث بترجمہ بآنست کہ آنحضرت آن زن را نزد قبری دیدہ منع نکرد او را مگر از جزع و بیصبری و باین حدیث استدلال کردہ اند بر جواز زیارت قبرہا مردان و زنان را و بر استحباب زیارت قبور مردان را استدلال کردہ اند بحدیثی کہ مسلم روایت کردہ کنت نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها فانها تذكر الآخرة بودم من کہ منع میکردم شما را از زیارت قبرہا پس زیارت کنید بتحقیق یاد مید ہد زیارت قبر آخرت را

باب قول النبي صلى الله عليه وسلم يعذب الميت ببعض بكاء اهله عليه اذا كان النوح من سنته در بیان فرمودہ خدا کہ عذاب کردہ میشود مردہ بہ بعضی گریہ ہای مردم او بر وی یعنی گریہ کہ در وی نوحہ باشد نہ گریہ باشک ریزو وقتی کہ باشد نوحہ از طریقہ آن مردہ و عادت او در حیات و رضای او بدان لقول الله تعالى قوا انفسكم واهليكم نارا از جہت فرمودہ خدای برتر نگہدارید از معاصی کہ نوحہ از انجملہ است خود را و اہل خود را از آتش دوزخ تقریر استدلال باین آیة اینچنین کردہ اند کہ خدا فرمود نگہدارید خود را از گناہان و توابع خود را پس اگر این شخص میدانستہ باشد کہ توابع او مرتکب گناہ نوحہ خواہند بود و زجر و منع نکرد پس نگاہ نداشت خود را و مردم خود را از آتش دوزخ مصدوق این آیة گردید میتوان تقریر کرد کہ ہرگاہ یکی را عادت نوحہ باشد و راضی بود بآن پس مردم او مقید میشوند بآن پس وی باعث و سبب شد پس مصدوق این آیة گردید کہ باز نداشت خود را و مردم خود را از آتش دوزخ وقال النبي صلى الله عليه وسلم كلكم راع وكلكم مسئول عن رعيته و از جہت فرمودہ پیغمبر خدا ہمہ شما در حکم شبانید و پرسیدہ میشوید از نگہدید توابع فاذا لم يكن النوح من سنته فهو كما قالت عائشة ولا تزر وازرة وزر اخرى پس وقتی کہ نباشد نوحہ طریقہ مرضیہ وی پس آنکس چنانستی کہ گفتہ است عائشہ بر نمیدارد شخصی گناہگار گناہ دیگری را یعنی گناہ نوحہ دیگران بر وی عاید نمیشود وهو كقوله وان تدع مثقلة الى حملها لا يحمل منه شيء یعنی آنچہ استدلال کردہ است بقول خدا ولا تزر وازرة وزر اخرى مانند فرمودہ خداست اگر بخواند نفسی کہ گرانی کردہ بر وی گناہان کسی را بسوی برداشتن گناہان خود برداشتہ نمیشود از گناہ وی چیزی و این قول را از مولف تنہا ابوذر روایت کردہ است چنانچہ در فتح الباری آوردہ وما يرخص من البكاء في غير نوح و چیزی کہ رخصت کردہ شدہ است از گریہ در صورت غیر نوحہ است عطف است بر اول ترجمہ کہ قول النبی است وقال النبي صلى الله عليه وسلم لا تقتل نفس ظلما الا كان على ابن آدم الاول كفل من دمها و فرمودہ پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی کشتہ نمیشود نفسی از روی ستم مگر آنکہ ہست بر پسر آدم کہ نخستین ہست بہرہ از خون این کشتہ و آن قابیل است کہ ہابیل را کشتہ بستم از راہ حسد بود وذلك لانه اول من سن القتل و این حکم ثابت ہست از آنکہ وی نخستین کسی است کہ طریقہ ستم کشی پیش کردہ مقصود از ایراد این حدیث آنست کہ کسی کہ طریقہ او نوحہ گریست و راضی است باین نوحہ کہ بر مردن او کنند معذب میشود از آنکہ طریقہ ساختہ و سبب این نوحہ شدہ است **حدثنا** عبدان ومحمد قالا اخبرنا عبد الله قال اخبرنا عاصم بن سليمان عن ابي عثمان قال حدثني اسامة بن زيد قال ارسلت بنت النبي گفت اسامہ بن زید فرستاد یکی از دختران آنحضرت کہ فرستاد دختر

کہ دران نہ غرض دینی بود و نہ دنیوی و ہمین است مختار ابوحنیفہ و مروی از مالک و این فرق وجہ جمع است میان ہر دو حدیث چہ حدیث انکار عمر محمول بر باقی است و حدیث عدم تعرض آنحضرت بر اول کر باقی از ابن عیینہ آوردہ کہ گفت گذشتم با بی حنیفہ بجائیکہ وی با صحاب خود در مسجد بود و بلند شدہ آوازہای ایشان پس گفتم ای ابوحنیفہ سزاوار نیست کہ بلند کردہ شود آواز در مسجد گفت بگذار ایشان را کہ ایشان نمی فہمند مگر باین طور **باب** الحلق والجلوس في المسجد ذکر حلقہای مردم و نشستن در مجلس برای علم و قراءة قرآن و ذکر حلق بفتح حاء و کسر نیز جایز است و لام مفتوح بہر حالی جمع حلقہ است بسکون لام بر غیر عباس و فتح لام نیز آمدہ کذا فی الفتح **حدثنا** مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل بکسر ضاد عن عبيد الله عمري عن نافع عن ابن عمر قال سال رجل النبي صلى الله عليه وآله وسلم وهو على المنبر گفت ابن عمر پرسید مردی آنحضرت را بجائیکہ آنحضرت بر منبر بود ما ترى في صلوة الليل چہ علم داری درباب نماز نفل شب و چہ میفرمایی قال مثنى مثنى فرمود نفل شب دوگان دوگان است فاذا خشي احدكم الصبح صلى واحدة فاوترت له ما صلى پس چون خوف کند یکی از شما طلوع صبح بگذارد یک رکعت کہ طاق میکند این رکعت برای وی نمازی را کہ گزاردہ است وانه كان يقول اجعلوا آخر صلوتكم بالليل وترا نافع گوید بتحقیق ابن عمر بود کہ میگفت بگردانید آخر نماز خود را کہ بشب است وتر فان النبي صلى الله عليه وآله وسلم امر به زیرا کہ بتحقیق آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امر کردہ است بوتر یعنی بگردانیدن آن آخر نماز در حدیث دلیل است بر وجوب وتر زیرا کہ امر برای وجوب است و مباحث نماز شب در محلش بیاید و مناسبت بترجمہ گفتہ اند باعتبار جماعت نشستگان است در مسجد کہ می شنیدند آنچہ بیان میفرمود از احکام دین **حدثنا** ابو النعمان محمد بن فضل قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن نافع عن ابن عمر ان رجلا جاء الى النبي مردی آمد بسوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وهو يخطب و حال آنکہ آن حضرت خطبہ میخواند فقال كيف صلوة الليل پس گفت آن مرد چگونہ است نماز شب قال مثنى مثنى فاذا خشيت الصبح فاوتر بواحدة توتر لك ما قد صليت فرمود دوگان دوگان است و چون خوف کنی طلوع صبح را پس وتر گذار بیک رکعت کہ آن طاق میکند برای تو نمازی را کہ خواندہ و طاق کردن نمازہا مورد است بشب چنانکہ نمازہای روز بمغرب طاق شوند قال الوليد بن كثير ضمہ قبل از ابو محمد قرشی مخزومی

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الیه بسوی آنحضرت ان ابنالی قبض فأتنا تحقیق پسری که مراست در حال نزع است پس بیا
نزد ما و در تعیین این بنت اقوال مختلفه آمده است در بعضی شروح آنست که ام کلثوم بود زوجه عثمان رضی الله عنه قسطلانی تعیین کرده
که زینب زوجه ابو العاص است و در ین ابن نیز اختلاف نقل کرده است فارسل یقرئ السلام ویقول ان لله ما
اخذ وله ما اعطی وکل عنده باجل مسمی پس بس فرستاد آنحضرت در حالی که سلام میگفت و میفرمود تحقیق مر خدا راست
چیزی که گرفت و مر او راست چیزی که عطا کرده و همه نزد خدا بمدتی معین است فلتصبر ولتحتسب پس صبر کن و بصبر امیدوار
اجر باش از خدا فارسلت الیه تقسم علیه لیاتینها پس کس فرستاد دختر آنحضرت بحالی که سوگند میداد بر آنحضرت که البته
بیاید بمقام ومعه سعد بن عبادة ومعاذ بن جبل وابی بن کعب وزید بن ثابت ورجال پس استاد ورفت وباوی
آن جماعه صحابه کرام و دیگر مردان بود ند که اسامه راوی حدیث از انها است فرفع الی رسول الله صلی الله علیه وسلم الصبی
پس برداشته شد بسوی پیغمبر خدا یعنی در کنار او داده شد آن پسرک ونفسه تتقعقع وحال آنکه نفس آن پسر ملیز زید تتقعقع
بمعنی اضطرابست وگفته اند که حکایت از حرکتی است که باوی آواز باشد قال حسبته انه قال کانها شن گفت راوی گمان میبرم
از کسی که روایت کرده که گفته چنانستی که گویا مشکی است که آب او حرکت میکند ففاضت عیناه پس ریخت اشک دو چشم آنحضرت
فقال سعد یا رسول الله ما هذا پس گفت سعد ای رسول خدا چیست این اشک ریختن با آنکه مارا بصبر میفرمائی
قال هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده پس فرمود این گریه مهربانی است که گردانیده است آنرا خدا در دلهای بندهای خود
فانما یرحم الله من عباده الرحماء پس رحم میکند خدا کسی را از بندهای خود مگر رحم کنندگان را بر خلق حدثنا عبد الله
محمد قال حدثنا ابو عامر قال حدثنا فلیح بن سلیمان عن هلال بن علی عن انس بن مالك قال شهدنا بنتا للنبی
صلی الله علیه وسلم گفت انس حاضر شدیم دفن دختری را که برای پیغمبر خدا بود وگفته اند که آن ام کلثوم است زوجه عثمان
رضی الله عنه نه رقیه از آنکه رقیه فوت کرد و آنحضرت در بدر بود و بر جنازه او حاضر نشده است قال ورسول الله صلی الله علیه
وسلم جالس علی القبر گفت انس و پیغمبر خدا نشسته بود بر قبر او قال فرایت عینیه تدمعان گفت انس پس دیدم
دو چشم آنحضرت را که اشک میریخت قال فقال هل منکم رجل لم یقارف اللیلة گفت پس فرمود آنحضرت آیا هست از شما
مردی که جماع نکرده است امشب فقال ابو طلحة انا گفت ابو طلحه انصاری منم که نزدیک نرفته ام امشب بزن قال فانزل
فرمود آنحضرت پس فرود آی قال فنزل فی قبرها گفت انس پس فرود آمد ابو طلحه در قبر او و سر درین امر آنست که چون انکس
در قبر برای کار زن می در آید فرمود که باید قریب العهد بمخالطت زن نباشد تا طبع او مطمئن و ساکن باشد و نیز گویند عثمان خواست که در آید
در قبر آنحضرت راضی نشد از آنکه معلوم فرموده بود که همدرین شب به بعضی جاریها جماع کرده بود بنا بر آن آنحضرت اختیار کرد ابو طلحه
را اگر گوئی عثمان را چه لایق بود که درین شب که زوجه او دختر پیغمبر خدا مرده باشد مشغول شود بجاریه گوئیم شاید بیماری از زوجه بدرازی کشیده
بود و مطاقت شده باشد و گمان نداشته که دران شب رحلت خواهد کرد و در خبری هم نیامده که بعد از موت یا وقت احتضار این فعل
از وی واقع شده والله اعلم حدثنا عبدان قال حدثنا عبد الله قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی عبد الله بن عبید الله بن
ابی ملیکة قال توفیت ابنة لعثمان بمکة گفت عبد الله بن عبید الله فوت کرد دختری مر عثمان را
رضی الله عنه بمکه وجئنا لنشهدها وحضرها ابن عمر وابن عباس وآمدیم تا حاضر شویم بر جنازه او وحاضر آمد عبد الله
بن عمر وابن عباس وانی لجالس بینهما او قال جلست الی احدهما ثم جاء الآخر فجلس الی جنبی وگفت عبد الله

بسبب تنگی آمدند و کس از آن
بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و یک ذهب
واحد ورفت یکی فاما احدهما فرای فرجة فی الحلقة
فجلس الیها از آن دو پس دید در حلقه مجلس فرجه را پس
نشست در آنجا و اما الآخر فجلس خلفهم اما دیگری از ین
دو پس نشست پس پشت ایشان واما الآخر فادبر ذاهبا
واما آن دیگری بسوی پس برگشت و رفت فلما فرغ رسول الله
پس هرگاه فارغ شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
از شغل مجلس قال الا اخبرکم عن الثلاثة فرمود آیا خبر ندهم
شما را از حال این سه نفر اما احدهم فاوی الی الله فاواه
الله اما یکی ایشان پس آمد بسوی خدا جا داد او را خدا
واما الآخر فاستحیی فاستحیی الله منه واما دیگری پس
شرم کرد از خدا از ینکه مزاحمت کند اهل آن را در نشستن پس
شرم کرد خدا از وی یعنی ملامت کرد بوی مجوز معاملت کریمی که شرم
کند از عدم انعام کسی که شرم کرده از مبادرت طلب مزاحمت
دیگران واما الآخر فاعرض فاعرض الله عنه واما آن
دیگری پس روی گردانید از مجلس پیغمبر خدا مناسب آن
خبر داد خدا و معاملت کرد بمعاملت کسی که روی گردانید از
کسی که از وی روگردان شده باب الاستلقاء فی
المسجد ومد الرجل جواز دراز کشیدن بر پشت در مسجد
و دراز کردن پا در ان و در بیان منسوخ مد الرجل نیست
حدثنا عبد الله بن مسلمة بفتح میم عن مالك
عن ابن شهاب عن عباد بفتح ابن تمیم عن عمه انه
رای رسول الله تحقیق عم عباد که عبد الله بن زید مازنی
است دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم مستلقیا
فی المسجد در حالیکه بر پشت دراز کشیده بود آنحضرت در مسجد
واضعا احدی رجلیه علی الاخری نهاده بود یکی از دو پای
خود را بر پای دیگر وعن ابن شهاب عن سعید بن
المسیب کان عمر وعثمان یفعلان ذلك ونیز از ابن
شهاب از سعید است که بودند عمر وعثمان رضی الله عنهما که
میکردند این وضع استلقاء را پس حدیث جابر که مرویست
در مسلم نهی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان یضع الرجل
احدی رجلیه علی الاخری وهو مستلق علی ظهره یا منسوخ است
با این حدیث یا مقید است بنحوی که ظاهر شود عورت مرد
اگر مامون باشد منع نبود واستدلال کرد بر بقاء حکم جواز
بفعل دو خلیفه که اگر منسوخ بودی از ایشان پوشیده نماند
باب المسجد یکون فی الطریق من غیر ضرر
بالناس فیه جواز بنا مسجد در راهی آنکه ضرر رسد براه روان
در روی وبه قال الحسن وایوب ومالك و باین جواز گفته
است حسن بصری وایوب سختیانی و امام مالك و مبرهن اند
جمهور علما و منع آن مرویست از ربیعه و در روایة منع از علی ابن
ابی طالب وابن عمر رضی الله عنهما چنانچه عبد الرزاق نقل
کرده حکم کرده اند بضعف آن حدثنا یحیی بن
بکیر بتصغیر نام جد است و پدرش عبد الله مخزومی قال حدثنا
اللیث عن عقیل بتصغیر ابن خالد ایلی عن ابن شهاب
قال اخبرنی عروة بن الزبیر ان عائشة زوج النبی

ابن عبید اللہ من نشستہ بودم میان ابن عمر وابن عباس یا گفت نشستہ بودم نزدیکی ازین دو عزیز پیشتر آمد دیگری پس نشست
پہلوی من فقال عبد اللہ بن عمر لعمرو بن عثمان الا تنھی عن البکاء پس گفت ابن عمر عمرو بن عثمان برادر میت را
آیا منع نمیکنی اینجماعہ را کہ گریہ میکنند فان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان المیت لیعذب ببکاء اھلہ علیہ
تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی فرمودہ مردہ عذاب کردہ میشود بگریہ مردم او بروی فقال ابن عباس قد کان
عمر یقول بعض ذلک پس گفت ابن عباس تحقیق بود کہ میگفت عمر برخی ازان گریہ کہ بسبب آن عذاب کردہ میشود
آن گریہ بنوحہ است ثم حدث پستر حدیث کرد ابن عباس فقال صدرت مع عمر من مکۃ گفت رجوع کردم با عمر از مکہ در زمان
خلافت او کہ بحج رفتہ بود حتی اذا کنا بالبیداء اذا ھو برکب تحت ظل سمرۃ تا وقتی کہ بودیم بصحرائی کہ میان مکہ و مدینہ است
ناگاہ عمر ملاقی شد بلشکری کہ زیر درخت سمرہ بود رکب سواران شتر از دہ زیادہ سمرہ درخت کلان خاردار است فقال اذھب
فانظر من ھؤلاء الرکب پس گفت عمر مرا برو و بہ بین کیست این لشکر قال فنظرت فاذا صھیب فاخبرتہ
فقال ادعہ لی گفت عبد اللہ مذکور پس نظر کردم ناگاہ آن صہیب بود پس خبر کردم عمر را گفت بخوان او را برای من فرجعت
الی صھیب فقلت ارتحل فالحق امیر المؤمنین پس باز گشتم بسوی صہیب و گفتم کوچ کن و ملحق شو امیر المومنین
عمر را فلما اصیب عمر دخل صھیب یبکی یقول واخاہ واصاحباہ پس ہرگاہ مجروح شد عمر بجراحتی کہ رحلت کرد بجوار
قدس بدان جراحت و این واقعہ ہم در زمان مراجعت از حج بود میگفت صہیب و ندبہ میکرد وای برادر وای یار و میگریست
فقال عمر یا صھیب اتبکی علی وقد قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان المیت لیعذب ببعض بکاء اھلہ علیہ
پس گفت عمر ای صہیب آیا گریہ میکنی بر من تحقیق فرمودہ است پیغمبر خدا کہ مردہ ہر آئینہ عذاب کردہ میشود بہ بعضی گریہای مردم او
بروی قسطلانی گوید قید ببعض بکا کردہ پس محمول است بر آنچہ مقرون بنوحہ باشد و باین جمع میشود میان احادیث نہی و عدم
نہی انتہی پوشیدہ نماند کہ این گریہ صہیب ظاہر آنست کہ بی نوحہ است چنانچہ از معنی نوحہ معلوم گردد و عمر ہمین گریہ را ہم منع
کرد و حدیث عدم نہی حدیثی است کہ عایشہ روایت کردہ و آنجا نوحہ و عدم نوحہ برابر است فلیفھم قال ابن عباس فلما مات
عمر ذکرت ذلک لعایشۃ فقالت یرحم اللہ عمر گفت ابن عباس پس وقتی کہ مرد عمر رضی اللہ عنہ ذکر کردم این قول او را برای
عایشہ پس گفت رحمت میکند خدا عمر را این کلمہ از حسن ادب است بر منوال قولہ تعالی عفا اللہ عنک لما اذنت لھم چون عایشہ ہم
دانست قول عمر را از برای دفع توحش مردم از نسبت خطای عمر گفتہ واللہ ما حدث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان
اللہ لیعذب المؤمن ببکاء اھلہ علیہ سوگند بخدا حدیث نکردہ است پیغمبر خدا کہ تحقیق خدا ہر آئینہ عذاب میکند مسلمان را
بگریہ مردم او بروی ولکن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اللہ لیزید الکافر عذابا ببکاء اھلہ علیہ
ولیکن پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی فرمودہ تحقیق خدا ہر آئینہ زیادہ میکند عذاب کافر را بگریہ مردم او بروی وقالت حسبکم
القرآن ولا تزر وازرۃ وزر اخری و گفت عایشہ بس است شما را قرآن بمنطوق آن کہ بر نمیدارد گناہگاری گناہ
دیگری در شرح ترجمہ بیانی وافی گذشتہ کہ عذاب میت بگریہ دیگری و نوحہ وی بیک وجہ منافات باین آیہ ندارد قال ابن
عباس عند ذلک واللہ ھو اضحک وابکی گفت ابن عباس نزد این قول ابن عمر سوگند بخدا اوست کہ خندان کردہ و گریان
قسطلانی گوید کہ مقصود ابن عباس ازین کلام نفی این قول است کہ میت را ببکاء مردم او عذاب میکنند و ظاہر از فحوای کلام مولف
اینجا نیز ہمین است اگرچہ ترجمہ بخلاف آنست و تقریر کردہ کہ ہرگاہ گریہ آدمی و خندہ او و اندوہ او و سرور او از خدا باشد این امور را

وقرآن میخواند پس جمع میشدند علیہ نساء المشرکین
وابناءھم یعجبون منہ وینظرون الیہ پس مطلع میشدند
برابو بکر زنان مشرکان و پسران ایشان بحالی کہ عجب میکردند
ازان و نظر میکردند بسوی آن وکان ابو بکر رجلا بکاء ا
بسیار گریان کہ ضبط نمی توانستی کرد یعنی چشم خود را وقتی کہ
خواندی قرآن فافزع ذلک اشراف قریش من المشرکین
پس در خوف انداخت اینمعنی کلانان قریش را کہ مشرکان بودند
ازینکہ در فتنہ افتند زنان و پسران ایشان و میل کنند بسوی اسلام
و تمام قصہ در ہجرت مذکور شود باب الصلوۃ فی مسجد
السوق بجواز نماز در مسجد بازار اشارت است بآنکہ حدیث
ان الاسواق شر البقاع وان المساجد خیر البقاع بر تقدیر
صحت منع نمیکند وضع مسجد را در سوق برای نماز زیرا چہ
بقعہ مسجد از بازار درین ہنگام بقعہ خیر بود و حدیث باب
دلالت میکند بر جواز نماز در بازار بانفراد پس جایز باشد
بجماعت و گرفتن مساجد برای آن وصلی ابن عون
در آخر فی مسجد فی دار یغلق علیھم الباب نماز
گزارد عبد اللہ بن عون در مسجدی کہ از خانہ بود کہ بند کردہ
شد برا اہل آن خانہ در آن را ظاہر از ایراد تعلیق چنانکہ عادت
مولف است استدلال بر ترجمہ ولیکن عدم مناسبت و تعلق
میان تعلیق و ترجمہ ظاہر است مگر آنکہ گفتہ شود کہ نماز در
خانہ و در بازار ہر دو در حدیث باب قرین یکدیگر افتادہ و چون
جایز شد اتخاذ مسجد در خانہ و نماز در آن جایز باشد مثل آن
در بازار نیز کرمانی گفتہ غرض مولف ازان رد است بر حنفیہ
کہ گویند با امتناع اتخاذ مسجد در خانہ کہ محجور از مردم باشد و
پوشیدہ نماند کہ نزد حنفیہ کہ اگر بگرداند کسی در میان خانہ خود
مسجدی و اذن دہد مردم را بنماز در ان اگر شرط کردہ است راہ از
ہمہ طریق را در قول علماء ثلثہ مسجد باشد و اگر شرط نکردہ است
نزد امام ابو حنیفہ مسجد نگردد و نزد صاحبین مسجد گردد و طریق
بلا شرط از حق مسجد باشد و زایل شود ملک واقف از مسجد
بنماز یک کس در ان نزد ابو حنیفہ و محمد رحمہما اللہ کذا قالوا
یعنی بنماز یکس بعد وقوع عموم اذن و افراز طریق پس
اگر بعد ازان حادث شود غلق باب چنانکہ منع نکنند در اصل بود
ان مسجد اگرچہ دران ہنگام غلق جایز با کراہت باشد چنانکہ
حکم سایر مساجد است پس ایراد بر حنفیہ لازم نیاید حدثنا
مسدد قال حدثنا ابو معاویۃ محمد بن حازم جریر عن
الاعمش سلیمان عن ابی صالح ذکوان عن ابی ھریرۃ
عن النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم قال صلوۃ
الجمیع تزید علی صلوتہ فی بیتہ وصلوتہ فی سوقہ
خمسا وعشرین درجۃ فرمود نماز بجماعت فزونی دارد
بر نماز شخص تنہا کہ در خانہ گزارد و بر نماز وی کہ در بازار
کند بہ بست و پنج درجہ زد درجہای قرب و کرامت و ذکر نماز
خانہ و بازار در مقابل نماز جماعت باعتبار اغلب و اکثر است
چہ غالبا نماز در خانہ تنہا میکنند و در بازار نیز باشتغال سودا
غیبہ بجماعت کمتر شوند و تواند کہ مراد بصلوۃ جمیع نماز
مسجد جامع و جماعت گیرند و ماز ہر دو متعین و تنہا نماز مسجد

اثری در عذاب نخواهد بود انتهی پوشیده نماند که برین تقدیر لازم می آید که بر هیچ فعل آدمی جزا و عذابی مترتب نشود از انکه جمیع افعال او بتقدیر و خلق خداست ایمانیان گویند با آنکه همه معاصی بتقدیر و خلق اوست تعالی ولیکن آنرا بحکم یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید سبب عذاب ساخته و درین صورت هم فعل دیگری با آنکه از خداست تواند که سبب عذاب یکی باشد او را میرسد که بی گناه یا بگناه دیگری عذاب کند و اینجا خود این گریه تا که بتقریب مردان این میت درین مضرت افتاده چه عجب که باین گریه او را هم عذاب کنند برین تقدیر این قول ابن عباس در برابر قول عایشه است و میرسد ترا که گوئی حکم قوله تعالی ولا تزر وازرة وزر اخری در روز قیامت خواهد بود قال ابن ابی ملیکة والله ما قال ابن عمر شيئا گفت ابن ابی ملیکه که سوگند بخدا بعد ازین مذکور نگفت ابن عمر چیزی بعضی گویند سکوت ابن عمر دلالت بر قبول این معنی ندارد و نیز لایق ندید مجادله در ان وقت و نیز میرسد او را که میگفت چنانکه ما تقریر کردیم بر قول ابن عباس و استدلال او بر نمیعنی باین قول حدثنا اسمعیل بن خلیل قال حدثنا علی بن مسهر قال اخبرنا ابو اسحق وهو الشیبانی عن ابی بردة عن ابیه قال لما اصیب عمر جعل صهیب یقول واخاه فقال عمر اما علمت ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان المیت لیعذب ببکاء الحی فرمود مرده عذاب کرده میشود بگریه زنده یا گریه قبیله حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن ابیه عن عمرة بنت عبد الرحمن انها اخبرته انها سمعت عایشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم تحقیق عمره خبر داد ابا بکر بن محمد بن عمرو بن حزم را که او شنیده است عایشه از زوجه پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی قالت انما مر رسول الله صلی الله علیه وسلم علی یهودیة یبکی علیها اهلها گفت عایشه اینست جز این نیست که گذشت رسول خدا بر زنی یهودیه که گریه میکردند بروی مردم او فقال انهم لیبکون علیها وانها لتعذب فی قبرها پس فرمود آنجناب او هر آینه گریه میکنند بر مرده او و بتحقیق آن زن عذاب کرده میشود در قبر و مراد عایشه آنست که عذاب میکنند او را چون کافر بود نه بسبب کفر نه بسبب گریه مردم باب ما یکره من النیاحة علی المیت در بیان چیزی که مکروه است کراهت تحریم از نوحه کردن بر میت وقال عمر رضی الله عنه دعهن یبکین علی ابی سلیمان و گفت عمر بگذار این زنان را بحالی که گریه میکنند بر ابی سلیمان کنیت خالد بن ولید است وقتی که مرد در سنه بیست و یکم از هجرت در زمان خلافت امیر المومنین عمر بن خطاب جمع شدند زنان مغیره بروی گریه میکردند بعض مردم گفتند که ایشان را منع کن گفت بگذار ایشان را ما لم یکن نقع او لقلقة ما دامی که نباشد نقع بفتح نون و سکون قاف آخر عین و لقلقه بدو لام و دو قاف و مولف تفسیر این دو لفظ کرده والنقع التراب علی الراس یعنی خاک ریختن بر سر واللقلقة الصوت یعنی لقلقه بمعنی آواز بلند است بعضی گفته اند که نقع بمعنی گریبان دریدن است و لقلقه حکایت آواز نوحه گر است که در گلو می گرداند آواز از این قول که در وی اشارت بمنع نوحه است و بمفهوم مخالف دلالت میکند که آنرا منع باید کرد برای تائید معنی ترجمه آورده است حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سعید بن عبید عن علی بن ربیعة عن المغیرة قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول ان کذبا علی لیس ککذب علی احد گفت مغیره شنیدم پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی میگفت بتحقیق دروغ بر من نیست همچو دروغ بر یکی از مردم من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار کسی که دروغ بندد بر من دیده و دانسته نه از راه سهو و خطا پس گو که بگیرد جای بودن خود را از آتش دوزخ وسمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول من نیح علیه یعذب بما نیح علیه کسی که نوحه کرده میشود بروی عذاب کرده میشود بسبب نوحه بروی و در بعضی روایت من نیح علیه یعذب بما نیح علیه واقع شده در هر دو روایت کلمه ما موصوله است و مصدریه یعنی حاصل مصدر نیز تواند بود در تقدیم جزو اول که من کذب علی است بر جزو دوم

بست و پنج مراد بجان قربت باضعاف مضاعفه است تا بمثال آن اعتبار کرده اند و گرنه کثرت خطی بسوی مسجد در اکثر متجاوز میباشد از بیست و پنج چندان اضعاف و لهذا در روایت دیگر بیست و هفت آمده فاذا دخل المسجد کان فی صلوة ما کانت تحبسه و چون در می آید مسجد را میباشد در حکم نماز و ثواب آن مادامی که بند می کند او را نماز و بانتظار آن نشسته میماند وتصلی الملائكة علیه ما دام فی مجلسه الذی یصلی فیه و دعا خیر میکنند فرشتگان برای وی مادامی که در نشستگاه خود است که نماز میگذارد در ان مراد نشستگاه بعد از نماز است یا پیش از ان باستغفار آن اللهم اغفر له اللهم ارحمه میگویند فرشتها خداوندا بیامرز او را خداوندا رحمت کن او را ما لم یؤذ یحدث فیه مادام که ایذا نکرده است ملایکه را باین نحو که حدث کند در ان در اکثر روایات هر دو صیغه مضارع مجزوم اند انا فعال ثانی بدل از اول و جایز است رفع ثانی بنا بر استیناف و در روایتی یحدث بجار و مجرور است و در بعضی نسخ ما لم یحدث بترک لفظ یؤذ باب تشبیک الاصابع فی المسجد وغیره در ذکر در آوردن انگشتان هر دو دست در یکدیگر در مسجد و غیر مسجد حدثنا خلاد بن یحیی سلمی کوفی نزیل مکه قال اخبرنا سفیان ثوری عن ابی بردة بن عبد الله بن ابی بردة عن جده ابی بردة بن ابی موسی عن ابی موسی اشعری عن النبی صلی الله علیه واله وسلم انه قال ان المؤمن للمؤمن کالبنیان یشد بعضه بعضا تحقیق آنحضرت فرمود که مسلمان مر مسلمان دیگر را مانند بنا است و همه ایشان حکم یک بنا دارند که محکم میدارد بعضی از ان بعض دیگر را و شبک بین اصابعه و درآورد آنحضرت انگشتان یکدست را در انگشتهای دست دیگر برای تمثیل اشتباک مسلمانان بیکدیگر در تعاون و تقویت و از همه در اینجه حرام و مکروه نباشد و موجب اثم نگردد چنانکه ظاهر از عنوان و روشن است حدثنا اسحق بن منصور قال حدثنا ابن شمیل بضم معجمه و فتح میم و سکون تحتیه نامش نضر است قال اخبرنا ابن عون عن عبد الله عن ابن سیرین عن ابی هریرة قال صلی بنا رسول الله نماز گزارد بما پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم یعنی امامت کرد احدی صلوتی العشی یکی از دو نماز شبانگاه را که ظهر و عصر است ازهری گفته عشی بفتح مهمله و کسر معجمه و تشدید تحتیه میان زوال آفتاب و غروب است و تفسیر جوهری عشی و عشیه و عشا را بمعنی واحد از نماز مغرب تا تاریکی شدن شب بحسب اصل لغت باشد و در استعمال اطلاق کرده میشود بر معنی مذکور و در روایات دیگر صحیحه که صریح اند ظهر یا عصر شاهد اند بر نمیعنی قال ابن سیرین گفت محمد بن سیرین قد سماها ابو هریرة ولکن نسیت انا تحقیق نام برده بود آن نماز را ابو هریره ولیکن فراموش کردم

که در باب نوحه است مغیره که راوی حدیث است اشارت کرده که انچه در باره نوحه آورده هست و فرموده پیغمبر خدا است **حدثنا** عبدان قال اخبرني ابي عن شعبة عن قتادة عن سعيد بن المسيب عن ابن عمر عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الميت يعذب في قبره بما ينيح عليه فرمود مرده عذاب کرده میشود در قبر بسبب نوحه بروی تابعه عبد الاعلى قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا سعيد قال حدثنا قتادة متابعت کرده است عبدان را عبد الاعلی گفت حدیث کرده ما را یزید گفت یزید حدیث کرده ما را سعید که ابن عروبه است وی گفته است که حدیث کرد قتاده از سعید بن مسیب ح وقال آدم عن شعبة مولف گوید وگفته است آدم از شعبه بسند مذکور باین لفظ الميت يعذب ببكاء الحي عليه ومراد گریه بنوحه است **باب** این باب ترجمه ندارد وحدیثی که درین باب مذکور است چون صریح در معنی ترجمه باب سابق بود چنانکه معلوم شود فصل کرده بلفظ باب از باب سابق **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا ابن المنكدر قال سمعت جابر بن عبد الله قال جيئ بابي يوم احد قد مثل به گفت ابن منکدر شنیدم جابر پسر عبد الله بن عمرو را که گفت آورده شد پدر من که روز غزوه احد شهید شده بود کافران مثله کرده بودند گوش وبینی او را بریده حتى وضع بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد سجي ثوبا تا آنکه نهاده شد پیش رسول خدا وتحقیق پوشیده شده بود بجامه فذهبت اريد ان اكشف عنه فنهاني قومي پس رفتم بحالی که میخواهم که بردارم جامه از وی پس منع کردند مرا قوم من ثم ذهبت اكشف عنه فنهاني قومي پستر باز رفتم که بردارم از وی جامه پس منع کردند مرا قوم من فامر رسول الله صلى الله عليه وسلم فرفع پس فرمود بکشف جامه پیغمبر خدا پس برداشته شد جامه فسمع صوت صائحة فقال من هذه فقالوا بنت عمرو او اخت عمرو پس شنید آنحضرت آواز ناله کننده پس فرمود کیست این زن فغان کننده گفتند دختر عمرو یا خواهر عمرو است شک کرده است سفیان اگر بنت عمرو است خواهر عبد الله مقتول است واگر خواهر عمرو است عمه او است قال فلم تبكي او لا تبكي فرمود چرا گریه میکند آن زن استفهام انکاری است یعنی باید که گریه نکند. او لا تبکی یا فرمود گریه نکند نهی غایب است شک کرده راوی فما زالت الملئكة تظله باجنحتها همیشه فرشتها سایه میکنند او را ببالهای خود که هجوم کرده بودند برای بردن روح او بآسمان حتى رفع تا برداشته شد از میدان شهادت یعنی او را این مرتبه حاصل شده است سزاوار نیست که بر موت او گریه کنی وانده گین شوی **باب** ليس منا من شق الجيوب نیست از ما کسانی که پاره کنند گریبانها در مصیبت **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سفيان قال حدثنا زبيد اليامي عن ابراهيم عن مسروق عن عبد الله قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ليس منا من لطم الخدود وشق الجيوب ودعا بدعوى الجاهلية فرمود نیست از ما کسانی که بر طریقه ما اند کسی که طبانچه زند رخساره ها را و پاره کند گریبانها و خواند مرده را بخواندن جاهلیت یعنی آنچه کافران پیش از اسلام میخواندند مرده را و نوحه میکردند مانند واجبلاه واعضداه واسنداه واین حدیث مشتمل بر سه چیز است هر کدام را ترجمه دیگر ساخته در بابی آورد برای اشارت بآنکه هر کدام منهی وممنوع است نه مجموع **باب** رثاء النبي صلى الله عليه وسلم سعد بن خولة رثا صیغه ماضی است مثل بدا بدال ثای مثلثه در آخر همزه ودر بعضی روایات رثی مرثی ورثاوة هر دو بمعنی شمردن خوبیهای مرده است وبمعنی اندوه ودردناکی آمده وانجا مراد معنی اخیر است یعنی اندوهگین شد ودرد کرد پیغمبر خدا رحمت کنا و خدا بروی بر سعد بن خوله که از کبار مهاجرین است وبدری بمکه در حجة الوداع رحلت کرده **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن عامر بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعودني عام حجة الوداع گفت سعد بن ابی وقاص بود پیغمبر خدا که عیادت میکرد مرا

وبعد از آن چنان وخرجت السرعان من ابواب المسجد وبیرون آمدند بشتر وزودتر بر آینده گان مردم از درهای مسجد سرعان بفتح سین ورا اوائل مردم که شتابی کنند برفتن وسکون را نیز آمده وبضم وسکون نیز ضبط کرده اند مراد گروهی اند از عوام واهل حرفت که بعد از نماز برای ذکر ودعا توقف نکنند فقالوا اقصرت الصلوة پس گفتند صحابه بدلهای خود بمشاهده این واقعه آیا کوتاه شد یا کوتاه کرده شد نماز از چهار رکعت بدو رکعت قصرت بفتح قاف وضم صاد وضم قاف وکسر صاد هر دو روا نیست وفي القوم ابو بكر وعمر ودرین جماعه حاضران ابو بکر وعمر بودند ندیم آنحضرت ومقتدای این قوم فهابا ان يكلماه پس ترسیدند و بزرگ داشتند آنحضرت را ازین که سخن کنند او را در نماز وفي القوم رجل في يده طول يقال له ذو اليدين ودر میان این مردان مردی بود که در دست او درازی بود او را ذو الیدین گفته میشود او را ذو الیدین یعنی صاحب دو دست وبعضی گویند از ین جهت میگفتند که بهر دو دست کار میکرد وبعضی گویند از ان جهت که دو سپر داشت ومضمون حدیث صریح است در آنکه وجه تسمیه درازی دستها است ونامش ابو محمد عمیر بن عبد عمرو است ونزد بسیاری خرباق بکسر خاء معجمه وبعضی گویند خرباق مردی دیگر است که آن را ذو الشمالین گویند ونزد بعضی خرباق غیر ذو الیدین وذو الشمالین است وعینی بدلائل وروایات ثابت کرده که ذو الیدین وذو الشمالین یک شخص است از بنی زهره که او را خرباق گویند والله اعلم قال يا رسول الله انسيت ام قصرت الصلوة گفت ذو الیدین ای رسول خدا آیا فراموش کردی بعض نماز را یا کوتاه شد نماز بحکم الهی فقال لم انس ولم تقصر فرمود فراموش نکرده ام ونه قصر شده یعنی در اعتقاد من هر دو نشده وشعور بهیچ یکی ازین ندارم واین ناشی از کمال استغراق وحضور در مشاهده انوار ومقام قرب است که مانع آمد از حفظ عدد رکعات فقال اكما يقول ذو اليدين پس فرمود باصحاب آیا چنین است که میگوید ذو الیدین فقالوا نعم پس گفتند آری همچنین است فتقدم فصلى ما ترك پس پیش رفت آنحضرت وگزارد از نماز آنقدر که ترک کرده بود ثم سلم پستر سلام داد ثم كبر وسجد مثل سجوده او اطول پستر تکبیر گفت وسجده کرد مانند سجده معتاد خود یا درازتر از ان بجهت تجدد وتوجه تقصیر ومشاهده عظمت حق ثم رفع راسه فكبر پستر برداشت سر از سجده معتاد ویا درازتر از ان ثم كبر وسجد مثل سجوده او اطول پستر دیگر تکبیر گفت وسجده کرد مانند سجده معتاد یا درازتر از ان ثم رفع راسه وكبر پستر برداشت سر خود را وتکبیر گفت فربما سالوه پس بعد روایة کردن ابن سیرین این حدیث را چیزی که مذکور شد پرسیدند او را وگفتند بطریق استفهام ثم سلم پستر سلام کرد آنحضرت بعد ازین دو سجده یا نه فيقول نبئت ان عمران بن حصين قال پس میگفت ابن سیرین در جواب آگاهانیده وخبر داده شده ام که عمران بن حصین در حدیث خود گفته است ثم سلم یعنی این لفظ را از حدیث ابو هریره محفوظ ندارم ولیکن مرا خبر داده اند که عمران روایة کرده است بعد از سجدتین سهو این لفظ را بدانکه دلالت این احادیث بر جواز تشبیک اصابع

در سال حجة الوداع من وجع اشتدّ بی از دردی که سخت شده بمن فقلت انی قد بلغ بی من الوجع ما تری پس گفتم آنحضرت را بتحقیق رسیده بمن از درد چیزی که می بینی وانا ذو مال ولا یرثنی الا ابنة لی ومن صاحب مالم و وارث نیست مرا مگر دختری که مراست أفأتصدّق بثلثی مالی آیا تصدق کنم فقرا را دو ثلث از مال خود قال لا فرمود نی فقلت فالشطر فقال لا پس گفتم نصف مال پس فرمود نی ثم قال الثلث والثلث کثیر پس فرمود سیوم حصه و سیوم حصه بسیار است

این را کمر دان او کبیر شک راویست و معنی یکی است انک ان تذر ورثتک اغنیاء خیر من ان تذرهم عالة یتکففون الناس بتحقیق تو اینکه بگذاری وارثان خود را اغنیاء بهتر است از انکه بگذاری برهنه در حالی طلب میکنند صدقه را بکف دست یا میخواهند از کف مردم وانک لن تنفق نفقة تبتغی بها وجه الله الا اجرت بها حتی ما تجعل فی فی امرأتک وتحقیق تو هرگز نفقه نمیدهی نفقه دادنی که میخواهی بآن صدقه خدا را یعنی رضای او را تا اجر داده میشوی بآن صدقه تا آنکه چیزی که می اندازی در دهن زن خود از آن اجری می یابی فقلت یا رسول الله اخلّف بعد اصحابی گفتم ای رسول خدا گذاشته میشوم بمکه پس از رفتن یاران من که مراجعت میکنند یا تراین مقوله را از ترس آنکه بمیرد در میان مشرکان بمکه یا باقی ماند در ان و ثواب هجرتی که از برآمدن از مکه بمدینه یافته بود نماند و صحابه مکروه میداشتند رجوع باآنحضرت بانچه ترک کرده بودند آنرا از اوطان قال انک لن تخلّف فرمود تحقیق تو گذاشته نمیشوی در مکه فتعمل عملا صالحا الا ازددت به پس عمل میکنی عمل نیک مگر آنکه زیاده شوی بآن عمل نیک درجة ورفعة مرتبه از مراتب قرب و بلندی شان ثم لعلک ان تخلّف حتی ینتفع بک اقوام ویضرّ بک آخرون پستر شاید که گذاشته شوی در دنیا تا منتفع شوند بتو مردم بسیار از مسلمانان و زیان زده شوند دیگران از کفار این قول آنحضرت خبر غیب است سعد بن وقاص عمری دراز یافت و فتح عراق و ترک کرد چنانکه از غنائم این فتح مسلمانان بهره یافتند و کافران منکوب و خراب گشتند اللهم

امض لاصحابی هجرتهم ای بار خدا تمام کن مر اصحاب مرا ثواب هجرت ایشان ولا تردهم علی اعقابهم و رد مکن ایشانرا بر پس ایشان بترک کردن هجرت و رجوع از استقامت احوال و خیبت مقاصد این دعا برای تسلی سعد و دیگر صحابه فرموده است لکن البائس سعد بن خولة یرثی له رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مات بمکة لیکن سخت محتاج بترحم سعد بن خوله است که ترحم کرده بروی رسول خدا رحمت کنا د خدا بروی از اینکه مرده است بمکه در حجة الوداع و بقولی در سال صلح حدیبیه بعد از انکه هجرت کرده بود و دوست میداشت که جای دیگر بمیرد و ناخوش داشت که در مکه بمیرد و این کلام سعد است بعضی گویند کلام زهری است وانچه در حدیث بهمین قول مطابق ترجمه است

باب ما ینهی من الحلق عند المصیبت در بیان چیزی که منع کرده میشود از تراشیدن موی در مصیبت وقال الحکم بن موسی مولف رح نگفت اینجا حدثنا از انکه بطریق مذاکره شنیده نه بصورت تحدیث شیخ ابن حجر گوید این از باب تعلیق است حکم بن موسی از شیوخ مولف نیست آنجا که جمع کرده اند شیوخ مولف را اتفاق کرده اند بر ترک ذکر او وانکه در روایت ابی ذر و ابی الوقت حدثنا واقع شده وهم محض است حدثنا یحیی بن حمزة عن عبد الرحمن بن جابر ان القاسم بن مخیمرة حدثه قال حدثنی ابو بردة بن ابی موسی قال وجع ابو موسی وجعا فغشی علیه ورأسه فی حجر امرأة من اهله گفت ابو برده بن ابی موسی دردناک شد ابو موسی دردی سخت پس بیهوشی غلبه کرد بروی و سر او بر کنار زنی بود از زنان او پس ناله کرد آن زن چنانکه در مسلم تصریح است فلم یستطع ان یرد علیها شیئا پس نتوانست از سبب درد انکه رد کند بر آن زن چیزی و منع کند او را فلما افاق قال انی بریء ممن بریء منه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم هرگاه بهوش آمد گفت تحقیق من بیزارم از کسی که بیزار است از وی محمد پیغمبر خدا ان رسول الله صلی الله

والہ وسلم ذکر مسجد های که براه های مدینه اند از مکه و جاهای که نماز گذارده در انجاها پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم و آن را سا جد گرفته حدثنا محمد بن ابی بکر بن علی بن عطا ابن مقدم ابو عبد الله بصری المقدمی بلفظ مفعول از تقدیم نسبت بجد کلان است سنه دویست و سی و چهار قال حدثنا فضیل بن سلیمان نمیری بضم نون قال حدثنا موسی ابن عقبة قال رایت سالم بن عبد الله بن عمر یتحری اماکن من الطریق فیصلی فیها گفت موسی دیدم سالم را که قصد میکرد جاهای مخصوصه را از راه مدینه بمکه و ادا کرد نماز و یحدث ان اباه کان یصلی فیها و حدیث میکرد که پدر او عبد الله بود که نماز میکرد در انجاها وانه رای النبی صلی الله علیه واله وسلم یصلی فی تلک الامکنة و نیز حدیث میکرد که پدرش دیده است آنحضرت را که نماز میکرد در ان اماکن قال وحدثنی نافع عن ابن عمر انه کان یصلی فی تلک الامکنة موسی گوید و حدیث کرد مرا نافع از ابن عمر که وی نماز میکرد در ان مکانها عطف است بر قول موسی رایت و همچنین است قول و سالت سالما فلا اعلمه الا وافق نافعا فی الامکنة کلها و پرسید سالم را از تعیین آن مکانات متبرکه پس نمیدانم او را مگر که موافقت کرد نافع را در بیان مکانات همه آن الا انهما اختلفا فی مسجد بشرف الروحاء مگر انکه مختلف شدند سالم و نافع در مسجدی که در شرف روحا است که نافع ذکر کرد آنرا چنانکه در حدیث آینده معلوم شود و سالم نگرد و شرف بفتحتین بمعنی آخر و جای بلند و روحا بفتح را و سکون واو و مهمله نام جایی است میان حرمین و مدینه سی و شش میل است چنانچه مسلم در باب الاذان گفته و در حدیث است که فرمود آنحضرت این وادیست از وادیهای بهشت که نماز گذارده در آن پیش از من هفتاد پیغمبر و گذشته است بوی موسی علیه السلام بحال حج یا عمره در هفتاد هزار از بنی اسرائیل حدثنا ابراهیم بن المنذر بکسر ذال معجمه ابن عبادة بن عبد الله الحزامی بکسر مهمله و زای معجمه قال حدثنا انس بن عیاض بکسر مهمله آخر وی معجمه است قال حدثنا موسی بن عقبة عن نافع ان عبد الله بن عمر اخبره ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم کان ینزل بذی الحلیفة تحقیق ابن عمر خبر داد نافع را که بود آنحضرت که نزول میکرد در ذی الحلیفه که میقاتی است مشهور اهل مدینه را و محل احرام ایشان است حین یعتمر وفی حجته حین حج تحت سمرة فی موضع المسجد الذی بذی الحلیفة نزول میفرمود هنگامی که عمره میکرد و در حج خود و هنگامیکه حج گذارده زیر درخت سمره در جای مسجدی که بذی الحلیفه است و آن مسجد کبیر بطول زمان منهدم شده و در سنه احدی و ستین و ثمانمائة تجدید یافته و نماز آنحضرت در ان مسجد بجانب اسطوانه وسطی بوده که سمره نیز در انجا بوده سمره بضم میم درخت خاردار که آن را ام غیلان گویند وکان

اذا رجع من غزوة وکان فی تلک الطریق او حج او عمرة هبط بطن واد و بود آنحضرت وقتیکه بر میگشت از غزوه و بود وی در ان راه یعنی راه ذی الحلیفه یا بر میگشت از حج یا از عمره آمدی بطن وادی یعنی وادی عقیق وادی درخت

عليه وسلم برئ من الصالقة بدرستی که پیغمبر خدا بیزار است از کسی که بلند کند آواز گریه نزد مصیبت والحالقة وآنکه
بتراشد موی را والشاقة وآنکه پاره کند گریبان را **باب** ليس منا من ضرب الخدود نیست از ما و بر طریقهٔ ما کسی که زند
در مصیبت رخسارها را **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا عبد الرحمن قال حدثنا سفيان عن الاعمش عن عبد الله بن مرة
عن مسروق عن عبد الله قال قال النبي صلى الله عليه وسلم گفت عبد الله بن مسعود فرمود پیغمبر خدا ليس منا من ضرب
الخدود وشق الجيوب ودعا بدعوى الجاهلية نیست از ما کسی که زد و رخسارها و چاک کرده گریبان را و خواند
بخواندن اهل جاهلیت بنوحه و ندبه و جز آن قال ابو عبد الله يعني ليس من سنتنا گفت مولف ابو عبد الله میخواهد
ازین که نیست از طریقهٔ ما **باب** ما ينهى عن الويل ودعوى الجاهلية عند المصيبة در بیان چیزی که منع کرده میشود از واویلا
گفتن و خواندن و نوحه کردن اهل جاهلیت نزد مصیبت **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش عن
عبد الله بن مرة عن مسروق عن عبد الله قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ليس منا من ضرب الخدود
وشق الجيوب ودعا بدعوى الجاهلية که واویلا میکردند **باب** من جلس عند المصيبة يعرف
فيه الحزن بیان حال کسی که نشست نزد مصیبت بحالی که شناخته میشود در وی اندوه **حدثنا** محمد بن
المثنى قال حدثنا عبد الوهاب قال سمعت يحيى قال اخبرتني عمرة قالت سمعت عائشة قالت لما جاء النبي
صلى الله عليه وسلم قتل ابن حارثة وجعفر وابن رواحة جلس النبي صلى الله عليه وسلم يعرف فيه الحزن
گفت عائشه وقتی که آمد پیغمبر خدا را خبر شهادت ابن حارثه و جعفر و ابن رواحه نشست آنحضرت بحالی که شناخته میشود در وی
اندوه وانا انظر من صائر الباب شق الباب ومن نظر میکردم از شگاف در که شق باب است این تفسیر هم از عائشه است
فاتاه رجل فقال ان نساء جعفر وذكر بكاءهن پس آمد آنحضرت را مردی و گفت بتحقیق زنان جعفر و ذکر کرد گریهٔ ایشان را
فامره ان ينهاهن پس فرمود آنمرد را آنکه منع کند ایشان را فذهب ثم اتاه الثانية پس رفت آنمرد بسوی زنان
و منع کرد پس آمد آنحضرت را دوم بار لم يطعنه بحالی که اطاعت نکردند زنان او را فقال انههن فاتاه الثالثة
پس فرمود منع کن ایشان را و آمد بار سوم قال والله لقد غلبننا يا رسول الله گفت سوگند خدا بتحقیق غلبه کردند ما را
زنان ای رسول خدا یعنی باز نماندند از گریه فزعمت انه قال فاحث في افواههن التراب پس گفت عائشه که بتحقیق
فرمود آنحضرت بینداز در دهنهای ایشان خاک را تا البته شود راه نوحه یا آنکه مبالغه در زجر است فقلت ارغم الله انفك
پس گفت عائشه بخاک مالد خدا بینی ترا یعنی خوار و رسوا کند لم تفعل ما امرك رسول الله صلى الله عليه وسلم نکردی چیزی را
که فرمود ترا رسول خدا ولم تترك رسول الله صلى الله عليه وسلم من العناء و ترک نکردی رسول خدا را از رنج یعنی خبر نکردی که از
تو نمی آید منع ایشان تا دیگری را امیر فرستاد و ازین رنج خلاص میشد **حدثنا** عمرو بن علي قال حدثنا محمد بن فضيل قال
حدثنا عاصم الاحول عن انس قال قنت رسول الله صلى الله عليه وسلم شهرا حين قتل القراء گفت انس دعاء
قنوت خواند آنحضرت بر جمعی کفار یکماه هنگامی که کشته شدند قرآن خوانان و این قصه آنچنانست که جمعی از اهل صفه را که قاری قرآن
بودند فرستاد آنحضرت بسوی اهل نجد تا بخوانند بر ایشان قرآن را و دعوت اسلام کنند عامر بن طفيل در گروهی از سلیم و ذکوان و عصیه قصد
ایشان کرد و مقابله نمود و اکثری ازین قرا بشهادت رسیدند و این واقعه در سنه چهارم از هجرت بوده آنحضرت بر آنجماعة دعای بد کرد
فما رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم حزن حزنا قط اشد منه ذلك نیز ندیده ام رسول خدا را جمت کناد خدا

پس استراحت می نمود در آنجا تا صبح میکرد و تعریس فرود آمدن
مسافر و تقیید کرده آن را اصمعی بآخر شب و ابو زید گفته بهر وقت
که باشد از روز و شب ليس عند المسجد الذي بحجارة
نیست آن تعریس نزد مسجدی که مبنی بسنگ است ولا على الاكمة
التي عليها المسجد و نه بر جای بلندی که بروی آن مسجد هست
اکمه بفتحتین جائی که بلندتر از گرد خود باشد و بعضی گویند تودهٔ
از ریگ و سنگ و بعضی الکه کم از کوه باشد كان ثم خليج يصلي
عبد الله عنده نافع گوید بود در آنجا که منزل کرد آنحضرت جوئی
که نماز میکرد ابن عمر نزد وی خلیج بفتح معجمه و کسر لام و سکون تحتیه
در آخر جیم جوئی که از دریا بر آمده و آنچه از آب بسیار کلان جدا شد
و رود عظیم که از رود دیگر بزرگتر از آن جدا گشته في بطن كثب
كان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ثم يصلي
نماز میکرد عبد الله در میان پشتهای ریگ که آنحضرت رسالت
در آنجا نماز میگذارد و در بعضی نسخ في بطنه كثب بزیادت های
ضمیر راجع بخلیج بر تقدیر این جمله صفت خلیج باشد لیکن لازم
می آید که نماز آنحضرت در بطن جوی باشد بجای پشته ریگ و نماز
ابن عمر نزد جوی و این خلاف قاعده اتباع ابن عمر است مگر آنکه
معنی نزد جوی عام گیرند خارج و داخل را کثب بضم کاف و
مثلثه جمع كثيب است قد جاء السيل فيه بالبطحاء
بستر گسترانید سیل آب در بطن کثیب سنگریزه و ریگ را
حتى دفن ذلك المكان الذي كان عبد الله يصلي فيه
تا آنکه اینباشت و پوشید آنجا را که ابن عمر نماز میگذارد در آن تبرک
بنمازگاه آنحضرت وان عبد الله بن عمر حدثه ان النبي
صلى الله عليه واله وسلم صلى حيث المسجد الصغير
الذي دون المسجد الذي بشرف الروحاء تحقیق ابن
عمر حدیث کرد نافع را باسناد سابق که آنحضرت نماز گذارد نیز آنجا
که مسجد خورد است نزدیک مسجد که بشرف روحاست
وقد كان عبد الله يعلم المكان الذي كان صلى فيه
النبي و بتحقیق بود ابن عمر که میدانست جائی را که نماز گذارده
است در آن پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم يعلم بفتح
تحتیه و بضم آن از اعلام نیز روایة است یعنی نشان میداد
چنانکه گفت يقول ثم عن يمينك حين تقوم في المسجد
تصلی میگفت ابن عمر در بیان آن مکان آنجا جانب دست راست
تست وقتی که استاده شوی در آن مسجد بجائیکه نماز کنی و
ذلك المسجد على حافة الطريق اليمنى وانت ذاهب
الى مكة و آن مسجد خورد بر راستای راه است که وقتیکه روند
تو از مدینه بسوی مکه حافه بتخفیف فا جانب بينه وبين
المسجد الاكبر رمية بحجر او نحو ذلك میان آن و میان
مسجد کلان یک سنگ انداختن است یا مانند آن باندک تفاوت
وان ابن عمر كان يصلي الى العرق الذي عند منصرف

بروی اندوهگین شده باشد هرگز سخت تر ازین اندوه **باب من لم يظهر حزنه عند المصيبة** دربیان حال کسی که اظهار نکرده اندوه خود را نزد مصیبت وقال محمد بن كعب القرظي الجزع القول السيئ والظن السيئ وگفت محمد بن کعب قرظی حلیف اوس جزع گفتن بد است برانگیزد حزن درغالب احوال وگمان بد است که آن نومیدی است از معاوضه حق در مصیبت زده را در دنیا چیزی که آن نافع تر است از آنچه فوت شده یا نومیدی از ثواب صبر که حق جل شانه وعده کرده مر صابران را وقال يعقوب عليه السلام انما اشكو بثي وحزني الى الله وگله میکنم حزن وغم سخت خود را که بوی شکیبا نتوان شد مگر بسوی خدا وبمین جای ترجمه ومطابقت بآن — **حدثنا** بشر بن الحكم قال حدثنا سفيان بن عيينة قال اخبرنا اسحق بن عبد الله ابي طلحة انه سمع انس بن مالك يقول اشتكى ابن لابي طلحة قال فمات گفت سفیان خبر داده مارا اسحق که وی شنیده انس را که میگفت بیمار شد پسری ابوطلحه را گفت انس پس مرد آن پسر وابو طلحة خارج وابوطلحه بیرون بود فلما رات امرأته انه قد مات هيأت شيأ پس هرگاه دید زن او که بتحقیق مرده مهیا کرد طعامی ونحته في جانب البيت ویکسو کرد آن مرده را در طرفی از خانه فلما جاء ابو طلحة قال كيف الغلام پس هرگاه آمد ابوطلحه گفت چگونه است پسر قالت قد هدأت نفسه وارجوان يكون قد استراح گفت زن او بتحقیق آرام گرفته نفس او یعنی قلق واضطرابی که بعارضه بیماری داشت بموت آرام گرفته وابوطلحه فهمیده که بخواب عافیت آرام یافته وامیدوارم این که بتحقیق استراحت کرده باشد از بلا ورنجهای دنیا وچون امید انست که اطفال مسلمانان را عذابی نمی باشد گفت امیدوارم از روی تادب تفویض بخدا کرد وظن ابو طلحة انها صادقة وگمان کرد ابوطلحه که آن زن راست گو است نیست آنکه از گفتار او فهمیده بود وگفته اند در معاریض یعنی کلامی که محتمل دو معنی باشد ویکی از آن خلاف واقع بود از دروغ مبراست هرچند مخاطب همین معنی فهمیده باشد برای مصلحتی نیک رواست قال فبات گفت انس پس خواب کرد با زن وجماع کرد بوی فلما اصبح اغتسل ووقتی که صبح شد غسل کرد ودر روایت ابن سیرین از انس آمده که طعام شب پیش کشید ودر روایتی طیب مالید وخود را بر شوهر عرض کرد وصحبت داشت برای رضامندی ومطاوعت شوهر فلما اراد ان يخرج اعلمته انه قد مات پس وقتی که خواست ابوطلحه برآید از خانه اعلام کرد او را که پسر مرده است ودر روایت مسلم آمده که حاصلش اینست ای ابوطلحه اگر کسی عاریت دهد یکی را وطلب کند داده خود را آیا بهر او را کند هدگفت عاریت باید داد بعد از آن فرمود صبر کن برای اجر که پسر تو مرده است فصلى مع النبي صلى الله عليه وسلم پس نماز صبح گذارد با پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی یا نماز گرد بر جنازه پسر ثم اخبر النبي صلى الله عليه وسلم بما كان بينهما پس خبر کرد ابوطلحه بمعامله که گذشت میان او با زن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعل الله ان يبارك لهما في ليلتهما فرموده پیغمبر خدا قریب است خدا که برکت دهد آن هر دو را در شب ایشان یعنی برکتی در اولاد شود در روایتی از انس ابن سیرین کرده که حامله شد در آن شب وپسری زائید که عبد الله بن طلحه است قال سفيان فقال رجل من الانصار گفت سفیان بن عیینه پس گفت مردی از انصار که آن عبایه بن رفاعه بن خدیج است فرایت لهما تسعة اولاد كلهم قد قرأ القرآن پس دیدم نه فرزند که همه ایشان حافظ قرآن بوده اند ودر روایتی آمده که گفت عبایه دیدم از اولاد عبد الله پسر طلحه هفت فرزند واین روایت منافاتی بآن ندارد که سفیان نقل کرده است که اولاد طلحه نه فرزند دیده تا بر مقتضای ظاهر بر اولاد بی واسطه او حمل کنند مطلق اولاد گفته است واین شامل است ابنای ابن را **باب الصبر عند الصدمة الاولى** دربیان آنکه صبری که در وی اجر وثواب بیشتر است نزد آسیب نخستین است وقال عمر نعم العدلان ونعم العلاوة وگفت عمر بن خطاب نیکو دو مثل است ونیکو سربار است عدل

حتى ياتي ذلك المكان فيصلي فيه الظهر ويعود ابن عمر که سیر تحت از موضع روحا پس نماز میکرد ظهر را تا آنکه باز می آمد آنجا را پس نماز میکرد در همان جا ظهر را بجهت اتباع هر هرکه با آثار پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فاذا اقبل من مكة فان مر به قبل الصبح بساعة او من آخر السحر عرس حتى يصلي بها الصبح وچون روی آورد از مکه بسوی مدینه پس اگر گذشتی از آن مکان پیش از صبح بساعتی یا اندک زمانی از آخر شب نزول میکرد در آنجا حتی تصلی بها الصبح تا آنکه نماز میگذارد در آنجا صبح را چنانکه آنحضرت میکرد وان عبد الله حدثه ونیز ابن عمر حدیث کرد نافع را باین قصه ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان ينزل تحت سرحة ضخمة دون الرويثة که بتحقیق آنحضرت بود که نزول میفرمود زیر درختی عظیم نزدیک موضع رویثه بضم مهمله وفتح واو وسکون تحتیه ومثلثه که از مدینه هفده فرسخ است سرحه بفتح سین وحا وسکون را در میان مهملتین درخت بلند بزرگ کذا في الصراح ضخمه بمعنی سطبر برای تاکید معنی بزرگی درخت است عن يمين الطريق ووجاه الطريق جانب راست راه ومقابل راه وجاه بضم واو وکسر آن بمعنی مقابل في مكان بطح سهل در جای فراخ نرم بطح بکسر حا وسکون آن واسع حتى يفضي من اكمة دوين بريد الرويثة بميلين تا آنکه بیرون می آمد آنحضرت از بلندی که نزدیک از فرودگاه قاصد رویثه است بدو میل یا نزدیک براه رویثه است فضا بیرون آمدن بسوی فضا بمعنی کشادگی ودوین بضم دال مهمله تصغیر دون که نیز روایت است بمعنی پائین ونزدیک بمعنی یک ویک راه دوازده میل آمده وقد انكسر اعلاها فانثنى في جوفها بتحقیق شکسته است الحال بالای آن درخت پس دوتا شده درمیان آن وهي قائمة على ساق وفي ساقها كثب كثيرة وآن درخت ایستاده است بر یک تنه ودر تنه آن پشته های ریگ بسیار اند وان عبد الله بن عمر حدثه ونیز حدیث کرد ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم صلى في طرف تلعة من وراء العرج که آنحضرت نماز گزارد در طرف آبکه بالا میرفت از آن طرف منزل عرج بفتح عین وسکون را هر دو مهمله در آخر جیم قریه ایست جامعه میان مکه ومدینه رویثه سیزده یا چارده میل است وتلعه بفتح فوقیه ومهمله وسکون لام درمیان سیل آب که از بالا بپائین ریزد وانت ذاهب الى هضبة کسی که تو روان باشی بسوی هضبه بفتح ها وسکون معجمه پشته سنگین بلندتر از کثیب وکمتر از کوه بقولی کوه که پیاگشته بر روی زمین وبقولی هر کوه که مخلوق از یک سنگ بود وهر سنگ سطبر سخت محکم آنرا هضبه گویند ودر بقولی پاره بلند از بالای کوه وبقولی توده خاک بسته که صاف باشد ومحکم روید وآن جمله قید من وراء العرج است یعنی آن طرف عرج در صورتیست که از آنجا بروی بسوی هضبه واگر آنجا آئی بالعکس باشد عند ذلك المسجد قبران او ثلثة نزد آن مسجد دو قبر است یا سه قبر على القبور رضم من حجارة بر آن قبور عمارتیست از سنگها رضم بفتح را وسکون معجمه سنگهای بزرگ بهم نهاده عن يمين الطريق عند سلمات الطريق بجانب راست

بکسر عین و سکون دال یک طرف از بار شتر و غیر آن علاوه بکسر عین مهمله باری دیگر که پس از تمام بار آورند
الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون
آنکسانی که وقتی که رسید بآنها مصیبتی از آنچه ناخوش دارند آنرا گفتند ما بندهای خدا و ملک اوئیم و تحقیق ما بسوی خدا رجوع کننده ایم
در آخرت برای جزا آنجماعه اند که برایشان مغفرت و ثناست از پروردگار ایشان و رحمت است و آنجماعه اند براه رسیدگان یعنی درین دو
آیه اشارتست بدو عدل که مغفرت و رحمت است و بسوی علاوه که اهتدا است در تعیین عدلان و علاوه که دو آیه اشارت میکند اقوال
دیگر هم آمده است و بهترین همه انیست که گفتیم وقوله واستعينوا بالصبر والصلوة وانها لكبيرة الا على الخاشعين
عطف است بر الصبر عند الصدمة یعنی باب در بیان این قول است که استعانت و یاوری جوئید بر حاجتهای خود بصبر یعنی بانتظار وقت
فرج و سهر یا بصوم که دران صبر است از اکل و شرب و جز آن و شکست نفس است دران و یاوری جوئید بنماز که جامع عبادات است و مجاهده
است در روی بنفس و شیطان و مناجات است بخدا و متضمن شهود و حضور او ست بکمال خشوع تا بمرادهای خود برسید و این استعانت
دشوار است و گرانی تمام دارد مگر بخشوع کنندگان و نیازمندان بخضوع حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا
شعبة عن ثابت قال سمعت انسا عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الصبر عند صدمة الاولى گفت ثابت شنیدم
انس را که روایت کرد از پیغمبر خدا که فرمود صبر نزد آسیب نخستین است باب قول النبي صلى الله عليه وسلم انا بك لمحزونون
فرمودن پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی بتحقیق ما بسبب مرگ تو هر آئینه اندوهگینیم خطاب که به با ابراهیم بن رسول الله در وقت مرگ
وقال ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم تدمع العين ويحزن القلب فرمود آنحضرت اشک میریزد چشم و اندوه میکند دل
حدثنا الحسن بن عبد العزيز قال حدثنا يحيى بن حسان قال حدثنا قريش هو ابن حيان عن ثابت عن
انس بن مالك قال دخلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابي سيف القين وكان ظئرا
لابراهيم گفت انس در آمدیم با پیغمبر خدا بر ابی سیف آهنگر و بود وی دایه ابراهیم بن رسول الله ظئر بکسر ظاء معجمه و بهمزه
آنکه شیر دهد غیر پسر خود را بر شوهر شیر ده نیز اطلاق میکنند فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم ابراهيم فقبله وشمه
پس گرفت پیغمبر خدا ابراهیم را بکنار خود پس بوسه داد او را و بوی کرد و این گرفتن پیش از موت ابراهیم بود ثم دخلنا عليه
بعد ذلك وابراهيم يجود بنفسه پستر در آمدیم بعد ازین حال بر ابی سیف در حالی که ابراهیم جود میکرد و فات خود را چنانکه جود
میکنند مال را جان سپردن ابراهیم را گویا از راه تعظیم جود گفته فجعلت عينا رسول الله صلى الله عليه وسلم تذرفان پس گشت
هر دو چشم پیغمبر خدا که میریزد اشک را فقال له عبد الرحمن بن عوف وانت يا رسول الله فقال يا ابن عوف انها
رحمة پس گفت آنحضرت را عبد الرحمن بن عوف از روی تعجب و تو گریه میکنی ای رسول خدا یعنی مردم را بصبر میخوانی و تو گریه
میکنی پس فرمود ای پسر عوف این گریه رحمتست یعنی مهربانی و شفقت است که طبیعی انسانست نسبت بفرزند و داخل جزع و بیصبری
نیست چنانکه تو هم کرده ثم اتبعها باخرى پستر برپی آورد کلمه سابق را بکلمه دیگر که انیست فقال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ان العين تدمع والقلب يحزن پس فرمود تحقیق چشم اشک میریزد و دل اندوه میکند بی سخط بر قضای الهی
ولا نقول الا ما يرضى ربنا و نمیگوئیم بدل و زبان مگر چیزی را که راضی است بآن پروردگار ما وانا بفراقك يا ابراهيم لمحزونون
و ما بجدائی تو ای ابراهیم هر آئینه اندوهگینیم رواه موسى عن سليمان بن المغيرة عن
ثابت عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم یعنی همین حدیث بروایت موسی باین اسناد نیز رسیده است باب

می نماز کرد میان آن مسیل میان راه نزدیک یک تیر انداز است
یعنی پرتاب سهم یا انداختن تیر باسپ یا مقدار چهار صد گز یا دو ثلث میل بر اختلاف
اقوال در تفسیر غلوة بفتح معجمه و سکون لام و کان عبد الله
بن عمر يصلي الى سرحة هي قرب السرحات الى الطريق
و بود ابن عمر که نماز میکرد نزد درختی که نزدیک ترین درختها است
براه وهي اطولهن و آن درخت درازترین آنها است و
ان عبد الله بن عمر حدثه نیز حدیث کرد ان النبي
بتحقیق پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم كان ينزل
في المسيل الذي في ادنى مر الظهران بود که نزول میکرد
در سیلی که در پایان موضع مر الظهران است بفتح میم و تشدید
راء بفتح ظاء معجمه و سکون هاء و الآن آنرا ضیع را بطن مروی
نامند بسکون راء بعد از ان واو میان وی و میان مکه شانزده
میل است و کرمانی گفته مرتشدید قریه ایست که درختهای
نخل بسیار دارد و ظهران نام وادی است قبل المدينة
حين يهبط من الصفراوات که بجانب مدینه است
آن مسیل وقتی که فرود آمدی آنحضرت از صفراوات که نام
وادیها و کوههای آنجا است که بعد مر ظهران اند گویند ينزل في
بطن ذلك المسيل عن يسار الطريق وانت ذاهب
الى مكة نزول میفرمود در میانه آن مسیل جانب چپ راه
اگر بگذری به مکه ليس بين منزل رسول الله نیست فاصله
میان فرودگاه پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم وبين
الطريق الا رمية بحجر میان راه که اندازه یک سنگ اندازه
وان عبد الله بن عمر حدثه ان النبي نیز حدیث کرد بتحقیق
پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم كان ينزل بذي طوى
بود که منزل میکرد بذی طوی بضم طاء مهمله و فتح و کسر نیز آمده است
موضعی است نزدیک مکه و طوی بی ذو نام وادیست بشام
بضم و کسر نیز آمده ويبيت حتى يصبح و شب میگذرانید در آنجا
تا آنکه صبح میکرد يصلي الصبح حين يقدم مكة نماز میگذارد
صبح را وقتیکه قدوم میفرمود بمکه یعنی قدوم میکرد متصل نماز نزد
صبح نه آنکه نماز بعد قدوم در مکه میگذارد چه در صحیح مسلم بروایت
ابن عباس آمده که نماز گذارد آنحضرت صبح را بذی طوی و
مصلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ذلك
على اكمة غليظة و جای نماز آنحضرت اکمه آنجا بر وقت قدوم
میگذارد بر بلندی بزرگ و در شب بود ليس في المسجد الذي
بني ثم نه در مسجدی که بنا کرده شده است بعد از ان در آنجا
ولكن اسفل من ذلك على اكمة غليظة و لیکن پایان تر
از ان وان عبد الله بن عمر حدثه ان النبي نیز حدیث
کرد که تحقیق پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم استقبل
فرضتي الجبل روی کرده در راه در آمد که دو فرضه بضم فاء
سکون راء بعد از ان ضاد معجمه در آمد راه کوه یا جانب بلند
الذي بينه وبين الجبل الطويل نحو الكعبة آن کوه که میان آنحضرت
و میان کوه دراز بود که جانب کعبه است نحو الكعبة یا بدان اسناد مسعود بن
از فرضت الجبل فجعل المسجد الذي بني ثم يسار المسجد الذي بطرف
الاكمة پس گردانید مسجد که بنا کرده شده است آنجا چپ

البکاء عند المریض گریه کردن نزد بیمار **حدثنا** اصبغ عن ابن وهب قال اخبرنی عمرو عن سعید بن الحارث
الانصاری عن عبد الله بن عمر قال اشتکی سعد بن عبادة شکوی له گفت
ابن عمر بیمار شد سعد بن عباده بیماری که مر او را بود فاتاه النبی صلی الله علیه وسلم یعوده مع عبد الرحمن بن عوف
وسعد بن ابی وقاص وعبد الله بن مسعود پس آمد او را پیغمبر خدا با این سه کس از اصحاب فلما دخل علیه پس هرگاه در آمد بروی
فوجده فی غاشیة اهله یافت سعد بن عباده را در کنار اهل او فقال قد قضی پس فرمود از روی استفهام تحقیق مرد فقالوا
لا یا رسول الله پس گفتند حاضران نمرده است ای رسول خدا فبکی النبی صلی الله علیه وسلم پس گریه کرد پیغمبر خدا فلما رای
القوم بکاء النبی صلی الله علیه وسلم بکوا پس هرگاه که دیدند مردم گریه پیغمبر خدا گریه کردند فقال الا تسمعون ان الله
لا یعذب بدمع العین ولا بحزن القلب پس فرمود آیا نمی شنوید که خدا عذاب نمیکند مرده را باشک چشم و نه باندوه دل ولکن
یعذب بهذا واشار الی لسانه ولیکن عذاب میکند باین واشارت کرد بزبان خود او یرحم یا رحم میکند بزبان اگر نیک
گوید و دعا کند وان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه و بتحقیق مرده عذاب کرده میشود بسبب گریه مردم او بر وی وکان عمر رضی الله عنه یضرب
فیه بالعصا ویرمی بالحجارة ویحثی بالتراب وبود عمر رضی الله عنه میزد در گریه که ممنوع است بچوب و می
انداخت بسنگ و میریخت خاک را چنانچه فرمود آنحضرت در حق زنان جعفر **باب** ما ینهی من النوح والبکاء والزجر عن ذلک
در بیان چیزی که منع کرده میشود یا در بیان منع کردن از نوحه و گریه و سرزنش کردن از آن **حدثنا** محمد بن عبد الله بن
حوشب قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنی یحیی بن سعید قال اخبرتنی عمرة قالت سمعت عائشة تقول لما جاء
قتل زید بن حارثة وجعفر وعبد الله بن رواحة جلس النبی صلی الله علیه وسلم یعرف فیه الحزن وانا اطلع من شق الباب میگفت
عائشه هرگاه آمد خبر قتل زید بن حارثه و جعفر و عبد الله بن رواحه نشست پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی بحالی که شناخته میشد در وی
اندوه ومن اطلاع میکردم از شکاف در فاتاه رجل فقال ای رسول الله ان نساء جعفر وذکر بکاءهن پس آمد آنحضرت را مردی
پس گفت ای رسول خدا بتحقیق زنان جعفر و ذکر کرد گریه ایشان را فامره ان ینهاهن فذهب الرجل ثم اتاه فقال قد نهیتهن
وذکر انهن لم یطعنه پس رفت آن مرد برای منع کردن ایشان باز آمد آنحضرت را و گفت بتحقیق منع کردم ایشان را و گفت
آن زنان اطاعت نکردند امر او را فامره الثانیة ان ینهاهن فذهب پس فرمود دوم بار این که منع کند ایشان را پس رفت
آن مرد برای منع ثم اتی فقال والله لقد غلبننی پس باز آمد و گفت سوگند خدا بتحقیق غلبه کردند او غلبننا الشک
من محمد بن حوشب یا بجای غلبننی غلبننا گفت مؤلف گوید که شک از محمد بن حوشب است نسبت کرده است محمد را بجد او
و نام پدر او عبد الله است چنانچه از سر اسناد معلوم شده فزعمت ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فاحث فی
افواههن التراب پس گفت عائشه که پیغمبر خدا رحمت و سلامت کناد او را خدا فرمود بریز در دهن ایشان خاک فقلت ارغم
الله انفک فوالله ما انت بفاعل وما ترکت رسول الله صلی الله علیه وسلم من العناء پس گفتم آن مرد را خاک آلوده کند خدا
بینی ترا یعنی خوار کند ترا پس سوگند خدا نیستی تو کننده آنچه حضرت فرمود و ترک ندادی پیغمبر خدا را از رنج یعنی در رنج گذاشتی
حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا حماد بن زید قال حدثنا ایوب عن محمد عن ام عطیة قالت اخذ علینا
النبی صلی الله علیه وسلم عند البیعة ان لا ننوح گفت ام عطیه عهد گرفت بر ما پیغمبر خدا نزد بیعت که نوحه نکنیم
فما وفت منا امراة غیر خمس نسوة پس وفا نکرد باین عهد از ما زنان که ما را نهاد در وقت بیعت عهد گرفته بود هیچ زنی غیر

تسبیح کردند انبیا خود را پس گرفتند آن را کنائس و بیعها
گویند که محمول بر سد ذریعه است تا رفته رفته التزام این مختص
مشکل شود کسی که بعد از وی بیاید و حقیقت امور نرسیده
گمان کند آن را واجب و داخل شریعت گردد و لهذا گفته اند
سزاوار است عالم را که چون ببیند مردم را که التزام میکنند
نوافل را التزام فرایض ترخیص کند در آن در بعضی اوقات
و ترک دهد تا بدانند که آن غیر واجب است و باید دانست که
این مساجد اکثری از آن درین زمان مبهم و مجهول گشته و علامات
و آثار آن مطموس شده شناخته نمی شود آنان مگر غیر مسجد
ذی الحلیفه و مساجدی که بموضع روحا اند می شناسند آن
را اهل آن ناحیه و ذکر کرده مولف مساجد راه و ترک کرده مسجدها
را که در حدیث اند زیرا چه واقع نشده اند با سناد وی و در آن
بر شرط وی کذا قال الانوار تفصیل این جمله از کتاب جذب القلوب
الی دیار المحبوب تالیف شیخ بزرگ قدس سره باید جست
باب سترة الامام سترة لمن خلفه ستره پیش
امام ستره است مر کسی را که پس اوست از مقتدیان حاجت
نبود ایشان را بستره دیگر ستره بضم سین و سکون تا آنچه پوشیده
شود بوی چیزی و مراد اینجا آنچه استاده باشد پیش مصلی
که نیست پیش وی دیواری و حایلی از گذشتگان تا منع شود
سجده گاه او و نیزه کار نگذرد گذرنده گذشتن از پیش نماز
مانند عصا و چوب و بیرون آن و مقدار درازی آن یک ذراع مانند
باتفاق و ستبری آن یک انگشت نزد علمای حنفیه و نزد مالک
بقدر ستبری عصا و نهادن آن بر زمین بطول در صورتی که
زمین سخت باشد و خلانیدن آن ممکن نبود از بعض مشایخ
ما نیز آمده و اما خط بر زمین کشیدن چنانکه قول قدیم شافعی و
احمد است چیزی نیست کما قال محمد و نزد مالک نیز
معتبر نبود و شافعی هم در قول جدید نفی کرده و گفته حدیث
وارد درین باب ضعیف و مضطرب است **حدثنا**
عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب
عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود
ان عبد الله بن عباس انه قال اقبلت راکبا علی
حمار اتان گفت ابن عباس پیش آمدم سوار بر خر ماده
حمار مذکر و مونث هر دو را گویند و اتان بفتح همزه و کسر آن
مخصوص است بانثی وانا یومئذ قد ناهزت الاحتلام
و من در آن روز بتحقیق نزدیک رسیده بودم بلوغ را
ورسول الله پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
یصلی بالناس بمنی نماز میگذارد با مردم در منی الی غیر
جدار بسوی غیر دیوار و چون غیر صفت می افتد
لا بد چیزی باشد که موصوف باین صفت گردد و آن ستره
است پس وجه مناسبت با ترجمه ظاهر گردد خصوصا
از آنچه معلوم است از عادت شریف التزام عنزه پیش
آنحضرت در قضا فمررت بین یدی بعض الصف
گذشتم پیش بعض صف نماز فنزلت وارسلت
الاتان ترتع پس فرود آمدم و ... ماده خر را که بچرد
فدخلت فی الصف پس در آمدم در صف نماز فلم ینکر

پنج زن ہمراہ آن نیست کہ از زنان سلمہ غیر از پنج تن ترک نوحہ نکردہ ام سلیم وام العلاء وابنۃ ابی سبرۃ امرأۃ معاذ
ام سلیم مادر انس بن مالک بقولی سہلہ نام اوست دیگر ام علاء انصاریہ دیگر دختر ابی سبرہ کہ زن معاذ بن جبل ست وامرأتین ودو زن
دیگر کہ مجموع پنج زن ہست او وابنۃ ابی سبرۃ وامرأۃ معاذ وامرأۃ نحرے یا گفتہ ہست راوی کہ سیوم دختر ابی سبرہ است
وچہارم زن معاذ است ویک زنی دیگر در فتح الباری گفت کہ ظاہر آنست کہ این روایت اخیر اصح باشد از انکہ زن معاذ ام عمر است بنت
خلاد بن عمرو ودختر ابی سبرہ دیگر است **باب** القیام للجنازۃ استادن برای جنازہ کسی را کہ ہمراہ نیست **حدثنا**
علی بن عبد اللہ قال حدثنا سفیان قال حدثنا الزہری عن سالم عن ابیہ عن عامر بن ربیعۃ عن النبی
صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا رأیتم الجنازۃ فقوموا حتی تخلفکم فرمود وقتی کہ ببینید شما جنازہ را پس بایستید تا انکہ بگذارد شما را
وپس برود وقال سفیان بن عیینۃ قال الزہری اخبرنی سالم عن ابیہ قال اخبرنا عامر بن ربیعۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم مقصود از ذکر این
اسناد تقویۃ اسناد سابق ہست زاد الحمیدی حتی تخلفکم او توضع زیادہ کردہ است درین روایت حمیدی او توضع یا نہادہ شود بر زمین
علما مانند ابی حنیفہ ومالک وشافعی وغیر ایشان گویند کہ این حکم در اوائل بودہ بطریق وجوب یا ندب بعد ازان منسوخ شدہ است انچہ
بعد ازین از قول ابی سعید خدری وتصدیق ابی ہریرہ او را آوردہ ناظر در عدم نسخ است **باب** متی یقعد اذا قام للجنازۃ بیان
آنکہ کی بنشیند وقتی کہ بایستد برای جنازہ **حدثنا** قتیبۃ بن سعید قال حدثنا اللیث عن نافع عن ابن عمر عن
عامر بن ربیعۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا رأی احدکم جنازۃ فان لم یکن ماشیا معہا فلیقم حتی یخلفہا او تخلفہ
فرمود وقتی کہ ببیند یکی از شما جنازہ را پس اگر نیست کہ میرود با جنازہ گو بایستد تا آنکہ پشت دہد جنازہ را یا پشت دہد جنازہ او را مو لفرح
شک کردہ است درین دو کلمہ ومسلم بطریق جزم آوردہ ثانی را او توضع من قبل ان تخلفہ یا بر زمین نہادہ شود از دوش جنازہ
کشان پیش از انکہ پشت دہد جنازہ او را وبگذرد از وی **حدثنا** مسلم قال حدثنا ہشام قال حدثنا یحیی عن ابی سلمۃ عن ابی
سعید الخدری عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا رأیتم الجنازۃ فقوموا فرمود وقتی کہ ببینید شما جنازہ را پس بایستید فمن تبعہا
فلا یقعد حتی توضع وکسی کہ ہمراہی کند او را پس ننشیند تا آنکہ گذاشتہ شود بر زمین **باب** من تبع جنازۃ فلا یقعد
حتی توضع عن مناکب الرجال فان قعد امر بالقیام کسی کہ ہمراہ رفت جنازہ را پس ننشیند تا آنکہ نہادہ شود بر زمین از
دوشہای مردم پس اگر نشست امر کردہ شود بایستادن **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا ابن ابی ذئب عن سعید
المقبری عن ابیہ قال کنا فی جنازۃ فاخذ ابو ہریرۃ بید مروان فجلسا قبل ان توضع گفت پدر سعید مقبری کہ نام او
کیسان ہست بودیم در جنازہ پس گرفت ابو ہریرہ دست مروان بن حکم ہر دو را پس نشستند ہر دو پیش از انکہ نہادہ شود جنازہ بر زمین
فجاء ابو سعید فاخذ بید مروان فقال قم فواللہ لقد علم ہذا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم نہانا عن ذلک
پس آمد ابو سعید خدری وگرفت دست مروان را پس گفت برخیز سوگند خدا بتحقیق دانستہ ابو ہریرہ کہ بتحقیق پیغمبر خدا منع کردہ است
ما را از نشستن فقال ابو ہریرۃ صدق پس گفت ابو ہریرہ راست گفت ابو سعید گویا فراموش کردہ بود ابو ہریرہ در شرح قسطلانی
این حدیث را در باب متی یقعد اذا قام آوردہ وحدیث مسلم را کہ در باب سابق آوردیم درین باب ذکر کردہ وما در نسخہ مصححہ کہ موافق اکثر روایات
نہادہ ایم **باب** من قام لجنازۃ یہودی کسی کہ ایستد برای جنازہ کافر یہودی باشد یا نصرانی **حدثنا** معاذ بن فضالۃ
قال حدثنا ہشام عن یحیی عن عبید اللہ بن مقسم عن جابر بن عبد اللہ قال مر بنا جنازۃ فقام لہا النبی صلی اللہ
علیہ وسلم وقمنا گفت جابر گذشت پیش ما جنازہ پس ایستاد آنحضرت وایستادیم ما با آن فقلنا یا رسول اللہ انہا جنازۃ یہودی

نیز عادت داشت ومخصوص
بر در عید بود فمن ثم اتخذہا الامراء نافع گوید پس از نجا
عادت گرفتہ اند جنس نیزہ را امرا کہ ہمراہ میباشد در سواری **حدثنا**
ابو الولید ہشام بن عبد الملک طیالسی قال حدثنا شعبۃ
عن عون بفتح مہملہ بن ابی جحیفۃ بضم جیم وفتح مہملہ وہب
بن عبد اللہ سوائی است بضم مہملہ قال سمعت ابی یقول
ان النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم صلی بہم بالبطحاء
وبین یدیہ عنزۃ میگفت ابو جحیفہ کہ بتحقیق آنحضرت
نماز گزارد با مردم در بطحا کہ وادیست نزدیک مکہ بجائی کہ پیش او عنزہ بود
وعنزہ بفتحات نام نیزہ خورد است کہ سنان دارد ومقدار سہ
گز باشد الظہر رکعتین والعصر رکعتین نماز ظہر را دو
رکعت گذارد وعصر را دو رکعت بنا بر سفر تمر بین یدیہ المرأۃ
والحمار میگذشت پیش آنحضرت زن وخر یعنی پیش عنزہ
چنانکہ در روایت دیگر است رأیت الناس والدواب یمرون
بین یدی العنزۃ **باب** قدر کم ینبغی ان یکون بین
المصلی والسترۃ اندازہ چقدر باید کہ فصل باشد میان نماز کنندہ وجای
نماز ومیان سترہ **حدثنا** عمرو بن زرارۃ بتقدیم
معجمہ مضمومہ بر مہملہ مکرر پیش از الف وبعد ازان محمد نیشاپوری
سنہ دو صد وسی وہشت قال حدثنا عبد العزیز
ابن ابی حازم بمہملہ پیش از الف ومعجمہ بعد ازان سلمہ بن
دینار عن ابیہ عن سہل قال کان بین مصلی
رسول اللہ گفت سہل ساعدی بود میان جای نماز پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ والہ وسلم وبین الجدار ممر الشاۃ
ومیان دیوار قبلہ مقدار جای گذشتن بز مراد از جای نماز گفتہ
اند کہ قدمگاہ است واین مبالغہ است در نزدیک بسترہ
استادن چنانکہ ابو داود وغیر وی از حدیث سہل بن ابی
حثمہ مرفوعا آوردہ اند کہ فرمود آنحضرت چون نماز کند یکی از
از شما بسوی سترہ پس گو کہ نزدیک شود از ان تا قطع نکند
شیطان بروی نماز او را ودر حدیث بلال کہ بعد ازین خواہد آمد
آنست کہ نماز کرد آنحضرت در کعبہ وحال آنکہ میان
وی ومیان دیوار مقدار سہ دست بود وتحدید کردہ بآن
شافعی واحمد وجمع کردہ در اوردی میان این دو حدیث
بآنکہ اقل آن ممر شاۃ است واکثر آن سہ ذراع وبعضے
گویند اول در حال قیام است وثانی در حال رکوع وسجود
وابن صلاح گفتہ تخمین کردہ اند ممر شاۃ را بسہ ذراع ولا یخفی
ما فیہ وتقدیر کردہ اند بعضی مشایخ ما موضعی را کہ مکروہ باشد
مرور دران بموضع سجود وبقولی مقدار دو یا سہ صف و
بقولی سہ دست وبقولی پنج دست وبقولی چہل دست
حدثنا المکی بن ابراہیم قال حدثنا یزید بن
ابی عبید عن سلمۃ بفتحات ابن الاکوع واین ثلاثی
ثلاثیات بخاری است قال کان جدار المسجد عند
المنبر ما کادت الشاۃ تجوزہا گفت ابن اکوع بود
فاصلہ دیوار قبلہ مسجد نزد منبر آنقدر جا کہ نزدیک بود بز کہ
بگذرد آنجا یعنی مسافت میان منبر ودیوار بمقدار ممر شاۃ
بود وچون مقام آنحضرت در نماز پہلوی منبر بود ومسجد
شریف محرابی نداشت لابد مسافت میان آنحضرت ومیان

اسماء الرجال

پس گفتیم ای رسول خدا بتحقیق این جنازه یهودی است قال اذا رایتم الجنازة فقوموا فرمود وقتی که بینید شما جنازه را بایستید
یعنی در قیام تعظیم جنازه منظور نیست ملحوظ عبرتست مرده هر که باشد وقیام واقدام برای انا لله وانا الیه راجعون ست **حدثنا**
ادم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عمرو بن مرة قال سمعت عبد الرحمن بن ابی لیلی قال کان سهل بن حنیف وقیس بن
سعد قاعدین بالقادسیة فمروا علیهما بجنازة گفت عبد الرحمن بود سهل بن حنیف وقیس بن سعد هر دو نشسته بقادسیه که
شهریست مختصر برنخیل وآب دو مرحله از کوفه پس گذرانیدند برین هر دو جنازه را فقاما فقیل لهما انها من اهل الارض ای من اهل
الذمة پس ایستادند وگفته شد مر ایشان را که این جنازه زمین دار یعنی کافر ذمی است فقالا ان النبی صلی الله علیه وسلم
مرت به جنازة فقام پس گفتند که بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی گذشت بآنحضرت جنازه پس ایستاد فقیل له انها جنازة یهودی
فقال الیست نفسا گفته شد بآنحضرت که بتحقیق این جنازه کافر یهودیست پس فرمود آیا نیست ذاتی که مرده است
یعنی ایستادن برای عزت مرده نیست بلکه برای یاد موت وعبرتست وقال ابو حمزة عن الاعمش عن عمرو عن ابن ابی لیلی قال کنت
مع سهل وقیس فقالا کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم گفت ابو لیلی بودم من با سهل وقیس هر دو گفتند که بودیم
با پیغمبر خدا المقصود ازین تعلیق تقویت سند سابق است بآنکه ابن ابی لیلی نیز شنیده است از سهل وقیس وقال ذکریا عن الشعبی
عن ابن ابی لیلی قال کان ابو مسعود وقیس یقومان للجنازة درین تعلیق اشارت کرده که ابن ابی لیلی از مسعود
نیز روایت کرده است **باب** حمل الرجال الجنازة دون النساء دربیان برداشتن مردان جنازه را بر دوش خود یعنی کار مردانست
نه زنان از جهت ضعف وبیصبری ایشان در غالب احوال **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا اللیث عن سعید
المقبری عن ابیه انه سمع ابا سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا وضعت الجنازة
واحتملها الرجال علی اعناقهم فرمود وقتی که نهاده شود جنازه بر سریر وبردارند آنرا مردان بر گردنهای خود جای مطابقت
ترجمه همین جزو است اگرچه لفظ حدیث بصورت خبر است لیکن محمول است کلام شارع بر اندازهٔ امکان بر امر فان کانت صالحة
قالت قدمونی پس اگر صالح است گوید پیش برید مرا وان کانت غیر صالحة قالت یا ویلها این تذهبون بها
واگر فاسق است گوید ای وای مرا کجا می برید یسمع صوتها کل شیء الا الانسان ولو سمعه لصعق شنود آواز مرده را هر چیز
مگر آدمی واگر شنیدی آواز را آدمی هلاک شدی بعضی شارحان این تکلم را حمل بر تکلم روح کرده اند اما پوشیده نماند که تکلم روح با صوت
نمیباشد پس تواند که حق سبحانه پیدا کند در جسم بیجان تکلم را ودر هر شیء جمادات ونباتات نیز داخلست پس چنانکه در مرده خلق آواز میکند
همچنان در حجر ومدر شنیدن خلق میکند در احادیث دیگر چنانکه معلوم شود آورده که سمع کل شیء الا الثقلین یعنی آدمی وپری تحمل که ناشنیدن
پری هم بعد ازین معلوم شده باشد در آنوقت جنیان آمده اسلام آورده اند یا آنکه خطاب با دمیان بود آنجا تخصیص یافته بذکر ایشان
باب السرعة بالجنازة شتاب کردن بکار جنازه وقال انس انتم مشیعون فامشوا بین یدیها وخلفها وعن یمینها وعن شمالها گفت
انس شما رسانندهاید پس مشی کنید پیش وپس وازدست راست ودست چپ وهمه یکطرف نروید که در هجوم زودتر راه نتوان
رفت ونیز اگر در چار طرف باشید زود تر مدد بجنازه کشان توانید کرد وقال غیره قریبا منها وگفته است غیر انس که مشی کنید
نزدیک بجنازه **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حفظناه عن الزهری عن سعید بن المسیب
عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اسرعوا بالجنازة فان تک صالحة فخیر تقدمونها فرمود شتاب کنید در بردن جنازه
پس اگر هست نیکوکردار پس نکوئی است که پیش میبرید آنرا وان یک سوی ذلک فشر تضعونه عن رقابکم واگر هست غیر صالح

الجزء الثانی شیخ الاسلام کتاب الصلوة

عون بن ابی جحیفة قال سمعت ابی قال خرج علینا
النبی صلی الله علیه وآله وسلم بالهاجرة گفت ابی جحیفه برآمد
برما آنحضرت در گرمای نیمروز فاتی بوضوء پس آورده شد وآب
وضوء فتوضاء فصلی بنا الظهر والعصر وبین یدیه
عنزة پس وضو کرد ونماز گذارد با ما ظهر وعصر را حالیکه پیش روی
او نیزه خرد بود والمرأة والحمار یمران من ورائها زن و
خر میگذشتند از انطرف آن نیزه **حدثنا** محمد بن حاتم
بن بزیع بفتح موحده وکسر راء معجمه وسکون تحتیه ودر آخر عین
مهمله ابو سعید سنه دو صد وبیست وچهل ونه قال حدثنا شاذان
بشین وذال معجمه عن شعبة عن عطاء ابن ابی میمونة
قال سمعت انس بن مالک قال کان النبی صلی الله
علیه وآله وسلم اذا خرج لحاجته تبعته انا وغلام
گفت انس بود آنحضرت که چون برآمدی برای حاجت بشری
خود پیروی میکردم او را من وغلامی ومعنا عکازة او عصا
عکازه بودی بضم مهمله وتشدید کاف وبزاء معجمه بعد الف عصائی
که پایین آهن دارد او عصا یا عصا بی آهن او عنزة یا نیزه
خورد که هم سنان دارد وهم از آهن درین برای مصلحتهای و
کارهای که یکی از ان ستره ساختن است در نماز وواین تردید
بحسب اختلاف اوقات است که گاهی چنین بودی وگاهی
چنان ومعنا اداوة وبا ما ظرف آب خرد چرمی بود فاذا
فرغ من حاجته ناولناه الاداوة پس چون فارغ شدی از
قضاء حاجت خود میدادیم آنحضرت را اداوه وشرح حدیث در
کتاب الوضوء گذشت **باب** السترة بمکة وغیرها
گرفتن ستره در مکه وغیر آن از باب تخصیص مکه بذکر برای رفع
توهم کسی که توهم کند که ستره وقبله است وچون در مکه قبله بجز کعبه
سزاوار نباشد احتیاج بستره نبود چنانکه ابن منیر گفته یا اشارت است
بتضعیف حدیث که وارد کرده آن را عبد الرزاق در باب
لا یقطع الصلوة بمکه که آنحضرت نماز میگذارد نزد مسجد حرام
بحالیکه نبود میان آنحضرت ومیان مردم ستره وتنبیه است
برآنکه فرق نیست میان مکه وغیر آن در مشروعیت ستره و
در قضا **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا
شعبة عن الحکم بفتحتین ابن عتیبة تصغیر عن ابی جحیفة
قال خرج علینا رسول الله گفت ابو جحیفه برآمد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بالهاجرة در گرما نیمروز
فصلی بالبطحاء الظهر والعصر رکعتین پس نماز
گذارد ببطحاء مکه ظهر وعصر را دو دو رکعت ودر وقت ظهر یا بر یک
در وقت آن ونصب بین یدیه عنزة واستاده کرد
پیش خود نیزه را تا ستره شود فتوضاء وضو کرده جعل

پس بدی است که دوری اندازید از گردنهای خود **باب** قول المیت وهو علی الجنازة قدمونی گفتن مرده حال آنکه
او بر سر ایست پیش برید مرا **حدثنا** عبدالله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنا سعید عن ابیه انه سمع
ابا سعید الخدری قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اذا وضعت الجنازة فاحتملها الرجال علی اعناقهم
فان کانت صالحة قالت قدمونی وان کانت غیر ذلک قالت لاهلها یا ویلها این تذهبون بها یسمع صوتها کل شیء
الا الانسان ولو سمع الانسان لصعق ترجمه این حدیث معلوم شده درین باب از عبدالله بن یوسف است و در باب سابق از
عبدالعزیز بن عبدالله **باب** من صف صفین او ثلاثة علی الجنازة خلف الامام کسی که دو صف بندد یا سه صف
بر جنازه برای نماز پس امام و در حدیث صحیح بروایت ابی داؤد و ترمذی و حاکم که بر شرط مسلم تصحیح کرده آمده است که هیچ مسلمانی نمی میرد که نماز
کنند بروی سه صف مگر آنکه آمرزیده شود و سه صف کردن مستحب است و اقل مرتبه و اگر زیاده باشد بهتر خواهد بود **حدثنا** مسدد
عن ابی عوانة عن قتادة عن عطاء عن جابر بن عبدالله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی علی النجاشی
فکنت فی الصف الثانی او الثالث مرویست از جابر انصاری که بتحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی نماز گذارد بر نجاشی غایبانه
پس بودم من در صف ثانی یا ثالث ظاهر آنیست که جابر تردد کرده است در بودن خود در صف ثانی یا ثالث نه آنکه شک درین کرده که آنجا
دو صف بود یا سه صف **باب** الصفوف علی الجنازة در بیان صف بستن در نماز جنازه این باب در بیان اصل صف بستن است
و باب اول در عدد صف بود **حدثنا** مسدد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا معمر عن الزهری عن سعید عن
ابی هریرة قال نعی النبی صلی الله علیه وسلم الی اصحابه النجاشی گفت ابوهریره خبر مرگ نجاشی رسانید آنحضرت بسوی یاران خود ثم تقدم فصفوا
خلفه فکبر اربعا پس پیش رفت آنحضرت و صف بستند مردم از پس آنحضرت و تکبیر کرد چهار اگر گوئی در ترجمه صف بر جنازه
بود و در حدیث لفظ جنازه نیست تا مطابق شود ترجمه جواب گفته اند که مراد بجنازه میت است خواه در قبر باشد یا بر سر پرو نیز معلوم شده
که آنحضرت بوحی یا بکشف دانسته در همان وقت که مرده بود پس تواند که این نماز همدران زمان باشد که برای نماز او را آورده باشند و این معنی
بتفصیل تر از این در شرح حدیث لاحق بوضوح میرسد و گویا مولف رح قیاس کرده که هرگاه بر میت غایبانه نماز صف بسته گذاردند در حاضر
اولی خواهد بود **حدثنا** مسلم قال حدثنا شعبة قال حدثنا الشیبانی عن الشعبی قال اخبرنی من شهد النبی صلی الله علیه وسلم
انه اتی علی قبر منبوذ فصفهم وکبر اربعا گفت شعبی خبر داده است مرا کسی که حاضر شده است پیغمبر خدا را که بتحقیق آنحضرت آمد
بر قبری که جدا بود از مقبره پس صف بست بصحابه و چهار تکبیر آورد و بعضی روایت قبر با مضاف بمنبوذ خوانده اند منبوذ بمعنی لقیط است یعنی
قبری که مدفون بود در وی لقیط قلت من حدثک قال ابن عباس شیبانی گوید گفتم شعبی را که حدیث کرده است ترا گفت ابن عباس
باید دانست که جهالت صحابی ضرر در صحت ندارد از آنکه همه عادل اند **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام بن یوسف
عن ابن جریج اخبرهم قال اخبرنی عطاء انه سمع جابر بن عبدالله یقول قال النبی صلی الله علیه وسلم قد توفی الیوم رجل صالح
من الحبش فهلموا فصلوا علیه ز مرد بتحقیق وفات یافت امروز مردی نیک کردار از حبشه پس بیائید و نماز گذارید بروی غایبانه
قال فصففنا فصلی النبی صلی الله علیه وسلم ونحن صفوف گفت جابر پس صف بستیم پس نماز گذارد آنحضرت حال آنکه ما
با آن صفها بودیم قال ابو الزبیر عن جابر کنت فی الصف الثانی گفت ابو زبیر از جابر که گفت بودم من در صف دوم هلم بمعنی تعال
در لغت اهل حجاز واحد و جمع در وی یکسان است و اهل نجد تصریف میکنند و میگویند هلم هلما هلموا هلمی هلمن بدانکه در مشروعیت نماز جنازه بر غائب
اختلاف است و علما آنا شافعی و امام احمد و جمعی از سلف قایل اند بآن و میگویند نماز جنازه دعا و استغفار است بر مرده و هرگاه در حاضر

الجزء الثانی شیخ الاسلام | كتاب الصلوة

یصلی بین اسطوانتین و حدیث ابن عمر مردی را که نماز میکرد میان
دو ستون فادناه الی ساریة فقال صل الیها پس نزدیک
گردانید او را بطرف ستون و گفت نماز گذار بسوی آن و ستره
گیر آنرا **حدثنا** المکی بن ابراهیم این ثالث ثلاثیات بخاری
است قال حدثنا یزید بن ابی عبید قال کنت اتی
مع سلمة بن الاکوع فیصلی عند الاسطوانة التی
عند المصحف گفت یزید مذکور بودم که می آمدم با سلمه که
مولا او است پس نماز میگذارد سلمه نزد ستونی که نزدیک
مصحف بود و در روایت مسلم آمده یصلی وراء الصندوق شاید
که نزد اسطوانه مسجد شریف از عهد عثمان رضی الله عنه مکانی
خاص بود که در آنجا مصحف در صندوق نهاده بودند و شیخ
ابن حجر از بعضی مشایخ رسیده که آن اسطوانه و سطی است
از روضه مکرمه که معروف است باسطوانه مهاجرین زیرا که
مهاجرین قریش جمع می شدند نزد وی فقلت یا ابا مسلم
اراک تتحری الصلوة عند هذه الاسطوانة یزید
گوید گفتم سلمه را که ای ابا مسلم می بینم ترا که جهد و اختیار میکنی
نماز را نزد این اسطوانه قال فانی رایت النبی گفت سلمه
بتحقیق دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم
یتحری الصلوة عندها که قصد میکرد نماز را نزد این اسطوانه
حدثنا قبیصة بفتح قاف بن عقبة بضم عین قال
حدثنا سفیان ثوری عن عمرو بن عامر انصاری عن
انس ابن مالک قال لقد رایت کبار اصحاب النبی گفت
انس بتحقیق دیدم بزرگان اصحاب پیغمبر را صلی الله علیه وآله
وسلم یبتدرون السواری عند المغرب که می شتافتند
و قصد میکردند جهت ستونها نزد اذان مغرب برای دو رکعت
پیش از مغرب چنانچه در بعضی روایات تصریح بدان آمده وزاد
شعبة عن عمرو بن عامر عن انس و زیادت کرده شعبه
در روایه خود از عمرو مذکور حتی یخرج النبی تا آنکه از خانه بر آید
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و این تعلیق است
از مولف که موصول آورده آن را در کتاب الاذان و مزیدت
کرده در آن این که نماز میخواندند دو رکعت پیش مغرب را و
کلام در حکم نماز پیش از مغرب همانجا مذکور گردید **باب** الصلوة
بین السواری فی غیر جماعة جواز نماز میان ستونها یعنی
پهلو بالشند در غیر جماعت اگرچه اولی منفرد را نماز بسوی ساریه است
و اما در جماعت پس کروه داشته اند آن را قومی بجهت نهی از آن
در صحاح دیگر از حدیث انس آمده و علت نهی گفته اند که انقطاع
صف است و محل ساریه جای کفش مصلیان بود و گفته اند که جای جن است
چنانکه روایت آمده و بعضی گفته اند که نهی از تقطیع صفوف وقت
تنگی مسجد است بلکه هنگام وسعت است و باین قایل است
امام مالک **حدثنا** موسی بن اسمعیل تبوذکی قال
حدثنا جویرية بتصغیر جاریة روی ابن اسماء ضبعی است
منافش ... ابن سار ... مشهور ... ویان و ...

کتاب الجنائز

بجامه در پیچیده در پیش باشد نماز روا بود غایبانه چگونه دعا نتوان کرد بروی و همین حدیثی که مذکور شد سند خود گرفته اند امام ابو حنیفه
و امام مالک مطلقا روا نداشته اند و بعضی علما تفصیل میکنند اگر میت در جائی وفات کرده که بروی نماز نگذارده باشند مسلمانان غایبانه نماز
بگذارند چنانکه بر نجاشی و اگر بروی نماز گذارده اند فرض ساقط شده گذاردن نماز حاجت نیست و خطابی این قول را اختیار کرده و رویانی که از علما
شافعیه است نیز این قول را استحسان نموده بعضی گویند جواز در روزی است که مرده میت دران روز یا نزدیک بآن نه بر تقدیر طول عهده
مختار عبد البر همین قول است و حنفیه و مالکیه که مطلقا روا نداشته اند میر سراپیشانرا اگر گویند نماز جنازه مجرد دعا نیست بلکه صلات است و چندین
شرائط که در نماز فرض معتبر است اینجا اعتبار کرده اند چنانکه در باب لاحق مولف تصریح کرده و از قصه نجاشی جواب می دهند که اکشوف گشت
بر آنحضرت جنازه او و همراه آن روز یا آورده شد جنازه وی در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بطریق طی ارض پس نماز گذارد بروی
و آنحضرت دیده و مردم دیگر ندیدند و باتفاق رواست نماز اگر امام جنازه را دیده باشد و قوم نه بینند و ابن دقیق العید میگوید که این قول
محتاج بنقل است بمجرد احتمال رفع نمیشود و این قول دقیق العید بسوی نمی ارزد منع در برابر استدلال معتبر است بر مستدل لازم است
که اثبات مقدمه خود کند خصوصا که این منع موید بسندی معتبر باشد و واحدی در اسباب النزول از ابن عباس حدیثی آورده که گفت ابن عباس
کشف کرده شد بر آنحضرت سریر نجاشی و دید آنحضرت آنرا و گذارد نماز بروی و ابن عباس بی سماع از آنحضرت نگفته است اگرچه احتمال دارد
که بروی نیز کشف شده باشد و شیخ ابن همام گفته در حدیث عمران بن حصین که ابن حبان روایت کرده ایمائی باین معنی هست که آنحضرت بر نجاشی
وصف بستند صحابه خلف او و نمیدانند ایشان که جنازه و پیش آنحضرت است و درین ادا اشارت میکند که واقع خلاف ظن ایشان بود و قسطلانی
همین حدیث را باین عبارت نقل کرده و هم لا یظنون الا ان جنازته بین یدیه و صحابه که صف بستند عقب آنحضرت گمان میکردند مگر آنکه
جنازه نجاشی در پیش آنحضرت است یعنی صحابا اگرچه بچشم نمیدیدند لیکن گمان میکردند که جنازه در پیش آنحضرت است بعضی گویند
که این نماز از خصائص آنحضرت بود که بوحی معلوم کرده و بامر الهی گذارده چنانکه از فحوای حدیث معلوم شده که خبر داد آنحضرت از
فوت نجاشی که امروز مردی صالح از برادران شما مرده بیائید و نماز کنید و همه نماز گذاردند بروی و از قصه معاویه بن معاویه مزنی که از
طریق انس و ابی امامه و سعید بن مسیب و حسن بصری مرسل طبرانی و محمد القرشی در فضائل قرآن و ابن منده و بیهقی در دلائل همه از طریق
محبوب بن هلال که ابن حبان او را از ثقها شمرده آورده اند که نماز غایبانه بروی باعلام جبرئیل کرده اند و این قصه آن چنانست که آنحضرت
در غزوه تبوک بود جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله معاویه بن معاویه در مدینه فوت کرده آیا دوست میداری که طی کنم زمین را برای تو
و بگذاری بروی نماز فرمود نعم پس بزد جبرئیل جناح خود را و برانداخت هر تل و هر درخت که در میان بود و برداشت حجاب را از پیش
و در روایتی آمده برداشت سریر او را پس گذارد آنحضرت نماز بروی و دو صف ملایکه عقب آن حضرت در هر صف هفتاد هزار فرشته
بود و پرسید آنحضرت جبرئیل را که این مرد بچه چیز دریافته این منزلت را گفت بدوست داشتن سوره اخلاص را و خواندن وی آنرا در آمد
و رفتن و نشست و برخاست نقل کرده این حدیث را شیخ ابن همام نیز بطرقی که مذکور شد شیخنا شیخ عبد الحق رحمه الله علیه بعد از ذکر آنچه
مذکور شد در شرح صراط المستقیم میگوید بعد از صحت این قصه ها میتوان ادعا کرد خصوصیت این نماز بعینها بدلیل آنکه روایت کرده نشده
در غیر اینها نماز غایبانه باآنکه در اسفار و غزوات چندین کس از صحابه کرام که آنحضرت کمال محبت و اختصاص با ایشان داشته فوت
کرده اند و نمازی غایبانه بر آنها نگذارده سیما بر قراء که کافران شهید کردند آنها را و آنحضرت اندوهی سخت کشید و دعای بد کرد بر قاتلان نماز می
نکرد و بر زید بن حارثه و جعفر بصحت نه پیوسته که نمازی کردند باآنکه همانروز باعلام الهی بر واقعه مطلع شدند **باب** صفوف الصبیان
مع الرجال علی الجنائز در بیان صفهای نماز گذاران بر جنازه **حدثنا** مسلم بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد قال

وکان البیت یومئذ علی ستة اعمدة و بود کعبه در آن
روز مبنی بر شش ستون اگرچه تغییر یافت بعد از آن و منع
آن در فتنه عبد الله بن زبیر بعض صلی پس نماز گذارد ما بین
دو عمود و مقدم از یمین و یسار وقال لنا اسمعیل بوان گویید
وگفت مرا اسمعیل بن اویس بطریق مذاکره نه تحدیث حدثنی
مالک وقال ع ج ین عن یمینه حدیث کرد مرا امام مالک
باین حدیث وگفت دو عمود بجانب راست آنحضرت پس از
مالک دو روایه آمده افراد عمود و تثلیث آن بجانب یمین و هر دو
منافی یکدیگر نیست باقی عمود دیگر که از روی نمیسر بود
بجانب یمین عدم انضباط آن ... ملحق آید بحسب اختلاف
جهات و در ینجا در روایات اختلافات بسوی دیگر نیز هست
که در فتح مذکور است و ترجم کرده بیهقی ... اسمعیل
و کسیکه ... وفق اوست درین روایه ... علم
باب بی ترجمه بمنزل فصل از باب سابق است. **حدثنا**
ابراهیم بن المنذر قال حدثنا ابو ضمرة بفتح میم و سکون
میم انس بن عیاض قال حدثنا موسی بن عقبة عن
نافع ان عبد الله کان اذا دخل الکعبة مشی قبل
وجهه حین یدخل تحقیق ابن عمر بود که چون می درآمد می
میرفت مقابل روی خود و قتیکه می درآمد وجعل الباب قبل
ظهره و میگردانید در کعبه را مقابل پشت خود فمشی حتی
یکون بینه وبین الجدار الذی قبل وجهه قریبا من
ثلثة اذرع پس میرفت همچنان تا آنگه می بود مقدار میان
او و میان دیواری که رو بروی اوست نزدیک از سه دست
نصلی یتوخی المکان الذی اخبره بلال ان النبی صلی الله
علیه وآله وسلم صلی فیه پس نماز گذاردی ابن عمر بجائی که
قصد کردی از زمین ستی جائی را که خبر داده بود او را بلال که آن
حضرت نماز گذارده در انجا قال ولیس علی احدنا باس
ان صلی فی ای نواحی البیت شاء گفت ابن عمر نیست
هیچ یکی باکی اگر نماز گذارد در هر گوشه از گوشهای کعبه که خواهد
یعنی شرط نیست در صحت نماز در کعبه موافقت جای نماز آنحضرت
اگرچه آن اولی و افضل است **باب** الصلوة الی الراحلة
والبعیر والشجر والرحل نماز بسوی ستره بار کش و شتر
و درخت و پالان شتر راحله ناقه که بیاقت پالان دارد و
از هری گفته شتر سواری گزیده نر باشد یا ماده و بعیر شتری
که در سال پنجم در آمده و رحل پالان سواری شتر و مذکور در
حدیث باب راحله و رحل است و بعیر و شجر ملحق اند بدان
و در احادیث دیگر ذکر بعیر و شجر صریح آمده **حدثنا**
محمد بن ابی بکر المقدمی بضم میم و تشدید دال مفتوحة المعجمة
قال حدثنا معتمر بن سلیمان عن عبید الله عن نافع
عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه
کان یعرض راحلته فیصلی الیها تحقیق آنحضرت
بود که بر عرض می نشاند شتر سواری خود را بسمت قبله
پس نماز میگذارد بجانب او یعرض بتشدید را مکسوره از
تعریض بمعنی بر پهنا نهادن قلت افرایت اذا هبت
الرکاب ... گفتم ... چون برانگیخته شدی

اسماء الرجال

حدثنا الشيبانی عن عامر عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله عليه وسلم مر بقبر قد دفن ليلا فقال متی دفن هذا قالوا البارحة گذشت آنحضرت بر سر قبری که دفن کرده شده بود شبی پس فرمود کی دفن کرده شده است این گفتند دوش شب قال افلا آذنتمونی قالوا دفناه فی ظلمة الليل فكرهنا ان نوقظك فرمود چرا آگاه نکردید مرا گفتند دفن کردیم او را در تیرگی شب پس ناخوش داشتیم که بیدار کنیم ترا فقام فصففنا خلفه قال ابن عباس وانا فيهم فصلی عليه پس ایستاد آنحضرت وصف بستیم ما عقب آنحضرت گفت ابن عباس ومن در میان این مردم بودم پس نماز گذارد آنحضرت بر قبر معلوم شد که ابن عباس در آن وقت بلوغ رسیده بود و همین معنی حدیث مطابق ترجمه است **باب** سنة الصلوة علی الجنائز در بیان سنت بودن نماز بر جنازه‌ها سنت اینجا بمعنی طریقه مسلوکه اهل اسلام است شامل است مر واجب و مستحب را وقال النبی صلی الله عليه وسلم من صلی علی الجنائز فرمود پیغمبر خدا کسی که نماز گذارد بر جنازه‌ها جواب شرط محذوف است و آن این است که مر او را پاداشها اجراست ذکر نکرد این جواب را از آنکه معهود مؤلف رح ازین تعلیقات که آورده اطلاق صلوة است بر نماز جنازه اگرچه رکوع وسجود ندارد و روا است بر کسی که گوید نماز جنازه بی طهارت روا است از آنکه نماز نیست بلکه استغفار است وقال صلوا علی صاحبكم و فرمود نماز کنید بر یار خود وقال صلوا علی النجاشی و فرمود نماز کنید بر نجاشی فسماها صلوة ليس فيها ركوع ولا سجود پس نامید آنحضرت آنرا نماز حال آنکه نیست در آن رکوعی وسجودی ولا يتكلم فيها و سخن کرده نمیشود در آن و این از لوازم صلوة است و رکوع وسجود در آن مشروع نیست تا جاهل نداند که عبادت مرده میکنند وفيها تكبير وتسليم و در آن نماز تکبیر است با نیت و سلام دادن است آهسته بر دو طرف یمین وشمال وكان ابن عمر لا يصلی الا طاهرا و بود عبد الله ابن عمر که میگفت نماز نگذارد کسی بر جنازه مگر در حالی که طهارت دارد از حدث ولا يصلی عند طلوع الشمس ولا غروبها و نگذارد و نزد طلوع آفتاب و نه نزد غروب آفتاب ويرفع يديه و بردارد دو دستها نزد تکبیر شافعیه در هر تکبیر گرفته اند و حنفیه و مالکیه گویند بر ندارد مگر در تکبیر تحریمه و این حدیث مطلق است تخصیص میکنند این را آنچه روایت کرده ترمذی از ابی هریرة مرفوعا وقتی که نماز کند بر جنازه بردارد دو دستها را در اول تکبیر و دار قطنی زیاده کرده است ثم لا يعود یعنی دیگر بر ندارد وقال الحسن ادركت الناس واحقهم بالصلوة علی جنائزهم من رضوهم لفرائضهم و گفت حسن بصری دریافتم مردم را یعنی صحابه را و اولی بامامت نماز جنازه کسی بود که راضی بودند بآن نماز فرض را در او لویت امامت نماز جنازه خلاف بسیار است و آنچه مختار امام مقتدی است قول او را اختیار باید کرد درین تعلیق و آنچه بعد ازین مذکور شود تواند که مقصود بیان احکام نماز جنازه باشد و نیز میتواند که باین اقوال هم مقصود باشد که صلوة جنازه صلوة است که آنرا حکم فرایض دیگر داده اند واذا احدث يوم العيد او عند الجنازة يطلب الماء ولا يتيمم وقتی که حدث کند روز عید یا نزد جنازه طلب کند برای نماز آب را و تیمم نکند واذا انتهی الی الجنازة وهم يصلون يدخل معهم بتكبيرة و وقتی که برسد بسوی جنازه و حال آنکه مردم نماز میگذارند داخل شود با ایشان بتکبیر احرام و غیر آن که فوت شده از تکبیرات اعاده کند و این هر دو قول تتمه کلام حسن است ناظر در آن است که مانند نماز فرض است که اعاده آنچه فوت شده بکند وقال ابن المسيب يكبر بالليل والنهار والسفر والحضر اربعا و تکبیر گوید در نماز جنازه بشب و روز در سفر باشد یا حضر چهار تکبیر این قول ابن مسیب ظاهر در بیان حکم نماز است آنرا امارت نماز ساختن خالی از بعد نیست وقال انس التكبيرة الواحدة استفتاح الصلوة و گفت انس بن مالک تکبیره نخستین در آمد نماز است یعنی باین تکبیر در آید در نماز پس باشد مانند نمازهای دیگر وقال عز وجل ولا تصل علی احد منهم مات ابدا و گفت خدای قوی و برتر نماز مگذار بر هیچ یکی از منافقان که مرده هرگز و خداوند سبحانه آنرا نماز خوانده وفيه صفوف وامام و درین مذکور از نماز جنازه صفها است و امام است و این دلالت دارد بر اطلاق صلوة بر نماز جنازه حاصل آنکه این همه مذکور دلالت دارد بر صحت اطلاق صلوة بر صلوة جنازه اگرچه در همه چیز برابر نبود نوعی از نماز بود

الجزء الثانی شیخ الاسلام | كتاب الصلوة

دو ثلث ذراع الملون در مصنف عبد الرزاق از نافع آمده که سترة رحل ابن عمر یک ذراع بود وكان ابن عمر يفعله و بود ابن عمر میکرد این را که دیده بود از آنحضرت و عبد الرزاق از ابن عمر آورده که وی مکروه میدانست نماز را بسوی شتر مگر آنکه بر شتر پالان باشد گویا حکمت آن بود که در حال سبق رحل نزدیک بسکون واستقرار است نسبت بحال تجرید و لهذا در مواطن نهی آمده که جنبانند از خوردن شتران و تشویش مصلی است

باب الصلوة الی السرير نماز بسوی تخت چارپای و در بعضی نسخ که علی السرير آمده محمول بر غیبت است زیرا چه سیاق ابواب ستره مقتضی آنست و حروف جر بسیار است که بمعنی یکدیگر آید **حدثنا** عثمان ابن ابی شيبة نسبت بجد است قال حدثنا جرير بفتح جیم عن منصور بن معتمر عن ابراهيم نخعی عن الاسود ابن يزيد نخعی عن عائشة قالت گفت عائشه بطریق استفهام انکار کسی که گفت بخیر او قطع میکند نماز را زن وسگ وخر اعدلتمونا بالكلب والحمار آیا برابر کردید شما ما را بسگ وخر لقد رأيتنی مضطجعة علی السرير بتحقیق دیده ام خود را که خسپیده بر چارپایه فيجیء النبی پس می آید پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فيتوسط السرير پس در میانه سریر میشد یعنی می استاد برابر میانه او بدین روایة مسروق از عائشة كان يصلی والسرير بينه وبين القبلة و در نسخه دیگر فيتوسط السرير یعنی میان خود و میان قبله میکرد سریر را نه آنکه بالای سریر در میان می ایستاد که آن اگرچه ظاهر از مجرد لفظ توسطا است ولیکن روایات دیگر مفسره شاهد بر خلاف آنست فيصلی پس نماز میگذارد بسوی وسط سریر فاكره ان اسنحه بضم همزه و سکون سین مهمله و کسر نون و بفتحه همزه و نون هر دو روا نیست پس مکروه میدانستم که پیش آیم رو برو پیش نماز آنحضرت بنشینم فانسل من قبل رجلی السرير پس بیرون می آمدم از جانب دو پای سریر حتی انسل من لحافی تا آنکه بیرون می آمدم از لحاف خود حاصل کلام عائشه آنکه در خصوصت مرور زن پیش نماز دست صیاد و قاطع نمیشد

باب ليرد المصلی من مر بين يديه برگرداند مصلی کسی را که بگذرد رو بروی او چه آدمی باشد چه غیر آن ورد ابن عمر فی التشهد و برگردانید ابن عمر کسی را که میگذشت پیش روی در حال التشهد وفی الكعبة و در حال نماز در کعبه چنانکه هر دو علیحده بجاهای خود موصول آمده وقال ان ابی الا ان يقاتله فقاتله و گفته است ابن عمر اگر ابا کرد گذرنده پیش نماز از برگردد

حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن الشیبانی عن الشعبی قال اخبرنی من مر مع نبیکم صلی الله علیه
وسلم علی قبر منبوذ فامّنا فصففنا خلفه فصلینا گفت شعبی خبر داد مرا کسی که گذشت با پیغمبر شما رحمت کناد خدا بر وی بر قبری که جدا بود
از قبرها پس امامت کرد ما را و صف بستیم عقب آنحضرت و نماز کردیم فقلنا یا ابا عمرو من حدثک قال ابن عباس پس گفتیم ای ابو عمرو که کنیت شعبی است
که حدیث کرده ترا گفت ابن عباس **باب** فضل اتباع الجنائز و بیان ثواب همراهی جنازه یعنی با نماز بر آن و حضور دفن کردن
آن که همراهی برای همین است که ثواب نماز دریابد و متعظ گردد نه برای دنیا وقال زید بن ثابت اذا صلیت فقد قضیت الذی علیک
و گفته است زید بن ثابت انصاری کاتب وحی بود وقتی که نماز کردی بتحقیق ادا کردی حقی را که بر تو بوده است از حقوق اسلامی و اگر
تا دفن حاضر باشی زیاده کردی اجر را برای خود وقال حمید بن هلال ما علمنا علی الجنازة اذنا گفت حمید بن هلال بصری
تابعی ندانسته ایم بر جنازه اذنی از اولیای میت برای رجوع ولکن من صلی ثم رجع فله قیراط لیکن کسی که نماز گذارد و بستر رجوع کرد
همراهی نمود تا دفن پس مر او را یک قیراط است و محتاج باذن نیست و مرویست از عمر و ابن عمر و ابی هریره و ابن مسعود و امام مالک
و نخعی که بر نگردد بی اذن از اولیا **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا جریر بن حازم قال سمعت نافعا یقول حدث ابن عمر ان
ابا هریرة یقول من تبع جنازة فله قیراط گفت جریر شنیدم نافع را که میگفت حدیث کرده شد ابن عمر که ابو هریره میگوید کسی که همراهی کند
جنازه را پس مر او را قیراطی است فقال اکثر علینا ابو هریرة پس گفت ابن عمر افراط کرد ابو هریره در نقل احادیث بر ما مقصود
ابن عمر آنست که چون بسیار روایت احادیث کرده مبادا او را سهوی و اشتباهی شده باشد و این گمان او را از آنجا پیدا شد که ابو هریره
رفع این حدیث نکرده شاید از رای خود گفته باشد اگرچه محل رای و اجتهاد نیست تا آنکه تهمت کرده که ناشنیده از آن حضرت روایت کرده
است شان ابن ابی هریره عزیز تر است از آنکه چنین توهم کرده شود و مرویست که ابن عمر کسی را برای تحقیق امی یعنی نزد عائشه فرستاد
فصدقت عائشة ابا هریرة وقالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقوله پس تصدیق کرد عائشه ابا هریره را و گفت شنیدم
من پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بر وی که میفرمود آنرا فقال ابن عمر لقد فرطنا فی قراریط کثیرة پس گفت ابن عمر بتحقیق
تقصیر کردیم ما بر خود در قیراطهای بسیار که همراهی جنازه نکرده ایم فرطت ضیعت من امر الله مولف رح تفسیر کرده که مراد
آنست که ضایع کردم از فرموده خدای چیزی بسیار **باب** من انتظر حتی تدفن کسی که انتظار کند بعد از نماز تا آنکه دفن کرده شود
میت یعنی او را اجری و ثواب است **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال قرأت علی ابن ابی ذئب عن سعید بن ابی سعید
المقبری عن ابیه انه سال ابا هریرة قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم ح وحدثنی عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام
قال اخبرنا معمر عن الزهری عن ابن المسیب عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم ح وحدثنا احمد بن شبیب بن سعید
قال حدثنا ابی قال حدثنا یونس عن ابن شهاب وحدثنی عبد الرحمن الاعرج ان ابا هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من شهد الجنازة حتی یصلی علیه فله قیراط گفت ابو هریره فرمود پیغمبر خدا کسی که حاضر شد
جنازه را تا آنکه نماز کرد بر وی پس مر او را یک قیراط است ومن شهد حتی تدفن فله قیراطان و کسی که حاضر شد تا آنکه
دفن کرده شود پس مر او را دو قیراط است قیل وما القیراطان قال مثل الجبلین العظیمین پرسیده شد آنحضرت که چیست
این دو قیراط فرمود مانند دو کوه بزرگ یعنی او را اجری عظیم خواهد بود ان شاء الله العزیز **باب** صلوة الصبیان مع الناس
علی الجنائز و بیان مشروعیت نماز گذاردن نابالغان با مردم بر جنازها **حدثنا** یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا یحیی بن
بکیر قال حدثنا زائدة قال حدثنا ابو اسحاق الشیبانی عن عامر عن ابن عباس قال اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم قبرا

در طریق ثانی میان مولف و حمید دو واسطه است یک واسطه
از اول کم و تصریح است بتحدیث حمید و ابو صالح در روایت یکی
ابو سعید رأی یوم جمعة یصلی الی شیء یستره من الناس
گفت ابو صالح دیدم ابا سعید خدری را روز جمعه که نماز میگذارد
بسوی چیزی که پرده میکرد او را از مردم و ستره میشد فاراد
شاب من بنی ابی معیط ان یجتاز بین یدیه پس خواست
جوانی از اولاد ابی معیط جد ولید بن عقبه از قریش که گذرد
پیش او یعنی در میان ستره فدفع ابو سعید فی صدره
پس دور کرد او را ابو سعید بدست در سینه او فنظر الشاب فلم
یجد مساغا الا بین یدیه پس نگاه کرد آن جوان پس نیافت
گذرگاهی که بگذرد مگر پیش او فعاد لیجتاز پس باز
خواست که بگذرد فدفعه ابو سعید اشد من الاولی
پس دفع کرد او را ابو سعید سخت تر از دفع اولی فنال من ابی سعید
پس رسید رنجی او را از دست ابی سعید ثم دخل علی مروان
فشکا الیه ما لقی من ابی سعید پس در آمد آن جوان بر مروان
بن الحکم که امیر مدینه بود پس شکوه کرد بسوی او از آنچه رسید بوی
از ابی سعید ودخل ابو سعید خلفه علی مروان و در آمد
ابو سعید از عقب آن جوان بر مروان فقال مالک ولابن
اخیک یا ابا سعید پس گفت چیست ترا و برادرزاده ترا
که باهم ناخوشی است ابو سعید مراد اخوت اسلام است
و ابن اخ کنایت کرد از آن جوان پس آنچه بعضی گویند که آن
ولید بن عقبه بود درست نباشد زیراچه عقبه کافر کشته شد
قال سمعت رسول الله گفت ابو سعید شنیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وآله وسلم یقول که میفرمود اذا صلی
احدکم الی شیء یستره من الناس فاراد احد ان
یجتاز بین یدیه فلیدفعه چون نماز گذارد یکی از شما
بسوی چیزی که پرده کند او را از مردم یعنی ستره [illegible]
میان وی و مردم پس بخواهد کسی که بگذرد پیش [illegible]
ستره پس گو که برانداز دست و دور کند فان ابی فلیقاتله [illegible]
از دور گشتن و سرکشی نماید پس [illegible] رنج رفع
کند او را بقهر مقصود مبالغه است [illegible] مرور و تاکید
رفع و طرد فانما هو شیطان زیراکه [illegible] شیطان از
اعتبار فعل آن که قطع خشوع است یا مراد شیطان انس
است که شیاطین الجن والانس آمده چه اطلاق شیطان
بر شریر انسان شایع است تنبیه اتفاق دارند علما بر کراهت
مرور پیش مصلی و بر استحباب دفع گذرنده پیش نماز وقتی
که نماز بسوی ستره باشد و اما بی ستره پس نمیرسد مرورا منع
و دفع زیراچه تصرف و مشی در آن موضع [illegible] میگذارد
غیر او نیز مباح است تا که قائم شود دلیل بر منع که آن ستره است
شرعا و گفته اند که جائز نیست مرور و مشی از ارکان [illegible]
دفع و نه عمل کثیر در رد او [illegible]
از مرور پیش وی [illegible] اگر دور باشند باشاره [illegible]

اسماء الرجال

فقالوا لهذا فن او دفنت البارحة گفت ابن عباس آمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی قبری را پس گفتند این را دفن کرده اند دیشب شک کرده است ابن عباس در لفظ دفن و دفنت گویا فرق کنی بوده است و لفظ دفنت بجای مجموع ہٰذا دفن ہست قال ابن عباس فصففنا خلفه ثم صلی علیها گفت ابن عباس پس صف بستیم ما عقب آن حضرت پس تر نماز کرد آنحضرت بر آن قبر این ہمان حدیث است که در باب صفوف الصبیان مع الرجال آورده و معلوم شده که ابن عباس در ین وقت بلوغ نرسیده بود و داخل درین صفہا بود و بہمین تقدیر این حدیث موافق ترجمه است **باب** الصلوة علی الجنائز بالمصلی والمسجد در جواز نماز بر جنازه ہا در مصلی و مسجد ظاہر آنست که مراد بمصلی مصلای عید است چنانکه مشهور است و درین معنی و مقابلت بمسجد نیز قرینه است بر آن قسطلانی گوید مراد بمصلا جائی است که تعیین یافته بود برای نماز جنازه و آن پہلوی مسجد شریف بود **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شہاب عن سعید بن المسیب و ابی سلمة انہما حدثاه عن ابی ہریرة قال نعی لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم النجاشی صاحب الحبشة الیوم الذی مات فیه گفت ابوہریره خبر مرگ رسانید ما را پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی از نجاشی که رئیس حبشه بود در روزی که مرده است در آن روز فقال استغفروا لاخیکم پس فرمود استغفار کنید برای برادر اسلامی خود وعن ابن شہاب قال حدثنی سعید بن المسیب ان اباہریرة قال ان النبی صلی الله علیه وسلم صف بہم بالمصلی فکبر علیه اربعا مرویست از ابن شہاب که حدیث کرد سعید بن مسیب مرا انہا که گفت ابوہریره پیغمبر خدا صف بست بر وم بمصلا پس تکبیر کرد چہار یعنی بچہار تکبیر نماز گذارد **حدثنا** ابراهیم بن المنذر قال حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا موسی بن عقبة عن نافع عن عبد الله بن عمر ان الیہود جاؤا الی النبی صلی الله علیه وسلم برجل منہم و امراة زنیا مرویست از ابن عمر که یہود آوردند بسوی آنحضرت مردی از قوم خود و زنی را که زنا کرده بودند فامر بہما فرجما قریبا من موضع الجنائز عند المسجد پس فرمود حد زنا را آن ہر دو پس سنگسار کرده شدند نزدیک از جائی که جنازه می گذاشتند نزد مسجد در بعضی روایات عند المصلی است پس مراد از مسجد مسجد نماز عید است پوشیده نماند که درین حدیث دلالتی نیست که نماز جنازه درون مسجد گذارد حجر گوید بود در پہلوی مصلای عید جائی که در آن نماز جنازه گذاردی کرمانی گوید ترجمه عامست از اثبات و نفی و غرض مولف آنست که نماز جنازه در مسجد نگذارند بدلیل آنکه آنحضرت موضعی نزدیک مسجد تعیین کرده بودند و اگر ہم در مسجد روا بودی جائی دیگر تعیین نکردی و نیز باتفاق جای رجم مسجد نیست پس انحدیث دلیل است که نماز جنازه در مسجد نبود و حدیث موافق قول حنفیه و مالکیه است که از مسجد جنازه بیرون دارند و اگر مصلیان درون مسجد باشند باکی ندارند **باب** ما یکره من اتخاذ المساجد علی القبور در بیان چیزی که مکروه است از گرفتن مسجد بر قبر ولما مات الحسن بن الحسن بن علی و ہرگاه فوت شد حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب رضی الله عنہم ضربت امرأته القبة علی قبره سنة زد زن او که بنت عم او حسین بن علی بود و فاطمه نام داشت خیمه بر قبر او یکسال ثم رفعت فسمعت صائحا یقول پس تر برداشت خیمه پس شنید آواز کننده را از جن مسلمانان یا ہاتف که میگوید بدیگری الا ہل وجدوا ما فقدوا آگاه باش آیا یافتند چیزی را که گم کردند فاجابه الآخر بل یئسوا فانقلبوا پس جواب داد او را دیگری بلکه نومید شدند و برگشتند در تطبیق انحدیث بترجمه گفته اند ہرگاه خیمه بر سر قبر زد البته در ان نماز می میکرده باشد پس مسجد گرفت انتہی پوشیده نماند که کراہت مسجد گرفتن ازینجا معلوم نشد از آواز جن یا ملک الخ معلوم میشود انکار خیمه زدن و نشستن در آنست و بنای خیمه احکام از کتاب وسنت معلوم میشود یا قیاس علما در آنہا آواز غیب موجب آن نیست **حدثنا** عبید الله

از بسر بن ابی سعید که زید بن خالد فرستاد او را بسوی ابی جہیم که بپرسد ابی جہیم را که چه چیز شنیده است وی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فی المار بین یدی المصلی در حق گذرنده پیش مصلی قال گفت بسر فقال ابو جہیم قال رسول الله پس گفت بسر ابو جہیم در جواب فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه من الاثم لکان ان یقف اربعین خیرا له من ان یمر بین یدیه اگر بداند گذرنده پیش مصلی که چیست بر وی از گناه چه قدر ہر آئینه باشد استادن او تا چہل و رنج کشیدن او درین ایستادن بہتر مر او را از گذشتن او پیش مصلی قال ابو النضر مالک گوید گفته است ابو النضر لا ادری اقال اربعین یوما او شہرا او سنة نمیدانم آیا گفته است بسر در روایت چہل روز یا چہل ماه یا چہل سال یعنی عدد چہل خوب یاد دارم ولیکن مدت معدود آن بخاطر نمانده و از احادیث دیگر معلوم می شود که چہل سال گفته و در بعضی روایات لکان ان یقف مائة عام خیرا من الخطوة التی خطاہا ہر آئینه باشد استادن وی صد سال بہتر نزد وی از یک گامی که بزند آن را مقصود مبالغه است در تعظیم مرور خصوص عدد صوک لا یعلم شارع است

باب استقبال الرجل الرجل وہو یصلی پیش رو شدن مرد مردی دیگر را در حال نماز وی مقصود بیان حکم پیش بودن مرد است در نماز بی مرور و قطع جمعی از علما رفته اند بسوی آنکه مرد ستره کند بسوی مرد دیگر در نماز و حسن و قتاده گفته اند ستره کند وقتیکه آنمرد نشسته باشد و در روایتی از حسن ستره کند مطلقا و شرط نکرده جلوس را و نگردانیدن پشت و اکثر علما بر کراہت مواجه اند نافع گوید بود ابن عمر وقتیکه نیافتی راہی بسوی ستون مسجد تا ستره گیرد گفتی مرا که بگردان پشت خود را و ابن سیرین گفته مرد ستره مصلی نمی باشد و اجازه داده اند علما که فقه و ثوری و اوزاعی نماز را پس پشت سخن گویان و مکروه داشته آن را ابن مسعود و مرویست که عمر بن خطاب رضی الله عنه زد دو مرد را که یکی مستقبل بود و دیگری نماز میکرد و از سعید بن جبیر آمده که وی مکروه داشت اینکه نماز گذارده شود و پیش نماز کسی باشد که سخن میکند و حکم از وی مرد نیست که اگر باشند که ذکر میکنند خدا را فلا باس به وہی بای ... باکی نیست که نماز گذارد بسوی پشت مردمان بسوی پہلوی ری روا نباشد وکره عثمان ان یستقبل الرجل وہو یصلی و مکروه داشت عثمان رضی الله عنه اینکه پیش رو گشته شود مرد در حالیکه وی نماز میگذارد وہذا اذا اشتغل به مرئیت گوید این حکم کراہت وقتی است که مشغول گردد مصلی بآن دیدن ... نماز حضور و خشوع در نماز فاما اذا لم یشتغل به واما اگر مشغول نگردد بدان فقد قال زید بن ثابت پس اینجا است که تحقیق گفته است زید بن ثابت انصاری ما بالیت ان الرجل لا یقطع صلوة الرجل باکی ندارم من باستقبال زیرا چه مرد قطع نمیکند نماز مرد را **حدثنا** اسمعیل بن خلیل بن ابو عبد الله خود کوفی قال اخبرنا علی بن مسہر

بن موسی عن شیبان عن هلال هو الوزان عن عروة عن عائشة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فی مرضه الذی مات فیه
فرمود در بیماری که فوت کرد در آن لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مسجدا لعنت کرده خدا یهود و نصاری را
که گرفتند قبرهای انبیای خود را مسجد و شرح این حدیث در کتاب الصلوة بتفصیل گذشته است قالت ولولا ذلک لابرز قبره گفت عائشه
و اگر نبود ترس مسجد گرفتن هر آینه ظاهر میکردیم قبر شریف آنحضرت را و حائل نمیگرفتیم انه غیر انی اخشی ان یتخذ مسجدا و در حائل
گرفتن مطلبی نبود جز آنکه من میترسم اینکه گرفته شود مسجد باب الصلوة علی النفساء اذا ماتت فی نفاسها در بیان نماز گذاردن
بر زنان نوزای وقتی که میرند در مدت نفاس حدثنا مسدد قال حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا حسین قال حدثنا عبد
الله بن بریدة عن سمرة بن جندب قال صلیت وراء النبی صلی الله علیه وسلم علی امرأة ماتت فی نفاسها فقام وسطها
گفت سمره بن جندب گزاردم نماز جنازه عقب آنحضرت بر زنی که مرده بود در مدت نفاس پس ایستاد آنحضرت در میان او باب
این یقوم من المرأة والرجل در بیان آنکه کجا می ایستد امام از زن و مرد حدثنا عمران بن میسرة قال حدثنا عبد الوارث
قال حدثنا حسین عن ابن بریدة قال حدثنا سمرة بن جندب قال صلیت وراء النبی صلی الله علیه وسلم علی امرأة ماتت
فی نفاسها فقام علیها وسطها ترجمه عبارت بوضوح پیوسته اگر گوئی در ترجمه موضع قیام مرد هم بود و در حدیث تنها
از زن واقع شده گوئیم در باب ایستادن بر مرد حدیثی موافق شرائط خود نیافته و این بسیار است که در ترجمه چند چیز ذکر میکند و موید همه حدیث
نمی آرد اگر گفته شود که از حدیث معلوم شد که در میانه استادن مخصوص به زنست از اینجا فهم شد که بر مرد هر جا خواهد بایستد گنجایش دارد
باب التکبیر علی الجنازة اربعا در بیان آنکه تکبیر در نماز جنازه چهار است وقال حمید صلی بنا انس فکبر ثلثا ثم سلم
فقیل له فاستقبل القبلة ثم کبر الرابعة ثم سلم گفته است حمید و در قسطلانی و قال محمد الطویل است و ذکر حمید نکرده است نماز گذارد
انس بر جنازه پس سه تکبیر گفت پستر سلام داد و گفته شد او را که سه تکبیر گفتی پس روی بقبله کرد و صف بستند مردم پستر تکبیر
چهارم گفت بعد از آن سلام کرد و این گفتن محتمل که باشاره باشد و اگر بزبان هم باشد شاید مبطل نماز جنازه نیست حدثنا
عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم نعی النجاشی فی الیوم الذی مات فیه تحقیق پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی خبر مرگ نجاشی رسانید در روزی که مرده در آن روز
وخرج بهم الی المصلی فصف بهم وکبر علیه اربع تکبیرات و بیرون آمد بیاران بسوی مصلای عید پس صف بست با ایشان و تکبیر
گفت بروی چهار تکبیر مقصود از بر آمدن و نماز بمصلا کردن آن بود که همه مردم جمع آیند و صف بر بندند و نیز بعضی مردم که در ایمان
نجاشی تردد داشتند ببینند و بیقین دانند که مسلمان بوده است و نیز درین ضمن تالیف قلوب حبابره هم در نظر است حدثنا
محمد بن سنان قال حدثنا سلیم بن حیان قال حدثنا سعید بن میناء عن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی علی اصحمة
النجاشی فکبر اربعا آنحضرت گذارد نماز بر اصحمه که نام نجاشی است بفتح همزه و سکون صاد مهمله و حاء مهمله و بار مهمله
هر دو مفتوح و چهار تکبیر گفت در نماز وقال یزید بن هارون وعبد الصمد عن سلیم اصحمة و گفته است یزید و عبد الصمد که هر دو شیخ مولف
اند اصحمه بمیم بجای اصحبه و درین اسم اختلاف بسیار است روایتی بتقدیم میم بر حاء مهمله است و در بعضی روایات بحذف همزه و فتح صاد
است و در بعضی بخاء معجمه بجای حاء مهمله است وتابعه عبد الصمد متابعت کرده است درین قول یزید را عبد الصمد باب
قراءة فاتحة الکتاب علی الجنازة در بیان خواندن سوره فاتحه در نماز بر جنازه وقال الحسن یقرأ علی الطفل بفاتحة الکتاب
ویقول اللهم اجعله لنا سلفا وفرطا واجرا و گفت حسن بصری میخواند مصلی بر جنازه طفل بفاتحة الکتاب و میگوید این دعا

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الصلوة

در نماز وی فانسل انسلالا پس بزیر می آمدم آهسته آهسته بیکبار
و می بر آمدم از نعش و لحاف و تحقیق کلام در باب بیرون رفتن
شود عن الاعمش عن ابراهیم النخعی عن الاسود عن
عائشة نحوه و بطریق سابق از اعمش از سلسله دیگر مانند
حدیث مذکور آمده در معنی و مقصود اگرچه تفاوتی در لفظ
باشد باب الصلوة خلف النائم نماز پس پشت شخص
خفته است و آن جائز است ما دام که شغلی نباشد ابن عباس
و ابن عمر و ابو هریره روایت کنند تصریح کرده اند حفاظ بانکه جمیع طرق
آن واهی است و لیکن جمعی مکروه داشته اند آن را بجهت
آنچه حادث شود از نائم پس مشغول دارد از نماز مصلی را
یا خنده آرد او را پس تباه شود نماز او حدثنا
مسدد قال حدثنا یحیی قطان قال حدثنا هشام
بن عروة عن ابیه عن عائشة قالت کان النبی
صلی الله علیه وآله وسلم یصلی وانا راقدة معترضة
علی فراشه گفت عائشه بود آنحضرت که نماز می گزارد و من
خفته در عرض پیش او افتاده بودمی بر بستر آنحضرت فاذا
اراد ان یوتر ایقظنی فاوترت پس وقتیکه میخواستی
که وتر کند بیدار کردی مرا پس وتر کردمی ظاهر آنحضرت استفاده میکند
حدیث حکم زن خفته است پیش نماز و همین دلالت میکند
بر حکم مرد چه هر دو جنس در احکام شرعی برابر اند مگر آنکه خاص کند کسی
را دلیل باب التطوع خلف المرأة جواز نفل گزاردن
پس زن یعنی زن که پیش مصلی باشد هر وضع که بود حدثنا
عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی النضر
مولی عمر بن عبید الله عن ابی سلمة بن عبد الرحمن
عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم
انها قالت کنت انام بین یدی رسول الله گفت
عائشه بودم که خواب میکردم پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم ورجلای فی قبلته و هر دو پای من در سجده گاه
آنحضرت بودی فاذا سجد غمزنی پس وقتی که اراده سجده
کردی خلد میکرد مرا یعنی هر دو پای من فقبضت رجلی پس
میکشیدم هر دو پای خود را فاذا قام بسطتهما و وقتی که
می ایستاد دراز میکردم هر دو پا را قالت والبیوت یومئذ
لیس فیها مصابیح گفت عائشه و خانها در آن زمان
چراغها اعتذار است از آنکه خود پای کشیده بسبب عدم
اطلاع و هر بار محتاج غمز بودی و بودن این نماز تطوع
ظاهر است که عادت شریف گزاردن فرائض بجماعت در مسجد
بود و نیز ظاهر است که این حالت غیر حالتیست که گذشت
در نماز آنحضرت بسوی سریر که عائشه بر آن خفته بود که آن
محتاج سجده بجای پا نیست باب من قال لا یقطع
الصلوة شیء کسیکه گفته است باطل نمیکند نماز را چیزی
از شیء غیر مصلی حدثنا عمر بن حفص بن غیاث
قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا
ابراهیم عن الاسود عن عائشة رضی الله عنها

خداوندا بگردان او را برای ما پیش رو از جانب ما به بهشت آماده کننده خانه وحز آن و بگردان او را موجب اجر حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن سعد بن ابراهيم عن طلحة قال صليت خلف ابن عباس گفت طلحه نماز گذاردم نماز جنازه عقب ابن عباس قال وحدثنا محمد بن كثير قال اخبرنا سفيان عن سعد بن ابراهيم عن طلحة بن عبد الله بن عوف قال صليت خلف ابن عباس على جنازة فقرء فاتحة الكتاب گفت عبد الله بن عوف نماز گذاردم عقب ابن عباس بر جنازه پس خواند سورهٔ فاتحه فقال لتعلموا انها سنة پس گفت تا بدانید که فاتحه خواندن سنت است نه واجب چنانکه در فرایض است و مذهب حنفیه و مالکیه و شافعیه بوجوب قائل اند محتمل که چون فاتحه هم متضمن دعا است بطریق دعا خوانده باشند باب الصلوٰة على القبر بعد ما يدفن نماز جنازه گذاردن بر قبر پس از آنکه دفن کرده شود حدثنا حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة قال حدثنا سليمان الشيباني قال سمعت الشعبي قال اخبرني من مر مع النبي صلى الله عليه وسلم على قبر منبوذ فامهم وصلوا خلفه گفت شعبی که خبر داد مرا کسی که گذشته با پیغمبر خدا رحمت کند خدا بروی بر قبری جدا از مقابر پس امامت کرد آنحضرت مردم را و نماز گذاردند عقب آن حضرت قلت من حدثك هذا يا ابا عمرو قال ابن عباس گفتم که حدیث کرده است ترا ای ابا عمرو و کنیت شعبی است گفت خبر داده ابن عباس حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا حماد بن زيد عن ثابت عن ابي رافع عن ابي هريرة ان اسود رجلا او امراة كان يكون في المسجد يقم المسجد مرویست از ابی هریره که سیاه زنگی مرد بود یا زن بود که میماند در مسجد جاروب میداد مسجد را فمات ولم يعلم النبي صلى الله عليه وسلم بموته پس مرد آن سیاه رنگ و ندانست آنحضرت مرگ او را فذكره ذات يوم فقال ما فعل ذلك الانسان پس یاد کرد آن حضرت او را یکروزی پس فرمود چه کرد آن آدمی فقالوا مات يا رسول الله قال افلا اذنتموني پس گفتند که مرده ای رسول خدا فرمود چرا آگاه نکردید مرا فقالوا انه كان كذا وكذا قصته پس گفتند چنین چنین و ذکر کردند قصه او را قال فحقروا شانه فرمود پس تحقیر کردند مردم شان او را قال فدلوني على قبره فرمود راه نمائید مرا بر قبر او قال فاتى قبره فصلى عليه گفت ابو هریره پس آمد آنحضرت قبر او را پس نماز گذارد و بروی ظاهر است که قبل ازین هم نماز گذارده باشند و این نماز مکرر شده باب الميت يسمع خفق النعال مرده می شنود آواز پا افزارهای زندگان خفق بفتح خاء معجمه و سکون فاء و قاف آخر حدثنا عياش قال حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا سعيد ح قال وقال لي خليفة گفت مولف و گفته است مرا خلیفه بن خیاط حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا سعيد عن قتادة عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال العبد اذا وضع في قبره وتولى وذهب اصحابه حتى انه ليسمع قرع نعالهم اتاه ملكان فرمود بنده مومن باشد یا غیر مومن وقتی که نهاده شود در قبر و پشت داده روند یاران او تا آنکه بتحقیق او می شنود آواز نعلهای ایشان را می آیند دو فرشته فاقعداه فيقولان له ما كنت تقول في هذا الرجل محمد پس می نشانند آن بنده را پس میگویند مر او را چه بودی که میگفتی در حق این مرد که محمد است صلى الله عليه وسلم فيقول اشهد انه عبد الله ورسوله پس میگوید آنکه مومنست گواهی میدهم که بتحقیق او بنده خداست و فرستادهٔ اوست فيقال انظر الى مقعدك من النار پس گفته می شود نظر کن بسوی جای خود از دوزخ ابدلك الله به مقعدا من الجنة بدل کرده است ترا خدا بآن مقعد مقعدی از بهشت قال النبي صلى الله عليه وسلم فيراهما جميعا پس می بیند هر دو جا را همه واما الكافر او المنافق اما کافر یا منافق شک راویست و این مقوله منافق است پس متعین است که منافق خواهد بود فيقول لا ادري كنت اقول ما يقول الناس پس میگوید منافق نمیدانم بودم من که میگفتم چیزی را که میگفتند مردمان فيقال لا دريت ولا تليت پس گفته می شود تو نه فهمیدی از خود نه تبعیت و تقلید کردی علما را یا آنکه تو ندانستی و نه تلاوت کردی قرآن را یعنی بعقل و نقل

دا و جری النبي پس با خوش میداشتم که بنشینم مقابل او زیرا که هم بمقابله و در نماز آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که مبادا مشغول شود من فانسل من عند رجليه پس می برآمدم نرمی و آهستگی از نزد و پاهای پائین سر بر پوشیده مانند استدلال این حدیث بر مدعا مشکل است زیرا چه مقتضای احکام تشبیه بخر و کلاب درین حکم فرق است میان زن و دیگران و بعدم قطع زن و قطع باقی پس حکم بعدم قطع چیزی عموما لازم نیاید بلکه کراهت جلوس حاصل است آنحضرت باستقبال و مرور عائشه در روایات از عائشه مختلف آمده دلالت دارد بآنکه استقبال و مرور زن نیز قاطع است اگرچه افتاده ماندن پیش مصلی یا آهسته برآمدن زن از مقابله بخوبی که مصلی مدتاری مطلع نشود میسر نباشد و توجیه کرمانی بآنکه چون مرور زن قاطع نشده بآنکه نفوس مجبول اند بر اشتغال بزن پس سگ و خر بطریق اولی نباشد منفی است بر آنکه مراد عائشه در سیاق حدیث نفی قطع مرور خود باشد و آن محل سخن است چنانکه گفته آمد و هرگاه عائشه که زوجه پیغمبر باشد خوف کنند حرکت و استقبال و مرور خود پیش نماز آنحضرت که منزه است از فتنه بنسبت بعموم مردم چه حال باشد عسقلانی گفته ظاهر است که عائشه انکار کرده مگر بودن زن را مطلقا قاطع نماز در جمیع احوال نه خاص مرور را و غایت توجیه در دفع این اشکال آنست که گویم و انچه اثبات نموده عائشه در خاکراهت جلوس و استقبال و مرور است نه خوف من اشتغال هم چنانچه استنباط کرد مولف ازین حدیث کراهت استقبال فرمودن باین خوف در باب استقبال الرجل الرجل مازین قطع لازم نیاید اگرچه پیغمبر باشتغال گردد چه اشتغال موجب قطع نبود اگرچه مستلزم قطع حضور و خشوع شود و مقصود عائشه نقض قول بقطع این ثلاث است بالطبیعة تشبیه بسگ مبنی تشبیه داده مراد در قطع با خر و کلاب و حال آن که غرد اعلی در قطع اشتغال بوده ام خود بر خلاف آنست که میگویند و جماعت اقرب بکنی شناسم آن پس سگان و خران بر زن قیاس باشند پس توجیه کرمانی اقرب و اوجه باشد و تحقیق متواتر شده از اعتبار و آثار آنحضرت و اصحاب بر آنکه مرور بنی آدم و غیر ایشان قطع نمیکنند نماز را چنانچه طحاوی از علی و عثمان و حذیفه بن الیمان و غیر ایشان رضی الله عنهم بلسانید صحیح که بموافق اند آورده و تخریجات کبار محدثین آورده که قطع نمیکنند نماز را چیزی و احادیثی که وارد شده اند در قطع چون حدیث مسلم از ابی ذر که قطع میکند نماز را زن و خر و سگ سیاه و امثال آن منسوخ اند بحدیث عائشه مذکور و حدیث نماز بسوی تخت و غیر و حدیث ابن عباس که در حجة الوداع بوده و در باب سترة الامام گذشت و حدیث فضل بن عباس که ابو داؤد و نسائی آن را روایت کرده که نماز گذارد آنحضرت در صحرا که نبود پیش وی ستره و خر و سگان بازی میکردند پیش آنحضرت پس باک نکرد آن را و احادیث دیگر که متعدد است طرق آن از ابن عمر و ابی امامه و انس و جابر اخراج کرده آن را دار قطنی و طبرانی و غیر ایشان و ابن عمر بعد از آنکه روایت قطع کرده فتوی داد بآنکه قطع نمیکند نماز مسلمان را چیزی و همچنین ابن عباس که یکی از راویان قطع است فرو نیست که حمل کرد قطع را بر کراهت و همچنین حمل کرده است شافعی بر قطع خشوع و همین است آن را که ابوذر راوی حدیث چون سوال کرد از حکمت تقیید باسود فرمود

بهره یافتن تلبیت ودراصل تلوث بود واست بواسطه ازدواج وتناسب دربیت واورا بیادل کرده اند ثم یضرب بمطرقة من حدید ضربة
بین اذنیه بعد ازان زده می شود آن مرده بآلتی کراز آهن است زدنی سخت درمیان دو گوشش یعنی بر سر میزند فیصیح صیحة یسمعها
من یلیه الا الثقلین پس نعره میزند نعره که بشنود آنرا آنانکه پیوسته اند ولکن آدمی و پری کلمه من مستعمل بمعنی عام است شامل است
عقلا وغیر عقلا را بحمل کرد بطریق تغلیب باشد باب من احب الدفن فی الارض المقدسة او نحوها در مشروعیت حال کسی که دوست
دارد دفن کردن در زمین مقدسه که عبارت از بیت المقدس است ومانند آن از مقامات متبرکه چنانکه حرمین محترمین ودخر آنست برای طلب جوار
انبیاء واولیای کبار وامید بهره رحمت الهی که نازل است برایشان حدثنا محمود قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر
عن ابن طاؤس عن ابیه عن ابی هریرة قال ارسل ملک الموت الی موسی علیه السلام گفت ابوهریره فرستاده شد ملک الموت وآمد بصورت آدمی بسوی
موسی پیغمبر فلما جاءه صکه ففقأ عینه پس هرگاه آمد ملک الموت موسی را طپانچه زد واو را یک چشم او کور شد چنانکه دلالت میکند
تتمه حدیث در مسلم تصریح کرده بآن گفته اند که موسی ندانست که او فرشته است پس دور کرد او را از خود بشدت فرجع الی ربه فقال
ارسلتنی الی عبد لا یرید الموت فرد الله علیه عینه پس بازگشت فرشته بسوی پروردگار خود پس گفت فرستاده بودی
مرا بسوی بنده که نمیخواهد مرگ را پس رد کرد خدا بروی چشم او را فقال ارجع فقل له یضع یده علی متن ثور فله بکل ما غطت به
یده بکل شعرة سنة پس فرمود خدا باز رو وبگو موسی را که بنهد دست خود را بر پشت گاوی پس مر او راست بهر قدری که پوشد پشت او حادث
او بهر موی یکسال باشد فقال ای رب ثم ماذا قال ثم الموت قال فالآن پس گفت موسی ای پروردگار پس از این سالها
چیست گفت پس ازان مرگ است گفت موسی پس همین ساعت باشد فسال الله تعالی ان یدنیه من الارض المقدسة
رمیة بحجر پس سوال کرد موسی خدا را اینکه نزدیک گرداند قبر او را از بیت المقدس یک سنگ انداز قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم فلو کنت ثم لاریتکم قبره الی جانب الطریق عند الکثیب الاحمر فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی اگر بودمی آنجا هر آینه
نمودمی شمارا قبر موسی که بسوی راه راست است نزد توده خاک سرخ بحتمل که آنحضرت این را بوحی دانسته باشد یا در شب معراج که به بیت المقدس
تشریف برده کثیب بکاف وثاء مثلثه آخر باء موحده است چون در قبر موسی علیه السلام اقوال است بعضی گویند مدینه است قولی آنکه
بر مدینه بیت المقدس وقولی آنکه بدمشق وغیر ذلک آنحضرت تعیین فرموده وتصریح کرده بآن باب الدفن باللیل ودفن ابوبکر لیلا
در جواز دفن کردن میت در شب ودفن کرده شد ابوبکر صدیق رضی الله عنه در شب چنانکه موصول آورده مولف در اواخر جنایز
در باب موت یوم الاثنین حدثنا عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن الشیبانی عن الشعبی عن ابن عباس قال صلی النبی
صلی الله علیه وسلم علی رجل بعد ما دفن بلیلة گفت ابن عباس نماز گذارد آن حضرت بر مردی بعد ازانکه دفن کرده شده بود
بشب قام هو واصحابه استاد آنحضرت ویاران او برای نماز وکان سال عنه فقال من هذا فقالوا فلان دفن البارحة فصلوا علیه
و بود آنحضرت پرسیده بود ازان میت کیست این مرده گفتند فلانی که دفن کرده شده امشب پس نماز گذاردند بران قبر باب
بناء المسجد علی القبر ساختن مسجد بر قبر مذموم است یا نه حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن هشام عن ابیه
عن عائشة قالت لما اشتکی النبی صلی الله علیه وسلم ذکر بعض نسائه کنیسة راینها بارض الحبشة گفت عائشه وقتی
که بیمار شد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی ذکر کرد بعضی از زنان آنحضرت معبد نصاری را که دیده بودند بزمین حبشه یقال لها ماریة
گفته می شود مر او را بنام ماریه وکانت ام سلمة وام حبیبة اتتا ارض الحبشة فذکرتا من حسنها وتصاویر فیها و بوده ام سلمه
وام حبیبه آمده بودند بزمین حبشه را پس ذکر کردند از خوبی آن معبد وتصویرها که در وی بود فرفع راسه فقال اولئک اذا مات

یصلی من اللیل بری خاست پس نماز میگذارد از شب والی
معترضة بینه وبین القبلة علی فراش اهله بحالیکه من
در عرض افتاده بودم میان آنحضرت ومیان قبله بر بستر خواب
اهل وی وچون عایشه که اهل آنحضرت ومظنه اشتغال بود پیش
نماز دراز کشیده ماند بی لزوم قطع کلب وحمار چه نسبت دارند
با وی در مظنه بودن اشتغال برخلاف جزء زن چه جز زوده

باب اذا حمل جاریة صغیرة علی عنقه فی الصلوة
در صورتی که بردارد مصلی دختر کی صغیره را برگردن خود در نماز و
حکم آن عدم فساد است ابن بطال گفته قصد کرده بخاری
از ایراد این باب در اینجا که حمل مصلی جاریه را چون مضر نباشد
بنماز پس مرور آن پیش وی بطریق اولی ضرر نکند لیکن
معنفه بودن آن صغیره مشعر است برانکه کبیره واخشن
نیست حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک
عن عامر بن عبد الله بن الزبیر عن عمرو بن سلیم بضم
الزاء فی بضم زا وفتح لام عن ابی قتادة الانصاری ان
رسول الله تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم کان
یصلی بود که نماز میگزارد وهو حامل امامة بحالی که بر داشته
امامه بالضم وتخفیف هر دو میم بنت زینب بنت رسول الله
که دختر زینب دختر پیغمبر خداست صلی الله علیه وآله وسلم
از بطن خدیجه وامامه در عهد آنحضرت صغیره بود تزویج کرد او را علی
رضی الله عنه بعد وفات فاطمه زهرا بوصیت وی رضی الله عنهما
ولابی العاص بن ربیعة وآن امامه دختر ابی العاص بن
ربیعه است چنانچه روایت کرده اند جمهور از مالک وتیمی از روی
جن ابن ربیع بیتا فوقانیه روایت کرده اصیلی گفته که وی ابن ربیع
است پس نسبت کرد آن را مالک گاهی بجد وی ورد کرده آن
را قاضی عیاض وقرطبی وغیر ایشان زیرا که متفق اند برانکه ابان
برخلاف آن است آری نسبت کرده است آن را مالک بجد در قول
وی ابن عبد الشمس بلکه ربیع ابن عبد العزی بن عبد شمس
است اتفاق دارند نسابان برین وآبو العاص بقول مختار
هاشم مقسم است بکسر میم وسکون قاف وفتح سین تزویج کرده بود
آنحضرت زینب را بوی پیش از ظهور نبوت واو بعد از ظهور اسلام
با کافران بود واسیر شد روز بدر پس آنحضرت عهد گرفت از وی که

منهم الرجل الصالح بنوا برداشت سر خود را آن حضرت و فرمود آن جماعه وقتی که مردی صالح ازیشان مردی بنو علی قبره مسجدا

وصوروا فيه تلك الصور یعنی بنا میکردند بر قبر او مسجد را پس نقش کردندی صور تهای اسلاف خود تا یاد کنند آنها را و افعال آنها را

وجد وجد نمایند در آنجا بعبادت خدا بعد ازان شیطان راه داد ایشان را بر آنکه در باب ایشان زده گفت بزرگان شما پرستش این صورها میکردند

و تعظیم بجا می آوردند و این را وسیله قرب به سعادت دنیا و آخرت می ساختند آنحضرت تقبیح آن جماعه فرمود که آخر فصل آنها منجر بکفر و ضلالت

گردید فاولئك شرار الخلق عند الله آن جماعه بدترین خلق اند نزد خدا این حدیث شرح سابق بیان یافته است و مطابقت حدیث

بترجمه درین قول است بنو علی قبره مسجدا چون این معنی منکر است در حدیث مذمت آن واقع شده مراد از ترجمه هم همین خواهد بود لیکن

پوشیده نماند که بنای مسجد بر قبر که مذمت بران فرموده اند در صورتی است که قبر را هموار کرده بر آن بنای مسجد کنند یا توجه بقبر کنند

یا بصورتها نماز کنند یا بآنجانب اگر در چار دیوار مقبره بنای مسجد کنند تا مردم در آن نماز گذارند و برکات آن عاید بصاحب قبر گردد داخل

درین وعید نخواهد بود و بیضاوی گفته هرگاه یهود و نصاری سجده میکردند قبر انبیا را و تعظیم میکردند و قبله گرفته متوجه می شدند در نماز

جانب آن لعنت کرده است خدا ایشان را و آن حضرت منع کردند مسلمانان را از چنین فعل نارو اما اگر کسی در جوار صالحی مسجد بنا کند بقصد

تبرک نه برای تعظیم مر صاحب قبر را و توجه نکند در نماز بسوی قبر داخل درین وعید نیست انتهی باب من يدخل قبر المرأة چه کسی که

در آید قبر زن را و ابا الحت آن حدثنا محمد بن سنان قال حدثنا فليح بن سليمان قال حدثنا هلال بن علي عن انس بن

مالك قال شهدنا بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم و رسول الله صلى الله عليه وسلم جالس على القبر فرأيت عينيه تدمعان گفت انس حاضر

شدیم دفن دختر پیغمبر خدا را رحمت کناد خدا بروی و آنحضرت نشسته بود بر قبر پس دیدم من که دو چشم او اشک میریزند فقال هل فيكم

من احد لم يقارف الليلة پس فرمود آیا هست در میان شما کسی که نزدیک نرفته است بزوجه خود امشب فقال ابو طلحة انا پس گفت

ابو طلحه منم یا رسول الله قال فانزل في قبرها فرمود فرود آئی در قبر او قال فنزل في قبرها گفت انس پس فرود آمد در قبر او قال ابن

المبارك قال فليح اراه يعني الذنب گفت ابن مبارک گفته است فلیح گمان میبرم آنحضرت را که میخواهد از لم يقارف گناه را

و معنی اول ارجح است چنانکه در روایات دیگر تصریح یافته که نه درآید قبر را کسی که مقارفه کرده زن خود را و نیز جمعی کثیر از کبار صحابه بهتر و نزدیکتر

بآنحضرت درین جماعه بودند و یقین است که کمتر کسی از ینها در ان شب گناهی کرده باشند اگر چنین بودی آن حضرت انا نهاکسی را بر گزیدی

مگر آنکه گوئیم چون ابو طلحه مبادرت کرده و شیوه گورکنی هم داشت او را اختیار کردند و این حدیث سبق بیان یافته است قال ابو عبد الله

ليقترفوا ليكتسبوا گفت مولف ابو عبد الله رحمه الله ليقترفوا یعنی ليكتسبوا است گویا توجیه کلام فلیح خواسته است که مقارفت در حدیث

بمعنی اعم است مخصوص بجماع نیست و باین معنی اعم تفسیر کرده اند قول حق سبحانه وليقترفوا ما هم مقترفون والله اعلم باب الصلوة

على الشهيد نماز کردن بر شهید و احکام دیگر او حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث قال حدثني ابن شهاب عن

عبد الرحمن بن كعب بن مالك عن جابر بن عبد الله قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يجمع بين الرجلين من قتلى احد في

ثوب واحد گفت جابر بود آنحضرت که جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان غزوه احد در یک جامه یعنی در یک کفن دو کس را کفن

میکرد از عسرتی که دران وقت بود یا آنکه در جامه که بر حصه سنت یکی را کفن کنند بر دو کس تقسیم میکرد یا جامه که در هر یکی میبود دو دیگری هم داشت

آنرا تقسیم میکرد و بر دو کس از مظهری شارح مصابیح کرمانی نقل کرده مراد از جامه قبر است زیرا که روا نیست دو برهنه را در یک جامه کفن

کنند چنانکه متصل شود بدنها لیکن در یک قبر پهلوی یکدیگر رواست که دفن کنند و بتوجیهی که ما ذکر کردیم احتیاج باین همه تکلف نیست

پوشیده نماند که مولف رح بابی دیگر اخذ کرده که در یک قبر دو سه کس را جمع میکردند و همین حدیث شهدای احد آورده و در ان روایت

الجزء الثاني شيخ الاسلام | كتاب الصلوة

دور میکرد پس نسبت این فعل بآن حضرت مجاز است و لیکن ابن

مسلم و ابو داود و احمد صریح اند در آنکه خم و ضع ازان حضرت بوده

نماز را مه و جمعی گویند که فعل کثیر است که متوالی باشد و این نه

چنین بوده زیرا که طمانینت در ارکان نماز آنحضرت بسیار بود

امام مالک آورده که این در نماز نفل بود و در روایه ابی داود تصریح است

است در آنکه این صورت در ظهر و عصر بوده در حال امامت

همچنین روایه مسلم ناطق است در امامت و بعضی اصحاب

مالک گویند که این غایت خشوع آنحضرت بود که اگر برنبید شت

گریه میکرد موجب شغل قلب میشد بیشتر از شغل وی و نووی

گفته رد کرده اند بعضی دعوی که این حدیث منسوخ است و بعضی

که از خصائص است و بعضی آنکه برای ضرورت بوده که نیافت کسی

که کفایت کند او را ... هر دو رد کرده اند که دلیلی

نیست بران نیست در حدیث چیزی که مخالف باشند قواعد

شرع را زیرا که آدمی طاهر است و جامهای اطفال و بدنهای

ایشان محمول بر طهارت اند تا آنکه ظاهر شود نجاست و اعمال در نماز

تباه نمیکنند آن را قلیل باشند یا متفرق و دلایل شرع متقوی اند برین

معنی و کردن آن حضرت آن را مگر برای بیان جواز

باب اذا صلى الى فراش فيه حائض در صورتیکه نماز کند

کسی بسوی بستر خواب که در ان حائض باشد نماز او جایز باشد

یا نه قابل زیرا که استهاله مدلول الی است متحقق است درین صورت

و حکم آن جواز است حدثنا عمرو بن زرارة بتقدیم عجمه

بر مهمله اصلی ابن واقد نیشابوری قال اخبرنا هشيم بتصغیر ابن

بشير بضم موحده عن الشيباني ابي اسحاق سليمان عن عبد الله

بن شداد ... قال اخبرتني خالتي ميمونة

گفت عبد الله بن شداد که از کبار تابعین است خبر داد مرا خاله من

... ميمونة بنت الحارث قالت كان فراشي حيال

مصلى النبي گفت میمونه بود بستر من پهلوی جای نماز پیغمبر خدا صلی الله

علیه وآله وسلم حیال بکسر حاء و تخفیف تحتیه فربما وقع ثوبه علي

پس بسا که افتادی جامه آنحضرت بر من در نماز وانا على فراشي وانا

حائض و من بر بستر خود بودم بجائی که من حائض ام حدثنا

ابو النعمان قال حدثنا عبد الواحد بن زياد قال حدثنا

سليمان الشيباني قال حدثنا عبد الله بن شداد قال سمعت

ميمونة تقول كان النبي گفت عبد الله شنیدم میمونه را که میگفت

بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم يصلي وانا الى جنبه نائمة

نماز میگزارد و بجائیکه من پهلوی او خوابیده بودم فاذا سجد اصابني

ثوبه پس وقتیکه سجده میکرد میرسید مرا جامه آنحضرت وانا حائض

بجائیکه من حائض ام باب هل يغمز الرجل امرأته عند

السجود لكي تسجد یا نخلاند مرد بدست خود زن خود را نزد سجده

کردن و رفع کند او را از سجده گاه تا سجده کند یعنی صحیح است نماز

اگر چه زن دست مصلی برسد چنانچه در باب سابق بیان ... است

دریک جامه مذکور نیست و معلوم می شود که نزد مولف رحمه الله مراد از جامه قبر نیست و در بابی دیگر آورده که جابر گفت پدر و عم مرا دریک نمره که یعنی چادر خط دار است کفن کردند و در حدیث دیگر آورده که پدر خود را با دیگری یکجا گور کردم و بعد از شش ماه برآوردم که درست و تازه بود و آنچه میان فراگرفت که دریک چادر نبودند و توجیه همان است که اول گفتیم ثم یقول ایهما اکثر اخذا للقرآن فاذا اشیر له الی احدهما قدمه فی اللحد پس اگر میفرمود کدام یکی از این دو بیشتر گرفته و یاد کرده قرآن را پس چون که اشارت کرده میشد بسوی یکی از ان دو تقدیم میکرد در لحد او را وقال انا شهید علی هؤلاء یوم القیامة و گفت من گواهی میدهم بر ایشان روز قیامت برآنکه اینها جان خود را در راه خدا باختند وامر بدفنهم فی دمائهم ولم یغسلوا ولم یصل علیهم و فرمود بدفن کردن ایشان در خونهای شان و غسل نداد و نه ایشان را و نماز نگذارد بر ایشان حنفیه گویند که نماز نکردن بر شهدای احد از ان بود که آن روز بر همه مسلمانان تنگنا دشوار بود و فرصت نماز گذاردن بر همه نداشتند هم از ین جهت و وقت دیگر آن حضرت دعا کرد و آن چنانکه در نماز بر میت دعا کنند

حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی یزید بن ابی حبیب عن ابی الخیر عن عقبة بن عامر ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج یوما فصلی علی اهل احد صلوته علی المیت بتحقیق پیغمبر خدا برآمد روزی پس نماز گذارد بر شهدای احد مانند نمازی که میگذارد بر میت و این نماز گذاردن بر میت بعد از هفت و نیم سال از هجرت بود و غزوه احد در سال سیوم است و مراد آنست که دعا کرد بر شهدای احد مانند نماز معهود جنازه کرد چه باجماع علما بزیاده از سه روز نماز بر میت روا نیست ثم انصرف الی المنبر فقال انی فرط لکم پس تر رفت بسوی منبر پس در خطبه گفت بحاضران که من پیشرو شمایم تا مهیا کنم برای شما منازل بهشت و نعمتهای آن وانا شهید علیکم و من گواهم بر شما با عمال شما این حدیث دلیل بر حیات آنحضرت میتواند بود از آنکه باید تا قیامت مطلع باشد بر اعمال مردم و باقی بود تا گواهی بهمه امت تواند داد و در حدیث ابن مسعود است نزد بزار که رفع کرده است با سناد صحیح جید حیاتی خیر لکم و مماتی خیر لکم زندگی من بهتر است برای شما و موت من بهتر است برای شما تعرض علی اعمالکم فما رایت من خیر حمدت الله علیه وما رایت من شر استغفرت الله لکم عرض کرده می شود بر من عملهای شما پس آنچه می بینم من از نیکی شکر میکنم بر آن و آنچه می بینم از بدی آمرزش مطلبم از خدا برای شما وانی والله لانظر الی حوضی الان و من سوگند خدا هر آینه می بینم حالا بسوی حوض خود که در آخرت خواهد بود وانی اعطیت مفاتیح خزائن الارض او مفاتیح الارض و من داده شده ام کلیدهای خزاین زمین را اگر خواهم متصرف شوم یا کلیدهای زمین شک راوی است شراح گفته اند این اخبار است با نچه داده شده امت او را بعد از آنحضرت خزانهای ملک وانی والله ما اخاف علیکم ان تشرکوا بعدی وتحقیق من سوگند خدا نمی ترسم بر شما این را که شرک آرید پس از من ولکنی اخاف علیکم ان تنافسوا فیها و لیکن می ترسم بر شما این را که بیکدیگر حسد و نفض کنید در خزاین زمین یا در دنیا منافست در چیزی یعنی رغبت است در آن **باب** دفن الرجلین والثلثة فی قبر واحد در بیان جواز دفن کردن دو مرد یا زیاده دریک قبر مراد آنست که در وقت ضرورت رواست و گرنه مستحب آنست که جدا جدا در قبر کنند و امام ابو حنیفه هم بلاباس قایل است **حدثنا** سعید بن سلیمان قال حدثنا اللیث قال حدثنا ابن شهاب عن عبد الرحمن بن کعب ان جابر بن عبد الله اخبره ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد جابر بن عبد الله خبر داد عبد الرحمن بن کعب را که بتحقیق آن حضرت بود که جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان غزوه احد این همان حدیث است که در روایت سابق فی ثوب واحد واقع شده و این جمع مستلزم جمع دریک قبر هست **باب** من لم یر غسل الشهداء در بیان سند کسی که اعتقاد نکرده است غسل دادن شهید را اگرچه جنب و حایض و نفسا بود و این تعمیم از قسطلانی است در ترجمه موافق مذهب شافعی کرده و حدیثی که درین باب هست در وی این معنی ظاهر نیست **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا لیث عن ابن شهاب عن عبد الرحمن

الجزء الثانی شیخ الاسلام | کتاب الصلوة

بقره است از قری بخارا و وی ضرب المثل است در شجاعت و کشته شد تنزکه در سنه دو و بیست و جبل در رود قال حدثنا عبید الله بن موسی ابن باذام کوفی قال حدثنا اسرائیل بن یونس بن ابی اسحاق سبیعی عن ابی اسحاق عمرو بن عبد الله عن عمرو بن میمون عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال بینما رسول الله گفت ابن مسعود در اثنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قایم یصلی عند الکعبة ایستاده است بجائی که نماز میگذارد نزد کعبه وجمع من قریش فی مجالسهم و گروهی از قریش در نشستگاه خود ها هستند وقال قائل منهم الا تنظرون الی هذا المرائی و گفت گوینده از آنها آیا نمی بینید بسوی این ریاکننده که می نماید طاعت خود و گوشه نشینی ایکم یقوم الی جزور آل فلان کدام است از شما که برخیزد بسوی شتر ذبح کرده و آل فلان فیعمد الی فرثها ودمها وسلاها فیجیء به ثم یمهله پس قصد کند بسوی سرگین آن و خون آن و بچه دان آن سپس بیارد آن را ثم یمهله حتی اذا سجد ... سلا بفتح سین و قصر پوست تنک که در آن بچه باشد شتر ... بستر درنگ کند و نگهدارد و منتظر باشد حتی اذا سجد وضعه بین کتفیه تا وقتی که سجده کند این مصلی نهد آن را میان دو شانه وی فانبعث اشقاهم پس برخاست بانگیار بدبخت ترین اینها که عقبة بن ابی معیط بود و بیارد آن را فلما سجد رسول الله پس هر گاه بسجده رفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وضعه بین کتفیه نهاد آن را میان دو شانه او وثبت النبی صلی الله علیه وآله وسلم ساجدا بر جا ماند آنحضرت سجده کنان فضحکوا حتی مال بعضهم الی بعض من الضحک پس خنده کردند تا آنکه می افتاد بعضی بر بعضی از جوشش و سوزش خنده فانطلق منطلق الی فاطمة پس رفت رونده و برده خبر این واقعه بسوی فاطمه زهرا رضی الله عنها گویند که خود ابن مسعود باری باشد وهی جویریة و فاطمه در آن زمان خورد سال بود فاقبلت تسعی وثبت النبی صلی الله علیه وآله وسلم ساجدا حتی القته عنه پس آمد دویده بحالیکه بر جا مانده بود آنحضرت سجده کنان تا آنکه انداخت آن را از آنحضرت واقبلت علیهم تسبهم و روی بر آنها بحالیکه دشنام میداد آن اشقیا را و هیچکس از ایشان طاقت نشد که دم زند فلما قضی رسول الله پس هر گاه تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم الصلوة قال اللهم علیک بقریش گفت خداوندا لازم گیر و هلاک و جزای قریش را اللهم علیک بقریش اللهم علیک بقریش سه بار فرمود ثم سمی اسم تمام گرفت شخصی هر یکی را که حاضر بود اللهم علیک بعمرو بن هشام نام گرفت اشقیا ابو جهل لعین است وعتبة بن ربیعة وشیبة بن ربیعة والولید بن عتبة وامیة بن خلف وعقبة بن ابی معیط وعمارة بن الولید یعنی هفت کس را ذکر فرمود قال عبد الله گفت عبد الله بن مسعود فوالله لقد رایتهم صرعی یوم بدر پس سوگند خداست که تحقیق دیدم اینها را افتاده بر زمین کشته

بن کعب بن مالک عن جابر قال النبی صلی الله علیه وسلم ادفنوهم بدمائهم یعنی یوم احد ولم یغسلهم فرمود دفن کنید شهیدان را در خونهای ایشان یعنی روز احد و نماز گزاری بر ایشان نفرمود و غسل نفرمود باب من یقدم فی اللحد کدام یکی را مقدم کرده شود در لحد وقتی که دو کس را در یک قبر کنند لحد بفتح و ضم آن و سکون حاء مهمله شگاف در گور و شگافتن یک کرانه گور و در اصل بمعنی میل بیکجانب است و سمی اللحد لانه فی ناحیة نامیده شد شگاف گور را لحد زیرا که آن در یک جانب گور است و کل جائر ملحد و هر جور کننده ملحد است از آنکه میل کننده است از حق بسوی ستم ملتحدا معدلا یعنی ملتحدا که در قرآن است لن تجد من دونه ملتحدا بمعنی جای عدول و رجوع است یعنی پناهی که بوی بازگشت نمایند و لو کان مستقیما کان ضریحا و اگر گور راست باشد و مائل بیکجانب نبود آنرا ضریح خوانند بضاد معجمه که بمعنی شگاف در زمین است حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا الليث بن سعد قال حدثنا ابن شهاب عن عبد الرحمن بن كعب بن مالك عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يجمع بين الرجلين من قتلى احد فى ثوب واحد ثم يقول ايهم اكثر اخذا للقرآن فاذا اشير له الى احدهما قدمه فى اللحد وقال انا شهيد على هؤلاء وامر بدفنهم بدمائهم ولم يصل عليهم ولم يغسلهم واخبرنا الاوزاعى عن الزهرى عن جابر بن عبد الله پوشیده نماند که مولف از اوزاعی بی واسطه سماع ندارد و اگر این را مقوله عبد الله بن مبارک گوئیم که مولف بواسطه محمد بن مقاتل از وی حدیث کرده وی نیز بواسطه لیث ابن سعد از زهری که ابن شهاب است حدیث دارد و زهری نیز از جابر بی واسطه نشنیده است پس اینجا حدیث منقطع است و با این حال اشارت کرده که این حدیث نزد او از عبد الله بن مبارک از لیث و از اوزاعی و هر دو از زهری اوزاعی عبد الرحمن بن کعب را اسقاط کرده و لیث اثبات نموده و زیادة ثقه معتبر است فافهم كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لقتلى احد اى هؤلاء اكثر اخذا للقرآن فاذا اشير له الى رجل قدمه فى اللحد قبل صاحبه و اگر اشارت کرده می شد بسوی مردی پیش میکرد او را بجانب لحد که بطرف قبله بود و پیش از همراه او پوشیده نماند که هر چند دو کس در یکجامه باشند پیش و پس دارد وقال جابر فكفن ابى وعمى فى نمرة واحدة و گفت جابر پس کفن کرده شد پدر من و عم من در یک چادر خط دار نمره بفتح نون و کسر میم چادر خط دار از پشم و غیر پشم نام پدر جابر عبد الله بن عمرو بن حرام است و عم او عمرو بن جموح بن زید بن حرام پس عمرو بن جموح ابن عم جابر است برای تعظیم او را عم گفته است وقال سليمان بن كثير حدثنا الزهرى قال حدثنى من سمع جابرا و گفت سلیمان بن کثیر حدیث کرد مرا زهری گفت حدیث کرد مرا کسی که شنیده است جابر را و آن عبد الرحمن بن کعب است گویند ازین اقوال اضطرابی که بعضی مردم درین حدیث گفته اند رفع کرده ازین قول اراده واسطه کرده است میان زهری و جابر که آن عبد الرحمن بن کعب است و رافع اضطراب باین مذکور تامل است يفهم من له علم بالاصول باب الاذخر والحشيش فى القبر در بیان در آوردن اذخر که گیاهی است خوشبوی و گیاه دیگر در رخنهای که در میان خشت قبر باشد یا گستردن آن در زیر مرده حدثنا محمد بن عبد الله بن حوشب قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا خالد عن عكرمة عن ابن عباس عن النبى صلى الله عليه وسلم قال حرم الله عز وجل مكة فلم تحل لاحد قبلى ولا لاحد بعدى فرمود حرام کرده است خدای توانا و بزرگ حرم مکه را پس نیست حلال مر هیچ یکی را آنچه ممنوع است در ان پیش از من و نه بعد از من احلت لى ساعة من نهار حلال کرده شد برای من قتال در و در یک ساعتی از روز فتح مکه لا يختلى خلاها بریده نشود گیاه سبز او ولا يعضد شجرها ولا ينفر صيدها و بریده نشود درخت او و گریزانده نشود شکار او ولا تلتقط لقطتها الا لمعرف و برداشته نشود در راه افتاده او مگر کسی که بشناساند آنرا مردم فقال العباس الا الاذخر لصاغتنا وقبورنا فقال الا الاذخر

بیان قول خدا عز وجل ان الصلوة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا تحقیق نماز است بر مسلمانان فرض موقوت مولف بتفسیر موقوت میگوید موقتا و بیان کرد آنرا بقول خود وقته عليهم محدود کرده است آن فرض را بر ایشان بحدود اوقات که تجاوز از آن حدود جایز نباشد حدثنا عبد الله بن مسلمة قال قرات على مالك عبد الله بن مسلمه گوید خواندم بر امام مالک عن ابن شهاب ان عمر بن عبد العزيز اخر الصلوة یوما تاخیر کرد عمر بن عبد العزیز که اعدل ملوک بنی امیه است و شافعی او را خامس خلفا گفته تاخیر کرد نماز را روزی از وقت مستحب مراد نماز عصر است ... در بدء الخلق باید که اخرها یعنی شیئا و درین اشارتست بآنکه این واقعه از عادت وی نبوده اگرچه در آن زمان بنی امیه معروف بآن بداية بودند و وی امیر مدینه بود از جانب ولید بن عبد الملک و مروی است که عمر بن عبد العزیز نماز ظهر میگذارد در ساعت هشتم و نماز عصر در ساعت دهم وقتیکه میدر آمد ساعت یازدهم فدخل عليه عروة بن الزبير فاخبره پس در آمد بر وی عروه و خبر داد او را ... امثال این ماجرا از بعضی صحابه و انکار دیگران ... آن بدعت و خلاف وضع شارع ان المغيرة بن شعبة اخر الصلوة یوما تحقیق مغیره صحابی تاخیر کرد نماز را روزی و این نیز نماز عصر بود و هو بالعراق و حال آنکه وی در عراق بود و مراد عراق عرب است که طولش از عبادان تا موصل است و عرض از قادسیه تا حلوان و در بعضی روایات وهو بالكوفة و کوفه نیز از عراق است و مغیره در آن هنگام امیر آنجا بود از جانب معاویه فدخل عليه ابو مسعود الانصارى پس در آمد بر مغیره ابو مسعود و عقبه بن عمرو بدری که از مشاهیر صحابه است فقال ما هذا يا مغيرة پس گفت ابو مسعود چیست این تاخیر ای مغیره اليس قد علمت ان جبريل عليه السلام نزل فصلى آیا نیست اینکه میدانی که تحقیق جبرئیل فرود آمد برای تعلیم اوقات نماز پس نماز گذارد با پیغمبر فصلى رسول الله پس نماز گذارد با جبرئیل پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و این در وقتی بود ثم صلى پس بستر در وقت دیگر نماز گذارد جبرئیل با ما است فصلى رسول الله پس نماز گذارد باری پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ثم صلى فصلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم صلى فصلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم صلى فصلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس در وقت دیگر نیز همچنین شد که در شش بار با حسب پنج وقت چنانچه در روایت دیگر آمده ثم قال بهذا امرت پس گفت جبرئیل باین نماز گذاری نماز درین اوقات امر کرده شده یا باین تعلیم اوقات مامور کرده شده بودم فقال عمر لعروة پس گفت عمر بن عبد العزیز مر عروه را اعلم ما تحدث به بدان و تامل کن چیزی را که حدیث میکنم بآن تنبیه است بعروه از راه تعجب و استبعاد در روایت امامت جبرئیل آنحضرت را چنانکه گفت او ان جبريل هو اقام لرسول الله آیا هست که جبرئیل امامت کرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم وقت الصلوة در وقت نماز و در بعضی روایات

گفت عباس ابن عبد المطلب مگر اذخر یعنی مستثنا کن ای رسول خدا اذخر را برای زرگران و قبرهای ما و مستثنی کرده آن حضرت فرمود مگر
گیاه اذخر یا جتهاد یا بوحی فی الحال یا بوحی که در زمان سابق شده باشد که اگر التماس کنند این گیاه را استثنا کن وقال ابو هريرة عن
النبي صلى الله عليه وسلم لقبورنا وبيوتنا وگفت ابو هریره از پیغمبر خدا که میگردانیم ما این گیاه را برای قبرهای خود و خانهای خود
وقال ابان بن صالح عن الحسن بن مسلم عن صفية بنت شيبة سمعت النبي صلى الله عليه وسلم مثله از صفیه مرویست که شنیدم آنحضرت را
مانند انچه ابو هریره نقل کرده وقال مجاهد عن طاوس عن ابن عباس لقينهم وبيوتهم وگفت مجاهد از طاوس از ابن عباس که بدل قبورنا
لقينهم گفته یعنی آهنگران و خانهای ایشان **باب** هل يخرج الميت من القبر واللحد لعلة آیا بیرون آورده شود مرده از گور و لحد بموجب
علتی در ترجمه تعمیم کرده اخراج را از آنکه در یک حدیث اخراج برای نماز و دعاست و در حدیث دیگر از جابر بلی ضرورت شرعیه و در جائی
که ضرورتی پیش آید بطریق اولی خواهد بود **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال عمرو سمعت جابر بن عبد الله قال اتى رسول الله
صلى الله عليه وسلم عبد الله بن ابي بعد ما ادخل حفرته آمد آنحضرت ابن ابی منافق را بعد از آنکه در آورده
شده بود در حفره گور او فامر به فاخرج پس فرمود به بیرون آوردن و برآورده شد فوضعه على ركبتيه ونفث فيه من ريقه پس نهاد
او را بر دو زانوی خود و انداخت بنفس آب دهن خود را در وی والبسه قميصه والله اعلم و پوشاند او را پیراهن خود را و خدا او نا مرا ت
بسبب آنرا وکان كسا عباسا قميصا و حال آنکه بود ابن ابی که پوشانده بود عباس را پیراهنی وقال سفيان وقال ابو هارون
وكان على رسول الله صلى الله عليه وسلم قميصان فقال له ابن عبد الله يا رسول الله البس ابي قميصك الذي يلي جلدك
و گفت ابو سفیان و گفت ابو هارون و بود در بر آنحضرت دو پیراهن پس آنحضرت را گفت پسر عبد الله بن ابی ای رسول خدا بپوشان پدر مرا پیراهن
خود را از آنکه متصل پوست بدن تست قال سفيان فيرون ان النبي صلى الله عليه وسلم البس عبد الله قميصه مكافاة لما صنع
گفت سفیان بن عیینه پس گمان میبرند مردم که آنحضرت پوشاند عبد الله را پیراهن خود از جهت بدل مر چیزی را که کرده بود ابن ابی
همانکه پیراهنی بعباس داده بود **حدثنا** مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل قال حدثنا حسين المعلم عن عطاء عن جابر قال لما
حضر احد دعاني ابي من الليل گفت جابر هرگاه حاضر شد مر غزوه احد را خواند مرا پدر من آن شب فقال ما اراني الا مقتولا
في اول من يقتل من اصحاب النبي پس گفت نمی بینم خود را مگر کشته شده در نخستین کسی که کشته می شود از یاران پیغمبر
خدا صلى الله عليه وسلم واني لا اترك بعدي اعز علي منك غير نفس رسول الله و من نمیگذارم پس از خود عزیز تر بر من از تو بجز ذات
پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وان علي دينا فاقض و بتحقیق بر من وامی است پس ادا کن آنرا واستوص باخواتك خيرا و طلب کن
وصلت و پیوند نکوئی به برادران خود گویند نه برادر بود او را فاصبحنا فكان اول قتيل پس صبح کردیم و بود عبد الله نخستین کشته
ودفنت معه آخر في قبره و دفن کردیم با او دیگری را در گور او ثم لم تطب نفسي ان اتركه مع آخر فاستخرجته بعد ستة اشهر
بیشتر خوش نکرد نفس من این را که بگذارم او را با دیگری پس بیرون آوردم بعد از شش ماه فاذا هو كيوم وضعته هنية
غير اذنه پس ناگاه بود آنرا وقت بر آوردن همچو روزی که نهاده بودم بانداک چیزی بجز گوش او یعنی هیچ تغیری در وی راه نیافته بود
مگر اندکی در گوش او و آنکه آن زود از هم میریزد نسبت با عضای دیگر هنیة بضم ها و فتح نون و تشدید مثناة تصغیر هنة است
بمعنی چیزی قلیل گفته اند درین روایت تغیری واقع شده است و صواب آنست که در روایتهای دیگر واقع شده غیر هنية
في اذنه یعنی بجز اندک تغیری و زیادت فی بر اذن بعضی ضبط کرده اند هنية بتقدیم مثناة تحتیه بر نون تصغیر هنا بمعنی نزدیک گفته اند این
ضبط کلام درست نمی شود بی تقدیم و تاخیر و زیادتی **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سعيد بن عامر عن شعبة عن ابن ابي نجيح

برانگاه حدیث جبرئیل نیست که تاخیر از وقت محدود جبرئیل واقع
شده که تحدید کرده نماز در دو روز در روز اول در اول وقت و در روز
دوم در متاخر از وقت در هر روز چنانکه در روایت ابوداود و ترمذی
آمده و لکن بیان اول و آخر وقت غیر مکروه هست اگرچه وقت
مکروه بعد از این باقی باشد و تواند که وجه احتجاج بودن اول وقت
جبرئیل اولی باعتبار و اختیار باشد و آخر وقت مفضول و برای
ضرورت پس انکار رحمة تاخیر از اول وقت باشد و حدیث عائشه
در بیان وقت نماز آنحضرت که نص نیست در اول وقت احتمال
وجهین دارد والله اعلم **باب** قول الله تعالى مضمون قول
خدا تعالی منيبين اليه واتقوه واقيموا الصلوة ولا تكونوا
من المشركين اولش انيست فاقم وجهك للدين حنيفا فطرة
الله الآية خطاب کرده پیغمبر را که مستقیم دارید روی خود را برای
قبول دین متین و التزام کنید فطرة اسلام را بحالیکه رجوع آرنده
اید بسوی خدا بانقطاع از ما سوی و بترسید خدا را و برپا دارید
نماز را و نباشید از مشرکان مراد نهی از تشبه بمشرکان است
بترک نماز و نحو آن که از افعال ایشانند و تغلیظ است در ترک
نماز با شعار بودن ترک از مشرکان و این معنی از عظیم ترین امور
شده است در قرآن در فضیلت نماز و چون در نماز در غیر وقت
خلاف وضع شرعی است لاجرم محافظت وقت معتبر در اقامت
و شرط فضیلت آن باشد یا جهة مناسبت آمده ایراد این آیت
درین کتاب **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا
عباد وهو ابن عباد بفتح مهمله و تشدید موحده در سیرده ویصلی
عتکی بصری سنه یکصد و هشتاد عن ابي جمرة بجیم و را عن ابن
عباس قال قدم وفد عبد القيس على رسول الله قدوم
آوردند مهمانان قبیله عبد القیس بر پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله
وسلم فقالوا انا هذا الحي من ربيعة پس گفتند بآنحضرت
بتحقیق ما این یعنی این قبیله عبد القیس از اولاد ربیعه بن
نزاریم که شقیق مضر است و میان اولاد این هر دو با هم
جنگ بود ولسنا نصل اليك الا في الشهر الحرام و نمی توانیم
رسید نزد تو بسبب مزاحمت کفار مضر در راه مگر در شهر حرام
که جنگ دران حرام میباشد فمرنا بشيء ناخذه عنك پس امر
کن ما را بچیزی جامع که یاد گیریم آنرا از تو وندعو اليه من
وراءنا و بخوانیم بسوی آن مردم را که نائیم بدان کسی را که ورای
ماست از پس ماندگان سکان یا زنان فقال آمركم
باربع وانهاكم عن اربع امر میکنم شما را بچهار کار و نهی میکنم شما را
از چهار الايمان بالله بجست نخست بجا آوردیم ایمان بخدا است
ثم فسرها لهم راوی گوید پس تفسیر کرد آنحضرت خصلت
ایمان را بقول خود شهادة ان لا اله الا الله وان رسول الله
پس از ان عطف کرد بر ایمان واقام الصلوة و برپا داشتن
نماز قرین آورد این را با ایمان که نفی شرک است چنانچه در تکرر

عن عطاء عن جابر قال دفن مع ابي رجل فلم تطب نفسي حتى اخرجته فجعلته في قبر على حدة گفت جابر دفن کرده شد با پدر من مردی دیگر پس خوش نشد نفس من از آنکه با دیگری در قبر باشد تا آنکه بر آوردم او را وگردانیدم در قبری جدا **باب** اللحد والشق في القبر در بیان لحد وشق که شگاف راست گور را می باشد **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا الليث بن سعد قال حدثني ابن شهاب عن عبد الرحمن بن كعب بن مالك عن جابر بن عبد الله قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يجمع بين رجلين من قتلى احد ثم يقول ايهم اكثر اخذا للقرآن فاذا اشير له الى احدهما قدمه في اللحد فقال انا شهيد على هؤلاء يوم القيمة فامر بدفنهم بدمائهم ولم يغسلهم ترجمه مکرر معلوم شده سخن در تطبیق حدیث است بترجمه که ذکر لحد وشق هر دو در وی کرده وشق در حدیث مذکور نیست جواب گفته اند که قول او فقدمه في اللحد دلالت دارد بر شق از آنکه تقدیم یکی در لحد مستلزم تاخیر دیگری است وآن بنا چار در شق خواهد چه غالب آنست که چون در لحد مشقت است آنقدر که گنجایش هر دو باشد متصور نیست تکلفی که درین جواب است پوشیده نیست ومیتوان گفت که مراد از ترجمه آنست که مسنون از این دو قسم قبر میخواهد بیان کند وحدیث دلالت کرد که حسب الامر آن حضرت لحد بوده است وافضل هم اینست آنحضرت را نیز لحد کرده بودند ودر حدیث دیگر آمده که اللحد لنا والشق لغيرنا یعنی لحد ما برای خود اختیار کرده ایم وشق مختار پیشینیان بوده بعضی گویند مراد از غیر اهل کتاب اند چنانکه صریح در مسند امام احمد واقع شده بهر تقدیر درین حدیث نهی از شق نیست غایت آنکه لحد بهتر است بشرطی که زمین سخت بود وگرنه بهتر شق است اجماع علما بر جواز هر دو صورت واقع شده **باب** اذا اسلم الصبي فمات هل يصلى عليه وهل يعرض على الصبي الاسلام وقتی که مسلمان شود کودک پس مرد پیش از بلوغ آیا نماز کرده شود بر وی واسلام او معتبر است وآیا عرض کرده شود اسلام بر صبی وخوانده شود او را باسلام وقال الحسن وشريح وابراهيم وقتادة اذا اسلم احدهما فالولد مع المسلم گفت حسن بصری وشریح وابراهیم نخعی وقتاده وقتی که اسلام آورد یکی از مادر وپدر طفل پس فرزند با مسلمانست وتابع اوست در اسلام وكان ابن عباس مع امه من المستضعفين وبود ابن عباس پیش از اسلام عباس در مکه با مادر خود که لبابه بنت حارث است از جماعة ناتوانان که مسلمانان بودند وکافران نگذاشتند که هجرت کنند وعباس در آن وقت اسلام نیاورده بود واسلام عباس بعد از غزوهٔ بدر است وصحیح آنست که در سال فتح است ودر فتح مکه همراه رفته بود ولم يكن مع ابيه على دين قومه ونبود ابن عباس با پدر خود بر دین قوم خود که مشرکان بودند وقال الاسلام يعلو ولا يعلى وگفت اسلام بر تری شود وبرتری کرده نمی شود بر وی یعنی طرف اسلام غالب است ومغلوب نیست پس فرزند را جانب خود می کشد قائل این قول متعین نیست بعضی گویند قول ابن عباس است ودارقطنی بسند صحیح آورده که قول آن حضرت است **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله عن يونس عن الزهري قال اخبرني سالم بن عبد الله ان ابن عمر اخبره ان عمر انطلق مع النبي صلى الله عليه وسلم في رهط قبل ابن صياد ابن عمر خبر داد سالم را که عمر رضی الله عنه رفت با پیغمبر خدا رحمت کنا د خدا بر وی در جمعی از مردم پیش ابن صیاد وسبب رفتن آنحضرت نزد ابن صیاد آن است که امام احمد از طریق جابر روایت کرده که شنید آن حضرت که در قوم یهود پسری تولد شده که بعضی علامات دجال در وی ظاهر است آنحضرت گمان کرد که همان دجال موعود است برای تحقیق حال او جمعی صحابه تشریف برده بود حتى وجدناه يلعب مع الصبيان عند اطم بني مغالة تا آنکه یافت آنحضرت ابن صیاد را در حالی که بازی میکرد با طفلان نزد قصری سنگین یا حصنی که قبیله انصار را بود واطم بضم همزه وطای مهمله ومیم مغاله بفتح میم وغین معجمه مخففه ولام است وقد قارب ابن صياد الحلم وبتحقیق نزدیک رسیده بود ابن صیاد بلوغ را فلم يشعر حتى ضرب النبي

الجزء الثالث شیخ الاسلام | کتاب مواقیت الصلوة

زیرا چه آن راس عبادات بدنیه است بیشتر او را زکوة که آن راس عبادات مالیه است بیشتر تعلیم میکرد هر قوم را آنچه فهم ایشان بدو کفایت کرد چیزی را بتعلیم زیرا چه وی رئیس قوم خود بوده پس ارشاد کرد او را بتعلیم ایشان چنانچه امر کرد وفد عبد القیس را با داء خمس زیرا چه ایشان اهل محاربه بودند وغنایم بسیار میگرفتند **باب** الصلوة كفارة نماز در وقت آن پوشنده ومحو کننده گناه است **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن الاعمش قال حدثني شقيق بن وائل اسدي قال سمعت حذيفة قال كنا جلوسا عند عمر فقال گفت حذیفه بن الیمان بودیم نشسته نزد عمر فاروق رضی الله عنه پس گفت عمر ايكم يحفظ قول رسول الله كدامی شما یاد میدارد قول پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم في الفتنة در باب فتنه وفتنه در اصل بمعنی [illegible] پس از آن در عرف مستعمل شده در آنچه ظاهر شود بعد امتحان از بدی وزبونی وقصور قلت انا كما قاله حذیفه گوید گفتم من یاد دارم آنچنانکه فرموده است آنحضرت قال انك عليه او عليها لجرئ گفت عمر تحقیق تو بر قول پیغمبر یا مقاله وی هر آینه دلیری که چنین میگوئی در حالی که احتمال سهو ونسیان وتفاوت لفظ هست قلت فتنة الرجل في اهله وماله وولده وجاره گفت حذیفه گفتم در حکایت قول آنحضرت آزمایش مرد در اهل ومال وفرزند وهمسایه هست یعنی برعایت حقوق ایشان مبتلا ست واداء آن چنانکه باید بعمل نمی آید بتقریب ایشان از ارتکاب منهیات بیناید يكفرها الصلوة والصوم والصدقة والامر والنهي می پوشد وسبب آمرزش میکرد تقصیرات آن فتنه را نماز بروزه وصدقه وامر معروف ونهی منکر قال ليس هذا اريد گفت عمر نیست که این را اراده میدارم آنچه پرسیده ام ولكن الفتنة التي تموج كما يموج البحر ولیکن فتنه میخواهم از آن فتنه را که موج میزند چنانکه موج میزند دریا یعنی آزمایش عام وتام که مردم همه مضطرب شوند در کشمکش محنت افتند قال ليس عليك منها بأس يا امير المؤمنين گفت حذیفه نیست بر تو از آن فتنه باکی وشر آن نخواهد رسید ای امیر المؤمنین واو کسی که مخاطب باین لقب گشت عمر بود رضی الله عنه ان بينك وبينها بابا مغلقا [illegible] میان تو ومیان آن فتنه در آینه دری است بسته قال ايكسر ام يفتح گفت عمر آیا شکسته شود آن در که بسته است یا گشاده میشود قال يكسر گفت حذیفه شکسته میشود قال اذا لا يغلق ابدا گفت وقتیکه چنین باشد که شکسته گردد بند کرده نشود در هیچ زمانی که فتنه تا آن هم رسد واگر گشاده می شد می بستن آن ممکن بودی قلنا اكان عمر يعلم الباب شقیق گوید گفتیم با حذیفه آیا بود عمر که میدانست آن در را قال نعم كما ان دون الغد الليلة گفت حذیفه آری میدانست چنانکه میداند کسی که پیش از فردا شب هست یعنی علم ضروری یقینی اني حدثته بحديث ليس بالاغاليط بدرستی که من حدیث

صلی الله علیه وسلم بیده پس آگاه نشد ابن صیاد تا زد آنحضرت بدست خود ثم قال لابن صیاد اتشهد انی رسول الله پس فرمود
آنحضرت ابن صیاد را آیا گواهی میدهی که من بتحقیق پیغمبر خدایم همین جزو حدیث مطابق ترجمه است که آن حضرت عرض اسلام بر ابن
صیاد که صبی بود کردند فنظر الیه ابن صیاد فقال اشهد انك رسول الامیین پس دید بسوی او ابن صیاد و گفت گواهی میدهم که بتحقیق تو
پیغمبر امیان هستی یعنی پیغمبر مشرکان عرب و اهل مکه را امی میگفتند بجهت نسبت بام القری که نام مکه است یا ازان جهت که در میان
اینها کتابی و قرآنی نمانده بود و همچنان بوده اند که انها در زاده اند و این قول او مطابق اعتقاد جهال یهود بود که اعتقاد به بعثت
آنحضرت داشتند و میگفتند که مخصوص بعرب است و این قول ایشان باطل است هرگاه اعتقاد رسالت داشتند که پیغمبر خدا است
و پیغمبر خدا محال است که دروغ گوید آنحضرت در دعوت جمیع خلایق نمود و نیز کتاب توریت ناطق بود که آنحضرت پیغمبر عامه خلایق است
فقال ابن صیاد للنبی صلی الله علیه وسلم اتشهد انی رسول الله فرفضه پس گفت ابن صیاد مر آنحضرت را آیا گواهی میدهی که من
پیغمبر خدایم پس ترک داد او را آنحضرت و نومید خدا از ایمان او و رفضه بفاد ضاد معجمه و در بعضی روایات بصاد مهمله است و هر دو
بیک معنی است و در بعضی بسین مهمله یعنی زد بپای خود و قال امنت بالله ورسله و فرمود ایمان آوردم بخدا و پیغمبران او شراح
گفته اند مناسبت این کلام در برابر قول ابن صیاد آنست که هرگاه خواست آنحضرت که کذب او در دعوی رسالت بر مردم
ظاهر کند این قول بطریق الانصاف آورد که من بجمیع پیغمبران ایمان آورده ام اگر تو رسول صادق می بودی بتو هم ایمان می آوردم
لیکن تو کاذبی و بر تو امر مشتبه شده است پس دو رشو بعد ازان احوال او پرسید فقال له ماذا تری قال ابن صیاد
یاتینی صادق وکاذب پس فرمود او را چه می بینی تو گفت ابن صیاد می آید مرا راست گو و دروغ گو یعنی خوابها می بینم گاهی راست
میباشد و گاهی دروغ ترمذی ازجابر روایت کرده که گفت می بینم حق و باطل فقال له النبی صلی الله علیه وسلم خلط علیك الامر
پس فرمود او را درهم کرده شده است بر تو چیزی که القا میکند شیطان تو را ثم قال له النبی صلی الله علیه وسلم انی قد
خبأت لك خبیا پس تر فرمود او را پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی من پوشیده ام و مضمر کرده ام برای امتحان تو ضمیری
در حدیث صحیح آمده که آنحضرت سوره دخان یا بعض آن را در دل گذرانده بود فقال ابن صیاد هو الدخ پس گفت ابن صیاد
آن دخ است که مانی گوید در بعضی نسخ واقع شده قال ابو عبد الله اراد ان یقول الدخان گفت مولف خواست که بگوید دخان
فلم یمکنه لانکان فی لسانه شئ پس نتوانست گفت از انکه در زبان او چیزی از لکنت بود یا ازانرو که کاهنان از اولیای جن
خود چیزی می ربایند تمام در نمی یابند پس آیة کریمه راه نبرد فقال اخسا فلن تعدو قدرك پس فرمود دور شو هرگز
تجاوز نمیکنی تو قدر خود را یعنی از کفر و ضلالت نمی برآئی فقال عمر رضی الله عنه یا رسول الله ائذن لی فیه اضرب عنقه پس گفت عمر بن خطاب بگذار مرا ای رسول خدا که
گردن زنم او را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یکن هو فلن تسلط علیه پس فرمود آنحضرت اگر هست
این شخص دجال موعود پس هرگز تو مسلط کرده نشوی بروی و بکشتن وی بلکه کشته میشود بروی عیسی بن مریم علیه السلام وان لم یکن هو
فلا خیر لك فی قتله واگر نیست آن دجال پس نیست نیکی مر ترا در کشتن او و اگر گوئی چرا نگذاشت آن حضرت که او را بکشد
با آنکه او دعوی رسالت کرد گوئیم که آنحضرت میدانست که وی رسوا خواهد شد و مردم از ترس و وهم خواهند برآمد و نیز وی نابالغ
بود و صبی را بگناهی نکشند و نیز گفته اند که وی از قومی بود که عهد و پیمان داشتند و روایتی آنست که ابن صیاد مسلمان شده است
و او را فرزندی شده است و بمکه رفته و مرده است بمدینه وقتی که خواستند که بروی نماز کنند کشف کردند روی او را دیدند که همان
ابن صیاد است وقال سالم سمعت ابن عمر یقول ثم انطلق بعد ذلك رسول الله صلی الله علیه وسلم وابی بن کعب الی النخل

صلی الله علیه واله وسلم فاخبره پس خبر داد آنحضرت را
ازین حال پس فرمود منتظر باش تا حق تعالی چه فرماید پس
گزارد نماز عصر را فانزل الله عز وجل پس فرود آورد
خدا تعالی این آیة را اقم الصلوة طرفی النهار برپا دار نماز
بدو طرف روز که بامداد و شبانگاه است نماز بامداد نماز صبح است و نماز
شبانگاه نماز ظهر و عصر بعد از زوال آفتاب جانب شبانگاه است وزلفا من اللیل
و در چند ساعت دیگر که نزدیک بروز اند یعنی مغرب و عشا زلف بضم زاء و فتح
لام جمع زلفه بمعنی قرب نماز شام و خفتن نزدیک بروز و ازان جانب اند ان
الحسنات یذهبن السیئات بدرستیکه نیکیهای برند بدیها را و ازاله بدیها
صغار است بدلیل احادیث دیگر که دلالت دارند بران و تتمه بحث
او را در تفسیر سوره هود است فقال الرجل الی هذا
پس گفت آن مرد آیا مخصوص مراست این حکم قال لجمیع امتی
کلهم فرمود مر همه امت مراست تمامه ایشان را
باب فضل الصلوة لوقتها زیادتی ثواب نماز که در وقت
خود باشد نسبت باعمال دیگر و تقیید بوقت احتراز است ازانچه
در وقت غیر باشد بعذر سهو یا نوم و جز ان که آن فضیلت ندارد
اگرچه مسقط ذمه گردد نه وقت مکروه چون از قصور و نقصان
خالی نیست ظاهر آنست که این فضیلت ندارد لیکن لفظ حدیث
عام است حدثنا ابو الولید هشام بن عبد الملك
طیالسی قال حدثنا شعبة قال الولید بن العیزار بفتح
مهمله و سکون تحتیه و معجمه و مهمله بیش میس الف ابن حریث
بضم مهمله و مثلثه کوفی اخبرنی در ینجا تقدیم و تاخیر است یعنی
قال شعبة اخبرنی الولید قال سمعت ابا عمرو الشیبانی
یقول گفت شعبه که ولید خبر داد مرا که گفت شنیدم ابا عمرو را
که میگفت حدثنا صاحب هذه الدار و اشار الی
دار عبد الله بن مسعود حدیث کرد مرا صاحب این سرا
و اشارت کرد بسوی سرای ابن مسعود قال گفت صاحب
سرای سألت النبی پرسیدم پیغمبر را صلی الله علیه واله
وسلم ای العمل احب الی الله کدام عمل محبوب تر و فاضلتر
است بسوی خدا قال الصلوة علی وقتها فرمود محبوب تر
عملها نماز بر وقت خود است و گفته اند علی در ینجا بمعنی فی است
و بعضی بر حقیقت استعلا دانند و گویند مراد از اول وقت
است و در بعضی روایات فی اول وقتها نیز آمده نووی گفته
که این روایت ضعیف است و لفظ مشکوة بروایت متفق علیه
لوقتها باللام است چنانکه ترجمه باب آمده با تحاد طالب است که مراد وقتی است که
تحدید شارع شده و هر دو طرف آن معلوم شده اگرچه نماز اول وقت بعضی
نماز که تعجیل دران مستحب است و مواظبت عمل شارع بران ثابت شده
اولی و افضل بعضی ازان که نماز در آخر وقت کنند و همچنین در بعضی
نمازها در وقت متاخر از اول که تاخیر دران مستحب است ولیکن
نماز که در وقت محدود واقع شود بهرحال از اعمال دیگر احب
و افضل باشد زیرا که ادای لازم است که وقت کرده از بحث خارج
است قال ثم ای گفت ابن مسعود پس کدام عمل محبوب تر
قال ثم بر الوالدین فرمود پس نیکی کردن بپدر و مادر و احسان
و فرمان برداری و زنهار نمودن ایشان قال ثم ای گفت
بعد ازان کدام عمل احب است قال الجهاد فی سبیل الله

الی میان ابن صیاد وگفت سالم بن عبد الله بن عمر شنیدم ابن عمر را که میگفت پس رفت بعد ازین حال پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی والیّ بن کعب بسوی درخت خرما که درو بود ابن صیاد وهو یختل ان یسمع من ابن صیاد شیئا قبل ان یراه ابن صیاد وحالی که آنحضرت خواست در یابد او را غافل تا آنکه بشنود از ابن صیاد چیزی را از کلام او که در خلوت دارد و بداند آنحضرت و یاران او که کاهن است پیش از آنکه به بیند آنحضرت را ابن صیاد فراه النبی صلی الله علیه وسلم وهو مضطجع فی قطیفة له فیها رمزة او زمرة پس دید او را آنحضرت و حال آنکه او خوابیده است در چادری پر زده که مر او را بوده است صوتی آوازیست رمزه برای مهمله و سکون میم و زای معجمه است و زمره بتقدیم زای و سکون میم و رای شک راویست و هر دو بیک معنی است در بعضی نسخ شک از راویست درین دو لفظ زمزمه بدو زای یا زمرة بدو رای هر دو معنی آواز خفی که در گلو بگردانند یاد ر بینی فرأت ام ابن صیاد رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یتقی بجذوع النخل پس دید مادر ابن صیاد پیغمبر خدا را و حال آنکه آنحضرت نگاه میدارد خود را به شاخهای نخل فقالت لابن صیاد ای صاف وهو اسم ابن صیاد هذا محمد پس گفت مادر او ابن صیاد را ای صافی و این نام ابن صیاد است بر وزن قاضی این محمد است فثار ابن صیاد پس زود برخاست ابن صیاد از خواب فقال النبی صلی الله علیه وسلم لو ترکته بیّن پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی اگر گذاشتی مادر او وی را اظهار کردی و در بعضی روایات این کتاب ستطا قال ابو عبد الله یعنی بیّن ما عنده و گفت یعنی بخواهد بیان کردی چیزی که نزد اوست معنی آنست که اگر گذاشتی مادر او چنانکه ندانستی از قدوم آنسرور و دهشت نخوردی ظاهر شدی از اختلاف و اختلال کلام او و ناکسی او برخشما زدند پس زیر کرد او را و شنم کرد و بعض افعا او را بعضی ظاهر آنست که فاعل رضی آن حضرت است والله اعلم فلما نقضة بنه زمزمة فرفضه وگفت شعیب در حدیث خود زمزمة فرفصه بجای رفضه یعنی گذاشت آنحضرت ابن صیاد را قال عقیل رمرمة بزای و بعد از میم رای وقال اسحاق الکلبی وعقیل رمرمة بدو رای مهمله و قال معمر رمزة برای و بعد از میم زای حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد هو ابن زید عن ثابت عن انس قال کان غلام یهودی یخدم النبی صلی الله علیه وسلم گفت انس بود غلامی یهودی که خدمت میکرد آنحضرت را فمرض فاتاه النبی صلی الله علیه وسلم یعوده پس بیمار شد آن غلام پس آمد او را آنحضرت بحالی که بیمارپرسی میکند او را فقعد عند راسه فقال له اسلم فنظر الی ابیه وهو عنده پس نشست آنحضرت نزد سر او و فرمود مر او را مسلمان شو پس دید آن غلام بسوی پدر خود و حال آنکه نزد او بود فقال اطع ابا القاسم فاسلم پس گفت پدر او اطاعت کن ابو القاسم را پس مسلمان شد ظاهر آنست که پدر او کافر بوده است و لهذا آنحضرت را بکنیت ابو القاسم یاد کرد و نگفت رسول الله فخرج النبی صلی الله علیه وسلم وهو یقول الحمد لله الذی انقذه من النار پس بیرون آمد آنحضرت بحالی که میگوید شکر مر خدا را که رهائی داد او را از آتش دوزخ بسبب من مطابقت حدیث بترجمه ظاهر است که عرض اسلام بر نابالغ است و ازین حدیث معلوم شد که کافر بچه که بر کفر میرد بدوزخ میرود و آنکه اسلام صبی موجب نجاتست حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال قال عبید الله ابن ابی یزید سمعت ابن عباس یقول کنت انا وامی من المستضعفین انا من الولدان وامی من النساء میگفت ابن عباس بودم من و مادر من از جمله مسلمانان ناتوان در مکه من از خردان و مادر من از زنان ضعیفه یعنی از انجمله مسلمانان بودیم که کافران آنها را تنها میکردند نمی توانستند هجرت کرد از ناتوانی و منع کفار حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال ابن شهاب یصلی علی کل مولود متوفی وان کان لغیة گفت ابن شهاب که زهری است نماز گذارده شود بر هر زاده که مرده است اگرچه زادن او از گمراهی است یعنی اگرچه ولد الزنا باشد ولد کافره باشد از جانب مادر یا پدر غیة بمعجمه و تشدید یای مفتوح بمعنی ضلالت است من اجل انه ولد علی فطرة الاسلام از جهت آنکه زاده شده بر فطرة اسلام

نوبیده او ستا للتحتین باب الصلوة الخمس کفارة للخطایا اذا صلاهن لوقتهن نمازهای پنجگانه کفاره است مر گناهان را اگر گذارد نمازها را در وقت آن فی الجماعة وغیرها در جماعت و بی جماعت مذکور در باب سابق بیان مطلق تکفیر نماز است اگرچه گناه را باشد و درینجا بیان آنکه این مجموعه نماز ... صغیره را که میان اینها بوقوع آمده ... حدثنا ابراهیم بن حمزة قال حدثنی ابن ابی حازم عبد العزیز بن سلمة بن دینار ... ابن ابی حازم عبد العزیز بن محمد است سنه یکصد و هشتاد و هفت عن یزید بن عبد الله یعنی ابن اسامة بن الهاد اللیثی تابعی صغیر سنه یکصد و سی عن محمد بن ابراهیم تیمی سنه یکصد و بست عن ابی سلمة بن عبد الرحمن ... عن ابی هریرة انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ارأیتم لو ان نهرا بباب احدکم یغتسل فیه کل یوم خمسا ... آنحضرت خبر دهید ... که غسل میکند در آن هر روز ... ما تقول ذلک یبقی من درنه ... آن غسل باقی میگذارد از چرک او چیزی ... استفهام ... است قالوا لا یبقی من درنه شیئا گفتند ... باقی نمیگذارد از چرک وی چیزی قال فذلک مثل الصلوات الخمس یمحو الله بها الخطایا ... پس آن غسل ... نمازهای پنجگانه است ... پاک میگرداند خدا تعالی بآن گناهان را ... که نمازهای پنج و جمعه تا جمعه و رمضان تا رمضان کفارت کننده اند گناهانی را که واقع شده اند میان اینها تا وقتیکه پرهیز کرده شوند گناهان کبیره یعنی ... گناهان مابین در صورتیست که از کبائر پرهیز شده و کبیره در مابین ... نمی شوند ... دلیل است ... باب فی تضییع الصلوة عن وقتها در ذکر ضایع کردن نماز از وقت وی ... حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا مهدی ... عن غیلان بفتح معجمه ابو جریر عن انس قال ما اعرف شیئا مما کان علی عهد رسول الله گفت انس نمی شناسم چیزی ... که بود در زمان عظمت و برکت نشان پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم ... روایات ... لا اله الا الله ... قیل الصلوة ... معروف ... قال الیس ضیعتم ما ضیعتم فیها ... گفت انس ... آن ... گفت انس ... صلی الله

يدعى ابواه الاسلام درحاليكه منجّا شد پدر و مادر بود اسلام ميداد ابويه خاصة و ان كانت امه على غير الاسلام يا پير از نماند باسلام پدر او اگر چه مادر او بر غير اسلام است پوشيده نماند كه بر عكس اين يعني هيئا قد نبود كه مادر مسلمان باشد و پدر كافر و طفل ايشان مسلمان است بتبعيت مادر گو يا بتعرضي باين صورت واقع نشد كه متولد شدن فرزند از مادر مسلمان و پدر كافر مقصور نبوده است تا آنكه نكاح كافر بمسلمه روا نيست اگر باشد داخل در زنا خواهد بود و اذ استهل صلى على الخاص الى عليه وقتي كه آواز كند بعد از تولد بحالي كه گريه كند نماز گذارده شود بر وي و لا يصلى على من لا يستهل من اجل انه سقط و نماز گذارده نشود بر كسي كه آواز نكرده است از ين جهت كه بچه ان زاده است تمام خلقت نيافته. فان ابا هريرة كان يحدث ان النبي صلى الله عليه و سلم تحقيق ابو هريره بود كه حديث ميكرد كه تحقيق آن حضرت قال ما من مولود الا يولد على الفطرة فابواه يهودانه او ينصرانه او يمجسانه فرمود هيچ مولودي نيست خواه از مسلمان باشد يا از كافر مگر آنكه زاده ميشود بر فطرت و طبيعت اسلامي پس پدر و مادر او يهودي يا نصراني يا مجوسي ميكنند با موختن احكام كفر يا بترغيب يا از انكه مولود تابع پدر و مادر است در دين بر تقدير سيوم اگر نياموخته باشند و ترغيب نكرده كافر بچه اگر بمير و حكم كفره دارد كما تنتج البهيمة بهيمة جمعاء هل تحسون فيها من جدعاء چنانچه مي زايد ستور ستوري را در حاليكه تمام و درست خلقت است آيا مي بينيد در وي از گوش و بيني و دست ببريده يعني در وقت زادن تمام خلقت است و بيني نقصان بعد از ان گوش و بيني او را مي برند و اين قول بطريق تمثيل آورده ثم يقول ابو هريرة فطرة الله التي فطر الناس عليها الآية تتمه آيت اينست لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم پس ميخواند ابو هريره اين آيت را پيدا آفرينش خداي آن پيدايش كه پيدا كرده است مردم را بر آن تبديل نيست خلق او را يعني سزاوار نيست كه تصرف كنند انسان در دين محكم و استوار **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا يونس عن الزهري قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ما من مولود الا يولد على الفطرة فابواه يهودانه او ينصرانه او يمجسانه كما تنتج البهيمة بهيمة جمعاء هل تحسون فيها من جدعاء ثم يقول ابو هريرة فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم **باب** اذا قال المشرك عند الموت لا اله الا الله وقتي كه گويد كافر نزد مرگ در حال شعور كلمه لا اله الا الله محمد رسول الله نفع ميكند **حدثنا** اسحق قال اخبرنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا ابي عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرني سعيد بن المسيب عن ابيه انه اخبره انه لما حضرت ابا طالب الوفاة جاءه رسول الله صلى الله عليه و سلم فوجد عنده ابا جهل بن هشام و عبد الله بن ابي امية بن المغيرة پدر سعيد بن مسيب خبر داده او را كه تحقيق وقتي كه رسيد ابو طالب را علامات و آثار مرگ آمد او را پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بر وي پس يافت نزد وي ابو جهل و ابن ابي اميه را فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم لابي طالب اي عم قل لا اله الا الله كلمة اشهد لك بها عند الله پس فرمود آنحضرت ابو طالب را اي عم بگو اين كلمه را كه گواهي دهم مر ترا بآن كلمه نزد خدا بايمان تو فقال ابو جهل و عبد الله بن ابي امية يا ابا طالب ترغب عن ملة عبد المطلب پس گفت ابو جهل و عبد الله بن ابي اميه اي ابو طالب آيا اعراض ميكني از ملت و دين پدر خود عبد المطلب فلم يزل رسول الله صلى الله عليه و سلم يعرضها عليه پس هميشه پيغمبر خدا عرض ميكرد كلمه توحيد را و يعيدان بتلك المقالة عليه و باز ميگفتند آن هر دو شقي آن مقاله را بر وي حتى قال ابو طالب آخر ما كلمهم هو على ملة عبد المطلب تا آنكه گفت ابو طالب آخر كلامي كه تكلم كرد با ايشان كه او بر دين عبد المطلب است لفظ هو محتمل كه از كلام ابو طالب باشد او را دو كرده است بآن نفس خود يا تواند كه راوي ادا گفته باشد و راوي راضي نشده كه باين لفظ كه كنايت از متكلم ميباشد تلفظ كند باين لفظ و اين از تصرفات حسنه است و ابى ان يقول لا اله الا الله و ابا كرد از انكه بگويد لا اله الا الله

انس دمشق را در امارت حجاج بود بر عراق آمد در ان شهر حالتيكه شاكي بود از حجاج مر خليفه را و خليفه در آن وقت وليد بن عبد الملك بود فقلت ما يبكيك زهري گفته پس گفتم انس را چه چيز ميگرياند ترا فقال لا اعرف شيئا مما ادركت الا هذه الصلوة پس گفت انس نمي شناسم چيزي را از انچه در يافته آن را در زمان آنحضرت مانده از كارهاي مسلماني مگر اين نماز و هذه الصلوة قد ضيعت و اين نماز هم ضايع كرده شد باخراج آن از وقت فضيلت و تاسف است از انچه مشاهده كرد آن را از امراي شام و بصره و قال بكر بن خلف بفتح معجمه و لام ابو بشر بصري نزيل مكه داماد عبد الله بن يزيد مقري است ... قال حدثنا محمد بن بكر البرساني بضم موحده و سكون را ... سنه دويست و سه قال اخبرنا عثمان بن ابي رواد ... عثمان مذكور بطريق ديگر نيز مانند حديث گذشته در معني رسيده **باب** المصلي يناجي ربه نماز گذار مناجات و مخاطبت ميكند پروردگار خود را عز و جل از جهت مقام مناجات ارفع درجات عبد است مي بايد محافظت كرد بر اوقات بلا تعطيل اين منزلت كه در تقصير خوف فوات آنست و از ينجا ظاهر شود وجه ايراد اين باب در مواقيت **حدثنا** مسلم بن ابراهيم قال حدثنا هشام ابن عبد الله دستوائي عن قتادة عن انس قال قال النبي گفت انس فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم ان احدكم اذا صلى يناجي ربه تحقيق يكي از شما وقتي كه نماز ميكند مناجات ميكند پروردگار خود را فلا يتفلن عن يمينه بكسر فا و ضم نيز آمده پس تف نيندازد جانب دست راست خود و لكن تحت قدمه اليسرى و ليكن زير پاي چپ خود تنبيه است بكمال ادب و تنبيه بر اين مقام عالي گفته اند كه مقصود از قرأت و اذكار مناجات رب تعالى است و چون دل با رب بحجاب غفلت باشد و غافل بود از جلال و كبريائي الهي و زبان حركت كند بحكم عادت پس آن چه قدر دور است از منزلت قبول و در حديث از شرح ماني كسي كه خشوع نكند فاسد ميشود نماز او از حسن بصري آمده هر نماز كه در ان دل حاضر نباشد سزاي عقوبت است و تسليم كرديم كه فقهاي صحيح ميدانند اين نماز را پس جرا اخذ نكنيم باحتياط بالذات معني ... و قال سعيد عن قتادة يعني اسناد مذكور گفته است سعيد بن عروبه قتاده و نماز بجاي لا يتفل الى آخره لا يتفل قدامه تف نيندازد پيش خود او بين يديه شك راويست و معني هر دو واحد است و لكن عن يساره او تحت قدمه و ليكن جانب چپ خود يا زير پاي خود و قال شعبة نيز باسناد سابق گفته است شعبه از قتاده لا يبزق بين يديه و لا عن يمينه آب دهن نيندازد پيش روي خود و نه سوي راست خود و لكن عن يساره او تحت قدمه و قال حميد عن انس عن النبي نيز گفته است حميد از انس از پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم لا يبزق في القبلة بزاق نيندازد جانب قبله و لا عن يمينه و لكن عن يساره او تحت قدمه **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا يزيد بن هارون ...

فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما والله لاستغفرن لك ما لم انه عنه پس گفت پیغمبر خدا آگاه باش سوگند خدا هر آینه استغفار کنم برای تو مادامی که منع کرده نشوم از استغفار از جهت حقوق ابوطالب بر آن حضرت داشت و حرصی که آنحضرت را بر ایمان وی بود فانزل الله تعالی فیه ما کان للنبی الآیة پس فرو فرستاد خدای بر تر این آیت را **باب** الجريدة على القبر گذاشتن شاخ درخت بر گور جرید شاخ دراز که برگ از وی جدا کرده باشند خشک باشد یا تر در صحاح گفته تا برگ دارد او را سعف نامند چون پوست و برگ از وی دور کنند جرید خوانند واوصی بریدة الاسلمی ان یجعل علی قبره جریدان ووصیت کرد بریده اسلمی اینکه گردانیده شود بر قبر او دو شاخ خرما چون از آنحضرت مشاهده کرده بود که دو شاخ خرما بر دو قبر خلانده اقتدا کرد بفعل آنحضرت با امید مغفرت و حمل کرده آنرا بر عموم و ندانست که این فعل مخصوص بآنحضرت بآن دو قبر بوده والله اعلم ورای ابن عمر فسطاطا علی قبر عبد الرحمن فقال انزعه یا غلام فانما یظله عمله ودید عبد الله بن عمر خیمه نشیمن بر قبر عبد الرحمن بن ابی بکر برادر عایشه پس گفت دور کن ای غلام سایه نمیکند او را مگر عمل نیک او یعنی این تزئین ظاهر بر قبر بکار نمی آید موجب نجات حسن عمل است وقال خارجة بن زید رایتنی ونحن شبان وگفت خارجه انصاری که یکی از فقهای هفت است دیدم من خود را و حال آنکه من جوان بودم فی زمن عثمان در وقت خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه وان اشدنا وثبة الذی یثب قبر عثمان بن مظعون حتی یجاوزه و بتحقیق سخت ترین ما جوانان از روی برجستن کسی بود که می جست قبر عثمان بن مظعون را تا آنکه در میگذشت آنرا یعنی آنقدر قبر او بلند بود که هر کسی نمی توانست از روی برجست مناسبت این دو قول بترجمه خالی از تکلف نیست گویند تجویز خلانیدن جریده بر گور راهی نمود که گور را از زمین بلند بر آوردن و خیمه بر وی زدن روا باشد اگر چه مردار انفع در عمل صالح اوست وقال عثمان بن حکیم اخذ بیدی خارجة فاجلسنی علی قبر واخبرنی عن عمه یزید بن ثابت قال انما کره ذلك لمن احدث علیه وگفت عثمان بن حکیم گرفت دست مرا خارجه و نشاند مرا بر قبر و خبر داد مرا از عم خود که یزید بن ثابت است که او گفته مکروه نیست نشستن بر قبر مگر کسی را که حدث کند بر وی از بول و غایط بر قبر یا فحشی کند از قول و فعل از برای آزار مرده و مرویست از ابی هریره که گفت آنکه اگر نشینم بر اخگر پس بسوزد مرا دوست تر دارم از آنکه نشینم بر قبر کرمانی از ابن بطال نقل کرده که بول و غایط کردن قبیح تر است از آنکه آنرا مکروه گویند مکروه مجرد نشستن بر قبر است قسطلانی از طحاوی که از کبار علمای حنفیه است آورده که نزد او حدیث زید بن ثابت است که منع نکرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نشستن بر قبر مگر برای بول و غایط و گفته که رجال اسناد او همه ثقات اند وقال نافع کان ابن عمر یجلس علی القبور گفت نافع بود ابن عمر که می نشست بر قبرها و باکی نداشت از آن وجه مناسبت این دو قول که در روی تجویز نشستن بر قبر است نیز خالی از تکلف نیست مگر آنکه گفته شود که از تجویز جریده اگر چه بر آوردن گور فرا گرفته اند اما مرده نفعی ندارد و اگر کسی بر آن بنشیند ضرری هم بوی نمیکند و کراهت بول و غایط عاید بصاحب آنست که بر قبر مسلمان که امید نزول رحمت الهی است بر وی اینچنین کار شنیع کند و میتوان گفت که این اقوال بعد از ترجمه تقریبی است با دنی مناسبت آورده نه آنکه موید ترجمه باشند تا تکلفها در آن باید کرد منقولست از ابن رشید که این دو قول آخر که در بعضی نسخ کتاب بسهو بجا نوشته اند جای آن باب آینده است که موعظه محدث نزد قبر و نشستن یاران او بر گرد اوست **حدثنا** یحیی قال حدثنا ابو معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن طاؤس عن ابن عباس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بقبرین یعذبان گفت ابن عباس گذشت پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بر وی بدو قبر که عذاب کرده میشدند مردها در آن فقال انهما لیعذبان وما یعذبان فی کبیر پس فرمود اینها عذاب کرده می شوند و عذاب کرده نمی شوند در گناهی بزرگ که پرهیز از آن نتوان کرد یا بزرگ نزد مردم یا نزد صاحب آنها در واقع بزرگ است که موجب فساد کردن دین و اغرای فتنه است چنانکه معلوم شود اما احدهما فکان لا یستتر من البول

الجزء الثالث شيخ الاسلام | كتاب مواقيت الصلوة

پروردگار خود را و صاحب مناجات گاه پیش مصلی میباشد و آن اکثر است و گاه راست از وی پیش از زمین در روایت ابواب مساجد گذشت که علت نهی از بزاق جانب یمین بودن فرشته بود در آنجانب و اینجا علت مناجات است و در حقیقت منافات نیست تواند که هر دو علت باشند **باب** الابراد بالظهر فی شدة الحر سرد کردن نماز ظهر در ایام سختی گرما یعنی گذاردن آن در وقت برودت و تخفیف حرارت چنانکه از حدیث معلوم شود **حدثنا** ایوب بن سلیمان ابن بلال مدنی سنه دویست و بیست و چهار قال حدثنی ابو بکر عبد الحمید بن ابی اویس اصبحی برادر اسماعیل سنه یکصد و دو عن سلیمان والد ایوب مذکور قال قال صالح بن کیسان حدثنا الاعرج عبد الرحمن بن هرمز و غیره عطف است بر اعرج عن ابی هریرة و نافع مولی عبد الله بن عمر نیز عطف است بر اعرج عن عبد الله بن عمر انهما حدثاه عن رسول الله تحقیق ابو هریره و ابن عمر حدیث کردند بعض حدیث صالح ابن کیسان را اعرج و نافع حدیث کردند صالح را بواسطه شیوخ خود از پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم و در بعضی روایات حدثاه بی ضمیر است برین تقدیر مفعولش این است انه قال اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة تحقیق آنحضرت فرمود وقتیکه سخت شود گرمی پس سرد کنید نماز را و در آرید آن را در وقت سردی یعنی نماز پیشین را چنانکه در روایت دیگر بیاید و مطلق محمول بر مقید است در صورت اتحاد حکم و حادثه زمخشری در فایق گفته حقیقت ابراد دخول در برد است و با برای تعدیه و معنیش در آوردن نماز در سردی است و این بر قیاس اسفروا بالفجر است یعنی در آرید فجر را در وقت اسفار و روشنی و تواند که معنی حدیث بر قیاس حدیث ابردوا بالطعام باشد یعنی سرد کنید طعام را و تاخیر نمائید اکل آن را از وقت گرمی آن بالجمله مراد تاخیر نماز پیشین است از وقت شدة حر میانه روز تا آنکه بشکند سورت حرارت آن باتفاق و اعتبار نیست بقول کسیکه گفته معنی ابردوا نماز در اول وقت است ماخوذ از برد نهار یعنی اول آن که تاویل بعید است زیرا که آن را تعلیل که در حدیث مذکور شود که اول بر تاخیر است در حدیث آینده جوابی در صریح است در آن که فرمود

اما یکی ازین دو پس درکه پرده نمیگرفت از چشم مردم در بول و کشف عورت میکرد یا آنکه پرده نمیگرفت خود را از بول و آلوده میشد بدان
و این معنی را ترجیح داده اند از آنکه بنا پاک نابودن از بول در قبر عذاب خواهند کرد و کا بتدای پرسش از نماز است و طهارت از شرط اوست
چنانکه در کتاب طهارت معنی آن بتفصیل مذکور است واما کان الآخر فکان یمشی بالنمیمة اما دیگری پس میرفت بسخن چینی در مردم و فاش
میکرد آنرا و فتنه می انگیخت در مردم ثم اخذ جریدة رطبة فشقها بنصفین ثم غرز فی کل قبر واحدة پس گرفت آن حضرت شاخ
تر و شگافت آنرا دو پاره پس خلاند در هر قبری یکی فقالوا یا رسول الله لم صنعت هذا پس گفتند ای رسول خدا چرا کردی این را
فقال لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا پس فرمود نزدیک است که تخفیف عذاب کرده شود از ان هر دو مادامی که خشک
نشوند گفته اند که اختیار شاخ خرما از آنست که دیر خشک میشود و نیز آن حضرت او را بمومن تشبیه کرده و گفته شده که خلقت او
از بقیه گل آدم است پس متضمن برکتی خواهد بود و ظاهر آنست که این معنی از خصایص آنحضرت و از برکات اوست و بعضی از خاصیت
شاخ تر گرفته اند چنانکه ماثور است که شاخ تر در حیات خود که همین رطوبت است ذکر خدا میکند و آنکه گل انداختن بر قبرها متعارف
شده است همین سند آن قیاس شده والله اعلم باب موعظة المحدث عند القبر در بیان نصیحت حدیث کننده و تر سانیدن از عواقب
امور و احوال آخرت نزد قبر که دیدن آن یاد از موت میدهد و فنا دنیا و هواهای نفسانی نیز نفعی باز ان بمیت میرسد از نزول
رحمت الهی که نزدیک تذکر و تلاوت آیات قرآنی و نقل احادیث نبوی متوقع است و قعود اصحابه حوله باب در نشستن یاران
محدث گرد او و مولف رحمه الله رحمة واسعة بانکه کتاب التفسیر جدا می آرد بعد ازین ترجمه تفسیر بعضی الفاظ قرآن که مناسبتی
بترجمه دارد برای تکثیر فواید آورده یخرجون من الاجداث الاجداث القبور یعنی اجداث بمعنی قبرهاست بعثرت اثیرت یعنی معنی بعثرت
اثیرت است از اثارت بمعنی بر انگیختن بعثرت حوضی ای جعلت اسفله اعلاه بر انگیختم حوض را گردانیدم پایان آنرا بالای او وکذا یفاض
الایفاض الاسراع تفسیر میکند قول خدا را کانهم الی نصب یوفضون یعنی یوفضون از ایفاض است بمعنی شتاب گردانیدن و قرأ
الاعمش الی نصب یوفضون الی شئ منصوب یستبقون الیه سرعت میکنند بسوی چیزی که استاده کرده شده است برای
عبادت پیشی میکنند بآن که اول بوسه دهند آنرا والنصب واحد بضم نون و سکون صاد صیغه واحد است والنصب مصدر بفتح
نون مصدر است یوم الخروج من القبور یعنی مراد از خروج از قبرهاست ینسلون یخرجون یعنی ینسلون بمعنی یخرجون است و در قوله الی
ربهم ینسلون بمعنی یخرجون است حدثنا عثمان قال حدثنا جریر عن منصور عن سعد بن عبیدة عن ابی عبد الرحمن عن علی قال کنا فی
جنازة فی بقیع الغرقد فاتانا النبی صلی الله علیه وسلم گفت علی بن ابیطالب رضی الله عنه بودیم ما در کار جنازه در مقبره بقیع غرقد پس آمد
ما را پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بقیع بفتح با و کسر قاف و سکون یاء تحتیه غرقد بفتح معجمه و سکون را و فتح قاف نام درختی است
که جائی که مقبره اهل مدینه است که در آنوقت بوده بنسبت آن مقبره را باین نام میخوانند فقعد وقعدنا حوله ومعه مخصرة
پس نشست آنحضرت و نشستیم ما گرد آنحضرت و با آنحضرت عصای بود مخصره بکسر میم و سکون خاء معجمه و صاد مهمله و را در قاموس
گفته چوبی مانند عصا که بروی تکیه کنند فنکس فجعل ینکت بمخصرته پس سر فرود کرد مانند اندوهناکان پس گشت که میزد زمین
بعصائی که در دست داشت ثم قال ما منکم من احد ما من نفس منفوسة الا کتب مکانها من الجنة والنار پس فرمود نیست از شما
هیچ یکی نیست هیچ ذاتی مخلوق مگر آنکه نوشته شده است جای او از بهشت و دوزخ یعنی هر دو جا از برای او آماده کرده اند کرمانی
گوید جاه او در و از نار بمعنی او است و حدیث ابن عمر نزد مولف صریح است که هر کی را دو مقعد است چنانکه گذشت
در باب سوال مومن در قبر لیکن در باب قدر آورده الا قد کتب مقعده من النار او من الجنة گفته اند که او اینجا بمعنی واو است

برای کسانیکه بطلب جماعت بمسجد روند و مشقت گرما در راه
کشند و هر که تنها گذارد یا بجماعت در جائی که باشند چون شود ......
شی یا شی کنند برای جماعت زیر سایه جائی پس افضل ......
اینشان تعجیل است و حدیث ابی ذر که در باب آینده بیاید صریح است
در آنکه آنحضرت در سفر نیز امر بابراد میکرد با وجود آنکه همه در یک
منزل جمع می بودند و احتیاج بآمدن از دور نبود ترمذی گفته قول
کسیکه رفته است بسوی تاخیر ظهر در شدت گرما اولی است
باتباع امام محمد در آثار گفته تاخیر کنی ظهر را در تابستان تا آنکه سرد
شود و نماز کنی در زمستان وقتی که میل کند آفتاب بحدیث انس
که آنحضرت وقتیکه در زمستان بودی تعجیل میکرد در ظهر یعنی
اول وقت میگذارد و اگر در تابستان بودی ابراد میکرد
ابراد کرده و این حدیث را صاحب هدایه در مقام استدلال
و موصول آورده و آن را طحاوی و مالک گفته تاخیر کرده شود
تا آنکه سایه یک ذراع بود و برابر است در ان صیف و شتا و ابراد
سایه آدمی سابه قد است و گرنه مقدار ذراع از سایه مختلف
است در مقدار وقت بحسب طول و قصر مقیاس و نزدیک
و اشهب مالکی در موره خودش گفته تاخیر نزدیک شود ...
تا جازت داده بیان ابن عبد الحکیم از مالک ...
میداشت نماز ظهر را اول وقت و میگفت که نماز خوارج
طاهل ابراست و احتمالات دیگر در مقدار تاخیر و غایت ابراد
آن در شرح حدیث آینده مذکور شود فان شدة الحر من
فیح جهنم پس بدرستیکه سختی گرما از جوشیدن دوزخ و دمیدن
وی است و مشتاق گرما او ست و در ان کثرت مشقت که باعث
است بر سلب خشوع یا آنکه در ان انتشار عذاب است که سبب
سکون دست و حجت و را اینجا اشکال کنند که فعل نماز مظنه وجود
رحمت است پس مظنه رفع عذاب باشد پس چگونه امر کرد بترک
آن جواب داده اند که تعلیل چون از طرف شارع آمد قبول آن
واجب است اگرچه معنی آن مفهوم نشود و نیز وقت ظهور غضب
فائده نمیکند طلب دعا مگر از کسیکه اذن داده شده در ان
چنانکه در حدیث شفاعت است که اعتذار نمایند همه انبیا
استمداد ازان استشاره در مقام نظر بغضب الهی و پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم که موعود بود بمقام محمود ماذون
باشد در ان و قایم گردد بسوال شفاعت و مقبول شود
در ان چه خواهد حدثنا محمد بن بشار ملقب بندار قال
حدثنا غندر یعنی محمد بن جعفر ربیب شعبه قال حدثنا
شعبة عن المهاجر بلفظ اسم فاعل از مفاعلت از اسماست
است که بلام تعریف و بدون آن مستعمل میشود ابی الحسن
مولی بنی تیم سمع زید بن وهب ابو سلیمان همدانی جهنی
رفته بود بمدینه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و این در
اسناد راه بود که آنحضرت وفات یافت و مدی عمر در زمان
حجاج عن ابی ذر جندب بن جناده غفاری انه قال
اذن موذن النبی صلی الله علیه وآله وسلم الظهر
بتحقیق ابو ذر گفت اراده کرد موذن آنحضرت اذان ظهر را
چنانکه در روایت آدم در باب آینده بیاید فقال ابرد ابرد
پس فرمود سرد کن سرد کن ... انتظر انتظر یا فرمود انتظار کن

والا قد كتب شقية او سعيدة ومگر آنكه نوشته شده است كه بدبخت است يا نيك بخت فقال رجل يا رسول الله افلا نتكل
على كتابنا وندع العمل پس گفت مردى اى رسول خدا اگر اينچنين است آيا اعتماد نكنيم ما برانچه نوشته شده است وتقدير كرده اند براى ما
وبگذاريم عمل را ومجاهده نكنيم فمن كان منا من اهل السعادة فسيصير الى عمل اهل السعادة پس كسى كه باشد از ما از جمله اهل سعادت پس ميگردد
بناچار بسوى عمل اهل سعادت واما من كان منا من اهل الشقاوة فسيصير الى عمل اهل الشقاوة واما كسى كه باشد از ما از اهل
شقاوت پس سرانجام است كه ميگردد بسوى عمل اهل شقاوت قال اما اهل السعادة فييسرون لعمل السعادة واما اهل الشقاوة فييسرون
لعمل الشقاوة فرمود اما اهل سعادت پس آسان كرده ميشوند براى كار نيكى واما اهل شقاوت پس آسان كرده ميشوند براى عمل
بدبختى حاصل سوال آن بود كه برين تقدير با مشقت وتعب در عمل چرا كشيم وازانكه عمل را تقضا نميكند اگر از اهل سعادتيم با اختيار عمل
سعادت ميكنيم اگر از اهل شقاوتيم خواه نخواه همان ميكنيم كه موافق تقدير است وحاصل جواب چنين تقرير كرده اند كه عمل مشقتى ندارد هر كه
هست آسان كرده شده است براى او چيزى كه مخلوق است براى آن ودر شرح مشكات گفته كه جواب بر اسلوب حكيم است يعنى شما
اعتماد بر عمل نكنيد وترك هم ننمائيد انچه بر بنده از بندگى پروردگار واجب است التزام نمائيد قال الله تعالى وما خلقت الجن والانس
الا ليعبدون وظيفه بنده عبادت خداوند است نه كاوش در قضا وقدر وى وافتادن در كار ربوبيت منافى عبوديت است
ثم قرأ فاما من اعطى واتقى وصدق بالحسنى الاية پس تر خواند آنحضرت اين آيه را حاصل معنى آنكه كسى كه نيكو كار است بظاهر وباطن
او را امر انجام ميكنيم آسانى تمام **باب** ما جاء فى قاتل النفس در بيان حكمى كه آمده است در حق كسى كه كشته است خود را **حدثنا**
مسدد قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا خالد عن ابى قلابة عن ثابت بن الضحاك عن النبى صلى الله عليه وسلم قال من حلف
بملة غير الاسلام كاذبا متعمدا فهو كما قال فرمود كسى كه سوگند خورد بدينى كه غير اسلام است چنانكه گويد بدين يهود
وبدين نصارى كه اين امر چنين است در حالى كه دروغ گوست بقصد وديده ودانسته پس آنكس چنانست كه گفته است يعنى او بر غير
دين اسلام است ازانكه تعظيم دين غير اسلام كرد پس كافر شد يحتمل كه مراد تهديد ومبالغه در وعيد باشد گويا گفته شده است او مستحق
عذاب كافر يهود است چنانچه گفته اند من ترك الصلوة متعمدا فقد كفر كه مستحق عذاب كفر است نه آنكه بالفعل كافر شد پوشيده نماند
باين تقدير قيد كاذبا متعمدا را دخلى وفائده ظاهر نميشود وابن بطال اين حلف را چنين تقرير كرده كسى كه گويد اگر چنين كار كنم پس من
يهودى ام پستر كرد انكار را پس وى نه همچو يهودى است نووى گويد درين صورت يمين منعقد نميشود بلكه بروى لازم استغفار
است بايد كه بگويد لا اله الا الله محمد رسول الله وكفارت نيز بروى نيست خواه آن كار كند يا نكند قسطلانى گويد تحقيق آنست كه اين
مسئله تفصيلى دارد اگر اين حالف درين صورت قصد تعظيم كرده است كافر است برين محمول است حديث من حلف بغير الله
فقد كفر واگر بى قصد تعظيم تعليق كرده است بايد ديد كه اراده اتصاف بغير اسلام كرده است كافر است ازانكه اراده كفر كفر است
واگر بعد ودورى كرده يعنى اين را امرى شنيع دانسته براى تبرى از كذب تعليق كرده است كافر نميشود ليكن حرام است اينچنين
قول ومشهور آنست كه مكروه است كراهت تنزيهى ومن قتل نفسه بحديدة عذب بها فى نار جهنم وكسى كه كشت خود را بچيزى مانند
كارد وشمشير عذاب كرده شود بسبب حديده يعنى نسبت بكشتن با آن در آتش دوزخ ازانكه نفس او ملك او نيست تصرف در
ملك خدا كرده است وجنايت بر خود مانند جنايت بر غير است با اينهمه مسلمانست نماز بروى بايد كرد وتقييد بحديده بنا بر اكثر
است تواند كه مورد حديث در باب شخصى باشد كه خود را بحديده كشته بود وقال حجاج بن منهال گفت مولف گفته است حجاج
بن منهال حدثنا جرير بن حازم عن الحسن قال حدثنا جندب فى هذا المسجد گفت حسن بصرى حديث كرده ما را جندب درين مسجد

وفى كه بفتح فا وسكون يا بعد آن همزه سايه كه بعد زوال باشد و
تلول جمع تل بتشديد لام انچه مجتمع باشد بر زمين از ريگ وخاك
واختلاف كرده اند علما در غايت ابراد بعضى گويند تا آنكه
ظل يك ذراع گردد بعد ظل زوال وبقولى ربع قامت وبقولى
ثلث وبقولى نصف وبعضى گويند مختلف ميشود باختلاف
احوال ليكن شرط است كه تا آخر وقت دراز نگردد ودر بعضى
روايات آمده كه در سايه هاى ديوار نماز ميگزاردند وديوار ها در آن
زمان هفت گز بود وواقع شده در روايت مولف در اذان
حتى ساوى الظل التلول تا آنكه برابر شد سايه تلها را وتلها
چون ارتفاع كمتر دارند منبسط ومنخرط ميشوند سايه آن بعد از زوال
در زمان كثير افتد بخلاف چيزهاى بلند ودر هدايه گفته كه سخت تر
گرمى در ان ديار در وقت رسيدن سايه است مثل پس ابراد
در تاخير از ان باشد واز ابن مسعود مروى است كه بود قدر
نماز پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ظهر را در صيف سه قدم تا
پنج قدم ودر شتا پنج تا هفت واين بنا بر اختلاف سايه است
در اوقات كه در شتا دراز تر ميباشد از صيف در هر مكان و
گفته اند در نواحى مكه در طول ايام سال وقت استوا سايه
نميباشد زيرا كه آفتاب بسمت رؤس اينها ست وهمچنين
هر شهر كه زير ميل كلى باشد او را سايه اصلى نبود در اول نقطه سرطان
يعنى مختلف ميشود سايه بحسب اختلاف عرض بلد از خط استوا
وعرض مدينه القدر باختلاف نظاره از عرض مكه چه هر دو از اقليم
ثانى اند پس در يار ديگر كه مايل اند از ميل كلى وعرض زياده
دارند مى بايد درين قياس وقت مستحب تاخير از ان باشد كه
مذكور شد نص آنحضرت در مدينه **حدثنا على**
بن عبد الله المدينى قال حدثنا سفيان بن عيينة قال
حفظناه من الزهرى عن سعيد بن المسيب عن
ابى هريرة عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم انه
قال اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة فان شدة الحر من
فيح جهنم ودرين روايه زياده آمده كه واشتكت النار الى
ربها فقالت يا رب اكل بعضى بعضا وگله كرد دوزخ
بسوى پروردگار خود پس گفت اى پروردگار من خورد بعضى
من بعضى مرا بعضى را وابن المنير قال هست با زبان حال
وحمل بر قال اولى وارجح ما ظاهر است واكثر علما گويند محال
نيست حمل بر حقيقت تخلق حيات وكلام در جسم آتش و
چون خبر داده مخبر صادق بامرى جايز كه محتاج تاويل نباشد
حمل وى بر حقيقت بهتر وكلام پس بساكه مرد گذشته چنانچه وقت
مرور مومنان از پل صراط گويد بگذر اى مومن
پس آنكه نور ايمان تو ميرا اند زبانه مرا وبعضى از ظاهر نگيرند
وحمل بر تشبيه كنند ببيضاوى كه گرفتار حكم عقل در رفتار كلمات

يعنی در مسجد بصره وما نسيناه وما نخاف ان يكذب جندب على النبی صلی الله عليه وسلم پس فراموش نكرده ايم گفتها و راو نمی ترسيم
عقوبت اين را كه دروغ گويد جندب بر پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروی اشارت كرده درين قول كه اصحاب آنحضرت همه صادق
وعدل اند ومحفوظ اند از كذب سيما بر پيغمبر خدا قال كان برجل جراح فقتل نفسه گفت جندب بود مردی را جراحتی در دآنرا تحمل نكرد پس كشت
خود را فقال الله بدرنی عبدی بنفسه پس فرمود خدا شتاب كرده بنده من بكشتن خود يعنی صبری نكرد تا آنكه قبض كنيم
روح او را لی شتاب او حرمت عليه الجنة حرام كردم بروی بسبب اين گناه بهشت را اين وعيد بر سبيل تغليظ است
يا مراد آنست كه حرام كردم بهشت بروی كه با سابقان در آيد اين حديث مختصر است از حديثی كه در ذكر بنی اسرائيل آورده پس
تواند كه در ملت بنی اسرائيل اينچنين باشد كه بكبيره مخلد در دوزخ ميباشد چنانكه در امت محمدی معتزله بآن رفته اند **حدثنا**
ابو اليمان قال اخبرنا شعيب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة قال قال النبی صلی الله عليه وسلم
الذی يخنق نفسه يخنقها فی النار كسی كه خفته كرد خود را يا خفه كرده گلو را خفه كرده است در آتش يعنی تو قفی در عقوبت او نميرود
گويا اين كار در دوزخ كرده از بعضی شروح فهم ميشود كه معنی آنست كه چون در دنيا از وی اين فعل واقع شده در دوزخ نيز چنين
خواهد شد كه جزا از جنس عمل است والذی يطعنها يطعنها فی النار وكسی كه نيزه زند نفس خود را نيزه ميزند آنرا در دوزخ

باب ما يكره من الصلوة على المنافقين والاستغفار للمشركين چيزی كه مكروه داشته می شود از نماز بر منافقان و استغفار
برای كافران مشرك رواه ابن عمر عن النبی صلی الله عليه وسلم روايت كرده اين را ابن عمر از پيغمبر خدا بدانكه نماز بر منافقان
واستغفار برای كافران از آنحضرت واقع شده چنانكه سبق ذكر يافته ليكن پيش از علم بمنع آن بوده بعد از آنكه آيات
در منع ونهی آمده ظاهر آنست كه نماز واستغفار حرام باشد چنانكه فقها بآن رفته اند مولف رح گويا اين نهی را بر كراهت مقابل
حرام حمل كرده يا اراده كراهت تحريمی كرده است **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن
عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس عن عمر بن الخطاب انه قال لما مات عبد الله ابن ابی بن سلول تحقيق شان اينست
كه گفت عمر بن خطاب رضی الله عنه هرگاه مرد عبد الله بن ابی منافق پسر سلول چون سلول نام مادر اوست كه او را بنام مادر و پدر
ميخوانند پس ابن دوميم را بر رفع بايد خواند دعی له رسول الله صلی الله عليه وسلم ليصلی عليه دعوت كرده شد برای او پيغمبر خدا تا آنكه
نماز بگذارد بروی فلما قام رسول الله صلی الله عليه وسلم وثبت اليه فقلت يا رسول الله اتصلی على ابن ابی وقد قال يوم كذا وكذا
كذا وكذا اعدد عليه قوله پس وقتی كه استاد آنحضرت برای نماز برجستم بسوی آنحضرت و گفتم ای رسول خدا آيا نماز ميكنی
بر ابن ابی منافق و حال آنكه گفته روز چنان وچنان چنين وچنين در حالی كه می شمارم بر آنحضرت گفتهای او را فتبسم رسول
الله صلی الله عليه وسلم وقال اخر عنی يا عمر پس تبسم كرد آنحضرت و فرمود دور شو از من ای عمر فلما اكثرت عليه قال
انی خيرت فاخترت پس هرگاه بسيار گفتم آنچه در باره منافقان واقع شده فرمود من مخير كرده شده ام در استغفار و عدم استغفار
بر منافقان پس اختيار كردم استغفار را برايشان لو اعلم انی ان زدت على السبعين يغفر له لزدت عليها و نيز فرمود اگر بدانمی
كه تحقيق اگر زياده كنم بر هفتاد بار بخشيده می شود هر آينه زياده ميكنم بر هفتاد و كلام در شرح و تحقيق اين معنی گذشته است قال
فصلی عليه رسول الله صلی الله عليه وسلم گفت عمر بن خطاب پس نماز گذارد بروی آنحضرت ثم انصرف فلم يمكث الا يسيرا حتى
نزلت الآيتان من براءة پس برگشت آنحضرت از نماز و درنگ نكرد مگر زمانی اندك تا نازل شد اين دو آيت از سوره براءت
ولا تصل على احد منهم مات ابدا الى قوله وهم فاسقون و نماز مگذار بر هيچ يكی از منافقان كه مرد هرگز قال فعجبت بعد من جرأتی على

كتاب مواقيت الصلوة

اما كل بعض بعضی را منافی آتشی و زمهريست كه گرمی از زود جوش خود بخواهد كه ديگری را مغلوب ومضمحل سازد زمهرير كرد
كه هر يك وقت جوش خود دم برآرد تا سوزش آن بدر رود
و هر دو كارخانه بجای خود ثابت و قايم ماند چنانكه گويند تعيين
معلوم است كه گرمی و سردی از آثار اجرام علويه است پس آن
را از آثار دم زدن دوزخ چه وجه دارد اگر گوئی سختی
گرمی و سردی را فرموده اصل گرمی و سردی را گوئيم سختی
نيز از جهت قرب و بعد آفتاب است جوابش آنكه با وجود آن
تواند كه دم دوزخ سختی ميساخته باشد و نفی آن با وجود خبر
مخبر صادق خارج از طريقه اسلام است ديگر گويند مقتضای
اين حديث آنست كه در وقت سختی سردی نيز تاخير كنند جوابش آنكه
سختی سردی در وقت ابتدا ماست تا برآمدن آفتاب اگر تا آن وقت
تاخير كنند وقت ميگذرد **حدثنا** عمر بن حفص بن غياث
قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا ابو صالح
ذكوان عن ابی سعيد الخدری قال رسول الله صلی الله
عليه وآله وسلم ابردوا بالظهر فان شدة الحر من فيح
جهنم تصريح است بنماز ظهر در ابراد تابعه متابعت كرده حفص
را سفيان ثوری ويحيى قطان وابو عوانة وعن عبد الله
عن الاعمش **باب** الابراد بالظهر فی السفر سرد كردن
ظهر در سفر يعنی حكم ابراد مخصوص بحضر نيست در سفر نيز اگر گرمی
باشد همين حكم است اما سائر يا كسی كه بر قصد سير است پس
وی تابع مصلحت حال است در تقديم و تاخير **حدثنا**
آدم بن ابی اياس قال حدثنا شعبة قال حدثنا مهاجر
ابو الحسن مولى بنی
تيم الله كوفی قال سمعت زيد بن وهب عن ابی ذر
الغفاری قال كنا مع النبی صلی الله عليه وآله وسلم
فی سفر فاراد المؤذن ان يؤذن للظهر گفت ابوذر بوديم
ما با آنحضرت در سفری پس خواست موذن كه اذان گويد نماز
ظهر را فقال النبی پس فرمود او را پيغمبر خدا صلی الله عليه
وآله وسلم ابرد تاخير كن تا وقت برودت ثم اراد ان يؤذن
فقال له ابرد پس بار ديگر خواست كه اذان گويد باز فرمود
در وقت سردی اذان گو حتى رأينا فیء التلول از سكر دار ابر
تا آنكه ديديم سايه تلها را فقال النبی صلی الله عليه وآله وسلم
ان شدة الحر من فيح جهنم فاذا اشتد الحر فابردوا
بالصلوة بعد از آن بيان كرد كه معنی ابرد اصل ميل است
وقال ابن عباس يتفيؤ يتميل ابن عباس تفسير كرده قول
حق تعالى يتفيؤ ظلاله را بيتميل يعنی ميل ميكند سايه وبر ميگردد
از يك جانب بجانب ديگر پس تسميه سايه بعد زوال بفیء تسميه
لازم باشد **باب** وقت الظهر عند الزوال اول
وقت نماز پيشين متحقق می شود نزد زوال آفتاب از كمال
ارتفاع واستوا بدايره نصف النهار و ميل آن بجانب مغرب
وقال جابر كان النبی و گفت جابر بود پيغمبر خدا صلی الله
عليه وآله وسلم يصلی بالهاجرة نماز ميكرد در گرمای نيمروز
يعنی نماز ظهر را در غير هنگام شدت حر يا گاهی در شدت حر نيز برای بيان
جواز و تنبيه بر آنكه اصل در عبادت تعجيل است مگر مانع مشقت
و مصلحت اكمال نماز كه به بيان شارع معلوم شود در ظهر

رسول الله صلی الله علیه وسلم یوصف والله هو اعلم گفت عمر پس در عجبم وشگفت دارم بعد از ان از دلیری که در کلام بر آنحضرت کردم روز مکالمه من مر آنحضرت را و خدا و رسول خدا دانا تر است این کلمه گویا از ان گفته تا این حال که وحی موافق رای وی آمد عجبی راه نیابد **باب** ثناء الناس علی المیت در بیان مشروعیت ستایش مردم باوصاف جمیله واخلاق حمیده بر میت نه بر زنده که ممنوع است اگر با فراط کشد **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عبد العزیز بن صهیب قال سمعت انس بن مالک یقول مروا بجنازة فاثنوا علیها خیرا گفت عبد العزیز شنیدم انس بن مالک را که میگفت گذشتند صحابه بجنازه پس ستایش کردند بران نکوئی را فقال النبی صلی الله علیه وسلم وجبت پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی واجب شد او را ثم مروا باخری فاثنوا علیها شرا فقال وجبت پس گذشتند بجنازه دیگر پس ستایش کردند مردی بدی را پس فرمود واجب شد اطلاق ثنا بر بدی از قبیل مشاکله مقابل است فقال عمر بن الخطاب ما وجبت پس گفت عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه چه چیز واجب شد قال هذا اثنیتم علیه خیرا فوجبت له الجنة فرمود این میت ستایش کردید شما بروی نیکی را پس واجب شد مر ورا بهشت وهذا اثنیتم علیه شرا فوجبت له النار و این میت ستایش کردید بروی بدی را پس واجب شد مر ورا آتش و دوزخ و وجوب بمعنی ثبوت است بمقتضای وعده وگرنه هیچ چیز بر خدا واجب نیست ثواب فضل اوست و عقاب عدل لا یسأل عما یفعل وهم یسألون انتم شهداء الله علی الارض شما گواهان خدائید بر زمین این خطاب اگرچه بصحابه است لیکن عام است شامل جمیع اهل تقوی وصداقت را که بر وصف صحابه اند نه فاسقان بدکار که امثال خود را ستایند **حدثنا** عفان بن مسلم هو الصفار قال حدثنا داود بن ابی الفرات عن عبد الله بن بریدة عن ابی الاسود قال قدمت المدینة وقد وقع بها مرض فجلست الی عمر بن الخطاب فمرت بهم جنازة فاثنی علی صاحبها خیرا گفت ابو الاسود قدوم آوردم مدینه را و بتحقیق واقع شده بود بمدینه بیماری که مردم بسیار هلاک میشدند پس گذشت بجمعی که نشسته بودند جنازه پس ستایش کرده شد بر آن صاحب جنازه نکوئی را فقال عمر وجبت پس گفت عمر واجب شد ثم مر باخری فاثنی علی صاحبها خیرا فقال عمر وجبت پس تر گذرانده شد جنازه دیگر پس ستایش کرده شد بر صاحب جنازه نکوئی را وگفت عمر واجب شد ثم مر بالثالثة فاثنی علی صاحبها شرا فقال عمر وجبت پس تر گذرانده شد بجنازه سیوم پس ستایش کرده شد بر صاحب آن بدی را پس گفت عمر وجبت فقال ابو الاسود فقلت وما وجبت یا امیر المؤمنین پس گفت ابو الاسود پس گفتم چه چیز واجب شد ای امیر المؤمنین قال قلت کما قال النبی صلی الله علیه وسلم گفت عمر گفتم چنانچه گفته بود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی ایما مسلم شهد له اربعة بخیر ادخله الله الجنة هر مسلمانی که گواهی داده اند برای او چهار کس نکوئی را در آورد او را خدا ببهشت فقلنا وثلاثة قال وثلاثة پس گفتیم و سه کس اگر شهادت دهند گفت سه کس هم فقلنا واثنان فقال واثنان پس گفتیم و دو کس گفت دو کس هم ثم لم نسأله عن الواحد پستر نپرسیدیم از گواهی یک کس از جهت دور پنداشتن اینکه درچنین مقام بکمتر از نصاب شهادت اکتفا رود و ظاهر است که این گواهی مخصوص بمردان نیست و زنان داخل اند درین حکم چنانچه در سائر احکام والله اعلم **باب** ما جاء فی عذاب القبر در بیان خبری که آمده است در عذاب قبر و دلائل کثیر از کتاب و سنت در عذاب قبر واقع شده و اهل سنت و جماعت اجماع کرده اند و تفصیل آن با رفع شبهات اهل زیغ در کتب کلامیه مذکور است وقوله تعالی ولو تری اذ الظالمون فی غمرات الموت والملائکة باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون و در بیان فرموده خدای عزوجل واگر ببینی وقتی که ظالمان در سختیهای مرگ اند هرآئینه ببینی امری فضیع وحالی سخت بد سوا و فرشتهاگشاده اند دستها را

فلا تسألونی عن شیء الا اخبرتکم ما دمت فی مقامی هذا پس نپرسید مرا از چیزی مگر آنکه خبر داده باشم شما را مادامی که هستم درین مقام خود ظاهر آنکه مکشوف شده بود درین ساعت بر آنحضرت علوم کونی و الهی فاکثر الناس فی البکاء پس بسیار افتادند مردم در گریه از شنیدن هول قیامت و ترس نزول عذاب چنانکه در امتهای گذشته از ایذای پیغمبران شده بود از ینجاست که گفت عمر رضی الله عنه رضینا بالله... واکثر ان یقول سلونی و بسیار کرد گفتن آنحضرت سلونی بپرسید مرا یعنی مکرر گفت آن افقام عبد الله بن حذافة السهمی پس استاد عبد الله بن حذافه بضم حاء و فتح معجمه و فا بعد الف فقال من ابی پس گفت کیست پدر من قال ابوک حذافة فرمود پدر تو حذافه است و بود که خوانده میشد بسوی غیر پدر خود ثم اکثر ان یقول سلونی پس باز بسیار فرمود که بپرسید مرا فبرک عمر علی رکبتیه فقال پس بمشاهده اثر غضب بر آنحضرت و ملاحظه آنکه مبادا موجب نزول عذابی گردد دو زانو نشست عمر رضی الله عنه بر زانو های خود و گفت رضینا بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد نبیا راضی شدیم بخدا بحالی که پروردگار من است و باسلام که دین من است و بمحمد که نبی من است فسکت پس خاموش ماند آنحضرت و فرو نشست غضب وی بشنیدن این کلمات ثم قال عرضت علی الجنة والنار آنفا فی عرض هذا الحائط پستر فرمود نموده شد بر من بهشت و دوزخ همین وقت در جانب این دیوار ظاهر ممثل بودن آنست درین جانب چنانچه در حدیث دیگر صریح آمده اریت الآن منذ صلیت لکم الصلوة الجنة والنار ممثلین فی قبل هذا الجدار و در تمثیل شیء لازم نیست که مثال مانند آن باشد در طول و عرض چنانکه ممثل میگردد در باغی یا سرای وسیع در غایت وسعت در آب و آئینه واحتمال آنکه فی عرض هذا الحائط حال باشد از ضمیر متکلم بعید است عرض بضم عین مهمله و سکون را بمعنی جانب فلم ار کالخیر والشر پس ندیدم مانند امروز نیک و بد که امروز دیدم یعنی بهشت را نیکو از همه دیدنها یافتم و دوزخ را بدتر از همه بدیها ندیدم چیز را بانقطاعات و معصیت در سبب در آمدن بهشت و دوزخ **حدثنا** حفص بن عمر ابن الحارث قال حدثنا شعبة عن ابی المنهال بکسر میم و سکون نون نامش سیار بفتح مهمله و تشدید تحتیه ابن سلامت ریاحی بکسر را و تخفیف تحتیه بصری از شام تابعین عن ابی برزة بفتح موحده و سکون را پس با زا زای معجمه اسلمی نامش نضله بفتح نون و سکون معجمه ابن عبید قدیم الاسلام است همیشه غزا میکرد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه وفات یافت آنحضرت پستر غزا کرد خراسان را و مرد سنه شصت و چهار قال کان النبی گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یصلی الصبح واحدنا یعرف جلیسه نماز میگذارد صبح را بحالی که یکی از ما شناخت همنشین خود را که پهلوی وی بودی کنایت از روشنی است ویقرأ فیها ما بین الستین الی المائة و

برای قبض ارواح یا برای عذاب درحالیکه میگویند برآرید روحهای خود را از بدنهای خود این مقوله برای تغلیظ و سرزنش است و روایت کرده اند که روح کافران متفرق میشود در اجزای بدن نمیخواهد که برآید و فرشته ها میزنند و عذاب میکنند تا آنکه می برآید امروز که روز مردن است جزا داده میشوید که ابتدای آن عذاب قبر است تا ابد الاباد عذاب کرده میشوند عذاب خواری قال ابو عبدالله الهون هو الهوان گفت مولف رح هون بضم ها هوانست یعنی خواری والهون الرفق وهون بفتح ها رفق است یعنی نرمی وقوله سنعذبهم مرتين ثم يردون الى عذاب عظيم و فرموده خدا عزوجل سرانجام است که عذاب میکنیم کافران را دو باریکی در وقت قبض روح و دیگر در قبر پستر رد کرده میشوند بسوی عذابی کلان که عذاب دوزخ است وقوله وحاق بآل فرعون سوء العذاب و فرموده خدا و رسید تابعان فرعون بدی عذاب که غرق است و بعد از آن عذاب دوزخ قسطلانی گوید استغنا کرده شد بذکر آل فرعون از ذکر فرعون از جهت علم با آنکه اولی باین عذاب است واو قبل و متبعیت و ضلالت او خوار و رسوا شدند النار يعرضون عليها غدوا وعشيا آتش دوزخ گذرانده میشوند قوم فرعون بر آن صبح و شام روایت کرده است ابن مسعود که ارواح ایشان در میان جانوران سیاه رنگ اند که صبح و شام بر آتش عرض کرده میشوند و گفته میشود که این دار شما است جمهور بر این اند که این عرض در برزخ است ويوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب و روز قیام ساعت که روز قیامت است گفته میشود و آیید ای آل فرعون سخت ترین عذاب را که عذاب جهنم است این آیتها همه دلالت دارند بر عذاب قبر و مقصود مولف از ایراد آن همین است **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن علقمة بن مرثد عن سعد بن عبيدة عن البراء بن عازب عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا اقعد المومن في قبره اتي فرمود وقتی که نشانده میشود مسلمان در قبر او در حالیکه آمده شده است بروی و آینده فرشتها منکر و نکیر اند که موکل اند برای عذاب قبر ثم شهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله یعنی بعد از سوال منکر و نکیر شهادت میدهد بکلمه طیبه چنانکه بتفصیل در احادیث دیگر معلوم شده است فذلك قوله يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت پس اینست قول ثابت که اشارت کرده بآن قول خدا که ثابت میدارد خدا کسانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة بهذا وزاد يثبت الله الذين امنوا نزلت في عذاب القبر حدیث کرده است شعبه باین مذکور و افزود بر آن حدیث این را که قول خدا يثبت الله الذين امنوا نازل شده در عذاب قبر آمدن منکر و نکیر با آن هیئت دهشتناک و مهر سوال استادن نیز عذابی است با آنکه در آیت اشارت است بطریق مفهوم غیر مسلمانان از تثبیت واقع نمیشود و بر آن عذاب مترتب میشود باین تقریر دور شد شبهه که کرده اند که در آیت ذکر عذاب قبر نیست **حدثنا** علي بن عبدالله قال حدثنا يعقوب بن ابراهيم قال حدثني ابي عن صالح قال حدثني نافع ان ابن عمر اخبره قال اطلع النبي صلى الله عليه وسلم على اهل القليب فقال هل وجدتم ما وعد ربكم حقا گفت ابن عمر توجه نمود و مطلع شد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی بر عذاب افتادگان چاه بدر که ابوجهل و امية بن خلف و عتبة بن ربيعة و شيبة بن ربيعة و مخذولان دیگر بودند عذاب کرده شده بر آنها پس فرمود یا فتید چیزی را که وعده کرده بود پروردگار شما درست و راست فقيل له تدعوا امواتا پس گفته شد مر آنحضرت را میخوانی مردها را با آنکه ایشان حکم جماد دارند فقال ما انتم باسمع منهم ولكن لا يجيبون پس فرمود نیستید شما شنواتر از ایشان و لیکن جواب نمیدهند و قدرت ندارند بر جواب و این حدیث بالتزام دلالت کرد بر عذاب از آنکه مراد او بوجدان همین عذاب است و نیز اثبات شنوائی دلالت کرد که حاسه سمع دارند پس بعید است که حواس دیگر بآن ادراک الم کنند داشته باشند **حدثنا** عبدالله بن محمد قال حدثنا سفيان عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة انها قالت انما قال النبي صلى الله عليه وسلم انهم ليعلمون الآن انما كنت اقول لهم حق روایت است از عایشه رض که تحقیق او گفته فرموده است پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی مگر آنکه تحقیق ایشان یعنی افتادگان چاه بدر هر آئینه میدانند الآن تحقیق آنچه بودم من که میگفتم ایشان را راست و درست وقد قال الله انك لا تسمع الموتى و تحقیق گفته است خدا بتحقیق تو نمی شنوانی مردها را این معنی در صدر اول مختلف فیه بوده است مذهب عایشه آنست که اهل قبور میدانند چیزی را که شنیده بودند در حال حیات و نمی شنوند بعد از موت چنانکه منطوق آیت کریمه است بعضی گویند

الى المغرب ابو المنهال گوید و فراموش کردم آنچه گفت ابو برزه در وقت نماز مغرب وكان لا يبالي بتاخير العشاء الى ثلث الليل و باک نمیداشت از پس گذاردن عشا تا سیوم حصه شب اگرچه ظاهر این عبارت در اباحت است اما با استحباب منافات ندارد چنانکه احادیث بدان ناطق اند ثم قال الى شطر الليل پستر گفت ابو المنهال بار دیگر در روایه بجای ثلث شطر را یعنی تا نصف شب باک نداشتی و از اینجا لازم نمی آید که وقت عشا از نصف متجاوز نباشد چه جایز است که مکروه باشد و او مکروه بود محل باک وقال معاذ بن معاذ عنبری تیمی است قاضی بصره سنه یکصد و نود و ششم قال شعبة ثم لقيته مرة فقال او ثلث الليل گفت معاذ گفت شعبه پستر بعد از این روایه شطر الليل ملاقات کردم ابا منهال را بار دیگر پس گفت مرا در روایه یا ثلث شب یعنی اول جزم بثلث کرده و بعد از آن جزم بشطر بعد از آن بار دیگر شک کرد میان شطر و ثلث و این اختلاف جزم و شک باختلاف اوقات است **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبدالله ابن مبارك قال اخبرنا خالد بن عبدالرحمن ابن بکیر سلمی بصری و او در این کتاب جز در ینجا ذکر نیست قال حدثنا غالب القطان بن خطاف که مشهور بابن ابی غیلان است عن بكر بن عبدالله المزني عن انس بن مالك قال كنا اذا صلينا خلف رسول الله گفت انس بودیم ما چون نماز میکردیم پس پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم بالظهائر در نیم روزها یعنی نماز ظهر فسجدنا على ثيابنا اتقاء الحر سجده میکردیم بر جامهای خود از جهت پرهیز کردن از گرمی زمین ظاهر این حدیث آنست که بر جامهای که پوشیده بودی سجده میکردند و شافعیه تاویل میکنند بجامه غیر ملبوس و در باب السجود على الثوب في شدة الحر گذشت و نیز در حدیث مبادرت بنماز ظهر است اگرچه مستحب ابراد است در شدت حر لیکن بگاه قبیل آخر وقت ظهر نیز در یابلم شدت حر محتاج به پناه حائل از زمین شوند

باب تاخير الظهر الى العصر جواز دیر کردن نماز ظهر تا نزدیک وقت نماز عصر بنحوی که چون فارغ شود از ظهر بلا فصل وقت عصر آید **حدثنا** ابو النعمان محمد بن الفضل قال حدثنا حماد بن زيد عن عمرو بن دينار عن جابر بن زيد ابي الشعثاء عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بالمدينة سبعا وثمانيا روایت است از ابن عباس که آنحضرت نماز گذارد در مدینه هفت رکعت یکجا سه برای مغرب و چهار برای عشا بلا فصل و مهلت در میان وثمانیا و هشت رکعت یکجا چهار برای ظهر و چهار از عصر چنانچه گفت الظهر والعصر والمغرب والعشاء و در کلام لف و نشر لا ترتیب است فقال ايوب لعله في ليلة مطيرة پس گفت ایوب سختیانی مر جابر را شاید که این ماجرا در شب

گویا حدیث ما انتم باسمع منهم ثابت نشده است نزد وی اگر گویند تاویل کرده حدیث را پس صرف کرده است از نص صریح بموجب قطعی و حدیث لیسمع قرع نعالهم که روایت کرده اند اکثری از صحابه نیز صریح است در ثبوت سمع مرمیت را با آنکه متبادر امیر سد که گویند یعنی آیه آنست که تو از قدرت خود اسماع موتی نمیکنی بلکه بقدرت الهی میکنی چنانچه در سایر اقوال و افعال معتقد اهل سنت این ست آری قدرت اسماعی که درین حدیث ست احتمال تخصیص بآن حضرت دارد **حدثنا** عبدان قال اخبرنی ابی عن شعبة قال سمعت الاشعث عن ابيه عن مسروق عن عايشة ان يهودية دخلت عليها فذكرت عذاب القبر روایت کرده است مسروق از عایشه که زنی یهودی از آمد بر عایشه پس ذکر کرد عذاب قبر را فقالت لها اعاذك الله من عذاب القبر پس گفت آن زن مر عایشه را نگاهدارد ترا خدا از عذاب قبر فسألت عايشة رسول الله صلى الله عليه وسلم عن عذاب القبر پس پرسید عایشه پیغمبر خدا را از عذاب قبر آیا در قبر عذابی خواهد بود قال نعم عذاب القبر حق فرمود آری عذاب قبر ثابت ست در اکثر روایات لفظ خبر مقدر است که حق ست و باین ناظر است قول مولف در آخر حدیث و زاد غندر و عذاب القبر حق و تصویب کرده این روایت را شیخ ابن حجر و هو الصواب قالت عايشة فما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد صلى صلواة الا تعوذ من عذاب القبر گفت عایشه ندیدم پیغمبر خدا را بعد از آنکه آگاه شدم از عذاب قبر نماز گذارد نمازی را مگر آنکه پناه میجست از آن تحتمل که آنحضرت پیش از سوال عایشه بآواز بلند نمیگفت و هرگاه از عایشه استغراب آن دید بلند میگفت تا راسخ شود در عقاید مردم و پناه جویند از آن و کاری نکنند که موجب آن گردد زاد غندر عذاب القبر حق زیاده کرده است غندر که گفت رسول خدا عذاب قبر حق ست و تصریح کرده باین خبر بخلاف عبدان از یدر خود از شعبه که خبر در روایت او مقدر است **حدثنا** يحيى بن سليمان قال حدثني ابن وهب قال اخبرني يونس عن ابن شهاب قال اخبرني عروة بن الزبير انه سمع اسماء بنت ابي بكر تقول قام رسول الله صلى الله عليه وسلم خطيبا خبر داد عروه ابن شهاب را که تحقیق شنیده است اسما دختر ابی بکر را رضی الله عنهما که میگفت ایستاد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی در حالی که خطبه میخواند فذكر فتنة القبر التي يفتتن فيها المرء پس ذکر کرد فتنه قبر را که مبتلا میشود در وی آدمی فلما ذكر ذلك ضج المسلمون ضجة و هرگاه گفت آن را بتفصیلی که واقع خواهد شد در قبر فریاد کردند مردم مسلمان فریادی عظیم **حدثنا** عياش بن الوليد قال حدثنا عبد الاعلى قال حدثنا سعيد عن قتادة عن انس بن مالك انه حدثهم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان العبد اذا وضع في قبره وتولى عنه اصحابه انه ليسمع قرع نعالهم فرمود تحقیق بنده هرگاه که نهاده می شود در قبر او و پشت داده اند از قبر او یاران او و دفن کرده تحقیق او می شنود آواز پای افراز ایشان را اتاه ملكان فيقعدانه فيقولان ما كنت تقول في هذا الرجل لمحمد صلى الله عليه وسلم آمدند آن میت را دو فرشته منکر و نکیر پس می نشانند او را و میگویند چه بودی که میگفتی در حق این مرد یعنی محمد را رحمت کناد خدا بروی ظاهر آنست که آنحضرت را بصورت مقابل خواهند آورد و والد ماجد رحمه الله علیه رحمة واسعة باین حدیث که می رسیدند مستبشر شده میگفت عجب است ازین جان که بشوق دیدن آن جمال جهان آرا از بدن نمی بر آید اما المؤمن فيقول اشهد انه عبد الله ورسوله اما مسلمان پس میگوید گواهی میدهم که تحقیق او بنده خاص خداست و فرستاده اوست فيقال له انظر الى مقعدك من النار قد ابدلك الله به مقعدا من الجنة فيراهما جميعا پس گفته میشود مر او را نظر کن بسوی جای خود از آتش تحقیق بدل کرده است ترا خدا بآنجا جائی از بهشت پس می بیند هر دو جا را یکبارگی قال قتادة وذكر لنا انه يفسح له في قبره ثم رجع الى حديث انس گفت قتاده ذکر کرده شده است ما را بروایتی دیگر که تحقیق گشاده کرده می شود مر او را در قبر او ازین حدیث و مانند آن معلوم میشود که هر که ایمان به پیغمبر خدا دارد و تصدیق رسالت کرده اگرچه عاصی باشد در قبر معذب نخواهد بود و بدوزخ نخواهد رفت انشاء الله تعالى بفضله و کرمه و در مبتن بستر رجوع کرد قتاده بسوی حدیث انس

که مستلزم اخراج از وقت نباشد و جمع کنند بدان میان متفرق احادیث پس جمع صوری اولی است و جمعی از ائمه و اصحاب حدیث نظر بظاهر حدیث تجویز کرده اند جمع در حضر برای حاجت مطلقا لیکن بشرط آنکه عادت نگیرند و ترمذی در آخر کتاب خود گفته نیست در کتاب من حدیثی که جمع باشند امت بر ترک عمل بدان مگر حدیث ابن عباس در جمع بمدینه بی خوف و بی مطر و دیگر حدیث قتل شارب خمر در بار چهارم انتهی ولیکن میتوان گفت که حدیث ابن عباس اینچنین نیست بلکه آن را تاویل کنند اربعه و شبهه آنست که مذکور شد والله اعلم

باب وقت العصر **حدثنا** ابراهيم بن المنذر بن عبد الله اسدي قال حدثنا انس بن عياض بکسر مهمله ابو حمزه ليثي عن هشام ابن عروة عن ابيه عن عايشة قالت كان رسول الله گفت عایشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم يصلي العصر والشمس لم تخرج من حجرتها میگذارد نماز عصر را بحالی که روشنی آفتاب بیرون نبر آمده از حجره عایشه **حدثنا** قتيبة قال حدثنا الليث عن ابن شهاب عن عروة عن عايشة ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم صلى العصر والشمس في حجرتها تحقیق آنحضرت گزارد نماز عصر را بحالی که روشنی آفتاب در خانه عایشه بود لم يظهر الفيء من حجرتها بلند نشده بود سایه از حجره وی این جمله ثانیه موکد اولی است چه ظاهر است که تا لازم که عکس آفتاب درون حجره است سایه از در حجره مرتفع و بالا نخواهد بود و قال ابو اسامة عن هشام من قعر حجرتها درین روایة لفظ قعر زیاده است یعنی بالا نشده بود سایه از ته زمین آن و این ابلغ است در تعجیل و در بعضی روایات کتاب في بدل من است یعنی آفتاب در ته زمین آن بودی **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا ابن عيينة عن الزهري عن عروة عن عايشة قالت كان النبي صلى الله عليه واله وسلم يصلي صلوة العصر والشمس طالعة في حجرتي لم يظهر الفيء بعد میگذارد آنحضرت نماز عصر را و حال آنکه عکس آفتاب پیدا بودی در خانه من بنحوی که بالا نشده است سایه هنوز از ته حجره قال ابو عبد الله گفت مولف قال مالك و يحيى بن سعيد انصاری و شعیب و ابن ابی حفصة محمد ابو سلمه بن میسره بصری گفته اند این هر چهار در روایة خودها از زهری این لفظ را والشمس قبل ان يظهر یعنی ظل آفتاب در حجره بودی پیش از آنکه بالا رود و بر دیوار بر شود درین روایة نسبت ظهور با آفتاب کرده و در روایت سابق بفی و حقیقت منافات نیست چه سایه تابع ظل آفتاب است غالبا در تعلی و تسفل بسبب ظهور ظل و ظهور سایه از حجره با لازمه آن هر دو متلازم اند غالبا یقینا و اثباتا و توجیه شارحان که مراد از ظهور شمس خروج آن از حجره است و ظهور فی انبساط آن بر حجره تکلف بارد است کما لا یخفی و استدلال کرده باین حدیث شافعی و تابعان وی بر تعجیل نماز عصر در اول وقت طحاوی گفته دلالت نیست در آن بر تعجیل نماز

فاما المنافق والکافر فیقال له ما کنت تقول فی هذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول ما یقول الناس اما منافق وکافر پس گفته میشود
بکدام را چه میگفتی در حق این مرد پس میگوید نمیدانم بودم که میگفتم چیزی را که میگفتند مردم فیقال لا دریت ولا تلیت پس گفته میشود او را در نیافتی
حقانیت او را از خود و نه متابعت کردی اهل علم را و اراک را ویضرب بمطارق من حدید ضربة وزده میشود بآلتهای که از آهن است زدنی سخت
فیصیح صیحة یسمعها من یلیه غیر الثقلین پس فریاد میکند فریادی عظیم می شنود آن فریاد را کسی که پیوسته است بوی از حیوانات غیر از آدمی و جن

باب التعوذ من عذاب القبر در بیان پناه جستن از عذاب قبر **حدثنا** محمد بن المثنی قال اخبرنا یحیی قال اخبرنا شعبة قال حدثنی عون بن
ابی جحیفة عن ابیه عن البراء بن عازب عن ابی ایوب الانصاری قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم وقد وجبت الشمس فسمع صوتا فقال یهود
تعذب فی قبورها گفت ابوایوب انصاری بیرون آمد پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروی و بتحقیق افتاده بود و غروب کرده آفتاب پس
شنید آنحضرت آوازی را پس فرمود قبیله یهود عذاب کرده می شوند در قبرها و چون یهود با آنکه اهل کتاب اند معذب باشند مشرکان
بطریق اولی خواهند بود و مطابقت حدیث بترجمه آنست که چون عذاب قبر بوضوح پیوست عادت آدمی زاد بر تعوذ از ان بیباید شد
اگر گوئی از حدیث سابق معلوم شده آواز عذاب قبر را جن والانس نمی شنوند پس چگونه شنید آنحضرت گوئیم بر آن حضرت کشف
کردند حال ایشان را بر سبیل اعجاز یا آنکه نا شنیدن بصیحه اول واقع شده است پس منافات ندارد این حدیث با آن وقال النضر اخبرنا شعبة
قال حدثنا عون قال سمعت ابی قال سمعت البراء عن ابی ایوب عن النبی صلی الله علیه وسلم مقصود ازین اسناد آنست که در اسناد
اول عون از پدر خود و از براء بن عازب ثابت بطریق عنعنه آورده بود و درین اسناد بطریق تحدیث است و این طریق اوثق است **حدثنا**
معلی قال حدثنا وهیب عن موسی بن عقبة قال حدثتنی بنت خالد بن سعید بن العاص انها سمعت النبی صلی الله علیه وسلم
وهو یتعوذ من عذاب القبر بتحقیق بنت خالد شنید پیغمبر خدا را در حال آنکه آنحضرت پناه جوینده بود از عذاب قبر از برای تعلیم امت
تا اقتدا کنند مردم بآنحضرت و نجات یابند از عذاب قبر **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا هشام قال حدثنا یحیی عن ابی سلمة عن ابی هریرة
قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدعو ویقول گفت ابوهریره بود پیغمبر خدا که دعا میکرد و میگفت اللهم انی اعوذبک من عذاب القبر ومن عذاب النار
خداوندا من پناه می جویم بتو از عذاب قبر و از عذاب آتش دوزخ ومن فتنة المحیا والممات و از فتنه زندگی که ابتلا بآفات است
بنا شکیبائی و بی رضائی و اصرار بر فساد و ترک سلوک راه هدایت و از فتنه پس از مردن از سوال منکر و نکیر بدهشت و ترس و عدم
مبادرت بر قول ثابت محیا و ممات هر دو مصدر میمی اند بمعنی حیات و موت ومن فتنة المسیح الدجال و از ابتلای مسیح که دجال است

باب عذاب القبر من الغیبة والبول بیان عذاب قبر از غیبت و آلودگی بول غیبت بکسر معجمه و سکون تحتانیه و فتح موحده یاد
کردن کسی را به بدی اگرچه در وی آن بدی باشد **حدثنا** قتیبة قال حدثنا جریر عن الاعمش عن مجاهد عن طاؤس عن ابن عباس قال مر النبی
صلی الله علیه وسلم علی قبرین فقال انهما لیعذبان گفت ابن عباس گذشت پیغمبر خدا بر دو قبر پس فرمود بتحقیق هر دو
مرده درین دو قبر عذاب کرده می شوند وما یعذبان فی کبیر و عذاب کرده نمی شوند در گناهی بزرگ در نظر مردم ثم قال بلی
پس فرمود دیگر فرمود بلی در گناهی بزرگ در واقع عذاب کرده میشوند اما احدهما فکان یسعی بالنمیمة اما یکی ازین دو پس بود
که سعی میکرد در سخن چینی که حرام است و در واقع موجب برانگیختن فتنها است واما احدهما فکان لا یستتر من بوله اما دیگری پس بود که پرده
نمیگرفت از بول خود و آلوده می شد بآن قال ثم اخذ عودا رطبا فکسره باثنین پس گرفت آنحضرت چوبی تر پس پاره کرد آن را
بر دو پاره ثم غرز کل واحد منهما علی قبر پس فرو کرد هر یکی از ان دو پاره بر قبری ثم قال لعله یخفف عنهما ما لم ییبسا پس
فرمود شاید که تخفیف کرده شود از ین هر دو عذاب مادامی که خشک نشوند بدانکه در حدیث غیبت که در ترجمه اخذ کرده

فرض کنیم چقدر رباشد و درین قدر سایه شئ مثل دیوار در صحن
گنجایش دارد پس وقت صعود سایه بر دیوار مقابل البته
متاخر باشد از اول وقت عصر برین تقدیر و تحقیق ثابت
شده که حارثه بن نعمان یکی از انصار قریب مسجد شریف منازل
داشت بعد از مرور ایام تمام منازل خود را پیشکش ضیافت گان
آنحضرت ساخت که در آنجا این بیوت گنجایش کرد و این
کلام اگرچه تخمینی است قابل حجت نبود تا دافع حجت گردد
نیز توانیم که مراد از بودن شمس در حجره ظل آفتاب است که از
در حجره که بجانب مسجد و مقابل مغرب است در آمده ظاهر
از بودن در حجره همین است و مقتضی سیاق کلام وی که سایه
هنوز بالا نرفته در نخواه آن حیان است که قریب بصعود بود
و ابهمنی هنگام سقوط آفتاب صورت گیرد و تعیک سایه از
مثلین تجاوز کلی کند و برین تقریر این حدیث مذهب امام ابوحنیفه
که وقت عصر بعد از مثلین گوید بوقوع خواهد بود قرطبی گفته مخالفت
کرده اند همه مردم ابوحنیفه را درین قول تا آنکه اصحاب وی نیز
یعنی گویند وقت عصر نزد رسیدن سایه شئی بمانند آنست
سوی سایه اصلی که نزد زوال بود و این روایه حسن بصری
بن زیاد است هم از ابوحنیفه ولیکن چون مستدل با حادیث
باشد با مساعدت قیاس باک نبود او را از مخالفت مردم
روایه میکند امام همام باسناد خود از عبدالله بن مسعود
که گفت بودیم ما که نماز میگذاردیم عصر را بجائی که آفتاب
در مقدار دو شب از هلال بود یعنی القدر را از افق مغرب بلند
داشت چنانکه ارتفاع ماه در دویم شب باشد آورده این حدیث
را ابن روایه محمود خوارزمی در جامع مسانید خود باسانید مختلف
از امام و ظاهر است که این ماه را ارتفاع کمتر بود از انکه سایه
مثلین بمقابله آن رسد اگرچه هلال سلخ ماه گذشته باشد و
امام محمد در اول موطا باسناد خود از ابی هریره آورده که پرسید
او را مردی از وقت نماز پس گفت ابوهریره خبر دهم ترا که بگذار
نماز ظهر را وقتی که باشد سایه مانند تو و عصر را وقتی که باشد سایه
دو مانند تو الحدیث و روایه کرده ابن ابی شیبه بسندی که
لا باس به است از جابر که گفت گذارد ما را پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم نماز عصر را در وقتی که سایه هر شئی دو مانند آن شود
و استدلال کرده در هدایه بر انکه آخر وقت ظهر نزد بودن سایه هر شئی
مثلیه است سوی فی زوال بحدیث ابردوا بالظهر فی شدت گرمی
در نخواه نزد رسیدن سایه است بمثل بسبب ظهر باید بعد از ین
گذارد و چون متعارض شدند آثار در خروج وقت مقتضی تحواهد
شد به شک و این شک ستادی است تا مثلیه پس تا اینجا
حکم به بقاء وقت سابق کنیم و باز ازینجا شروع وقت نماز دیگر
گردانیم اما این استدلال بر مقدمه مذکور است که هنگام گرمی
دیوار در سایه مثل است والله اعلم **حدثنا**
محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبدالله بن مبارک

ذكر نيافته است گويا ملاحظه كرده كه سخن چيني را بدگوئی لازم است ليكن پوشيده نماند كه مفسده نميمه كه موجب اثارت فتنه وعداوت در مردم است بيشتر است پس جزائی كه بروی مترتب شود بر چيزي كه كمتر ازانست نميتوان آورد **باب** الميت يعرض عليه مقعده بالغداة والعشي مرده عرض كرده می شود بروی جای بودن او بصبح و شام يعنی همه وقت

حدثنا اسمعيل قال حدثنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان احدكم اذا مات عرض عليه مقعده بالغداة والعشي فرمود يكی از شما وقتی كه مرده نموده می شود بروی جای او بروز و شب ان كان من اهل الجنة فمن اهل الجنة وان كان من اهل النار فمن اهل النار اگر از اهل بهشت است پس از بهشتيانست و اگر از اهل دوزخ است پس از دوزخيانست يعنی داده ميشود بهشتی را جای از بهشت و دوزخی را از دوزخ فيقال هذا مقعدك حتى يبعثك الله يوم القيامة و گفته می شود هر يک را كه اين جای بودن تست تا آنكه بر می انگيزد ترا خدا روز قيامت پس استيفای ثواب وعقاب آنجا خواهد بود **باب** كلام الميت على الجنازة در بيان گفتن مرده كه بر سرير است **حدثنا** قتيبة

قال حدثنا الليث عن سعيد بن ابی سعيد عن ابيه انه سمع ابا سعيد الخدري يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وضعت الجنازة فاحتملها الرجال على اعناقهم فرمود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروی وقتی كه نهاده شد جنازه بر زمين و برداشتند آنرا مردان بر گردنهای خود فان كانت صالحة قالت قدموني قدموني پس اگر نيكوكار است گويد پيش بريد مرا پيش بريد مرا يعنی زود رسانيد در برون وان كانت غير صالحة قالت يا ويلها اين تذهبون بها و اگر باشد بدكار گويد ای وای او را كجا می بريد يسمع صوتها كل شیء الا الانسان ولو سمعها الانسان لصعق می شنود آواز او را هر چيز مگر آدمی و اگر بشنود آدمی هر آئينه بيهوش شدی **باب** ما يقال فی اولاد المسلمين در بيان چيزی كه گفته می شود در فرزندان مسلمانان كه به بلوغ نرسيده باشند كه بهشتی اند يا نه وقال ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم من مات له ثلثة من الولد لم يبلغوا الحنث كان له حجابا من النار او دخل الجنة و گفت ابو هريره از پيغمبر خدا كسي كه بميرد مر وراسه فرزند كه نرسيده اند بلوغ را باشد موت آنها مر او را پرده از آتش دوزخ يا درآورده مر او را به بهشت **حدثنا** يعقوب بن ابراهيم قال حدثنا ابن علية قال حدثنا عبد العزيز بن صهيب عن انس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من الناس مسلم يموت له ثلثة من الولد لم يبلغوا الحنث فرمود نيست از آدميان مسلمانی كه می ميرد او را سه فرزندی كه نرسيده اند بلوغ را الا ادخله الله الجنة بفضل رحمته اياهم مگر آنكه درآرد او را خدا در بهشت بزيادتی رحمت او كه او را دادا آنهاراست مطابقت اين احاديث بترجمه ازان وجه است كه هرگاه بسبب آنها خداوند سبحانه پدران آنها را به بهشت درآرد آنهارا بطريق اولی می درآرد **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن عدي بن ثابت انه سمع البراء بن عازب قال لما توفي ابراهيم تحقيق عدی بن ثابت شنيد براء بن عازب را كه گفت وقتی كه وفات يافت ابراهيم پسر آنحضرت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان له مرضعا فی الجنة فرمود پيغمبر خدا رحمت كناد خدا بروی تحقيق ابراهيم را شير دهی است در بهشت قسطلانی از مصابيح نقل كرده كه آنحضرت درآمد بر خديجه بعد از موت ابراهيم وی گريه ميكرد و گفت يا رسول الله روان شده شير گهای قاسم اگر زنده می بود تا آنكه تمام ميكرد مدت شيرخوارگی را آسان بودی بر من پس فرمود تحقيق او را شير دهی است در بهشت كه تمام ميكند رضاع او را گفت اگر بدانمی اين را آسان فرمودی بر من فرمود اگر خواهی بشنوانم ترا آواز او كه در بهشت ميكند گفت نه من تصديق ميكنم خدا و رسول خدا را من ثواب ايمان غيب را از دست نميدهم

تم الجزء الخامس بتوفيقه ويتلوه السادس انشاء الله العزيز المنعام ۵

پس از فراغ نماز باز ميگشت يكی از ما بسوی جای باش خود كه در نهايت مدينه داشت و حال آنكه آفتاب زنده است يعنی بحال خود درخشان بودی بی تغير رنگ ونسيت ما قال فی المغرب سيار گويد و فراموش كردم انچه گفت ابو برزه در وقت نماز مغرب وكان يستحب ان يؤخر العشاء التی تدعونها العتمة و بود آنحضرت كه دوست ميداشت تاخير نماز عشا را كه ميخوانيد شما آنرا عتمه بفتح عين و تاء فوقيه تا ثلث ليل است بعد از غيبوبت شفق و در اصل بمعنی تاريكی است و عرب اين نماز را باين نام ميخواندند و در آخر ازان نهی واقع شده شايد كه تقييد نظر باولی وعشا بعتمه اشعار است بوجه تعجيل اول و تاخير ثانی وكان يكره النوم قبلها و بود آنحضرت كه ناخوش ميداشت خواب پيش ازان نماز و حكم آن در باب عليحده معلوم شود والحديث بعدها و سخن كردن را بعد ازان مراد سخن دنياوی غير ضروری است وكان ينفتل من صلوة الغداة حين يعرف الرجل جليسه و بود كه بر ميگشت از نماز بامداد و فارغ ميگشت ازان وقتيكه می شناخت مرد همنشين خود را ويقرأ بالستين الى المائة و ميخواند درين نماز شصت آيه قرآنی و زياده ازان صد آيه ازينجا معلوم ميشود كه رجوع از نماز هنگام روشنی بودی و شروع بتاريكی كردی تا اينقدر قرائت ميشد و تحقيق مقام در باب وقت الفجر مذكور شود **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة انصاری مدنی برادر زاده انس عن انس بن مالك قال كنا نصلی العصر گفت انس بوديم كه نماز ميكرديم عصر را ثم يخرج الانسان الى بنی عمرو بن عوف پس بيرون ميرفت آدمی بسوی قبيله بنی عمرو بقبا كه بر دو ميل از مدينه است فيجدهم يصلون العصر پس مييافت ايشان را كه نماز ميگذارند نماز عصر را و در سبب تاخير اينجا گفته اند كه اينها اهل زراعت و بستان بوده اند بعد از اعمال استعداد نماز ميكردند و قطع مسافت دو سه ميل كه در سه گهری تخمينا ميتوانند شد گنجايش دارد و ما بعد شلين تا قبيل اصفرار چه جای آخر وقت خصوصا در اول ميزان كه از وقت شلين پنج گهری و كسری روز باقی ميماند

حدثنا ابن مقاتل محمد ابو الحسن مروزی قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا ابو بكر بن عثمان بن سهل بن حنيف بمهملة وتصغير انصاری اوسی قال سمعت ابا امامة اسعد بن سهل بن حنيف مذكور صحابی است

اسماء الرجال

احقر العباد عبد الضعيف
محمد نعمة الله ابن حسن بن ولي الله
تجاوز الله عن ذنبه الجلي والخفي